

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۳۵۱۴۵

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳ س ۳۲۱ ن ۱۳۷۵

سرشناسه: سپهر، عباسقلی، ۱۲۶۸ - ۱۳۴۲ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: ناسخ التواریخ

کاتب: یوسف صدیقی تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی جا] ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: ۱۳۷۵ ق

صفحه شمار: ۵۶۳ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۳۴ x ۲۱٫۵ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☑

توضیحات: ارسالی آماره سازی تاریخ ثبت: آذر ۱۳۸۵

یادداشتها: ۱. منهوس به فهرست. ۲. دارای حواشی توضیحی و تصحیحی. ۳. شامل شرح وقایع و احوالات حضرت سید الشهداء است.

موضوع(ها): ۱. حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق. - سرگذشتنامه. ۲. واقعه کربلا، ۶۱ ق.

شناسه(های) افزوده: الف. صدیقی، یوسف، کاتب.
ب. عنوان.

فهرستگار: اسفندیار تاریخ فهرستگاری: فروردین ۸۹

هو الله

ناسخ التواریخ

شرح وقایع سال

شهادت حضرت

خامس آل عبا علیه التحیة و السلام

از تالیفات مرحوم عباسقلیخان سپهر

وزیر تالیفات وغیره رحمه الله تعالی

بسعی و اهتمام

جناب مستطاب

سلالة الاطیاب آقای

حاج سید سعید طباطبائی نائینی

بزیور طبع آراسته گردید

هو الکافی

فهرست کتاب وقایع و حوادث و مصائب سال رزیت اشتمال حضرت امام الخافقین قتیل العراقین حضرت ابی عبدالله الحسین صلوات الله و سلامه علیه

بیان

بیان مأمور شدن جناب مسلم بن عقیل بجانب کوفه ۵۹

بیان عزل نعمان بن بشیر از کوفه ۸۸

بیان توجه حضرت امام حسین صلوات الله علیه از مکه بکوفه موافق اخبار مورخین ۱۴۸

وداع

فهرست وقایع سال شهادت

بیان نزول خیام شریفه بدشت کربلا ۲۰۴

سخت

حضرت سید الشهداء علیه السلام

شهادت

فهرست وقایع سال شهادت

(۶)

شهادت

حضرت سیدالشهداء علیه السلام

(۷)

بیان اسامی شهدای بزرگوار سوای بنی هاشم علیهم الرحمه موافق ترتیب حروف تهجی ۳۸۸

سلیمان

فهرست وقایع سال شهادت

(۸)

مسعود

حضرت سید الشهداء علیه السلام

(۹)

بیان شهادت شهدای بنی هاشم سلام الله علیهم اجمعین ۳۹۰

بیان مبارزت و شهادت اولاد جناب جعفر طیار علیهم الرحمه ۴۰۱

بیان مبارزت اولاد امام والا مقام حسن علیه السلام و اسامی ایشان ۴۰۳

طلحه

فهرست وقایع سال شهادت

حضرت سیدالشهدا علیه السلام

شدت

فهرست وقایع سال شهادت

بیان اسامی نسوان عصمت نشان حضرت سید الشهداء صلوات الله علیهم اجمعین

در شهر ربیع الاول سنه ۱۳۰۶ فهرست خاتمه پذیرفت

تمت

هو الله

ناسخ التواریخ

شرح وقایع سال شهادت حضرت خامس آل عبا علیه التحیة والسلام

از تالیفات مرحوم عباسقلیخان سپهر

وزیر تالیفات وغیره رحمه الله تعالی

بسعی و اهتمام

جناب مستطاب

سلالة الاطیاب آقای

حاج سید سعید طباطبائی نائینی

بزیور طبع آراسته گردید

شرح وقایع سال شهادت خامس آل عبا

از تالیفات مرحوم

عباسقلیخان سپهر وزیر تالیفات وغیره

رحمه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلحمدُ لِلّهِ خالِقِ الخافِقَین بارِءِ العالَمین وَالصَّلوةُ وَالسَّلامُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ سادات الثَّقَلَین سِیَّما سِبطُهُ الذَّبیحُ الامامُ الظَّمآنُ لَدَی النَّهرَینِ وَالعَطشانُ عِندَ البَحرَینِ مَقطوعُ الوَدَجَینِ قَتیلُ الفَریقَینِ ثانِی القَمَرَینِ مَولانا وَمَولَی الکَونَینِ اَبی عَبدِاللّهِ الحُسَینِ وَعَلی اَصحابِهِ الَّذینَ بَذَلوا مُهَجَهُم دُونَهُ فی سَبیلِ اللّهِ ما دامَ شُروقُ النَّیِّرَینِ روز چهارشنبه نوزدهم شهر محرم الحرام که مدار سنین هجرت بر یکهزار و سیصد و نوزده سال جلوه گر آمد شاهنشاه اسلام پناه خسرو جمشید جاه خورشید پیشگاه خلایق پناه سایهٔ اله دین پرور دین خواه محب صمیمی حضرت ابی عبدالله علیه سلام الله حامی دین حافظ شرع مبین شیعت خاص آل طه و یٰس سلطان السلاطین و خاقان الخواقین ظل الله فی الارضین قهرمان الماء والطین ملجاء الاکاسره ملاذ القیاصره سلطان بن سلطان بن سلطان خاقان بن خاقان بن خاقان السلطان الاجل الاعظم والخاقان الاعز الافخم مظفر الدین پادشاه کامکار که مدتش پاینده و دولتش فزاینده و اخترش فروزنده و رایتش فرازنده و لشکرش منصور و دشمنش مقهور باد بالمشافهة العلیه امر و مقرر فرمودند که وقایع سال رزیت منوال و سوانح اوقات مصیبت اتصال شهادت نور چشم مصطفی جگر گوشهٔ فاطمهٔ زهرا پسر گرامی گوهر علی مرتضی فرخنده برادر حسن مجتبی پدر ستوده سیر ائمهٔ هدی گوشوار عرش خدا حضرت ابی عبدالله الحسین سید الشهداء و اهل بیت و یاران آنحضرت صلوات الله علیهم را شرحی مخصوص برنگارد تا ثواب آن برای سلامتی ذات ملکوتی صفات اقدس اعلی و میمنت سلطنت و دوام دولت و نظام مملکت و عافیت دین و دنیا و سعادت هر دو سرا و خشنودی خدا و رسول خدا و ائمهٔ هدی علیهم الصلوة والسلام مخصوص باشد لهذا این کمتر چاکر درگاه جهان پناه عباسقلی سپهر وزیر تالیفات و دارالشورای کبری در رجب امر مطاع مبارک از آن بزرگ پیشگاه خدیوانه بمحضر کلبهٔ درویشانه رخصت یافته انجام مقصود را از خداوند وجود مسئلت نمود بوجود مسعود فایض الجود مبارک دعاها و بقای سلطنت و سلامتش را از حضرت قاضی الحاجات استدعاها کرد که این بندهٔ شرمنده روسیاه را چنین خدمت سعادت آیت که موجب روسفیدی دنیا و آخرت و سبکباری احمال و اثقال معصیت

و آرایش

و آرایش شایان و آمرزش والدین است مأمور و مفتخر و مشکور فرمود یزدان تعالی بر فر دولت و فخر سلطنت و فراهی آثار و فرخی روزگار و روشنی بخت و برتری تخت و دوام عمر و نظام امر و فیروزی لشکر و بهروزی کشور و آسایش رعیت و آرایش مملکت و برخورداری اوقات تاجداری و کامکاری ایام نامداری و قوت دین و صفوت آئین و خلوص نیت و استواری عقیدت این فرخنده دودمان کیان و ذخر خاندان پیشدادیان و پناه جهان و کیهان و امیدگاه مردم کیهان بیفزاید و دولت اسلام و شریعت سید الانام را با شمشیر بران و تیغ سر افشان او بر تمامت ادیان جهان سرافراز گرداند و رسول خدا و آل عبا و سید الشهدا صلوات الله علیهم را از حسن مساعدت یمن مجاهدتش خوشنود و اختر اقبالش را بر سپهر اجلال مسعود گرداناد اِنَّهُ قادِرٌ عَلی ما یَشاءُ وَفَعّالٌ لِما یُریدُ

بیان تعیین سال رزیت منوال حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام

مورخین آثار و محدثین اخبار را در سال شهادت آن امام والامقامی که با لب تشنه و جگر تفته و شکم گرسنه و خاطر خسته و اندیشهٔ آشفته در کنار آب زلالش از قفا سر از تن جدا کردند و با بدن عریانش در بیابان بیفکندند و رسول خدا و علی مرتضی و فاطمهٔ زهرا و حسن مجتبی و ائمهٔ هدی و ساکنان عرش اعلی و جنبندگان ارض و سما را بر آن مصیبت کبری و رزیت عظمی و قضیهٔ هایله و بلیهٔ شامله اندوهناک و خلایق تمامت کرات و افلاک را بر آن فعل شنیع و کردار نکوهیده الحاد بزرگ و کفر جلی خشمناک نمودند اختلاف رفته است و چون مقصود بالاصاله ذات کثیر البرکات اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه در نگارش این نامه اینست که بر حسب پاره تحقیقات و تدقیقات از دیگر تصانیف و توالیف عدیده کثیره که از ابتدای این قضیهٔ هایله تاکنون با قسام و انواع مختلف نوشته و پرداخته و بالسنهٔ قبایه نظماً و نثراً نگاشته و ساخته اند اختصاصی یابد لاجرم اگر درباره مطالب و مسائل برای توضیح و تبیین شرح اقوال و ضبط روایات اشارتی رود و بر اطناب کلام حمل نفرمایند و انشاءالله تعالی در خاتمهٔ این کتاب با سامی کتبی که تا امروز که میتم شهر محرم الحرام سال معروض است از نظر این بندهٔ شرمنده میگذرد تصریح میشود تا بر مطالعه کنندگان معلوم و معین باشد و بقدر امکان سعی و کوشش و استیعاب و استطلاع کامل مرعی گردد تا از اخبار مختلفه آنچه بصحت و سلامت بیشتر مقرون است انتخاب و بحسب اجتهاد اختیار شود تا برای ذاکرین اخبار و جماعت واعظین که منابر رزیت و موعظت را بجلوس خود زینت میدهند کار آسان شود و این چند بضاعت اخبار مذاکره نکنند و مستمعین از استماع اخبار مختلفه کثیره حالت تحیر و پریشانی خاطر دست ندهد و اقلاً خبری صحیح و حدیثی صریح بشنوند و مستفیض و مطلع گردند هم اکنون بتأیید خداوند بیچون و نیت پاک و اقبال تابناک شهریار دیندار خلدالله ملکه و سلطانه میگوئیم در تاریخ الخلفاء و کامل ابن اثیر و بحار الانوار و تاریخ جزری و تذکرهٔ سبط ابن جوزی و نور الابصار و تاریخ الخمیس و فصول المهمه و عقد الفرید و مرآة الجنان و مطالب السئول و کشف الغمه و حیات الحیوان و مناقب ابن شهرآشوب و مقاتل الطالبین و ارشاد مفید و تاریخ الفتوح اعثم کوفی و منتهی المقال ابی علی و عوالم و تاریخ طبری و رشیدی و اعلام الوری و حافظ ابرو و الفی و روضة الصفا و حبیب السیر و زینة المجالس و زبدة التواریخ و اصول کافی و جلاء العیون

و مقام

وتقمام وفیض الدموع وزینة التواریخ وتاریخ گزیده وتاریخ سلطانی ونزهة الجلیس وتجمة السعاده واغلب کتب تواریخ ومقاتل وفات معویة بن ابی سفیان را در سال شصتم وشهادت حضرت سیدالشهدا سلام الله علیه را در سال شصت ویکم هجری مرقوم داشته اند ودمیری درحیات الحیوان بروایت ابی حنیفه دراخبار الطوال ومسعودی درمروج الذهب وابواسحق اسفراینی درنورالعین وکشف الغمه بروایت ابن خشاب ودر مناقب ابن شهرآشوب علیه الرحمه درتاریخ الخمیس ازکتاب ذخایر العقبی درسال شصتم هجری بشهادت آنحضرت اشارت نموده اند واینقول را اصح دانسته اند وقول شصت ویکم را بلفظ تعال وقیل دلالت برعدم اعتنای بآن میرود ومذکور میدارند ودر بحار الانوار نیز بهمین طریق مذکوراست وقول اول را اصح واقوی دانسته وابن خلکان نیز دربیان تولد حضرت باقر علیه السلام که مینویسد درسیم شهر صفر سال پنجاه وهفتم هجری متولد شد آنگاه مینویسد که حضرت باقر روزی که جدش حضرت سیدالشهدا علیهما السلام شهید گشت سه ساله بود بازمینماید که شهادت آنحضرت درسال شصتم هجری بوده است وابوالفرج اصفهانی نیز درکتاب اغانی درذیل احوال کمیت بن زید اسدی شاعر مینویسد که محمد بن مسلم میگوید کمیت درایام شهادت حضرت امام حسین علیه السلام درسال شصتم هجری متولد شد وهم ازآن اخبار که سن مبارک آنحضرت را پنجاه وپنجسال یا پنجاه وشش سال مینویسند نیز مینماید که شهادتش درسال شصتم بوده است چه میلاد آنحضرت را درسال سوم وبعضی درسال چهارم هجری دانسته اند ونیز ازآن خبر که درحیوة الحیوان وتاریخ الخمیس بروایت ابن عبدالبر دربهجة المجالس مسطوراست که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردند مدت تعبیرخواب تا چه مقدار میرسد فرمود پنجاه سال زیرا که پیغمبر صلی الله علیه وآله درخواب بدید که سگی ابلق درخون مبارکش خوردن گرفت واینخواب را بآن تأویل نمود که مردی پیس برفرزندش حسین علیه السلام راه خواهد گشت وشمر بن ذی الجوشن که برص داشت همانسگ بود که امام حسین را شهید ساخت وتأویل اینخواب بعد از رسولخدای صلی الله علیه وآله پنجاه سال بتأخیر افتاد دلالت براین مینماید که شهادت آنحضرت درسال شصتم بوده است چه معلوم نیست رسولخدای چند وقت پیش ازآنکه بدیگر جهان شود اینخواب را بدیده است وصاحب عوالم نیز باینمطلب عنایت داشته وصاحب نورالابصار که دربیان ولادت حضرت باقر ومقدار عمر مبارکش درهنگام شهادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام با ابن خلکان موافق است مؤید این عقیدت میشود وهم ازپاره اخبار که درمدت عمر حضرت باقر وارد است بر اینمطلب شهادت دهد واگر روز شهادت را جمعه بدانیم لابد درسال شصتم ناقصه هجریه خواهد بود چنانکه انشاءالله تعالی درمقام خود مسطور شود درناسخ التواریخ نیز همین سال مختار گردیده ووفات معاویه را درسال پنجاه ونهم رقم کرده اند وعبارت پدرم مرحوم میرزا محمدتقی لسان الملک طاب ثراه اینست که معاویه درشب پنجشنبه نیمه شهر رجب درسال پنجاه ونهم هجری وفات کرد درسال بیستم هجری حکومت شام یافت بیست ودو سال فرمانگذار بود ودرغره ربیع الثانی سال چهل ویکم هجری بخلافت نشست نوزده سال وسه ماه وپانزده روز بسالهای قمری سلطنت نمود وجای شبهه نمیماند که وفاتش درسال پنجاه ونهم وشهادت حضرت سیدالشهدا سلام الله علیه درسال شصتم هجری است وباین بیانات که ازمورخین عظام رسیده است معلوم میشود که شهادت آنحضرت درسال شصتم صحیح تر مینماید چنانکه مرحوم لسان الملک دربیان آل حال معاویه وانجام امراو وتعیین سال شهادت حضرت سیدالشهدا سلام الله علیه رقم کرده اند که بیشتر ازمورخین

تحقیق در سال شهادت

وفات معاویه را درسال شصتم هجری نگاشته اند وشهادت حسین بن علی علیهما السلام را درروز عاشورا بسال شصت ویکم هجری رقم نموده اند اما دریوم عاشورا اختلاف کرده اند جماعتی ازمحدثین روز جمعه دانسته اند وبرخی روز شنبه وبعضی روز دوشنبه میدانند اما چون بطریق قهقری زیجات را بشمار گرفتیم درسال شصت ویکم روز عاشورا نه با شنبه ونه با جمعه ونه با دوشنبه راست نیاید بلکه درسال شصتم هجری روز عاشورا جمعه است پس صحیح آنست که شهادت آنحضرت درسال شصتم هجری بعد ازظهر جمعه عاشورا باشد وعبدالله بن نورالله درجلد هفدهم عوالم گوید تا کتاب هندی زیجات الشمار آوردیم وبطریق قهقری حساب کردیم درسالی که حضرت سیدالشهدا علیه السلام شهید شد اول ماه روز چهارشنبه بود وابوالفرج اصفهانی نیز باینمطلب اشارت کرده است دراینصورت واجب میشود که روز جمعه عاشورا باشد واینسخن درست نشود مگر درسال شصتم هجری چنانکه ابن خشاب سند بحضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام میرساند که فرمود ابوعبدالله حسین بن علی علیهما السلام که مادرش فاطمه دختر رسولخدای صلی الله علیه وآله بود ازاینجهان بگذشت گاهی که پنجاه وهفت سال از سن شریفش برگذشته بود درسال شصتم هجری درروز عاشورا وباین دلایل واخبار یقین سال شصتم قوت میگیرد

بیان بیماری معویه واستحکام امر بیعت یزید پلید ووصیت وتدابیر او درکار یزید

معویة بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیة بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی اموی ابوعبدالرحمن کنیت است با پدرش ابوسفیان درروز فتح مکه معظمه اسلام آوردند ومعویه دروقعه حنین حضور داشت وازمؤلفة قلوب شمرده میشود وازکتاب حضرت رسول صلی الله علیه وآله مینویسند سیوطی درتاریخ الخلفا گوید یکصد وشصت وسه حدیث ازرسولخدای روایت میکرد وابن عباس وابن عمر وابن زبیر وابوالدرداء وجریر بجلی ونعمان بن بشیر وجز ایشان ازوی راوی بوده اند ونیز ازتابعین ابن مسیب وحمید بن عبدالرحمن وجز ایشان ازوی روایت میکردند ومعویه بحلم ودها موصوف است ومیگفت ازآن هنگام که رسولخدای صلی الله علیه وآله با من فرمود یا معویة اذا ملکت فاحسن چون سلطنت یافتی نیکوئی پیشه کن همیشه درخلافت طمع داشتم مردی دراز بالا وسفید وباجمال ومهیب بود وعمر بن الخطاب دروی نظر میکرد ومیگفت اینمرد کسرای عرب است ومعویه درصفت حلم مضروب المثل بود ولکن پاره حکایات که ازحلم وی کنند دلالت برعدم غیرت وعفت نماید ونیز آنچه درحیل ودهای او گویند معصوم علیه السلام بمکر وتأویل نماید درآن هنگام که ابوبکر لشکر بشام منفرستاد معویه برادرش یزید بن ابی سفیان بشام رفت وچون یزید بمرد اورا در دمشق خلیفه خود گردانید وعمر بن خطاب معویه را برامارت دمشق برقرار داشت وچون نوبت خلافت با عثمان بن عفان پیوست معویه را درامارت دمشق باقی گذاشت وسایر بلاد شام را نیز ضمیمه حکومت وی گردانید معویه درمدت عمر خود بیست سال بحکومت وبیست سال بخلافت بگذرانید ودرسال چهل وسیم یا چهل وچهارم زیاد بن ابیه را ازبیم اینکه مبادا یاری اهل بیت نماید بتوسط مغیرة بن شعبه ازفارس بیاورد وباخود ملحق ساخت وبرادر خود خواند وبازنمود که پدرش ابوسفیان با مادر زیاد درآمیخته وسمیه اینفرزند را الحرامی از ابوسفیان از شکم فرو گذاشته سیوطی که ازمتعصبین علمای سنت وجماعت است بعد ازیاد کردن اینخبر میگوید این کردار ناهنجار معویه وزیاد را اعراض از ادعا خواندن وبرای پیشرفت کار خویشتن برادری برداشتن اول قضیه ایست که دراین قضیه حکم پیغمبر

شرح وقایع سال شهادت خامس آل عبا

در بیعت گرفتن برای پسرش یزید

معلوم باد که در کتب تواریخ و اخبار باختلاف سخن کرده اند گاهی از ابن عمر و ابن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر نام برده اند و حضرت سید الشهدا سلام الله علیه را یاد نکرده اند و گاهی از آنحضرت نیز نام برده اند و چهار تن برشمرده اند و گاهی سه تن را مذکور داشته اند و عبدالرحمن را نام نبرده اند و گاهی پنج تن را نوشته اند و ابن عباس را افزوده اند و گاهی نوشته اند مردمان در بیعت یزید اطاعت کردند مگر دو تن که بس بزرگ و عظیم بودند و ایشان حضرت امام حسین و ابن زبیر بودند جهت این اختلاف اینست که در بعضی اوقات بمدت چند سال پاره حاضر بودند یا معویه پاره ملاحظات سید الشهدا سلام الله علیه را نام نبرد و عبدالرحمن بن ابی بکر در اواخر امر معویه از اینجهان بدیگر جهان راه بر سپرده بود و ابن عباس از بینش چشم بی بهره بود و خود را دخیل در این امور نمیکرد و در کتاب الامامة والسیاسة مسطور است که معویه نامه چند بمدینه فرستاد تا سعید بن عاص بحضرت ابی عبدالله صلوات الله علیه و عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن زبیر رساند و جواب بخواهد ایشان هر یک جوابی نوشته از امارت یزید اقناع ورزیدند که در انجام نگارشش آن حاجت نبود و در این کتاب از ابن عمر و ابن ابی بکر سخن نمیکند بالجمله چون معویه این مکاتیب بخواند بسعید بن العاص نوشت که از اولاد مهاجرین و انصار که بمدینه اندر اند بیعت بگیرد و با این چند نفر متعرض نشود تا معویه خود بمدینه آید سعید بعد از سعی مکالمات بمعویه نوشت مردم مدینه تابع ایشان هستند و تا ایشان بیعت نکنند در طمع بیعت دیگران مباش معویه در جواب نوشت با هیچکس متعرض مشو تا من بیایم آنگاه حج بیت الحرام را بهانه کرده آهنگ سفر مدینه نمود لکن اکثر مورخین بر آنند که در آن وقت مروان والی مدینه بود و این مکاتبت در میان معویه و او میگذشت و نیز معویه تدبیری بساخت و پسرش یزید را بهانه حج بمدینه فرستاد و یزید با اهل حرمین شریفین مهربانی بسیار کرده اموال بیشمار عطا کرد و دل ایشانرا بدست آورد و بروایت ابن اثیر و بعضی دیگران مخذول را با حضرت ابی عبدالله علیه السلام ملاقاتی برفت و بیرون از ادب کلماتی بعرض رسانید و معویه بعد از آنکه اهل کوفه و بصره و شام بامارت یزید تحمل ورزیدند با هزار سوار آهنگ حجاز کرده بحوالی مدینه رسیده از نخست او را با حضرت امام حسین علیه السلام ملاقات اتفاق افتاده از روی بیم و تهدید سخنی چند بگذاشت و جواب بشنید بعد از آن عبدالله زبیر را دیده گفت لا مرحبا و لا اهلا سوسمار حیلت ساز را مانی که کار بر خدیعت نهد و سر بسوراخ اندر برده دم بجنباند و مدتی بر نیاید که دمش را بگیرند و پشتش را با سنگ بکوبند آنگاه فرمان کرد تا ابن زبیر را دور کردند و با عبدالرحمن بن ابی بکر گفت لا اهلا و لا مرحبا همانا پیری است که خرافت بر روی چنگ برزده و عقلش را بر باد داده و بفرمود تا بر سر و صورت شترش بزدند تا بکناری برفت و با عبدالله بن عمر نیز بر اینگونه رفتار کرد و بسرای اندر شد و نیز روایت کرده اند که بعد از ورود بمدینه با امام حسین علیه السلام خلوتی بیاراست و عرض کرد تو میدانی تمامت مردمان با بیعت یزید موافقت کردند جز چهار نفر که تو بزرگ و خواجه ایشانی هیچ میفرمائی بدین مخالفت چه حاجت داری فرمود ای معویه چون است که از میان این جمع بمن بدایت کنی و شتاب ورزی اینسخن با دیگران بگوی معویه با عبدالله بن زبیر نیز سخنها بگذاشت و با پسر ابوبکر مشاجرت نمود و بقولی معویه را در جرف با حضرت سید الشهدا علیه السلام و ابن عباس ملاقات افتاد و آنحضرت را ترحیب و ترجیب بگفت و مهربانی بسیار نمود و در طی راه صحبت و مکاتیب همیکرد تا بمدینه رسید بالجمله معویه را در آن اوقات با

ایشان

ایشان و ابن عباس مکالمات بسیار افتاد و ابن عباس در فضایل و مناقب امام حسین علیه السلام سخنها کرد و بر طبق بعضی از روایات با عایشه نیز مشاجرت و مکالمتی رفت اگرچه عقیدت بعضی بر آنست که عایشه در آنوقت زنده نبود و ضعیفست و بهر تقدیر حضرت سید الشهدا و آن سه تن روزی چند در مدینه بماندند آهنگ مکه کردند معویه سخت در جوش و خروش برآمد و متفکر شد و ابن عباس را بخواند و کلماتی چند بگله و شکایت بگذاشت و جواب بشنید و صاحب کتاب الامامة والسیاسة روایت کند که روزی معویه جلوس کرد و مجلس خود را بخواص اصحاب و اهل خدمت بیاراست و لباسهای فاخر بر تن کرد و بفرمود مردمان متفرقه را بار ندهند و حضرت امام حسین علیه السلام و عبدالله بن عباس را دعوت نمود ابن عباس بیامد معویه او را بر مسند خود بنشاند و ساعتی از هر در سخنها براند و چون ابن عباس سخنی مینمود که بر وفق طبع او نبود معویه تغافل میورزید و بکلماتی دیگر مشغول میشد تا جناب سید الشهدا صلوات الله علیه تشریف قدوم ارزانی فرمود معویه بدست خود وساده برنهاد و امام علیه السلام بر طرف راست او جلوس فرمود معویه از حال اولاد امام حسن علیه السلام و مقدار عمر هر یک بپرسید و امام جواب همیداد آنگاه معویه خطبه بخواند و خدا را ستایش کرد و در ثنای پیغمبر مصطفی صلی الله علیه و آله و شرح صفات خجسته آنحضرت بسی باز گفت از آن پس عرض کرد حال یزید در حضرت شما معلوم است و خداوند دانا میداند که مرا در ولیعهدی یزید جز سد خلل و فراهم ساختن امت بر یک طریقت مقصودی نیست و از محامد افعال و فضایل و کمالات و ورع و شرف قرابت یزید چندی برشمرد و گفت شما دانسته اید چون حضرت پیغمبر بجهان دیگر سفر کرد با وجود اهل بیت طاهره بزرگان یاران خود از جماعت مهاجر و انصار ابوبکر را خلافت داد ای فرزندان عبدالمطلب شما را باید که برسول خدای پیروی نیکو کنید و اینک در این اجتماع که در امر یزید پدید شد از شما انصاف میجویم تا پاسخ بپیوندید و خویشاوندی را باز دهید ابن عباس آهنگ سخن کرد امام علیه السلام بدو اشارت نمود خاموش باش چه معویه مرا قصد کرده و نصیبه من از این بیان بیشتر است آنگاه خدای را سپاس و رسول را درود گفت و فرمود ای معویه هر چند خطیب در صفت رسول خدای صلی الله علیه و آله بفصاحت خطبه براند هنوز یکی از صد هزار را نگفته باشد و تو در اوصاف پسر خود یزید و تفضیل او افراط ورزیدی و از حد بیرون شدی که او را بکمال فضل و حسن سیاست در کار امت رسول این چند بستودی گر همیخواهی که مسلمانان را در حق یزید دستخوش بهتان نمائی و بدین مزخرفات عقاید ایشان را دیگرگونه کنی گویا مجهولی را صفت همیکنی یا غایبی را منقبت همی یعنی حال یزید و اوصاف رذیله و فسق و فجور او بر هیچکس پوشیده نیست هر چند در این اقوال و تدابیر کوششی اطوار و اخلاق خود یزید بر نفس او دلیلی روشن و اعمالش بر احوالش حجتی مبرهن است هیهات هیهات ای معویه شعشعه آفتاب عالمتاب پرتو چراغ را بنشاند و شب ظلمانی با فروغ روز نورانی رسوا گردد بازی اگر از یزید سخن میکنی از دخترکان نوازنده و سگان شکار کننده و کبوتران پرواز نماینده و چنگ و عود حدیث کن از کفالت امر امت لب بر بند با این گناهان بسیار و معاصی بیشمار که بر گردن داری دوستی فرزند این چند مجوی که روز تو بآخر رسیده و تا مردن نیم نفسی بیشتر نیست و از آن پس روزی است که هر چه کنی و هر عمل که نمودی محفوظ و آشکار گردد و محل گریزی نباشد و اینکه تعریض نمودی که منصب خلافت ابوراثت حق خود میشمارم آری سوگند با خدای که این میراث از حضرت خاتم الانبیا با اختصاص داشت و شما ناحق از محل خود بگردانیدید و از روی غصب مالک شدید اکنون وظیفه چنان است که با این

حجت

مجتهد و مشیر قرار کنی و حق را با صاحبان حق باز گذاری و تو اکنون باغوای تنی چند که نه سابقه صحبت امتیاز دارند و نه
در کتاب دین قدمی راسخ بگذار نه میخواهی این امر را بر مسلمانان مشتبه سازی تا زندگانرا که در اینجهان امارت و سلطنت
باشد لکن خودت بعذاب آخرت گرفتار شوی همانا امیت زیان آشکار است معویه چون این سخنان بشنید با ابن عباس گفت با
آنچه داری و من میدانم سخنان تو لبی سخت تر و جانکاه تر است ابن عباس فصلی در مناقب امام حسین علیه السلام و حقانیت
او در کار خلافت براند و از آن مجلس بیرون آمدند بالجمله چنانکه اشارت شد چون امام حسین و دیگران بمکه رفتند معویه
جانب مکه گرفت و او را در اول دفعه در بطن مر بحضرت ابیعبدالله نظر افتاد و گویا از افعال و اقوالی که در مدینه از وی
نمودار شده بود پشیمانی حاصل شده گفت مرحبا و سهلا یا بن رسول الله و سید شباب المسلمین و با عبدالله بن عمر و
عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر نیز عطوفت و ملاطفت ورزیده و در تمامت عرض راه از ایشان بدیگران نپرداخت
و صحبت همیکرد و خندان بگذشت تا بمکه رسید و اهالی آنجا را بانواع هدایا و بر آوردن مقاصد بنواخت لکن حضرت سید
الشهداء سلام الله علیه چیزی از وی نپذیرفت و هرچه فرستاد باز گردانید و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن صباغ
در فصول المهمه باین حکایت اشارت کرده اند و از سماحت وجود و شجاعت که لازمه جود است بر شمرده اند و گفته اند چون
آنحضرت بحسب سجیت و کرامت طبیعت و نهایت شجاعت و سماحت و وسعت صدر و عظمت قدر و تمامت اوصاف حسنه
و اخلاق ستوده از جمله جهانیان امتیاز داشت لاجرم اینگونه افعال از وی نمایان میشد هر جوادی شجاع و هر شجاعی جواد است
و این قاعده کلیه ایست اگرچه ندرةً پاره کسان دارای یکی و فاقد دیگری باشند ابن اثیر گوید چون معویه [illegible] رسید (سفر معویه بمکه معظمه)
خاموش کرد و مدتی در مدینه بزیست و از آنجا بمکه بیامد و مردمان باستقبال او بیرون شدند این چند نفر که بیعت یزید را
پذیرفتار نشدند گفتند بملاقات معویه بیرون میشویم شاید از آنچه از وی ظاهر شد پشیمانی یافته باشد پس معویه را در بطن مر
دریافتند و اول کسیکه او را ملاقات کرد حضرت امام حسین صلی الله علیه بود و چنانکه مسطور شد معویه آنحضرت را بسی
ترحیب و تمجید کرد و بفرمود تا مرکبی خاص بیاوردند آنحضرت بر نشست و معویه با امام علیه السلام بصحبت بپرداخت
و با دیگران نیز که با وی در امر ولایت عهد یزید مخالفت ورزیدند همان معاملت نمود تا بمکه درآمد و همه روز این چند نفر زودتر
از دیگران بمجلس معویه بیامدند و بعد از دیگران بیرون رفتندی و معویه همه روز ایشانرا صله و جایزه میفرستاد تا
از مناسک حج بپرداخت و هنگام رحیلش نزدیک شد این چند تن با یکدیگر گفتند بیدار باشید تا فریب نخورید چه این
نیکیها که با شما ورزد نه آنست که شما را دوست بدارد بلکه برای اینست که مقصود خود را بانجام رساند جوابی از بهرش
آماده دارید و اتفاق ایشان بر آن رفت که ابن زبیر مخاطب معویه باشد از آنسوی معویه ایشانرا حاضر کرد و گفت روش
مرا با خود میدانستید که چگونه صله رحم شما را بجای آوردم و هرچه بر خلاف مطلوب از شما دیدم نادیده انگاشتم اینک یزید
برادر شما و پسر عم شماست همیخواهم نام خلافت بروی گذارید لکن عزل و نصب و امر و نهی و اخذ و تقسیم مالیات بجمله
باختیار شما باشد یزید در اینجمله با شما معارضه نکند ایشان خاموش ماندند و جوابی نراندند معویه دو مره گفت آیا مرا
پاسخ نمیدهید روی با ابن زبیر آورد و گفت آنچه دانی بازگوی چه خطیب ایشان تو باشی ابن زبیر گفت آری ترا در میان سه خصلت
مختار میسازیم تا هر کدام را خواهی اختیار نمائی معویه گفت آنجمله را بازگوی گفت چنان میکنی که رسولخدای صلی الله علیه و آله نمود

باید انگونه

باید انگونه که ابوبکر ترتیب داد یا بدانسان که عمر کار کرد معویه گفت چکردند ابن زبیر گفت چون رسولخدای صلی الله علیه و آله
بدیگر جهان راه بر گرفت هیچکس را خلیفتی باز نگذاشت و مردمان بخلافت ابی بکر رضا دادند معویه گفت در میان شما هیچکس
مانند ابوبکر نیست و من از اختلاف آراء مردمان بیمناک هستم گفتند براستی سخن میکنی چنان کن که ابوبکر نمود و امر خلافت را از
میان اولاد و اقارب برداشت و بعمر بن الخطاب که با پدرش نسبت نداشت بگذاشت تو نیز چنان کن و اگر خواهی بسنت عمر باش
و شش نفر را حاضر ساز و کار را بشوری بسپار و از اولاد خود نام میار معویه گفت جز اینکه گفتی داری گفت ندانم معویه از سایرین نیز
بپرسید و جوابی نشنید گفت ازین پس مرا تکلیفی نیست تا چند در میان جماعت خطبه برانم و یکی از شما برخیزد و در میان مردمانم (مکالمه معویه با ابن زبیر)
بدروغ منسوب دارد و من بحلم و بردباری بگذرانم هم اکنون بسخنی دهان برگشایم و سوگند با خدای میخورم که اگر یکتن از شما در این
مقام که بدان اندرم سخنی بر خلاف مطلوب بر زبان بگذراند فرمان کنم تا سرش را از تن دور نمایند سزاوارتر چنان است که بر
جان خود ببخشید آنگاه صاحب حرسیان خود را در حضور ایشان بخواند و گفت هر یک ازین چند تن را دو نفر با شمشیر کشیده
بر سر بازدار چون من خطبه برانم هرکس بتصدیق و تکذیب من سخن براند خونش را بریزند آنگاه بر منبر برشد و چنانکه مذکور گشت
گفت مردمان همی بر زبان آورند که حسین و پسر ابوبکر و پسر عمر و پسر زبیر با یزید بیعت نکردند و این جماعت بزرگان مسلمانان و
از اخیار ایشان هستند هیچ امری بیرویت ایشان تمشیت ندهیم و هیچکاری بدون مشورت ایشان بپایان نبریم و من ایشانرا
بخواندم و مطیع و گوش بفرمان دیدم بیعت کردند و اطاعت نمودند شما نیز بیعت کنید مردمان چون اینکلمات بشنیدند
و ایشانرا ساکت دیدند باور کردند و بجمله بیعت یزید را قبول نمودند چه در آنمدت منتظر بودند که ایشان بیعت نمایند و از آن پس
ایشانرا ملاقات کردند و گفتند شما همی گفتید ما بیعت نکردیم و اطاعت ننمودیم چون است که عطاهای خود را بگرفتید
و اطاعت کردید و بیعت نمودید گفتند ما بیعت نکردیم و اطاعت ننمودیم و اینکه در آنمجمع ساکت شدیم بر جان خود ترسان
بودیم و حفظ جانرا واجب دیدیم معویه این جمله را از روی مکر و حیله بپای برد و از آنسوی چون معویه آنمجلس را بپای آورد
فوراً از منبر فرود شد و بمدینه برفت و از مردم مدینه نیز بیعت گرفت و بشام روی نهاد و عطیات بنی اسد و بنی تیم و بنی
مره را کاملاً بداد و از بنی هاشم را مقطوع کرد ابن عباس نزد او شد و عتاب نمود معویه گفت چون امام حسین بیعت
نکرد و شما نیز موافقت کردید عطای شما را قطع نمودم ابن عباس گفت ابن عمر و ابن ابی بکر و ابن زبیر نیز امتناع ورزیدند
و تو جایزه و عطای ایشانرا الفرستادی معویه گفت شما مانند ایشان نیستید سوگند با خدای تا حسین بیعت نکند بدرهم
بنی هاشم را ندهم ابن عباس گفت من نیز با خداوند سوگند میخورم که بثغور اسلام و اطراف دریای روم میروم و آنچه
دانم با جهانیان میگویم و تو نیکو میدانی که چون زبان برگشایم چگویم تا مردمانرا یکباره بر تو بشورانم معویه چون این سخنان
بشنید گفت بعطای خود فائز میشوید و خوشنود باز میگردید پس بر عطای بنی هاشم بیفزود و در حضرت ابیعبدالله (مکالمه معویه با امام حسین)
علیه السلام صله و جایزه بزرگ تقدیم کرد لکن در حضرتش مقبول نگشت و جمله را باز فرستاد معلوم باد که اگر عبدالرحمن
بن ابی بکر در سال پنجاه و سیم وفات کرده باشد نشاید در این مکالمات و مقررات حاضر باشد مگر بروایت آنان که
فوتش را بعد از اینسال دانسته اند روزی معویه آغاز سخن کرد و آنوقت حضرت سید الشهدا علیه السلام حضور داشت
معویه گفت مسلمانان با طیب خاطر بیعت یزید را تمکین نمودند و چند تن که سزاوارتر بمساعدت بودند پذیرفتار نشدند اگر

چنان کند و همانقدر که با زنان معاشرت جوید شکیبا کرد و دست از او بدار و هرچه کند بروی بگیر چه حال پدرش را در بزرگواری شنیده و برای خرسندی دل پدر رعایت پسرش را بکن معلوم باد در اینوصیت معویه چنانکه اشارت شد بعضی نام عبدالرحمن را نبرده اند اگر اینوصیت در پایان زمان معویه باشد البته نام بردن پسر ابوبکر صحیح نیست چه در اینوقت سالی چند برآمده که عبدالرحمن برده بود مگر اینکه معویه در اوایل امر که بولایت عهد یزید مصمم شده بود وصیت کرده باشد و نام او را یاد کرده و در هنگام وفات که دیگرباره وصیت نموده همان سه تن را نام برده بالجمله معویه گفت اما حسین آه آه ای یزید در حق او چگویم قرابت او را با رسولخدا خاتم انبیا میدانی که گوشت و پوست او از گوشت و خون رسول روئیده و او را با پیغمبر پیوندی نزدیک و حقی عظیم است لامحاله مردم عراق او را بجانب خود دعوت کنند و از آن پس او را تنها گذارند چون بروی ظفر یابی قدر و منزلتش را بشناس و حقش را منظور دار زنهار او را مرنجان بهر کجا که خواهد برود آزرده خاطرش مگردان لکن گاهی او را بیمی بده زنهار در روی او شمشیر مکش و بطعن و ضرب او ی لاقات مکن و چندانکه بتوانی حرمت آنحضرت را از دست مگذار و اگر از اهل بیت او کسی نزدیک تو آید مال بسیارش عطا کن و خرسندش بازگردان چه ایشان خانواده هستند که جز با حشمت منیع و منزلت رفیع زندگانی نتوانند کرد ای پسر سخت بپرهیز و چنان مباش که چون بحضرت پروردگار رسی خون حسین را در گردن داشته باشی که بلاک تو در آنست زنهار که حسین را رنجیده نداری و هزار زنهار که او را آزرده نگردانی و بهیچ نوع اذیت آزار نرسانی که او فرزند رسول خدای است حق رسولرا مرعی بدار ای پسر سوگند با خدای دیده و شنیده که هر سخن که حسین در روی من بغرمودی چگونه متحمل شدم بحکم اینکه فرزند مصطفی است انچه در اینمعنی واجب مینمود با تو باز نمودم و حجت بر تو اقامت کردم و ترا بترسانیدم وَقَدْ اَعْذَرَ مَنْ اَنْذَرَ و بدیگر روایت است که معویه با یزید گفت امید است آنانکه امیرالمؤمنین علی و حسن بن علی را شهید ساختند فهم حسین را نیز کفایت کنند و موافق روایت رشیدی پاره دیگر معویه گفت چون بر حسین علیه السلام دست یافتی او را امان بده و بهانساعت او را بکش و بروایتی دیگر گفت ای یزید زنهار خود را داخل انجماعت مگردانی که چون بحضرت احدیت رسند خون حسین بر گردن آنها باشد همانا مرا با عبدالله بن عباس کمال الفت و استیناس بود یکی روز از وی بشنیدم که میگفت در آن هنگام که رسولخدای بدیگر سرای میخرامید بر بالین مبارکش حاضر بودم نگران شدم حسین علیه السلام را بر سینه همایونش بچسبانیده میفرمود این فرزند ابرار عترت و اخیار ذریت من است پروردگارا برکت از آنکس برگیر که بعد از من حرمت او را مرعی ندارد و تخم عداوتش را بر صفحه خاطر بکارد و بعد از ادای اینکلمات از هوش بشد و چون بحال خود باز آمد فرمود الحسین برادر کشنده او روز قیامت خصومتهاست و من خوشدلم که خداوند مرا خصم قاتل تو خواهد داشت دیگر آنکه من خود از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود روزی جبرئیل از جانب خدای بمن آمد و گفت پسرت را امت تو بخواهند کشت و کشنده او لعین اهل آسمانها و زمینهاست و آنحضرت نیز قاتل حسین را لعنت فرستاد و بمن فرمود ای معویه کشنده حسین از نسل تو خواهد بود همانا معویه یزید را خوب میشناخت و میدانست که هرگز این وصایا عمل نکند و آن بغض و کینی که در دل معویه در اینمدت از بنی هاشم جای کرده و برای دنیاداری تحمل نموده بود میجوید و هرچه بدو گفت اگرچه بظاهر

نصیحت مینمود لکن یزید را یاد آور میگشت و برای قوت امر یزید و خلافت یزید امام مظلوم حسن بن علی علیهما السلام را مسموم ساخت و با امیرالمؤمنین علیه السلام ان محاربات بپای برد و اصحاب آنحضرت را بکشت و ولی الله الاعظم را که دوست و دشمن بدحش یکسخن بودند بر فراز منبر دشنام گفت ندانیم اینگونه کلمات و بیانات او را بر چه تأویل ترکیب نمائیم بالجمله در ضمن این خطبه و وصیت گفت ای ضحاک و مسلم گواه باشید بر آنچه یزید را گفتم بخدای تعالی سوگند میخورم که اگر حسین هرچه در دنیا از آن بهتر باشد از من بگیرد و هرچه از آن بدتر باشد با من بکند از وی تحمل نمایم و از جمله آنان نباشم که خون او بر گردن داشته بحضرت سبحانی شوم ای پسر وصیت من بشنیدی و بدانستی یزید گفت آری معویه گفت جانب اهل کوفه را نگاهدار و مردم مدینه را خرسند بدار که ایشان اصل و فرع تواند هر کس از ایشان نزد تو آید مراعات کن و مال ببخش و آنکس که غایب باشد او را میترسان و بدانکه هرگز اهل عراق ترا دوست نمیدارند و نخواهند تو باشند حال ایشان را بدان و اگر هر روزی از تو امیری طلب نمایند حکمران سابق را معزول و دیگری را منصوب کن چه عزل حاکمی آسانتر از آنست که صد هزار تن بر تو شمشیر برآورند و اباتر انضرب بغته یا نفتد ای پسر مردم شام را خوب رعایت کن که ایشان دوستان نهانی و آشکار تو هستند ایشان را بارها بیازموده ام مردانی دلیر و شجاع میباشند اگر عزیمت محاربت و دفع دشمنی نمائی و خواهی جنگی بپای گذاری بر لشگر شام اعتماد کن و چون بازگردی ایشانرا نیکو بدار و چون ایشانرا بجنگی مأمور نخواهی نمود بولایت خود بازگردان تا خوی و عادت مردم دیگر ولایات در ایشان اثر نکند و از ارادت و خلوص که درباره تو دارند کاسته نگردد و چون این سخنها بگذاشت زبان از سخن ببست و هوش از وی برفت یزید که همواره خواهان شکار و قمار و خمار و دیدن ماهرویان گلعذار بود وقت را غنیمت شمرد و با ضحاک بن قیس و مسلم بن عقبه گفت اینک بشکار سوار میشوم شما باید از حالت امیر هر ساعت مرا خبر دهید این بگفت و نزد از خود بجوارین برفت و چون معویه بهوش پیوست ضحاک و مسلم را که از تمامت مردم جهان در حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیشتر عداوت داشتند بخواند و با حاضران گفت با بشارت و ستور العمل ایشان کار کنید چه عقیدت نیکو دارند و در خور اعتقاد معویه هستند در جمله ابواب با ایشان پیروی جوئید

داستان سفر کردن معویة بن ابی سفیان بدیگر جهان و پاره اوصاف او

چون معویة بن ابی سفیان النسخان بگذاشت پاره وصایا نیز بتوسط ضحاک و مسلم بفرزندش یزید پیام کرد و روز دیگر که یزید از شکارش برفته بود بمستقر خویش سفر کرد در مدت عمرش از هفتاد و چند سال تا نود سال و افزون از نود سال رقم کرده اند چنان مینماید که هشتاد و پنجسال بصحت نزدیکتر باشد در تاریخ الفی مدت خلافتش را نوزده سال و پنجاه و بیست و پنج روز نوشته است و هنگام مردن میگفت آیا دنیا جز اینست که بیازمودیم و سرد و گرم و تلخ و شیرینش را بچشیدیم و طبری در تاریخ کبیر خود میگوید ابن شهاب زهری گوید ولید بن عبدالملک از مدت عمر خلفا از من بپرسید گفتم معویة بن ابی سفیان چون بمرد قریب هفتاد و پنجسال عمر کرده بود ولید گفت به این مقدار زندگانی را عمر توان نامید و مدت سلطنتش را نوزده سال و سه ماه و روزی چند کم نوشته اند و بقولی سه ماه و بیست و

و اول کسیکه در مسجد جامع بنای مقصوره نهاد معویه است چه دران هنگام که در شب نوزدهم رمضان المبارک در مسجد
او بپایه و شمشیری بروی بیفکندند و مقداری از کفلش را ببریدند قرار داده که مقصوره از بهرش برآورند و پاسبانان بکشیک
و حفظ او پردازند و اول کسیکه بهدایای نوروز و مهرگان فرمان کرد وی بود و اول کسیکه بفرمود اسبهای یدک با وی کشند وی
بود و اول کسیکه در برهنه داشتن خانه کعبه اجازت داد وی بود و از آن پیش پوششها بر روی پوششها داشت و اول کسیکه
مردمانرا در بیعت بخدای سوگند داد وی بود و چون زمان عبد الملک بن مروان رسید بیعت را بطلاق و عتاق مؤکد میداشت
و اول کسیکه خیار اصحاب و برگزیدگان و تابعین و یاران امیر المؤمنین علیه السلام را مثل عمرو بن حمق خزاعی و حجر بن عدی
صبراً یعنی دست بسته بکشت وی بود و اول کسیکه پسر دیگر یرا بدیگری نسبت داد وی بود چه زیاد ابن ابیه را پسر ابو سفیان
خواند و بخود ملحق داشت و گفت الولد للفراش و للعاهر الحجر و در اینکار با حکم خدای و رسول مخالفت ورزید و اول کسیکه
خلافت خدایرا با پسرش یزید بگذاشت و از مردمان بقهر و سطوت و وعده و وعید و بیم و امید بیعت گرفت او بود و اول
خلیفه که گوش بسماع اغانی داد وی بود و اول کسیکه طیب اغالیه نام کرد وی بود و اول کسیکه از پادشاهان اسلام زندان
بساخت و اول کسیکه تعیین افواج تا بمواضع و حدود درزند و اول کسیکه از ملوک اسلام تقرر دربانها نمود وی بود
در کارهای معویه
اگرچه ابوبکر نیز حاجب داشت و خالد بن ولید حاجب او را رشوه داد تا بخدمتش راه یافت لکن ابوبکر را در شمار خلفا
میشمارند نه در زمره سلاطین و اول کسیکه چون راه سپرد صاحب شرطه او با حربه در پیش رویش روان شد معویه بود و
اول کسیکه در خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی و تجمل و احتشام بسیار از سلاطین اسلام متنعم گشت معویه بود و وقتی
جماعتی از مردم مصر آهنگ ملاقات معویه بیامدند عمرو بن العاص که حکمران مصر بود گفت چون بمجلس معویه فرا رسید
بخلافت بروی سلام نکنید تا در چشم او بزرگ باشید معویه ازین تدبیر عمرو خبر یافت و با دربانان و یساولان فرمان داد
که روزیکه مصریان باین پیشگاه عالم پناه حاضر شوند بایست که امور سیاست و گیر و دار و نظم و نسق را از سایر ایام
بیشتر کنید و در آنروز سپاهیان جمعی کثیر همه مسلح و مکمل در کمال آراستگی و حشمت در مقامات خود صف برکشند و با
حلم معویه
حربهای درخشان بایستند و بارگاه را از زینت و آرایش کامل دهند پس در آنروز مجلسی با هیبت و حشمت بیاراستند
و مصریانرا درآوردند عظمت مجلس و حشمت بارگاه و شوکت معویه چنان در چشم ایشان بزرگ افتاد که از نهایت هیبت گفتند
السلام علیک یا رسول الله چون از مجلس بیرون آمدند معویه گفت حیلت پسر نابغه یعنی عمرو بجائی رسید و نتیجه بر عکس بخشید
و عمرو بن العاص با آنجماعت گفت لعنت بر شما باد من گفتم شما بخلافت بروی سلام نکنید تا از شما اندازه برگیرد شما به نبوت
بروی سلام کردید روزی معویه بنی هاشم را بشجاعت و آل زبیر را بسخاوت و خود را بحلم توصیف نمود چون این سخن
در حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعرض رسید فرمود غرض معویه ازین سخن این باشد که بنی هاشم بستایش او فریب
خورند و بیجا با تن برهنه بهیجا پای گذارند و کشته شوند و آل زبیر هرچه دارند ببخشند تا بجمله فقیر و بیچیز گردند و خود را بحلم و
بردباری مشهور نماید تا محبتش در دلها جای گیر گردد روزی یکی از بزرگان قریش از روی طیبت سخنی نمود که موجب
انفعال معویه شد معویه در جواب او همینقدر گفت کاش طول حلم ما بآنکار رسد که جهالت غیر ما را ابتر سازد یعنی حلم
من آنچند نباشد که دیگران تاب نیاورند و ترا آسیبی رسانند و میگفت اگر مردم گناهکار لذت گذشت نمودن از من

بدانند مرتکب گناهان بزرگ شوند تا بالسبب از خدمت من قدر و منزلت یابند و میگفت اگر در میان من و اهل عالم یکتار
موئی باشد و بخواهند آنرا بگسلند نتوانند زیرا که اگر بکشند من فرو گذارم و اگر ایشان فرو گذارند من بکشم وقتی عبید الله
بن ابی بکره بر معویه درآمد یکی از پسران او نیز با او بود و در کار اکل و پرخوردن از حد بگذرانید معویه بگوشه چشم نگران
شد و عبید الله بفطانت دریافت و خواست پسرش را غمز کند تا که دست از خوردن بدارد و آن پسر سر بخوردن
فرو داشت تا فراغت یافت روز دیگر عبید الله بمجلس معویه معاودت گرفت و پسرش با وی نبود معویه گفت پسرت
لقمه چکرد گفت رنجور شد معویه با اینکه خود از شکم بارگان بزرگ جهان بود گفت بدانستم اینگونه خوردن که وی مینمود
بزودی مرض بروی چیره شود وقتی ابو موسی اشعری با برنسی سیاه بروی درآمد و گفت السلام علیک یا امین الله
معویه گفت و علیک السلام و چون ابو موسی از خدمت معویه بیرون شد معویه گفت این شیخ برای آن نزد من آمد که
او را متولی امر قضا گردانم سوگند با خدای او را والی نکنم و از این سخن بحکایت حکمین و حکومت ابو موسی بغیر حق اشارت
داشت روزی عمرو بن العاص با معویه گفت آیا من از تمامت مردمان بیشتر در نصیحت تو نپرداختم معویه گفت بهمین جهت
نائل شدی بآنچه شدی روزی بسر بن ارطاة نزد معویه حضور داشت و از علی علیه السلام بجسارت تکلم کرد زید بن عمر بن
پاره کلمات معویه
خطاب که مادرش حضرت ام کلثوم دختر علی علیه الصلوة والسلام بود چون این جسارت را بدید عصای خویش را بکشید
و چنان بر بسر بزد که سرش را بشکافت معویه با زید گفت شیخ قریش و بزرگ اهل شام را مضروب داشتی آنگاه روی
با بسر آورد و گفت علی را دشنام دهی با آنکه جد زید است و زید پسر فاروق است و چنین کرداری در حضور مردمان
بجای آوردی آیا چنان میدیدی که وی براین امر صبر خواهد نمود و با این سخن هر دو تن را راضی و خوشنود ساخت وقتی
مردی با معویه عرض مطلب نمود در آنحال که نفس بر نفس وی داشت نفسی از منفذ اسفلش بلند آواز شد معویه
اینصوت را حفظ کرده با محارم خود در میان نهاد و آنمرد بشنید و خود را صاحب صیت و آوازه بدید نزد معویه شد
و گفت کسیکه برکوزی امین نباشد چگونه امین امور خلق تواند بود معویه بخندید و بحلم و بردباری بگذرانید و نیز وقتی
مردی که دهانی بدبوی داشت با معویه سخنی بنجوی میراند معویه متنفر همیشد گفت هرکس میخواهد در میان مردمان حکمران
باشد باید بر گند دهن و هر ناملایمی صابر باشد معویه این پندرا آویزه گوش ساخت و گوش و دل بدو سپرد و معویه
میگفت من خویشتن را از آن برتر میگیرم که گناهی بزرگتر از عفو من و جهلی کبیرتر از حلم من باشد و عورتی باشد که بستر خود
نپوشم و بدی باشد که از احسان من بیشتر باشد و با عبد الرحمن بن حکم گفت ای برادر زاده من همانا بشعر گفتن زبان
برگشادی اما بپرهیز که نام زنانرا در اشعار خود درآوری تا زنان با شرف و پارسا را از جامه عفت دور کنی یا بهجو مردم
سخن نمائی و باینواسطه مردی کریم را از حلیه کرم عاری و مردمی لئیم را بجود و سماحت برگزیده خوانی و از مدح ترا پرهیز
چه مدح راندن و مردمانرا بآنچه نه در خور مقام ایشان است ستودن از باب وقاحت ایشانست لکن بمفاخر قوم
و عشیرت خود مفاخرت جوی و از امثال آنچه اسباب زینت نفس تو و ادب غیر از تو باشد بازگوی وقتی با معویه گفتند
کدامیک از مردمان در خدمت تو محبوبتر هستند گفت هرکدام بیشتر محبت مرا در دل مردمان جای دهند و از سخنان معویه است
که عقل و علم و حلم از هر چیزی که خدای بندگانش را عطا فرموده است فزونتر و افضل است چه مردم عاقل را چون

گفت اینک برا[در] من میرسند مروان گفت او عذر خواهد کرد و نخواهد آمد ولید گفت ای مروان حسین بن علی قدر و منزلت
و آنچه وعده بر نهاده است وفا میفرماید و بروایتی ابن زبیر عرض کرد اگر بیعت یزید را بر تو عرض دهند چه خواهی
کرد فرمود هرگز بیعت نکنم و خلافت او را برگردن نیاورم چه در آنهنگام که معویه با برادرم حسن علیه السلام مصالحه
نمود سوگند یاد کرد که امر خلافت را با فرزندان خود نگذارد و حق آل مصطفی را از گردن فرو نگذارد و بعد وی الی الحق
دهد اگر معویه فوت شده و جز این گفته امری بزرگ نمودار میشود الی آخر الخبر

بیان ورود حضرت سید الشهداء
بمجلس ولید بن عتبة بن ابی سفیان

جناب سید الشهداء سلام الله علیه با غلامان و موالیان خود راه برگرفت تا بمجلس ولید درآمد و بروایت صاحب تاریخ
الفی چون رسول ولید مراجعت کرد و امام علیه السلام آهنگ سرای ولید را فرمود ابن زبیر عرض کرد یا ابن رسول الله
جان من فدای تو باد مبادا چون نزد ولید شوی ترا محبوس نماید یا قصد گزندی نماید امام حسین سلام الله علیه سی تن
از موالیان و غلامان خود را بفرمود تا مسلح و مکمل در خدمتش راه برگیرند و بقولی پنجاه تن بودند و بقول اعثم امام حسین
علیه السلام با یاران خود بر سر تربت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیامده وداع کرده بمنازل خود رفتند و آنحضرت جامه پاکیزه
پوشیده و دو رکعت نماز بگذاشت آنگاه اصحاب خود را بخواند و با ایشان فرمود باید بر در سرای ولید بنشینید اگر
صدای مرا بشنوید بدون ملاحظه وارد اندرون شوید و تا بر شما روشن نشود که قصد من دارند هیچکس را متعرض نشوید
پس امام علیه السلام قضیب حضرت رسالت پناه را در دست مبارک گرفته روان شد و چون بر در سرای ولید رسید
وصیت سابق را با غلامان خود دیگرباره بگذاشت و خود باندرون رفت و نگران شد که مروان نزد ولید نشسته است و
چون آنحضرت نزد ایشان جلوس نمود فرمود از واقعه شام خرسند شدم و صفای ضمیرهای شما مرا مسرور نمود ایشان
جوابی ندادند امام حسین فرمود از معویه هیچ خبر دارید مدتی مدید است از مرض او گوشزد ما میشود ولید آهی برکشید و
عرض کرد ترا بقا باد که معویه از این عالم بعالم دیگر رخت برکشید و یزید در این باب ارسال مکاتیب نموده است و بقولی
چون امام علیه السلام مروان را در آنجا دید فرمود پیوند رحم نیکوتر از بریدن است خدای فیمابین شما را اصلاح نماید ایشان
جوابی ندادند ولید گفت یا اباعبدالله معویه ترا عمی مشفق بود امام حسین علیه السلام فرمود انا لله و انا الیه راجعون
خدایتعالی ترا در مصیبت او اجر جمیل و ثواب جزیل ارزانی دارد اکنون بگوئید باعث بر طلب کردن من چیست گفت
برای اینکه با یزید بیعت کنی چه تمام مسلمانان بخلافت او رضا دادند و بیعت کرده اند و نامه یزید را در حضرتش بعرض
رسانید فرمود ای امیر امر بیعت چنان نیست که در پرده بانجام رسانند بامدادان که مردمان را برای انجام این امر فراهم
میکنی ما را نیز بخوان تا حاضر شویم و بقولی فرمود فردا که موت معویه آشکار شود و عامه مسلمانان فراهم گردند هرچه مصلحت
باشد بتقدیم خواهد رسید ولید چون مردی عافیت دوست بود عرض کرد یا اباعبدالله سنجیده سخن کردی بنام خدای تعالی
بسعادت بازشو و فردا با جماعت تشریف قدوم ارزانی دار مروان ملعون گفت ای امیر سوگند با خدای اگر حسین از
دست تو بیرون رود دیگر او را نیابی و اگر در این ساعت بیعت نکند هرگز بروی نیرومند نشوی تا فتنهای بزرگ برخیزد

و خون جمعی کثیر ریخته گردد و مروان ملعون بهمین جسارت کفایت نکرد و گفت ای امیر او را در زندان باز دار تا کار بیعت
نماید و اگر امتناع فرماید گردنش را بزن امام حسین علیه السلام که از پستان غیرت و شجاعت و امامت و ولایت
شیر نوشیده بود خشمناک در مروان نگران شد و برخاست و فرمود ای پسر زن نکوهیده دیدار زشت کردار تو
مرا میکشی یا ولید میتواند بکشد کدام کس را آن زهره باشد که با چون من کسی اینگونه کلمات براند قسم بپروردگار
کعبه دروغ میگوئی و همیخواهی فتنه برانگیزی و میدان حرب و ضرب آراسته گردانی هرکس آهنگ من کند
روی زمین را از خون او سیراب گردانم آنگاه روی با ولید آورد و فرمود ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت و
سرای ما محل نزول ملائکه است یزید فاسق که شراب میخورد و انواع فسق از وی آشکارا میگردد چگونه بیعت کند
لکن ما و شما شب را بصبح میرسانیم و در این امر نظر کنیم و شما نیز نظر کنید و آنچه گفتنی باشد بگویم تا معلوم شود که از
ما به بیعت و خلافت سزاوارتر کیست و آنحضرت در اثنای محاورت آواز مبارک را بلند کرده چاکران و غلامان
بشنیدند و خواستند برحسب فرمایش امام علیه السلام بدار الاماره اندر آیند و دست بردی بکار برند آن حضرت
تفرس اینحال کرده شتابان بیرون آمد موالی خود را از درآمدن بدار الاماره مانع شد و بمنزل خود مراجعت فرمود
مروان با ولید گفت نشنوای بمن کار نکردی سوگند با خدای مانند چنین روز برای تو دست ندهد و بروی دست
نیابی و حسین خود را در زیر حکومت تو درنخواهد آورد ولید گفت وای بر تو این ملامت را بر دیگری فرود آور همانا مرا
بکاری میخوانی و اختیار امری مینمائی که دین و دنیای مرا تباه میسازد سوگند بخداوند اگر مشرق و مغرب عالم را
با من گذارند در خون فرزند رسول دخیل نشوم سبحان الله من حسین را میکشم برای اینکه میفرماید من با یزید بیعت نمیکنم
سوگند با خدای ای مروان فردای قیامت ترازوی اعمال کشندگان امام حسین سلام الله علیه در حضرت یزدان هیچ
وزن و سنگی ندارد و از حسنات خالی است و خداوند متعالی فردا که روز جزا است بنظر رحمت در ایشان نگران
نگردد و او را بعذاب الیم و شکنج مؤبد معذب فرماید مروان از روی استهزا گفت اگر چنین رای زدی و بر این
اندیشه بودی بصواب رفتی و امیری نیکو بودی لکن مانند تو کسی باید گاهی در دشت و گاهی در کوهستان سکون
ورزد و با مردم نیامیزد و از خدمت سلاطین پرهیز کند و آنملعون امتحان بگذاشت و خشمگین از مجلس ولید بیرون
شتافت و بروایت صاحب مناقب چون نامه یزید را با آنحضرت قرائت کردند فرمود من آنکس نیستم که با یزید بیعت
نمایم مروان گفت با امیر المؤمنین بیعت کن امام علیه السلام فرمود دروغ گفتی وای بر تو که آنکس را در امر مؤمنان
امیر کرده است مروان بر پای جست و شمشیر خود را از غلاف بیرون کشید و با ولید گفت شمشیرزن خود را بگوی از
آن پیش که حسین از این سرای بیرون شود گردنش را بزند و خونش برگردن من باشد چون اینگونه سخنان در میان
آمد صدا بلند شد و نوزده مرد از اهل بیت آنحضرت با خنجرهای کشیده بدار الاماره بتاختند و امام حسین علیه
السلام با ایشان بیرون آمد و موافق روایت صدوق علیه الرحمه و جلد مقتل عوالم چون معویه بمرد و یزید بسلطنت
یافت عمش عتبه را بحکومت مدینه طیبه بفرستاد و مروان را معزول ساخت عتبه بیامد و مروان را محبوس ساخت تا آنچه
یزید فرمان کرده بود در حقش جاری کند مروان بگریخت و عتبه بروی دست نیافت و در طلب امام حسین علیه السلام

فرستاده با آنحضرت عرض کرد امیرالمؤمنین فرموده است آیا وی بیعت کنی فرمود ای عتبه نیک میدانی ما اهل بیت کرامت و معدن رسالت و اعلام حق و انکسان هستیم که خدای تعالی حق را در قلوب ما بودیعت نهاده و زبان ما را بحق گویا ساخته و باذن خدای عزوجل نطق مینماید و من از جدم رسولخدای صلی الله علیه و آله شنیده ام که میفرمود خلافت بر فرزندان ابی سفیان حرام است من چگونه با اهل بیتی که پیغمبر در حق ایشان چنین فرموده است بیعت نمایم و از این خبر معلوم میشود که مروان حاضر نبوده است لکن با اغلب اخبار منافی است و همچنین حکومت عتبه صحیح نمی نماید بلکه پسرش ولید بن عتبه بوده است و واقعهٔ احضار ولید بن عتبه امام حسین علیه السلام را در پاره کتب معتبره در روز بیست سیم شهر شعبان نوشته اند و در بحار الانوار و ارشاد مفید نوشته اند امام حسین علیه السلام آنشب را که شب شنبه سه روز از شهر رجب المرجب سال شصتم هجری باقی بود در منزل خود بماند و ولید در آنشب ابن زبیر را پیام همی فرستاد چنانکه کیفیت مهلت کردن ابن زبیر و بیرون شدن از مدینه و گرفتاری کسان او مشروح و مسطور است

بیان حاضر شدن امام حسین علیه السلام بر سر قبر رسول خدای و شکایت از امت

چون آنشب بپایان رسید امام حسین علیه السلام برای تفتیش اخبار و تعیین تکلیف خود در ماندن بمدینه یا بیرون شدن از مدینه از سرای خود بیرون خرامید در عرض راه مروان با آنحضرت باز خورد و عرض کرد یا اباعبدالله صلاح حال تو در آنست که با یزید بیعت کنی تا زیانی با تو نرسد و آتش فتنه فرو خوابد و چون یزید از این خبر مستحضر گردد با تو احسان و انعام ورزد و اگر سخن من کار کنی آثار حسنه اش را مشهود بینی امام علیه السلام فرمود انا لله و انا الیه راجعون اسلام را سلام باد امت محمد صلی الله علیه و آله را مصیبتی بزرگ و بلیتی عظیم روی داد که مانند یزید حکمرانی یابد همانا از جد خود رسولخدای صلی الله علیه و آله شنیدم خلافت بر آل ابی سفیان حرام است الخ و در میان ایشان سخن بسیار شد و فرمود ویحک ای مروان تو یزید را نیکو میشناسی و اخلاق و اوصاف او را خوب شناخته با اینهمه مرا به بیعت و متابعت او دعوت مینمائی قسم بخدای اگر اهل مدینه گاهی که معویه را بر منبر جدم بدیدند مانع میشدند و فرمان رسولخدای را بجای میآوردند امروز بحکومت یزید زحمت نیافتند ویحک ای مروان مرا بمتابعت کسی میخوانی که ظلم و فسق و فساد او را میدانی از تو چه توقع توان داشت که از آن پیش که متولد شوی رسولخدای ترا لعن فرموده است ای دشمن خدای نمیدانی ما اهل بیت رسولخدائیم و همیشه حق بر زبان ما گذشته است و آنحضرت نسبت بمروان و معویة بن ابی سفیان سخنان خشونت آمیز بفرمود و آن ملعون خشمناک شد و گفت تا با یزید بیعت نکنی دست از تو باز ندارم فرمود ای پلید از من دور شو که ما اهل بیت نبوت و طهارت هستیم هرگز متابعت فساق را نکنیم و بمتابعت ایشان نپردازیم ای پسر زرقا فردا خدای سبحانه و تعالی ترا و معویه و یزید را مؤاخذه خواهد فرمود تا چرا میان حسین و حق او حایل شدید مروان خشمگین شد و بدار الاماره برفت و آنچه از امام حسین سلام الله علیه شنیده بود با ولید بگفت و ولید عصر روز شنبه جمعی بحضرت امام حسین صلوات الله علیه بفرستاد که از برای بیعت حاضر شود فرمود امشب را بروز آورید از آن پس ما و شما بنگریم تا چه باید کرد آن جماعت رعایت ادب کرده دست از آنحضرت بداشتند و ابرام و الحاحی نکردند و حضرت امام حسین علیه السلام در همانشب یکشنبه بیست و هشتم رجب با

انا لله وانا الیه راجعون [illegible]

برادران

برادران و خواهران و برادرزادگان و فرزندان آهنگ مکه معظمه نمود و جناب محمد بن حنفیه بر جای بماند ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید که عبدالله بن زبیر را چون پاسی از شب برشد در کوچه های مدینه گذر افتاد در شوارع مدینه عبدالله بن ابی سرح را که در شام نزد معویه میزیست نگران شد که روی خود را چنان بر بسته که جز هر دو چشمش پدید نبود در یکدست ابن زبیر دست او بگرفت و گفت ای پسر ابی سرح حال تو چونست و معویه را در چه حال بگذاشتی جوابی نگفت ابن زبیر گفت این خاموشی از چیست همچنان جواب نگفت ابن زبیر بسیار در وی نگران شد تا بدانست وی ابن ابی سرح است پس او را بجای بگذاشت و از آنجا بحضرت ابی عبدالله سلام الله علیه برفت و شرح حال را بنمود و عرض کرد معویه بمرد اینک فرستادگان ولید بطلب تو بیایند و نیز دانسته باش که شترهای من آماده اند بایست از این شهر بار بر بندیم و میعاد من و حضرت تو چند است که مردمان در جامهٔ خواب آسایش گیرند این بگفت و بسرای خود برفت همانساعت فرستادگان ولید باحضار او بیامدند ابن زبیر بمجلس یزید برفت و حضرت امام حسین علیه السلام را در آنجا بدید و ولید از مرگ معویه بعبدالله بن زبیر خبر داد و از بهر یزید طلب بیعت کرد و در میان ایشان سخنها در گذشت که مروان بر آشفت و با ابن زبیر بجدال درآمد و هر دو تن از جای برجسته با یکدیگر درآویختند و موهای سر هم را بگرفتند ولید برخاست و ایشان را ساکن کرده بنشاند مروان با کمال خشم و ستیز روی با ولید آورده گفت تو بنفس خود عاجز و مانع میشوی و اعوان خود را امر نمیفرمائی ولید گفت اراده ابن زبیر را میدانم باری امشب را بهر جای که میخواهد برود پس حضرت سید الشهداء علیه السلام و ابن زبیر بیرون آمده در مسجد هر کدام بمصلای خود برفتند و چون چندی دیگر از شب بر گذشت ابن زبیر از سرای خود بیرون آمده بر اشتر سوار شد و برفت و حضرت سید الشهداء نیز بدو پیوست و راه فرع را پیش گرفته تا به خشبانه رسیدند و این وقت جعفر بن زبیر در آنجا بود چون ایشان را بدید گفت کمر معویه بدیگر جهان روان گشت عبدالله بن زبیر گفت آری تو نیز با ما بیا و از این دو شتر آنکه که داری یکی را با من گذار پس جملگی از خشبانه بجانب مکه روی کردند و آفندی و یافعی هر دو در تاریخ خود باینمطلب اشارت کرده اند لکن اهل خبر و تاریخ اتفاق کرده اند که عبدالله بن زبیر با برادرش از راهی غیر معتاد برفتند و ابن زبیر را چنانکه اشارت شد در مدینه طلب او ولید بن عتبه ملاقاتی نرفت و حضرت امام حسین و اهل بیت عصمت و رسالت علیهم السلام از جادهٔ اعظم راه بر گرفتند و اکنون بترتیب روایتی که بدست اندر بود باز شویم چون حضرت سید الشهداء علیه السلام از سرای ولید بسرای خود بازگشت و شب در رسید بزیارت مرقد مطهر رسولخدای صلی الله علیه و آله برفت و بروایت صاحب تاریخ الفی ولید از کلمات آنحضرت و فرار ابن زبیر بجانب مکه و شکستن درب زندان و بیرون آوردن عبدالله بن مطیع و متعلقان ابن زبیر را در طی مکتوبی بیزید فرستاد یزید را خشم فرو گرفت و بولید نوشت مجدداً آن را دفعهٔ دیگر به بیعت من دعوت کن و از ابن زبیر دست بدار که او بهر کجا اندر باشد اثر خشم و سخط ما او را فرو خواهد گرفت چه روباه از آفتاب بجائی نتواند گریخت و سر حسین بن علی را در صحبت همین قاصد روانه دار و بشمول الطاف و عنایات ما امیدوار باش که ترا بمناصب ارجمند و مقامات دلپسند نائل میگردانیم چون نامهٔ یزید بولید رسید گفت لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اگر یزید تمام روی زمین را بمن بخشد در خون فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و

ملاقات با ولید

مجادله ابن زبیر

نامه یزید بولید

آله

و آله و سلم نگوشم و هر زیانی که از مخالفت یزید ببینم باک ندارم لکن امام حسین علیه السلام از شنیدن این اخبار تنگدل گردیده و آهنگ فرمود که از زمین حجاز بارض عراق شود و شبی از شبها بر سر قبر منور مصطفی صلی الله علیه و آله رفت تا وداع فرماید چون بقبر منور رسید نوری از قبر شریف درخشنده شد و دیگر باره بجای خود باز شد و عرض کرد سلام باد بر تو ای رسولخدا اینک منم حسین پسر فاطمه جوجه تو و پسر جوجه تو و آن فرزندزاده تو که بودیعت گذاشتی مرا در میان امت خود و وصیت نهادی برعایت من و امر فرمودی باطاعت و حفظ و حمایت من ای پیغمبر خدا گواه باش بر ایشان که مرا یاری نکردند و قدر و منزلت مرا فرو گذاشتند و پاس حرمت من و قرابت ترا منظور نداشتند مرا خوار و ضعیف خواستند اینست شکایت من که بحضرت تو آوردم آنگاه که ترا بکرم الله بقیه را معروض میکردانم بعبارت کلمات بنماز ایستاد و تمام آنشب را در حضرت خدای راکع و ساجد بود و چون روشنی روز نمودار شد بسرای خود بازگشت ولید در آنشب پاره را بفرستاد تا از چگونگی حال آنحضرت باخبر گردد بیامدند و گفتند حسین را در سرای خود نیافتیم ولید مسرور شد و گفت بسی شکر میکنم خدایرا که حسین فرار نموده باشد و من حکم یزید را درباره او بجای نیاورم و در خونش شریک نباشم و آنحضرت شبی دیگر نیز بزیارت تربت منور حضرت ختمی مرتبت بیامد و بعد از مناجات در رفع حاجات بسیار بگریست و سر مبارک را بر سر قبر آنحضرت نهاده بخواب رفت و در پاره نسخ و کتب معتبره بوداع کردن آنحضرت با قبر مطهر اشارت کرده اند بلکه بحرکت فرمودن بجانب که مینویسند شاید بملاحظه اختصار باشد

خواب دیدن امام حسین ع جد خود رسولخدای صلی الله علیه و آله را و خبر یافتن از شهادت خود

چون چشم مبارک امام حسین گرم خواب شد و بروایت صاحب بحار الانوار چون شب دوم رسید برای زیارت قبر مبارک رسولخدا صلی الله علیه و آله از منزل خود بیرون شد و نزدیک قبر مبارک رکعتی چند نماز گذاشت و پس از فراغت از نماز بمناجات درگاه قاضی الحاجات دست برافراشت و عرض کرد خداوندا این قبر مبارک پیغمبر اکرم تست و من فرزند دلبند پیغمبر تو هستم اینک امری و مصیبتی بر من روی کرده است که تو بر آن دانائی و آنگاه که مبتلا گردیده ام آگاهی الهی تو میدانی که من چیزهای نیکو و کار خوب و نیکو و معروف را دوست میدارم و هر چه منکر و قبیح باشد ناخوب و ناخوش میشمارم ایخداوند با عزت و جلال بحق و حرمت این قبر مبارک و بحق آنکس که در این قبر شریف ساکن و مدفون است از تو خواستار میشوم که هر چه رضای تو و رضای رسول تو در آنست در حق من معمول و موجود بفرمائی چون امام حسین علیه السلام از این مناجات بپرداخت گریه بر آنحضرت مستولی شد و در کنار قبر رسولخدا بسیار بگریست آگاهی که طلوع صبح نخستین نزدیک گردید و سر مبارک را بر قبر منور بگذاشت دیدگان همیونش را خواب در ربود و جد خود رسولخدا را با گروهی بیشمار از ملائکه مقربین که از چهار طرف آنحضرت احاطه داشتند بدید که بیامد و نزدیک امام حسین علیه السلام رسید و حسین را بر سینه خود بچسبانید و میان هر دو چشم شریفش را ببوسید و فرمود ای حبیب من ای حسین پدر و مادرم فدای تو باد گویا بر تو نگرانم که در این نزدیکی جماعتی که خویشتن را مسلمان میخوانند ترا در زمین کرب و بلا و بیابان مصیبت و غا بکشند و در خون خود آغشته و سر از تن بریده شوی و این بسبب ظلم و عدوان

گروهی از ستمکاران و جفاکیشان بدکردار امت من باشد ایفرزند گرامی با اینهمه مصیبت و بلا و مشقت و عنا لب تشنه و جگرتافته باشی و یکجرعه آبت سیراب ندارند و با چنین حرکت چشم شفاعت بمن داشته باشند و ایشان در روز قیامت از شفاعت من محروم باشند و از رحمت الهی بهره نیابند حبیب من ای حسین پدر و مادر و برادر تو نزد من حاضرند و لقای ترا مشتاق میباشند و ترا در بهشت درجات رفیعه ایست که جز بسعادت شهادت ادراک آن نکنی الخ حضرت سیدالشهداء علیه السلام عرض کرد ای جد بزرگوار مرا هیچ حاجتی در بازگشتن بجهان نیست دست من بگیر و با خود بقبر خود درآور فرمود ایفرزند ناچار بایدت بدنیا بازگشت تا سعادت شهادت دریابی و آن ثواب عظیمی را که خداوند از بهرت مقدر فرموده ادراک نمائی همانا تو و پدرت و برادرت و عم و عم پدرت علی و حسن و جعفر و حمزه علیهم السلام در عرصه محشر در یک زمره محشور و متفقاً ببهشت اندر شوید الخ امام حسین علیه السلام دهشت نموده از خواب بیدار شد و در همان نیمه شب با قبر مادر و برادر صلوات الله علیهم وداع کرده با کمال اندوه و ملال صبحگاهان از مسجد روی بمنزل شریف نهاد و در آنهنگام که از مسجد بیرون میشد دو شعر یزید بن مفرغ را بتمثل برخواند و آن دو شعر که مشعر بر خبر موت و حفظ دین و غیرت حکایت میکرد ابوسعید مقبری که راوی این خبر است میگوید با خود گفتم تمثل باین شعر سببی دارد چنانکه بعد از دو شب از مدینه بمکه معظمه راه برگرفت و بعضی گفته اند این دو شعر را هنگام بیرون آمدن از مدینه طیبه قرائت فرمود بالجمله چون امام حسین سلام الله علیه صبحگاه از مسجد بمنزل شریف تشریف قدوم ارزانی داشت اهل بیت عصمت و طهارت و بنی عبدالمطلب را از آن خواب بازنمود چنان غم و اندوهی بر اهل خاندان رسالت بنیان دست داد که در تمام مشرق و مغرب عالم هیچ قوم و قبیله از ایشان محزونتر و غمناکتر نبود و جمله ایشان صدا بناله و گریه و زاری و ندبه برآوردند و آنحضرت را رفتن بمکه در دل راسخ شد و بنابراین نیت چون شب آینده به نیمه رسید بمرقد مطهر و مضجع منور رسولخدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و رکعتی چند نماز بسپرد و آنمکان مقدس و محتد مطهر را وداع بازپسین کرده و از آنجا به بقیع غرقد برفت و بر سر قبر مادر بنشست و با فاطمه سلام الله علیها نیز وداع نمود و از آن پس بمزار برادر فرخنده آثارش امام حسن ع برفت و با آنحضرت نیز وداع فرمود و هنگام صبحگاه بسرای خود بازگشت

بیان مقالات محمد بن حنفیه و بعضی دیگر با حضرت سیدالشهداء صلوات الله و سلامه علیه

امام حسین صلوات الله و سلامه علیه چون صبح چهره برگشود بسرای خود مراجعت فرمود و با اهل بیت خود عزیمت سفر مکه را مقرر نمود در اثنای اینحال محمد بن حنفیه وارد شد چه معلوم فرموده بود که آنحضرت بسفری راهسپار است لکن نمیدانست بکدام سوی روی میکند پس بآنحضرت عرض کرد ای برادر تو از همه کس و تمام خلق عالم نزد من عزیزتر و محبوبتری و از جان من گرامیتری پدر و مادرم فدای تو باد سوگند باخدای از هیچکس نصیحت خود را دریغ ندارم و از جمله جهانیان تو سزاوارتری بنصیحت من زیرا که بحکم اخوت ما هر دو از یک صلب هستیم و تو بمنزله نفس من و جان من و چشم من باشی و امروز سید و سند اهل بیت توئی و آنکس که طاعتش بر من فرض و واجب است توئی چه خداوند ترا بر من برگزیده و ترا در شمار سادات بهشت مقرر ساخته و بروایتی عرض کرد پند و نصیحت و خیرخواهی خود را بر ای

میزان قرار بدهد و هرچه را از آن میزان بیرون بنگرد منکر شود یا در مقام چون و چرا برآید زیرا که حکمتهای الهی که نامتناهی است از آن بالاتر است که عقول و افهام نارسای مثل کلیل ما مردمان ادراک جزئیات بلکه کلیات آنرا هم درپاره موارد از عهده برآید و همین ندانستن ما و تحیر اذهان ما و تحیرها و در عجب رفتن ما برای اثبات وجوب وجود صانع و عظمت ذات باریتعالی و تقدس دلیلی بس بزرگست پس با این تفصیل و بیان و مقدمه و مقدار ما که اگر نه بحسب عادت پاره امور را می پذیریم و انکار نمینمودیم نبودی همه چیز و همه امور در عرصه انکار را مساوی میشود مثلا اگر کسی آب را ندیده و با و بگویند جنس آب این اوصاف و خواص آن چنین و چنان است و حیات همه چیز با آنست البته منکر میشد و بسی تعجب میکرد و بر راوی میخندید یا اگر کسی آتش را ندانند و نشناسد و اوصاف از او بشنود البته در مقام انکار برآید یا اگر کژدم را ندیده باشد و از نیش او را بشنود منکر خواهد شد اگر کسی شمع را ندیده باشد و بگویند از پیه و پنبه شب ظلمانی چون روز نورانی روشن میشود البته انکار خواهد نمود و کذلک غیر ذلک و چون معلوم شد که ما در معرفت همه چیز اینگونه قاصر و بی استعدادیم و حال اینکه راجع با مور معاشیه ما میباشد از چه روی بایست در ظهور حوادث عالم که بحسب حکمتهای خالق حکیم روی میدهد متوقع فهم و ادراک و معرفت حقیقت آن باشیم غریب اینست که اسرار پادشاهان ممالک بلکه صدور و وزراء و امراء ایشان را ما نباید بدانیم و اگر استفسار کنیم یا در مقام پرسش علت شویم مؤاخذ و مسئول شویم و بسا باشد که از پادشاه و وزیر پیشگاه افعالی صادر شود که موجب تحیر و تعجب بلکه خنده دیگران گردد و چنان ملول گردند که میخواهند پیراهن برتن بدرند و بعد از چندماه یا چند سال حکمت آن معلوم گردد و همه گویند ما ندانستیم و بیهوده پرسش سبب و علت کردیم با اینکه پادشاه یا وزرای پیشگاه از جنس رعیت و سپاه بیرون نیستند و همین رعیت برحسب استعداد قابلیت شاه و وزیر میتواند شد پس چگونه است که میخواهیم از اسرار و حکم خداوند بیچون و خالق بی انباز و انبیا و اوصیای او که اگرچه در صورت بشریت با دیگر مردم یکسان مینمایند اما بحسب معنی و حقیقت دیگرکسان هستند آگاه باشیم مگر از پرکاهی خبر داریم که میخواهیم از دیگر چیزها مستحضر گردیم اگر بنای چون و چرا باشد در کجا و چه چیز هست که بسبب قصور فهم و ضعف ادراک نخواهیم کرد منتهای امر بر بعضی امور عادت کرده ایم و بسیار دیده ایم و شنیده ایم در مقام انکار بر نمیآئیم تو گوئی چرا باید آتش بسوزاند من میگویم چرا باید نسوزاند تو میگوئی چرا باید شمشیر ببرد من گویم چرا نبرد تو گوئی چرا باید شخص پارسا مظلوم شود من میگویم چرا باید پارسا باشد تا مظلوم نشود پس در مقام محاورت و احتجاج و مکابرت و چون و چرا چون مطلب دقیق شود افهام ما همه جا قاصر خواهد ماند لکن برای پاره مطالب و حوادث غریبه محض اینکه مغز و استعداد پاره کسان تحمل بر تافتن آنرا ندارد و بعضی دلایل و علل ذکر کرده اند تا انسان در مقام سکوت و سکون برآید و بر قصور ادراک خود معترف شود و موجب پریشانی خیال و سستی عقیده و دین او نگردد پس میگوئیم که بحسب فهم ناقص و ادراک قاصر خود میتوانیم مقدمه را چنین قرار بدهیم که خداوند قادر لم یزل محض شناسائی خود و افاضه فیض که لازمه ذات فیاض اوست و پاره حکمتها که خود میداند مخلوق را بیافرید و چون ایشان را از عدم بوجود آورد تا بفیض او نائل شوند یکنوع از مخلوق خود را که بواسطه جلالت و صفا و قدس

ولطف

ولطف روح دارای جنبه یلی الربی و بحسب صورت بشری و اوصاف بشریت صاحب جنبه یلی الخلقی بودند در میان خود و سایر مخلوق واسطه و منشاء افاضه فیض الهی گردانید چه این مخلوق برای ترقی و تکمیل و تربیت و انتظام امر معیشت خود برحسب تقاضای عناصر خود حاجتمند بکمیات و کیفیات و اسباب و آلات و ترتیبات و ترکیبات و تعلیمات و تفصیلات و تغییراتی بودند که جز آنکه میبایست از جانب حق افاضه شود راهی نداشت و این زمره مخلوق بحسب استعداد ارواحی که در ایشان موجود است آن لیاقت و قابلیت را نداشتند که بتوانند بلافاصله محل خطاب و افاضات سبحانی باشند لاجرم خداوند این وجودات مقدسه نورانیه را که دارای روحی مخصوص هستند در میانه خود و ایشان واسطه نهاد و علومی که راجع بامر دنیا و عقبی و اصلاح هر دو سرای ایشان است با ایشان گذاشت و این را شریعت و دین و مذهب و طریقت و احکام دین خواند و حفظ دین را برای دوام و بقای بنی نوع انسان که محل ودیعه نور معرفت است واجب ساخت و در اینحال برای امتحان عباد و نمو درجات عالیه اولیای خود مخلوق را بحسب تقاضای فطری اصلی فاعل مختار فرمود تا خبیث از طاهر ظاهر و ظلمت از نور شناخته شود و در هر زمانی بحسب حکمت خود و تقاضای وقت برای حفظ این دین ترتیبی مقرر داشت چنانکه انبیای سلف نیز گاهی میکشتند گاهی کشته میشدند گاهی سلطنت و ریاست داشتند گاهی مظلوم و مقهور بودند در زمان رسولخدای صلی الله علیه و آله مدتی مقتضی آن بود که پیغمبر آن روش بگذراند تا وفات نماید و بعد از آن حضرت رسالت رتبت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام نظر باقتضای زمان در کنج عزلت بزیست تا نوبت خلافت ظاهری با فتن و جنگها بگذاشت و در زمان حضرت امام حسن علیه السلام صلاح در صلح بود چه در زمان حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و محاربت با معویه قتلها و جنگهای بسیار روی داده بود و مردمان در بغض و کین آنحضرت یکتن بودند و منتظر وقت شدند اگر امام حسن علیه السلام نیز همان روش را پیشنهاد میفرمود ممکن بود چنان کار بقتل و قتال و فتنه و جدال بکشد که یکباره از دین اسلام جز نامی بر زبان نماند و آنحضرت زیان اینحال را از اعتزال خود بیشتر دید از اینروی پای در دامن عزلت درپیچید و در آنحال کناره داشتن بنظاره بود و اگرچه ظلم و عدوان جهان را در سپرد لکن بیک اندازه حفظ حدود اسلام و ظاهر شرع را منظور میداشتند و در اواخر ایام معویه که شیعیان را مستاصل و حدود آلهی را متروک و وصی مطلق را دشنام میراندند ضعف و فتور بزرگی در امر اسلام روی داد و چون یزید که باقسام فجور و ارتکاب انواع محرمات و ترک اوامر و نواهی الهی جسارت داشت بسلطنت نشست اگر بهمان طریق مسامحت میشد و حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه در مقام انکار برنمیآمد و مطالبه حق نمینمود یکباره شیرازه اسلام میگسیخت و دین حق مضمحل میشد و کفر و طغیان شایع میشد لاجرم از بیعت یزید پلید سر برکشید و در نهایت وضوح منکر شد و او را بفسق و فجور و مثالب و معایب برشمرد و چون معلوم بود که اگر بهمان مطالبه حق خود و منصب خلافت خود و طرد و منع و دفع یزید از سلطنت او قناعت شود در قلوب مردمان بآن درجه و میزان بطلان امر یزید و حقانیت اسلام راسخ نمیشود و بلکه باخویش گویند سلطنتی را دیگری از دیگری باز گرفت و خود صاحب منبر و سریر و منشار و شمشیر گشت لاجرم شهادت آنحضرت و اولاد آنحضرت و آل بیت و

مصیبت

و مصیبت که از ابتدای عالم تا انتهای جهان بر هیچکس فرود نگشته بزرگترین دلیل بطلان امر مخالفان و صحت بعثت یزدان و دین اسلام شد چنانکه صبوری بر آن مصائب و شکرگزاری بر آن بلیات بر آنچه مسطور شد حجتی معتبر است چه خود میدانست که تحمل این مصیبت که موجب حفظ دین خداوندست چقدر منفعتها دارد و متضمن چگونه فوائد و مثوبات است که با ادراک آن درجات اینجمله بسی سهل و آسانست از اینست که هر مصیبتی و بلیتی و شهادت هر عزیزی بشاشت و انبساط آنحضرت بیشتر میشد چه در حصول مقصود امیدوارتر میگشت تا بدانجا که در نفس آخرین فرمود اکنون قسم بپروردگار کعبه فائز و کامکار شدم چه دین خدا را که جمعی از شیاطین انس میخواستند پایمال کنند در قبول شهادت بنظام و قوام درآوردم و آنچه خواستم بکام خود دریافتم چنانچه هم اکنون که چه بسیار سالها از قضیه شهادت آنحضرت برگذشته شعار بزرگ اسلام و قوت مسلمانی در اقامت مراسم عزاداری آنحضرتست و اگر خوب بسنجند میتوان گفت در هر سالی یکصد کرور تومان در اغلب ممالک روی زمین صرف مراتب عزاداری و زیارت قبر مطهر و موقوفات و تعمیر مشاهد این بزرگوار و سایر شهدا علیهم السلام میشود و در هیچ ملکتی از ممالک عظیمه جهان این چنین مبلغ بزرگ در مصرف مخصوصی بلکه عشر آن بمصرف نمیرسد و اگر تأمل کنند شاید بهر سالی بیست کرور در نفس این محل محترم امر معیشت خود را میگذرانند و آن معجزاتی که از این مراقد منوره متدرجاً ظاهر میشود از تمام انبیای سلف ظاهر نگردیده است و چون مقامات دنیویه و مثوبات و فواید اینجهانی آنحضرت باین درجه باشد معلوم است که جای اخرویه آنحضرت که جز حضرت احدیت نمیداند چه خواهد بود از خود گذشت و هر دو عالم بهره او گشت ساعتی تلخی کشید و جان جهانی را بخرید ساعتی دچار تشنگی شد و خلقی بیشمار را از آب مغفرت سیراب ساخت در بحار الانوار و کتاب احتجاج مسطور است که محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی گفت در خدمت شیخ جلیل ابی القاسم حسین بن روح قدس الله سره با جماعتی حاضر بودم علی بن عیسی القصری نیز حضور داشت در اینحال مردی بدو برخاست و گفت میخواهم ترا از چیزی سؤال کنم گفت هر چه خواهی بپرس گفت مرا از حسین بن علی علیهما السلام خبر گوی آیا او ولی خدا میباشد گفت آری گفت مرا از کشنده او خبر ده آیا قاتل حسین علیه السلام دشمن خداست گفت آری آنمرد گفت آیا جایز میباشد که خداوند دشمن خود را بر ولی خود مسلط گرداند شیخ ابوالقاسم فرمود بفهم آنچه را که با تو میگویم همانا خداوند سبحان مردمان را بشهادت عیان مخاطب نداشت و بالمشافهه با ایشان تکلم نفرمود بلکه از جنس و صنف ایشان بشری را مانند ایشان با بضاعت رتبت پیغمبری داد چه اگر از غیر صنف و صورت ایشان ارسال پیغمبران میفرمود هر آینه مردمان از وی نفرت میکردند و از ایشان پذیرفتار نمیشدند اما چون این پیغمبران بصورت و جنس ایشان مبعوث شدند و مانند ایشان طعام بخوردند و در بازارها بسپردند با ایشان گفتند شما نیز مانند ما هستید آنچه گوئید و این اوامر و نواهی را که میگذارید از شما قبول نمیکنیم مگر اینکه چیزی بیاورید که ما از مانند آن عاجز باشیم تا بدانیم شما اختصاصی دارید و آنچه ما بآن قادر نیستیم توانا هستید از اینروی خدای عزوجل ایشانرا صاحب معجزاتی ساخت که دیگران از اتیان آن عاجز ماندند پاره از ایشان بعد از آنکه مدتی قوم خود را بیم داد و راه عذر را بر ایشان مسدود ساخت طوفان را بیاورد و هر کس متمرد و یاغی بود غرق ساخت و بعضی را در آتش بیفکندند و خداوند آن آتش سوزان را بر خلیل خود برد و سلام گردانید

کلمات حسین بن روح

میتوان باز داد و گفت اینکه عادت بر آن رفته که هیچکس از پیغمبران و اوصیا و مؤمنان تا شربت تلخ مرگ بکام شیرین نرسد در منازل مقرره رفیعه بهشت برین جای نگیرد و هر کسی را یک نوع مرگ مقدر گشته و امام حسین علیه السلام را مقدر شد که در راه رضای خدایتعالی و حفظ دین او شهید گردد پس میتواند بود که مراد رسولخدای صلی الله علیه و آله این باشد که الحسین در گذرگاه منازل رفیعه بهشت برین مرگ مانند پلی است و پل تو شهادت تو است در راه دین خدا و باید از این خواب بازشوی و بدنیا مراجعت گیری و شهید گردی راقم حروف گوید از این خبر نیز مطلب لطیفی استنباط میشود چه در اینکلام سید الشهداء علیه السلام که بحضرت رسولخدای صلی الله علیه و آله عرض میکند مرا حاجتی بر رجوع نمودن بدنیا نیست معلوم میشود که ائمه هدی سلام الله علیهم در آنحال که مردمان ایشانرا در خواب مینگرند چون خواب دیگران است چنانکه خود میفرماید خواب و بیداری ما یکی است بلکه برای حفظ ظاهر عوالم بشریت باشد که مردمان ایشانرا چون خودشان بدانند خود را بخواب میشناسند و قوای ظاهریه ایشانرا چون دیگران نمایشی مینماید همانقدر است که در اینعالم خواب ارواح مقدسه ایشان بیشتر متوجه دیگر عوالم قدس و ملکوت و آسایش ایشان از ملاقات عالم ناسوت بیشتر است و اینجهان و آنجهان از بهر ایشان یکی است و مردن و نمردن مساوی است اینست که میفرماید مرا برجوع دنیا حاجتی نیست چه اگر آنحضرت از اینعالم صرف نظر فرموده و چون دیگران که هر وقت بمیرند جز در قیامت انگیزش ندارند نبود این عرض را انشا نمود و کلام رسولخدا صلی الله علیه و آله که فرمود ناچار باید بدنیا بازگردی مشعر بر این مسئله خواهد بود و نیز میشاید مقصود از دنیا و رجوع بآن معنی لغوی آن باشد که برابر علیا است یعنی مرا رجوع بعالم ناسوت و این منزلگاه پست و دنی رغبت نمیرود بالجمله مینویسد اگر کسی را اخذ شه در جواب مذکور روی بدهد و بگوید اگر چنین است درجات عالیه حضرت سید الشهداء بواسطه شهادت آنحضرت تفاوت ندارد پس اجر و مزد آنحضرت در عوض شهادت و مصیبت چیست میگوئیم علو مرتبت و رفعت منزلت و تکمیل قرب معنوی و شأن و قدر معنوی باطنی در حضرت خداوند قادر از جمله درجات و مقاماتی است که جمله درجات بهشت و آنچه در بهشت است مانند ذره ایست در برابر عالم و عالمیان و زمین و آسمان و در این مسئله تمثال و نظیری یاد آوریم و گوئیم مردم جهان و مقربان آستان پادشاهان ذیشان را چون دو قسمت نمائیم یک طبقه را دارای اموال و املاک کثیره و یک طبقه را صاحب تقرب به پیشگاه پادشاه بخوانیم این طبقه که از جمله مقربین هستند اگر چه از مال و متاع جهان بهره کامل نداشته باشند بلکه بعسرت و سختی بگذرانند تقرب خود را با هیچ مال و منالی تبدیل نکنند و همان لذت تقرب بر قوت جسم و روح بیفزاید چنانکه فرعون در جواب ساحران و تلافی خدمات ایشان گفت شما را از جمله مقربان آستان خود میگردانم و بمال و منال وعده نداد و اینمعنی در نظر اهل معنی مکشوفست که حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه را در پیشگاه خالق مهر و ماه آن درجه قرب و منزلت است که از حیز تقریر و تحریر خارج و از حد بیرونست کدام رتبت و مقام از آن برتر تواند بود که خداوند تعالی او را ثار الله میخواند و روح مقدسش را بدست اقتدار خود قبض میفرماید و خداوند جل اسمه با آن عظمت و کبریا خود را وارث خون آن بزرگوار قرار داده و صاحب و طالب خونش نامیده و زیارت قبر شریفش را مانند زیارت خود بر فراز عرش اعلی گردانیده و مرثیه آنحضرت را بر پیغمبران خود عرض داده و ایشانرا گریان و نالان داشته و هر یک را ترک اولائی

بوده است از برکت گریستن بر آنحضرت بیامرزیده و قلوب مؤمنان را که فرد کامل ایشان انبیای عظام و ائمه
کرام علیهم السلام هستند قبر آنحضرت نموده و هزاران هزار گناه کار و خطاء خاطئان را بیک قطره اشک چشمی
که در مصیبت آنحضرت فرو ریزد بیامرزد و کلید درهای بهشت و دوزخ را مخصوص آنحضرت داشته و بروز قیامت
هرکس را خواهد به بهشت و هرکه را فرماید بجهنم درآورند و منصب والای امامت و وصایت را در اولاد او مقرر داشته
و تربت مبارکش را شفای هر دردی درمان و سکون کشتیهای دچار طوفان و استجابت دعوات را در تحت قبه
مبارکش برقرار و زیارت او را موجب آمرزش معاصی کبیره و صغیره گردانیده و دیده شیعه را تا قیامت بر این مصیبت
گریان و قلوب مؤمنان را بر این رزیت بریان و ملائکه مقربین و آسمان و زمین را از این شهادت نالان و از اثر این امر
عظیم که عرش عظیم را متزلزل گردانیده تا قیامت در ذرات موجودات و موالید ثلاثه نمایان و معجزات عدیده از
مرقد منورش همه روز پدیدار و آیات کریمه همه وقت در صفحه لیل و نهار نمودار است قاضی نور الله اجره علی الله در
کتاب مجالس المؤمنین میفرماید ملا جامی با آنهمه تعصب اینشعر در ثواب زیارت و بیان آن زمین مینود دلالت کفته است
کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین　　هست این سفر بمذهب عشاق فرض عین　　کعبه بگرد روضه او میکند طواف
رکب الحجیج این تروحون این این　　حالا باید دانست بعد از آنکه ملا جامی را در زیارت این مشهد منور عقیدت چنین است
اعتقاد او نسبت بیزید پلید و ابن زیاد و شمر و عمر سعد و سایر قتله لعنة الله علیهم چیست و همچنین در سایر مشاهد مقدسه
نجف اشرف و مشهد مقدس رضوی و سایر ائمه هدی صلوات الله علیهم و قاتلان و مخالفان ایشان علیهم اللعن والخذلان
با چه اعتقاد است بالجمله در تمام اوقات از این مشهد منور اقسام کرامات آشکار است چنانکه ملا جامی در این شعر خبر
کوید از قاف تا بقاف پر است از کراماتش　　آن به که حیله جوی کند ترک شید و شین چه مبلغ های گزاف در
مخارج و مصارف مجلس تعزیه و سوگواری آنحضرت در روی زمین بکار میرود و چه سلاطین عظیم الشان و علمای
اعلام و وزراء و امراء عظام و طبقات مردم ذوالمجد والاحترام که در مجلس سوگواری این امام شهید و مظلوم سعید
هر درویشی صعلوک مجالس و هم سلوک میکردند و کسانیکه بر فراز فرشهای دیبا و اطلس بهوزه مینکذرند در ایام و لیالی
عاشورا با سر و پای برهنه در کوی و برزن با حالت ناله و شیون عبور میدهند و پادشاهان با تاج و نگین چون
بآن سرزمین میرسند تاج از سر برمیدارند و جبین بر خاک میسایند و با دیده نمناک و گریبان چاک خاک بر سر میریزند
و با بیکار و کردار فرق مباهات از افلاک میگذرانند و خاک آستان مبارکش را کحل الجواهر مردمک آمال و آرزو
میگردانند و در حال نماز و سجده در حضرت بی نیاز پیشانی خود را از سودن بر آن نورانی و پایه تقرب بحضرت یزدانی
میگردانند و تسبیح خداوند سبوح را از آن گل سبحه کنند و اجرت دنیا و آخرت یابند لکن ما مردم بواسطه غلبه جنبه حیوانی
و تبعیت شهوات نفسانی و احاطه وساوس شیطانی نهایت آمال و آمانی را در جمع مال و دیدار اهل و عیال و
خوردن و پوشیدن و نوشیدن و تعیش و عشرت کوشیدن میشماریم و اگر در عبادت و اطاعت خداوندی از جهتی
برخویش بر نهیم همچنان در هوای حور العین و غلمان و لذائذ و اطعمه و اشربه و باغ و بوستان و قصور بهشت جاویدان باشیم
و از آشامیدن رحیق وحدت و سلسبیل معرفت و کوثر تقرب و تسنیم رضای خداوند کریم هستیم جملگی بی بهره ایم
از جرعه کاس الکرام　　این تطاول بین که با عشاق مسکین کرده اند　　و اگر کیمو و از صد هزاران هزار

گردانید و بعضی شتر از سنگ برآورد و شیر از پستانش جریان یافت و پاره دریا را از هیبتش بشکافت و از
سنگی دوازده چشمه آب بجوشانید و چوب خشک او را اژدهائی ساخت که آنچه سحر کرده بودند فرو برد و حضرت
عیسی علیه السلام اکمه و ابرص را شفا داد و مردگان را از قبر زنده بیرون کرد و باذن خدای زندگانی داد و از آنچه
میخوردند و در خانهای خود ذخیره میساختند خبر داد و بدست پیغمبر آخر زمان صلی الله علیه و آله ماه برد و نیمه شد
و جانوران بهیمه مانند شتر و گرگ و جز آنها با وی سخن راندند و چون اینجماعت پیغمبران اینگونه معجزات نمودند و بیای
خلق از آوردن مانند آن عاجز و بیچاره ماندند تقدیر خداوند قدیر و لطف او نسبت به بندگان خود و حکمت او چنان
افتاد که پیغمبران خود را با وجود چنین معجزات در حالی غالب و در حالی دیگر مغلوب و در حالی قاهر و در حالی مقهور
فرمود چه اگر ایشان را در تمامت احوال ایشان قاهر و غالب میگردانید و ایشان را در مقام ابتلا و امتحان نمیآورد
مردمان بواسطه این معجزات و بزرگی و عظمت که در ایشان نگران بودند بپرستش ایشان قیام میکردند و خدای خود
میخواندند و فضل صبوری و شکیبائی این مردم بر بلیت و محنت آشکار نمیشد پس خداوند عزوجل احوال ایشان را　　دخبار
این موارد چون دیگران گردانید تا در حال محنت و بلیت شکیبا و در حال عافیت و فیروزی بر دشمنان شاکر و در تمامت
حالات خودشان متواضع و فروتن باشند و برتری نخواهند و متجبر نگردند و بندگان خدای بدانند که ایشان را آفریننده
خالقی و معبودی و مدبری است و بعبادت آنخدای بپردازند و آنچه پیغمبران وی گویند اطاعت نمایند و حجت خدای
برانجماعت که در مراتب و مقامات این انبیا از حد ایشان برتر سخن میکنند و ایشان را خدا میخوانند یا آنانکه با ایشان
عناد میورزند و مخالفت و معصیت مینمایند و بآنچه انبیا و پیغمبران از جانب یزدان میآورند منکر میشوند ثابت گردد
تا هلاک شود هرکس منکر چیزی آشکار و برحق است و زندگی جاوید یابد هرکس مقر و معترف است محمد بن ابراهیم
بن اسحق گوید روز دیگر بخدمت شیخ اعلی الله مقامه روی نهادم و با خویش گفتم بایست معلوم دارم آیا آنچه دیروز
با من بگفت از جانب اوست یا از حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه رسیده است چون مرا دید از آن پیش که من لب
بسخن برگشایم با من فرمود اگر از آسمان فرو افتم یا عقابی تیز چنگال مرا بچنگ و منقار برباید یا باد و زان مرا در بیابانی
بی آب و گیاه در افکند دوستتر دارم از اینکه برای در دین خود یا از جانب خود در دین خدای سخن کنم بلکه
اینجمله که باز گفتم همه از اصل و مسموع از حضرت حجة الله علیه السلام است و از این قبیل اخبار بسیار است و راقم
حروف در مجلدات احوال حضرت سجاد و حضرت باقر و حضرت صادق و سایر ائمه هدی علیهم السلام مرقوم داشته و میدارد

بیان آهنگ حضرت سید الشهدا علیه السلام بخروج از مدینه و رؤیای آنحضرت و تحقیق در باب خواب

امام حسین علیه السلام یکباره بسفر کردن از مدینه بمکه عزیمت بربست و مهیای سفر گشت و دیگرباره برای وداع با
قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله بیامد و بر سر قبر منور آنحضرت سلام بداد و عرض کرد ای فرستاده خداوند　　و قال بابی انت و امی
پدر و مادرم فدایت باد اینک با نهایت کراهت و اندوه از جوار تو بیرون میشوم و در میان من و تو جدائی افکنده
و بر من سخت بگرفتند تا با یزید بن معویه که از شرب خمر و ارتکاب فجور مجاهر است بیعت نمایم اگر قبول کنم طریق کفر

میپارم و اگر پذیرفتار نشوم مرا میکشند اینک با تمام کراهت از پناه تو دور میشوم ای رسولخدا از من بر تو سلام باد در اینوقت آنحضرت را خوابی در ربود در رسولخدا را نگران شد که بیامد و بروی سلام داد فرمود ای فرزند من همانا پدرت و مادرت و برادرت در بهشت جاوید و بهشت باقی در حضرت من حضور دارند و جملگی مشتاق ملاقات تو ایم بجانب ما شتاب گیر و بدان ای فرزند خداوند از بهر تو در بهشت مقامی مقرر داشته که بنور و فروغ حضرت ایزد تعالی محفوف است و این سعادت را جز بشهادت نتوانی دریافت الخ این هنگام حضرت سید الشهداء با کمال خوف و خشیت مانند موسی بن عمران علیهما السلام بیرون شد و همیگفت ای پروردگار من نجات بخش مرا از گروه ستمکاران جناب سکینه خاتون دختر امام حسین سلام الله علیهما میفرماید وقتی از مدینه بیرون شدیم هیچ اهل بیتی از اهل بیت رسولخدای صلی الله علیه و آله ترسان تر و هراسان تر نبود معلوم باد از کتب اخبار چنان بپاید که خواب دیدن حضرت سید الشهداء رسولخدای صلی الله علیه و آله را در همان وداع آخرین بود چه آنانکه بیان خواب اگرده اند نوشته اند چون آنحضرت بوداع باز پسین بیامد آنخواب را بدید و اندوهناک با اهل بیت خود بگفت چنانکه پاره مضامین و کلمات حضرت سکینه خاتون سلام الله علیها نیز دلالت بر آن میکند که اینخواب همان خواب است راقم حروف گوید در اینخبر پاره مطالب لطیفه است که برای رفع پاره خیالات و توهمات بالبت مکشوف داشت همانا علمای اعلام و فقهای کرام را از جماعت شیعه اشکالی نیست که هر خوابیکه پیغمبران عظام و ائمه انام علیهم السلام بینند در حکم وحی است و الهام و خواب طبقه انبیا و اوصیا از جمله الهامات است و طریقی است از طرق علوم ایشان و شیطان را آنقدرت نیست که اخلالی در رؤیای ایشان نماید و با این ترتیب که باز نموده شد معلوم شد رؤیای حضرت امام حسین علیه السلام و دیدن آنحضرت جد خود رسولخدا را و آن مکالمات که در میانه بگذشته بمنزله وحی و الهام است و نیز از عقاید راسخه و ضروریات مذهب امامیه علیهم الرحمه است که مفاتیح درهای بهشت و جهنم در روز قیامت کبری بدست امیر و فرزندان عظامش علیهم السلام است و اوست قاسم بهشت و دوزخ در کنار دوزخ بیایستد و با آتش افروخته جهنم فرمان میدهد که اینرا ماخوذ دار و آن یک را بگذار و همچنین بهشت برین و جنات نعیم و کوثر و تسنیم و درجات عالیه و مقامات متعالیه بهشت باختیار و دست اقتدار ایشانست و خدایتعالی بهشت را بعهده ایشان گذاشته بلکه بطفیل وجود ایشان خلق کرده بلکه خوشنودی ایشان بهشت است و غضب ایشان جهنم است و درجات ایشان در بهشت برین از تمامت درجات بهشتیان ارفع و اشرف و اعلی و اقدس و اکرم است و همچنین موافق اخبار و آثار درجات و مقامات و شئونات پیغمبران و جانشینان و اوصیای ایشان موهوبی است خداوند تعالی چنانچه خواست ایشان را بیافرید و از روز ازل آنچه میبایست بدیگر طبقات آفریدگان نمیشاید با ایشان کرامت کرد و از سعادت وجود ایشان ماسوی الله را بیاراست و با اینمقدمه عقلیه درجاتی که امام حسین علیه السلام راست از حیثیت شهادت آنحضرت تفاوت نمیکند چنانکه سایر ائمه انام سلام الله علیهم که اینگونه بلیت و مصیبت نیافته اند برترین درجات بهشت را دارا هستند از اینروی نظر کوتاه نظران اشکالی در اینکلام رسولخدای صلی الله علیه و آله که میفرماید یا حسین ترا در جاتی هست که بآنها نائل نشوی مگر بشهادت حاصل میشود در ترجمه بحار الانوار مینویسد جواب از این شبهه و اشکال را به دو وجه

جز در لذت تقرب را در یابیم یکباره بر متاع دنیا و لذائذ آن حضرت پشت پای زنیم و حاصل کون و مکان را بحری بیاشامیم مردن را عین زیستن و نیستی را عین هستی و فنا را عین بقا و شهادت را عین سعادت و مصیبت را عین عشرت و مفارقت را عین مواصلت و زحمت را عین راحت بخوانیم و جواب دوم اینست که از آیات و اخبار کثیره آشکار است که هرکس را در بهشت درجه و در جهنم منزلی است و آنانکه وارد بهشت میشوند درجات بهشتی آنان را که بجهنم میروند وارث میگردند چنانکه خداوند در قرآن میفرماید آنانکه وارث میشوند فردوس را و این معنی روشن است که بهر روز گروهی بسیار بواسطه گریستن بر آنحضرت و زیارت قبر مطهرش مستوجب دخول بهشت و آزاد شدن از جهنم میشوند و چه بسیار مردم که بواسطه این قضیه هایله و شهادت امام علیه السلام بمذهب شیعه اندر شدند و حقیقت اهل بیت رسالت بجهت شهادت آنحضرت بر عالمیان نمایان شد و بنا بر این مقدمه قطعیه شاید مقصود از آن درجاتی که در حدیث وارد است درجات شیعیان آنحضرت بوده باشد زیرا که بسیار از شیعیان اگر بواسطه شهادت آنحضرت نبود مستحق بهشت نمیگشتند راقم حروف گوید بعد از این بیان که از صاحب محن الابرار و تراوش خیال این بنده مسطور شد میگوئیم چنان گمان نبرند که اگر حضرت سید الشهداء علیه السلام دارای این مقام و منزلت شد سایر ائمه سلام الله علیهم که در عالم ظاهر اینگونه مصیبت نیافتند از ادراک درجات عالیه محروم میباشند و خداوند در حق ایشان اینگونه عنایت را نفرموده است چه هر یک از ایشان ادراک مصائب فرموده اند که رضای حق را دریافته و رضوانش را حاصل کرده اند مثلا جناب امیرالمؤمنین علیه السلام را در ترویج اسلام و حمایت حضرت سید الانام و مقاسات مخالفت معاندین و دیگر حالات و عوالمی که برای آنحضرت دست داد تا در راه خدا شهید گشت و نیز بشهادت دو فرزندش حسنین و دیگر فرزندانش و اسیری اولادش و آنحضرت خانه نشستن و از حق خود مهجور بودن و جناب امام حسن علیه السلام را آن مصائب که از جد و پدر و مادر بدید و انجار یکه از شهادت برادرش امام حسین علیه السلام میداد و آن صلحی که با معویه کرد و آن مشقاتی که از اعوان معویه دید تا گاهی که مسموم و شهید شد معلوم است حالت صدمت آنحضرت بچه میزان است چنانکه میفرماید یک ضربت شمشیر امیر المؤمنین در وقعه خندق از عبادت ثقلین افضل است و صلح امام حسن با معویه از مصیبت سید الشهداء سخت تر است پس چون بحقیقت بنگرند تمامت ائمه هدی علیهم السلام برای ترویج دین خدا و تکمیل رضای خدا آنچه شایسته بوده است عمل فرموده اند و درجات عالیه را که از آن حیثیت باید دریافت دریافته اند منتهای امر اعمال و افعال و قبول محنت و مصیبت هر یک بحسب اقتضای زمان بوده است و قبول این مصائب اگر چند اسباب زحمت عنصر بشری ایشان بوده است لکن ارواح مقدسه ایشان موجب نهایت سرور و آسایش است و احوال و اعمال و اقوال و افعال ایشان را با دیگران قیاس نباید کرد و از این برتر میتوانیم گفت مقدورات و فیوض الهی را تناهی نیست و محمد و اهل بیت او را صلوات الله علیهم هر چند درجات عالیه و مقام محمود است معذلک در ادراک شهادت بر درجات ایشان افزوده میشود و این فزایش درجات مخصوص باین انوار کثیرة البرکات نباشد چنانکه میگویند صلوات دوستان ایشان بر ایشان موجب ازدیاد درجات ایشانست باینمعنی که هر وقت محبین ایشان بصلوات ایشان بپردازند یا در مصائب ایشان گریان گردند و مثاب و ماجور شوند و بعضی

ایشان برسد موجب سرور ایشان میشود و این کیفیت را مزید درجات ایشان نامند نه اینکه درجات و مثوبات را در یابند که قبل از صلوات فرستادن دوستان بر ایشان نیافته بودند بلکه یافته بودند چنانکه شواهد عقلیه و نقلیه بر اینمطلب دلالت تامه

در تحقیق معنی کلام امام حسین علیه السلام که خداوند خواسته است مرا شهید و عیالم را اسیر بیند

یزدان تعالی اینجهان را مقام عمل و آزمایش گردانیده است اگر جمله انسان بر یکسان بودند و جملگی جانب عصیان میسپردند یا در طریق اطاعت سالک میشدند بهیچوجه طی درجات و مقامات و تفاوت شئونات معلوم نمیشد و از رحمت و غضب و خلد برین و دوزخ و جحیم و دیوان حساب و ارسال رسل و انفاذ کتاب و عز و جلال و قدرت و کمال ایزد ذو الجلال سخن نمیرفت و مراتب جلیله اجساد نورانی و ارواح یزدانی مشهود نمیگشت و دقایق اطاعت و لطایف عبادت و حقایق ربوبیت و عبودیت ایشان که مظهر خداوند سبحان هستند معلوم نمیافتاد و چون ذات کامل الصفات خداوندی با کمال قرب در نهایت بعد است و در نهایت ممازجت در کمال مباینت است و بهیچوجه با مخلوق خود مجانست و مشابهت و مشاکلت ندارد و اگر از انوار خاصه خود این هیاکل مبارکه انبیا و ائمه هدی را نمیآفرید و ایشان را مظاهر و نواب خود نمیفرمود محال بود که هیچ مخلوقی بشناس پروردگار خویش راه برد و بداند این مخلوق را خالقی و این مصنوع را صانعی و این مرزوق را رازقی و این آفتاب تابان و مهر فروزان را فروزنده و این سپهر گردان و ستارگان آسمان را فرازنده و این زمین پهناور و بحر و بر را آفریننده ایست لهذا این اشباح شریفه را که نظایر و اشباهی ندارند از انوار خاصه خود بیافرید و بر این مخلوق برانگیخت تا ایشان را عارف و عالم و بصانع خود آگاه گردانند و درجه قرب و منزلت ایشان را نسبت بخود چنان گردانید که فرمودند نمیخواهند مگر چیزی را که خدای خواسته است و اینکلام دلالت بر نهایت اتصال و قرب مینماید پس اوصاف و اخلاق و استطاعت و قدرت و تصرفاتی که از شئونات ایزدی است در ایشان موجود فرمود و اگر این خمیرمایه و این ضمیر بلندپایه را در ایشان نمیگذاشت چگونه افعالی از ایشان بروز و ظهور میگرفت که از حد بشر خارج و با کردار آفریدگار همانند میگشت و معجزه و خرق عادت خوانده میشد چگونه پیکر انور رسول خدای صلی الله علیه و آله معراج جسمانی را با آن اوصاف مشهوره میسپرد چگونه آنجسد مبارک را پروازها و از مرکز خاک طی درجات و افلاکی را میگذاشت که دست خیال و پای وهم و پندار لطیف را آنگونه سیر متصور نمیگشت چگونه شخص شخیص مرتضی علیه السلام در یک آن در هفتاد مکان حاضر یا بر تمامت عوالم ناظر یا بر سر هر مولود و متوفائی پدیدار میگشت بلکه از تربت مبارک ایشان معجزاتی نمودار میشد که از احیای هیچ طبقه مشهود نمیشود یا از این هیاکل مقدسه من المهد الی اللحد اوصاف و اطواری پدیدار میآمد که از اندازه بشر خارج است یا در هر نفسی از این نفوس مقدسه و انوار الهیه در هر صفتی از صفات اندر درجه کمال ظاهر میشد که هیچیک آن در هیچکس ممکن نمیگردد بلکه بجمله از صفاتی است که مخصوص بصفات کامله الهیه است اگر جز اینست چگونه بعد از مردن صفات زندگان را بروز میدهند و در حال خفتن آثار بیداران مینمایند این هیکل بشری و کالبد عنصری چگونه میتواند افعالی را بنماید که بیرون از حد او ست اخبار از ما فی الضمیر و طی الارض و اتصالات و اتحاداتی که نه در خور این کالبد است از چیست اگر ممکن است چرا در غیر ایشان محالست پس اینجمله دلالت

بر آن دارد که ایشان خدا نیستند لکن از خدا هم جدا نیستند و جدا نبودن را چه بسیار معانی و لطایف است که از اندازه تقریر و تحریر و مقدار فهم و ادراک و علم و بیان ما بیرون است و با این مقدمات قطعیه معلوم شد که حیات و ممات و نوم و یقظه و حرکات و سکنات و اطوار و اخلاق ایشان غیر از دیگران است و هر چه در ایشانست برتر از رتبت بشر است و اگر با بشر مساوی بودند مظاهر خداوند قادر نمیتوانستند باشند و چون یزدان تعالی اینوجودات مبارکه را این مقدار خصایص و منزلت بخشیده و ایشان را با این اوصاف و استطاعت بیافرید و بمخلوق بفرستاد اگر اینمردم ایندرجه حالت اطاعت و انقیاد و عبودیت و تسلیم و خوف و خشیت و مردن و کشته شدن و مسموم گردیدن و اسیر افتادن و بدست ظالمان دچار آمدن و اظهار گرسنگی و تشنگی و آشفتگی و وارستگی و اعتزال و ملالت و نالیدن و گریستن و بیداری و خفتن و صفات بشریه و اطوار مخلوقیت را از ایشان مشاهدت نمیکردند البته ایشان را خداوند خود و خالق خود و رازق خود و محیی و ممیت خود میخواندند چه آن استعداد و لیاقت و قابلیت و نورانیت و روحانیت ندارند که در غیر از عوالم خود سایر و بر مراتب عز و جلال و عظمت و کمال مهیمن متعال ناظر گردند اینست که خداوند سبحان بواسطه این امور و آن حکمتها که خود میداند و هیچکس نمیتواند بداند اینقدر را در حق ایشان بفرمود که گاهی شهید و گاهی اسیر و گاهی منزوی و گاهی حکمران شدند گاهی از اخبار سموات و ارضین باز نمودند و گاهی کوزه زهر را بنوشیدند و گاهی فرمودند از اینمسئله بیخبریم و اوصاف و اخلاق مختلفه بنمودند تا مردمان نه ایشان را خدا بدانند و نه مانند خود بشمارند و هر چه دیدند و از حوادث جهان بر ایشان نازل شد اگر چه پاره مخالف قبول طبیعت بشریت و نشان رنج و زحمت و بلیت بود و لکن بر حسب باطن و معنی موجب سرور و شادی ایشان میگشت پس در آنجا که حضرت سید الشهداء علیه السلام با جناب ام سلمه میفرماید خدایتعالی خواسته است که مرا شهید و عیالم را بدست ظالمان اسیر بیند نباید منافی اثبات اختیار و نفی جبر دانست و از این افزون اگر از طریق علم بر سخن کنیم معنی قَدْ شَاءَ اللهُ اَنْ يَرَانِي مَقْتُولاً و مفاد آن بیشتر از آن نیست که بگوئیم که خداوند دانسته است که مرا مقتول بیند و در کتب حکما و تصانیف عرفا براهین کثیره عقلیه اقامت شده است که آن علم خدائی که عین ذات او ست علت افعال عباد نمیشود و اگر بر جبر حمل نمائیم از چه روی حضرت سید الشهداء در روز عاشورا هر چه بر مصائبش افزوده تر میشد گونه مبارکش گلگونتر میگشت و از چه روی گاهی که یکباره بر شهادت خود و وفای بعهد خویش یقین نمود فرمود فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ و از چه امیر المؤمنین خواستار شهادت و لقای حضرت احدیت میشد پس خداوند تعالی برای افاضه فیض و شناسائی خود خلق را بیافرید و این انوار مبارکه را برای هدایت ایشان با ایشان بفرستاد و برای تکمیل عدل و نمایش جود و احسان و مراتب و مقامات عالیه و عظمت و قهاریت و کبریای خود اینگونه مقدرات را مقرر فرمود تا آنچه مسطور شد و آنچه از حیز وهم و خیال و تحریر ما بیرون و از اینعوالم ما که در آنیم افزون است ظاهر فرماید و چون در اینمطالب مندرجه و تحقیقات و بیانات تامل شود هیچ خدشه در خیال نیاید و از توهم پاره مسائل آسوده مانند و در کلیه مسائل مذکوره گوئیم اولاً مقصود از درجاتیکه در حدیث شریف وارد است نه درجاتیست که ما فرض میکنیم و از مراتب جسمانیه گمان میبریم چه بهشت و درجات عالیه آن بطفیل وجود این اشباح نورانیه خلق شده و هر موجودی و ممکنی که خدایتعالی پس از

خلقت

خلقت این انوار مبارکه بیافریده و در عالم خلق متمشی شده است در تحت وجود و علم ایشانست بهشت و درجات آن
نیز یکی از اینها است وجود شمر و شمشیر و قدرت شمر و برش خنجر بلکه اراده شمر نیز باختیار اوست و هرچه را عالی و
یا دانی یا فوق یا تحت اسم بگذارند همه در تحت خلقت اوست پس این درجات از حیثیت لفظ است و نسبت بحضرت
سید الشهدا ارواحنا له الفدا باندازه ایست که درباره هیچ پیغمبر و ولی و وصی موجود نیست مثلا چون خداوند تعالی
حضرت اسمعیل را خواهد از قتل برهاند فدیه از بهر سش از بهشت میفرستد و حضرت یحیی علیه السلام را چون بکشند هفتاد هزار تن
از بنی اسرائیل بقتل میرسد و حمزة بن عبد المطلب را هفتاد کس بقتل میآورند و کذلک غیر ذلک و این قصاصها همه راجع
بحفظ دین الهی است اما چون نوبت بامام حسین علیه السلام و حفظ دین مبین اسلام که اِنَّ الدِّینَ عِندَ اللهِ الاِسلام
وَمَن یَبتَغِ غَیرَ الاِسلامِ دِیناً فَلَن یُقبَلَ مِنهُ میرسد که حامل معارف الهیه و ودیعه بزرگ لم یزلی است و بایستی شهادت آن
حضرت حافظ آن باشد خداوندش ثار الله میخواند و این درجه ایست که هیچ آفریده را بهره نشده و نخواهد شد و هم این
حضرترا ذخیره ایست که بهیچ مخلوقی عطا نشده است زیرا که عمل بزرگست و هیچ چیز باین عظمت نبوده و نخواهد بود و این یکی
از آنهمه جاتست که در عالم وجود جز بشهادت آنحضرت موجود نمیشود دیگر آنکه معاصی مخلوق و همچنین ترک اولای اولیای
عظام و ازدیاد تقرب و ارتفاع درجات ایشان و فواید عدیده دیگر بواسطه شهادت آنحضرت و ظهور آن که موجب
گریستن ایشان میشود و باینواسطه مستوجب شفاعت آنحضرت در حق ایشان و عزاداران آن امام والا مقام روحنا
فداه میشوند و نیز فواید دنیویه و اخرویه که از مشاهد منوره ایشان تا روز قیامت میرسد یا صبوری و شکیبائی که بروقوع
بلایا و محن بواسطه یاد کردن مصائب آنحضرت و اهل و اصحاب آنحضرت مینمایند و مثاب و مأجور میگردند حاصل میگردد
بجمله در بروز مصیبت و شهادت آنحضرتست که اگر این شهادت روی نمیداد جهانیان از آن مثوبات و رستگاری از
عقوبات روی نمیداد و آنحضرترا این درجه شفاعت من حیث المناسبه که ارفع درجات و اسباب شفاعت حضرت
فخر کائنات است حاصل نمیگردید و از اینست که در ذکر سجده که بعد از قرائت زیارت عاشورا وارد است میفرماید
اَللّٰهُمَّ لَکَ الحَمدُ حَمدَ الشّاکِرِینَ لَکَ عَلیٰ مُصابِهِم اَلحَمدُ لِلّٰهِ عَلیٰ عَظِیمِ رَزِیَّتِی اَللّٰهُمَّ ارزُقنِی شَفاعَةَ الحُسَینِ یَومَ الوُرُودِ و ذکر
مصیبتی که بر امام حسین علیه السلام رسید در مقام حفظ دین و نجات گناهکاران و ادراک درجات عالیه برای ایشان
و تمام اولیا و انبیا نمود و چگونه بایست شکر این مصیبت را سر بسجده نهاد و اگر برای آنحضرت رنجی بی هزار گنج بود
چگونه این جسارت میرفت و چگونه شکر بر عظیم رزیت خودشان میکردند و اینست که میگوید شفاعت حسین علیه السلام را
روزی من گردان یعنی مصیبت آنحضرت موجب این طمع و طلب است و چگونه آنحضرت میفرمود فزت و رب الکعبه من مشتاق
هستم که هفتاد دفعه کشته و زنده شوم بلکه اصحاب آنحضرت نیز این تمنی را مینمودند هم بواسطه آنست که بر عوض و تلافی
واقف هستند که از متاع هر دو جهان بالاتر است و دیگران نمیدانند و این درجه حفظ دین و شفاعت اکه برترین مقامات
معنویه است استحقاق و لطایف لیاقتش اجر لطور شهادت و قبول مصائب ظاهریه باین درجه شان و رتبت بدست میآورند
و اینکه آنحضرت را ثار الله خطاب کنند و زیارت نمایند برای اینست که شهادت آنحضرت برای امری بس جلیل و عظیم و
مقصودی بس بزرگ و ارادهٔ بس شریف روی داده است که متاع دنیا و آخرت خونبهای او نتواند شد و حقیقت خون
خواهی او را کاهی جز حضرت الهی نتواند طلب کرد از این بود که در شهادت آنحضرت و ریختن خون شریفش از تمامت

اشیا رخون بارید پس چنان باشد که تمام آفریدگان کشته شده باشد و خون آنجمله بر گردن قتلهٔ آنحضرت است لاجرم جز
ذات لایزال ایزد متعال خونخواه او نتواند بود و چنین شهیدی که تمام مخلوق بر حسب معنی در آنمقام حکم مقتول
و فانی داشته اند بآن شان و رتبت میرسد که ثار الله میگردد و هرچه بخواهد و بگوید و اراده فرماید اجابت میشود

بیان حرکت فرمودن حضرت سید الشهدا
صلوات الله علیه باکسان خود از مدینه بمکه

چون حضرت سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه بعد از مرگ معویه و جلوس یزید و مکالمات ولید و مروان پلید
و بیعت طلبیدن از آنحضرت و دیگر صادرات و واردات ملال و کلال در سپردن و زیستن در مدینه را مناسب حال
نیافت یکباره عزیمت بر رحیل بربست و فرمان کرد تا از بهر خواهران و دختران و زنها محملها بیاراستند و قاسم بن حسن را
نیز بفرمود تا ملازم رکاب باشد و بیست و یکتن از اصحاب و اهل بیت را امر فرمود تا راه سفر پیش گیرند و از خبر صاحب
عوالم چنان میرسد که افزون از یکدختر آنحضرت حضور نداشته است بالجمله از جمله آن بیست و یکتن اصحاب و اهل بیت
آنحضرت ابوبکر بن علی و محمد بن علی و عثمان بن علی و عباس بن علی و عبد الله بن مسلم بن عقیل و علی بن الحسین الاکبر
و علی بن الحسین الاصغر بودند سلام الله علیهم اجمعین و در روز بیرون شدن آنحضرت از مدینه اختلاف شده است اسامی اقوام آنحضرت
سید بن طاوس و برخی دیگر را عقیدت بر آنست که آنحضرت روز سیم شعبان از مدینه بیرون شد و عموم مورخین
بر این رفته اند که شب یکشنبه بیست و هشتم شهر رجب چون پاسی از شب برگذشت از مدینه بیرون آمد و تشریف بردن
آنحضرت بمکه دو روز بعد از ابن زبیر بود و بروایت ابن شهرآشوب سوم شهر شعبان سال شصتم بیرون شد و همی قرائت
کرد فَخَرَجَ مِنهَا خائِفاً یَتَرَقَّبُ در تاریخ رشیدی مسطور است که چون امام حسین علیه السلام در آنشب از منزل ولید
بیرون آمد ابن زبیر نیز در عقب آنحضرت بیرون شد و گفت من بر سنت حسین خواهم رفت و در همانشب راه مکه
گرفت و از آن پس امام حسین پرسید ابن زبیر کجاست گفتند بمکه رفت آنحضرت نیز بمکه راه بر گرفت و در روایتی که
در بعضی کتب از عبد الله بن سنان کوفی از جدش از وضع حشمت و عظمت و تجمل و ابهت حضرت سید الشهدا
علیه السلام در هنگام حرکت از مدینه مسطور است و راقم حروف در جلد دوم حضرت سید سجاد سلام الله علیه بآن
اشارت کرده است که دیدم بقدر چهل محمل با پوشش حریر و دیبا حاضر کرده بودند الی آخر الخبر چنان مینماید که اگر این
خبر مقرون بصدق باشد در زمان حرکت فرمودن از مکه معظمه بوده است چه راوی این خبر میگوید نامهٔ اهل کوفه را بحضرت
آنحضرت آورده بودم و تا امام حسین علیه السلام بمکه وارد نگشت نامهٔ اهل کوفه بحضرتش نپیوست و نیز حالت حرکت
کردن آنحضرت از مدینه مقتضی اینگونه تجمل نبود بالجمله امام حسین علیه السلام بعد از وداع آخرین و خواب مذکور
و هنگام مسطور و بقول صاحب تاریخ الفی در شب چهارم شهر شعبان المعظم با تمام خوف و خشیت مانند موسی بن
عمران علیهما السلام بیرون آمد و این آیه شریفه رَبِّ نَجِّنِی مِنَ القَومِ الظّالِمِینَ قرائت همیکرد و از جاده معروف
و طریق اعظم روان شد مسلم بن عقیل و جمعی از اصحاب عرض کردند یا ابن رسول الله اگر این راه را فرو گذاری و مانند
ابن زبیر از جاده غیر معروف سفر کنی چه باشد فرمود سوگند بخدای از جاده اعظم کناری نجویم تا خداوند بهرچه خواهد
حکم بفرماید آنگاه فرمود بیم دارید که در طلب شما بیرون آیند عرض کردند ترسناکیم فرمود بیم من از آنست

که برای حذر کردن از مرگ راه را بگردانم و شعری چند انشاد فرمود که ترجمه آن چنین مینماید هنگامیکه مرد از بیم مرگ باعانت و حمایت و رعایت عیال و عترت خود نکوشد فرومایه است و مورد دشنام و نکوهش صاحبان غیرت خواهد بود و از آن راهی که یزید ما را برای کشتن ما دعوت نماید از وی گریزان و ترسان نشویم بلکه در بحار مرگ در دریای منیت شناگر شویم و در شرق و غرب جهان بدریاهای مرگ اندر میرویم و با تیغ آتش بار دمار از مردم نابکار درآوریم و شیر غرّان را از شمشیر بران گریزان و هراسان سازیم الخ

اذا المرء لا یحمی بنیه و عرسه الخ

بیان آمدن ملائکه و گروه جن بیاری
حضرت سید الشهداء علیه السلام

همانا مردم سست عقیده ظاهر پرست کوتاه نظر چون بر امثال این اخبار نگران شوند یا بر طریق استهزاء و انکار روند و این انکار را نوعی از جودت قریحه و صفوت سلیقه و سلامت ذوق و قوام عقل و قوت فهم شمارند یا انکاری بزبان نگذرانند و متحیر شوند و گویند تعبداً میپذیریم و فهم ما از ادراک آن عاجز است و این هر دو عنوان اگرچه در ظاهر متفاوت مینماید لکن بحسب باطن یکی است و شامل انکار اخبار ائمه اطهار سلام الله علیهم است پس بایستی بنظر تعمق و تفکر بنگرند که خداوندی با این عظمت و قدرت و کبریاء و قهاریت را مخلوقی جز آنچه محسوس و عالمی جز اینکه مشهود است چنانکه مثلاً عالم خواب با اینکه در اینعالم است اغلب حالات و نمایشهای آن و گردشهای آن و تصرفات و تعلقات آن غیر از اینعالم است و نیز بسیار میشود که پاره مشاهدات و مخابرات و حکایات روی میدهد که از ریاضات حاصل میگردد و نسبت بجن یا جز آن میدهند و از استعداد اینعالم ظاهر بیرون است و این کرات نامتناهی البته بدون مخلوق نیست بلکه بحسب عظمت و وسعت و بضاعتی که دارند مخلوقاتی در آنها موجود است که بسی عظیم تر و جلیل تر از خلق روی زمین است و اگر نظر حس ما از ادراک آن خارج یا اینعالم ما با آنعالم مباینت دارد یا استعداد وجودی ما قابل دریافت آن نباشد نباید منکر شویم و فهم قاصر خود را حاکم و سند شماریم و آنچه را نیابیم و نبینیم پذیرفتار نشویم چه بسیار چیزهای غریب میشنویم و از نخست از کمال غرابت انکار مینمائیم و پس از مشاهدت تصدیق و اعتراف مینمائیم اگر جز این بودی از چه روی اصحاب ائمه اطهار که غالباً مردمی زیرک و با فطانت وجود بوده اند آخر الامر بمعجزات ایشان قبول ولایت و امامت ایشان را نموده اند و از چه روی تصدیق مدعیان نبوت و امامت الصدیق نکرده اند پس ناچار در این وجودات مقدسه یک ودیعه الهیه ایست که بدستیاری آن بدیگر عوالم و دیگر مخلوقات که از انظار ما پوشیده است آگاه میباشند و ملک و جن و غیر ذلک را می بینند و بر آنها حکمران و پیشوا هستند و اگر اینچنین بودی در کتب آسمانی که سند پیغمبران سبحانی نیست مذکور نمیشد حتی پاره مردم مرتاض و غیر مرتاض بدیدار جن و پری رسیده اند چنانکه حکایات حسان و فرزدق شاعر و دیگران و مردم پری زده که از اخبار آینده حدیث میرانند شاهد احوال است و اسلام جماعت جن و آمدن خدمت ائمه و پرسش مسائل دینیه مبین این مقال و از آنجا که ائمه هدی قطب عوالم امکان و قطب دایره وجود و متصرف در تمامت عوالم هستند البته چون دعوتی نمایند تمامت موجودات و اشیاء بلسان ظاهر و باطن اجابت مینمایند حتی نفوس اعداء اشقیا بلکه آلات و ادوات حربیه ایشان در واقع نفس الامر اجابت خواهند کرد لکن اگر بحسب تقدیرات الهی و حکم سبحانی باید عنوانی دیگر پیش بیاید و در ظاهر غیر از آن بنماید خلق بعالم باطن پی نبرند و خود امام تن بچه

تحقیق مطلب

خدای

خدای خواهد خواستار است اینست که پاره احوال ظاهر میشود که برخلاف توقع دیگرانست و حال آنکه این احوال نیز بر طبق میل و اشاره امام است و از آنجمله است که امام حسین علیه السلام میفرماید اگر بعراق هم نروم مرا میکشند و این فرمایش از آنست که باز مینماید که تقدیر بر شهادت من رفته است و اگر بقول شما خیرخواهان و مصلحان نیک اندیش هم کار کنم و بیرون نروم آنچه قضا شده خواهد شد و من بقضای خدا راضیم و بامرا و تسلیم دارم اگر شما بر امور ظاهریه علم دارید من بر باطن و ظاهر و ماضی و حال و مستقبل امور دانا میباشم با الجمله چون امام حسین علیه السلام راه برگرفت و از جاده اعظم روانه شد از جانب ولید هیچکس متعرض آنحضرت نگشت و چون چندی راه در سپرد بروایتی که شیخ مفید و دیگران از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده اند چند از ملائکه مسومین یعنی فرشتگانیکه در سیمای قتال و اسلحه جدال آراسته بودند و حربه‌های جنگ در دست و بر اسبهای نجیب بهشتی نشسته بودند از پی نصرت آنحضرت بحدقش رسیدند و سلام دادند و عرض کردند ای حجت خدای بر خلق خدای بعد از جد و پدر و برادر بزرگوار خود بسیار افتاد که خداوند جهان جد ترا بیاری فرموده و اینک بحضرت تو امر کرده است تا ترا امداد کنیم و دشمنان ترا از تو باز داریم امام علیه السلام فرمود میعاد من و شما محل دفن من باشد و بقعه ایست که در آنجا شهید میشوم و آن کربلاست چون در آنجا وارد شدم نزد من حاضر شوید عرض کردند ای حجت خدای ما را بهرچه خواهی امر کن تا بشنویم و اطاعت کنیم و اگر از گزند و دشمنی هراسنده هستی پیوسته در حضرت تو باشیم و شر دشمنان را از تو بگردانیم فرمود دشمنان مرا بر من راه قدرت و توانائی نیست و آن جرات ندارند که گروهی بر من فرود آورند تا هنگامی که بآن بقعه که در آن کشته میشوم برسم فرشتگان باز شدند و جماعتی بسیار از طوایف مؤمنان و مسلمانان جن بحضور همایونش مشرف شدند و عرض کردند ای سید و مولای من همانا ما انیم شیعیان و یاوران تو ایم بهر فرمان که خواهی ما را امر بفرمای و بآنچه اراده مینمائی فرمان ده تا اطاعت نمائیم و اگر امر کنی تا تمامت دشمنان ترا بقتل رسانیم در حالتیکه تو از مکان خود حرکت نفرمائی شر دشمنان ترا کفایت میکنیم سید الشهداء صلوات الله علیه در حق ایشان دعای خیر نمود و فرمود آیا کتاب خدا را که بر جد من فرود گشته نخوانده اید در آنجا که میفرماید بهر کجا اندر باشید مرگ شما را دریابد اگرچند در برجها و قلعه های استوار بگذرانید و آنانکه در امر جهاد تقاعد و تکاهل ورزند هر گاه در خانه های خود نشسته باشند هر آینه بیرون میروند آنکسان که حکم قتل بر ایشان مقدر و نوشته شده است بجای دفن یا و کشته شدن یعنی اگر در خوابگاه راحت هم باشند چون سرنوشت ایشان کشته شدن باشد بجائیکه بجایست بقتل رسند میروند آنگاه فرمود اگر من در جای خود بمانم و اقامت جویم این مردم تباه روسیاه با چه چیز آزمایش یابند و بکدام عمل مبتلا گردند و با چه چیز بدست اختبار درآیند و نیک از بد نمودار آید و آن حجت بر ایشان تمام شود و اگر من بجای خود و دشمنان دین حرکت نفرمایم کدام کس در آن گور که در کربلا از بهر من مقرر است ساکن و مدفون خواهد شد و خداوند تعالی آن زمین پاک را در هنگامیکه زمین را بگسترانید از بهر مدفن ما بپسندید و برای جماعت شیعیان من پناهگاه و مأمن و مقام امان و آسایش در دنیا و آخرت گردانید لکن شما در روز شنبه که روز عاشوراست که من در کربلا در پایان آن روز کشته میشوم نزد من بیائید و بعد از شهادت من باقی بمانید از اهل بیت من کسیکه مطلوب دشمنان باشد یعنی از اهل بیت و منسوبان و برادران من هر کس که بتواند یاری

نماید

نا پدید گشته خواهد شد و کسیکه دشمنان در طلب او چشم بدارند باقی نمانده سر مرا از بدن جدا نمایند و برای یزید علیه
اللعنه میبرند جماعت جن عرض کردند ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا سوگند با خدا اگر نه آن بودی که باید فرمان ترا اجرا
آورده و اطاعت امر تو بر ما واجب و مخالفت تو بر ما حرام است دشمنان ترا پیش از آنکه بتو رسند جمله را بقتل
میرسانیدیم و یکنفر را بر جای نمیگذاشتیم امام حسین علیه السلام فرمود قسم بخداوند قدرت ما بر دفع ایشان از شما
بیشتر است لکن خدای میفرماید هلاک شد آنکس که منکر بینات گردید و زنده شد هر کس اقرار به بینات آورد لاجرم
ما ایشانرا مهلت میدهیم و بر طریق عرف و عادت با ایشان رفتار مینمائیم تا حجت خدای بر ایشان تمام شود تا هلاکت
و زیانکاری و زندگی و نیکوکاری ایشان از روی دلیل و برهان باشد مع الحدیث حضرت امام علیه السلام با اصحاب و
اهل بیت خویش براه مکه میگذشت و چون مقداری راه در نوشت عبدالله بن ابی مطیع قرشی عدوی که از دنبال آن
حضرت میتاخت باز رسید و بقولی از مکه معظمه میآمد و در عرض راه مشرف شد و بعضی گوید ابن عمر و ابن عباس
در مکه بودند روی بمدینه آوردند و در عرض راه با امام حسین علیه السلام ملاقات کردند فرمود مردم مدینه با یزید بیعت
کردند از اینروی ما از وطن مهاجرت کردیم و بمکه میآئیم ابن عمر و ابن عباس چون بمدینه آمدند بیعت از ایشان خواستند
و بیعت کردند و چون امام حسین بمکه رسید عبدالله بن مطیع مدنی پیش آمد و عرض کرد بکجا اقامت میجوئی فرمود حالیا
بمکه آمدم و بقول صاحب عقد الفرید چون ولید بن عتبه بیعت یزید را در حضرت امام حسین و ابن زبیر عرض داد گفتند
انشاء الله تعالی فردا در حضور مردمان و از منزل او بیرون شدند و امام حسین علیه السلام بفرمود تا رواحل آنحضرت را
حاضر کردند و بجانب مکه بر نشست و بر جاده بزرگ روان گشت و ابن زبیر بر کبی راه نورد و سوار شد و از بیراهه برفت تا
بمکه پیوست امام حسین علیه السلام همی راه سپرد تا بعبدالله مطیع در کنار آبگاهی که مخصوص بدو بود در رسید عرض کرد
ای ابو عبدالله خداوند بعد از تو ما را با آبی خوشگوار روزی نگرداند بکدام سوی اراده فرمودی فرمود بجانب عراق
عرض کرد سبحان الله از چه روی فرمود معویه بمرد و افزون از یکبار شتر نامه بمن رسید یعنی نامه مردم کوفه در طلب من عرض
کرد یا ابا عبدالله اینکار مکن سوگند با خدای اینمردم بوفای بی حمیت رعایت پدر تو و حفظ حشمت او را که از تو بهتر بود منظور
نداشتند چگونه ترا حفظ خواهند کرد قسم بخدا اگر تو کشته شوی تمام محرمات الهی را بعد از تو روا شمارند امام حسین
علیه السلام از آنجا راه برگرفت تا بمکه معظمه رسید و در آنجا با ابن زبیر اقامت فرمود و بقول دیگران ابن مطیع آنحضرت را
در عرض راه بدید و عرض کرد جان من فدای تو باد ای فرزند رسولخدا بکجا میروی و بر چه عزیمت بر نهاده فرمود آهنگ مکه
دارم و چون آنجا رسم در کار خویش بیندیشم آنچه بصلاح و صواب مقرون باشد پیش گیرم و از خداوند خیر میخواهم عبدالله
عرض کرد خداوند در همه حال خیر پیش آورد و همه وقت سلامت و نیکبختی و کامکاری ملازم رکاب باد مرا بخاطر چیزی
میرسد اگر بفرمائی معروض بدارم فرمود آن چیست که باید گفت تقریر کن عبدالله عرض کرد چون بمکه اندر شوی همچنان در
آنجا بپای و اقامت بجوی زیرا که آنجا حرم خدای و مکان امن و امانست در آنجا مقیم شو و با مردمان بر طریق الفت
باش و از آن مردم که بمکه در آیند بیعت بستان و بشمول عدل و داد و رفع جور و اعتساف خرسند گردان و خطبا را
بفرمای تا بر فراز منبرها از شرف تو یاد کنند و از فضیلت تو شرح دهند و همیگویند جد تو رسولخدای و پدرت
علی مرتضی صلی الله علیهما و آلهما هستند و تو با مر خلافت از تمامت جهانیان سزاوارتری و بپرهیز از آ

ازانیکه

تحقیق و [illegible]

دعا له جعلت فداک ابن رسول الله

از اینکه از کوفه یاد کنی و از آنشهر شوم نام بری و بر مردم کوفه اعتماد نمائی چه این همان بلده نامبارک است که
پدر ترا در آنجا بکشتند و برادرت را در آنجا تنها گذاشتند از حرم خدای بیرون مشو چه در انجا مردم یمن و حجاز با
تو بپا شوند و زود باشد که دیگر مردمان از دیگر امصار و بلدان بحضرت تو شتابان شوند و از خدمت بشهرهای
خویش مراجعت گرفته و دیگرانرا به بیعت تو بخوانند اکنون آنچه بعرض رسانیدم در گوش بسپار و راه مقصود را
در نورد قسم بخدای اگر از من بپذیری رشد خویش دریابی تو امروز سید و سرور و بهتر و مهتر عربی در حرم خدای
اقامت جوی و عهد و پیمان مردم کوفه را استوار مدان که اگر نعوذ بالله ترا واقعه روی دهد جمله اهل بیت تو هلاک شوند
امام علیه السلام او را دعای خیر بگفت و راه برگرفت معلوم باد در کلمات ابن مطیع این بحث در بعضی کتب مسطور هست
و چنان مینماید که اگر گفته باشد در دو موقع است چه حضرت سید الشهداء علیه السلام تا بمکه نرسید عرایض اهل کوفه
بحضرتش وصول نیافت مگر اینکه از روی حدس و تذکره عرض کرده باشد و نیز مکشوف باد اینکه فرمود کربلا در دنیا
و آخرت محل امن و امان شیعیان است بیرون از اشکال نیست چه در آن بقعه متبرکه بسی قتلها و رنجها برای شیعه
روی داده و میدهد و از بلیات آسمانی نیز آسوده نیستند لکن جواب اینست که مقصود امام علیه السلام شاید این
باشد که اگر شیعیانرا از حوادث گوناگون جهان لغزشی در خاطر افتد از برکت دعوات مستجابه در آن بقعه شریفه و
مشاهدت کرامات عدیده که از آن مرقد مطهر بنمایند و شفاها که از آن تربت پاک می بینند خاطر ایشانرا از پاره خیالات
دغدغه آمیز آسوده میگردانند و بر بلیات و حوادث دنیویه صبوری مینمایند و پای ثبات ایشانرا در دین و آئین لغزشی
نمیرسد و از وسوسه شیطان و سستی عقیدت که سخت ترین بلیات و شدائد و مصیباتست آسوده میگردند و دین
ایشان قرین امن و امانست چه هیچ ایمنی چون ایمنی در دین نیست و هر کس را زمانی معلوم و مرگی محتوم است
و هیچکس را آن توقع و تمنی نیست که نمیرد و از قضای حتمی الهی بگریزد همانقدر هست که مریض در طلب شفا و داعی
مدعی اجابت دعا و شیعه خواستار آبادی سرای عقبی است و اینجمله در تحت آن قبه شریفه روا است

بیان ورود حضرت سید الشهداء
صلوات الله و سلامه علیه بمکه معظمه

امام حسین علیه السلام با اهل بیت و یاران خود همچنان راه بسپرد تا بمکه معظمه نزدیک رسید و کوههای مکه پدید گردید این
آیه شریفه را قرائت فرمود ولما توجه تلقاء مدین قال عسى ربي ان يهديني سواء السبيل و در روز جمعه سیم شهر شعبان
المعظم وارد مکه شد و بقولی این آیه مبارکه را بعد از ورود بمکه تلاوت کرد و در شعب علی در آمد و مردم مکه ابن زبیر را
بگذاشتند و بخدمت آنحضرت پیوستند و عمرو بن سعید که والی مکه بود با آنحضرت عرض کرد چه چیز ترا باینجا آورد فرمود
پناهندگی بخدا و باین خانه و از آنطرف چون ولید بن عتبة بن ابی سفیان نگران شد که امام حسین علیه السلام نیز
بسوی مکه راه برگرفت یکی را در طلب عبدالله بن عمر بفرستاد تا بیاید و یزید را بیعت نماید عبدالله گفت چون دیگر مردم
بیعت نمودند من نیز متعاقب ایشان بمبایعت متابعت کنم چون ولید والی مدینه در متابعت عبدالله [illegible] نمود
و زیان نمیدید صلاح در تأمل و تسامح دید و او را بحال خود بگذاشت و عبدالله نیز راه مکه برداشت و بعضی
گفته اند که ابن عمر و ابن عباس در مکه بودند و بمدینه عود کردند و چون مردمان سر به بیعت در آوردند ایشان

بیعت

بیعت نمودند و اینمطلب با عموم اخبار منافات دارد بالجمله چون جناب سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه وارد
مکه معظمه گردید مردم آنمکان مقدس قدوم مبارکش را استقبال کرده و از وصول آنحضرت شادمان شدند و بهر
صبحگاه و شامگاه بحضرتش تشرف جسته شرایط خدمت و ارادت مسلوک همیداشتند و کسانیکه از مردم آفاق بقصد
عمره وارد مکه میشدند بزیارت حضور مبارکش بهره یاب میگشتند و عبد الله بن زبیر که در آن ایام در مکه آمده و خود را
پناهنده به بیت الله میخواند و در یکجانب مکه اقامت نموده پیوسته از روی حیلت و مکیدت مشغول نماز بود و با دیگران نماز
نمیگذاشت و در آداب دیگر شریک نمیشد و گاهی طواف مینمود و میگفت هیچکس در اینجا آسیبی بمن نمیتواند برساند و اگر
بقتل من قصد نماید آن وقت تن را بکشتن دهم و تسلیم نمیشوم از وصول امام حسین علیه السلام باطناً کراهت یافت چه میدانست تا
گاهی که وجود مبارکش زینت بخش آنمکان عرش بنیان باشد اهل مکه ابن زبیر را و امثال او را منزلت و مکانتی نمیگذارند
و تا آن آفتاب جهان افروز در آنجا روز گذارد خفاش را قدرت نمایشی نباشد و در باطن آنحضرت او را ابلهانی ارائه مینمود
معذلک آنقدرت نداشت که آنچه در دل دارد بیرون افکند و ناچار روزی یکدفعه و دو دفعه بحضرتش حاضر میشد
و با آنحضرت در نماز اقتدا مینمود و یکباره از توجه مردم مکه بخود و بیعت نمودن با او مأیوس گردید

بیان مکالمات عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر با امام حسین علیه السلام

گاهی که حضرت شهادت پناهی علیه السلام در مکه معظمه بود عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر بن الخطاب که هردو
عازم مدینه بودند باتفاق یکدیگر بحضور مبارکش تشرف یافته عبد الله عمر عرض کرد یا ابا عبد الله دشمنی مردم مکه را با
خاندان خود میدانی واجب است که خود را از گزند اینجماعت نگران باشی و از کینه و کین ایشان آسوده خاطر مگذرانی
و نیز میدانی که اینگروه تن به بیعت یزید در سپرده اند و آخرت را بدنیا و دین را بدینار فروخته اند سخت بیم است
که ترا فروگذارند و بهلاک و دمار دچار سازند و چون ترا از میان برگرفتند اهل بیت ترا بوجهی ناخوش گرفتار نمایند
و نابود گردانند زیراکه از رسولخدای صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود فرزندم حسین کشته خواهد شد و هرکس
یاری او نپردازد و بجانبش نگرد خداوند در روز قیامت بچنین مردم نظر عنایت و رحمت نفرماید اکنون صواب چنانست
که با یزید بیعت کنی و چنانکه در خلافت و حکومت معویه صبوری و شکیبائی نمودی با یزید نیز خلاف نورزی و شکیبا باشی
تا گاهی که یزدانتعالی درهای گشایش برگشاید و روزگار بهی و فرخی چهره بنماید امام علیه السلام فرمود یا ابا عبد الرحمن
تو گمان همیکنی که با یزید دست به بیعت دهم و بمتابعتش گردن نهم عبد الله عرض کرد یا ابا عبد الله از رسولخدا شنیدم
که میفرمود مرا با یزید بن معویه چه افتاده که فرزند من و پسر دخترم حسین را میکشد قسم بخدائی که جانم بدست قدرتش
اندر است اگر فرزندم در میان جماعتی مقتول گردد که برای یاری او توانائی داشته باشند و دست از وی باز دارند خدا
ما بین ایشان و ما بین دل و زبان ایشان جدائی و مباینت اندازد معلوم باد چنانکه اعثم کوفی در تاریخ خود نوشته است
این کلمات مسطوره را ابن عباس در خدمت آنحضرت بعرض رسانیده هنگامی که آنحضرت در مدینه طیبه با برادرش
محمد بن الحنفیه وصیت فرمود و ابن عمر نیز حضور داشته است بالجمله بروایت اول باز شویم چون مکالمه ابن عمر و
حضرت سید الشهدا علیه السلام آنمقام رسید ابن عباس سخت بگریست امام علیه السلام نیز بگریست فرمود

سخنان ابن عمر

سخنان ابن عباس

ای پسر

ای پسر عباس تو میدانی من دختر زاده رسولخدای هستم عرض کرد در همه جهان هیچکس جز تو پسر رسولخدای نمیدانم
و یاری تو بر این امت چون ادای نماز و زکوة فرض و واجب است فرمود یا ابن عباس چگوئی در برابر آنمردمی
که پسر دختر رسولخدا را از وطن و مأمن و سرای و محل ولادت و مقام نشو و بالیدنش بیرون کنند و بزیارت قبر
پیغمبر و مجاورت آنمرقد منور نگذارند و چندانش از کشتن بیم دهند که در هیچ مکانی نتواند زیستن کند و بدون جرم
و جریرتی قتلش را واجب دانند ابن عباس گفت درباره اینگروه چگویم جز آنکه گویم بخداوند تعالی کافر شدند و آن
حضرت رسالت مرتبت روی بگردانیدند و این آیه شریفه وَمَا مَنَعَهُمْ اَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ را تا بآخر بخواند اما تو ای
پسر پیغمبر قدوه ابرار و فرزند رسول مختار و جگر بند علی مرتضی و فروغ دیده فاطمه زهرائی چنان گمان مبر که یزدان
دادگر این کید و کین ستمکاران را با تو بدانند و ایشان را سزای اعمال در کنار نگذارد و من شهادت میدهم که هرکس میل و
رغبت ترا از روضه منوره جد تو باز دارد در آنسرای از رحمت خدای بی بهره باشد امام علیه السلام فرمود بار خدایا گواه
باش ابن عباس عرض کرد پدر و مادرم فدایت باد چنان مینماید که از مرگ خود خبر میدهی و آن خطبی که در میافتی مرا آگاهی
میدهی و یاری میطلبی سوگند با خداوند اگر چندان در راه تو شمشیر زنم که هر دو دستم از تن جدا گردد هنوز از حق تو که بر
گردن من واجب است ادا ننموده باشم این هنگام عبد الله بن عمر زبان بسخن برگشود و گفت ای پسر عباس بگذر
چنانست که دیگر از این نمط سخن نکنی آنگاه روی با امام علیه السلام آورد و عرض کرد یا ابا عبد الله ترک کارزار بدینه
کردیم و تو نیز چون دیگران با یزید را بیعت کن و از سرای خود و مزار جد بزرگوارت دور مشو و اگر بیعت او را پسندیدی
بر این امرت مجبور نخواهند کرد و بگذارند تا هر وقت خود بخواهی بیعت کنی و تواند بود که یزید در جهان بسیار نماند و کوس
مرگ بکوبد و این سخنان کوتاه گردد امام حسین علیه السلام فرمود ای ابو عبد الرحمن اگر چنان میدانی که من در امر خود
بخطا میروم بگوی تا باز شوم ابن عمر گفت خدایتعالی پسر پیغمبر را بر طریق خطا و سهو و نسیان نمیگذارد لکن با حوادث جهان و
ناسازکاریهای کیهان انباز و دمساز بباید گشت از آن همی ترسم که دشمنان تو با شمشیرهای کشیده آماده مجادلت شوند
و ترا نیروی مقاتلت و مدافعت نماند و این امر بطوری ناخوش پایان گیرد و صواب آنست که متفقاً بمدینه روی کنیم و اگر
بیعت یزید بر تو گران است در سرای خود فرو شو و در بر بند و از شنیدن اینگونه سخنان فراغت جوی فرمود ای ابو عبد الرحمن
چگونه از من دست بدارند و در خانه خود بگذارند و مرا تعرض نرسانند و اگر غایب شوم مرا طلب کنند و باکراه بر بیعت
یزید بدارند اگر ابا نمایم بقتلم رسانند مگر نمیدانی اینجهان در حضرت یزدان تا چه اندازه خوار مایه و ناچیز است مگر نشنیده
باشی که سر یحیی بن زکریا را نزد یکتن از فرماندهان بنی اسرائیل بردند و زبان مبارکش در همان ساعت بگردش بود
و آن تاریک دلان را چنان معجزه بر مخالفت امر خدای اصرار نمودند موعظه وی را نپذیرفتند و بدوزخ رفتند
مگر نشنیده باشی که بنی اسرائیل از آنهنگام که سفیده صبح نمودار گشت تا گاهی که آفتاب سر برآورد هفتاد تن از پیغمبران
بکشتند و در کمال سکون و فراغت بال در بازارها نشستند و بخرید و فروش پرداختند و خدایتعالی ایشان را با آنگونه
گناهان بزرگ در عقوبت مهلت داد و در عذاب ایشان تعجیل نفرمود اما در پایان کار ایشان را با خذ عزیز ذی انتقام
بگرفت از خدای بترس ای ابو عبد الرحمن و ترک یاری و معاونت من مگوی و مرا در دعوات و پایان صلوات
خود بدعا یاد کن اگر در اینساعت ترا عذر نیست و با من موافقت نتوانی نمود عذرت پذیرفته است و بروایتی

بقیة آیه
الا انهم کفروا بالله و برسوله و لا یأتون الصلوة الا و هم کسالی

فرمود

فرمود قسم بآنخدائی که جد مرا برسالت فرستاد اگر پدرت عمر بن الخطاب در این ایام مرا دریافتی از یاری من سر برتافتی وچنانکه در حضرت مصطفی بخدمت من بایستادی و مرا یاری کردی و اگر امروز ترا در موافقت و مرافقت من عذریست عذر ترا پذیرفتم و از تو جز دعای خیر نخواستم اکنون بطوریکه مصلحت خود دانی کام سپار و در بیعت ایزد یعنی یزید بمماطلت بگذران تا سرانجام اینکار نمودار شود عبد الله عرض کرد خداوند تعالی جدت را در میان دنیا و عقبی مختار ساخت و آنحضرت سرای آخرت را بر دنیا برگزید تو نیز فرزند مصطفی هستی بخدا که از دنیا بهره نیابی و هیچکس از اهل بیت تو از دنیا نصیبه نبرند چه دنیا را از شما محجوب کرده اند و آخرت را که سرای نیکو و جاودانه است شما را ذخیره نهاده اند چون این سخنان بپایان رفت عبد الله بگریست و امام حسین علیه السلام او را وداع کرد آنگاه آنحضرت با ابن عباس روی آورده فرمود تو پسر عم پدر من باشی پدر من همیشه در امور با وی مشورت میفرمود و نصایح مشفقانه در میانه میرفت اکنون که بجانب مدینه مصمم گردیدی بسعادت برو و از احوال و اخبار آنجماعت آنچه روی میدهد مرا آگاهی بخش من در مکه توطن میجویم تا آگاهی که مردم مکه دوستدار و یار و مددکار من باشند و چون نگران شوم که عقیدت ایشان بگردیده و مرا فرو میگذارند بآنکلمه که ابراهیم پیغمبر در آنروز که او را باتش میافکندند میگفت حسبنا الله و نعم الوکیل تمسک جویم و بدیگر جای پویم اینوقت هر سه تن بگریستند و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر با آنحضرت وداع کرده بجانب مدینه روان شدند و امام حسین علیه السلام در مکه اقامت گزید و بنماز و روزه مشغول گردید و بعضی نوشته اند ابن عمر در هنگام توجه امام حسین علیه السلام بجانب عراق در یکی از مزارع خود بود و چون خبر یافت سوار شده سه روز راه بسپرد تا بآنحضرت رسید و آن سؤالها نمود اما صاحب روضة الصفا و بعضی دیگر این مکالمات را در زمانی که آنحضرت جناب مسلم بن عقیل را بکوفه مأمور فرمود مسطور میدارند و از پاره شکایتهای آنحضرت نیز چنان میرسد که در آنوقت بوده است واقدی میگوید ابن عمر هنگام مرگ معویه در مدینه نبود بلکه در مکه بود و بعد از مرگ معویه با ابن عباس بمدینه آمدند و از این کلمات مسطوره و روایت اعثم کوفی و بعضی دیگر چنان میرسد که ایشان بعد از ورود بمدینه با یزید بیعت کرده اند معلوم باد که از مکالمات مسطوره سستی عقیدت ایشان مشهود میشود چه با آن اخبار که در شهادت آنحضرت شنیده اند و علمی که بمراتب عالیه و شئونات سامیه امام علیه السلام داشتند اینگونه محاورات جایز نبود بلکه بدون هیچ سخن و هیچ اکراه بایستی در رکاب مبارکش راه برگیرند و جان عزیز را در حضور آنعزیز خداوند عزیز بریزند در شرح شافیه ابی فراس از کتاب مناقب السعداء در ضمن حدیث جابر بن عبد الله مسطور است که چون امام حسین علیه السلام عازم سفر عراق شد بحضرتش مشرف شدم و عرض کردم تو فرزند رسولخدای صلی الله علیه و آله و یکی از دو سبط اوئی و من هیچ صورتی الصواب نمیدانم مگر اینکه مصالحت فرمائی چنانکه برادرت حسن علیه السلام صلح فرمود همانا آنحضرت موفق و رشید بود آنحضرت فرمود ای جابر برادرم کار صلح را بامر خدایتعالی و امر رسولخدای صلی الله علیه و آله نمود و من نیز آنچه میکنم بامر خدا و رسولخداست آیا میخواهی که در همین هنگام رسولخدا و علی مرتضی و برادرم حسن علیهم السلام را بر این امر بشهادت آورم پس آنحضرت بآسمان نگران شد ناگاه در آسمان گشوده گشت و رسولخدای و علی و حسن و حمزه و جعفر نمودار شدند که از آسمان بزیر همی آمدند تا بر زمین قرار گرفتند من از این مشاهدت با فزع و ترسناک برجستم رسولخدای با من فرمود ای جابر آیا با تو در امر حسن پیش از حسین نگفتم که تو مؤمن نیستی تا آگاهی که در خدمت ائمه خود تسلیم نیاوری و اعتراض کننده نباشی آنگاه فرمود

مکالمه حضرت با جابر

سر خویش برکش چون سر بلند کردم درهائی برگشوده بدیدم و اعالی بهشت را بنظر آوردم بعد از آن رسولخدا و آنانکه در خدمتش بودند بآسمان بر شدند و چون در هوا رهسپار آمدند رسولخدا صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را بانگ بر زد ای فرزند من بمن ملحق شو پس حسین سلام الله علیه بآنحضرت بپیوست و همی صعود نمودند تا گاهیکه ایشان را نگران شدم که در بهشت در آمدند و از آن پس رسولخدای از آنمکان بر من نگران شد و دست حسین را بگرفت و فرمود ای جابر اینک فرزند من است که جالس در اینجا با من است امرش را بپذیر و تسلیم کن و شک نیاور تا مؤمن باشی و چون جابر از خواص اصحابست و او را در مراتب عقیدت و ارادت و یقین درجه مخصوصی است اینست که اگر در بعضی اوقات خدشه در خیالش اندر شود محض تفضل و کرامت و عطیت و محافظت او نمایش پاره آیات و دلالات از لغزش محفوظش میدارند

بیان عزل ولید بن عتبه از مدینه و ولایت عمرو بن سعید و داستان عبد الله بن زبیر

در اینسال یزید بن معویه علیه اللعنه ولید بن عتبة بن ابی سفیان را بتقصیر اینکه او را در کار امام حسین علیه السلام و مداهنه با آنحضرت نزد یزید متهم داشته بودند از امارت مدینه معزول و عمرو بن سعید اشدق را بجای او منصوب ساخت پسر سعید در شهر رمضان بمدینه در آمد و اهل مدینه بروی انجمن کردند وی مردی جبار و عظیم الکبر بود اما ابن شهر آشوب گوید چون امام حسین علیه السلام از مدینه بیرون شد و اینخبر بیزید رسید ولید را عزل نمود و مروان را بجایش برنشاند و اینخبر با عموم اخبار مخالف است و در روضة الصفا و تاریخ الفی مسطور است که در اینسال یزید بن معویه یحیی بن حکم بن صفوان بن امیه امیر مکه را معزول و عمرو بن سعید بن العاص را منصوب و همچنین والی مدینه ولید بن عتبه را عزل و عمرو بن سعید بن اشدق را نصب کرد و در کتاب عقد الفرید مسطور است که عمرو بن سعید در ماه رمضان بامارت مدینه و موسم بیامد و ولید بن عتبه عزل شد و چون عمرو بر فراز منبر جای گرفت رعاف بروی عارض شد و خون از بینی او فرو ریخت مردی اعرابی که حاضر بود گفت بیدار باشید سوگند بخدای این امارت را خونی بیاورد یعنی در امارت او خونریزی میشود در اینحال مردی با عمامه خویش او را دریافت اعرابی گفت سوگند با خدای این خونریزی و فتنه انگیزی عموم مردمان را فرو گیرد پس از آن عمرو بن سعید آغاز خطبه کرد و عصائی دوشاخه بدو دادند اعرابی گفت مردمان متشعب و متفرق شدند و از آن پس بطرف مکه بیرون شد و یکروز قبل از یوم الترویه بآنجا در آمد و از آنسوی مردمان بحضرت امام حسین علیه السلام وفود همیدادند و عرض کردند ای ابو عبد الله چه باشد که امامت کنی و مردمان را نماز بگذاری و ایشان را در سرای خود در آوری در اینحال مؤذن بانگ نماز برداشت و عمرو بن سعید برای امامت تکبیر بگفت پاره کسان با امام حسین سلام الله علیه عرض کردند بیرون شو و خروج فرمای اکنون که از تقدم در نماز امتناع ورزیدی فرمود نماز در جماعت افضل است و آنحضرت نماز بگذاشت و از مکه بیرون رفت و چون عمرو بن سعید از نماز باز شد گفتند حسین بیرون رفته است گفت او را طلب کنید و هر چه شتر در میان آسمان و زمین است در جستجوی او سوار شوید مردمان از اینگونه سخن وی در عجب شدند و در طلب آنحضرت برآمدند لکن بآنحضرت نرسیدند با جمله رشیدی گوید چون عمرو بن سعید والی مدینه شد خواست لشکری

حکایت ابن زبیر

بعقب حسین علیه السلام و ابن زبیر بفرستد و عمرو بن زبیر را والی شرطه خود کردانید چه در میان عمرو برادرش عبدالله
بن زبیر بغض و کینه محکم بود و در بعضی کتب تواریخ مسطور است که دران اوقات که امام حسین علیه السلام
و ابن زبیر در مکه بودند ابن زبیر را خیال خروج در سر افتاد و همیخواست بر یزید خروج نماید و مکه را متصرف شود در
این باب با امام حسین علیه السلام مشورت نمود آنحضرت فرمود هنگام اینکار نیست چه در مکه کسانیکه متابعت
تو کنند و شایسته میدان جنگ باشند نیست عبدالله را این سخن موافق طبع نیفتاده خروج کرد و عامل یزید از شهر
بیرون شد و بقولی در گوشه پنهان گشت و امام حسین علیه السلام در سرای خود بنشست و بیرون نیامد و گماشته یزید
این اخبار را بدو بنوشت تا لشکری بدفع ابن زبیر بمکه بفرستد عمرو بن سعید با عمرو بن زبیر گفت برادرت عبدالله
یزید سر برکشیده و در مکه جای گزیده کدام کس را بجنگ او بفرستم عمرو بن زبیر گفت من پذیرای حرب او میشوم چه روزگاریست
که شعله بغض او را در سینه نهفته ام و از آنطرف یزید بعمرو بن سعید نوشته بود که چون خبر مخالفت ابن زبیر بمن رسید
سوگند خوردم که بیعت او را مقبول ندارم تا ویرا با گردن بسته پیش من نیاورند و عمرو بن سعید این سخن را بعمرو بن زبیر
گفت وی پذیرفتار شد و گفت اینکار من است و جمعی را بجماعتی از مردم مدینه که با برادرش عبدالله دوستی مینمودند
بفرستاد تا ایشانرا سخت بزدند از انجمله برادرش منذر بن زبیر و پسرش محمد بن منذر و عبدالرحمن بن الاسود بن عبد
یغوث و عثمان بن عبدالله بن حکیم بن حزام و محمد بن عمار بن یاسر و جز ایشان بودند و اینجماعت را بعضی را چهل تازیانه
و برخی را پنجاه تازیانه و پاره را شصت تازیانه بزدند و از آن پس عمرو بن سعید با عمرو بن زبیر سخن بمشورت نهاد که کدام کس را
بجنگ برادرش عبدالله بن زبیر بفرستد گفت هر کس را بفرستی از من سخت تر و نکایتش با او بیشتر نیست عمرو بن سعید
مردمانرا در ملازمت او تجهیز کرده انیس بن عمرو اسلمی با هفتصد تن با او راه برگرفتند و چون مروان بن الحکم خبر جنگ
عمرو بن زبیر را بشنید نزد او شد و گفت با مردم مکه جنگ مجوی و از خدای بترس و حرمت بیت الله را از دست مگذار
و ابن زبیر را بحال خود بگذار چه شصت سال از عمرش برگذشته و پیری لجوج است راقم حروف گوید این سخنان مروان
نه از راه دین داری و مکه شناسی بود بلکه همیخواست در کار مملکت یزید فسادی درافکند و قوت خاندان حکم زیاد شود
وگرنه از چه روی چون نوبت سلطنت او و پسرش عبدالملک درآمد این ملاحظات از میان برخاست چنانکه شرح
این تفصیل را این بنده در کتاب احوال حضرت سید سجاد علیه السلام مسطور داشته است بالجمله عمرو بن زبیر در
جواب مروان گفت سوگند با خدای درون کعبه با عبدالله جنگ میکنم تا بر خاک مالیده شود دماغ هر کس که مالیده
میشود و نیز ابو شریح خزاعی نزد عمرو بیامد و گفت با مردم مکه جنگ مجوی چه از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیده ام که
میفرمود جز این نیست که مرا در ساعتی از روز اجازت مقاتلت در مکه داده اند و از آن پس بهمان حرمت که دیروز بود
بازگشت یعنی برای هیچکس در هیچ وقت جایز نیست عمرو بن زبیر در جواب ابی شریح گفت ایها الشیخ ما بحرمت که از تو دانا
تریم پس انیس در مقدمه سپاه او برفت و بعضی نوشته اند که یزید بن معویه بعمرو بن سعید نوشت که عمرو بن زبیر را بجنگ
برادرش عبدالله بن زبیر بفرستید و عمرو بن سعید بر حسب امر او رفتار نموده و او را با دو هزار تن مرد شمشیرزن
بفرستاد و ایشان راه برگرفتند انیس در ذی طوی و عمرو در ابطح فرود آمدند و عمرو بن زبیر برادرش عبدالله را پیام
فرستاد که سوگند یزید را نیکو دار چه یزید سوگند خورده بود که بیعت او را نپذیرد مگر اینکه او را با زنجیر در خدمتش
بیاورند

بیاورند اکنون نزد من بشتاب تا زنجیر جامعه از نقره بر گردنت بگذارم چنانکه کسی را بر چشم نیاید و هر کس چیزی بر زبان
نیاورد چه تو در بلدی حرام جای داری عبدالله بن زبیر چون اینحال را بدانست در جواب پیام کرد شرم باد که برگردن
برادرت غل برنهی و نزد یزید فرستی و من میدانم این سخن را از روی دشمنی دیرینه گوئی و من امروز سزای دشمنانرا
در کنارشان میگذارم تا پاس سطوت و حشمت مرا داشته قدم از حد خود نگذرانند بعد از آن بتعبیه لشکر پرداخته
از صنادید مکه عبدالله بن صفوان را با گروهی از مردم مکه معظمه که بر گردش فراهم شده بودند بلشکرگاه انیس بفرستاد
و ایشان جنگ نموده انیس را در ذی طوی منهزم ساختند و آنچه داشتند تاراج نمودند و انیس بن عمرو بقتل رسید
و نیز مصعب بن عبدالرحمن بجنگ عمرو بن زبیر برفت و لشکر او را پراکنده ساخت عمرو متحیر و مبهوت بماند و بسرای
ابن علقمه درآمد و از برادرش عبیده بن زبیر که از دیگر برادران بسن و زهد و عبادت برتر و ممتازتر بود پناه جست
و از آنطرف عبدالله در طلب عمرو برآمد و چون جستجوی ایشان از اندازه برگذشت عبیده نزد عبدالله آمد و گفت
من او را پناه داده ام عبدالله گفت آیا او را از حقوق مردم پناه داده هرگز اینکار بصلاح و صواب میرسد
و من ترا امر نکرده ام که این فاسق را پناه دهی که محرمات الهی را احلال کرده است آنگاه بفرمود تا عمرو را بیاوردند
تازیانه برسته و در ازای آنان که عمرو ایشانرا مضروب داشته بود تازیانه زدند و جملگی پذیرفتار شدند مگر منذر و پسرش
که نخواستند تلافی تازیانه ایشانرا بنمایند و همچنان او را با تازیانه در سپردند تا جان بداد و بعضی گفته اند در میان عبدالله
و عمرو از قدیم الایام کین دیرین بود و در هر صورت اینخبر با آنخبر که چون حسین علیه السلام بمکه معظمه آمد از تمامت افزونتر گران
بر ابن زبیر ثقیل تر بود چه ابن زبیر در آنطمع بود که اهل مکه با وی بیعت نمایند و چون امام حسین سلام الله علیه بیامد اهل
مکه بحضرتش میآمدند و با آنحضرت نماز میگذاشتند و معذلک عبدالله بن زبیر نیز ناچار بهر صبحگاه و شامگاه بحضرتش مشرف
میگشت منافاتی ندارد مگر اینکه گوئیم اهل مکه محض رعایت حفظ اموال و بلده خویش معاودت و معاضدت ابن زبیر را مینمودند

بیان نگارش نامه یزید پلید بعبدالله بن عباس در کار حسین بن علی علیهما السلام

اما بعد فان ابن علی حسینا و عدو الله ابن الزبیر التویا ببیعتی

چون یزید بن معویه ولید را از امارت مدینه عزل و عمرو بن سعید اشدق را نصب کرده خاطر از مهم ایشان بپرداخت
نامه باین مضمون بابن عباس بنگاشت یا ابن عباس پسر عم تو حسین علیه السلام و دیگر دشمن خدای عبدالله زبیر
بیعت مرا خوار شمردند و بمکه راه برگرفتند و اکنون انگیزش فتنه را مترصد و هلاکت خویشتن را متربص هستند اما پسر زبیر
بزودی دستخوش تیغ آبدار شود اما در کار حسین دوست میدارم که از وی بشما اهل بیت عرض شکایت و گله نمایم
همانا مرا خبر داده اند که جمعی از مردم عراق که در زمره شیعیان آنحضرت هستند بحدقش ارسال رسل و کتب مینمایند
و بخلافت دعوت میکنند حسین نیز ایشانرا بامارت و خلافت خود امیدوار میگرداند شما خوب میدانید که در میان ما
صله رحم و نتایج ارحام را حرمتی بزرگ است و اکنون حسین صله رحم و رشته خویشی را ببریده ای پسر عباس تو امروز
زعیم اهل بیت خود و بزرگ اهل بلاد خود هستی حسین را ملاقات کن و او را از انگیزش فساد و پراکندگی مسلمانان باز
دار اگر سخن ترا پذیرفتار شد و از فتنه روی برتافت او را امان و نعمت بیکران میدهم و آنچه پدرم معویه
درباره برادرش حسن مبذول میداشت من نیز در حق او برقرار دارم و اگر بیشتر از آن خواهد تو ضمانت
کن

کن چه من از وی دریغ ندارم و سوگندهای عظیم و عهدهای استوار از وی بر ذمت کیرم که آنچه مطلوب و دست کاری آورم
و در انتظام امورش خاطر او را ایمن کردانم در جواب این نامه تعجیل کن و حاجات خود در اینر قلمی دار و در آخر نامه شعری
چند برنگاشت که در آن اشعار از خویشاوندی خود با حسین علیه السلام و عهدی که در پیشگاه کعبه کرده و از مناقب — با ایها الراکب الغادی المطیه
حضرت فاطمه علیها السلام و بیم دادن از اشتعال نایره حرب و قتال و جدال و اسیری و دستگیری یاد مینمود چون — جواب ابن عباس
ابن عباس این نامه را بخواند در جواب نوشت اما بعد نامه تو رسید در نوشته خود از الحاق حسین علیه السلام و ابن — اما بعد فقد وصلنی کتابک
زبیر بمکه یاد کرده بودی اما ابن زبیر از ما انقطاع جسته و خود را از ما نشمرده و بهوای نفس خود رفتار کرده است و از جمله
سینه او از کینه و کین و بغض و دشمنی ما آکنده است و همیخواهد روزی بدست آرد و آن آتش درونرا مشتعل کرداند
و ما را بسوزاند خداوند هیچ وقت او را ابراد خود نائل نکند و بمقصودش نرساند بهر طور میدانی در کار او اقدام کن
اما حسین سلام الله علیه چون از حرم جد خود و منازل پدران خود چشم برکرفت و در مکه منزل کزید از وی پرسش نمودم
که سبب این مهاجرت چیست فرمود عاملان تو که در مدینه هستند با آنحضرت بد کردند و بکلماتی که در خور شان و حشمت وی
نبود جسارت ورزیدند از اینروی از مدینه بکوچید و بحرم خدای پناهنده کشت اکنون بر وفق اشارت تو با آنحضرت
ملاقات مینمایم و شرایط نصیحت را منظور میدارم شاید این اختلاف کلمه از میان برخیزد و آتش فساد و تابش فیداند
و خون امت بناحق ریخته نکردد اما تو ای یزید در پوشیده و آشکار از پروردکار دادار بترس و هیچ شبی باندیشه
آزار مسلمانی سر بربالین مسپر و در صدد جان و مال مسلمانان مباش چه بسیار مردمی فتنه‌جوی بودند که از بهر دیکری
چاه کندند و خود بآنچاه درافتادند و چه بسیار کسانیکه آرزوهای دراز داشتند و از انقلاب و حوادث این جهان
ناساز و ناسازکار کشتند تا توانی بهره خویش را از تلاوت قران و نشر سنت بجوی و در نماز و روزه مسامحت مکن
و بملاهی و اباطیل دنیا از روزه و نماز بدیکر امور مپرداز چه هرچه ترا از یاد خدای مشغول دارد بر تو زیان میرساند
و هرچه ترا بیاد آخرت درافکند سودمند و باقی است الخ یعنی چون دنیا فانی و آخرت باقی است باید در تدارک باقی
بود

بیان عرض رسائل و ارسال رسل مردم کوفه بحضرت ابیعبدالله علیه السلام و طلبیدن آنحضرت را بکوفه

و در آنهنکام که حضرت امام حسن مجتبی صلوات الله علیه برياض رضوان خرامان کشت جماعت شیعه کوفه مکتوبی
بحضرت امام حسین علیه السلام برنکاشتند که معویه را از مسند خلافت خلع نماید و با آنحضرت بخلافت بیعت کنند.
فرمود ما را با معویه عهدی است و تا پایان نرسد نشکستن او روا نیست و چون مرک او در آید در کار نظر خواهد شد
و چون روزکار چندی بکشت و معویه بدیکر جهان رخت بربست و مردم کوفه از مرک وی و امتناع حضرت سید الشهداء
سلام الله علیه و ابن عمر و ابن زبیر از بیعت یزید و حرکت آنحضرت بجانب مکه و فرار عبدالله بن زبیر و در پیوستن و کناره
کرفتن ابن عمر و ابن عباس خبر یافتند بسی شادمان شدند چه از سلطنت یزید بسیار متزلزل بودند و اینوقت که از توجه
مردم اطراف بآستان امام حسین علیه السلام و از دیاد عظمت و حشمت آنحضرت مستحضر شدند قوی حال کشتند
و جماعتی از بزرکان طوایف و اعیان شیعیان و زعمای قبایل در سرای سلیمان بن صرد خزاعی که مقام جلالت
و ریاست داشت انجمن شدند و از هلاکت معویه ستمکار و استیلای یزید شرابخوار سخنها راندند و کفتند حسین بن علی

علیها

علیهما السلام سر از بیعت یزید برکرفت و بمکه منزل کزید و خدایرا شکر با کذاشتند سلیمان ایشان او جماعت شیعیان
علی علیه السلام را بفرمود تا بنشستند و خود بپای خاست و خدایرا سپاس و رسول خدایرا ثنا فرستاد و چندی
از مناقب و فضایل امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام باز کفت و او را دعا کرد و بعد از آن کفت ای مردمان
خبر وفات معویه را شنیده اید و از جلوس یزید بر جای او خبر یافته اید که جماعتی از مردم جاهل نادان با وی بیعت — ان معویه قد هلک و ان حسینا
کرده اند لکن امام حسین علیه السلام از بیعت او تبرا جسته و از مطاوعت آل ابی سفیان احتراز فرموده است و اینک در
مکه معظمه نزول فرموده شما امروز شیعه او هستید و از این پیش شیعه پدرش بوده اید و امام حسین سلام الله علیه امروز بیاری شما
حاجتمند است اکر بیاری او پای میکذارید و بحضرتش اتفاق میورزید و دستخوش تردید و تشکیک نمیشوید و با دشمنان او
کارزار میسپارید در حضرتش بعرض مکاتبت بپردازید و قدوم مبارکش را بمنازل و مساکن خود استدعا نمایید و اکر بر جان
خود و مال و اهل و عیال و ملک و دار خود بیمناک میشوید پسر پیغمبر را فریب مدهید و خاموش بنشینید و هیچکونه از مکاتبت
و پیام یاد نیارید الحق آنقوم سر بسر از سر میل و رغبت جواب باز راستند و کفتند همه کوشیم تا چه فرماید آری و را یاری کنیم و اکر
در طلب رضای او جان بسپاریم باک نداریم سلیمان در این سخن پیمانی استوار از ایشان بکرفت و حجت بر ایشان محکم ساخت
که حیلت و کیدت نیارند و نقض میثاق را بخود راه ندهند دیکر باره همکی از روی رغبت و یقین صادق جواب دادند که
ما ثابت قدم هستیم و در طلب رضای امام حسین علیه السلام جانها بذل نمائیم چون سلیمان این عهد و پیمان را بدینکونه محکم
نمود و حجت را بر آنها تمام کرد کفت اکنون بتمامت در حضرتش نامه بعرض رسانید و خاطر مبارکش را از آنچه در ضمیر دارید مستحضر
کنید و التماس نمائید تا بنظر لطف و عنایت بجانب شما روی کند کفتند آنچه تو بنویسی تمام است تو از خود چیزی بنویس
و آنحضرت را از چکونکی حال و عزیمت حال خبر ده سلیمان کفت مصلحت در آنست که شما همه بنویسید پس جملکی بدینمضمون — نامه کوفیان بحسین
عریضه بحضرتش معروض داشتند بسم الله الرحمن الرحیم بحضرت حسین بن علی این نامه ایست از سلیمان بن صرد — للحسین بن علی من سلیمان
مسیب بن نجبه و رفاعة بن شداد و حبیب بن مظاهر و عبدالله بن وال و دیکر این جماعت از شیعیان و موالیان آنحضرت
و ترا سلام میفرستند و عرض میکنند شکر خداوند را که دشمن تو معویه جبار عنید را که بر این امت برجست و بدون
حق برتری جست و امور ایشان را بظلم و جور فروکرفت و غنایم مسلمانانرا غصب کرد و بیرون از رضای ایشان بر آنها
امیر شد نیکان را بکشت و بدان را باقی بکذاشت و مال خداوند را که بهره مسلمانان هست بهوای نفس خود بتوانکران
و ستمکاران عطا نمود خداش دور کند چنانکه قوم ثمود را دور ساخت حمد خدایرا که او را در هم شکست و هلاک او
و دمارش دچار ساخت اکنون مکشوف میداریم که ما را امامی و پیشوائی و مقتدائی نیست و چنان میشنویم که پسر ملعونش
بر مسند امارت جای کرفته ما بخلافت و امارت او راضی نیستیم و هرکز رضا نخواهیم داد و ما همیشه شیعیان و دوستداران
پدر تو بوده ایم و امروز شیعه و محب تو ایم چون بر مضمون این نامه واقف شوی در ضمان دولت و سعادت حرکت
فرمای و شادمان و خوشدل نزد ما بیا تا ما را امیر مطاع و خلیفه متبع باشی امروز نه ما را امیری است و نه امامی که
در جمعات و اعیاد و سایر نمازها بدو اقتدا کنیم نعمان بن بشیر که از طرف یزید در اینجاست همواره در قصر الاماره
جای دارد و او را حرمت و منزلتی نیست نه خراجی بدو میدهند نه خدمتی او را بجای میکذارند اکر کسیرا احضار
نماید او را اجابت نکند امیریست بی عزت و حاکمی است بیحرمت و هیچ از سرای بیرون نمیشود مکر در اعیاد و جمعات

هر زمان با آگهی رسد که تو بدولت و اقبال عنان عظمت و اجلال را بدینصوب منعطف فرمودی ما او را از این شهر بیرون کنیم و چون بسعادت باین شهر درآمدی لشکرها در هم آوریم و جمعیتی بزرگ بسازیم و بجانب شام ردی نمائیم و دشمن بداندیش را از میان برگیریم و جان خود و فرزندان خود را فدای ذات بی بدیل تو گردانیم هم اکنون فرجام شادمان و مبارک و فیروز و سدید و بهروز و رشید و جهان افروز و امیر و سعادت اندوز و پیشوا و خلیفه و کار فرما در اینها بجانب ما روی کن تا ما آسوده خاطر روی بشام آوریم و دشمنان ترا از میان برداریم و همه شیعیان تو امیدواریم که از برکت قدوم مبارکت در ملک و ملت و سپاه و رعیت قوام و نظامی بر دوام پدید آید و السلام علیک و رحمة الله و برکاته و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس این نامه را در هم نوردیده مهر بر زدند و دو مرد از شیعیان و محبان آل رسول صلی الله علیه و آله که یکی عبد الله بن مسمع همدانی و آن دیگر عبد الله بن وال نام داشتند منتخب کرده این نامه را در صحبت ایشان روان کرده ایشان را بشتاب و سرعت روان نمودند ایندو تن در کمال سرعت بشتافتند و روز دهم ماه رمضان بمکه معظمه رسیدند و بحضرت امام حسین علیه السلام تقدیم کردند چون امام علیه السلام بر مضمون نامه ایشان واقف شد سر بزیر افکنده نه ایشان را سخنی فرمود و نه پاسخ نامه کوفیان را رقم کرد رسولان نیز در مکه اقامت کردند چه بدون جواب نیتوانستند باز شوند و بروایتی آنحضرت ایشان را نوازش کرده بدون جواب باز گردانید چون بکوفه رسیدند و آنحال را بنمودند جماعتی از معارف کوفه چون قیس بن مسهر صیداوی و عبد الله بن شداد بن عبد الله الارحبی و بقولی عبد الله بن عبد الرحمن الارحبی و عمارة بن عبد الله سلولی و بقولی جابر بن عبید سلولی و عبد الله بن وال تیمی و جماعتی دیگر که افزون از یکصد و پنجاه نفر از شناختگان کوفه بودند و بروایتی این چند و زیاده از یکصد و پنجاه مکتوب بود و هر مردی دو نامه و سه نامه و چهار نامه نگاشته بود بجانب مکه راه برگرفتند و بروایتی بعد از بیرون آمدن عبد الله بن مسمع و عبد الله بن وال و فرستادگان اهل کوفه بجانب مکه چون دو روز برگذشت این اشخاص متعدده با آن نامها و عرایض بزرگان کوفه بخدمت امام علیه السلام راه برگرفتند و در این مکاتیب نیز استدعای قدوم مبارک امام علیه السلام را بکوفه نموده بودند رسولان آن نامها را از عرض نظر مبارکش بگذرانیدند و التماس همیکردند تا بجانب کوفه راه برگیرد بلکه باتفاق ایشان روان شود و از این روایت که خواستار شدند که آنحضرت در اتفاق ایشان راه سپار گردد چنان میرسد که آنجماعت بخدمت آنحضرت رسیده و چنین استدعا نموده باشند و بقولی این یکصد و پنجاه نامه هر یک از جانب دو مرد و سه مرد و چهار مرد بود و در جمله سوگندهای استوار و پیمانهای پایدار اندراج یافته که دل ما با تو یکی است و آنحضرت را بکوفه دعوت نموده بودند و بروایتی پنجاه و سه نامه با آن سه نفر بود و پیوسته اشراف کوفه عرض رسائل میکردند و جمعی نیز خود بحضرتش مشرف شدند و بروایت ابن شهرآشوب نامه اول را با عبد الله بن مسلم همدانی و عبد الله بن مسمع بکری فرستاده و بعد از دو روز دیگر قیس بن مسهر صیداوی و عبد الرحمن بن عبد الله ارحبی و عمارة بن عبد الله سلولی و عبد الله بن وال سهمی را بحضرت امام علیه السلام با یکصد و پنجاه صحیفه از جانب یک مرد و دو مرد فرستادند و آنحضرت این جمله را از نظر مبارک بسپرد لکن دعوت ایشان را پذیرفتار نگشت و در پاسخ نامه ایشان اشارتی ننمود و پس از دو روز دیگر که از نگارش این نامه برگذشت مردم کوفه مکتوبی با آنحضرت عرض کرده با هانی بن هانی

جواب بعرایض مردم کوفه

سبیعی

سبیعی و سعید بن عبد الله حنفی بفرستادند و در آن نامه عرض کردند بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست بخدمت حسین بن علی از جانب شیعیان آنحضرت از مؤمنان و مسلمانان زود بشتاب که مردمان در انتظار مقدم مبارک تو روز میگذرانند و جز برای و امر تو منیه ونند پس تعجیل کن و شتاب گیر و سرعت جوی و السلام ایشان نیز که اهل نامه بودند در قدوم مبارکش لابی الحاح و ابرام نمودند لکن جوابی مساعد نیافتند و از آن پس نامه دیگر بعرض رسانیدند که ما جانهای خود را برای حفظ جان و فدای روان تو باز داشتیم و با والی کوفه بنماز حاضر نشویم اکنون بسوی ما بشتاب که ما یکصد هزار تن بحمایت تو انجمن داریم همانا ستمکاری و جائری میان ما آشکار گشته و بر خلاف کتاب خدا و سنت مصطفی در میان ما حکومت کند امیدوار چنانیم که حقتعالی از برکت وجود مسعودت امور ما را بحق براند و بواسطه ذات کثیر البرکات تست این ظلم و ستم از میان ما برخیزد چه تو در امر خلافت و امامت از یزید و پدر یزید که غنیمت مسلمانان را بستم و عدوان غصب کردند و در شرب خمر و نواختن طنبور و ملاعبت با یوز و بوزینه و بازیچه شمردن دین خداوند قادر بیچون مراقبت و دوام دارد شایسته تری و بر اینگونه مضامین رسائل مردم کوفه بر استدعای قدوم مبارکش متواتر شد چندانکه بدوازده هزار عریضه پیوست و از آنجمله در یکروز ششصد عریضه از پیشگاه همایونش بگذشت معذلک جوابی نمیفرمود و کار بتامل و تأنی میگذرانید تا این نامه آخرین از شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن حارث و یزید بن رویم و عروة بن قیس و عمرو بن الحجاج الزبیدی و محمد بن عمیر بن عطارد التمیمی که بحضرت ابیعبد الله علیه السلام باینمضمون معروض گشت و بعضی نوشته اند این نامه را با هانی بن هانی سبیعی و سعید بن عبد الله حنفی حامل بودند بسم الله الرحمن الرحیم بوستانها سبز و سیراب گشت و میوه ها برسید و زمین گیاه بر رویانید و درختها از نور و برگ خرم شد اگر رای مبارکت علاقه گیرد بجانب سپاهیکه از بهر خدمت حضرت تو ساخته و پرداخته شده است روی کن و بروایت اعثم کوفی در این نامه آخرین اهل کوفه که قدوم آنحضرت را خواستار شده و زعمای آنجماعت مثل هانی بن هانی السبیعی و سعید بن عبد الله حنفی عرض کرده بودند باینمضمون بود بحضرت حسین بن علی بن ابیطالب امیر المؤمنین از جانب شیعیان او و پدرش امیر المؤمنین عرضه میدارند اما بعد بدان ای امیر المؤمنین که اهل کوفه انتظار قدوم ترا میبرند و جملگی بر خلافت تو یکزبان و یکسخن شده اند و آراء ایشان با امارت اتفاق یافته است هیچ توقف نباید کرد و در آمدن بکوفه تعجیل باید نمود اینساعت و این هنگام وقت آمدن و سپاه کشیدنست بیابانها سبز و میوه ها رسیده و در هر زمین گیاه بسیار روئیده است بسعادت حرکت باید کرد و اهمال نشاید نمود چون بکوفه برسی لشکرهائی که برای خدمت تو ساخته اند در حضرت تو انجمن شوند و کمر خدمت و جانفشانی بر میان زنند و السلام علیک و رحمة الله و برکاته و ابو الفرج در مقاتل الطالبین نوشته است چون مردم کوفه از نزول امام حسین علیه السلام بمکه معظمه و عدم بیعت آنحضرت با یزید پلید خبر یافتند جمعی از بزرگان آنشهر که از جمله ایشان ابو عبد الله جدلی بخدمت آنحضرت بیامدند و شبث بن ربعی و سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و وجوه اهل کوفه عرض مکاتیب نمودند و قدوم مبارکش را ملتمس شدند تا با آنحضرت بیعت کنند و یزید را خلع نمایند آنحضرت با ایشان فرمود برادر و پسر عم خود را با شما میفرستم چون بیعت مرا از ایشان بگرفت و بر وفق مکتوب ایشان خبر بمن آورد بسوی ایشان بیایم معلوم باد که این اختلاف روات در عرض این حکایات بر عدم صحت حمل نمیشود بلکه برای آنست که مکاتیب مردم کوفه

الی الحسین بن علی من شیعته فحی هلا فان الناس ینتظر

اما بعد فقد اخضر الجناب

بسیار

بسیار و مکرر روی داده و بواسطه هر مصنفی بیک نامه یا دو نامه وقوف یافته و در حیز تحریر در آورده و دیگری بر دیگری نگران گردیده و مرقوم داشته است بالجمله امام حسین علیه السلام چون نامه آخر مردم کوفه را از نظر مبارک بگذرانید از هانی و سعید پرسید که کدام جماعت این نامه ها بنوشته اند که شما بیاورده اید عرض کردند یابن رسول الله شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و اشخاص مذکور را نام بردند آنگاه امام علیه السلام برخاست و وضو بساخت و در میان رکن و مقام نماز گذاشت و پس از فراغت از نماز زبان مبارک باز کرد و از خداوند تعالی در اتمام آن توفیق بخواست فانه ولی ذلک والقادر علیه

بیان جواب عرایض مردم کوفه از حضرت امام حسین علیه السلام و مأموریت مسلم

مکشوف باد که مردم خردمند و دوربین عالم را این مسئله روشن و آشکار است که پیغمبر خدا و ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم بر ضمیر موافق و منافق آگاهی داشتند بلکه از خود ایشان بر ضمایر و سرائر ایشان آگاه تر بودند لکن در عالم ظاهر و رعایت دین خداوند قادر و حفظ سلسله نظام عالم و بقای امم تکالیفی داشتند که بایست حکم بباطن نفرمایند و بعلم خود کار نکنند و حجت را خدای حکیم حاکم و علیم است چنانکه چون در میان دو تن که مخاصمت داشتند و محاکمت میجستند بینه و گواه می طلبیدند و با مردم منافق مماشات میکردند و بر مرده آنها نماز میگذاشتند با اینکه بر حقایق امور و احوال و ضمایر ایشان و رجال دانا بودند و اگر خواستند در آن هدایت اسلام و رونق دین جز این سلوک فرمایند البته با آنچه منظور بود موافق نمیشد و جماعت منافقین نیز که حفظ ظاهر را مینمودند چون چنین میدیدند پرده از راز برمیگرفتند و با دشمنان دین و کفار و مخالفین انباز میشدند و حکمتهائی که در اطوار و اقوال و افعال رؤسای دین و پیشوایان آیین مندرج است افزون از آنست که افهام ناقصه مردمان ادراکش را توانند نمود جناب سید الشهدا را از بدایت خلقت بر نهایت احوال آگاهی است و بیقین میدانست که بدشت نینوا و بیابان کربلا سفر میکند و شهید میگردد و عیالش اسیر میشوند و در قیامت بشفاعت امت و این منصب والا رتبت نایل میگردد و حفظ دین خدا را میفرماید اما اگر بدون هیچ مقدمه بکربلا میشد و شهید میگشت مردمان نادان میگفتند از چه روی خود را در دریای بلیت و عرصه هلاکت در افکند برای اتمام حجت درنگ فرمود تا چندان نامه از مردم کوفه رسید که از حد شمار و حمل شتر راهوار افزون گشت و در ظاهر کار آنحضرت مکلف شرعی گردید که برای هدایت اینچنین گروه و رفع ظلم ظالمان و تعدی متعدیان و تعلیم مناسک و معالم دینیه یک جماعت بزرگ امت مسلمه ایشان را قرین اجابت فرماید و تا چند مره عرایض ایشان و فرستادگان ایشان را پاسخ نداد تا کار بمقامی پیوست که جواب ایشان لازم گشت پس در این هنگام بپاسخ نامه ایشان نظر عنایت و هدایت برگشود و مرقوم فرمود بسم الله الرحمن الرحیم از جانب حسین بن علی بعموم مؤمنان و مسلمانان خطاب میشود که هانی بن هانی سبیعی و سعید بن عبدالله حنفی که آخر کس از فرستادگان شما بودند بیامدند و مکاتیب شما را رسانیدند بر تمامت مکاتیب شما و آنچه داستان کرده بودید وقوف یافتم و اینکه نگاشته اید ما را امامی و پیشوائی نیست که براه حق و راستی راهنمائی کند و تو بما روی کن تا خداوند بوجود تو ما را بر حق و راستی بدارد اینک برادرم و پسر عم و محل وثوق من از اهل بیت خودم مسلم بن عقیل را بسوی شما فرستادم اگر شما را متفق الرأی و یکسخن و یکزبان بدید و عقلا و فضلای شما را با شما متفق و با آن مکاتیب و عناوین شما موافق یافت و بمن بنوشت انشاءالله تعالی هر چه زودتر

جواب نامه کوفیان

من الحسین بن علی الی ...

بجانب

بجانب شما راه سپار میشوم قسم بجان خودم جز آنکس که بر مدلول کتاب خدای آگاه باشد و بآنچه خدای امر فرموده حکمران شود و بقانون عدل و داد کار کند و بدین حق متدین گردد و خویشتن را در حوزه دین و ضبط آیین بدارد و از این حد بیرون نتازد امام و پیشوا و مقتدای انام نتواند بود والسلام و در نگارش صورت نامه مبارک امام حسین علیه السلام باهل کوفه نیز اختلاف ورزیده اند

بیان مأمور شدن جناب مسلم بن عقیل از جانب امام حسین علیه السلام بکوفه

جناب مسلم پسر عقیل بن ابیطالب و برادرزاده حضرت امیرالمؤمنین علی و عم زاده حضرت امام حسین علیه السلام است جناب ابیطالب را از فاطمه بنت اسد چهار پسر بود که هر یک از دیگری ده سال بزرگتر بودند و از همه مهین تر ابوطالب و بعد از وی عقیل و دیگر جعفر طیار و چهارم امیرالمؤمنین حیدر کرار صلوات الله علیه است در امالی صدوق علیه الرحمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که علی علیه السلام عرض کرد یا رسول خدا براستیکه تو عقیل را دوست میداری یعنی او را از دیگران بیشتر میخواهی فرمود آری سوگند با خدای او را دو دوست میدارم یک دوستی برای اوست و یکدوستی بواسطه ابوطالب مر او را و براستیکه فرزند او در راه محبت فرزند تو کشته شود و دیدگان مؤمنان بروی اشک ریزان میشود و فرشتگان بروی نماز میگذارند چون رسول خدای اینسخن بگذاشت چندان بگریست که اشک دیدگان شریفش بر چهره مبارکش جاری شد و از آن پس فرمود از آن مصیبت که عترت من بعد از من خواهند دید بخداوند شکایت میبرم ابن قتیبه گوید مادر مسلم بن عقیل زنی نبطیه از آل فرزندا بود و اولاد عقیل در رکاب امام حسین علیه السلام بیرون شدند و نه تن از ایشان شهید گردیدند و مسلم بن عقیل از جمله برادران شجاع تر بود و ابوالفرج در مقاتل الطالبیین گوید مسلم اول شهید است از اصحاب حسین علیه السلام و مادرش کنیزی خاضعه بود که او را علیه مینامیدند و عقیل آن کنیز را از مملکت شام بخرید و مسلم از وی متولد شد و از مسلم عقب نماند همانا در نسخ مقاتل الطالبین باینصورت مرقوم است و اینخبر با خبر فرزندان مسلم و شهادت ایشان منافی است مگر اینکه بعد از شهادت آن دو کودک نسل جناب مسلم منقطع شده باشد یا بروایت آنکسان عنایت ورزند که بشهادت ایشان عقیدت ندارند و این نیز ضعیف است چنانکه نوشته اند جناب رقیه دختر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که مادرش از بنی تغلب است در سرای مسلم بود و جناب مسلم را از وی دو پسر پدید شد یکی علی و دیگر عبدالله ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه مینویسد روزی معویه بن ابی سفیان با عقیل بن ابیطالب گفت اگر حاجتی داری باز گوی گفت کنیزکی را بچهل هزار درهم میفروشند این مبلغ از بهر من لازم است تا او را بخرم معویه گفت تو نابینائی این کنیز را چه خواهی بلکه از بهر تو کنیزکی باید که بپنجاه درهم بهایش باشد فرمود این جاریه را از بهر آن خواهم که فرزندی از وی متولد شود که اگر او را خشمگین نمائی گردنت را با تیغ بران بزند معویه گفت این سخن از وی بمزاح براندم آنگاه معویه گفت تا چهل هزار درهم در خدمت عقیل تقدیم کردند عقیل آن کنیز را بخرید و چون عقیل بدیگر سرای خرامید و از سنین عمر مسلم هیجده سال برگذشت با معویه گفت در مدینه طیبه مزرعه دارم که صد هزار درهم در قیمت آن ادا نمودم اکنون بتو میفروشم معویه آن مبلغ را بداد و بعمال خود بنوشت تا آن زمین را متصرف شوند چون اینخبر بحضرت سید الشهدا

حالات فرزند مسلم

سلام آن

سلام الله علیه پیوست نامه بمعویه نوشت که پسری از بنی هاشم ترا فریفت و زمینی را که مالک نبود بفروخت اکنون تکلیف آنست که آن زمین را با ما بگذاری و زر خود را از وی مأخوذ داری معویه مسلم را حاضر ساخت و نامهٔ آنحضرت را بمسلم نمود و گفت آن زر که از من گرفتی باز ده و ضیعهٔ خود را باز گیر چه ملک دیگری را فروختی مسلم در خشم شد و گفت اول با این تیغ سر از تنت برگیرم و از آن پس زر بشمارم معویه بخندید از این سخن و گفت قسم بخدای این همان سخن باشد که در آن روز که عقیل پدرت امیر پدر من گفت آنگاه نامه بحضرت امام حسین مسطور نمود که زمین را بشما بازگذاشتم و نیز از آنچه بمسلم دادم بگذشتم و از فحوای این کلام چنان معلوم میشود که از روزگار فرخنده آثار جناب مسلم در زمان شهادتش نزدیک به بیست و هشت سال برگذشته بود زیرا که جناب امام حسن علیه السلام در سال چهل و نهم و بقولی پنجاهم هجری بجنان جاویدان خرامید و ابن ابی الحدید وفات عقیل را در سال پنجاهم نوشته و ابن حجر گوید عقیل بن ابیطالب هاشمی برادر علی و جعفر که از ایشان بزرگتر بود مردی صحابی و عالم بانساب بود در سال شصتم و بقولی بعد از آنسال وفات کرد و قول نخستین اصح است معلوم باد در اینخبر تأمل نشاید بود زیرا که آنچه از اخبار معلوم میشود ملاقات جناب عقیل با معویه در زمان سلطنتش و در شام بوده است و از آن زمان تا قضیهٔ عاشورا از سی سال کمتر میشود و چنانکه بعضی نوشته اند جناب مسلم را پسری بوده است که از بیست سال بیشتر روزگار بشمرده و در زمان حیات مسلم [illegible]

بیان حرکت کردن جناب مسلم بن عقیل
از مدینهٔ طیبه بجانب کوفه

چون عرایض و مستدعیات مردم کوفه از حد در گذشت چنانکه بروایت ابن نما در ضمن مکاتیبی که بآنحضرت عرض میکردند نوشتند یکصد هزار تن هستیم که بعهد و پیمان تو ایم و بروایت شعبی چهل هزار تن از مردم کوفه با آنحضرت بیعت کردند که با هر کس جنگ نماید جنگ بورزند و با هر کس بسلامت رود ایشان نیز بسلامت باشند و امام علیه السلام جوابی که مذکور شد بایشان بنوشت اینوقت مسلم بن عقیل پسر عم خود را که بوفور عقل و دانش و تدبیر و بینش و صلاح و سداد و شجاعت و استبداد و متانت و سخاوت و رزانت و دها از اقران و امثال امتیاز داشت طلب کرد و برای اخذ بیعت از اهالی کوفه انتخاب و بنیابت خاصه افتخار بخشید و مقام و منزلت و علو رتبت و لیاقت جناب مسلم از اینحال معلوم میشود که تا چه پایه بوده است که بمقام نیابت خاصهٔ امام زمان و پیشوای جهان اختصاص تواند یافت بالجمله جناب مسلم را بتقوی و پرهیزکاری و کتمان امر خود از مردمان مخالف و حسن تدبیر و لطف در امور و مدارا امر نمود و فرمود چون بکوفه رسیدی اگر مردمان را در اطاعت و انقیاد و موافقت و مرافقت من یکدل و یکزبان دیدی و قلب ایشانرا از آلایش کید و غبار حیلت پاک یافتی هر چه زودتر اینخبر را باز نمای و بروایت اعثم کوفی و صاحب روضة الصفا و بعضی مورخین دیگر امام حسین علیه السلام جواب کوفیانرا در هم نوردیده بمهر مبارک مزین فرموده مسلم بن عقیل را بخواند و نامهٔ مبارک را بدو داد و فرمود ای ابن عم ترا بمردم کوفه گسیل کرده ام تا روی بدو در منزل کسیکه در دوستی ما ثابت قدم باشد فرود گردی و مردم را به بیعت من بخوانی و خاطر ایشانرا از متابعت آل ابی سفیان بگردانی و اگر بدانی که سخن ایشان اصلی دارد و زبان ایشان با آنچه در این نامها نوشته اند مقابل است و آنچه مینویسند و میگویند وفا خواهند کرد هر چه زودتر مرا خبر ده و آنچه دیده باشی بشرح و تفصیل باز نمای امیدوارم که خدایتعالی ترا و مرا بدرجهٔ شهادت برساند چون اینکلمات بگذاشت جناب مسلم او را در کنار گرفت

گرفت و یکدیگر را وداع کرده بگریستند و بعضی مکالمات که در تذکرهٔ سبط ابن جوزی مسطور است از جناب مسلم بعید است که هیچ نشاید بصحت مقرون شمرد بالجمله مسلم را مرخص فرموده و قیس بن مسهر صیداوی و عمارة بن عبدالله سلولی و عبدالرحمن بن عبدالله ازدی را با جماعتی از بزرگان مردم کوفه که در مکه حاضر بودند در خدمت جناب مسلم روانه ساخت و ایشان روز نیمهٔ شهر رمضان از مکه بیرون شدند لکن از روایت اعثم و بعضی دیگر چنان مینماید که مسلم در خفیه بجانب کوفه روان شد تا مردم بنی امیه از حال او با خبر نشوند و یزید را استحضار ندارند و صحیح نیز چنین مینماید زیرا که با این مقام احتیاط امام علیه السلام مأمور شدن مسلم با آنجماعت مناسبتی ندارد و نیز اخباریکه

تطیّر مسلم از چگونگی طی راه مسلم معلوم میشود بر صحت این قول شاهد است مگر آنکه همان سه تن که مذکور شدند بوده باشند و این ایشان نیز مخفی حرکت کرده باشند چنانکه ابن صباغ در فصول المهمه مینویسد نامهٔ اهل کوفه را عبدالله بن سبیع همدانی و عبدالله بن وال بیاوردند قریب صد نامه بود و امام حسین علیه السلام جواب مکاتیب ایشانرا بنوشت و بآن دو قاصد بداد و پسر عمش مسلم بن عقیل را با ایشان همراه فرمود بالجمله چون جناب مسلم از حضور امام علیه السلام بیرون شد هنوز راهی دراز نسپرده بود که موافق روایت پاره از مورخین صیادی را از طرف یمین نگران شد که از دنبال آهوئی میشتافت و آهو را دریافت و سرش ببرید جناب مسلم اینحال را بفال بد گرفت و در بیم و هراس شد و بیدرنگ باز شتافت و در خدمت امام حسین علیه السلام صورت حال را معروض داشت و عرض کرد چنان میدانم ای پسر رسول خدا که این سفر بر من مبارک نگردد و این خدمت که از من خواسته بخاتمت نرسد امام حسین علیه السلام فرمود ای پسر عم اگر بیمناک باز آمدی هیچ باک نیست نزد من باش تا دیگری را بفرستم مسلم عرض کرد پدرم و مادرم فدای تو باد من بر خود واجب دانم که هر چه بینم بعرض رسانم و گرنه بدون امر تو چگونه توانم قدم برگیرم اگر چه بدریای آب و آتش عبور باید داد ای پسر رسول الله از آن بترسیدم که دیگر چشمم بدیدار مبارکت روشن نشود و بیایم تا دیگر بارت بنگرم آنگاه نزدیک شد و دست و پای آنحضرت را ببوسید و وداع نمود و بسیار بگریست و عرض کرد چنان میدانم که بعد از این بزیارت جمال مبارکت کامیاب نشوم امام حسین

معانقهٔ مسلم علیه السلام نیز بگریست و مسلم را بر سینهٔ مبارک برگرفت و بسیاری نوازش فرمود جناب مسلم روی براه آورد و همی برفت و بگریست گفتند ای مسلم این گریستن از چیست گفت از آن میگریم که از چه از حضرت حسین دور افتادم چه دوری از حضرتش جامهٔ صبوری و شکیبائی را چاک زده و تاب و توان ببرد و اینخبر نیز بدون تأمل نیست زیرا که مقام فراست و کیاست و علم و فضیلت و نهایت اطاعت و اطلاع و بصیرت جناب مسلم از آن برتر است که چون از جانب امام علیه السلام بمقام نیابت و قائم مقامی باید برای دیدار صیادی اینگونه رفتار نماید چه امام حسین صلوات الله علیه که سلطان هر دو جهان و بر خفایای امور دانا و بینا و از تمامت نقایص معصوم و بری است او را از جانب ولایت جوانب خود بکوفه فرستاده و نایب مناب و قائم مقام خود فرمود و بیعت و اطاعت او را بمنزلهٔ بیعت و اطاعت خود مقرر داشت و بر ارکان و اعیان و اشراف کوفه ریاست و مهتری داد و او را بشرف برادری خود مفتخر گردانید و موثق و معتمد خود خواند و هیچ مقامی برتر از اینمقام نشاید چه اگر امام حسین سلام الله علیه آن جناب را بزیور علم و فضل و خردمندی و تقوی و فراست و عدالت و اطلاع از احکام شریعت و مسائل و احکام دینیه آراسته نمیدید چگونه نیابت خود را بدو میگذاشت و بشهری چون کوفه که بزرگان و دانایان شیعیان

خود مسامحه داشت و من نیز دروغ گفتن را از خود پسندیده نمیداشتم بعضی گفته اند از مردم شهر کوفه بدون مردم شهر بیست و هشت هزار بلکه سی هزار تن با مسلم بیعت کردند و جناب مسلم چون این ترتیب را بدید بیست و هفت روز از آن پیش که بدرجه شهادت نائل شود نامه بحضرت امام حسین علیه السلام معروض و از مبایعت و متابعت کوفیان مکشوف و قدوم مبارکش را مستدعی شد کوفیان نیز جداگانه عریضه عرض و در ضمن آن اظهار کردند که برای نصرت وجود مبارک صد هزار تن مرد شمشیر زن آماده داریم هیچ تأخیر روا مدار و بدینسوی بشتاب

بیان نوشتن نامه حضرت ابیعبدالله صلوات الله علیه برؤسای بصره

در آن هنگام که حضرت ابیعبدالله الحسین علیه السلام عرائض مردم کوفه را جواب مینگاشت جماعتی از مردم شیعی که در بصره جای داشتند در منزل زنی از طایفه عبد القیس که او را ماریه دختر سعد میخواندند و آن زن مذهب تشیع داشت و سرایش محل الفت و صحبت و محادثه شیعیان بود اجتماع ورزیدند پس یزید بن نبیط عزیمت بر آن نهاد که بحضرت حسین علیه السلام بیرون شود و این یزید نیز از طایفه عبد القیس و دارای ده پسر بود و با ایشان گفت کدام یک از شما با من بیرون میآئید دو پسر او که یکی را عبدالله و دیگر را عبیدالله مینامیدند با پدر همسفر شدند و راه پیموده در مکه معظمه بحضرت امام حسین علیه السلام مشرف شده و چون ورود او بعرض مبارک امام علیه السلام رسید بخیمه یزید تشریف قدوم داد و چون او را در خیمه نیافت توقف فرمود چون یزید بمنزل خود مراجعت و چشمش بر نور جمال ایزدی مثال افتاد گفت بِفَضْلِ اللّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِکَ فَلْیَفْرَحُوا سلام فرستاد و نشست و سبب آمدن خود را معروض داشت امام علیه السلام او را دعای خیر گفت و در رکاب همایونش بکربلا رفتند و با آنحضرت بعز شهادت فایز گردیدند و جناب سید الشهدا علیه السلام بروایتی در همان زمان که مردم کوفه جواب مینگاشت و بروایت دیگر بعد از رسیدن جواب نامه مسلم بن عقیل با مالک بن مسمع بکری و منذر بن جارود عبدی و مسعود بن عمرو و احنف بن قیس و قیس بن هیثم و یزید بن مسعود نهشلی و عمرو بن عبیدالله بن معمر که در زمره اعیان و اشراف و رؤس اخماس بصره انسلاک داشتند باینمضمون نامه مسطور و بدستیاری ابی رزین سلیمان با ایشان بفرستاد

ترجمه
خداوند تبارک و تعالی محمد مصطفی را از جمله کاینات برگزید و برتبت نبوت و رسالت کرم داشت و چون از کار خود بپرداخت او را اکرام‌ا بپیشگاه رحمت و عنایت خود قبض کرد و این پیغمبر گرامی چندانکه در جهان زیست مردمان را بمواعظ و نصایح بهره ور ساخت و از رسالت و تبلیغ احکام پروردگار خود هیچ چیز فرو نگذاشت و چون برحمت پروردگار رسپار شد و میراث او باهل و عشیرت و عترت او که بعد از آنحضرت از همه جهانیان بایسته تر و شایسته تر بودند اختصاص یافت لکن قومی از روی تغلب و تقلب سر بر داشتند و حق ما را غصب کردند و ما برای حفظ خون و ناموس جهانیان و دفع انگیزش فتنه و فساد و آسایش عباد و بلاد خاموش شدیم و تسلیم نمودیم و رضا دادیم اکنون که زمان را تقاضای دیگر است و اعلام شریعت اندراس و رایات بدعت محکم اساس گردیده این مکتوب را بشما فرستادم و شما را بخدای و رسول آن دعوت میکنم همانا ارکان شریعت سستی گرفت و اعیان سنت را پستی افتاد اگر دعوت مرا اجابت و فرمان مرا اطاعت کنید شما را از راه گمراهی بشاهراه رشادت و نباهت دلالت مینمایم و السلام و بروایت ابن نما حامل این رقم عنایت توأم ذراع احد و سی بود و او را فرمود که هرچه زودتر راه برگرد و باشراف بصره برسان چون یزید بن مسعود این نامه مبارک را بخواند جماعت

من الحسین بن علی بن ابیطالب
اما بعد فان الله اصطفی محمداً

[illegible]

بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد و مشایخ بصره را حاضر کرده گفت ای بنی تمیم باز گوئید مکان و مقام و منزلت و جاه و حشمت و حسب و نسب من در میان شما چگونه است جملگی زبان به ثنا و مدح او بر گشودند و گفتند مرحبا و سهلا سوگند با خدای تو پشت و پشتوان مائی و سر فخر و مباهات ما باشی در مراتب شرف و معارج جلالت بر همه سرافراز و از همه ممتاز و مقدم هستی گفت من شما را بخواندم و فراهم آوردم و با شما مجاورت و مشاورت مبادرت ورزیدم و از استشارت شما در کاری بزرگ استعانت میجویم گفتند در هیچکاری و هیچ دقیقه از دولتخواهی فروگذاشت نکنیم و آنچه ترا مقبول افتد قبول داریم در رای رزین و اندیشه متین ترا سپاس میسپاریم اکنون بفرمای تا چه فرمائی یزید بن مسعود گفت بدانید که معویة بن ابی سفیان رخت بدیگر جهان کشید سوگند با خدای بسی خوار مایه و پست پایه درگذشت اکنون که او خوار و زبون بهلاکت رسید درهای جور و ستم و معصیت درهم شکست و قواعد ظلم و بیداد سست بنیاد گشت و چنان بود که از آن پیش که معویه رخت بربندد و بجوابگاه دیگر پیوندد برای پسرش یزید عقد بیعتی بساخت و در حقیقت رایت بدعتی بر نهاد و چنان پنداشت که این امر برای یزید استوار گردد و این اساس ظلم و عدوان پایدار باشد هیهات آنچه در لوح ضمیر نقش بست نقشی بر آب و طمع سیرابی از سراب است هر چه تدبیر کرد از حلیه بینش و دانش بری و عری بود و سعیش باطل و اندیشه اش بیحاصل ماند چگونه تواند بود که یزید شرابخوار زناکار فاسق فاجر خلافت و سلطنت مسلمانان را خواستار و با آن کوتاهی حلم و وقار و قلت علم و آثار و کثرت سفاهت و عدم معرفت فرمانگذاری امت را انباز دار گردد سوگند که قتال دادن با او در حضرت پروردگار از جهاد با کفار افضل است اینک حسین بن علی پسر رسول خدای است که دارای شرف اصیل و رای کامکار و فضل اندازه و بحار علم بیکران و کنار و بامر خلافت شایسته و سزاوار است چه از حیثیت سبقت و قدمت و قرابت بحضرت رسالت رتبت و علم باحکام شریعت و قواعد سنت به تمام خلقت برتری و عظمت و با صغیر و کبیر ملاطفت و عطوفت دارد راعی رعیت و پیشوای بریت است خداوند حجت خود را بوجود مبارکش تمام و موعظتش را در باره امام بدرجه اکمال آورد با وی بیعت کنید و از نور حق غفلت نجوئید و خود را در مغاک بطالت و چاه هلاکت میندازید همانا صخر بن قیس یعنی احنف در روز وقعه جمل از رکاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام تقاعد جست و آئینه قلوب و مرآت سعادت شما را زنگدار ساخت اکنون بدستیاری یاری فرزند حسین علیه السلام از آن کدورت و آلایش بشوئید و با دشمنان او بشورید سوگند با خدای هرکس از نصرت این امام والا مقام علیه السلام قصور ورزد خداوند او را واخلاف او را در عرصه ذلت و زبونی در سازد و در کثرت از عشیرتش بر افکند و برنج فقر و فاقت دچار گرداند اینک من برای مقاتلت اعدای دین جوشن مبارزت بر تن و زره مجالت بر بدن بیاراسته ام و بنصرت آن امام مظلوم بایستاده ام و اینمطلب روشن است که آنکس که بعز شهادت نرسد البته ذل مرگ را دریابد و هرکس از چنگ مرگ گریختن خواهد البته گریز نتواند اکنون جواب مرا بطوری نیکو و صواب برانید چون حاضران این سخنان را بشنیدند جماعت بنی حنظله در محاورت بدایت گرفتند و فریاد بر آوردند و بنو عامر نیز با او آواز ایشان همواز شدند و گفتند ما خدنگ تیرداران و رزم آزمودگان و سواران عشیرت و کسان توایم اگر کمان مرا درازه برکشی و ما را از آن پران داری البته هیچ تیری خطا نزد و جز بر نشان آید و آرمان نرسد و اگر بیازی و نصرت ما جنگ جوئی بهر کجا که شوی فتح و نصرت بهره تو باشد

اگر در بحر بلا و کوه آتش بتازی از تو کناری نگیریم و اگر سیلاب هلاکت بر تو روی کند روی بتابیم با شمشیرهای بران و تیر و سنان آتش نشان ترا یاری و از گزند دشمن نگاهداری نمائیم چون کلمات بنو حنظله بپایان رفت بنو سعد بن زید بانگ بر آوردند ای ابو خالد از مخالفت تو هیچ چیز نزد ما مبغوض تر نیست هما صخر بن قیس ما را فرمان کرد تا از قتال بر کنار شویم و جلالت و جلادت و منقبت و عظمت و افتخار ما پوشیده ماند اکنون ما را مختصر مهلت بگذار تا برویم و بمشورت سخن کنیم و بآنچه رای ما علاقه گرفت در خدمت تو معروض داریم و بنو عامر بن تمیم زبان برگشودند و گفتند ای ابو خالد ما فرزندان پدران تو و خویشاوندان و هم سوگندان توایم بخشم تو خشمناک شویم و بهر کجا روی کنی ملازمت نمائیم و بهر چه حکم کنی اطاعت و بهر کجا دعوت فرمائی اجابت کنیم گفت سوگند با خدای ای بنو سعد اگر چنین کنید همیشه شمشیر نصرت در دست شما خواهد بود و نشان جلالت و فیروزی در شما باشد

بیان جواب نامهٔ امام حسین علیه السلام از مشایخ البصره

چون ابو خالد آن مجلس را بدانگونه بخاتمت رسانید و باطن ایشان را ظاهر و حجت را بران جماعت تمام کرد قلم و قرطاس بر گرفت و در جواب رقم مبارک امام حسین سلام الله علیه باین مضمون بنوشت بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد (ترجمه) نامهٔ مبارک قرائت شد و آنچه را بآن بخواندی و دعوت فرمودی که بهرهٔ خویش را از طاعت تو دریابم و در نصرت تو بغنیمت خود برخوردار گردم بفهمیدم خداوند تعالی جهان را از عالم و حاکمی که کار بعدل و داد و نیکی و اقتصاد نماید و مردمان را براه رشد و رشادت کشد خالی نمیگذارد و شما حجت خداید بر خلق او و ودیعت و امانت و امین او اید در زمین او شمائید فروع شجرهٔ زیتونهٔ احمدیه چه محمد صلی الله علیه و آله ریشهٔ آن و شما برگ و شاخ آئید هم اکنون با سعادت و اقبال و میمنت و اجلال با طالع مسعود و اختر سعید بجانب ما روی کن چه من گردنهای بنی تمیم را در حضرت تو خاضع نمودم و در برترین درجهٔ اطاعت و انقیاد بداشتم و در موارد فرمانبرداری تو از شتر تشنه که در روز چهارم تشنگی بآبگاه خود شایق است شوقمندتر گردانیده ام و همچنین رقاب بنی سعد را چنان در خدمت و اطاعت تو نرم ساختم و صدور ایشان را بآب صاف موافقت و مطاوعت بشستم و ایشان را یکباره آماده جان نثاری و خدمتگذاری گردانیدم و آئینهٔ قلوب ایشان را بصیقل نصیحت درخشنده و روشن نمودم الخ چون این نامه از نظر مبارک امام حسین علیه السلام بگذشت فرمود خداوندت در روز قیامت و خوف و دهشت ایمن و عزیز بدارد و در روز تشنه کامی سیراب فرماید و احنف بن قیس نامه بکرد و آیتی که بکنایت از بیوفائی مردم کوفه اشارت داشت بنوشت و تمام رؤسا و بزرگان بصره نامهٔ مبارکه آنحضرت را مکتوم نمودند و از ابن زیاد پوشیده ساختند مگر منذر بن جارود که دخترش بحریه در سرای عبیدالله بن زیاد بود بیندیشید که مبادا ابن زیاد حیلتی اندیشیده باشد و برای امتحان مردم بصره این نامه را از جانب امام حسین بایشان نوشته باشد تا آنچه در دل دارند باز نمایند و ایشان را دچار رنج و بلیت گرداند لاجرم مکتوب امام حسین را با رسول آنحضرت که ابو رزین سلیمان بود نزد عبیدالله بیاورد و ابن زیاد رسول را نگاهداشت و تهدید نمود و آن اشخاصی را که امام حسین سلام الله علیه بایشان مکتوب کرده بود بپرسید و بشناخت و جمله را حاضر ساخت و گفت شما از بیباکی و سفاکی و شیمت و عادت بابا و در خونریزی آگاهید من پسر او هستم بر خویش نگران باشید و گرد گناه نگردید و خویشتن را تباه

اما بعد فقد وصل الی کتابک
فهمت ما ندبتنی الیه و دعوتنی

بگفت آنگاه حکم داد تا ایشان را همان شب که صبحگاه آن بکوفه میرفت بردار زدند و بقولی گردن زدند و خود بمسجد جامع بصره درآمد و بر منبر برشد و مردمان را بسی بیمناک و خائف و بقتل و نهب تهدید نمود و هنوز بحکومت کوفه مأمور نشده بود و از آنطرف یزید بن مسعود چون ارسال عریضه نمود بتهیهٔ سفر و خروج مشغول شد لکن پیش از آنکه از بصره حرکت نماید خبر شهادت امام حسین سلام الله علیه برسید و پیوسته در اندوه و جزع میزیست تا چرا از چنان سعادتی محروم شدند دیگر بسوگواری نمودند

بیان آگاه شدن نعمان بن بشیر از در آمدن مسلم بن عقیل و خطبهٔ او بر منبر کوفه

چون نعمان بن بشیر که از جانب یزید بن معویه والی کوفه بود مردی نرم خوی و بردبار بود مردم کوفه از وی بیمی و هراسی نداشتند و او را وقع و وقری نمیگذاشتند و بدون اینکه در امور خویش احتیاط کنند و از اعمال یزید هراسند شوند فوج از پی فوج و گروه از پی گروه بخدمت جناب مسلم بشتافتند و از بیعت امام حسین علیه السلام و محاربت اعدای آنحضرت سخنها بر زبانها و داستانها در بیانها داشتند تا آگاهی که این اخبار گوشزد نعمان بن بشیر گردید که خوش بیاسود در خواب غفلت براحت اندری و بری بر نیاید که مردم اینشهر زود بر تو شورش گیرند و روز روشن را از شب تار تاریکتر نمایند اگر از این تهلکه و خطر برهی خداوند را شکر بگوی نعمان پریشان شد و بدون درنگ بمسجد جامع آهنگ نمود و مردم را از هر سوی فراهم آورد و بر فراز منبر برنشست و خدای را ثنا گفت و پیغمبر محمود را درود فرستاد آنگاه صدا برکشید و (ترجمه) گفت ای بندگان یزدان از خداوند دیان بترسید و گرد فتنه مگردید و از تفرقهٔ امت بپرهیزید و در هلاکت نفوس و ریختن خون مسلمانان کوشش مکنید و اموال مردمان را بتندباد قهر و غضب و نهب و تاراج مسپارید مگر این ندانسته باشید که در هیجان هر گونه فتنه و فساد چگونه خون و مال عباد و ارکان بلاد بباد میرود و نیک بدانید که مرا با هیچکس سبقت در خصومت نیست و تا جنگ نکنند ساخته جنگ نشوم و تا آهنگ ننمایند آماده آهنگ نگردم و هیچ خفته را بیدار و هیچ بیداری را خوفناک نکنم و هیچ آفریده را بتهمت نگیرم و بگمان ناستوار هیچکس آزار ندهم لکن شما گوهر خود را آشکارا و جوهر خویش را نمودار و سرشت خود را پدیدار و طبیعت خود را هویدا گردید و عیب و نقص خود را باز نمودید و خود را از اطاعت یزید بیرون کردید و وقت نموده دق الباب مخالفت نمودید سوگند با خدای اگر از فتنه لب فرو بندید و از آشوب دل برگیرید گناه شما را نادیده انگارم و از اعمال شما بگذرم و گرنه بخداوند یگانه این شمشیر که بدست من است کارگر نمایم و بزنم و بکشم و اگر چه تیغی شکسته در دست داشته باشم و تنها بمانم نترسم و جنگ نمایم و باک ندارم اکنون امیدوارم که دانایان شما که حق را از باطل بشناسند بیشتر از جاهلان شما باشند چون کلمات نعمان باینمقام رسید مسلم بن عبدالله بن سعید الحضرمی و بقولی عبدالله بن مسلم حضرمی بپای شد و گفت ایها الامیر این فتنه و آشوب را جز بشمشیر بران و خشم و ستیز خاموش نتوان کرد و باین اندیشه که تو هستی و این سخنها که تو میرانی رای مستضعفان و مردمان سست است نعمان برآشفت و بانگ بروی زد که اگر من در راه طاعت خدای از مستضعفین باشم دوستتر دارم که در معصیت او از مغروران و گمراهان باشم پس دیگر باره مردمان را تهویل و تهدید فراوان کرده از منبر فرود شد و بروایتی گفت که آن پرده را که خدایتعالی فرو آویخته پاره نکنم و بقولی دیگر گفت فرزندزادهٔ رسول خدای نزد ما از پسر دختر بجدل یعنی یزید پسر میسون بجدلیه بسی محبوبتر و گرامی تر است و ابو اسحق اسفراینی نوشته است نعمان بن بشیر از

خطبهٔ نعمان بن بشیر
ثم قال اما بعد فاتقوا عباد الله

دوستداران خاندان رسولخدای صلی الله علیه و آله بود بالجمله چون نعمان از منبر بزیر آمد و بقصر الاماره اندر شد عبدالله بن مسلم که از دوستداران یزید و جماعت بنی امیه بود در حال نامه باینمضمون بسوی یزید بنوشت بسم الله الرحمن الرحیم بنده خدای یزید را عبدالله و متابعان او از مردم کوفه آگهی میدهند که مسلم بن عقیل بکوفه بیامده و جمعی کثیر از شیعیان علی بن ابیطالب و حسین با او بیعت کرده اند برای حسین اکنون اگر شهر کوفه را حاجتمندی و در تحت حکومت خویش میخواهی مردی قوی القلب را بدانجا مامور کن تا فرمان ترا انفاذ گرداند و چنانکه درخور کار است کار کند چه نعمان بن بشیر مردیست و در انظار مردمان پست است یا سستی و ضعف را بر خود می بندد و چنان مینماید که من نیروی دفع دشمن ندارم الخ و این اول مکتوبی بود که یزید را در قتل سید الشهدا صلوات الله علیه تحریص و تحریک نمود و از آن پس عمارة بن ولید بن عقبه و عمر بن سعد بن ابی وقاص نیز بهمین مضمون بدو مکتوب کردند و این مکاتیب بفاصله دو روز بآن مخذول رسید اما ابن صباغ در فصول المهمه نوشته است که نعمان بن بشیر والی کوفه خود این خبر را بیزید نوشت

بیان عزل نعمان بن بشیر از امارت کوفه و نصب عبیدالله بن زیاد بجای او

چون مکاتیب اینجماعت را یزید بدید باندیشه در آمد سرجون بن منصور رومی غلام پدر خود معویه را بخواند و این سرجون غلامی دانشمند بود و در خدمت معویه هر روز ادراک مقامی ارجمند نمود تا مقام وزارت دریافت و چون معویه از اینجهان بدر رفت یزید کار وزارت را با او باقی گذاشت بالجمله چون سرجون حاضر شد آن مکاتیب را بدو سپرد و حکایت را بنمود و سخن بمشورت بگذاشت و گفت باز گوی کدام کس را بصواب میدانی که حکومت کوفه را با وی گذاریم و دفع آن قضیه را از وی بخواهیم سرجون گفت جز پسر زیاد که بنیاد وجودش از فتنه و فساد و سفاکی و بیباکی و چالاکی است درخور اینکار نیست چون یزید را دل با عبیدالله موافق نبود نام او را بر زبان نمیگذراند سرجون گفت مرا با تو سخنی هست و باز گوی اگر امروز معویه سر از قبر بیرون کند و ترا بکاری امر کند رای او را میپذیری یزید گفت آری چون عهد نامه معویه را که برای عبیدالله در حکومت کوفه نگاشته بود بیرون آورد و گفت رای معویه این بود و بمرد هم اکنون امارت کوفه را با ایالت بصره ضمیمه گردان و برای عبیدالله بفرست تا دل تو را از این اندیشه آسوده کند و دشمنان ترا دفع نماید یزید گفت نیکو گفتی و رای بصواب زدی پس عهد نامه حکومت کوفه را بنوشت و بتوسط مسلم بن عمرو باهلی برای او بفرستاد و نیز بدو بنوشت اما بعد مکاتیب شیعیان من از کوفه برسید مرا خبر داده اند که مسلم بن عقیل بکوفه آمده است و جمعی با وی هم عهد شده اند که مردمان را پراکنده کنند و در میان اتفاق و اتحاد ایشان تفرقه افکنند چون بر این مکتوب واقف شدی بی توانی و درنگ بجانب کوفه آهنگ جوی چون بکوفه اندر شدی پسر عقیل را چنان جستجو و طلب کن که مردان گوهری گرانبها را بجویند که گم کرده اند تا گاهی که بروی دست یابی و او را ببند برنهی یا بقتل رسانی یا از آن شهر بیرون نمائی پس مسلم بن عمرو که همان پدر قتیبه بن مسلم سردار نامدار عرب است برفت و چون یزید از کار مردم بصره و کوفه خاطری مطمئن نداشت و دفع مسلم بن عقیل را تعجیل میجست دیگرباره مکتوبی باینمضمون بعبیدالله بنوشت این نامه ایست از جانب یزید بن معویه بر عبیدالله زیاد اما بعد بمن رسید که مردم کوفه یکسخن و یکدل شده و در بیعت حسین اتفاق ورزیده اند و از این پیش نیز ترا مکتوبی بفرستادم بآنچه نوشته ام رفتار کن و من تیری پران تر و گذاراتر از تو برای دشمنان

خویش

خویش نیافتم چون این مکتوب را فرو خواندی در ساعت بکوچ و در انجام خدمت مسامحت مجوی و در انجام فرمان کوش و از نسل علی بن ابیطالب جنبنده بر زمین مگذار و مسلم بن عقیل را چنان در طلب و جستجوی باش که مردی بخیل گوهر جمیل را گم کرده و در طلب آن رنج میکشد و چون او را دریافتی سر از تنش برگیر و سرش را بسوی من بفرست و بدانکه هیچ عذری جز انجام این امر از تو پذیرفته نیست پیش از این امارت بصره را با تو ارزانی داشته بودیم هم اکنون کوفه را نیز با تو گذاشتیم و آن ولایت را در عمل تو مقرر نمودیم الخ چون مسلم باهلی صعب و سهل زمین در نوشت و مانند ابر و باد راه بسپرد و آن نامه را بعبیدالله رسانید و عبیدالله از مضمون احکام یزید مستحضر گردید سخت مسرور شد که هر دو ولایت در ایالتش در آمد و بتازه رسول امام حسین علیه السلام را بکشت و اهل بصره را بیمناک داشته بود بفرمود تا ندا برکشیدند و مردمان را بمسجد جامع بصره حاضر ساختند آنگاه بر فراز منبر برفت و خطبه باین مضمون بخواند اما بعد سوگند بخداوند مرا این آوازها و آهنگها نترسانید و از جای بلغزانید هیچکس نمیتواند با من مقاومت و مخاصمت جوید همانا من بر فرق دشمنان بلای نازلم و در جان خنک آوران زهر قاتل و هر کس با هر کس بهر نظر که او رفتار کرده عمل نماید از روی انصاف کار کرده است اینک خلیفه روزگار یزید مرا بامارت کوفه برخوردار ساخته است و بیایستی بدانسوی راه سپار شوم برادر خود عثمان را از جانب خود نیابت بصره دادم و صبحگاه بدانطرف میشوم زنهار زنهار از مخالفت برکنار باشید و حرمت او را منظور بدارید و در هیچ حال از سخن وی درنگذرید و اخبار اراجیف را منتشر مگردانید بخدائی که جز او خدائی نیست اگر بعرض من برسد که یکتن از شما از طریق موافقت بیرون شده باشد و راه مخالفت پیموده باشد او را و رئیس او را و هر که بدو منسوب باشد با شمشیر تیز پاره پاره کنم و نزدیکان شما را بگناه آنانکه از شما دور اند بگیرم و همان طریقه زیاد را در شما جاری گردانم تا نفاق و شقاق مرتفع شود و نهج استقامت ثابت شود اکنون حجت بر شما تمام کردم زنهار و هزار زنهار که قدم در طریق خلاف گذارید مرا شناخته اید منم پسر زیاد و در همه کار با او همانند باشم و در همه صفات بدو رفته ام و خالو و خال و پسر عم و قیل و قال را مانند ام والسلام چون از این کلمات بپرداخت از منبر فرود آمد و در تهیه راه مشغول گردید صبحگاه دیگر با اهل و عشیرت و پانصد تن مردم رزم آزمای برنشست و از مردم بصره و بزرگان ایشان جمعی را که بدعوت امام حسین علیه السلام نامدار بودند با خود ملازمت داد و از جمله ایشان مسلم بن عمرو باهلی و شریک بن اعور حارثی که از شیعیان علی علیه السلام بود و عبدالله بن حارث بن نوفل و منذر بن جارود عبدی را با خود همسفر ساخت و سخت گرم بتاخت جماعتی از وی فرو ماندند و اول کسیکه تقاعد ورزید شریک بود و مالک بن مسمع از تخت معذرت بخواست و بدرد خاصره متعذر شد و پیام فرستاد که چون از این مرض آسوده شوم از عقب شتابان گردم و بشما پیوسته شوم و عبدالله بن حارث نیز فرو ماند و تخلف ورزید و ایشان بدان امید بودند که در ورود عبیدالله تأخیری افتد و حضرت سید الشهدا سلام الله علیه زودتر از وی بکوفه وارد گردد لکن عبیدالله باینحال نگران نشد و برای هیچیک از ایشان در طی سفر درنگ ننمود و همچنان بجانب کوفه شتابان برفت و چون بقادسیه رسید مهران که آزاد کرده ابن زیاد بود از راه سپردن بماند عبیدالله گفت ای مهران اگر خود را نگاهداری کنی تا بقصر کوفه اندر شوی صد هزار درهم بتو میدهم گفت هیچ تاب و طاقت در من نمانده است و نیروی حرکت کردن و با تو موافقت نمودن از من برفته است

قال یا اهل البصرة ان الخلیفة یزید

شرح وقایع سال شهادت خامس آل عبا

داستان ورود عبید الله بن زیاد بشهر کوفه و قرائت خطبه او بر منبر کوفه

عبید الله بن زیاد بزی مردم حجاز جامه سفید برتن بیاراست و عمامه سیاه برسر نهاد و لثامی چون لثام حسین بن علی علیهما السلام بربست و طیلسانی از فرق سر فرو افکند و شمشیری بیاویخت و کمان بباز و بیفکند و تیردانی پر از تیر در میان بربست و بر قاطری شهباز نشست و قضیبی بدست گرفت و راه کوفه را از طرف صحرا و جهت نجف اشرف در سپرد و بروایت شیخ مفید چون وارد کوفه شد عمامه سیاه برسر بسته و نقابی از چهره خود بیاویخته بود و هنگام ظهر بشهر کوفه درآمد و بروایت اکثر مورخین و محدثین چون نزدیک شهر کوفه رسید شبانگاه بکوفه اندر آمد و تنها بود و بقولی کمتر از ده تن با وی بودند و بروایت دیگر روز جمعه وقت نماز دیگر در ظاهر کوفه رسید و با مردم خود پیاده شدند و چندی بیاسودند و اینخبر بمردم کوفه رسید که جماعتی در بیرون شهر فرود آمده اند و از پی آسایش چندی بیاسوده اند این نیست مگر لشکر حسین بن علی پس اهالی کوفه از رجال و نساء صغیر و کبیر و برنا و پیر در کوچه ها و بازارها انجمن کردند و چشم براه آنحضرت برگشودند چه از حرکت آنحضرت بجانب کوفه خبر یافته بودند اما ابن زیاد در بیرون کوفه چندان توقف نمود که دو ساعت از شب بپای رفت آنگاه برخاست و سوار شد مردم او چندی بر مقدمه برفته بودند و جماعتی جانب راست و چپ او را فرو گرفتند و آنشب چنان از فروز ماه روشن بود که گفتی در سایه آفتاب میروند و مردم از هر سوی باستقبال و همی گفتند اینک حسین بن علی است و بر اطراف مرکب او فراهم میشدند و دم مرکوب را میگرفتند و میگفتند مرحبا بک یا ابن رسول الله و چون بکوفه وارد شد زنی بانگ برداشت و گفت الله اکبر قسم بپروردگار کعبه این پسر رسولخدای است مردمان دیگر نیز بانگ برکشیدند ای پسر رسولخدای اینک افزون از چهل هزار تن در رکاب مبارکت حاضریم و از دحام و اقتحام کوفیان یکسره جانب فزونی میگرفت چون آن خبیث این کثرت و جمعیت را نگران شد نقاب از چهره برگرفت و خود را بشناسانید مردمان از دیدار ناخجسته اش برهم ریختند و او را بگذاشتند و ابن زیاد بقصر اندر شد و بروایت بیشتر تاریخ نگاران اهالی کوفه که چشم بر قدوم مبارک امام حسین علیه السلام داشتند چون عبید الله را دیدند بگمان اینکه آنحضرت است بسیار خرم و مسرور شده سلام کردند و همی گفتند مرحبا بر تو ای فرزند رسولخدا که بفرخندگی و میمنت قدم برنهادی و بقدوم مبارکت این زمین را رشک فردوس برین ساختی عبید الله ازاین کلمات بسیار خشمناک شد و جز بجواب سلام زبان نمیگردانید و همچنان راه میسپرد و چون نزدیک دار الاماره رسید نعمان بن بشیر را خبر بردند که آسوده از چه نشسته اکنون حسین بن علی است که از راه میرسد نعمان فرمان کرد تا پاسبانان و حاجبان در دار الاماره را ببستند و جمعی بر فراز باره و جماعتی از پس در بنشستند در این هنگام عبید الله فرا رسید و مردم کوفه گرد او را فرو گرفته صدا برکشیدند ای نعمان در بر روی فرزند رسول یزدان برگشای و زبان بدشنام نعمان برگشودند نعمان بر فراز بام بود سر بزیر آورد و گفت ای پسر رسولخدای ترا بخداوند سوگند میدهم که از فتح این در دست باز دار مرا با تو چکار است چگونه است که همه بلاد را بگذاشتی و آهنگ شهر من برخاستی بجای دیگر روی کن قسم بخدای این سرای را که بامانت با من گذاشته اند با تو نگذارم و هیچ آرزومند نیستم و حاجت ندارم که با تو مقاتلت نمایم نعمان بدینگونه کلمات مشغول بود ابن زیاد برآشفت و از روی تحقیر و تصغیر گفت ای نعیم در بگشای که هرگز در بر تو گشاده مباد

ورود ابن زیاد بکوفه

وسلم

وسلم بن عمرو باهلی که با ابن زیاد بود گفت اینک ابن زیاد است بگوی بگشوید و بقولی مردی آواز ابن زیاد را بشنید بشناخت و گفت بپروردگار کعبه که پسر مرجانه است کوفیان زبان بلعن و دشنام ابن زیاد برگشودند و از هر طرف سنگ بر وافکندند ابن زیاد بگریخت و بقصر دار الاماره اندر شد و آنشب را در آنجا بپایان برد و چون روشنی روز نمودار گشت فرمان داد تا ندا در دادند مردم حاضر شوند چون مسجد از مرد و زن آکنده شد عبید الله از قصر بزیر آمد و شمشیری حمایل کرده و عمامه سیاه برسر بسته در مسجد بر منبر شد و خدای را ثنا و محمد مصطفی را ستایش فرستاد و گفت اما بعد امیر المؤمنین یزید مرا بحکومت شهر شما و حدود و ثغور شما برکشید و اختیار غنایم شما را بجز کفایت من محول داشت و مرا امر نمود که داد مظلومان شما را بجویم و عطای محرومان شما را باز رسانم و مردمان فرمانبردار را چون پدر مهربان مورد عنایت و احسان دارم و تازیانه قهر و سطوت و شمشیر غلبه و هیبت من مخصوص بکسانی است که مخالف امر من باشند و عهد مرا بشکنند پس بایست امر او را در حق شما متابعت نمایم و عهدش را در میان شما نافذ گردانم پس لازم است که هر کسی بر جان خود بترسد و از نافرمانی من بپرهیزد و من بگفتار بدون کردار قایل نیستم و دشمن نابکار را با تیغ آتشبار سزا در کنار نهم و بتهویل و تهدید اکتفا نمیکنم چنان گمان میرود که از اینسخن بکلمات و بیانات نعمان بن بشیر و اینات او اشارت میکند و میگوید من چون او نیستم که بهمان تهدید و تخویف قناعت نمایم بلکه با شمشیر تیز مکافات مینمایم و بعد از این کلمات گفت این مرد هاشمی یعنی مسلم بن عقیل را آگاهی دهید و اینسخنان مرا بدو باز رسانید که از خشم من بپرهیزد و از منبر بزیر شد و بدار الاماره برفت و بعضی نوشته اند که این خطبه را در نماز ورود قرائت کرد و روز دیگر از قصر بیرون آمد لکن نه بر آن شکل و هیئت و لباس و حالت که روز اول بود و بر منبر برآمد و بعد از حمد و ثنا گفت امارت را شایسته نیست که ضعیف یا نرمی بی سطوت تا آن بتواند قیام نماید لکن عادت من آنست که بیگناه را بجای گناهکار بجرم و خیانت دیگری عقوبت کنم و دوست را در عوض دوست بگیرم و مؤاخذت درآورم مردی که او را اسد بن عبد الله میخواندند چون اینسخنان را بشنید برخاست و بایستاد و گفت ای امیر خدای تعالی چنین فرموده است که هیچکس گناه دیگری را حمل نکند مرد را بجنایت بیازمایند و شمشیر را بهنر و اسب را بدویدن بر ما اینست که آنچه فرمائی بآن قیام نمائیم و اشارت امیر را شنوا و مطیع باشیم در اول امر و پیش از آنکه احسان کنی قانون ناخوب مگذار و السلام عبید الله چون اینکلمات را بشنید از منبر بزیر آمد و خاموش وارد قصر امارت شد و کارگذاران خود را که در خدمتش محل اعتماد و وثوق بودند نزدیک خواند و بفرمود تا گدخداها و داروغه و عرفا و نقبای کوفه را که بر احوال آحاد و افراد مردمان دانا بودند حاضر کردند و بر ایشان سخت بگرفت و گفت نام کارگذاران حوزه حکومت و بزرگان محلات و خیرخواهان امیر المؤمنین یزید را یک بیک برنگاشته بمن دهید و همچنان نام خارجیان و آنانکه احوال ایشان قرین ریب و شبهت و خلاف است جدا بنویسید تا آنانکه با یزید مخالف هستند و باندیشه خروج روز میسپارند بر من پوشیده نمانند یا ایشانرا بگیرد و نزد من بیاورد تا آنچه باید در حق آنان حکم برانم هر کس اینجمله را که بفرمودم بکار بست از عهده تکلیف خود بیرون آمده و هر کس نام اهل خلاف و نفاق را ننویسد بایست ضمانت کند که از محلت او هیچکس با ما از در مخالفت و خروج برنیاید و اگر هر عریفی و نقیبی آنچه گفته ام بجای نیاورد و مانع مخالفین محلت خود نشود تا بر روی ما شمشیر برکشند و فساد و فتنه و آشوب در افکنند عهد و پیمان مرا بشکسته است خون و مالش بر ما حلال باشد و نیز

کلمات ابن زیاد با عمال کوفه

برکت

هر یک از کدخدایان محلات را باز مینمایم که اگر در محله او کسی باشد که در زیر حکم و رعیتی آن کدخدا اندر باشد و با یزید خصومت بورزد و بر وی خروج نماید و آن شخص را نزد ما حاضر نسازد آن کدخدا را بر در سرایش بر دار میکنیم و نام کدخدائی او را از دفتر دیوان محو و عطا و مواجب او را قطع مینمایم و چنین کسی ضامن است از بهر ما داخل معرفی خود را یعنی باید التزام بدهد که اگر دشمنی و مخالفی ظاهر شود که نامش را ننوشته باشد از عهده آنچه در ازای خدمت معرفی در وجه او مقرر است و ماخوذ داشته برآید و آنوجه را بکارگذاران ما تحویل دهد چون از این کلمات بپرداخت و حجت بر آنمردم تمام ساخت فرمان داد تا منادیان او در تمام قبایل عرب ندا بر کشیدند ایها الناس بیعت یزید را خوار مشمارید و از متابعتش دست مدارید از آن پیش که لشکر شام بر شما بتازد و مردان شما را از تیغ بگذرانند و زنهای شما را اسیر نماید مردم کوفه چون این سخنان درشت انگیز و تهدیدات تهویل آمیز را بشنیدند با همدیگر همیگفتند ما را چیست که با یزید حکمران مملکت و صاحب تخت سلطنت مخالفت کنیم و خود را در معرض دمار و هلاک در افکنیم پس آن عهود و مواثیق و بیعت را که با جناب مسلم بر نهاده بودند نادیده انگاشتند و آن مکاتیب و عرایض را که بحضرت سید الشهداء سلام الله علیه تقدیم نموده بودند نانوشته پنداشتند و بعادتی که از قدیم داشتند غبار عار سست عهدی و پیمان شکنی را بر خود بر نهادند و نشان این ننگ را تا قیامت بر پیشانی بر زدند و خوی دیرین را پیش آوردند و چون زنان سست پیمان دیگرباره بمتابعت یزید در آمدند

داستان بیرون آمدن جناب مسلم
از سرای مختار بخانه هانی بن عروه

جناب مسلم بن عقیل رضوان الله علیه در اینمدت که جای بکوفه اندر داشت در سرای مختار بن ابی عبیده اقامت ورزیده چون خبر وصول ابن زیاد را بشنید باندیشه آن برآمد که این امر باریک و راه تاریک را بکدام مشعل تدبیر روشن فرماید سخت بیندیشید و بهراسید و چون روشنی بداد دامن بکمر زد چنانکه او را عادت بود بمسجد حاضر نشد و هنگام ظهر از سرای خویش بیرون آمد و بمسجد اندر شد و صدا باذان بر کشید و بنماز بایستاد از آن چهل هزار و بقولی هشتاد هزار تن که با آنحضرت بیعت کرده بودند یکنفر بر عهد و میثاق خود نپائید و در مسجد حضور نیافت مسلم تنها نماز بگذاشت و پس از فراغت از نماز خویش با غلام خود فرمود ای غلام مردم این شهر را کار چگونه پیش آمد و بکجا رفتند عرض کرد ای مولا و سید من مردم این شهر بیعت حسین را نادیده انگاشتند و بمتابعت یزید بپرداختند مسلم از روی افسوس و دریغ دست بر دست بزد و بدانست که از آن پس در سرای مختار نشاید زیست و از شر ابن زیاد آسوده بماند و تنها با دولتخواهان بر سر محاربت ورزید پس از مسجد بدر آمد و ناشناخته و متحیر و سرگردان کوی و برزن در نوشت تا در محله بنی خزیمه ناگاه بر سرای بلند اساس و کریاسی جاوید مناص برسید و بر در آن سرای بایستاد ناگاه کنیزکی از خانه بیرون آمد فرمود این خانه از آن کیست عرض کرد سرای هانی بن عروه مرادی است فرمود نزد وی برو و بگو اینک مردی بر در سرای ترا میخواهد اگر هانی بپرسید اینمرد کیست بگو مسلم بن عقیل است جاریه درون سرای شد و حکایت بگذاشت و باز شد و عرض کرد ای سید و مولای من اندر آی همانا هانی رنجور است از جای برخاست که مقدم مبارکت را استقبال نماید قوت نیافت جناب مسلم بسرای هانی در آمد و هانی قدوم شریفش را گرامی شمرد و در خدمتش بایستاد و زبان بترحیب و ترجیب برگشود و در حرمسرای خود سرائی مخصوص از بهر آنجناب مقرر ساخت و روز و شب در خدمت آنحضرت والا نسب بپای میآورد

گروهی

گروهی از شیعیان امام حسین علیه السلام چون معلوم کردند مسلم در سرای هانی است در حضرتش آمد و شد همیکردند و مسلم از هر یک بیعت میگرفت و او را سوگندهای سخت میداد که این راز را پوشیده بدارد و از مردم منافق پوشیده بگذارند و بروایتی چون جناب مسلم از حالات و کلمات ابن زیاد مستحضر شد از سرای مختار بن ابی عبیده روی بخانه هانی بن عروه که از بزرگان کوفه بود نهاد و او را فرمود باید بشرایط حمایت درباره من مرعی داری و مرا میهمان پذیر شوی هانی عرض کرد مرا بتکلیفی سخت عظیم مکلف ساختی اگر نه آن بود که بمنزل من نزول دادی خواستار میشدم که مرا معاف داری اما چون تو بزرگواری را مانند من کسی باز نگرداند بسلامت اندر آی مسلم بسرای او پنهان شد و شیعیان کوفه بحضرتش بیامدند و در آنهنگام بیست و پنجهزار تن از مردم کوفه با وی بیعت کرده بودند جناب مسلم اراده خروج فرمود هانی عرض کرد این عجله فرو گذار چه در این امر تأمل باید و بروایت اعثم کوفی جناب مسلم در نیمشب بسرای هانی آمد و بدون اجازت نزد او شد هانی بن عروه مذحجی چون او را بدید بر پای شد و عرض کرد ترا چه روی داده و اینچه حال است که در نیمشب بیامدی فرمود از عبیدالله بیمناک شدم و بتو پناهنده گشتم باید از من نگاهداری کنی هانی گفت مرا بکاری عظیم در افکندی اگر بسرای من اندر نشده بودی مصلحت در آمدن تو نمیدیدم و صلاح در بازگشتن تو بود اما چون اکنون بسرای من در آمدی عیب و عار باشد که ترا بازگردانم بسعادت بنشین مسلم در سرای او جای کرد و از آنسوی عبیدالله بن زیاد جمعی را در طلب او برانگیخت و ایشان هرچه تفحص کردند نشانی از وی بدست نیاوردند و دوستان و شیعیان امام حسین علیه السلام افزون از بیست هزار تن در خفیه بخدمت آنجناب میآمدند و بیعت میکردند و در استحکام عهد سوگندهای سخت و شدید میخوردند

داستان تدبیر کردن ابن زیاد در پیدا
نمودن جناب مسلم سلام الله علیه را

چون پسر زیاد معلوم کرد که هیچکس جای جناب مسلم را بدو نشان نمیدهد و از کار شیعیان باخبر نمیگردد تدبیری بیندیشید و یکی از غلامان خود را که معقل نام داشت و زیرک و هوشیار بود بخواند و سه هزار درهم بدو افکند و گفت این دراهم را بگیر و مکان مسلم بن عقیل را بپرس و اصحابش را دریاب و حالش را از ایشان مستفسر شو و چون کسی از یاران او را دریافتی از راه دولتخواهی وی سخن کن و بگو این مبلغ بدان آورده ام تا بتو تقدیم دهم و آنجناب در تجهیز سپاه و جهاد ورزیدن با دشمنان و بداندیشان بکار بندد من نیز یکی از شما و یاوران شما هستم چون بنگرند که تو بدینگونه مال و خواسته میدهی البته اطمینان یابند و بر تو وثوق گیرند و یقین کنند که آنچه گوئی بصدق و راستی مقرون است و ترا محرم خود شمارند و کار را از تو پوشیده ندارند و اخبار خود را از تو مستور نگردانند و چون در خدمت ایشان راه و تقرب یافتی هر صبحگاه و شامگاه بمجلس ایشان اندر شو و از خیالات و حالات ایشان مستحضر گرد و منزل مسلم بن عقیل را درست بشناس و همه روزه اخبار و اعمال ایشان را بمن باز رسان چون اینخدمت بپای آوردی ترا آزاد نمایم و بانواع مکارم برخوردار گردانم معقل آن دراهم را بگرفت و در کوی و برزن با مرد و زن دمساز همیشد و بهر در بگذشت و با هر کس باب رفاقت و عطوفت بگشود تا یکی روز بمسجد اعظم بیامد و در کناری بنشست و سخنان مردمان را گوش بسپرد جماعتی را نگران شد که همیگویند این مرد یعنی مسلم بن عوسجه که در آنهنگام مشغول نماز بود و جامه های سفید بر تن داشت از شیعیان امام حسین علیه السلام است و از بهر آنحضرت مجاهدت مینماید معقل کار خود را انجام یافت و برخاست و نرم نرم در کنار او بنشست و دل و جان بدو

بسپرد

بپرداتا از نماز فراغت یافت اینوقت برخاست و بدو نزدیک شد و مصافحه و معانقه و مهربانی و یکرنگی پیش گرفت
و باکمال ضراعت عرض کرد ای بنده خدای من از اهالی شام و از موالی ذی الکلاع حمیری هستم خداوند تعالی نظر رحمت
بر من بدید و دلم را از محبت اهل بیت برگزید چنین میشنوم که در این شهر از خویشاوندان رسولخدای مردی است که کار
بکام روی نماید و بنام حسین بن علی علیهما السلام بیعت میستاند اینک سه هزار درهم تحصیل کرده و با خداوند خود عهد کرده ام
که این مبلغ بدو گذارم تا در مصارف جهاد با دشمنان دین بکار بندد و چون مردی غریب و از مکان و منزل او بیخبر هستم چه
بودی که مرا نزد او دلالت کنی چه از مردمان شنیدم که ترا با وی سابقه آشنائی است و اگر خواهی خود این مال بستان و از من بیعت
بگیر وگرنه مرا بحضرت او دلالت کن این بگفت و سخت بگریست مسلم بن عوسجه گفت ای برادر اعرابی بدینگونه سخنان لب گشای
و از ین نمط مطالب تکلم مجوی مارا با اهل بیت چکار است آنکس که ترا بمن دلالت کرده بصواب نرفته است معقل گفت ای
بنده خدای مرا این اغلوطه مده و چه در این مسجد گروهی متدین با من گفتند که تا با حسین بن علی بیعت کرده و قلاده اطاعتش را
بگردن درافکنده اگر مرا با خویشتن موافق بندانی و منافق و مخالف میخوانی از نخست بیعت مرا باز گیر و عهد و پیمان مرا بسوگندهای
استوار محکم کن و این دراهم را از من بگیر آنگاه با بن عقیلم دلالت کن مسلم بن عوسجه این سخنان را باور کرد و گفت خداوند را شکر
سپاس که مرا از شناس دیدار تو مسرور و کامکار ساخت و ترا با آنچه آرزو داری برخوردار داشت و ترا بحضرت اهل بیت پیغمبر خود
بهره ور و نامدار گردانید لکن من دوست میداشتم که از آن پیش که امر بیعت بخاتمت پیوندد کسی مرا باینکار شناسا شود
چه از سطوت و گزند این زیاد و طغیان نهاد بیمناک هستم معقل اظهار سرور و شادمانی کرد و گفت هم اکنون از من بیعت بگیر
و برادر راه باش جناب مسلم بن عوسجه از آن غدار نابکار در همان مسجد بیعت گرفت و او را بسی سوگند سخت داد و پیمانهای
استوار برنست که جز بصدق و راستی و کتمان اسرار و اخبار نباشد آنگاه فرمود روزی چند بمنزل من آمد و شد بجوی تا گاهی
اجازت ملاقات ترا از آنحضرت بخواهم معقل خرسند و شکرگذار شد و چون نزد ابن زیاد در رفت الحکایت را بگذاشت ابن زیاد
گفت در انجام این امر کوشش و از کاهی بسیار تا مسلم بن عقیل را بشناسی معقل روزی چند خدمت مسلم بن عوسجه ملازمت ورزید
آنگاه بمجلس جناب مسلم بن عقیل راه یافت و اظهار اطاعت و عقیدت و اتحاد نمود و بتجدید بیعت پرداخت و بروایت ابن
جوزی جناب مسلم در سرای عوسجه بود و غلام ابن زیاد بلطایف الحیل بآنجا آمد و هانی را نیز در خدمت مسلم بدید و بفرمان آن
جناب دراهم مذکوره را با بی ثمامه صایدی تسلیم کرد تا در تجهیز لشگر و اسلحه کارزار بکار بندد و این ابو ثمامه مردی شجاع و
دلیر و از شیعیان و محبان اهل بیت رسول بشیر و نذیر و در خریداری اسلحه و تهیه آلات حرب و ضرب خبیر و بصیر بود و مردم
شیعه هرچه مال و سلاح بخدمت مسلم میآوردند تحویل او میشد و معقل بهر روز از بامداد پیش از دیگران در آن مجلس حاضر میشد
و شامگاه بعد از رفتن دیگران باز میگشت تا گاهی که بر تمامت امور و احوال شیعیان و اسامی و علامات ایشان
آگاه گشت و آنچه اطلاع آن برای ابن زیاد مفید بود بدست کرد و بدو بازگذاشت

داستان تدبیر کردن هانی بن عروه در قتل ابن زیاد و عدم مساعدت تقدیر

بعضی از مورخین عیادت ابن زیاد هانی را قبل از مأموریت معقل و تفتیش حال جناب مسلم بن عقیل نوشته اند و بعضی بعد
از مأمور شدن او و آنانکه پیش از مأمور شدن معقل نوشته اند و عیادت مذکور را داشته اند اکنون بخبر اول که جامع

هرو

[Margin notes: مکالمات معقل مع مسلم / بیعت مسلم بن عوسجه با معقل / فقال لعنه الله علی لقائک]

هرو و خبرات اشارت میرود با نکه چون مسلم بن عقیل بسرای هانی بن عروه مذحجی در آمد و شیعیان در خدمتش در آمدند
و بهمه دست بیعت دادند شب هنگامی مسلم را با هانی از عبید الله بن زیاد سخن بر زبان میگذشت و در قلع ماده و رفع
شر او از دودمان آل رسول و آسایش مسلم مشورت میکردند هانی عرض کرد ای آقا و مولای من روزی چند برمیگذرد
که از شدت مرض از سرای خود جنبش نکرده ام البته چون اینخبر گوشزد پسر زیاد شود بعیادت من مبادرت نماید و در اینخانه
که منزل دارم مرا ملاقات کند تو این شمشیر را با خود بدار و در بیغوله جای کن و چون وقت یابی بیرون تاز و آن غدار را سر از
تن بردار مسلم فرمود اگر خدای خواهد هانی گفت بر من نگران باش هر وقت عمامه از سر برگرفتم و بر زمین نهادم بتاز و
کار خویش بساز و خوب بنگر و حذر فرمای که از دست نرود چه اگر بسلامت بجهد روزگار روشن را بر ما سیاه و زندگانی
ما را تباه گرداند و از آنسوی با عبید الله گفتند مدتیست که هانی بن عروه در بستر رنجوری جای کرده است اکنون که مرض
جانب سستی گرفته است هنوز نتواند که از عتبه سرای خود بدیگر جای جلوس کند هانی بن عروه نیز بخیر از وعبید الله بفرستاد
که امیر از من بیخبر است و رنج و درد مرا بشنید و بعیادت من توجه نفرمود عبید الله بمعذرت زبان برگشود و گفت از بیماری
تو بیخبر بودم شامگاه بعیادت تو شتاب گیرم و از فیض عیادت بهره یاب گردم و چون از نماز عشا بپرداخت بسرای هانی
بیامد و بر در سرای بایستاد هانی را خبر بردند اینک امیر بر در است و اجازت عیادت میطلبد هانی بکنیز خود گفت این شمشیر
بمسلم ده و او را در فلان مخدع جای کن مسلم شمشیر را بگرفت و پوشیده شد و عبید الله بیامد و در کنار هانی بمهربانی نشست
دربان او نیز پشت سرش بایستاد این هنگام از چگونگی حال سخن در پیوست و هانی از سوز تب و تاب مرض شکایت نمود
و عمامه از سر برگرفت و بر زمین نهاد و از جناب مسلم حرکتی محسوس نشد و هانی تا سه دفعه عمامه برداشت و بر زمین بگذاشت
و دیگر باره بر سر نهاد و از مسلم اقدامی نشد هانی بشعری چند زبان برگشود و بکنایت باز نمود که بسبب این درنگ چیست
و از چه روی بر این گرگ تیز چنگ نتازی و کار خویش نسازی و آبی بر جگر پر تاب من نیفشانی و اگر چنین نکنی او زودی
برسد که از گزند او آسوده نمانی و این اشعار را چند مره بخواند ابن زیاد از مکرر شدن این اشعار بفراست بدانست
که مکر و حیلتی در کار است و گفت امیر را چیست که با این ابیات تمثل همی جوید گفتند از شدت مرض سخنان پریشان همیگوید
ابن زیاد بپای شد و از سرای هانی بیرون رفت و بدار الاماره درآمد اینوقت جناب مسلم پدیدار شد هانی گفت سبب
این تأمل و درنگ و از شمشیر نبردن این طاغی چه بود گفت و علت داشت یکی زنی با من درآویخت و گفت بخدا ترا
سوگند میدهم که در سرای ما اندیشه قتل پسر زیاد در افکن و ریشه ما را از بیخ و بن میفکن و از آن پس در روی من بگریست
دیگر آنکه حدیث رسولخدای صلی الله علیه و آله را بخاطر آوردم که میفرماید ایمان زنجیر مکر و خدعه است و مسلمان را مکر
و خدیعت با زنمیگذارد و هیچ مؤمنی مغافصة بخون مسلمی دست نمی آلاید هانی گفت اگر بیرون میتاختی و او را بقتل میرسانیدی
مردی فاسق نابکار را کشته بودی اکنون مرا دچار دمار و هلاک و خود را قرین تهلکه ساختی و در آنچه دفع میدادی در
افتادی و از آن پس هانی از ابن زیاد در بیم و هراس افتاد و تمارض نمود و از حضور مجلس او بتقاعد ورزید و از سرای
بیرون نمیشد و گاهی بر در سرای می نشست لکن بیشتر اوقات حلیف بستر و الیف بالین بود و موافق این روایت چون ابن
زیاد بدار الاماره رسید غلام خود را بتفحص امر مسلم چنانکه مسطور شد مأمور کرد و چون خبر مسلم را بدانست در مقام
حاضر کردن هانی برآمد و موافق روایت اعثم کوفی و دیگران شریک بن عبد الله اعور همدانی که مردی نیکوکار و

درصحبت

[Margin note: آمدن ابن زیاد بعیادت هانی]

کرده‌ام و بنام همه بیعت از ایشان گرفتم بیست هزار تن با کمال طوع و رغبت با تو بیعت نموده‌اند اسامی ایشان را نوشته‌ام چون بر این نامه نظر فرمودی می‌بایست در آمدن بشهر کوفه شتاب گیری و بهیچ عذر باز نمانی چه جمله مردم کوفه هواخواه و دوستدار تو هستند و از یزید متنفر هستند والسلام عبیدالله فرمان کرد تا مالک برفت و آنمرد را حاضر ساخت و گفت با زگوی کیستی گفت یکی از موالی بنی هاشمم گفت نامت چیست گفت عبدالله بن یقطر گفت این نامه را کدام کس بتو داده است گفت نزد حسین بن علی بر سانی گفت پیرزنی گفت نام او چیست گفت ندانم عبیدالله گفت از دو کار یکیرا اختیار کن یا راست بگوی این نامه را کدام کس بتو داد تا نجات یابی و گر نه از زندگانی خود چشم بپوش گفت هرگز نام او را نگویم و اگر جان بر سر این کار بگذارم آسان است عبیدالله بفرمود تا عبدالله علیه رحمة الله را سر از تن بر گرفتند و این عبدالله یقطر برادر رضاعی حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه بود آنگاه با آن جماعت گفت هم اکنون نزد هانی شوید و او را بخوانید و بگوئید تا نزد من آمد و شد نماید گفتند نزد او شویم اگر نیروی سوار شدن داشته باشد حاضر خدمتش گردانیم پس هنگام عشا برفتند و هانی را بر در سرای خود یافتند و گفتند ای هانی این گرانی از چیست همانا امیر چند دفعه از حال تو و علت نیامدن بدارالاماره پرسید و گفت اگر میدانستم هانی را رنجی والمی است بعیادتش میشتافتم و بدو رسیده است که تو همه روز بر در سرای خویش بعافیت می‌نشینی و بسلامت صحبت میرانی و بعد از مجلس او کناری و برای ایجوئی تو خود میدانی دماغ پادشاهان و خوی سلاطین اینگونه معاملات و اخلاق را تمکین نکند هانی گفت اگر کسی را علت رنجوری مایه مهجوری گردد لکن باید معذورش داشت گفتند ما این معذرت بدو باز گفتیم گفت نه چنین است او را مرضی و رنجی نیست همه روز بر در سرای خود نشسته و از هر باب سخنها پیوسته است ای هانی دانایان جهان با حکمرانان زمان هرگز مخالفت نکنند و خوی ایشان را بر خود هموار کردانند ترا بخدای سوگند میدهیم که با ما بجانب او راه برگیری و او را رنجیده خاطر مگردانی که ملوک را تاب احتمال اینگونه سلوک نیست هانی گفت چنانکه گوئید بجای میآورم پس موی سر و ریش را شانه گرفت و جامه بر تن بیاراست و با ایشان بر نشست و بجانب دارالاماره راه برگرفت چون نزدیک بقصر ابن زیاد شد از الهامات غیبیه و سرنوشت ازلیه احساس شری نمود و خاطرش مشوش و دلش آشفته گشت و با حسان بن اسماء بن خارجه فرمود ای برادرزاده من از این مرد بیمناک شده‌ام و دل من برگردهی که بمن میرسد گواهی میدهد اسماء گفت سبحان الله این سخن چیست که بر زبان میآوری ای عم گرامی این خیالات فاسده را از خاطر دور کن و آسوده و خرم باش که جز خیر و خوبی نیابی دیگران نیز بر اینگونه سخن کردند و او را تسکین دادند بعضی گفته‌اند اسماء و دیگران از اندیشه و بدسگالی ابن زیاد نسبت بهانی آگاهی نداشتند لکن محمد بن اشعث با خبر بود

داستان ورود هانی بن عروه

بمجلس ابن زیاد و مکالمات با یکدیگر

چون هانی بن عروه بدارالاماره در آمد شریح قاضی نزد ابن زیاد نشسته بود چون ابن زیاد هانی را در میان آن جماعت نگران شد با شریح گفت شخص خائن با پای خود با پایش نزد تو آمده و گاهی که بدو نزدیک شد شعری بخواند که بر این مضمون است من زندگانی و نیکی و احسان او را میطلبم و او آهنگ کشتن مرا دارد آن کیست که عذر این مطلب را از این دوست مرادی بخواهد و هرگز این عذر مسموع نخواهد بود و این همان شعر است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان دیدن ابن ملجم مرادی ملعون قرائت فرمود و چون هانی در مجلس ابن زیاد در مقامی که مناسب شأن او بود بنشست ابن زیاد از نخست اظهار

اکرام و احترام و ملاطفت و مهربانی نمود جناب هانی گفت ایها الامیر آنسخنان که بر زبان آوردی و آن تمثل که جستی بچه جهت بود گفت ای هانی بن عروه خاموش شو در سرای خود می‌نشینی و در کار امیرالمؤمنین یزید و عامه مسلمانان فتنه و فساد میافکنی و بر تفرقه جماعت میکوشی و مسلم بن عقیل را در سرای خویش نگاه میداری و مردم را به بیعت او دعوت مینمائی و مردم کارزار را با اسلحه و آلات پیکار در خانه‌های همسایگان خویش انجمن میکنی و منتظر وقت میشوی چنان میدانی که این افعال ناستوده تو در خدمت من پوشیده است یقین بدان که اینجمله بر من روشن است هانی گفت ایها الامیر چنین مفرمای من گرد این امور نگشته‌ام و مسلم را بسرای خویش نبرده‌ام پس در میانه سخن بسیار شد و هانی در مقام انکار اصرار ورزید اینوقت ابن زیاد صدا در داد ای معقل بر روی هانی در آی و در وقتش را بروی بنمای معقل بیرون آمد و با هانی گفت ای هانی مرحبا بر تو آیا مرا میشناسی و بقولی ابن زیاد گفت ای هانی وی را میشناسی هانی که دیدتم دید ابن زیاد را بدانست و او را معلوم گردید که معقل جاسوس ابن زیاد بوده است گفت ترا میشناسم مردی کافر و عظیم منافقی و بر کار خود متحیر و منفعل شد و چندی خاموش ماند تا دیگر باره قلبش آسوده و ساکن گردید و گفت ای امیر پدرت با من نیکوئی کرده و اینک هنگام تلافی آنست ابن زیاد گفت این مکافات چگونه باشد گفت همانا آنکس که بار خطیر خلافت از تو و یزید شایسته‌تر است در اینشهر در آمده است حق او را بجای بگذار و خودت با اهل و عیال و اموال و اصحابت بهر طرف که میخواهی بسلامت برو مهران که بر فراز سر ابن زیاد ایستاده بود چون اینسخنان هانی را بشنید گفت سخت ذلت و خواری است که این جولاهک ترا امان میدهد با اینکه بر مسند امارت جای داری و اینسخن از آن گفت که مردم عرب اهل یمن را بجولاهگی ملامت مینمایند و بروایت شیخ مفید علیه الرحمه جناب هانی فرمود ای امیر سخن صدق گوش دار سوگند با خدای هرگز بدروغ سخن نکرده‌ام و از اینکار با آگاهی نداشتم و مسلم بن عقیل را من خود بسرای نیاوردم بلکه او خود بسرای من در آمد و من شرم داشتم که او را پذیرفتار نشوم ناچار او را بمیهمانی پذیرفته پناه داده‌ام و امروز عهدی استوار با تو میسپارم که هرگز اندیشه گزند تو نکنم و غائله بر تو فرود نیاورم و هم اگر خواهی گروگانی با تو گذارم در دست تو باشد تا بروم و مسلم را بیاورم یا او را امر کنم از سرای من بیرون شود و بهر نقطه که خواهد جای کند و از جوار من بیرون شود و در زنهار من نباشد و عاری مرا در نسپارد و عهد او برگردنم نماند راقم حروف گوید این کلمه که در بعضی کتب مسطور است که هانی گفت ترا گروگانی میسپارم و میروم و مسلم را میآورم البته مقرون بصحت نباشد و هانی از شرافت و جلالت و مقام تشیع چنین نمیگوید و مسلم را که در پناه او است نزد چنین دشمن خونخوار نمیآورد چنانکه مورخین معتبر اینکلمه را در کتب خود مذکور نمیدارند بلکه هانی گفت گروگانی بتو میسپارم و میروم و مسلم را از سرای خویش خارج میکنم و خود نزدیک تو باز میآیم چنانکه سخنانی که هانی بعد از این مکالمت میگوید بر اینمطلب دلیل است ابن زیاد گفت لا والله هرگز از من مفارقت نخواهی کرد تا گاهی که مسلم را نزد من حاضر کنی هانی که خمیر مایه غیرت و حمیت بود فرمود سوگند با خدای هرگز مسلم را نزد تو نیاورم آیا چون منی را شایسته است که باختیار خود میهمان خود را بدست تو بسپارم تا او را بقتل رسانی لا والله هرگز اینکار نمیکنم و هیچوقت او را نزد تو نیاورم و در مردم عرب این عار بر خود ننهم ابن زیاد گفت اکنون حقیقت امر ظاهر شد هم اکنون باید مسلم را حاضر ساخت و چون سخن در میان ایشان بسیار شد و ابن زیاد و اصحابش هر چند در این امر سخن کردند مفید نیفتاد مسلم بن عمرو باهلی بپای خاست و گفت خداوند امور امیر را قرین باصلاح

مکالمات ابن زیاد با هانی

بحبس در افکندند و اینخبر اگرچه از ابو مخنف که در آن اوقات در کوفه جای داشت و بر این وقایع ناظر بود لی
تأمل نیست زیرا که اگر چند در شجاعت و قوت قلب هانی اتفاق دارند لکن با کبر سن و پای لنگ و آنصدمات
چهره و رخسار و تنها بودن در دار الاماره و خونخواره چون زیاد بعید بنماید که اینگونه حرکات ظاهر شود و
خداوند تعالی بحقایق احوال اعلم است بالجمله چون جناب هانی را محبوس داشتند اسماء بن خارجه و بروایتی
حسان بن اسماء برخاست و گفت همانا ما رسولان و فرستادگان غدر و مکیدت بودیم ما را فرمودی تا هانی را
زنهار داده نزد تو آوریم و از آن پیش که بیاوردیم وعده های خوب میدادی چون نزد تو آمد با وی از راه قهر
و غضب برآمدی و بینی او را بشکستی و روی و مویش را بخونش باغشتی و بحبس در افکندی اینحال از کمال کرم
تو بعید است معذلک میگوئی او را بکشم اینکار را از این خوبتر نباید بجای آورد عبید الله از سخنان او خشمناک
شد و فرمان داد تا چندانش بزدند که امید زندگانی از وی برفت و بقولی ابن زیاد بر وی بانگ زد که با اینکه در
اینجا هستی امرانی شدی و بفرمود تا بگردن و سینه او مشت زدند و از آن مجلس بیرونش کشیدند و در کناری نشاندند
محمد بن اشعث گفت آنچه امیر صلاح بداند بآن خوشنود هستیم خواه ما را سود رساند یا زیان همانا امیر تأدیب میفرماید تا
و اسماء بن خارجه بعد از آنصدمت گفت انا لله و انا الیه راجعون ای هانی خبر مرگ تو را میرسانم اینکار از دست میگذرد

داستان خبر یافتن قبیله مذحج از حادثه هانی
و احاطه کردن قصر دار الاماره و تسکین ایشان

چون جناب هانی را بآنحال بزندان افکندند مردی در میان جماعت بانگ برکشید ای بنی مذحج عجب آسوده خاطر و
فارغ البال هستید با اینکه هانی بن عروه را در دار الاماره بکشتند چون عمرو بن حجاج زبیدی این خبر بدانست و
دخترش رویحه زوجه هانی بود مردمان را بمدافعت ابن زیاد بخواند و سواران کارزار و شجاعان شمشیر گذار قبیله را
فراهم ساخته با چهار هزار تن گرد دار الاماره را فرو گرفتند و سرای امارت و حکومت را محاصره نمودند و همی
فریاد برکشیدند و صیحه بزدند ای پسر زیاد صاحب ما هانی را بقتل میرسانی با اینکه نه سر از اطاعت برکشیده و نه در تفرقه
جماعت کوشیده است و جماعتی بانگ برمیزدند ای هانی اگر زنده با ما سخن کن اینک عمزادگان و اقوام برای
نصرت تو و قتال دادن با دشمنان تو انجمن کرده اند و عمرو بن حجاج صدا برمیکشید من عمرو بن حجاج هستم و اینان
سواران و شمشیر گذاران و بزرگان و اعیان مذحج میباشند نه از طاعت بیرون میروند و نه از جماعت جدائی
میگیرند شنیده اند که صاحب ایشان کشته شده است و اینمعنی را بزرگ شمرده اند و بخونخواهی بیامده اند چه ما
با اینکه عصیان و طغیان و نقض عهد و پیمانی ننموده ایم هرگز کشته شدن صاحب و شیخ طایفه و رئیس قبیله خویش
تن در ندهیم شخصی خبر با بن زیاد آورد که اینک قبیله مذحج میباشند با جمعیت و احتشامی بزرگ بیامده اند و بر در دار
الاماره بایستاده اند و آهنگ فتنه و آشوب دارند چون ابن زیاد اینخبر را بشنید متوهم و اندیشمند گردید و بر
حدوث حادثه و ظهور فساد بیمناک شد و با شریح قاضی گفت برو و صاحب ایشان را در اینخانه ببین و از آن پس
نزد ایشان شو و از زندگانی هانی و کشته نشدنش با ایشان خبر ده و بگو برای مصلحتی ساعتی چند او را از خود باز
داشته است تا از پاره مطالب از وی پرسش کند شریح نزد هانی شد هانی گفت ای شریح از خدا بترس همانا

ابن زیاد

ابن زیاد قاتل من است شریح گفت ای هانی زنده هانی گفت با من میگوئی زنده و نمی بینی که این ملعون با من
چه کرده است اینسخن میکرد و خون از وی روان بود در اینحال فریاد طایفه مذحج از در قصر برخاست هانی
گفت ای شریح از من با ایشان بگوی اگر ده نفر در آیند مرا خلاص گردانند و اگر بازشوند البته مرا میکشند و
بقولی چون چشم هانی بشریح بیفتاد گفت کجا هلاک شدند عشیره و اقوام من کجا رفتند اهل دین کجا هستند اهل مصر
و همی استغاثه نمود شریح قاضی نزد پسر زیاد بازگشت و گفت هانی زنده است لکن نشان نیک پدیدار نیست ابن
زیاد گفت فرمانفرمائی را که زیر دست را عقوبت کند بروی انکار نتوان کرد یعنی اگر من هانی را بواسطه جرمی
عقوبت کرده باشم بر من انکاری وارد نباید و چون ابن زیاد آن سخن را از هانی بشنید بر وی بدگمان شد که
تا مبادا پیام او را چنانکه باید بآن مذحجیان بگذارد لاجرم حمید بن بکر احمری را با شریح همراه کرد و گفت برود
بنی مذحج را از زنده بودن هانی خبر ده و بگو هانی بسلامت است شما را چه افتاده است که اینگونه بانگ و فریاد میکنید
و اظهار تظلم مینمائید و در جنبش فتنه و فساد مبالغت میورزید اگر با شما گفته اند که امیر هانی را بکشته است دروغ
گفته اند شریح نزد آنگروه شد و گفت چون این گفتگوی شما در باب صاحب شما بامیر پیوست مرا فرمود تا بروم
و هانی را بنگرم و شما را از حیات او خبر دهم رفتم و او را زنده بدیدم و آنچه از قتل او بشما گفته اند باطل است
بیهوده این جوش و خروش بر نیاورید و در امر باطل بکوشید صاحب شما نزد امیر است امیر از برای مصلحتی
با او سخن میکند و او را بنزد شما میفرستد و آنجماعت را بدینگونه سخنان دلفریب از فراز بنشیب آورد عمرو بن
حجاج و دیگران گفتند اکنون که صاحب ما را آسیبی نرسیده است و زنده است سپاس میگذاریم خداوند را
آنگاه متفرق شدند و از آن پس شریح همواره میگفت اگر جاسوس عبید الله بن زیاد نبود پیغام هانی را با آنجماعت
میرسانیدم نوشته اند چون مختار بن ابی عبید ثقفی امیر کوفه شد شریح را از قضاوت بیفکند و تقصیری چند بروی
برشمرد یکی از آنجمله این بود که چرا پیغام هانی را بقبیله مذحج نرسانیدی و از آنطرف چون عبید الله با هانی و حسان
بن اسماء آن معاملت بورزید از شورش مردم کوفه بیندیشید و با اکابر و اعیان و اجله و اشراف کوفه و خدم
و حشم خویش از دار الاماره بیرون آمد و بمسجد رفت و مردمان را حاضر ساخت و بر منبر برشد و گفت ایمردم
بطاعت خدای و اطاعت پیشوایان خویش چنگ درزنید و اختلاف و تفرقه مجوئید تا ذلیل و قتیل و از عطا
محروم و بجفا دچار گردید همانا برادر تو و دوست تو کسی است که با تو براستی سخن کند و سود و زیان و مصلحت
ترا باز نماید و از وخامت عاقبت بترساند من آنچه باید گفتم و از این پس معذورم چه هر کس انذار و تخویف نمود
عذرش را بخواسته است و هنوز اینسخنان در دهان داشت که دیده بانان و تماشائیان از ابواب تمارین مسجد
درآمدند و بانگ همی بر زدند که ابن عقیل بیامد چون عبید الله اینسخن بشنید از منبر فرود آمد و شتابان بقصر درآمد و درهای دار الاماره را ببست

داستان بیرون تاختن جناب مسلم بن
عقیل علیه الرضوان و نکث عهد کوفیان

عبد الله بن حازم گوید چون هانی را بدار الاماره بردند سوگند با خدای من از جانب مسلم بن عقیل رسول
بودم تا بدار الاماره شوم و رفتار ابن زیاد را با هانی بنگرم چون هانی را بحبس افکندند بر اسب خویش

نشستم

منشتم و چون برق و باد بتاختم و زنان بنی مراد را نگران شدم که بانگ ندبه و ناله و زاری برکشیده اند و اول کسیکه آن واقعه را بعرض جناب مسلم رسانید من بودم و آنجناب بمن فرمود یاران و متابعان مرا بخوان و ایشان چهار هزار تن بودند که در خانه های حوالی آنجناب جای داشتند بعد از آن با منادی خویش فرمود تا شعار آشکار نماید منادی فریاد یا منصور امت برکشید و بر مکانی بلند آواز بر آورد اهل کوفه چون بشنیدند یکدیگر را خبر دادند چهار هزار تن اصحاب آنحضرت بیامدند و مردم کوفه گرد شدند چنانکه مسجد و خانه ها و بازارها آکنده گشت و شمشیرهای آبدار بریق و لمعان نمود و جناب مسلم چند علم بپای کرده رایت ربع کنده را بعبدالله عزیز کندی داد و فرمود با جماعت سواران در مقدمة الجیش باش و علم ربع مذحج و اسد را بمسلم بن عوسجه سپرد و امارت پیادگان بدو بخشید و ابو ثمامه صائدی را بر ربع تمیم و همدان امارت داد و ربع مدینه را در امارت عباس بن جعده جدلی نهاد و با آن حشمت و ازدحام روی بجانب دارالاماره آوردند و پیوسته بر جمعیت کوفیان افزوده میگشت و هنگامی بیامدند که ابن زیاد از مسجد بدارالاماره گریزان شده ابواب سرای امارت را بسته و ساخته متحصن گشته بود و در این هنگام که جناب مسلم با آن حشمت و جمعیت و علمها که در پیش روی مبارکش روان بود و آنگونه پسر زیاد را حصار داده بود کار بر ابن زیاد و لشکری دشوار گشت و خوف و بیم بر وی مستولی گردید چه در دارالاماره افزون از بیست نفر اشراف کوفه و خواص ابن زیاد و سی نفر از شرطیان با او نبودند و جز استوار داشتن ابواب دارالاماره چاره نداشت و از سرای امارت دری بجانب رومیین گشوده میشد لکن از آن در آمد و شد نمیشد و پاره از رؤسای شهر از آن در با ابن زیاد ملحق شدند و از انبوهی جماعتی که در دارالاماره جای داشتند از شرفات قصر بنظاره مردم کوفه برآمدند تا مقدار جمعیت ایشان را بنگرند اصحاب مسلم زبان بشتم و فحش ایشان و ابن زیاد و زنازادگی او و پدرش برگشودند و سنگ بر ایشان بیفکندند چون ابن زیاد حالت مردم را چنانکه دید بفرستاد و اشراف قبایل را فراهم آورد و کثیر بن شهاب را طلب کرده با او گفت با مذحجیان بیرون شو و مردمان را از نصرت مسلم باز دار و از خشم یزید و جنبش سپاه شام و وخامت انجام و ندامت فرجام بیمناک ساز و محمد بن اشعث را گفت بشهر شو و با مردم حضرموت علم امان برپای دار تا هرکس در زیر رایت امان اندر آید ایمن گردد و قعقاع بن شور الذهلی و شبث بن ربعی و حجار بن ابجر سلمی و شمر بن ذی الجوشن عامری را از اینگونه سخنان و نصایح بگذاشت و بخمود آتش فساد مأمور ساخت و چون وحشت و دهشتی عظیم در وی راه کرده بود سایر وجوه و اعیان و سرهنگان کوفه را نزدیک خود باز داشت کثیر بن شهاب در میان شهر آمد و بقول مفید بر فراز مکانی بلند که بر آن مردم مشرف بود برآمد و آنجماعت را بوعده و وعید و بیم و امید سخن کردند و گفتند هرکس اطاعت کند بمزید احسان و اکرام و وجیبه و انعام کامکار شود و هرکس عصیان ورزد از تمام جوائز و عطایا محروم و باقسام عقوبت و بلاها مقرون گردد و چیزی بر نیاید که لشکر خون آشام شام روز روشن را بر ایشان شام گرداند کثیر بن شهاب بسیار تکلم نمود تا گاهی که آفتاب نزدیک بغروب کشیدن گرفت اینوقت گفت ایها الناس باهل خود و خانه های خود باز شوید و شراره فتنه و فساد را بلند مگردانید و بلاد و عباد را دستخوش نهب و تاراج و قتل و اسیری مگردانید اینک لشکرهای امیرالمؤمنین است که زمین و کوه را بسپارد و چون دریای آتش و کوه بلا میآید و امیر

عبیدالله با خداوند خویش عهد کرده است که اگر شما بر کار و کردار خویش اصرار نمائید و بحرب او پای بفشارید و امشب بخانهای خود باز نگردید بازماندگان شما را از عطا محروم نماید و قتال دهندگان شما را در کوی و برزن شام پراکنده و ناکام گرداند صحیح را بجریرت علیل یعنی بیگناه را بتقصیر گناهکار و حاضر را بعصیان غایب بگیرد و هیچکس را از عاصیان باقی نگذارد چرا که وبال خیانت و مخالفت ایشان را با ایشان بچشاند سایر اشراف نیز بدینگونه سخن کردند و موافق دیگر روایات محمد بن اشعث تا بمنازل بنی عماره بتاخت مسلم بن عقیل چون این خبر بشنید عبدالرحمن بن شریح شیبانی را با جماعتی بدفع او بفرستاد محمد بن اشعث بدانست که با ایشان نیروی مقاتلت و مقابلت ندارد چندی باز پس شتافت و باتفاق سایر سرهنگان کوفه سخنها کردند و مردم را به بیم و امید فرو گرفتند و جمعی از موافقت مسلم روی بر تافتند و گرد ایشان فراهم میگردیدند و با ایشان از در مذکور نزد ابن زیاد شدند پسر زیاد را از وصول آن مردم قوتی حصول یافت کثیر بن شهاب گفت ای امیر اینک جمعی کثیر در خدمت تو حاضرند بهتر چنان است که بیرون آئی و در دفع مسلم بکوشی ابن زیاد این سخن را مقرون بصواب نشمرد و رایتی از برای شبث بن ربعی بر بست و او را با آن مردم که حاضر بودند بیرون فرستاد و نیز سرهنگان و بزرگان قبایل را فرمان داد تا در میان شهر شدند و مردمان را بیمناک همی ساختند لکن مردمان پای ثبات استوار داشتند و تا نزدیک بغروب آفتاب فزایش میگرفتند و اظهار جانفشانی مینمودند و کار را بر پسر زیاد دشوار میکردند عبیدالله بفرمود تا کثیر بن شهاب و سایر سرهنگان بر فراز بام شدند و با مردم کوفه آن سخنها و تهدیدها که مذکور شد بگذاشتند و بقولی در آنحال که کثیر بن شهاب مردمان را از نقض بیعت تحریص مینمود محمد بن اشعث در خارج دارالاماره نزدیک بمنازل بنی عماره جای داشت کثیر بن شهاب نگران شد که عبدالاعلی بن یزید کلبی با اسلحه کارزار آهنگ خدمت مسلم دارد او را بگرفتند و نزد پسر زیاد آوردند عبدالاعلی گفت نزد تو میآمدم ابن زیاد گفت مرا اگر اینگونه وعده داده بودی که نصرت کنی و محبوس ساخت و عمارة بن صلخب ازدی را محمد بن اشعث نگران شد که آلات حرب برگرفته بیاری مسلم میرود او را بگرفت و نزد عبیدالله فرستاد و او را نیز بزندان افکند بالجمله مردم کوفه را بیم و هراس در سپرد و بعادت قدیم که بر مردم خائن ایمن نشاید بود رسم بیوفائی پیش آوردند و از خدا و رسول خدا شرم نیاوردند و عهد و پیمان خود را ناکرده و آنگونه سوگندهای سخت را ناخورده انگاشتند و همی با خود گفتند ما را چه افتاده است که خویشتن را دچار چنین مهلکه و خطر در افکنیم زنهای ایشان میآمدند و با پسران و برادران و شوهران خود میگفتند راه خویش برگیرید و سر بسلامت برید دیگران کفایت کار شما را خواهند کرد و بسی مردها نزد پسرها و برادرهای خود میآمدند و میگفتند فردا است که سپاه شام ترا در خواهد یافت شما را چکار است بکارزار و افروختن آتش شر و فساد و بدینسخنان ایشان را باز میگردانیدند و آنجماعت همچنان مانند زنهای زشت کار پنهان و پوشیده سر مردانه را در جامه زنان میزدند و ده ده و بیست بیست کناری میگرفتند و هنوز تاریکی شب جهان را در نسپرده بود که از آن هیجده هزار تن افزون از سی تن و بروایتی ده تن در نماز مغرب در خدمت جناب مسلم نمانده بود و بروایت اعثم کوفی یکتن بجای نماند چون مسلم نماز بگذاشت و آنحال را نگران شد از مسجد بیرون آمد و بجانب ابواب کنده روان گشت

و دمار بگرداند آنگاه روی با حصین بن نمیر آورد و گفت ای حصین مادر تو بر تو بگرید یعنی چنان مباش که تن بهلاک سپاری و مادرت را در سوگواری خود بگذاری سخت مراقب باش تا هیچ دری از ابواب محلات و کوچه های کوفه باز نباشد و این مرد یعنی جناب مسلم از اینشهر بیرون نرود البته باید در هر کجا باشد او را ماخوذ داشته نزد من حاضر کنی همانا پاسداری و نگاهبانی محلات و کوچه های شهر کوفه بتو محول کردم و ترا بر تمامت منازل اهل کوفه مسلط نمودم پس در تمامت خانهای مردم کوفه دیدبانها بگذار و بر مردم اینشهر پاسبانها بگمار چون امشب بپایان رود و روشنی روز دامن بگستراند سراهای مردم کوفه را تن بتن جستجو کن تا مسلم را پیدا کنی و نزد من حاضر گردانی و این حصین بن نمیر رئیس شرطیان و اعوان و خدمتگذاران و فراشان ابن زیاد بود و بقبیلهٔ تمیم نسبت میرسانید بالجمله ابن زیاد این سخنان بگذاشت و از منبر بقصر رفت و عمرو بن حریث را رایتی بداد و او را از جانب خود پاسبان مردم کوفه ساخت و چون آنشب بپایان رفت و روشنی روز دامن بگسترد ابن زیاد در دارالاماره جلوس نمود و صلای عام درداد بزرگان و اعیان کوفه درآمدند و هر کسی در جای خود قرار گرفت در اینحال محمد بن اشعث بیامد ابن زیاد او را نزدیک خود بنشاند و نوازش نمود و بسی مهربانی کرد و گفت مرحبا بآنکس که در مراتب اطاعت امیر خود هیچ مکر و حیلت از وی ظاهر نگشت و در شرایط خدمتگذاری و مراسم صداقت و درست کرداری گوی سابقت باز برد

بیان خبر یافتن ابن زیاد از منزل جناب مسلم و مامور نمودن محمد بن اشعث را بگرفتاری مسلم

چون آنشب بپایان رفت و جناب مسلم در سرای طوعه از خواب بیدار شد فراوان بگریست و سخت اندوهناک شد چه خوابهای آشفته دیده بود و بر شهادت خود یقین فرمود و همی از حضرت امام حسین صلوات الله علیه و اهل و عشیرت خود یاد نمود و همی بنالید و نیارامید و براید طوعه نیز از جای برخاست و با کوزهٔ آب بخدمت مسلم بیامد تا تجدید وضو فرماید و عرض کرد ای مولای من هیچ ندیدم در اینشب خواب در دیدهٔ مبارکت جای کند و از اول شب تا کنون نیارمیدی مگر در خواب چه دیدی که دیده از خواب بر گرفتی فرمود خوابی سبک بر دیده ام چیره شد و در عالم خواب عم خود علی بن ابیطالب علیه السلام را نگران شدم که مرا فرمود هر چه زودتر بجانب ما شتاب گیر و سرعت بگیر گمان من اینست که امروز روز آخر زندگانی من است در دار دنیا و اول روز من است در دار عقبی و از آنسوی چون بلال پسر طوعه سر از خواب بر گرفت و تابش روز نمایش گرفت از آن خبث طینت و شقاوت فطرت بدون درنگ بدارالاماره آهنگ ورزید و بانگ النصیحه النصیحه در افکند پدرش اسید حضرمی گفت باز گوی تا چه نصیحت داری گفت ما در من دشمنی را پناه داده است و بقولی نزد عبدالرحمن محمد بن اشعث بیامد و گفت مسلم بن عقیل در اینساعت در سرای ما جا دارد و مادرم او را میهمان کرده است چون عبدالرحمن این داستان را بشنید فورا برخاست و در مجلس ابن زیاد بیامد و آهسته در گوش پدرش محمد بگفت پسر زیاد بفراست دریافت و شادمان و خرم عصای خویش را بر ران محمد بن اشعث بزد و گفت هم اکنون برخیز و مسلم را گرفته نزد من بیاور و جماعتی از اقوام و خویشاوندان خود را با او فرستاد و بسرای

آنزن

آنزن روانه داشت و از دیگر اقوام و قبایل کبیرا با او نفرستاد چه میدانست که مردم سایر قبایل رضا نمیدهند که مانند مسلم بن عقیل که از خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله است بدست ایشان اسیر و قتیل گردد از اینروی قوم و عشیرت خود را مامور نمود و نیز عمرو بن عبدالله بن عباس سلمی را با هفتاد تن از قبیلهٔ قیس بیاری پسر اشعث فرمان داد و بروایتی چون خبر جناب مسلم بدستیاری اسید حضرمی گوشزد ابن زیاد شد ابن زیاد باین مژده بلال را طوقی زرین و تاجی گوهرآگین و اسبی با برگ و زین بداد و محمد بن اشعث را بقولی با سیصد تن و بروایتی با پانصد تن بگرفتاری جناب مسلم امر کرد و آنجماعت سوار گردیده سرای طوعه را احاطه کردند و چون جناب مسلم صدای سم ستوران و هیاهوی مردان را بشنید بدانست لشکر ابن زیاد است که بگرفتاری آنجناب میرسند و بروایتی عمرو بن حریث و محمد بن اشعث با هفتاد تن برای گرفتن مسلم برفتند و بقول ابن زیاد بعمرو بن حارث مخزومی گفت سیصد تن از سرهنگان خاص مرا با محمد بن اشعث بفرست چه او بآنسرای آگاه است تا بروند و مسلم را گرفته بیاورند و جناب مسلم نماز بامداد را کرده و بر سجاده نشسته بود چون غوغا و هیاهو برخاست جناب مسلم بپای شد و فرمود آیا این چند مردم برای ریختن خون پسر عقیل اجتماع ورزیده اند ای نفس بسوی آن مرگ و موتی که هیچ گریزی از آن نیست بیرون شو و با طوعه فرمود برخیز و سلاح جنگ مرا بیاور و بروایتی طوعه از کیفیت بپرسید فرمود پسرت بلال این خبر را با ابن زیاد بگذاشته و اینجماعت بگرفتاری من بیامده اند پس جامهٔ جنگ بر تن بیاراست و شمشیر برگرفت و آنجماعت بیامدند و بر در سرای آتش زدند چون جناب مسلم آنحال را بدید تبسم نمود و فرمود ای نفس مرگ را آماده باش که سرانجام آدمی مرگ است و با طوعه فرمود ای زن خدایتعالی ترا بیامرزد و جزای نیک دهد پسر تو این مرد ظالم از خدای بیخبر را بر سر من بیاورد برخیز و در سرای را برگشای طوعه برخاست و برفت و در سرای برگشود و جناب مسلم بمحاربت عزیمت نمود

داستان محاربت و مقاتلت جناب مسلم بن عقیل با لشکر ابن زیاد

از این پیش بشجاعت و جلادت و قوت قلب و توانائی و زورمندی و دلیری جناب مسلم بن عقیل رضوان الله علیه اشارت رفت و بازنموده شد که آنجناب را آن زور و بازو و نیروی دست بود که مردی تنومند را گرفتی و چنان برپرانیدی که بر فراز بام فرود آمدی بالجمله این هنگام که لشکر ابن زیاد آنسرای را احاطه کردند جناب مسلم چون شیر آشفته و پلنگ خشمناک و اژدهای سهمناک با قلبی پاک و گوهری تابناک و قوت دین و ثبات آئین بیرون تاخت و بر آنقوم حمله آورد و در اول حمله چند نفر را بخاک و خون درافکند و بقولی یکصد و هشتاد تن و بروایت این شهرآشوب چهل و یکتن از آنجماعت را از شمشیر درگذرانید دیگران چون این هیبت و ضربت را مشاهدت کردند جای درنگ ندیدند و پشت بر جنگ و روی بعار و ننگ آورده فرار کرده چندانکه یکتن از آن مردم شقاوت آیت در صحن سرای نماند و جناب مسلم با حالت غربت و کربت و عدم یار و یاور و کثرت اندوه و مصیبت هیچ بیمی در دل راه نداد و چون حیدر کرار تیغ آتشبار بکار برد و آنجماعت برفتند و دیگر باره خویشتن را بیاراستند و بآنحضرت روی کردند جناب مسلم دیگر باره چون شیر خونخوار و پلنگ کوهسار با تیغ شرربار بر ایشان تاخت و

الحمله

و آنجمله را پراکنده ساخت چون محمد بن اشعث این دستبرد و شجاعت را بدید ابن زیاد را از پی امداد پیغام فرستاد ابن زیاد پانصد تن دیگر از دلیران لشکر و کندآوران شیراوژن را بیاری وی بفرستاد جناب مسلم چون شیر ژیان و ببر بیان و اژدهای دمان با تیغ بران بر ایشان حمله افکند و جنگی و جدالی سخت بپای آورد و جمعی از آنهارا بکشت و جمله را از پیش براند و در کوچه های کوفه متفرق گردانید محمد بن اشعث دیگر باره از ابن زیاد پیاده و سواره طلب کرد و گفت از تیغ تیز مسلم هیچکس را راه گریز و نیروی ستیز و آویز نیست جمعی از ما را بکشت و گروهی را مجروح بیفکند ابن زیاد از این داستان برآشفت و محمد بن اشعث را پیام فرستاد که ما [illegible] و از تو در صفحه جهان نام و نشان نماند مردی غریب و تنها جمعی از شمارا بکشت پس اگر شمارا بجنگ آنکس بفرستادم که بشجاعت شدیدتر و بسخت کاری صعب‌تر است چگونه زندگانی میکردید و از این سخن بامام حسین علیه السلام اشارت داشت ابن اشعث در جواب گفت گمان میکنی مرا بجنگ بقالی از بقالهای کوفه یا کدیوری از زارعین حیره فرستادی آیا نمیدانستی ای امیر که مرا بمحاربه شیری درنده و پلنگی فرزنده و شمشیری برنده فرستادی و آن شمشیر آبدار و تیغ آتشبار در جنگ شجاعی دلیر و شیرگیری از آل پیغمبر خداوند قدیر است سوگند بخدای با هزار مرد مردانه و دلیر فرزانه برابر است و اگر آن برد سوار عرصه پیکار را مددی و مددکاری میبود جهان روشن را برما تیره و ستاره و ماه را بر ما خیره میساخت باید دانسته باش که مسلم نه آنکس باشد که بتوان باین آسانی او را بگرفت و بدست آورد تدبیری باید نمود آنوقت ابن زیاد پسر اشعث را پانصد تن مردم رزم آزمای مدد فرستاد و پیام داد که مسلم را امان بده چه اگر در گرفتاری او تدبیری دیگر بکار بندی بروی دست نیابی چون حدیث امان مسلم بمحمد بن اشعث رسید و آن سپاه ویرا مدد رسید آنجماعت گرد شدند و بر مسلم حمله آوردند جناب مسلم چون پلنگی تیز چنگ و نهنگی پر آهنگ بجنگ در آمد و این شعر که باینمعنی قریب است بخواند که ای نفس پیک مرگ رسیده و گرگ اجل چنگ و دندان باز نموده و البته باید جام مرگ بنوشید و آنچه خدای خواسته شکیبائی ورزید چه امر خدای و قضای خداوند در سرای جمله مخلوق را فرو میسپارد و در مجلس ازلیه ازل آسوده نمی نشیند آنگاه شمشیر بران در آن قوم برنهاد آنجماعت بی حمیت از وحشت تیغ و دهشت حمله مسلم بماندند و با در تنگنای کوچه های کوفه میرسیدند و پهلوانان بر روی هم میریختند و میگریختند جناب مسلم چون تیر آتشین و اژدهای سهمگین بر ایشان میتاخت و صفها میشکافت ابن اشعث چون حال را براین منوال دید بانگ برکشید ای مسلم بر جان خویش ببخش و این چند کس و خون خویشتن را تباه مگردان ما امیر ترا امان داده است بیهوده جنگ مجوی و برای تباهی خویشتن براه مخالفت مپوی مسلم فرمود مرا با امان شما حاجت نیست و شمارا نزد من امانی نباشد و بر قول شما اعتمادی نبود و از اهل کوفه ترسم وفا پدید نیاید ای دشمنان خدا و دشمنان رسولخدا مرا حاجتی با امان جماعت غدار فاجر نیست و تا مرا طاقت باشد خویشتن را باسیری ندهم لا والله هرگز چنین چیزی نخواهد شد و بر محمد حمله کرد و محمد از بیم آنحضرت فرار کرد مسلم گفت بار خدایا تشنگی سخت بر من چیره گردیده است و ارجوزه قریب باین مضمون بخواند که سوگند خورده ام که جز بطریق مردی و آزادگی و مردانگی کشته نشوم اگر چند شربت مرگ بسی تلخ و ناگوار است چه مکروه میدارم که بحیلت و خدیعت گرفتار گردم و هر مردی ناچار دچار شری میشود با تیغ تیز شمارا در هم سپارم و از زحمت میدان مکافحت اندیشه نمیکنم و این ضربتی ضربتی است که زننده اش هرگز فرار نکرده است و هرکس غدر و کید

شجاعت جناب مسلم

ایها الامیر اتظن انک بعثتنی

هو الموت فاصنع ما...

اقسمت لا اقتل الا حرا

نماید جزای آن دریابد و در قیامت بآتش دوزخ بسوزد الخ و همچنان حمله از پس حمله میفکند و برد و بکشت لشکر کوفه نیز اطرافش را فرو گرفتند و تیر و سنگ بروی بزدند چندانکه آنجناب خسته و مانده شد و پشت مبارک را بدیوار سرای بکر بن حمران احمری داد و باز ایستاد بکر بن حمران که از جمله دلیران نامدار بود از پیش روی آنحضرت برون تاخت و حمله سخت بینداخت جناب مسلم با آنکه از خستگی و عطش و اندوه با وی هم آهنگ شد و بطعن و ضرب در آمدند آنگاه بکر فرصتی یافت و تیغ براند و لب بالای مسلم را قطع کرد مسلم چون برق آتشبار و ابر نار آثار بروی بتاخت و زخمی منکر بروی بزد و او را هزیمت داد و نیز یکنفر دیگر را از دنبال او بقتل رسانید کار بر مردم کوفه دشوار شد و نیروی مدافعت مسلم را نیافتند و همت مردانگی نداشتند و صفت زنان پیش گرفتند و بر فراز بامهای بلند برفتند و آنجناب را سنگ باران کردند و دستهای نی برافروختند و سنگ و آتش بر سر مبارکش بریختند آنجناب خود را بکوی کشیده پشت بر دیوار بر نهاد تا آنچند زحمت و صدمت نیابد آنگاه روی با کوفیان آورد و فرمود چیست شمارا که مرا سنگباران کنید چنانکه با مردم کافر اینگونه کار میکنند و حال آنکه من از خاندان پیغمبران ابرارم آیا حق رسولخدا را درباره ذریه او منظور نمیدارید و بروایت صاحب تاریخ الفی بکر بن حمران بدست مسلم مقتول شد با اینکه بدن آنحضرت بتمامت جراحت یافته بود و همی با خود میفرمود ای نفس در کار مرگ آماده باش که در دفع دشمنان کوشیدن و شربت هلاک نوشیدن و خلعت شهادت پوشیدن دولتی است ابدی و سعادتی است سرمدی آنگاه مردودی سنگی بر پیشانی مبارکش بیفکند چنانکه بشکست و خون بر رخسارش بدوید و از پی آن سنگی دیگر برسید و بیشتر دندانهای آنجناب فرو ریخت و آنجناب همچنان جنگ میکرد و آن جماعت را متفرق میساخت و در این هنگام مردی از کوفیان بیامد و گفت تدبیری بساختم و در این کوچه گودالی برآوردم و سرش را با خس و خاشاک بپوشانیدم اکنون شایسته چنانست که جملگی بروی حمله کنید و چون بجنگ شما آهنگ نماید چون فراریان عقب بشتابید شاید خشمناک شود و بر شما بتازد و در آن مغاک بیفتد ایشان چنان کردند و جناب مسلم از دنبال ایشان بتاخت و همی برد و مرکب بمغاک انداخت و آنگاه در آن مغاک درافتاد سپاه ابن زیاد فرصت از دست نداده و آن بدن شریف را با آلات طعن و ضرب بیازردند محمد بن اشعث شمشیری بر صورت مبارکش فرود آورد بدانسان که از زیر بینی بگذشت و بعضی دندانهای او را در دهانش پراکنده ساخت مطرودی دیگر چنانش نیزه بر پشت بزد که آنحضرت بروی افتاد آنوقت آنحضرت را بگرفتند و اسب و برد و شمشیر و زره آنجناب را ببردند و شعری مناسب اینمعنی بخواندند و آنحضرت را بذلت و مشقتی تمام در خاک و خون بتاختند تا بدار الاماره رسیدند و بروایت شیخ مفید و بعضی دیگر بعد از آنکه مسلم جنگها بکرد و مردها بیفکند و خونها بریخت و زخمها و جراحتها بدید و تشنگی بروی چیره گردید و خسته و مانده گشت و ابن اشعث گفت با تو دروغ نگوییم و بخون تو دست نیالائیم و ترا امان میدهیم چه تو بنی عم ما هستی جناب مسلم اگرچه بسخن ایشان اعتماد نداشت لکن چون قدرت جهاد نداشت ناچار با امان بیرون از صدق ایشان رضا داد پس استری بیاوردند و مسلم را بر آن برنشانیدند و اطرافش را فرو گرفتند و شمشیر را از کمرش برگشودند چون جناب مسلم اینحال را نگران شد بر جان خویش نومید شد و اشک حسرت از هر دو دیده شریف جاری ساخت و فرمود این اول مکر و حیله ایست که در اینساعت

اگر در میان من و تو علقه خویشاوندی و علاقه قرابت بودی مرا بقتل نمیرسانیدی و مقصود مسلم از این کلام این
بود که با حاضران باز نماید که ابن زیاد از قبیله قریش نسب نبرده و پاک زاده و فرزند حلال نیست بلکه زنازاده
و بالنسبی پست و نژادی خوار مایه است ابن زیاد گفت کجاست آنکس که مسلم بن عقیل سرش را با شمشیر مجروح ساخته است
بر فشند و بکر بن حمران احمری را حاضر کردند و بروایت آنانکه نوشته اند بکر بن حمران را جناب مسلم چنانش
شمشیری بر گردن زد که سرش چندین قدم دور افتاد پسر بکر را بیاوردند ابن زیاد گفت تو بر بالای قصر شتاب
و گردن مسلم را بزن جناب مسلم با محمد بن اشعث فرمود سوگند با خدای اگر امان تو در میان نبود هرگز خویشتن را تسلیم
نمیکردم اکنون برخیز و در حضور من شمشیر برکش تا ذمه خود را خوار گردانی و بروایت صاحب تاریخ الفی ابن زیاد
گفت ای اهل مجلس کیست که مسلم را بر بام کوشک برد و سرش را از تن دور کند پسر بکر بن حمران این کار مخصوص
من است چه وی امروز پدرم بکر را کشته است و موافق روایات دیگر خود بکر بن حمران و بقولی دیگر بکیر بن حمران
دست جناب مسلم را بگرفت و از پله های قصر بالا برد و جناب مسلم در عرض راه به تسبیح و تهلیل خداوند جلیل مشغول
شد و همی استغفار فرمود و بر رسول خداوند و دود درود میفرستاد و عرض کرد خداوندا حکم کن در میان ما و وقال اللهم احکم بیننا
جماعتی که ما را فریب دادند و با ما بدروغ بیعت کردند آنگاه تنها گذاشتند و بقتل رسانیدند الی چون بر فراز بام کوشک
رسید فرمود مرا بگذار تا دو رکعت نماز بگذارم از آن پس بهرچه مأموری پای آور گفت روا نباشد مسلم چون این
سخن بشنید بگریست و چند شعری بفرمود که قریب باین مضمون است خداوند جهان از جانب ما جزای بد به بد قوم
ما را بدترین جزائی که بدترین بلکه عاق ترین و ظالم ترین بندگان خود را خواهد داد همانا این جماعت حق ما را از ما باز
داشتند و بر ما خروج کردند و هجوم آوردند و بر آن اندیشه بر آمدند که ما در میان ایشان خوار و ذلیل و از حق خود محروم
و بی نصیب باشیم و از نهایت عداوت بر ما غارت آوردند و خداوند بزرگ قادر بر تلافی افعال ایشان و قاهر است جزی الله عنا و منا شرا
این جماعت خون ما را بریختند با اینکه مائیم فرزندان و خویشاوندان احمد مختار و هیچکس مانند ما نیست و احمد مختار
پیغمبری است بسیار راستگوی که ارکان نبوت و قوانین شریعتش تا قیامت پاینده و برقرار بخواهد ماند و دشمنان
دین و معاندین آئین مبین هرچند در اطفاء این فروز فرخ و فروغ فیروز شب و روز بسازند چراغ یکه روز روشن
خود در التهاب تا ضلالت اتصال دهند حاصل نیابند الی انوقت بکر بن حمران گفت سپاس خداوند را که مرا بر تو نیرومندی
داد و بعد از این سخن تیغ براند و جراحتی بکرد ولکن کارگر نیفتاد مسلم فرمود در ازای خون تو این خراش که بر گردن من
وارد ساختی مگر کافی نیست یعنی شرافت و عظمت و بلندی مقام و رتبت من اینست که اگر امثال ترا در خون بکشم و آنوقت
خراشی بر اعضای من وارد کنید از بهر تقاص و خونخواهی شما کافی است بالجمله در دفعه دوم شمشیری زد و جناب
مسلم رضوان الله تعالی علیه را شهید نمود و چون سر مبارکش را از بدن جدا ساخت ترسان و لرزان از فراز قصر فرود
گشت و نزد ابن زیاد آمد پسر زیاد گفت این دهشت و وحشت و اضطراب از چیست گفت ای امیر چون خواستم خون
مسلم را بریزم مردی سیاه رنگ و مهیب را در برابر خود بدیدم که بایستاده و انگشت خود را بدندان گرفته و بقولی
کف لبهای خویش را بدندان خویش میگزید از دیدن آن مرد چنان بیمی مرا در دل جای کرد که تا کنون از هیچکس مرا اینگونه
بیم و واهمه بر من استیلا نیافته است پسر زیاد گفت تواند بود برای اینکه کاری برخلاف عادت از تو روی نمود ترا

این

این دهشت و وحشت بدل اندر جای گرفت و در عرصه پندار تو این خیال نمودار گردیده است و در روایت دیگر است
که چون بکر خواست تیغ براند دستش بخشکید و خوفناک از فراز بام کوشک بزیر آمد و ابن زیاد را آگهی داد ابن زیاد
دیگری را فرمان کرد تا بام قصر برشود چون آنمرد خواست مسلم را بقتل آورد رسولخدا را در برابر خویش بدید از شدت
دهشت و بیم در افتاد و جان بسپرد ابن زیاد یکی از مردم شام را باین امر مأمور کرد وی برفت و مسلم را گردن بزد
و سرش را از فراز قصر بزیر و بدن شریفش را نیز از دنبال سر سرازیر ساخت و بروایت دیگر ابن زیاد بکر بن حمران را
طلب کرده گفت چنانکه امر کردم مسلم را بکشتی گفت آری گفت گاهی که او را بر فراز قصر میبردید چه میگفت و بچه کلام
تکلم مینمود بکر بن حمران اقوال آنحضرت را باز نمود و چون کلام آنجناب را در برابر اینکه خراش کردن من برابر خون پدر
تو است بشنید گفت در هنگام مرگ نیز بمقام و منزلت و شأن و رتبت خود مفاخرت میکرد و نیز در بعضی روایات دیگر از
منتخب و ابی مخنف رسیده است که چون ابن زیاد امر نمود که آنجناب را از فراز قصر زنده بر زمین اندازند آن مظلوم
اشک حسرت بر چهره مبارک جاری ساخت و در مفارقت حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بگریست و آن اشعار را
جزی الله عنا که بمضمون آن اشارت شد بخواند و چون از قرائت اشعار بپرداخت عمر بن سعد بر موکلان آنحضرت بانگ برکشید وای
بر شما مسلم را مهلت مگذارید و او را در چاه مهالک بیندازید و طریق هلاکت را بر وی باز نمائید پس آن بزرگوار را زنده
از بالای قصر از سر بر زمین افکندند و چون آن هیکل شریف از سر بر زمین آمد روح مبارکش بروضه رضوان و جنان
جاویدان پران گشت و بروایت صاحب تاریخ الفی چون آنجناب را بالای قصر بردند روی بجانب که آورد و عرض
جزی الله عنا کرد السلام علیک یا بن رسول الله آیا از حال مسلم خبر داری و آن اشعار مذکوره را بخواند و بعد از آن گفت ای پسر رسول
خدای سخت آرزو داشتم که یکبار دیگر دیده حسرت و امید را بدیدار همایونت روشن بسازم اما عمر امان نداد و
وعده دیدار بقیامت افتاد و چون این سخنان بگذاشت دست بدعا برداشت و عرض کرد خداوندا نصرت
بده دوستان را و فرو گذار دشمنان را آنگاه کلمه شهادت بر زبان براند و مترصد قتل بایستاد پسر بکر بن حمران
خواست تیغ براند دستش بخشکید و سرگشته بایستاد خبر بپسر زیاد بدادند او را طلب کرد و داستان بپرسید بکر بن
حمران داستان را چنانکه مذکور شد بگذاشت و از جمله این اخبار و روایات چنان معلوم میشود که اصح اخبار
اینست که جناب مسلم را بکر بن حمران یا پسر او بر فراز قصر برده شهید نمود و از کلمه ابن زیاد که ترا چنان بکشم که هیچکس را
تا کنون بدانگونه در اسلام نکشته باشند چنان میرسد که آنحضرت را زنده بر زمین افکنده و اگر نه سر مبارکش را از
بالای قصر از بدن جدا کرده یا بدنش از قصر بزیر انداخته باشند و در بعضی اخبار هست که مسلم را در حضور ابن
زیاد گردن زدند لکن اصح اخبار همان خبر مذکور است ابو مخنف گوید زره و شمشیر جناب مسلم را محمد بن اشعث
بغارت برد و عبدالله اسدی شعری چند در قدح و ذم پسر اشعث انشاد نمود که قریب باین مضمون است
آیا نصرت مسلم را ترک نمودی ای محمد بن اشعث و در حضور مبارکش از ترس هلاکت خود قتال ندادی و مانع
شدی که در راه رضای خداوند پاک مقتول شوی و میهمان وارد آل محمد یعنی مسلم را بکشتی و شمشیر و زره او را
بغارت بردی همانا اگر ترا با بنی اسد نسبت میرفت قدر و منزلت او را از دست نمیدادی و بشفاعت احمد مختار
صلی الله علیه و آله در بامداد قیامت امیدوار بودی همانا رفعت مقام و منزلت جناب مسلم از حیز تحریر بیرون است

در بعضی

در بعضی روایات وارد است که رسولخدای صلی الله علیه و آله بر مسلم بگریست و فرمود در شهادت او ملائکه و مؤمنین گریان شوند و از این خبر میرسد که درجهٔ آنجناب از درجهٔ اهل عصمت فروتر و از سایر اصحاب مقامات عالیه برتر و گریستن بروی از لوازم ایمان و خواص ایقان است و تمام ساکنین سموات و حملهٔ عرش بروی بگریسته اند و مقام و رتبت آنحضرت مثل شهدای بزرگوار خاندان حیدر کرار است و موافق خبر صاحب عوالم خروج جناب مسلم در روز سه شنبه هشتم شهر ذی الحجة الحرام در یوم الترویه و بروایتی در روز عرفه سال شصتم هجری بوده است و موافق خبر شیخ مفید خروج مسلم بن عقیل در کوفه در روز سه شنبه هشتم ذی الحجه سال شصتم و قتلش در روز چهارشنبه نهم ماه مزبور در روز عرفه روی داد صلی الله علیه و رحمته و لعن العصابة التی جاهدت اهل بیت النبوة

بیان قتل هانی بن عروه بفرمان عبیدالله بن زیاد

چون عبیدالله بن زیاد از کار مسلم بن عقیل علیه الرحمة و الثواب الجزیل فراغت یافت بقتل هانی بن عروه فرمان کرد محمد بن اشعث برخاست و در حضور ابن زیاد بایستاد و زبان بشفاعت برگشود و در کار هانی التماس همیکرد و گفت تو منزلت هانی را در مصر و خانه او را در عشیره او میدانی قوم او میدانند من و اسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج زبیدی او را نزد تو آوردیم و مطمئن خاطر ساختیم ترا بخدای سوگند میدهم که او را با من ببخش چه من مکروه و ناخوش میشمارم که مردم شهری بعداوت برخیزند و خصومت آغاز نهند ابن زیاد با وی وعده نهاد که هانی را ببخشد اما در ساعت پشیمان شده فرمان کرد او را ببازار برده گردن زنند و بروایتی بغلام ترک خود که رشید نام داشت گفت او را از زندان بیرون آورده در بازار گوسفند فروشان برده سر از تن برگیرد و بروایت اعثم کوفی ابن زیاد بر محمد بن اشعث بانگ برزد و گفت خاموش باش تا چند سخن میکنی پس بفرمود تا هانی را از محبس بیرون آورده ببازار بردند و در کوی قصابان که گوسفند میفروختند بداشتند اینوقت هانی بدانست او را بخواهند کشت فریاد برآورد و امذحجاه و اعشیرتاه پس هر دو دستش را که بربسته بودند باز کردند فریاد برکشید آخر سلاحی مرا دهید تا این ملیت از خویشتن بگردانم پس هجوم آورده دیگرباره بازوانش بربستند و بقولی چون هانی نگران شد هیچکس بیاری او نمیآید دست خود را کشیده از ریسمان خلاص کرده گفت آیا عصائی یا کاردی یا استخوانی باشد که دستیاری آن مردی حایل و حاجز بدن خویش شود و شر دشمنان را از خود دیگر داند آن جماعت چون اینحال بدیدند برجستند و بر هانی درآویختند و بندش را استوار کردند و گفتند گردن برافراز تا سر فرو گذاری هانی گفت من هرگز در هلاکت نفس خویش از بهر شما سخاوت نمیجویم و گردن نمیکشم و جان خود نمی بخشم و برای شما و پسر زنا زاده زیاد در اینکار مدد کار شما نمیشوم در این هنگام رشید غلام ترک ابن زیاد شمشیر از نیام برکشید و ضربتی برگردن هانی فرود آورد و این ضربت کارگر نگشت جناب هانی فرمود بازگشت و معاد و مرجع من بحضرت خداوند عالمیان است بار خدایا مرا برحمت و رضوان خود واصل گردان غلام ضربتی دیگر فرود آورده هانی را بدرجهٔ شهادت نائل گردانید رضوان الله تعالی علیه و لعنة الله علی قاتلیه اما ابوجعفر طبری در تاریخ خود نوشته است چون مسلم بن عقیل از ورود عبیدالله آگاه شد بسرای هانی بن عروه اندر شد عبیدالله دیگر روز مردمان را فراهم کرده گفت بدان آمده ام که شما و

هرکسرا که با حسین بیعت کرده بکشم و من میدانم شما شیعه حسین هستید آنگاه با هانی گفت شنیده ام که مسلم بن عقیل بسرای تو اندر است گفت نیست گفت سوگند بخور هانی سوگند خورد عبیدالله هانی را باز داشت و بفرمود تا مسلم را از سرای او بگرفتند و بیاوردند و با هانی باز داشتند مردمان نزدیک به پنجاه هزار تن بهوای هانی و مسلم بر در دار الاماره انجمن کردند و غوغا برآوردند پسر زیاد امر کرد تا سر مسلم و هانی را از بدن جدا کرده بربام کوشک برده بسوی آن جماعت بیفکندند مردمان از دیدار اینحال برمیدند و متفرق شدند و این قضیه در ماه ذی الحجه سال شصتم هجری بود و این روایت طبری بیرون از غرابت نیست والعلم عندالله و بعضی مورخین نوشته اند همانروز که هانی را بمجلس ابن زیاد بردند بقتل رسید بالجمله چون جناب مسلم و هانی بمرتبه شهادت فائز شدند عبدالله بن زبیر اسدی و بقولی فرزدق شاعر شعری چند در مرثیه ایشان بگفت و عبدالله روایت کرده و بعضی گفته اند سلیمان حنفی انشاد کرده و قریب باین معنی است اگر نمیدانی مرگ و معنی و آیت مرگ چیست بهانی بن عروه در بازار و پسر عقیل نگران شو که جسم شریف ایشان چگونه در میان خاک و خون آغشته گشت نظر کن بشجاعی دلیر که چهره اش را در هم شکست و خرد خرد نمود و از این سخن هانی بن عروه را خواهد و بنگر بجوان شجاع و دلیر دیگر که از فراز قصر سرازیر گردیده و شهید گشت یعنی مسلم و امر پسر زیاد جاری گشت و ایشان را بدرجه رفیعه شهادت بساخت و چه مصیبتها که بر ایشان وارد ساختند و داستان جوانمردی و بزرگواری و کشته شدن ایشان در صفحهٔ روزگار باقی و پایدار گردید و اسباب تذکره جهانیان و صحبت مجالس و محافل ایشان در شبان و روزان و سفرها و حضرها شد چون بر پیکر این دو جوانمرد دین پرور بنگری می بینی چگونه چهرهٔ گلناری و رخسار دلارای ایشان از طپانچه مرگ دیگرگون شده و خون اندام شریف ایشان در هر کجا جاری گردیده همانا حیا و عصمت و پاکدامنی و عفت این دو جوانمرد روزگار از دوشیزگان با عفت و طهارت برتر و بهتر بود و این بدن مبارک از تیغ بران و تیر پران دشمنان پاره پاره شد آیا اسماء بن خارجه که یکی از آن سه تن بود که هانی بن عروه را فریب داده بمجلس ابن زیاد در آورد از این پس میتواند با آسایش خاطر و امنیت خیال بر اسبهای رهوار سوار گشت و از کین و کمین قبیلهٔ مذحج و مراد که برای خونخواهی و کینه جوئی مراقب و مترصد هستند خواهد رست اگر گروه مذحج و مراد اگر در طلب خون برادر خود هانی نکوشید و کین او نجوئید و از قاتل او چشم بپوشید مانند زناکاران باشید که آبروی خود را در ازای چیزی اندک بدهند و خشنود گردند چون این اشعار گوشزد قبیله مذحج گردید آغاز دم بغیرت و حمیت گفتند سوگند با خدای مقام و منزلت اسماء بن خارجه نزد ما از هانی برتر و بهتر است و اگر ما در طلب خون هانی باشیم باری از محمد بن اشعث باید بجوئیم لکن این فرمان از سلطان است و بباییست بدان خشنود باشیم نوشته اند چون هانی بدست رشید بقتل رسید عبدالرحمن بن حصین مرادی نگران آنحادثه بود و منتظر فرصت بزیست تا رشید را در خازر که با عبیدالله بود حاضر یافت و نیزه خود را برداشته گفت خدای مرا بکشد اگر ترا نکشم پس نیزه بدو بزد و او را بکشت بالجمله چون هانی بقتل رسید ابن زیاد بفرمود تا جسد هر دو تن را سرنگون از دار بیاویختند و سرهای ایشان را نگاه داشتند چون آمد و بدن را در کوی و برزن بکشیدند و در محله گوسفندکشان بردار زدند قبیله مذحج برآشفتند و جنگی کرده آن دو پیکر شریف را از دار بزیر آورده بر ایشان نماز بگذاشتند و بر خاک بنهفتند و جسد جناب مسلم اول

فان کنت لا تدرین ما الموت فانظری
در شعر

اندیشه هستی که سرای ابن مسعود یا ابن حکیم را از بهر خود خریدار شوی چه این خانه ها در پهلوی خانهٔ عمرو بن حریث بود و بروایت دیگر علی علیه السلام میثم را بخواند و فرمود چگونه باشی آنروز که عبید الله دعی بنی امیه ترا فرمان کند تا از من بیزاری جوئی عرض کرد هرگز بیزاری نجویم فرمود اگر نپذیرفتار نشوی البته بر سر دار کشته شوی و عرض کرد چون متضمن خشنودی خدای و دوستی تست باری بسی اندک باشد فرمود آنگاه در بهشت عدن با من در یکدرجه باشی از اینروی از آن پس هر وقت میثم بر عریف قوم بگذشتی بدو میگفت می بینم که عبید الله پسر زیاد مرا از تو طلب خواهد کرد و چون مرا نزدیک او بردی مرا میکشد و بر در سرای عمرو بن حریث بر دار میزند و چون عمرو بن حریث را میدید میفرمود چون با تو مجاور شوم مرا نیکو بدار عمرو اینسخن را بفهم نمیآورد و میگفت ایکاش چنین شود چه گمان میبرد میثم در مجاورت خانه و مزرعه او خانه و ضیعتی ابتیاع مینماید و اتفاق چنین افتاد که روز جمعه میثم با چندتن در رود فرات بکشتی بنشست ناگاه بادی تند بوزید میثم سر برآورده در هوا نگران شد و فرمود بادی سخت میوزد زورق را نگاه دارید که معویه در همین ساعت بسرای آخرت بشتافت جمعهٔ دیگر پیکی از شام بیامد از وی تفحص کردند گفت روز جمعه گذشته معویه درگذشت و پسرش یزید بجایش برنشست بالجمله در آن سال که میثم بشرف شهادت برسید بقصد عمره سفر مکه معظمه نمود و از جناب ام سلمه رخصت خواست تا در آستان مبارکش تشرف جوید ام المؤمنین بفرمود تا پرده در آویختند میثم را بسرای در آوردند نامش را بپرسید میثم بعرض رسانید ام سلمه فرمود نگران شده ام که حسین بن علی فرزند فاطمه بسیار وقت نام ترا بر زبان مبارک میگذراند و آنحضرت در اینروز از مدینه خیمه بیرون زده میثم عرض کرد من نیز از یاد آنحضرت بیرون نباشم و بروایتی چون میثم بر ام سلمه در آمد فرمود کیستی گفت مردی عراقی غلام علی بن ابیطالب هستم فرمود مگر میثم تماری عرض کرد میثم تمارم فرمود سبحان الله چه بسیار وقتها که شنیدم رسولخدای در نیمه شب در حق تو با علی علیه السلام وصیت مینهاد میثم از حسین بن علی پرسش کرد فرمود در حایط خویش رفته است عرض کرد سلام مرا با آنحضرت باز رسان اگر خدای بخواهد در حضرت پروردگار بلاقاتش فائز میشوم اکنون مجال توقف ندارم ام المؤمنین برای تکریم او فرمان کرد تا کنیزک برفت و روغن بانی بیاورده محاسن او را دهین نماید میثم عرض کرد باری اگر تو امروز چنین کنی زود است که بخون رنگین گردد ام سلمه فرمود اینخبر را کدام کس با تو گذاشت عرض کرد مولایم علی بن ابیطالب ام سلمه بگریست و فرمود نه تنها مولای تو نیست بلکه مولای من و مولای تمامت مسلمانان است اینوقت میثم ام سلمه را وداع کرده بکوفه مراجعت نمود و بقولی از سرای ام سلمه بیرون شد و ابن عباس را نشسته دید و گفت تفسیر قرآن از من بپرس که بدانگونه که نازل شد در حضرت امیر المؤمنین قرائت کرده ام و تأویلش را از آنحضرت بیاموخته ام ابن عباس کاغذ و دوات طلبیده چنانکه او املا میکرد مینوشت در اثنای سخن گفت چگونه باشد حال تو چون بدار چوب دهم از نه تن که از همه آنها چوبش کوتاه تر و بزمین نزدیکتر باشد بنگری ابن عباس چون اینسخن عجیب بشنید آنکاغذ را بر درید و فرمود بکهانت نیز سخن میکنی میثم گفت آنچه را که بنوشتی محفوظ بدار تا اگر آنچه با تو خبر دادم وقوع یابد برحمت خود را بهره مند باشی و اگر چنان نشد دریدن کاغذ پاره دشوار نیست ابن عباس دست باز داشت و میثم راه عراق پیش گرفته روی بکوفه نهاد از آنسوی چون عبید الله بن زیاد با امارت کوفه بیامد با عریف و یاور قوم گفت میثم را

از تو

از تو میخواهم گفت در مکه است عبید الله گفت من آنها را ندانم اگر او را نزد من نیاوری البته ترا بقتل رسانم عریف از بیم در تفحص حال تا بقادسیه برفت و در آنجا بزیست تا میثم باز رسید پس وی را بگرفت و نزد عبید الله بن زیاد بیاورد و بقولی او را گرفته در مجلس عبید الله حاضر کردند یکی از حاضران گفت ایمیر این از تمامت مردمان در خدمت علی علیه السلام گرامی تر بود عبید الله گفت ویحکم این همان اعجمی است گفتند آری عبید الله از روی استهزا گفت کجاست پروردگارت میثم گفت در کمینگاه ظالمانست و تو یکی از ستمکارانی گفت تو با این عجمه که در تست بآنچه میخواستی رسیدی باز گوی صاحب تو چه خبر داده است از آنچه با تو خواهم کرد گفت خبر داده است که تو مرا بر درخت دهمین بر دار میزنی و آن درخت از آن نه دار دیگر کوتاه تر و بزمین نزدیکتر است عبید الله گفت ما در آنچه خبر داد مخالفت میکنیم میثم گفت تو نمیتوانی خلاف فرمایش او را کنی سوگند با خدای علی علیه السلام خبر از رسولخدای و رسولخدای از جبرئیل و جبرئیل از پروردگار جلیل بمن خبر داده تو چگونه میتوانی مخالفت ایشان را نمائی همانا میدانم آن موضعی را که مرا در آنجا بدار میزنند کدام نقطه از نقاط کوفه است و من نخست آفریده از آفریدگان خداوند سبحان هستم که در ملت اسلام لگام بر من میزنند در حال ابی علی مسطور است چون عبید الله بن زیاد بکوفه در آمد رایت او بخرابنی که در کناره سر برکشیده بود بیاویخت و پاره شد عبید الله اینحال را بفال میمون ندانست و حکم نمود تا آن درخت را بیفکنند یکی از نجاران آن درخت را بخرید و بر چهار پاره ساخت میثم میگوید با پسرم صالح گفتم میخی آهنین بگیر و نام من و پدرم را بر یکی از شاخهای آن درخت نقش کن و چون از اینحال روزی چند برگذشت گروهی از اهل بازار نزد من بیامدند و گفتند ای میثم با ما نزد امیر شتاب گیر تا از عامل بازار شکایت کنیم و عزل او و نصب دیگری را خواستار شویم پس بمجلس ابن زیاد شدیم و چون در میان انجماعت بفصاحت بیان و طلاقت لسان امتیاز داشتم گوش بسخن من بگذاشت و از گردش زبان و جوشش بیان من در عجب افتاد عمرو بن حریث گفت اصلح الله الامیر آیا این سخنگوی را میشناسی گفت تا کدام کس باشد گفت میثم تمار دروغگوی و مولای دروغگوی علی بن ابیطالب است و این عمرو بن حریث بن عمرو بن عثمان بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم قرشی مخزومی مکنی بابی سعید است و در زمان وفات رسولخدای صلی الله علیه و آله دوازده ساله بود و در کوفه از جانب بنی امیه عامل عمل میگشت و انجماعت بدو مایل بودند و بدو وثوق داشتند و او بهوای ایشان روزگار مینهاد و در سال هشتاد و پنجم هجری بمرد و بعضی او را از جمله اصحاب علی علیه السلام شمرده اند لکن دشمن خدای و ملعونش خوانده اند بالجمله چون ابن زیاد این سخن بشنید راست بنشست و با من گفت تو چگوئی گفتم اصلح الله الامیر بلکه من راستگوی و مولای علی بن ابیطالب راستگوی هستم که بحق و راستی بود آمد و گفت البته باید از علی برائت جوئی و مساوی او را بر زبان آوری و دوستی عثمان را واجب شماری و محاسن او را بازگوئی و اگر جز این کنی دست و پایت را از بدن جدا کنم و بر دارت برکشم میثم از اینسخن بگریست میگوید با من گفت این گریستن از جهت چه از گفتار یا کردار بر سیده گفتم سوگند با خدای نه از گفتار و نه بر کردار گریستن کنم لکن این گریه من از آن است که در آنروز که مولا و آقای من امیر المؤمنین علیه السلام اینخبر با من بگذاشت مرا

شک

شك بدل افتاد واکنون مقرون بیقین کردید عبیدالله گفت با تو چه فرمود گفتم روزی بر در سرای آنحضرت
رفتم گفتند بخواب اندر است پس صدائی برکشیدم ایخفته بیدار شو سوگند باخدای ریش مبارکت باخون رنگین
میشود فرمود راست گفتی تو نیز سوگند باخدای هر دو دست و پایت و زبانت را از تن جدا میکنند و بردار
میزنند عرض کردم کدام کس اینکار را خواهد کرد ای امیرالمؤمنین فرمود مردی درشت کوی ناخجسته روی لئیم
که خود در القبیله که نه از ایشانست بسته پسر کنیزک زناکار داعی عبیدالله بن زیاد لعنه الله علیه میثم میگوید چون اینسخن
بشنید درونش از آتش خشم آکنده شد و گفت سوگند با خداوند هر دو دست و هر دو پای ترا ببرم و زبانت را
بجای میگذارم تا ترا و مولایت را تکذیب نمایم پس هر دو دست و هر دو پای او را بفرمان آن نابکار قطع کردند
و او را از دارالاماره بیرون آوردند تا بردار بیاویزند میثم در آنحال فریاد همی برکشید ایمردمان هرکس میخواهد تا
از احادیث مکنونه علی بن ابیطالب بشنود نزد من بیاید و بروایتی او را بر در سرای عمرو بن حریث بر دار زدند و
در آنحال که مصلوب بود میگفت ایمردمان از آن پیش که بقتل رسم هر چه خواهید بپرسید سوگند با خدای شمارا با آنچه
تا قیامت خواهد شد و هر فتنه که در جهان روی میدهد خبر میدهم مردمان از هر سوی بدو روی کردند و میثم از
اخبار و احادیث عجیبه آنحضرت داستان میکرد در این اثنا عمرو بن حریث از دارالاماره باهنگ سرای خویش
بیرون آمد و گفت این ازدحام چیست گفتند میثم تمار است که از علی بن ابیطالب سلام الله علیه حدیث میکند عمرو
شتابان بازگشت و با ابن زیاد گفت هرچه زودتر بگیر ابفرست تا زبان میثم را قطع نمایند چه من هیچ ایمن نیستم که یکباره
چنان قلوب اهل کوفه را دیگرگون نماید که بر تو خروج نمایند چون ابن زیاد بجانب مردی حرسی که بر فراز سرش
ایستاده بود نگران شد و گفت بشتاب و زبان ویرا قطع کن پس نزد میثم شد و گفت ای میثم گفت چه میخواهی گفت
زبانت از کام بیرون کن که فرمان امیر است ابن میثم گفت هانا پسر فرزند زناکار چنان می پنداشت که مرا
و مولایم علی علیه السلام را تکذیب نماید اینک زبان من حاضر است قطع کن چون آهنگ قطع زبانش را نمود
گفت مهلت بده کلمه شهادت گویم گفت بگو گفت بدانید که خبر مولایم علی علیه السلام در قطع زبانم راست گردید
بعد از آنکه زبانش را ببرید ساعتی در خون خویش بغلطید و از آن پس بروضه رضوان خرامید و چون بشهادت
برخوردار شد زینت چوبه دار گشت صالح میگوید پس از روزی چند بر آن دار که ویرا بیاویخته بودند نگریستم
و معلوم کردم این همان پاره چوب چهارگانه بود که میخ بر آن کوبیده و نشان کرده بودم و بروایت دیگر او را
بر در سرای عمرو بن حریث بدانگونه که خود خبر داده بود بر دار زدند و پیوسته مردمان را احادیث میراند ابن زیاد
مردی حرسی را بقتل او مأمور کرد حرسی بیامد و حربه که در دست داشت بدو افکند و گفت سوگند با خدای
در حال تو جز این ندانسته ام که در تمامت زندگانی خویش شبها را بعبادت روز آوردی و آن حربه بر تهیگاه میثم رسید و
کارگر شد و خون در اندرونش مختنق گشته سه روز زنده بماند و پیش از مغرب خون از بینی او بیرون دوید و محاسن
شریفش را رنگین ساخت و علامه بهبهانی اعلی الله مقامه در تعلیقاتی که بر منهج المقال مرقوم فرموده میفرماید
میثم بر عریف قوم خود میگذشت و میگفت ایفلان گویا که ترا نگرانم که دعی پسر دعی بنی امیه ترا میخواند و مرا از تو
از تو طلب میکند و چون من نزد تو شدم مرا بدو میبری تا بر در سرای عمرو بن حریث مقتولم نماید و چون

روز

روز چهارم باز رسد از هر دو بینی من خونی بسته بیرون آید و نیز در آنکتاب از حنان بن سدیر از جدش مرویست
که یکی روز میثم تمار با من گفت ای ابوحکیم نگران اینمکان هستی که در اینجا ادای اجری نمیشود و اگر روزگار تو
دراز گردد اجر اینمکان را بر دری از ولید بن عقبه که او را زراره گویند ادا میکنی سدیر میگوید چون روزگاری
گذشت ادای آن اجر را بر دیگه در سرای ولید بن عقبه بود و او را زراره و جبرئیل بن احمد میخواندند بگردم
و هم در آنکتاب از عمران بن میثم و بقولی حمزة بن میثم از حنان بن سدیر از جدش مرویست که روزی میثم تمار
با من گفت ای ابوحکیم من ترا بحدیثی که مقرون بحق است خبر میدهم میگوید گفتم ای ابو صالح آن حدیث چیست
گفت من در اینسال بمکه میروم و چون در هنگام مراجعت بقادسیه رسیدم این مرد زنازاده ابن زیاد مردی را
با صد سوار بسوی من رهسپار میدارد تا مرا بدو برند و او با من چنین و چنان گوید و متهم گرداند و میگوید
سوگند با خدای هر آینه دست و پایت را قطع مینمایم من بدو میگویم سوگند با خدای علی علیه السلام بتو از تو خشن
شناساتر بود که گاهی سرت را با دره میزد و حسن عرض کرد ای پدر او را مزن که ما را دوست میدارد و او دشمن
ما کینه ور است علی علیه السلام بدو گفت ایفرزند من خاموش باش قسم بخدای من بدو از تو داناترم بآن
خدائی که دانه را بشکافت و مردم را بیافرید وی دوست دشمن تو است میگوید چون اینسخن را شنیدم
باینمقام آوردم امر میکند تا مرا بردار زنند و من اول کسی هستم که در اسلام او را لگام کنند و چون روز سیم
فرا رسد آفتاب غروب نموده یا ننموده باشد که دو سوراخ بینی من خون برگشاید و بر سینه و ریش من جاری
شود راوی گوید ما مترصد آنحال بودیم و چون روز سیم فرا رسید آفتاب غروب کرده یا نکرده بود که خون از
دو بینی او بر صدر و لحیه اش روان شد پس با هفت تن خرما فروشان فراهم شدیم و شب هنگام بپای
دارش بیامدیم و اینوقت پاسبانان بجنگ جمدش مشغول بودند و آتش برافروخته بودند شعله آتش در میان
ما و ایشان حایل شد پس جسد میثم را با همان چوب که بر او مصلوب بود حمل کرده بیاوردیم تا بآبگاهی از قبیله مراد
رسیده و آن جسد را در آنجا دفن کرده و آنچوبه دار را در ویرانه بیفکندیم و چون صبح بردمید و آن جسد را
نیافتند بهر سوی بشتافتند و نشانی نیافتند و بروایت دیگر چون میثم آنسخنان را با ابن زیاد بگذاشت ابن زیاد
گفت او را بزندان برده حبس کردند و در اینوقت مختار بن ابی عبید ثقفی نیز در زندان بود میثم او را بدید
و گفت ای مختار دانسته باش که تو از مجلس ابن زیاد بسلامت بیرون میشوی و بخونخواهی حسین بن علی علیهما السلام
کمر می بندی و اینظالم جبار خونخواره را بقتل میرسانی و سر و صورتش را در زیر لگد میسپاری در اینوقت فرمانی
از یزید با بن زیاد در رسید که مختار را رها نماید ابن زیاد او را رها کرده چنانکه در کتاب احوال حضرت سجاد علیه
السلام باینحکایت اشارت شد بالجمله ابن زیاد فرمان داد تا میثم را بردار زنند مردی او را بدید که بپای
دارش ببرند گفت ای بسا بی نیازی که ترا از این بلیت بود گفت از اینکه میتوانی از دوستی علی و اولادش
برائت جوئی و از این بلیت عافیت یابی میثم بخندید و آنگاه بدرخت خرما اشارت نمود و گفت برای اینم بیافریده اند
و برای منش بپرورده اند چون بدار شد عمرو بن حریث را آن سخنها بخاطر گذشت و با کنیزک خود فرمان
داد تا پای دار را بروفت و آب بزد و مجمره بسوخت در رجال کشی مسطور است که میثم اول کسی است

که اورا

که او را لگام زده بردار کشیدند بالجمله جناب میثم را بعضی میثم بن یحیی نوشته اند و میثم نهروانی خوانده اند و مذکور واز بزرگان شهدا و زعمای دین دانسته اند و در رجال ابی علی مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام او را سخت دوست میداشت و مؤمنی موحد و در رخا شاکر و در بلا صابر بود و علامه حلی اعلی الله مقامه در کتاب خلاصه او را از مقبولین مذکور فرموده و پاره حالات او انشاءالله در ذیل احوال حبیب بن مظاهر مسطور میشود و بعضی میثم بکسر میم نوشته اند

داستان قتل رشید هجری رضوان الله علیه بفرمان عبید الله بن زیاد

رشید بضم را و مهمله و معروف برشید هجری از اصحاب خاص و دارایان اسرار امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است که مصغر رشد باشد و هجری بفتح ها و جیم است و بعضی بضم جیم نوشته اند لکن باشتباه رفته اند و ناحیه بحرین را بتمامت هجر گویند بالجمله در کتب رجال او را مشکور خوانده اند و بر جلالت قدر و علو مرتبتش اشارت نموده اند علی علیه السلام او را رشید البلایا نامید و این سخن اشارت باین بود که او را بجرم محبت با دودمان ولایت و امامت بسخت ترین صورتی شهید خواهند کرد و در آن بلیت شکیبائی و صبوری خواهد رفت و رشد خود را در عوالم محبت و معالم ریاضت آشکارا خواهد ساخت و دیگر آنکه آنحضرت او را العلم منایا و علم بلایا التعلیم فرموده بود و چون کسیرا میدید میگفت فلانکس بفلان مرض بخواهد مرد و تو ای فلان بچنین و چنان کشته میشوی و بهمان طریق که رشید خبر میداد صورت می بست از ابو حیان بجلی از قنوا دختر رشید هجری مرویست که گفت از قنوا پرسیدم که از آنچه از پدرت شنیدی مرا خبر گوی گفت از پدرم شنیدم گفت امیرالمؤمنین علیه السلام با من فرمود ای رشید چگونه خواهد بود صبوری تو در آن روز که آنکس که خود را به پسری بنی امیه منسوب و بسته میدارد ترا بخواند و به بیزاری از محبت من بخواند و هر دو دست و هر دو پای و زبانت را قطع نماید رشید عرض کرد دیگر جز اینست که پایان اینکار بهشت جاوید قرار است فرمود ای رشید خوش باش که در هر دو جهان با من باشی قنوا میگوید سوگند با خداوند که روزگاری بسیار برپای نرفت که عبید الله بن زیاد فرزند زنا او را در کوفه بگرفت و حاضر ساخت و گفت باید از علی بیزاری بجوئی رشید از اینکار ابا و امتناع ورزید ابن زیاد گفت البته ترا خبر داده است که بچگونه مردنی بمیری رشید گفت خلیل و دوست من با من فرمود که تو مرا بر تبرای از آنحضرت دعوت نخواهی کرد و من از قبول آن سر بر می تابم و تو دست و پای و زبان مرا بخواهی برید و مرا بردار بخواهی زد گفت سوگند با خدای که سخن او را بدروغ مقرون دارم و گفت از وی دست باز دارید تا بهر کجا که خواهد برود و چون رشید قدمی چند برفت آمرزد و گفت مکافات او هیچ از آن بدتر نباشد که امیرالمؤمنین بدو خبر داده و بروایت کشی و دیگران ابن زیاد گفت تا دست و پایش را از تن جدا کردند و زبانش را بجای بگذاشتند رشید آنچه از وی جدا شده در کنارش بگذاشتند و چون او را بدانحال از دار الاماره بیرون آوردند دخترش از وی پرسید ای پدر آیا ترا از قطع اعضا دردی و المی باشد فرمود الم من بدانمقدار است که کسیرا از ازدحام و هجوم مردم فشار رسد بعد از آن از اطراف و جوانب مردمان در اطرافش فراهم شدند رشید گفت صحیفه و دواتی بمن دهید تا از آنچه از کنون تا روز رستاخیز بود خبر کند

گردد شما را نگارش دهم و نیز از سوء عاقبت و وخامت انجام پسر زیاد بر زبان میراند و بروایتی گفت ایمردمان از هرچه خواهید از من بپرسید چه مرا نزد اینقوم مطالبات است که قضایش را نموده اند پس مردی نزد ابن زیاد برفت و گفت این کردار چه بود که بجا آوردی و زبانش را نبریدی تا مردم را با مور بزرگ داستان کند ابن زیاد را معجزه امیرالمؤمنین آنچه در سابق گفته بود فراموش ساخت و مردی حجام را بفرستاد تا زبان او را ببرید و بر دارش کشید و صدق کلام معجز نظام آنحضرت صلوات الله علیه ظاهر شد و رشید علیه الرحمه در آنحال بمرد و نیز کشی گوید که فضیل بن زبیر حکایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بستان برنی برفت و در سایه خرما بنی بنشست و اصحابش در خدمتش حضور داشتند آنگاه بفرمود آن خرما بنی را قطع کرده و خرمائی از آن بیفتاد و آن خرما را در حضور اصحاب بگذاشتند از میانه ایشان رشید هجری عرض کرد یا امیرالمؤمنین این خرما بسیار نیکوست فرمود ای رشید اگر امروز چنین گوئی فرداست که بر شاخه از آن آویخته شوی رشید گوید از آن پس روزها بکنار آن درخت بیامدم و آبش بدادم تا امیرالمؤمنین علیه السلام بدیگر جهان شد روزی بیامدم و نگران شدم که شاخه آنرا بریده اند با خود گفتم مرگ من نزدیک شده است و از آن پس روزی دیگر در آنجا بیامدم ناگاه عریف بیامد و گفت فرمان امیر را اجابت کن پس بدو روی کردم و چون داخل قصر شدم دیدم آن درخت در آنجا افتاده پس پای بر شاخه آن زده گفتم از بهر تو پرورشت یافته ام و تو بهر من رویده شدی آنگاه بنزد عبید الله بن زیاد شدم گفت بازگوی از سخنان دروغ صاحب خود چه داری گفتم سوگند با خدای نه من دروغگوی هستم و نه او هرگز سخنی از وی کذب و دروغ گفته باشد و بقیه خبر چنان است که مسطور شد در هر صورت در کتب رجال در مواقع متعدده بمدح وی اشارت کرده اند

داستان عزیمت فرمودن حضرت امام انام ابی عبدالله الحسین علیه السلام از مکه بکوفه موافق روایت اسفراینی

معلوم باد عموم مورخین و محدثین حرکت امام حسین علیه السلام را از مکه معظمه بجانب کوفه نگاشته اند لکن صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی چنانکه راقم حروف در ذیل کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام اشارت نمود حرکت فرمودن آنحضرت را یکسره از مدینه طیبه بجانب کوفه نگارش داده و از ورود آنحضرت بمکه معظمه ننداشته است صاحب عوالم نیز با صدوق موافقت کرده است لکن چون متابعت عموم اخبار و اجله محدثین شرط است بر طبق آنچه ایشان گذارش کرده اند اشارت میرود و غریب اینست که شیخ ابواسحق اسفراینی که از معتبرین و مشاهیر اهل خبر است در کتاب نور العین اخباری غرابت دارد که هیچکس با وی رفاقت ندارد در آن چنانکه مینویسد از من خواستار شدند که آن اخبار و حکایاتی که در مصرع حسین علیه السلام رسیده است وا کنم لاجرم این کتاب را تألیف کرده نور العین فی مشهد الحسین نامیدم و بعد از آنکه از مدت خلافت خلفا و فضایل ایشان میگذارد میگوید بعد از شهادت علی علیه السلام معویه والی مملکت شد و با اهل خاندان نبوت و بنی هاشم خصوصاً امام حسین علیه السلام اکرام میورزید و با برادران و خویشاوندان و اهل بیت آنحضرت چون پدری مهربان شفقت مینمود و چون مدتی برگذشت نایبی از جانب خویشتن در مدینه بگذاشت و لشکر باخت

با ننت و حسین و برادران و فرزندان آنحضرت را در ملازمت خود با تمامت عشایر و برادرزادگان
امام حسین علیه السلام کوچ داده و جملکی را در ناحیهٔ دمشق در زمین شام فرود آورد و خود در مملکت شام
بخلافت بنشست و فرمان او در تمامت بلدان اسلام روان گشت و حسین علیه السلام و فرزندان او و برادر
زادگان و جمله اقوام آنحضرت از مرد و زن و بزرگ و کوچک در شهر دمشق با معویه بودند و معویه با ایشان
در کمال اکرام سلوک مینمود و در حق ایشان بحرمت وصیت میکذاشت و فرمان حسین بر فرمان او برتر و
تمامت لشکر در اطاعتش حاضر بودند هر وقت آنحضرت بر نشستی در رکاب مبارکش بر نشستند و چون فرود
آمدی بمتابعتش فرود آمدندی و بهمواره اوقات در مجالس و محافل آنحضرت با معویه بر فراز تخت می نشستند
تا روزگار مدتی برگذشت و معویه بمرضی سخت دچار گشت و بر مرگ خود یقین کرد بفرستاد و پسرش یزید را
حاضر ساخت یزید گفت ای پدر در دتو چیست گفت بجای بنشین چون بنشست گفت ای فرزند هر کس را مدت
معلومی و هر نفسی را اجل محتومی باشد هیچکس نیست که زهر آب موت را از پیمانه مرگ ننوشد و بر چهره حیات پردهٔ
ممات نپوشد هم اکنون بر مرگ خود یقین کرده ام و جمله امور در قبضه قدرت خداوند احدیت است یزید گفت
ای پدر بفرمای بعد از تو خلافت با کیست گفت خلیفه من توئی لکن بشنو تا چه گویم و خدای در آنچه میگویم وکیل است
وصیت میکنم ترا که با رعایای خویشتن و ودایع حضرت ذی المنن بعدل و داد باشی چه فردای قیامت سلاطین
و پادشاهان با حشمت و ابهت در پیشگاه خداوند تعالی بر پلی که میان دوزخ و بهشت برکشیده اند ایستاده
شوند خداوند قادر قاهر بحسب اقتضای حکمت و عدل او هر یک را خواهد در بهشت در آورد و هر کس را خواهد بواسطهٔ
جور و ظلم او در جهنم درکشد ای پسرک من مردمان را بر سه صنف بدار آنانکه سال برده و روزکار برشمرده اند
منزلت پدر خود گذار و حرمت بدار و آنانکه خرد سال و کم روزکارند چون فرزند خود شمار و شفقت و مهربانی
کار کن و آنانکه متوسط الحال هستند مانند برادر خود بدان و رعایت اخوت کن و در میان رعیت خود بعدلی کامل
و عدالتی شامل بگذران و در هر کار از پروردکار قهار پرهیز نمای و از آن روزکار که مردگان از گورها انگیخته
شوند و غلغلهٔ محشر نمایشگر شود از خدای بترس ای فرزند ترا در باره حسین و اولاد و برادران و برادرزادگان
و جمله عشیرت او و تمامت بنی هاشم وصیتی تام و تمام مینمایم ای یزید نباید هیچ روزی بشب رسد و تو در امور
رعیت و مهام مملکت بیرون از مشورت و اشارت حسین کاری را فیصل دهی و نباید هیچ امری از امراء و دستی از دست او
بر تو برتر باشد تا نخورد نخور و تا نیاشامد میاشام و تا انفاق او را و اهل بیت او را بجای نیاوری در حق هیچکس از
لشکریان و اهل خاندان خود انفاق مکن و تا او را و اهل بیت او را نپوشانی در حق هیچکس و امدار ای فرزند در حق او و
کسان او و بنی هاشم وصیتی سخت و تام با تو میگذارم ای فرزند بدانکه خلافت حق ما نیست بلکه حق حسین و پدر او و جد
او ست و بعد از حسین مخصوص باهل بیت او ست ای یزید میباید زمانی اندک بر کرسی مملکت استقرار گیری تا حسین
سالخورده شود و بسن رجال رسد آنوقت او را با حالی نیکو و ابهتی بزرگ بمکه روانه کنی و آنوقت خلیفه او ست
یا هر کس را که او از اهل بیت خود اختیار فرماید و خلافت باهل خودش بازگشت کیرد چه ای فرزند من ما را اخلاقی نبوده است
بلکه ما بندگان او و پدر او و جد او صلی الله علیه و آله میباشیم ای فرزند هر چه انفاق کنی با یک نیمه آن از حسین
باشد

باشد ای فرزند من بپرهیز از اینکه حسین بر تو خشمگین شود چه اگر وی بر تو غضب کند خدای و رسولخدای بر تو خشمناک
شوند زیرا که جد او رسول الله شفیع اولین و آخرین است و در حق جن و انس دارای شفاعت عظمی است
و پدرش علی بن ابیطالب در روز قیامت ساقی حوض کوثر است و لواء حمد بدست او ست و مادرش
فاطمهٔ زهرا سیده نساء است و جده اش خدیجه کبری است و ایشان همگنان باشند که دین یزدان را
آشکار ساختند و ما را براستی و راه راست دلالت فرمودند ای فرزند اگر از آنچه ترا وصیت کردم کناری جوئی
در هر دو جهان از تو بیزارم و در آنسرای با جماعت مجرمان محشور کردی و در آتش جهنم جای کنی یزید گفت
ای پدر بآنچه فرمودی گوش سپردم و اطاعت مینمایم و چون معویه بمرد و یزید از کار او و دفن او فراغت یافت
و بر کرسی سلطنت جای کرد و بانواع ملاهی و مناهی آلهی مشغول و طوایف امم را بپرستش زر و سیم مشغوف ساخت حسین
علیه السلام و جمله یاران و فرزندان و فرزندهای برادران و اهل خاندان آنحضرت را بالمره محروم ساخت
و آنچه پدرش معویه همه ساله در حق ایشان مقرر و مبذول داشته با آنحضرت بکینه وری و عداوت و قساوت
کار میکرد و چنان با آنحضرت دشمن بود که نام مبارک او و کسان او را بر زبان نمیراند و اگر دیگری میراند برنجید
خاطر میگشت و او را آزرده خاطر و مطرود میداشت چون امام حسین علیه السلام اینحال را نگران شد گریان بسوی
خواهرش سکینه گرایان شد و حکایت یزید بتمامت بگذاشت و گفت ای خواهر ما را بمکه و الا بمدینه بکوچ باید سکینه گفت
ای برادر ما را نزد یزید مقام اقامت نیست لکن رای صحیح اینست که از خود او اجازت حاصل کرده جانب او
سپاریم فرمود ای خواهر من رائی نیکو ست و آنحضرت در همانساعت قلم و قرطاسی حاضر ساخته مکتوبی بسوی
یزید نوشت ای یزید دانسته باش که من بر آن عزیمت هستم که بجانب مکه کوچ دهم و در آنجا یا در مدینه طیبه شوم
که دیار پدرم و جدم رسولخدای صلی الله علیه و آله در آنجا ست اکنون اگر رخصت رحیل میدهی بکوچم و اگر باقامت
حکم میکنی در اینجا بمانم یزید در جواب نوشت از من دستوری کوچیدن بمکه یا بمدینه یا اقامت و رزیدن را خواسته
بودی من نه در رفتن و نه اقامت نمودن سخنی میرانم میانی بمیل و اراده خودت میباشد میمانی بمیل خودت است
اما اگر تمام روی زمین از بهر من زر سرخ گردد بتو و اصحاب تو یکدرهم ندهم و چندانکه نزد من بمانی جز بارنج
و میوه اندوه نیابی چه با تو هیچ مهر و حفاوت و شفقت ندارم بهر کجا در حوالی مکه و مدینه خواهی فرود آئی
و باندیشهٔ مراجعت نباش که من چشم دیدار تو و اهل بیت ترا ندارم بلکه بهر کجا که میخواهی راه برگیر و منزل بساز
چون امام حسین این جواب را بدید بخواهرش سکینه آگاهی داد گفت ای برادر ما را از اینجا بکوچ باید چه از دست تعدی
از یزید و جزا و بار رحیم تر است امام حسین علیه السلام در همان هنگام مهیای سفر شد و با تمامت یاران و کسان
خود راه برگرفت تا بمدینه طیبه فرود شد و ایشان را در سرای پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام جای داد و جناب
محمد بن حنفیه بملاقات آنحضرت بیامد و تحیت و ترحیب بگفت و در منزل خود فرود آورد و شرایط احسان و اکرام
مبذول نمود امام حسین علیه السلام بزیارت مرقد شریف جدش برفت و اهل مدینه بدیدار آنحضرت بشتافتند
و آنروز را بدانگونه بپایان آوردند و چون شب در آمد و جملکی در بستر راحت بغنودند حسین علیه السلام با
برادرش محمد داستان یزید را بگذاشت محمد گفت ای برادر من در کار یزید بر تو باکی نیست در این سرزمین
بازان

باکسان خود منزل گزین و با ایشان در مکه معظمه فرود شو چه حرم خدای میباشد و از تمام نقاط بوصول رحمت الهی نزدیکتر است و منزل و مأوای آبا ما بوده است و این خلافت یزید و پدران یزید را نبوده و نیست بلکه مخصوص با میباشد و پیش از ما حق پدران ما و اجداد ما بوده است اگر خواهیم میگیریم و گرنه ترک میکنیم و ترک آن برای ما نیکتر است آنحضرت این رائی را پسندیده داشت و پس از چند روزی با تمام عشیرت و اقربا خود بسوی مکه شد مردم مکه و عبدالله بن زبیر که در آنوقت در مکه خلافت داشت باستقبال آنحضرت بیرون تاختند و بقدوم مبارکش شادان شدند و عبدالله بن زبیر برادر رضاعی امام حسین علیه السلام بود و آنحضرت را با کسان او بسرای خود در آورد و در شب ورود ولیمه بزرگ بداد چندانکه تمام اهل مکه را کافی گشت آنگاه با ابن زبیر در مجلسی خاص بنشستند و آنحضرت داستان یزید را بگذاشت ابن زبیر عرض کرد یا ابا عبدالله امروز خلیفه روزگار توئی من نیز از اصحاب تو هستم چه این خلافت پیش از تو از پدر و جد تو است و تو از یزید و از من و از دیگران سزاوارتری اگر با محاربت او باشی من نیز در رکاب تو بحرب او رهسپار میشوم امام حسین علیه السلام فرمود سوگند بخاک پاک قبر جدم رسولخدای صلی الله علیه و آله اراده خلافت ندارم و جز این نخواهم که بگذارند با سرای خود اندر با قوم و عشیرت خود تا پایان عمر مانند جدم رسولخدای صلی الله علیه و آله بمانم و برعایت اهل خویش بگذرانم دیگر در سر و سه روز گرسنه بپای برم تا روزم بپای رود ابن زبیر عرض کرد یا ابا عبدالله ای پسر دختر رسولخدا حاشا و کلا چگونه میشود که اهل بیت تو گرسنه بسر برند و در بستر رحمت پای گذارند پاس اکرام تو و پدر تو و جد تو صلی الله علیه و آله جز راحت تو و اهل بیت و تمامت عشیرت و اقارب تو و جمله بنی هاشم را منظور نمیدارم تا تو و کسان تو نخورید نمیخورم و نیاشامید نیاشامم و تا درباره تو و کسان تو انفاق نکنم در کار خود انفاق نمیکنم و هیچ امری برامر تو مقدم ندارم و بهرچه اراده فرمائی جز آن نکنم حسین علیه السلام در حق او دعای خیر فرمود و چون مدتی برگذشت از منزل ابن زبیر دقیقه از دقایق خدمت و فرمان پذیری آنحضرت فرو گذار نمیکرد و مردم مکه نیز در حضرتش بکمال خلوص نیت و ارادت میرفتند و در حضرت او و اهل بیت او با هدایای هدایا میپرداختند اما یزید بن معویه چون بر قوت سلطنت و اقتدار حکومتش افزوده شد و ملوک روی زمین در پیشگاهش ارسال تحف و هدایا و اظهار فروتنی و انقیاد نمودند یکباره بر مراتب تجبّر و طغیان برافزود و اهل بلاد را دستخوش ظلم و عناد نمود و بقتل نفس و نهب اموال و آزار نساء و رجال فرو گذار ننمود ظلمش جهانرا تاریک ساخت و جورش رشته آرام جهانیانرا باریک ساخت صغیر و کبیر از افعال نکوهیده اش در نفیر آمدند و غنی و فقیر از عنفش بچنگال بلایا دستگیر شدند و مردی از سپاهیان خود را که عبیدالله بن زیاد نام داشت بحکومت بصره و کوفه و عراق منصوب نمود و ابن زیاد با آن ظلم و فساد که در نهاد داشت با لشکر خود در کوفه نایبی بگذاشت و خود در بصره بظلم و جور و قتل نفوس و نهب دینار و درهم و فلوس جلوس کرد و آیات ستمکاریش در صفحه جهان نمایان شد و مردمانرا الخشم و عدوان در سپرد چون خلق جهان این بغی و طغیان را از یزید و ابن زیاد بدیدند در خدمت بزرگان قوم و زعمای عشایر زبان بشکایت برگشودند و گفتند اینگونه کردار ناهنجار از هیچ حکمرانی نمودار نشده و ما را تاب احتمال اینجمله ظلم و ستم نمانده است گفتند بهتر آنست که عریضه بحضرت حسین بن علی علیهما السلام

عرض

عرض کنیم و قدوم مبارکش را مسئلت نمائیم باشد که بدینسوی عزیمت فرماید و خلافت را که حق اوست نه حق یزید و پدرش مأخوذ فرماید و ما در رکابش انجمن شویم و بحرب یزید روی کنیم زیرا که حسین عارف بالله و از نسل رسول الله و اهل عدل و ایمان است هرگز بجور و ظلم و بهتان رضا ندهد پس نامه بحضرتش بنوشتند و از ظلم یزید و بغی ابن زیاد و عدم استحقاق یزید در امر خلافت و اولویت آنحضرت بامارت امت شرح داده مستدعی شدند که آنحضرت هرچه زودتر بآنسوی روی کند تا بجنگ یزید راه برسپارند چون رسول ایشان در مکه مشرفه عریضه ایشانرا در سرای آنحضرت از نظر انورش بگذرانیدند و رانکه و فرستادهٔ ایشانرا براند و جوابی نراند چون رسول بازگشت و داستان بازگفت اهالی کوفه دفعه دوم و سیم و چهارم قاصد بفرستادند و آنحضرت التفاتی نفرمود و از حرم مفارقت نمیکرد و قائم اللیل و صائم النهار میگذرانید و بر عبادت خدای اعتکاف داشت و اهل کوفه و عراق همچنان قاصد و نامه میفرستادند تا بجائی برنیامد که هزار عریضه ایشان بخدمتش مکشوف شد و امام حسین سلام الله علیه التفات نفرمود بلکه مینمود از مکه بیرون نمیشوم تا روزگارم بانجام رسد و حاجتی بخلافت و ستمکاری با رعیت ندارم و در خلال آنحال که یکی روز آنحضرت در سرای خود جلوس فرموده بود سواری از اهل کوفه بر در سرای مبارکش آمده دق الباب نمود چون رخصت یافت بیامد و سلام بداد و هر دو دست شریفش را ببوسید و نامهٔ از اهل کوفه تقدیم کرد نوشته بودند از ظلم و جفا و جور و دغای یزید بن معویه و قتل رجال و نهب اموال و قائم مقام او پسر مرجانه که فظائعی بسیار و جائری غدار است که برخلاف قانون شریعت امر بمنکر و نهی از معروف مینماید و در میان ما بشرب خمر روزگار میگذرانند و از خدای نمیترسد و همه نوع اعمال قبیحه در این بلدان و امصار نمودار و ظاهر ساخته آگاهی داری و ما در این مدت هزار نامه بحضرتت تقدیم کردیم تا بجانب ما رهسپار شوی و در رکابت بحرب و قلع یزید روی گذاریم و خلافت را که خاص تو و پدرت و جدت میباشد بازگیری و بر ما حکومت فرمائی لیکن از اهل بیت خود را بر ما امارت دهی هم اکنون ترا بحق جدت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله سوگند میدهیم که تشریف قدوم ارزانی داری و بمساعدت و معاونت ما حق خود را مالک شوی و اگر حاضر نشوی بامداد قیامت در حضرت احدیت با تو مخاصمت ورزیم و عرض کنیم پروردگارا حسین با ما ظلم ورزید و هر ظلم و جور و قضاوت بناحق که با ما و دیگران روا داشتند رضا داد و دیگران نیز بداد خواهی زبان برگشایند و گویند خداوندا حق ما را از حسین بازگیر اگر چنین شود جواب تو در حضرت پروردگار چیست و چگونه از حقوق خلق الله نجات یابی چون امام حسین علیه السلام این نامه را بخواند از بیم خدای بر خود بلرزید و از آن ظلم که بر بندگان خدای میرفت و از آن سوگند که بدو داده بودند همیخواست احشایش پاره شود و در همان وقت و ساعت برپای شد و اشک دیدگانش بر چهره اش جاری گشت و دوات و قرطاس و قلمی از نحاس بیاوردند و باهالی کوفه و عراق نوشت بسم الله الرحمن الرحیم از جانب حسین بن علی بن ابیطالب بمردم کوفه و عراق اعلام میشود که شما هزار نامه بمن فرستادید و ما التفاتی بانجمله نفرمودیم چه مراد من این بود که در جوار خانه خدا در تمام عمر بمانم و اکنون شکایت شما از ظلم یزید و جور او ظاهر شد و من عنقریب بخواست خدا بسوی شما میآیم و اکنون مسلم بن عقیل نامه مرا بشما میرساند و شما را در مسجد کوفه نماز میگذارد و در میان شما قضاوت

میکند

میکند و نعمان در میان شما حکمرانی مینماید تا من بشما بار رسم و این نعمان از بزرگان کوفه و دارای لشکرها و سعتها
بود و آنمقام و رتبت داشت که هرکس در کوفه خلافت مینمود با وی فروتنی میکرد و محبت آل بیت رسولخدای
صلّی الله علیه و آله روزگار مینوشت چون مسلم بن عقیل با دستور العمل آنحضرت با رسول مردم کوفه بکوفه رسید
و اهل کوفه از مجاری حال خبر یافتند نیک مسرور شدند و در اکرام و احسان مسلم بکوشیدند روز دیگر مسلم بدار
الامارة شد و نامه امام علیه السلام را بنعمان بداد نعمان بر سر نهاد و قرائت کرد و اظهار اطاعت و رعیتی نمود
و در آنوقت نعمان از جانب یزید بن معویه در کوفه حکومت میکرد و از اینخبر قلبش روشن شد و گفت سوگند بخدای
حسین علیه السلام از تمامت خلق جهان بخلافت لایقتر است و نهاد مبارکش با عدل و اقتصاد توأمان است پس
مردمان با امام حسین علیه السلام بیعت کردند و در سرای نعمان انجمن شدند و از آنروز نعمان مردم کوفه را حکمران
بود و جناب مسلم ایشانرا نماز و اذان و خطبه و قضاوت میراند و چون مسلم را امام حسین مأمور کوفه ساخت در
همانساعت نزد خواهرش سکینه شد و آن اخبار را بتمامت با وی باز نمود و فرمود تجهیز سفر کن و بارابکو چان
و اشک مبارک آنحضرت بر چهره اش فرو میریخت چون سکینه اینحال بدید و آن لفظ و عدوان بشنید بگریست و
عرض کرد ای برادر جز از بیم خدای دیده ات گریان مباد این هنگام سفر نیست اینک محرم میرسد و ما آنرا بدانیم
که عاشورا را در بیت الله الحرام بگذرانیم و امروز دوازدهم ذو القعدة الحرام است ما را با خود ببر تا بعرفه قیام
ورزیم و در عید نحر حاضر شویم و روز عاشورا را در بیت الله الحرام بپایان رسانیم و بعلاوه اینجمله سفر کردن
در این شهور حرام را بفال میمون نمیدانم چه از جد خود رسولخدای صلّی الله علیه و آله شنیدم میفرمود خون حسین
در محرم الحرام ریخته میشود ای برادر من صبوری کن تا محرم امسال بگذرد و دل من از دشمنان تو اطمینان گیرد
امام حسین سلام الله علیه فرمود ای خواهر من این کلام را از جدم رسولخدای صلّی الله علیه و آله من نیز شنیده ام لکن
اکنون چاره نیست زیرا که مردم کوفه و عراق مرا بخدا و پدرم و جدم سوگند داده اند که در امسال حاضر شوم و اگر
نشوم در روز قیامت در حضرت خالق بریت با من بمخاصمت روند جواب خدای علام را چه دهم تواند بود این
محرم غیر از این محرم باشد شاید حسین نیز غیر از من باشد و اگر من هم خود همان حسین باشم با آنچه مقدر شده است
چه میتوانم کرد برخیز و سفر را تجهیز کن چه ما را در همه کار توکل بر کردگار است سکینه عرض کرد ای برادر صبر فرما ای
تا در امسال که بر ریختن خون تو دلالت مینماید نگران شوم و این علامت را جبرئیل از حضرت پروردگار جلیل بیاورده است
فرمود ای خواهر آن علامت و امارت چیست عرض کرد ای برادر من همانا جبرئیل علیه السلام یک قبضه از خاک سفید بحضرت
جد ما محمد صلّی الله علیه و آله بیاورد و عرض کرد ای محمد این خاک را بگیر پسرت حسین از اینخاک آفریده شده و خونش
بر این جاری شود و چون قتل او نزدیک گردد اینخاک حمرت گیرد و خون از آنخاک بچکد جدت آنخاک را از جبرئیل
بگرفت و بفاطمه زهرا سلام الله علیها بداد و من از آنحضرت بگرفتم و ذخیره ساختم در رنگ فرمای تا بدان بنگرم
که حال خود باقی است یا رنگش دیگرگون شده است پس برفت و آنخاک را مانند عقیق سرخ بدید که خون از آن
چکان است و بخدمت آنحضرت بیاورد و عرض کرد یا اباعبدالله باینخاک بنگر چون آنحضرت بدید فرمود لا حول
و لا قوة الا بالله انا لله و انا الیه راجعون لکن ای خواهر اگر از ازل در کار من اینگونه تقدیر رفته است چکار میتوان
کرد

کرد و امور در قبضه اختیار پروردگار غفور است تدارک سفرها را بنگر و بهر طور مشیت و تدبیر حضرت احدیت
جاری است همان میشود اینکار بر خواهرش سکینه دشوار شد و گریان روان گشت و شعری چند که بر غربت
و کربت و مفارقت از شهر و دیار و دوستان و اقوام و وصول محن روزگار و فتن دشمن نابکار و نمایش
حوادث لیل و نهار و تفرق و تشتت یاران مودت شعار دلالت همیکرد قرائت فرمود و نزد عبدالله بن زبیر
برفت و او را از عزیمت حسین علیه السلام آگاهی داد ابن زبیر را اینحال دشوار گشت و در عرصه پندار دچار شد
و بخدمت حسین رهسپار گردید و عرض کرد ای برادر من اندیشه سفر را فرو گذار و نزد من در مکه اقامت کن تا خداوند
دشوار ترا آسان گرداند ترا با ملک عراق و کوفه چکار است چه دلهای ما بر تو ترسان است اگر در طلب خلافت
هستی با تو عهد و میثاق با تو استوار کردانیم که هم در اینروز ترا الخلافت بر داریم و هر کس با تو در مقام منازعت برآید
مانند یزید و امثال او با وی بمحاربت مبادرت کنیم و دشمن را از میان برگیریم چندانکه خلق جهانرا با طاعت تو
درآوریم و آتش فتنه و فساد را فرو خوابانیم امام حسین علیه السلام از قبول این امر امتناع ورزید و فرمود ای
برادر من سوگند بخداوند و تربت پاک جدم رسولخدای صلّی الله علیه و آله چاره جز سفر کردن ندارم و اینکار را
که بدان اندری فرو گذار و آنحضرت در همانساعت آماده سفر گشت و شترها حاضر ساختند و بارها بر بستند و
تمامت زنان و کودکان را بر نشاندند و خود نیز برنشست و با عشیرت خویش راه برگرفت و در آنوقت هفده
مرد از فرزندان و برادر و برادرزادگان و بنی اعمام آنحضرت و شصت مرد از اصحاب آنحضرت بعضی سواره
و برخی پیاده در رکاب همایونش ملازمت داشتند و اینجمله با زنان و عیال خودشان در خدمت امام حسین آهنگ
مدینه راه برگرفتند تا از آنجا بطرف کوفه و عراق سفر سازند و امام حسین بر اسب پدرش که میمون بود برنشست
و در بیت الله الحرام درآمدند و با کعبه و اهل کعبه وداع کرده بیرون شدند و عبدالله بن زبیر با ایشان بود و
بحضرت امام حسین علیه السلام عرض میکرد مرا نیز با خود بسوی کوفه و عراق ببر و من با ده هزار تن از ابطال
رجال و شجعان آهنین چنگال راهسپار میشوم امام حسین علیه السلام فرمود ای برادر من مرا با یکسوار حاجت نیفتد
و جز این هفتاد و هفت سوار از خویشاوندان و برادران من با من نخواهند بود تا نگران حال مردم کوفه و
عراق باشم ای برادر من هم اکنون از اینجا با اصحاب و برادران خود مراجعت گیر و چون از باب مکه بیرون
آمدند حسین علیه السلام با او و اهل مکه وداع کرد و او را سوگند داد تا با آنجماعت باز شوند عبدالله بن زبیر
ناچار مراجعت نمود و سخت بگریست و دلش در کار آنحضرت خوفناک بود و شعری چند که مشعر بر سوز فراق
و گداز اشتیاق و التهاب مهاجرت اصحاب و خاطر حزین و قلب اندوهگین دلالت میکرد انشاد نمود و امام
حسین علیه السلام همچنان راه برگرفت تا بمدینة الرسول درآمد و بزیارت قبر مطهر جدش فائز شدند و از آن انوار
ایزدی تمتع برگرفتند آنگاه بسرای محمد بن حنفیه شدند و او در این هنگام مریض بود و پس بروی درآمدند و سلام
براندند محمد عرض کرد ای برادر جماعتی از زنان و کودکان و سواران و پیادگان در خدمت انجمن بینم بغزای جز
چیست فرمود ای برادر آهنگ کوفه و عراق دارم و داستان عرایض اهالی کوفه و طلبیدن آنحضرت را برای
خلیفتی باز نمود محمد بن حنفیه سخت بگریست و عرض کرد ای برادر ترا با کوفه و عراق چکار چه طبیعت
ایشان

ایشان بر نفاق اتفاق دارد و هیچ رأفتی با بیعت ایشان نیست و در حق ایشان از روزکاران قدیم گفته
الکوفی لا یوفی و اهل العراق لا تطاق ای برادر اینجماعت مردمی نابکار غدارند با پدرت غدر ورزیدند
و با برادرت مخالفت کردند مارا هیچ حاجتی با ایشان نیست در همین مکان در حرم جدت و سرای پدرت
یا در سرای من یا در هر مکانی که پسند خاطر مبارکت باشد منزل کن و یا اکنون بجانب یمن رهسپار شو وگرنه بمکه معظمه
باز شو و در میان اهل و عشیرت و لشکر و حشم خویش با کمال مطاعیت و احترام و ارتفاع کلمه اقامت جوی و
این اندیشه فروگذار حسین علیه السلام فرمود ای برادر من این سخن را دست بدار چه اهل کوفه بدینها بعرض نامها
پرداخته و مرا طلب ساخته اند تا از ظلم یزید برهند وگرنه با من در حضرت ذی المنن خصومت ورزند و در آنروز
که نه پدر حمایت پسر کند و نه پسر بداد پدر رسد با من داوری جویند من چه جواب با ایشان دهم لابد و ناچار باید
باینجماعت روی گذارم تا هر طور مشیت و تدبیر خداوند قدیر علاقه یافته صورت گیرد اینحال بر محمد بن حنفیه سخت
افتاد و بسیار بگریست و عرض کرد ای برادر در اینمکان بپای تا من از اینمرض بپا آیم و در خدمت تو ملازمت
گیرم و بنگرم تا روزگار بر چه نمایش گیرد و لیل و نهار بر چه فزایش خواهد و خویشتن را فدای تو سازم حسین علیه
السلام از اینکار امتناع ورزید و فرمود ناچار راه برگیرم و مرا جز این هفتاد و هفت تن که از اقربا و برادران
همنند بهیچکس حاجت نیست دیگر باره محمد بن حنفیه سخت بگریست و شعری چند قریب باین مضمون بخواند که چون
شتران ایشان برای کوچیدن آماده شدند و حادی آوای حدی برکشید اشکها از دیدهها روان و روانها در
کالبدها در طیران آمد و عرض کردم خداوندا تو بر ایشان خلیفه باش هرگز هیچ ودیعتی در حضرتت ضایع نماند
اما هیچ مسافری نیست که چون بسفری رهسپار شود بداند روزگار با وی چه معاملت نماید شاید آنخداوندی که اکنون
بمباعدت از یکدیگر حکومت فرموده دیگرباره مارا از شربت وصال سیراب نماید همانا یاران جانی برفتند و از من
پوشیده ماندند و من از حسرت مفارقت ایشان همی بنالم و بزارم خداوندا آن ایام مصاحبت را که با مجالست
ایشان بپایان رفت رعایت کند و زمانی را که جامع پراکندگانست زنده بدارد در آن هنگام که از ایشان مفارقت
نمودم صبرم تباه شد ایخوشا و خنکا آنروز که حسین باز گردد و هنوز محمد بن حنفیه از قرائت اشعار خود فراغت
نیافته بود که عبدالله بن عباس بر ایشان در آمد و در حضرت امام حسین علیه السلام سلام براند و در خدمت ایشان
بنشست و با حسین گفت ای پسر عم ازین لشکر که در خدمت تو ملازمت دارند باز فرمای امام علیه السلام همانگونه جواب
که با محمد بن حنفیه بگذاشت با ابن عباس بفرمود ابن عباس عرض کرد در اینجا اقامت کن تا برادرت محمد بن الحنفیه
بهبودی گیرد آنگاه من و او و تمامت عشیرت ما در رکاب مبارکت راه برگیریم و بنگریم از مردم کوفه و عراق با تو چه
روی خواهد کرد چه من بر تو از ایشان ایمن نیستم حسین علیه السلام فرمود سوگند با خدای جز اینجماعت که با من هستند
هیچکس با من سفر نمیکند و مرا حاجتی بغیر از ایشان نیست و هرچه قضای خدا بر آن رفته خواهد شد اینسخن بر ابن عباس
دشوار شد و شعری چند که بر صدمت ایام مفارقت و دوری از آنحضرت و زحمت زمان مباعدت اشارت
داشت قرائت نمود و بر اینمنوال یکی بعد از دیگری در خدمت امام علیه السلام بیایند و همیخواستند او را
از آن اندیشه عدول دهند لکن عرایض ایشان مقبول نگشت و عزمش جزم شد و در مدینه اقامت کردند

تا چهار روز از عید نحر برگذشت و در روز پنجم بزیارت قبر مطهر رسولخدای صلی الله علیه و آله تشرف جسته
بفرمود تا بارها بر اشترها بر بستند و زنها و اطفال و اهل و عشیرت پیاده و سوار که بجمله هفتاد و هفت تن
برآمدند بر محملها و مرکبها و بهنه زین راه برگرفتند و باهنگ کوفه و عراق روی نهادند و اهل مدینه بمشایعت
ایشان برفتند و گریان بازگشتند و ابن عباس با دلی خونین و خاطری اندوهگین اشعاری چند که مناسب آنحال
بود قرائت نمود و در عرض راه افواج فرشتگان و اصناف جنیان بحمایت آنحضرت بیامدند و بر آنگونه که اشارت
رفت مکالمت بگذشت راقم حروف گوید در نگارش اینخبر اگرچه با عموم اخبار موافق نیست بدو سبب مبادرت
رفت یکی اینکه از آنزمان تاکنون سالهای دراز است که برگذشته و جز خداوند عالم هیچکس بر حقیقت نفس الامر
آگاه نیست و میشاید آنخبری که امروز در نظرها بعید میآید صحیح باشد و آنچه سخت صحیح مینماید مخالف واقع باشد
دیگر آنکه پارهٔ جهات ضعیف اینخبر مذکور شود که اسباب تشویش خیال مطالعه کنندگان نگردد و در آنچه با نگارش
دیگر مورخین موافقت دارد یا بینونتی اندک دارد محل تردید نباشد اما آنچه مخالف نگارش عموم مورخین است یکی
اینست که بعد از شهادت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام معویه در مدینه باشد و نایبی از خود در آنجا
(۱) بگذارد و امام حسین و سایر اهل بیت را بناحیه دمشق حرکت دهد زیرا که امیرالمؤمنین در کوفه شهید شد و حسنین
و دیگران علیهم السلام در خدمت آنحضرت بودند و معویه در مملکت شام میگذرانید و با آنحضرت در قتال و جدال
بودند و امیرالمؤمنین برای تجدید محاربه با معویه لشکرها بیاراست و در نخیله کوفه سپاه بیاراست و در خلال
اینحال شهید گشت و با این تفصیل چگونه اینخبر اسفراینی میتواند صحت پذیرد تا امام حسین و سایر اقربای آنحضرت با
معویه کوچ دهند و انگهی بعد از شهادت امیرالمؤمنین قضیه امام حسن علیه السلام و شهادت آنحضرت بزهر روی
(۲) داد و نیز وصیت معویه در هنگام هلاکت با پسرش یزید و سلوک معویه و آنگونه احتشام او از حضرت امام حسین
با هیچ طریقی موافق نیست معویه برای تشیید امر یزید امام حسن را مسموم و مقتول ساخت چگونه در حق امام حسین
(۳) علیه السلام و تفوق و تقدم و مطاعیت آنحضرت اینگونه وصیت مینماید و چگونه اقرار میکند که خلافت حق او و ثابت
و باینده او نیم دیگر آنکه امام حسین سلام الله علیه در هنگام وفات معویه نزدیک بشصت سال از عمر مبارکش میگذشت
و فرزند زادهاش امام باقر علیه السلام سه ساله بود چگونه با یزید میگوید هر وقت حسین لبن و سال رجال رسید
این خلافت بدو گذار و حال اینکه در آنوقت در حق علی بن الحسین نیز چنین سخن جایز نبود و اینسخن در خور کودکان
(۴) ده ساله است دیگر اینکه اگر معویه ایمان میداشت و علی را ساقی کوثر و صاحب لوا میدانست این محاربت
(۵) و مخالفت از چه روی مینمود دیگر اینکه مشاورت و مکالمت امام حسین با خواهرش سکینه و جواب سکینه و
حدیث کردن از جد خود رسولخدای صلی الله علیه و آله با هیچ خبر درست نمیآید زیرا که اگر بنا بیک روایت که راقم
حروف در کتاب طراز المذهب نگارش داده امیرالمؤمنین علیه السلام را دختری سکینه نام بوده است مسلماً
از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نبوده است چگونه سکینه میگوید جدم رسول الله چنین فرموده و چون چنین نیست
پس مکالمه حسین علیه السلام با بودن حضرت صدیقه صغری زینب کبری سلام الله علیها با دیگر خواهرها در اینگونه
مسائل نمیشاید و بعلاوه اینجمله در هیچ کتابی ننوشتهاند که سکینه نام خواهر امام حسین علیه السلام در کربلا

ایرادات بر اسفراینی

(۷) حاضر شد و همچنین آمدن حسین و عشیرت آنحضرت از شام بمدینه و از مدینه بمکه و دیگر باره از مکه بمدینه در هیچ
(۸) تاریخی مذکور نمیباشد دیگر اینکه عبدالله بن زبیر در سال اول هجرت متولد شده است چگونه برادر رضاعی امام
حسین میشود و برادر رضاعی آنحضرت عبدالله یقطر است که از جانب آنحضرت رسالت و شهادت یافت چنانکه
(۹) ازین پیش مسطور شد دیگر اینکه عبدالله بن زبیر در زمان معویه و اوائل سلطنت یزید بلکه تا پایان سلطنت یزید خلافت
(۱۰) نداشت و مدعی خلافت نبود تا امام حسین علیه السلام شهید نشد کسی بد و اعتنائی نداشت دیگر او را در خدمت
آنحضرت آنخلوص نیت و صدق ارادت نبود که انگونه غمخواری و دولتخواهی و اظهار جان نثاری نماید دیگر اینکه
(۱۱) تا مسلم بن عقیل بکوفه نرفت ابن زیاد حکومت کوفه نیافت چگونه اهل کوفه و عراق از حکومت او شکایت میکنند
(۱۲) دیگر انکه از آن هنگام که یزید بر تخت سلطنت جلوس کرد تا زمانیکه آنحضرت شهید شد چند ماهی افزون نبود چگونه مردم
کوفه یکسال در حضرتش عرض مکاتیب داده دیگر آنکه نعمان از جانب یزید در کوفه حکومت داشت چگونه از جانب آن
حضرت پاره امور کوفه منصوب میشود و برای آنحضرت از مردم کوفه بیعت میگیرد بلکه موافق نگارش مورخین
معتبر نعمان بن بشیر که از جانب یزید حکومت کوفه داشت خود خبر خروج مسلم و توجه امام حسین علیه السلام والصلوة را
بجانب یزید برنگاشت ابن خلکان در ذیل احوال ابی عثمان یزید بن زیاد بن ربیعة بن مفرغ شاعر نوشته است
چون حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام از وفات معویه و بیعت پسرش یزید خبر یافت بواسطه عرایض
جماعتی از اهل کوفه و اعیان ایشان در استدعای قدوم مبارکش آهنگ کوفه فرمود و در طی آنمدت این دو
بیت یزید بن مفرغ تمثل جست و در جمله آنکلمات وَلَا دُعیت یَزیدًا میباشد و مردمان از قرارت میدانستند که
(۱۴) با یزید منازعه خواهد فرمود و اگر بیعت گرفت چگونه بعد از اقتدار ابن زیاد زنده میماند دیگر اینکه خاکی را که جبرائیل
علیه السلام بحضرت رسولخدای صلی الله علیه و آله آورد بام سلمه رضی الله عنها بداد و فرمود نگاهدار و هر وقت
مبدل بخون از آن نمایان است بدانکه حسین را شهید کرده اند و ام سلمه در مدینه بود چگونه سکینه در مکه با آنحضرت
(۱۵) بنمود دیگر اینکه از مکه معظمه بکعبه طی سفر نمایند که مینویسد سوار شدند و راه نوشتند تا به بیت الله الحرام رسیدند
(۱۶) و با کعبه و اهل کعبه وداع کردند دیگر اینکه در این اوقات قلم آهنین معمول و مذکور نیست مگر اینکه برعایت سجع
(۱۷) قرطاس و نحاس را نوشته باشد دیگر اینکه عرض کردن و خطاب نمودن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بحسین
بن علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب بپسرعم چه مناسبت دارد زیراکه عبدالله پسرعم رسولخدا جد امام حسین است
وکذلک غیر ذلک مگر اینکه پاره اصطلاحات و تأویلات دیگر رجوع کنیم چنانکه در بعضی کتب دیگر این مخالطه در میان
ایشان شده است و حالا دیگر بنگارش پاره اشعار که در کتب دیگر مسطور نیست و بعضی کلمات که از مصدر
امامت مشکل است صادر گردد تأمل کنیم مقامی دیگر خواهد بود والعهدة علی الراوی والله تعالی اعلم

بیان توجه حضرت امام حسین سلام الله علیه از مکه بکوفه موافق اخبار مورخین

ازین پیش در کتاب احوال سعادت اشتمال حضرت زین الراکعین والساجدین امام زین العابدین صلوات الله
علیه باز نمودیم که از آن پیش که رسولخدای بدیگر سرای توجه فرماید خداوند تعالی کتابی بآنحضرت بفرستاد

ایمجد

ایمجد این کتاب وصیت تو است بسوی نجیب از اهل بیت تو عرض کرد نجیب از اهل من کیست فرمود علی بن
ابیطالب و در ان نوشته ها خاتمها از ذهب برزده بودند و رسولخدا بعلی علیه السلام بداد و فرمان کرد
تا یک مهر را برگشاید و بآنچه در آن است عمل فرماید آنحضرت مهری را برگرفت و بمکتوب فتار کرد و از آن پس
بفرزندش حسن بداد و حسن مهری را برگشود و بآن عمل نمود و بعد از آن برادرش حسین را بداد و حسین علیه
السلام مهری را برگشود و در آن مکتوب نگران شد که با جماعتی برای ادراک شهادت بیرون شو چه برای ایشان
شهادت جز با تو نمیباشد و تو خویشتن را بخدای بازگذار و جان خود را در راه او نثار کن و حضرت سید الشهداء
بآنچه فرمان رفته بود بپایان آورد الی آخر الحدیث پس معلوم شد تمام حرکات و سکنات و افعال و اعمال و
اطوار و اقوال ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین بامر و اراده و مشیت حضرت رب العالمین است چیزی
نخواهند جز اینکه خدای خواهد و خدای هرچه خواهد برای ایشان خواهد برای مصلحت و حکمتی که خود میداند و
امیرالمؤمنین را میفرماید جهاد کن و دین یزدان را آشکار نمای و از آن پس سالها در خانه خود اعتزال جوی و
آخر الامر بدست پسر ملجم مرادی شهید شو و حسن را میفرماید صفت حلم و بردباری را پیش گیر و سب پدرت را
در حضور خود بگوش بسپار و از گوش بسپر و حسین علیه السلام را میفرماید صفت شجاعت و مناعت و طلب حق را
ظاهر کن و با اعدای دین قتال بده و خودت و جماعتی از اهل بیت خودت بشمشیر ظلم ایشان شهید شو و اهل
و عیال و اطفال و خویشاوندانت را بذلت اسیری بازگذار و همچنین است حالات هریک از ائمه تا حضرت
صاحب الامر و مطلوب بالاصاله حفظ دین یزدان و نظام امور و بقای سلسله بنی نوع بشر و حکمتهای پوشیده
دیگر است کاهی باید کشت و کاهی کشته شد و چون این عنوان مقرر شد راه چون و چرا و شک و شبهت و تحیر
و تردید برای احدی باقی نمیماند مگر آنانکه در مراتب ایمان و ایقان ایشان ضعفی و لغزشی باشد یزدان تعالی
خرم درخت تناور اسلام را بمحکم ریشه بنهاد و رایات ایمان استوار و بندگان خود را در دو جهان از وسوسه شیطان
رستگار فرماید اگر این صلح امام حسن علیه السلام و شهادت سید الشهداء سلام الله علیه و افعال و اعمال سایر
ائمه هدی علیهم السلام برحسب اقتضای حکمت الهی در کار نبود و امیرالمؤمنین علیه السلام بآن صولت شجاعت
و سطوت جلادت منزوی نمیگشت دین اسلام یکباره بی فر و زور و فروغ بلکه بی نام و نشان میماند با احدی از
عاصیان از حمیم جحیم رستگار و از بهشت نعیم کامکار میگشت شیخ احسائی در شرح الزیارة و تحمل فرمودن رسول
خدای و اهل بیت طاهرین تمامت گناهان امت را و آمرزش خدایتعالی که لِیَغْفِرَ لَکَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ مَا
تَأَخَّرَ مینویسد و همچنین تحمل فرمودند سایر ائمه هدی علیهم السلام و از آنجمله است شهادت حسین علیه السلام و کدام
بهائی بزرگ و ثمنی عالی است که معادل و همسنگ خونبهای حسین و اهل بیت آنحضرت و انصار آنحضرت سلام الله
علیهم باشد و هتک حرمت و حشمت زنهای ایشان و اسیر ساختن و روانه داشتن ایشان از بدن شر حرمت
بر اقطاب مطایا بدرگاه ارذل برایا و امثال این از آن مصایب و رزایائی که بر ایشان و شیعیان ایشان و
محبان ایشان بسبب ایشان فرود گردیده و قبول تمام این بلیات و نقمات و آفات در مقابل ذنوب شیعیان
و دوستان ایشانست پس باین اندازه رعایتی که از دوستان و شیعیان خود میفرمایند چگونه شهادت

وکواهی

وگواهی شیعیان و دوستان ایشان در پیشگاه خدایتعالی مقبول میافتد وَهُم فی الحُسین اَحَوالهم و ظاهرتهم بنده حقیر میگوید چون تأمل نمائیم بازگشت تمام این مسائل و این تکلمات و شفاعت شیعیان و دوستان بحفظ و بقای دین مبین اسلام هست که نتیجه آن سلامتی و برخورداری مسلمانان حقیقی از ریاض رضوان و رضای یزدان و نعمت و سعادت و کامکاری جاویدان است همانا از آغاز عالم و قتل یکی از دو فرزندان آدم و پیغمبرهای بزرگوار تا وفات رسولخدا که میفرماید ما اُوذِیَ نَبِیٌّ مِثلَ ما اُوذیتُ و بچندین دفعه قتل جرجیس و یحیی و زکریا و دیگران و مسمومیت رسولخدا و شهادت علی مرتضی و مسمومیت حسن مجتبی و سایر ائمه هدی صلوات الله علیهم و نمایش مصائب کثیره ایشان و حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام و صدمات بایله اهل بیت اطهار حکمی مخصوص بر گریستن بر ایشان و عزاداری ایشان و وقف نمودن پاره موقوفات را برای این امر عزاداری و این چند ثواب گریستن بر حضرت سیدالشهداء و شهدای دیگر علیهم السلام و زیارت صفوف ملائکه همگی و احترامات زمین کربلا و شئونات شهدای کربلا تا بجائی که حضرت صاحب الأمر علیه السلام در ذیل زیارت در روز عاشورا از ناحیه مقدسه حضرت حجت خدای صاحب الأمر صلوات الله علیهم ببوی نائبان بیرون آمده و در ضمن آن میفرماید

بعرض میرساند و امام علیه السلام در خطاب بایشان حتی غلام سیاه شهید ایشان بابی انتم و امی میفرماید و چون معلوم شد شهادت ایشان برای حفظ دین اسلام است اکرام باقامت مجالس عزاداری چنانکه حضرت صادق علیه السلام در ایام عاشورا و حضرت باقر سلام الله علیه در توقیف آب و زمین برای مخارج تعزیت و آنهمه ثوابها برای گریستن بر ایشان که در حق دیگر انبیا و مرسلین و شهدا و مرضیین وارد نشده است و ملائکه موکلین بر آن حضرت و شرف تربت مطهر و آن بوی خوش که از آن بر میدمد و آن شئونات آنخاک پاک و فواید دفن شدن در آن و شفای تربت آن و تسکین دریا و طوفان آن و نجات کشتی و قبول دعای در آن بقعه شریفه و بروز معجزات و کرامات در آنخاک و قبر منور و زیارت کردن نفوس حتی از مردمان خارج از اسلام و آن عهودات و نذورات معهود نشده و خاموش میماند نام اسلام و مسلمانی از میان میرفت خصوصاً در این اوقات که جمعی بی بهره و بی ایمان بی مذهب طغیان کرده و با هزار دسایس و دسایس میخواهند مذهب اسلام را از میان بردارند و نامی از مسلمان و مسلمانی نگذارند غافل از اینکه وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الكافِرُونَ اگر امام حسین علیه السلام چنانکه امام حسن علیه السلام برحسب حکمت الهی با معویه صلح فرمود با یزید بیعت و صلح میفرمود مردم عصر را گمان میرفت که حقی ندارند و ایشان در طلب سلطنت بر آمدند و مغلوب معویه و یزید و بنی امیه شدند و امر خلافت حقه و سلطنت جابره را یکسان میشمردند و امروز در صفحه عالم حدیثی از اسلام و شریعت سیدالانام نبود و چون امام حسین علیه السلام برای حفظ دین مبین در میدان بلایا و شهادت خود و سایرین دامان فتوت و حق جوئی بر میان زد گوی سعادت از میان بر گرفت و جان خود و جانان را در میدان رضای یزدان بگذاشت و گوی سبقت

وساقوا

و سباق را از آفاق هر دو جهانی برداشت بدیهی است کسیکه نیزه بر زمین زند آب بجوشد یا در میدان کربلا قیصر را از چنگ شیر برهاند یا دیگر معجزات ظاهر کند و علت خلقت دوست و دشمن باشد و ارواح انبیا بیاری او آیند و جن و ملک حاضر خدمت شوند و آبهای جهان در صداق مادر او و جریانش بفرمان او و زور بازوی اعدا و کارگری تیغ و سنان آنها باراده او باشد و در هر ضربتی و جراحتی که بر اندام مبارکش فرود آید سرخ روی تر گردد و در نفس آخر فزت و رب الکعبه گوید و در غم امت بلکه همان دشمنان و جماعت قتله باشد حالاتش معلوم است بر چه منوال است پدرم میرزا محمد تقی سپهر لسان الملک اعلی الله مقامه خوب فرموده دل و جان جز لبوی شاه نمرد جان پی شاه داد و آه نکرد نیک و بد رشته او بپیوسته است سر هر رشته هم بدو بسته است دوست را جمله در تراز و او دست شمر را نیز زور بازو او دست تن او گر بلغزد خسته شدی آفرینش بهم شکسته شدی آفرینش همه تن او بود زین ز هر شئی رگی زخون بگشود و نیز مکشوف میدارد که این حضرات ائمه معصومین علیهم السلام آنچه هر یک دارند همه دارند شجاعت علی علیه السلام را حسن و حسین و حلم حسن را حسین و همچنین شجاعت آنحضرت را علی بن الحسین با آن تن بیمار داشت اگر چنین نبودی آن صدمات که بر آنحضرت نازل گشت بر کوه فولاد میشد مضمحل کردد و آن قوت قلب که آنحضرت را بود هیچکس را نبود چنانکه چون بر مجاری حالش بنگرند مکشوف میافتد اما برحسب امر الهی و حکم اقتضای هر امامی

روز حرکت آنحضرت بر موجب تقاضای وقت مأمور بامری و تظاهر بظهوری است بالجمله امام حسین علیه السلام چنانکه اشارت رفت شب یکشنبه بیست و هشتم شهر رجب از مدینه طیبه خیمه بیرون زد و در روز جمعه سیم شعبان بمکه معظمه اندر آمد و بقیه شهر شعبان و ماه رمضان و شهر شوال و ماه ذوالقعده را در مکه مشرفه اقامت داشت و روز ترویه که روز سه شنبه هشتم ذی الحجة الحرام بود از مکه آهنگ عراق عزیمت فرمود و این عجلت و شتاب برای این بود که یزید بن معویه سی تن از شیاطین بنی امیه را پوشیده مأمور ساخته بود که بازایرین بیت الله سفر کرده آنحضرت را در مکه مأخوذ و الا مقتول نمایند چون امام علیه السلام بر مکیدت او علم داشت و نمیخواست در خانه خدای احدوثه حادثه روی نماید سفر عراق را پیشنهاد خاطر مبارک ساخت و روز حرکت آنحضرت با همان روز که مسلم بن عقیل در کوفه بر ابن زیاد خروج کرد موافق بود لکن بر طبق روایت اعثم کوفی که جناب مسلم یک شب هم در کوفه در سرای محمد بن کثیر هم توقف فرموده باشد چنانکه مسطور گردید خروج مسلم روز دوشنبه هفتم ذی الحجه و شهادتش در روز عرفه خواهد بود و سید بن طاوس و صاحب روضة الصفا و بعضی دیگر را عقیدت بر آنست که حضرت سیدالشهدا سلام الله علیه روز سیم ذوالحجه از مکه بیرون شد و این همان روز بود که مسلم در کوفه شهید گردید بالجمله چون امام حسین صلوات الله علیه آهنگ سفر مکه را مصمم گردید سه روز از آن پیش که از مکه خیمه بیرون زند ابو محمد واقدی و زرارة بن صالح بحضرتش در آمدند و عرض کردند ای پسر رسولخدای دلهای مردم کوفه با شما و شمشیرهای ایشان بر شما است اینوقت آنحضرت اراده فرمود تا ایشان را از مکشوف داشتن بعضی اسرار بشارت دهد پس با دست مبارک بجانب آسمان اشارت کرد درهای آسمان برگشوده گشت و فرشتگان آسمانی بآن مقدار که شمار آنها را جز حضرت یزدانی نمیدانست فرود آمدند آنگاه فرمود اگر

تقارب

تقارب اشیاء و بطلان وقت نافع نبود با این فرشتگان با اعدای دین قتال میدادم لکن بیقین میدانم که مصرع و خوابگاه من و خوابگاه اصحاب من در آن سرزمین است و از تمامت اصحاب من جز فرزندم علی زین العابدین نجات نیابد و آنحضرت در روز ترویه وارد بیت الله شد و طواف بداد و از سعی بین صفا و مروه فراغت جست و احرام را فرو گذاشت و حج را بعمره فرود آورد چه بیم داشت که آنحضرت را در مکه ناخود دار بند در کتاب کافی در باب عمره از معویه مرویست که در حضرت ابیعبدالله صادق علیه السلام عرض کردم فرق متمتع و معتمر از کجاست فرمود متمتع مرتبط بحج است و معتمر چون از عمره بپرداخت بهر کجا خواهد میرود و حسین علیه السلام در ذوالحجه معتمر شد و در روز ترویه بجانب عراق کوچ داد و مردمان بطرف منی میکوچیدند پس برکسیکه در ذی الحجه آهنگ حج نداشته باشد باکی بر عمره نیست و نیز در آنکتاب مرویست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از حال مردیکه معتمرا در ماههای حج بیرون شود و بشهر و دیار خود مراجعت نماید فرمود باکی نیست و اگر در همانسال حج نماید و حج را افراد نماید بروی ریختن خونی لازم نیست چه حسین بن علی علیهما السلام بکرد پیش از ترویه از مکه بعراق بیرون شد و حال آنکه معتمرا اندر آمده بود و چون کسی بر این خبر نظر کند حالت ظلم و استقلال دار خدا ناترسی بنی امیه را معلوم میدارد که پسر پیغمبر را آنمجال نمیگذاشته اند که اقامت حج نماید و نیز از ریختن خون سبط خیرالانام در بیت الله الحرام دریغ نمیداشتند و آنحضرت برای حفظ حرمت خانه خدای از امکان مقدس بدیگر جای راه برگرفت تا خون مقدسش را در آن زمین نریزند و حشمت و حرمت آن زمین یکباره باطل نگردد و اهل و عیالش را در آنجا اسیر نکنند و آنمکان که مأمن اهل جهالتست محلی منظرناک نباشد چه شهادت آنحضرت و قبول آن بلیات و مصیبات بجمله برای حفظ دین و آئین خداوند بود

بیان عرایض پاره از اصحاب و محبان حضرت امام حسین علیه السلام در عدم توجه بعراق

چون خبر عزیمت حضرت ابیعبدالله الحسین صلوات الله علیه بهر سوی سمر گشت مکاتیب اهل مدینه بحضرتش متواتر گشت و عبدالله بن جعفر عریضه معروض و بدستیاری پسرش عون و محمد روان داشت و همچنین سعید بن العاص و جماعتی از اعیان مدینه عرض مکاتیب کردند و جملگی مستدعی شدند که آنحضرت بجانب عراق توجه نفرماید و بآنسرزمین روی نکند بلکه نزدیک بآن نشود چه صلاح آنحضرت را در آن نمیدانند بلکه در مکه اقامت فرماید این عرایض و اشارات میشد لکن چون قضا و قدر بدیگر امر حکومت داشت غلبه با آن بود و آنحضرت که بربطون امور و حقیقت احوال ما کان و ما یکون و حکم آلهی باخبر بود بعرایض ایشان التفات نفرمود و بآنچه خدای میخواست رفتار کرد شیخ مفید میفرماید عبدالله بن جعفر طیار در صحبت دو فرزندش عون و محمد بآنحضرت نوشته بود ترا بخدای سوگند میدهم چون نامه مرا از نظر بسپردی سفر خود را متروک دار و بجای خود بازشو زیرا که از اینسفر که آهنگ فرموده بر جان تو ترسناک هستم و بیم دارم جان مقدست در معرض تلف درآید و بدینسفر اندر اهل بیت کرام تو مستأصل و مقتول شوند و اگر تو امروز بقتل رسی فروزنده چراغ هدایت جهانیان تاریک شود و فروز رستگاری از چهره زمین برداشته آید زیرا که تو امروز علم رستگاران

ونشانه

عریضه عمرو بن سعید

و نشانه هدایت یافتگان و امید مؤمنانی و جز تو امیدواری ندارند در سیر و سفر خویش شتاب مفرمای که من بزودی از دنباله نامه خود خدمت ترا دریابم والسلام چون این نامه را بآستان قدس بنیان امام علیه السلام تقدیم کردند نزد عمرو بن سعید حکمران مدینه رفت و از وی بخواست که امان نامه بحضرت امام حسین صلوات الله علیه بفرستد و آنحضرت را بامان خود مطمئن گرداند تا آنحضرت آنسفر را بگذارد و بمکه معظمه باز گردد عمرو بن سعید نامه بآنحضرت بنوشت و اظهار امان و عهد و پیمان و صله و احسان و مواعید حسنه بنوشت و از اینکه نسبت بآن حضرت بسوء طریقت و دبیری جست و آن نامه را در صحبت برادر خود یحیی بن سعید بفرستاد یحیی بن سعید در خدمت عبدالله بن جعفر از مکه معظمه بیرون آمده در طی راه شتاب ورزیده آن نامه را تقدیم کردند و بسی اصرار و الحاح نمودند که امام علیه السلام از سفر کوفه منصرف گردیده بمکه بازشود قبول نفرمود و فرمود رسول خدای را بخواب دیده ام و مرا بچیزی امر فرموده بایست از پی آن روم و خلاف امر آنحضرت را نمیتوانم بجای آورم عرض کردند چه خواب دیدی و رسول خدا بچه کار فرمان کرد فرمود تاکنون خواب خویش را باکسی خبر نداده ام و از این بعد نیز نمیگویم تا بملاقات پروردگار عزوجل فائز گردم چون عبدالله بن جعفر از مراجعت آنحضرت نا امید شد دو پسرش محمد و عون را بملازمت رکاب همایونش مأمور ساخت و گفت میباید پیوسته در خدمت آنحضرت باشند و در حضور مبارکش با کافران جهاد نمایند و جان نثاری کنند آنگاه با یحیی بن سعید بجانب مکه معظمه مراجعت کردند اما اعثم کوفی آمدن عبدالله بن جعفر اشارت نکرده و گوید عبدالله نامه بآنحضرت بنوشت بدین مضمون که مذکور شد و در پایان آن نوشت در سفر بجانب عراق تعجیل مکن من از یزید و جمله بنی امیه از بهر امان ستانم تا با فراغت بال و امنیت خیال در حرم خدایتعالی بگذرانی و اهل بیت و فرزندان تو در پناه امن و امان زندگانی نمایند مصلحت اینست زنهار که از اینجمله عدول فرمائی والسلام چون این نامه از نظر انور امام علیه السلام بگذشت در جواب او بنوشت اما بعد مکتوب تو رسید و شفقت و محبت تو درباره من معلوم است الا اینکه از جد خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود اگر تو در سوراخ جنبنده جای کنی ایشان ترا بیرون آورده و بکشند و سوگند بخدای ای پسر عم در کشتن من آنگونه غلو نمایند که جهودان در روز شنبه کردند و عمرو بن سعید بن عاص از مدینه بآنحضرت نوشت اما بعد مرا خبر رسید که عزیمت عراق داری از این عزیمت منصرف شو که در آن صلاح نیست چه پسر عمت مسلم بن عقیل را در این روزها در کوفه بکشته اند بر تو میترسم اینک این مکتوب برنگاشتم و برادر خود یحیی بن سعید را بخدمت تو بفرستادم همی باید در صحبت او بمدینه باز آئی تا بهمه جهت ایمن و ساکت باشی و هم اهل بیت ترا امان است و هم بر تو احسان و صله و حسن جوار والله بذلک علی شهید و وکیل و راع و کفیل والسلام امام حسین علیه السلام در جواب رقم فرمود اما بعد کسیکه مردمان را بعبادت خدایتعالی و سنت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بخواند هرگز با او خلاف نورزند و تو تقصیر نکردی که مرا ببر و احسان و صله و امان خواندی بهترین امانها امان خداوند عزوجل است و هر کس از خدایتعالی نترسد در هر دو جهان امان نیابد و من از بهر خود و تو از خداوند تعالی کرداری را خواستارم که رضای او را در بر داشته باشد خدای تعالی پاداش ترا در اینجهان و آنجهان خیر گرداناد والسلام در خلال اینحال نامه منظومه از جانب یزید بن

جواب عریضه عمرو

معویه

معویه باهل مدینه رسید و شعری بس نیکو و متضمن هرگونه سخن در آن درج کرده و از حسین بن علی علیهما السلام
به نیکو یاد کرده و خویشاوندی و قرابتش را با خود برشمرده و از مناقب و فضایل و شرف خاندان و
محاسن اخلاق و مکارم اعراق آنحضرت شرح داده و خواستار موافقت و اطفاء نایره حرب و بر سر دوستی
و رضا آمدن بر آمده و در اینمعنی بیانی مطول و عنوانی مفصل کرده بود و چون مردم مدینه این نامه منظوم را
قرائت کردند بدستیاری مردی درست کار بآنحضرت بفرستادند چون آن نامه بامام حسین علیه السلام
رسید بدانست آن اشعار از یزید است در جواب آن آیتی از قرآن یزدان بنوشت بسم الله الرحمن الرحیم
فان كذبوك فقل لي عملي ولكم عملكم انتم بريئون مما اعمل وانا بريء مما تعملون اگر ترا تکذیب نمایند در آنچه از جانب
خدای میرسانی و در آنچه ایشانرا میگوئی بدروغ نسبت دهند بگو سزای کار من برای من و جزای کار شما برای
شما است شما از عمل من بیزارید و من از کردار شما بیزارم کنایت از اینکه آنچه یزید گوید دروغ است و زبانش
با جنانش یکسان نیست و من بفرمان خدا و سنت مصطفی کار میکنم و یزید از اینکار بیزار است و او بر خلاف امر
خدا و رسولخدا امیر و من بیزار از وی بیزارم و در میان من و او از هر حیث مباینت کلی است و هرگز موافقت نباشد
و نور و ظلمت باهم جمع نگردند و موافق پاره روایات دیگر که چون یزید آهنگ حسین بن علی علیهما السلام را
بدانست عمرو بن سعید حکمران مدینه را امارت حاج داده پوشیده بدو نوشت که حسین را بکشد و اگر نباشد خود
دارد و عمرو بن سعید سفر حج کرد و سی تن از شیاطین بنی امیه و بروایتی هزار نفر را بقتل و گرفتاری آنحضرت
مواضعه نهاد که پوشیده و پنهان آنکار را بانجام رسانند نگارش این نامه و مجاوبه با حضرت امام حسین
علیه السلام بعید مینماید و اگر گوئیم بعد از این نامه یزید بدو بنوشت وقت را آن وسعت نبوده است والله اعلم

بیان خطبه مبارکه حضرت امام حسین
علیه السلام که هنگام سفر عراق قرائت فرمود

در بحار الانوار و بعضی کتب اخبار مسطور است که در اوقاتیکه حضرت سید الشهداء سلام الله علیه در مکه معظمه
تشریف قدوم داده بود جمعی از شیعیان از اهل حجاز و بصره و سایر بلاد در خدمتش انجمن شدند چون ماه
ذی الحجه چهره برگشود آنحضرت احرام حج بسته و بسبب اینکه یزید پلید جمعی را ببهانه حج فرستاده بود تا آنحضرت را
گرفته نزد او برند یا بقتل رسانند امام علیه السلام احرام حج را بدل بعمره کرده محل شد و روی بعراق
آورد و چون بر آن عزیمت مصمم گردید مجلسی بیاراستند و دوستان و هواداران را احضار کرده آنگاه آن
حضرت برخاست و در میان اهل و اصحاب و یاران خطبه بس بلیغ قرائت فرمود که قریب باین مضمون است
ترجمه سپاس خدایرا و هر آنچه را خدای خواسته و هیچ توانائی و قوتی نیست مگر بخدای و درود خدای بر رسولخدا
الحمد لله وماشاء الله ولا
همانا چنبر مرگ بر گردن فرزندان آدم و اهل عالم همان علاقه و پیوستگی دارد که قلاده بر گردن جوانه زنان
و اینکه در این کلام مبارک زنان جوانرا اختصاص داد برای اینست که زیب و زیور هیچوقت از پیکر ایشان
جدائی ندارد و هیچوقت مقصود اینست که مرگ بر تمامت جانداران زمین و آسمان محیط است و هیچکس را از
مردن گریختن نباشد و من برای ادراک شهادت و ملاقات اسلاف طاهره و اخلاف برگذشته خویش

آنگونه اشتیاق دارم که یعقوب بدیدار یوسف داشت و از ازل برای من مصرعی و مقتلی فرود افتادنی اختیار
شده است که مرا از آن گریزی نیست و بزودی بآن بقعه میرسم گویا در نظر من نمایان و هویداست که اعضا
و مفاصل مرا گرگان آدمیخوار یعنی سپاه شقاوت شعار پسر سعد در میان نواویس و کربلا از هم بگسلند و جدا
نمایند تا درونهای پر کین و کینه خود را که سالها بخون من تشنه بوده است پر نمایند و مردم بنی امیه که آرزومند
چنین روز بودند و همواره چشم حرص و آز بر چنین روزگار ناساز باز داشتند آبی بر جگر تفته و تابی بر دل بی
تاب در آورند و از ادراک مصائب این روز که قلم تقدیر بر آن جاری شده است گریزی نیست و ما که اهل بیت
رسالت و خاندان نبوت و ولایت هستیم برضای خدا راضی و بر بلای او صابر و باجر و مزد صابران فائز
و شاکریم هرگز پاره تن رسولخدای از وی جدای نگردد و در بهشت برین با آنحضرت بیکجای فراهم شود و چشم
رسولخدا بدو روشن شود و آنچه خدایتعالی در عوض این شهادت وعده داده خواهد شد اکنون هرکس در راه
ما از بذل جان مضایقه نکند و آرزومند بهشت جاویدان باشد و خویشتن را برای ملاقات پروردگار خویش آماده
میگرداند مهیای سفر شود و بملازمت رکاب مستطاب من سعادت جوید تا بسعادت ابدی فایز آید که انشاءالله
فردا جانب راه در سپاریم همانا این خطبه مبارکه یکی از کرامات باهره و معجزات ظاهره است چه حضرت سید
الشهداء سلام الله علیه در این خطبه از شهادت خود و اصحاب خود و ستمهائی که بر ایشان فرود میآید خبر میدهد
و از اینکه بدن مبارکش را گرگان بنی امیه چون درندگان بیابان از ضربت تیر و شمشیر و سنگ و سنان و خنجر و چوب
و نیزه قطعه قطعه کنند و سر مبارکش را زینت نیزها و مجلسها سازند و اعضای بدن شریفش را از هم بگسلانند
خبر میدهد آنگاه میفرماید که آن ایشان چنان است که اگر هر قطعه از اعضای من در بیابانی در افتد نابود نشود
هرگز چنین نشود زیرا که از گوشت و استخوان و خون رسولخدای روئیده است و البته آنچه جزو بدن مطهر است
در بهشت برین بدو ملحق و منضم گردد و عین الجسم معاد گیرد و چون ابدان کثیفه دیگران نیست که لطیفه خواهد تغییر پذیرد
بلکه از ارواح دیگران شریفتر و لطیفتر است و معنی حسین منی و انا من حسین و لحمک لحمی و دمک دمی آشکار شود

بیان عرایض محمد بن حنفیه و ابن عباس و
بعضی دیگر در حضرت سید الشهداء علیه السلام

چون جناب محمد بن حنفیه رضی الله عنه از خبر نهضت حضرت امام حسین صلوات الله علیه مستحضر شد این هنگام طشتی از
بهر وضو در پیش روی داشت چندان بگریست که آواز طشت از ریزش اشک شنیده گشت و بروایتی طشتی
در پیش روی داشت و وضو میساخت چون اینخبر بشنید چندان بگریست که آن طشت از اشک دیدگان وی
وضویش پر شد و همی له برکشید و احسیناه و اخلیفة الماضین و ثمال الباقین و در آنشب که بامدادش آن
حضرت حرکت میفرمود بخدمتش تشرف جست و عرض کرد ای برادر بزرگوار از بیوفائی مردم کوفه که عادت
و شیمت ایشان است آگاهی که با پدرت علی مرتضی و برادرت حسن مجتبی چگونه غدر و حیلت ورزیدند بیمناکم
که با تو همان پیش گیرند که با ایشان پیش گرفتند بار بی در حرم خدای اقامت فرمای تا دست دشمنان
از ذیل منیع و ساحت رفیع تو کوتاه باشد و عزیز و مکرم بمانی و هیچکس در مکه معظمه متعرض

تو نتوانند شد فرمود ای برادر از آن بیم دارم که یزید بن معویه بر من حیلتی انگیزد و مرا در حرم محترم بقتل رساند و بعلت خون من حرمت اینخانه شکسته شود و بخدا سوگند است که اگر در سوراخ جانوران باشم مرا بیرون آورده شهید سازند محمد عرض کرد اگر بیم داری در مکه بیائی بجانب یمن سفر کن یا در بیابانها منزل جوی تا هیچکس را با تو دسترس نباشد فرمود ای برادر در آنچه گوئی اندیشه و فکری میکنم پس محمد بن حنفیه بسرای خود باز گشت در کتب اخبار مسطور است که امام حسین علیه السلام برای سفر عراق از کلام خدای فال برگشود این آیت وافی دلالت برآمد كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسی و جانی تلخی مرگ را از جام اجل مینوشد فرمود خدای و رسولخدای راست گفتند بحکم خدا و خبر مصطفی کار خواهم کرد و این هردو یعنی حکم خدا و خواب رسولخدا که دیده ام بر شهادت من منصوص است و چون خبر حرکت فرمودن آنحضرت بطرف عراق بعبد الله بن عباس پیوست بطرف آنحضرت آمد و عرض کرد که این چیست که میشنوم فرمود آری امروز و فردا بآنطرف متوجه میشوم عرض کرد از اینحال ترا بخدای پناه میبرم خبر ده مرا خدایت رحمت کناد آیا بسوی جماعتی راه میسپاری که امیر خود را کشته اند و بلاد و امصار خود را مضبوط داشته اند و دشمنان خود را دور ساخته اند یعنی از اهل کوفه اینخبر یافته که روشن و آشکارا با یزید سر بطغیان برکشیده اند و عامل او را بیرون کرده اند و بضبط بلاد خود پرداخته اند و لشکریان او را دفع داده اند و شهر را از بهر تو صافی ساخته اند اگر این کارها کرده اند و قدوم ترا مهیا شده و مملکت را از بهر تو صفا داشته اند باری بجانب ایشان روی کن لکن اگر ایشان ترا خوانده و بسوی خود دعوت نموده اند و حال آنکه امیر ایشان که از جانب یزید حکمران ایشانست در کمال قهر و غلبه و استقلال و قدرت است و عمّال او مشغول اخذ باج و خراج هستند همانا مردم کوفه ترا بجنگ طلب کرده اند و من هیچ بر تو ایمن نباشم که بر تو بتازند و در آنچه گفته اند دروغ بگویند و با تو مخالفت ورزند و ترا تنها گذارند و با تو ستیزه آویز اندر آیند و از تمامت مردمان بر تو سخت تر شوند و از اهل شام بر تو درشت تر گردند امام حسین علیه السلام فرمود با خدای استخاره کنم و بنگرم تا چه باید کرد ابن عباس از خدمتش بیرون شد و ابن زبیر بیامد و ساعتی با آنحضرت سخن کرد پس از آن گفت هیچ ندانیم با اینقوم چگونه کار کنیم و ما از ایشان دست بداشتیم و دولت و خلافت را با ایشان گذاشتیم با اینکه مائیم فرزندان مهاجرین و والیان این امر نه ایشان بفرمای اراده چه کار داری امام حسین علیه السلام فرمود باراده و آهنگ کوفه اندرم چه شیعیان من در آنجا هستند و بمن عرض مکاتیب کرده اند و اشراف آنجا نوشته اند و از خدای استخاره میکنم ابن زبیر عرض کرد اگر اینگروه شیعیان که از بهر تو در کوفه هستند مرا بودی از ایشان عدول نمیکردم چون اینسخن نفاق آمیز بگفت بترسید که در خدمت آنحضرت آلوده تهمت گردد سخن خود را بگردانید و گفت اما اگر در حجاز بمانی و از آن پس آهنگ این امر آئی با تو مخالفت نکنیم و ترا مساعدت نمائیم و بیعت با تو کنیم و از نصیحت مضایقت نکنیم امام حسین علیه السلام با او فرمود پدرم مرا حدیث فرمود که رئیسی در مکه کشته شود و خونش را در آنجا بریزند من دوست نمیدارم اینکس من باشم و حرمت اینسرای بخون من شکسته شود و در اینکلام معجز نظام اخبار از غیب و اشاره بقتل عبد الله بن زبیر است در خانه کعبه ابن زبیر گفت اگر چنین است در اینجا بمان و مرا والی این امر کن تا همگی باطاعت تو اندر شوند و هیچکس با تو از در نافرمانی سر بیرون نکند فرمود اراده این امر را نیز ندارم اینوقت در میان ایشان سخن آهسته همیرفت امام حسین با حاضران التفات نمود و فرمود آیا میدانید چه میگوید عرض کردند

سخنان ابن عباس

نمیدانیم فرمود میگوید در این مسجد بپای تا مردمان را بجانب تو فراهم کنم آنگاه با ابن زبیر فرمود قسم بخدای اگر مرا یکوجب بیرون از بیت الله بکشند دوست تر دارم که مرا در آنجا بکشند و اگر دو وجب دورتر در خارج خانه خدای بکشند دوست تر دارم که در خارج مکه یکوجب دورتر بقتل رسانند یعنی هرچه دورتر بکشند حرمت بیت الله محفوظ تر است قسم بخدای اگر در سوراخ جانوری از این جانوران باشم مرا بیرون کشند تا بکشتن من حاجت خود را برآورند قسم بخدای با من همان ستم و تعدی ورزند که یهود در شنبه ورزیدند اینوقت ابن زبیر از خدمتش بیرون شد و امام حسین علیه السلام فرمود در دنیا هیچ چیز نزد وی محبوبتر از آن نیست که من از حجاز بیرون شوم چه میداند مردم حجاز او را با من بیک میزان نمی سنجند و او را با من معادل نمیگردانند و همانند من نمیخوانند لاجرم دوست میدارد من بیرون شوم تا این زمین از بهر او خالی بماند و چون هنگام عشا یا بامداد در رسید ابن عباس با آنحضرت معاودت کرد و گفت ای پسر عم نیروی صبوری و شکیبائی از من برفته است چه من بیمناک هستم که در اینسفر بهلاکت و استیصال رسی همانا مردم عراق مردمی غدار باشند با ایشان نزدیک مشو و در همین شهر اقامت کن چه تو بزرگ و آقای اهل حجازی اگر مردم عراق در آنچه اراده کرده اند و ترا دعوت نموده اند براستی هستند با ایشان بنویس تا عامل خود را و دشمنان خود را از کوفه بیرون کنند و از آن پس بسوی ایشان راه برگیر و اگر بناچار از این شهر و دیار بیرون میشوی بسوی یمن روی کن چه در یمن حصنهای حصین و شعاب بسیار است و زمینی وسیع دارد و جمعی از شیعیان پدرت در آنجا هستند و چون در آنجا باشی از مردمان دور هستی و دشمنان از تو دور هستند از آنجا جماعت داعیان باطراف و اکناف بفرست و مردمان را باطاعت خود بخوان من امید دارم که در اینحال با حالت عافیت بآنچه دوست میداری دست یابی فرمود ای پسر عم سوگند با خدای میدانم که تو ناصحی مشفق و پند آور مهربانی لکن من در این عزیمت مصمم و باینسفر عازم و مهیا شده ام ابن عباس چون اینسخن بشنید عرض کرد باری اگر در طی اینراه تصمیم عزم داده زنان و کودکان خود را کوچ مده چه بیم همیدارم که ترا بکشند چنانکه عثمان را کشتند و زنان و فرزندانش بدو نگران بودند و این لخت اخیر عبارت مطابق روایت اهل جماعت و سنت است و اگر ابن عباس اینسخن عرض کرده باشد از روی تمثیل بقضیه است بالجمله ابن عباس چون نومید شد عرض کرد چشم ابن زبیر را بسبب تشریف فرمائی از حجاز روشن ساختی چه امروز با بودن تو در اینجا هیچکس بجانب او نگران نیست و اعتنائی بدو نکنند سوگند بخدای که جز او خدائی نیست اگر میدانستم که دست تمنی اگر از ذیل حشمت تو برندارم تا مردمان را بجانب تو گرد آورم بعرض من توجه میفرمودی و در اینجا اقامت میورزیدی چنان میکردم آنگاه ابن عباس از خدمت آنحضرت بیرون شد و بر ابن زبیر بگذشت ابن زبیر گفت ایعم چه خبر داری گفت ای پسر زبیر همانا دیده ات روشن شد و بمراد دل رسیدی و روی بگردانید و شعری چند بخواند که قریب این شعر است مهر درخشنده چو پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود صد اندر صد اندیشت جای تست میدان از بهر تو خالی است تخم بگذار و نفیر برآور و آنچه میخواهی بکن چه حسین علیه السلام که با وجود شعشعه انوار سبحانیش هیچکس را رونق گرمی شبکور نمیگذاشت اینک بجانب عراق بیرون شد و تا حجاز بگذاشت ابن زبیر گفت شما را گمان چنان است که خلافت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مخصوص بشما است و دیگرانرا حقی نیست ابن عباس گفت این کار را آنکس کند که در شک و

سخنان ابن عباس با ابن زبیر

شهبت باشد و ما خود بر یقین هستیم تو بگوی تا بکدام سبب در خلاف تعب میکشی گفت بعلت آن شرافت که دارم ابن
عباس گفت هر شرف و شرافت که تراست بسبب انتساب بخاندان نبوت و رسالت است و چون این معنی ثابت
و مبرهن گشت ما از تو اشرف و اولی باشیم الی آخر الخبر و این حکایت چون در کتاب احوال حضرت سید سجاد سلام الله
علیه در ذیل احتجاج ابن عباس و ابن زبیر مسطور شد بهمین قدر کفایت رفت و مطابق بعضی روایات دیگر ابن عباس
عرض کرد ای پسر رسولخدا ای از سفر کردن بجانب عراق انصراف جوی فرمود ای پسر عباس مگر نمیدانی که باید از
انخاک برانگیخته شوم و اصحاب من در آن زمین شهید کرده شوند ابن عباس عرض کرد این از چه روی گوئی فرمود از آنکه
بمن باز گفته اند و بروایت اعثم کوفی امام حسین علیه السلام در جواب ابن عباس فرمود اندیشه کنم و از خدای تعالی
خواستار خیر شوم ابن عباس از خدمت آنحضرت بیرون آمد و همیگفت دریغ از حسین هزار بار دریغ ناچار دل از وی
بر گرفتم میدانم پایان کار او در عراق چه خواهد شد و در اثنای راه آنسخنان را با ابن زبیر بگذاشت و ابن زبیر جواب
نداد و موافق بعضی روایات دیگر چون ابن عباس از قبول مسئلت خویش مأیوس شد غم و اندوه بر وی چیره گشت
و همی بگریست و بر آنحضرت تأسف خورد و نیز نوشته اند که چون مکاتیب و فرستادگان اهل کوفه در حضرت امام حسین
علیه السلام متواتر شد و نوشتند اگر بسوی ما بیائی کناهکاری چه یاوران دین حق موجود و ترا اسباب قیام حق گشت
و تواصل نمود و اهل و معدن حقی آنحضرت چون چنین دید عزیمت بر مسیر بربست عبد الله بن عباس بحضرتش
در آمد و عرض کرد ای پسر عم بدرستیکه اهل کوفه همان مردم هستند که غداری را شعار خویش ساختند پدرت را کشتند
و برادرت را مخذول بگذاشتند و او را نیزه زدند و اسبابش را غارت کردند و بدشمنش بسپردند فرمود ای
پسر عم اینک مکاتیب و فرستادگان ایشانست و اجابت ایشان بر من واجب گردیده است و فردا جواب ایشان را
در پیشگاه خدا چگویم ابن عباس چندان بگریست که محاسنش تر شد و همیگفت وا حسیناه و بروایت صاحب تاریخ
الفی چون ابن عباس بعد از مجلس اول سه روز بگذرانید دیگرباره بخدمت آنحضرت بیامد و مکالمات مذکوره در میان
بگذشت فرمود عزیمت من بسفر کوفه مصمم گردیده و بهیچ نوع فسخ آن صورت نمی بندد و در اینسفر سری است که
بظهور میرسد و من میدانم که مرا چه واقعه در پیش است و از جد و پدر خود شنیده ام و تو میدانی که پدرم بارها
بر سر منبر میفرمود اکنون آن کتاب نزد من است و من بر مقدار اعمار اهل بیت آگاهم دیگر در این باب مبالغت
مکن و در فسخ این عزیمت الحاح مفرمای که مقرون باجابت نمیشود و من در اینسفر بی اختیارم و زمام امور من در دست
دیگری است ابن عباس چندی سر بزیر افکنده آنگاه سر بر آورد و عرض کرد اگر ترک اینسفر نمیکنی باری زنان و اطفال را
با خود مبر فرمود ایشانرا اینجا بگذارم و بجز الکس بسپارم سزاوارتر اینست که با من باشند الی آخر الحکایه در خبر است
که بعد از وقعه کربلا ابن عباس را نکوهش همیکردند تا چرا از یاری آنحضرت کناری گرفت گفت اصحاب حسین علیه
السلام بجمله در قلم تقدیر مذکور بودند و از آن پیش که جانب شهود گیرند ما بر اسامی ایشان آگاهی داشتیم و از این جمله
نه یکتن کاستن و نه یکتن فزودن گیرد و در تاریخ ابن اثیر و بعضی کتب معتبره دیگر مسطور است که چون خبر سفر آنحضرت
سمر گشت عمرو بن عبد الرحمن و بروایتی عمر بن عبد الرحمن حارث بن هشام مخزومی که در اینوقت در مکه جای داشت
بخدمت آنحضرت بیامد و عرض کرد دواعی قرابت و رحم بر آن میدارد که بعرض حاجتی پردازم و بدولتخواهی

مکالمات ابن عباس با آنحضرت

مکالمات ابن عباس با آنحضرت

جسارتی

جسارتی ورزم اگر بعرض من گوش سپاری باز گویم و آن حق که بر گردن دارم فرو گذارم و گرنه زبان بر بندم
فرمود باز گوی ای ابو بکر سوگند با خدای ترا متهم ندانم و سخن ترا از روی هوای نفس نشمارم عرض کرد مرا
خبر دادند که آهنگ عراق داری و من بر تو بیمناک هستم که بشهری اندر شوی که عمال و امرای یزید در آنجا باشند
و گنجینه های مال و دولت در آنجا موجود باشد مردم جهان بنده درهم و دینار هستند و بروایتی عرض کرد یا ابن
رسول الله صولت امیر المؤمنین علیه السلام معلوم بود و کوفیان بدو امیدوارتر و او امر او را مطیع تر بودند
با آن مناعت محل و کثرت انصار و اعوان و اجماع مسلمانان چون بسوی صفین راه سپار شد ترک یاری و معاونت
او را کردند و حطام دنیا را بر ثواب عقبی برگزیدند و مخالفت آنحضرت را ظاهر ساختند تا آخر الامرش بدرجه شهادت
رسانیدند و بجوار رحمت و کرامت ایزدی پیوست و رفتار ایشانرا با برادرت امام حسن علیه السلام نگران شدی و اکنون
با چنین جماعت که نفاق و مخالفت ایشانرا با ایشان بدیدی آهنگ مقاتلت شامیان داری و خود میدانی که
امروز عدت لشگر و وسعت کشور یزید بیشتر و نیروی او از تو افزونتر است و خلق عالم عبد دینار و درهم و نیز بیم ایشان
از وی بیش از تو است و چون خبر حرکت ترا بدانسوی بشنوند این مردم منافق را بزر و سیم فریب دهند و بر کشتن
خون مقدس تو بر آغالند و من هیچ بر تو ایمن نیستم که هر کس که با تو وعده نصرت و یاری داده و عهد و میثاق
استوار داشته در مقاتلت تو سخت تر کوشد و هر کس ترا بیشتر دوست دارد از یاری تو کناری جوید بخدای
سوگند میدهم که بر جان خود ببخش فرمود ای پسر عم خدایت جزای نیکو دهد آنچه خدای خواسته است البته میشود بدرستیکه
دانستم که تو بنصیحت قدم سپردی و بعقل و دانش سخن نمودی و هر وقت امری بدید روی دهد خواه برای تو کار کنم
و گرنه فرو گذارم خواهد شد و تو در خدمت من بشیری محمود و ناصحی مسعودی ابو بکر گفت ابا عبد الله در مصیبت
تو از خداوند تعالی طلب اجر میکنیم و از خدمت آنحضرت نزد حارث بن خالد بن عاص بن هشام مخزومی والی مکه آمد
آنداستان را باز گفت و در بعضی کتب نوشته اند هاشمی مخزومی بخدمت آنحضرت بیامد و بهمین تقریب که مسطور شد
عرض نمود و جواب شنید و راقم حروف را گمان چنان است که وی همان عمرو بن عبد الرحمن مخزومی مذکور است
و نیز نوشته اند ابو بکر بن حارث بن هشام بیامد و نزدیک بهمان کلمات را بعرض رسانید و همان جواب مذکور بشنید
و نزد حارث بن عاص بیامد و شعری که اشارت بنصیحت او داشت بخواند و حارث گفت قسم بخدای نیکو نصیحت
کردی این ابو بکر نیز همان عمرو بن عبد الرحمن است و این حارث همان حارث بن خالد بن عاص مخزومی است

لکن در ولایت او در مکه معظمه محل تأمل است   والله تعالی اعلم

بیان حرکت کردن امام حسین علیه السلام از مکه معظمه بجانب عراق و عرایض بعضی کسان

امام حسین علیه السلام چنانکه سبقت نگارش گرفت بامدادان شب که روز سه شنبه هشتم شهر ذی الحجة الحرام بود
از بیم گزند دشمنان دین و معاندان خاندان سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین بار ببست و مستعد سفر
گشت چون این خبر بمحمد بن حنفیه پیوست شتابان دوان بیامد و زمام اسب برادر را بگرفت و عرض کرد مرا وعده
نهادی که در آنچه مسئلت کردم رای زنی و براندیشی و مرا آگهی دهی کدام رای اینصورت را بر نوشت که

درهم و دینار

بجانب

بجانب عراق شتابان ساخت فرمود از آن بعد که تو مراجعت کردی رسول خدای صلی الله علیه و آله درآمد و
فرمود یا حسین بیرون شو چه خداوند میخواهد ترا کشته بنگرد محمد چون این سخن بشنید گفت انا لله و انا الیه راجعون
ای برادر اکنون که حال بر اینمنوال است از چه روی این زنان و اطفال را در خدمت خود میکوچانی فرمود اینرا
نیز رسول خدای خبر داده و فرمود خدا میخواهد این زنان و کودکانرا اسیر و دستگیر بیند چون سخن باینجا رسید محمد
بن حنفیه را مجال سخن نماند بعد از وی عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر شرفیاب شدند و عرض کردند یا ابن رسول الله
صواب چنان است که هم در حرم یزدان اقامت فرمائی و سفر عراق را پیشنهاد خاطر مبارک نگردانی فرمود رسول
خدای مرا بامری مأمور داشته و من بهر چه فرمان کرده امر خواهم کرد ابن عباس دانست که جز فرمان شهادت نباشد
و از خدمت آنحضرت گریان بیرون شد و همیگفت وا حسیناه بعد از آن عبدالله بن عمر بن خطاب درآمد و عرض کرد
یا ابن رسول الله نیکو چنان است که با اهل ضلالت از راه مصالحت و مسالمت اندر آئی و از قتل و قتال و جنگ و جدال
دست بداری فرمود ای ابو عبدالرحمن مگر پستی و خواری دنیا را در حضرت باریتعالی ندانستی که سر یحیی بن زکریا را
نزد زنی زانیه بهدیه بردند و ندانستی که جماعت بنی اسرائیل از اول طلوع صبح صادق تا نمایش خورشید هفتاد
تن از پیغمبران را سر بریدند و آسوده خاطر در بازارها بفروختنها و خریدنها بنشستند چنانکه گوئی گرد هیچ عصیانی
نگشته اند و خداوند قهار در عقوبت آنقوم بکار تعجیل نفرمود و پس از چندی که مشیت یزدانی بر انتقام آنمردم
عاصی قرار گرفت بهر چه سخت تر و متعددتر دچار عقوبت و بلا گردانید و بروایتی بعد از حکایت یحیی بن زکریا فرمود
زود باشد که سر مرا نیز ببرند که فرزند زن زناکار است بهدیه برند لکن اینکلام آنحضرت در آنوقت با ابن عمر
بعید مینماید و از این پیش باینحکایت اشارت شد که در زمان آهنگ خروج از مکه با ابن عمر فرمود شاید دو مرتبه بر
زبان مبارکش گذشته لکن چنان مینماید که برپاره نویسندگان مشتبه شده و آنچه در آنوقت با ابن عمر فرموده در
اینجا مذکور داشته باشند زیرا که تذکره اینحکایت در دو موضع با یکنفر بیرون از بعد نیست بالجمله فرمود ای ابو عبدالرحمن
از خدای بترس و از یاری من کناری مگیر اینوقت ابن عمر عرض کرد بوسه گاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
بگشای آنحضرت ناف مبارک را که محل تیر سه شعبه گشت بگشود ابن عمر سه دفعه ببوسید و بگریست و عرض کرد ترا
بخدای میسپارم که در اینسفر شهید بخواهی گردید و بروایتی میان هر دو دیده مبارکش را ببوسید چنانکه ابن اثیر
و دیگران نوشته اند امام حسین علیه السلام در آن اوقات میفرمود سوگند با خدای این جماعت شقاوت آیت
از من دست باز ندارند تا این علقه را از شکم من بیرون آورند و چون چنین کردند خداوند کسیرا بر ایشان مسلط فرماید
که ایشانرا چندان ذلیل و خوار نماید که از کهنه حیض کنیزی ذلیل تر و بیقدرتر گردند و چون بر حکام و ولات کوفه
و خونخواهان آنحضرت و ظلم ابن زیاد و حجاج بن یوسف و خروج مختار بن ابی عبید ثقفی و ظهور دولت بنی عباس و
انقراض دولت بنی امیه و قتل آنجماعت و قتل قتله آنحضرت بنگرند صدق اینکلام معجز نظام مشهود گردد

مکالمات حسین با ابن عمر
فقال یا ابا عبدالرحمن اما علمت

بیان خروج حضرت سید الشهداء علیه السلام از مکه معظمه بجانب عراق

روز سه شنبه هشتم ذی الحجه که یوم الترویه است آماده سفر گشت و شیعیان و برادران و موالی خود را فراهم
ساخته

ساخته هر یک را بفراخور حال او عطائی بکرد و مخارج سفر بداد و بقول اعثم کوفی هر یک را که با خود میبرد ده دینار
زر و شتری بداد پس از آن گرد صفا و مروه طواف کرد و از بهر زنان و کودکان خویش محملها بیاراست و
اهل مکه معظمه را از مفارقت آن کعبه مقصود و قبله محمود اندوه محشر نمایشگر شد بعضی مورخین نوشته اند که شترها
و نجائب قطار در قطار بیاوردند و محملها و کجاوه ها بر آنها ببستند و یک قطار شتر را از شمشیر و نیزه و زره و سپرها
گران کردند و قطاری دیگر را بحمل خیمه و سراپرده و آب و طعام مخصوص داشتند و با اینکه اشتری بسیار در زیر بار بود
کفایت حمل اسباب و اشیاء آن سفر را نمیکرد و پاره از محدثین در بیان تجمل و احتشام و ترتیب سواری آنحضرت و
اهل بیت عصمت و طهارت شرحی مسطور داشته اند چون مستند بسند محکم مثبت نبود از نگارش آن انصراف افتاد و در
مقدار جمعیت ملتزمین رکاب مبارکش بسی اختلاف رفته است چنانکه روز حرکتش را از مکه معظمه بعضی در سیم شهر
ذی الحجه نوشته اند و گویند مطابق روز قتل مسلم است و اغلب مورخین عظام روز هشتم دانسته اند و گویند این
همان روز است که مسلم در کوفه بدرجه شهادت رسید و نوشته اند هشتاد و دو مرد از اهل بیت و شیعیان و موالی
آنحضرت در خدمتش راه برگرفتند و در تاریخ الخمیس مسطور است که امام حسین با هفتاد سوار از اهل بیت خود و
غیر ایشان راهسپار گشت و حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده و طبری نوشته اند آنحضرت با چهل سوار و صد پیاده که
اتباع و اهل بیت او بودند و کودکان بعزم کوفه روان شد و از این روایت چنان میرسد که این مقدار سوای
کودکان بوده اند و از روایتی که از حضرت باقر علیه السلام رسیده است عدد سپاه آنحضرت چهل و پنج سوار
و یکصد پیاده بوده اند و جمعی از مورخین و محدثین سی و دو تن سوار و چهل تن نگاشته اند و از زیارت توقیع
مبارک حضرت صاحب الامر علیه السلام هفتاد و چهار نفر مینماید و مسعودی در مروج الذهب مینویسد در هنگام
ورود بکربلا هزار سوار و یکصد پیاده ملازم رکاب مبارکش بودند و بعضی هفتاد و هشت نفر نوشته اند و از
خبری که در وصیت جناب مسلم با عمر بن سعد مسطور شد نود نفر بر میآید و این اختلاف اخبار برای آن است
که بعضی تمامت ملتزمین رکاب مبارکش را مقصود داشته اند خواه مرد و خواه زن و خواه پیاده و خواه سوار
و برخی مردانرا بدون زنان و کودکان نوشته اند و بعضی شهدا را بدون بازماندگان خواسته اند و بعضی
جملگی آنانرا که از مکه ملتزم خدمت شدند و از آن پس گروهی متفرق گردیدند مسطور داشته اند و خبر مشهور
همان هفتاد و دو تن است و ایشان همان جماعت هستند که دولت شهادت یافتند و شرح نیست که سوای ایشان
مردی در صحرای کربلا برجای نمانده باشد اگر نمانده بود داستان ساربان و شب یازدهم چیست و همچنین پاره
اشخاص دیگر منتهای امر اینست که چون شهید نشده اند نامدار نگردیده اند در شرح شافیه ابی فراس مسطور است
خلقی بسیار از منازلی که معبر امام علیه السلام بود بحضرتش پیوستند چه گمان داشتند امر آنحضرت در کوفه استقامت
میگیرد چون مأیوس شدند متفرق گردیدند چنانکه در مقام خود مسطور شود در کامل الزیاره از حضرت ابی جعفر علیه
السلام مرویست که چون حضرت امام حسین سلام الله علیه از مکه معظمه آهنگ کوفه فرمود عبدالله بن زبیر بمشایعت
آنحضرت بیرون آمده عرض کرد اینک موسم حج است خانه خدا را گذاشته بعراق میشوی فرمود آری شهید
شدن در کنار فرات مرا خوشتر است تا در ساحت مکه ام بخاک مدفون دارند و بروایت دیگر ابن زبیر

عدد ملتزمین رکاب آنحضرت

کوفه

گفت چه شود که بیائی و در حرم اقامت فرمائی فرمود حرمت آنرا ضایع نکنم و اگر تربت من در تل اعفر باشد نیکوترست تا در حرم خدای بالجمله آنحضرت بجانب مقصد روی نهاد و از آنجانب چون عمرو بن سعید والی حجاز خبر حرکت فرمودن آنحضرت را بشنید بپاس دولتخواهی یزید و دفع فتنه و آشوب برادرش یحیی بن سعید را با جماعتی بفرستاد تا آنحضرت را از طی آن سفر مانع شوند ایشان بیامدند و عرض کردند بجای خویش مراجعت کن و در جای خویش اقامت فرمای پس در میانه سخن بلا و نعم بپیوست و مردم ایشان دست بتازیانه بردند و یکدیگر را زحمت دادند و بنی هاشم بخشم برآمدند و بیم آن رفت که فتنه برخیزد امام حسین علیه السلام بسخن آنها التفات ننمود و روی براه نهاد مردم عمرو بن سعید صدای برکشیدند از خدای نترسی از جماعت مفارقت میگیری و در میان امت تفرقه میاندازی فرمود مرا کاری و شما را کاری است شما کار مرا ناستوده میشمارید و من از کار شما بیزارم این بفرمود و روان گشت چون عمرو بن سعید بشنید بدانست که چون موسم حج است اگر بیش ازین در مقام ممانعت برآید آشوبی عظیم و فتنه ضخیم بپای گردد و مورد مؤاخذه میشود لاجرم بایشان پیام فرستاد تا باز شدند و اینوقت مرد و زن و دوست و دشمن از اقامت آنحضرت در مکه معظمه مأیوس گردیدند معلوم باد صاحب روضة الصفا مینویسد عمرو بن سعید سرهنگی را بممانعت آنحضرت بفرستاد و دور نباشد اینخبر صحیح‌تر از آن باشد که برادرش یحیی را فرستاده است بلکه یحیی چنانکه مذکور شد در خدمت عبدالله بن جعفر بخدمت امام علیه السلام بیامد و خواستار فسخ عزیمت گشت بالجمله ابومخنف و بعضی دیگر نوشته اند امام حسین علیه السلام چون عازم کوفه گشت از راه مدینه عبور فرمود و دیگرباره قبر مطهر رسولخدای صلی الله علیه وآله را وداع کرد و محمد بن حنفیه بیامد و بسیار بگریست و عرض کرد ای برادر قسم با خدای که نیروی گرفتن قبضه شمشیر ندارم و نتوانم حمل کعب نیزه خود کنم ازین پس که از تو مفارقت جویم هرگز دلم شاد و خاطرم از بار غصه آزاد نخواهد ماند آنگاه با آنحضرت وداع کرده گفت ترا که مظلوم شهید شوی بخدای میسپارم و با خاطری اندوهناک میروم و در نقل اینخبر شرکی دیگر هست و با آن عجله که امام علیه السلام در سفر عراق داشت قدری بعید مینماید

بیان ملاقات فرزدق شاعر امام علیه السلام را و طی بعضی مقالات

چون امام حسین علیه السلام راه برنوشت و بمنزل تنعیم رسید قافله‌ء الکمران شد که بحیر بن ریسان حمیری که والی یمن بود بدرگاه یزید میفرستاد و این بحیر از جانب یزید بن معویه عامل یمن بود و آن اشتران از ورس و حلل گرانبها داشته بودند ورس بفتح واو و سکون را مهمله و سین مهمله گیاهی است مخصوص که در ولایت یمن میکارند و یکدفعه میکارند و بیست سال ثمر میدهد و در فارسی اسپرک و زعفران میگویند بالجمله چون امامت امت و ولایت امور مسلمانان در آنهنگام تعلق بآنحضرت داشت و اولی بتصرف بود بفرمود تا بارها را بگرفتند و با کاروانیان فرمود هرکس از شما با ما بعراق میآید اجرتش را تمام بدهیم و رعایتش را منظور داریم و هر کس که بازگردد تا باینجا که بیامده اجرت خود بیابد چه من از یزید اولی هستم و امام و ولی منم پس آنچه متعلق مسلمانان بود بداد و آنچه به بیت المال اختصاص داشت بگرفت و جماعت کاروان بعضی بیامدند و برخی بازگشتند و موافق خبر ابن نما عبدالله بن جعفر در همین منزل تنعیم دو پسر خود عون و محمد را بخدمت امام علیه السلام

فرستاد

فرستاد و بروایت شیخ مفید عبدالله بن جعفر و یحیی بن سعید با امان نامه عمرو بن سعید در همین وادی تنعیم بحضرت مشرف شدند و در حقیقت منزل اول آنحضرت است و تنعیم بفتح تاء مثناة فوقانی و سکون نون و کسر عین مهمله و یاء ساکنه و میم موضعی است در مکه و از آنجا تا مکه معظمه دو فرسنگ و بقولی چهار فرسنگ است و مردمان گویند از آنجا تا مکه سه میل راه است بالجمله آنحضرت از آنجا راه برگرفت تا بمنزل صفاح رسید و صفاح بکسر صاد مهمله و فاء و الف و حاء مهمله موضعی است ما بین حنین و مکه و در اینموضع همام بن غالب که بفرزدق شاعر مشهور است ادراک حضور مبارک امام حسین صلوات الله علیه را نمود و بروایتی شرفیابی او در خدمت آنحضرت در منزل ذات عرق بود و لکن اصح آنست که در صفاح بوده است چنانکه در معجم البلدان مسطور است که در صفاح فرزدق شاعر حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام را ملاقات نمود و در آنهنگام که آنحضرت آهنگ عراق داشت و گفت حسین بن علی را که با اسلحه کارزار بود ملاقات نمودم و در منزل ذات عرق بشر بن غالب مشرف شده و بعضی او را همام بن غالب که فرزدق شاعر است گمان کرده اند و این اشتباه از آنجا روی داده است و اعثم کوفی نوشته است چون آنحضرت در منزل شقوق رسید فرزدق مشرف شد و شقوق جمع شق منزلی است در راه مکه بعد از واقصه بالجمله شیخ مفید و دیگران مقاله که فرزدق شاعر گفت در سال شصتم هجری مادرم را باقامت حج میبردم در آنحال که شتر او را میکشیدم و داخل حرم شدم بکاروان امامت نشان امام حسین علیه السلام بازخوردم که با شمشیرها و سپرها از مکه بیرون آمده بود پرسیدم این قطار شتر از کیست گفتند از حسین بن علی علیهما السلام پس بدر خیمه آنحضرت بیامدم و امام علیه السلام بر در خیمه بتلاوت کتاب خدا اشتغال داشت فرزدق سلام داد و جواب یافت و دست مبارکش را ببوسید و عرض کرد ای پسر رسولخدای پدر و مادرم فدای تو باد خداوند مسئلت ترا باجابت مقرون و آنچه آرزومندی عطا فرماید چه چیز موجب آن شد که عجله فرمودی و اقامت حج اگر ده بپای فرمود اگر عجله نمیکردم مرا میگرفتند بازگوی کیستی عرض کرد مردی از عرب هستم و بیش ازین تفتیش نفرمود بعد از آن پرسید از کجا میآئی گفت از کوفه میرسم پرسید از مردم کوفه و حال ایشان چه خبر داری و ایشان را چگونه دیدی عرض کرد از مردی آگاه پرسش کردی چیزی را مسئول داشتی همانا دلهای ایشان با تست و شمشیرهای ایشان با بنی امیه و بروایتی عرض کرد دلهای ایشان با تو و شمشیرهای ایشان بر تو است یعنی دل ایشان در هوای دیدار تست و دوستدار تو هستند لکن چون هنگام جنگ بیاید و لشکر یزید و حکم او را بنگرند روی از تو بگردانند و شمشیر بر روی تو کشند و قضا از آسمان فرود آید و خدای آنچه خواهد بکند امام حسین علیه السلام فرمود براستی سخن براستی همانا زمام امور بدست خداوند غیور است و حکم گذشته و آینده بدست قدرت اوست و هر روز در انجام شأنی است اگر قضای ایزدی بر وفق مقصود باشد او را سپاسگزاریم و هم اوست که برادای شکر قدرت دهد و اگر برخلاف آرزو حکمی برود آنکس را که پرهیزکاری پیشه باشد و نیتش برحق رود از حد بیرون نبرد و از بلیات پروا نکند و از رحمت خدای دور نماند عرض کرد آری خداوندت بآنچه دوست داری برساند و از آنچه حذر میکنی کفایت فرماید آنگاه مسئله چند از مسائل نذور و حج از آنحضرت پرسیده و جواب جمله را دریافت و امام علیه السلام او را بدرود کرده مرکب خود براند و فرمود سلام من بر تو باد فرزدق از آنجا گذشت و خیمه

حنه

ورود بمنزل صفاح

مکالمات آنحضرت با فرزدق

چند از وراشته دید گفتند از آن عبد الله بن عمرو بن العاص است نزد او شد و آن داستان را براند گفت چگونه شد
که از التزام رکابش تخلف جستی سوگند با خدای مملکت و سلطنت بدو اختصاص دارد و هیچکس بر وی و یاران او
ظفر نجوید این سخن در قلب فرزدق اثری بزرگ افکند و عزیمت بر آن نهاد که ملازمت خدمت کند دیگرباره ابتلای
انبیا و شهادت ایشان را بیاد آورده از آن عزیمت بگشت و بشهر عسقلان رفت در روزی چند برنیامد که کاروانی از
کوفه رسید برابر آنها شتافت و بانگ برداشت و از حال امام علیه السلام بپرسید گفتند بدانید که حسین علیه السلام
کشته گردید فرزدق عبد الله بن عمرو بن العاص را لعن و نفرین فرستاد و تواند بود این لعن و نفرین از آن بود
که اگر عبد الله او را متذکر نشدی او را مسئولیتی نماندی و ابن طاوس ملاقات فرزدق و آنحضرت را در زباله که نام منزلیست
در طریق مکه با این واقعه و ثعلبیه مسطور داشته است و در کشف الغمه و مطالب السئول و اغانی و بعضی کتب
دیگر با اختلاف روایات ایشان مسطور است که در هنگام مراجعت از کوفه در روز ششم ذی الحجه بخدمت حضرت
سید الشهدا رسیدم که از راه عراق از مکه بیرون آمده بود و اینخبر دلالت بر آن کند که خروج آنحضرت از مکه در روز
سیم ذی الحجه بوده است فرمود ای ابو فراس باز گوی خبر چه داری و مردم کوفه را بچه حال دیدی عرض کردم آیا راستی
گویم فرمود بغیر راستی اراده مکن عرض کردم اما قلوب مردمان با تو است لکن شمشیر ایشان بنصرت بنی امیه است
و نصرت از جانب خداوند است فرمود ترا خبر اینکه براستی گفتی ندانم و کلامی بفرمود که دلالت بر این داشت
که مردمان بنده مال هستند و هرچه گویند در طمع کسب معیشت و فزایش نعمت است و چون ببلا دچار شوند دیانت و
دین‌دار اندک باشد و بقولی فرزدق عرض کرد ای فرزند رسولخدا چگونه بمردم کوفه مایل شدی با اینکه اینجماعت همان مردم
هستند که پسر عمت مسلم بن عقیل و شیعیان او را شهید کردند آنحضرت بروی ترحم نمود و فرمود مسلم بروح و ریحان
و رضوان و امان یزدان برفت و آنچه بروی مقدر بود بگذشت و آنچه بر ما باید باقی است و این چند شعر معروف را
فَاِن تَکُنِ الدُّنیا تُعَدُّ نَفیسَةً که در کتب مقاتل مسطور است قرائت نمود و از اینخبر میرسد که آنحضرت موافق بعضی اخبار
بر شهادت مسلم خبر یافته بود و بعد از آن فرزدق با چند نفر از یاران خود آنحضرت را وداع کرده آهنگ مکه برفت و او را
پسر عمی از بنی مجاشع بود با فرزدق گفت یا ابا فراس وی حسین بن علی است فرزدق گفت حسین بن علی و پسر فاطمه زهرا
دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است سوگند با خدا وی پسر برگزیده خدا و افضل از تمام خلق روی زمین است و
من پیش از امروز در مدح او شعری گفته ام و در عرض این اشعار مقصودم اخذ صله و مال دنیا نبوده است بلکه اراده
وجه خدا و ثواب سرای عقبی را نموده ام چگونه باید تو این اشعار را بشنوی گفت یا ابا فراس چه خوب باشد که عنایت
کنی و مرا بشنوانی پس فرزدق قصیده مشهوره میمیه خود را که در مدح آنحضرت و مادرش و پدرش و جدش صلوات الله
علیهم اجمعین معروض داشته و در اغلب کتب مسطور است بعرض رسانید هذَا الَّذی تَعرِفُ البَطحاءُ وَطأَتَهُ الی آخره
و چون راقم حروف در کتاب احوال حضرت سید سجاد علیه السلام و شرح حال فرزدق شاعر بنگارش این قصیده و
اقوالی که در آن رفته است مشروحا اشارت کرده است باعادت طالت نمیجوید آنانکه طالب باشند بآن مجلدات رجوع فرمایند

بیان وصول حضرت سید الشهدا
صلوات الله علیه بمنزل ذات عرق

شیخ مفید در ارشاد میفرماید امام حسین علیه السلام در کمال شتاب بجانب عراق و مشهد خویش میرفت و بهیچ چیز
التفات نداشت و درنگ نمیفرمود تا بذات عرق فرود آمد صاحب قاموس گوید ذات عرق میقات عراقین است
و حموی در معجم البلدان مینویسد ذات عرق آنجاست که اهل عراق و حد میان نجد و تهامه است و گفته‌اند عرق نام کوهیست
در طریق مکه و ذات عرق از آنست بالجمله بشر بن غالب اسدی در این منزل بشرف تقبیل آستان مبارکش نایل شد و بشر
از عراق میرسید امام حسین علیه السلام از احوال و خیال مردم عراق پرسیدن گرفت بشر عرض کرد ایشان را چنان
یافتم که دلهای ایشان با تو و شمشیرهای ایشان بیاری بنی امیه است فرمود برادر بنی اسد یعنی بشر راست گفت
خدای آنچه میخواهد حکم میکند و آنچه خواهد میکند و موافق بعضی اخبار عریضه عبد الله بن جعفر طیار و دو پسرش
عون و محمد در این منزل از نظر امامت منظر آنحضرت بگذشتند و از آن پس خود جناب عبد الله و یحیی بن سعید و نامه
او در اینمنزل یا در منزل صفاح چنانکه مسطور شد بعرض حضور مبارکش مستسعد شدند و غریب اینست که طبری در
تاریخ خود مینویسد چون امام حسین علیه السلام به تیمه بیابان رسید فرزدق شاعر و همام بن غالب باستقبال
آنحضرت بیامدند و از کوفه میآمدند لکن از ابن زیاد خبر نداشتند امام حسین از ایشان پرسید مردم کوفه چگونه اند
عرض کردند مردمان را دلها با تو است و قضای ایزدی را ندانیم چیست فرمود قضا را باز داشتن نتوان و آن حضرت
شتابان میرفت تا از آن پیش که یزید خبر یابد وی بکوفه اندر شود ممکن است مقصود فرزدق شاعر و بشر بن غالب باشد
با اینکه فرزدق و همام بن غالب را که همان نام فرزدق است طبری دو تن دانسته باشد و اینخبر نیز با آنخبر که فرزدق
از قتل مسلم بن عقیل با آنحضرت معروض داشت منافی است چه قتل جناب مسلم بحکم ابن زیاد بود و اگر تا آن زمان ابن
زیاد بکوفه نیامده بود چگونه جناب مسلم را شهید مینمودند و بعلاوه از اغلب اخبار معلوم میشود که قبل از حرکت
امام حسین علیه السلام ابن زیاد بکوفه آمد ریاشی علیه الرحمه از شخصی روایت کند که گفت بعزم اقامت حج
از رفقای خویش پیش افتادم و از راههای نزدیک غیر معتاد راه میبریدم و بیابان میسپردم ناگاه نظرم
بخیمه چند بیفتاد که برپای کرده بودند بدانسوی روی نهادم و پرسیدم این خیام از کیست گفتند از حسین بن
علی است گفتم حسین پسر علی پسر فاطمه گفتند آری پرسیدم آنحضرت در کدامیک از این خیام جای دارد بمن باز
نمودند چون نزدیک شدم آنحضرت بر در چادر بخیمه فرموده نشسته بود و بسیاری کاغذ در حضور مبارکش از
نظر انورش میگذشت سلام کردم آنحضرت سر برآورد و پاسخ بداد و از حالم بپرسید و تفقد فرمود عرض
کردم فدایت شوم موجب تشریف فرمائی باین زمین بی آب و گیاه که بجمله کوهستان و تلهای قلعه و بی سبزه است
چیست از چه روی از منازل با آب و گیاه و آبادی چشم پوشیده و در این بیابان منزل ساختی فرمود ای برادر
اینجماعت بنی امیه مرا ترسناک ساختند و اینجمله کاغذهای اهل کوفه است که بمن رقم کرده‌اند و بخویشتن دعوت
نموده‌اند و میدانم خود این مردم نامه نگار قاتل من هستند اما ای مرد دانسته باش که چون مرا کشتند حرمترا
از میان میبرند و کرده محرمات میکردند لکن خدای انتقام مرا از ایشان بخواهد کشید و کسیرا بخواهد انگیخت تا
ایشانرا بکشد و عزیزان ایشانرا خوار گرداند چنانکه ذلت و زبونی ایشان از طایفه قوم کنیز یعنی بلقیس بیشتر
میشود و دیگر شیخ ابن نما حکایت کرده است که طرماح بن حکم گفت خورش و موزدنی گرفته بسوی اهل

و عیال

مکالمه با هرثمه

وعیال خود میبردم و در عرض راه بحضرت امام حسین علیه السلام تشرف یافتم وعرض کردم ترا بخدای سوگند میدهم که بر خویشتن رحم کن مبادا مردم کوفه ات فریب بدهند قسم بخداوندا اگر درون کوفه شوی کشته میشوی و من میترسم بکوفه نارسیده ترا بکشند و نگذارند داخل کوفه شوی و اگر آهنگ قتال ظالمان داری باری بالای کوه اجا نزول فرمای چه این کوهی بلند و استوار است البته شر دشمن را از آدمی باز میدارد و هر کس انکوه پناهنده شود هرگز دشمن را بروی دست نباشد و در این کوه تاکنون هیچوقت ذلت و هوانی بر افرودگشته و هیچ دشمن بر انیرومند نشده اینک عشیرت و قبیله من جملگی نصرت و یاری ترا از جمله لوازم و فرایض میدانند و تا هر زمان در آنجا اقامت کنی قبیله من دشمنان ترا از حضرت تو دفع مینمایند و نمیگذارند آسیبی بوجود مسعودت راه نماید چون اینسخنان بپایان رفت امام علیه السلام فرمود در میان من و مردم کوفه قرار دادی مقرر شده خوش نمیدارم که با آنچه وعده داده ام مخالفت کنم و بایست بسوی ایشان بروم و اگر خداوند عالمیان برحمت واسعه خود شر دشمنان را از ما بگرداند در حق ما احسان و کرامت ورزیده عادت یزدان از پیشین زمان باحسان و انعام جاری گردیده که پیوسته ما را بنعمتهای بیکران خود متنعم و ممنون فرموده و شر اعادی را از ما دفع نموده است و اگر تقدیر حتمی قضا بر غلبه دشمنان و کشته شدن ما جاری شده پس کشته شدن در راه رضای خدای انشاء الله تعالی رستگاری و شهادت است طرماح گوید چون انحضرت را از جهاد دشمنان بر یک عزم و اندیشه دیدم آذوغه و طعام خود را هر چه زودتر بردم و بعیال خود رسانیدم و در آنچه از بهر ایشان صلاح و صواب بود وصیت بر نهادم و شمشیر خویش را بر گرفتم و وداع نموده بیاری فرزند پیغمبر باری بیرون آمدم و بجانب عراق راه بر گرفتم ناگاه در اثنای راه سماعة بن زید با من دچار گشت و خبر شهادت آنحضرت را بگذاشت چون از ملاقات آنحضرت نومید شدم بخانه خویش مراجعت گرفتم

بیان ورود حضرت سید الشهداء سلام الله وصلواته علیه در منزل ثعلبیه

ثعلبیه بفتح ثاء مثلثه و عین مهمله که منسوب بثعلب است و از جمله منازلی است که در عرض راه مکه از طرف کوفه بعد از منزل شقوق و قبل از خزیمیه واقع است بالجمله چون موکب امامت کوکب حضرت سید الشهداء صلوات الله وسلامه علیه باین زمین تشریف نزول ارزانی داشت گرمگاه روز آنحضرت برای استراحت سر بر بالین نهاده ساعتی بیاسود و خواب قیلوله بجای آورده ناگاه بحالت اضطراب و دیده گریان سر برآورد حضرت علی اکبر از آن امام والامقام پرسید سبب این گریستن چیست فرمود ای فرزند گرامی این ساعتی است که خواب در این ساعت دروغ نمیباشد در این هنگام در خواب دیدم که هاتفی مرا ندا کرد که شما میشتابید و مرگ شما را بسوی بهشت میشتابد علی اکبر عرض کرد ای پدر بلند قدر آیا ما بر حق نیستیم فرمود ای فرزند گرامی بلی بآنخدای که بازگشت مردمان بسوی اوست سوگند میخورم که ما بر حقیم و دشمنان ما بر باطلند علی اکبر عرض کرد پس از کشته گردیدن و مردن چه پروا داریم فرمود خداوند ترا جزای خیر دهد ای فرزند نیکوکار و بروایتی فرمود ای فرزند خداوند جزای خیر دهد ترا بهتر جزائی که عطا میشود پسر را از پدر و بروایتی چون حضرت سید الشهداء علیه السلام بر سر آب عذیب

فقال یا ابتی انی خفقت خفقة

رویا در خواب

فقال له الحسین جزاک الله

نزول

نزول فرمود این خواب بدید و درپاره روایات این مکالمه با علی بن الحسین علیهما السلام روی داد آنحضرت فرمود سواری را دیدم که با من چنین گفت ممکن است این قضیه در دو منزل بوده و مخاطب انحضرت در یکی امام زین العابدین و در دیگری حضرت علی اکبر باشد و انحضرت در انشب در ثعلبیه بگذرانید و چون بامداد شد مردی از اهل کوفه که او را ابوهره ازدی مینامیدند فرا رسید و بخدمت انحضرت بیامد و سلام بداد و عرض کرد ای پسر رسول خدا از چه روی از حرم خدایتعالی و حرم جدت بیرون شدی امام حسین علیه السلام فرمود ویحک ای ابوهره همانا بنی امیه مال مرا ببردند صبر کردم و مرا دشنام دادند صبر کردم و اینک آهنگ ریختن خون مرا دارند لاجرم برای حفظ نفس بیرون شدم و مقام قرار نیافتم سوگند بخدای ای ابوهره این مردم گمراه مرا میکشند و خدایتعالی جامه خواری برایشان بر کشد و ایشانرا بشمشیری برنده در سپارد و کسیرا برایشان مسلط فرماید که ایشانرا چنان خوار و ذلیل فرماید که از مردم شهر سبا کاهی که زنی یعنی بلقیس که از جمله ایشان بود برایشان سلطنت یافت و بر جان و مال آنها فرمانروا بود ذلیلتر گردند کنایت از اینکه هیچ قومی ذلیلتر از آنجماعت نیستند که زنی از خود شان برایشان فرمانگذار گردد و در خون و مال و اهل و عیال ایشان بطبع خود و اراده خود حکومت فرماید و آنجماعت بر آنگونه خواری نگران باشند و بناچار تن در دهند و در بعضی روایات ملاقات آنحضرت با ابوهره را در رهیمه نوشته اند و در خوارزم بجای ابوهره ابوهرم مسطور است و اعثم کوفی اینحکایت را قبل از ورود آنحضرت بمنزل شقوق و ملاقات فرزدق شاعر نوشته است و صاحب فصول المهمه گوید در اینمنزل خبر قتل مسلم بن عقیل در خدمت امام حسین علیه السلام معروض گشت و بعضی گویند گاهی که امام حسین سلام الله علیه در منزل زباله فرود آمد این خبر دهشت اثر معروض گشت چنانکه انشاء الله تعالی عنقریب مشروحا مسطور گردد در کافی مسطور است چون انحضرت در ثعلبیه فرود شد مردی از کوفه بیامد و سلام بداد و خواست آنحضرت را از تشریف فرمائی باز دارد فرمود ای مرد از مردم کدام بلد هستی عرض کرد از اهل کوفه ام فرمود ای برادر کوفی هرگاه در مدینه ترا میدیدم نشان جبرئیل امین را در خانه های ما که از جانب پروردگار عالمیان بحضرت خاتم پیغمبران وحی بیاوردی مینمودم هرگز این نمیشاید که مردمان از زمزم صافی و بحار علوم وافی ما جرعه نوش کردند و ما خود بی بهره باشیم و بروایتی فرمود اثر جبرئیل را از خانه خود بشما مینمودم که از چه راه داخل میشده و چگونه وحی را بجدم میرسانید آیا چشمه زندگانی علم و عرفان در خانه ما نیست و مردم میدانند علوم آلهی را و ما نمیدانیم هرگز چنین نمیتواند بود و در این منزل بشر بن غالب بخدمت آنحضرت بیامد و عرض کرد ای پسر رسول خدا مرا از تفسیر این آیه شریفه یوم ندعوا کل اناس بامامهم روزی که میخوانیم هر جماعتی از مردم را با امام ایشان خبر ده امام حسین علیه السلام فرمود امامی هست که مردم را بهدایت دعوت کرده و اجابت او را نموده اند و امامی هست که مردم را بگمراهی و بطریق ضلالت خوانده و متابعت او را کرده اند و هر یک را با امام و پیشوای خود طلب میکنند و آن گروه را بجانب جنت و این جماعت را بسوی دوزخ میبرند چنانکه خدایتعالی میفرماید فریق فی الجنة و فریق فی السعیر گروهی در بهشت و گروهی در جهنم هستند ابو مخنف مینویسد چون امام حسین علیه السلام در ثعلبیه تشریف قدوم داد مردی نصرانی که مادرش با او بود بیامد و عرض کرد و سلام بر تو باد ای ابو عبدالله انحضرت جواب سلامش بداد آنمرد عرض کرد ای مولای من همانا مردی

مکالمه با ابوهره

مکالمه با مرد کوفی

مکالمه با بشر بن غالب

آمدن شخص نصرانی

نصرانی

نصرانی هستم سخت دوست میدارم در حضور مبارکت جهاد نمایم وگواهی میدهم که جز خدا یتعالی خدائی نیست و یکتا
و بیهتا است و شهادت میدهم که محمد فرستاده خدا و علی امیر مؤمنان ولی خدا است وآنمرد و مادرش از
صمیم قلب اسلام آوردند و در طریق مسلمانی نیکو شدند و چنانکه بعضی از نویسندگان اشارت کرده اند آنشخص
وهب بن وهب بن عبدالله کلبی است و جوانی خوشروی بود و در آنصحرا خیمه چند زده بودند و از برکت محترم امام علیه
السلام چشمه ساری در نزدیکی خیمه وی پدیدار شده بود چون وهب از صحرا باز شد و آن آب روشن را بدید سخت
در عجب شد و از مادرش که قمر نام داشت پرسید این چشمه از کجاست گفت ساعتی قبل بزرگواری عالی مقدار از
کنار خیمه ما عبور کرده از صاحب خیمه حال پرسی فرمود نام و نسب ترا بعرض رسانیدم فرمود چون باز آید بگو نزد ما
بیاید و نیزه که در دست داشت بر زمین زد و این چشمه بجوشید وهب را شوری بزرگ در سر افتاده با مادرش گفت
خدای خواسته است بخدمت چنین بزرگواری برخوردار شویم پس خیمه و اسباب خود را برداشته جملگی بر کاب مبارکش
پیوسته از روی صدق مسلمان شدند و در خدمتش بکربلا برفتند و از آن روز دو روز بیشتر نگذشت که شهید گشت و از
این پیش نیز پاره مکالمات بشر بن غالب با حضرت سید الشهدا سلام الله علیه اشارت شد گفتند در دو مقام روی داده است

بیان ورود حضرت امام حسین علیه السلام
بمنزل حاجر و نوشتن جواب نامه کوفیان

حاجر با حاء مهمله و بعد از الف جیم مکسوره و راء مهمله منزلی است که جماعت حاج در بادیه در آنجا فرود آیند و بطن الرمه
بضم راء مهمله و تشدید میم نام وادی است که بعالیه نجد معروف است و گویند در بطن الرمه برای مردم بصره
منزلی است که چون اراده مدینه نمایند در آنجا با اهل بصره و کوفه فراهم شوند و از آنجا بعالیه حرکت نمایند و حاجر
از بطن الرمه محسوب میشود بالجمله از این پیش سبقت نگارش گرفت که جناب مسلم بن عقیل بیست و هفت روز از آن
پیش که شهید گردد در اجتماع اهل کوفه به بیعت امام حسین علیه السلام در ضمن عریضه معروض داشت و نوشت که
چون این نامه مرا قرائت فرمودی بدینسوی روی کن و عریضه کوفیان باین تقریب بود که صد هزار شمشیر کشیده در
حمایت و اطاعت تو حاضر است هیچ تاخیر و درنگ مجوی و ابو اسحق اسفراینی در کتاب نور العین مینویسد چون
نامه یزید بن معویه با بن زیاد رسید که بمن خبر داده اند حسین با اهل و کسان خود از مکه آهنگ عراق بیرون شده
تو باید دیده و راه گیری و طرق و شوارع و ابروی سدود داری و خواب و خور و آرامش و آسایش از چشم و دل برگیری
تا او را بقتل رسانی و سر او و سرهای همراهان او را بمن فرستی ابن زیاد از زبان مسلم نامه بآنحضرت بنوشت بسم الله
الرحمن الرحیم ای پسر عم کار عراق منظم و نیکو شد و همه فرمان ما را مطیع و منقاد آمدند هرچه زودتر بدینسوی شتاب
گیر و امروز را بفردا مسپار دلهای مردمان با ما است و همه بقدوم تو شادان شوند با کمال سرعت حرکت فرمای و
این نامه را بمردی از اهل کوفه بداد و گفت بشتاب و این نوشته را در هر کجا که حسین را بینی خواه در عرض راه یا
مدینه یا مکه از جناب مسلم بدو رسان آنمرد بگرفت و شتاب از سحاب بربود تا در یکمنزلی مدینه رسید و این هنگام روز بود
که آنحضرت از مدینه بیرون میآمد و آنحضرت را هنگام عصر بدید و سلام براند و نامه بداد امام بخواند و با دیگران
نیز باز نمود آنگاه اصحاب خود را بفرمود تا در همان مکان آن روز و شب را که یازدهم شهر ذی الحجه بود اقامت گزیدند

و قاصد

و قاصد از آنجا برفت و این حکایت را با ابن زیاد در میان گذاشت و ابن زیاد در همانساعت حصین بن نمیر را با هزار
سوار مأمور کرد تا در کمین امام حسین علیه السلام و مترصد طریق آنحضرت باشد تا آنحضرت را بکوفه در آورد و
خبر شهادت مسلم را نگذارد بآنحضرت برسد و مقاتلت نیز نورزد حصین بیابان در نوشت تا بقادسیه فرود گشت
و این روایت بپاره وجوه بیرون از غرابت نیست خصوصا حرکت آنحضرت از مدینه بجانب عراق در یازدهم
ذی الحجه مگر اینکه موافق پاره روایات باشد که امام حسین علیه السلام از مکه بمدینه مراجعت کرده از آنجا عازم عراق
شده بالجمله چون حسین بن علی علیهما السلام در زمین حاجر از بطن الرمه وارد شد و هنوز اصحاب آنحضرت از شهادت
مسلم بن عقیل آگاه نبودند جواب بزرگان کوفه را بدینگونه مرقوم فرمود این نامه ایست از حسین بن علی بجانب
برادران ایمانی و اسلامی او سلام بر شما باد و من سپاس میگذارم خداوندی را که جز او خدائی نیست همانا مکتوب
مسلم بن عقیل بمن پیوست و مرا از حسن رأی شما و اجتماع شما بر یاری ما و مطالبه حق ما خبر داد و من از خدای مسئلت
مینمایم که ساخته خود را از بهر شما نیکو گرداند و شما را بر این کردار اجر و ثواب عظیم بخشد و من در روز سه شنبه هشتم شهر
ذی الحجه که روز ترویه است از مکه بسوی شما بیرون آمدم چون فرستاده من شما را دریافت در کار خویش سرعت
گیرید و کوشش ورزید تا من نیز در این ایام بخواست خدا نزد شما حاضر شوم والسلام علیکم و رحمة الله و بروایت
لهوف آنحضرت این نامه را بسوی سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعة بن شداد و جمعی از شیعه مرقوم فرمود
پس امام حسین علیه السلام این نامه را خاتم بر نهاد و بدست عبدالله بن یقطر که برادر رضاعی آنحضرت بود و بقولی
بدست قیس بن مسهر صیداوی بمردم کوفه روان داشت رسول آنحضرت پست و بلند زمین را در سپرد تا بقادسیه
رسید حصین بن نمیر چنانکه اشارت شد با هزار سوار و بقولی چهار هزار سوار از جانب پسر زیاد دیدبانی و
کمین آنحضرت در قادسیه جای داشت و مردم او در اطراف و جوانب نگران صادر و وارد بودند چون رسول
آنحضرت را بدیدند بگرفتند و نزد حصین بردند حصین فرمان کرد تا او را کاوش کنند و اگر نامه را حامل باشد
بدست آورند چون رسول آنحضرت اینحال را بدید مکتوب امام علیه السلام را بیرون آورده برهم بدرید چنانکه
هیچکس نتوانست از مضمون آن خبر یابد حصین بفرمود تا او را دست بر گردن بسته نزد عبیدالله بن زیاد بردند
چون عبیدالله او را بدید گفت کیستی و در اینجا چه کنی گفت از شیعیان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و فرزندش
حسین هستم ابن زیاد گفت آن مکتوب که با خود داشتی از چه پاره ساختی گفت تا تو ندانی در آن چه نوشته اند
گفت آن نامه از کدام کس بکدام کس مرقوم بود گفت از حسین بجماعتی از مردم کوفه گفت نام ایشان چیست گفت
ندانم ابن زیاد بخشم اندر شد و گفت باید نام ایشان را باز گوئی و حسین و پدرش و برادرش را لعن فرستی وگرنه
بفرمایم با تیغ تیز پیکرت را ریز ریز کنند گفت نام ایشان را ندانم لکن بر فراز منبر میشوم و آنچه که تو خواهی ایشان را
لعن فرستم ابن زیاد بفرمود تا بر فراز منبر بر شد پس زبان بستایش یزدان و درود خاتم پیغمبران برگشود آنگاه
شاه مردان و ولی یزدان و فرزندان او را اسلام بفرستاد و از آن بعد عبیدالله و پدرش زیاد را و جماعت
بنی امیه را از اول تا آخر دشنام و لعن بگذاشت و از آن پس بانگ برکشید ای مردم کوفه من از جانب حسین
علیه السلام بجانب شما رسول هستم و از آنحضرت در بطن رمه جدا شدم امام خود را اجابت کنید چون

ابن زیاد

جواب نامه کوفیان
من الحسین بن علی الی اخوانه

گرفتاری رسول آنحضرت

قتل رسول آنحضرت

ابن زیاد این آشوب و اسلوب را بدید سخت خشمناک گردید و امر کرد تا او را از منبر بزیر آورده بر بالای بام قصر دار الاماره صعود داده هر دو کتفش را بسته بزیر افکندند استخوانهای اندامش بهم درشکست و در حال نزع روان عبد الملک بن عمیر لخمی آن زمان برفت و سرش را از تن جدا ساخت حاضران او را برا انکار نکوهیدن گرفتند گفت خواستم زودتر از این زحمت سقطه برآساید و بعضی گفته اند عبد الملک بن عمیر او را سر نبرید بلکه مردی بود که بعبد الملک شبیه بود و در بعضی کتب نوشته اند ابن زیاد با قیس در شبها کرده فرمان کرد تا او را از بام قصر بزیر افکندند و قیس بن مسهر چون بزیر افتاد هلاک شد و بعضی نوشته اند که ارسال نامهٔ آنحضرت بمردم کوفه از کربلا بوده است و در ارشاد مفید علیه الرحمه مسطور است که حسین علیه السلام از منزل حاجر که از محال بطن رمه میباشد قیس بن مسهر صیداوی را و بقولی عبد الله بن یقطر برادر رضاعی خود را بکوفه فرستاد و از شهادت مسلم بن عقیل در حضرتش معروض نداشته بودند و مسلم بن عقیل بیست و نه روز قبل از شهادت خود عریضه بآنحضرت معروض و اهل کوفه نیز عرایض بسیار تقدیم و قدوم مبارکش را خواستار شده بودند و چون قیس را نزد ابن زیاد آوردند گفت باید بالای قصر رفته حسین بن علی را سب نمائی قیس بر فراز قصر شد و گفت ایها الناس بدرستیکه حسین بن علی بهترین خلق خدا و پسر فاطمه دختر رسولخداست و من فرستادهٔ او هستم بجانب شما پس همگی دعوتش را اجابت کنید و بعد از آن عبید الله بن زیاد و پدرش را لعن کرد و دشنام فرستاد و از بهر علی بن ابیطالب استغفار و طلب رحمت کرد و سید بن طاوس علیه الرحمه رسول آنحضرت را از یکتن افزون ندانسته است که همان قیس بن مسهر است

بیان مکتوب ولید بن عتبه با بن زیاد و خبردادن از توجه امام بجانب عراق

چنانکه سبقت نگارش گرفت ولید بن عتبة بن ابی سفیان که از طرف پسر عمش یزید بن معویة بن ابی سفیان در مدینه حکومت داشت و بجهت اینکه با حضرت امام حسین علیه السلام بملایمت و مدارا رفتار مینمود معزول گردید در این هنگام که او را معلوم گردید که آنحضرت بجانب کوفه سفر میفرماید باینمضمون نامه با بن زیاد بنوشت اما بعد همانا که حسین بن علی بجانب عراق روان شد و او پسر فاطمه و فاطمه دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است بر حذر باش که ویرا از هیچ حیثیت رنجیده خاطر نگردانی و دین و دنیا را بر خود تباه نسازی و در ارکان حال و روزگار خود خلل نیفکنی و نشان امری شنیع و فظیع بر چهره خویشتن و قوم و عشیرت خویشتن تا قیامت نگذاری چه اگر در حق او بکنی هیچ چیز اصلاح این مفسده را نکند و تا دنیا باقی است از خاطر خاص و عام محو و فراموش نگردد والسلام ابن زیاد که عذاب یوم التناد ش زیاد برین نامه و پند مشفقانه اعتنائی نکرد و چنانکه اشارت رفت سردار لشکر خود حصین بن نمیر را مأمور کرد تا در قادسیه فرود آید و در میان قادسیه و خفان نظم و نسق بگذاشت و همچنین با بین قادسیه تا قطقطانیه را و دیگر اراضی که معبر آنحضرت بود جمعی را برگماشت و با مردم گفت اینک حسین ارادهٔ عراق دارد قطقطانیه بضم قاف و سکون طاء مهمله و قاف دوم مضمومه و طاء مهمله دیگر و بعد از الف نون و هاء نام موضعی است در کوفه از طرف بیابان طف و آنمکان زندان نعمان بن منذر بوده است و بعضی گفته اند تا هیمه بیست و چند میل راه است بالجمله ابن زیاد حصین بن نمیر را بفرمود تا لشکرها در آن اراضی وحده و بر گمارد

بدون امر و اجازه او هیچکس در آنحدود عبور نکند و مختاران بی اطلاع او از ین نقطه نگذرند و بعضی نوشته اند حصین بن نمیر را با چهار هزار سوار بفرستاد و چون حصین بقادسیه رسید حر ریاحی را با هزار سوار در مقدمه روان کرد

بیان وصول موکب امام حسین علیه السلام بآبگاهی از میاه عرب و ملاقات با عبد الله بن مطیع

حضرت سید الشهداء روح من سواه فداه از حاجر بطن رمه بکوچید و راه بر نوشت تا بر سر آبگاهی از آبهای عرب فرود شد عبد الله بن مطیع عدوی نیز در انجا وارد شده بود چون چشمش بر آن پیکر ولایت منظر افتاد بایستاد و عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد ای پسر رسولخدای چه چیز باعث آن شد که ترا باینجا فرود آورد و احتمال رنج و مشقت را ناچار ساخت آنگاه در خدمت آنحضرت بمنزل خود در آمد امام حسین علیه السلام فرمود مرگ معویه و حوادث روزگار را دیدی و دانستی چون بمردم مردم کوفه مکاتیب بمن نوشتند و مرا برای اصلاح امور خود بخواندند و من ناچار مسئلت ایشان را اجابت کردم عبد الله عرض کرد ای پسر رسولخدا سوگند میدهم ترا بخدا و بحرمت اسلام که بر هتک حرمت اسلام نگران باشی و سوگند میدهم ترا در حفظ و نگاهبانی حرمت قریش و سوگند میدهم ترا بخدا در حفظ حرمت عرب سوگند با خدای اگر آنچه را در دست بنی امیه است طلب کنی یعنی خلافت را که بغصب برده اند البته ترا بقتل میرسانند و چون تو کشته شوی بعد از تو از هیچکس بیم نکنند سوگند با خدای در قتل تو حرمت اسلام و قریش و عرب یکباره از میان میرود اینکار مکن و بکوفه مشو و خویشتن را در چنگ بنی امیه بکشتن مده صاحب نور الابصار گوید چون امام حسین علیه السلام در صفاح از فرزدق شاعر مفارقت گرفت و راه بنوشت تا بآبگاهی نزدیک بهاجر رسید عبد الله بن مطیع را بدید که در آنجا فرود شده بود پس یکدیگر را ملاقات کرده سلام بدادند و معانقه کردند و عرض کرد یا بن رسول الله چه چیز ترا باینجا آورد فرمود قصد کوفه کرده ام عرض کرد آیا از ین پیش عرض نکردم و از مسیر باین سمت باز نداشتم و آن کلمات مسطوره را بگفت و آنحضرت که از ما کان و ما یکون مستحضر بود و از روز ازل با خداوند عز و جل عهد و پیمانی دیگر نهاده بود از قبول آن سخن امتناع ورزید

بیان ورود حضرت امام حسین علیه السلام بمنزل خزیمیه و رؤیای حضرت زینب سلام الله علیها

خزیمیه بضم خاء معجمه و فتح زاء هوز بتصغیر خزم و منسوب بخزیم بن خازم است و خزیمیه در عرض راه جماعت حاج از کوفه واقع است و اینمنزل بعد از ثعلبیه است و قبل از اجفر و بعضی گفته اند در میان آن و ثعلبیه سی و دو میل مسافت است و برخی حزیمیه بحاء مهمله دانند بالجمله چون امام حسین علیه السلام باینمنزل رسید حضرت صدیقه صغری زینب کبری سلام الله علیها بخدمت امام علیه السلام بیامد و عرض کرد دوش از پی حاجتی از خیمه بیرون آمدم و از هاتفی شنیدم که این دو بیت را میخواند که باین مضمون قریب است و بروایتی امام علیه السلام یکشب در خزیمیه اقامت کرده چون روشنی روز سر بر کشید حضرت زینب خاتون بخدمت آن حضرت بیامد و عرض کرد ای برادر بزرگوار آیا رخصت میدهی آنچه دوش بگوش شنیدم بعرض رسانم

فرمود ای خواهر مهربان دیشب چه بود آنچه شنیدی حضرت زینب کلمات مسطوره را معروض داشت و مضمون آن دو شعر است آی دیده مبالغه بسیار و جد و جهد بی پایان کن در ریختن اشک حسرت مانند سیلاب بیابان در دامان مصیبت در مصائب شهدا و بعد از من که آنکس در مصیبت ایشان گریه خواهد کرد و بر آن گروه که مرگهای ایشان در اندک زمانی ایشان را بدرجهٔ شهادت میرساند که آنکس نخواهد گریست الخ چون امام حسین علیه السلام این کلمات را شنید فرمود ای خواهر مهربان هرچه از جانب یزدان مقدر گشته و از قلم تقدیر و حکم قضا گذشته البته بظهور میرسد چاره از بهر گریز از تقدیر خداوند عزیز نیست بهرچه قضای خداست راضیم و بقول اعثم کوفی از آنجا راه برگرفتند تا بمنزل ثعلبیه فرود آمدند

الا یا عین فاحتفلی بجهد

بیان ورود حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بمنزل زرود و آگاه شدن از شهادت مسلم

زرود بفتح زاء معجمه و راء مهمله و واو و دال مهمله ریگزاری است ما بین ثعلبیه و خزیمیه در طی راه حاج از جانب کوفه و در معجم حموی گوید موضعی است در طریق مکه بعد از ریگزار و قصر اصغر در آنجا میباشد و برکه و چاههای آب دارد و بعضی از ارباب مقاتل با ذال معجمه تصحیح کرده اند و چنانکه حموی نوشته است نام کوهی است غیر معین بالجمله چنانکه مذکور شد ابن زیاد فرمان کرده بود تا لشکریان او از واقصه تا براه شام و راه بصره تمامت طرق و مسالک را مسدود نمایند و مردمان را از دخول و خروج و آمد و شد مانع باشند از این روی چنان راهها را مسدود ساخته بودند که نه کسی توانست بیرون شد و نه از بیرون بکوفه اندر آمد تا مردمان نتوانند بحضور ولایت دستور حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه مشرف گردند و در زمرهٔ اصحابش اندر شوند و این اخبار را تا آنهنگام بعرض آستان امامت بنیان یگانه رسول یزدان نرسانیده بودند و آنحضرت در اثنای طی راه بگروهی از اعراب و صحرانشینان دچار شده احوال مردم کوفه را پرسش فرمود عرض کردند سوگند با خداوند از هیچ چیز خبر نداریم چرا که ما را آن قدرت نباشد که بکوفه اندر یا از کوفه بیرون شویم زیرا که راهها را بسته اند و مردم را نمیگذارند که از خارج بکوفه داخل یا از کوفه بیرون شوند امام علیه السلام از ایشان برگذشت و براه خود روی نهاد جماعتی از قبیلهٔ بنی فزاره و بجیله روایت کرده اند که ما بعد از اتمام اعمال حج در مصاحبت زهیر بن قین بجلی از مکه معظمه بیرون آمدیم و این زهیر در بدایت حال عثمانی الرأی و المقال بود و با حضرت امام حسین علیه السلام همسفر بودیم و در عرض راه قریب بموکب مبارکش راه میسپردیم و هیچ خوش نداشتیم که با آنحضرت در یک منزل فرود آئیم و دوست همیداشتیم که از آنحضرت دور باشیم و در کناری منزل سازیم لاجرم آنحضرت در هر منزل فرود آمدی زهیر منزلی دیگر اختیار کردی تا چنان افتاد که در عرض راه محلی مضرب خیام شرافت نظام گشت که ما را نیز از فرود آمدن در آنمنزل چاره نبود و بروایت صاحب روضة الصفا در همین منزل زرود بود لاعلاج بار فرود نهادیم و بخوردن طعام مشغول شدیم در آنحال که غذا میخوردیم ناگاه رسول فرزند رسول بیامد و سلام بداد و بخیمه اندر شد و گفت امام علیه السلام زهیر را بحضور مبارکش احضار فرموده است چون این سخن بشنیدیم چنان متحیر و مبهوت ماندیم که لقمه که بدهان میبردیم از دست فرو نهادیم و سرها بزیر افکنده چندان هیبت و دهشت و وقر و عظمت فرمان آنحضرت مؤثر گشت که حس و حرکت از ما برفت گوئی مرغی بر سر ما نشسته و از احتیاط پروازش هیچ جنبشی ظاهر نمیسازیم راقم حروف گوید

زهیر بن القین

بقای

بقای عالم و سکون و حرکت تمام اشیاء و نفوس بنی آدم بقوت توجه ائمه هدی سلام الله علیهم است و تمامت قوی و نیروها به نیروی این نفوس مقدسه قویه است جنبشی که عروق را در ابدان و سیلانی که دماء را در اندام و گردشی که گردون گردان و تابشی که آفتاب و انجم فروزان راست همه از طفیل وجود و نور مسعود ایشان است و چون زهیر بن القین از روز ازل بایست در زمرهٔ شهدای کربلا سعادت یابد قوهٔ جاذبهٔ امام مظلوم صلوات الله علیه چنانش بدست شهادت میکشاند که از خویشتن بیخبر میشود و اعضای او چنان از دعوت آنحضرت حالت انقیاد و اطاعت میگیرند که از دیگر مشاغل عاطل میشوند و حشمت پیام بشارت ارتسامش چنان در قوای ظاهریه و باطنیه ایشان مؤثر میشود که بر هول و هیبت یوم النشور و محشر نگران میگردند و این خود معجزه بزرگی از آنحضرت است که در میان آن جماعت زهیر بن القین را که عثمانی بود ارشاد کرده به بهشت جاودانی میخواند و آنگونه تصرف در آن وجودات میفرماید بالجمله چون سایر آن جماعت دارای آن سعادت نبودند در آن مجمع رجال هیچکس را دولت مقال نصیب نشد و زوجهٔ زهیر که در میدان مردانگی جلوه گر بود و دادر ادیلم و بقولی دلهم بنت عمرو میخواندند و بدولت سعادت برخوردار بایست گشت از میان ایشان روی با شوی آورد و گفت سبحان الله چه بسیار تحیر بود که فرزند عزیز رسول مختار ترا احضار میفرماید و تو صبر و سکون گیری کاش در اینساعت برخاسته و بحضور مبارکش مشرف شده تا بنگری سخن آنحضرت چیست و چون بشنیدی بجای خود بازگردی که از اینکار چه زیان خواهی دید زهیر را اینکلمات مؤثر گردیده برخاست و برفت و آنچه بگوشش سپرده و چه در خاطر نهفت و در روانش چه نشان بگذاشت در اندک مدتی با چهرهٔ تابان و دهان خندان و دل شاد و خاطر از هر اندیشه آزاد بازگشت و بروایت صاحب روضة الشهداء چون امام حسین علیه السلام بمنزل زرود رسید از یک جانب بلندی خیمه را نگران شد که برافراخته اند فرمود خیمه از آن کیست عرض کردند زهیر بن القین بجلی است او در آنوقت از مکه میآمد حج گذارده و از مناسک آن فارغ گردیده بکوفه میرفت امام حسین او را احضار فرمود زهیر در اول تعللی نمود و بعد از تأمل تمام بفرزند خیر الانام روی نموده برفت امام فرمود ای زهیر هیچ سر آن داری که مرکب مجاهدت در میدان محبت الهی بتازی و آب شمشیر آبدار آتش فتنه و فساد را خاموش کنی و بسعادت شهادت نائل شوی و دری از رضای خدای بر چهره برگشائی زهیر با چهره افروخته و دل شاد از خدمت آنحضرت بیرون شد و بفرمود تا خیمه و خرگاه او را برکندند و اسباب سفر و سایر اشیاء او را برگرفته نزدیک بخیام ملائک پاسبان حضرت سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه برزدند و هرچه او را بود بآنجا بیاوردند چون از این کارها بپرداخت با زن خود روی کرد و گفت ترا در اینساعت طلاق گفتم با خویشان خود پیوسته شو و بمیان قبیلهٔ خود برو چه هیچ نمیخواهم بسبب من ترا آسیبی رسد و بروایتی گفت از اینساعت عازم خدمت امام حسین علیه السلام هستم تا جان خود را فدای جان مقدسش گردانم و نفس خود را سپر بلای وجود مسعودش نمایم پس کابین و حقوق او را بداد و با یکی از عم زادگانش بسپرد تا او را با وطن خود رساند زوجه اش از جای برخاست و همی بگریست و زهیر را وداع بازپسین کرده اشک حسرت بر روی روان کرد و گفت ای زهیر خدایت جزای نیکو دهاد از تو خواستارم که بامداد قیامت مرا در خدمت جد بزرگوار امام حسین یاد آور شوی و مرا در حضرتش

درحق

در حق من شفاعت کنی تا از خدای بخواهد از تقصیرات من درگذرد و بروایتی گفت ای زهیر تو چون میخواهی
در حضور فرزند مرتضی جان نثار باشی من چرا نخواهم در خدمت دختر محمد مصطفی قرین افتخار باشم و از خدمت
شوهر جدائی نجست آنگاه زهیر با یاران و همسفران خود گفت هر کس از شما دوست میدارد که در مصاحبت و
متابعت من بحضور مبارک امام حسین سلام الله علیه سرافراز و برخوردار گردد از جای خویش برخیزد تا بآنحضرت
روی کنیم و اگر هیچیک التزام رکاب همایونش را خواستار نیستید دانسته باشید که این آخر عهد من است با شما
و از این پس در اینجهان بدیدار شما نائل نشوم و واپسین دیدار ما و شماست و اکنون از بهر شما داستانی بپایان آورم
همانا در پیشین روزگار در کنار بحر روم با مردم بلنجر جنگ میدادیم و با کفار طریق پیکار میسپردیم و سپاه اسلام را
فتح و فیروزی بهره گشت و غنیمتی بسیار نصیب ایشان افتاد جناب سلمان بن ربیعه باهلی یعنی سلمان فارسی با ما
گفت آیا بدین فتح و غنیمت که بآن برخوردار شدید مسرور و شادخوار گشتید گفتیم آری البته بنصرت خدای فقال سلمان افرحتم بما
شادمان هستیم فرمود در آن زمان که در رکاب سید جوانان اهل بهشت از آل کرام رسولخدای صلی الله علیه وآله
جهاد کنید بیابیت خرم تر باشید اکنون من شما را وداع میگویم و بخدا میسپارم چه در آن روز زنده نخواهم بود
یاران و راویان این خبر گویند چون زهیر این حکایت بگذاشت سوگند با خدای در همان ساعت از ما مفارقت کرد
و در بحر شرف و شرافت ملازمت خدمت امام حسین علیه السلام مشرف شد و پیوسته در رکاب مبارکش
التزام داشت تا در روز عاشورا در حضور مبارکش بدرجه رفیعه شهادت نائل گردید شیخ مفید علیه الرحمه و بعضی عبدالله و منذر اسدی
از مورخین و محدثین نوشته اند که عبدالله بن سلیمان اسدی و منذر بن مشمعل اسدی حکایت کردند که چون
در آنسال از اعمال حج فراغت یافتیم هیچ اندیشه و غرضی جز اینکه در عرض راه با امام حسین علیه السلام ملحق شویم
و اوضاع کار روزگارش را بدانیم نداشتیم پس شتران خود را در نهایت سرعت و شتاب براندیم تا در منزل
زرود بموکبش فائز شدیم و چون نزدیک رسیدیم مردی از مردم کوفه را بدیدیم که گاهی که حسین سلام الله علیه را
بدید از آن راه که بآن اندر بود عدول کرد و امام حسین بوضعی بایستاد که گوئی اراده او را داشت و از آن پس
او را بگذاشت و روان شد ما نیز بجانب او روانه شدیم در آنوقت یکنفر از ما با صاحب خود گفت بیا تا نزد این مرد
شویم و از خبر مردم کوفه از وی پرسش گیریم پس بدو شدیم و سلام دادیم و جواب یافتیم و از نام و نسبش
بپرسیدیم گفت بکیر بن شعبة الأسدی ما نیز نسبت خود بدو بازنمودیم و گفتیم از آنان که در دنبال گذاشتی یعنی
مردم کوفه با خبر گوی گفت آری از کوفه بیرون نیامدم مگر وقتیکه مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را بکشتند و من خود
همی دیدم که ریسمان بپای هر دو بسته کودکان کوفه ایشان را در بازار میکشیدند چون این قضیه هایله را بشنیدیم
روی براه نهادیم تا با امام حسین علیه السلام پیوستیم و در خدمتش پی سپر شدیم و باتفاق موکب مسعودش برفتیم
تا شبانگاه در منزل ثعلبیه فرود آمد این هنگام بحضرتش تشرف جسته سلام عرض کردیم و جواب یافتیم و گفتیم
رحمک الله قضیه ایست اگر اجازت میدهی بعرض آستان عرش بنیان برسانیم اگر اجازت میدهی آشکار اگر نه
پوشیده معروض داریم آنحضرت نگاهی بما و اصحاب ستوده آداب خود کرده فرمود ستری پیش ایشان نیست
یعنی بجمله محرم هستید و رازی از ایشان پوشیده نیست عرض کردیم دیدی آن سوار را که دیشب استقبال
کردی

کردی فرمود آری میخواستم از وی احوال بپرسم گفتیم سوگند با خدای ما از او استفسار خبر کردیم و مسئلت
ترا کفایت نمودیم وی مردیست از قبیله ما صاحب رای و عقل و صدق گفت از کوفه بیرون نیامدم تا زمانی
که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشته دیدم و نگران بودم که پای هر دو را بسته در بازار کوفه میکشیدند آنحضرت
اینخبر بشنید فرمود انا لله و انا الیه راجعون و مکرر مسلم و هانی را دعا کرده فرمود رحمة الله علیهما عرض کردیم ترا
بخدا سوگند میدهیم در حفظ نفس نفیس خود و اهل بیت خود از این عزیمت درگذر و از همین مکان برگرد زیرا که ترا
در کوفه یار و یاور و شیعه و ناصر نیست بلکه از آن میترسیم که مردم کوفه در مقام آزار و زیان تو بر آیند اینوقت
امام حسین علیه السلام با فرزندان عقیل نظری افکنده فرمود مسلم شهید شده است شما را مصلحت چیست عرض
کردند سوگند با خدای هرگز مراجعت نکنیم تا خون مسلم را بجوئیم و گرنه از آن شربت که وی نوشید ما نیز بنوشیم
صاحب نور الابصار گوید اینخبر در منزل شراف بعرض رسید و آنحضرت آهنگ مراجعت فرمود و اینوقت پنج
تن از بنی عقیل در خدمتش بودند عرض کردند آیا مراجعت میفرمائی با اینکه برادر ما را میکشند و نامه های بسیار
از اهل کوفه رسیده است که میتوان بآن وثوق گرفت امام حسین علیه السلام با پاره اصحاب خود فرمود سوگند
با خدای مرا بر مفارقت ایشان شکیبائی نیست معلوم باد اگر خبر آهنگ فرمودن آنحضرت بمراجعت صحیح باشد
نظر بتکلیف ظاهر کار راست و گرنه خود میدانست که سعادت شهادت از ازل سرنوشت اوست بالجمله راوی گوید
امام علیه السلام روی با ما آورده فرمود بعد از ایشان خیری در عیش و زندگانی نیست چون این سخن بشنیدیم بدانستیم
آنحضرت عازم مسیر و بر رای همایون و اندیشه شریفش مصمم است عرض کردیم خدای تعالی ترا خیر دهد فرمود خدا
شما را رحمت کند ما نیز با آنحضرت وداع کردیم و از آن پس اصحاب آنحضرت عرض کردند سوگند با خداوند تو چون
مسلم بن عقیل نیستی بمحض اینکه بکوفه وارد شوی مردمان بخدمت تو و یاری تو شتابان گردند و بروایتی عرض
کردند در قتل تو سریعتر باشند و آنحضرت ساکت شد و در ارشاد مفید مسطور است که ابوهره ازدی که پیش
اشارت شد در این منزل مشرف و مخاطب شد معلوم باد در کتب اخبار در خبر یافتن آنحضرت از قتل مسلم بن عقیل
فراوان اختلاف رفته است چنانکه در این کتاب نیز مکرر اشارت شد حتی اینکه مسطور شد که عمرو بن سعید بآنحضرت
بنوشت و دیگران انهی کردند اما صحیح چنانست که در عرض راه معروض شد چه نوشته اند آنحضرت آهنگ مراجعت
نمود و بنی عقیل رضا ندادند و ممکن است اختلاف اقوال برای آن باشد که در یکی از منازل بعرض آنحضرت رسیده
باشد لکن هنوز در میان اصحاب شایع نشده و در منزل دیگر در میان اصحاب نیز شهرت یافته و دیگران خبر یافته
بودند و در اینمنزل تمامت ایشان مستحضر شده باشند و گرنه در خدمت آنحضرت از همان روز که جناب مسلم را مامور
میفرمود مشهود بود چنانکه در بعضی اخبار که از این پس انشاء الله تعالی مذکور شود معلوم خواهد شد بالجمله مسلم بن
عقیل را دختری سیزده ساله بود که با دختران امام حسین علیه السلام روز و شب بپایان میبرد چون خبر شهادت
مسلم بآنحضرت پیوست بسراپرده خود درآمد و آن دختر را احضار کرده نوازشی افزون از اوقات دیگر
بفرمود دختر مسلم را از آنگونه نوازش و ظهور عنایت صورتی در خیال مصور افتاد و عرض کرد یابن رسول الله
با من نوازش و ملاطفتی میفرمائی که در خور یتیمان است مگر مسلم را شهید کرده باشند امام حسین علیه السلام
بگریست

بگریست و فرمود ای دختر غمگین مباش اگر مسلم نباشد من پدر توام و خواهرم مادر تواست و دخترانم خواهران تو و پسرانم برادران تو هستند دختر مسلم ناله برکشید و بگریست و برادران و پسران مسلم عمامه از سر بیفکندند و بانگ گریه برکشیدند و اهل بیت نیز در آن سوگواری با ایشان یاری کردند و امام حسین علیه السلام از شهادت مسلم بسی کوفته خاطر شد و بعضی نوشته اند خبر شهادت جناب مسلم در منزل سوقه در خدمت آنحضرت معروض گشت و در منتخب مسطور است که در آنهنگام که امام حسین علیه السلام از ثعلبیه بزباله راه مینوشت ناگاه جمعی سوار از طرف کوفه نمایان شدند و ایشان جمعی از شیعیان و محبان بودند که خبر آمدن آنحضرت را شنیده بودند و بر سر راه آنحضرت بیامدند از جمله آنها هلال بن نافع بجلی و عمرو بن خالد ازدی و در خبر دیگر حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و ابو ثمامه صایدی و عابس بن شبیب شاکری و امثال ایشان بودند پس خود را بر قدم مبارک انداخته از ظلم ابن زیاد و شهادت جناب مسلم و هانی و عبد الله شکایت کرده و از عدم استطاعت و قوت خود در نصرت ایشان بنالیدند و معذرت و انابت جستند امام علیه السلام از بهر ایشان استغفار کرد و تفقد فرمود و اجازت داد تا جملگی سوار شده بملازمت رکاب مسعودش مفتخر شدند

بیان ورود حضرت ابیعبد الله الحسین سلام الله علیه در زباله و شیوع خبر شهادت مسلم و خبر یافتن از قتل عبد الله بن یقطر

زباله بضم زاء معجمه و بعد از باء موحده الف و بعد از لام هاء منزلی است معروف در طریق مکه از کوفه و دارای بازارها و عمارات است و مابین واقصه و ثعلبیه است و در آنجا دو برکه آب است و بعضی گفته اند بعد از قاع و قبل از شقوق که از منازل کوفه است میباشد بالجمله امام حسین علیه السلام در منزل زرود انتظار همی کشید تا هنگام سحرگاهان باز رسید اینوقت با جوانان و غلامان خود فرمود آب فراوان بردارید ایشان بموجب فرمان آب بسیار برگرده و کوچیدند تا بمنزل زباله رسیدند و فرود آمدند و موافق روایت سید بن طاوس فرزدق شاعر در این منزل شرفیاب شد و داستان شهادت جناب مسلم بن عقیل را بعرض آن آستان نبیل برسانید چنانکه از این پیش نیز باینحکایت اشارت شد شاید فرزدق بعد از زیارت مکه و مراجعت بکوفه دیگر باره ادراک خدمت آنحضرت را نموده باشد بالجمله نوشته اند در اینمنزل خبر شهادت عبد الله بن یقطر برادر رضاعی آنحضرت که از جانب ولایت جوابش رسول شده بود و تفصیل قتلش مذکور گشت بحضور مبارکش معروض افتاد و بروایت سید بن طاوس اشک شریفش بر چهره همایونش جاری شد و عرض کرد خداوندا ما را و شیعیان ما را در بهشت برین و محل کرامت خود منزل نیکو عطا و کرامت فرما و جمع کن در میان ما و ایشان در قرارگاه و محل همیشگی رحمت خود از فضل و رحمت خود همانا تو بر همه چیز قادر و توانا باشی شیخ مفید و دیگران نوشته اند در همین مکان آنحضرت اصحاب خود را در آستان مبارک فراهم ساخت و نامه از جیب شریف خویش بیرون آورده باینمضمون قرائت فرمود بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد بتحقیق خبری صحیح و قطعی بما رسید که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبد الله بن یقطر را بکشتند و موافق روایات دیگر آن عریضه را بر مردمان قرائت کرده فرمود اینک از کوفه خبری زشت و فظیع و ناگوار رسیده است مشعر براینکه مردم کوفه بنای خود را بر غدر و بیوفائی نهاده مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبد الله بن یقطر را بکشتند و آنانکه اظهار متابعت و دوستی ما را مینمودند یاری نکردند و ما را تنها گذاشته اند

و در تاریخ

و در تاریخ الفی مسطور است که در منزل زباله قاصد عمر بن سعد رسید و مکتوبی را که او بامام حسین علیه السلام نوشته بود برسانید نوشته اهل کوفه چنانکه عادت قدیم ایشان است غدر و بیوفائی نموده مسلم را تنها گذاشتند تا رسید با و آنچه رسید و هانی بن عروه نیز کشته شد امام علیه السلام را الیقین افتاد که مسلم شهید شده و از این پیش مسطور شد که جناب مسلم در هنگامی که شهید میشد با عمر بن سعد وصیت نمود که خبر قتل او را بحضرت امام حسین علیه السلام باز رساند و موافق روایت شارح قصیده ابی فراس در زباله خبر قتل عبد الله بن یقطر در خدمت امام علیه السلام معروض شد و در اینمدت آنحضرت بهر قبیله و طایفه میگذشت گروهی از مردم دنیا طلب بطمع مال و جاه دنیا بحضرتش پیوسته میشدند چه گمان میبردند که امر خلافت بآنحضرت استقامت میگیرد و مردم کوفه در متابعتش یکدل و مطیع هستند لاجرم جمعی کثیر بملازمت رکابش پیوسته شدند آنحضرت در میان اصحاب بخطبه برخاست و خبر قتل مسلم و هانی و برادر رضاعی خود عبد الله را بگذاشت و از این خبر چنان میرسد که آنحضرت از قتل مسلم و هانی باخبر بود و در این منزل مکشوف داشت بالجمله بعد از آن فرمود هر کس از شما که دوست میدارد برگردد پس انصراف جوید بدون اینکه حرجی باشد و از ما بر وی ذمامی و عهدی نیست یعنی عهد و ذمام ملازمت خدمت خود را از وی برداشتم و گرنه عهد و پیمان و اقرار و قبول امامت آنحضرت چون اقرار بوحدت خدا و رسالت محمد مصطفی از روز ازل برگردن تمامت آفریدگان یزدان ثابت و تا قیامت استوار است و هر کس سر از آن عهد و میثاق برکشد کافر و مرتد است و امام علیه السلام هیچ آفریده را بکفر و ارتداد بازنمیگذارد و قبول این شهادت و این مصیبت برای حفظ این طریقت مستقیم است عهد و ولایت ازیمین و یسر و تحت و فوق بر سر بر گردنم مانند طوق چون آنمردم دنیا پرست بی سعادت آنکلمات را بشنیدند از چپ و راست از خدمتش متفرق شدند و بروایت مسعودی در اینوقت از اهل بیت و اصحاب پانصد تن سوار و یکصد تن پیاده با آنحضرت همراه بودند و بقول ابی مخنف آنحضرت در ضمن خطبه خود بفرمود من شما را بدانسبب فراهم نمودم که تا اعلان مراست و اینک خبر نکوهیده و فظیع و ناگواری از مسلم بمن رسید و شیعیان ما تنها گذاشتند ما را و یاری نکردند اکنون هر کس از شما بر زحمت تیغ آتشبار و گزند نیزه آبدار شکیبائی تواند کرد با ما باقی ماند و گرنه متفرق و منصرف گردد پس مردم دنیا طلب و با شک و ریب پراکنده شدند و آنحضرت را با بنی اعمام و برادران و موالی و یارانی که از مدینه آمده و معدودی از آنمردم که با آنحضرت پیوسته بودند بگذاشتند و بقولی هفتاد و چند تن در خدمتش بجای ماندند اهل تحقیق نوشته اند حکمت این فرمایش آنحضرت این بود که در حضرتش مکشوف بود که آنمردم دنیا جوی طمع خوی که در اثنای راه ملازمت خدمتش را اختیار کرده اند بآن طمع هستند که آنحضرت بطرف شهر و دیاری رهسپار است که مطاوعت و متابعتش ثابت و برقرار است و در بیعت و نصرت آنحضرت یکدل و یک جهت میباشند و چون بآنجا رسند بمقاصد دنیویه خود دررسند و هیچ زحمت و محنت و حرجی بر ایشان نیست و امام حسین علیه السلام که معدن فتوت و کرامت و واقف بر ضمایر و نیات ایشان بود جایز نمیدانست که آنجماعت از حقیقت امر بیخبر مانند و بی اطلاع و دانش در خدمتش بروند لاجرم در این منزل این خبر را بفرمود تا از حقیقت کار آگاه شوند و هر کس بملازمت خدمتش بپاید و حوادث و بلایا را بر

خویشتن

اما بعد فقد أتانا خبر فظیع قتل

مجلسی تحقیق

خویشتن خریدار گردد از زمرهٔ دانش و بینش برخوردار بسعادت ابدی و هدایت سرمدی باشد و هرکس نخواهد طالب شهادت نباشد باختیار خود بگذرد و بیخبر نرود انگاه گمان برند که بسبب آنحضرت دچار بلا و محنت دنیا گردیده اند و موافق بعضی روایات عدد سپاه آنحضرت تا در همان منزل هزار و صد نفر بوده و جز اصحاب خاص آنحضرت همگی پراکنده گشتند راقم حروف گوید بر ضمیر دانایان روشن دانش فروزنده بینش از ماه فروزان و مهر درخشان روشن تر است که یاری فرزند رسول باری که راجع بقوام دین و نظام آئین حضرت باری است از فرایض دینیه و وجوبات مذهبیه است و ترک آن بر خبث طینت و سوء رویت و شقاوت قلب و فطرت بصداقت حکایت کند و زیان هر دو سرا را در بار دارد و هر کس بداند و بتواند و کناری گیرد البته با خسران هر دو جهان و شکنج جاویدان توامان باشد وای بر روزگار آن تیره روزگاران که بامید متاع این سرای فانی از مثوبات یزدانی و نعمتهای سرای جاودانی دیده و دل برگرفتند و در این مشت آب و گل دل بر نهادند چنانکه بسیاری احادیث و اخبار بر اینمطلب شاهد است یزید بن مسعود با گروه بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد زبان به پند و موعظت بر گشود و فرمود سوگند بخدا اگر هیچوقت هیچکس از یاری امام حسین علیه السلام تقصیر نکند جز اینکه پیوسته آثار ذلت و نشان خواری در نفس خود و اولادش یادگار و برقرار میماند و قلت و کمی در اقوام و عشایر اینگونه مردم دائم و لایزال میگردد و چون بنگرند همان دعوت حضرت سید الشهدا علیه السلام این مردم را بنصرت خویش جز لطف و عنایت چه ایشان را بنصرت دین ایزدی و سعادت سرمدی و رضوان و بهشت موعود میخواند و گرنه او را با اینمردم چه حاجت بود و اینکه ایشانرا در اینمنزل زباله اجازه انصراف داد مزید اعطاف و الطاف است چه میدانست ایشان در مقام نصرت و جان نثاری استقامت نگیرند و اگر در آنحال آنحضرتش کناری گیرند بعذاب جاوید خداوند دچار گردند لاجرم در این منزل مرخص فرمود تا در مراتب عصیان طغیان نگیرند و مستحق نیران جاویدان نشوند

عاشقم بر مهر و بر قهرش بجد بو العجب من عاشق این هر دو ضد

و نیز اگر بنظر عقل و فکر بنگرند جلالت و قوت و عظمت و حقانیت و شوق شهادت آنحضرت را آنگاه دریابند که جز عنصر امامت و سرشت ولایت هیچکس را این تاب و طاقت نیست زیرا که یکنفر مثل آنحضرت با جماعتی اهل و عیال و اطفال صغار و آزاده خلق و سختی و خطر و چنان دشمنان کینه ور و لشکرهای پرخاشگر و بضاعت وافر و استعداد کامل و سلطنت قوی و قساوت و شقاوت فطری و یقین کردن بر شهادت خود و کسان خود و محنت و مصیبت و اسیری و رنج و بلیت بازماندگان خود و خبر قتل مسلم و دیگران و ظفرمندی دشمنان و بیوفائی و مخالفت اهل کوفه و عدم فائده همراهان خود را اینگونه تصریح میکرد و میفرمود هرکس میخواهد از جان عزیز چشم بپوشد و از حطام دنیوی بی بهره ماند با من بیاید و گرنه انصراف جوید با اینکه در حضرتش مکشوف بود که آنجماعت بجمله در طلب مال و دولت فانی دنیا هستند و هیچکس در میدان شهادت مبادرت نمیگیرد و اگر سلاطین بزرگ جهان با لشکرهای بیکران بمحاربت سلطانی دیگر رهسپر شوند همگی را بمقدمه دلگرمی دارند تا اگر خصم را با استعداد و قوت بینند برخلاف آن بنویسند و اگر از ایشان شکستی یابند فتحنامه بنویسند تا در قلوب لشکریان او ضعف نزند و اگر از صد هزار تن سپاه وی یکنفر کناری گیرد سرازتنش برگیرند و همواره در تدبیر آن باشند که بر سواد لشکر خود و عدت و عدت ایشان بیفزایند تا موجب احتشام ایشان و پستی

تاریخ بزبان ترکی خطا

و پستی طرف برابر گردد و اگر کسی در لشکرگاه ایشان از شوکت و قدرت سپاه خصم حدیث کند از وی مؤاخذه کنند و تباهش گردانند و اگر از ظفرمندی سپاه خصم خبری آورند و صدقش را الیقین نمایند براکاذیب ایشان حمل نمایند و گویند البته چون از صولت ما و ضعف خود خبر یافته اند میخواهند باین اخبار دروغ فروغ جویند و چهره خود را بطپانچه سرخ بدارند و برترین اسباب تقرب و پیشرفت خود را بدینگونه تدابیر دانند و خدعه و نیرنگ را اول درجه جنگ پندارند و ازین بعد انشاء الله تعالی در بیان وقایع شب عاشورا بپاره دلایل که مناسب اینمطلب میباشد اشارت خواهد شد

بیان وصول موکب همایون جناب سید الشهدا سلام الله علیه بمنزل شقوق

چنانکه اشارت شد شقوق با شین معجمه و در میان دو قاف واو و جمع شق است منزلی است در طریق مکه بعد از واقصه از شهر کوفه واقع است و نیز شقوق نام آبگاهی است از بنی ضبه در زمین عامه و بقول اعثم کوفی شرفیابی فرزدق شاعر در این منزل اتفاق افتاد چنانکه آن داستان مسطور شد بالجمله جناب سید الشهداء صلوات الله علیه هنگام سحرگاهان فرمان کرد تا موالیان و غلامان آب فراوان در مشکها ریخته بر شتران بار کرده روی براه نهادند و زمین در سپردند تا بمنزل شقوق رسیدند بروایت ابن شهر آشوب مردی بخدمت آن حضرت بیامد امام علیه السلام از حالت مردم عراق از وی بپرسید آنمرد از چگونگی آنطبقه معروض داشت آنحضرت فرمود حکم با خداوند است و هرچه میخواهد میکند و پروردگار ما تبارک و تعالی را هر روز شانیست بقیه کلمات و اشعار که پیش مسطور شد

بیان ورود حضرت امام حسین سلام الله علیه بمنزل سوقه

سوقه بضم سین مهمله و بعد از واو ساکنه قاف از نواحی یمامه و بقولی نام کوهی و بروایتی نام بازاری میباشد در مروت و مروت بفتح میم و تشدید را مهمله اسم نهری است و بقولی نام وادی در عالیه و بروایتی از دیار ملوک غسان است در شام و نام موضعی است نزدیک بناج از دیار بنی تمیم و در منتخب و اسرار الشهاده باینمنزل اشارت کرده اند ممکن است همان شقوق باشد و در قلم کتاب سوقه نگارش یافته است بالجمله مینویسند چون آنحضرت بمنزل سوقه رسید از یاران خود در کناری جلوس فرموده بود ناگاه مردی نمودار شد که از کوفه راه سپار بود چون بخدمت آنحضرت رسید امام علیه السلام از احوال مردم کوفه پرسش فرمود عرض کرد ای سید من هنوز از کوفه بیرون نیامده بودم مگر اینکه بچشم خویشتن دیدم که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را بکشتند و سر ایشانرا بسوی یزید فرستادند چون آنحضرت اینخبر بشنید فرمود انا لله و انا الیه راجعون آنمرد از خدمت آنحضرت بگذشت و براه خویش برفت و هنوز از اصحاب امام علیه السلام از آن قضیه آگاهی نداشت پس آنحضرت بخاست و بخیمه اهل حرم آمد و با دختر مسلم آغاز ملاطفت فرمود و بر مراسم لطف و مهربانی که همیشه معمول میداشت بیفزود و آن دختر بفراست بدانست و آن حکایت مسطور شد

داستان ورود حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بمنزل عذیب

عذیب بضم عین مهمله و فتح ذال معجمه و یار ساکنه و بار موحده مصغر عذب و اسم آبگاهی است از جانب یمین قادسیه از طرف بنی تمیم و از آنجا تا قادسیه چهار میل مسافت و در طریق مکه معظمه واقع است و عذیب الهجانات نیز میخوانند و در میان قادسیه و مغیثه است و تا مغیثه سی و دو میل راه است و بعضی گفته اند نام وادی است از بنی تمیم و از منازل حاجیان کوفه است و مخرج آن از قادسیه است و مسلحه مردم فارس بوده و در میان آن و قادسیه دو دیوار برکشیده بودند صاحب عوالم گوید چون آنحضرت بعذیب تشریف قدوم ارزانی فرمود در قیلوله چاشتگاه بگذاشت گریان از خواب برخاست و تفصیل خواب مذکور شد

داستان وصول موکب مسعود امام حسین علیه السّلام بمنزل رهیمه

رهیمه بضم را مهمله و فتح ها و یار ساکنه و میم و ها تصغیر رهمه است نام ضیعتی نزدیک بکوفه است و بعضی گفته اند چشمه ایست در حوالی کوفه چون امام حسین علیه السلام در اینمنزل نازل شد مردی از اهالی کوفه که ورا ابوهرم میگفتند بخدمت آنحضرت وارد شد و عرض کرد ای پسر پیغمبر چه چیز ترا از مدینه بیرون آورد و آنجواب را که ازین پیش مرقوم داشتیم بفرمود مفید علیه الرحمه فرماید چون آنحضرت برهیمه رسید جاسوسان اینخبر را با ابن زیاد بگذاشتند که اینک امام حسین علیه السلام در نزدیکی کوفه فرود آمده و ابن زیاد خروج آنحضرترا از مکه میدانست لاجرم حصین بن نمیر را با گروهی لشکر بحفظ حدود و شوارع مأمور ساخت چنانچه اشارت رفت و البته ابن زیاد زودتر از آنکه حضرت سید الشهداء علیه السلام این مقدار بکوفه نزدیک شود حصین را با لشکر بفرستاد و احتیاط کار را از دست نگذاشت در روضة الشهداء مسطور است که ابن زیاد جاسوسی بمکه فرستاده بود که از احوال آنحضرت بدو خبر دهد در این هنگام که امام علیه السلام بمنزل رهیمه رسید جاسوس پسر زیاد بدو خبر فرستاد که امروز خیال دار د بقبیله بنی سکون توجه فرماید ابن زیاد چون بر اینخبر واقف شد حر بن یزید ریاحی را با هزار سوار بر سر راه آنحضرت بفرستاد که از آنحضرت جدائی نگیرد تا امام علیه السلام را بکوفه رساند و بجای دیگر نگذارد حرکت فرماید مأموریت حر بن یزید نیز در این منزل بعید مینماید چنانکه در مقام خود مسطور آید

داستان ورود حضرت امام حسین علیه السلام بمنزل قطقطانیه

ازین پیش مذکور شد که قطقطانیه اسم موضعی است از کوفه از طرف بیابان طف چون موکب ولایت کوکب حضرت سید الشهداء باینمکان رسید موافق روایت معین الدین صاحب روضة الشهداء با لشکر خود فرمود ایمردمان شما از من بحل هستید اجازت دادم بازگردید و بهر کجا که خواهید روی کنید چه کوفیان با ما بیوفائی کردند و مسلم بن عقیل را بکشتند و اینکار مرا افتاده است و بر شما حرجی نیست هر که خواهد بازگردد جماعتی که در عرصه وفا ثابت قدم نبودند از خدمتش کناری گرفتند و امام علیه السّلام را بگذاشتند و بگذشتند و آنحضرت با فرزندان و برادران و خویشان و قلیل جماعتی از موالیان بجای ماند آنگاه با آنها فرمود اید دوستان مرا از خویشان و ایشانرا از من گذر نیست اما شما را اجازت است عنان بگردانید و اکنون که مجالی هست بهر سوی که خود خواهید روی

رحمی
دحصی

آورید آنمردم وفادار با دین یکباره زبان اخلاص برگشوده اظهار صدق نیت و صفای طویت کرده گفتند یا ابن رسول الله هزار جان ما فدای خاک پایت باد بهمانا سپهر ولایت و ماه و مسند امامت را شاهی هرکس امروز روی از تو برتابد فردا بکدام دیده نظر در روی تو برگشاید یا ابن رسول الله بکدام حجت دست اعتصام و توسل از دامان ولای تو باز داریم و از سعادت جاوید محروم شویم ما را از خدمت خود جدا مکن ما بحقیقت ترا شناخته ایم و لوای هوای ترا افراخته ایم و از بیوفائی و پیمان شکنی روی برتافته ایم و هرگز از چنین دولت و نعمت چشم برنگیریم و بدیگر سوی دیده نگشائیم موالیان از اینگونه کلمات بعرض میرسانیدند و میگریستند آنحضرت نیز بگریست و ایشانرا دعای خیر فرمود در اینوقت جاسوس ابن زیاد باز رسید و گفت شانزده روز است که حسین از مکه بیرون شده و امروز در قبیله بنی سکون است ابن زیاد حر بن یزید ریاحی را با هزار سوار مأمور کرد تا در جای خود مذکور شود و از کتاب مناقب فاطمه و اولاد امجادش صلوات الله علیهم منقول است که شخصی راشد بن مزید نام گفت از مکه معظمه ملتزم رکاب امام علیه السلام بودم و ادراک صحبت با شرافتش را مینمودم و از آنحضرت کرامات و خوارق عادات مشاهده مینمودم تا بمنزل قطقطانیه رسید در آنمنزل بمراجعت مایل شدم در این اثنا شیری درنده و بقولی پلنگی شیر چنگ نگران شدم که در پیش روی آنحضرت درآمد امام علیه السلام با آنحیوان تکلم کرد و فرمود حال مردمان در کوفه چگونه است عرض کرد دلهای ایشان با تو و شمشیرهای ایشان بر تو است یعنی در نصرت مخالفان کارگر است فرمود حکومت آنجا با کیست گفت ابن زیاد و پسر عقیل را بکشت صاحب تهذیب نیز باین داستان باندک تفاوتی اشارت کرده است معلوم باد اگرچه اینحکایت در کتب متقدمین مسطور نیست لکن اگر صحیح باشد از جمله معجز است و چون از جمله معاجز باشد عجیب نیست زیرا که شان معجزه اینست که خارق عادت باشد و با غرابت باشد

داستان ورود حضرت ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیه در منزل قصر مقاتل

قصر مقاتل قصری بوده است در میان عین التمر و شام بمقاتل بن حسان منسوب و بقطقطانیه نزدیک است و قصر بنی مقاتل نیز گویند سکونی گوید نزدیک قطقطانیه و سلام است و منسوب بمقاتل حسان بن ثعلبه التمیمی است چون حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه در اینمنزل فرود گشت عمرو بن قیس المشرقی و پسر عمش بشرف تقبیل آستان عرش بنیان نایل شدند موی مبارک آنحضرت سخت سیاه بود پسر عم قیس عرض کرد یا اباعبد الله خضاب فرمودی یا موی مبارک بالطبیعه اینگونه سیاه است فرمود خود سیاه نیست خضاب است و ما هاشمیانرا موی زود سفید شود مگر آمده اید تا مرا یاری کنید عمرو عرض کرد من پیری سالبرده ام و قرض دارم و بسی امانت مردم نزد من است و نیز انجام کار پدیدار نیست از آن بیم دارم بضاعت مردم ضایع شود پسر عمش نیز بر این شیمت سخنها گفت فرمود باری بروید تا استغاثه من مظلوم را نشنوید و مرا در میان لشکر اعدا غریب و تنها نگرید زیرا که هرکس ناله مرا بشنود و نصرت نکند خداوندش بر روی در آتش دراندازد و نیز در اینمنزل نظر مبارک آنحضرت بر خیمه بزرگ بیفتاد و نیزه بر زمین کوفته و شمشیری از ستون خیمه آویخته

ملاقات با عمرو بن قیس

ملاقات با عبید الله جعفی

واسبی برآخور بسته دید فرمود این خیمه ازآن کیست عرض کردند ازعبیدالله بن حر جعفی است که ازجمله اعیان کوفه وسواران کارزار و دلیران شمشیرگذار ایشان است امام علیه السلام حجاج بن مسروق جعفی را که ازقبیله وی بود بخواند و فرمود برو وعبیدالله را بجانب ما دعوت کن حجاج برفت و فرمان امام را بگذاشت گفت ابوعبدالله مرا ازچه روی طلب کرده حجاج گفت برای آنکه بیاری او برخیزی و با دشمنانش درآویزی و بازحمت تیغ و تیر صبوری کنی واگر بفیض شهادت نائل شوی اجر جزیل یابی گفت انا لله وانا الیه راجعون من ازنخست بدانستم که حسین بکوفه میرود و ما کوفیان قتال میدهد و مردم کوفه درطلب دنیا ازعهد وپیمان خود میگذرند و بحمایت او روی نمیآورند و آنحضرت را تنها میگذارند ازاینروی ازکوفه بیرون آمدم تا اگر آنحضرت درمیان ایشان شهید گردد درمیان آنشهر و قاتلان او نباشم چه با ایشان نه موالفت نه قدرت مخالفت داشتم ناچار ازمیان جماعت کناری گرفتم تا خداوند چه خواهد و حکم قضا چگونه باشد حجاج بازشد وآنچه شنیده بود معروض داشت امام حسین علیه السلام فرمود نیکو چنان است که من خود عبیدالله را ملاقات کنم و حجت را اقامت نمایم پس بنفس نفیس بسراپرده عبیدالله روان گشت چون عبیدالله وصول مقدم مبارکرا بدید باستقبال بدوید وآنحضرت را درمکانی شایسته بنشاند و خود بنده وار درحضور مبارکش بایستاد امام علیه السلام فرمود بزرگان شما بجانب من نامه ها نوشتند که بسوی ایشان روی نهم و بر ذمت خود بر نهادند که هیچ دقیقه ازدقایق جان نثاری خودداری و مراتب مجاهدت درجهاد کوتاهی نکنند اکنون چنان میشنوم که پشت برحق کردند و باطل را برحق اختیار نمودند تو ای عبیدالله خوب میدانی که هر خوب و بدی را سزائی درکنار و هر قول و فعلی را در قیامت پرسشی درکار است امروز ترا بنصرت خویش دعوت میکنم اگر پذیرفتار شدی بامداد قیامت حضرت مصطفی را ازخود مسرور نخواهی یافت عبیدالله عرض کرد براینسخن مزیدی نیست و هرکس ترا اطاعت کند و همراهی تو کام گیرد در بهشت جاویدان جای کند لکن مردم کوفه ازنصرت تو روی برتافته و درفش مخالفت برافراخته و دین را بدنیا فروباخته و یزید را انچند لشکر است که ازتحدید بیرون است البته این جمعی کثیر بر اصحاب تو که معدودی قلیل هستند چیره گردند و چون حال براینمنوال باشد ازمن بتنها چکار آید مستدعی هستم ازمن درگذری واین اسب مادیان که ملحقه نام دارد و هرگز هیچ سواری بدو دست نیافته واین شمشیر آتشبار که اززبان مار خبر میدهد وبهائی گران دارد ازمن بپذیری و نیز نوشته اند که عبیدالله بن حر گفت چون حجاج بن مسروق آنجواب را درخدمت آنحضرت بعرض رسانید امام علیه السلام با جبه گلگون و کلاهی برسر انور و نعلین درپا نزد من تشریف قدوم بداد و محاسن مبارک چنان سیاه بود که چون پر کلاغ مینمود و من در تمامت عمر خود هیچکس را با آن حسن و جمال و فر و فروز ندیده بودم سخت دلسوخته و خاطر گوفته شدم که امام علیه السلام همی بیاید و کودکان خرد سال و دخترهای صغیر گردش را فروگرفته مرا بنصرت خویش دعوت فرمود عرض کردم یا بن رسول الله اگر برآن سر بودم که با یکی ازدو فرقه باشم البته تو اولی بودی لکن آهنگ هیچیک ندارم و مسئلت عفو دارم واین اسب و شمشیر برگیر و ازمن بپذیر و براین برنشین و من چند نفر ازیاران خود را ملازم خدمت گردانم تا ترا بسلامتی و عافیت بمأمن خود رسانند و نیز ضمانت این عیالات برمن است که با سلامت و عافیت بحضرت تو رسانم

وگرنه

وگرنه خود و یاران خود سر در سر این امر گذاریم امام علیه السلام فرمود من در طلب اسب و شمشیر نزد تو نیامدم بلکه خواستم بسعادت موافقت خدمت من موفق شوی و در دیگر جهان رستگار گردی در راه حق جانبازی شرط است ما را ببذل مال نیازی نیست و بقولی فرمود ازین کلمات همیخواستی نصیحتی خالص بیادری عبیدالله عرض کرد با آنخداوندی که هیچ چیز فوق آن متصور نیست همین قصد دارم فرمود من نیز ترا پندی گویم همانا ازجد خود رسولخدای صلی الله علیه وآله شنیدم فرمود هرکس فریاد اهل بیت من بشنود و فریادرسی نکند خداوندش بروی در آتش درافکند آنگاه برخاست واین آیه شریفه را که باینمعنی قریب المضمون است قرائت کرد من مردم گمراه را بازوی خود قرار نمیدهیم و نمیگیرم و بقولی فرمود اگر ترا آن استطاعت نیست که فریاد ما را بشنوی و در وقعه ما حاضر نشوی چنان کن این بفرمود و دامن بیفشاند و برخاست عبیدالله دیگرباره بر محاسن همایونش نظر کرد و گفت این سیاهی ازخود موی مبارک است یا رنگ خضابست فرمود ای پسر حر موی شتاب کرده است بدانستم این سیاهی از خضابست چنانکه راقم حروف شرح حال عبیدالله جعفی و خروج او را درکتاب احوال حضرت سجاد علیه السلام مسطور نمود چندانکه زندگانی داشت اظهار تأسف مینمود تا چرا بنصرت آنحضرت نرفت و شعرها دراین باب گفت و با عبیدالله بن زیاد مخالفت کرده اصحاب خود را فراهم ساخته بکربلا و مصارع شهدا برفت و بگریست و زاری نمود و اظهار حسرت و ندامت فرمود و ازآنجا بمداین برفت داستانش مشروحاً مذکور شده و دربعضی کتب ازمقتل ابی مخنف حکایت کند که حضرت امام حسین علیه السلام طی راه میفرمود و جز تن یزید ریاحی ملازمت رکابش را مینمود تا بقصر بنی مقاتل رسیدند ناگاه خیمه برافراخته و نیزه بر زمین کوفته واسبی برآخور بسته نمایان شد آنحضرت فرمود این خیمه ازآن کیست عرض کردند ازمردیست راهزن که درکمین مردم می نشیند و او را عبیدالله بن حر جعفی گویند امام علیه السلام درطلبش فرمان کرد عبیدالله بیامد و زرهی برتن داشت که خلوقی بود و بر زمین میکشید و دربرابر آنحضرت بایستاد آنحضرت بدو صیحه برزد و فرمود وای بر تو بازشو و جامه دیگر بیرون ازجامها بپوش و جامه مردمان صالح برتن کن عبیدالله برفت و لباس خود را تغییر داده درحضور مبارکش بایستاد فرمود ایفلان تو گناهان بسیار برخویشتن برنهاده هیچ توانی بود توبهی کنی که بآن واسطه گناهان خود را محو کنی عرض کرد آن توبه کدام است ای پسر دختر رسولخدا فرمود پسر دختر پیغمبر خود را یاری نمائی و با او با دشمنان قتال دهی عرض کرد ای پسر دختر رسولخدا ازکوفه بیرون نیامدم مگر ازبیم اینکه مبادا تو بکوفه اندر شوی و اول کسیکه بمعاونت ابن زیاد با تو حرب نماید من باشم الی آخر الحکایه

بیان وصول موکب مکرمت حصول
حضرت سید الشهداء علیه السلام بمنزل شراف

شراف بفتح شین معجمه و فتح راء مهمله خفیفه و بعد ازالف فاء موضعی است درمیان واقصه و قرعاء و در آنجا سه چاه آب است و تا احسائی که ازبنی وهب است هشت میل مسافت است و ازشراف تا واقصه دو میل راه است و واقصه با واو و الف و قاف مکسوره و صاد مهمله منزلی است درراه مکه بعد از قرعاء و قبل ازعقبه بنی شهاب ازجماعت طی و آنجا را واقصة الحزون گویند که حزون ازهمه طرف بآن احاطه کرده است قرعاء بفتح قاف و

راء و عین مهملتین تأنیث اقرع است گویا بواسطه قلت آب این نام خوانده اند منزلی است در راه مکه از کوفه بعد از مغیثه و قبل از واقصه و از آنجا تا واقصه هشت فرسنگ است و مغیثه منزلی است در راه مکه معظمه که از طرف مکه بعد از عذیب بوده و اینشهر خراب گردیده و مکانی معروف است و در آنجا قصر و برکه و چاهها میباشد بالجمله امام حسین علیه السلام چون در منزل شراف رسید در آنجا فرود گشت و شب را در اینمکان بیتوته فرمود ابن عبد ربه میگوید خبر شهادت مسلم بن عقیل در منزل شراف بعرض آستان فخر دودمان خلیل رسید آنگاه بفرمود تا موالیان و غلامان آب بسیار برگرفتند و علی الصباح بجانب مقصود روی نهادند و بروایت صاحب روضة الشهداء چون روز به نیمه رسید ملاقات حر بن یزید با آنحضرت روی داد

بیان ورود حضرت فرزند رسول خداوند
ودود صلی الله علیه و آله بمنزل بطن العقبه

بطن العقبه بفتح باء موحده و سکون طاء مهمله و نون و فتح عین و قاف و باء موحده منزلی است در راه مکه شرفه بعد از واقصه و قبل از قاع برای آنکس که اراده مکه نماید بالجمله چنانکه در کتاب حضرت امام زین العابدین علیه السلام و پاره وقایع یوم الطف اشارت کردیم حضرت سید الشهداء علیه السلام بهر منزل که فرود آمد یا بار بربستند از داستان یحیی بن زکریا و شهادت او و خواری دنیا یاد میفرمود که سر او را از زنی زانیه از بنی اسرائیل بهدیه بردند و چون آنحضرت در بطن العقبه فرود آمد یکی از مشایخ بنی عکرمه که او را عمرو بن لوذان میخواندند بحضور مبارکش مشرف شده و بقولی آنکس که این روایت را از عم خود حکایت مینماید لوذان نام بود امام علیه السلام از حال مردم کوفه از وی پرسید عرض کرد پسر زیاد لشکرها در طلب تو بصحراها مأمور ساخته و از قادسیه تا عذیب را بسپاه او در سپرده و در انتظار تو هستند و بقولی چون آنشیخ شرفیاب حضور امامت ظهور گشت سلام و تحیت بگذاشت و عرض کرد یا بن رسول الله بکدام سوی اراده داری فرمود کوفه عرض کرد ترا بخدای سوگند همیدهم که انصراف جوئی قسم بخداوند جز بسوی تیغها و تیرهای تیز نمیروی من از کوفه میآیم و از آشوب و فتنه ابن زیاد با خبرم اگر این مردم منافق مهم قتال را از تو کفایت میکردند و قدوم مبارکت را استقبال مینمودند و شهر را مصفا میداشتند آنوقت باید قدوم ترا خواستار کردند و همانمردم که با پسر عمت مسلم بیعت کردند اکنون با دشمنان تو متفق شده بقصد تو شمشیر میکشند و با اینحالت هیچ مصلحت نیست که بآنسوی روی کنی فرمود ای عبدالله شرط نصیحت بجای آوردی خداوند ترا جزای خیر دهاد ای بنده خدای حقیقت امر بر من پوشیده نیست لکن بر آنچه خدا قضا رانده غالب نتوان شد بعد از آن فرمود سوگند با خدای مرا اینگروه ستمکار نگذارند تا اینخون از اندرون من بیرون آورند و چون چنین کردند خداوند کسیرا برایشان برگمارد تا خوارتر از تمام طوایف مردمان شوند در کامل الزیاره مسطور است که چون حضرت امام حسین علیه السلام بر بطن العقبه صعود فرمود با اصحاب خود فرمود من خود را جز مقتول نمی بینم عرض کردند یا اباعبدالله از چه روی فرمود در خواب دیده ام عرض کردند آنخواب چیست فرمود سگی چند را نگران شدم مرا میگزند و از آن سگها سگی پیس از همه شدیدتر و سخت تر بود و صاحب روضة الشهداء گوید چون آنحضرت از

شیخی از بنی عکرمه

قبیله

قبیله سکون بیرون شد آنشیخ عکرمی در عرض راه برسید و آنمکالمه بگذاشت و بعضی نوشته اند امام حسین از منزل شراف راه برگرفت و در بطن العقبه فرود شد و بعضی بطن العقبه را مؤخر نوشته اند

بیان مأمور شدن حر بن یزید تمیمی
یربوعی بممانعت امام علیه السلام

ازین پیش اشارت شد که چون امام حسین علیه السلام بمنزل رهیمه نزول فرمود و اینخبر با بن زیاد لعنة الله علیه پیوست حر بن یزید را با هزار سوار بجانب آنحضرت مأمور ساخت و در روایتی است که حصین بن نمیر چون بفرمان ابن زیاد بقادسیه رسید و این حصین رئیس شرطیان و فراشان ابن زیاد بود حر بن یزید را با هزار سوار در مقدمه روان ساخت چنانکه صاحب عوالم نیز نویسد که مأموریت حر از قادسیه در مقدمه حصین بن نمیر با هزار سوار بوده و در روایتی که از امام زین العابدین علیه السلام مذکور است و در کتاب آنحضرت مذکور نمودیم چون خبر وصول آنحضرت در رهیمه گوشزد عبیدالله بن زیاد شد حر بن یزید را با هزار سوار بمحاربت آنحضرت بفرستاد و نیز نوشته اند چون آنحضرت از منزل ذوخشب برهیمه راه برگرفت با حر بن یزید ملاقات فرمود و هم در خبر است که چون ابن زیاد در یافتند که آنحضرت آهنگ توجه بقبیله سکون دارد حر بن یزید ریاحی را با هزار سوار مأمور ساخت که برود و از آنحضرت منفک نشود تا بکوفه درآورد و مانع شود که بدیگر سوی روی نهد حر ریاحی با سپاه خود بجانب بادیه راه برگرفت و در طلب آنحضرت برآمد و اعثم کوفی میگوید چون آنحضرت از منزل قصر بنی مقاتل و ملاقات عبیدالله بن حر جعفی بگذشت و در اثنای راه امام حسین علیه السلام لشکری را نگران شد که بدو روی دارند چون نزدیک رسیدند هزار سوار بودند آنحضرت یکی را بفرستاد که سردار شما کیست گفتند حر بن یزید ریاحی و در نور الابصار مسطور است که چون امام علیه السلام بدو منزلی کوفه رسید شخصی که او را حر بن یزید ریاحی گفتند با هزار سوار شاک السلاح از اصحاب عبیدالله با آنحضرت دچار شد در فصول المهمه و کشف الغمه و مطالب السؤل و اغلب کتب اخبار مسطور است که چون آنحضرت بدو منزلی کوفه رسید حر بن یزید ریاحی با هزار سوار تمام سلاح آنحضرت را دریافت و عرض کرد امیر عبیدالله زیاد مرا از کوفه مأمور کرده است تا دیدبان تو باشم و فرمان کرده است که چون بروی دست یافتی از وی جدائی مگیر تا او را نزد من بیاوری و من سوگند با خدای مکروه میشمارم که خداوند تعالی مرا در چیزی که موجب زحمت و زیان تو باشد مبتلا کردم لکن چون بیعت اینجماعت بر گردن من است بابلیت بفرمان ایشان کار کنم و ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین میگوید که ابومخنف در حدیث و حکایت خویش خاصة از رجال خود روایت میکند که عبیدالله بن زیاد حر بن یزید را مأمور کرد تا برود و سرراه را بر حسین علیه السلام بگیرد و حافظ ابرو در تاریخ خود گوید چون حسین سلام الله علیه نزدیک بفرات رسید هفتاد تن در رکاب مبارکش انجمن بودند عبیدالله بن زیاد علیه اللعنه حر بن یزید تمیمی را با هزار مرد در مقدمه بفرستاد و او بیامد و در برابر امام علیه السلام صف برکشید تا زمان نماز پیشین رسید مؤذن آنحضرت اقامه کرد و نماز بگذاشتند ابن مسعودی و طبری و ابن حجر و حمدالله مستوفی قزوینی بتقریب یکدیگر حدیث کنند که چون امام حسین صلوات الله علیه

در یک

در یک فرسنگی قادسیه رسید عمر بن سعد مردی را که حر بن یزید تمیمی خوانند بخواند و این حر از شیعیان با ارادت
علی بن ابیطالب سلام الله علیه بود لکن هیچکس بر اینحال واقف نبود عمر بن سعد او را گفت برو و طرق و
شوارع را منظم و منتق بدار و بروایت طبری چون حر سه منزل از قادسیه برفت حسین بن علی علیهما السلام را
بدید که با انجمله اهل و عیال فرود آمده بود با آنحضرت عرض کرد ای پسر رسول خدا ای بکدام سوی قصد فرموده فرمود
آهنگ این شهر یعنی کوفه را دارم عرض کرد مسلم را بکشتند و شرح حال او را بعرض رسانید بعد از آن گفت بمکان
خود باز شو چه من از این مردمی که در عقب گذاشته ام از بهر تو امید خیر ندارم امام علیه السلام آهنگ مراجعت
نمود برادران مسلم عرض کردند سوگند بخدا وند ما باز نشویم تا خون مسلم بجوئیم یا جمله بقتل برسیم امام علیه السلام فرمود
بعد از شما خیری در زندگانی نیست و بقول حمد الله مستوفی فرمود با عیال و اطفال روی مراجعت نیست حر عرض
کرد باری از سر راه دور شو که مر ترا نبینند باز گردند و بقول طبری آنحضرت از یکسوی روی براه نهاد تا بمکانی
که کربلا نامند و در آنجا فرود آمد

بیان ملاقات امام حسین علیه السلام
با حر بن یزید و بعضی مکالمات آنحضرت

انچه از عموم اخبار مستفاد میشود اینست که چون امام حسین علیه الصلوة والسلام از بطن العقبه خیمه بیرون
زد و با اصحاب و اهل بیت خود راه بسپرد تا بمنزل شراف رسید و شب در آنجا بروز آورد و فرمان داد تا موالی
و خدام آستان امامت بنیان آبی فراوان در مشکها بریخته حمل کردند و از شراف روی براه نهاد و بجانب کوفه
طی طریق فرمود تا گاهی که روز به نیمه رسید در اینوقت مردی از اصحاب صدا به تکبیر بلند کرد امام علیه السلام
نیز تکبیر براند و از آن پس فرمود چه چیز عجب بدیدی که تکبیر گفتی عرض کرد نخلستانی مینگرم که هرگز در این سرزمین
ندیده ام چند نفر دیگر از اصحاب نیز بدانگونه بیان کردند و گفتند هیچوقت در اینراه هیچکس نخلستانی ندیده است
امام علیه السلام با اصحاب فرمود درست نظاره کنید جماعتی گفتند گوش اسب و نیش نیزه می بینیم فرمود قسم
بخدای خز این نیست و بقول ابن شهر آشوب چون آنحضرت بمنزل اشراف شرف قدوم ارزانی داشت فرمود
نخیلی را دیدم آن دو مرد اسدی یعنی عبد الله بن سلیمان و بقولی عبد الله بن سلیم و منذر بن مشمعل و بقولی
مذری بن مشمعل اسدی که بحال ایشان اشارت شد عرض کردند هرگز در اینمکان نخلستانی ندیده ایم فرمود چیست
عرض کردند سواران هستند که میآیند فرمود من نیز چنین بینم و در شرح شافیه ابی فراس مسطور است که چون
امام حسین سلام الله علیه بدو منزلی کوفه رسید سوادی پدیدار شد بعضی گفتند نخلستانی نمودار شده پاره گفتند
نیزه های آبدار است امام حسین علیه السلام فرمود ما را بجائی دیگر راهسپر شوید و فرود آئید پس بکوهستانی که
در آنحدود بود برفتند و نزول نمودند و حر بن یزید ریاحی رئیس شرطه عبید الله بن زیاد را با دو هزار سوار در
آنجا بدیدند و اعثم کوفی گوید حضرت امام حسین علیه السلام در اثنای راه سپاهی را نگران شد که بحضرتش گرایان
هستند چون نزدیک شدند هزار سوار کامل العیار بودند آنحضرت یکی را بفرستاد که سردار شما کیست گفتند حر بن
یزید ریاحی امام علیه السلام او را نزدیک طلبید و فرمود ای حر یاری ما بیامدی یا بحرب ما عرض کرد عبید الله
بن زیاد مرا بحرب تو روان داشته است فرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم چون هنگام

نماز پیشین رسید امام علیه السلام بفرمود تا حجاج بن مسروق و بروایتی فرزند برومندش علی اکبر سلام الله
علیه اذان و اقامه بگوید چون بانگ نماز بگذاشتند امام حسین صلوات الله علیه آواز داد ای حر تو آنجا با اصحاب
خویش نماز میگذاری و من اینجا با اصحاب خود یا اقتدا با ما میکنی عرض کرد با شما اقتدا میکنیم پس حجاج اقامت
بگفت و امام علیه السلام هر دو لشکر را امامت فرمود و نماز بگذاشتند و موافق روایت مفید علیه الرحمه و
بعضی دیگر چون نشان اسب و نیزه نمودار شد امام علیه السلام فرمود ما را معقلی و پناهی نیست که او را پشتوان خود
و از یکطریق تنها با دشمن مبارزت و رزیم عرض کردند اینک جبل ذو حسمی است که از طرف یسار تو واقع است

بیان نزول حضرت سید الشهدا در جبل
ذو حسمی و مکالمات با حر بن یزید

این لفظ را و نام این منزل را در کتب تواریخ و اخبار باختلاف نوشته اند بعضی ذو حسمی و برخی ذو حسم و پاره ذو
خشم با شین معجمه و گروهی ذو خشب در معجم البلدان مسطور است خشب بضم خاء معجمه و شین معجمه و باء موحده نام
وادی است که تا مدینه طیبه یکشب راه است و بعضی گفته اند نام کوهی است و خشب بضمتین از اودیه علیه است
در یمامه و جمع اخشب است که کوه سخت خشن ناهموار است و ذو خشب بفتح خاء و شین معجمتین از مخالیف و ذات
مین است حسم بضم حاء مهمله و فتح سین مهمله بر وزن صرد و بهرد و ضمه نیز رسیده است اسم موضعی است و
در شعر شعرای عرب و مرثیه نعمان رسیده است بذی حسم قد عریت و زینها و حسمی با کسر حاء مهمله و سکون سین مهمله
و الف مقصوره جایز است اصلش از حسم باشد که بمعنی منع است و نام زمینی میباشد در بادیه شام در میان آن
و وادی القری دو شب فاصله است و اهل تبوک گویند جبل حسمی در طرف غربی ایشانست و در میان وادی
القری و مدینه شش شب فاصله است و نام کوههای بس عالی و سخت راه است و در شعر نابغه وارد است فاصبح
عاقلا بجبال حسمی و ذو حسی بضم اول و قصر آخر بدون میم نام وادی است در سرزمین از دیار غطفان و در شعر لبید وارد است
مواکب تعلو ذا حسی و قنابلی و از اینجا برمیآید که ذو حسمی اصح است چه تا مدینه چند منزل فاصله دارد و کوهستانی
عالی و سخت و رفیع و معقلی بلند و منیع است و آنحضرت در اینحال بآنجبال منزل گزیده است تا دشمن از همه طرف
نتوانند با آنحضرت برابر شوند و بر خیام مقدسه نتوانند احاطه نمایند چنانکه شیخ مفید و مصنفین معتبر مینویسند
آنحضرت فرمود آیا ما را ملجاء و پناهی نیست که آن پناه بریم و در پس پشت خود قرار داده با اینقوم روی باروی شویم
عرض کردند اینک جبل ذو حسمی است در پهلوی تو از طرف چپ باینکوه توجه فرمای و اگر در آنجا معقلی برگزیدی
چنانکه مقصود تو است حایل و حاجز خواهد بود و ابن قتیبه در کتاب الامامة و السیاسة میگوید آنحضرت آنقوم را
در وادی السباع ملاقات فرمود و وادی السباع از نواحی کوفه است امام علیه السلام بجانب یسار آنکوه راه
میسپرد و چون اندکی برگذشت اوایل خیل دشمن نمودار شدند و ما عدول کردیم و ایشان نگران ما شدند که از راه
بگشتیم بجانب ما عدول نمودند و ما و ایشان هر یک بجانب اینکوه سبقت همیگرفتیم لکن آخر الامر ما بر ایشان
پیشی جستیم و کوه را بتصرف آوردیم امام حسین صلوات الله علیه فرمان کرد تا خیام مبارکه را در آنجا بیفراشتند
و اصحاب کبار در منازل خود جای ساختند و این هنگام در شدت گرما و سختی روز بود که حر بن یزید و

نزدیک بهزار سوار بیامدند و در برابر آنحضرت صف برکشیدند امام علیه السلام و اصحابش عمامه بر سر و شمشیر
برکمر داشتند از حر بن یزید مرویست که چون از منزل خود بیرون شدم هاتفی سه دفعه با من گفت بشارت باد
ترا بجنت با خود گفتم مادر بعزایت بنشیند اینک من بجنگ جگرگوشه رسول مختار میروم و بشارت جنت میشنوم این
مژده را چه معنی باشد و چون در آن گرمگاه روز با آنحضرت برابر شدند آن ابر رحمت و عطا و بحر مروت و وفا
شدت عطش حر و اصحابش را بدید با جوانان و اصحاب خود فرمود ایشانرا سیراب کنید و کام و دهان اسبهای
ایشانرا نیز تر نمائید بر حسب فرمان امام زمان آن گروه و مرکبهای ایشانرا سیراب کرده و آنچه افزون گشت بر قوائم
و شکم چارپایان بیفشاندند علی بن طعان محاربی گوید من با لشکر حر بودم و آخر کس من بودم که بیامدم چون فرزند
ساقی کوثر و پیمبر رهبر مرا بآنحال بدید زبان معجز تبیان مبارک برگشود و با کمال لطف و غایت بلغت حجاز فرمود ای
برادرزاده راویه را بخوابان معنی کلام امام را ندانستم چه راویه را مشک پنداشتم آنحضرت بدانست که نفهمیدم
فرمود جمل را بخوابان پس شتر را بخوابانیدم فرمود اخنث السقاء دهان مشک را منعطف ساز و بنوش نتوانستم امام
علیه السلام نزدیک شد و با دست مبارک دهان مشک را باز پیچانید تا بنوشیدم و شتر را سیراب ساختم و چون زمان
ظهر و نوبت نماز نخستین فرا رسید حجاج بن مسروق و بروایتی علی اکبر را بفرمود تا اذان بگفت و چون وقت اقامت رسید
امام علیه السلام ازار و ردای مبارک را بر پیکر همایون بیاراست و نعلین بپوشید و برای نماز بیرون آمد و خدایرا سپاس و ستایش نمود

بیان خطبه حضرت سید الشهداء ابیعبدالله
سلام الله علیه در ذو حسم و مکالمه با حر بن یزید

حضرت امام حسین صلوات الله علیه بعد از حمد و ثنای باری جل اسمه فرمود ایمردمان این سخنان که میخواهم بگویم معذرت
خود در حضرت یزدان و نزد شما مردمان آشکار همی کنم و بقولی فرموده از آن گویم که از شما معذرت جویم یعنی
معذرت خواستن برای رفع قصور یا التقصیر است و در من و آمدن من هیچیک موجود نیست بالجمله فرمود من نزد
(ثم قال ایها الناس انی لم آتکم) شما نیامدم و باین زمین روی نکردم مگر وقتیکه فرستادگان شما پی در پی بیامدند و مکاتیب شما را فراوان بعرض
رسانیدند که قدوم مرا خواستار شدید و نوشتید ما را امامی و پیشوائی نیست امیدواری داریم که خدایتعالی از برکت
وجود تو ما را براه حق و طریق هدایت باز دارد هم اکنون اگر بر آنچه گفتید و عهد و عقیدت بر بستید ثابت هستید
اینک بسوی شما بیامدم پس اگر آنگونه عهد و پیمان و شرط و میثاق که بآن اطمینان توان یافت بمن میسپارید بشهر
شما اندر شوم و اگر اینکار نمیکنید یا از قدوم من کراهت دارید از همین مکان بآنمکان که از آنجا روی کرده و نزد
شما بیامده ام انصراف جویم مردم کوفه چون این فصل را بشنیدند و این اتمام حجت را که اول اتمام حجتی بود
بشنیدند و با خبث سیرت و قبح سریرت و سست عهدی و عدم غیرت که سجیت ایشان و مردمان بدکیش و آیین است
جوابی نتوانستند داد جملگی چون سنگ و کلوخ خاموش ماندند و برای چاره کار خود با مؤذن گفتند اقامت
بگوی و او اقامت بگفت و امام حسین علیه السلام با حر فرمود آیا اراده داری که با اصحاب خود در نماز
بگذاری عرض کرد تو امامت نماز کن و ما بنماز تو نماز میگذاریم مقتدای خلایق توئی و نماز گذاشتن با تو شایسته تر است
پس امام حسین علیه السلام هر دو گروه را نماز ظهر بگذاشت و بخیمه خویش باز شد و اصحابش در خدمتش

الجمن

انجمن شدند حر بن یزید نیز بمنزل خود بازگشت و لشکریانش بصف خود بازآمدند و بروایت اعثم کوفی چون آن
حضرت از ادای آنکلمات فراغت یافت و هیچکس جواب باز نداد حر بفرمود تا خیمه او را برافراختند
و درون خیمه شد و بنشست و حسین بن علی سلام الله علیهما در مقابل او ایستاده دیگران نیز بپای بودند و
(اما بعد فجعجع بالحسین) عنانهای اسبها بدست داشتند در اثنای اینحال نامه از کوفه بازرسید و بحر دادند مضمون آنکه چون بر
این مکتوب واقف شوی بمحافظت حسین بن علی و اصحاب او مشغول باش و از وی دوری و کناری مجوی تا
گاهی که او را نزد من بیاوری و با آورنده نامه امر کرده ام از تو غفلت نکند و جدائی نجوید تا آنزمان که آنچه
فرمان داده ام بپایان آوری و امر مرا با طاعت مقرون داری چون حر بن یزید از نامه آن مطرود پلید آگاه
شد یاران خود را فراهم آورده گفت این مخذول مردود عبیدالله بن زیاد مرا نامه فرستاده و امر کرده است
که حسین بن علی را نزد او برم و چندانکه در این امر اندیشه مینمایم آن نیرو و استعداد در نفس خویشتن نمی
بینم که سخنی گویم یا کاری کنم که حسین را ناخوش افتد در اینکار دشوار سخت فرو مانده ام اینوقت مردی از
یاران او که وی را ابو الشعثاء میخواندند با فرستاده عبیدالله گفت مادرت بفراقت دچار باد بچکار آمده گفت
پیشوای خود را اطاعت کردم و بر بیعت خویشتن وفا نمودم و نامه امیر خویش را نزد حر بیاوردم ابو الشعثاء
گفت قسم بجان و سر من که در این طاعت و متابعت که نسبت با امام خویش ورزیدی در حضرت یزدان بعصیان
رفتی و خویشتن بچاه تباهی بدمار آوردی و هر دو سرای خود را بفساد افکندی و آتش نیران را برای خود
آماده داشتی صفت امام تو اینست که یزدان حمید در مصحف مجید میفرماید و گردانیدیم ایشانرا پیشوایانی
که میخوانند پیروان خویش را بآتش دوزخ و در روز قیامت نصرت نیابند ایشان در اینسخن بودند که هنگام
(و قال اما بعد ایها الناس فانکم ان تتقوا الله) نماز عصر در آمد امام علیه السلام خطبه دیگر بر زبان مبارک براند و بعد از سپاس و ثنای خداوند هر دو سرای
فرمود ایمردمان اگر از یزدانتعالی بترسید و حق را برای اهلش بشناسید رضای خدایرا دریافته باشید همانا
ما اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله هستیم و از این جماعت که مدعی خلافتی هستند که هیچ حقی در آن ندارند و با شما
جز بر طریق جور و عدوان و ظلم و طغیان رفتاری نمایند شایسته تر و اولی باشیم و اگر اینجمله را ابا و امتناع
دارید و قدوم ما را مکروه میشمارید و حق ما را ناشناخته میگیرید و الآن آراء شما غیر از اینست که بحضرت من
نوشتید و مکاتیب و فرستادگان شما بمن میرسید از این زمین انصراف جویم حر بن یزید چون اینفصل و این داستان
بشنید عرض کرد از این نامه ها هیچ خبر ندارم و بروایتی نزدیک آمد و عرض کرد یا اباعبدالله همانا دو نوبت
داستان نامه ها و رسولان بر زبان مبارک بگذشت اما من خبر ندارم کدام جماعت عرض نامه ها کرده اند و
کدام طایفه رسالت نموده اند امام حسین علیه السلام غلام خود عقبة بن سمعان را بخواند و فرمود آن بار را
که مکاتیب مردم کوفه که بمن نوشته اند در آنست بیاور عقبه برفت و آن خورجین مملو را بیاورد و نزد حر بن یزید و آن
جماعت فرو ریخت و بازگشت شناختگان سواران پیش آمدند و عنوان مکاتیب را نگران شدند حر بن یزید نیز
بدید گروهی که عرض نامه کرده بودند سر خجالت بزیر افکندند و بعضی گفتند ما از آنجماعت نیستیم که این نامه ها
نوشته اند عبیدالله بن زیاد ما را فرموده از حضرت تو جدا نشویم تا ترا نزد وی بریم امام حسین علیه السلام

بخندید

بخندید و فرمود اینکار از بهر تو میسر نمیشود و بقولی آنحضرت در خشم شد و با حر بن یزید فرمود مرگ با تو نزدیکتر است ازینخیال و اندیشه که بر سر داری و اینکلام صدق انتظام دو مطلب را مصداق گشت یکی آنکه حر بفیض شهادت سعادت یافت دیگر اینکه پسر زیاد قبل از شهادت حضرت سید الشهداء صلواة الله علیه بزیارت دیدار مبارکش فائز نگشت بالجمله بعد از آن فرمود زنان نهادر کجاوه ها و محملها برنشانند و فرمان داد سوار شوند تا بنگرم ایشان چه میکنند

بیان بعضی مکالمات امام حسین علیه السلام با حر بن یزید

چون آنجماعت سوار شدند و با اطفال و عیال آنحضرت روان گشتند و چندی بطریق مراجعت راه نوشتند حر بن یزید و لشکر کوفه بتاختند و بر سر راه ایشان صف برکشیدند و از رفتن مانع شدند امام حسین علیه السلام دست بشمشیر زد و فرمود ایحر چه اراده داری و این منع از چیست مادرت بعزایت بنشیند حر گفت اگر هر کس از عرب نام مادر مرا میبرد پاسخ او را هر کس خواهی باش با شمشیر آتش پاش میدادم لکن مادر تو بزرگ است و حرمت و جلالت نام مبارکش را نمیتوان برد و هیچ راهی بد و رباش حشمت و شرافت او نیست مگر اینکه بر هر کس لازمست که با آنچه از آن بهتر و برتر باشد نام او را بر زبان برگذاند امام حسین علیه السلام فرمود ای حر چه آهنگ داری عرض کرد میخواهم ترا نزد ابن زیاد ببرم فرمود من با تو نمیآیم و از سخن تو اندیشه ندارم حر عرض کرد سوگند با خدای اگر تو با من نیائی من نیز از تو دست بر ندارم و در میان ایشان سخن بسیار شد و کار بمشاجرت کشید حر عرض کرد تعال تو فرمان نداده اند اگر جان من و اصحاب من بر سر اینکار تباه شود سهل شمارم و ناچار ترا نزد عبید الله برم امام حسین علیه السلام فرمود از میان لشکر خویش بیرون شو من نیز از میان اصحاب خود بیرون میآیم و در میدان جنگ مصاف میدهیم اگر تو مرا کشتی مقصود تو و امیر تو حاصل میشود اگر من ترا بقتل رسانیدم بندگان خدایتعالی از تو باز میرهند حر عرض کرد یا ابا عبد الله مرا فرمان نداده اند با تو مقاتلت جویم بلکه امر کرده اند از تو جدائی نجویم تا بکوفه ات درآورم سوگند با خدا و ندلیبی کرده میدارم که سخنی بر زبان آورم یا کاری آشکار نمایم که ترا ناخوش افتد اما باینکار مأمورم و مأمور معذور است چکنم با اینقوم بیعت کرده ام و بفرمان ایشان بحضرت تو آمده ام و یقین میدانم که فردای قیامت جمله آفریدگان از شفاعت جد تو حاجت است و من سخت هراسانم و ترسانم که با تو طریق قتال سپارم آنگاه چگونه امید شفاعت داشته باشم و پناه بخدا میبرم که بر تن بزرگوارت رنجی رسد و من با تو نگار هر دو سرای باشم و اگر ترا نزد عبید الله نبرم بهیچ صورت در کوفه نتوانم شد جهان فراخ و زمین وسیع است اگر بجای دیگر بردم از آن بهتر است که نعوذ بالله در روز قیامت از شفاعت جدت محروم بمانم تو بسعادت از راهی ناشناس نه از شارع بجای دیگر روی کند از من بعبید الله مینویسم که حسین بجانب دیگر برفت او را در نیافتم تا شفاعت جدت امیدوار باشم ایحسین ترا سوگند میدهم که بر جان خود ببخشی و بر خود رحمت آوری و بکوفه نزدی امام حسین علیه السلام فرمود ایحر مگر میدانی مرا نخواهند کشت که اینسخن میگوئی حر عرض کرد آری ای پسر رسول خدای در این امر هیچ شکی و شبهتی ندارم مگر بسعادت بجانب مکه معظمه بازگردی و موافق روایت صاحب روضة الشهداء و تاریخ الفی و بعضی دیگر امام حسین علیه السلام بعد از آنکه دو خرجین مملو از مکاتیب مردم کوفه و آن مکالمات برخاست و نماز دیگر را بجماعت بگذاشت ناگاه شش تن و بقولی چهار تن سوار

پدیدار

پدیدار شدند و نزد حر بایده نامه از ابن زیاد بوی دادند نوشته بود در هر موضع که این نامه بتو رسد حسین را در آنجا باز دار و او را در منزلی که از آب و گیاه دور باشد فرود آر حر چون بخواند با امام حسین علیه السلام بداد و عرض کرد نیک نظر فرمای که پسر زیاد در کار گرفتاری تو چه مبالغت کرده است و من اینک حیرانم که اگر بموجب فرمان او کار نکنم از وی ترسان هستم و اگر بمباشرت مقاتلت تو مبادرت گیرم از خدا و رسول شرمگین میشوم پس پوشیده از لشکر خود با آنحضرت عرض کرد ای پسر رسول خدا دست حر بریده باد اگر بر روی تو شمشیر کشد و دیده اش برکنده باد اگر بحضرت تو بخیانت بنگرد همانا در عرض این راه که میپردم هیچ سنگ و کلوخی نگذشتم جز اینکه آوازی بگوش من میرسید و مرا بجنت بشارت میدادند و من با خود همی گفتم وای بر تو ایحر بجنگ پسر رسول خدا میروی این چه بشارت است اکنون چون مخالفان با من همراه میباشند از روی ضرورت ملازمت ترا ناچارم اگر بصلاح و صواب مقرون میباشد با یکدیگر سوار میشویم و چندی راه میسپاریم و چون فرود آمدیم تو باین بهانه که حرم همراه است در مکانی دورتر فرود شو و بعد از آنکه لشکرها سر بخواب درآوردند برخیزید و برنشینید و بهر طرف که خواهید روی کنید و چون روز دررسد و مردم بدانند که شما برفته اید ما از پی شما در گرد این بیابان میسکردیم و بهانه اینکه شما برفته اید باز میشویم امام حسین علیه السلام او را دعا گفت و سوار شده هر دو لشکر با یکدیگر راه مینوشتند تا دو پاس از شب بگذشت اینوقت فرود آمدند و چون سپاه حر سر بخواب غفلت بگذاشتند امام حسین سلام الله علیه برخاست و با یاران خود جانب راه گرفت اتفاقاً آنشب بسیار تاریک بود و کسی نمیدانست بکجا میرود تا گاهی که صبح بردمید و دیگرباره با لشکر حر ملاقات افتاد و بالضروره در زمین کربلا فرود آمدند و موافق بعضی روایات دیگر چون آنمشاجرت در میان حر و آنحضرت بگذشت حر عرض کرد اکنون که اینسخن نمی پذیری و بکوفه نمیآئی صواب چنان است که منازعت را بگذاری و ما و تو براهی روی کنیم که نه موصل باشد و نه حجاز و نه کوفه تا بنگریم از ابن زیاد چه خبر میرسد آنگاه هر دو طایفه سوار شده راه نوشتند تا بکربلا رسیدند و از آنجا گذشته بطرف نینوی روی آوردند و بقولی گفت اگر اینسخن از من نمی پذیری بجانبی راه برگیر که بیرون از راه کوفه و طریق مدینه باشد تا از راه انصاف انحراف نجسته باشیم آنگاه من با میر عبید الله مینویسم تو نیز بیزید بنویس تا جواب چه آید امید میرود که خداوند پایان کار مرا بعافیت مقرون دارد و از ابتلای بکار تو سلامت دهد صاحب عوالم گوید چون امام حسین علیه السلام هر دو گروه را با امامت نماز بگذاشت و سلام بداد حر بن یزید از جای برجست و عرض کرد السلام علیک یا ابن رسول الله و رحمة الله و برکاته فرمود و علیک السلام ای بندهٔ خدای کیستی عرض نمود حر بن یزیدم فرمود ایحر تو با ما هستی یا بجنگ ما آهنگ داری عرض کرد سوگند بخدا ای پسر رسول خدا مرا بقتال تو فرستاده اند و بخدا پناه میبرم که از گور خود انگیخته شوم در آنحال که ناصیه من مسدود و دستهای من بگردنم مغلول باشد و بر روی در آتش دوزخ بیفتم ای پسر رسول خدا ای کجا میشوی بحرم جد خویش باز شو که ترا میکشند یا ابن رسول الله من ترا آگاهی میسپارم که اگر با اینجماعت براه مشاجرت و منازعت اندر شوی بیگمان مقتول میشوی امام حسین علیه السلام فرمود ایحر مرا از مرگ بیم میدهی آیا

چون

چون من شهید شوم شما دچار عذابی عظیم و بلائی عمیم خواهید شد و زود باشد که با شما همان گویم که برادر اوس
با پسر عمش گفت گاهی که وی آهنگ یاری رسولخدای صلی الله علیه و آله را نمود پسر عمش گفت بکجا میشوی چه
کشته میشوی مرد اوس در جواب شعری چند بخواند که باینمعنی نزدیکست هر چه زودتر بیاری رسولخدای میروم
چون مرد آهنگ خیر کند و از روی اسلام و مسلمانی مجاهدت نماید و با مردانی نیکوکار مواسات جوید و در شرایط (مواسی و سابالمؤمنینا — شعر ۳)
جان بازی تساوی خواهد و با زشت کاران و تباهان و مجرمان مخالفت ورزد هرگز بر کردار خویش پشیمانی نگیرد
و چون بر این شیمت در راه حضرت احدیت بمیرد ندامت نیابد بلکه ذلت و تباهی و نکبت و هلاکت در اینست که
از راه فرزانگی بماند و خوار و تباه کار روزگار سپارد چون حر بن یزید اینکلمات غیرت آثار دین پرور از آن
سید احرار و امام ابرار بشنید از کارش کناری گرفت و دور از موکب ولایت کوکبش راه سپرد و بروایت
ابن اثیر راه نوشتند تا بعذیب الهجانات رسیدند و از اینروی اینمکانرا عذیب الهجانات گفتند که هجان
و شتران نعمان در آن زمین میچریدند و از این پیش ورود آنحضرت در منزل عذیب که نیز عذیب الهجانات گویند
مسطور شد ممکن است عذیب غیر از عذیب الهجانات باشد چه در معجم البلدان عذیب بدون هجانات یا هجانات
مسطور است و نیز تواند بود ورود آنحضرت در این هنگام باتفاق حر در این منزل روی داده باشد چنانکه
شیخ مفید نیز در اینموقع اشارت کرده است

بیان ورود طرماح بن عدی و چند تن دیگر
از کوفه بحضرت امام حسین علیه السلام

ابن اثیر گوید چون حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بعذیب الهجانات رسید ناگاه چهار تن را بدید
که از کوفه بر مراکب خود میرسیدند و اسبی را از نافع بن هلال که آنرا کامل میخواندند بجنیبت میکشیدند و دلیل
ایشان طرماح بن عدی با آنها همراه بود و پس بخدمت آنحضرت پیوستند حر بن یزید چون ایشانرا بآنحال بدید
روی بایشان آورد و گفت اینجماعت از مردم کوفه هستند و من یا ایشانرا محبوس میدارم یا بکوفه باز میگردانم
امام حسین علیه السلام فرمود همانطور که خود را از گزند حوادث باز میدارم و حراست خود را مینمایم ایشانرا
نیز باز میدارم همانا ایشان انصار من هستند و بمنزلت آنجماعت باشند که با من بیامده اند اگر بدان عهد که در میان من
و تو استوار است بپایان میبری و تمام میکنی خوب و گرنه با تو در مقام مناجزت بر میآیم حر از آن اندیشه فرود آمد
و دست از آنان برداشت اینوقت امام حسین علیه السلام با آنجماعت فرمود از خبر مردمان که در عقب گذاشتید
با من خبر دهید مجمع بن عبد الله عامری که یکنفر از آن کسان بود عرض کرد اما اشراف و اعیان ناس را مال و رشوه
بسیار گران داشته و از نصیب اینجهان اریب فریب خورده اند و بجمله بر قتال تو اجتماع ورزیده اند اما
سایر مردمان دلهای ایشان بحضرت تو مایل است لکن چون فردا فرمان یزید و عبید الله برسد در نصرت ایشان
شمشیرهای بران بر روی تو برکشند اینوقت آنحضرت دیگر باره از کیفیت حال رسول خود قیس بن مسهر که بآنشهر
و آنمردم فرستاده بود بپرسید کیفیت قتل او و چگونگی روزگارش را بعرض رسانیدند امام علیه السلام را
از شنیدن این خبر آب در چشم بگشت و فرو ریخت پس از آن آیه شریفه فَمِنهُم مَن قَضى نَحبَهُ وَمِنهُم مَن یَنتَظِر

وما بدلو

وما بدلوا تبدیلا را قرائت کرد و عرض نمود بارالها از بهر ما و ایشان بهشت را مقرر گردان و در میان ما و ایشان
بهشت را مقرر گردان و در قرارگاه رحمت خود و ذخایر پوشیده ثواب خود جمع فرمای طرماح بن عدی
عرض کرد سوگند با خدای در حضرت تو گروهی بسیار نیستند و اگر همین لشکر حر که ایشانرا ملازم حضرت تو مینگرم
تنهائی با تو مقاتلت دهند کفایت کار خویش میکند و من یکروز از آن پیش که از شهر کوفه بیرون آیم در بیرون
کوفه لشکر و جمعیت کثیری را بدیدم که هرگز دو چشم من در یک قطعه زمین بیشتر از آن ندیده بود و این جماعت
بجمله آماده شده بودند که بحرب تو بیایند ترا بخدا سوگند میدهم که اگر میتوانی یکقدم بسوی ایشان بر نداری
چنان کن و اگر رأی مبارک علاقه دارد که بشهری اندر آئی که ترا از گزند دشمنان نگاهبان باشد تا در آنجا هر طور
اقتضا نماید و اوضاع زمان باز نماید کار فرمائی جانب راه برگیر و من در ملازمت رکاب مبارکت افتخار میجویم (مکالمات طرماح با آنحضرت)
تا ترا بکوهستان خودمان اجاء و بقولی مناع و اجاء و سلمی فرود آورم سوگند بخداوند این کوه چنان منیع و استوار است
که ما را از شر پادشاهان غسان و حمیر و نعمان بن منذر و از اقسام طبقات مردم محفوظ داشته و هیچوقت در آنجا
پایکوب ذلت و خواری نبوده ایم و از حوادث زمان و صوادر جهان آسوده نشسته ایم اجاء بر وزن فعل محرکه
بالف مقصوره یکی از دو کوه مردم طی در غربی فید واقع است و دو شب تا فید مسافت دارد و منازل مردم
طی در این دو کوه است مناع بر وزن جبال اسم ثنیه ایست در دو کوه جماعت طی قریه تصغیر قریه نام مکانیست
مشهور در دو کوه گروه طی) و من در حضرت تو راه سپار میشوم تا در آنمکان اندر شوی و از آنجا بقریه رویم آنگاه
بمردم اجاء و سلمی از جماعت طی پیام میفرستی بخداوند قسم است که ده روز بر تو بپای نرود که جمعی کثیر
پیاده و سواره در آستان مبارکت انجمن میشوند آنگاه آنچند که رأی انور علاقه جوید در میان ما بپای اگر
دشمنان جوشش و خروش گیرند بیست هزار تن مردم طی را اگر دمیاورم که با تیغ بران و تیر پران در حضور مبارکت
با دشمنان تو رزم دهند قسم بخدای تا از اینمردم یکنفر در عرصه زندگی رهسپر باشد یکتن دشمن بتو دست نیابد
امام حسین علیه السلام چون اینکلمات بشنید فرمود خداوند ترا و قوم ترا جزای خیر دهد همانا در میان ما و این
قوم یعنی مردم کوفه عهدی رفته و سخنی بگذشته است که نمیتوانیم انصراف جوئیم و گردش امور را هیچکس ندا[ند]
طرماح عرض کرد گندمی از کوفه برای اهل بیت خود حمل کرده ام میبرم و میرسانم و بآنحضرت باز میشوم امام علیه
السلام او را اجازت داد طرماح با آنحضرت وداع کرده برفت و چابک بازگشت و چون بعذیب الهجانات
رسید سماعة بن بدر خبر شهادت سید الشهداء صلوات الله علیه را بدو باز داد طرماح با دلی پر خون و خاطری
اندوهناک بسرای خود مراجعت گرفت در بعضی کتب نوشته اند که در آنحال که چهار نفر از مردم کوفه بحضرت
آنحضرت بیامدند و ایشان طرماح بن عدی و نافع بن هلال و مجمع بن عبد الله و بقولی عبد الله عائذی و یکنفر
دیگر بودند چون طرماح را نظر بر جمال انور امام جن و بشر افتاد چند شعری بر سبیل ارجوزه قرائت فرمود که
قریب باینمضمون است ای شتر من از اینگونه شتاب در زیدن و راندن من نترس مباش و از آن پیش که
سفیده صبح سر برکشد ما را در صحبت بهترین جوان مردان روزگار و برترین مسافرین و والا تبار که از آل رسول
مختار و معدن فخر و فخار و بزرگان زمان و باروی درخشان و شمشیر آتش نشان و نیزه جرار و بالکمال

اصالت

اصالت ونجابت وجود وشجاعت وسخاوت وآبا و اجداد فخیم کریم هستند راه پیمای خداوندش تا پایان
روزگار پاینده و پایدار بدار د الخداوندی که دارای سود و زیانی حسین سیّد و آقای مرا بر فردمان طاغی
که یاد کار کفار روزگار و بقیه فجار نابکارند فیروز و کامکار بدار و ایشان دو سلیل صخر یزید حلیف خمر و خمار
و ابن زیاد پسر زناکار بن زناکارانند و اینکه طرماح بن عدی یزید و ابن زیاد را فرزند صخر و زنازاده شمرده
اشاره بداستان مقاربت صخر با در معاویه است و نسبت دادن پسر زیاد را بصخر و احتمال میتواند داشت
یکی اینکه شاید معاویه را با ما در او نزدیکی افتاده باشد و صخر جد پدری وی باشد و ممکن است صخر با مادر
زیاد در سوخته باشد چون طرماح این رجز بخواند امام حسین علیه السلام فرمود از خداوند امید میرود که در
همه احوال خیر با ما باشد چه ما را بکشند و چه بر آنمردم نصرت یابیم و در کتاب تظلم الزهرا و بعضی کتب دیگر
از مقتل ابن نما مسطور است که حر ایشان را بسر میداد و این اشعار مسطوره انشاد مینمود و بعضی نوشته اند که
این اشعار بخود آنحضرت منسوب است و ابن شهرآشوب تصریح میکند که طرماح بن عدی طائی این ابیات را
بطریق رجز میخوانده و در بعضی تواریخ مسطور است که چون حضرت سیّد الشهداء باشعار مرداسی تمثل فرمود
روی با اصحاب آورد و فرمود در میان شما کسی هست که بیرون از جاده براهی دیگر شناسا باشد طرماح عرض
کرد یا ابن رسول الله من از راه و بیراه با خبر هستم امام علیه السلام فرمود در پیش روی ما راه بسپار رود لاجرم
کن پس براه در آمدند و طرماح از پیش روی ایشان میرفت و آن ارجوزه را که بمعنی آن اشارت شد بخواند
چون حر بن یزید کلمات آنحضرت را بشنید و ارجوزه طرماح را که بر سبب و قدح و ذم ابن زیاد و یزید مشتمل
بود اصغا نمود از کنار آنحضرت بگشت و قدری دورتر از مردم آنحضرت طی مسافت نمود و این حکایت را
بدون مقدمه آمدن طرماح و اهل کوفه بخدمت امام علیه السلام و وداع او با آنحضرت نوشته اند و اگر طرماح
با آنحضرت وداع کرده باشد دلیل راه کردیدن و این ارجوزه را خواندن درست نیاید و اگر در بدو ورود خوانده
باشد همچنان دلالت راه نمودن با وداع کردن صحیح نیفتد مگر اینکه طرماح بن عدی نباشد یا اینحکایت در منزلی دیگر
باشد یا اینکه بعد از دلالت راه کردن وداع نموده باشد و از این پیش بمکالمه امام حسین علیه السلام با طرماح
بن حکم اشارت شد و طرماح بن عدی بن حاتم چون از قبیله طی هست چون آنحضرت را بنصرت قبیله طی دعوت
میکند لابد طرماح بن عدی بن حاتم طائی است و این همان طرماح است که از جانب امیر المؤمنین علی بن
ابیطالب صلوات الله علیه نزد معویه بن ابی سفیان برسالت یافت و خود در زمان سلطنت معویه بروی در آمد
اما ابو مخنف میگوید چهار نفر در عذیب هجانات بیاری آنحضرت بیامدند یکی نافع بن هلال مرادی و دیگر عمرو بن خالد
صیداوی سیم سعید بن ابی ذر غفاری چهارم عبدالله مذحجی و از طرماح نام نمیبرد و بروایت مفید علیه الرحمه
حر بن یزید پس از اصغای کلمات آنحضرت و طرماح قدری از ایشان دور گردیده با یاران خود از کناری
راه میسپرد و آنحضرت و اصحاب آنحضرت از کناری دیگر راه مینوشتند تا بعذیب الهجانات رسیدند و امام
علیه السلام از آنجا گذشته بقصر بنی مقاتل رسید و از اینجا بملاقات عبیدالله بن حر جعفی و مکالمات آنحضرت
با او چنانکه از این پیش مسطور شد اشارت مینماید و میفرماید از آن پس امر فرمود تا کوچ کرده از قصر

بنی مقاتل راه بر گرفتند و میگوید از عقبة بن سمعان منقول است که گفت در آن ساعت که در خدمت آن
حضرت راه میسپردیم امام علیه السلام بر پشت اسب لختی دست داشتم پیش رفتم شنیدم میفرمود انا لله و
انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین و تا سه دفعه این کلمه طیبه را تکرار نمود فرزند برومندش علی بن الحسین
سلام الله علیه بر اسبی سوار نزدیک شده و عرض کرد این حمد و استرجاع چه بود امام حسین علیه السلام
صورت حال و نمودار شدن سوار و اخبار از شهادت آنجماعت را چنانکه از این پیش مسطور شد بفرمود و
علی بن الحسین علیهما السلام آن مکالمات مرقومه را بپای آورد اما صاحب عوالم گوید بعد از آنکه آنحضرت
هر دو گروه را نماز بجماعت بگذاشت و آن اشعار ارادتی را برای حر تمثل بخواند راه بر گرفت تا
بقطقطانیه پیوست آنگاه میگوید خیمه افراشته بدید و داستان عبیدالله بن حر جعفی را مذکور مینماید

حکایت جناب سکینه خاتون دختر
امام حسین علیهما السلام از آنحضرت

در ناسخ التواریخ از کتاب نور العین مرویست که حضرت سکینه دختر امام حسین علیهما السلام فرمود در خیمه خویش
بودم صدای گریه شنیدم نخواستم از زنان کسی آگاه شود برخاستم و بحضرت پدرم بیامدم و آنحضرت را
گریان دیدم که با اصحاب همی فرمود ای جماعت دانسته باشید که آنزمان که با من بیرون میآمدید چنان میدانستید
که من بر گروهی قدوم مینمایم که با زبان و دل با من بیعت کرده اند لکن آنچه معلوم شما بود دیگرگون شد و قضیه
بر عکس افتاد و شیطان ایشانرا فریب داد و ایشانرا از یاد خدا فراموشی داد و اکنون مقصود ایشان
کشتن من مقصود است و جز کشتن من و آنانکه در حضور من جهاد نمایند و نهب حرم من و اسیر کردن ایشان
اندیشه ندارند و من بر آن بیمناک هستم که شما دانسته یا ندانسته از اظهار آن شرمسار باشید و خدیعت و
مکیدت نزد ما اهل بیت حرام است پس هر کس از شما از طی این سفر بکراهت اندر است باز گردد شب تاریکست
و راه خطرناک نیست و وقت شایسته است و هر کس با ما در بذل جان پیروی کند با ما در بهشت جاوید باشد
و از غضب ایزد رحمن رستگار بماند همانا جدم رسولخدای صلی الله علیه و آله فرمود فرزندم حسین در طف
کربلا غریب و تنها و تشنه شهید میشود هر کس او را نصرت کند مرا یاری کرده و فرزندش قائم آل محمد را یاری
نموده است و اگر بزبانش ما را یاری کند در روز قیامت از حزب و انصار ما باشد سکینه میفرماید چون پدرم
سخن باینجا رسانید سوگند با خدای آنمردم ده تن ده تن و بیست بیست پراکنده شدند و جز هفتاد و چند تن
بجای نماندند پس بسوی پدرم نگران شدم و گریه در گلویم عقده شده بود نخواستم کسی صدای گریه مرا گوش
کند روی بآسمان آوردم و عرض کردم خداوندا این جماعت ما را فرو گذاشتند پس ایشانرا در تشویش
خواری و خذلان بگردان و دعای ایشانرا اجابت مکن و ایشانرا در زمین ممکنی و شرفی عطا مکن و فقر را
تا هنگامی که بقبر اندر شوند بر ایشان مسلط گردان و در قیامت از شفاعت جدّ ما بی بهره کن سکینه میفرماید
این هنگام بازگشتم و آب دیدگان من بر چهره روان بود عمه‌ام ام کلثوم چون مرا باینحال بدید فرمود
ای دختر ترا چه افتاده است کیفیت حکایت را عرض کردم عمه‌ام فریاد برکشید واجدّاه واعلیّاه واحسناه واحسیناه

یا قوم انی اری حب علی قوم!

اللهم انهم خذلونا فاخذلهم

داد از قلت یاران کجاست خلاصی از چنگ دشمنان کاش در بیابانها کذران میشد جوار جدّ خود را ترک ننمودی و ما را برای دور و رهسپار داشتی و ناله آنحضرت بلند شد ما نیز در پیرامونش بناله و نحیب در آمدیم چون امام حسین سلام الله علیه ناله و عویل امّ کلثوم سلام الله علیها را بشنید در حالی که اشک دیدکان مبارکش بر چهرهٔ همایونش روان بود بیامد و فرمود این کریه از چیست عرض کرد ای برادر من ما را بحرم جدّ ما باز کردان فرمود

اخی ردنا الی حرم جدنا قال یا اختاه لیس لی الی ذلک سبیل

ای خواهر آنچه میخواهی راهی نیست مگر دیروز ممانعت حرّ را ندیدی عرض کرد پس مکانت و منزلت جدّ و پدر و مادر و برادر خود را بر ایشان تذکره کن فرمود با ایشان بگفتم و مواعظ بسیار نمودم گوش بسخن من ندادند و موعظت مرا و ملامت نمودن ایشانرا مراعات ننمودند و بجز کشتن من راهی برای ایشان نیست و شما ناچار باید کشتهٔ مرا بر خاک بنگرید لکن وصیّت میکنم شما را که در حضرت خداوند پروردگار آفریدکان بتقوی و پرهیزکاری باشید و بر این بلیّه شکیبائی ورزید و غم و اندوه این رزیّه را فرو خورید و جدّ شما باینحال خبر داد و آنچه را وعده نهاد خلاف نشود اکنون با شما وداع میکنم هر کس در طلب رشد چیزی و سامان آن و براه آن باشد هیچکس بر منع آن قادر نیست لاجرم امام حسین علیه السّلام از طریق عذیب و قادسیّه راه بکردانید و بجانب چپ روان شد و حرّ نزدیک بآنحضرت قطع مسافت مینمود معلوم باد این مکالمات جناب امّ کلثوم با حضرت سیّد الشّهداء صلوات الله علیه اولاً از دختر حضرت فاطمه سلام الله علیها نشود انکاشت چه در کتاب حضرت زینب کبری علیها السّلام باز نمودیم که امّ کلثوم دختر فاطمه زهرا در کربلا نبود و این امّ کلثوم دختر امیر المؤمنین صلوات الله علیه از زوجهٔ دیگر آنحضرت است و حضرت زینب کبری را نیز امّ کلثوم کنیت است و مقام رفیع این ولیهٔ خدا و صدّیقهٔ صغری از آن برتر است که در حضرت سیّد الشّهداء صلوات الله علیه که امام زمان و کارفرمای عرصهٔ کون و مکان و واجب الاطاعه است پاره عرایض بشود و اگر مقرون بصحت باشد نیز از کمال اندوه بر آن مصیبت و ادای کلمات و بیاناتی است که در ظاهر معمول و مرسوم سوکواران روزکار است تا عظمت انکونه بلیّت و رزیّت محفوظ و مذکور باشد

بیان خطبهٔ حضرت امام حسین علیه السّلام در موضع بیضه

حموی در معجم البلدان میکوید بیضه واحدهٔ بیض متعلق ببنی دارم است و آن بکسر اول است ما بین واقصه است تا عذیب نوشته‌اند چون امام علیه السّلام بقادسیّه رسید حارث بن یزید تمیمی بحضور مبارکش بیامد و عرض کرد یابن رسول الله باز کرد که ترا از مردم کوفه خیری نمیرسد و نیز نوشته‌اند که آنحضرت در بیضه این خطبهٔ شریفه را بر اصحاب کرام خود و مردم حرّ قرائت فرمود و مضمونش در فارسی باین تقریب است که بعد از حمد و ثنای الهی فرمود ایمردمان رسولخدای صلّی الله علیه و آله فرماید هر کس سلطانی جابر و ظالم بنکرد که حرام خدا را حلال نماید و عهد و پیمان خدا را نکث فرماید و با آنچه رسولخدای سنّت کرده مخالفت ورزد و در میان بندکان یزدان بمعصیت و عدوان کار کند و اینمرد باندازهٔ استطاعت خود فعلاً و قولاً او را از آنحال و آن غفلت دیگرکون نکند و بروی تغییر ندهد بر خدای حق و واجب میشود که او را در همان مکان که آنسلطان جای کرده داخل نماید یعنی او را و آن مسلّط ظالم را در یک سلسلهٔ عقاب و منزلکاه عذاب

اما بعد فقد علمتم ان رسول الله

قرین

قرین فرماید دانسته باشید که این مردم یعنی یزید و متابعان او بطاعت شیطان ملازمت جسته‌اند و طاعت رحمن را بمتارکت پرداخته‌اند و فتنه و فساد را آشکار و حدود و احکام را معطّل کرده‌اند و فیء مسلمانان را بهرهٔ خویش ساخته‌اند و آنچه را که خدای حرام فرموده حلال کرده‌اند و هر چه حلال داشته حرام ساخته‌اند و من از غیر از خودم سزاوارترم همانا مکاتیب شما در حضرت من معروض کشت و فرستادکان شما بخدمت من بیامدند و بیعت شما را بنمودند و معلوم داشتند که شما مرا بدشمن نمیکذارید و مخذول نمیدارید و اگر بیعت خود را در موقع تتمیم کذارید برشد و سامان و راه راست مقرون کردید همانا منم حسین بن علی و پسر فاطمه دختر رسول خدا نفس من با نفوس شما و اهل من با اهل شما میباشد و شما را باید با من پیروی نمود و تأسی جست و اگر چنین نکنید و عهد خود بشکنید و بیعت مرا از کردنهای خود فرو کذارید قسم بجان خودم اینحال و این افعال از شما بعید و بیکر نیست چه با پدرم و برادرم و پسر عمّم مسلم بر اینکونه معاملت برفته‌اید مغرور کسی است که بشما فریب خورد همانا در حظّ خود بخطا رفته‌اید و بهرهٔ خود را بیهوده ساخته‌اید و هر کس ناکث شود و بیعت خود را انکث نماید همانا این نکث را بر نفس خود فرود آورده است و زود باشد که خدایتعالی مرا از شما مستغنی کرداند و چنان مینماید که مقصود آنحضرت اینست که شهید میشوم و از شما بی نیاز میکردم و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته چون حرّ بن یزید این خطبه را بشنید عرض کرد یابن رسول الله زنهار بکوفه روی مکن که ترا شهید میکنند فرمود از مرگ مرا میترسانی آنکاه اشعار آنمرد اوسی را که مذکور شد برای حرّ تذکره فرمود

بیان نزول حضرت امام حسین علیه السّلام باقساس مالک و رسیدن نامهٔ ابن زیاد بحرّ

چون امام امام علیه السّلام جانب راه کرفت فرمان داد تا اصحاب آنحضرت از طرف یسار رهسپار شوند و همیخواست تا اصحاب پراکنده شوند لکن حرّ بن یزید مانع میشد و میخواست بجانب کوفه روند هر دو کروه در سیر و سفر بودند تا به نینوی نزدیک شدند ابو الفرج در کتاب مقاتل الطّالبین نوشته است آنروز که حضرت سیّد الشّهداء سلام الله علیه باقساس مالک نزول فرمود حرّ بن یزید داستان وصول موکب امام سلام الله علیه و مقالات خود را با بن زیاد نوشته بود در اینوقت نکران شدند که سواری تمام عیار کمانی از پس پشت بیفکنده بیامد و سلام بآنحضرت نکرده بکذشت و حرّ بن یزید را اسلام براند آنکاه نامهٔ از پسر زیاد بدو داد نوشته بود اما بعد اَی حرّ چون این نامه را بدیدی کار را بر حسین تنک بکیر و چون مجموع سالش احاطه کن و او را رها مکن و او را جز در بیابانی بی آب و کیاه منزل مکذار همانا فرستادهٔ خود را فرمان کرده‌ام که ترا ملازمت کند و از تو مفارقت نجوید تا خبر انجام فرمان مرا بیاورد و السّلام حرّ خواست بموجب فرمان رفتار نماید یزید بن زیاد بن المهاجر ابو الشعثاء کندی هندی از قبیلهٔ مثل بن معویه که در آن هنکام در سپاه حرّ بود و بحکم سعادت ازلی در عاقبت امر بیاران آنحضرت پیوسته شهید شد آنملعون را بشناخت و کفت مالک بن النّسیر الکندی باشی کفت آری کفت مادرت بر کت ناله کند این چیست که بیاوردی و آن مکالمات که از این پیش بکذشت در میانه برفت حموی در مراصد الاطّلاع کوید اقساس با همزه و قاف و دو سین مهمله قریه ایست در کوفه و کوره اقساس مالک منسوبست

بمالک

با مالک بن عبدالله بن نجم با جیم بر وزن زفر در شرح شافیه و بعضی کتب دیگر مسطور است که چون امام حسین علیه السلام در آن شب از حر بن یزید جدا شد و با اصحاب خود تمام شب را با آهنگ مراجعت بسوی حجاز عراق راه سپار شد چون صبح بردمید حر بن یزید با لشکر او نمایان شدند از وی پرسید که این معاودت چه بود گفت ابن زیاد نامه و رسولی فرستاده که مانع از رفتن شما بجانب حجاز باشم و امام حسین علیه السلام راه نینوی پیش گرفت و لشکر حر گاهی آنحضرت را منع میکردند و گاهی هم سیر میشدند در این اثنا نامه عبیدالله رسید که حر بن یزید امام علیه السلام را در منزلی بی آب و گیاه و بی دیوار و قلعه فرود آورد و ابن اثیر و بعضی مورخین دیگر گویند چون امام علیه السلام از قصر بنی مقاتل جانب راه گرفت و صبحگاه فرود شد و نماز بگذاشت و شتابان سوار شد و از جانب یسار راه سپار آمد تا اصحاب خود را پراکنده فرماید حر بیامد و آنحضرت را با یاران الشش باز همیکردانید و اصحاب آنحضرت هر وقت حر بن یزید ایشان را بشدت بجانب کوفه روی بر میتافت بر وی امتناع میورزیدند و بذیرفتار نمیشدند و همچنان از جانب دست چپ برفتند تا بمکانی که نینوا گفتند و امام حسین صلوات الله علیه در آنجا عز قدوم و شرف ارزانی داشته بود فرا رسیدند و ابن شهرآشوب علیه الرحمه گوید چون آنحضرت در عذیب الهجانات صبح فرمود حر بن یزید را با لشکریان او از دنبال خود روان دید از این حالت بپرسید عرض کرد امیر در امر تو مرا تهدید کرده است

بیان وصول حضرت امام حسین علیه السلام در زمین نینوی و مکالمات با حر و خطبهٔ آنحضرت

چون آنحضرت صلوات الله علیه در زمین نینوی رسید نامهٔ عبیدالله چنانکه مسطور شد بحر بن یزید رسید حر آن حضرت عرض کرد امیر مرا امر کرده است که در هر زمینی که نامهٔ او را بنگرم ترا فرود آورم و رسولی بر من بگماشته که بر من نگران باشد و من نتوانم حکم امیر را تخلف نمایم و ببایست در همان زمین بی آب و گیاه و آبادانی و میاه فرود شوند گفتند باری بگذار تا باین قریه یعنی نینوی یا در آن دیه یعنی غاضریه یا در این دیه یعنی شفیّه فرود آییم حموی در مراصد الاطلاع گوید نینوی بکسر نون و سکون یا حطی و فتح نون دوم و واو بر وزن طیطوی اسم ناحیه ایست در سواد کوفه و کربلائی که حسین علیه السلام در آنجا شهید شد از این ناحیه است غاضریه با غین معجمه و بعد از الف ضاد معجمه و راء مهمله منسوب بغاضره از بنی اسد است و آن قریه ایست از نواحی کوفه نزدیک بکربلا شفیه بفتح شین معجمه و کسر فاء منسوب است بسوی شفا حموی گوید شفیّه بضم اول تصغیر شفاء است اسم چاهی است که جماعت بنی اسد رکنده اند و بعضی سقیه با سین مهمله و قاف دانسته اند صاحب نور الابصار گوید چون امام حسین علیه السلام و حر بن یزید بشرحیکه مسطور شد در دو منزلی کوفه یکدیگر را ملاقات کردند و عرض کرد من در اینوقت و این لشکر و این حکم پسر زیاد نمیتوانم از تو جدائی گیرم اما تو بیرون از این راه که میسپاری براهی دیگر رهسپر شو و بهر جا که میل مبارکت تعلق گیرد روی کن و من به پسر زیاد مینویسم که حسین را در آن راه که میسپردم ندیدم و براهی دیگر برفت و بر وی دست نیافتم و ترا بخدای سوگند میدهم که بر جان خود و اصحاب خود ببخش و بروایتی عرض کرد بر جان من ببخش پس آنحضرت براهی دیگر که غیر از جاده معتاد بود در راه گرفت و به حجاز مراجعت فرمود و با اصحاب خود در تمام آن شب راه سپار بودند و چون بامداد چهره برگشود حر بن یزید را

با لشکر او همراه خود بدید فرمود چگونه شد که باز آمدی عرض کرد جاسوس ابن زیاد در من سعایت کرد و نامه از جانب او بمن پیوست و در کار تو بسی نکوهش بمن کرده است و نوشته است بر حسین دست می یابی و او را از دست میگذاری ببایست مراقب او باشی و از وی مفارقت نجوئی تا لشکرهای بسیار بتو بازرسد از این روی هیچ راهی برای من بجدا ماندن از تو نماند و آنحضرت ناچار در همان زمین که در آنجا بامداد فرمود فرود شده و از آن مکان و نام وی بپرسید عرض کردند کربلا است بالجمله موافق روایت اغلب نویسندگان چون حر بن یزید در زمین نینوا بممانعت آنحضرت اندر شد زهیر بن قین را خشم فرو گرفت و در خدمت امام حسین سلام الله علیه عرض کرد سوگند با خدای آنچه بعد از این میرسد از آنچه اکنون می بینیم شدیدتر و صعب تر است یعنی آن لشکر و تهیه که بعد از این از کوفه بحرب ما میرسند از این جماعت سخت تر و بیشتر خواهند بود و محاربت و مدافعت ایشان اصعب است و هر چند بر ما بگذرد کار بر ما دشوارتر میشود ای پسر رسولخدا جنگ نمودن با این جماعت در این ساعت از برای ما سهل تر است از محاربت با سپاهی که از این بعد بر سر ما میآیند قسم بجان من که از این پس لشکری ساخته حرب ما خواهند شد که با آنها از شدت کثرت قدرت محاربت نتوانیم یافت بهتر اینست که در همین وقت با این جماعت جنگ نمائیم امام حسین صلوات الله علیه فرمود من در مقاتلت بدایت نمیکنم تا برانگیزد حجت تمام گردد آنگاه در میان اصحاب کرام بپای خاست و این خطبه را که در فارسی باین مضمون قریب است قرائت کرد پس از حمد و ثنای خدا و یاد و درود جد خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود ای مردمان بر این محنت و بلا و شدت و عنا که در این ایام بر ما فرود گشته نگران هستید همانا این جهان نابکار بدیگرگون بگشت و بدیگر آیین صورتی برنوشت و آنچه معروف آن بود جانب ادبار گرفت اوامر و نواهی الهی و سنت رسول از میانه برخاست و نیکی و احسان روی برتافت و بر کارهای ناهنجار استمرار گرفت و از این زندگانی ناساز مدتی دراز باقی نیست و از عمر ناپایدار جز اندکی آب اگوار نیمخوار که بکاسه اندر مانده و عیشی ناخوش و ناسازگار که در چراگاهی وخیم و مرتعی ذمیم بسپارند برجای نمانده مگر نگران نیستید که مردمان بر روی حق و راستی نکنند و از باطل روی بر نتابند پس واجب و سزاوار است که شخص مؤمن یکباره از روی درستی و راستی بسوی خدا و ندروی کند و در ملاقات او رغبت جوید و من در این روزگار ناستوار مرگ را جز شهادت و سعادت و زندگانی با گروه ستمکار را جز خواری و سآمت نیافته ام چون کلمات آنحضرت بپای رفت اینوقت زهیر بن القین با اصحاب کرام گفت شما سخن میکنید یا من بگویم گفتند تو بگوی زهیر عرض کرد آنچه فرمودی بگوش سپردیم و مقالت ترا ای پسر رسولخدای بشنیدیم و اگر این جهان بر ما بپاید و ابدالدهر در وی بپائیم و زندگانی جاوید یقین کنیم جز شهادت در رکاب تو از بهر ما مرگی نباشد ما آن مرگ را بر آن زندگی همیشگی برگزینیم و در حضرت تو جان نثاری کنیم و از یاری تو کناری نگیریم چون کلمات زهیر بن القین بپای رفت هلال بن نافع بجلی از جای برجست و عرض کرد سوگند با خدای ملاقات پروردگار خود را اکروه نمیدانیم و بر نیات خود و آن بصیرت و علم که بر مراتب و مقامات تو داریم ثابت قدم هستیم دوست میداریم دوستان ترا و دشمن هستیم با دشمنان تو بعد از وی بریر بن خضیر برخاست و عرض کرد سوگند با خدای ای پسر رسولخدای همانا یزدان کریم منتی عظیم بر ما بنهاد

ونعمتی عظیم برخوردار شود که آن توفیق و سعادت دریافتیم که در حضور مبارکت با دشمنان دین مخالفان
آئین جنگ نمائیم و چندان بکوشیم و بکشیم تا در راه یاری و محبت چون تو امام بزرگواری تنهای ما را پاره پاره
و اعضای ما را قطعه قطعه نمایند معلوم باد سید بن طاوس علیه الرحمه صدور این خطبه مبارکه را بعد از وصول
نامه عبیدالله بن زیاد نوشته و بعضی در منزل ذی حسم دانسته اند و برخی بعد از ورود بکربلا مذکور میدارند

بیان تحقیق در بعضی مطالب لازمه
که محل اختلاف مورخین است

چنانکه در تلو این مسطورات و نگارش اسامی منازل مسطور شد اختلافات کثیره پدید آمد و چون اکنون زمانی
دیر باز برگذشته و اغلب آن منازل و محافل و معاقل را نام بگشته بلکه یکباره منهدم و ویران گردیده و نشانی
از آن برجای نمانده است یقین و تقریر آن بسی مشکل است بلکه ممکن نیست و اگر بحسب تعیین فرسنگ و مقیاس
نیز بخواهند مشخص گردانند سخت بعید است و اگر ممکن بود بر غالب مورخین و محدثین روزگار پیشین که بیشتر
ایشان را در حدود حجاز و آن صفحات مسکن و موطن و منشاء و مولد است اینگونه مبهم نمیماند و در ذکر منازل و
شرح مسائل و ترتیب محافل این جمله اختلاف حاصل نمیشد و عمده این اختلاف از دو مطلب است یکی از آن باشد
که بعضی نوشته اند آنحضرت از مدینه طیبه یکباره جانب کوفه گرفت و بمکه معظمه اندر نشد و برخی مینویسند از مدینه
بمکه و از مکه بکوفه شد و روایت اعم همین است و گروهی مینویسند از مدینه بمکه آمد و دیگرباره از مکه بمدینه شده
و وداع کرده جانب کوفه گرفت جهت دیگر اینست که چون حر بن یزید آنحضرت را از دو منزلی کوفه بازگردانید و
امام علیه السلام آنشب را آهنگ مراجعت بسوی حجاز تا بامداد راه سپرد و صبحگاه دیگرباره حر و سپاه او
بازآمدند و آنحضرت را بازگردانیدند مجدداً آن منازل و محافل ورود فرمود و پاره مکالمات روی نمود
لکن بر غالب نویسندگان مبهم ماند و آن وقایع را که در هنگام راه سپردن آنحضرت در منازل طی راه گذشته
با آنچه در حال آهنگ معاودت بحجاز روی داده فرق ننهاده اند و مخلوط ساخته اند مثلا در آنوقت که امام
علیه السلام مستقیماً بکوفه راه میسپرده در قصر بنی مقاتل با عبدالله بن حر جعفی ملاقات کرده و بعضی مکالمات
در میانه گذشته و مسطور نموده اند در آنزمان که امام علیه السلام از حر جدا گشته و قصد مراجعت بحجاز فرمود
دیگرباره بقصر بنی مقاتل عبور داده است همچنان مرقوم داشته اند چنانکه بر اهل بصیرت مکتوم نمیماند همانا در
ابتدای حرکت حضرت امام حسین علیه السلام بجانب عراق مسطور داشتیم که بعضی بر آن عقیدت هستند که
امام علیه السلام از مکه معظمه عازم سفر کوفه گشت در بین راه بمدینه طیبه بیامد و بزیارت قبر مطهر حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله نائل گردیده با یاران و دوستان خود و اقربا و احبّاء وداع فرموده آنگاه روی بکوفه
نهاد و گویا ابومخنف در بیان این خبر انفراد داشته باشد و آنکس که بر این عقیدت میرود بر اینگونه اقامت
برهان مینماید که هیچ جای شبهت نیست که آنحضرت چون در بیست و هشتم رجب المرجب از مدینه باهنگ
مکه بیرون شد ظاهراً بعزم عراق مصمم نبود بلکه از خوف اعداء و پناه بحرم خدا شب هنگام بدون اطلاع
دیگران پوشیده جانب راه گرفت و خبر برادر خود محمد بن حنفیه را آگاه نساخت و مکالمات با ام سلمه

و شرفیابی زنهای بنی هاشم و زیارتهای قبر مطهر رسولخدا و صدیقه کبری و رؤیای آنحضرت بعد از
مراجعت بمدینه و توجه از مدینه بکوفه است ابومخنف میگوید چون مسلم شهید شد خبر شهادت او و مجاری حالاتش
از آنحضرت منقطع ماند و امام علیه السلام سخت باندیشه رفت و اهل بیت و موالی خود را فراهم ساخته و از آنچه
احساس فرموده و در حق مسلم اندیشه مند شده بود بیان نمود و فرمان کرد که از مکه بمدینه کوچ دهند پس شترها بیاوردند
و بر آنها بار بربستند و بجانب مدینه برنشستند و آنحضرت پس از ورود بمدینه بقبر مطهر جدش رسولخدای صلی الله
علیه و آله بیامد و آن مکان مقدس را در بر گرفت و سخت بگریست و بخواب شد و رسولخدای را در خواب بدید
که همی فرمود ای فرزند من هرچه زودتر شتاب گیر که مادرت و پدرت و برادرت حسن و جده ات خدیجه کبری
بیامده اند و بجمله بدیدارت اشتیاق دارند پس بجانب ما بشتاب پس حسین علیه السلام گریان بیدار شد
و از شوق دیدار رسولخدای میگریست و محزون بود و نزد برادرش محمد بن حنفیه که در آنوقت علیل و رنجور بود
بیامد و آن داستان بگذاشت محمد بگریست و گفت ای برادر چه میخواهی بکجای بیاوری فرمود اراده کوچیدن
بعراق را دارم چه در کار پسرعمم مسلم بن عقیل اندیشناک میباشم محمد عرض کرد ترا بحق جدت محمد صلی الله علیه
و آله سوگند میدهم که از حرم جدت رسولخدای مفارقت نکنی چه ترا در اینجا اعوان و انصار بیشمار هستند فرمود
از سفر عراق چاره نیست محمد عرض کرد قسم بخدای فراق تو مرا محزون میکند و جز بواسطه این مرض سخت که مرا در
سپرده هیچ چیز از مسافرت با تو باز نداشته قسم بخدای ای برادر آنقدرت ندارم که بر قبضه شمشیر و کعب نیزه
دست در آورم سوگند بخدای بعد از تو بر هیچ چیز دنیا شادان نخواهم بود و ابداً فرخناک نخواهم گشت آنگاه
چنان بگریست که بیهوش بیفتاد آنگاه از آن پس که بهوش گرائید گفت ای برادر ترا بخدا میسپارم و تو مظلوم
شهید میشوی پس امام حسین علیه السلام با آنجناب وداع فرمود و باینحکایت باندک بینونتی اشارت شده و
مراجعت فرمودن آنحضرت از مکه با مدینه با آن حالت خوف بیرون از غرابت نیست مگر اینکه گوئیم در آنزمان که
آنحضرت خائفاً از مدینه بیرون شد ولید بن عتبه حاکم مدینه بود و یزید او را فرمان کرده بود که آنحضرت را [illegible]
لکن در آنهنگام که از مکه بمدینه مراجعت میفرمود چنانکه مذکور داشتیم عمرو بن سعید والی مدینه شده و امارت
حاج را بمکه روی نهاده و در آنهنگام در مدینه حکمرانی نافذ فرمان نبود که موجب تقیه و وحشت سخت باشد از
اینروی امام علیه السلام برای مشرف شدن بقبر مطهر و زیارت مرقد منور جد و مادر و وداع با کسان و
یاران و سپردن ودایع امامت را بجناب ام سلمه رضی الله عنها و آن مطالب که خود صلاح میدانست بمدینه
بیامد و نیز صاحب فوادح حسینیه چنانکه در اسرار الشهاده و بعضی کتب دیگر و ریاض الاحزان مسطور است
مینویسد چون امام حسین علیه السلام بعد از آنکه از مکه بمدینه آهنگ سفر کوفه فرمود شب هنگام بسوی قبر
جدش روی نهاد الی آخر الخبر و نیز شیخ مفید در کتاب النبی مینویسد چون ابوعبدالله الحسین از مکه راه برگرفت
تا بمدینه درآید چندین فوج از فرشتگان با وی ملاقات کردند چنانکه مسطور نمودیم و همچنین وداع کردن آن
حضرت با اهل و دوستان مدینه و مشایعت اهل مدینه در خدمت آنحضرت و زاری و بیقراری ایشان دلالت
بر آن کند که در مراجعت از مکه بمدینه است چه در دفعه اول که آنحضرت خائفاً و شب هنگام بمکه میرفت

مقام و موقع اینگونه وداع و مشایعت و اظهار حزن و اندوه مردم مدینه نبود و از این است که در بیان وقایع عرض راه و منازل اینگونه اختلاف حاصل شده است و بعضی داستان فلان منزل را در حال ذهاب و بعضی در وقت ایاب امتیاز نداده و مخلوط ساخته‌اند

بیان حرکت موکب زینت کوکب حضرت سید الشهداء ارواح الخلایق له الفداء بزمین کربت قرین کربلا

آنکه سرادقیکه ملک محرمش بود · کندند از مدینه و بر کربلا زدند از ابتدای جهان تا انتهای آن هیچ مهدی خوابگاه چنین خفتگان و هیچ موردی حشرگاه چنین تشنگان و هیچ مخیمی خیمه‌گاه چنین ذخایر ایام و مرقد چنین سادات شهادت فرجام و هیچ مخزنی نگاهبان چنین ودایع یزدانی و هیچ مصنعی محل چنین صنایع سبحانی و هیچ زمینی مدفن چنین دفاین رحمانی نگردیده است هیچکس نداند که زمین نینوی و دشت کربلا را که مقام قصور و منازل سرور چنین سلاطین کامکار و قربانگاه فرمانفرمایان خنجرگذار بوده است این بخت و طالع از کجا بود که بر طبقات آسمان و عرش یزدان برتری جوید و حفره روح آفرینش و روان بینش و جسم دانش و خون خداوند آب و آتش گردد و پیکر منور سبط پیغمبر سلیل ساقی کوثر نور دیده زهرا جگرگوشه محمد مصطفی شقیق حسن مجتبی پدر ائمه هدی سید الشهداء ولی کارخانه آفریننده ارض و سما مقتدای جبرائیل روزی بخش میکائیل مبشر اسرافیل مغیث عزرائیل حارس افلاک هادی املاک علت ایجاد هر چه هست تشنه جام الست نماینده بلند و پست روان روح الامین خلاصه آل طه و یس مرغوب هر راغب مطلوب هر طالب ملجاء العالمین ملاذ الثقلین امام الخافقین حضرت ابیعبدالله الحسین روح من سواه فداه را ضریح مطهر شود خجسته بختا و فرخنده طالعا ای با شرافت زمین سعادت قرین که از نهایت عظمت و شرافت فرش را العرش و عرش را الفرش و آسمانرا بزمین و زمین را بآسمان و افلاک را انجاک و خاک را بافلاک و اجسام ارضیه را بعرصه ملکوت و ارواح ملکوتیه را خدام پهنه ناسوت گردانیدی از آن هنگام که حضرت کاه این پیکران نورانی و انوار یزدانی شدی تا گاهی که در صور در دمند و خلایق بعرصه محشر نشور گیرند چه افواج ملائک از زمین بر شده ارائک باین زمین فرود آیند و تا قیامت صعود نخواهند و این خاک پاک چه دردها شفا دهد و چه دعاها مستجاب کند و چه چشمها روشن و چه دردها گلشن گرداند و چه بسیار معاصی کبیره را مایه مغفرت و چه مثوبات اخرویه را موجب موهبت و چه حاجتهای بزرگ را اسباب قضا و چه مقاصد جلیله را علت روا شود هر گوشه اش مطاف هزاران ملک و هر بقعه اش سایبان هزاران فلک خانه کعبه اش با آن کعبه مقصود روبها و بیت المعمورش با آن روضه مسعود خویها و بهشت موعودش از آن حدائق محمود بویها ست تسبیح خداوند سبوح را از سبحه آن تراب پر فتوح کالها و حور العین خلد برین را از سرمه اینخاک تابناک جمالهاست پای بیقرار را از گردش قرارها و قالبهای بیمار را از نسیمش مدارها ست هر روزی کرامتی از آن ظاهر و معجزه پیغمبری مرسل و ولی و وصی کامل مشهود و شفای امراض مزمنه در آن محسوس و قضای حوائج خطیره از آن منصوص است چه خوب میفرماید و التعصب میورزد ملا جامی با آنهمه تعصب کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین هست این سفر بمذهب عشاق

فرض عین کعبه بگرد روضه او میکند طواف رکب الحجیج این تروحون این این از قاف تا بقاف پر است از کرامتش آن به که حیله جوی کند ترک شید و شین یاقوت حموی در معجم البلدان گوید کربلا بفتح کاف و سکون راء و باء موحده مفتوحه و لام و الف ممدوده همان موضع است که حضرت حسین بن علی سلام الله علیهما را در آنجا شهید کردند در طرف صحرای کوفه واقع است از جانب فرات و اشتقاق این کلمه از کربله است که بمعنی سستی و رخاوت قدمین است و تواند بود آن زمین را بواسطه سستی این نام نهاده باشند و میتواند بود که از کربله بمعنی پاک کردن گندم و مانند آن باشد از سنگریزه و خاشاک و چون این زمین از سنگریزه پاکیزه است این نام یافته باشد و کربل بمعنی علف خاص نیز هست شاید آن زمین چون علفزار بسیار دارد کربلا خوانده شده باشد و نیز از کربه بمعنی خالص و زکی مأخوذ است چه زمینش طیب و خالص است در خبر است که بهترین فرزندان پیغمبران در اینمکان جای گزیده و سرهای بیشتر ایشان را در آنجا با لب تشنه و شکم گرسنه از روی ظلم و ستم بریده اند و فرشتگان آسمان هزار سال قبل از شهادت سید الشهداء صلوات الله علیه این زمین را زیارت میکردند و بیست و چهار هزار سال پیش از خلقت خلایق آفریده شده و زمین کعبه خواست بر آن افتخار جوید خطاب رسید که در حضرت زمین کربلا خاضع و ذلیل باش و در خبر است که از آن پیش که حسین علیه السلام در این زمین شهید شود یکصد پیغمبر و یکصد فرزند زاده پیغمبر را در این زمین بکشتند و این زمین را با گل و درخت آن و هر چه در آن است در قیامت در بهشت زفاف دهند چنانکه عروس را بسوی شوهر زفاف میدهند و گروهی از پیغمبران بزرگوار در اینخاک فیض آثار بگذشته اند و بیاد مصائب جلیله فرزند خاتم رسولان افتاده گریان و نالان گردیده و بر قاتل او لعنت فرستاده اند و فضیلت این زمین از حد و حصر بیرون است و حور العین از ملائکه مقربین اینخاک پاک را برای سبحه طلب کنند و اینمکانرا چنانکه سبقت نگارش گرفت نینوی نیز گویند و شهر بابل که پایتخت نمارده بارده است در این زمین بوده است و عمورا نیز خوانند ابن اثیر گوید عمور محل روییدن دندانها و گوشتی است که بین مغارس آنست و احد آن عمر بفتح است مضموم هم خوانده اند و عمورا در آن خبریکه در خرائج از حضرت رسولخدا در باب شهادت امام حسین وارد است مذکور است حموی گوید عمیر بلفظ تصغیر عمر موضعی است نزدیک مکه معظمه و عمیر اللصوص نزدیک حیره است و نیز غاضریه گفته اند و شاطی الفرات گویند و شط بمعنی الطرف نهر است که آب بآن پایان گیرد و بمعنی جانب وادی میباشد و شاطی وادی یعنی جانب وادی و ارض الطف نیز گویند طف بفتح طاء مهمله و تشدید فاء بمعنی ساحل دریا و جانب صحرا است و از این بابت آن طفی که حسین علیه السلام در آنجا شهید شد و از اینروی این نام یافت که در طرف بیابانست از پهلوی نهر فرات حموی گوید طف عبارت از آن زمینهاست که مشرف است بر زراعتگاه عراق و طف زمینی است از ضاحیه کوفه در طرف بیابان کوفه و مقتل حسین علیه السلام در آنجا روی داد و چندین چشمه جاری دارد و نیز این مکانرا دشت ماریه خوانند یعنی محل قتال و جدال و مأخوذ از مرا است و بعضی کربلا را کربلی با یاء حطی دانسته اند و نیز این مکانرا حایر خوانند حمد الله مستوفی قزوینی در سبب تسمیه این مکان باین نام مینویسد که چون در زمان متوکل عباسی آب باین زمین بستند تا قبر منور را خراب گردانند آب حیرت

معنی کربلا

آورد و زمین قبر شریف خشک و آسوده باند باین علت حایر خوانده شد حموی گوید غاضریه با غین و ضاد معجمتین
منسوب بغاضره از بنی اسد است و آن قریه از نواحی کوفه نزدیک بکربلا است و نیز حموی در شرح طف میگوید
میگوید ابو دهبل جمحی این اشعار را در رثای حسین بن علی و آنانکه در خدمت آنحضرت در زمین طف شهید
گفته است از آنجمله این شعر است مررت بابیات آل محمد فلم ارها امثالها یوم حلت الا ان قتلی الطف من آل هاشم
وهم در این اشعار گوید تبیت سکاری من امیة نوما و بالطف قتلی ما ینام حمیمها و ما افسد الاسلام الا عصابة تأمر نوکاها فدام نعیمها
و نیز نینوی را میگوید بکسر نون بروزن طیطوی در سواد کوفه است و کربلائی که حسین صلوات الله علیه در آنجا شهید
شد از این ناحیه است شاعری از اهل موصل گوید فاستقلوا ابکرة بعدهم رجل تسکن حضنی نینوی
و میگوید ماریه بتخفیف یا رکنیه ایست در زمین حشه و از دشت ماریه چیزی یاد میکند و نیز میگوید حایر در اصل آن
حوضی است که آب باران بآن میریزد چه آب در آن متحیر میشود و در اقصای آن بازنای آن بازمیگردد و بیشتر
مردمان حایر را حیره مینامند چنانکه عایشه را عیشه گویند و حایر قبر حسین بن علی علیهما السلام است و چون از حایر
کربلا را خواهند حیر بالاضافه گویند

بیان نزول خیام مصائب ارتسام حضرت امام حسین بزمین محنت انجام کربلاء

چون امام حسین صلوات الله علیه در جواب زهیر بن القین فرمود من بابتداء مجاربت بدایت نکنم عرض کرد ما
باین قریه راه برگیریم تا در آنجا منزل کنیم چه مکانی استوار و بر شاطی فرات مشرف است و اگر این گروه ما را از
وصول باین قریه مانع شوند با ایشان جنگ دهیم و جنگ نمودن با اینمردم برما آسان تر از حرب کردن با آن سپاه
گرانی است که از پس بقتال میآیند فرمود این قریه را چه نام است عرض کرد عقر نام دارد امام حسین علیه السلام
عرض کرد بارخدایا من بتو پناه میبرم از عقر چنان مینماید که آنحضرت این لفظ را بفال میمون نگرفت حموی در مراصد
الاطلاع میگوید عقر بفتح عین مهمله و سکون قاف در چند موضع است و عقر بابل نزدیک بکربلا از نواحی کوفه است
و بقول ابن اثیر در همان زمین نینوی در روز پنجشنبه دوم محرم الحرام فرود شد و بقول دیگران حر بن یزید در همین
روز آنحضرت را در زمین محنت قرین کربلا فرود آورد و خود با لشکرش در برابر آنحضرت فرود آمد سبط ابن
جوزی گوید چون اوایل خیل ابن زیاد با آنحضرت باز خورد و آنحضرت اینحال را بدید بجانب کربلا عدول گرفت و تکیه
برنیزه بکرد و قسم خورد که جز از یکطرف با دشمن برابر نشود و قتال ندهد پس فرود شد و خیام مبارکه را برزد
و محمد بن طلحه شافعی گوید آنحضرت با اهل و اصحاب خود در روز چهارشنبه و بقولی پنجشنبه دوم محرم الحرام در کربلا
نزول فرمود و صاحب عوالم نیز گوید در پنجشنبه دوم محرم در نینوا فرود شدند و صاحب فصول المهمه در روز چهار
شنبه هشتم محرم الحرام دانسته صاحب نور الابصار نیز در چهارشنبه هشتم با صاحب فصول المهمه بر یک عقیدت
رفته است و در صواعق ابن حجر باین خبر عنایت شده است طبری گوید عمر بن سعد در اول محرم با چهار هزار مرد
روی ببادیه نهاد و حسین بن علی علیهما السلام از قادسیه بر سه میلی فرود آمده و حر بن یزید از طرف پسر سعد
مأمور شد و چون سه منزل از قادسیه برفت امام حسین علیه السلام را با آنهمه بار و بند و عیال بدید که فرود شده
بود عرض کرد بکجا میشوی فرمود بکوفه عرض کرد بازگرد اینک عمر بن سعد با چهار هزار مرد سپاهی میرسد و

مسلم

مسلم بن عقیل را بکشتند فرمود با اینجمله اهل و عیال چگونه بازگردم گفت برخیز و از راه معتاد برکوی برو و آنحضرت
از یکوی جانب راه گرفت تا بکربلا رسید و در آنجا فرود گردید و اعثم کوفی گوید چون حر بن یزید با آنحضرت
عرض کرد بسعادت بجانب کوفه بازگرد با یاران خود فرمود هیچیک از شما بجاده که غیر از شارع اعظم بکوفه
برود آگاهی دارد طرماح بن عدی عرض کرد یا بن رسول الله من راه دیگر میدانم فرمود از پیش برو و ما را
قلاوزی کن تا از آنراه که میدانی روان شویم طرماح از پیش روی ایشان روان شد و اهل بیت و اصحاب
در عقب او برفتند و روز دیگر طرماح ایشانرا بعذیب الهجانات رسانید چون در آنجا فرود شدند ناگاه دیدند
حر با لشکر خود بآنجا رسید امام حسین علیه السلام فرمود از چه روی در عقب ما بیامدی آخر نه تو گفتی که از
براهه بهر کجا که خود خواهی روی کن چون ما در این سرزمین بیامدیم چرا در اثر ما بیامدی عرض کرد چون از آنمکان
برفتی نامه عبیدالله رسید و مرا بضعف و بددلی منسوب داشت و نکوهشها کرد و ملامتها نمود که از چه جهت بگذاشتی
حسین بن علی برفت و او را نزد من نیاوردی امام حسین علیه السلام فرمود اکنون بگذار تا بدیه نینوی شویم عرض
کرد اینکار نتوانم کرد چه از اختیار من بیرونست اینک فرستاده پسر زیاد مراقب کردار من است تا بدو خبر
دهد اینوقت زهیر بن القین این کلمات مسطوره را در خدمت آنحضرت بگذاشت آنحضرت در جواب زهیر
بن القین فرمود من بجنگ ابتدا نمیکنم اگر ایشان بمحاربت سبقت نمایند بدفع ایشان برآئیم و اینساعت مصلحت
آنست که بجانب کربلا روانه شویم چه آب فرات بدانموضع نزدیکست بلکه متصل بآب فراتست اگر ایشان با
ما جنگ کنند ما با ایشان جنگ نمائیم و از خدایتعالی مدد خواهیم پس آب در چشمهای آنحضرت روان شد و در
آن منزل فرود آمد و حر در مقابلش با هزار سوار و بقولی دو هزار سوار فرود گشت و این خبر با آن اخبار که امام
علیه السلام از نام کربلا پرسید و با آنخبر که زهیر عرض کرد بزمین کربلا فرود آئیم و چون امام حسین علیه السلام
نام کربلا را بشنید بگریست منافی است دیگر اینکه با اینخبر اخیر که دیگر اخبار نیز منافی نیست عنایت در زمین صاحب
روضة الصفا گوید بعد از آنکه امام حسین علیه السلام فرمود پناه میبرم بخدا از عقر با حر بن یزید فرمود در حق ما
با ما موافقت کن تا قدمی چند نهاده نزول کنیم چون اندک مسافتی قطع کرده بکربلا رسیدند مخالفان سر راه
بر آنحضرت گرفتند و گفتند تجاوز از اینمکان جایز نیست در همین جا بایست فرود آمد که فرات بتو نزدیکست
صاحب کشف الغمه نیز با محمد بن طلحه شافعی موافقت دارد و از مسطورات حافظ ابرو نیز معلوم میشود که ورود
آنحضرت در دوم شهر محرم الحرام بوده است و در بعضی کتب مرقوم است که چون آنحضرت بکربلا رسید و
بجانب نینوا میل فرمود حر بن یزید بموجب حکم جدید ابن زیاد مانع گردید و ایشانرا در همان مکان فرود آورد
و در کتاب تظلم الزهرا مسطور است که زهیر بن القین با آنحضرت عرض کرد ما را ببر تا بکربلا فرود آئیم چه
کنار آب فرات واقع است در آنجا اقامت کنیم اگر با ما جنگ دادند ما نیز با ایشان قتال دهیم و از خدا مدد
در محاربت اینجماعت اعانت طلبیم امام حسین را اشک در چشم بگشت و عرض کرد پروردگارا من پناه
میبرم بتو از کرب و بلا و در همان موضع منزل گرفت و حر بن یزید با هزار تن سوار در برابرش فرود آمد معلوم
باد در کتب مورخین و محدثین زمان ورود آنحضرت را بزمین کربلا غالباً در روز پنجشنبه دوم محرم الحرام

وبعضی

وبعضی از متقدمین روز چهارشنبه هشتم دانسته اند و در کتاب ینابیع المودة این خبر را اختیار کرده است
و در هر صورت اگر پنجشنبه دوم یا چهارشنبه هشتم نزول فرموده باشند قتل آنحضرت در روز جمعه خواهد بود
و اصح اقوال نیز روز جمعه را اختیار مینماید و پاره از مدققین نوشته اند که از قول بعضی مستفاد میشود ورود
آنحضرت ظاهرا در روز هفتم میباشد و نیز خلاف است که از روز چهارشنبه یا پنجشنبه بوده است و در ظنه
چنین مینماید که روز هشتم صحیح تر باشد زیرا که ابن زیاد را نسبت با آنحضرت عداوت و عنادی خاص بود و همت
بر آن مصروف میداشت که هرچه زودتر چاره کار آنحضرت را بکند و راه صلح و اصلاحی برای امام علیه السلام
نماند و از آن اندیشه مند بود که با زندگانی آنحضرت امر سلطنت یزیدی و امارت امرای بنی امیه و حکام ایشان
استقرار و استقلال نمیگیرد و چون سلطنت ایشان قوت نیابد حکومت او نیز جانب تزلزل و بطلان یابد و هیچ شک
و شبهتی نمیرود که لشکر آنمردود بجمله از مردم کوفه بوده اند و از دیگر جای نبوده اند و در آن زمان شهر کوفه دارای
انبوه سپاه بود و از کوفه تا کربلا مسافتی بعید نبود و تجهیز سپاه برای پسر زیاد آسان بود و در یک روز و دو روز
این تهیه ممکن میگشت لاجرم چگونه میشود که موکب امامت کوکب امام علیه السلام روز دوم محرم بکربلا نزول
فرماید و ابن زیاد هشت روز آنحضرت را مهلت دهد چنانکه بر اهل خبر و تتبع آثار پوشیده نیست راقم حروف
گوید تحقیق این محقق بیرون از تدقیق نیست اگرچه غالب اخبار و همچنین نامه نوشتن عمر سعد با بن زیاد و پاسخ
رسیدن آن مخالف این بیانست و همچنین خبر یکه ورود ابن سعد در کربلا در روز اول محرم بود منافی این تقریرات

بیان بعضی کلمات و اخبار حضرت سید الشهداء
علیه السلام بعد از ورود بدشت پر بلای کربلا

چنانکه بیشتر نویسندگان مرقوم داشته اند چون امام علیه السلام از حر بن یزید جدا شد و در آنشب تاریک و
هولناک بدون اینکه مکانی معین و معلوم را در سپار نذ راه نوشتند تا سفیده صبح سر بر کشید اسب آنحضرت
در زمینی هولناک فرود آمد و بایستاد هرچند امام علیه السلام تازیانه بآن حیوان اشارت فرمود گامی از پس گامی
برنداشت و بقولی از آن اسب فرود شد و بر اسبی دیگر بر آمد آن اسب نیز از جای جنبش نکرد و بر اینگونه شش
اسب و بروایتی هفت یا هشت اسب عوض کردند و این جمله مرکبها بر طریق اسب اول ثابت قدم بماندند و از جای
حرکت نکردند چون امام علیه السلام اینحال را بدید فرمود ایقوم این زمین را چه نام است عرض کردند ارض
غاضریه مینامند فرمود جز این چه نام دارد عرض کردند نینوا فرمود غیر از این چه گویند عرض کردند ارض نینوا خوانند
فرمود جز این چه مینامند عرض کردند شاطی الفرات فرمود آیا جز این نامها نامی دیگر دارد عرض کردند کربلا
وبقولی فرمود ایقوم چه موضع است این زمین عرض کردند اینمکان ارض غاضریات است فرمود ایقوم آیا غیر
ازین نامی دارد عرض کردند اراضی نینوی میخوانند فرمود آیا جز این دو نام بنامی دیگر معروف است عرض کردند
آری شاطی الفرات فرمود آیا نامی دیگر برای آن هست عرض کردند آری این زمین را کربلا میخوانند و بقول محمد
بن طلحه شافعی چون آنحضرت بکربلا رسید فرمود اینست کربلا موضع کرب و بلا و بقولی چون عرض کردند کربلا نیز
نام دارد فرمود الله اکبر این زمین کربلا است این جای ریختن خون ما است و موافق اقوال دیگر و

سه زمین بیک [illegible]

قول

قول ابی اسحق اسفراینی آنحضرت با یاران خود روان بود تا بشهری در آمد و از نام آن بلد بپرسید و در آنجا
جمعی کثیر جای داشتند و اگرچه اطلاق لفظ بلد در آنزمان بر زمین کربلا صحیح نمیافتد بالجمله عرض کردند شاطی
الفرات نام دارد فرمود جز اینش اسمی باشد عرض کردند ای ابو عبدالله سیر بفرمای و پرسش بفرمای فرمود
پرسش میکنم از شما بحق خدای و حق جدم رسول خدای صلی الله علیه و آله که مرا از نام دوم آن بگوئید عرض
کردند کربلا در اینوقت آنحضرت آهی سرد برکشید و سخت بگریست و فرمود این زمین قسم بخدای زمین اندوه و
بلاء است آنگاه فرمود ایقوم مشتی از خاک این زمین بمن دهید پس یک مشت از خاک آن زمین بحضرتش بیاوردند
بگرفت و ببوئید آنگاه مشتی گل از جیب مبارک بیرون آورد و فرمود این گلی است که از جانب یزدان پاک جبرئیل
برای جدم رسول الله صلی الله علیه و آله بیاورد و عرض کرد این از موضع تربت حسین است آنگاه امام حسین
علیه السلام از دست بیفکند و فرمود هر دو را یک بوی است بعد از آن گفت ایقوم فرود شوید و از جای خود
حرکت مکنید بخدا قسم اینجا خوابگاه شتران ما است قسم بخدای در اینجا خون ما بناحق ریخته شود سوگند بخدای
در اینجا پرده حشمت و عظمت و حرمت ما را ابتک نمایند و حریم ما را اسیر کردانند قسم بخداوند در اینجا مردان
ما را از شمشیر بران بگذرانند قسم بخداوند در اینجا کودکان ما را چون گوسفندان سر برند سوگند با خدای قبور ما را
بزیارت کنند سوگند با خدای حشر و نشر ما در این زمین خواهد شد و در اینجا مردم عزیز ذلیل خواهند شد قسم بخدای
در اینجا رگهای گردن ما را ببرند و ریش مرا بخون من رنگین نمایند و ملائکه آسمان جدم و پدرم و مادرم را تعزیت
میگویند قسم بخدای خداوند در اینجا جدم را وعده داده یعنی بشهادت من خبر فرموده و هرگز خلفی در وعده او نیست
بعد ازین کلمات فرود شد و اصحابش بجمله فرود آمدند و حر زودتر از همه فرود آمد و صاحب مناقب گوید بعد از
آنکه بکربلا فرود شد روی با اصحاب خود آورده فرمود مردمان بندگان دنیا هستند و دین ضعیف شده در زبان
ایشان است نه از روی قلب و تا آنچه که معاش ایشان قرین آسایش باشد دین داران بسیار
هستند و اگر دچار بلا و آزمایش کردند مردم دین دار اندک میشوند آنگاه فرمود آیا اینموضع کربلا است عرض
کردند آری یا بن رسول الله فرمود اینست موضع کرب و بلای آخر الخبر چون آنحضرت این کلمات را بفرمود علی
اکبر سلام الله علیه پیش آمد و عرض کرد ای پدر بزرگوار این قال و این مقال چیست فرمود ای فرزند گرامی پدرم
در هنگام سفر صفین باینمکان عبور داد و من نیز در خدمتش ملازمت داشتم پس در اینجا توقف کرد و فرود آمد
و سر در کنار امام حسن نهاد و من بر فراز بالین او نشسته بودم ناگاه گریان از خواب در آمد برادرم عرض کرد
ای پدر ترا چه افتاد فرمود در عالم واقعه چنان دیدم که دریائی از خون در اینجا بود و حسین من در این دریا در
افتاده است و همی دست و پا میزند و فریاد میکند و هیچکس بفریادش نمیرسد آنگاه با من فرمود چه خواهی کرد
عرض کردم شکیبائی نمایم و جز صبوری چه چاره دارم فرمود چنین کن که اجر صابران در حساب نمیآید انما
یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب خدا یار صابران است و از اینکه پیغمبر که فرموده است صبر است و موافق
روایت دمیری در حیوة الحیوان و بعضی دیگر چون حسین علیه السلام بکربلا رسید از نام آن مکان بپرسید عرض
کردند کربلا نام دارد فرمود کرب و بلا است همانا پدرم امیر المؤمنین صلوات الله علیه کاهی که بصفین

ثم قال اللهم اعوذ بک من الکرب و البلاء

ثم قال فنزلوا و لا ترحلوا منها فهنا

اخبار علی ع واقعه کربلا

[illegible]

سفر میاخت با یمکان عبور داد من با آنحضرت بودم پس توقف کرد و از ایمکان بپرسید و فرمود در اینجا است
محل فرود آمدن شتران ایشان و مقام ریختن خونهای ایشان بعضی از آنحضرت پرسیدند این جماعت کیستند
فرمود گروهی از آل محمد صلی الله علیه و آله هستند که در اینجا مقتول میشوند پس از آن حضرت امام حسین علیه السلام
فرمود اکنون شتران را بخوابانید و بارها را بازکنید و خیمه برزنید آنگاه امام حسین پای از مرکب بگردانید و در همان
موضع فرود آمد اما چون قدم آنحضرت بخاک کربلا رسید خاک را رنگ زرد شد و غباری از آن برخاست که گیسوی
آنحضرت را گرد فروگرفت ام کلثوم سلام الله علیها عرض کرد ای برادر غریب حالی را مشاهدت میکنم و از این بیابان
بیمی بزرگ و هولی عظیم مرا بدل جای گرفت امام حسین علیه السلام خواهر را تسلی داد و شهربانو را طلب کرده وصیت
فرمود چون مرا در این موضع بنگری که از اسب افتاده و سر و روی من درهم شکسته و اعضایم از زخم تیر و تیغ و
نیزه مجروح گردیده است زنهار تا سر و موی برهنه نکنی و سینه و روی را مخراشی که شماتت و سرزنش دشمنان
بزرگترین مصیبتی است چون اهل بیت این سخن بشنیدند جملگی در خروش و فغان درآمدند و عرض کردند ای سید و
سرور این خبر جانگداز چیست که میدهی فرمود چون چنین باشد چاره چیست جز اینکه شکیبائی پیش گیرید و بخدای
پناه دهید آنگاه همانجا فرود آمده بفرمود تا خیمه ها بیفراشتند و نزدیک بآب فرات قرار گرفتند و بقول بعضی در
یک فرسنگی یا کمتر تا آب فرات فاصله بود و بقول ابی اسحق اسفراینی تا آب فرات پنج میل فاصله بود و معلوم باد
که صاحب روضة الشهداء و تاریخ سلطانی و بعضی دیگر نوشته اند که آنحضرت شهربانو را طلب کرد و اگونه وصیت
بگذاشت که بنگارش یافت لکن چنانکه در ذیل کتاب احوال حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه بیان
کردیم مشکل مینماید که شهربانو بکربلا آمده باشد و در امالی صدوق علیه الرحمه مسطور است چون حسین علیه السلام
بزمین کربلا نازل شد فرمود این چه موضع است عرض کردند یا ابن رسول الله اینجا کربلا است فرمود ذات کرب
و بلا است و اینجا روز کرب و بلا و اندوه و ابتلا است و این همان موضع است که خون ما در آن ریخته شود و حرمت حرم
ما باطل شود و در کتب مقاتل در میان این کلمات امام علیه السلام که بعد از نزول بزمین کربلا و پرسش از نام آن بر زبان
مبارک گذرانیده باقسام مختلف مذکور شده چنانکه بنگارش بعضی اشارت شد و در منتخب شیخ ابن طریح و
بعضی کتب دیگر این اشعار آنحضرت یا دهر اف لک من خلیل که انشاء الله تعالی در مقام خود مذکور شود مسطور است
که چون امام حسین علیه السلام بزمین کربلا رسید از آن پس از اسب خود بزیر آمد و از آن بعد بنشست و شمشیر خویش را
اصلاح فرمود و قرائت نمود اما چون غالب نویسندگان در شب عاشورا نوشته اند در آنجا مذکور خواهد شد
و همچنین پاره مکالمات آنحضرت و زینب خاتون علیهما السلام را در اینجا مذکور نموده اند و در شب عاشورا نوشته
میشود در خبر است که در آن اوان که حر بن یزید کار را بر حضرت سید الشهداء علیه السلام تنگ ساخته بود نافع
بن هلال بجلی و برروایتی جملی عرض کرد ای پسر رسول خدای تو خود میدانی که جد تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
جملگی مردمان را بر محبت خویش بیحجت نتوانسته داشت و از آنچه ایشان را فرمان میکرد بر نمیتافتند و از آنجا
دوره ای که در زمره اصحاب آنحضرت راه میسپردند در صورت ظاهر اظهار یاری و دوستی و همراهی میکردند
لکن در درون ایشان از شرر غدر و مکر انباشته بود که بنفتی عسلی آلوده بزهر نموده باشند تا گاهیکه آنحضرت

من

کلمات آنحضرت با همشیره

از این سرای ناپایدار رحمت پروردگار را جوار گرفت و نیز با پدر تو علی مرتضی که نفس نفیس محمد مصطفی بود بر
اینگونه معاملت ورزیدند مگر جماعتی که در رکاب همایونش جان بسپردند و با مخالفان دین و معاندان آئین شریعت
جهاد را چنانکه ساختند و تکلیف خود را بجای آوردند تا زمانیکه امیرالمؤمنین نیز در اعلی علیین منزل کرد و
اکنون ترا بر همان مقام و منزلت است که خاتم النبیین و امیرالمؤمنین را بود آنکس که بیعت ترا دست باز داد
و بر عهد خویش پاینده نماند هیچ بد و حاجت نیست چه اینگونه مردم خسران خود را میجویند همانا ما را از قضا و قدر
خداوند تعالی هیچ کراهت نیست و آنچه نیت داشته ایم و بچشم بصیرت دریافته ایم بجا میباشد خواه ما را بجانب مشرق
بری یا بمغرب کوچ دهی آنگاه بریر بن خضیر همدانی زبان بسخن برگشود و گفت اف بر اینگروه که قرابت و حرمت
رسولخدای را محفوظ نداشتند چون فردای رستاخیز چهره برگشایند آیا چگونه مکافات کردار خود را دریابند چه بسیار
استغاثت کنند و هیچ فریادرس نیابند آنوقت آنحضرت اهل بیت و برادران و فرزندان خود را فراهم ساخته
فرادان در چهره ایشان نگران شد و بگریست و عرض کرد بار خدایا ما ذریه و عترت طاهره پیغمبر تو ایم که بنی امیه
بر ما ظلم کردند و از حرم جد بزرگوار بیرون نمودند ایخداوند حق ما را از این مردم ستمکار بازگیر و بر این جماعت ستم پیشه
نصرت و پیروزی بخش الخ موافق خبر صاحب روضة الشهداء و بعضی مورخین دیگر آنحضرت بعد از آنکه در کربلا
بار فرود آورد و خیمه و سراپرده برکشید و حر بن یزید ریاحی در برابرش لشکرگاه بساخت امام علیه السلام
قلم و کاغذ بخواست و آن نامه را که مسطور شد بزعمای کوفه بنوشت و بقول صاحب روضة الشهداء که مختصر تر
بنگاشته و آن نیز مرقوم شد بسلیمان بن صرد خزاعی مرقوم و بدستیاری قیس اعرابی ارسال فرمود و او برفت و
بر خبر کوفه گفت امام حسین بکربلا وارد شده است و از این خبر چنان میرسد که آنحضرت بعد از ورود بکربلا مرقوم
فرموده است و بعضی مورخین معتبر نوشته اند که امام حسین علیه السلام از آن روز که از مکه بیرون شد تا ورود به
کربلا وارد گشت مردم کوفه را دو دفعه مکتوب فرستاد نخستین را عبدالله بن یقطر برادر رضاعی آنحضرت حامل شد و
مقتول گشت چنانکه مذکور شد و آن نامه دیگر را قیس بن مسهر برد چنانکه بحال او نیز اشارت رفت و
در بیان این مطلب نیز سخن رفت

بیان خبر یافتن ابن زیاد از ورود امام حسین علیه السلام و مکتوب بآنحضرت

چون امام حسین صلوات الله و سلامه علیه بزمین کرب و قرین کربلا منزل گزید و حر بن یزید ریاحی در برابر آنحضرت
خیمه برافراشت نامه بجانب ابن زیاد در قلم آورد که اینک حسین را از بیراهه و راه بکربلا در آوردم و حکم ترا
اطاعت نمودم لکن مرا با وی نیروی جنگ و ستیز نیست هر طور در کار را در رای منیرت چنان کن و موافق روایت
ابی الفرج در مقاتل چون امام حسین علیه السلام در اقساس مالک نازل شد حر بن یزید نامه با بن زیاد بنوشت و
او را از حال آنحضرت خبر داد لکن ابو اسحق اسفراینی در کتاب نور العین مینویسد چون امام علیه السلام بزمین کربلا آمد
مردی از لشکریان حر بدون اینکه حر آگاه باشد نزد ابن زیاد بشتافت و گفت ایها الامیر دانسته باش که حسین
در زمین کربلا نزول فرمود و ما عرصه را بر آنحضرت تنگ ساختیم و اگر ما نبودیم بمدینه باز میگشت پس ابن زیاد

مکتوبی

اللهم انا عترة نبيك محمد و قد اخرجنا و طردنا و ازعجنا

مکتوبی بخدمت آنحضرت در قلم آورد که باین معنی نزدیک است اما بعد همانا بمن خبر رسید الحسین از فرود آمدن تو بزمین کربلا و یزید بن معویه بمن نوشته است که سر بر بالین استراحت نگذارم و خواب بچشم در نیاورم و شکم سیر نکنم تا حسین را بحکم من و حکم یزید بن معویه درآورم وگرنه او را بقتل رسانم والسلام چون آن نامه را امام علیه السلام بدید بخواند و از دست بیفکند و با رسول فرمود برای این نامه نزد من جوابی نیست و بروایتی از دست مبارک فرو افکند و فرمود رستگار مباد آنکسی که خشم خدا را برای خشنودی بنده بر تن خود خریدار گردد فرستاده ابن زیاد عرض کرد یا اباعبدالله جواب نامه را باز ده فرمود این نامه را جوابی نیست همانا کلمه عقوبت و عذاب بر پسر زیاد محقق افتاد چون فرستاده ابن زیاد باز شد و اینخبر بدو باز راند آتش خشم و کینه اش تندتر شد و باندیشه گرد آوردن لشکر بر آمد در بحار الانوار مرویست که چون جناب سید الشهداء سلام الله علیه بزمین کربلا در آمد موافق خبر امام محمد باقر علیه السلام نامه از آن سرزمین بجانب برادرش محمد بن حنفیه باینمضمون مرقوم فرمود بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از حسین بن علی بسوی برادرش محمد بن علی و آنانکه از بنی هاشم نزد او هستند اما بعد بدرستیکه ما دنیا را چنان قرار دادیم که گویا هیچ نبوده است و سرای آنجهانی را که خانه جاودانی است و همیشه پاینده و باقی است اختیار فرمودیم

بیان لشکر آرائی ابن زیاد و خطبه او در تحریص لشکر

ثم قال ایها الناس انکم بلوتم

چون رسول ابن زیاد از جانب امام علیه السلام آنجواب را بآن مطرود باز آورده سخت در غضب رفت و بفرمود تا مردمان را در مسجد جامع کوفه انجمن کردند و خود برفت و بر منبر بر آمد آنگاه گفت ایها الناس شما جلالت قدر آل ابی سفیان را دانسته اید آنگاه ایشان را مدح کرد و در توصیف آنگروه به بذل و عطا از حد درگذرانید و گفت شما ایشان را بیازموده اید و چنان یافته اید که دوست میداشتید اینک امیرالمؤمنین یزید میباشد که او را بحسن سیرت و طریقت معلوم داشته اید و احسان او را با رعیت و بریت بدانسته اید و کثرت بخشش او را بیازموده اید همانا در عهد او مردمان در گاهواره امن و امان هستند و طرق و شوارع محفوظ و مأمون است چنانکه در عصر پدرش معویه نیز براینگونه بود و اکنون پسرش یزید است که بعد از وی بر مسند سلطنت جای کرده و در تکریم عباد و تأمین بلاد خودداری ندارد و بر ارزاق و وظائف شما صد بصد برافزوده و مرا فرمان کرده است که در حق شما موفور دارم و شما را بجنگ دشمن او حسین بیرون کنم پس گوش بحکم باز آورید و با طاعت او اندر شوید این بگفت و از منبر بزیر آمد و مردمان را با عطای درهم و دینار برخوردار کرد و بفرمود تا بحرب امام حسین علیه السلام از کوفه بیرون روند و موافق روایت صدوق علیه الرحمه و بعضی دیگر ابن زیاد با لشکر خود در کوفه راه برگرفت و در نخیله لشکرگاه ساخت و موافق روایت صاحب نظم الزهراء اول کسیکه بحرب امام حسین علیه السلام بیرون شد شمر بن ذی الجوشن با چهار هزار نفر بود

بیان کیفیت حال و اقدام عمر بن سعد بن ابی وقاص بحرب حضرت سید الشهداء علیه السلام

عمر بن سعد بن ابی وقاص و اسم ابی وقاص مالک بن اهیب بن عبد مناف بن زهره کلاب القرشی الزهری و کنیت سعد ابو اسحق است گویند سعد هفتمین کسی است که اسلام آورد و در آنوقت نوزده سال از روزگارش گذشته

و در غزوه بدر و احد و دیگر غزوات حاضر بود و در زمان خلافت عمر بن الخطاب جنگ قادسیه و حرب با مردم عجم را بپایان آورد و این سعد یکنفر از آن شش نفر است که عمر برای شوری معین کرد و شهر کوفه بدست او بنیان گشت و اهل سنت و جماعت وی را از عشره مبشره خوانند و در آنزمان که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را با معویه کار بقتال میگذشت وی از خانه بیرون نشد و معین هیچ طرف نگشت و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در باره این مردم که از بیعت و نصرتش تقاعد ورزیدند و در جهاد ملازم رکابش نگشتند فرمود این مردم حق را مخذول نمودند و باطل را اعانت نکردند وفات او در عقیق که چند فرسنگ تا مدینه مسافت دارد در سال پنجاه و پنجم هجری روی داد و در آنوقت هفتاد و چهار ساله و بقولی هشتاد و سه ساله بود و جسدش را بمدینه آورده در بقیع بخاک سپردند و نظر بعمر او بایست تولدش چندین سال قبل از هجرت باشد و بیرون از اختلاف نیست بالجمله پسرش عمر بن سعد سردار لشکری گردید که از کوفه بحرب حضرت سید الشهداء علیه السلام مأمور شدند و ازین پیش در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام و بیان قتل قتله بقتل عمر بن سعد و اخبار امیرالمؤمنین علیه السلام از شقاوت و سوء عاقبت او اشارت شد سبط ابن جوزی در تذکره خود مینویسد سعد بن ابی وقاص صاحب کرامات بود و از جمله کرامات او اینست که مسلم در صحیح خود مینویسد روزی سعد با شترهای خود در بادیه بود در اینحال پسرش سعد پدید شد چون او را بدید گفت از شر این سوار پروردگار پناه میبرم پس عمر فرود شد و سلام بداد و گفت ای پدر مردمان را بگذاشتی تا در کار ملک و مملکت سخن کنند و در این بیابان با شتران خود اندری سعد با دست خود بر سینه عمر زد و گفت آرام و ساکت باش که از رسول خدا شنیدم میفرمود خدای بنده غنی تقی خفی را دوست میدارد و این عمر بن سعد همان قاتل امام حسین علیه السلام است و از اینجا فراست سعد معلوم میشود که از وی استعاذه نمود و در تذکره سبط ابن جوزی و اغلب کتب اهل سنت و جماعت از محمد بن سیرین مسطور است که گفت در آنوقت که عمر بن سعد بحرب حضرت سید الشهداء علیه السلام بیامد کرامات علی بن ابیطالب علیه السلام ظاهر شد چه روزی آنحضرت عمر بن سعد را در زمانیکه جوان بود بدید فرمود ویک ای پسر سعد چگونه است حال تو در آنروز که در مقامی بایستی و ترا در میان بهشت و دوزخ مختار نمایند و تو آتش دوزخ را برگزینی و از اینگونه اخبار در حق این ملعون مذکور است عجب آنست که این رؤسا و امرائی که اسباب شهادت آنحضرت را فراهم ساختند هیچیک در نسب خود خالص نیستند و اهل کتب و علمای نسابه در انساب ایشان زبان بطعن و دق برگشوده اند چنانکه کفر و ارتداد و نفاق ابی سفیان صخر بن حرب بن امیة بن عبد شمس بن عبد مناف اموی قرشی پدر معویه و لعن او در داستان معویه و مادرش هند و مسافر بن عمرو بن امیة بن عبد شمس و عشق او بهند و چند تن دیگر که مدعی پدری معویه بودند و حکایت میسون کلبیه دختر بحدل زوجه معویه مادر یزید و آشنائی و حمل او از غلام پدرش و تولد یزید پلید و سرگذشت عبیدالله بن زیاد بن سمیه که سمیه مادر زیاد در زمان خود بزنا نامدار بود و زیاد در فراش ابی عبید عبد بنی علاج از قبیله ثقیف متولد شد و معویه مدعی گردید که ابوسفیان با مادر زیاد زنا کرده و زیاد از وی بزاد و اینک زیاد برادر معویه است و از اینروی زیاد را دعی یعنی حرامزاده نامیدند و عایشه او را زیاد بن ابیه میخواند یعنی پسر پدرش چه او را پدری معروف نبود و یزید را عبد کلب میخواندند

و در

و در اشعار یاد میکردند چه از بنده بجدل کلبی بعمل آمد و میسیه ما در زیاد کنیزکی سیاه و بدبوی و دارای علم
ورایت و در فسق هزاران شوی و بر زنا وکردار ناروا نامدار بود و ابوسفیان گاهی که مست طافح بود با این کنیز
در آمیخت و نطفه زیاد را در فراش شوهر سمیه در سمیه درآویخت و سترا او را فرزند خود میدانست و در ظاهر
سکوت داشت چنانکه در خبر است روزی زیاد نزد عمر بن خطاب آمد و فصاحت و بلاغتی کامل در بیان او محسوس
شد عمرو بن العاص ازاین بیان روشن در عجب شد و گفت اگر این مرد از جماعت قریش بودی بر همه عرب امارت
یافتی ابوسفیان که پهلوی عمرو بود آهسته گفت سوگند با خدای وی از قریش است عمرو پرسید پدرش کیست گفت
من وی را در رحم مادرش گذاشته ام عمرو گفت از چه روی بخود نمیخوانی گفت از اینمرد که نشسته است یعنی عمر بن
خطاب میترسم واگر اقرار مرا بزنا بشنود پوست از تنم برکشد لاجرم آشکارا مدعی فرزندی او نمیشوم و عتبه پدر هند
مادر معویه که در زمان جاهلیت امارت داشت و با پیغمبر صلی الله علیه وآله حرب نمود و دندان مبارکش را بضرب
سنگ بشکست و لب شریفش را بشکافت و پیشانی همایونش را در خون کشید و حمزه علیه السلام او را بکشت و چون
حمزه شهید شد هند دختر عتبه از کین و بغضی که با حمزه داشت مر وحشی را بفریفت و بعطاء امیدوار ساخت تا رسول
خدای واگرنه علی علیه السلام را بقتل رساند و او را قدرت قبول این کار نبود لکن در کمین حمزه درآمد و ضربتی
برفرق مبارکش زد و چون حمزه بیفتاد هند بیامد و هر دو گوش و بینی شریفش را ببرید و شکمش را بشکافت و انگشتان
او را قطع کرده در رشته بکشید و از گردن بیاویخت و جگرش را بیرون آورد و پاره از آنرا بدندان گرفت و بدندان
بخائید و همیخواست فرو برد و آن قدرت نیافت و بیرون افکند چه اگر فرو برده بود خداوند بدنش از برکت شرافت
آن ویرا بآتش نسوختی و هرگز شنیده نشده است که انسانی جز این خبیثه انسانی را بخورد و حمامه که یکی از جدات
معویه است در ذوالمجاز دارای رایت بود و این علامت اینست که این زن در عمل زنا در نهایت بضاعت است
و نابغه مادر عمرو بن العاص کنیز مردی از عنزه بود و اسیر شد و عبدالله بن جدعان او را بخرید و آن زن زانیه بود
واز آن پس آزاد گشت و ابولهب و امیة بن خلف و هشام بن مغیره و ابوسفیان بن حرب والعاص بن وائل
در طهر واحد با وی زنا کردند و عمرو از وی متولد شد و این چند تن همه مدعی بودند که فرزند ایشان است تا بشرا
حکومت دادند گفت عمرو از عاص است چه عاص او را نفقه میداد و گفتند با ابوسفیان اشبه است و ابوسفیان
بن حارث بن عبدالمطلب در این باب انشاد شعر نموده است و نسابه بکری در باب یزید و ابن زیاد و زیاد و حسان
در حق معویه و همچنین شعرای دیگر در قدح انساب این جماعت و این مردم منافق کافر که اولادهای نجوت این
فرزندان را میکردند شعرها سروده اند قطب الدین علامه شیرازی در کتاب نزهة القلوب گوید که فرزندان
زنا نجیب می افتند زیراکه مرد با زن بیگانه از روی کمال میل و شهوت می پیوندد و در نهایت نشاط مجامعت
میکند ازاینروی فرزندی که پدید آید کامل میگردد لکن فرزندی که از حلال پدید آید مرد را چون آنگونه شهوت
و نشاط نیست چون زنازادگان نمیافتد و باین سبب عمرو بن عاص و معویة بن ابی سفیان از دهاة و زیرکان
و هوشیاران مردمان شدند و زیاد بن ابیه نیز از اینگونه مردم است و نیز در باب نسب بنی امیه بطریق علماء
اهل بیت و جز ایشان چنین وارد است که ایشان از قریش نیستند و عبد شمس بنده رومی بود که او را امیه

مینامیدند و او را بعبد شمس نسبت دادند امیة بن عبد شمس خواندند و عامه نسابین که بحقایق انساب بنی امیه
آگاه نبودند ایشان را بقریش نسبت دادند و حال اینکه اصل ایشان از روم است و عرب را سیرت و عادت
بر آن بود که مرد را به نسبت بسوی عبدش منسوب دارند و اینست که در اینوقت که معویه مکتوبی بحضرت امیرالمومنین
علیه السلام معروض داشت و بصحت قرشیت خود بنازید در جواب مرقوم فرمود لکن لیس المهاجر کالطلیق
ولا الصریح کاللصیق و او را در دعوی خود نفی فرمود و در تفسیر صافی در سوره روم و آیه شریفه الٓم غُلِبَتِ الرُّوم
باین معنی اشارت شده است و در کتاب احوال حضرت سید سجاد و بیان نسب و سیره مروان بن حکم و جده
او زرقا که در شمار ذوات الرایات است شرحی مسطور شد و سعد پدر عمر بن سعد ملعون را گویند از پدر خود نیست
واز مردی از بنی عذره است که خادم مادرش بود و در ازمان که سعد با معویه گفت من در کار سلطنت از تو
سزاوارترم معویه گفت بنو عذره این امر را بر تو ابا و امتناع مینمایند و ضرطه در داد یعنی چون فرزند پدرت
نیستی دارای مفاخرت نباشی و سعد با اینکه از پدر خودش نبود از پسرش عمر و حرامزادگی او برادرت میجست
و در کتب اخبار و احادیث در بیان این مسئله و قدح و ذم ایشان آنچند وارد است که اگر فراهم نمایند کتابی
مخصوص میشود و از شرم و آزرم اینمردم بسی عجب میرود که فرزندان زنا را بر حلال زادگان برتر میدارند و نجیب تر
و شایسته تر میخوانند و بر آنجماعتی که اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیر التفضیل مینهند و ایشان را واسطه در میان
خدا و خلق خدا میشمارند و ظهیر دین و آئین و حکمران اموال و دماء و حدود و احکام خویش میدانند و چون مردم
دوربین بر مجاری حالات انساب و احوال و اخلاق و سجایا و طبایع این مردم بنگرند و زادگی و غیر ازادگی این
جماعت را که غالبا خود آنها منکر بوده اند بدانند و از آنطرف اقبال دنیا را با آنها و متابعت مردمان دنیا
پرست را نسبت با آنها ملاحظه فرمایند و حرص و آز اهل دنیا و طمع را که بیشتر ایشان نیز با اخلاق و اوصاف
مطاعان خود بوده اند معلوم نمایند ایشان را مکشوف میافتد که مخالفان اهل بیت اطهار چگونه مردمی فجار نابکار
ناهنجار زشت رفتار نکوهیده کردار بوده اند و برای حطام بیدوام اینسرای زشت فام دین خود را از دست باز
میداشته اند و سخط خالق را برضای مخلوق میخریده اند و مفضول را بر فاضل و فاجر را بر پارسا و جاهل را بر دانا
و خائن را بر امین ترجیح میداده اند و یک معجزه بزرگ و نشان حقانیت خاندان عصمت و طهارت همین است
که آنانکه مخالفین و معاندین ایشان هستند جملگی دارای قبایح اوصاف و فضایح اخلاق و ذمایم شیم و خبث باطن
و قدح نسب و قبح حسب بوده اند و باین تفصیل معلوم میشود که حضرت سید الشهداء سلام الله علیه اگر در آنزمان در هر مکانی
اگرچه خانه کعبه میبود و در آنجا مسکن میفرمود ابدا از شر اینجماعت آسوده نمیزیست والبته بهر نحو که توانستند آنحضرت را شهید میساختند

بیان منتخب گردیدن عمر بن سعد ابی وقاص از
کوفه بجنگ حضرت امام حسین علیه السلام

اغلب مورخین نوشته اند که در زمان امارت ابن زیاد مردم دیلم خروج کرده بر دشتبی قزوین متولی گردیده بودند
ابن زیاد عمر بن سعد را با چهار هزار مرد لشکری بدفع آنها مامور و فرمان حکومت ری و بقول سبط ابن جوزی
ری و طبرستان را بوی داد ابن سعد با آن چهار هزار تن و بروایتی شش هزار نفر از کوفه خیمه بیرون کشیده

در حمام اعین لشکرگاه بیاراست در اینوقت که خبر ورود حضرت سیدالشهداء علیه السلام گوشزد ابن زیاد کردند سخت پریشان خاطر شد و در لشکر خویش جار برکشید ای گروه مردمان هرکس سر حسین را برای من بیاورد او را جایزهٔ بس بزرگ میدهم و بعلاوه عهدنامهٔ ولایت مملکت ری را هفت ساله و بروایتی ده ساله بدو میسپارم عمر بن سعد بپای شد و گفت اَصْلَحَ اللّهُ الأمیر ابن زیاد گفت بجانب حسین روی گذار و او را از آشامیدن آب باز دار و سرش را نزد من بیار گفت اَیُّهَا الأمیر یکماه بمن مهلت بده تا در اینکار بیندیشم گفت مهلت نمیدهم گفت یک امشب را مهلت ده گفت دادم و بقولی چون ابن زیاد نوید ولایت ری را بحاضران میداد ابن سعد ملعون بپای جست و گفت ایها الأمیر من برای انجام این خدمت حاضرم گفت بجانب وی بشتاب و مسالک و معابر را بروی تنگ بگیر و آب از وی باز دار و سرش را نزد من بیاور گفت سمعاً و طاعةً آنگاه ابن زیاد شش هزار نفر برگزید و رایتی از بهر او برلست داد و او را بحرب امام علیه السلام مأمور ساخت اما ابن اثیر و بعضی مورخین دیگر نوشته اند چون دیلمیان خروج کردند و بر دستبی استیلا یافتند ابن زیاد حکومت ری را بنام ابن سعد نامه کرد و چهار هزار تن بدو بگذاشت تا او در حمام اعین لشکرگاه بساخت و چون خبر وصول حضرت امام حسین سلام الله علیه پراکنده شد ابن زیاد پسر سعد را بخواست و گفت بجانب امام حسین علیه السلام راه برگیر چون ما از کار امام حسین فراغت یافتیم بمقر حکومت خود روی کن ابن سعد از اینکار استعفا کرد ابن زیاد گفت استعفای ترا می پذیریم لکن باید عهدنامهٔ حکومت ری را باز دهی عمر گفت یک امروز مرا مهلت بده تا در این امر اندیشه بسزا کنم و بقولی دو روز از آن پیش که آنجواب حضرت سیدالشهداء علیه السلام بابن زیاد رسید و آن مطرود خشمگین شد منشور حکومت ری را بعمر بن سعد داده بود او را طلب کرد و گفت ای پسر سعد اینک حسین بن علی است که بکربلا نزول فرموده است باید در نهایت عجلت و شتاب بشتابی و کارش را بسازی و امروز تقدیم این خدمت بعهدهٔ تواست عمر گفت ای امیر مرا از این خدمت معاف کن و دیگری را مأمور دار مگر نه آنست که حسین پسر فاطمه و نبیرهٔ مصطفی و فرزند مرتضی است چگونه توانم با وی قتال دهم و از خصومت پیغمبر پرهیز نکنم ابن زیاد گفت این سخنان بیهوده را کنار گذار یزید چنین بلادی پهناور و مملکتی وسیع را بآنکس میدهد که در دفع دشمن او کمر بندد و از خون پسر پیغمبر نیندیشد اگر ترا مکروه میافتد هیچ باک نیست عهدنامه را باز ده تا بدیگری دهیم و بانجام این خدمت مأمور دارم ابن سعد گفت یک امشب بمن مهلت بده تا اندیشه کار خود در اگرده آنچه مرا مختار گشت بامدادان معروض دارم ابن زیاد قبول کرد و عمر سعد با هزاران اندیشه و وسوسهٔ نفس اماره و آمال دنیویه بسرای خود بازگشت و در روضة الشهداء مسطور است که ابن زیاد چون آنجواب را بشنید و سخت در غضب رفت روی با حاضران مجلس کرده گفت کدام کس از شما کمر همت می بندد و متصدی حرب حسین میگردد تا هر شهری از عراق را بخواهد بدو گذارم هیچکس جواب نداد و در نوبت دوم و سیم نیز هیچکس اجابت نکرد چون این حال و این کراهت مردمان را بدید عمر بن سعد را بخواند و گفت تو همیشه آرزوی حکومت ری را داری و البته ری ولایتی وسیع و عرصهٔ فسیح و مداخل و اموال بسیار دارد اکنون خواهم منشور امارت مملکت ری و طبرستان را بنام تو برنگارم و این آرزوی ترا برآورده گردانم عمر بن سعد لبی اظهار تشکر و امتنان نمود ابن زیاد بفرمود تا منشور حکومت ری و ایالت طبرستان را بنامش نوشتند

و او را بد

و بیاوردند و او را خلعتی از ابریشم زربفت بر تن بیاراستند و مرکبی تازی نژاد با زین و لگام زرین بیاوردند آنگاه گفت ای عمر من سرداری لشکر با تو گذاشتم و اکنون حاکم ری شدی و پنجاه خروار زره و جوشن و این مبلغ زر نقد بتو میبخشم و این جمله مشروط بآن است که از نخست بکربلا روی و حسین را بدعوت یزید دعوت کنی و الا سر او و یارانش را از بدن دور داری پسر سعد گفت ای امیر این مهمی خطیر و بزرگ است و بی تفکر و تدبیر نتوان در اینگونه کار شروع نمود رخصت بده تا بروم و با فرزندان خویش مشاورت نمایم ابن زیاد گفت برو و هر چه زودتر خبر من باز رسان عمر سعد با جامهٔ خاص ابن زیاد که بر تن و مرکب او که در زیر پای داشت و منشور حکومت ری که در دست گرفته بسرای خویش اندر شد و در بیان مکالمات ابن زیاد و ابن سعد اختلاف بسیار است

بیان آمدن ابن سعد از نزد ابن زیاد و مشورت کردن در سفر کربلا

چون ابن زیاد بعد از قتل و شهادت مسلم بن عقیل برای هر ولایتی عاملی و حکمرانی مشخص و مملکت ری را بنام عمر بن سعد معین و او را در حرب با امام حسین یا باز دادن منشور ایالت ری مخیر داشت و عمر بن سعد مهلت بخواست و با تشریف حکومت و عهدنامهٔ ایالت و مرکب امارت بسرای خویش بیامد و فرزندانش او را بآن هیئت و حشمت بدیدند گفتند ای پدر این اسب و جامه و نامه و هنگامه از کجاست گفت ای فرزندان دلبند و دوستان ارجمند همانا دولتی بزرگ و نعمتی دلپسند باز روی کرده است که میزان و پایانی ندارد و سعادت و حشمتی در ستارهٔ بخت و کوکب اقبال ما جای گرفته که نهایت و مقیاس نجوید حکومتی که سالها دل بهوایش میرفت و نشانه که روزگارها تیر از کمان آرزو بامیدش میجست بهرهٔ ما گردید دانسته باشید که عبیدالله بن زیاد سپهسالاری سپاه خویش و جامهٔ خاص خود و اسب مخصوص خویش را بمن داد و فرمان امارت ری و طبرستان را بنام من بنوشت اما مشروط بآن داشت که بجنگ حسین بن علی بروم و بدفع او بپردازم چون پسر مهترش این سخن بشنید آشفته حال شد و گفت هیهات هیهات ای پدر این چه اندیشه است که بر خویش مستولی داشته و این چه سودای خام است که سر بدان مشغول نمودی و این چه امر خطرناک است که پای در آن در نهاده هیچ میدانی و می اندیشی که بجنگ کدام کس میروی و بدشمنی کدام خاندان کمر می بندی بخویش بیا و خوب بنگر حسین بن علی جگرگوشهٔ مصطفی و سرور سینهٔ فاطمه زهرا و پسر علی مرتضی است پدرت سعد وقاص همان است که جان خود را فدای ایشان کرد و تو بیاری و غوایت بقصد جان ایشان میتازی از خدای بترس و از شرمساری روز قیامت بیندیش و جوابی از بهر رسولخدای آماده دار که در آن زمان که در روز رستاخیز از تو بپرسد از چه روی با فرزندم خصومت ورزیدی و شمشیر در رویش برکشیدی آیا کدام حجت بخواهی نمود و چه عذرش خواهی آورد و از اینجمله گذشته تو خود سه نامه بدست و قلم خود بحضرت امام حسین بنوشتی و بفرستادی و او را دعوت کردی و آنحضرت دعوت ترا اجابت نمود و بقول تو با نینوی روی آورد اکنون آهنگ قتل او را داری مگر نه آن است که جهانیان تا پایان جهان ترا غدار و نابکار و بیوفا خوانند و دوستان اهل بیت تا دامان قیامت ترا لعنت فرستند و بناسزا نام برند عمر سعد از سخنان آن مسعود که مخالف خبث طینت او بود روی بگردانید و با پسر کوچکتر که بسرشت و خوی زشت او میرفت گفت باز گوی تا چه گویی

گفت

گفت انچه برادرم میگوید اگرچه با صدق و حق مقرون است ولی نسیه است لکن آنچه پسر زیاد میدهد نقد است نه عاقل است که نسیه گرفت و نقد بهشت هیچ عاقلی چنین نکند و نقد را بر نسیه و حاضر را بر غایب و موجود را بر موهوم گزیده ندارد عمر را اینکلمات موافق مذاق و طبع افتاد و گفت ای پسر راست گفتی چه ما اکنون دنیا را اختیار کرده ایم تا حال آخرت چه باشد و از انجماعت از مهاجر و انصار چون داستان پسر سعد را بشنیدند شب هنگام در سرایش انجمن و بر پیرامونش فراهم شدند و زبان بنکوهش و ملامت و سرزنش و شناعتش برگشودند و گفتند ای پسر سعد پدرت بفخر از عشره مبشره و ششم با هفتم شخص است که بدولت اسلام و شرف مسلمانی نائل گشت باز گوی چگونه با پسر پیغمبر مقاتلت میجوئی و شمشیر بر روی او میکشی و بر اینگونه با هر یک از دوستان مشفق و اصحاب موافق در این امر مشورت نمود بجملة او را نهی شدید و منع بلیغ نمودند و از وخامت انجام و ندامت فرجام و سوء عاقبت و عقوبت آخرت و خسران دو سرای و خشم خدای و خصومت رسول رهنمای تحذیر نمودند حمزة بن مغیرة بن شعبه خواهر زاده عمر گفت زینهار با حسین مقاتلت مورز و خود را در بنگاه دوزخ میفکن اگر سلطنت تمامت روی زمین را داشته باشی و از آنچه داری بگذری و در دنیا دارای یک فلوس نباشی نیکوتر از آن است که بحرب حسین شوی تا در قیامت ترا بالایش قطره از خون او منسوب دارند ترا بخدای سوگند میدهم در صدد قطع رحم مباش و پیرامون اینکار ناصواب مگرد عمار بن یسار جهنی از پدرش حکایت کند که در آنروز که اینسخن در میان افتاد نزد عمر رفتم گفت امیر مرا بقتال حسین بن علی امر نموده است و من پذیرفتار نشدم گفتم بصواب رفتی و رائی رزین و تدبیری متین بساختی زینهار گرد این کار مگرد چون بسرای خویش باز آمدم گفتند اکنون ابن سعد بعرض سپاه مشغول است تا بحرب امام حسین علیه السلام روی کند دیگرباره بسویش راه برگرفتم چون مرا بدید روی بگردانید دانستم آن سیه روی سیه کار سیه روزگار سیه بخت تیره کردار دیده بصیرتش را حطام بیدوام اینسرای بلیت فرجام تاریک داشته سعادتش را حادثه شقاوت باریک ساخته و دین خود را بدنیا بفروخته است لاجرم زبان بربستم و بازگشتم

حکایت کامل و نصایح او بعمر بن سعد و قتل او بحکم ابن زیاد

در کتاب تظلم الزهرا و بعضی کتب مقاتل مروی است که در منتخب مذکور است چون ابن زیاد که عمر باشد سعد را زانی ناپاک زاده بود که با اهل بیت رسالت بعداوت میرفت و با فرزندش حفص عمر را در محاربه با پسر پیغمبر تحریص مینمود و از این پیش در جلد اول از کتاب امام زین العابدین سلام الله علیه بقتل حفص بن عمر اشارت شد لکن غیر از این دو تن هیچکس آن کردار تصدیق نمیکرد و در میان آنجماعت که در سرای عمر بن سعد از پی مشورت و مصلحت حاضر میشدند کامل نامی نیکوکار و دیندار و با نظر در بین و عقل متین بود و از دیرباز با پدر عمر بن سعد با رفاقت و دوستی روز میسپرد در اینوقت که عمر اندیشه حرب فرزند پیغمبر را نمود فرمود ای عمر چیست ترا که اینگونه متردد و متفکر هستی و در بحر اندیشه فرو رفته مگر از پی انجام کدام کاری عزیمت بربسته و اینوقت ابن زیاد قوم و اعوان و یاران خود را برای حرب حسین علیه السلام فراهم ساخته و ایشان هفتاد هزار سوار بشمار میآمدند و آن مواعید را با ایشان در میان نهاده و آنمکالمات را با پسر سعد بساخته و پسر سعد از وی مهلت خواسته بود

ترغیب پسر سعد [illegible]

ملامت مهاجر و انصار

ابن سعد در جواب کامل گفت همانا سرداری این لشکر که بحرب امام حسین مأمور شده است بمن تفویض شده است تا بسرداری ایشان بجنگ آنحضرت رهسپار شوم و کشتن حسین و اهل بیت او نزد من مانند خوردن یک لقمه از طعام و آشامیدن یکجرعه آبست و بسی سهل و آسان میباشد و چون از قتل او و اهل بیت او بپردازم بزمین ری روی میکنم و ایالت آنولایت بمن تعلق میگیرد کامل چون آنسخنان بیهوده و اندیشه ناقص را بدید از وی عجب گفت بدا بر حال تو ای پسر سعد آن آهنگ میروی که حسین فرزند دختر رسولخدای صلی الله علیه و آله را بکشی اف بر تو باد و بر دین تو الیم همیخواهی حق را سبک سازی و خوار گردانی و ازراستی بگردی آیا نمی اندیشی که بحرب کدام کس میروی و با کدام کس مقاتلت میدهی انا لله و انا الیه راجعون

سوگند با خداوند اگر تمام دنیا و آنچه در دنیا است بمن دهند که خون یکتن از امت محمد صلی الله علیه و آله را برگردن گیرم البته پذیرفتار نمیشوم تو چگونه این جرات و جسارت کنی که بقتل حسین پسر دختر رسولخدا بر دون تازی با دادا قیامت کاهی که بر رسولخدای درآئی جواب چگونی با اینکه قاتل فرزند دلبند او و روشنی دیده او و میوه دل او و پسر خاتون زنان عالمیان و پسر آقا و سید وصیین را که بزرگ جوانان اهل بهشت است از میان تمام آفریدگان کشته باشی و حال اینکه امروز حسین در زمان ما بمنزله جدش رسول خدا است در زمان او و طاعتش بر ما مثل طاعت جدش واجبست و آنحضرت باب جنت و نار است یعنی امام حسین علیه السلام هر کس را خواهد در بهشت آورد و هر کس را خواهد بدوزخ میکشاند پس بر همه کس اطاعت چنین کس واجب و لازم است که او ست مفتاح بهشت و کلید دوزخ ای پسر سعد هرچه را خواهی و مطلوب خود میشماری از بهر خویش اختیار کن و من خدا را گواهی میگیرم که اگر تو با آنحضرت جنگ کنی یا او را بکشی یا دیگری را بر قتل او یاری نمائی در اینجهان بیش از چند روزی اندک درنگ نکنی و عمرت بسیار اندک شود و از زندگانی خود بهره نیابی چون عمر سعد این نصایح کامله کامل و مواعظ شامله آنمرد خردمند عاقل را بشنید در جواب گفت آیا مرا از مرگ بیم میدهی با اینکه چون من از کشتن حسین فراغت یابم سردار هفتاد هزار سوار و والی مملکت ری خواهم بود چون کامل این تاری عقل و تاریکی روز و قوت شقاوت و تیرگی بخت را در وی بدید گفت اکنون ترا از داستانی صحیح و خبری صریح حکایت کنم و امیدوارم اگر بگوش هوش بشنوی و بچشم دانش بنگری و بقبول آن توفیق یابی از چنین مهلکه پرخطر و گمراهی نجات یابی العمر دانسته باش که پیش از این روزگار با پدرت سعد بجانب شام رهسپار شدیم چنین افتاد که مرکوب من خسته و مانده شد و مرا از یاران خود دور ساخت و حیران و سرگردان بخفتم و تشنه گشتم از دور دیر راهبی را بدیدم و بدانسوی روی کردم و از اسب فرود شدم و بدر و از دیر رفتم تا آبی بیاشامم راهبی از دیر برفراز دیوار دیر بیامد و گفت چه میخواهی گفتم سخت تشنه ام گفت تو از جمله امت این پیغمبری که بواسطه حب دنیا و حرص و طمع حطام دنیا یکدیگر را میکشند و چنگ و دندان در خون یکدیگر آلایش میدهند گفتم من از این امت مرحومه میباشم که امت محمد صلی الله علیه و آله میباشند راهب گفت شما شریرترین و بدترین امتها هستید وای بر حال شما باد در روز قیامت همانا شما با عترت پیغمبر خود غدر و حیله میورزید و ایشانرا میکشید و پراکنده میگردانید و زنان ایشانرا اسیر مینمائید و اموال

ایشان را بظلم و ستم غارت میکنید و من اینجمله را در کتب خود بخوانده‌ام و بدانسته‌ام چون این سخنان وحشت
امیز حیرت انگیز را از راهب بشنیدم از کمال تعجب و غرابت گفتم ای راهب ما مرتکب چنین کار میشویم
گفت آری و گاهی که چنین کنید آسمانها و زمینها و دریاها و کوهها و صحراها و بیابانهای بی آب و گیاه و
پرندگان و چرندگان بلعنت نمودن بر قاتل او بجوش و خروش گیرند و از آن پس قاتل او جز مدتی اندک در
جهان نپاید بعد از آن مردی بخونخواهی وی درآید و یک تن را که در خون او شریک شده باشد زنده نگذارد
و خداوند روح قاتلان آنحضرت را معجلاً باتش دوزخ درآورد بعد از این بیان غرابت تبیان راهب با من
گفت مرا بنظر چنان میرسد که ترا باکشنده آن فرزند طیب و طاهر قرابتی و نسبتی باشد سوگند بخدای اگر
من زمان شهادت این بزرگوار را دریابم جان خویش را در حضور مبارکش سپر شمشیر اعدا نمایم گفتم ای راهب
بخدا پناه میبرم که من در شمار آنکسان باشم که با فرزند دختر رسولخدای صلی الله علیه و آله قتال میدهند فرمود
اگر تو خود آنکس نباشی باری قاتل او مردی است که با تو نزدیک میشود و خویشی دارد و هرکس قاتل او باشد
خداوند یک نیمه عذاب و عقاب اهل جهنم را به تنهائی بر تن او گذارد و آن شکنج و عذاب که بروی کند از
عقوبت و عذاب فرعون و هامان سخت‌تر خواهد بود چون راهب از اینکلمات بپرداخت در را بر روی من ببست
و بدرون دیر بعبادت خدای پیوست و یکجرعه آب روا نداشت که بمن دهد و چاره تشنگی مرا نفرماید چون
از وی امیدم قطع شد بر اسب خویش برنشستم و بیاران خویش پیوستم پدرت سعد وقاص با من بود گفتی
کامل چه پیش آمد که از ما عقب ماندی داستان راهب را برای سعد باز گفتم با من گفت براستی سخن آراستی
انگاه سعد خود حکایت آغاز کرد که وی نیز پیش ازین بدیر این راهب نزول نمود و راهب با او گفت که سعد
همانکس باشد که قاتل فرزند پسر پیغمبر است پدرت سعد چون اینخبر وحشت اثر بشنید سخت بترسید و چون از قلب
و اندیشه خود اطمینان داشت بیمناک شد که تو که فرزند اوئی قاتل او باشی و ابدالدهر از پیشگاه خدای
ملعون و مطرود گردی از ایزدی ترا همواره از خود دور میداشت و از این کردار قبیح پرهیز همیداد ای
عمر سخت پرهیز دار و بر حذر باش از اینکه تو خود کشنده فرزند رسولخدای باشی یا بجنگ او بیرون شوی و
یک نیمه عذاب دوزخیان را بر جان ناتوان خود خریدار گردی چون کامل از اینگونه بیانات و کلمات و حکایات
بپرداخت داستان او را گوشزد ابن زیاد کردند و آن ملعون کامل را طلب کرده بچون و چرا سخنها کرد و از
آن پس فرمان کرد تا زبان شریفش را ببرند کامل یکروز یا یک نیمه روز بماند و برحمت خدای پیوست

داستان پذیرفتن عمر بن سعد مقاتله حسین علیه السلام را و مکالمات با ابن زیاد

از آنجا که الشقی شقی فی بطن امه و آنکس را که جامه بخت سیاه و روز سعادت و روزگار رشادت تباه است
هر آبی که شویند اگرچه کوثر باشد سیاه‌تر و هر کوکب سعدی که مقارن دارند اگرچه سعدین باشد تباه‌تر
و با هر وسیله که بیارایند اگرچه سندس بهشت و استبرق مینو باشد عاری‌تر و هر رشته که پیوند دهند اگرچه
رشته مریم و خیاطه هاجر باشد زبون‌تر خواهد گشت عمر بن سعد بعد از شنیدن آنهمه مواعظ و نصایح

که اگر

که اگر آویزه گوش شیطان رجیم شدی براه سلامت و کوچه عافیت ملتزم گردیدی و آنجمله تحذیرات و تخویفات
که اگر بر عرصه ارضین و سموات عرضه میداشتند بزلزله و زلزال می افکندند در بحار شقاوت غریق و در
جبال غوایت حریق افتاد و آنشب را تا صبح نخفت و پهنه امانی را از علامات سعادت و هدایت برفت و
آخر الامر ترک آخرت و رضای خالق خلیقت بگفت یکسره در سرداری سپاه و حکومت ملک ری و امارت
طبرستان و دو روزه اقبال جهان و تحصیل رضای یزید و ابن زیاد و تکمیل خشم و غضب و عذاب شدید و عقاب
عتیه خالق عباد با نفس اماره مشورت نمود و قتل پسر پیغمبر و خصمی رسول خدا و خدا اکبر و آتش جاوید آنسرای
و عذاب مخلد و شکنج مؤبد را با مختصر امارت و شعله خطرناک بیدوام این سراچه با زوال بسنجید و آخر الامر
امارت فانی را بر عقوبت باقی برگزید و صبحگاه بشقاوت کمر ببست و بغوایت دستار بر سر نهاد و بضلالت
قدم برداشت و بدار الاماره ظلم و عناد و دیدار ابن زیاد روانه گشت و در اغلب کتب نوشته‌اند که عمر بن سعد
در آنشب که در عالم تحیر و تفکر میگذرانید و عقل و نفسش با هم مجادله داشتند و آخر الامر ستاره سعادتش تیره
و نفسش بر عقلش چیره گشت شعری چند انشاد نمود که قریب باین مضمون بود و در شرح شافیه مسطور است که این
اشعار را در آن زمان که آب فرات را بر روی حسین علیه السلام بر بست قرائت کرد چنانچه انشاء الله تعالی در مقام
خود مذکور شود باجمله مضمون این اشعار بفارسی چنین است میگوید ابن زیاد مرا از میان قوم و اعوان خود
بکاری خطرناک که هلاک من در آنست دعوت نمود سوگند بخدای در بحر تحیر و بیدای سرگردانی درافتاده‌ام
و در میان دو امر خطیر متفکر میباشم که کدام را اختیار نمایم آیا چشم از مملکت ری که منتهای آرزو و آمال من است
چشم بپوشم و بمخالفت عبیدالله بکوشم یا اطاعت امر او را بکنم و بامید حکومت ری با حسین علیه السلام جنگ
بورزم و بامداد کنم و بمنزل خود مراجعت نمایم کاهی گناه خون حضرت امام حسین را بر گردن داشته باشم همانا حسین
پسر عم من است و اینکه حوادث روزگار از هر سوی بر وی روی کرده و شرط قرابت حمایت است و ممکن است
که بواسطه انقلاب و حوادث زمان اگر با وی جنگ نمایم مقهور و از نصیبه هر دو سرای مهجور شوم لکن بکام خودم
که در حکومت ری چشمم روشن میشود و سزای قاتل او آتش دوزخ است که هیچ چیز حجاب آن نمیشود اما اگرچه
خیر و خوبی دنیا را دوامی نیست لکن معجل و حاضر است و امر آخرت نسیه و مؤخر و هیچ عاقلی نقد و حاضر را بنسیه
نمیدهد و مردمان میگویند که خداوند آفریننده بهشت و دوزخ است و معذب و مغلول میگرداند پس اگر راست
بگویند در آنچه میگویند من دو سال پس از آن بحضرت رحمن بتوبت و انابت میروم و از مباشرت قتل حسین و
حکومت ری باز گشت و مغفرت میجویم و خداوند عرش عظیم اگرچه گناهان من از جن و انس فزونتر باشد
آمرزش مرا آمرزیده دارد و اگر در آنچه خبر میدهند دروغگوی هستند و حکایات بهشت و دوزخ و قیامت
و حساب و عقوبت و کتاب و سؤال و جواب را حقیقتی نباشد همانا بملکی عقیم و بی انباز و مملکتی عظیم و سرای فراخ
و نعمتی عالی و لذت و دولتی نامدار برخوردار شده‌ایم و با امارت و حکومتی نامدار مختار آمده‌ایم ابو مخنف علیه الرحمه
بعد از نگارش این ابیات کفرآمیز میگوید پسر سعد چون این اشعار را بخواند صدای هاتفی را که او را تهدید
بشنید که این اشعار را که باین معنی است در جواب او قرائت کرد ای لئیم ناکس و شقی کینه ور خبیث

اشعار عمر بن سعد

فوالله ما ادری و انی لحائر — شعر

الا ایها النغل الذی خاب سعیه — شعر

ستمگر که سعی و عمل او بیفایده و بیسود شده و زیانکار گردیده و در دنیا با نجاست عین و خباثت ذات بسرای عقبی
انتقال مینماید زود است که باتش جهنم که هرگز شعله شرربارش را خاموشی نیست اندر شوی و سعی و عمل تو در میان
تمامت خلق جهان و آفریدگان یزدان نکوهیده و قبیح خواهد بود گاهی که با حسین پسر فاطمه که میدانی از جمله جن و
انس اشرف است مقاتله کنی هیچ گمان مکن که بعد از قتل حسین علیه السلام ای کسیکه از تمامت آفرینش زیانکارتر
هستی بمقصود خود برسی و بحکومت ری فایز شوی و با شاهد دولت در بستر استراحت برآسائی بالجمله این جمله
اندیشه ناروای او باد گشت و خویشتن را از اندیشه بهشت جاودانی و رحمت رحمانی آزاد ساخت و با طبعی خونخواره
وطبعی شقاوت باره جانب دار الاماره گرفت ابن زیاد گفت کیست که منشور حکومت ده ساله ملک ری را بستاند
و حسین را بقتل رساند این مخذول گفت اینک من حاضرم و بقول اعثم کوفی چون بامداد شد پسر سعد نزد عبید الله
حضور یافت ابن زیاد گفت ای عمر چه اندیشه کردی گفت ای امیر از آن پیش که داستان حسین نمایان گردد تو مرا
انعامی کردی و حکومتی عنایت فرمودی و مردمان از هر طرف بدیدار من بیامدند و تحیت و تهنیت گفتند اگر امروز
مثال حکومت از من بازستانی در میان مردم خجل میشوم لطف کن و قتال حسین را با من حوالت مفرمای و آن ولایت
بر من مقرر بدار امروز در کوفه جماعتی از اشراف مانند اسماء بن خارجه و محمد بن اشعث و کثیر بن شهاب و جز ایشان
جای دارند هر یک از ایشانرا باین امر مأمور داری منتها دارند و خاطر امیر را از این دغدغه فراغت دهند هم
اکنون مسئول چنانست که از راه احسان و اکرام این مهم را از من برگیری و از کشتن حسین بن علی مرا معاف داری
ابن زیاد گفت شناختگان کوفه را از بهر من بر میشماری من خود ایشانرا می بینم و میشناسم اگر دل مرا از کار حسین فارغ
سازی بهر مراد و دست عزیز هستی و الا فرمان حکومت ری را باز ده و از خانه خویش بیرون مشو تا ترا باکراه و تکلیف
بهیچ کار مأمور نکنم عمر چون این سخن را بشنید خاموش شد و سیلاب شقاوت چنان بنیان سعادتش را از بیخ برکنده
بود که بهیچ نوع از خیال ری منصرف نشد و طمع امارت را از دل نمیکند از سکوت او بر خشم و ستیز ابن زیاد افزوده
گشت و چون ماده شقاوت و قساوت و غوایت و غباوت و کفر و الحاد او را از همه کس برتر و در اقدام بآن
کردار قبیح دلیرتر دیده و دیگر از اینگونه مستعد و حاضر نمیدانست گفت اگر فردا با حسین بن علی جنگ
نکنی و حکم مرا در کار او امضا نرسانی بفرمایم تا گردنت بزنند و سرایت را غارت کنند هرچه خواهد گو باش عمر بن
سعد که میخواست سخنی بشنود که اگر پذیرای این امر خطیر گردد خود را معذور شمارد و زبان ملامت گرانرا از خود
دور گرداند این تخویف را فوزی بزرگ شمرد و مقصود را حاصل دید و گفت چون کار باینجا رسید ضرورت
پیش آمد چنان کنم که امیر فرماید و از این سخن خواست باز نماید که چون حفظ نفس لازم است مرتکب این امر میشوم لکن
میدانست و نمیدانست که اگر تمام اهل جهانرا بحقیقت و یقین بیم قتل دهند تا فرزند پیغمبری چنین را بکشند و ایشان
برای حفظ نفوس خود مرتکب شوند معذور نیستند و کار ایشان و قتل ایشان با کار دیگران و قتل دیگران قیاس
نشود و بیک میزان نباید یافعی که از علمای سنت و جماعت است میگوید این فاسق یعنی عمر بن سعد شهادت را
بغوایت بفروخت و اگر این شعر مذکور را أأترك ملك الرّي والرّي بغيتي أم ارجع مأثوما بقتل حسين
میگفت وان عذرت مأثوما بقتل حسين یعنی آیا ترک نمایم ملک ری را و حال ملک ری آرزو و مقصود من است
اگر

اگر چند بواسطه کشتن حسین گناهکار باز گردم نسبت بجلال او وخبث او و مراد او بیشتر دلالت داشت یعنی چون ابن سعد بهوای
ری بر قتل آنحضرت مصمم بود و هزاران گناه کبیر را با بضاعت حکومت امالتی حقیر برابر میدانست بایست آنطور انشاد شعر کند

داستان حرکت کردن عمر بن سعد از کوفه بحرب امام حسین علیه السلام

چون ابن سعد بواسطه حب جاه و مال محاربه پسر حیدر و ریحانه پیغمبر و امام جن و بشر را قبول کرد و یکباره بر آخرت
پشت پای بزد و پسر زیاد نیک شاد شد و او را نیکو بنواخت و مرحبا و اهلا و سهلا و فرخا بگفت و اکرام و احسان
فراوان کرد و منصب سالاری سپاه کینه خواه را بدو گذاشت و جملگی را باطاعت و فرمانبرداری او امر نمود و عهدنامه
ملک ری را بدو مخصوص ساخت و زعما و امرای سپاه را گفت هر کس سر از اطاعتش برکشد سر از تنش برگیرند
بروایت اعثم کوفی در اعطای او بیفزود و چهار هزار سوار و بقولی شش هزار و بروایتی پنجهزار سواره و پیاده
ملازم رکاب وی نمود و آن بدبخت شقی بسبب دوستی حکومت ری و نفاذ امر چنین کاری بکرد و با آن لشکر
بحرب جگرگوشه پیغمبر و گوشوار عرش خداوند اکبر رهسپر شد و آسمان و زمین از آنگونه فعل ناستوده و جرات بر معصیت
انگشت تعجب بدندان گزیدند و بر وی بدریغ و افسوس همی بخندیدند و پیاپی لعنت فرستادند و بزبان حال میگفتند
گرفتیم روزگارت سلطنت ری دهد مگر نه آن است که در پایان کارت طومار زندگانی طی نماید گرفتیم ملک و مال سلیمانی
و کامرانی این جهان فانی را بسی سالها دریافتی مگر نه آن است که چنانکه با وی وفا ننمود با تو نیز نخواهد نمود گرفتیم
دارای قصر شداد و طغیان قوم عاد شدی نه آن است که آخر الامر از صرصر حوادث بباد فنا میروی و این جمله
در نظر آن مست دنیای فانی و گرفتار ورطه آمال و امانی هیچ نیامد و برای ملک و مال نه از خداوند متعال شرم
و نه از دشمنی پیغمبر ایزد لایزال باکی داشت و بچنین کرداری شنیع و ناهنجار اقدام ورزید که تا دنیا برپای و
مخلوق برجای است مورد طعن و لعن فرشتگان مقرب و انبیاء مرسل و تمامت السنه آفریدگان خواهد بود
و آن فرقه کوردل نمیدانستند بکجا میروند و چه میسازند و عبید الله زیاد آن شوربخت تیره روزگار گفت زنهار تا
نگذاری که حسین بن علی و اصحابش گرد فرات بگردند و یکجرعه آب بنوشند آن بدسیر گفت چنین کنم یکباره دل
بچند روزه امارت و زر کار بربست و بار عار و حمال نار جاوید بر دوش کشید و بر اینکار بزرگ پای نهاد
ای عجب از انتقام منتقم حقیقی که آخر الامر بمفاد آیه شریفه که میفرماید در میان ایشان عداوت و کینه در افکندیم
ابن زیاد از وی رنجیده خاطر گشت و او را از حکومت ری محروم ساخت مردمان کوفه بلکه خلق جهان با وی
از دل و جان دشمن شدند چنانکه کودکان و زنان کوی و برزن بر وی لعنت میکردند و او را در هیچ مجلس و محفل
و مسجد و مدرس جای نشستن نبود و بغض و کین او در همه قلوب انباشته و نهال عداوتش در مرتع خواطر کاشته
گشت و در عاقبت کار چنانکه در کتاب حضرت امام زین العابدین علیه السلام مسطور شد خداوند قهار مختار را برگماشت
تا او و پسرش را بوجهی ناخوش و صورتی ناخوب بجانب بئس البوار بفرستاد و ذلک هو الخسران المبین چنانکه
در ناسخ التواریخ و بعضی کتب مسطور است چون ابن سعد فرمان ابن زیاد را پذیرفتار شد و قتل حسین علیه السلام را
برگردن گرفت ابن زیاد از دار الاماره بمسجد کوفه در آمد و بر فراز منبر صعود داد و آن کلماتی را که از این پیش مذکور

شد در مدح آل ابو سفیان و فزایش وظیفه و جیبه لشکریان و تحریص ایشان از اطاعت و خروج بحرب آنحضرت بگفت و فرود آمد و درهای گنجینه برگشود و مردمان را ببذل درهم و دینار شادخوار کرد و وعده های نیک بداد و از نخست رایتی از بهر عمر بن سعد بر بست و او را با شش هزار و بروایتی نه هزار سوار بکربلا روانه ساخت و از اینجا معلوم میشود که لشکر پسر سعد را از چهار هزار سوار و پنج هزار و شش هزار تا نه هزار سواره و پیاده با اختلاف مسطور نموده اند لکن چهار هزار اصح است و نیز صعود ابن زیاد بر منبر کوفه منافی اینست که در نخیله لشکرگاه ساخته و خود منزل کرده باشد مگر اینکه لشکرگاه هش در نخیله باشد و خود در کوفه یا در آغاز و نیز برای استحضار خاطر مردم از لشکرگاه بکوفه آمده است

بیان ورود عمر بن سعد بزمین نینوی و دشت محنت فزای کربلا

در ورود عمر بن سعد و زمان وصول او بکربلا اختلاف کرده اند غالب نویسندگان نوشته اند روز سیم شهر محرم که یکروز بعد از وصول حضرت سید الشهداء علیه السلام بزمین کربلا است عمر بن سعد با لشکر خود بارض نینوی وارد شدند و بعضی ورود این مطرود را در روز دوم محرم و بعضی عشره محرم نگاشته اند و نیز از ابو مخنف نوشته اند که ابن زیاد پسر سعد را چون شش روز از محرم بر گذشت بحرب آنحضرت انگیزش داد ابن اثیر گوید عمر بن سعد با لشکر خویش بیامد و در برابر حضرت سید الشهداء فرود آمد و در تاریخ الفی و روضة الشهداء مسطور است که ابن زیاد پنجهزار کس بعمر بن سعد بداد و او را روانه کربلا کرد چون از شهر بیرون آمد یکی او را بدید و گفت ای پسر سعد بجنگ فرزند پیغمبر میروی گفت آری اگر حرب و رزیدن با حسین در اینجهان ناپایدار کوهش و عار را بار و در آنجهان آتش و نار را بکار دارد اما حکومت ملک ری بر نسبت ذوق و حضور و واسطه عیش و سرور است پس با لشکر سواره و پیاده خود در فت و بیابان غفلت و شقاوت در نوشت تا در برابر فرزند ساقی کوثر و جگر گوشه رسول خالق اکبر فرود گشت

بیان تعیین نمودن ابن زیاد سرداران سپاه را و روانه کردن بکربلا و مقدار سپاه او

تعیین مقدار لشکر ابن زیاد و سرداران ایشان را مورخین اخبار و ناقلین حکایات باختلاف رقم کرده اند و این بنده حقیر عباسقلی سپهر وزیر تألیفات از گذارش و نگارش مرویات و منقولات ایشان ناگزیر است تا بعد از بیان این اخبار مختار آنرا بر نگارد شهاب الدین هیتمی در صواعق محرقه میگوید شمار آن لشکر که رسید ند و ابن زیاد ایشان را تجهیز نمود بیست هزار تن بودند و از تاریخ ابن اثیر چنان مفهوم میشود که لشکری که در کربلا حاضر شدند همان سپاهی بودند که با عمر بن سعد از کوفه بیرون شدند و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه میگوید عمر بن سعد بحرب امام حسین علیه السلام برفت و ابن زیاد فوج از پی فوج بدو او میفرستاد تا جملگی آن سپاه بیست هزار تن سواره و پیاده بر آمدند و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول میگوید بیست و دو هزار تن لشکر سواره و پیاده بحرب آنحضرت رفتند و ابن جوزی در تذکره میگوید عمر بن سعد بن ابی وقاص را ابن زیاد با چهار هزار تن بحرب امام حسین علیه السلام تجهیز کرد و پانصد سوار نیز روانه ساخت و از آنجمله یعنی پانصد سوار بر شرایع فرات نازل شدند و صاحب کشف الغمه در تعیین مقدار سپاه سواره و پیاده به بیست و دو هزار تن قایل است و در شرح شافیه گوید لشکر ابن زیاد که بجنگ آنحضرت

حاضر شدند پنجاه هزار سوار بودند و از کتاب اعلام الوری چنان معلوم میشود که لشکر ابن زیاد همان مردم بودند که با ابن سعد مامور شدند در نور الابصار نیز لشکر ابن زیاد را که از پی یکدیگر بیرون رفتند بیست هزار تن مینویسد و در رساله شیخ محمد صبان عدد ایشان را چنین مینویسد که لشکری که بحرب حسین علیه السلام مامور شد و ابن زیاد تجهیز کرد چهار هزار تن و بقولی بیست هزار تن بودند و در تاریخ الخمیس از تاریخ دول الاسلام مذکور است که ابن زیاد ده هزار تن لشکر بیار است و عمر بن سعد ابی وقاص را بر ایشان حاکم ساخت و عمر با مقدار دو هزار سوار بقتال آنحضرت برفت و امیران لشکر گشت و با آنحضرت در کربلا ملاقات کردند جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا میگوید ابن زیاد چهار هزار تن مرد سپاهی بسرداری عمر بن سعد بحرب آنحضرت بفرستاد و از تاریخ عماد الدین ابی العلا نیز چنان بر میآید که لشکری که بکربلا مامور شدند همان چهار هزار تن سوار هستند که با عمر سعد رفتند و صاحب روضة الشهداء بیست و دو هزار سواره و پیاده مینویسد و در کتاب تظلم الزهراء مرقوم است که عمر بن سعد با چهار هزار تن برفت و ابن زیاد لشکر بدو او میفرستاد و چون شش شب از محرم بر گذشت عدد آن لشکر به بیست هزار تن بود و در تاریخ یافعی بیست و دو هزار تن مسطور است و سید بن طاوس در لهوف میگوید لشکر ابن زیاد بیست هزار تن بودند و ابو اسحق اسفراینی عدد آن لشکر را که در کربلا نزد عمر بن سعد فراهم شدند چهل هزار سوار نوشته است و از تاریخ طبری چنان معلوم میشود که لشکر ابن زیاد که بکربلا حضور یافتند همان چهار هزار تن بودند که عمر بن سعد سرداری ایشان را یافت و از تاریخ گزیده نیز چهار هزار نفر معلوم میگردد و در کتاب تاریخ آثر و نیز چهار هزار تن مرقوم شده است و از کتاب عوالم چنان بر میآید که یازده هزار تن مرد لشکری در کربلا حاضر شده اند و از امالی صدوق علیه الرحمه نیز یازده هزار تن معلوم میشود و ابو مخنف تمام آن لشکر که بکربلا نازل شدند پنجاه هزار سوار مینویسد و اعثم کوفی تمام آن لشکر را از سواره و پیاده بیست و دو هزار تن میشمارد و از کتاب ارشاد شیخ مفید چنان فهمیده میآید که لشکر حاضر کربلا همان چهار هزار تن بودند و ابن شهر آشوب در کتاب مناقب خود عدد لشکری را که ابن زیاد برای رفتن بکربلا تجهیز نموده است سی و پنجهزار تن میشمارد و بعضی از مورخین معتبر اشاره بمقدار سپاه نکرده اند و بعضی نیز مقدار کثیر مذکور داشته اند چنانکه تحقیق آن در مقام خود بیاید

بیان اسامی سرداران سپاه ابن زیاد که از جانب او بکربلا روانه شدند

در فصول المهمه مسطور است که اول کسیکه با عمر بن سعد بیرون شد شمر بن ذی الجوشن بود با چهار هزار سوار و در عوالم مذکور است که عبید الله بن زیاد در نخیله لشکرگاه ساخت و یکنفر از سرهنگان سپاه خود را که عمر بن سعد نام داشت با چهار هزار سوار بحرب امام حسین علیه السلام بفرستاد و عبد الله الحصین التمیمی را با هزار سوار و شبث بن ربعی را پس از وی با هزار سوار و محمد بن اشعث بن قیس کندی را با هزار سوار مامور ساخت و سرداری این لشکر را برای پسر سعد رقم کرد و نیز آنجماعت را بفرمانبرداری و اطاعت او امر نمود و چون اهمال او را در مجاربه آنحضرت بشنید شمر بن ذی الجوشن را با چهار هزار سوار بسوی او بفرستاد و در شرح شافیه ابی فراس از مقتل ابی مخنف مسطور میدارد که اول سپاهی در راهی که بحرب آنحضرت روانه شد پسر سعد بود با چهار هزار سوار

بعد از آن ابن زیاد زشت نهاد عروة بن قیس را بخواند و رایتی از بهرش برببست و چهار هزار سوار در تحت آن
علم مقرر داشت آنگاه شمر بن ذی الجوشن ضبابی را بخواند و از بهر او نیز درفشی برببست و چهار هزار سوار با او
معین نمود آنگاه سنان بن انس نخعی را بخواند و علمی از بهرش برافراخت و ده هزار سوار با آن علم مشخص کرد
بعد از آن خولی بن یزید اصبحی را حاضر کرد و بیرقی از بهرش برافراشت و ده هزار سوار در تحت رایتش باز داشت و
نیز جز ایشان جماعتی از سرهنگان سپاه را بیاورد و با بیرق و سوار رهسپار گردانید چندانکه شماره ایشان به پنجاه
هزار سوار رسید و در کشف الغمه نیز چون فصول المهمه روایت شده است و در مطالب السئول نیز بدینگونه رقم شده است
و در مناقب ابن شهرآشوب مسطور است که حر از قادسیه با هزار سوار مأمور شد و کعب بن طلحه با سه هزار و عمر بن سعد با
چهار هزار و شمر بن ذی الجوشن سکونی با چهار هزار تن از مردم شام و یزید بن رکاب کلبی با دو هزار تن و حصین بن نمیر
سکونی با چهار هزار و مضایر بن رهینة المازنی با سه هزار و نصر بن حرشه با دو هزار و شبث بن ربعی ریاحی با هزار نفر
و حجار بن ابجر با هزار نفر و این جمله که نام میبرد بیست و دو هزار تن میشوند لکن میگوید ابن زیاد سی و پنج هزار تن آماده کرد
و ممکن است ابن زیاد این جماعت را تهیه کرده باشد لکن اینمقدار مأمور شده باشند و ابو اسحق اسفراینی در نور
العین گوید ابن زیاد عمر بن سعد را با شش هزار سوار روانه کرد و پسر حصین و لشکرش از قادسیه باو پیوستند
و از آن پس ابن زیاد پسر ربعی را با هزار سوار و شمر بن ذی الجوشن را با چهار هزار سوار بفرستاد و از آن پیش
حر بن یزید را با هزار سوار مأمور کرده بود و حجر بن ابجر را با بیست و دو هزار سوار از دنبال ایشان روانه کرد و
گفت این جمله را نزد عمر بن سعد برده بدو بگوی که امیر این گروه را نزد تو بفرستاد و میگوید اینک چهل هزار سوار
نزد تو حاضرند و تمام ایشان از اهل کوفه هستند و از مردم شام و حجاز و بصره یکنفر در میان ایشان نیست و این سپاه
کینه خواه همه با شمشیرهای هندی و نیزه های خطی و جملگی در قتل حسین راغب و مایل میباشند اعثم کوفی گوید چون
عمر سعد با چهار هزار نفر بکربلا رسید حر با هزار سوار بدو پیوست و اسامی و مقدار سرهنگان و سپاهیان را بطریقی
که از ابن شهرآشوب نقل شد مذکور میدارد و در روضة الشهداء نیز اسامی سرداران سپاه را نزدیک بهمین نامها
که مذکور شد مینویسد و میگوید عمر سعد با پنجهزار سوار از پیش برفته بود و از آن پس هفده هزار سواره و پیاده با این
سردارها بدو ملحق شدند و جملگی سپاه او بیست و دو هزار برآمد و در امالی صدوق علیه الرحمه فرماید که عمر بن سعد
با چهار هزار سوار برفت و عبدالله بن حصین تمیمی با هزار سوار و شبث بن ربعی با هزار سوار و محمد بن اشعث بن قیس
کندی نیز با هزار سوار برفتند و بعد از ایشان شمر بن ذی الجوشن با چهار هزار سوار مأمور شدند و در این روایت
با صاحب عوالم اتفاق رفته است و در بحار الانوار در آنجا که در باب مصائب آنحضرت مینگارد اسامی سرداران
و عدد سپاهیان را بطریق امالی صدوق و صاحب عوالم روایت میفرماید و نیز مجلسی علیه الرحمه در جلاء العیون
باین روایت عنایت دارد و نیز در اسرار الشهاده از مقتل ابی مخنف مسطور است که اول رایتی که بحرب آنحضرت
برشد از عمر سعد بود و رایت دوم از عروة بن قیس با دو هزار تن سوار جرار و علم سیم از سنان بن انس نخعی با
چهار هزار سوار و علم چهارم از شمر بن ذی الجوشن ضبابی با چهار هزار سوار و رایت ششم از خولی بن یزید اصبحی
با سه هزار سوار و علم هفتم از قشم با سه هزار سوار و رایت هشتم از حصین بن نمیر با هشت هزار سوار و

و علم نهم بسرداری ابو قدار باهلی با نه هزار سوار و درفش دهم را برای جابر بن حریمه تمیمی برببست و شش هزار
سوار با آن رایت مقرر داشت و این جمله را بحرب امام حسین علیه السلام روانه داشت و ابو مخنف گوید اینجماعت
راه برگرفتند تا پنجاه هزار سواره و پیاده که جمله از مردم کوفه بودند بجنگ امام علیه السلام فرود آمدند و بروایتی
هفتاد هزار تن پیاده و سواره با اسلحه کارزار حاضر شدند و ابن زیاد با بن سعد نوشت با این کثرت خیل و آلات حرب
و مردم طعن و ضرب دیگر برای تو راه طفره نیست هم اکنون مراقب باش تا در هر صبحگاه و شامگاه مرا از اخبار خود
مستحضر بداری و در اسامی این سردارهای ده گانه نیز اختلاف شده است و سپاه حر بن یزید ریاحی را چنانکه
از حرکت او گذارش رفت بعضی سه هزار سوار هم نگاشته اند و علامه مجلسی نیز در مقامی سپاه ابن زیاد را که
بنام سرهنگان لشکر مذکور فرموده بیست هزار تن میشوند لکن میفرماید لشکر ابن زیاد در کربلا سی هزار تن بودند و در ناسخ
التواریخ و بعضی کتب دیگر مسطور است که چون ابن زیاد از خطبه خود بپرداخت رایتی از بهر عمر بن سعد برببست
و او را با شش هزار سوار و بقولی نه هزار سوار بجانب کربلا روان داشت بعد از آن در طلب شبث بن ربعی بفرستاد
که بشتاب بساخته سفر باش که میباید بحرب حسین بروی شبث از اینکار کراهت داشت و میخواست متصدی
این امر خطیر و گناه کبیر گردد تمارض کرد و خود را رنجور ساخت ابن زیاد بدو نوشت همانا فرستاده من با من از
تمارض تو خبر داد سخت بیمناکم که از آن مردم باشی که چون مؤمنان را بنگرند از روی نفاق گویند ما ایمان آورده ایم
چون با منافقان بنشستند گفتند ما با شما اتفاق داریم و با مؤمنان از راه استهزا سخن کردیم اکنون ای شبث
اگر در مراتب فرمانبرداری ما ثابت هستی و متابعت ما را واجب میدانی شتابان بجانب ما گرایان باش چون شبث
این نامه را بدید بدانست یا از دنیا باید چشم بپوشید و بر خلاف میل ابن زیاد کوشید یا از آخرت دل برگرفت
و در عرصه رضای پسر زیاد منزل نمود نفس اماره بر وی چیره شد و ترک دنیا را دشوار و بی نصیبی از مثوبات
آخرویه را بر وی هموار شمرد و میخواست که پسر زیاد بداند او خود را بدروغ رنجور خوانده است لاجرم درنگ نمود
تا خورشید خاوری بجانب مغرب آهنگ فرمود شب هنگام نزد پسر زیاد شتافت تا رنجور را از بهبود امتیاز
نهد و درست درو بیماریش دیدار نگشاید ابن زیاد چون او را بدید بسی نوازش کرد و بخویشتن نزدیک نشاند
و فراوان ترحیب و ترجیب گفت بعد از آن گفت واجب است که تو در دفع حسین با ما متفق باشی و بر عطای او
بیفزود و از بهرش رایتی برببست و چهار هزار سوار در تحت حکومتش بگذاشت و گفت دوست میدارم که تعاقل
این مردم یعنی حسین علیه السلام بروی و یار ابن سعد باشی گفت ای امیر چنان میکنم و ابن زیاد همچنان فوج از پس
فوج ابن سعد همی فرستاد تا سی هزار تن با او کامل شدند و بقولی بر قدر از آن هفتاد هزار تن بپای ماند و در تحت حکومت
سایر سرداران رفتند یا شبث بن ربعی گذاشت و بقولی بعد از وی دیگر سرهنگان را مقرر داشت و در اخبار وارده مشهوره
از اهل بیت رسالت وارد است که عدد لشکر پسر سعد سی هزار تن بوده است و از این پس انشاء الله پاره بیانات و توضیحات و اشارات دیگر در مقام خود

بیان سبب اختلاف اخبار در عدد لشکر کفار که در کربلا حاضر شدند

چنانکه بیانات مورخین و مؤلفین ثبت گشت در شمار لشکر ابن زیاد بسی اختلاف است و از دو هزار تن تا هشتاد

هزار و صد هزار و یکصد و بیست هزار و از اینجمله بیشتر که شأن نگارش ندارد مرقوم شده است چنانکه از ابن شهرآشوب بعضی حدیث کرده اند که شمار لشکر کفار بر یکصد و هشتاد و چهار هزار بوده است و محمد بن اسمعیل که از علمای اهل سنت است چهل هزار تن یاد کرده است و از پاره کتب تواریخ چنان مستفاد میشود که یزید و ابن زیاد از بیم آنکه مبادا اهالی کوفه و اطراف کوفه گروهی از شیعیان بنصرت فرزند پیغمبر برخیزند و فتنه عظیم برخیزد باطراف و اکناف ممالک حکم نوشتند و لشکر خواستند و مردم جنگی بتدریج وارد میشدند چنانکه ابن العراقی بصری علوی گوید جماعه بودند زنگی نام ولایت کازران است که در ناحیه اهواز میباشد و مردم آنجا را زنگیون میگفتند زیراکه مردم آن ناحیه با جمعیتی کثیر از ولایت خود بجانب عراق بیرون آمدند تا با حضرت سید الشهدا علیه السلام قتال دهند وقتی بکوفه آمدند که آنحضرت شهید شده بود و ابن زیاد در ازای آن زحمت سفر هر یکرا ربع دینار که برابر دو قران و نیم این زمان است انعام بداد از قلت جایزه زبان بشکایت برگشودند پسر زیاد گفت چون شما بکار جنگ و استعمال سیف و سنان دچار نشده اید بیش از این مستحق نیستید و چون انعام ایشان بر ربع دینار تقرر یافت زنگیون لقب یافتند الکوفی از (?) بعض و لهذا این کتب که مذکور شد و اغلب آن محل اعتنا میباشد و همچنین بعضی کتب مقاتل که از نظر گذشت و نا برده نگشت چند وجه بر دیگر وجوه ترجیح پیدا میکند یکی قاعده بهمان سپاه ابن سعد که تا نه هزار تن شمرده ماند و دیگر یازده هزار تن که میخوانده و هزار تن سپاه حر بر نه هزار تن لشکر پسر سعد و ملحقات آن اضافه شده یازده هزار تن بشنده (?) و وجه نویسندگان بر این مقدار عنایت دارند دیگر بیست و دو هزار نفر که در کتب بیشتر اهل سیر معتبر باین مقدار منتهی میگردد و دیگر سی هزار نفر که زبان حدیث اهل بیت را قاتل آن شهید اند و هر صورتیکه این خبر از امام علیه السلام نقل میشود صحیح و متقن باشد جای تأمل نمی ماند و لزوما باید تمام منقولات دیگر را دور افکند و باین مقدار قائل بلکه جازم شد زیرا که خبریکه قطعا بمعصوم متصل گردد جای تردید باقی نمیگذارد و اگر قطعی نباشد میتوان بر خبر بیست و دو هزار تن که در اغلب کتب معتبره اشارت رفته است اتکال ورزید و نیز در پاره اخبار وارد است که امام حسین علیه السلام بعد از آنکه اصحاب و انصار آنحضرت شهید شدند و بنفس نفیس امامت بمحاربت پرداخت و بر آن لشکر خبیث حمله ور شد سی هزار نفر بر آنحضرت حامله کرده بودند و سبب این اختلاف روات بیشتر از این شده است که چون حضرت امام حسین علیه السلام از مکه باتنگ کوفه بیرون شد و این خبر منتشر گشت از اغلب قری و دهات جمعی بخیال اهل و منصب و جاه و مال برای حفظ دین و نصرت آنحضرت بیرون آمدند چنانکه نوشته اند چهار هزار نفر بهم کالبشی که دیدند و اهر بر منزلی که گذشت جمعی از اعراب بادیه بآنحضرت میپیوستند و چون یزید بن معویه که در آن وقت بدایت سلطنت و استقلالش بود خبر بیعت مردم کوفه و تفرقه شیعه و جنبش آنحضرت را شنید سخت متزلزل گردید که فتنه عظیم حادث شود و بنیاد گران در خدمت آنحضرت فراهم گردد چنانکه در کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام از دعام داشتند و نیز جمیعا (?) قلوب مردم را با او و او معویه رغبتی نیست و همه خواهان حسین علیه السلام هستند و برزوال سلطنت خود بودند (?) شد و برای رفع این غائله عظیم در اطراف ممالک نامه کرد و لشکر خواست و عنوان چنان نمود که مردی بر خلیفه وقت خروج کرده و دفعش بر مسلمانان واجب است عامل او ابن زیاد دیگر اینکه در تهیه لشکر برآمد و چون مملکت یزید را وسعتی بکمال بود بعید نیست که چون باحضار لشکریان فرمان شد علاوه حاضر شوند یا نشوند

سیصد هزار و چهارصد هزار یا بیش از آن را استعداد مذاکره باشد و مردمان با اطلاع بگویند چنین مقدار لشکر بکربلا میرود و عوام الناس بر حسب عادتی که معمول است مبالغه نمایند دیگر را ده نام برند چنانکه در هر زمان اینگونه اکاذیب متداول است ابن زیاد نیز لشکرهای خود را خواسته باشد و نامی گزاف در السنه جاری شود والبته اگر مردم کوفه بر بیعت خویش بپایند و مسلم بن عقیل علیه السلام ابن زیاد را در سرای هانی بن عروه بقتل میرسانید تمامت کوفه و بصره و اغلب بلاد حجاز از تحت سلطنت یزید بیرون میشد و چنان آشوبی برمیخاست که یکصد هزار و دویست هزار لشکر هم کفایت اینکار را نمینمود و این بود که در بدایت خبر بیعت مردم کوفه و حرکت امام حسین سلام الله علیه یزید احتیاط کار خود را مینمود و نام از احضار سپاهی بسیار میبرد و حاضران هم خلاف اقوال که می شنیدند مینگاشتند لکن چون خبر قتل مسلم اشتهار یافت یزید از آن صرافت فرو نشست و تو شکر (?) و آنچند تهیه را لازم ندید و چون ابن زیاد نفاق مردم کوفه و سست عهدی ایشان را بدید آماده کردن لشکر بسیار را لازم ندید و چون تفرقه اعراب و مردمان دنیاپرست را از اطراف حضرت امام حسین علیه السلام معلوم نمود همچنان از اندیشه خود فرو کشیدن گرفت و از مأموریت سپاه کثیر منصرف شد و چون خبر پراکندگی اصحاب و قلت اعوان آنحضرت را بدانست انصراف او از فرستادن سپاه بسیار بیشتر شد پس اگر بدقت بنگرند معلوم میشود برای مردمی که به دویست نفر نمیرسیده اند و از این جماعت هم بیشتر مردمان سالخورده مرتاض عابد یا جوان جنگ نیازموده بوده اند و با شتی عیال و اطفال وارد شده اند و در مکانی بیرون از آب و آبادانی و دور از وطن و اجتماع دوستان و انصار و اعوان جای ساخته اند چهار هزار سوار جرار همه با اسلحه کارزار هیچ مختص نیست تا چه رسد به یازده هزار و بیست و دو هزار سپاه کینه خواه و البته هر لشکری بنه و احمال و اثقال و مراکب و خیام و احتشام دارد و جماعتی مردم اردو بازاری و اصناف کسبه و تماشائی با ایشان است ممکن است ده هزار سوار و پیاده ده هزار مال و مواشی و ده هزار تن مردم متفرقه را شامل باشد و چنین جمعیت وارد و ای یک فرسنگ مسافت را فرو گیرند (?) مگر از زمین کربلا تا بکوفه چه مقدار مسافت است که استعداد بیش از این اردو را داشته باشد علاوه بر این چه باید ملاحظه نمود آذوقه و علوفه این لشکر از کجا فراهم میشود سپاهی که سیصد هزار و چهارصد هزار یا دو برابر این بلکه بیست فرسنگ طول مسافت لازم دارد و در روزی پنجاه هزار بار اشتر و استر حمل آذوقه و سایر مایحتاج این لشکر را میخواهد و بعلاوه محل این محمولات از کجاست و بعد از آنکه چنین انبوهی لشکر انجمن شد حاصل او چه خواهد بود با جمعی بس قلیل و چند ساعت مدت مقاتلت از انهدام این سپاه چه فایده میبرند و از این گذشته چون اهل کوفه بدانستند بحرب آنحضرت میروند تخلف کرده میشمردند و تعلل میورزیدند و باز میشدند چندانکه این خبر به ابن زیاد رسید و آنانکه مسامحت نموده بودند یک تن را بکشت تا دیگران ناچار رهسپار شدند و نیز چنانکه مذکور اشارت شد چون حضرت امام از وادی البیضاء بلکه بدو منزلی کوفه رسید و ابن زیاد مطلع شد حر بن یزید را با هزار نفر در مقدمه عمر سعد بفرستاد تا هر کجا امام علیه السلام را ملاقات کند مفارقت نجوید تا آنحضرت را بکوفه درآورد و چون خبر رسید که آنحضرت بکوفه نزدیک شده است دیگر باره بحر نوشت که در هر کجا نامه برسد همانجا حسین بن علی را در مکانی دور از آب و گیاه فرود آورد و حر نیز بموجب امر او رفتار نمود و چون تأمل کنند معلوم میشود که مردمی اگر یک

سر پیکی مانند عمر با هزار سوار بتواند مانع شود و در هر کجا امر یافته فرود آورد خصوصا در زمین بی آب و گیاه و دور از آبادی چگونه ابن زیاد حاجتمند میشود که برای حرب ایشان بیش از ده هزار یا بیست هزار سوار و پیاده آماده و روانه دارد و آنکه این لشکر در چنان بیابان دور از آبادی و گیاه چگونه بیشتر زیست توانست کرد و فرضا مردمی که بیست فرسنگ از معرکه دورتر باشند چکار میتوانند کرد و تیر و شمشیر او در کدام سر و دوش کارگر خواهد بود و دشمن او چه وقت بدو دست خواهد یافت و این چنین لشکر با لشکریکه مثلا در چین و هند توقف دارند تفاوت چه دارد که حضرت اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب سلام الله علیه که با آن شجاعت و بسالت و صولت که داشت و تمام عالم را فرو گرفته بود و بعد از آنکه با نود هزار لشکر جرار و آن سرداران دلیر مانند مالک اشتر و امثال او که با معویه در صفین مصاف داده جنگ نمودند معویه را از یکصد و بیست هزار سوار بیشتر نبود و چه علت دارد که یزید برای ابن سعد و قلیل آنهمه سپاه تهیه کند و آنکه پدرش معویه با خصمی چون امیر المؤمنین و نود هزار تن لشکر آنحضرت که اگر پنج بار بوده برابر قشون آنحضرت سپاه حاضر ساخت سزاوار بود و آنقدرت نیافت که با آن اسباب مملکت و طول مدت مقاتلت آن صحرای وسیع و دشت بسیار را از آنمقدار لشکر بیشتر حاضر کند پس چگونه پسرش یزید که بعد از پدرش معویه و سلطنت مردم روم ضعیف شده بود استطاعت دارد که برای چنین کارزاری بس مختصر لشکری بیرون از شمار حاضر سازد و از اینجمله برافزودن سبب قبول ضعاف اخبار و ردّ صحاح اخبار چیست اگر ما امام حسین علیه السلام را ولی خدا و قطب عالم امکان و متصرف در موجودات میدانیم محتاج باین ترتیبات نیستیم بیک اشاره او تمام عالم را انقلاب میرسد و ارواح از اجسام انفصال میجوید و آلات و ادوات هر فعلی بی اراده او کارگر نمیشود و هیچ حاجت نبوده که آنحضرت برای برد و نیروی بشری این جمله سپاه را در برابر بخواهد و اگر میدانیم برای آنحضرت لشکر او دویست تن و دیگر هزار تن و ده هزار تن کم چیزی نیست بلکه بسیار است تا چه رسد به پنج برابر و ده برابر آن والله اعلم بحقایق الامور

بیان پیغام دادن عمر بن سعد بحضرت سید الشهدا علیه السلام و جواب آنحضرت

حمدالله مستوفی گوید چون حسین علیه السلام از حر بن یزید جدا شد راه بادیه در سپرد تا بکربلا رسید اتفاقا عمر بن سعد که از جانب ابن زیاد با چهار هزار مرد بحرب آنحضرت مأمور بود دیگر باره حلقه کرده بودند تا آنجا رسید و با آنحضرت دچار گشت و مکالماتی که مذکور خواهد شد در میانه بگذشت و حمدالله در نقل این خبر کمتر شریک دارد طبری گوید چون عمر بن سعد بنینوی آمد خبر امام حسین علیه السلام را بکربلا یافت با سپاه تا آنجا شد و چون امام علیه السلام با آن سپاه نگران شد برگشت و با آن چهل سوار و صد پیاده بمیدان حرب بشتافت و صف برکشید و بر جای بایستاد و چنانکه طبری و شیخ مفید و اغلب محدثین نوشته اند چون عمر بن سعد یکروز بعد از نزول حضرت سید الشهدا علیه السلام بکربلا با چهار هزار تن از کوفه بنینوی فرود آمد و این روز سیم محرم بود و در روز و شب ششم محرم الحرام وارد شده بود زحمت راه چندی برآسود عزرة بن قیس احمسی را طلب کرد و گفت نزد حسین شو و از وی بپرس که از چه روی حرم امن را که معظم حرم امن است گذاشته بدین جانب آمده مقصود و مرام او چیست عزره چون از آن مردم بود که با آنحضرت عرض عریضه کرده قدوم مبارکش را خواستار شده بود شرم میداشت

میداشت که بخدمتش رسالت کند پس با پسر سعد گفت ای امیر میان من و حسین بن علی در طی این مکاتیب بعضی مراسلات بوده و در مراتب مودت و یکجهتی بسی کلمات نوشته ام و چون بوفا مقرون نشد اینساعت شرم دارم که بخدمت وی شوم عمر سعد گفت ترا معاف داشتم و بدیگر رؤسا که در حضرتش عرض مکاتیب کرده بودند امر کرد این رسالت بگذارند همگی اباء و امتناع نمودند و از آن رسالت اظهار کراهت کردند و بروایت صاحب تاریخ الفی مرة بن سفیان از عمر سعد در بدو ورود بخدمت حسین رسالت داد و بروایت دیگر آن رؤسای لشکر قبول نکردند چه همگی عرض مکاتیب کرده بودند و بروایت ابی مخنف عمر سعد مردی را که کثیر نام داشت بفرستاد و آنمرد بعد از مکالمات چند در خدمت آنحضرت بماند تا شهید شد و چون کار بدینگونه رفت پس کثیر بن عبدالله شعبی که سواری جرار و شجاعی خنجرگذار بود و از هیچ چیز روی بر نمیتافت و از هیچ چیز اندیشه نداشت برخاست و با پسر سعد گفت من برای تقدیم این خدمت حاضرم و میروم و بخدای سوگند میخورم که اگر خواهی او را میکشم عمر گفت نمیخواهم او را مقتول و مجروح سازی لکن برو و بپرس که چه چیز موجب این آمدن اوست پس کثیر چون گرگ درنده برخاست و با تیر و شمشیر بجانب خیام با احتشام آنحضرت روان شد چون نزدیک رسید ابو ثمامه صائدی او را بدید و بخدمت امام حسین علیه السلام معروض داشت اصلحک الله یا اباعبدالله همانا بجانب تو میآید کسیکه شریرترین مردم زمین و در خونریزی جری ترین ایشان و در مقاتلت جنگجوی ترین اهل عالم است و چون این کلمات را بعرض رسانید خود برخاست و سر راه بر کثیر بگرفت و بقولی امام حسین سلام الله علیه برخاست و در وی نگران شد و ابو ثمامه گفت شمشیر بگذار و پیشتر برو و سخنی که داری معروض دار ابو ثمامه گفت شمشیر خود را میگذارم و شما را چندان گرامی نمیدارم که برعایت حشمت شما شمشیر خود بگذارم من رسولی پیش شما هستم و پیغامی دارم اگر میشنوید تبلیغ رسالت میکنم و اگر باز میدارید باز میگردم ابو ثمامه گفت بر قائمه شمشیر تو دست میگذارم آنوقت تبلیغ رسالت کن کثیر گفت سوگند بخدای تو نتوانی بشمشیر من دست بسائی ابو ثمامه گفت اگر چنین است در همین جا ایستاده باش و آنچه خواهی بمن بگوی تا من پیغام ترا برسانم و من نمیگذارم که نزدیک بروی چه تو مردی فاجر و نابکاری پس هر دو تن زبان بدشنام یکدیگر برگشادند و کثیر با خشم و ستیز بازگشت و حکایت خویش را با عمر بن سعد باز نمود و گفت ایشان مرا راه نمیگذارند تا نزد حسین شوم و سخنی که دارم باز گویم چون عمر بن سعد چنین دید قرة بن قیس حنظلی را نزدیک طلبیده گفت ای قره رحمت بر تو باد حسین را ملاقات کن و بپرس که برای چکار آمده و چه اراده دارد و قره بموجب فرمان بخدمت آنحضرت روان شد چون امام علیه السلام او را بدید با اصحاب خود فرمود او را میشناسید گفت حبیب بن مظاهر عرض کرد وی مردی است از حنظله تمیم و خواهرزاده ماست و من او را بحسن رأی و عقیدت میشناسم و هیچ در حساب نمیآوردم که با اینمردم در یک حساب در آید و در این مشهد حاضر و شاهد گردد پس زهیر بن القین با او گفت حاجت چه داری گفت از جانب پسر سعد بحضرت امام حسین رسالتی دارم اگر اجازت دهید و تشرف کردیده معروض دارم زهیر گفت سلاح از تن بگذار و قدم بردار گفت چنان کنم پس اسلحه خود را فرو گذاشت و بخدمت آنحضرت برفت و سلام براند و جواب بشنید آنگاه بر دست و پای مبارکش بوسه برنهاد و آنچه رسالت داشت بگذاشت امام حسین علیه السلام فرمود مرا خود عزیمت کوفه نبود لکن معارف و اعیان

اینشهر بمن نامه کردند و بجانب خود دعوت کردند تا بمن اقتدا نمایند و بیعت کنند و در اینمعنی بسی جهد و مبالغه نمودند لاجرم ملتمس ایشانرا قبول کردم و از مکه باینجا آمدم لکن در این اثنا غدر و بیوفائی ایشان معلوم شد چه بعد از آنکه همه هزار تن دست بدست مسلم داده به بیعت من درآمدند عهد بشکستند و مسلم را تنها بگذاشتند تا به تیغ ستم مقتول گشت و چون حال بیوفائی ایشان با من مکشوف افتاد خواستم بازگردم حر بن یزید ریاحی مانع شد و از من جدا نگشت تا مرا در این منزل فرود آورد و امروز چون حال ایشان دیگرگون شده و از آنچه گفته اند پشیمان گردیده اند و نقض عهد را روا میدارند و بر قدوم من کراهت یافته اند مراجعت میکنم اگر مانع نشوید و بمکه میشوم جواب سالت قره بن قیس بعمر گوشنیدی با عمر گوی که اکنون باید قرابت قریبه که میان من و تو است ملاحظه کنی و مرا بگذاری تا بوطن مالوف مراجعت کنم عرض کرد منت پذیرم و چنین کنم آنگاه قره عرض کرد خداوند تعالی لعنت فرماید آنمردمی را که بحضرت تو عرض این مکاتیب کردند و امروز در زمره خواص ابن زیاد انسلاک دارند و چون آهنگ مراجعت کرد حبیب بن مظاهر گفت وای بر تو ای قره من همیشه ترا با اعتقاد نیکو و محب آل مصطفی دیده ام اکنون سخت در عجب هستم که از چه روی با این مردم فاجر فاسق دشمن خدای و رسول خدای موافقت میکنی و با ایشان این زمین بیایدی اگر عقیدت خود را دیگرگون نکرده باشی بازگرد و در حضرت امام حسین بپای تا بسعادت ابدی کامیاب شوی همانا بدستیاری آن توفیق اسلام باقی بجوئی از نصرت او روی بتابی قره گفت ای مولای من کیست که بهشت را بر دوزخ برگزیده آنسمای پناه میبرم که از دوستی اهل بیت پیغمبر اعتقاد خود را دیگرگون نمایم چون اینساعت مرا برسالت فرستاده اند بایست مراجعت نمود و آنچه جواب یافته ام باز رسانم آنگاه در ست بیندیشم باشد که نزد شما باز آیم پس نزد پسر سعد رفت و آنچه از آنحضرت شنیده بود باز گفت عمر گفت امیدوارم که یزدان تعالی مرا از محاربت و مقاتلت حسین معافه کرداند و انامنا رغبت لطیفه برآید که حسین بن علی بازگردد چه ارا بهیچ نشاید بادی جنگ نمایم و از آنجواب امام حسین علیه السلام مسرور شد و گفتند شاید در میان حسین و ابن زیاد بصلح بگذرد

بیان نامه نگاری ابن سعد در کار امام حسین علیه السلام با ابن زیاد و جواب او

اینوقت ابن سعد نامه باین مضمون با ابن زیاد بنوشت بسم الله الرحمن الرحیم بجانب امیر عبیدالله از طرف ابن سعد نوشته میشود اما بعد فرمان ترا اطاعت کردم و در برابر حسین بن علی فرود آمدم و رسولی بدو بفرستادم که بچه سبب از مکه بیرون امده و در این بیابان منزل ساخته مطلب و مطلوب او چیست جواب داده بود که مردم کوفه نامه ها نوشتند و رسولان معتبر و مردمان بزرگ نزد من فرستادند و خواستار شدند تا نزد ایشان آیم تا با من بیعت کنند آمدن من بسبب استدعای اهل کوفه بوده است هم اکنون اگر قدوم مرا مکروه میشمارید و برخلاف آنچه بمن نگاشته اید آهنگ دارید باز میگردم و بمکه میروم سخن حسین بن علی براینمنوال است که در قلم آورده ام بر عزیمت مراجعت است اکنون اختیار با تو است امیر را معلوم باشد حسان بن فاید عبسی گوید نزد عبیدالله بن زیاد حاضر بودم که نامه پسر سعد را بیاوردند چون از نامه مهر برگرفت و بخواند ساعتی با خود بیندیشید آنگاه شعری باینمعنی قرائت نمود اکنون که چنگ و چنگال ما بروی درآویخته امید نجات دارد هرگز این نشود

امید رستگاری از بهرش نباشد و در جواب عمر بن سعد نوشت اما بعد نامه تو بمن رسید و از آنچه در نگارش آورده بودی مستحضر شدم هیچ بسخن او التفات مجوی و چون این نامه من بتو رسید بیعت یزید را بر حسین عرض ده تا با اصحاب خود بپذیرفتار شود اگر قبول نمود فهو المراد و گرنه بهر نوع که توانی او را نزد من حاضر کن والسلام و بقولی نوشت چون بیعت یزید را قبول کردند آنوقت هر چه رای ما باشد درباب او ظاهر خواهد شد چون ابن سعد این نامه را بدید گفت انا لله و انا الیه راجعون میترسم ابن زیاد در طلب عافیت نباشد و بقول اعثم کوفی گفت انشاء الله تعالی عاقبت اینکار خیر باشد لکن درباب بیعت گرفتن از امام حسین که عبیدالله نوشته بود در حضرت امام حسین علیه السلام چیزی معروض نداشت چه میدانست اظهار اینمطلب در حضرت حسین فایدتی ندارد و آنحضرت هرگز با یزید بیعت نمیکند و بقول صاحب روضة الصفا آن نوشته را با همان رسولی که آمده بود برای سید الشهداء صلوات الله علیه بفرستاد در جواب فرمود هرگز بسخن ابن زیاد عمل نمیکنم و فرمان او را نمیبرم و این ابا و امتناع حسین علیه السلام گوشزد ابن زیاد شد و خشمناک گردید و نخیله را لشکرگاه ساخت و حجار بن ابجر و شبث بن ربعی و شمر بن ذی الجوشن را بمدد عمر فرستاد اما هر چند جمعی کثیر را بحرب آنحضرت میفرستاد بیشتر ایشان حرب آنحضرت را مکروه میشمردند و بازمیگشتند چون عبیدالله اینحال را بدانست سعد بن عبدالرحمن را فرمان داد تا گرد محلات کوفه بگردد و از آنانکه تخلف جسته اند هر کرا بنگرد نزد او بفرستد سعد شخصی از مردم شام را که بواسطه اخذ میراث از لشکرگاه ابن سعد بازگشته بود دریافت و بدارالاماره فرستاد و ابن زیاد امر نمود تا او را گردن زدند چون مردم مشاهده اینگونه سیاست کردند هر که تخلف کرده بود روی بکربلا نهاد و بروایت اعثم کوفی ابن زیاد چون این مکتوب عمر بن سعد را بدید دیگر روز بمسجد جامع کوفه شد و مردم را فراگرد ساخت و آن خطبه را که پیش از این سمت نگارش گرفت در محامد آل ابی سفیان و تحریص لشکر و توفیر عطایا و ارزاق ایشان براند و آنانرا ساخته سفر کربلا گردانید و ایشان برفتند و بعمر سعد پیوستند و اول کسیکه از سرداران معروف برفت شمر بن ذی الجوشن بود

بیان دعوت حبیب بن مظاهر مردم بنی اسد را بیاری حضرت امام حسین علیه السلام و مانع شدن عمر سعد

در بعضی کتب تواریخ مسطور است که در این اوقات حبیب بن مظاهر اسدی بحضرت امام حسین علیه السلام بیامد و عرض کرد ای پسر رسولخدا قبیله بنی اسد با خویشاوندی دارند و باین مکان نزدیک هستند اگر اجازت دهی نزد ایشان میشوم و اجابت ایشان حضرت ترا دعوت مینمایم فرمود روا باشد پس حبیب درنگ نمود تا تاریکی شب جهانرا در پرده گرفت آنگاه چنانکه کسی او را نشناسد آهنگ او را نمانده از میان اصحاب بیرون شد و با تعجیل و شتاب راه در نوشت و در قبیله بنی اسد درآمد چون مردم بنی اسد او را بدیدند خرم و خرسند شدند و گفتند ای حبیب باز گوی تا چه حاجت داری گفت نزدیک شما بیامده ام تا شما را بخیر و سعادت و شرافت سرمدی که هرگز پایان نپذیرد دلالت کنم گفتند باز گوی تا چیست گفت اینک پسر دختر رسولخدای با جماعتی از مؤمنان که هر یک بهزار تن تن زنی دارند در زمین کربلا بار برگشوده اند و عمر بن سعد با گروهی از لشکر بر اطراف ایشان پره زده اند همانا شما قوم و عشیرت من هستید و واجب است که شما را از پند و نصیحت خود مهجور ندارم

وراه رشد و صلاح را بر شما باز نمایم تا روز دیگر پیش با من اطاعت و متابعت کنید و یاری پسر پیغمبر خود کرده
کیرید تا از شرف هر دو جهان کامکار شوید قسم بخدای هیچکس در خدمت او شهید نگردد جز اینکه در علیین رفیق
مصطفی باشد عبدالله بن بشر که بس جوانی بود چون این کلمات بشنید گفت اول کس من هستم که پذیرای این دعوت
شده و در راه پسر پیغمبر از مال و جان دل برکنم و شعری با این مضمون با رجزه بخواند که چون هنگام نبرد مردان
آویزد و سنبر فرسان و شجعان کرده و در پهنه آوردگاه تیغ و تیر کین بهم بر آورند قوم و عشیرت من میدانند که من
چگونه شجاعی دلیر و مرد افکنی پر غیرو شیری تیز چنگ و پلنگی پرآهنگ هستم چون مردم بنی اسد این مبادرت بدیدند
حمیت ظاهر شد و در نصرت آنحضرت بریکدیگر سبقت میگرفتند چندانکه نود تن مرد کارزار و کمر استوار ساخته در همان
ساعت بحضرت امام حسین راه برگرفتند لکن از آن طرف مردی از بنی اسد که سرشته نفاق و شقاق بود بعد از وقت
و خبر ایشان را بعمر بن سعد بگذاشت ابن سعد در همان ساعت یکی از سرهنگان سپاه را که ازرق نام داشت با چهار صد
تن مردم جنگجوی مأمور نمود تا بشتاب بر راه ایشان بتاختند و با مردم بنی اسد دچار گردیدند و در کنار فرات
جنگ در پیوستند حبیب بن مظاهر چون این حال را بدید بانگ بر ازرق برکشید که ای ازرق وای بر تو از مهر تو و از برای آنچه
اینگونه کردار را سزاوار منیت بگذار تا جز تو دیگری در عرصه این شقاوت بگردد و با طریق عداوت بسپارد و آن
معروف را این کلمات اثر نکرد و لشکر را با ضرب کعب نیزه بدفع بنی اسد انگیزش میداد چون بنی اسد
اندک بودند توانائی مقاومت نیاوردند و بهزیمت روی برگاشتند حبیب بن مظاهر باز حسب بسیار خود را
بآنحضرت برسانید و داستان براند فرمود لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ الا بالله

بیان مکاتبه ابن سعد و ابن زیاد و بستن آب بر روی امام علیه السلام

عمر بن سعد را از جانب عبیدالله بن زیاد به تفاریق بیست هزار تن مرد سپاهی انجمن شد و از آن پس که شبث بن
ربعی را با هزار سوار و حجار بن ابجر را با هزار سوار بکربلا همسپار ساخت و لشکر پسر سعد بیست و دو هزار سوار
و پیاده برآمد عبیدالله نامه به پسر سعد نوشت که ترا در محاربت با حسین بن علی از این پس عذر و بهانه نماند
اگر از قلت سپاه شکایت داشتی اینک ساخته آن بهانه برخاست و بیست و دو هزار سواره و پیاده با عدت
و آلت کارزار و سلاح و شوکت کامل نزد تو روانه شد و امور تو در تحت انتظام قوام گرفت همی باید
پیاپی مرا از حال خبر خویش مستحضر داری و از آنچه در میان تو و حسین بن علی از محاربت و مقاتلت بگذرد
اطلاع مرا واجب شماری و بهر بامداد و شامگاه قاصد تو نزد من بیاید و نوشته ترا که بر مجاری حال اشتمال
داشته باشد از نظر من بگذراند و اینهمه را از لوازم و شرایط بدان والسلام این نامه را بدین منوال بعمر نوشت
معذلک در هر روز چیزی دیگر مسطور میداشت و کسانی را که محل اعتماد وی بودند مراقبت حال او میفرستاد
و ایشان میرفتند و عمر را در امضای آنکار تحریص مینمودند و تعجیل و مسارعت میکردند و عمر بن سعد در آن
مقاتلت و محاربت مسامحت مینمود و مکروه میشمرد که با حسین علیه السلام قتال دهد و خون پسر پیغمبر را بر گردن
سپارد پس با آنحضرت آلتی فرستاد که اگر مسئول مرا باجابت مقرون داری نیکوچنان است که ساعتی

با هم بنشینیم و در اصلاح این امر سخن کنیم فرمود روا باشد پس شبانگاهی در کنار فرات بساطی بگستردند و مجلس را
از بیگانه تهی کردند و هر دو تن جلوس نمودند و از هر در بسی سخن راندند خولی بن یزید اصبحی که از دشمنان
دیرین و معاندان کهن حسین بن علی و خاندان سید المرسلین صلی الله علیه و آله بود بر اینحال وقوف یافت
و مکتوبی با این مضمون بعبیدالله بن زیاد نوشت اما بعد ای امیر تا عمر بن سعد هر شبانه از لشکرگاه خود بیرون
میرود و بیگانه میشود و در کنار فرات طرح بساط میکند و حسین را دعوت مینماید و سخنها میگذارد تا پاسی از شب
میگذرد و جز از راه مهربانی و رأفت با حسین نیرود و فرمان کن تا رشته اینخدمت را از گردن فرو گذارد و زمام
اینخدمت و انجام این امر را با من گذار تا بپایان رسانم و کار حسین را کفایت کنم چون ابن زیاد این مکتوب را
قرائت کرد از پسر سعد رنجیده خاطر شد و بدو نوشت اما بعد ای پسر سعد مرا رسیده که هر شب از لشکرگاه خود
بیرون میشوی و بساطی میگسترانی و حسین را میخوانی و از هر سوی حدیث میپاری و سخن میگذاری تا پاره از شب
سپری میشود چون این نامه را بخوانی باید بی توانی حسین را برا طاعت امر من باز داری وگرنه او را از آشامیدن
آب باز دار و ولب تشنه اش مدار همانا من آب را بر جماعت یهود و نصاری حلال و بر حسین و اهل بیت او
حرام کردم همی باید که در میان حسین و اصحاب او و آب فرات حایل و حاجز باشی و نگذاری یک جرعه و قطره
از آن بیاشامند چنانکه این معاملت را با امیرالمؤمنین عثمان مظلوم بپای آوردند و بروایت اعثم کوفی
تا ششم روز از محرم گذشته عبیدالله بن زیاد دیمه و زعلی التوالی بعمر سعد مکتوب میفرستاد و او را بر قتال
حسین بن علی تحریص مینمود پس لشکر عمر سعد بناچار در کنار آب فرات فرود آمدند و امام حسین و اصحاب
آنحضرت را از نزدیک شدن آب مانع میشدند از این روی تشنگی بر ایشان مستولی شد و عطش مؤثر افتاد حسین
علیه السلام تبری برگرفت و از آنجانب که خیمه زنان بود و للذا آنسوی نوزده گام و بقولی کلنگی برداشته نه گام
برگرفت و زمین را بکاوید چشمه آبی بس زلال و خوشگوار نمودار شد اصحاب را بفرمود تا از آن آب عذب
شیرین مشکها پر آب کردند و بازگشتند بعد از آن آب را از زمین فرو خوردند و ناپدید شد و آن چشمه را دیگر ندیدند
چون پسر زیاد از اینخبر مستحضر شد نامه به پسر سعد نوشت که مرا رسیده که حسین بن علی و یاران او چاهها فرو کنند
و آب بر میدارند و از این روی هیچ زحمت و کلفتی ندارند چون بر این مکتوب وقوف یابی البته حسین بن علی
و اصحابش را از کندن چاه منع کنی و نگذاری پیرامون آب بگردند زیرا که ایشان لعلمان آب بدادند نوبتی
ایشان را آب ده و نگذار یک قطره آب از فرات بچشند چون این نامه را عمر بدید کار را بر حسین علیه السلام
سخت کرد و بگماشت چشم ایشان آب را نگران شود و مردی را از خیل خود که عمرو بن الحجاج زبیدی میخواندند
بخواند و گروهی و بروایتی پانصد تن سواره و پیاده بدو گذاشت و بقولی حجر بن ابجر را بخواست و رایتی
از بهر او بربست و دو هزار سوار در تحت آن رایت بداشت و او را فرمان کرد تا در شریعه فرود آید و امام
حسین را از آب منع کند و نیز رایتی از بهر شبث بن ربعی بربست و دو هزار سوار در حکومت او مقرر داشت
[illegible] امه معامه در جلد دوازدهم بحار الانوار در ذیل احوال حضرت امام رضا سلام الله تعالی علیه در شرح
قصیده دعبل بن علی خزاعی در ترجمه این بیت قبور بشط النهرین حیث کربلا معرسهم منها بشط فرات میفرماید تعنی

نزدیک بفرات و این نهر یک شعبه از فرات است که بکربلا جاری شده و این همان آبی است که امام حسین علیه السلام را از شرب آن ممنوع نمودند و بروایت حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده روز عاشورا حرب کردند و آب بر روی حسین علیه السلام بستند معلوم شود آب را روز عاشورا بسته اند و این نیز سهل نیست چه در هوای تابستان و عدم طاقت اطفال و کثرت عطشی که جنگ آورانرا از شدت حرکت و تکاپوی میدان حرب و گرد و غبار و تلخی جراحات فرا میرسد یک صبح تا اواخر عصر برابر تشنگی چند روز و شب مؤثر است بسیار کسان باشند که اگر چنین زحمت یابند از پس چند ساعت زنده نمانند الجمله عمر بن سعد با پسر حجاج علیهما اللعنه روی آورد و گفت که آب فرات را نگاهدار و مگذار که حسین یا یک تن از اصحاب او بجرعه از آب کامیاب شود و دیگر امر نمود که آواز برکشد و گوید ای پسر فاطمه فرزند رسول خدا تو ازین آب یکجرعه نچشی تا گاهی که طعم مرگ بچشی یا رشته اطاعت یزید را برگردن بکشی و اینواقعه در روز سه شنبه هفتم محرم الحرام بود و ابن اثیر گوید سه روز قبل از شهادت امام حسین علیه السلام آب را بر آنحضرت بستند و از کتاب عوالم و بعضی کتب دیگر مستفاد میشود که بعد از ورود شمر بن ذی الجوشن آبرا بستند و اگر چنین باشد دوام منع آب این چند نیست چه آنحضرت بعد از آمدن شمر با اصحاب خود میفرماید ازین آب بیاشامید که توشه آخرین شماست و وضو بسازید و جامه های خود را بشستن دهید تا کفن شما شود آنگاه نماز صبح را بگذاشت و مهیای حرب شد و اگر چنین باشد خبر بستن آب در همان روز عاشورا خواهد بود و ابن شهرآشوب و معینه علیهما الرحمه و پاره دیگر نیز بوقت منع آب اشارت میکنند اما و اینکه آبرا بسته اند و عطش بر آنحضرت و اصحاب و اطفال آنحضرت چنان چیره گردیده است که مشرف بر هلاک بوده اند جای تردید نیست چنانکه خداوند تعالی از تشنگی آنحضرت با موسی علیه السلام حکایت میفرماید و در السنه زیارات و از اخبار و احادیث صحیحه و تواریخ عدیده وارد و شایع است همانا چون کسی بر پستی جهان بخواهد نگران شود و ذلت و هوان روزگار را بخواهد بمیزان آورد همین بس باشد که بر این خبر بگذرد و ببیند که مانند پسر زیاد زبون نژاد و غیر آزاده را کار بآنجا رسد که حکومت و اختیار بآنجا ایستد که بعامل و سردار خود بنویسد من آبرا بر یهود و نصاری حلال کردم و بر حسین و اهل بیتش حرام نمودم و در این امر دو غرابت است یکی قدرت او بنوشتن دوم که بجا آمدن شمر است اطاعت عمر سعد و فرستادن سپاه بشریعه فرات و سکوت مردم با اینکه میدانستند آب فرات را بفرمان چه ناکسی بر روی چه کسی می بندند و جگر گوشه پیغمبر را تشنه جگر میگذارند و در همانشب چنان معجزه از جوشش چشمه آب مشهود ساخته بودند و اینجمله همه از نهایت ضلالت و غوایت و شقاوت و طمع بمال و جاه دنیا است

بیان جسارت و شماتت عبدالله بن حصین و عمرو بن حجاج در حضرت امام و هلاک آن ملعون

چنانکه اشارت رفت چون عمر بن سعد بفرمود تا عمرو بن الحجاج با پانصد سوار بر شریعه فرات فرود شدند و امام علیه السلام و اصحابش را از شرب آب فرات مانع گشتند بفرمان او عبدالله بن حصین ازدی و بقولی اکثم کوفی عبدالرحمن بن حصین ازدی از جماعت بجیله و بروایتی تمیم بن حصین فریاد برداشت ای حسین آیا بر این آب فرات که چون جگرپاره آسمان و باران غلیان صاف و زلال و موج آور است نگران نمیشوید سوگند بخدای

ازین آب یکقطره نخواهید نوشید تا گاهی که از سختی تشنگی و شدت عطش بمیرید امام علیه السلام فرمود کیستی ام خود را بگفت آنحضرت عرض کرد بارخدایا عبدالله بن حصین را تشنه بکش و هرگزش آمرزیده مدار علماء مورخین سنی و شیعی روایت کنند و حمید بن مسلم گوید قسم بآنخدا که جز او خدائی نیست که آن مطرود ملعون بیمار شد و تشنگی جگرش را چنان بتافت که همی فریاد العطش برمیکشید آب حاضر میساختند و آن خبیث چندان میاشامید که شکمش تا گلوگاهش مانند مشکی پر آب میشد آنگاه جمله را قی مینمود و از تاب عطش بی تاب میگشت و دیده خواب نمیدید و فریاد العطش بر میآورد دیگر باره شکم را پر آب میکرد و همچنان تهی باز میگردانید و بر اینگونه بود تا از شدت زحمت تشنگی باتش دوزخ راه سپرد ابن جوزی گوید که عمرو بن الحجاج نیز صدا برکشید و گفت یا حسین اینک آب فراتست که سگ و ددان و خوکهای اهل سواد از آن می آشامند و قرها و کرکها از آن مشروب میشوند لکن سوگند بخدای تو از آن یکقطره نیاشامی تا حمیم جحیم را دریابی ابن جوزی مینویسد این سخن آن خبیث بر حضرت سیدالشهداء علیه السلام از منع نمودن آب را بر آنحضرت سخت تر بود

بیان سخت شدن کار آب بر اصحاب و ملقب شدن حضرت عباس علیه السلام بسقا

ازین پیش اشارت رفت که چون عمرو بن الحجاج و سپاه او مانع شدند که آب باصحاب امام حسین علیه السلام برسد و عطش بر ایشان مستولی شد و بمعجزه امام علیه السلام چشمه بجوشید و منتهای بر ساختند و آن چشمه ناپدید گردید و ابن زیاد بعمر بن سعد نوشت شنیده ام چاه میکنند ایشان را مانع شو و عمر بن سعد در تشدید منع آب استوارتر گشت و اصحاب را آب کمیاب شد و تشنگی غالب گشت امام حسین علیه السلام برادر گرامی خود عباس سلام الله علیه را طلب کرد و بیست سوار و سی تن پیاده و بقولی سی سوار و بیست پیاده بالتزام رکابش مأمور ساخت و فرمود بیست مشک برگیر و بکنار فرات شو و آب بیاور عباس علیه السلام انگشت قبول بر دیده نهاده در کمین بود تا شب در آمد و تاریکی جهان را در نوشت آنگاه عباس پسر شیر خدا چون شیر خشم آلود با آن جماعت سواره و پیاده بکنار شریعه روان شد عمرو بن الحجاج که نگهبان آب فرات بود آواز داد کیست که آب برمیگیرد هلال بن نافع که از بزرگان اصحاب عباس در پیش آنحضرت روان بود و نخست بشریعه اندر شد گفت پسر عم تو هستم بیامده ام تا آب بخورم عمرو گفت بنوش که نوشت باد هلال گفت ای عمرو وای بر تو مرا آب میدهی و پسر پیغمبر و اهل بیتش را تشنه میگذاری چگونه آب خورم که حسین بن علی و فرزندانش از عطش هلاک میشوند عمرو گفت راست میگوئی و این حال بر ما معلوم است لکن بر ما حرجی نیست مردی مأموریم و باید اینکار را بانجام رسانیم و هر چه مأموری هست در است هلال چون اینگونه مقال را بشنید صیحه برکشید که ای یاران بیائید و آب برگیرید عمرو بن حجاج را معلوم شد که جماعت اصحاب حسین علیه السلام بشتافتند در وقت برخاست و حرب بپا داشت عباس علیه السلام چون بشنید هر کس با مردم خود در آمدند و در شریعه فرات حرب و طعن و ضرب بالا گرفت از اصحاب امام حسین علیه السلام بعضی بکار جنگ در آمدند و برخی مشکها را پر آب همی ساختند و خویشتن میجوشیدند و مشکهای آب را بسلامت ببردند و در این جنگ از اصحاب امام حسین صلوات الله علیه هیچکس را آسیبی نرسید لکن از سپاه عمرو بن الحجاج چند تن مقتول و مجروح شدند

و اهل بیت بی‌آب کشتند لکن ابن جوزی در تذکره می‌نویسد لشکر ابن سعد در کار آب قتال دادند و اصحاب آن حضرت را امکان آب بردن ندادند و این بعید است زیرا که دواب یا بعضی اطفال خردسال اگر از آن روز تا روز عاشورا تشنه می‌ماندند البته بیشتر آنها از شدت عطش و التهاب تشنگی هلاک می‌شدند زیرا که بعد از آن شب آب نیاورده اند و عباس علیه السلام را در همان وقت سقا لقب دادند چنانکه طبری میگوید و ابن شهرآشوب نیز می‌نویسد که سه روز در میان آنحضرت و آب حایل شدند تا شهید گشت و معلوم میشود در آن شب آن جناب مشک آب را آورده بودند و اصحاب آنحضرت خود را تشنه میداشتند که اطفال صغار از عطش هلاک نشوند و تا شب عاشورا آن آب بوده است که وضو ساخته اند و غسل کرده اند و مهیای شهادت شده اند و نیز نوشته اند چون لشکر عمرو بن الحجاج برای منع آب حمله آوردند جناب ابی الفضل دافع به دفع آنها پرداخته در آن واقع نافع بن هلال مردی از صیدا یا از کسان عمرو بن الحجاج را نیزه بزد آنمرد اگرچه آن واقعه را وقعی ننهاد لکن آن زخم فزونی گرفت و خون از آن برفت تا به دوزخ بشتافت

بیان ملاقات نمودن بریر بن حضیر همدانی با عمر سعد و مکالمات ایشان

چون کار آب بر اصحاب سخت گشت و عطش اهل بیت و اطفال بنهایت پیوست بریر بن خضیر همدانی و بقولی یزید بن حصین همدانی که در حضرت امام حسین علیه السلام ارادتی خاص و صدقی مخصوص اختصاص داشت عرض کرد ای پسر رسولخدای مرا اجازت بده تا نزد پسر سعد شوم و در باب منع آب با او سخن کنم شاید در دل این سنگدل اثر کند و پند من در گوش وی کارگر گردد فرمود اینکار بمیل و اراده تست و آنحضرت امنیه را از آن فرمود که در حضور مبارکش معلوم بود که شقاوت پسر سعد از قبول سعادت مانع است و اجازه آب را نمیدهد لکن برای اینکه قوت قساوت و کمال شقاوتش بر دیگران روشن تر و اتمام حجت بیشتر شده باشد بریر را منع نفرمود بالجمله بریر نزد عمر بن سعد شد و بر وی در آمد لکن بر وی سلام نراند پسر سعد گفت ای برادر همدانی چه چیزت از سلام کردن بر من مانع گشت آیا من مسلمان نیستم و خدای و رسولخدای را نمیشناسم بریر گفت اگر چنانکه میگوئی خود را مسلمان میدانی بجنگ عترت رسولخدای صلی الله علیه و آله بیرون نمیشدی و با آهنگ قتل ایشان بر نمی‌آمدی و از اینجمله گذشته اینک آب فراتست که سگ و خوک سواد و وحوش و طیور از آن می‌آشامند و هیچکس را منعی از شرب آن نیست لکن حسین بن علی و برادران و زنان و کودکان و اهل بیتش از عطش میمیرند و تو ایشانرا نمیگذاری قطره آب بچشند و گمان میبری مسلمانی و خدای و رسولخدای را میشناسی عمر بن سعد ساعتی سر بزیر افکنده آنگاه گفت یا اخا همدان سوگند با خدای من میدانم اذیت اهل بیت نبوت حرام است لکن عبیدالله بن زیاد مرا برای انجام این امر خطرناک و قتل فرزند خواجه لولاک بخوانده و در ازای آن ایالت مملکت ری را بامن گذاشت و اگرچه میدانم در کشتن حسین دچار نار ابدی و عذاب سرمدی خواهم بود لکن حکومت ری موجب روشنائی چشم و کمال آمال من است و آن اشعار مسطوره را فوالله ما ادری و انی لواقف را قرائت کرد و بروایت صاحب شرح شافیه چنانکه از این پیش اشارت کردیم عمر بن سعد این ابیات را در اینمورد بخوانده و ممکن است در وقتیکه عبیدالله او را بجنگ امام حسین علیه السلام دعوت کرده او را وعده و دوستانش

او را منع

او را منع کردند و او در طلب ملک ری بنصیحت ایشان گوش نداد و اشعار مذکوره را بخواند و در اینجا نیز در حضور بریر مجدداً قرائت نموده باشد بالجمله گفت ای برادر همدانی هرچه میخواهم بر نفس خود چیره شوم و از حکومت ری چشم بپوشم تا دیگری متصدی این حکومت و محاربت گردد نمیتوانم چون بریر این جواب بیرون از طریق صواب را از آن خبیث بشنید بدانست در وی هیچ سخن اثر نکند و آهن سرد کوبیدن است پس مأیوس گردیده بحضرت سید الشهدا مراجعت کرد و عرض کرد یا بن رسول الله این پلید بکیش خویشتن اختیار نموده است که ترا بکشد و والی ملک ری شود

بیان ملاقات امام حسین علیه السلام با ابن سعد و پاره مکالمات ایشان

چون امام حسین صلوات الله علیه مشاهدت فرمود که لشکر ابن زیاد فوج از پی فوج و موج از پس موج میگیرند و در زمین نینوی بامداد پسر سعد انجمن میکردند و از کوفه دسته بدسته پیوسته میرسند عمرو بن قرظة بن کعب انصاری را بسوی عمر بن سعد بفرستاد که در این شب بیاید در میان این دو لشکرگاه با من ملاقات کنی چون پاسی از شب برگذشت عمر بن سعد بجانب آنحضرت بیرون شد و در خدمتش ساعتی بنشست و لختی سخن در میانه بگذشت و بقولی عمر بن سعد با بیست سوار و بروایتی بکصد و بیست از لشکرگاه خود بیرون آمد امام علیه السلام نیز با بیست تن از اصحاب خود از خیام مبارکه بیرون آمد و بروایتی آنحضرت با عباس و علی اکبر بودند و عمر بن سعد با حفص غلام او بودند و دیگران را قدری دورتر باز داشتند و چون آنچه باید در میانه بگذشت هر یک از ایشان بلشکرگاه خود باز شدند و مردمان چنین گفتند و همدیگر را حدیث راندند که امام حسین سلام الله علیه با عمر بن سعد فرمود بازگشت تو بخداوند عز و جل خواهد بود مگر از خدای نمی‌اندیشی و با اینکه میدانی من فرزند کیستم با من قتال و جدال میورزی با من باش که در اطاعت من میتوان بخداوند تقرب جست و بقول ابن اثیر فرمود با من بجانب یزید بیرون شو و این دو لشکر را بجای میگذاریم اما این سخن هرگز از امام حسین علیه السلام تراوش ننموده است و مردم عوام نسبتی دروغ بآنحضرت داده اند و آنحضرت با غیرت امامت چگونه اینگونه سخن میکند و اگر بفرماید چگونه باز پس میفرماید تا دیگران بشنوند بالجمله عمر بن سعد که دل بهوای ملک ری داشت و طمع دنیا دیده باطنش را نابینا ساخته بود عرض کرد بیم همیدارم که خانه مرا در کوفه خراب کنند فرمود بهتر از آن از بهرت بسازم عرض کرد از آن خوفناکم که ضیاع و عقار مرا مأخوذ دارند فرمود از املاک خالصه خود که در حجاز دارم بهتر از آن بتو عطا میکنم عمر عرض کرد و بر عیال خویش ترس دارم امام علیه السلام خاموش شده بازگشت و بقولی عمر از قبول آن امر اظهار کراهت نمود و مردمان با این کلمات تحدیث کردند لکن خود از وی نشنیده بودند و بروایت صاحب بحار امام علیه السلام و عمر در مکانی ملاقات کردند و بسیار راز گفتند و عمر برخاست و بجای خود شد و هم در آن ساعت نامه بعبیدالله نوشت مفید علیه الرحمه فرماید چون امام حسین علیه السلام با عمر بن سعد اتفاق قدری بطریق نجوی سخن کرده بازگشتند و هر کس بمکان خود شد خود بسختی میگفت لکن خود نه مقالات ایشان را شنیده بودند و ایشان نیز با کسی نگفتند و بروایتی چون عمر گفت در کوفه عیال دارم و از گزند پسر زیاد بر ایشان

بیم

بیم دارم و دیگر سخن نکرد امام علیه السلام روی همایون از آن ملعون برگردانید و فرمود چه بسیار مردی ناستوده کرداری خداوند بزودی ترا در میان جامه خواب ذبح نماید و در روز محشر هرگز ترا نیامرزد و فرمود بخدای سوگند امید دارم که از گندم عراق نخوری مگر قدری اندک عمر از روی استهزا گفت در خوردن جو از گندم کفایت است معلوم باد از اخبار معتبره چنان ظاهر میشود که عمر سعد را بعد از شهادت آنحضرت ایالت ملک ری نصیب نشد و ابن زیاد او را دشنام داد و گفت تو در مقام اطاعت و انقیاد نبودی و مخالفت بجستی و هیچ بهره از حکومت ری هیچگونه نیافتی پس اینکلام آنحضرت چگونه با آن اخبار جمع تواند شد زیرا که چنان در نظر مینماید که مراد آنحضرت از عراق مملکت فارس است و بر حسب اقتضای اینکلام باید پسر سعد قلیل مدتی در ری حکومت کرده باشد چه آنحضرت فرمود از گندم عراق نمیخوری مگر اندکی و جواب اینست که مراد امام علیه السلام عراق عرب است مانند کوفه و حوالی آن و آنحضرت بطریق کنایه میفرماید که بعد از شهادت من در جهان چندان زنده نمانی و ممکن است که مملکت ری را در حساب عراق عجم گیریم و آن روایت که عمر سعد زمانی قلیل در ری حکومت نمود اعتنا کنیم و آنوقت جمع میان این خبر با خبر حکومت او ممکن میشود و این در صورتی است که اصل خبر که در مکالمات ایشان وارد است صحیح باشد و در بعضی تواریخ و کتب معتبره مسطور است که چون عمر بن سعد کراهت داشت که با امام حسین علیه السلام مقاتلت نماید و مطرود و ملعون هر دو سرای گردد در آن اندیشه بود که حیلتی بکار بندد که این امر را از روی مسالمت بخاتمت آورد و از ایالت ملک ری نیز کامیاب باشد پس یکنفر از مردم خود را بحضرت امام حسین علیه السلام بفرستاد و پیام داد امیدوارم که مرا بشرف ملاقات خود بهره یاب فرمائی تا بحضور مبارکت فائز شوم و در مجلس خلوت سخنی چند بعرض رسانم و جواب در پیام امام حسین علیه السلام مسئلت او را قرین قبول فرموده در مکانی خلوت با وی ملاقات نمود ابن سعد بعد از تکریم و تعظیم زبان بسخن برگشود و عرض کرد چه چیز ترا بدینجای حرکت داد فرمود مکاتیب و فرستادگان اهل کوفه و پناهندگی ایشان در طلب طریقت و شریعت ابن سعد عرض کرد اکنون دانستید که مردم کوفه عهد شکستند و بخصومت تو همت بربستند فرمود هر کس در راه حق با ما خدعه نماید خدعه او را پذیرا شویم یعنی اگر چه بر خدعه او آگاهیم اما چون در کار حق و شریعت میباشد تکلیف ما اینست که خدعه او را بپذیریم چه در صورت ظاهر موافق راه حق است ابن سعد عرض کرد اکنون که کار بدینمقام افتاده چه می بینی و چه می اندیشی فرمود از من دست بازدارید تا بازگردم و دیگر با بمکه اقامت کنم یا در مدینه بمانم یا بیکی از ثغور و سرحدات شوم و چون دیگر مردم ثغور روزگار بپایان برم و مردم را تعلیم اینکلمات که از روی حدس و گمان خود میسرایند بآنجا میرسانند که فرمود مرا بگذارید تا بنزد یزید بروم و با وی بیعت کنم و دست در دست یزید دهم تا چه حکم کند و این سخن گزافه و بیرون از حقیقت است چه این همه کشش و کوشش آنحضرت و شهادت و بهای اینست که بار با یزید غاصب خلافت است و خلافت حق آنحضرت است و اگر نزد یزید میرفت و با وی بیعت و متابعت میکرد یکباره کار خلافت از میان میرفت و حق آنحضرت پایمال میگشت چنانکه ابن اثیر و سبط ابن جوزی و غالب مورخین معتبر مینویسند عقبة بن سمعان روایت کرده است که از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا در خدمت امام حسین علیه السلام بودم و جمیع مخاطبات آنحضرت را حاضر و مواظب بودم تا گاهیکه شهید گشت هرگز نفرمود نزد یزید میروم تا بیکی از ثغور مسلمانان میشوم بلکه سخن آنحضرت این بود از من دست

بازدارید تا بدانجا که بوده‌ام مراجعت کنم یا بهشتی عیال و اطفال خود سر در بیابانها گذارم و سبط ابن جوزی گوید چون عمر بن سعد را از مقاتلت با آنحضرت کراهتی بود در ملاقات آنحضرت سبقت گرفت و امام علیه السلام در طی مقالات خود فرمود مرا بگذارید تا مراجعت کرده در مکه یا مدینه اقامت جویم یا بپاره ثغور رفته مانند بعضی اهالی آنجا بپایم ابن شهرآشوب گوید طبری در حدیث عقبة بن سمعان میگوید حسین علیه السلام فرمود مرا بگذارید تا در این جهان پهناور بروم تا نگران شویم امر مردمان بکجا میرسد و بروایت عقد الفرید فرمود یا مرا بگذارید بازشوم چنانکه آمدم یا مرا بسوی یزید فرستید تا دست در دست او گذارم یا مرا بدیار ترک بفرستید تا با ایشان قتال دهم و بقولی فرمود نزد یزید میشوم چه با من خویشاوندی است بالجمله چون عمر بن سعد کلمات امام علیه السلام را اصغا نمود عرض کرد مضمون را بابن زیاد مینویسم دور نباشد که از من پذیرفتار گردد و اینکار را بطوری نیکو فرجام آورد آنگاه بخیمه خود بازشد و در بعضی روایات وارد است که چون عمر بن سعد عرض کرد ضیعتی دارم و بیم دارم که از من بگیرند فرمود بغیبغه را که قناتی بزرگ در حجاز بود با تو میگذارم یعنی در عوض ضیعه تو بتو میدهم و این کاریز را معویه بآنحضرت داده بود و هزار بار هزار دینار از طلا در بهای آن میدادند و آنحضرت نفروخت معذلک عمر بن سعد قبول نکرد و دین را بدنیا فروخت

بغیبغه بالتصغیر موضعی است [illegible] و یا نخلی ساکنه [illegible] آب نه مصغر بغیغ است و آن چاهی است که آبش بزمین نزدیک باشد

بیان نوشتن عمر بن سعد مجاری حال و مکالمات امام حسین علیه السلام را با بن زیاد

ابو عبدالله الحسین علیه السلام را چهار دفعه یا پنج مره در میان دو لشکر با عمر بن سعد ملاقات افتاد و سخنها بگذشت چنانکه ابومخنف مینویسد پس از آن عمر بن سعد فرات را در نوشت و هر شب بساحل میگذرانید و امام حسین علیه السلام مرا دعوت میکرد و تا مدتی از شب گذشته حدیث میراندند و عمر بن سعد چند مره با عبیدالله بن زیاد مراسله کرد و بروایت طبری بعبیدالله نوشت که حسین چنین و چنان فرمود آن خبیث جواب فرستاد که حسین بباید تا من او را روانه کنم امام حسین فرمود خود بسوی دمشق میشوم تو یکی را با من فرست عبیدالله ملعون گفت اینکار نشاید بباید اول بسوی من بیاید عمر بن سعد چند کرت نامه نوشت و رسول فرستاد عبیدالله خبیث گفت تا نزد من نیاید و دست بیعت بدست من ندهد هیچ سود ندارد و امام حسین سلام الله علیه پذیرفتار نشد تا هفت روز برگذشت عبیدالله یکی را بعمر بن سعد بفرستاد و من ترا بدان نفرستادم تا با حسین مداومت کنی بباید با او جنگ نمائی و گرنه دیگری را بفرستم تا با وی حرب کند عمر بن سعد چون این پیام را بشنید هماوقت برنشست و با سپاه خود بحرب رفت و چنانکه دیگران نوشته اند چون مکالمات مذکوره در میان امام حسین سلام الله علیه و پسر سعد بگذشت عمر نامه باین مضمون بعبیدالله بن زیاد نوشت که یزدان تعالی آتش فتنه و فساد را فرونشاند و امر امت را بانجام آورد و تفرقه کلمه و اختلاف میانه را جمع فرمود اینک حسین بن علی است که با من عهد سپرده که بهمان مکان که آمده بازگردد یا بیکی از سرحدات برود و چون مردی از مسلمانان بگذراند و در سود و زیان حکم ایشان را داشته باشد یا نزد امیرالمؤمنین یزید شود و دست در دست او نهد تا یزید آنچه در کار او صلاح داند بپای آورد و در آنچه تقریر رفته رضای تو و صلاح حال امت است چون عبیدالله بن زیاد این نامه را بخواند و حکایت معلوم کرد تحسین بعمل نمود و گفت این نامه ایست که از روی مهربانی و شفقت بر قوم خود و نصیحت امیر خود نگارش داده و من

نزد من آیدم

اما بعد فان الله قد اطفأ النائرة

قبول مینمایم اما اعثم کوفی از نوشتن نامه ابن سعد با بن زیاد حدیث میراند و میگوید چون عمر در جواب آنحضرت گفت اگر گندم نباشد جو بعوض میتوان خورد و بلشکرگاه خویش بازگشت دیگر روز بامداد نامه از پسر زیاد بعمر رسید مشتمل بر سرزنش و نکوهش و ملامت بسیار و او را بددل و ضعیف خوانده بود و در جمله نوشته بود این تطویل و تعویق که در اینکار میافکنی از چیست و چه دفع و مسامحتی است که بکار میداری اگر حسین بن علی و اصحابش با یزید بیعت میکنند و بحکم او رضا میدهند نیکو وگرنه با این چنین لشکر انبوه بر ایشان تاختن کن و جمله را بکش و مثله کن که ایشان مستوجب این هستند اگر از انجام اینکار کراهت داری و روا نمیداری که با حسین بن علی کار جنگ بپایان رسانی این نامه امیر لشکر و امیر الامرائی را با شمر بن ذی الجوشن گذار و خود کناری گیر که ما شمر را سردار سپاه ساختیم و امر حسین بن علی را با او رجوع کردیم و او را بر تو ترجیح و تفضیل دادیم و نیز از راه پند و نصیحت با تو میگویم که جنگ حسین را که هم عاق و هم قاطع رحم است ساخته باش و او را بکش تا ترا جزای آنکس دهیم که مطیع و فرمانبردار باشد هم اکنون خود دانی هر یک از این دو امر را خواهی اختیار کن و در ترتیب این مراسله نیز اختلاف فاحشی

بیان مأمور شدن شمر بن ذی الجوشن علیه اللعنه بحرب امام حسین علیه السلام

از این پیش در بیان مأمور شدن سرداران سپاه و امرای لشکر ابن زیاد مسطور شد که اول کسیکه با عمر بن سعد بیرون شد شمر بن ذی الجوشن ضبابی علیه اللعنة و العذاب بود و این خبر با خبریکه مینویسند چون نامه عمر بعبید الله رسید و گفت نامه کسی است که بر قوم خود مشفق و امیر خود را ناصح است آری قبول کردم و شمر برخاست و رأی او را دیگرگون ساخت منافی است مگر اینکه بروایت صاحب تاریخ الفی در روضة الشهداء عنایت کنیم که مینویسد چون عمر بن سعد شبی چند با امام حسین سلام الله علیه ما بین عسکرین خلوت کرد و مکالمات در میانه برفت شمر بن ذی الجوشن از آنجا کوچ برفت و نزد عبید الله بن زیاد شد و گفت عمر بن سعد همه شب بباطل میگذراند و در خلوت با حسین می‌نشیند و نصیحت میگذراند اینوقت عبید الله بن زیاد نامه از در نکوهش و سرزنش بعمر بن سعد بنوشت و چنانکه مسطور شد او را بحرب حسین و الا ترک سرداری سپاه فرمان کرد و این خبر و خبر اعثم موافق میشود و چه اعثم نیز از نامه عمر با بن زیاد حکایت نمیکند و نیز با آنچه مذکور شد که عقبة بن سمعان گفت من از بدایت بیرون آمدن امام حسین سلام الله علیه از مدینه تا شهادتش در خدمتش مواظبت داشتم هرگز نشنیدم که آنحضرت بفرماید مرا بگذارید تا بدمشق شوم و دست در دست یزید دهم صحیح نمی‌آید که عمر بن سعد با بن زیاد نوشته باشد که حسین علیه السلام فرمود نزد یزید میشوم و دست بدست او میدهم تا آنچه خواهد حکم نماید اگرچه سید مرتضی اعلی الله مقامه در تنزیه الانبیاء مینویسد چون امام حسین علیه السلام یزید را از ابن زیاد رئوف تر میدانست فرمود نزد او میروم بالجمله نوشته اند چون ابن زیاد گفت آنچه پسر سعد نوشته است قبول میکنم و شمر ملعون که حضور داشت آنجا نشسته بود این بدانست بحر شقاوت و قساوتش را جوشش و خروش پدید و آثار خباثت و لعنتش نمودار گشت و چون دیو مردود و دد ابلیس نعره و برخاست و گفت آیا این کلمات و معاذیر را از پسر سعد پذیرفتار میشوی و حال آنکه حسین در زمین تو و نزدیک تو فرود آمده است و در کنار تو در آمده یعنی اسیر تو و دستگیر تو شده است چگونه میگذاری برود سوگند با

فقال أتقبل هذا منه وقد نزل

خدای اگر از بلاد تو کوچ دهد و دست بدست تو نهد پیوسته قوت و قدرت او زیادت گیرد و بر شوکت و عظمتش افزوده آید و ضعف و انکسار و عجز از جانب تو بسیار شود و زینهار که این مسئلت پسر سعد را نپذیری و این ترا بهره و عطا مکنی که امر سلطنت را وهنی عظیم و ضعفی جسیم است و بر سستی و سوء تدبیر بزرگتر حجت است و لیکن چنانست که در جواب او نویسی بایست حسین بن علی و اصحابش بحکم تو سر فرود آورند پس اگر ایشان را در معرض عقوبت در آوری مختار کار خود باشی و اگر عفو نمائی همچنان باختیار خود کرده باشی ابن زیاد شرارت نهاد که خمیر مایه وجودش از جویبار شقاوت و قساوت بنیاد داشت بالطبیعه این رأی را مستحسن شمرد و پسندیده خواند و با شمر گفت سخن آنست که براستی بپای راستی و روای و اندیشه مقرون بصواب و صلاح همین است که تو بکار بستی آنگاه بفرمود تا مکتوبی بدین مضمون با بن سعد نگاشتند اما بعد (ترجمه) من ترا بسوی حسین و اصحاب تو نه بآن فرستادم که از وی و جنگ او دست باز داری و با هیچ این امر را بطول افکنی و بباطلت بگذرانی و بحکمت از پی سلامت و بقای او تمنا کنی و شفیع جرائم گناه او را عذرخواهی و نفرمودم در خدمت من او را شفیع باشی نیک بنظاره شو اگر حسین و یارانش سر بفرمان من در آورند و تسلیم میشوند و راه سلامت میپویند ایشانرا بجمله سالماً نزد من روانه کن و اگر اطاعت امر من نکنند با لشکر خود بسوی ایشان بتاز تا جمله را مقتول کنی و مثله نمائی که سزاوار اینگونه کردارند و اگر حسین را بقتل رسانیدی سینه و پشت او را در زیر سم ستور در هم کوب و خرد کن که او عاق و شاق و ظلوم است و اگرچه میدانم بعد از آنکه او کشته شد از نوردیدن اسب بر پیکر او آزاری نیابد لکن چون با خود عهد کرده ام و سخنی رانده ام که اگر او را بکشم اسب بر جسدش بتازم لاجرم باید آنچه گفته ام بانجام رسد هم اکنون ای پسر سعد اگر آنچه را امر کرده ام بجای گذاشتی و قرین امضا داشتی سزای مردم فرمانبردار را می بینی و اگر پذیرفتار نیستی از آن شغل که با تو گذاشته ایم و سرداری سپاه که با تو محول داشته ایم کناری جوی و لشکر را بشمر بن ذی الجوشن بگذار چه ما آنچه باید گفت به او امر کرده ایم و ابو الفرج در کتاب مقاتل الطالبیین میگوید ابن زیاد کس با بن سعد فرستاد که ای پسر سعد خواستار آرامش گردیدی هم اکنون شتاب جوی و با ایشان قتال ده و از وی هیچ عذری راضی مباش مگر اینکه سر بحکم من در آورد امام حسین علیه السلام فرمود معاذ الله پناه بخدای میبرم که هرگز بحکم پسر مرجانه تن در دهم پس ابن زیاد شمر بن ذی الجوشن را بسوی ابن سعد بفرستاد تا او را بمقاتلت و منازعت با امام حسین علیه السلام برانگیزاند آنگاه با شمر گفت با این نامه بجانب کربلا شو و عمر بن سعد را از مضمون آن مستحضر نمای و او را مکلف دار که آنچه را فرمان داده ام بپذیرد و بانجام رساند اگر قبول کرد تو نیز مطیع امر و نهی او باش و اگر سر برکشد سر از تنش برگیر و نزد من فرست و تو خود امیر لشکر و فرماندار سپاه باش و نیز نوشته اند چون عبید الله بن زیاد از مماطلت عمر بن سعد و مسامحه او در کار حضرت سید الشهداء سلام الله علیه رنجیده خاطر شد جویریة بن بدر تمیمی را که یکی از سرهنگان بود بجانب کربلا روانه ساخت و گفت اگر نگران شدی که ابن سعد در کار جنگ درنگ میجوید و باهمال و اهمال میگذراند او را بند برنه تا برای لشکر امیری دیگر بفرستم چون جویریه جانب راه گرفت عبید الله اندیشه کرد که مبادا وی عمر را در بند و حبس کند و لشکر بی سردار و بیهوده شود لاجرم شمر را از پس آن نامه روانه کرد و سعد بن عبیده گوید از شدت حرارت هوا و سموم گرما با عمر بن سعد

انی لم ابعثک الی الحسین

اند رشده بودیم مردی پیاده بگوشش عمر گفت اینک جویریة بن بدر از جانب ابن زیاد میرسد که اگر به بیند در کار حرب مسامحت میورزی گردنت را بزند چون پسر سعد این سخن را بشنید چون آتش تافته از آب بیرون جست و جامه جنگ بر تن کرد و بر اسب برنشست و آواز کارزار در داد و طبری گوید چون نامه ابن زیاد چنانکه یاد کردیم بعمر سعد رسید و او برنشست بحرب امام حسین بتاخت و عرض کرد بسیار بکوشیدم آنگه بخون تو شریک نباشم لکن اینکار صورت نپذیرفت امام حسین علیه السلام فرمود امروز مرا امان ده تا فردا عصر آنرا و در امان بداد و عبید الله بن زیاد شمر را بخواند و گفت عمر بن سعد با اتفاق میورزد و دل با حسین دارد تو برو و نشو اگر حرب نمود خوب و اگر نه سپاه و عهدنامه را از وی بستان و سپه سالاری لشکر با تو باشد با حسین با سراو را نزد من بیار حسین علیه السلام یکروز امان خواسته بود تا ناره دیگر شمر فرا رسید و گفت من یکساعت امان نمیدهم الی آخر الحدیث اما صاحب روضة الشهدا مینویسد چون خبر ملاقات ابن سعد و امام حسین را شمر بکوفه رفت و با ابن زیاد بگذاشت و ابن زیاد او را با چهار هزار مرد دیگر سرداران را با سپاه روانه کرد تا هفده هزار تن برآمدند و بعمر بن سعد پیوستند و حبیب بن مظاهر در قبیله بنی اسد شده و ایشان را بیاری پسر پیغمبر حضرت باری دعوت کرد و نود تن با او بیامدند و در کنار فرات با لشکر ابن سعد که بممانعت ایشان بیامده بودند بازخوردند و جنگ درگرفت و بنی اسد شکسته و جمعی از ایشان کشته شدند و ابن زیاد بدانست که امام حسین علیه السلام از قبایل مدد میطلبد سخت در خشم شد و عمر بن سعد را پیام کرد که اگر در همین دو روز جنگ حسین آهنگ بجوئی و کار را بانجام نرسانی نزد او هر کس را که رفیق تو است بقتل میرسانم عمر سخت بترسید و اگرچه او زنازم رسیده بود سوار شد و با تمامت سپاه روی بحرب امام حسین علیه السلام والصلوة بگذاشت الی آخر الحکایه

بیان امان طلبیدن عبد الله بن محل از ابن زیاد برای حضرت عبّاس و برادران او

چون عبید الله بن زیاد آن نامه را که پسر سعد بنوشت ملاحظه نمود و خواست بعمر بنوشته مردی از میان قوم برخاست که او را عبد الله بن المحل العامری گفتند و گفت اصلح الله الأمیر سخنی دارم اگر اجازت میرود معروض دارم ابن زیاد گفت بگوی آنمرد گفت در آنزمان که علی بن ابیطالب بکوفه آمد دختر عم ما را که او را ام البنین نام بود خطبه کرده ما او را بآنحضرت دادیم و او را از ام البنین سه پسر آمد عبّاس و جعفر و عبد الله و این سه تن پسرهای خواهر ما هستند و امروز در رکاب حسین بن علی بکربلا اندر ند اگر رخصت دهی تا این هر سه را از زیان ترا امانی بنویسیم انعامی عظیم است و در روایتی نام این مرد عبد الله بن ابی المحل بن حزام کلابی بود و عمه او ام البنین از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چند فرزند داشت و عبد الله از جای بپای خاست و برای جناب ابی الفضل عباس و عبد الله و جعفر و عثمان این چهار تن امان نامه بخواست ابن زیاد گفت نعم و نعمة عین و بفرمود امان نامه بنوشتند و بعبد الله بن ابی المحل داده و عبد الله صورت حال را با ایشان بنوشت و بغلام خود که عرفان و بقولی کزمان نام داشت بکربلا بفرستاد و از وی حجت گرفت که عباس این نامه را بدست خود با ایشان رساند و جواب گرفته بزودی باز آورد و از ابن جریر طبری روایت است که شمر ملعون نیز از ابن زیاد برای ایشان امان گرفت چه مادر ایشان ام البنین دختر حزام کلابیه زوجه علی علیه السلام از کلاب بود و آن ملعون نیز با این طایفه منسوب است و بتر گوشت اند در

عباس و عثمان و جعفر پسرهای علی علیه السلام نکاه با تم البنین دختر حزام کلابی است ام او عبد الله بن مرده است و هم روایت کرده اند که پسر عبد الله بن مخلد کلابی عمه اش ام البنین بود و از ابن زیاد برای ایشان امان گرفت و میشود وی همان عبد الله بن ابی المحل باشد و بروایتی نام وی جریر بن عبد الله بن مخلد کلابیست برای هر چهار تن امان گرفت

بیان ورود شمر بن ذی الجوشن بصحرای محنت افزای کربلا

در ورود این ملعون بزمین مصیبت آئین کربلا با ختلاف سخن کرده اند بعضی اول کس را که با پسر سعد بیرون شد این مرد و دانسته اند و بیشتر نگارندگان ورود وی را روز نهم محرم دانسته اند و از تاریخ رشیدی مستفاد میشود که قبل از نهم بوده است و روایت صحیح چنان بنظر میاید که چنانکه اشارت رفت این ملعون با عمر بن سعد بیرون شد و چون برای نقل خبر امام حسین علیه السلام و ابن سعد از کربلا بکوفه رفت و آتش فساد را اشتعال در ساخت و دیگر باره مامور گشت و با نامه پسر زیاد در روز نهم محرم بکربلا معاودت نمود و چون بکربلا رسید و نامه عبید الله را بعمر بداد عمر از مضمون آن نوشته آگاه شد گفت لا اهلا و لا سهلا ای ابرص چیست ترا خدا نه ترا و در و نکوهیده فرمایه و قبیح و زشت کرداند آن امر و فرمانی در ساختی که بمن بیاوردی خدا ندترا و خانه ترا از آبادانی نهاد و درگردا و قبر ترا از نظرها محو و پوشیده فرماید همانا نامه به پسر زیاد بنوشتم و در اندیشه اصلاح کار بر آمدم تو از شقاوت نهاد و خباثت بنیاد پسر زیاد را از قبول مسئول من مانع شدی و کاری را که سامان می پذیرفت آشفته و پریشان ساختی و آتش فتنه و فساد را برانگیختی سوگند با خدای حسین آنکس نیست که با آنچه عبید الله میگوید سر تسلیم فرود آورد و بهیچ روی پذیرد دست و هر چه همان نفس ابیه و جانی که پذیرای تکالیف هر گونه امر و فرمانی نیست و با پدرش علی علیه السلام اجمعین است و بروایتی چون عمر سعد ابن شمر را بدید این کلمات مذکوره را بگذاشت و چون مکتوب ابن زیاد را از وی بگرفت و قرائت نمود گفت قسم بخدای تو اندیشه پسر زیاد را دگرگون ساختی و خواهشش را بر آنچه داد و را پنداری بافسوس در انداختی و متوهم و بیمناک داشتی و تو شیطانی پلید و ابلیسی خبیث هستی گر نه این آنچه کردی شمر گفت اکنون این سخنان بگذار و باز گوی تا چه خواهی کرد یا آنچه فرمان کرده بجای آور و با دشمنش طریق مقاتلت و مبارزت بسپار یا سرداری سپاه را بدست بدار و با من گذار و خود گوشه عزلت بر گزین عمر برآشفت و گفت هرگز اینکار نکنم و هیچ بزرگی و کرامت بر ذات مباد امارت لشکر با تو نگذارم و خود کفایت این مهم خطیر را خواهیم تو امیر پیادگان باش و خود امیر لشکر و فرمانگذار عسکرم در عقد الفرید مسطور است که چون نامه ابن زیاد را شمر نزد عمر بیاورد که حسین باید بحکم تمکین دهد و عمر امام حسین را بآنحضرت پیام کرد و فرمود من بحکم ابن مرجانه گردن ننهم سوگند با خدای هرگز اینکار نکنم و عمر در مقاتله آنحضرت درنگ مینمود یزید ابن زیاد بسوی یکجانب شمر لعین فرستاد و پیام داد که اگر عمر آماده حرب شود و کار جنگ را آهنگ می بندد خوب و گرنه او را اغلال ده و تو خود سپهسالار سپاه میباش پس یکباره بر آخرت پشت پای زد و دنیا را از عقبی و رضای مخلوق را از خوشنودی خدا و خرسندی یزید را از شفاعت رسول حمید برگزید و چون کوه شقاوت و بحر غوایت برخاست و دل بمقاتلت فرزند پیغمبر بیاراست و برنشست و بروایتی حجر بن ابجر با چهار هزار تن از مردان دلیر بر شریعه فاضریه مأمور ساخت و شبث بن ربعی را علمی در دست داد و با دو هزار

مباحثه ابن سعد با شمر

ابتداء جنگ امام اعلی مقام

سوء بکنار فرات امور و مراقبت داشت و گفت همی باید تا امام حسین و اصحاب آنحضرت را یک قطره آب نهند و چون
این امور را منظم و مرتب گردانید خواست تا امام حسین علیه السلام را از مضامین نامه ابن زیاد با خبر کند تواند
بود که چون آنحضرت اینگونه شدت و حدت و سختی و درشتی را نگران شود از انگیزش حرب و مقاتلت انصراف
جوید و از اندیشه این جنگ و جوش فرو نشیند پس یکتن را بنزد آنحضرت بفرستاد و آنخبر بگذاشت امام حسین علیه السلام
در جواب فرمود سوگند بخداوند هرگز دست در دست پسر مرجانه ننهم مگر جنگ ورزیدن و شهید گردیدن جز از مردن
و بحضرت پروردگاری کریم قدوم مودن است قسم بخدای جدم رسول الله مرا باینحال خبر داده است و دو بیت
یزید بن مفرغ را که از این پیش بر زبان مبارکش بگذشته و دلالت بر عدم قبول امر یزید و دل نهادن بر قتل و ملیات اشت — لا ذعرت السوام فی غلس الصبح — شعر
قرارت فرمود و از این پیش با موریت حجر بن ابجر و شبث بن ربعی و پیام عمر بن سعد با آنحضرت و بجواب آنحضرت
بنهج مذکور نگارش یافت و نیز در بعضی کتب طلب کردن امام حسین علیه السلام پسر سعد را و آن مکالمات مذکوره را که در
میانه بگذشت و آمرد و از ضیاع خود و ملک ری بگذشت در این موقع نگاشته اند در روضة الشهداء و بعضی کتب
نوشته اند چون آن پیام تهدید آمیز پسر زیاد به پسر سعد رسید با اینکه روز با آخر رسیده بود برنشسته و در همان حال
سوار شده با تمام لشکر روی با آنحضرت نهاد طبری در تاریخ خود گوید امام حسین علیه السلام روز نهم و شب دهم را
مهلت خواسته بود چون هنگام عصر روز نهم شمر فرا رسید گفت من یکساعت امان نمیدهم پس عمر بن سعد برنشست
و لشکر بجانب آنحضرت برد و گفت اینک عبید الله یکتن دیگر را مأمور روانه داشته امام علیه السلام فرمود بنزدیک
نزدیک رسید یک امشب مرا امان دهید از شمر خواهش کردند تا قبول نمود و امان داد و امام حسین در تمام آن
شب سلاح خویش آراسته میکرد و در نیمه بامداد شب رسولی از جانب پسر زیاد نزد عمر بن سعد بیامد و گفت اگر جنگ
میخواهی راه فرات بر ایشان برگیر و نگذار آب بخورند تا از تشنگی بمیرند چون حسین را بکشتی تن او را زیر سم
اسبان بکوب در شرح شافیه از مقتل ابی مخنف مروی است که چون آن پیام را با امام حسین علیه السلام معروض
داشتند که دست در دست پسر زیاد بده فرمود هرگز چون مردمان خوار و ذلیل دست بدست نهم و چون
بندگان اقرار نکنم یعنی هرگز محکوم و ذلیل و بنده حکم دشمنان اینگونه مردم نشوم در شرح نهج البلاغه مسطور است
که سید بزرگ آن مردم که از قبول امر ناکسان و حکم ایا داشتند و بذلت و هوان تن در ندادند و مرگ را در
زیر سایه شمشیر روا میداشتند یعنی کشته شدن در میدان را بر مردن در ایوان ترجیح میدادند و پذیرای دست
منیه اشتند و دارای نفس ابیه بودند ابو عبدالله الحسین علیه السلام بود که در خدمتش عرض کردند که سر بفرمان
در آور تا جان بسلامت بری از قبول این منت و ذلت سر بتافت و این اشعار نیز تمام که قریب بمضمون آنست
جز درباره آنحضرت نشاید و تلخی مرگ را الشیرینی شهادت تبدیل باید کرد و هرگز قبول ظلم الفضل باید نمود
و مردانه در جنگ را اگر باید شمرد یعنی بیاید جنگ نمود تا فتح کرد یا کشته شد و جامه مرگ را بدین گلگون
باید داشت تا ساختی پس از کشته شدن اندام را از سندس سبز بهشت بپوشانید و در نزد الاجساد و بعضی کتب
دیگر مسطور است که سی نفر از اهالی کوفه مصاحب ابن سعد بودند چون نگران شدند که امام حسین علیه السلام
سه مطلب بعمر بن سعد و سرداران سپاه پیام کرد تا یکی از آنجمله را بپذیرد راضی نشوند و هیچیک را نپذیرفتند سخت
آشفته

آشفته حال شدند و گفتند نکوهیده مردمی باشید که پسر دختر رسولخدای صلی الله علیه و آله سه مطلب با شما عنوان
کرد و شما هیچیک را قبول نکردید پس بهره بر بود خود در انخدمت امام حسین سلام الله علیه رسانیده و در حضورش
قتال دادند تا شهید شدند صاحب تاریخ الخمیس نیز باینداستان اشارت کند و گوید چون کار جنگ سخت گشت
و هم طرفین بقتال انجامید امام حسین علیه السلام با آنجماعت خبیثه فرمود آیا از من نمی پذیرید آنچه را که رسولخدای
صلی الله علیه و آله از جماعت مشرکین پذیرفته میداشت آنگاه فرمود یکی این بود که هر کس با سلم و صلح و آشتی
میگشت از وی قبول میفرمود گفتند ما قبول نمیکنیم فرمود پس مرا بگذارید تا مراجعت کنم گفتند نمیگذاریم فرمود پس
مرا بگذارید نزد امیر شما یزید شوم و نیز بروایت دیگر که مذکور شد اشارت کند و گوید عمر با ابن زیاد پیام فرستاد و او
خواست امام حسین علیه السلام را بجانب یزید فرستد شمر خبیث گفت جز اینکه سر بحکم تو فرود آورد هیچ چیز را مپذیر

بیان خطبه امام حسین علیه السلام میان اصحاب و مرخص فرمودن ایشانرا

در عوالم مسطور است که چون نامه پسر زیاد بعمر سعد رسید که حسین بن علی را مهلت مده و کار را بروی سخت کن و تنگ
گیر و در میان او و آب حایل شو و نگذار آب بیاشامد چنانکه در میان عثمان و آب در یوم الدار یعنی روزیکه عثمان را
در خانه خودش محاصره کردند حایل شدند عمر بن سعد بکیرا فرمان داد تا در میان لشکر ندا بر کشید که امروز و امشب را
برای حسین و اصحاب او مهلت دادیم چون این ندا بگوش آنحضرت رسید بر آنحضرت و اصحابش بسیار گران
افتاد و اصحاب خود را این خطبه براند و موافق اخبار دیگر چون شمر بیامد و آن کلمات را با پسر سعد بگذاشت عمر با هنگ
جنگ برخاست و لشکریان خود را تحریص نمود و گفت سوار شوید ای لشکر خدای ای مردم بهشت مردمان سوار شدند
و اینوقت بعد از نماز عصر بود و پس بطرف امام حسین و اصحاب آنحضرت روی آوردند و این هنگام امام حسین در
پیشگاه خیمه خود تکیه بر شمشیر کرده بود و ناگاه سر بر زانوی مبارک گذاشته چشمش گرم خواب شد خواهرش چون بانگ
و هیاهوی سپاه را بشنید بی آب شده و با آنحضرت نزدیک رفت و عرض کرد ای برادر آیا این صداها را نمی شنوی
امام حسین علیه السلام سر مبارک بلند کرد و فرمود هم اکنون رسولخدای صلی الله علیه و آله را در خواب بدیدم و
فرمود تو بسوی ما میآئی خواهرش چون این سخن بشنید لطمه بر چهره بزد و ندای وا ویلا بر کشید فرمود ای خواهر من
از بهر تو ویل منیت خاموش باش خدایت رحمت کند و نیز حضرت عباس با آنحضرت عرض کرد اینجماعت بسوی
تو آمدند آنحضرت برخاست و با حضرت عباس فرمود ای برادر تو بنفس خویش سوار شو و ایشانرا ملاقات
کن و بگو شما را چیست پس عباس با بیست تن سوار که از جمله ایشان زهیر بن القین و حبیب بن مظاهر بوده اند با آن
جماعت روی نهاد و فرمود شما را چه روی داده و چه اراده دارید گفتند فرمان امیر رسیده است که با شما
گوئیم یا بحکم او گردن نهید یا با شما حرب کنیم فرمود شتاب نکنید تا من بحضرت ابی عبدالله باز شوم و آنچه گفتید
معروض دارم آنجماعت بایستادند و گفتند برو و او را از این مراتب آگاهی داده باز گرد پس حضرت عباس
شتابان باز شد و آنحضرت را از آن داستان باز گفت و اصحاب عباس در همانمکان در برابر آنمردم بایستادند
و بموعظت ایشان و منع کردن ایشانرا از مقاتلت با امام حسین علیه السلام سخن همیکردند چون عباس علیه السلام
سخن

کلمات آنحضرت با خواهر

امان خواستن

سخن ایشان را بعرض رساند فرمود نزد ایشان باز شو و تا میتوانی کار ایشان را بفردا بیفکن و در امشب ایشان را
از ما باز دار شاید در این شب در حضرت خدای نماز گذاریم و زبان بدعا و استغفار برگشائیم همانا خداوند آگاهست
که من نماز بردن در حضرت او را بسی دوست میدارم و تلاوت کتاب او را محبوب میشمارم و چون امام حسین
میدانست بامداد کشته میشود خواست باهل بیت نیز وصیت کرده باشد در خبر است که در خدمت علی بن الحسین
علیهما السلام عرض کردند فرزندان پدرت قلیل هستند یعنی امام حسین علیه السلام اندک فرزند بود فرمود عجب است
چگونه فرزند بسیار برای او پدیدار میشد هر روز و شب هزار رکعت نماز میگذاشت کدام وقت فراغت صحبت
زنان را داشت بالجمله حضرت عباس بانجماعت بازگشت و خواستار مهلت شد و فرمود امشب از جانب ما انصراف
گیرید تا در این امر نگران شویم چون بامداد شد ان شاء الله تعالی همدیگر را ملاقات میکنیم یا آنچه گوئیم رضا میدهیم یا
رد مینمائیم عمر بن سعد با شمر گفت ای شمر چه گوئی گفت امیر توئی عمر روی با دیگران کرد و گفت چگوئید و بقولی در جواب
شمر گفت کاش امیر بودم و باین مهلت دچار نمیشدم و بروایتی عمر بن سعد سکوت کرد و بروایتی با شمر گفت تو
چگوئی شمر گفت اگر اختیار با من بود مهلت نمیدادم در اینحال عمرو بن حجاج زبیدی آشفته شد و گفت سوگند
بخدای اگر ایشان از مردم ترک و دیلم بودند و اینگونه خواهش که ایشان میکنند از ما میکردند می پذیرفتیم
پس چگونه ملتمس ایشان پذیرفتار نشویم با اینکه آل پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند چون این سخن بشنیدند اجابت کردند و مهلت
دادند و بروایتی ابن اشعث قیس بن اشعث بن قیس بعمر گفت مسئول ایشان را اجابت کن بسا که چون بامداد شود قتال
خواهند داد و عمر گفت اگر یقین میدانستم که قتال خواهند نمود امشب را بتأخیر نمیانداختم پس عمر با سپاه خود بجای خود
باز شد و حضرت عباس نیز مراجعت کرد و رسولی از جانب عمر بن سعد با آنحضرت بود و گفت عمر میگوید شما را تا بامداد
مدت و مهلت دادم اگر سر بفرمان امیر در آوردید شما را نزد او کوچ میدهیم و اگر قبول نکردید از شما دست بداریم
و شما را مهلت امان میدهیم در روضة الشهدا مسطور است که امام حسین با برادرش عباس علیهما السلام فرمود
برو و اینقوم را بلطف بازگردان که روز بیگاه است و بقیه روز را مهلت بخواه و چنین میدانم که امشب نیز پسین است
از عمر من عباس بازگشت و اینسخن بگفت عمر بن سعد با امرای لشکر مشاورت نمود گفتند ما ملول از درنگ شدیم
و از خشم امیر میترسیم شمر خبیث نعره برزد که شما را امان نیست ناگاه ابو شعبان کندی از اینحال شرمسار شد و بر آنجماعت
بانگ برزد و گفت ایقوم این بیرحمی چیست که بجای آورید اینقوم اگر از مردم روم یا چین بودند و مهلت میخواستند
میدادید آخر ایشان اهل بیت پیغمبر شما هستند و شما امت پدر ایشانید از خالق بترسید و اگر نه از خلایق شرم کنید
چون مردمان اینسخن را بشنیدند دست از حرب بداشتند و از همانجای فرود آمدند و از چهار جانب لشکر امام
حسین علیه السلام دیده بانان برگماشتند بالجمله همانوقت حضرت سید الشهداء علیه السلام که یقین بسعادت
و شهادت داشت اصحاب و یاران خود را در یکهنگام شامگاه فراهم ساخته در میان ایشان بپای ایستاد
و بقولی هنگام غروب آفتاب آنحضرت بفرمود تا کرسی از ساج در میان بیابان گذاشتند و اصحاب خود را که
بروایت مسعودی هزار و صد نفر پیاده و سواره بودند احضار فرمود امام زین العابدین علیه السلام میفرماید
که من با اینکه سخت مریض بودم نزدیک شدم تا بشنوم چه فرماید پس از پدرم شنیدم که با اصحاب خود میفرمود

که خدایرا

که خدایرا به بهترین و برترین ثنا و ستایش میستائیم و او را در پوشیده و آشکار در هر حال حمد میکنیم بار خدایا من
ترا حمد و ثنا میگذارم که ما را برتبت نبوت مکرم داشتی و معانی و مرموزات قرآن را با ما بیاموختی و معضلات
و دقایق امور دین مبین را با ما بفهمانیدی و ما را بگوش شنوا و چشم بینا و دل دانا امتیاز دادی پس ما را
بر این نعمتها در زمره سپاس گذاران و شاکران اندر آوردی و بعد از حمد و ثنای یزدان متعالی فرمود همانا من
اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود و اهل بیتی نیکوتر و شایسته تر و حق گذارتر از اهل بیت خود نمیدانم خداوند شما را
از جانب من جزای نیکو دهد هم اکنون دانسته باشید که من درباره اینجماعت گمان داشتم که روزی باطاعت
و متابعت ما کار کنند و اینک حالتی بر من فرود گردیده است که میگرید و گمان ندارم که یکروز دیگر از بهر ما مهلت
باشد لاجرم شما را رخصت میدهم و رشته بیعت خود را از گردن شما گشودم تا هر جا که خواهید بشوید هیچ بر شما از
من حرجی و ذمامی نیست و چنین نیست که عهد مرا شکسته در قیه باشید و متوقع نصرت و یاری شما نیستم و شما را برای
جنگ نیاوردم اکنون تاریکی شبانست که شما را فرو گرفته است از بهر خود فیض و فوزی بدانید و تا پایان شب
راه بسپارید و هر یک از شما دست یکتن مرد از اهل بیت مرا بگیرد و در بلاد و امصار و مواطن خود پراکنده شوید
تا خداوند گشایشی برساند چه اینقوم این کشش و کوشش در طلب من میکنند و با من کار دارند و چون مراد را یافتند
دست از طلب دیگران بر دارند الخ و این خطبه مبارکه را در کتب باختلاف نوشته اند و در بعضی نسخ لفظ هر یک از
شما دست یکمرد از اهل بیت مرا بگیرد نیست و نیز از این پیش باز نمودیم که مقصود آنحضرت که فرمود بیعت خود را از
شما برگرفتم نه بیعت با امامت است چه آن رشته را خدای از روز ازل برگردن هر موجودی بگذاشته و برداشتنی
نیست بلکه مراد اینست که چون شما از تخت ما امید آن آمدید که من بر کوفه مستولی شوم و شما را فواید جمیله برسد
و باندیشه جنگ و شهادت با من نیامدید و آنگونه عهد نکردید و حالا صورت حال چنین شد شما را اجازت میدهم
که بهر کجا خواهید بروید و بیعت مبارزت و مقاتلت و معاونت میدان قتال و جدال را که بآن مسبوق نبودید از شما
برگرفتم و اگر در اواخر کار دانستم روایح جنگ را کرده باشید شما را معاف داشتم ثقة الاسلام کلینی علیه الرحمه
در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام حدیث میکند که فرمود روز تاسوعا یعنی نهم محرم روزیست که امام
حسین علیه السلام و اصحابش را در کربلا محاصره کردند و لشکر شام اطراف آنحضرت را فرو گرفتند و پسر مرجانه
و عمر بن سعد از توافر خیل و کثرت لشکر فرخناک بودند و حسین علیه السلام و یارانش را در آنروز ضعیف شمردند
و یقین کردند که برای آنحضرت یاوری نخواهد آمد و مردم عراق آنحضرت را امداد نخواهند کرد و چون کلام حضرت
صادق باینمقام رسید از روی غم و حسرت فرمود پدرم و مادرم فدای این مستضعف غریب باد الی آخر الخبر
و در اینجا که حضرت صادق علیه السلام میفرماید خیل اهل شام با اینکه موافق اخبار دیگر تمام آن لشکر از اهل کوفه بوده اند
ممکن است چون این لشکر اگرچه از کوفه هم حرکت کرده باشند چون از جانب یزید آمده اند و بحکم او
بپذیرای جنگ آنحضرت شده اند در حکم لشکری باشد که از مردم شام هستند

بیان جواب اهل بیت و اصحاب امام حسین علیهم السلام بآن حضرت

چون

چون امام حسین صلوات الله علیه آن کلمات جانسوز و عبارات دلگداز را ابلاغ فرمود حضرت عباس و دیگر برادران
و برادرزادگان و فرزندان آنحضرت و اصحاب آنحضرت و اولاد عبدالله جعفر عرض کردند از چه روی اینکار
کنیم و از گرد تو پراکنده شویم تا بعد از تو در جهان باشیم خداوند تعالی هرگز چنین روز را که تو نباشی و ما
باشیم بما ننماید و از نخست حضرت عباس علیه السلام آغاز سخن کرد و از این مقوله بیان نمود و همزبان گفتند
بخدای پناه میبریم از اینکه رضا دهیم که یاران تو دست ما را بگیرند و ما را بهر طرف برند آنگاه مردان با ما گویند
که ما امام و پیشوا و سرور و مهتر و آقای خود را بجای گذاریم و برویم هنوز تیری بر چهره دشمن نینداخته و شمشیری
نیاخته و نیزه در کار نساخته ایم ای پسر رسول خدا چگونه تواند شد که ما ترا بگذاریم و بگذریم هرگز از تو جدائی نگیریم
تا جان در تن و روان اندر بدن داریم با دشمنان تو حرب کنیم جان و تن را فدای تو باد و لعنت بر آن زندگانی باد
که بعد از تو باد این هنگام امام علیه السلام روی با بنی عقیل آورد و فرمود شما را آن مصیبت که از مسلم رسید کافی است
الکنون از این بیابان خونخوار بجانبی دیگر رهسپار گردید عرض کردند معاذ الله والشهر الحرام مردمان چه گویند که
هنوز در رکاب مبارکت تیری نینداخته و تیغی نزانده و نیزه بکار نزده و انده سید و مولا و پناه خود را و بنی عم خود را
که بهترین اعمام ما است و پسر پیغمبر ما را بهترین پیغمبران هدف تیر و نشان سنان ساخته و او را بگذاشتیم و بگذشتیم
و زندگانی اینجهان فانی را بر سعادت سرای باقی برگزیدیم و هیچ ندانسته باشیم که معامله بنی امیه با تو چون شد
و بیچاره پوست زندگانی خوب و خوش آنست که با زندگانی تو باشد و مردن خوب و ستوده آنست که در قدم
همایونت جانسپاری کنیم هرگز دوری نگیریم قسم بخدای جان و مال و اهل و عیال خود را و قایه جان مقدس و ذات
اقدس تو سازیم تا گاهی که آن شربت را که تو بخواهی کشید ما نیز فرو کشیم نکوهیده و ناخجسته زندگانی باشد که بعد از
تو باشد چون این کلمات را جناب ابوالفضل عباس و ایشان بگذاشتند آنحضرت بگریست و هاشمیان نیز بگریستند
این وقت از میان اصحاب ابوحجل مسلم بن عوسجه اسدی بر پای خاست و گفت ای پسر رسول خدا آیا ما تو را بگذاریم
یعنی ترا در این صحرای پربلا و این اعدای اشقیا با یک مشت زن و کودک در چنگ این دشمنان بسیار بالب
تشنه و شکم گرسنه و تنها و غریب و بیابان پرنهیب بی یار و معین بگذاریم و برای حفظ جان و مال و عیال و اطفال
و رعایت آل حال خود با وطان و بلدان خویش رهسپار شویم اگر چنین کردیم و خود را بتو برگزیدیم فردای در حضرت
خدای چه عذر خواهیم داشت که ادای حق ترا ننمودیم هرگز اینکار نشود سوگند بپروردگار تا گاهی که این نیزه که
بدست دارم در سینه دشمنان بشکنم و این شمشیر که با خویش حمل میکنم چندان بکار بندم و بر اعدای تو ضربت زنم
که تیغه آن خرد شود و جز قبضه آن در دست من نماند و تا نفس داریم و اسلحه کارزار فرا بردار باشد در حضور
مبارکت جنگ میکنیم تا جمله خرد شود و سوگند با خدای اگر هیچ سلاحی از بهر من نماند که به نیروی آن حرب نمایم
با سنگ جنگ نمایم و سر و مغز ایشان را هدف گردانم سوگند با خدای تا رمقی در تن داشته باشیم با دشمن تو
جنگ میدهیم و چندان در حضرت تو بپایم که در حضرت خدای مکشوف و معلوم آید که پاس غیبت رسول خدا را
در حق تو نگاه داشتیم قسم بخدای اگر بدانم کشته میشوم بعد از آن زنده میشوم آنگاه زنده مرا میسوزانند
و خاکستر مرا بر باد میدهند و تا هفتاد دفعه من کشته و زنده و سوخته و بر باد داده خواهم شد هرگز از تو

نقل الطبری با سماع جماعت

[illegible] سعید بن عبدالله حنفی

فقال العين عليك منك ويا

جدائی نگیرم تا گاهی که در حضرت تو برگ طبیبی خود برسم و اکنون چگونه در حضرت تو جان نثار نشوم و حال
اینکه افزون از یکدفعه کشته نشوم و از آن پس بکرامتی برخوردار گردم که هرگز پایان و نهایتی نخواهد داشت
چون جناب مسلم بن عوسجه رضوان الله تعالی اینکلمات بپای برد زهیر بن القین برخاست و بپای ایستاد
و گفت قسم بخداوند دوست همیدارم که من کشته شوم پس از آن زنده گردم و دیگر باره کشته گردم چندانکه
این کشته شدن و زنده گشتن بهزار دفعه پیوسته گردد و خداوند تعالی در عوض آن ترا و جوانان اهل بیت ترا
از گزند قتل برهاند در اینحال محمد بن بشر حضرمی را خبر آوردند که پسرت در حدود مملکت ری اسیر کردند گفت این
مصیبت را در راه خدای محبوب میدارم و هیچ دوست نمیدارم که وی اسیر باشد و من پس از وی زنده بمانم
و از این سخن مقصودش این بود که این خبر مرا از شهید گردیدن در رکاب حسین علیه السلام تاکید مینماید نه آن است
که گمان برند از این خبر در ارکان عزم من ثلمه در افتد چون امام حسین صلوات الله علیه سخنان او را بشنید فرمود
خداوند ترا رحمت کند من بیعت خویش را از ذمت تو برگرفتم هر کار که باید در رهائی پسرت بجای آری چنان کن
محمد بن بشر عرض کرد درندگان بیابان مرا زنده بدرند و بخورند اگر از رکاب تو دوری گیرم امام حسین فرمود
پس این جامه های بردیمانی را با برادرش بسپار تا در فدیه او بدهد و او را از بند اسیری باز رهاند و آنحضرت
پنج جامه برد که هزار دینار بهای آن بود بدو عطا فرمود آنگاه رشید بن عبدالله حنفی و دیگر اصحاب نیز ترده
این مضامین بعرض رسانیدند و گفتند جان ما فدای تو باد ما دست و روی خود را وقایه ذات مقدس تو میکنیم
و آن تیر و شمشیر که بر تو فرود آید بر چشم و جان خود جای میدهیم و چون اینکار را کردیم چندان قتال میدهیم که در
حضور مبارکت کشته شویم و چون چنین کردیم آنچه در حضرت خدای عهد کرده ایم وفا نموده باشیم و آنچه بر ما حکم
شده بجای آورده ایم چون کلمات اصحاب آنحضرت بپایان رسید امام علیه السلام فرود آمده ایشان را بدعای
خیر یاد کرده بعد از آن بسراپرده همایون و خیمه امامت مسکون معاودت فرمود در تاریخ الفی مسطور است که
امام حسین علیه السلام و اصحاب آنحضرت در آنشب عاشورا با اینکه سه منجره بمودند و بغیر از او سه تن ملعون هلاک
شدند و همه لشکر اینحال را انکار بودند در نفوس آنها ذره شقی اثر نکرد و آن امام ذوالاحترام و اصحاب کرامش
گرسنه و تشنه تمام آنشب را مشغول عبادت و مناجات بودند و نیز در آنشب بفرمود تا کرسی از چوب ساج ساختند
و همراه داشت چنانکه بآن اشارت رفت در میان صحرا برنهادند و یاران خود را بخواند و آن خطبه مذکوره را
براند و جمله را رخصت انصراف بداد و آنجواب معروض گشت آنگاه روی با فرزندان عقیل آورد و فرمود ای فرزندان
عم من شما را بر مواعیده کاذبه و اقاویل باطله کوفیان اعتماد نموده پدر شما را بکوفه فرستادم و آن جماعت از عهد و وفا
روی برتافتند و حق اهل بیت نبوت را نادیده انگاشتند و مسلم را شهید ساختند حالا شما یادگار مسلم بن عقیل
هستید و ما در شما نیز غمزده و مصیبت یافته است برخیزید و ما در خود را بردار شته از اینجا بقبیله طی جای کرده از آنجا
بمدینه اقامت جوئید و کرم خداوندی دل برنهید و منتظر باشید که پی در پی کسیکه انتقام ما را از بنی امیه کشید ظهور
خواهد کرد و من این سخن را از پدر خویش شنیدم و حقا که او از حضرت رسول خدای شنیده باشد و اینحال جناب
که امیرالمؤمنین علیه السلام روزی از ایام جنگ صفین ندا فرمود ای ابومسلم محمد بن حنفیه عرض کرد

نقل دعاء لوددت انی قتلت

کلمات محمد بن بشر

فقال رحمك الله فی حل من بیعتی

کلمات سعید بن عبدالله

ای پدر ابومسلم در پایان صفها باشد فرمود مراد من ابومسلم خولانی نیست مقصود من صاحب جیش است که از جانب مشرق با رایات سیاه پدید آید و چندان محاربه کند که خدای تعالی بواسطه او حق را در مرکز خود قرار دهد خوشا وقت آنانکه با وی موافقت نموده در اعلای دین و نگونساری ظالمین جد و جهد نمایند و در شواهد النبوة مذکور است که مراد ازین کس صاحب الدعوة ابومسلم مروزی است که با علمهای سیاه از مرو شاهجان بیرون آمده و با بنی امیه محاربه نموده ریشه ایشانرا از جهان برانداخت معلوم باد ازین پیش در ذیل کتاب احوال حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و بیان اخباری که بر زوال ملک بنی امیه دارد میباشد بخبر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از ظهور ابومسلم اشارت شد و البته آن خبر اصح و اتقن است و اگر این خبر نیز مقرون بصدق باشد ممکن است که مقصود ازین کلام که میفرماید خدای تعالی بواسطه او حق را در مرکز خود قرار میدهد قتل بنی امیه و زوال سلطنت و رفع ظلم و فتنه و فساد و بدعت آنجماعت باشد که خود امری است موافق حق و لازم نمیگردد که این کلمه را بر سلطنت بنی عباس حمل کنیم چه آن مطلبی دیگر است و جور و ظلم اغلب خلفای عباسی با ائمه هدی سلام الله علیهم روشن تر از آفتاب جهانتاب است و ما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم

در بیان امان دادن شمر بن ذی الجوشن عباس بن علی و برادران او را در شب نهم محرم

ازین پیش باز نمودیم که در آن هنگام که ابن زیاد شمر را با نامه که با بن سعد نوشته بود بجانب کربلا روانه میکرد جریر بن عبدالله بن مخلد کلابی امان نامه از بهر پسرهای ام البنین که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند بخواست و بقولی چون شمر روانه شد پسر عبدالله با وی گفت در ننگ نامی آمن از بهر ایشان امان بخرم شمر گفت چه ازین بهتر چه من نیز از بنی کلاب هستم و سخت مایلم که امیر تمامت جماعت بنی کلاب را امان بدهد و طایفه من زیانی نبینند پس جریر آن امان نامه را بگرفت و بدست غلام خود عرفان بداد و گفت باشتاب تمام این نامه را بکربلا برده بدست عبدالله و عباس و جعفر و عثمان داده مراقب باش که جز این چهار تن بر این نامه آگاهی نیابد پس عرفان نامه را بگرفت و شتابان طی راه در کربلا آمد و بحضرت عباس و دیگر برادرانش تقدیم نمود چون بخواندند و مطلب نامه را بدانستند بعرفان گفتند باز شو و خالوی ما پسر عبدالله بن مخلد را از ما سلام برسان و بگو ما آنمردم نباشیم که امان پسر زیاد را خریدار شویم و باین عار تن بسپاریم امان خداوند قاهر غالب از بهر ما نیکوتر است ما هماره امان طلبیم که خدای خواهد عرفان چون این پاسخ را بشنید باز شد و مولای خود را باز گفت جریر بن عبدالله سخت آزرده خاطر شد و غمناک گشت چه میدانست ایشان آخرالامر کشته و بخون خود آغشته میشوند و نیز شمر بن ذی الجوشن چون نسب با بنی کلاب داشت گاهی که از کوفه بیرون آمد از ابن زیاد امان از بهر ایشان بگرفت و چون بکربلا آمد در آن شبانگاه که امام حسین علیه السلام اصحاب خود را فراهم کرد و آن خطبه مسطوره را بخواند و رخصت داد تا بهر جانب که خواهند پراکنده شوند و پسر ابن زیاد خویش باشند شمر از لشکرگاه خود بیرون آمد و بلشکرگاه آنحضرت نزدیک آمد و با آوازی بلند صدا برکشید کجایند پسر خواهران ما عبدالله و جعفر و عثمان که با ایشان سخنی دارم امام حسین صدای او را بشنید و ایشان جواب

شب تاسوعا خبر عباس

ندادند فرمود شمر مردی فاسق است لکن یکی از خالوهای شما میباشد جواب او را باز دهید ایشان او را پاسخ دادند و گفتند بگوی تا چه داری گفت ای فرزندان خواهران من شما در امان هستید و در رکاب برادر خود حسین جنگ نورزید و خویشتن را بیهوده در معرض قتل در نیاورید و با طاعت امیرالمؤمنین یزید اندر شوید جناب ابی الفضل عباس بانگ برزد دستهایت بریده باد و بر امانی که آوردی لعنت باد ای دشمن خدای آیا با امر میفرمائی که از برادر خود و مولای خود حسین پسر فاطمه دست بداریم و در چنبر طاعت فاسقی مردم و مرد دیگری نابکار و اولاد زنی زشت کار اندر شویم آیا ما را از نهار می بخشی لکن فرزند رسول خدای صلی الله علیه و آله را امانی نمیباشد و بر طبق بعضی روایات دیگر چون شمر وارد کربلا شد و عمر سعد با لشکر کوفه در آن هنگام عصر روی بحضرت امام حسین علیه السلام بتاختند شمر ملعون اسب خود را بتاخت و در برابر اسب آنحضرت بایستاد و بابانگ بلند گفت کجا باشند فرزندان خواهر ما پس حضرت عباس و جعفر و عبدالله و عثمان پسرهای امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیرون آمدند و فرمودند از ما چه خواهی گفت شما ای فرزندان خواهر من در امان هستید و ایشان آنجواب بداد که شمر خشمگین و خائب و خاسر باز گشت معلوم باد که ام البنین مادر حضرت عباس سلام الله علیه با شمر نسبت قرابت نزدیک هم نداشت تا چه رسد تا آنکه خواهر شمر باشد و مادر شمر نیز شهرت داشت لکن چون ببعضی روایات مادر عباس علیه السلام از دخترهای قبیله بنی کلاب بوده و شمر را نیز از همان قبیله دانند بلکه بعضی از مدققین گوینده از قبیله ذباب بوده و ام البنین از بنی کلاب و در بعضی روایات شمر را از قبیله عامر شمرده اند اما چون هر دو قبیله با هم الیف و حلیف بوده اند و در شمار اهل کوفه هستند و عرب را قانون است که اگر پدر شخصی از شهری بوده باشد اهل آنشهر او را ابن عم گویند و اگر مادرش از آنشهر باشد پسر خواهر خوانند چنانکه محمد بن اشعث با جناب مسلم عرض کرد اینقوم پسران عم تو هستند و ترا از ایشان زیانی نمیرسد و مقصودش پسر زیاد و اتباع او بودند با اینکه قرابتی در میان مسلم و ابن زیاد نبود و هلال بن نافع چون برای آوردن آب بکنار آب فرات بیامد و عمرو بن حجاج گفت کیست گفت پسر عم تو است که بیامده است آب بنوشد و حال آنکه هلال پسر عم حقیقی عمرو نبود و نام پدر شمر شرحبیل بن قرط اعور است و او را ذوالجوشن لقب بود و نام پدر جناب ام البنین حزام و بقولی مخلد کلابی است و از طرف مادر نیز با شمر خواهر حقیقی نیست و برای اثبات همطلب همین کلام حضرت امام حسین علیه السلام کفایت میکند که با شمر ملعون فرمود ای پسر زن کوسفندچران و البته امیرالمؤمنین علیه السلام با آنجلالت قدر دختر چنین زنی را تزویج نمیفرماید

بیان امر فرمودن حضرت سید الشهداء علیه السلام بحفر خندق و مأمور شدن علی اکبر برای آب

چون بریر بن خضیر نزد پسر سعد برفت و آن سخنان و مواعظ بگذاشت و عمر سعد را اثری نگذاشت و بحضرت امام حسین علیه السلام بازگشت و عرض کرد پسر سعد در ورطه ضلالتی عظیم و غوایتی درشت در افتاده هم خار فسخ جهان غدار و حطام گیهان خونخوار عقل و هوشش بدر ایر بوده و سرای عقبی و شکنج مؤبد و سرای مخلد را از دیده انباشته و بازپرس روز جزا و خصومت مصطفی را ناخوانده خوانده و در طمع ملک ری کشتن مانند توئی را

فلا اجیب بذلک ولعن ناجیت

آسان شمرده است و هیچ باک ندارد و چنانکه معلوم کردم از آن اندیشه که بآن دل بسته دل بر نماند و البته آن امر که مأمور شده با مضا خواهد رسانید امام حسین علیه السلام که از بطن و متن کار استحضار داشت بفرمود تا خندق مانندی در اطراف خیام عصمت نظام بر آوردند و از یکسوی بیشتر روی بجز بیکراه نگذارند تا از یکطرف آغاز جنگ نمایند و خندقها را از هیزم پر کنند و آتش در زنند تا سپاه مخالف نتوانند جانب سراپرده و خیام راه سپارند اصحاب کرام بفرمان امام علیه السلام کوه و الی شبیه بخندق در گرد خیام بر آوردند و از چوب و هیزم انباشته ساختند و در اطراف خیام راه از دحام لشکر مخالف بسته شد چه خندقها مملو از آتش و باد در آن دین یزدان در پیش روی خیام مطهره صف بر کشیده بودند و در باب حفر خندق باختلاف سخن شده بعضی در شب عاشورا و برخی پیش از آن نوشته اند لکن چنان مینماید که در شب عاشورا بعد از مکالمات پسر سعد و یقین کردن امر حرب کنده اند و نیز هنگام آتش زدن در آن را مختلف نوشته اند بعضی در شب عاشورا و برخی در روز عاشورا و اصح اینست که در روز عاشورا باشد زیرا که عصر روز نهم مهلت دادند و جنگ را بروز دهم افکندند و در آنشب آتش زدن در خندق وجهی نداشت بلکه تا چاشتگاه روز عاشورا که آغاز جنگ بود خاموش میگشت و اصحاب اجمال از باشتن آن نمینمود و نیز مکالمات مالک ملعون و جسارت او در خدمت آنحضرت چنانکه مسطور میشود و هلاکت او بنفرین آنحضرت دلالت بر آن میکند که در روز عاشورا بوده است اگرچه از ظاهر روایت ابی مخنف چنان مستفاد میشود که در همانشب خندق را بکندند و آتش در افکندند اما نه آنست که مقصود ابی مخنف چنان باشد و هر کس تدقیق بنگرد او را معلوم میگردد بلکه در شب عاشورا نیز حفر خندق بعید است زیرا که اصحاب در آنشب تا بامداد بعبادت و تلاوت مشغول بودند و صحیح تر چنان است که در همان ایام عاشورا که اصحاب اجمالی بوده است آن خندق را بر آورده اند و در روز عاشورا در آن نی و هیزم آتش زده اند و نیز بفرمود اصحاب سعادت انتساب خیمه ها را نزدیک یکدیگر برپای کردند و طنابها بهم پیوستند تا خیام حرم عصمت و طهارت در پشت و جنگ و قتال از یکسوی باشد و نیز چنانکه در امالی صدوق و بحار الانوار مسطور است چون در خیام مبارکه آب نایاب و جگر اطفال از تاب بی آبی بی تاب شد حضرت سید الشهداء روحی و من سواه فداه با فروغ چشم و فرزند دیده خود جناب علی اکبر فرمان کرد تا با سی سوار و بیست پیاده بشریعه بروند و آب بیاورند علی اکبر چون شیر شرزه برفت و اصحاب او نیز با هول و هراس روی بشریعه نهاده بهر صورت که ممکن بود آب بیاوردند و چند مشک بخیام مبارکه رسانیدند و آنحضرت با اصحاب خود فرمود این توشه آخرین شماست از این آب بنوشید و وضو بسازید و غسل کنید و جامه های خود را بشوئید که شما را کفن خواهد بود و نیز در روایت است که چون بامداد روز نهم بر آمد در لشکرگاه امام حسین علیه السلام آب نایاب بود و اهل بیت و اصحاب بحضرت امام حسین علیه السلام از تشنگی بنالیدند آنحضرت با برادرش عباس فرمود با چند از اصحاب چاهی بکنید شاید آبی بر آورید ایشان برفتند و بکندند و آب نیافتند چه در آن دفعه که امام حسین علیه السلام با دست مبارک تیری بزد و آب بجوشید از جمله معجزات آنحضرت نیست و در روایت ابی مخنف و بعضی دیگر در آنشب عاشورا که تشنگی بر یاران و اصحاب سخت گردید و در حضرت ابی عبد الله علیه السلام از عطش بنالیدند ابو الفضل سلام الله علیه را بخواند و بفرمود تا با چند نفر بر نشسته و بفرات رود و تشنه کا

آب آوردن علی اکبر

آنوادی پر اضطراب و التهاب را آبی برساند آنحضرت با ده سوار و چند مشک برفتند تا بشریعه فرات رسیدند و لشکر ابن زیاد که نگاهبان آب بودند مانع شدند و عباس را شهید ساختند تا در جای خود مذکور شود

داستان رفتن بریر همدانی برای آوردن آب ببعضی روایات

در کتاب محن الابرار که ترجمه جلد مقتل بحار است از ابن نما مسطور است که جناب سکینه خاتون سلام الله علیها فرمود روز نهم شهر محرم آب از نهرها نماند و از تشنگی جگرها کباب بود و مشکها و ظرفها از آب خالی حتی مشکهای آب از شدت حرارت آفتاب خشکیده بود و چون شب در رسید عطش بر من و دیگر دخترها و اطفال استیلا یافت بپای شدم تا بخدمت عمه ام زینب رفته او را از تشنگی خود خبر دهم شاید آبی برای ما ذخیره فرموده باشد عمه ام را در خیمه خود بدیدم که برادر شیرخواره مرا در کنار خود گرفته گاهی می نشیند و گاهی بر میخیزد و برادرم در میان انسش چون ماهی در آب اضطراب دارد و گریه کند عمه ام آن کودک میفرمود ای فرزند برادر بزرگوار من صبر کن و آرام گیر و میفرمود تو چگونه بر تشنگی صبر توانی با اینکه در اینحالت با خوب و عطش هستی بر عمه ات بسیار گرانست که نالهات را بشنود و علاجت را نکرد و نتواند موجب سیراب ساختن تو را فراهم سازد و قادر نباشد که سیرابت نماید چون مشاهدت اینحالت را کردم گریه بر من مستولی شد چون عمه ام آواز گریه و بکاء مرا بشنید فرمود سکینه هستی عرض کردم آری فرمود این گریستن از چیست عرض کردم بر حال برادر شیرخواره ام میگریم و از تشنگی خود بعمه ام معروض نداشتم تا بر اندوه و مصیبتش افزوده آید و عرض کردم ای عمه مهربان من کاش کسی را بخیمه های عیالها و زنان اصحاب و انصار بفرستی شاید نزد آنها آبی باشد عمه ام برخاست و برادر شیرخواره ام را برداشت و بخیمه های همایون عموهایم برفت و در هیچیک بگردید و قطره آب نیافت و بازگشت چند نفر از دخترها و پسرهای خردسال اصحاب از دنبال عمه ام گردش میکردند بدان امید که کراتی بدست آرد و ایشان را سیراب گرداند عمه ام در خیمه عم بزرگوارم جناب عباس بنشست و بیکرانجام اصحاب بفرستاد در آنجا نیز آب نیافت چون نومید شد بخیمه خود بازشد و نزدیک بیست نفر پسر و دختر خردسال اصحاب و اهل بیت در خدمتش فراهم شده بودند چون عمه ام زینب نگران احوال آن اطفال خردسال شد بگریه و زاری شروع کرده اشک حسرت بر چهره خود روان میکرد ما نزدیک او صداها بگریه بلند کرده بودیم یکی از اصحاب بریر که او را بریر همدانی و سید القراء میگفتند برپا ایستاد چون آواز گریستن ما را بشنید خود را بر زمین بزد و خاک کربلا را بر سر خود میریخت و یاران خود را بخواند و گفت شما را در نظر چه میگذرد و صلاح چه میدانید آیا شاد میشوید که دخترهای کوچک فاطمه زهرا از تشنگی جان بسپارند با اینکه هنوز قبضه شمشیرهای ما در دست ما اندر است گفتند لا والله بعد از مردن این اطفال هیچ خیر و فایدتی در زندگانی ما نیست بلکه پیش از ایشان بایستی ما بدیدار مرگ و بلا اندر شویم و شربت ناگوار مرگ را بچشیم رأی و مصلحت در اینست که هر یک دست یکی از این کودکان را گرفته بشریعه فاضریه اندر نمائیم از آن پیش که از تشنگی بمیرند و اگر اینجماعت اشرار با ما قتال دهند ما نیز بمقاتلت پائیم یحیی مازنی گفت پاسبانان شریعه البته در کار زار با ما اصرار مینمایند اگر دست این اطفال را بگیریم و بسوی شریعه شویم شاید تیری و نیزه از دشمنان بیکی از ایشان برسد و ما سبب کشته شدن او شویم مصلحت نیکو چنان است

که تشنگی با خود برداریم و از شریعه پر ساخته برای ایشان بیاوریم اگر کسی با ما جنگ نمود ما نیز با وی قتال دهیم و اگر یکی
از ما شهید شد برخی ایشان شده ایم بریر این رای را پسندیده داشت پس چهار تن از اصحاب مشکی برگرفتند
و بفرات روی نهادند پاسبانان فرات پرسیدند کیستید بریر فرمود من بریر هستم و ایشان اصحاب من هستند
همانا جگرهای ما از آتش عطش کباب شده آمده ایم تا بفرات اندر شویم گفتند در جای خود باز ایستید تا خبر شما را بر شیث
داده بگذاریم و بریر با این شیث آن مردم منافق را قرابتی در میان بود چون این خبر بدو بگذاشتند گفت از شریعه دور می گیرد
ما آب بنوشند و بعد از آنکه اصحاب داخل نهر فرات شدند و سردی آب را دیدند بریر و اصحاب او گریستند و گفتند
یزدان تعالی پسر سعد را لعنت کند که این آب بر مقدار در روی زمین میگذرد و جگر جگر گوشگان آل پیغمبر یک قطره آن
ترنشود بعد از آن بریر با یاران خود فرمود آنچنان که از دنبال گذاشته اید یاد کنید و مشک خود را با شتاب پر آب
ساخته هر چه زودتر بایشان برسانید همانا دلهای تافته اطفال امام حسین از تاب بی آبی آب شده است هیچ میباید
شما سیراب گردید که هنگامیکه دختران فاطمه زهرا از آب کامیاب شوند گفتند ای بریر قسم بخدای اینک آب پیش
که ایشان سیراب شوند ما سیراب نشویم یکی از پاسبانان شریعه این سخن را بشنید و گفت آیا ورود شما در این آب کافی
نیست که همی خواهید با این حاجی آب برسانید سوگند با خدای این خبر را با شیث میرسانم اگر از شما چشم برگیرد شما را با این
شمشیر ...... با خبر شوید ...... بریر علیه الرحمه فرمود ای مرد دشمنان ما را پوشیده بدار و خود آهسته بسوی وی
شد تا اگر او را دستگیر نماید پاسبان ...... خیانت ایشان را با یاسی بگذاشت اسبی با یاران خود فرمان داد
تا ایشان را گرفته ...... ایشان مقاتلت ورزیدند و جماعت سر راه بر ایشان بگرفتند
و گفتند ای بریر امیر بردن آب ممانعت فرموده از آن پس که راهی نشود چه میشود گفتند خون شما را میریزیم
فرمود اگر خون ما ریخته شود از آن بهتر که آب ریخته شود وای بر شما یکتن از ما یکقطره آب ننوشیده ایم و جز سیراب
کردن اطفال امام حسین همت نگرده ایم سوگند با خدای میگذاریم این آب بر زمین ریزد مگر وقتیکه خون ما در اطراف
این مشک ریخته گردد از میان اصحاب ...... جماعت هیهات این شده اند که خویشتن را برای این اندک
آب بکشتن دهند المراد قبل آنرا هم بر تشنگی ایشان را سود مند نخواهد بود دیگری گفت مر امیر را مخالفت نکنند
...... آبی بکام برسانند پس بریر ...... را در پره افکنده و ایشان مشک را بر زمین نهاده و در اطراف
توقف کرده بریر میگریست و میفرمود وای بر سوزش دل من و تشنگی فرزندان فاطمه زهرا بار خدایا رحمت خود را
باز گیر که میگذارند آب بایشان برسانیم این هنگام یکی از یاران بریر مشک را برگرفته بر دوش افکند و پاسبانان
ایشان را احاطه کرده و همواره ایشان را زد و منع میکردند دیگر مشک می افکندند بلکه پاره شود ناگاه تیری رسید
مشک رسید چنانکه بر دوش حامل مشک جراحتی افتاد و بند مشک ابریده و خون از کتف آمد و بر جهید آن مؤمن
پاک عقیدت گفت حمد میکنم خدایرا که دوش مرا فدای مشک ساخت و چون بریر بخدای شد که جماعت مردود
دست از ایشان باز نمیدارند با آواز بلند فرمود وای بر شما ای لشکر و یاوران آل سفیان این چند قطره آب
برای کشیده بگذارید شمشیرهای قبیله همدان در نیام خود باشد این هنگام جماعتی از اصحاب امام حسین علیه السلام
که در حضور مبارکش حاضر بودند صدای بریر را شنیدند و شناختند یکی از ایشان گفت صدای بریر است که در

نصیحت

نصیحت دشمنان و دفع شر ایشان سخن میکند میشنوم حضرت سید الشهداء فرمود هر چه زودتر خود را به بریر
برسانید ایشان برخاستند و شتابان او را دریافتند پاسبانان فرار کردند و بریر آب را بیاورد و چون
بخیمه نزدیک شد مشک را بر زمین بگذاشت و عرض کرد ای فرزندان رسول خدا بیا شتابید که شما را اگوارا باد
چون آواز بریر گوش زد شد یکدیگر را اندا برکشیدند اینک بریر از نهر آب بیاورده است و شتافتند و خود را
بر روی مشک انداختند پاره سینه خود را بمشک می چسبانیدند بعضی روی خود را بر مشک میسودند و برخی دل
خود را بمشک میچسبانیدند و از ازدحام و اقتحام اطفال ناگاه ریسمان مشک بریده گشت و آب بر زمین فرو ریخت
چون اطفال اینحال را مشاهدت کردند صدا بناله برکشیدند و صدا برآوردند ای بریر آب فرو ریخت چون بریر بشنید
دست خود را بر سر و پیشانی خود برزد و همیگفت بسوزد دل بر تشنگی جگر فرزندان رسول خدا معلوم باد که اگر چه این خبر در کتب
مورخین و محدثین کمتر نقل شده و راوی آن قلیلست لکن چون بحسب عقل با وضع آن شب و شدت عطش اطفال و اخلاص اصحاب

بیان بعضی از وقایع شب عاشورا و بعضی موافقت دارد مذکور شد
اشعار حضرت سید الشهداء علیه السلام

چنانکه اعثم کوفی و بعضی از مورخین و محدثین مسطور داشته اند و از این پیش بآن اشارت شد چون امام حسین علیه
السلام بزمین کربلا وارد شد و خیمه ها بر پای کردند و بیاسودند امام حسین شمشیر خویش را اصلاح میفرمود و غلامی از
غفاری که جون نام داشت در حضرتش حاضر بود و آنحضرت با خود در تفکر بود و این اشعار معروف یا دهر اف لک
من خلیل که با یمعنی نزدیک و در کتب مقاتل خصوصاً در کشف الغمه مبسوط تر مذکور است قرائت میفرمود ای دهر خدا
اف باد بر تو از حیثیت دوستی و آشنائی تو که هرگز با هیچکس جاده صفا و وفا نوشتی و در هیچ زمان با کسی اظهار مودت
و محبت ننمودی چه بسیار اتفاق افتاد که بامداد و شامگاه نمودی و طالبان مال و منال و عزو اقبال را در دام
حسرت و پهنه نومیدی و حیرت بکشتی همانا اینده هرچ ان و جهان بی اعتبار از کشتن دیگری بر رعایت دیگری
قناعت نمیکند و قتل دیگری را بدل و عوض دیگری نمیگردانند یعنی نه آنست که مثلاً اگر پدر را اکشت بدل پسر قرار دهد
و او را بر جای بگذارد و قتل برادر را عوض برادر دیگر محسوب دارد و او را آنکشد بلکه هر جنبنده را هلاک میکند
و بر هیچکس ابقائی نماید و تمامت امور بحضرت یزدان بازگشت نماید و زندگی جاوید مخصوص پروردگار مجید است
و هر زنده و جنبنده براه مرگ شتابنده است چه بسیار نزدیک است وعده کوچ کردن و بدیگر سرای راه
نوشتن منزه است پروردگار من که او را نظیر و مانندی نیست بعضی نوشته اند چون امام حسین علیه السلام
روز پنجشنبه دوم محرم بکربلا فرود شد و جلوس فرمود و شمشیر خود را اصلاح نمود این ابیات بگفت و آنکه
همیکرد و صدوق علیه الرحمه و جمعی نوشته اند چون امام علیه السلام در شب عاشورا بفرمود خندقی بگرد لشکر
گاهش برآوردند و از نی و هیزم انباشته ساختند و پسرش علی علیه السلام را با سی سوار و بیست پیاده
مامور فرمود تا برفت و آب بیاورد و امام علیه السلام این شعرها را انشاد نمود و بعد از آن با اصحاب خود
فرمود بپای شوید و آب بنوشید که توشه و اپسین شما است و وضو بسازید و غسل کنید و لباس خود را
غسل دهید تا کفن شما باشد آنگاه نماز صبح را بجماعت بجای گذاشت و ایشان را تعبیه جنگ نمود و امام

ارشاد

بادهرافٍ لک من خلیل
بیت

ارشاد شیخ مفید و بعضی کتب دیگر مسطور است که امام زین العابدین علیه السلام فرمود در آن شبی که پدر بزرگوارم
در صبح آنشب یعنی روز عاشورا شهید میگشت نشسته بودم و عمه ام زینب بپرستاری من اشتغال داشت ناگاه
پدرم با خیمه که مخصوص وی بود کناری گرفت و جون مولا ابوذر غفاری در خدمتش حضور داشت و شمشیر
خویش را اصلاح میکرد و پدرم این اشعار را قرائت میفرمود و از این خبر معلوم میشود که جون غلام ابی ذر شمشیر
خود را یا شمشیر آنحضرت را اصلاح مینمود چه از لفظ و هو یعالج سیفه ممکن است که ضمیر بهر دو راجع تواند بود
و در لفظ جوین اختلاف شده است بعضی جون با جیم مفتوحه و واو ساکنه و نون نوشته اند و در بعضی نسخه های
ارشاد جوین بلفظ مصغر مذکور است و در رجال ابی علی گوید جون مولای ابی نصر از شهدای کربلا است و در کامل
ابن اثیر جوین مولای ابی ذر غفاری نوشته است و موافق پاره روایات که گفته اند جون عبد او و آهنگر بود چنان
بنظر میآید که شمشیر امام علیه السلام را اصلاح میکرده است وگرنه حضور او در سراپرده خاص آنحضرت بدون سببی
با حضور سایر اصحاب بعید است و ممکن است دو تن بنام جون بوده اند یکی مولای ابی ذر و دیگری مولای ابی نصر
و ممکن است یکنفر باشند و در نگارش نام مولای از قلم کاتب سهوی رفته باشد بالجمله امام زین العابدین سلام الله
علیه میفرماید این اشعار را دو مره یا سه دفعه و بقولی فرمود چند دفعه قرائت فرمود چندانکه من بفهم درآوردم
و بدانستم چه اراده داده گریه در گلوی من گره شد لکن باز گردانیدم و بسکوت پرداختم و بدانستم بلا نازل
شده است میشود این عبارت کنایت از آنست که چون این اشعار از زبان مبارک امام روزگار برگذشت البته
باید حمل بر نزول بلا و وقوع شهادت شمرد و قضا و قدر خدا را بر آن صادر دانست نه آنست که اگر زبان دیگران
بگذرد بایست بر صدد و قضیه و از آن حتم حاصل نمود بالجمله میفرماید اما عمه ام او نیز شنید آنچه من بشنیدم و چون
زن بود و رقت و جزع شأن زنان است نتوانست خود را نگاهدارد پس از جای برجست و جامه کشان با سر
و روی گشاده برفت تا بآنحضرت پیوست و گفت وا ثکلاه و بقولی دیگر فرموده ای برادر من و روشنی چشم من کاش
موکب مرگ گوکبه زندگانی مرا نابود و سپاه میساخت امروز مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن بمرد ای
ای خلیفه برگذشتگان و فریادرس بازماندگان امام حسین علیه السلام بخواهر خود نظر کرده و فرموده ای خواهرک
مهربان من نباید شیطان بر حلم و بردباری تو بتازد زینب عرض کرد آیا بزودی کشته میشوی جان من فدای جان
تو باد امام علیه السلام اندوه و غصه خود را بدل جای داده و بهره چشم مبارک امام علیه السلام را اشک
فرو گرفت بعد از آن فرمود اگر مرغ قطا را بحال خود گذارند البته شب بهنگام میخوابید حضرت زینب علیها السلام
عرض کرد یا ویلتا آیا تو تن با تیغ نمی سپهی و بزور و ظلم ترا میکشند همانا این حال بر دل من ثقیل تر و بر جان من شدید
تر است پس از آن لطمه بر صورت خود بزد و گریبان خویش را پاره ساخت و بیهوش بیفتاد امام حسین علیه السلام
بجانب وی برخاست و آب بر چهره اش بیفشاند و فرموده ای خواهر آرام گیر و از خدای بپرهیز و در وصول مصائب
و نزول نوائب بتسلی و تعزیت خدای و کلمه انا لله و انا الیه راجعون که وظیفه شکیبایان و دوای غم و اندوه
مصیبت یافتگان است تسلی بگیر و بدانکه اهل آسمانها باقی نمیمانند و مردم زمین دستخوش مرگ میشوند جز ذات
مقدس خدای تعالی که تمام آفریده کان را بقدرت خود بیافریده و پس از مردن مبعوث گردانید و میعادگاه قیامت

فقالت یا اخی و قرة عینی

و قال یا اختاه لا یذهبن حلمک الشیطان

و قال یا اختاه اتقی الله و تعزی بعزاء الله

درآورده و او تنها و یگانه است هیچکس نماند و جمله اشیاء هلاک شوند جدم از من بهتر بود و پدرم از من بهتر بود
و مادرم از من بهتر بود و برادرم از من بهتر بود یعنی همه برفتند و از این جهان روی برتافتند و مرا و هر مسلمانی را
برسول خدای صلی الله علیه و آله اقتدا باید باشد و امام حسین علیه السلام خواهرش را باین کلمات و امثال
آن تسلی همیداد و نیز در تعزیت و تسلیت آنحضرت فرموده ای خواهرک مهربان من همانا ترا قسم میدهم و توقسم مرا
مقرون براستی و صدق بگردان یعنی برخلاف آن مکن در مصیبت و سوگواری من گریبان چاک مگردان چهره
خود را مخراش و در مرگ من صدا بویل و وای بلند مکن و خواستار هلاک و ثبور مشو آنگاه جناب زینب را بخیمه
خود باز آورد تا او را نزد من بنشاند آنگاه بیرون شد و اصحاب خود را فرمان داد تا چنانکه مسطور شد خیمه های
خود را نزدیک بهم آورند طناب بطناب متصل ساخته و در میان خانها باشند و از یکسوی بمخالفان روی آورند
و آن بیوتات از عقب و طرف راست و چپ ایشان بر ایشان احاطه کرده باشد و همان یکطرف را که گذرگاه
دشمن است مکشوف دارند تا سه طرف دیگر محفوظ بماند و از یکطرف روی با دشمن آورده با او مقاومت نمایند
و هم بروایتی چون آنحضرت بکربلا فرود آمد و سپاه عمر بن سعد برابرش وارد شدند آنحضرت در کناری بنشسته شمشیر
خود را اصلاح فرموده و این اشعار مذکوره را بخواند چون جناب زینب خاتون بشنید عرض کرد ای برادر این
سخن کسی است که بر کشته شدن خود یقین کرده باشد فرموده آری ای خواهر زینب گفت وا مصیبتاه حسین خبر
مرگ خود را بمن میدهد چون زنان حرم این کلمات جانگداز را بشنیدند صدا بگریه برکشیدند و طپانچه بر روی
بر زدند و گریبان خود را پاره نمودند جناب ام کلثوم میگریست و با دیده اشکبار ندای وا محمداه و وا علیاه و وا
اماه و وا اخاه وا حسیناه بر میکشید و میفرمود وای بر ضایع شدن و پایمال گردیدن ما بعد از تو ای ابو عبدالله
حضرت سید الشهداء خواهرش ام کلثوم را تسلی میداد و میفرمود ای خواهر بتقضای خدا رضا بده و صبوری
و شکیبائی کن و امر خدا را اطاعت نمای زیرا که ساکنان طارم اعلی و مخلوقی که در آسمانها هستند فانی میشوند و همه
اهل زمین بمیرند و جمله کائنات راه تباهی می پایند و نیز فرموده ای خواهر من ای ام کلثوم و یا زینب و یا فاطمه و یا
رباب چون نگران شدید که مرا بکشتند بسبب شهادت من گریبان خود را چاک مکنید و رخسار خود را بخراشید
و سخنان نکرده و ناستوده بر زبان مگذرانید و این نقل اخیر از سید بن طاوس رضی الله عنه است و بعد از شرح
این خبر میفرماید ممکن است جناب امام علیه السلام از آرزوی زنان و خواهران و دختران خود را بکربلا کوچ داده
که اگر ایشان را در حجاز یا جای دیگر منزل میساخت و خود سفر عراق میفرمود یزید در مقام استیصال یا اسیری
ایشان بر میآمد و امام حسین علیه السلام بملاحظه حال ایشان و اسیر گردیدن ایشان از سعادت جهاد و
شهادت باز میماند و در مناقب ابن شهر آشوب مسطور است که بعد از آنکه حضرت سید الشهداء آن هیکل ها را
با اصحاب خود بگذاشت و ایشان آنجا بهار ابداد ند و بصبر و سکون و عدم فریاد و ناله و زاری و گریبان
دریدن و ناله برکشیدن و روی خراشیدن وصیت فرموده و جنگی نزدیک بهم در حال رکوع و سجود دیدند
علی بن الحسین علیهما السلام میفرماید در آنشب که پدرم در صبحگاه آن شهید شد نشسته بودم و پدرم این
اشعار مذکوره را میخواند زینب عرض کرد گویا تو اختیار فرموده باشی که بظلم و جور جان مقدست را

و قال یا اختاه انی اقسمت علیک فأبری قسمی

کلمات آنحضرت با ام کلثوم

غضب نماید فرمود اگر مرغ قطا را شب هنگام در آشیانه خود آرام بگذارند البته بخواب خواهد رفت کنایت از اینکه اگر مرا باختیار خویش میگذاشتند از مسکن و موطن و آشیان مألوف و مجاورت جد بزرگوار خود باین بیابان پر اندوه و بلا نمیآمدم و بدست اعدا شهید نمیگشتم و اهل و عیال خود را اسیر دشمن نمیساختم بالجمله مورخین عظام در بیان این خبر و این عبارات اختلاف کرده اند بعضی در زمان ورود آنحضرت بکربلا و برخی در شب عاشورا مسطور داشته اند و بعضی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام نام برده اند اما چون حکایت فرمودن علی بن الحسین در کتب معتبره مذکور است و آنحضرت بیان این کلمات را بشب عاشورا اختصاص میدهد در این مقام که از این پیش وعده داده بودیم مسطور داشتیم و ممکن است بعضی در زمان ورود بکربلا و بعضی در شب عاشورا باشد و این ابیات را دو دفعه قرائت کرده باشد و در قلم نگارندگان مخلوط گردیده باشد چنانکه بعضی در روز عاشورا نیز بعد از مناشده آنحضرت با اهل کوفه نزدیک باین مضامین مسطور داشته اند ان شاء الله تعالی در موقع خود گذارش گیرد و ابن اثیر در تاریخ خود نیز گوید این اشعار را آنحضرت در شب عاشورا بخواند و خواهرش زینب بشنید و در امالی صدوق و بعضی کتب از حضرت زینب نام نبرده در هر صورت اختلاف بسیار است و این بنده در کتاب احوال حضرت زین العابدین و زینب خاتون علیهما السلام بروایات مختلفه آن مبسوطاً اشارت کرده است و نیز بلطیفه کلام معجز نظام حضرت سید الشهداء علیه السلام که اهل آسمان باقی میمانند

و اهل زمین بمیرند و نسبت مرگ را باهل زمین میدهد اظهار نموده است

بیان پاره احوال و اخبار و اعمال حضرت سید الشهداء و اصحاب آنحضرت روحنا لهم الفداء در شب عاشورا

چون امام حسین علیه السلام در شب عاشورا اصحاب کبار را رخصت داد تا بهر کجا خواهند بروند و ایشان مانند کوه گران قدم استوار کردند و قبول شهادت را بر خود گوارا شمردند و امام علیه السلام ایشان را زادهای خیر بگفت در روزه بگر یکی بنزشهادت نائل شدند قاسم بن حسن علیهم السلام در حضرتش معروض داشت من در جمله کشتگان خواهم بود امام علیه السلام بروی شفقت کرده فرمود ای پسرک من مرگ نزد تو چگونه است عرض کرد ای عم گرامی از عسل شیرین تر است فرمود آری سوگند با خدای عمت فدایت باد تو نیز یکی از آن مردمی که با من شهید میشوی بعد از آنکه ببلائی عظیم مبتلا گردی و پسرم عبدالله یعنی کودک شیرخوار آنحضرت علیهما السلام بقتل میرسد قاسم عرض کرد ای عم گرامی آیا بزنان نیز میرسند و چنانکه آنحضرت فرمود در آن هنگام چندان تاختن میبرند تا بخیمه زنان برسند و عبدالله شیرخوار را بکشند فرمود عم تو فدایت باد عبدالله را در آنحال که از تاب عطش و فرسایش تشنگی بر هم خشکیده و مشرف بمرگ باشد بخواهند کشت و هرچند من در خیمه ها در طلب آب و شیر شوم چیزی نیابم و میگویم پسرم را بمن آورید تا مگر از آب دهانم کامیابش کرده ام چون او را نزد من بیاورند و او را برگیرم تا نزدیک دهان آورم فاسقی تیری بدو بیفکند و او را که نالید در حالتیکه آن طفل شیرین زبانی کودکان باشد پس خون گلویش بدست من فرو ریزد و من آن خون را بجانب آسمان افشان نمایم و عرض کنم بار خدایا بر بلای تو صابر هستم و در حضرت تو احتساب جویم تا بناگاه آن سپاه شقاوت نشان بسوی من شتابان گردند و از هر سوی نیزه بمن زنند و آتش از آن خندق که در گرد خیمه ها حفر شده همی شعله بر آورد

فقال له الناس... (حاشیه)

و من در تلخ ترین زمانی از اوقات روزگار بر ایشان حمله نمایم و آنچه خدای خواسته است چنان میشود چون کلمات آنحضرت باینمقام اختتام گرفت بگریست و ما نیز بگریستیم و آواز گریه ذراری رسولخدای بلند شد در این اثنا زهیر بن القین و حبیب بن مظاهر خواستند بدانند امام زین العابدین علیه السلام حال بر چگونه میرود آیا او نیز شهید میشود پس عرض کردند ای سید ما آیا روزگار آقای ما علی بر چگونه خواهد بود این بگفتند و بمن اشاره کردند امام حسین علیه السلام با دیده اشکبار فرمود خدا ابتدای سلسله نسل و رشته پیوند مرا در دنیا قطع میفرماید پس چگونه میتوانند بکشندش و حال آنکه پدر هشت تن ائمه طاهرین است یعنی ائمه ابرار که مدار روزگار و گردش گردون دوار تا پایان زمان بوجود ایشان پایدار است و ایشان بجمله از نسل او هستند چگونه او را بکشند کنایت از اینکه وجود هر موجودی و اثر هر چیزی و گردش هر اسبابی از طفیل وجود ایشان و در هر عصری یکی از ایشان خواه ظاهر یا از نظرها غایب باید باشد اگر او را بکشند و نایبی در جای او نباشد در حقیقت خود را کشته اند و حکم معدوم دارند چگونه معدوم منشاء اثر تواند بود و اینمطلب با وجود حضور حضرت امام محمد باقر منافی نیست چه عده ائمه اطهار سلام الله علیهم بر حسب مشیت خداوند لم یزل از روز ازل و قبل از خلقت این مخلوق موافق صحیفه مشهوره دوازده تن میباشد و هر یک را از جانب خدای زمانی و تکلیفی مقرر و معین است و امام زین العابدین علیه السلام بایست مدتی در جهان بماند و آنچه خداوند بروی مقدر داشته ظاهر فرماید پس اگر شهید میشد هر چند امام محمد باقر سلام الله علیه حاضر و موجود بود ولکن آنچه در امامت او بود لعبت آشکار نمیشد

بیان پاره حالات حضرت سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه در شب عاشورا

ابن جوزی و بعضی از مورخین عامه نوشته اند چون آنشب که بامدادش امام حسین علیه السلام شهید میگشت فرا رسید آنحضرت بپای ایستاد و بنماز مشغول شد و برادرش حسن سلام الله علیهما را طلب رحمت همی فرمود و اینحال از این روی بود که چون امام حسن علیه السلام را حالت احتضار پیش آمد با امام حسین فرمود ای برادر بشنو آنچه را میگویم همانا پدرت علی گاهی که رسولخدای صلی الله علیه و آله بدیگر جهان میخرامید در طلب این امر یعنی کار خلافت که حق آنحضرت بود آهنگی بر آورد تا بحق خود باز رسد لکن دیگران مانع شدند و این امر را از وی بگردانیدند و بغیر او انصراف دادند یعنی ابوبکر خلافت را ببرد و چون ابوبکر بحالت احتضار در آمد امیرالمؤمنین سلام الله علیه همچنان بحسب تکلیف خود در طلب و اندیشه آن امر بر آمد و نیز دیگران نگذاشتند و بعمر گذاشتند و چون عمر محتضر گشت امیرالمؤمنین علیه السلام در طلب حق خود عنوان فرمود و مردم باینجا آن روزگار حق آنحضرت را از او برتافتند و بعثمان پرداختند و آخر الامر که خلافت بآنحضرت پیوست موجه مخالفت برداخت و پدرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه آنکار را بشمشیر آتشبار حوالت فرمود و سرانجام امر را آن مردم بکیش نگین افکندند و از آنحضرت بحیلت و مکیدت عمرو بن العاص و دیگر منافقان بگردانیدند تا امیرالمؤمنین شهید شد و ادراک حق خود را کماهو حقه ظاهر نفرمود همانا خدایتعالی ابا دارد که نبوت و سلطنت و خلافت و ملک در میان ما اهل بیت بپاید پس بپرهیز از مردم خوار و سفیه کوفه تا ترا بجانب خویشتن دعوت کنند

ترجمه از حضرت امام حسن (حاشیه)

واز وطن خود ت بیرون آورند آنگاه بعهد خویش نپایند و ترا به دشمنان تو تسلیم نمایند کاهی که معزز و مناصی باشد معلوم باد که نویسندگان شیعی در کتب خود باینخبر اشارت نکرده اند و اگر یکی دو نفر از مورخین جماعت باین داستان عنایتی کرده اند ندانیم صحت و سقم اینخبر چگونه است و در صورتیکه مقرون بصحت باشد کلمات ائمه هدی سلام الله علیهم را تأویلات بسیار است که خود خداوند و ایشان بر آن واقف است ممکن است یکی از تفسیرات آن این باشد که خداوند تعالی برای اینکه یمیز الخبیث من الطیب تا سجیت و طبیعت هر کس آشکار شود و هر نفسی بمیزان امتحان و آزمایش نمایش گیرد و در طریق هدایت یا ورطه غوایت قرار ایشان یابد و سعید در مراتب سعادت و شقی در مدارج شقاوت بدرجات عالیه عارج گردد و مطلق موجودات را نقص نقصان نماند و جود مبارک ائمه هدی که آئینه سراپا نمای انوار ایزدی هستند محک این امر و مصدر جهات کلیه عموم ماسوی آمد کرده اند و رعایت حقوق ایشان یا عدم این مراعات را اسباب تکمیل این مردم خواه در معارج سعادت و خواه در مدارج شقاوت نمود تا یحیی من حی عن بینة و یهلک من هلک عن بینة لاجرم قبول امامت و ولایت ائمه هدی علیهم السلام مصدر این امر گشت پاره نفوس سعیده در قبول آن سعادت ابدی یافتند و پاره از ارواح خبیثه از اباء آن بشقاوت سرمدی دچار آمدند و امیرالمؤمنین علیه السلام خود میدانست که جماعتی منافق و سست کیش و مخالف و بداندیش کمر استوار خواهند کرد و بمقتضای شقاوت فطری و خباثت جبلی آنحضرت را از حقوق الهیه ازلیه ابدیه او در صورت ظاهر بر کنار مینمایند هر چند در باطن کار و حقیقت نفس الامر امامت و ولایت و دیعت امامت گوهری خاص و جوهری مخصوص است که جز این وجودات مقدسه تامت ماسوی الله حمل آنرا نتوانند کرد بلکه همانطور که اجسام کثیفه را ارواح لطیفه حامل و حافظ هستند این گوهر جلیل که هزاران ارواح لطیفه اش ریزه خوار خوان لطافت و مناعت است حامل و حافظ تامت ممکنات حتی ارواح لطیفه و خبیثه و هیاکل سعیده و شقیه سموتیه و ارضیه و دنیویه و اخرویه است و مخزن و مکمن این گوهر بدیع هیاکل مقدسه شریفه نورانیه رحمانیه قدسیه لاهوتیه عقل اول و صادر نخست و نورالانوار ایزدی آثار محمدی و ائمه هدی صلواة الله علیهم است و این هیاکل محمدیه محموده که دارای این امانت هستند نه آن باشد که در حکم اجسام سایر مخلوق باشد بلکه برای افاضه افاده و تبلیغ رسالت و تبیین ولایت در نظر این مردم کوتاه نظر بصنف بشر هستند مینمایند و اگر در باطن نفسانیت موافق بودند هرگز این شئونات معراجیه و نفوذات نفسانیه و تصرفات ظاهریه و باطنیه و حضور در هر آنی در هر موردی و مکانی از ایشان ظاهر نمیشد بلکه محال و ممتنع مینمود و لطافت و احاطت و قدرت روحانیه و هیکلیه ایشان بآن میزان است که دارای خصایص از قبیل عدم سایه و امثال آن برای ایشان موجود است که ارواح دیگر از آن ممکن نیست مثلا هیچ روحی را آن استطاعت و بضاعت نباشد که آن جسد را که در آن اندراج دارد یک عشر از مقام و مرکز خود ترقی دهد و این اجسام مبارکه را آن شرافت است که نعلین مبارک و البته خود را با اینکه از اجسام ارضیه است اشرف از اجسام بلکه پاره از ارواح سماویه میکردانند و بر عرش اعلی فرش میگسترانند با اینکه اغلب ارواح لطیفه را آن حد و رتبت نیست که در مقامات نورانیه عروج توانند داد و این جمله از مساعدت نور نبوت خاصه و نزدیک به ولایت و امامت است و چون حمل این گوهر جلیل باین وجودات مقدسه خاتمه منحصر میباشد

شقشقیه

از اینست که میفرماید باتکاء از یک نور بیم چه اگر جز این بودی همه را طاقت حمل این امانت که حامل تمامت و دایع حضرت احدیت نبود و پس اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد برهان ساطع و تبیان لامع این بیان است و چون گوهر عقل حافظ جوهر روح است اینست که آنحضرت را عقل اول و نور اول خوانند لکن بر آنحضرت اطلاق روح اول ننمایند پس معلوم شد مقامات تصرفیه و قدسیه آنحضرت صد هزاران هزار مرتبه بر روح تقدم و تفوق دارد و چون مطلب باینمقام دقیق گشت معلوم میشود درجه و رتبه امامت و ولایت و خلافت چه میزان دارد و هیچ روحی و هیکلی را استطاعت و بضاعت حمل آن نیست بلکه اینمقام جمیل حافظ و حامل تمامت ارواح عوالمست و با اینحال چگونه میتوانند مدعیان این امر خطیر من حیث الباطن و الواقع حامل آن باشند بلکه ارواح ایشان در کنف حفظ و حراست و حمل اینمقام است و اگر یک ذره از لمعان و فروز این آفتاب فروزنده ایزدی که صد هزاران شمس جهان تابش اسیر تابشی است از آنچه در خور استعداد ایشانست بر ایشان بیشتر تابش گیرد فوراً نفوس و ارواح و هیاکل ایشانرا بلکه هر چه در حلیه وجود محلی است بسوزانند و ناچیز گردانند و ابدالآباد بالکل لن ترانی لن ترانی گوشزد جنبندگان زمین و آسمانی گردد دیگر نه آنست که جبرئیل با آن نفس روح الامینی میگوید اگر اندکی بیشتر بپرم فروغ تجلی بسوزد پرم و از اینست که مدعیان امر خلافت ظاهری بمحض آنکه خود را خلیفه خوانده تکالیف اینمقام را بمراتب سلطنت ظاهریه و دنیویه نسبت میدهند و چون سلاطین جور رفتار مینمایند و بتکمیل تجلیات و اقتضاآت دنیویه و لذاید نفسانیه خود میپردازند تا آنمقام خلافت باطنیه جز در اهل خود نتواند جلوه گر باشد چنانکه اصحاب کبار خاص که دارای نفوس قدسیه دیگر و ارواح ایمانیه دیگر و طاقت و استطاعت دیگر بودند اگر در مقام آزمایش درآمدند و از مرکز انوار امامت تابشی یافتند و تاب ایشانرا قدرت بر تافتن نماند کار ایشان در میان مردم ظاهر بین بجنون نمود بلکه پاره در جذبات شوق و ذوق و تابش خورشید ولایت از این هیکل بشری مفارقت گرفتند و بحق پیوستند و با اینحال حال دیگر مردم بهمقدار و بضاعت معلوم است چیست پس در هر حال و هر آن دارایان رتبه خلافت باطنیه و ولایت مطلقه از مقام خود معزول نیستند یعنی غلبت ایشان محال و حمل این بار امانت را قامت لیاقت هیچ آفریده مستعد نیست و یک آن از مراعات شئونات اینمقام خطیر خارج و غافل نیستند و اگر باشند هر بودی نابود خواهد شد و در گردش عوالم و معالم امکانیه تعطیل خواهد افتاد و این حال محال عقلی و نقلی و حسی است پس هر کس مدعی اینمقام است مدعی لفظی است که هیچ معنی آن مترتب نیست و ولی باین لفظ و اطلاق حروف خوشش کرده و متزلزل در آتش تابشش آورده است معذلک اگر صاحبان حق با اینکه میدانند شقاوت فطری مدعیان مانع قبول حق ایشان است و از ایشان مانند نور از شمس انفکاک نتوانند داشت مردمان ظاهر بین و اشخاص ظاهر نگر چنان پندارند و مینمایند که ایشان خود را صاحب حق میدانند و خاموش هستند چنانکه در داستان حکمین همینگونه عرایض در حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شد و برای حفظ این معنی امام حسن علیه السلام بحسب تقاضای وقت در طلب حق خود بر میآید و از آن پس که این امر با عنوان و ابرام لایحه ثابت گردد بمصالحه میپردازد یا امام حسین علیه السلام بواسطه پاره حکمتها و حفظ مراتب شرع مطاع و دین خداوند تعالی و امور دیگر که خدای بر آن داناست حق خود را میطلبد و بخروج بسیف میفرماید

و تا آنقدر جه در مقام مطالبه حق خود بر میآید که بآن سختی شهید میشود و اهل و اولادش اسیر میکردند و آن اشقیای روزگار بواسطهٔ همین کردار ناصواب تا قیامت بهر لسانی ملعون میشوند و همین کار ایشان دلیل اثبات حق ائمه علیهم السلام است و بطلان دعوی خود آنها میشود و پس اینکه میفرماید خداوند ابا دارد که نبوت و دنیا و خلافت و ملک را بجمله درمیان ما اهل بیت مقرر دارد یکی از دلائل و حکمش ممکن است همین وجه مذکور باشد و نیز کلام امام حسن علیه السلام در تحذیر از سفهای کوفه و تدبیر ایشان میتواند بود که اخبار از غیب و حوادث آینده و اختلاف امت باشد و گرنه یکی از اشخاص که از شهادت حضرت امام حسین خبر میداد و از رسولخدای صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین سلام الله علیه مکرر شنیده بود امام حسن سلام الله علیه است در بحار الانوار و کتب اخبار از ارباب روایت کرده اند که حضرت سیدالشهداء و اصحاب گرامی آنحضرت در شب عاشورا مشغول عبادت حضرت احدیت بودند و تا هنگام سحرگاهان پیوسته با آوازی ضعیف و آهسته و جانگداز و دلسوز مانند اصوات زنبورهای عسل در حضرت پروردگاری ابنای ابرار و نیاز و تضرع و مناجات با خداوند سامع الدعوات و قاضی الحاجات بپای میبردند پاره برای تعظیم خداوند کار عزیز و کریم سر برکوع فرود آورده و بعضی روی خضوع و خشوع در پیشگاه خالق مهر و ماه و آفریدگار سپید و سیاه سر بسجود میگذاشتند و بعضی در قیام و نماز و برخی بعرض حال و راز میگذرانیدند و امام حسین علیه السلام تمام آنشب را بنماز و عبادت و استغفار و دعا و ضراعت مشغول بود مفید علیه الرحمه میفرماید ضحاک بن عبدالله میگوید در اینشب یکدسته از سپاه ابن سعد که بحراست ما با سانی مشغول بودند بر ما بگذشتند و امام علیه السلام این آیه شریفه را قرائت میفرمود

معنی ظاهر آیه شریفه اینست

پندار نکنند آنانکه کافر شدند که این مهلتی که ایشان را دادیم بهتر است برای ایشان بلکه مهلت دادیم تا گناه ورزی خود را بیفزایند و ایشان راست عذابی خوار کننده

خدای تعالی واگذار نمیفرماید مؤمنان را بر آنچه شما بر آنید تا جدا کرداند پلید را از پاک از جماعت پاسبانان مردی که او را عبدالله بن شَمیر نامیدند و مردی کثیر الضحاک و شجاع و دلیر و شریف بود این آیه کریمه را بشنید از روی مزاح گفت قسم بپروردگار کعبه مائیم جماعت طیبین و پاکان که ایزد سبحان ما را از شما جدا کرده است بریر بن حضین گفت ای فاسق آیا ترا خدای تعالی از جمله طیبین میگرداند گفت وای بر تو کیستی تو گفت بریر بن حضین پس هر دو تن بدشنام یکدیگر چندی زبان بگردانیدند در کتاب تظلم الزهراء مسطور است که چون هنگام سحرگاهان در رسید امام حسین علیه السلام را خوابگونه در ربود و بیدار شد و فرمود آیا هیچ میدانید در اینخواب که در اینساعت بآن اندر بودم چه دیدم عرض کردند چه دیدی ای پسر رسولخدای فرمود چنان دیدم که سگی چند بر من درآویخته بودند تا مرا پاره نمایند و در میان آنها سگی ابلق بود و بر من سخت از دیگر سگها میگرفت و گمان میبرم که قاتل من مردی ابرص از میان این جماعت خواهد بود و پس از آن بعد از اینحال جدم رسولخدای صلی الله علیه و آله را بدیدم که جماعتی از اصحابش در خدمتش بودند و آنحضرت میفرمود ای پسرک من تو شهید آل محمد هستی و بتحقیق اهل آسمانها و طبقات اعلی بشتافتند و افطار تو در اینشب باید نزد من باشد بشتاب و مؤخر مباش و این فرشته است

که

که اینک از آسمان نازل شده تا خون ترا در شیشه سبز کند و اینست آنچه در خواب دیدم و امر شهادت من نزدیک گردیده و کوچ کردن از این دنیا هنگامش در رسیده هیچ شکی در آن نمیرود و از اینخبر چنان میرسد که حضرت امام حسین علیه السلام در تمامت روز عاشورا از بدایت صبح تا هنگام شهادت از ماکولات و مشروبات هیچ نخورده و چون روزه داران بوده است اگرچه بقصد روزه نبوده است و گاهی اسقونی شربة من الماء میفرموده است آن است اینروی پیغمبر فرموده افطار تو در اینشب با من باید باشد با اینکه امام حسین علیه السلام و اصحاب آنحضرت در تمام آنشب بیدار بودند پاسی از شب را باصلاح اسلحه کارزار و پاسی دیگر را بعبادت حضرت پروردگار و پاسی دیگر را مشغول بتضرع و استغفار در پیشگاه ایزد دادار بودند و البته زنان اهل بیت نیز خواب در چشم نیاوردند چه جمله از حادثه فردا خبر بودند و همی دانستند تمام مردان و نوجوانان ایشان کشته خواهند شد چگونه خواب در چشم چنین مردم میرود اطفال نیز خواب بچشم نیاوردند چه پارهٔ بر مصائب فردا بینا بودند و پارهٔ چون مادرین با شکم گرسنه و جگر تشنه میگذرانیدند و البته مردم گرسنه و تشنه بر صدهزار گونه محنت و مصیبت را در چنان شب تاریک و بیابان مخافت هولناک و آن لشکر بیباک خواب چگونه بچشم ایشان نزدیک تواند شد چارپایان ایشان نیز نیاسودند و خواب نکردند چه اگر با شکم گرسنه هم نباشند البته تشنه بودند و از بیم هوی پاسبانان آسایش نتوانستند و چگونه حیوان تشنه جگر را خفتن و آسودن ممکن تواند بود و غریب شبی و عجب داستانی و تعبی و شگفت حالی و تعبی بوده است در کتب اخبار مسطور است که چون جماعتی چنانکه از این پیش اشارت شد از لشکر ابن سعد برآنگونه حالت بندگی و کیفیت عبادت و عبودیت و اطاعت اصحاب آنحضرت نگران شدند پرده کوری و ستر جهالت از پیشگاه نظر ایشان برافراشته و نور سرادقات هدایت و تفضل حضرت احدیت افراخته گشت و سی و دو تن بتوفیقات حضرت مهیمن از لشکر عمر بن سعد بیرون تاخته و از تمامت علاقه خود چشم پوشیده با صحاب آنحضرت ملحق گردیده و در روز عاشورا در رکاب آنحضرت جهاد کرده شهید شدند و از این پیش در ذیل مکالمات آنحضرت با ابن سعد مذکور شد که سی نفر از مردم او بخدمت وی پیوستند و در کامل الزیاره مسطور است که امام حسین علیه السلام از کربلا بمحمد حنیفه بمدینه کوته نامه کرد بسم الله الرحمن الرحیم از حسین بن علی بمحمد بن علی و جماعت بنی هاشم نوشته میشود اما بعد پس گویا دنیا نبوده و آخرت همیشگی و لایزال است مکشوف است این کلام مبارک اشارت بآن باشد که چون دنیا دار فناست و امید بقائی برآن نیست و سرانجام کار مردن و در خاک خفتن است پس اگر هزار سال هم در آن بپایند در نفس آخر هیچ در نظر نمیاید و چون آخرت دار بقاست هرگز زوالی ندارد و پس در راه خدای شهید شدن و از چیزی فانی و ناپایدار بسرای باقی و پایدار پیوستن عین صوابست و ممکن است که بخواهد تشریح بر شهادت فرماید و شهادت را این سعادت بشمارد و بازنماید که از امتحان و اینگونه وقایع و مصائب گران مرا هیچ باکی نبوده و هیچ نیست والله اعلم

بیان تجدید امتحان اصحاب کبار و مکالمات آن حضرت با اهل حرم ابا محترم

در فصل سابق مذکور شد که آنحضرت علیه السلام اصحاب کبار را اجازت داد تا هر کس بهر کجا خواهد برود و از آن بلیت و مصیبت برهد و آنجماعت نظر بقوت ایمان و ایقان چون کوه گران دست‌تنگ و سندان در مراتب

جانفشانی و قبول بلیات ثابت و راسخ ماندند و این کلمات در جواب بعرض رسانیدند و امام علیه السلام ایشانرا
دعای خیر بفرمود و بخیمه خاص خود بازگشت و بکار اصلاح سلاح و عبادت و اطاعت مشغول شدند اصحاب
کبار نیز با کمال وجد و سرور بدون اینکه در ارکان وجود ایشان تزلزلی و در اطراف ایقان ایشان ضعفی روی
نماید دامادی که برای زفاف استعداد جوید مستعد شهادت و ورود انواع بلیت بودند و با کمال شجاعت و بسالت
که رستم زال را در میدان مردی زالی شکسته بال شمردند در مراتب خضوع و خشوع و ندبه و زاری و استغفار و
عبادت از هر راهبی خوفناک خائف تر بودند اطفال ایشان جز اطفال دیگران و شبان ایشان غیر از جوانان دیگران
و پیران ایشان غیر از پیران دیگران و نسوان ایشان غیر از نسوان دیگر و خدام ایشان غیر از خدام دیگران و غلمان
ایشان غیر از غلمان دیگران و جواری ایشان غیر از جواری دیگران هستند همانا درجات بنی هاشم برتر از درجات اهل
جهان و کمالات ایشان برتر از کمالات مردم روزگار و در خصال شریفه و صفات حسنه و کمالات نفسانیه و مراتب
اجتهاد و اخلاص نیت و صدق رویت و شیم مرضیه و طبایع زکیه بر تمامت نفوس عصر خود تقدم داشتند چنانکه
در وصف ایشان میفرماید احسین علیه السلام هیجده مرد از اهل بیتش شهید شدند که در روی زمین مانند نداشتند
و همین کلمه برای جلالت مقام ایشان کافی است و اگر این نفوس طیبه زکیه شریفه در ازمنه سابق بودند شایسته شئونات
نبوت و رسالت میشدند و درجات ایشان در سعادت شهادت کمتر از درجات ایشان نیست چه اگر در افعال
و اعمال و احوالی که از ایشان صدور یافته است تفکر کنند بر اینجمله تصدیق مینمایند و مکالماتی که در آن شب در میان
آنحضرت و ایشان برگذشته بر آنچه مسطور شد شاهدی وافی است معذلک حضرت سید الشهداء سلام الله علیه
که بوستان وجود و گلزار موجود را آفتاب عالمتاب و آب حیات است و بنابیت تابش انوار ولایت و امامت
هر موجود را در مقام تربیت و تکمیل برآید و هر مدعی را در بوته امتحان بتابش آزمایش ممتحن و زر وجودش را دهی
و کامل العیار گرداند لاجرم محض تفضل و عنایت در شب عاشورا دیگر باره ایشانرا در مقام امتحان و تجربت در آورد
و چنانکه در کتاب نور العین از حضرت سکینه خاتون سلام الله علیها و کتب دیگر مسطور داشته اند میفرماید در شبی
که از فروغ ماهتاب چون روز روشن مینمود در خیمه خود نشسته بودم ناگاه از پشت خیمه آواز گریه بگوشم رسید از آن
بیم که سایر خواهران و زنان با خبر نشوند خاموش شدم و از فسطاط بیرون آمدم و دلم گواهی میداد که احساس خبری
نمود و با حالت اضطراب گام بر مینهادم چنانکه پایم بدامان جامه ام بر میخورد و همی افتادم در بر میخاستم تا بجائی رسیدم
که پدر بزرگوارم را نشسته و اصحابش را در اطرافش حاضر دیدم که با چشم گریان میفرمود شما با من بیامدید برای اینکه
میدانستید که من بسوی جماعتی راه بر گرفته ام که با من از دل و زبان بیعت کرده اند و مرا طلب کرده اند تا امیر ایشان
باشم لکن اینجمله بر خلاف آنچه گفتند بر آمد و شیطان بر ایشان دست یافت و سینه ایشانرا از کینه و شقاق بر ساخت
و خدایرا فراموش گردند و همواره از پس گوش افکندند و اکنون هیچ قصدی بجز کشتن مرا و کشتن آنانکه در حضور
من جهاد نمایند ندارند و بعد از آن حرم مرا اسیر کنند و لباس ایشانرا بغارت برند و من از آن بیم دارم که شما بر
اینجمله آگاه نباشید یا اگر هم بدانید بواسطه شرم و حیائی که از من دارید پراکنده نشوید و مکر و خدعه در خدمت
ما اهل بیت حرام است هم اکنون هر کس از نصرت ما کراهت دارد این شب ساتر است و طریق رفتن خطرناک

نیست بود وقتا از دست نگذشته و هر کس بجان در روان خویشتن ما را یاری نماید در درجات عالیه جنت با ما خواهد
بود همانا جدم رسول خدا مرا خبر داد که پسرم حسین علیه السلام در زمین طف کربلا غریب و تنها و تشنه شهید میشود هر کس
او را یاری کند مرا یاری کرده و فرزندش قائم را نصرت نموده و هر کس بزبان خود ما را یاری کند در قیامت
در حزب ما و در زمره ما محشور میشود سکینه خاتون علیها السلام میفرماید سوگند با خدای هنوز کلام امام حسین علیه السلام
بپایان نرسیده بود که آن جماعت ده ده و بیست بیست متفرق شدند و همان چند تن در حضرتش باقی ماندند که از هشتاد
تن کمتر و از هفتاد تن برافزون بودند بعد از آن بکنار پدرم شدم که سر بزیر افکنده و در حالت حزن و اندوه بود تا مبادا
خجالت بکشند و ناچار بجای بمانند و چون آن حالت را مشاهدت کردم و آن بیوفائی را نگریسته و تنها گذاشتن و
رفتن ایشانرا بدیدم گریه راه گلویم را بر بست بهرگونه بود دامن اندوه بدل بازگردانیدم و زحمت سکوت و صمت
خاموشی را در چنان موقع که بس سخت مینمود ملزم شدم و بآسمان سر برکشیدم و عرض کردم بار خدایا این جماعت
ما را مخذول و تنها گذاشتند تو ایشانرا مخذول بگردان و دعای ایشانرا مستجاب مدار و مسکنی از بهر ایشان در روی
زمین مقرر مدار و آفت فقر و بلای بینوائی بر ایشان مسلط گردان و این جماعت اشنعت جدم برخوردار مساز
بعد از این مناجات بخیمه باز شدم لکن اشک دیدگانم بکثرت بر چهره روان بود این وقت عمه ام ام کلثوم را دیدن
نظر افتاد و فرمود ترا چه میشود آنگاه است نماید و عرضه دادم چون حکایت را بشنید صیحه برکشید و حالتی
از آن پریشان تر گردید و آنچه شنیده بودم جمله بعرض رسانیدم عمه ام فریاد برکشید و گفت وا جداه
وا علیاه وا حسناه وا حسیناه وا قلة ناصراه وا ازعدم یاور و ناصر مدام ما را از چنگ این دشمنان چگونه
مخلص و نجاتی بدست آید کاش این دشمنان رضا میدادند که ما را در عوض برادرم بکشتند و ما را فدای او
میساختند از ناله جانسوز و زاری جگر دوز آنمخدره جمله زنان فراهم شدند و صدا بگریه بر آوردند پدرم صدای
ایشانرا بشنید و از خیمه خود گریان بیرون آمد و در خیمه زنان آمد رشد و دامن کشان و اشک ریزان فرمود
این گریه و ناله از چیست عمه ام در خدمتش بیامد و عرض کرد ای برادر ما را بحرم جد ما بازگردان فرمود این گروه
دشمنان چگونه اینکار را میتوان راهی برای من در اینکار نیست عرض کرد ای برادر شاید این قوم مقام و منزلت
ترا و جدت و پدرت را میدانند و از حسب و نسب تو با خبر نیستند هم اکنون این قوم را از محل و مقام جد
پدر و جده و برادرت بازگوی و موعظه و نصیحت بفرمای امام حسین علیه السلام فرمود ایشانرا گفته ام
لکن در گوش ایشان فایدت نکرد و این جماعت را موعظت نمودم هیچ اثر نبخشید و سخن مرا نشنیدند و هیچ
رای و اندیشه جز کشتن من ندارند و ناچار باید مرا بر خاک افتاده بینی چنانکه جامه از تنم بیرون کرده و بشمشیر
و بدنم را از تیر و شمشیر پاره پاره نمایند و این خبریست که جدم و پدرم بگذاشته اند و در خبر یکه پیغمبر صلی الله
علیه و آله بگذارد خلفی نیرد و لکن من شما را بتقوی و شکیبائی بر بلا و بردباری در مقام ابتلا وصیت مینمایم
و بخداوندی که چون پرده را چاک زند بهیچکس مستور نتواند میسپارم و در روایت دیگر وارد است که حضرت
زینب سلام الله علیها عرض کرد ای برادر سخت بر من گران است که سر ترا بر سر نیزه بنگرم و بدنهای بنی هاشم را بر روی خاک برهنه
مشاهده نمایم ایکاش پیش از این در گور بودم ایکاش پیش از این مرده بوده و در زیر خاک منزل داشتم

ملاقات آنحضرت با اهل بیت

بیان کلمات امام حسین علیه السلام در مرخص فرمودن اصحاب و جواب ایشان

در تفسیر امام حسن عسکری صلوات الله علیه مسطور است که امام حسین علیه الصلوة والسلام چون شب دهم محرم فرا رسید مجمعی بساخت و اصحاب و اهل بیت خود در انجا خواست و با لشکر خود فرمود شما از بیعت من بحل هستید هم اکنون راه برگیرید و بعشایره و دستان و موالی خویش ملحق شوید و با اهل بیت خویش نیز فرمود شما را نیز در مفارقت کردن از من بحل گردانیدم چه شما طاقت مقاتلت و مبارزت اینجماعت را ندارید زیرا که سپاهی بسیار و سردارانی کثیر هستند و جز من مقصودی ندارند مرا با اینقوم بگذارید چه خداوند عزوجل مرا اعانت کند و مرا از نظر رحمت خالی نمیگذارد چنانکه با اسلاف پاک و طینت طاهرا بر نظر رحمت عادت داشت امام حسن علیه السلام میفرماید اما لشکر آنحضرت از خدمتش مفارقت گرفتند و اما خویشاوندان و خواص یارانش ابا و امتناع نمودند که از حضرتش جدائی گیرند و عرض کردند سوگند بخدا وند هرگز از تو جدائی نگیریم و محزون میگردانند ما را آنچه ترا محزون کند و میرسد بما آنچه بتو خواهد رسید و ما کاهی که در حضرت تو ثابت باشیم از همه حال در حضرت یزدان مقرب تر هستیم امام حسین علیه السلام در جواب ایشان فرمود اگر شما دل بر آن بندید که من بسته ام دانسته باشید که خدایتعالی عطا میفرماید منازل شریفه را در ازای احتمال مکاره و خداوند تعالی مرا و آنانرا که از اهل من بر گذشته اند و اکنون من در دنیا باید کار ایشان باقی هستم بآنمقدار کرامات اختصاص داده است که هر مکروهی بر من فرود آید سهل و آسان است شما از این کرامات خدا بهره گردیده است یعنی چون بنگرید بنظر از کرامات الهی بهره یاب هستید که باید حمل مکروهات را آسان شمارید و بدانید تلخ و شیرین دنیا در حکم خواب است دوام و ثباتی ندارد و چون انداینده یا بگذرید نوبت بیداری است سرای آخرت سرای انتباه است رستگار کسی است که در آخرت رستگار گردد و بدبخت کسی است که در آخرت دچار شقاوت باشد کنایت از اینکه اینجهان چون سرای گذر است و زشت و زیبا و تلخ و شیرینش میگذرد با عدم مساوی است سرای آخرت که مسکن جاویدانست و لذت و نعمتش پایان ندارد محل نظر است پس خنک آنقوم که در بندسرای دیگرند معلوم باد چنانکه از این پیش نیز در ذیل بیان مرخص فرمودن حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه مذکور شد ممکن است که در نظر قاصر مردم کوتاه نظر اشکالی پدید گردد که چگونه تواند شد که آنحضرت اهل بیت و اصحاب کرام خود را بفرماید شما را مرخص کردم و بیعت خود را از گردن شما برداشتم و شما را در برگشتن بمنازل خود حرجی نیست با اینکه نصرت آنحضرت در همه حال خصوصا در چنان مقام از واجبات مؤکده و مفروضات حتمیه است و خلاف آن موجب عذاب الیم و آتش جحیم است زیرا که از ضروریات مذهب و بدیهیات دین مبین است که بیعت آنحضرت و سایر ائمه هدی از گردن هیچکس برداشته نشود و از جانب خداوند حتم و واجب و فرض و لازم است که اهل هر عصری براین امر مکلف هستند و اگر ادای این تکلیف را ننمایند و بولایت ولی الله نباشند جمیع اعمال ایشان باطل میشود و ولایت ایشان از ارکان دین و لوازم مذهب و آئین است و این رشته ایست که خداوند تعالی از ازل بر گردن تمامت آفریدگان برکشیده و هیچکس حتی انبیا و اوصیا نتوانند برگشود و با

مختار نیستند زیرا که انکار آن کفر صرف و در حکم انکار صانع قهار است و اصحاب آنحضرت که در صحرای کربلا حاضر بودند همه عالم و مؤمن کامل و بر اینحال آگاه بودند چنانکه مسلم بن عوسجه عرض کرد اگر ترا تنها گذاریم و از تو جدا شویم در حضرت خدای چه عذر بیاوریم و در ترک یاری تو بکدام سخن در حضرت یزدان اقامت حجت و برهان نمائیم و همچنین جواب فرزندان عقیل و پاره اصحاب که براین نمونه بود و اگر بفرمان آنحضرت بیعت و وجوب طاعت از ایشان برداشته میشد در حضورش باینعرض مبادرت نمیکردند و علاوه براین اگر مقصود از حل بیعت همین بیعت و لایت و امامت میبود از خود آنحضرت صادر نمیشد چه این امر از جانب خداوند است و حل آن بدست احدی از موجودات نیست و نیز اگر بالصراحه امام علیه السلام باین امری فرمان میکرد واجب فوری بود و تخلف از آن حرام است چگونه اصحاب آنحضرت علیه السلام این عرایض را مینمودند آنانکه در زمره اصحاب خاص اندراج داشتند پراکنده شدند همانا در میان عرب بلکه اغلب اقوام و عشایر خصوصا صحرانشینان عرب و عجم و جماعت روستاییان و الوار عادت بر آن رفته است که اگر با همدیگر بیعتی و عهدی نمایند بشکستن را جایز نمیدانند و اگر کسی بشکند زبان بنکوهش و ملامتش برگشایند و اگر طرف برابر که صاحب آن بیعت است بشکنند و بیعت از در مؤاخذه برآید او را ذیحق شمارند چنانکه اخبار مردم جهان و حکایات ایشان براینجمله شاهد است پس میتوان گفت که مراد آنحضرت در اینمورد از آنچه نبوده است نه آن بیعتی که راجع بولایت و از تکالیف واجبه حتمیه الهیه است و اینکه آنحضرت فرمود از فرد کذاشتن حمایت من حرجی بر شما نیست و نفرمود از جانب خداوند و نفرمود مطلقا هیچ حرجی بر شما نیست شاهد براینمطلب است و نیز میتوان گفت اینکلام امام علیه السلام چنانکه مسطور شد برای تشدید امتحان اصحاب بود اگر چه آنحضرت دانسته بود که هرگز ایشان حمایت و نصرت و یاری وی را از دست نگذارند لکن میخواست درجات قوت ایمانیه و خلوص نیت و صدق ارادت ایشان را بر تمام خلق جهان نمایان فرماید بلکه بر حاکیان ملأ اعلی و آفرینندگان خداوند سبحان تا دامان قیامت مکشوف سازد چه اگر باین درجه ظاهر نمیفرمود جز خداوند تعالی کدام کس بر ضمایر ایشان و عقاید راسخه ایشان باین درجه وقوف یافتی چه اگر شهید میشدند و جان نثاری مینمودند ممکن بود گفته شود یقین نداشتند کار ایشان باینمقام میرسد یا از حضرت امام حسین علیه السلام و برادران و فرزندانش شرمسار بودند و ناچار خود را بکشتن دادند و از صمیم قلب رضا نمیدادند بلکه بر گردن ایشان بار شد اما بعد از آنکه آنحضرت بالصراحه فرمود همه بقتل میرسید و اکنون اجازت میدهم بهر کجا خواهید در این شب که کسی شما را نمی بیند و آسوده میروید و نیز اشارت داشت که دیگران شما را نمی نگرند و نیز شما چشم در چشم کسی ندارید که خجالت مانع رفتن شما شود و راه در سپارید و بروید و ایشان آنگونه جوابها بعرض رسانیدند دیگر جای هیچ شک و شبهت نمیماند و فضایل و مناقب و جلالت قدر و انتخاب و اختیار ایشان از ناسخ مردم روزگار مجهول نمیگردد چنانکه حضرت ابراهیم علیه السلام در فقره امر ذبح حضرت اسمعیل که در نفس الامر مشیت خدای در ذبح او قرار نگرفته و خدا میفرستاد لکن محض امر امتحانی که مراتب جلالت مقام و عظمت این دو پیغمبر بزرگوار که از اجداد حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیهم هستند بر تمام

آفریدگان زمین و آسمان روشن گردد و درجات عبودیت و انقیاد و اطاعت حضرت ابراهیم هویدا شود که در آن
سن پیری فروغ دیده و قوت قلب خود اسمعیل را با آن حسن و جمال که از شعشعهٔ جبین نورافشانش آفتاب
عالمتاب خیره میگشت در راه رضای خدای از صمیم قلب و نهایت مسرت و شکر بدبخش خنجر بر حنجر کشید و اسمعیل
نیز با کمال شوق و رضا و تسلیم آماده ذبح شد و اگرچه فدا از جانب خدا رسید اما صاحب این رتبه گردید
و چنانست که مذبوح شده باشد و چون نوبت بفرزندش حضرت سیدالشهدا صلوات الله علیه رسید ایثار النفس
خویشتن خریدار گردید و از اینست که حضرت زین العابدین میفرماید انا ابن الذبیحین چه حضرت اسمعیل نیز در حکم آنکه
شهید شده باشد اگرچه جناب عبدالله بن عبدالمطلب نیز دارای اینمقامست لکن مقام نبوت باین تاویل اولویت دارد.

بیان بعضی مکالمات امام حسین علیه السلام
با اصحاب و نمودن درجات ایشانرا بایشان

نقل راوندی در کتاب خرایج از حضرت سجاد علیه السلام روایت مینماید که چون پدرم سلام الله علیه اصحاب
خود را اجازت داد تا بوطن و دیار خود رهسپار شوند عرض کردند سوگند با خدا و نه با بد آنچنین کار و کردار
از ما نمودار نخواهد شد فرمود اکنون که حال بر اینمنوال است یعنی در مراتب ارادت و ثبات قدم و نیت استوارید
دار و خود حوادث و ورود بلایا و نزول مصائب و وصول نوائب لغزش در ارکان ایمان شما پدید نمیگردد بدانید
و آنچه فرمایم بشنوید و بصدق و راستی مقرون شمارید که جمله شما از پیر و برنا و سفید و سیاه فردا در این بیابان
مقتول میشوید و یکتن از شما از داهیه قتل نخواهد رست چون یاوران جانی و اهل بیت آنحضرت سبحانی این وعده بس
نزدیک را از آن حکمران روز روشن و شب تاریک بشنیدند همه از صمیم قلب و روان عرض کردند سپاس خدای
این بلند اساس را که ما را این شرف بخشید که بشهادت در رکاب تو دارای هزاران هزار شرافت دنیا و آخرت
باشیم و نیز در خرایج بسند بحضرت ابی جعفر علیه السلام میرسد که حضرت امام حسین علیه السلام از آن پیش که شهید
گردد با اصحاب خود فرمود که رسولخدای صلی الله علیه و آله فرمود ای پسرک من همانا زود باشد که ترا بعراق
باز برند و عراق زمینی است که پیغمبران و اوصیای پیغمبران در آنجا با هم ملاقات کرده اند و این زمینی است
که عمورا نامیده شود و تو در آنجا شهید میشوی و جماعتی از یاران تو در آنجا شهید میشوند و ایشان درد مس و
فرسودن آهن را نیابند و ممکن است این کلمات مبارکه اشارت بدرد و الم مس حدید اخروی باشد چه اگر
اجر شهدا در آنست که بدرد و رنج و زحمت و صدمت ضربت تیر و شمشیر و جراحات و آلام این جهانی است
و ممکن است اشارت این باشد که بعد از آنکه از روی خبث کامل و صادق بقضای یزدانی تن در دادند و بلیات
قتل را بر خود خریدار شدند آنوقت این آلام و رنجها از ایشان مرتفع باشد انگاه میفرماید رسولخدای این آیت
مبارک را تلاوت فرمود ای آتش برد و سلام باش بر ابراهیم کنایت از اینکه همانطور که آتش برای ابراهیم آن آتش
پر شعله و دود مزود در ابر حضرت ابراهیم علیه السلام برد و سلام و بوستان دلارام ساخت این آتش حرب
و قتل را نیز بر شما برد و سلام میگرداند و شما را از صدمت و زحمت آن میرهاند چنانکه میفرماید این حرب بر تو و
اصحاب تو سلام و سلامت خواهد بود آنگاه حضرت امام حسین علیه السلام فرمود پس شما را بشارت باد

سوگند با خدای اگر ما را بکشند ما بر پیغمبر خود وارد میشویم در شرح شافیه مسطور است که سبب اینکه یاران امام
حسین سلام الله علیه بآنجهت چنان بودند که شاعر گوید نیزه خونخوار را بر گلوی خویش خریدار بودند که گفتی
دسته ازریحان را بر خویش میپارند و چکاچاک شمشیر آتش فشان و آوای ضربت آنرا مانند بانگ و آوای سرود
گران و غوانی در مجلس عیش و کامرانی میشمردند از آن بود که بروایت حضرت امام زین العابدین علیه السلام
چون شبی که بامدادش حسین صلوات الله علیه شهید شد درآمد آنحضرت در میان اصحاب خویش بپای شد
فرمود همانا اینگروه بقصد و ارادهٔ من هستند نه شما و اگر مرا بکشند با شما کاری ندارند و میرسند طریق نجات
و راه رستگاری را بنگرید و شما از جانب من بحل هستید و اگر در اینجا با من صبح کنید تمام کشته میشوید و یک تن
از شما نمیرهد و چنان شد که آنحضرت بفرمود ایشان همان جواب ادا نمودند که مسطور شد مع الحکایه در اینوقت
که امام علیه السلام ایشانرا در مقام امتحان و آزمایش درآورد و از وجود و گوهر نفوس ایشانرا از انواع
دغل و زنگ شبهات و امتزاج اشیاء غیر صافیه خالص دید و از این عالم ناسوتی بمقام ملکوتی ترقی داد دریای
رحمت امامت و آفتاب عنایت ولایت فزایش و تابش کرد و اجر و مزد ایشانرا نوبت نمایش رسید زبان
بدعا برگشود و با ایشان فرمود اکنون سر برکشید و بنگرید پس ایشان بمواضع و منازل خودشان که در جنان
جاویدان مقرر بود نگران میشدند و آنحضرت با هر یک میگفت ایفلان اینست قصر تو ایفلان اینست منزل
تو و اینست زوجهٔ تو ایفلان از این روی در میدان حربگاه سیوف و رماح را بر سینه و چهره میخریدند تا بمنزل
بهشتی خود بار رسند و آنشب را سالی میشمردند و از کمال شوق و ذوق بسر میبردند و آلات و ادوات
حرب خویش را در پیش روی خود میریختند و بصیقل میزدند و بدانگونه آنشب را بعبادت بپای بردند که
ملائکه هفت آسمانرا در عجب افکندند و تا دامان قیامت بر اینحال باقی و متحیر هستند

بیان تحقیق در این مسئله مذکوره که ذکر
تخلف بعضی از یاران در شب عاشوراست

معلوم باد که در اینمسئله که پارهٔ یاران آنحضرت در شب عاشورا از حضرتش جدا گرفتند بی تامل نشاید بود زیرا
که از مفاد اغلب کتب معتبره چنان بر میآید که تفرق اصحاب آنحضرت در همان زمان بود که خبر قتل مسلم و رسول
آنحضرت را بعرض رسانیدند و آنحضرت علیه السلام رخصت انصراف داد و جمعی که در طلب مال و متاع دنیا بودند
و مأیوس شدند متفرق گردیدند لکن آنانکه در رکاب همایونش ثابت قدم ماندند و بکربلا وارد شدند هرگز
هیچیک از ایشان در خدمت آنحضرت لغزش نجست و جدا نگشت و بر اینجمله برافزون اگر ایشان آهنگ
منال دنیویه بودند بایست در آنروز که امام علیه السلام بکربلا در آمد تا شب عاشورا که چند روز فاصله
داشت و لشکر عدو در برابرش وارد شدند و واضح و لایح گردید که سود دنیوی برای هیچکس نخواهد بود بلکه
زیان و خسران دنیوی و رنج و شکنج و بلایای متواتره نازل خواهد شد پراکنده شوند و سلامت خود را حین
غنیمت شمارند و بطوری پوشیده میشدند که هیچکس نمیماند و از هیچکس شرم نیاوردند و ملامت نیابند از چه روی
چندان بپائیدند تا در شب عاشورا و حصول آنخوف و هراس بروند با اینکه چنانکه اشارت شد لشکر

این زیاد از چهار سوی ایشان را احاطه کرده پاس میکشیدند تا مبادا کسی از میانه برود و در کتب معتبره روایتی در این باب وارد نیست مگر همان خبری که با امام حسن عسکری علیه السلام نسبت میدهند و مذکور شد که چون امام حسین سلام الله علیه آن کلمات را بفرمود لشکر و اصحابش متفرق شدند و اهل بیت نزدیکش از مغارفتش امتناع ورزیدند و ممکن است که این عبارت در شب عاشورا روی نداده باشد و میشود که آن روایت حمل نمائیم که آنحضرت روز هشتم شهر محرم الحرام بکربلا وارد شده و شب دیگر که شب عاشورا بود یقین افتاد که لشکر ابن زیاد با ایشان قتال میدهند فرموده باشد و نیز میشاید بروایت مسعودی برویم که میگوید هزار و یکصد تن پیاده و سوار در رکاب آنحضرت بقولی پانصد تن بکربلا درآمدند و چون اغلب ایشان رجاله و در طمع و طلب مال دنیا بودند چون آن کلام را بشنیدند متفرق شدند و اصحاب خاص بجای ماندند این نیز در صورتی صحت میگیرد که آنحضرت شب نهم محرم وارد کربلا شده باشد و اگر روز دوم محرم وارد شده باشد در شب عاشورا بعید است

بیان مقامات اصحاب حضرت سید الشهداء علیه السلام و مراتب حقانیت آنحضرت

در علل الشرایع مسطور است که روزی عماره در خدمت حضرت صادق علیه السلام از سبب اقدام و جرأت اصحاب امام حسین سلام الله علیهم بر مرگ خودشان سؤال کرد فرمود سبب این جرأت این بود که پرده از دیده ایشان برداشته شد و منازل و مقامات خود را در بهشت برین آشکارا میدیدند از اینروی هر یکی از ایشان در جهاد با دشمنان از دیگری پیشی میگرفت تا زودتر بملاقات حوریان و معانقه ایشان نائل و بمنزل و مکان بهشتی خود داخل گردد و در کامل الزیاره از ابو بصیر مروی است که روزی حضرت صادق علیه السلام فرمود هیچ شهیدی نیست مگر اینکه آرزو میکند که کاش حسین بن علی علیهما السلام زنده میبود تا در خدمت آن حضرت داخل بهشت میشد ممکن است معنی این عبارت چنان باشد که چون سایر شهدا که در بهشت جای دارند نگران درجات عالیه اصحاب امام حسین علیه السلام میشوند و مقامات ایشان را در فردوس اعلی بآن مرتبه بلندی میبینند و از خود برتر مینگرند آرزو همی میکنند کاش ما هم در هنگام شهادت آنحضرت در صحرای کربلا زنده بودیم و در راه محبت آنحضرت شهید میشدیم تا باین مقام قرب و درجات رفیعه میرسیدیم و چون کسی بر احادیث مبارکه نگران شود مراتب عالیه اصحاب سید الشهداء سلام الله علیهم را معلوم مینماید چه بلا استثنا فرموده که تمامت شهداء عالم تا قیامت در تحت این عنوان اندراج دارند و مقامات همه ایشان فروتر از درجات شهدای کربلا است و البته در زمره شهدائی که مانند حضرت ابی الفضل و علی اکبر و قاسم و برادران و برادرزادگان امام حسین علیه السلام اندراج دارند نظر باین درجات و غبطه دیگر سایر طبقات بعید نیست تا آنکه آنحضرت امیر المؤمنین و بعضی ائمه هدی سلام الله علیهم را که بفیض شهادت نائل شده اند در شمار دیگر شهدا اخذ ندارند که یک جهت فضایل این شهدا بواسطه نسبت با آنحضرت سلام الله علیه است و نیز سبب همه فضیلت سایر شهدای کربلا برای آنست که در رکاب فرزند آنحضرت شهید شده اند و مراتب ائمه هدی سلام الله علیهم که همه با پیغمبر خدا از نور واحد اند بدیگر مردم قیاس نمیشود با جمله بروایت سید بن طاوس و دیگران حضرت امام حسین

علیه السلام در آن شب بفرمود تا از یکطرف خیمه برزدند و قدحی بیاوردند که مملو از مشک بود و اسباب تنویر فراهم کردند و آنحضرت برای تنویر با آن خیمه اندر شد بریر بن خضیر همدانی و عبد الرحمن بن عبد ربه الانصاری بر در خیمه ایستاده بودند تا چون آنحضرت بیرون آید ایشان بدرون شوند و خویشتن را منور سازند بریر شروع نمود تا با عبد الرحمن سخنان خنده آمیز و مزاح در میان آورد عبد الرحمن گفت ای بریر در این هنگام چه مقام مطایبه است و نه شایسته خنده و باطل نیست بریر فرمود سوگند با خدای قوم من نیک میدانند که من هرگز خواه در پیری یا جوانی دوستدار لهو و لعب و بیهوده و باطل و مایل بآن نبوده ام لکن در این ساعت که خواهان مضاحکه و مطایبت شدم از شادی و سرور شهادتی است که ما را بهره خواهد شد سوگند بخداوند آل کار و انجام روزگار جز این نخواهد بود که فردا با تیغهای آبدار و شمشیرهای آتشبار با اینمردم نابکار دچار میشویم و ساعتی بکارزار میپردازیم و از آن پس کشته میشویم و با حوریان نیکو دیدار نیکو چشم معانقه مینمائیم گفته میگوید حبیب بن مظاهر اسدی مزاح و شوخی مینمود یزید بن حصین همدانی که او را سید القراء میخواندند گفت ای برادر این نه ساعت خندیدن است حبیب گفت کدام وقت از اینوقت شایسته تراست که سرور و شادمانی نمایند سوگند با خدای جز این نیست که اینگروه طغام و جماعت لئام ما را از شمشیر خود میگذرانند و همان آن با حوریان کشاده چشم نیکوروی بهشت برین دست بگردن خواهیم بود دیگری میگوید اینکلمه را از کتاب مفاخرة الکوفه والبصره بیرون نوشته اند مکتوب باد و بعضی از مورخین داستان تنویر اصحاب را در روز عاشورا رقم کرده اند لکن محقق است که در روز عاشورا قطره آب در لشکرگاه فرزند ابوتراب نبود پس روایت نخست بصواب نزدیکتر است چه در شب عاشورا چنانکه اشارت رفت حضرت علی اکبر علیه السلام مشکی چند آب بیاورد و البته آنچند آب بوده است که آدمیان بلکه چارپایان سیراب بوده اند و اگر سیراب نبوده اند چندان عطش نداشته اند که بیم هلاکت باشد چه اگر اینحال محسوس بود وضو ساختن و غسل نمودن و جامه شستن و تنویر فرمودن جایز نمینمود مگر اینکه چنانکه بعضی نوشته اند تدبیری در اجزای نوره کرده باشند که بدون حاجت یافتن بآب کار خود را بکنند همانا چون مردمان خردمند و دانایان فکر عمیق و نظر دقیق از روی تأمل و تعقل بنگرند و این زمره از اصحاب حضرت سید الشهداء سلام الله علیه و اوصاف و احوال و اطوار و اقوال ایشان را در خاطر بگذرانند میدانند از ابتدای زمان تا انتهای دوران هرگز چنین مردمی با این مخایل و مقامات نیامده و نخواهند آمد و در عهد هیچ پیغمبری و هیچ وصی و خلیفه اینگونه اصحاب و حواری پدید نشده اند حتی در خدمت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله فراهم نیامدند چه اصحاب پیغمبران سلف و اوصیای ایشان و پیغمبر ما صلوات الله علیهم اگرچه با نیت صافی و عقیدت وافی بودند اما بیندرجه از زندگی مأیوس و بمردن متیقن و مأنوس نبودند و پیغمبر را حتماً شهید و مغلوب و عیالش را اسیر و منهوب نمیپنداشتند و در چنین میدانی پر بلا و بیابانی پر عناگرفتار و با چنین لشکری زشت کیش و عسکری بداندیش و گروهی ستمگر و جمعی پر شرر برابر نیامدند و بدون طمع و طلب هیچ چیز جان نثاری نکردند با اینکه یقین میداشتند که در رکاب خاتم النبیین جنگ میدهند و دین اسلام را محکم میگردانند و همه روز خبر از وحی جبرئیل

تحقیق در شرافت اصحاب

شتند و مخایل و شمایل پیغمبر را نگران بودند و مقام استیلا و نبوت و سلطنت را میدیدند و با خود میگفتند اگر
کشته نشدند باری بازماندگان ایشان بر اهل جهان افتخارها کنند و اعتبارها یابند و در سایه عطوفت این پیغمبر
عطوف کریم با جانی عمیم برخوردار شوند و سالها در مهد امن و امان روزگار گذارند لکن اصحاب حضرت
سید الشهداء بکلی از اینجمله ناامید بودند و جز مثوبات اخرویه و درجات باطنیه نگران نبودند و یکباره از
مال و منال و اهل و عیال و وطن و اطفال خود چشم بپوشیدند و در راه جهاد و حفظ مرضات الهی و تحصیل خرسندی
رسول و بتول و سیف الله المسلول بکوشیدند از ما و من برستند و بحضرت ذی المنن بپیوستند و ساعتی
سینه خود را هدف سهام محن و سیوف فتن ساختند و گوی سعادت ابدی را از میدان فتوت بربودند لاجرم الدهر
در میان خلق جهان و ساکنین زمین و آسمان نام نیک بگذاشتند و آن مقام و منزلت دریافتند که امام علیه السلام
نسبت با ایشان بابی انتم و امی خطاب مینماید و از ابتدای عالم برای هیچ پیغمبری این چند اصحاب خاص و
حواری مخصوص نبوده است چنانکه چون بشماره اصحاب هر یک بنگرند بر این معنی بگذرند و نیز باید بدانست
که هرگز در خاطر این اصحاب خیالی پدید نیامد بلکه هر کس در مقام تشیع باشد نمیتواند از رکاب آنحضرت و نصرت
امام زمان تخلف جوید و اینکه فرموده اند اسامی شهدای کربلا در لوح محفوظ مسطور است و خدای تعالی و پیغمبر
و ائمه از ایشان خبر داده اند دلالت بر آن کند که آنجماعت که در رکاب حضرت سید الشهداء علیه السلام بکربلا
نیامدند و متفرق شدند از سلک شیعیان آنحضرت و اهل بیت آنحضرت و مستعد بیعت او نبوده اند از
اینست که فرمود بیعت خود را یعنی آن بیعت لفظی معمولی را از شما برگرفتم چه اسقاط تکلیف مردمان از حضرت
امام بهیچوجه ممکن نیست با حالت تشیع سازگار نشود پس چنان است که آنگونه مردم از نخست از ای مقام
تکلیف نبوده اند و آن لیاقت و استعداد و قابلیت را نیافته اند که رشته بیعت و اطاعت امام را طوق
گردن نمایند و از اینست که ابن عباس گفت اصحاب حسین علیه السلام یکتن کم نشود و یکتن افزون نگردد و ما ایشانرا
باسامی ایشان قبل از شهود ایشان بشناسیم و چون از اینجمله معلوم شد باز نموده میآید که درجه حقانیت و صدق
نیت حضرت سید الشهداء علیه السلام در حفظ دین و شریعت حضرت احدیت تا بچه مقام است که یک جماعتی
از زمره بشر بدین اندازه در مقام جان نثاری بر میآیند و از جان و مال و ملک و منال و اهل و عیال و نعمات
منافع و متمتعات دنیویه چشم بپوشند و میدان جنگ و آوای کوس را چون حجله گاه عروس بشمارند و جان
و قلب مشتاق سینه خود را هدف تیر و شمشیر میگردانند که مجلس در بوستان و لاله زار با آفتاب رویان ماه سیما
این معاشقت و معاملت مینورزد پس اگر بر چیزی نگران نشدند که تمام اشیاء عرصه کون و فساد و آیات
عوالم ایجاد نسبت بآن باندازه بشری نیارزید هرگز اینگونه ترک علایق نمیکردند و از زنان شیرین و یاران
دلنشین چشم بر نمیداشتند همچنین ندیده ایم که در هوای گلزاری خاری را بپای بخرد و در اندیشه گلعذاری اندک
آزاری در عشق گردد یا اگر ملک جهان را بدو گذارند و گویند از یک دیده چشم برگیر بپذیرفتار شود پس بدانیم ایشان
چه دانستند که از همه بگسستند و بآنچه خود دانستند بپیوستند و گوی صداقت را از میدان سعادت بچوگان
ارادت بربودند بر خود نهادند آنچه نهادند و با خود بردند آنچه بردند فالسلام علی الحسین و علی اصحاب الحسین و علی اجسادهم و ارواحهم

بیان امر فرمودن حضرت سید الشهداء علیه السلام بترتیب خیام اهل بیت

از این پیش اشارت نمودیم که حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بفرمود تا خیمه ها را بهم نزدیک ساختند و خیمه ها
در هم آوردند اما در پاره کتب نوشته اند بعد از آنکه حضرت سید الشهداء در اول شب عاشورا از موعظه اصحاب
فراغت یافت آنانکه اهل شک و ریب بودند متفرق شدند و آنانکه بمقام ثبات و یقین نائل بودند بجای ماندند حضرت
ایشان را بجاهای خیر یاد کرده منازل و قصور و درجات و حور هر یک را با ایشان بنمود بعد از آن فرمود در اینکه فردا بجمله
شهید میشویم شکی و شبهتی نیست ولکن نباید دست بر روی دست برنهاد و از مقاتلت اشرار بر کنار ماند بلکه باید
در میدان قتال بتاخت و کار جهاد بساخت اصحاب همه عهد و پیمان بر نهادند که در مراتب دلیری و جنگجوئی
خودداری نکنند فرمود اکنون که در مقامات شهادت قدم استوار دارید این خیمه های پراکنده را نزدیک بهم
برزنید و چنانکه شیخ مفید و بعضی دیگر نوشته اند و میگویند اینست که آنچه از اخبار و آثار مستفاد میشود امام
علیه السلام فرمود که فسطاطها و خیمه ها را از جای برآوردند و دیگر باره بر هیئت باروی قلعه که میان آن قلعه
خالی باشد لکن دارای سه دیوار باشد یک دیوار از خیمه ها بر طرف دست راست و دیوار دیگر از خیام مبارکه بر
طرف یسار و دیوار دیگر از خیمه ها از پشت سر و جانب پیش روی خیام شریفه بجانب سپاه مخالف باز باشد
و در پشت خیام مبارکه سراپرده مخصوص امام علیه السلام و خواص اهل بیت باشد و خیمه برادرزادگان و برادران
و بنی عمان نیز بسراپرده آنحضرت متصل باشد و هر کس قرابتش با آنحضرت نزدیکتر باشد خیمه اش بسراپرده آنحضرت
نزدیکتر باشد و خیام یاران و اصحاب آنحضرت از جانب دست چپ باشد و ابواب خیام علامات و اقسام
بیکجا در میان میدان این قلعه گشوده میگشت و طنابهای چادرها تماما متصل بهمدیگر شده و بر میخهائی که بر زمین محکم
کوبیده بودند بسته شده بود و اشتران بارکش و بهائم دیگر چارپایان با احمال و اثقال در میان حصار قلعه
جای دادند و اسبهای خاص آنحضرت را در بعضی کتب باین نام نوشته اند عقاب جناح جیرد مرتجز
لزاز ظرب ذو اللحیف ذو اللمه ذو العقال یعسوب سرحان مندوب مراوح نجم غزاله حمامه و
امثال آن و نیز امام علیه السلام بفرمود تا تمام پیادگان و سوارانی که در رکاب مبارکش حضور داشتند در حول
این قلعه گرد ساتین فراهم گردیدند و در جلو آن دری که بجانب مخالفان گشوده میشد در حصار قلعه جای گیرند تا در
زمان جنگ در خلال این حصار صف از پی صف برکشیده آماده پیکار شوند و جنگ جز از یکطرف که برابر
دشمن بود روی ننماید و برای حفظ و حراست حرم محترم در غایت ترتیب جنگ چنان قلعه بندی کردند که بکلی
این نظم و ترتیب بچشم نرسیده بود و نیز آن مردم شجاع و دلیری که در آن قلعه جای داشتند و آن درجه قوت قلب
و قرار و طمأنینه و وقار در ایشان بود که گفتی در بوستانی خرم و آبهای گوارا بعیش و سرور اندرند و
چنانکه مسطور شد بعد از ضرب خیام بحکم امام علیه السلام حفیره مانند خندق بر گرد لشکرگاه بر آوردند و
از پس که آنحضرت از صحبت اصحاب و ضرب خیام و حفر خندق بپرداخت بسراپرده خود بازشد اصحاب
نیز بخیمه های خویش بازگشتند و بسبب بشماره دشمنان بسی اندک بودند لکن [illegible]

اسامی اسبهای سید الشهدا

جز بواسطه حضرت سید الشهداء و اهل بیت آنحضرت نبود ابداً در اندیشه مال و عیال و جان خود نبودند و آنشب را در نماز و نیاز و تضرع و ابتهال و سجود و رکوع و قیام و قعود و استغفار و دعا و زاری و اشتیاق بشهادت و کسب سعادت دنیا و آخرت بپای آوردند

بیان شماره اصحاب و یاران حضرت سید الشهداء علیه السلام و صحرای کربلا

در شماره یاران و اصحاب حضرت سید الشهداء اختلاف ورزیده اند علامه مجلسی در مقامی چهل تن پیاده و سی و دو تن سواره دانسته و از حضرت باقر صلوات الله علیه مسطور است که لشکر امام حسین سلام الله علیه چهل و پنج تن سوار و یکصد تن پیاده بودند و محمد بن ابیطالب سی و دو تن سوار و هشتاد و دو تن پیاده مینویسد و صاحب اعلام الوری میگوید سپاه آنحضرت سی و سه نفر سواره و چهل نفر پیاده بوده و در تاریخ الخلفاء سیوطی مسطور است که امام حسین در عشر ذی الحجه از مکه بسوی عراق روی نهاد و طایفه از اهل بیت آنحضرت از مرد و زن و کودک با آنحضرت بودند و از این کلام چنان برمیآید که بیرون از اهل بیت آن امام والا مقام کسی در خدمتش راه برنگرفته و نیز ممکن است مردمی دیگر نیز بوده باشند و اعتنائی بیاد کردن ایشان ننموده است و میشود از آن پس برکاب مبارکش پیوسته باشند و ابن اثیر شمار شهدای کربلا را که سرهای ایشان را با بن زیاد حمل کرده اند هفتاد تن مینویسد و میگوید آنحضرت اصحاب خود را نماز صبح بگذاشت و ایشان سی و دو سوار و چهل تن پیاده بودند و از این بیان میرسد که دو تن از ایشان شهید نشده اند و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء در ایام خلافت یزید پلید مینویسد که اهل کوفه آنحضرت را تنها گذاشتند چنانکه از آن پیش همین معاملت را با پدر آنحضرت معمول داشتند و چون لشکر بر آنحضرت احاطه کردند در مقام استسلام و رجوع و رفتن بنزد یزید ابرام فرموده و انجماعت جز کشتن او را پذیرفتار نشدند و آنحضرت کشته شد و سر مبارکش را در میان طشتی بیاوردند تا در پیش روی ابن زیاد بگذاشتند لعن الله قاتله و ابن زیاد معه و یزید ایضاً و قتل آنحضرت در کربلا بود و در باب قتل آنحضرت داستانی طولانی که دل را تاب حمل آن نیست فانا لله و انا الیه راجعون و بعد از این کلمات مذکوره بان علامات عجیبه آسمانی و زمینی که بعد از شهادت آنحضرت روی داد اشارت مینماید چنانکه انشاء الله تعالی از این پس در مقام خود مسطور شود و این سیوطی از عظمای علمای اهل سنت و جماعت است که این مطلب را مینویسد و این ملاعین را بزبان خود لعن میفرستد واللعن ما نطقت به الاحباب و موافق روایت صاحب نور الابصار که از جناب مسلم حکایت میکند هشتاد و دو تن از مرد و زن در خدمت آنحضرت حاضر بودند [illegible] و مسعودی در مروج الذهب مینویسد بعد از آنکه حر بن یزید تمیمی خبر قتل مسلم را در عرض راه با آنحضرت عرض کرد امام حسین علیه السلام با هزار سوار از اهل بیت و اصحاب خودش و یکصد پیاده بجانب کربلا عدول فرمود و ابن جوزی میگوید اصحاب آنحضرت چهل و پنج نفر سوار و یکصد تن پیاده و بقولی هفتاد سواره و یکصد پیاده و بقولی سی اسب در لشکرگاه آنحضرت بوده و میگوید مسعودی نوشته است هزار تن در خدمتش بودند اما روایت اول یعنی یکصد و چهل و پنج تن اصح است و محمد بن طلحه شافعی گوید آنحضرت از مکه بیرون شد و هشتاد و دو تن مرد از موالی و اهل و شیعیان با او بودند و صاحب فصول المهمه نیز بهمین مقدار اشارت

اشارت کرده و در کشف الغمه نیز بهمین روایت اشارت است و بعضی سی سوار و صد پیاده نوشته اند و در شرح شافیه ابی فراس چنانکه در ناسخ التواریخ خبر از آن میرسد سپاه آنحضرت را هزار نفر رسیده اند و صاحب عوالم سی و دو تن سوار و چهل تن پیاده مینویسد و یافعی در مرآة الجنان لشکر آنحضرت را از سواره و پیاده هشتاد و دو نفر نوشته است و طبری سپاه آنحضرت را در تاریخ خود چهل سوار و صد پیاده دانسته و در کتاب نزهة الفکره سی و دو تن سواره و چهل تن پیاده میشمارد و در تاریخ معینی میگوید هفت تن از اولاد علی علیه السلام و سه تن از اولاد حسین بن علی سلام الله علیهما و هفتاد و هشت تن از اصحاب آنحضرت شهید شدند و در تذکرة الائمه هفتاد و چهار تن مینویسد و ابن شهرآشوب میگوید جمیع اصحاب حسین علیه السلام هشتاد و دو تن مرد بودند و از آنجمله سی و دو تن سواره بودند و از اسلحه کارزار بجز شمشیر و نیزه نداشتند و در صواعق محرقه میگوید هشتاد و چند تن از برادران و اهل آنحضرت در رکابش جنگ مینمودند و در بعضی روایات اصحاب آنحضرت را پانصد تن نوشته اند و در کتاب عقد الفرید نیز عدد لشکر آنحضرت را از اهل بیت و شیعه و موالی آنحضرت هشتاد و دو مرد مینویسد و در تاریخ الخمیس و دول الاسلام میگوید آنحضرت با هفتاد سوار از اهل خودش و دیگران جانب راه گرفت و در تاریخ گزیده اتباع و اهل بیت آنحضرت کودکان چهل سوار و یکصد پیاده در شمار آمدند و اعثم کوفی مردم آنحضرت را هشتاد و دو تن نوشته است و بر این نسق ناقلین اخبار و مورخین و محدثین روزگار در بیان شماره لشکر آنحضرت اختلاف کرده اند و بروایات متعدده اشارت نموده اند و چون اینجمله را با هم بسنجیم و با توقیع حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه مطابق نمائیم هفتاد و چهار تن بدست آمده یعنی هفتاد و دو تن مطابق روایت مشهور که ابن شهرآشوب و مفید نیز آن حکایت کرده اند و گویند سی و دو تن سواره و چهل تن پیاده بودند و بقولی چهل تن بودند و سی و دو تن از لشکر ابن سعد چنانکه مذکور شد برآنجمله افزوده و ملحق شدند لکن روایت یکصد و چهل و پنج تن نیز که موافق حدیث حضرت باقر علیه السلام و مختار ابن جوزی و در ناسخ التواریخ اشارت شده و نزدیک بخبر طبری است قوی است و آنچه پدرم مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک طاب ثراه در ناسخ التواریخ اختیار فرموده اینست که سپاه امام حسین علیه السلام از یکصد و چهل و پنج تن افزون نبوده اند و این اختیاری صحیح و با مورخان معتبر مثل سبط ابن جوزی و حمدالله مستوفی و حدیث مروی از امام محمد باقر علیه السلام موافق است و ممکن است آنانکه هفتاد و دو تن نوشته اند از اهل بیت آنحضرت و اصحاب خاص آنحضرت مقصود داشته اند و آنانکه بیشتر نوشته اند جوانان را خواسته اند و نیز ممکن است بعضی آنان را قصد کرده اند که شهید شده اند و پاره آنان را که در رکاب مبارکش حاضر بوده اند و از این پس بخواست خدا در بیان اسامی شهدای کربلا علیهم السلام باین مطلب توضیحی دیگر خواهد شد

بیان طلوع روز عالم سوز عاشورا و تعبیه حضرت سید الشهداء اصحاب کبار را

از آن زمان که مهر آسمان علم برکوهساران برکشید و از افق مشرق بگاه سار مغرب سر درکشید و از طلوعش جهان را روشن ساخت و از غروبش ظلمت شب نمایان شد مانند بامداد عاشورا روزی تاریک و سلسله نجات و فلاح باریک نگشت و تا صبح قیامت چنین بامدادی مصیبت نهاد نمودار نخواهد گشت شمسی از آسمان امامت

امامت چه بسیار سالها و دهور قبل از خلقت خورشید و ماه و سپید و سیاه سر برآورده و در مراتب عشق حقیقی
معشوق حقیقی در میدان محبت و بازار بلیت پای نهاده و از جان و مال و اهل و عیال دست کشیده و خشنودی
خدای و شفاعت امت حضرت خاتم الانبیاء را از ما سوی چشم پوشید جمعی معدود که از روز ازل با گوهر
محمود و نیات با اختر مسعود همنام بوده ند بسعادتی که پایانش نیست و شرافتی که نهایتش نباشد برخوردار گردیده مانند
ستارگان فروزان مجذوب صفای آفتاب عالمتاب گردیده برگرد وی انجمن آمدند و بمشایعت و متابعت
و مبایعتش از جان و دل قدم برنهادند و هر چه را او بخواست خواستند و از آنچه وی برتافت تافتند
هرگز ماه و خورشید بر چنین صبحی فروز نیفکند و بر چنین گروهی طلوع و غروب ننمود و ابداً الدهر نخواهد نمود چون
روز جمعه دهم محرم الحرام چهره برگشود و ابواب مصیبت و بلیت را باز نمود امام حسین علیه السلام یاران و
اهل بیت خویش را بجماعت نماز صبحگاه بگذاشت و بعد از نماز با ایشان نگران شده و بزبان مبارک شان فرمود
خدای تعالی بشهادت شما اجازت داد پس بر شما باد صبوری و شکیبائی و بروایتی فرمود گواهی میدهم که یزدان
تعالی در قتل شما رخصت داد پس ای قوم از خدای بترسید و شکیبائی کنید یعنی امت اشارت باین باشد که از
خدای پرهیز کنید که مبادا در هنگام صدمه بلا و از دحام اعدا و شدت میدان کارزار و حوادث لیل و نهار
و مصیباتی که از هر طرف با نواع مختلف بر نفوس شما و اموال شما و کسان شما وارد میآید سخنی بر زبان بگذرانید
که بر عدم صبر و شکر دلالت کند و خشم خدا برانگیزد و اجر شما باطل شود یا از ادراک شهادت که عین سعادت
دنیا و آخرت است محروم مانید آنگاه بروایت شیخ مفید به تعبیه اصحاب و صفوف پرداخت و زهیر بن القین را
در میمنه سپاه و حبیب بن مظاهر را در جانب یسار اصحاب خویش مقرر فرمود و علم جنگ را بدست برادر خود
عباس بن علی علیهم السلام بداد و او را در قلب سپاه قرار داد و بموافق بعضی روایات حضرت امام حسین
سلام الله علیه علمی در پیچید و بدست زهیر بن القین بداد و پنجاه تن کم یا بیشتر از یاران خود را در تحت حکم و فرمان
او مأمور ساخت و حبیب بن مظاهر را نیز با همان مقدار پیاده و سواره بفرستاد و بقولی در دیگر روایت این
دو سردار بزرگوار سیصد تن پیاده و سوار اندر شدند که جنگی مانند شیر و پلنگ و پنجه بازو و شمشیر تیز
و برگزیدگان امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بودند و حضرت عباس که شیر بیشه شجاعت و بسالت بود
با درفش خویش در قلب لشکر جای گرفت و موافق بعضی روایات زهیر بن القین با بیست تن و حبیب بن
مظاهر نیز با بیست تن در میمنه و میسره جای گرفتند و درفش جنگ را با برادرش عباس سلام الله علیه گذاشت
و خود آنحضرت با سایر سپاه در قلب جای گرفت و لشکرگاه خویش را از پس پشت افکند و در تاریخ الفی و پاره
تواریخ دیگر از خوارزمی روایت کند که در سحرگاه شب پر تعب عاشورا از ابطنان عرش یزدان و میان آسمان
آوازی برخاست که ای لشکر خدا سوار شوید که زمان کارزار و هنگام کوچیدن بسرای جاوید قرار است
چون ام کلثوم سلام الله علیها این آواز مهیب بشنید خویشتن برای خویشتن بخیمه امام گلگون کفن انداخت
و عرض کرد ای برادر این صدا بشنیدی که از آسمان بیامد فرمود آری شنیدم و از این عجیب تر دیدم در خواب
خود را که جمعی سگها بر آنحضرت حمله میکردند و از میانه سگی ابلق شدیدتر بوده و مذکور شد بیان فرمود ام کلثوم

[illegible]

بگریه

بگریه درآمد و امام علیه السلام او را تسلی بداد و فرمود ای خواهر اهل بیت و فرزندان را طلب کن که محل وداع رسید
پس اهل بیت و اولاد امجادش بیامدند و آنحضرت اولاد خود را نزد خود جای داده هر یکرا ببوسید و از دیدۀ
رحمت و عنایت و مهر و عطوفت روی مبارک را بر سینه های ایشان میمالید و میگریست و میفرمود ای جگر
گوشگان من جان من از بهر شما بسوزد که هنوز نه وقت یتیمی شما است و درد غربت نیز بر یتیمی شما افزوده شده
و شما را بخداوند میسپارم که ارحم الراحمین است آنگاه روی بشهربانو آورد و چنانکه بضعف اینجز اشارت شد
آنکلمات را بفرمود و موافق اخبار صحیحه دیگر این مکالمات را با خواهر خود بفرمود که شماتت دشمنان بزرگترین
مصیبتها است و همچنین اهل بیت را تن بتن وصیت کرد و خواهر را تسلی داد و بقول ملا حسین کاشفی در
کتاب روضة الشهداء در این حال جناب ام کلثوم بطاقت شد و عرض کرد ای گلدستۀ باغ لافتی و نوریسنۀ چمن
هل اتی کدام کس را تاب شنیدن این سخن غم اندوز و قدرت استماع این کلام جگرسوز است چون جد ما رسول
خدای بدیگر سرای شد پدرت علی مرتضی محرم ما بود و چون امیر المؤمنین شهید گشت در ظل رأفت برادرت
حسن مجتبی روزگار بنهادیم و بعد از برادرت حسن محرم ما محرومان و ملجاء ما مظلومان تو بودی ای یادگار خاندان
نبوت چون تو نیز بروی محرم ما کیست و التیام جراحت دل ما از چیست در این سخن بودند که ناگاه طلیعۀ صبح
بردمید و گریبان ظلمت بردرید چون اثر صبح ظاهر شد و امام حسین علیه السلام بانگ نماز بگفت اصحاب آنحضرت
بجمله تیمم نموده بدو اقتدا کرده نماز واجب را بجماعت بگذاشتند و هنوز قرائت اوراد ننموده بودند که آوای کوس لشکر خصم
از کینه آهنوس بگذشت جنگی دسته دسته و گروه گروه از سواره و پیاده مکمل و مسلح روی بمیدان نهادند و علمها برافراشتند و طلب مبارز کردند

بیان صف آرائی عمر بن سعد لشکر خود را
برای محاربه امام حسین علیه السلام

علی بن عیسی اربلی نعمه الله بغفرانه در کتاب کشف الغمه بیانی لطیف میفرماید که خلاصه اش رقم میشود و توفیق خداوند
متعال عزیز المنال و برترین مراتب و آمال است و هر کس بحسب تقاضای خباثت سرشت و لآمت گوهر مستحق
کلمه عذاب گردد و گوهرش بکوهشگران و ملامت ملامت نمایندگان را با ادوار زمان و ابر گذران یکسان شمارد و هر کس
بواسطه غلبه نفس اماره و چار شهوات نفسانیه گشت از بند قیود شقاوت و اضلال غوایت نرست و همانگونه
که جنات نعیم را از روز ازل برای مردمی مخصوص منزل نهاده اند درکات جحیم را نیز رجالی مقرر است و چنانکه
قومی را فوز و رضوان بهره است گروهی را عذاب جاویدان قسمت است چنانکه پسر منحوس سعد بن
ابی وقاص با اینکه مردی عالم و بمراتب اهل بیت عارف بود گنجینه قلبش را قفل شقاوت در سپرد و دیگار
دیده اش را سد غوایت حایل شد لاجرم راه بهشت را بهشت و چاه گنشت را در نوشت و چنانش عنان
شقاوت فرو گرفت که یکباره دنیا و آخرت خویش را از دست بگذاشت و در اسفل السافلین جهنم قدم
برداشت و جز حسرت و ضجرت و عقاب مؤبد و عذاب مخلد توشه برنداشت و قلب پیغمبر را در جراحت
فرزندش بر شکافت و زمین و آسمان بلکه تمامت موجودات را بر گرد او خود بگریه و لعنت برگذاشت و با عذاب
الیم و عقاب عظیم ابد الآبدین و دهر الداهرین در آتش جحیم با شیطان رجیم با خبث منظر و لؤم مخبر جلیس و ندیم
گشت

کشت وصبحگاهی که بفرمان جد این امام والا مقام بنماز خدای بپای شد و در طلب خدای خداوند برانگشت
و آفتاب جهانتاب بر طعن ولعن او از پیشگاه ایزد وهاب طلوع کرد و اختر سعد و توفیق بروی غروب ساخت
با قلبی منقلب ونفسی بر عقل متغلب وجهلی بر علم چیره وستاره سعادتی از کوکب نحوستی خیره ورواني
دستخوش قوامع ضلالت ومغزی سرکوب قوارع جهالت واندرونی مملو از حرص وآز وبیرونی ناخوشتر
از کرگ وکراز وضلالی شامل حال وخامتی حاوی ماه وسال وخسرانی حایز حال واستقبال وطغیانی
حاکی نکبت بدایت ومآل قتل وقتال جگر گوشه پیغمبر خداوند متعال را دوای قضای حوایج وآمال دانست و
بدون آنکه آنحضرت را در ادای اوراد وتعقیب نماز مجال دهد جامه جنگ بپوشید ولباس ننگ بر تن بیاراست
ونوای جنگ را بلند آوازه ساخت مردم کوفه ولشکر ابن زیاد جوش وخروش بر آوردند وبخون پسر
پیغمبر لب تشنه تیغ ودشنه بر آهیختند وآن خبیث بتعبیه سپاه بپرداخت وآن انبوه سپاه را فراهم ساخت
عمرو بن حجاج زبیدی را بر میمنه لشکر برگماشت وشمر بن ذی الجوشن ضبابی را حارس میسره ساخت وعلم را بدست
غلام خویش درید گذاشت وعزرة بن قیس را نگاهبان سواران گردانید وشبث بن ربعی را بر پیادگان امیر نمود
وبقولی عروة بن قیس حکمران سواران بود وغلامش درید را علمدار لشکریان ساخت وبروایت دیگر رایت را
بدست غلام خود زید بداد وقیس بن اشعث بن قیس را بر ربع کنده وربیعه وعبدالله زهیر ازدی را بر ربع اهل مدینه
وعبدالرحمن بن ابی سبرة الجعفی را بر ربع مذحج واسد وحر بن یزید ریاحی یربوعی تمیمی را بر ربع تمیم وهمدان
بگذاشت ودر روایتی دیگر در آورد از ابن سعد راسی هزار تن سواره وپیاده انجمن بود وآن سپه دارا را
بر میسره ومیمنه وسواره وپیاده بخش کرد وخودش با جمعی کثیر از آن لشکر در قلب سپاه بایستاد

بیان حال طرماح وهلال بن نافع وحکایت ایشان در صحرای محنت افزای کربلا

معلوم باد طبری در تاریخ خود مینویسد چون در شب عاشورا امام حسین علیه السلام با اصحاب خود آن کلمات
ونصایح را که مذکور شد بگذاشت وایشان در مراتب جانفشانی ثابت قدم بماندند آنحضرت آن سپاهی را
که داشت در آنشب تعبیه کرد ومردی بود که او را طرماح مینامیدند ودر زمره شیعیان علی علیه السلام
شمرده میشد چون او را خبر دادند که حسین بن علی علیهما السلام در زمین کربلا دچار بلیت وبلا گردیده است بشتافت
تند وبرنشست ودر آنشب بخدمت آنحضرت بیامد وعرض کرد بر اشتر من برنشین تا تو را بقبیله خود برم ودر
آنجا بسلامت وعافیت بدارم وهیچکس نتواند بحضرت تو راه برگیرد امام حسین علیه السلام فرمود کر تمکن دو
زن وعیال را دست باز داشتن تحمل ننگ وعار بار آرد وبعد از اهل وعیال مرا زندگانی نشاید یعنی بعد از آنکه
ایشان اسیر دشمن وپایکوب محن گردند زندگی چه سود دارد چون طرماح اینسخن بشنید بازگشت واین روایت
بیرون از غرابت نیست واز این پیش بداستان طرماح بن عدی وطرماح بن حکم اشارت شد وطرماح بن
عدی در کربلا شهید گشت مگر اینکه این طرماح همان پسر حکم باشد که برای حمل آذوقه بقبیله خود برفت ووقتیکه
بازگشت در عرض راه از شهادت آنحضرت خبر یافت واز دو چنانکه باز شد شاید مشرف بالیاده خدمت آن
حضرت

حضرت در شب عاشورا بوده است وبعد از آنکه آنجواب را در شب عاشورا بشنید اجازت خواسته باشد
تا برای تدارک امر خود بمنزل خویش رفته باز آید وچون برفت وباز شد از شهادت آنحضرت استحضار یافت
وخداوند بحقیقت اعلم است وبعضی از مصنفین برخی وقایع وحکایات از شب عاشورا در کتب مقاتل
مینگارند که در اغلب کتب مسطور نیست لکن انکار آن هم جایز نباشد بسیار میافتد خبری را راوی متعدد نیست
وممکن است اصح اخبار باشد یا رواة متعدده باشد وممکن اعتنا نباشد چه روایات رواة متعدده بعد از آنکه
بیکنفر راوی غیر معلوم الحال یا معلوم الحال متصل شود در حکم یک روایت بیشتر نیست وروایت او با خبر متعدد هم
چون منتهی بیک راوی باشد هر دو مساوی باشند پس انکار روایتی وقبول روایتی دیگر برهانی محکم میخواهد مگر در حکمی
مخالفتی بسیار یا از طریق عقل ونقل دور باشد وبطلان یا تقریر وتصحیحش با سندی صحیح بدست آید بنا بر علی هذا
میگوئیم اخباری که بوقایع مصائب ایام ولیالی عاشورا راجع است چون بمصیبتی بزرگ وحادثه که اعظم حوادث
روزگار ومنسوب بولی پروردگار است البته شامل همه نوع غرایب است اگر در موقعی پسر پیغمبر وگوشواره
عرش اکبر با جمعی از فرزندان وبرادران وانجمان اصحاب خاص بحالت شهید گردند وکودکان وزنان
ایشان با آن زحمت ومحنت اسیر شوند هزار گونه معجزات وخوارق عادات وآیات غریبه وعلامات عجیبه
روی نماید مستبعد نشاید شمرد بلکه اگر ننماید بعید است اگر فرضا در شب عاشورا جناب زینب خاتون نالهٔ و
مویه حضرت فاطمه زهرا را در مصائب شهدا در بیرون پرده سرا یا درون سراپرده بشنود وحضرت سید الشهدا
بدو بازشناساند چه جای تحیر وانکار است زیرا که آنصدا را آشنا شنیده است وآشنا فهمیده است چنانکه
در روز عاشورا نیز جبرئیل با حالت اندوه ومصیبت بدیدار اهل دیدار درآمد چه اگر ما ایشان را دارای امارت
امامت ودلالات ولایت وصاحب معجزه وکرامت واز خاندان نبوت ورسالت میدانیم البته باید
از چنین دودمان وچنین وجودات نبوت ورسالت وولایت وامامت ارکان ظهور اوصاف و
احوالی را قائل وناقل باشیم که مخصوص بخود ایشان باشد وبا دیگران یکسان نباشد چنانکه در تمامت انبیا
واوصیای سلف که دارای این شان ورتبت بوده اند مشهود میگردیده واگر کسی از روی تفکر وتعقل
بوقایع شب عاشورا وروز آن واوصاف شهدای بزرگوار بنگرد جمله اش غریب وعجیب است واز جمله غرائب
آنشب چنانکه در ریاض الاحزان وریاض المؤمنین مسطور است چون حضرت سید الشهداء علیه السلام بکربلا
نزول فرمود هلال بن نافع بکلی از تمامت ملازمان آنحضرت بیشتر ملازمت خدمت داشت واختصاصش بیشتر
بود در مواضع هولناک وپرخطر از حراست آن وجود مبارک غفلت نمیورزید ودر رسوم حرب وآداب طعن بیان حال هلال
وضرب وسیاست وحزم وبصیرتی کامل داشت وامیر المؤمنین علیه السلام او را تربیت فرموده ودر
فنون رمایه وتیراندازی بی انباز بود وچنان در اینکار نامدار گشت که نام خود وپدرش را بر فاق تیر نقش
میکرد در شب عاشورا که اصحاب واحباب بعبادت مشغول شدند هلال نیز در خیمه خود مشغول اصلاح سلاح
خویش بود وشمشیر خود بصیقل میزد وبا خویشتن در تکلم بود وهمیگفت در لیالی روزگار زندگی خود هیچ شبی را
از اینشب مهیب تر نیافته ام لشکر دشمن از چهار سوی خیام عصمت نظام احاطه داشتند هلال با خود
گفت

گفت مبادا دشمنان بر خیمه امام علیه السلام شبیخون زنند نزد دیگر بصواب چنان است که بروم و بحراست سراپرده امام علیه السلام مشغول باشم پس شمشیر حمایل ساخت و بدر سراپرده حضرت سید الشهدا سلام الله علیه بیامد نگران شد چراغی روشن است و آنحضرت بر سجاده عبادت بطاعت مشغول است چون مرا براینحال بگذشت از جای برخاست و شمشیر بر کمر بربست و از خیمه بیرون شد و بطرف لشکر مخالف روی نمود من بعجب اندر شدم و با خود همیگفتم آیا پسر پیغمبر چه اندیشه بجانب سپاه ابن سعد روی کرده است بهتر اینست که از خدمتش غفلت نکنم و او را تنها نگذارم پس از دنبال آنحضرت روان شدم و نگران آمدم که بر فراز بلندی و پستی عبور میفرماید و بر پشته ها و کمین گاهها نظر مینماید در خلال اینحال نظر مبارکش بر من بیفتاد و فرمود کیستی هلال هستی عرض کردم آری خدای مرا فدای تو گرداند همانا بیرون آمدن تو بجانب لشکرگاه این فاسق کیش مرا از جای برکند فرمود بیامدم تا براین عقبه و کمینگاه بنگرم مبادا دشمنان کمین کشند و بخیام ما بریزند هلال میگوید بعد از آن دیدم آنحضرت بازشد و بدشت آوردگاه نظر میکرد و محاسن شریف را بدست لطیف گرفته با زمین اشارت میکرد و میفرمود سوگند باخدای این زمین همان زمین موعود است یعنی مشهد شهدای کربلا است و در این وعده خلافی نمیرود آنگاه فرمود ای هلال آیا در همین وقت که بدان اندری چندی در میان این دو پشته را نمیسپاری یعنی مرا تنها نمیگذاری من خود را بر قدمهای مبارکش بینداختم و عرض کردم اگر ترا تنها بگذارم بگذار مادرم در عزایم بنشیند چگونه ترا تنها بگذارم با اینکه شمشیر من بر کمر و اسب من در زیر دامن باشد هرگز ترا تنها نگذارم هلال میگوید نگران شدم آنحضرت چندی در گودی قتلگاه بود و بطرف خیمه گاه روی آورد با خود گفتم بنگرم اکنون بکجا میشود دیدم از در خیمه ها بگذشت و بخیمه خواهرش زینب اندر شد زینب خاتون باستقبال قدم مبارکش بر جست و متکائی از بهرش بنهاد آنحضرت جلوس فرمود و خواهرش را از مجاری حال داستان نمود هلال میگوید ناگاه صدای زینب بگریه برخاست و با صوتی اندوهگین عرض میکرد ای برادر آیا معین است اگر [illegible] میشوم و برعایت و نگاهداری این جمع زنان و کودکان مبتلا میگردم و این قوم چنان هستند که تو خود میدانی کنایت از اینکه از قدیم الایام با ما بخصومت میباشند و با ما رحمت نمیآورند سخت بر من گران است که این جوانان پاک و پاکیزه و ماهرویان بنی هاشم را بر روی خاک افتاده نگران شوم کاش با برادرم امام حسین خواهرش زینب خاتون علیها السلام را تهنیت همیداد و بشکیبائی امر فرمود بعد از آن زینب خاتون عرض کرد ای برادر آیا اصحاب خود را آزمایش فرموده باشی و بر آنچه نیت دارند آگاهی چه من بیمناک هستم چون هنگام مبارزت مردان و چکاچاک تیغ و سنان اندر آید ترا بدشمن بسپارند و خود راه سلامت روند آنحضرت از این سخن بگریست و فرمود البته اصحاب خود را بیازموده ام و جمله را مانند زر بیغش یافته ام همه جوانمردان با فتوت و دلیران با مروت هستند و چنان تشنه تیر و شمشیر هستند که کودک در عطش شیر هلال میگوید چون این سخنان را از حضرت زینب بشنیدم رشته صبوری و خودداری از دستم بشد و گریه بر من چیره آمد و بجانب اصحاب روی نهاده تا این حکایت را با ایشان در میان آورم و بر در خیمه جناب حبیب بن مظاهر رسیدم دیدم آن پیر روشن ضمیر نشسته و چراغ بیفروخته و شمشیر خود را برهنه ساخته و شعری که قریب باین مضمون است در خطاب بشمشیر میخواند

ای تیغ بران مستعد جواب شمشیر گردان و دشنه بران باش و گاهی که برق تیغ از فرق میغ بر خواهد گذشت هنر خویش بنمای و از فرق عدوان در گذر هلال میگوید در همان مکان بنشستم و سلام براندم و جواب بشنیدم از من احوال بپرسید و فرمود ای برادر عزیز چه چیز موجب آن شد که از خیمه خویش بیرون شدی حکایت را با وی بیان کردم تا بدانجا که گفتم ای حبیب حسین را نزد خواهرش گذاشتم و بیامدم گاهی که زینب خاتون در حالت دهشت و بیم بود و گمان دارم سایر نسوان حرم رسالت و امامت نیز در اینحال حسرت و اندوه و ناله با وی مشارکت داشته باشند بهتر آنکه برخیزی نزد اصحاب شویم و ایشان را فراهم نمائیم و تا امام علیه السلام در آنخیمه است برویم و صف برکشیم و اظهار خلوص نیت و صدق عقیدت و ثبات قدم و حمیت بکنیم شاید این هول و هیبت از مخدرات اهل بیت برخیزد چه من حالی در جناب زینب خاتون مشاهدت کردم که بیرون از این چاره دیگر نمی نگرم حبیب فرمود اطاعت میکنم و در ساعت از جای بر جست و بانگ برکشید ای شیران میدان کارزار و ابطال بیشه گیرودار از خیام خویش بیرون آئید چون این صدا برخاست جوانان بنی هاشم سراسیمه بیرون دویدند و فرمودند ای حبیب باز گوی تا چه گوئی عرض کرد ای آقازادگان گرامی مرا با شما سخنی نیست آسوده بجای خود باز شوید که مرا با دیگر اصحاب سخنی است پس صدای دیگر برکشید ای سپاه با حمیت و شیران روزگار مبارزت و کریهت بیرون آئید پس در همانساعت تمامت اصحاب از چادرها بیرون تاختند و در پیرامون حبیب صف برکشیدند و گفتند بازگوی تا فرمان چیست گفت ای یاران اینک هلال است که چنین و چنان مقال آورده است که خواهر آقا و سید شما و سایر اهل و عیال او در حالت دهشت هستند و از شما چنانکه باید مطمئن نیستند و در حمایت و حمیت شما در شک و ریب هستند چون آن اصحاب دیانت مآب این کلمات را بشنیدند عرق تشیع و حمیت ایشان در جوش آمد و تیغهای بران را از نیام برکشیدند و دستارها از سرها بر زبر انداختند و گفتند ای حبیب سوگند بآن خداوندی که ما را این بهره و نصیبه عطا کرده و بیاری پسر پیغمبرش موفق فرموده است که هرگز از ما رسم بیوفائی نمودار نخواهد شد و بخدا قسم بخواهی دید که با این تیغ آتش افشان خرمن وجود این مردم عنود را بسوزانیم و ایشان را باشباح ایشان ملحق میگردانیم و تا جان در تن داریم البته وصیت رسول خدای را در حق اولادش بجای میآوریم فرمود چون حال چنین است با من بیائید تا شما را بدر آن خیمه برم و ثبات قدم شما را معروض دارم شاید این بیم و هراس از قلوب ایشان بدر شود گفتند همه گوش بفرمانیم پس جملگی بجانب آن خیمه رفتند و چون نزدیک شدند همه با آوازی ضعیف و حزین و گریان عرض کردند ای خاتونهای بزرگوار و حرایر فاطمیات و اهل بیت رسول خدای همانا با کمال صدق نیت و صفوت طویت در راه حمایت شما دل از جان برگرفته و با دشمنان شما جنگ میکنیم و ایشان را با تیغ سرافشان در خاک و خون میکشانیم چون امام علیه السلام صدای اصحاب خود را بشنید فرمود ای خواهر میشنوی تا اصحاب من چگویند آیا نگفتم ایشان در طریق مهر و محبت با من خودداری اند و از من جدا نشوند تا جان خود را فدای من گردانند همگی اینک بیامده اند تا ترا از دهشت و وحشت آسایش دهند تو نیز برخیز و ایشان را تمجید کن با سایر زنان نیز فرمود ای پردگیان حرم کبریائی شما از ایشان معذرت

بگوئید و انچه خواهید بگوئید پس ایشان با صدای گریه و ناله گفتند ای مردمان نیکوی روزگار از زنان فاطمیه حمایت کنید و ما را پریشان خاطر و بیمناک نگذارید حبیب و اصحاب چون اینحال را بدیدند چنان ناله برآوردند که زمین از بانگ نالهٔ ایشان بلرزه درآمد و چارپایان را حالت بخشت و خروش برآورد و پس اصحاب کبار مخدرات عصمت شعار را تسلیه دادند و مطمئن ساختند و ایشان با آسایش خیال در خیام خود بکذرانیدند همانا اینحکایت اگرچه در اغلب کتب مقاتل و تواریخ مسطور نیست لکن نمیتوان بر ضعف این روایت اقامهٔ برهان و حجت نمود بلکه بوی صدق نیز از آن استشمام میشود و با حالات و وقایع شب عاشورا هیچ مخالفت ندارد و با حالات حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و کلمات آنحضرت در آنشب که از پسر ملجم علیه اللعنه ضربت بر فرق همایونش رسید شباهت دارد و هم با آنداستان که از رسولخدای صلی الله علیه و آله با ابوذر روی داده شبیه است بلکه اگر حالات سایر ائمهٔ هدی سلام الله علیهم را در لیالی و ایام وفات بسنجند نزدیک بهمنست

بیان اسامی اصحاب و یاران حضرت سید الشهداء علیهم السلام در صف آرائی روز عاشورا

اسامی این شهدای بزرگ انشاء الله تعالی در مورد خود مسطور میشود و در اینجا موافق پاره روایات که اهل خبر زحمت کشیده و فراهم کرده اند مذکور میشود تا اهل مطالعه را در بدایت حال بصیرتی مختصر حاصل شود با لجمله چون حضرت عباس با درفش کارزار روان شد برادران و برادرزادگان و بنی اعمام و اقارب آنحضرت بدینشمار از دنبالش رهسپار آمدند برادران والاتبارش این شش نفر بودند عبدالله بن علی و جعفر بن علی و عثمان بن علی و ابوبکر بن علی و محمد بن علی و برادرزادگانش مثل قاسم بن حسن و احمد بن حسن و ابوبکر بن حسن و عبدالله بن حسن و حسن بن حسن و بنی اعمامش مثل عبدالله بن مسلم بن عقیل و عبیدالله بن مسلم و اولاد عقیل بن ابیطالب مثل جعفر بن عقیل و عبدالرحمن عقیل و عبدالله بن عقیل و محمد بن عقیل و ابوسعد بن عقیل و موسی بن عقیل و عون بن عقیل و اولاد جعفر بن ابیطالب که از عبدالله بن جعفر بودند مثل عون بن عبدالله بن جعفر و محمد بن عبدالله جعفر تمام اقارب آنحضرت که نزدیک بسی تن و از اینجمله هیجده تن از ایشان مستعد میدان محاربت بودند بیامدند و در پیرامون حضرت عباس صف برکشیدند و اسامی سایر اصحاب نعیم بن عجلان نعیم بن العجلان عمران بن کعب بن مالک الاشجعی حنظلة بن عمرو الشیبانی قاسط بن زهیر سوار بن ابی حمیر الفهمی کنانة بن عتیق ضرغامة بن مالک مجمع بن عبدالله العائذی جبلة بن علی الشیبانی عبدالرحمن عبدالله عمرو بن عبدالله الجندعی کرش بن زهیر الثعلبی عمرو بن کعب الانصاری عبدالله الغفاری عبدالرحمن بن عروة الغفاری عمار بن حسان الطائی زاهد مولی عمرو الخزاعی اسلم بن کثیر الازدی عبدالله بن ثبیت عبیدالله بن ثبیت القیسی عمرو بن ضبیعه قیس بن منبه مسعود بن حجاج عمار بن ابی سلامة الهمدانی عامر بن مسلم سیف بن مالک زهیر بن بشر الخثعمی حیان بن الحارث زهیر بن سلیم ضحاک بن عبدالله خزیمة بن عمرو الکوفی عقبة بن سمعان عبدالرحمن الارحبی علاس بن عمرو الراسبی بریر بن خضیر الهمدانی زهیر بن حسان الاسدی وهب بن عبدالله الکلبی و قاسط و عنبسه شریح بن عبید عبدالله بن زید البصری عبیدالله بن زید البصری عمرو بن

خالد الازدی سعد بن حنظلة التمیمی عمرو بن عبدالله المذحجی نافع بن هلال البجلی هلال بن نافع الاسدی مسلم بن عوسجة الاسدی عمر بن قرظة الانصاری انیس بن معقل الاصبحی علی بن مظاهر الاسدی حبیب بن مظاهر الاسدی یحیی بن کثیر الانصاری طرماح بن عدی مالک بن دودان هند بن ابی هند ابوثمامة الصیداوی حنظلة بن سعد الشامی سوید بن عمرو بن ابی المطاع الجعفی حجاج بن مسروق یحیی بن سلیم المازنی قرة بن ابی قرة الغفاری مالک بن انس المالکی ابراهیم بن الحصین الاسدی جنادة بن حارث الانصاری عمرو بن جناده معلی بن معلی معلی بن حنظلة الغفاری عبدالرحمن عروه عابس بن شبیب شاکری شوذب غلام زید بن ثبیت ابوعمرو النهشلی یزید بن مهاجر احمد بن محمد الهاشمی زهیر بن قین البجلی و بعلاوه ایشان چهار تن در روز عاشورا از لشکر مخالف سعادت شهادت یافتند و بملازمت حضرت پرداختند و ایشان حر بن یزید ریاحی و مصعب بن یزید ریاحی و علی بن حر و غلام حر بودند و دو تن بعد از ظهر باین شرافت نائل شدند یکی مرد سیاح صاحب کشکول آب و دیگر جوان نصرانی که داستانش مذکور است و ده تن از غلامان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند که ایشانرا خریده و آزاد فرموده بود و اسامی ایشان ازین قرار است سعد غلام نصر غلام حارث غلام منهج غلام محمد بن مقداد غلام عبدالرحمن ابی دجانه غلام قیس بن ربیع غلام اشعث بن سعد غلام عنفقه غلام و غلامی ترک و دیگر جون غلام ابی ذر و موافق روایتی جون غلام ابی نصر و اگر این شخص غیر غلامی علیحده باشد اسامی غلمان آن بیابان بلا دوازده تن خواهد بود و در بعضی کتب مسطور است که جون غلام ابی ذر آهنگر بوده است و با این روایت مناسبت اصلاح نمودن او شمشیر امام علیه السلام را معلوم میشود بعضی از مدققین مصنفین نوشته اند که از آنچه از اخبار و روایات مستفاد میشود اینست که چون امام حسین علیه السلام از نماز بامداد فراغت یافت و به تعبیه و صف آرائی یاران خود مشغول شد ایشان را برسه فرقه مشخص فرمود اصحاب طرف دست راست در زیر علم زهیر و اصحاب میسره را در زیر رایت حبیب بن مظاهر و اصحاب قلب را در تحت علم بزرگی که در دست حمایت عباس و اقارب و اقوام و عشیرت و برادران و برادرزادگان او بود که هشت و ده تن غلامان و موالی حضرت در پای رکابش بودند و در هر صورت اسامی لشکری را که در روز عاشورا در رکاب پسر پیغمبر کمر بر میان جان بستند و از دل و جان دل از جان و دل بگسستند و براه حق پیوستند از هفتاد و دو تن تا سیصد تن مرقوم داشته اند و در کتاب انوار القلوب و بعضی کتب دیگر بعدد لشکر و اسامی سرداران و صاحبان مشاغل ایشان اشارت و تصریح رفته است انشاء الله تعالی بعد از نگارش قضیهٔ بایلهٔ عاشورا بهر چه مناسب باشد گذارش میرود

بیان آماده شدن حضرت سید الشهداء علیه السلام برای قتال مشرکان و کلمات آنحضرت

چون بامداد اندوه نهاد عاشورا چهره نامطبوع برگشود و بروایت اصح جمعه دهم شهر محرم آداب شهادت برا شجاعت برکشید و امام مظلوم با اینکه مردمی بس قلیل در برابر گروهی بس کثیر داشت از آن شجاعت فطری و موروثی و غیرت و حمیت طبیعی هیچ اندیشه نکرد و با نهایت قوت قلب و استیلای نفس نفیس

اسامی غلامهای شهید

انجماعت چنانچه اشارت رفت بمیمنه و میسره و قلب و جناح تقسیم کرد و خویشتن چون هزار کوه آهنین بلکه هزاران کوه و دریا پیش در آستین مهیای جنگ آن گروه زشت کیش بد اندیش آمد و چون از تعبیه صفوف در ترتیب خیام عصمت نظام بپرداخت بفرمود تا در آن خندق که در شب عاشورا کنده بودند و از نی و هیزم پر ساخته بودند آتش در زدند تا از لشکر منافقان کسی نتواند روی بخیام آورد و مورخین عظام در بیان این داستان باختلاف رفته اند بعضی نوشته اند در همان شب بفرمود تا آتش بآن کنده در زدند و برخی نوشته اند وقت صبح عاشورا که نوبت مبارزت روی داد آتش در آن هیزم بر زدند و شعله برکشید و ممکن است که در هر دو وقت آتش افروخته باشند و شرایط احتیاط را منظور نموده اند لکن جسارت بعضی از دشمنان در هلاکت و دمار ایشان بنفرین حضرت امام حسین علیه السلام باید در روز عاشورا روی نموده باشد چه ابن سعد معلون آنحضرت را در آنشب امان داده و امام علیه السلام و اصحاب کبارش در خیام خود بکارهای خود و مراتب عبادت و طاعت و وصیت اشتغال داشتند بالجمله چون صبح عاشورا از گریبان مصایب سر بیرون کشید بفرمان آنحضرت در آن کنده آتش در زدند آنحضرت بر اسب در آمد و مصحف در پیش گرفته دست مبارک بدعا بر داشت و بقول دیگران چون آنحضرت نماز بگذاشت و بروایت امام زین العابدین علیه السلام چون لشکر عمر بن سعد روی با آنحضرت نهادند دست بآسمان برکشید و این دعای مشهور را که قریب باین مضمون است در حضرت کبریا معروض داشت بار پروردگارا در هر مصیبت و اندوه محل وثوق و اعتماد من توئی و در هر کرب و سختی امید و رجاء من توئی و در هنگام نزول هرگونه بلا و محنت محل وثوق و ذخیره من توئی چه بسیار مصیبتهای غم بار و اندوههای تن گداز که دلها از اقتحام آنها ضعیف میگردید و چاره از چاره اش بیچاره میشد و دوستان اگر دکان خذلان باز میگذاشتند و دهان و زبان دشمنان از شماتت و سرزنش گردش میداد و من آنجمله را بدرگاه تو فرود آوردم و به پیشگاه تو شکایت نمودم بواسطه رغبت بحضرت تو و بیزاری از دیگران پس تو آنجمله را بگشودی و کشف کردی پس توئی ولی هر نعمت و صاحب هر نیکوئی و منتهای هر رغبت الخ چون این مناجات را بپای آورد و سلاح جنگ خویش را طلب کرد و بقول صاحب روضة الشهداء و دیگران چون هر دو صف راست شد آنحضرت بخیمه آمد و عمامه رسولخدا را که سحاب نام داشت و آن خودی بود از آهن که اطرافش یکوجب زره داشت و اطراف گردن و روی را از زخم نیزه و شمشیر محفوظ میداشت و زره رسولخدا را بپوشید و شمشیر رسولخدا را حمایل کرد و از خیمه بیرون آمد و موافق این روایت بفرمود تا آتش در آن خندق در زدند تا در قفای جنگ آن سپاه کوه نتوانند بلشکر اندر آیند و چنانکه اشارت شد در اینوقت روی با اصحاب کرد و فرمود همانا یزدان تعالی اجازت داد تا قتال دهید و جهاد کنید پس بر شما باشد که با این شکیبائی شعار سازید و تا توانید بکوشید و بروایتی فرمود که کلی شما شربت شهادت می نوشید مگر علی بن الحسین لکن صاحب روضة الشهداء گوید آنحضرت اسلحه کارزار بپوشید و بر اسب رسولخدای که مرتجز نام داشت سوار شد و روی بمیدان نهاد الی آخر الخبر

بیان افروختن خندق و جسارت ورزیدن
شمر ملعون و جواب یافتن او

چنانچه

چنانچه از حضرت امام زین العابدین در ذیل خبر مسطور مذکور است چون سپاه ابن سعد از جای بجنبیدند و روی بسوی خیام شریفه نهادند و اطراف لشکرگاه آنحضرت را فرو گرفتند و اسبهای خود را در پیرامون لشکرگاه بجولان آوردند و نگران شدند که در اطراف خیمه گاه کنده بکنده اند و از هیزم انباشته اند و در آن آتش در افکنده اند و شراره آتش آن کنده و شرار بدیدند در عجب شدند شمر بن ذی الجوشن با آوازی سخت نواز و خشنی برکشید ای حسین با تش دنیا پیش از آتش قیامت عجلت گرفتی امام حسین علیه السلام فرمود این مرد کیست گویا شمر ذی الجوشن است عرض کردند بلی شمر است امام علیه السلام بدو فرمود ای پسر زن چرانندهٔ بزها تو سزاوارتری که باتش دوزخ افتاده شوی جناب مسلم بن عوسجه خواست تا تیری بدو بر گشاید امام علیه السلام او را از آن کردار منع فرمود مسلم عرض کرد بگذار این ملعون را با تیر بگذرانم چه او فاسقی است از دشمنان و از اعاظم جباران و ستمکاران و اینک یزدان تعالی ترا در چنین وقت تمکین ساخته است که او را با تیر بدرانم و تباه کنم امام حسین سلام الله علیه فرمود دور انداز که من خوش نمیدارم در مقاتلت ایشان سبقت گیرم و بدایت نمایم همانا چون بتأمل بنگرند معلوم میشود که این کردار نیز با کردار امیر المؤمنین علیه السلام نسبت با پسر ملجم که فرمود کیف اقتل قاتلی مبادی است و امام حسین صلوات الله علیه چون سید الشهداء بتقدیر ایزدی بود و چون شمر ملعون قاتل آنحضرت میشد نمی بایست متعرض بباشش چه اگر در آن هنگام تمام خلق جهان بر آن هیکل مقدس تیر و تیغ و نیزه و دشنه بلکه آتش سوزان و سحاب سنگ باران میشدند در آتش نمیرسید و نیز آنحضرت برای اینکه آن جماعت ایشان هم فی طغیانهم میخواست ایت در محاربت فرماید با ایشان اتمام حجت شود

بیان مکالمات بریر بن حضیر بفرمان
حضرت امام حسین علیه السلام با لشکر ابن زیاد

محمد بن ابیطالب روایت کرده است که چون لشکر شقاوت مخبر پسر سعد بر مرکبهای خود سوار شده بجانب پسر پیغمبر رهسپر آمدند و در برابر آن جماعت قلیل صفها بیاراستند مرکب خامس آل عبا را حاضر ساختند آنحضرت بر اسب خود بر آمد و با چند نفر از یاران گرامی بسوی آن قوم روی آورد و بریر بن حضیر در پیش روی آن حضرت راه میسپرد امام حسین علیه السلام با او فرمود نزد این جماعت شو و با ایشان تکلم کن و پند و موعظت باز گوی بریر حسب فرمان امام انس و جان در برابر ایشان برفت و گفت یا قوم از خدای و عذاب دردناک آفریننده افلاک بترسید همانا ثمر دم که شما آماده قتل و قتال و رزم و جدال ایشان شده اید ثقل و عترت حضرت مصطفی هستند که بشهر و دیار و خانه و عقار شما در آمده اند و میهمان شما شده اند و ایشان ذریه و عترت و دختران حرم محترم رسولخدا میباشند پس بیارید آنچه در دل دارید و بگوئید آنچه درباره ایشان پسندیده اید که بکار گذارید آن گروه کفار ستمکار جواب دادند میخواهیم تا ایشان را بدست امیر عبید الله بن زیاد بدهیم و او درباره ایشان قاهره غالبه گردانیم تا آنچه رای او علاقه دارد در حق ایشان جاری نماید بریر فرمود آیا راضی نمیشوید که ایشان را بگذارید تا بجای خویشتن باز شوند وای بر شما ایمردم کوفه آیا فراموش کرده اید آن مکاتیب و پیمانها و عهدهای خود را که برای بیعت و طاعت ایشان بر نهادید و

غدر را

خدا را بر عهود و پیمانهای خود گواه گرفته بودید وای بر شما ای گروه ستمکار همانا اهل بیت پیغمبر خویش را بیاری خود خواستار شدید و دعوت کردید و گمان ایشان این بود که جان خویش را در راه نصرت ایشان فدا میکنید و چون ایشان بر حسب استدعای شما نزد شما آمدند هم اکنون میخواهید ایشان را بدست پسر زیاد لعین بسپارید و بزیر حکم آن خبیث در آورید و آب فرات را از ایشان باز داشته‌اید چه بسیار نکوهیده و ناخجسته رعایت و حمایت کردید حق پیغمبر گرامی خود را درباره ذریت و اهل بیت کرام او چه چیز بر شما عارض شده و شقاوت بر شما غالب گشت خدای تعالی شما را هرگز در روز قیامت سیراب نفرماید چه بسیار گروهی تبه کار و ناهنجارید که شما هستید چون بریر این کلمات را بگذاشت چند نفر از آن کفار مردود در جواب او زبان برگشودند و گفتند ما هرگز سخنان ترا بفهم در نیاوریم و نمیدانیم تا چه گوئی بریر فرمود سپاس میکنم خدا را که بصیرت و علم مرا در مراتب کفر و عناد شما افزود آنگاه عرض کرد پروردگارا ما از کردار این قوم بیزار بحضرت تو پناه میبریم و از افعال و اعمال ایشان بیزاری میجوییم خداوندا ایشان را بیکدیگر مبتلا ساز و چنان کن که بجان یکدیگر بیفتند و شمشیرهای ایشان بجان خود ایشان بگردان تا ملاقات عذاب و عقاب تو برسند که بیگمان تو بر ایشان خشمناک باشی آنجماعت شقی چون این سخنان بشنیدند تیرهای خود را بدو پران کردند و بریر بجای خود باز شد

بیان خطبهٔ حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه در روز عاشوراء

چون بریر بن خضیر بجای خود باز گشت حضرت امام حسین سلام الله علیه روی بدان قوم کرده در برابر ایشان بایستاد و بر صفوف ایشان نگران شده و بصفهای ایشان مانند سیلاب بر روی هم ریخته و پسر سعد را نگران شد که با نهایت تکبر و تجبر و نخوت و شقاوت با بزرگان اهل کوفه در میان آن لشکر شقاوت اثر ایستاده است آنحضرت برای اتمام حجت و اقامت برهان این خطبهٔ بلیغه و عبارات شریفه را که ترجمه با این معنی است بر آنگروه قرائت فرمود ترجمه حمد و ثنا مخصوص بخداوندی است که بقدرت کامل خود این جهان را بیافرید و سرای فنا و منزل زوال گردانید این دنیای فانی پیوسته مردم خود را متصرف و متغیر میگرداند و از حالی بحالی دیگر منقلب میسازد پس مغرور و فریفته کسی است که دنیای فریبنده اش فریب دهد و بزخارف و حطام بیدوام و دولت با زوال و نعمت فانیش مایل و طالب نماید و بدبخت کسی است که دنیا او را بفتنه بیندازد و بفریب خود راغب گرداند و بدوستی خود آشفته گرداند پس نباید این جهان ناپایدار شما را بفریب در افکند و مغرور بدارد چه اعتباری بر آن نیست و رشتهٔ امید هر امیدواری را پاره کند و هر کس بدان مایل گردد از وی بپرهیزد و هر کس بمال آن طمع بربندد خائب و ناکام شود و من شما را نگران هستم که بر امری اجتماع ورزیده اید که بواسطهٔ آن یزدان دادگر را بر خود غضبان داشته اید و خدای تعالی وجه کریم خود را از شما برگردانیده و عذاب و نکال خود را بر شما وارد ساخته و شما را از رحمت خود دور میگرداند پس چه بسیار پروردگاری نیکوست پروردگار ما و چه بسیار بندگانی بد و ناخجسته اید شما اطاعت خداوند در ظاهر اقرار کردید و برسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ایمان آورده اید لکن بکشتن ذریه

او و عترت او هجوم کردید و باهنگ قتل ایشان بر آمدید همانا شیطان بمکر و فریب خود بر شما چیره شده و خداوند بزرگ را از خاطرهای شما ببرد پس هلاکت و تیره روزگاری باد شما را و آنچه را که بر آن عزیمت بسته‌اید انا لله و انا الیه راجعون این جماعت گروهی هستند که بعد از ایمان کافر شدند پس دور باشند از رحمت خدا قومی که ظالم و ستمکارند الخ چون عمر بن سعد این سخنان معجز نشان و کلمات کامل الحجه و البرهان را بشنید بیمناک شد تا مبادا این مواعظ شافیه در آن قلوب قاسیه اثر کند پس بلشکر خود روی کرد و گفت وای بر شما جواب سخنان وی را باز دهید و زبان بسخن برگشائید زیرا که فرزند پدر خود علی بن ابیطالب است سوگند بخدای اگر امروز و روز دیگر نیز در برابر شما یکسره بایستد و سخن کند و احتجاج نماید هرگز رشتهٔ کلامش گسیخته نگردد و از سخن کردن رنجه و خسته نشود پس کلمات او را جواب باز دهید در اینوقت شمر مطرود پیش آمد و عرض کرد ای حسین این سخنان که بگذاشتی چه بود کلام خود را بر ما بفهمان فرمود سخن من اینست که از خدای پروردگار خود بترسید و مرا نکشید زیرا که قتل من بر شما حلال نیست و هتک حرمت من از بهر شما مباح نباشد زیرا که من فرزند پیغمبر شما باشم و جدهٔ من خدیجه زوجهٔ پیغمبر شما باشد و شاید قول پیغمبر شما بگوش شما رسیده باشد که فرمود حسن و حسین دو سید و بزرگ جوانان اهل بهشت میباشند الی آخر و بقیه روایت در جای خود مسطور خواهد شد و بعضی اختلافات در این کلمات نیز در مقام خود روشن میشود

بیان جسارت بعضی از اشقیاء و هلاک ایشان بنفرین سید الشهداء علیه السلام

در بعضی تواریخ مسطور است که بعد از آنکه بفرمان امام علیه السلام آتش از خندق شعله ور گشت و شمر ملعون آنکلمات جسارت آمیز بگفت و جواب بشنید ابن ابی جویریه المزنی اسب بکنار خندق براند و چون آنحالت خندق و شعلهٔ آتش را نظاره کرد در عجب شد و ندا در افکند ای حسین و اصحاب حسین بشارت باد شما را بآتش که در دنیا بسوی آن عجلت ورزیدید حسین سلام الله علیه فرمود این مرد کیست عرض کردند ابن ابی جویریه است فرمود آیا مرا بآتش نکوهش میکنی با اینکه من بحضرت پروردگاری کریم میروم آنگاه عرض کرد بار خدایا در این جهان شکنج آتش سوزان را بچشان الخ بمحض آنکه آنحضرت این دعا را بنمود اسب آن مطرود در رمیدن و آغاز سرکشیدن نمود و او را از پشت خویش بر زمین افکند بطوریکه یکپایش در حلقهٔ رکاب ببند افتاد و او را همچنان بکشید و بر خاک و خاشاک بسایید تا بخندق در افکند و در آتش بسوخت اصحاب حضرت سید الشهداء چون این معجزه بدیدند صدا به تکبیر برکشیدند و از سرعت اجابت دعای آنحضرت خرسند و شاکر گشتند و همی گفتند شگفت دعائی است که باین سرعت قرین اجابت شد و نیز صدائی از آسمان بزیر آمد ای پسر دختر رسول خدا گوارا باد اجابت دعوت مسروق بن وائل که از جملهٔ سپاه ابن سعد بود حدیث مینماید که چون من این صورت را نگران شدم از مقاتلت آنحضرت کناری گرفتم ابن سعد چون تغافل مرا بدید گفت ترا چه پیش آمد که از قتال حسین روی برتافتی گفتم سوگند با خداوند که من از اهل این بیت و مردم این خاندان چیزی را نگران شدم که تو ندیدی قسم بخدا که هرگز با حسین جنگ نمیجویم بعد از این ابی هدیره به تمیم بن حصین فزاری

اللهم اذقه عذاب النار

فریاد برداشت که ای حسین و ای اصحاب حسین آیا نگران این آب فرات نیستید که چون شکم ماران روشن و موج زن است سوگند با خدای یک قطره از این آب نخواهید نوشید تا گاهی که پیمانه مرگ را فرو کشید امام حسین علیه السلام فرمود کیست این مرد عرض کردند تمیم بن حصین است فرمود وی و پدرش از اهل آتش هستند بار خدایا او را در این روز از تشنگی بکش پس تمیم را از اثر دعای آنحضرت چنان صدمت تشنگی دچار گشت که از اسب در افتاد و در زیر پای سواران جان بداد و از این پیش شماتت عبدالله بن حصین در حق آنحضرت و هلاکت او که با این تقریب حکایت داشت مسطور شد اما صاحب روضة الشهدا حکایت افروختن خندق را شب عاشورا منسوب داشته و میگوید چون آتش زبانه برکشید مالک بن عروه بر اسبی برنشست و چنانکه اشارت شد پیش راند و گفت الحسین پیش از آتش آنجهان این آتش در خور دیدی امام حسین علیه السلام فرمود ای دشمن خدای در دوزخ گمان داری که من به دوزخ میروم و تو در بهشت مسلم بن عوسجه عرض کرد یا بن رسول الله اجازت بده تا تیری بر دهانش بزنم فرمود نمیخواهم در محاربت سبقت کنم لکن تو بنگر تا قدرت خداوند اکبر را بنگری پس آنحضرت روی بسوی قبله دعا کرد و عرض نمود بار خدایا او را بسلسله عقوبت در آتش بکش و هنوز از آنکه با آتش آخرت بازگشت نماید او را از آتش دنیا بچشان فی الحال بحکم دعوت آنمظلوم اثر اجابت ظاهر و پای اسبش بسوراخی اندر رفت و آن خبیث بجانب اسفل متمایل شد و عنان از دستش برفت و پایش در حلقه رکاب بماند و اسب از هر سوی بتاخت تا بکنار خندق آتش رسید و او را از پشت در میان آتش افکند و خود بازگشت و خروش از مردمان برآمد و این معجزه دیگر بود که از امام مظلوم معلوم شد و آنحضرت سجده شکر بجای آورد و بآواز چنانکه هر دو لشکر بشنیدند گفت خداوندا ما اهل بیت و ذریه رسول توایم داد ما را از ظالمان بستان در اینوقت عمر بن سعد از ساقه لشکر برسید و محمد بن اشعث بن قیس کندی نزدیک آمد و گفت الحسین پسر فاطمه از رسول خدا نزد تو کدام حشمت و حرمت است که جز تو دیگری را نیست و بقولی گفت ترا با پیغمبر چه خویشی است که هر ساعت لاف میزنی امام حسین علیه السلام این آیت مبارک را تلاوت کرد إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ و بعد از آنکه این آیه شریفه را در مقامات و فضایل آل محمد صلی الله علیه و آله قرائت کرد فرمود سوگند با خدای محمد از آل ابراهیم است و عترت هادیه از آل محمد هستند آنگاه فرمود گوینده اینکلمه کدام کس بود گفتند محمد بن اشعث پس آنحضرت از روی غیرت برآشفت و از روی نیاز در حضرت پروردگار بنده نواز مناجات کرد که خداوندا پسر اشعث قطع نسبت مرا میکند و مرا پسر پیغمبر نمیداند در همین روز او را دچار ذلتی کن که هرگز از این بعد عزت نیابد و رگ جانش را قطع کن هنوز تیر دعایش در آسمان نشان نساخته بود که شاهباز قضا از فضای عالم تقدیر در رسید و فوراً در باطن آن پلید باطن تقاضای پلیدی ظاهر شد از مرکب فرود آمد و بر قضای حاجت بنشست کژدمی سیاه بحکم خداوند سفید و سیاه بر عورت او چنان بزد که عنان اختیار چنان از دستش برفت که قدرت ستر عورت نیافت و در میان پلیدی خویش بغلطید و بغلطید تا جان پلیدش از میان پلیدی از قالب پلید بیرون رفت بعد از آن قرتی

فقال الحسین هذا و ابوه من اهل النار

هلاک مالک بن عروه

فقال اللهم ار محمد بن الاشعث ذلا

هلاک محمد بن اشعث

پیش

پیش راند و آواز داد الحسین این آب فرات را می بینی که چون دریای موج آور میگذرد سوگند با خدا قسم که قطره از آن را نگذاریم بچشی تا از تشنگی هلاک شوی چون آنحضرت این سخن بشنید آب در دیده بگردانید و عرض کرد بار خدایا او را از تشنگی بکش در حال بدون هیچ سبب اسبش در رمید و وی را از پشت خود بر پشت زمین افکند آن خبیث برخاست و پیاده از پی اسب دویدن گرفت و عطش بر وی چیره گشت و همی ناله العطش العطش برآورد و هر چند آب بر لب او میرسانیدند نمیتوانست از لب تفته بجگر تافته رساند تا در آن صدمت تشنگی و زحمت تافتگی بمرد و این معجزه دیگر بود که از حضرت سید الشهدا ارواح من سواه فداه ظاهر شد لکن در لشکر ابن سعد که ختم الله علی قلوبهم بود مؤثر نگشت

بیان خطبه خواندن حضرت سید الشهدا علیه السلام و خطاب باشقیا

در خطب مبارکه جناب سید الشهدا ارواحنا و فداه و مجادلات الاعداء بانواع مختلف در کتب تواریخ و اخبار نگارش رفته است و در اینکه این خطب شریفه و بیانات بلیغه غراء از لسان امامت و بیان ولایت نمودار گردیده جای تردید نیست و بر اهل ذوق و صاحبان السنه فصیحه و سلیقه مستقیمه مکتوم نمیباشد اما نمیتوان هم گفت جمله این عبارات و اشارات و خطب رفیعه و بیانات منیعه در همان روز عاشورا روی نموده چه در آن روز نیز مدتی امر مبهم بود و بر مقاتلت یقین نمیرفت و بعد از آنکه روز بلند گشت و امر بر مقاتلت بپیوست چندان مهلت و مدت نبود که این جمله کلمات و عبارات قرائت شود و محفوظ و مضبوط گردد پس ممکن است بعضی از این خطب در سایر ایام و لیالی روی داده است و آنچه بر طریق احتجاج و مواجهه بوده در هنگام تصفیه صفوف و نوبت اقامت علامات جنگ باشد چنانکه ابو اسحق اسفراینی خطبه از آنحضرت در همانشب یاد کرده و بعد از آن میگوید آنحضرت رخصت داد تا اصحابش بهر کجا خواهند بروند و دیگر خطبه از آنحضرت مذکور نداشته و الخطبه را که مذکور داشته قریب بهمین مضمون باشد که مذکور خواهد شد و در منتخب همین خطبه را که اکنون در اینجا مذکور میداریم قبل از روز تاسوعا منقول و میگوید چون کار بر امام حسین علیه السلام دشوار کردند بپای شد و تکیه بر شمشیر خود کرد و این خطبه را بخواند و آن جماعت سکوت نمودند و چون روز نهم محرم در آمد عمر بن سعد ایشان را بجنگ بخواند الی آخر الحدیث والله تعالی اعلم چنانکه در تاریخ طبری و سایر تواریخ معتبره مسطور است چون شمر پلید در حضرت آن امام مظلوم آن جسارت بگذاشت و آن پاسخ بشنید امام حسین شتر خود را بخواست و بر آن اشتر در از بالا بنشست و در میان هر دو صف بیامد و لوحی قرآنی برفراز سر بگذاشت و بایستاد و با آوازی بلند که جمله مردمان بشنیدند ندا برکشید و فرمود در میان من و شما کتاب خدای حاضر و جدم رسول خدای ناظر است ای مردمان این شتاب بگذارید و سخن من بشنوید تا این مردمان را بآنچه شما را بر من واجب است موعظت کنم و سبب قدوم خود را باین سرزمین باز گویم و عذر خویش را مکشوف آورم پس اگر عذرم را پذیرفتار شدید [illegible] و با من از در انصاف کار کردید خوشبخت و سعید باشید و از برای شما بر من راهی نخواهد بود [illegible] عذر

فقال ایها الناس اسمعوا قولی [illegible]

مرا بگوش آورید و بدیده انصاف بنگرید برای شما راهی بر اذیّت و آزار من نمانده و بدون علت بهلاکت
من نمیکوشید و بشقاوت سرمدی دچار نشوید و اگر شنیدید و پذیرفتار نیامدید یعنی بر شما معلوم شد که من
از روی حق سخن نمیکنم وقت از دست شما بیرون نرفته خواهد بود پس آرای پراکنده و امور قشتۀ خویش را
گرد کنید و شرکاء خود را فراهم نمائید و از روی بصیرت کار کنید تا امر شما بر شما پوشیده نماند یعنی از روی
جهل و نادانی بکار اقدام نکنید و چون از راه تعقل و تفکر و مروت و انصاف در آمدید دام را آشکار ساختید
آنچه روا شمردید در حق من حکم کنید و هیچ مهلت ندهید همانا ولیّ من خداوندی است که قرآن فرو فرستاده
و او دست دلی نیکوکاران همانا در همین کلام و تضمین این آیات شریفه و آیه واپسین هر کس از روی بصیرت
بنگرد میداند آنحضرت اتمام حجت و اثبات حق خود و مظلومیت خود و ظلم و غضب دیگران ابلاغ فرموده است
چون خواهرهای امام علیه السلام اینکلمات را بشنیدند بگریستند و صیحه بر آوردند و صدای ایشان بگریه و ناله
بلند شد امام حسین سلام الله علیه برادر خود عباس و پسرش علی علیهم السلام را بفرمود تا بروند و ایشان را
خاموش نمایند و فرمود قسم بجان من گریستن ایشان بسیار خواهد شد و بقولی فرمود گریه شما از پس بعد است
و بروایتی فرمود گریه شما فردا خواهد بود و چون عباس و علی برفتند از ابن عباس یاد کرد و فرمود دور
مباد پسر عباس و از ایزدی این سخن را هنگام گریستن اینجماعت فرمود که ابن عباس عرض میکرد و زنان را [illegible]
که تاب و طاقت ندارند با خود مبر لاجرم در این هنگام که زنها فزع و ناشکیبائی میکردند اینکلام را بفرمود در
کتب شیعه این فقره و یاد فرمودن ابن عباس اشارتی نیست و اگر مقرون بصحت باشد نه آنست که آنحضرت
اینکلام را از راه ندامت فرموده باشد زیرا که ندامت فرع جهالت است و آنحضرت بر کلیات و جزئیات
این قضیه و اسیری اهل بیت آگاه و بآنچه خدای میخواست رضا بود ولکن چون ابن عباس نظر بعلم و تجربه ظاهری
خویش از راه دولتخواهی چیزی بعرض رسانیده بود و از آنجا که هیچ عملی در حضرت سیّد الشهداء بی مزد نمیماند
شاید میخواست در اینموقع از ابن عباس و خیرخواهی او و مراتب دانش او در امور ظاهره نام برده باشد
و عرض او را بیمقدار نگذارد و شأن او را که در حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه رتبت منادمت و مشاورت
داشت بر مردمان باز نماید بالجمله چون پردگیان سرای عصمت و طهارت بفرمان آنحضرت خاموش شدند
خدای را ثنا و سپاس بگذاشت و بر خاتم الانبیاء و ملائکه مقربین و انبیاء و مرسلین درود بفرستاد و در آن
حمد و ثنا و درود و سلام و آن عبارات بلیغه و کلام چندان سخن براند که از حد احصا بیرون بود و هرگز
ثم قال اما بعد فانسبونی فانظروا — هیچکس چنان منطقی شیرین و خطبه اینگونه بلاغت آیین نشنیده و نخواهد شنید فرمود امّا بعد ای مردمان کوفه
نسب من باز شناسید پس بنگرید من کیستم یعنی اول در نسب من بیندیشید و پدر و جد و مادرم را از نظر
بگذرانید که من در مهد امامت و نبوت پرورش یافته ام و جگر گوشه پیغمبر خدا و فروغ دیدهٔ علی مرتضی
و سرور سینه فاطمه زهرا و نبیره خدیجه کبری و شقیق حسن مجتبی و گوشوار عرش خدا و سیّد جوانان جنة
المأوی هستم و چون دانستید آنگاه بنگرید من چگونه بزرگواری میباشم بعد از آن بخویشتن باز گردید
و او را نکوهش در سازید یعنی بعد از آنکه مرا شناختید و معلوم ساختید که نفس اماره شما میخواهد

شما را با چون من کسی بمحاربت و مخالفت اندازد و دچار عذاب آخرت گرداند و در این چنین کردار نا
بهنجار و پندار ناصواب عتاب کند درست بنگرید آیا برای شما صلاح و حلال است که مرا بکشید و پرده
حشمت مرا پاره کنید آیا من دختر زادهٔ پیغمبر شما و پسر وصی او و پسر عم او و پسر آنکس که از همه مؤمنان
بخداوند اولی و به پیغمبرش تصدیق بود نیستم آیا حمزه سید الشهداء عم پدرم نیست آیا جعفر شهید که در بهشت
طیران میکند عم من نیست آیا اینقول را بجهه استفاضه نیافته اید که رسول خدای صلی الله علیه و آله در حق من
و برادرم فرمود شما دو سیّد جوانان اهل بهشت هستید و روشنی چشم اهل سنت میباشید پس اگر مرا با آنچه
میگویم و سخن حق و راست است تصدیق میکنید و سوگند با خدای از آنزمان که بدانستم خدای تعالی
دروغ را دشمن میدارد هرگز بسخن دروغ سخن نکرده ام و اگر سخن مرا باور ندارید و مقرون براستی
نبینید از پیه در میان شما مردمی حاضرند که از حقیقت امر از ایشان بپرسید تا بشما خبر دهند از جابر بن عبدالله
انصاری و ابو سعید خدری یا سهل بن سعد ساعدی یا زید بن ارقم یا انس بن مالک سؤال کنید تا بجمله
شما را خبر دهند که ایشان اینحدیث را بگوش خود شان از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیده اند آیا
در اینجمله که برشمردم و شما را بازنمودم هیچیک نمیتواند شما را از ریختن خون من حاجز و حایل گردد الخ و چون
شمر ملعون برای اینکه مردمان را اغلوطه دهد و از اندیشه آنحضرت و کلمات آنحضرت باز دارد و آنکلمات
کلمات شمر ملعون — معجز سمات را بیوقع نماید زبان برگشود و گفت هو یعبد الله علی حرف ان کان یدری ما یقول و بروایتی
گفت انا اعبد الله علی حرف ان کنت ادری ما تقول معلوم باد حرف در لغت بر چند معنی رسیده است
و از جمله آن معانی دو معنی در اینمقام مناسبت دارد یکی بمعنی شک و شبهت و تردد است و دیگر بمعنی
وجه واحد و جهت تنها است چنانکه در این آیه شریفه وارد است و شاید شمر هم اینمعنی را خواسته است
و من الناس من یعبد الله علی حرف الی آخرها و حاصل مراد از این آیه شریفه اینست که مفسر باید باز نمود آن
کسی است که خدای را بشک و شبهت عبادت میکند یعنی بر نبوت رسول خدای یقین نمینماید و بقول آن
حضرت از روی جزم عزم نمیکند یا اینکه خدای را از جهت واحد پرستش مینماید مثلاً در خلوت عبادت میکند
و در ظاهر نمیکند و در حال خوشی و وسعت و نعمت خدای را یاد میکند و در زمان ضرر و زیان نمیکند
یا بعکس این رفتار مینماید پس اگر برسد او را خیری در نفس و مال و حال او بآنچیز مطمئن میشود و راضی و
خوشنود میباشد و اگر فتنه و بلا و مصیبتی بروی روی دهد بواسطه شک و تردد یکه در دین دارد دیگر
بر میگردد و این چنین کس در دنیا و آخرت زیانکار است و عمل او زیانکاری آشکار است ظاهر معنی آیه
شریفه اینست و چون با این تقریر و بیان معنای حرف معلوم شد در کلام شمر دو احتمال میرود یعنی میتوان
مقصود او را بر دو احتمال حمل نمود اول آنکه مرجع ضمیر هو یعبد الله شاید خود شمر باشد و ما قبل روایت لفظ
انا اعبد بدل باید برای التباس چنانکه در کلام خدای ان غضب الله علیها ان کان من الصادقین بر حسب
قاعده باید ان غضب الله علی باشد لکن بواسطه رفع التباس و اشتباه بحکم این کلام علیها فرموده و این
یکی از نکات علم بیان است و شاید از روی التفات بوده باشد که از متکلم بسوی غایب التفات نموده

واینوجه برای آنست که التفات درابتدای کلام صحیح بوده باشد وبنابراین تقدیر مراد شمر ازاین کلام
اینست که خدایرا در رسالت پیغمبر از روی شک وشبهت عبادت کرده باشم اگر فهمیده باشم که حسین چه میگوید
یعنی در اسلام از جمله کافران باشم که اگر کلام اورا فهمیده باشم یعنی بهیچ چه کلام اورا نفهمیدم واگر دراین
سخن دروغگوی باشم از کافران محسوب باشم چنانکه درمقام مخاصمه یا انکار مطلبی میگویند خدایرا بت
قرار داده باشم یا بت را بجای خدای پرستش کرده باشم اگر تو اینسخن را راست گفته باشی یا من انکار کرده
باشم یا این سخن گفته باشم یعنی تو دروغ میگوئی ومن انکار نکرده ام واینسخن نگفته ام وسخن حبیب بن مظاهر
که بشمر فرمود سوگند با خدای من میدانم هفتاد دفعه تو بخدا از روی شک در رسالت پیغمبر خدا عبادت کرده
یعنی یکدفعه بخدای کافر نشده بلکه بسیار کافر ومشرک شده باشی دیگر اینکه شاید مراد از ضمیر تو عبارت از
جناب امام حسین باشد وحاصل کلام شمر اینست که حسین آنچه میگوید میداند واگر دانسته باشد که چه میگوید
از انکسانی باشد که از روی شک بخدا عبادت کننده هست واگر بروایت دوم برویم که گفت انا اعبد الله
علی حرف یعنی من خدایرا عبادت میکنم از روی شک وشبهت التباس در معنی میگردد واگر بگوئیم وهو یعبد الله
علی حرف ان کان یدری ما تقول چنانکه در بعضی نسخ تقول بصیغه مخاطب وارد است مؤید مطلب مسطور است
یعنی شمر گفت خدارا بر حرفی پرستش کرده باشد یا کرده باشم اگر چنانکه بدانم یا بداند تو چه میگوئی بالجمله حبیب بن
مظاهر چون اینگونه مقال را از آن بدسگال بشنید برآشفت وگفت سوگند با خدای من چنان ترا بی توفیق میبینم
که خدایرا بر هفتاد حرف بندگی مینمائی ومعذلک شهادت میدهم که راست میگوئی ونمیدانی که این بزرگوار چه میفرماید
چه خدایتعالی بر دل تو مهر برزده است وچنان قساوت وشقاوت بر دلت استیلا یافته است که کنه پیش
حرف حق وکلام صدق را نگذاشته است الی بعد از آن امام حسین علیه السلام آنمردم شقی را مخاطب ساخته فرمود
اگر شما را در اینسخن که از رسول خدای صلی الله علیه وآله بازنمودم شکی وشبهتی میرود آیا شمارا در این مطلب نیز
شک وشبهتی است که من فرزند دختر پیغمبر شما هستم سوگند با خدای در میان مشرق ومغرب جهان امروز غیر از من
فرزند دختر پیغمبر در میان شما افتد ودیگران نیست وای بر شما آیا من از شما کسیرا بناحق کشته ام وبروایتی فرمود مرا
خبر دهید آیا شما از من مطالبه خونی را که من ریخته باشم یا مالی را که از شما تباه وضایع کرده باشم یا کسیرا جراحتی
آسیب رسانیده باشم میکنید وهمیخواهید مرا قصاص نمائید ودر عوض آنخون بکشید یا جراحت کنید چون
آنقوم آنکلمات صدق آیات واحتجاج بینات را شنیدند بتدویر ولجاج جوابی نیافتند وبجمله خاموش شدند وهیچکس
یک کلمه سخن نکرد آنحضرت چون چنین دید ندا برکشید ای شبث بن ربعی وای حجار بن ابجر وای قیس بن اشعث
وای یزید بن حارث آیا شما ننوشتید تا بر شما قدوم نمایم وبقولی فرمود مگر شما مکتوب نکردید که میوه های فصل ما
رسیده وصحراها وبوستانهای ما سبز وخرم گردیده است واگر بدین دیار رهسپار شوی بر لشکری آماده و
بیشمار وارد میشوی که برای حمایت تو بپا ایستاده اند گفتند ما اینکار نکرده ایم آنحضرت فرمود آری چنین کرده اید
از آن فرمود اگر اکنون از قدوم من کراهت یافته اید مرا بگذارید بهر کجای زمین که مرا ایمنی باشد بروم اینوقت
قیس بن اشعث عرض کرد آیا بحکم پسرعمت یعنی ابن زیاد اندر نمیشوی چه او آنچه محبوب تو باشد نخواهی دید

فقال له رکه انی لا ادری

ثم قال لهم ان کنتم فی شک من هذا

امام حسین علیه السلام فرمود تو برادر برادر خود هستی آیا هیچ میخواهی که جماعت بنی هاشم ترا بیش از خون مسلم بن
عقیل مطالبه نمایند یعنی برادرت محمد بن اشعث مسلم بن عقیل را فریب داد ونزد ابن زیاد برد وابن زیاد او را
بکشت ومحمد را این خون برگردن است وبنی هاشم از وی مطالبه خواهند کرد وهم اکنون میخواهی خون مرا
نیز بگردن بگیری وبروایتی قیس بن اشعث مردود گفت سخنان ترا نمیدانیم ونمی فهمیم آنچه میگوئی لکن اکنون
سر باطاعت حکم پسرعمهای خود درآور که بجز نیکوئی چیزی دیگر نخواهی دید وهرچه میل اندر وست داری از
ایشان دریابی امام حسین علیه السلام فرمود لا والله هرگز از روی ذلت وخواری دست بدست ایشان ندهم
وچون بندگان وعاجزان بطاعت شما اقرار ننمایم وبروایتی فرمود مانند بندگان وعاجزان از جنگ شما
فرار نکنم ای بندگان خدای پناه میبرم بپروردگار خود وپروردگار شما از اینکه مرا بهتان وافتراء چار
گردانید پناه میبرم بپروردگار خود وشما پناه میبرم از هر متکبری سرکش که بروز حساب ایمان نداشته باشد آنگاه آن
حضرت از شتر خود فرود آمد وغلام خود عقبة بن سمعان را فرمان داد تا شترش را عقال برنهاد وسبط ابن جوزی
در تذکره خود میگوید چون آنحضرت رؤسای کوفه را خطاب نمود وفرمود آیا من مکتوب بخود دیده وگفتند
ندانیم چه گوئی حر بن یزید یربوعی که از بزرگان ایشان بود عرض کرد آری سوگند با خدای ما بتو نوشتیم وما همان
کسان هستیم که ترا باینجا آوردیم الی آخر الحکایه علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه مینویسد اینکلام از آنحضرت
یعنی اینکه با اهل کوفه فرمود آیا شما بمن ننوشتید که میوه ها رسیده وزمین وزمان سبز وخرم گردیده تا
آخر آن واینکه مکرر فرموده است محض اتمام حجت است بآن قوم ودفع شبهت ایشان است یعنی حجت
ایشانرا باز نماید تا بدانند کدام کس حرب میکند ودنیا وآخرت خویش را تباه میگردانند ودست از حرب
آنحضرت ووبال خود بردارند ودر حقیقت این نیز یک نوع مرحمتی نسبت بآنمردم با ضلالت بوده والبته
از اینکلمات پاره بهوش میگرائیدند وبعضی چون حر وامثال او بیاری آنحضرت می پیوستند وبعضی بپوشیده
از محاربت آنحضرت بهر صورت که توانستند کناری میگرفتند ودر شریک در آن امر نمیشدند وبعنایت آنحضرت
از عقوبت ابدی خلاص میشدند واغلب آنمردم که در صحرای کربلا حاضر شدند تا آنوقت نمیدانستند بحرب
که آمده میروند بلکه شنیده بودند مردی بر خلیفه روزگار خروج کرده است وجهاد با او ودفع شر او از
اسلام واجب است خدا گواه است چو همی تاختند خداوند کشتند ونشناختند ودر لهوف بدینگونه مسطور است
که چون اصحاب ابن سعد سوار شدند امام حسین علیه السلام بریر بن خضیر را فرستاد تا ایشانرا موعظت نمود
وفرمود ایقوم از خدای بترسید چه ثقل وعترت محمد صلی الله علیه وآله در میان شما بامداد کرده اند اینک
ذریه آنحضرت وعترت ودختران وحرم محترم اوست پس باز گوئید چه در خیال دارید وبا ایشان خواستار
کدام گونه رفتار بید گفتند همیخواهیم امیر عبیدالله بن زیاد را بر ایشان مسلط سازیم تا آنچه خود بصواب شمارد
در حق ایشان حکم براند بریر گفت آیا قبول نمیکنید از ایشان که بهمان مکانیکه از آنجا بیامده اند باز گردند ای
بر شما ای مردم کوفه آیا فراموش کردید مکاتیب خود را وآن عهدها وپیمانها که با ایشان برنهادید وخدایرا
بر آنجمله گواه گرفتید ایوای بر شما آیا اهل بیت پیغمبر خود را دعوت نمودید وچنان عهد وشرط برنهادید که

فقال لهم الحسین لا والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل

در حمایت و رعایت ایشان جان خود را در حضور ایشان نثار میکنید و چون ایشان بدعوتهای شما و عهود شما بیامد نمایشانرا بمردم ابن زیاد تسلیم کردید و از نوشیدن آب فرات طرد و منع نمودید بسیار بد فتار جسته با عترت پیغمبر خود رفتار نمودید چیست شما را خداوند شما را در روز قیامت آب ننوشاند چه بسیار بد مردمی باشید چون سخنان بریر باینجا پیوست تنی چند زبان برگشودند و گفتند ایمرد نمیدانیم تا چه گوئی بریر گفت سپاس خداوند را که بصیرت مرا در حق شما بیفزود خداوندا من از کردار اینقوم بحضرت تو بیزاری میجویم بارخدایا ایشانرا متفرق گردان و بنصال ضلال در سپار تا در حضرت تو در آیند کا هیکه بر ایشان غضبان باشی آن جماعت تیرها بدو روان داشتند و بریر بجای خود باز شد و امام حسین بیامد و آن خطبه مذکوره را قرائت کرد و در روایتی دیگر است که بریر بن حضیر عرض کرد یابن رسول الله اجازت فرمای نزد اینمردم شوم و سخنی چند که دانم بگویم بریر را اجازت فرمود و او برفت و آن سخنانرا که ازین پیش در بیان منع آب مسطور شد بگفت و جواب بشنید و باز شد و امام علیه السلام بر راحله خود برآمد و نزد آنقوم شد و خطبه مسطوره را ابلاغ نمود و ازین پیش پاره کلمات بریر اشارت شد که قریب باین مضمون است ممکن است برای اتمام حجت و تنبه آنجماعت مکرر گفته باشد و ممکن است مقامات آنرا مختلف نوشته باشند و مکرر باشد

بیان بعضی کلمات زهیر بن القین
علیه الرحمه در خطاب بلشکر ابن زیاد

چنانکه اشارت کردیم در کتب تواریخ و اخبار در نقل کلمات و مخاطبات جناب بریر باختلاف رفته اند و سبب آن را باز نمودیم و در آنمقام نیز پاره کلمات آنجناب اشارت رفت با بعد امکان چیزی ساقط ننمود و در این کلمات زهیر بن القین و مورد استعمال آن اختلاف ورزیده اند در تاریخ ابن اثیر و مقتل ابی مخنف و بعضی کتب دیگر نوشته اند چون حضرت سید الشهداء از قرائت آن خطبه بپرداخت و باز شد و از شتر بزیر آمد و شترش را زانو بربستند زهیر بن القین بر اسب سوار و سلاح کارزار بیرون آمد و گفت ای اهل کوفه از عذاب خدای بپرهیزید و از عقوبت یزدان قهار فرار نمائید همانا مسلمانانرا بر یکدیگر حق پند و نصیحت است و تا کاهی که در میان ما و شما حکومت بشمشیر نرسیده و تیغ بخون همدیگر نکشیم بر یکدین و آئین هستیم و همه امت یک پیغمبر و برادران دینی یکدیگریم و چون شمشیر مخالفت در میان آید و کار بمباینت و مغایرت انجامد آن حرمت از میان بشود و آنوقت ما امتی دیگر و شما امت دیگر باشید همانا یزدان تعالی ما را در مورد ابتلا و امتحان درآورده و ذریت پیغمبر را میزان آزمایش مقرر فرموده تا بنگرد ما و شما با ذریه پیغمبرش چگونه معاملت نمائیم و من اکنون صلاح دنیا و آخرت شما را در این می بینم که بیاری و همراهی پسر پیغمبر خودتان برآئید و ابن زیاد ملعون را که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را بکشت مخذول و تنها بگذارید همانا اعمال قبیحه و افعال وقیحه او و پدرش با اشراف قوم و قاریان و نیکوکاران مانند حجر بن عدی و اشباه او و هانی بن عروه و امثال او و دیگران نگران شده اید و ازین طاغی پسر طاغیه عبیدالله بن زیاد هرگز جز بدی و سوء سیرت و زبونی سریرت مشاهدت نخواهید کرد چشمهای شما را همی برکند و کور نماید و دستها و پایهای شما را ببرد و شما را مثله نماید و گوشها و بینی و لب ببرد

فنادی ایها الناس [illegible]

و بردار برزند چون آنجماعت شقاوت آیت این سخنان را بشنیدند پرده غشاوت ظلمت بر قلوب ایشان چیره تر شد و زبان بدشنام زهیر و تمجید پسر زیاد برگشودند و گفتند از این سخنان لب فرو بند سوگند با خداوند از اینمکان قدمی بر نداریم تا صاحب تو و هر کس را که با اوست بکشیم یا اینکه ایشان را بسلامت نزد عبیدالله بن زیاد بفرستیم یعنی با یزید بیعت کنند و سالما نزد عبیدالله بن زیاد روند زهیر بن القین در جواب ایشان گفت ای بندگان یزدان نیک بدانید که فرزندان فاطمه زهرا بمودت و نصرت از پسر سمیه سزاوارترند و اگر بنصرت او پای نمیگذارید شما را بخدای پناه میبرم که با وی جنگ بورزید و او را با پسر عمش یزید بن معویه باهم بگذارید قسم بجان خودم یزید در طاعت شما بدون قتل حسین از شما خوشنود میشود اینوقت شمر مردود تیری بجانب زهیر پران ساخت و گفت خاموش باش که از پرگوئی خود ما را خسته گردانیدی جناب زهیر بدو گفت ای پسر آنکس که بر پاشنه خود همیشه میشاشید مرا با تو چون بهیمه روی سخن نیست و تو بهیمه بیش نیستی سوگند با خدای گمان میکنم که تو بر دو آیت از کتاب یزدان عارف و عالم باشی و ترا برسوائی و عذاب دردناک روز قیامت بشارت باد شمر گفت خدای ترا و صاحب ترا تا ساعتی دیگر بکشتن خواهد داد زهیر گفت آیا مرا بمرگ بیم میدهی سوگند با خدای مردن با او را دوست تر میدارم از زیستن با شما را بعد از آن زهیر مردم را بر کشید و گفت ایگروه مردمان بسخن این جلف جافی فریب مخورید و دین خود را از دست مدهید سوگند باخدای فردای قیامت بشفاعت جد اینحضرت برخوردار نمیشوید قومی که ذریه او را بکشتند و یاران او را بقتل رسانیدند و آنانرا که شر دشمنانرا از اهل بیت او دفع همیکردند از پای درآوردند همیشه جای اینگروه ستمکار در آتش دوزخ است در اینوقت مردی از جانب امام حسین علیه السلام بیامد و بازهیر گفت امام حسین ترا میخواند و میفرماید باز گرد قسم بجان من شرط نصیحت و موعظت بپای گذاشتی و نیکو سخن کردی زهیر بن القین چون امر آنحضرت را بدانست بحضرتش بازگشت و بعضی این مکالمات را بعد از خطبه دیگر آنحضرت نوشته اند

بیان خطبه دیگر حضرت سید الشهداء
صلوات الله علیه در خطاب باهل کوفه

صاحب مناقب و ابن طاوس و صاحب احتجاج و گروهی از مورخین و مصنفین شیعی و سنی خطبه دیگر از جگر گوشه پیغمبر نقل کرده اند که از کمال فصاحت و جمال بلاغت و اسلوب عبارت و امعان اشارت بر مرتبه جای کرده که زبان واصفان فصیح و بیان مادحان بلیغ را آنقدرت و بضاعت نیست که از عهده تقریر و تحریر عشری از اعشار و یکی از هزار درجات فصاحت و بلاغت آن برآیند و قلم نویسندگان جهان از ادراک مدح و فضل آن عاجز و حیران است در مقام اتمام حجت و حلاوت الفاظ و فصاحت کلمات و بلاغت عبارات برتر از کلام کاینات و فرودتر از کلام خالق ممکنات است لکن درباره فقرات این خطبه مبارکه در روایات کتب مختلفه اندک اختلافی است اگرچه بآن اندازه نیست که در اصل مراد و مقصود اختلالی رساند بلکه در بعضی از عبارات آن خطبه مبارکه زیاده و نقصان و طول و اختصاری در الفاظ موجود است از اینروی در کتاب بکار هر یکی را موافق روایتی که نموده اند علیحده نقل کرده و بهتر آن است که این خطبه مبارکه

بنوعی مسطور آید که در کتب میان روایت راویان شامل قدری جامع باشد و غالب الفاظ در ذیل این نقل
مذکور آید تا عزان را در معنای لغات آن شبهتی نماند و نیز اگر هر یک را جداگانه مذکور میداشتیم و بترجمه
آن اشارت میکردیم موجب طول کلام میگشت بالجمله صاحب مناقب بسند خود از عبدالله روایت کند که چون
عمر بن سعد لشکر خود را بیاراست و ایشان را فرمان جنگ داد و آن لشکر شقاوت مخبر از جای خود حرکت کردند
و از هر سوی بمعسکر آنحضرت روی آوردند و از چهار طرف ایشان را احاطه کردند امام حسین علیه السلام از میان
یاران خود بیرون آمد و بانگ و هیاهو و غوغا و هلهله آن سپاه روی سیاه را بدید امر فرمود تا خاموش شوند
تا حجت خدای را بر ایشان تمام فرماید و آنجماعت التفاتی بکلام امام علیه السلام نمیکردند و از استماع آن امتناع
مینمودند و بروایتی بعد از آنکه آنحضرت از قرائت آن خطبه بپرداخت و از شتر بزیر آمد و بفرمود تا عقال کردند
و بر اسب و بقولی بر جناح که نام اسب آنحضرتست بر نشست مردمان کوفه صداها برکشیده بودند فرمود
اندکی خاموش باشید تا حجت باز نمایم و آنجماعت را غوغا و همهمه همی برافزود و اطاعت فرمان نمیکردند فرمود
وای بر شما چیست شما را که ساکت نمیشوید و گوش بسخن من نمیسپارید تا کلمات مرا بشنوید با اینکه من شما را براه
رشادت و راستی دعوت میکنم پس هر کس مرا اطاعت نماید از جمله رشد یافتگان و رستگاران است
و هر کس سر از امر من برتابد و در حضرت من عصیان بورزد از زمره هلاک شدگان و گمراهان باشد و شما تمامت
بر خلاف امر من میروید و گوش بفرمان من نمیسپارید بدرستیکه بطون شما از طعامهای حرام پر شده و بر قلوب
شما مهر شقاوت و قساوت برزده اند وای بر شما آیا هیچ از در انصاف بیرون نمیشوید آیا گوش بسخن من
نمیدهید تا راه حق بشما باز نمایم چون آنجماعت شرارت سریرت اینکلمات را از آنحضرت بشنیدند زبان بمذمت
و ملامت یکدیگر برکشیدند و گفتند خاموش گردید تا سخن وی را بشنویم چون خاموش شدند امام علیه السلام
این خطبه را که حاوی قدر جامع این روایات است بر آن قوم فرو خواند و معنی آن بفارسی نزدیک باینست
ثم قال تبالکم ایتها الجماعة وترحا
ای جماعت هلاکت و خسارت و زیانکاری و مرگ و شدت باد شما را همانا در آن هنگام که حیران و سرگردان
و از بیم دشمن ترسان و لرزان بودید آرزومندی خود را آشکار ساختید و از ما پناه و اعانت خواستید
و بفریادرسی خویشتن بخواندید و ما دعوت شما را اجابت کردیم و برای اغاثه شما مهیا و آماده شدیم و در داد
رسی شما عجلت ورزیدیم و چون برای نصرت شما بدیار شما درآمدیم همان شمشیر که از برکت ما داشتید بر روی ما
برکشیدید و آن آتش که بر دشمنان خویش و شما افروخته خواستیم بر روی ما شعله ور ساختید پس از دوستی ما
گشتید و بنصرت دشمنان خویش پرداختید و دوستان خود را دست بگذاشتید و بر روی ایشان شمشیر
برکشیدید و معین و بازوی دشمنان خود شدید بدون اینکه از اینجماعت عدالتی دیده باشید یا چشم داشتی
و امیدی در ایشان سراغ کرده باشید که در آخر و زر شما را سودی رساند مگر قدر قلیل و چیزی اندک و بی منفعت
که از مال حرام دنیا بشما خواهند رسانید و معیشت و زندگی بد و ناستوده که در آن طمع بسته اید و چشیده اید
و بجهت آن بر روی ما شمشیر کشیده اید بی اینکه از ما بدعتی در دین صدور یافته باشد یا ضعف و سستی از رای 1
ما نمودار گشته یا گناهی از ما نسبت بشما ظهور یافته باشد بسا زجر و بدی و ذلها و هلاکها شما را باد که یکجا

ما را خویش و دشمن داشتید و دست باز داشتید و لشکرها بدفع ما برگماشتید و از یاری ما روی برتافتید
و آماده جنگ ما شدید با اینکه برای هیچکس بر روی شما شمشیری نیاخته بود و هنوز سیوف دشمنان در نیام
خود جای داشت و قلوب شما آرام و آزار شما ساکن بود و هنوز در جهاد با دشمنان ترسان و لرزان نبودید
و اگر خلافت و اندیشه سلطنت دشمنان شما هنوز استوار و برقرار نگشته است و اکنون که نصرت میکنید
یاری دشمنی نورزید در اول امر مانند مگسها از هر طرف به بیعت و طاعت ما هجوم کردید و پرواز نمودید پروانه
وار بشمع شبستان بیعت ما راغب و مشتاق شدید و از آن پیش که پر و بال شما در شعله چراغ نصرت و
طاعت بسوزد از روی سفاهت و ضلالت بیعت ما را شکستید زشت و نکوهیده باد روی شما و دوری
باد شما را از رحمت و کرامت خدا و هلاکت باد شما را که بقیه احزاب هستید و از طاغیان و ستمکاران امت
باشید و از نجبای قبایل و کرام ایشان بیرون شدید و کسانی هستید که از قرآن یزدان روی بگردانیده
و از پس پشت انداختید و بآنچه مدلول کتاب خدای است عمل نمیکنید و در زمره گناهکاران و لشکر شیطان
و تحریف نماینده قرآن و ماحی شریعت مصطفی و قاتل اولاد انبیا و عترت اوصیا باشید و شیطان
رجیم دلهای شما را آشیانه وسوسه خود ساخته و کسانی هستید که چراغهای هدایت را خاموش نموده اید
و در کلمات خود در شکوهی هستید و عاصیان قبایل و گناهکاران طوایف باشید زنازادگان را بانساب خود
ملحق سازید و این کنایه از الحاق ابن زیاد بمعویه است و مؤمنان را آزار رسانید و یاوران آنان هستید
که دین یزدان را استهزا نمایند و قرآن معجز نمای را بدروغ و سحر نسبت دهند چه بسیار زشت و ناخجسته توشه که
از بهر خویشتن از پیش بفرستادید و نکوهیده ذخیره که از بهر آخرت گشت نموده اید چه بسبب همان افعال و همان
توشه و ذخیره غضب و سخط خدای بر ایشان فرود میآید و در عذابی دردناک و رنجی مؤبد مخلد بخواهید زیست
آیا بر مواعید پسر حرب و متابعان او اعتماد ورزیده اید و بر کسی که پدران او بر رسول خدای و جماعت مسلمان
بجنگ و قتال روزگار میسپردید تکیه نموده اید و ما را که عترت او هستیم تنها و بی یاور میگذارید آری قسم بخدای
پیوسته مکر و حیله در میان شما معروف و معهود است چه بر این شیمت و نقض عهد و پیمان عادت کرده اید
و خمیر مایه شما بر آن سرشته گشته و عروق شما بر مکر و بیوفائی و غدر و حیله پیوند گرفته است و این صفت عدم
وفا و عدم غیرت را از قدیم الایام از پدران خود بوراثت دارید و از شما بفرزندان شما بمیراث میرسد قلوب
شما در عدم وفا ثابت و استوار است و هرگز زنگ بیوفائی از دلهای شما زدوده و نابود نخواهد گشت و پرده
کوری و گمراهی چنان شما را فرو گرفته است که هرگز برداشته نخواهد شد شما مانند درختی هستید که بغدر و مکر
سر برآورده و بیخ فرو برده و شاخه برآورده و ناظر را از خباثت و نکوهیدگی آن کراهت و ملالت افتد
و از دیدارش اندوهناک گردد و مانند آن درخت پلید هستید که چون آن باغبان که او را پرورش داد
و بثمر رسانید بخواهد میوه از آن را بدهان برد در گلویش جایگیر گردد ولکن آنکسان که خواهند بظلم و ستم بخورند
گوارا افتد و خبیث ترین توشه های مسافران و لقمه کشیدگان هستید مانند آب گرم که دل مردم تشنه را سرد و
سیراب نمیکند و مانند لقمه طعامی هستید که غاصبان آن و آنانکه گمراه نماینده باشند تا آنانی شما را میخورند

واز دین خدای وراه راست شمارا باز میدارد ولعنت خدای بر آنان باد که پیمان برنهادند وعهد بربستند وبشکنند
ودر عهد خود ثابت قدم وراسخ نماندند وسوگندهای خودرا بعد از آنکه محکم ساختند درهم میشکنند وحال اینکه
خدای را بر آن پیمان وایمان کفیل وگواه گرفته بودند بخدا سوگند شما همان کسان هستید که عهد وپیمان خویش را
بعد از آنکه استوار نمودید بشکستید وخدای نیز اینگونه مردمان نگران است وبر ایشان حکم بخواهد راند سوگند
بخدای که آن زنازاده فرزند زنازاده یعنی زیاد بن ابیه مارا در میان دو کار ناخجسته وخصلت ناستوده مخیر
ساخته است یعنی ترتیب امر را بطوری داده وما را بطوری ناچار ساخته که از قبول یکی از این دو کار ناگزیریم و
آن دو خصلت قبیح عبارت از آنست که یا باید تن به بیعت بدهیم واز کشتن ما دست بدارد واین ذلت را
متحمل شویم یا قبول نکنیم وما را بکشد هیهات هرگز بار ذلت وهوان برگردن نگذاریم خدای ورسول خدای
وجماعت مؤمنان قبول این ذلت وخواری را از ما منع کرده اند وچگونه تواند بود که آنکسانی که پدران ایشان
بجمله ستوده ونیکوکار وما درهای ایشان صاحبان عصمت وطهارت هستند ودارایان کوهر حمیت وغیرت
ونفوسی اند که ذلت ناپذیر فتار بوده اند هرگز کشته شدن در راه رضای یزدان را از ایشان کریمان وبزرگواران
جهان از دست میگذارند ومردن بر طریقت لئام را بر اختیار میکنند کنایت از اینکه کشته شدن در راه
حضرت احدیت وعدم قبول ذلت اطاعت مردم ناکس عین سعادت است وما که پدر در پدر تا بآدم ابی البشر
دارای نفوس ابیه وگوهر کریم واصل جلیل وفرع جمیل وبا ذات اهل جهان وبزرگ بزرگان کیهان بوده ایم
چگونه سر باطاعت مردمی به گوهر وکافر وزنازاده وغاصب حقوق مسلمانان وجاذب اموال بیوه زنان میشویم
وحق را از دست میدهیم وچنین ذلت را بر خویشتن میخریم بلکه با این جماعت بزرگوار که یاری مرا اختیار کرده اند
ودر نصرت من ثابت قدم هستند با شما جهاد خواهیم نمود وبا وجود قلت بضاعت واندک بودن سامان
ویاران دست از قتال شما نخواهیم کشید اکنون حجت بر شما تمام کردم وبا خویشاوندان خود با شما جنگ
بخواهم داد والی آخره وآنحضرت پس از این کلمات بلاغت آیات را با این اشعار فرده که معروف ودر کتب مقاتل مشهور ومذکوره قریب
باین معنی است مذیل گردانید وحاصل مضامین آن ابیات اینست اگر ما بر شما غالب شویم وفرار دهیم امری
عجب وغریب نیست زیرا که پیوسته عادت شما بر این رفته است که همواره از ما مغلوب باشید ودر حضور ما
گریزان گردید واگر ما مغلوب شما شویم باز از شما دست برنمیداریم وتا از اینجهان روی برنتابیم از شما روی بر
نخواهیم تافت وجانب فرار نخواهیم گرفت وعادت وسرشت ما هرگز چنان نبوده است که از جنگ وستیز
وشمشیر تیز وآویز وخونریز وکارزار دشمنان ناپکار ترسان باشیم وهرگز از بیم دشمن روی بفرار نهاده ایم
وهیچوقت مغلوب دشمن نشده ایم بلکه وصول مرگ ومنیت ما اسباب حصول دولت دشمنان ماست یعنی
تا ما بمرگ طبیعی یا شهادت که آنهم بر حسب تقدیر خداوندی وعین سعادت است واصل نشویم دشمنان ما
بدولت دنیا ومقاصد خود واصل نگردند پس ادراک مقاصد ایشان منحصر بفنای ما میباشد چنانکه اکنون
نوبت رسیدن مرگ ومنیت ما وبرگ ودولت ایشان رسیده است وعادت روزگار بر این رفته که چون
اشتر مرگ سینه خودرا از ساحت گروهی برگرفت یعنی چون مرگ شتر خودرا بر در سرای جمعی بخوابانید و

فان نغلب فغلابون قدما
و ان نغلب فغیر مغلبینا

از کشتن ایشان کامروا شد وجمله را فانی ساخت شتر خودرا در پیشگاه سرای دیگران میخواباند ودر صدد
فنا وزوال ایشان برمیآید از اینست که مرگ تن او بار بزرگان واشراف دودمان ما را در کوه فنا بسپرد
چنانکه مردمان روزگاران برگذشته را در عرصه فنا در نوشت پس اگر عادت وطبیعت ایزد کارفرما
وچرخ دوار بر این جریان میگرفت که پادشاهان روی زمین همواره زنده وپاینده میماندند ما نیز همیشه پاینده
واگر مردمان بزرگ وبزرگان کرام در جهان باقی وبر دوام میزیستند ما نیز میزیستیم پس مردن وکشته شدن بر ما
نکوهشی نیست وبگو بآنکسان که بشماتت ما سخن میکنند از این غفلت وخواب مستی خود بیدار گردید چه ایشان
نیز بزودی دریابند وملاقات نمایند آنچه را که ما ملاقات کردیم الی آخره وبعد از بیان این اشعار فرمود قسم بخدای که شما
بعد از این قضیه یعنی بعد از کشتن ما در این سرا چندان درنگ ننمائید وبقای شما افزون از آن نباشد
که پیاده بر اسبی سوار گردد واینکلام معجز نظام اخبار بآنست که این جماعت اشرار وسرداران وامرای فجار
ایشان را اندک روزگاری بیش بر سر نمیگذرد که ایشان از آلات مرگ وبلیات فنا از سر میگذرد ولشکر مصیبت وبلیت
بر خانه بخت شما را مانند گردانیدن آسیاب مضطرب وبیقرار میدارد وشما را مانند محور وآهن چرخ که همواره
در زمان آب کشیدن در حال حرکت است وسکونی از بهرش نیست واین خبر که بشما دادم خبری است که از جد
نامدارم از جد بزرگوارم بمن رسیده است پس در کار خود عزم بیاورید وخیال خودرا درست نمائید ویاران
خودرا بیاری خود بخوانید یعنی در چنین امر خطیر وخطبی بزرگ وکاری نابکار که میخواهید پای بگذارید اولا
پیغمبر را الهمشیه مجلس انجمن کنید وار روی فکر وعقل با یکدیگر سخن رانید آنوقت اگر اقدام باین امر را صحیح شمردید
ودقایق این امر بر شما پوشیده نماند وبحکم عقل فتوی دادید هرچه خواهید وتوانید در حق من حکم برانید
ومضایقه نکنید ومرا هیچ مهلت ندهید بدرستیکه من بخدای تعالی که پروردگار من وشما است توکل کرده ام وهیچ
پوینده وجنبش کننده در روی زمین نیست مگر اینکه امر واختیار او در قبضه اقتدار خداوند است در مکانت
که هر کسی را بپاداش افعال خود خواهد رسانید بدرستیکه پروردگار من براه راست ودلالت نماینده است
وچون آنحضرت بر آنجماعت اتمام حجت بفرمود روی بدرگاه اله آورد وعرض کرد بار خدایا باران رحمت را از
ایشان باز دار وایشان را بسالیان قحط وغلا مبتلا دار چنانکه مردم مصر را در زمان حضرت یوسف دچار این
بلا داشتی وجوان ثقفی یعنی مختار بن ابی عبیده را وممکن است بحجاج نیز اشارت باشد که اهل کوفه را دچار انجمه
بلیت نمود بر اینگروه ضلالت پژوه مسلط گردان که ایشان را از شربت گوار تلخ مرگ ومصیبات که از کاسه
پر از صبر تلخ تر باشد سقایت کند وهیچکس در میان ایشان بر جای نگذارد مگر اینکه در عوض من ودوستان
کسان من قصاص نماید ودر ازای هر قتلی بقتلی وهر ضربتی بضربتی مکافات دهد وانتقام من واهل بیت من
وپیروان مرا از اینگروه نابکار باز ستاند چه ایشان با ما عهد کردند وبمکر وفریب وغدر رفتند وبر پیمان
خویش نپائیدند وما را در میان دشمنان خود تنها ومخذول گذاشتند الها تویی پروردگار ما وبر تست
توکل ما وبحضرت تو است بازگشت ما وبسوی تو است مرجع ما ودر بعضی کتب اخبار بعضی کلمات
که از این پیش اشارت رفت در بدایت این خطبه وانجام آن ملحق داشته اند ونیز در بعضی کتب

ثم ایم الله لا یلبثون بعدها الا

ای بن الحکم
بجیب ... جبار

آن خطاب زهیر بن القین را که مسطور شد بعد از اتمام این خطبه مکرر نموده اند

بیان خطبه دیگر حضرت سیدالشهداء علیه السلام والصلوة که در خطاب با شقیاء قرائت فرموده است

نوشته اند چون زهیر بن القین آنکلمات را براند و بفرمان امام علیه السلام بازشد بریر بن الحضیر و بروایتی
یزید بن حصین همدانی از آنحضرت اجازت یافته در برابر صفوف آن ستمکاران بیامد و گفت ایگروه مردمان
یزدان عزوجل محمد صلی الله علیه و آله را براستی بشیر و نذیر مبعوث ساخت و مردمان را باذن یزدان بخداوند
عالمیان بخوانده و او را چراغی روشن گردانید اینک نهر فرات است که پرندگان هوا و دوندگان صحرا از آن بیاشامند
و فرزند رسول مختار و اهل بیت عصمت شعار او را از آن منع میکنید گفتند ای یزید اینسخنان را بگذار بخدای سوگند
که حسین بالب تشنه شهید خواهد شد چنانکه پیش از وی نیز چنین شدند و از اینسخن بعثمان بن عفان اشارت داشتند
امام علیه السلام فرمود بجای خویش بنشین و خود بر شمشیر خود تکیه داده بایستاد و اینخطبه را برخواند که با این معنی قریب
المضمون است ایمردم شما را بخدا سوگند میدهم آیا مرا میشناسید گفتند آری تو پسر رسولخدای و فرزندزاده انشدکم الله هل تعرفوننی
رسولخدائی فرمود شما را بخدای قسم میدهم آیا میدانید مادر من فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله است گفتند آری
گفت قسم میدهم شما را آیا میدانید پدرم علی مرتضی است گفتند آری فرمود آیا میدانید جده من خدیجه دختر
خویلد اول زنان این امت است از جهت مسلمانی گفتند بلی فرمود آیا میدانید حمزه سیدالشهداء عم پدرم
و جعفر طیار عم من و این شمشیر رسولخدا است بر میان من و عمامه رسولخدا است بر سر من و اسب رسولخدا است در زیر پای
من عرض کردند خدای شاهد است که میدانیم فرمود شما را قسم میدهم آیا میدانید علی علیه السلام بر تمام اهل
جهان در اسلام سبقت داشت و در مراتب علم و بردباری از همه داناتر و عظیم تر است و اوست مولای هر مؤمن
و مؤمنه گفتند میدانیم فرمود پس از چه روی خون مرا روا میشمارید و حال اینکه بامداد قیامت پدر من جماعتی را
از حوض کوثر میراند چنانکه شتر را که بآبگاه اندر آید از آب برانند و لوای حمد در روز قیامت در دست جد من است
عرض کردند اینجمله را بجمله میدانیم معذلک از تو دست برنمیداریم تا تشنه کشته شوی و صاحب روضة الشهدا
فقرات این خطبه را با فقرات خطب سابقه مخلوط کرده و گوید بعد از تصفیه صفوف جانبین چنانکه سبقت
نگارش یافت آنحضرت بخیمه بیامد و عمامه رسولخدای و سایر البسه آنحضرت و اسلحه او را بر تن کرده بر مرتجز که نام
اسب رسولخدا است برنشست و بمیدان بیامد و شعری چند آغاز نمود که این بیت از آن است منم پسر علی طاهر مطهر
از آل هاشم و همین فخر برای من در حال افتخار کافی است و آنکلمات مسطوره را بفرمود و در ضمن آن آواز
گریه و زاری اطفال و زنان اهل بیت برخاست و آنحضرت متأثر گشته فرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم و حضرت عباس و علی اکبر علیهم السلام را برای اسکات ایشان بفرستاد و دیگر باره برسر سخن بیامد
و از جمله کلمات آنحضرت این بود که فرمود ایمردمان خدای کذب را حرام کرده و من هرگز دروغ نرانده و
وعده خلاف ننموده و هیچ مسلمانی را نیازرده ام و تا قلم تکلیف بر من جاری شده فرایض ایزدی را فروگذاشت
نکرده ام و شما را معلوم است که آن نسب عالی که مرا است امروز بر صفحه زمین همچکس را نیست و من مردی

بودم از روی زمین اعراض نموده و ملازم روضه جد بزرگوار خود صلوات الله و سلامه علیه گردیده مرا
در آنجا بحال خود نگذاشتید تا بضرورت ترک مدینه گفته پناهنده حرم مکه معظمه شدم و بعبادت پروردگار
خویش اشتغال ورزیدم ناگاهی که فرستادگان شما پیاپی و مکاتیب شما متواتر رسید که ترا از غیر تو با مامت
اولی میدانیم بایست باینسوی روی کنی تا جملگی در قدمت جان افشانی کنیم الی آخر الخبر آنگاه رؤسای کوفه را
که در آن لشکر بودند نام برده فرمود ای عمر سعد و ای عمرو بن الحجاج و ای شبث بن ربعی و ای فلان و فلان شما
بمن نامه ها نوشته اید و اکنون در برابر من آمده آهنگ خون من دارید گفتند از این مکاتیب خبر نداریم امام
علیه السلام نامه های ایشان را که با خود همراه بود و بروایتی هیجده هزار نامه بود با ایشان بنمود آنجماعت انکار
نمودند گفتند این مکتوبها بی اطلاع ما نوشته شده آنحضرت از مراتب کذب و غدر ایشان متحیر شده بفرمود
تا مکاتیب را بآتش در افکندند و فرمود حمد خدایرا که بر شما حجت را تمام کردم و شما را بر من حجتی نیست
و نیز در بعضی کتب نوشته اند که چون زهیر بن القین اینسخنان را بگفت و بفرمان آنحضرت بازشد امام حسین علیه السلام
روی با آنجماعت خبیث آورد و فرمود ترجمه ایمردمان بدانید که دنیا سرای فنا و زوال است و هر ساعتی خود را از حالی قال یا ایها الناس اعلموا ان الدنیا دار فناء
بحال دیگر برگرداند ایمردمان شرایع اسلام را بشناختید و قرآن یزدان را بخواندید و بدانستید که محمد صلی الله
علیه و آله رسول خداوند دیان است آنگاه بقتل فرزندش از روی ظلم و ستم برجستید ایمردمان آیا نگران
نیستید که این آب فرات چون بطون حیات موج آور و ناپیدا کرانست و یهود و نصاری و کلب و خوک
از آن میآشامند و فرزندان رسولخدا از صدمت تشنگی جان میسپارند الخ کوفیان در جواب گفتند سخن مختصر
کردان ترا و یاران ترا جرعه از آب نخواهد رسید بلکه شربت مرگ را غصة بعد غصة بخواهید چشید چون آنحضرت
اینکلمات اصغا فرمود روی با اصحاب آورد و فرمود ترجمه شیطان بر اینقوم غالب شده و یاد خدای را از قال لهم ان القوم استحوذ
خاطر ایشان فراموش ساخته اینجماعت لشکر شیطان هستند و بدانید که سپاه ابلیس خایب و زیانکار هستند
و شعری چند بفرمود که با این معنی نزدیک است ترجمه اینقوم شریر محض بغی و عدوان بر ما تعدی نمودند و با آنچه
محمد صلی الله علیه و آله در حق ما وصیت کرده مخالفت نمودند بهترین خلق که جد من احمد است درباره ما [illegible]
بشما وصیت نموده دانسته باشید زهرا مادر من است و علی که با رسولخدای سمت اخوت یافته پدر من است و شما
ملعون و رسوا شدید بواسطه این گناه که مرتکب گشتید زود است که با آتشی افروخته و سوزنده جای گیرید و بعد از
اینکلمات بخطبه الحمد لله الذی خلق الدنیا فجعلها دار فناء که از این پیش ترجمه اش مذکور شد شروع فرمود

بیان احضار فرمودن حضرت سیدالشهداء علیه السلام عمر بن سعد را و بعضی مکالمات ایشان

چون امام علیه السلام آنگروه لئام را در آن لیالی و ایام بانواع مواعظ و اقسام نصایح مخاطب ساخت
تا مگر از خواب غفلت بیدار گردند و بعذاب مؤبد گرفتار نیایند و اینجمله در قلوب قاسیه و آذان غیر واعیه
ایشان اثر نکرد و هی کالحجارة او اشد قسوة و آنحضرت شرایط عنایت و ملاطفت را بجای آورد و استعداد
ایشان قبول آنرا لایق نبود فرمود حمد خدایرا که من حجت را بر شما تمام کردم و شما را بر من حجتی نیست یعنی

فردای قیامت نمیتوانید اظهار جهل و عدم علم نمایید بلکه آنچه را که باید بشما معلوم نمایم نمودم و راه نجات را از چاه هلاک برگشودم لکن شما از طمع دنیا و وسوسه شیطان پذیرفتار نیامدید و از آنمردم جوابی شنیده نشد برای تکمیل اتمام حجت روی بآنگروه آورده فرمود عمر بن سعد را بخوانید تا در حضرت من حاضر شود اگرچه عمر بن سعد از ملاقات آنحضرت مباعدت میورزید لکن باصرار دیگران دعوت امام علیه السلام را اجابت نموده باکراهتی هرچه تمامتر بدیدار آنحضرت حاضر شد حضرت سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه عمر را خطاب کرده فرمود ای عمر بن سعد تو مرا میکشی بآن گمان که زنازاده پسر زنازاده ترا در مملکت ری و جرجان والی میگرداند سوگند با خدای که هیچکس ترا بامارت و ولایت ری و جرجان تهنیت نخواهد گفت و این عهدیست معهود پس آنچه میخواهی بکن چه تو بعد از من از دنیا و آخرت بهره مند نخواهی شد و گویا من نگران سر بریده تو هستم که بر نیزه نصب کرده در کوفه برده اند و آن سر را کودکان آنجا هدف و نشان خویش ساخته اند و سنگ و تیر بر آن میبارند عمر بن سعد از این سخنان غضبان شده و از آنحضرت روی بگردانید و با لشکر خود نعره برکشید که تا چند انتظار میبرید این صبر و سکون و تکاهل و تسامح را بر یکسوی گذارید و حمله بزرگ در افکنید و یکباره کار ایشان را بسازید چه امام حسین و یاران او از یک لقمه فزون تر نیستند و بروایت صاحب روضة الشهدا چون امام علیه السلام خطبه و اتمام حجت را بپای برد عمر سعد پیش آمد و گفت ای حسین این سخنها از بهر چه بدست باید یا با یزید بیعت کن یا ترا بضرب تیغ هلاک میکنم و بقولی دیگر چون امام حسین علیه السلام عمر بن سعد را با پاره کلمات مخاطب ساخت عرض کرد میدانم تو از یزید بخلافت اولویت داری اما اکنون چاره بجز متابعت نیست چه تقدیر براین رفته است که اینکار را باشد و تو بیشتر از آنکه پدرت حرب نمود نتوانی حرب داد و آخر اینکار بدو قرار نگرفت و آن حضرت زندگانی بگرم بگذاشت و آخر الامر شهید شد و برادرت حسن چون دانست که اینکار را با دو نگذارند بیعت فرمود تا آزاد شده بر هست تو نیز خویشتن را از اینکار بیرون آر امام حسین علیه السلام فرمود از سه کار یکی را با من بکن چنانکه از این پیش مسطور افتاد اما طبری در تاریخ خود این مکالمات را در بدایت ورود ابن سعد بکربلا مذکور داشته و گوید چون ابن سعد بکربلا اندر آمد و امام حسین علیه السلام آن سپاه را بدید با آن چهل سوار و بیست و چند تن پیاده بمیان حربگاه بیامد و صف برکشید و بر جای بایستاد و آن سپاه اندر رسید عمر سعد از میان سپاه بیرون آمد و روی بخدمت امام حسین علیه السلام آورد و آنحضرت اسلام براو و نصیحت این سخنان بگذاشت و چون آنحضرت فرمود از سه کار یکی را با من بجای آور و بفرمود عمر عرض کرد نیکو میگوئی اکنون درنگ فرمای تا من بعبیدالله بن زیاد بنویسم تا چه جواب گوید و از این پیش بجمله اشارت رفت

بیان امارات و علامات محاربه روز عاشورا و مهیا شدن جانبین برای جنگ

در کافی از عبد الملک بن اعین از حضرت صادق علیه السلام مرویست که چون یزدان تعالی فتح و فیروزی را از آسمان بر حسین علیه السلام فرو فرستاد چندانکه در میان آسمان و زمین رسید یعنی نزدیک بآنحضرت رسید پس از آن امام حسین صلوات الله علیه را در میان نصرت یافتن بر دشمنان با ملاقات پروردگار

عالمیان مخیر ساختند و آنحضرت دیدار پروردگار را اختیار فرمود و از حضرت صادق سلام الله علیه مرویست که از پدر سعادت اخترم شنیدم که چون لشکر امام حسین علیه السلام و سپاه ابن سعد با همدیگر مقابل شدند و آسیای کارزار گردش و آتش حرب تابش گرفت خدای تعالی ملک فتح و نصرت را از آسمان بزمین فرستاد چندانکه در بالای سر آنحضرت ایستاده پر و بال میزد و آنحضرت را خبر رسانید که یزدان تعالی او را مخیر گردانیده است که بر دشمنان ظفر و فیروز شود و خدای او را نصرت کند و دشمنانش را مغلوب فرماید یا قبول شهادت فرموده بملاقات پروردگار خود برخوردار فرماید آنحضرت ملاقات پروردگار خود را اختیار نمود و جز خدای را پشت پای زد و بروایت محمد رضای حسینی در جلاء العیون در اینوقت تا عتی از جن در حضرتش حضور یافته عرض کردند ما را رخصت بده تا ترا یاری کنیم امام حسین علیه السلام رخصت نداد و برای دریافت سعادت شهادت استوار گشت در کتاب خرائج قطب الراوندی در ذیل حدیثی طویل که از حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه روایت میکند بسند با بی جعفر میرساند و میگوید آنحضرت فرمود از آن پیش که امام حسین علیه السلام بفیض شهادت فائز گردد فرمود رسول خدای صلی الله علیه و آله با من فرمود ای فرزند من زود است که ترا بعراق برند و آن زمینی است که پیغمبران و اوصیای ایشان در آن زمین با یکدیگر ملاقات کرده اند و از این پیش باین حدیث اشارت شد و در باره مطالب آن تحقیقی رفت هر کس خواهد بانجا رجوع نماید

بیان شروع در جنگ و مبارزت لشکر عمر سعد و اصحاب امام حسین علیه السلام

گروهی از اعیان سرهنگان و شجعان سپاه کوفه از صمیم دل راضی نبودند که با پسر پیغمبر و فروغ دیده حیدر مقاتلت دهند و در هر دو سرای از رحمت ایزد و سرای مباعدت گیرند از ایزدی کار جنگ بدرنگ میرفت و امر مقاتلت بمسامحت میگذشت و در آن ایام و لیالی از هر دو ارسال رسل و ایفاد کتب در میان بود در روز عاشورا نیز تا چاشتگاه روز بدینگونه رفتار میکردند و امام حسین علیه السلام را سخن بر آن بود که او را بگذارند تا با یاران و اهل بیت خود بمکه معظمه یا مدینه منوره یا در نقطه از نقاط یا ثغری از ثغور بگذرانند ایشان را اندیشه بر آن بود که شاید آنحضرت باطاعت پسر مرجانه و بیعت یزید در آید و کار قتل و قتال بصلح و صلاح پیوندد چون چاشتگاه روز عاشورا که موافق خبر صحیح روز جمعه دهم محرم الحرام بود در رسید آفتاب زندگانی دودمان رسالت را نوبت غروب افتاد بر همه معلوم گشت که حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه هرگز جامه این ذلت را شعار نکند و خویشتن را باین نسبت خوار نگرداند و نیز عبیدالله بن زیاد که خمیر آب فطرتش بآب بغض و کین اهل بیت سید المرسلین سرشته و قلم قضا خصومت دودمان ولایت و امامت را بر پیشانی او نوشته ترک این عداوت نکند و تا خون ایشان را نریزد جگرش از آن تافتگی سرد نگردد و خود و لشکرش نیز چنان مقهور نفس اماره هستند که نمیتوانند از اندک حطام بید دام و مال حرام این سرای زشت فام دل برگیرند و از قتال پسر پیغمبر و عذاب خدا و ندا گر چشم بپوشند لاجرم یکباره از شاهراه هدایت آواره و با اهل بیت پیغمبر خونخواره شدند و بقولی بعد از آنکه کوفیان حر بن یزید را با تیرباران

بیم دادند و او بازنشد عمر بن سعد بر بارهٔ شقاوت استوار شد و با درید غلام خود بانگ برکشید ای درید علم خویش را نزدیک بیاور چون نزدیک آورد تیری بر کمان نهاد و بسوی سپاه سید الشهداء علیه السلام برگشاد و گفت ای مردم کوفه بجمله شاهد باشید که اول کسیکه بلشکر امام حسین علیه السلام تیر بیفکند و رسول جنگ او فا کرد و امیر المؤمنین یزید را خدمتی شایسته نمود من بودم و بروایت صاحب مناقب نیز این کردار عمر بن سعد بعد از آن بود که حر بن یزید بآنحضرت پیوست و صاحب روضة الشهداء گوید بعد از آنکه امام حسین علیه السلام آن خطبهٔ بلیغه را که مسطور شد براند و اتمام حجت بفرمود عمر سعد پیش آمد و گفت ای حسین این سخنان نتیجه نمی بخشد با یزید بیعت کن وگرنه ترا بضرب تیغ میکشیم پس تیری برکمان نهاد و گفت ای کوفیان گواه باشید و نزد امیر جلیل عبید الله زیاد اقامت شهادت کنید که اول کسیکه تیر بلشکر حسین انداخت من بودم و آن تیر را بجانب امام حسین بینداخت و در تاریخ روضة الصفا مسطور است چون امام حسین اتمام حجت بفرمود و آن مردم شقی شقاوت خود قوام گرفتند و امام علیه السلام بصف خود باز شد و دل بر شهادت بربسته انتظار همی برد که مخالفان بمقاتلت بدایت گیرند و در اثنای اینحال شخصی از لشکر عمر سعد بیرون آمده فریاد برکشید ای حسین ترا بآتش بشارت باد و آن خبیث بدعای آنحضرت در آتش آن خندق بسوخت در خلال آن احوال عمر بن سعد در پیش روی صفوف آمده تیری بجانب سپاه امام علیه السلام بیفکند و آن شخص بگذاشت یکی از شیعیان امام حسین صلوات الله علیه در جواب او گفت اول کسیکه از این جماعت بجهنم اندر میشود تو خواهی بود و در اعلام الوری نیز این کردار را بعد از کلمات حر بن یزید ریاحی و تیرباران کردن مردم کوفه بسوی او و باز شدن او بخدمت امام مسطور نموده است

بیان آغاز مبارزت اصحاب امام حسین سلام الله علیه بالشکر ابن سعد

چون عمر بن سعد در محاربت بدایت گرفت و آن تیر را بیفکند لشکریان او بمتابعت او تیرها بر چلههای کمان گذاشته چون قطرات باران اصحاب امام علیه السلام را تیرباران کردند امام حسین علیه السلام با اصحاب فرمود این تیرها رسولهای این جماعت هستند که بسوی شما میآیند چون از مرگ چاره نیست بهتر آنست که باستقبال آن مبادرت شود و در اینوقت لشکر ابن سعد هفده هزار نفر بودند و بقولی بیست و دو هزار تن و این قول را قوی بر شمارند و بقولی سی هزار تن و ممکن است این هشت هزار نفر مردم تماشائی و بازاری بوده اند و محمد بن ابیطالب گوید از جمله آن سپاه هشت هزار سوار تیرانداز بودند و از سپاه حضرت سید الشهداء علیه السلام پنجاه تن تیرافکنی میکردند و بروایت ابن شهرآشوب سپاه آنحضرت سی و دو مرد سوار و پنجاه مرد پیاده بودند که ایشان را جز شمشیر و نیزه هر اسلحه کارزار نبود و بقول مشهور سوای آنحضرت و حر بن یزید هفتاد و دو تن بودند و یکصد و چهل و پنج تن که موافق خبر حضرت باقر علیه السلام است قول قوی است با جمله آنحضرت از نخست ابتدا بجنگ نمیفرمود و میفرمود تا از جانب دشمن مبادرت نشود نباید بجنگ شروع نمود و بتقریبی میفرمود از جدم پیغمبر چنین شنیدم که ابتدا بجنگ نباید نمود یعنی باید منتظر شد تا خصم ابتدا بجنگ نماید و این نیز در حقیقت اتمام حجتی بر ایشان میشود و طبری گوید چون امام حسین آن خطبه را قرائت

کرد و فرمود سپاس خدای را حمد خدای بر شما وارد داشت و از من بر شما لازم است و شما را از من حجتی نیست و دیگر باره نام چند تن را ببرد و فرمود آنچه مسطور شد و ایشان گفتند ما از بیعت تو بیزاریم و فرمود حمد خدای را که شما را بر خدای حجتی نیست و از آن دعائی را که آنحضرت در روز عاشورا مشهور و در این کتاب مسطور است بهمان تقریب مینویسد و میگوید از آن پس آنحضرت اشتر بخوابانید و بر اسب بنشست و صف بیاراست و راست بایستاد و چشم همی داشت تا ایشان بجنگ ابتدار کنند در اینوقت مردی از لشکر عمر بن سعد علیه اللعنه بیرون تاخت و او را عبد الله بن عمر دهنا میدند و با آنحضرت عرض کرد آیا در میان شما کسی است پروردگارا او را بهلاک فرمای چون عبد الله بازگشت بزد ان شوم و با میدان جاویدان روی امام حسین عرض کرد پروردگارا او را بهلاک فرمای چون عبد الله بازگشت پای اسبش بگاهی فرود شد و از اسب بیفتاد و پایش بر رکاب اندر بماند و او را بر زمین برکشید تا بدوزخ اندر شد و طبری در روایت این خبر منفرد است شاید این ملعون از همان کسان باشد که از این پیش مذکور شد

بیان مبارزت یکدسته از سپاه سید الشهداء و شهادت ایشان

معلوم باد که در چگونگی شهادت و شمارهٔ شهید او تقدم و تأخر ایشان اختلاف بسیار است و این بنده در مطالب فصول سابقه نظر بپارهٔ جهات باغلب کتب معتبره رجوع نمود و بمسطورات ایشان گذارش میگرفت لکن از این بعد بکتب معتبره که از متقدمین نویسندگان حاضر دارد و اعتنا و اعتماد جسته نقل خبر مینماید تا بقدر امکان اصح اخبار مسطور شود و اسباب اختلال خیال و حواس خوانندگان کمتر فراهم آید و علاوه بر این جمله نظر متقدمین بر کتب متقدمین است و اگر نباشد بکتب ایشان عنایتی نخواهد بود بالجمله موافق روایات عموم مورخین و محدثین پیشین چون اصحاب عمر بن سعد شروع به تیرباران کردند در اول وهله پنجاه و چند نفر و بقولی پنجاه و سه نفر از سپاه امام حسین سلام الله علیه شهید شدند و موافق اقوال بعضی دیگر تن بتن برفتند و شهید شدند و ساعتی بیش برنیامد که پنجاه نفر افزون از ایشان در میدان محاربت بشهادت رسیدند و چون سپاه امام حسین علیه السلام اندک بودند ایبعد که از ایشان در میدان محاربت بشهادت رسیدند بسیار نمایان گشت لکن لشکر عمر بن سعد چون بسیار بودند هر چند از ایشان بقتل رسیده بود نمودی نمی نمود هم در بحر است که در این تیراندازی پنجاه نفر از اصحاب امام حسین بدرجه شهادت رسیدند و هیچکس بر جای نماند مگر اینکه زخمی از آن تیرها بر تن او رسیده بود و سید بن طاوس گوید اصحاب آنحضرت بحکم آنحضرت دلیرانه حملهها بردند و جمعی را با آتش نیران روان داشتند و در حمله جماعتی از اصحاب امام علیه السلام شهید گردیدند و ابن شهرآشوب اسامی شهدا مذکوره را باین صورت مرقوم داشته اند نعیم بن عجلان و عمران بن کعب بن الحارث الاشجعی و حنظلة بن عمرو شیبانی و قاسط بن زهیر و عمرو بن خالد الصیداوی و کنانة بن عتیق و عمرو بن مشعر و ضرغامة بن مالک و عمر بن مسلم و مسعود بن الحجاج و عبد الرحمن بن عبد الله الارحبی الکدری و مجمع بن عبد الله العائذی و حیان بن الحارث و عمرو الجندعی و الحلاس بن عمرو و زاهر و سوار بن ابی عمیر النهمی

اسامی اصحاب آنحضرت

و عمار بن ابی سلامة الدالانی و نعمان بن عمرو الراسبی و زاهر و بقولی زاهد بن عمرو مولی عمرو بن الحمق
و جبلة بن علی و مسعود بن الحجاج و دیگر پسرش حجاج و عبداللّه بن عروة الغفاری و زهیر بن بشر الخثعمی
و عمار بن حسان و عبداللّه بن عمیر و مسلم بن کثیر و زهیر بن سلیم و عبداللّه و عبیداللّه پسران یزید العبدی البصری
و ده نفر از غلامان حضرت امام حسین علیه السلام و دو تن از موالی امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه
و اول کسیکه در این حمله شهادت یافت عمرو بن خالد صیداوی و حیان بن حارث سلمانی و سعد مولای
عمرو بن خالد و مجمع بن عبداللّه عائذی بودند که در لوازم جهاد چنانکه باید بکوشیدند و بیتراوه دیگران
خویشتن را بر قلب دشمن بر زدند چنانکه از دیگر اصحاب جدا شدند و بهره فتنه که جدا ماندند حضرت ابی الفضل
العباس علیه السلام ایشان را از آن مهلکه نجات دادی و با اینحال و کثرت زخم که در پیکر داشتند چون دشمنان
حمله باوردند آنها را دفع دادند تا گاهی که یکایک بر یکجای بر زمین شهادت جای گرفتند و اینکه بعضی نوشته‌اند
آنحضرت سران و سرداران لشکر کوفه فرمود قرار بر آن بگذارید که تن بتن جنگ نمائید مؤید این قضیه است

بیان آمدن حر بن یزید ریاحی بخدمت
حضرت سید الشهداء علیه السلام

در کیفیت حال حر بن یزید ریاحی و تشرف او بحضرت سید الشهداء اختلاف فراوان رفته است و نیز در باب
تشیع او موافق خبر تاره مورخین معتبر و بعضی اقوال او در حضرت امام حسین علیه السلام حکایاتی بنظر میاید
که توافق منموده چنانکه جمله این حکایات در طی این کتاب مسطور آمده چنانکه از طبری امامی مسطور است که در تاریخ
خود مینویسد حر چون بخدمت آنحضرت برسید و عوایض خود را بخود را از امام علیه السلام جدا گردیده بدنبال
کار خود برفت و امام علیه السلام هم با آن جمعیت بآنجا ده و محل از بیابانها راه می پیمود تا کار قضا کار خود بکرد
و لشکر عمر بن سعد که چهار هزار تن بودند با آنحضرت باز خوردند و سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمه در کتاب تنزیه
الانبیاء علیهم السلام میفرماید حر بن یزید با آن مردانی که با مر ابن زیاد با او بودند با آنحضرت پیوستند و آن
حضرت را از انصراف مانع شدند و ناچار همیداشت که باطاعت ابن زیاد اندر شود و چون آنحضرت نگران
شد که منیگذارد باز گردد یا بکوفه اندر شود راه شام را پیش گرفت و بطرف یزید روی نمود چه میدانست
یزید بن معویه با آنهمه کین و عداوتی که با آنحضرت دارد از پسر زیاد باو رئوف تر است و آنحضرت همچنان
برفت تا عمر بن سعد با لشکری بزرگ با آنحضرت قدوم گرفت و در اینمقام نیز حر بن یزید اشارتی میرود و هم
آنتوی در کتب معتبره دیگر مینویسند حر عرض کرد بهر کجا خواهی راه برگیر و در اینشب که لشکرها بخواب اندر
میشوند زمین در سپار و آنحضرت برفت و روز دیگر حر بیامد و مانع از سیر آنحضرت گشت و هر چند امام علیه
السلام الحاح فرمود که مرا بگذار در مکانی با آب و آبادی فرود آیم پذیرفتار نشد و در خدمت امام علیه السلام
بدرشتی و مشاجره سخن نمود و همه جا در خدمت امام علیه السلام بود تا بزمین کربلا در آمدند و فرود شدند
حر نیز در برابر آنحضرت فرود آمد و اینگونه حرکات با حالت تشیع نمیسازد و از این جمله برافزون توبت و انابت
او موافق حکم شریعت چه صورت خواهد داشت و نیز در بیان این اسم مختلف رقم شده است چنانکه در

صواعق محرقه و بعضی کتب مسطور است چون امام حسین علیه السلام در سه منزلی قادسیه رسید پسر یزید تمیمی خبر
قتل مسلم را در حین ملاقات آنحضرت در آنمکان عرض کرد و گفت باز گرد که در کوفه هیچ خیری از بهر کار تو نگذاشتم
و میگوید بعد از آن امام علیه السلام راه نوشت تا با وایل لشکر ابن زیاد برسید و در هشتم محرم بکربلا عدول فرمود
و بعد از شهادت علی اصغر مینویسد یزید بن حارث ریاحی از میان لشکر اعدا بخدمت آنحضرت آمد و عرض کرد
ای پسر رسول خدای اگر من اول کس بودم که بر تو بیرون شدم اکنون از جمله لشکریان تو هستم در رجال ابی علی
مسطور است که حر بن یزید بن ناجیة بن سعید از طایفه بنی ریاح بن یربوع است و میگوید سید نعمة اللّه جزایری
شوشتری در کتاب انوار نعمانیه نوشته است که چون شاه اسمعیل صفوی انار اللّه برهانه بغداد را در حیطهٔ تصرف
در آورد و بزیارت قبر منور و مشهد مطهر حضرت سید الشهداء سلام اللّه علیه برفت و از پاره مردمان بشنید
که حر علیه الرحمه را طعن میزدند پس بر سر قبر حر بیامد و بفرمود تا قبر او را بشکافتند و او را مانند هیئت شهادت
در خواب دیدند و عصابه دیدند که سرش را بآن بسته بودند شاه اسمعیل نوراللّه مرقده خواست آن دستمال را
بردارد چه شنیده بود که آن دستمال مبارک حضرت سید الشهداء سلام اللّه علیه است که چون حر در آنواقعه
شهادت یافت سرش را بدان بربست و او را بهمان هیئت مدفون داشتند چون آن دستمال را برگشودند خون
از سرش روان شد چندان که قبرش پر شد و بعد از آنکه دستمال را بر سرش بربستند خون بایستاد و چون دیگر باره
باز گرفتند همچنان خون روان شد و برای بند آمدن خون هر معالجه و تدبیری کردند مفید نشد و جز بستن آن
دستمال چاره نبود لهذا ایزدی حسن حال حر بر ایشان مکشوف شد و شاه اسمعیل بفرمود تا بر فراز قبرش قبه
بر آوردند و خادمی برای خدمت قبرش معین فرمود و آنانکه بروی طعن میزدند میگویند خروج حر بر آن
حضرت متیقن است لکن خبریکه در عفو آنحضرت از وی و قبول توبه او رسیده است خبر واحد است و فیه
ما فیه و اینخبر نیز ضعیف است و در جلالت حر مقام سخن نیست مگر اینکه گوئیم در بعضی مسائل که بحر بن یزید نسبت میدهند که
خلاف مسائل دیگر است شاید بشخص دیگر منسوبست و در قلم کتاب در نگارش اسم غلط رفته یا بر آنکه خبر نگار هستند
مشتبه شده است از اینروی اسباب تردید و شبهه فراهم شده است واللّه تعالی اعلم بحقایق الامور

بیان مکالمات امام حسین علیه السلام و
حر بن یزید و عفو امام سلام اللّه علیه از او

چون انجماعت از اصحاب سید الشهداء شربت شهادت نوشیدند امام علیه السلام دست بر محاسن مبارک
فرود آورده با آواز بلند فرمود هیچکس باشد که برای وجه خدای بفریاد ما برسد هیچکس باشد که گزند دشمن
کینه خواه را از حرم رسول اللّه دفع نماید اینوقت بروایت جمعی از نویسندگان معتبر چون حر بن یزید
بانگ استغاثه امام علیه السلام را بشنید عرض کرد من برای نصرت تو و جانفشانی در حضرت تو حاضرم
و اسب بزد و از لشکرگاه خود بلشکرگاه امام پیوست و موافق خبریکه در عقاید صدوق و معانی الاخبار
بحضرت ابی جعفر ثانی صلوات اللّه علیه میرسد میفرماید علی بن الحسین علیهما السلام فرمود چون کار بر حسین
بن علی بن ابیطالب علیهم السلام سخت شد آنانکه در خدمت او بودند نظر بدو کردند و آنحضرت را

برخلاف خود یافتند چه ایشان هرچه امر جنگ و قتال شدت میگرفت رنگ رخسار ایشان دیگرگون میشد ولرزان
و ترسان میگشتند لکن حسین علیه السلام با پاره خواص آنحضرت هرچه شدت بازار حرب زیاد میشد چهره های
ایشان افروخته تر و درخشنده تر و جوارح ایشان مستقیم تر و نفوس ایشان آرام تر میشد در اینحال پاره از ایشان
با پاره دیگر گفتند حسین را بنگرید که باکی از مرگ ندارد آنحضرت با ایشان فرمود ای فرزندان کرام صبر و شکیبائی
باید نمود مرگ جز پلی نیست که شما را از بدی و زیان بجنان واسعه و نعیم دائمه عبور میدهد پس کدام یک از شما
کراهت دارد که از زندانی بقصری انتقال دهد لکن این مردن برای دشمنان شما نیست مگر مثل آنکس که از قصری
بزندانی و عذابی منتقل گردد پدرم از رسولخدا صلی الله علیه و آله با من حدیث فرمود که دنیا زندان مؤمن و
بهشت کافر و مرگ پلی است که ایشان را به بوستانهای ایشان و کافران را بجحیم ایشان میرساند نه دروغ گفتم ام
و نه دروغ گفته شده ام و چون این مواعظ و نصایح امام علیه السلام در قلب آن سنگدلان اثر نکرد و همگی
بر جدال و قتال مصمم شدند حر بن یزید در اینحال نزد عمر بن سعد آمده گفت آیا با ابو عبدالله حرب خواهی کرد گفت
آری چنان حربی که سهل تر آن جدا گردیدن سرها و دستها از تنها باشد حر گفت از چه روی از آنمطلب که عنوان
فرمود دیگر باره بر رفتار نیکوئی عمر گفت اگر اختیار با من بود می پذیرفتم لکن اختیار با امیر تو عبیدالله است
و او از قبول این امر سر برمیکشد اعثم کوفی این سؤال را نسبت به بریر بن خضیر میدهد که از عمر نمود و ممکن است
هر دو گفته باشند بالجمله حر گفت فردای قیامت جواب جدش را چگونه میدهی عمر سعد خاموش شد حر چون این سکوت
بدید و چون اینجواب بشنید بازگشته و در مقامی که جای داشت باز ایستاد و گفت خدایتعالی باطل و اهل باطل را
دور و تباه گرداند سوگند با خدای هرگز حطام این جهان فانی را بر عذاب سرای جاوید برگزیده ندارم آنگاه
با قرة بن قیس گفت امروز اسب خود را آب داده باشی گفت نداده ام گفت مگر آبش نمیدهی باری من میبردم
تا پاره خود را سیراب کنم قره میگوید این سخن بگفت و از موقف خویش دورتر شد و مقصود خود را از من مستور
داشت و اگر اراده خود را با من میگفت با او میرفتم و بحضرت امام حسین علیه السلام پیوسته میشدم و من گمان
همیبردم که میخواهد خود را از میدان کناری دهد و از محاربت مباعدت جوید و در بعضی روایات [illegible]
که حر گفت میخواهم اسب خویش را آب بدهم و کناری جویم و در بعضی اخبار وارد است که حر این سخن را
با برادر خود مصعب بگذاشت بالجمله میگوید حر بن یزید جانب راه گرفت و اندک اندک بلشکرگاه پادشاه
عالمین روی آورده و سخت میلرزید و قلبش چنان می طپید که صدایش را میشنیدند در اینحال مهاجر بن
اوس را بدید و گفت ای حر همانا امر تو بس عجب و کار تو سخت مریب است چه بخدای سوگند ترا در هیچ
رزمگاه اینگونه ترسان و لرزان ندیده ام و اگر از شجاعان عرب بپرسیدند اول کسیکه او را نام بردم تو
بودی و از تو در نمیگذشتم اینحال و خوف از چیست که در تو نگران هستم گفت از هیچ چیز بیم و هراس ندارم
لکن خویشتن را در میان بهشت و دوزخ همی بینم و بخدایتعالی اگر بپیوندم را از هم بگسلند و با آتشم بسوزند
عذاب مؤبد را بر نعیم مخلد اختیار نکنم و بعد از این سخن اسب بتاخت و سپر بروی برکشید چنانکه گفتی چه
بخواهد کرد و چون نزدیک بلشکرگاه امام حسین سلام الله علیه برسید سپر واپشت افکند و گفت یا اهلا

بکذرت

بحضرت تو بازگشت مینمایم توبه من بپذیر همانا قلوب اولیاء ترا ترسان داشتم و اولاد دختر پیغمبر ترا علیهم
السلام در بیم و رعب درافکندم ای پسر رسولخدا آیا توبه مرا خدای میپذیرد خداوند بگرداند
مرا فدای تو ای پسر رسولخدا من آنکس هستم که نخست راه بر تو بربستم و کار را بر تو دشوار نمودم و [illegible]
شدم تا بحکم خداوند و رسولخدا بازگردی و همی با خویش گفتم از اینمقدار اطاعت نمودن اینگروه بر من زیانی
نرود تا چنان بدانند که من از اطاعت ایشان بیرون شده ام و هیچ پندار نمیکردم که آنچه تو فرمائی نپذیرفتار
نشوند و کار تو با ایشان با نیمقام خواهد کشید و اگر اینجمله را در گمان میگذرانیدم هرگز باینکار پای نمینهادم
اکنون توبه کردم امام علیه السلام فرمود خداوند توبه ترا قبول کند و ترا بیامرزد اکنون پیاده شو عرض کرد
برای خدمت تو اگر ساعتی سواره باشم نیکوتر است تا پیاده باشم اگرچه در پایان کار بر زمین بخواهم افتاد فرمود
هر کار که خواهی بکن خدایت رحمت فرماید و هرچه بخیالت آمد چنان کن و در خبر دیگر چنان است که آنفلان
با آنحضرت عرض کردند با این جمله مناقب و محامد تو و آباء تو و با اینهمه دست از تو باز نداریم تا با لب تشنه کشته شوی امام
علیه السلام دست مبارک برآورد و محاسن شریف را بپیچید و انوقت پنجاه و هفت سال و بقولی پنجاه و شش
سال از عمر شریفش برگذشته بود آنگاه فرمود شدت گرفت خشم خدای بر جماعت یهود گاهی که عزیر را پسر خدا
خواندند و سخت گردید خشم یزدان بر گروه نصاری هنگامیکه عیسی را پسر خدای شمردند و شدید شد غضب خدای
بر جماعت مجوس در آنزمان که بپرستش آتش درآمدند و سخت شد غضب خدا بر قومی که پسر پیغمبر خود را بکشتند و
شدت فزود غضب خداوند بر اینجماعت که آهنگ کشتن پسر پیغمبر خود را نموده اند سوگند با خدای اینگروه را در
آنچه اراده کرده اند در هیچ چیز اجابت ننمایم تا گاهی که خدا را ملاقات کنم در آنحال که در خون خویش رنگین باشم
و حق مرا غصب کرده باشند آیا فریادرسی نیست که بفریاد ما برسد آیا کسی نیست که شر دشمن را از حرم رسولخدای
باز دارد پس از آن فرمود ایمردم پس از چه روی قتل مرا روا دانسته اید یعنی با اینکه میدانید من پسر پیغمبرم
خداوند داور از شما انتقام میکشد گفتند محض بغض و دشمنی آنوقت آنحضرت برد و سپاه را بگذاشت
و بسراپرده خود بیامد زینب سلام الله علیها میفرماید چون نگران شدم که حسین بسراپرده خود باز میشود
بخیمه خود درفتم و جلوس نمودم شاید نداند من از بیرون خیمه نظر میکردم چون آنحضرت بمیان سراپرده آمد
فرمود کجا است زینب عرض کردم لبیک ای برادر من آنگاه ام کلثوم را احضار فرمود بعد از آن رقیه و
صفیه و سکینه و فاطمه صغری را بفرمود تا بخواندند چون تمامت گرد آمدند عرض کردند یا اباعبدالله مگر حاجتی است
فرمود حاجت من اینست که وصیت میگذارم شما را که چون من کشته شوم گریبان بر من مدرید و بر چهره
طپانچه مزنید و روی خویش را مخراشید زینب عرض کرد ای برادر این سخن کسی است که بکشته شدن خویش
یقین کرده باشد فرمود چنین است چون زینب این سخن را بشنید صیحه برکشید و فریاد برآورد و اثکلاه
وامحمداه واعلیاه واحسناه واضیعتاه واغربتاه واقلة ناصراه امام حسین علیه السلام فرمود ای خواهر صبر کن
و شکیبائی پیش گیر همانا ساکنان آسمانها فانی میشوند و قاطنین زمین دستخوش مرگ میگردند و جز خداوند باقی
نمیماند بهوش باش که حلم و بردباری ترا شیطان نرباید زینب عرض کرد ای برادر تو اندیشه که ما را از آن

مکان

اشتد غضب الله علی الیهود حین [illegible]

کلمات آنحضرت با زینب خاتون

[illegible]

مکان بکوچانی تا کشته نشوی اینوقت گریه در گلوی آنحضرت گره شده و سرشک از صورت مبارکش روان گشت و با زینب فرمود اگر مرغ قطا را شبانگاه آسوده بگذارند در آشیان خود شاد و آرام میخوابد و در اینحال آنحضرت را خوابی سبک در دیده بیامد و همی فرمود رسولخدا را دیدم در اینساعت که همی گفت ای پسرک من ما قلیلی شکیبائی کن که ساعتی دیگر نزد ما میآئی و از این پیش در گذارش وقایع شب عاشورا با مختصر تقریبی گذارش رفت و چنان مینماید که در آنشب بوده تا سحرگاه عاشورا چه در روز عاشورا مجال این امور کمتر است و نیز باز نموده آمد که هم داند و آنحضرت را حسرت است که چرا براه ضلالت و غوایت میروند و بعذاب ابدی دچار میشوند و براه هدایت و مقام تکمیل نمیروند و نصایح پیغمبر و پیغمبرزاده ایشان در قلوب قاسیه ایشان اثر نمیکند چنانکه گفته اند عزیز پیغمبران و اوصیای ایشان نیز درباره قوم خود محض شفقت بوده است که بیشتر در زمین نمانند و معاصی ایشان و استحقاق ایشان بمزید عذاب بیشتر نشود و امام حسین علیه السلام نیز بر حال آنجماعت آگاه بود چنانکه فرمود ای مردم هرچه گویم شما را سودمند نباشد معذلک نصایح و مواعظ خود را اگر میداشت شاید از آنجمع کثیر یکتن یا بیشتر را هدایت اندر شود چنانکه در همین مقام و آنکلمات و خطاب که فرمود حر بن یزید ریاحی را از حضیض ضلالت به پیشگاه رفیع هدایت ارتقاء داد و در وجودش اخلاص و دهی کردانید و بعد از آنکه آنحضرت بر اسب رسولخدای که مرتجز نام داشت برنشست و از پیش روی صف بایستاد و دل بر حرب نهاد و بروایتی جگرها آنچنان بگذاشت و در طلب فادرسی و نصرت صدا برکشید و حر بن یزید ریاحی بشنید و بدانست که کار بصلح و مسالمت نمیرسد و هم اکنون ببایست چشم از شفاعت شفیع محشر بپوشید و در جنگ پسر پیغمبر بکوشید اسب خود را براند و با عمر بن سعد آنکلمات را بگذاشت و موافق روایت صاحب شرح شافیه کلمات امام علیه السلام در گوش جان وسمع روان حر بن یزید ریاحی جایگیر شد و حر با پسرش علی روی کرد و گفت ای پسرک من مرا با آتش دوزخ صبوری نیست بیا تا بخدمت حسین علیه السلام رویم تا او را یاری کنیم و در حضورش قتال دهیم شاید خدای تعالی ما را در ادراک شهادت بسعادت ابدی فائز گرداند پسرش گفت با تو مخالفت نمیکنم پس هر دوتن از لشکرگاه ابن سعد چنان حمله ور شدند که مردمان گمان میکردند آهنگ جنگ دارند همچنان برفتند تا بحضرت حسین رسیدند حر پیاده شد و در حضور آنحضرت زمین راهمی ببوسید امام علیه السلام فرمود کیستی تو سر بلند کن عرض کرد ای مولای من همانا من همانکس باشم که ترا از مراجعت و معاودت ببلاد خودت مانع شدم و اینک از آنچه کرده ام توبه نموده ام و بیامده ام تا خویشتن را فدای تو کنم و در حضور مبارکت بقتل برسم ای مولای من آیا توبه من پذیرفته است آنحضرت فرمود اگر توبه کنی خدای تعالی توبه ات را بپذیرد و ترا بیآمرزد و اوست ارحم الراحمین اینوقت حر با پسرش علی روی کرد و گفت ای فرزند من بر دشمنان خدای و دشمنان رسولخدای که جماعت ظالمان هستند حمله کن و بروایت دیگر چون حر بن یزید نگران شد که سپاه کوفه آماده حرب آنحضرت هستند و بر قتال امام آهنگ دارند تازیانه بر اسب خود بزد و بحضور مبارک امام علیه السلام بیامد و عرض کرد ای قرة العین رسولخدای اگر گمان میکردم که اینقوم آنچه فرمودی نمی پذیرند هرگز از خانه خود بیرون نمیآمدم و در اینجا بمکالمات دیگر هم اشارت نکرده اند و در کتاب طبری مسطور است که بعد از آنکه

فقال لها لو ترک القطا لیلا لنام

رؤیای حضرت

رجعت حر

عبدالله بن عمیر بغیر آنحضرت تباه شد حر بن یزید تمیمی که بحضرت حسین رفته بود و آنحضرت اخبر داد که حسیبا پیر رسید بخدمت امام بیامد و گفت السلام علیک یا بن رسول الله امام فرمود و علیک السلام بچه کار بیامدی عرض کرد بدان آمدم تا جان خود را در حضرت تو نثار کنم و با دشمن تو جنگ کنم تا کشته شوم فرمود ترا بشهادت گوارا باد و بهشت جاودانت بشارت باد آزاد مردی چنانکه نام تو است در اینوقت شمر ملعون با پسر سعد گفت این مسامحت و مماطلت از چیست بمیدان جنگ باز شو پس عمر تیر در کمان نهاد و بسپاه آنحضرت بیفکند و بروایتی آن تیر در حضور مبارک امام بر زمین افتاد و در مقتل ابی مخنف و کتاب ینابیع المودة مسطور است که بعد از آنکه اصحاب آنحضرت و جماعت بنی هاشم شهید شدند و آنحضرت در یمین و شمال نگران شد و هیچکس را ندید که با دشمنان او حرب نماید سخت بگریست و همی ندا برکشید وا محمداه وا علیاه وا حمزتاه وا جعفراه وا حسناه ای قوم آیا هیچ معینی نیست که ما را اعانت کند آیا کسی نیست که از عذاب خدای بترسد و شر دشمن را از ما بگرداند بعد از آن اشعار رائیه معروف را که ترجمه یک بیت آن موافق روایت صاحب روضة الشهداء از این پیش بگذشت قرائت فرمود و از حسب و نسب و مقامات و مفاخر و جلالت شیعیان و خسارت دشمنان و ثواب زیارت آنحضرت و اصحاب آنحضرت بعد از وفات ایشان و فائز شدن زوار ایشان بنجات خلد و آب کوثر باز نمود حر بن یزید ریاحی اینکلمات بلاغت سمات را بشنید و با پسر خود گفت همانا حسین استغاثه میفرماید و هیچکس بفریادش نمیرسد هیچ میخواهی در حضور مبارکش قتال دهیم و جان عزیز خود را فدای وجودش نمائیم چه ما را بر عذاب آتش و غضب ایزد جبار طاقت و توانائی و صبر و شکیبائی نیست و نتوانیم محمد مختار را دشمن خویش گردانیم فرزندش گفت سوگند با خدای من مطیع تو هستم پس هر دوتن چنانکه گوئی آهنگ نبرد دارند بتاختند و در حضور مبارکش زمین ببوسیدند و در تاریخ الفی مسطور است که چون حر بسعادت ابدی بپیوست تا آنحضرت روی نهاد برادرش مصعب از سبب آن بیم داراو بپرسید گفت ای برادر مرا ترس نیست اما نفس خود را در میان بهشت و دوزخ مخیر ساخته ام و در آن اندیشه ام که چگونه شود ناگاه نعره بزد و گفت ای برادر بشارت باد ترا که نفس من بهشت را اختیار کرد پس اسب را تازیانه بزد و بتاخت و در حضور مبارک امام فرود شد و در رکاب آنحضرت ابیوسید و صورت و سر مرکبش بمالید و عرایض خود را بنمود امام علیه السلام از بالای مرکب دست مبارک بر سر و روی حر برکشید و فرمود ای حر هرچند بنده گناه کند چون روی بدرگاه الله آورد و استغفار نماید و از گناهان گذشته توبه کرده عذرخواه شود توبه اش قبول است چنانکه خدای میفرماید او است آنخدائی که قبول میکند توبه بندگان عاصی خود را بعد از آن فرمود ای حر جرمی که نسبت با من نمودی نا کرده انگاشتم و از تقصیری که از تو با من روی داده درگذشتم مردانه باش و دل بر حرب بسپار که امروز روز بازار سعادت و این میدان جلوه گاه اهل شهادت است حر از کمال اخلاصی که داشت روی بمیدان نهاد و چندی جولان داد و دشمنان از هر سوی براند و چون مصعب برادر حر اینحال را بدید او نیز مرکب را در فراک خدمت آنحضرت در آویخت لشکر عمر سعد گمان کردند بجنگ برادر شتاب کرده است و چون بمیدان رسید گفت ای برادر خضر راه من شدی من نیز با تو موافقت کرده از اهل خلاف بیزارم فردا

هر دو تن شاد معامله یکدیگر باشیم و با هم از شفاعت امام حسین علیه السلام بهره یاب شویم حر دست او را گرفته هر دو نزد آنحضرت بیامدند و صورت حال بعرض رسانیدند امام علیه السلام او را در بر گرفته بنواخت در روضة الشهداء مسطور است که در آنهنگام که حر نزدیک بآنحضرت رسید عرض کرد یا ابن رسول الله دوش پدر خویش را بخواب اندر دیدم که نزد من آمد و گفت ای حر در این ایام بکجا رفته بودی گفتم رفتم تا سر راه بر حسین بن علی بگیرم پدرم فریاد برکشید که واویلاه ای پسر ترا با فرزند رسولخدا چکار اگر خواهی آتش دوزخ هست برو و با او جنگ بکن و اگر شفاعت رسولخدای صلی الله علیه و آله و رضای پروردگار عالم را میطلبی و ریاض رضوان و غرفات بهشت جاوید را امیدواری برو و با دشمنان او مصاف ده اکنون التماس مینمایم که مرا اجازت دهی تا بجنگ بروم فرمود ای حر تو مهمان مائی صبر کن تا دیگری برود عرض کرد یا ابن رسول الله اول کسیکه بمخاصمت تو آمد من بودم رخصت بده تا نخستین کسی که بمحاربت دشمنان تو رود نیز من باشم امام حسین علیه السلام او را اجازت داد و سبط ابن جوزی گوید چون حضرت سید الشهداء علیه السلام اهل کوفه را آن خطابها فرمود و طلب فرمود و ایشان گفتند نمیدانیم چه میگوئی حر بن یزید یربوعی که از بزرگان ایشان بود و یربوع در قبیله ایست از تمیم عرض کرد آری سوگند باخدای ما بتو مکتوب کردیم و مائیم کسانیکه ترا باینجا آوردیم پس خداوند دور دارد باطل و اهل باطل را سوگند باخدای دنیا را بر آخرت اختیار نمیکنم پس از آن اسب بگردانید و بلشکر امام حسین علیه السلام پیوسته شد امام فرمود اهلاً و سهلاً سوگند بخدای تو در دنیا و آخرت آزادی اما غریب اینست که ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین با اینکه چنانکه در این کتاب مذکور گردید از مامور شدن حر و سر راه گرفتن بر آنحضرت و خبر دادن با ابن زیاد از ورود آنحضرت سلام الله علیه در منزل اقساس مالک مذکور میدارد دیگر از اخبار او و شهادت او حدیثی نیاورده شاید بمحض اختصار بوده است و این نیز بعید مینماید چه مانند حر کسی را نشاید از زمره شهدا نام نبرد مگر اینکه بر عقیدت طبری رفته باشد چه او نیز چنانکه اشارت رفت میگوید حر آن کلمات را با آنحضرت بگفت و برفت ابن نما گوید چون حر بخدمت آنحضرت بسعادت دریافت عرض کرد یا ابن رسول الله در آنهنگام که پسر زیاد مرا از قصر دار الاماره بسر راه تو فرستاد در عرض راه هاتفی ندا میکرد و میگفت ای حر بشارت باد ترا بهشت [illegible] نگاه میکردم گوینده را نمیدیدم با خود میگفتم این بشارت چیست که من بر سر راه پسر پیغمبر میروم و مرا بشارت میرسد هرگز گمان نمینمودم که پایان عمل من بخیر و خوبی باشد سپاس خدایرا که توفیق رفیق گشت و خدمت ترا بر همه عالم برگزیدم فرمود اینک خیر و بهشت همین است که دریافتی آن هاتف خضر علیه السلام بوده و از پیش این کلمات حر اشارت شد لکن در اینمقام صحیح تر مینماید و از اخبار است که حر و برادرش مصعب و پسرش علی بن حر و غلامش عروه بلشکر آنحضرت پیوستند و در خبر ابی مخنف وارد است که حر با پسر عمش قرة بن قیس ریاحی گفت آیا نگران نیستی که حسین علیه السلام چگونه استغاثه میکند و هیچکس بفریادش نمیرسد و چگونه پناه میجوید و هیچکس پناهش نمیدهد آیا میتوانی با من یار شوی و این لشکر را بگذاری و دست از اینعالم برداری و بیاری جگر گوشه مصطفی برویم چه دنیا جای ثبات نیست و جمله

مردمان از اینجهان میکوچند و نعمتهای این دنیا فانی است شاید بشهادت فائز و از اهل سعادت شمرده شویم و در آنسرای با پسر پیغمبر محشور و از نعیم باقیه مسرور گردیم آن بی سعادت گفت مرا باینکار حاجت نیست حر از وی روی بگردانید و با پسرش سخن آورد

بیان پاره مکالمات حر بن یزید ریاحی با لشکر ابن زیاد

چون حر بن یزید بحضرت امام حسین علیه السلام عرض کرد اگر سواره باشم برای نصرت شما و نبرد با اعدا بهتر است تا ساعتی بعد که شهید شدم البته بر زمین جای میگیرم و امام علیه السلام که بدو فرمود پیاده شو برای این بود که میخواست از نخست تکلیف حرب بدو کند بالجمله بعد از آنکه حر آن عرض را بنمود و امام فرمود هر کاری که خواهی بکن خدایت رحمت فرماید و هر چه در خیالت میگذرد بجای آر حر در پیش روی امام علیه السلام بایستاد و با طغیان اهل کوفه خطاب کرد و فرمود ای مردم کوفه مادرهای شما در مصیبت و تعزیت شما با ناله و فریاد بر کشند و اشک حسرت بریزند آیا این بنده شایسته خدایرا بیاری خود طلب کردید و چون بر حسب دعوت شما نزد شما بیامد از یاری او کناری گرفتید و او را تنها گذاشتید و گمان همی بردید چون بدیار شما اندر آید او را نصرت میکنید و در حضور مبارکش با دشمنانش جنگ مینمائید و جانهای خود را فدای جانش میکنید اینک چون اجابت دعوت شما را فرمود بر وی حیلت و مکیدت ورزیدید و آهنگ قتلش بر آمدید و او را چنان مأخوذ و ممنوع و محصور و محبوس نمودید و از هر سوی بر وی احاطه کردید و گریبان گیرش شدید تا نتواند در بلاد پهناور ایزد داور رهسپر شود و اکنون مانند اسیری در دست شما گرفتار شده و نتواند برای خود مالک نفع یا دافع ضرری گردد و او را و زنان و اطفال و اهل و کسان او را از این آب فرات که روان است دور کردید با اینکه یهود و نصاری و مجوس از آن بیاشامند و کلب و خوک از آن کامیاب میشوند لکن اهل پیغمبر از شدت عطش از پای در آمده اند چه بد رفتار نمودید در حق ذریه پیغمبر خود خداوند تعالی در آنروز که جمله تشنه باشند شما را سیراب نگرداند چون حر این سخنان بگذاشت آنگروه بشنید جمعی حمله آوردند و تیر بدو پرانیدند حر چون اینحال بدید بازگشت و بروایتی بر تشنگی امام سخت بگریست و بجنگ روی نهاد تا در مقام خود مستقر شود و اعثم کوفی این فصلی را که مذکور شد به بریر بن خضیر منسوب میدارد

فضال با اهل الکوفة [illegible]

بیان جنگ ورزیدن حر بن یزید ریاحی و شهادت و سعادت او

چنانکه در کامل التواریخ ابن اثیر و بعضی کتب دیگر مسطور است چون ابن سعد ترتیب سرهنگان سپاه را بگذاشت و هر یک از اعیان کوفه را بر قبیله و طایفه و گروهی ریاست داد حر بن یزید ریاحی یربوعی تمیمی را بر ربع تمیم و همدان امیر کرد و این رؤسا و امرا که بجمله در حضرت امام حسین علیه السلام عرض مکاتیب کرده بودند بجمله عهود و مکاتیب و اقوال خود را نادیده انگاشته در آنمیدان حاضر شدند و تیغ بر روی پسر پیغمبر بکشیدند مگر حر بن یزید که سلسله سعادتش به پیشگاه آن امام سعید بکشید و در ترتیب شهدا در کتب مقاتل

با خلاف سخن کرده اند و چون ملا حسین کاشفی که از علمای دانا و باخبره در فن سیر مطلع و باسلیقه مستقیم است
در کتاب روضة الشهدا مینویسد در اغلب کتب مقاتل تفصیل این مبارزان و چگونگی مبارزت ایشان
مسطور نیست و بمجرد نگارش شعری و نامی اکتفا کرده اند و من تفحص و تصفح بسیار کرده ام و تفاصیل
آن واقعه را باز نموده ام میزان ترتیب اسامی شهدا را از روضة الشهدا میگذاریم که با بسیاری از کتب مقاتل
توافق دارد و بحسب لزوم نیز از دیگر کتب معتبره که محل اعتنا باشد اشعار خواهد شد بالجمله مینویسد واقعه
کربلا در روز جمعه دهم ماه محرم بود و لشکر مخالف بقولی هفده هزار و بروایتی سی هزار و اصح روایات بیست و
دو هزار است و اینجمله سواره و پیاده از شام و کوفه در آن بیابان حضور داشته اند و ملازمان حضرت امام
حسین علیه السلام بقولی هشتاد و دو تن و بروایت اشهر غیر از آنحضرت هفتاد و دو نفر سی و دو تن سواره
و چهل نفر پیاده مع الحدیث چون صفوف قتال آراسته شد از هر دو سوی چشم بمیدان داشتند تا کدام کس ابتدا
بجنگ نماید و امام حسین علیه السلام فرمود من از پدر خود یاد دارم که تا مخالف در محاربت بدایت نکرد
نبایست متعرض او گشت و چنان مینماید که اینداستان بعد از آن تیرباران است که جمعی کثیر از یاران آنحضرت شهید
شدند و دیگرباره آرام گرفتند و چون نوبت دوم جنگ روی داد برحسب فرمایش آنحضرت قرار شد که
تن بتن بمیدان بیایند و جنگ نمایند و حر بن یزید مردی دلیر و در زمره سواری شیرگیر بود و او را در عرصه کارزار
با هزار سوار برابر میداشتند و سپهبدی لشکر ابن زیاد او را بود و عرض کرد اجازت کارزار را بده تا اول کسی
باشم که در نصرت تو شهید شده باشد و از اول آنکسان باشم که فردای قیامت با جدت مصافحه خواهم نمود و مراد
حر این بود که اول کسانی باشد که بطریق مبارزت کشته میشوند لاجرم جناب حر اول کسی شد که بمیدان کارزار رهسپار آمد
حمدالله مستوفی قزوینی در کتاب نزهة القلوب در ذیل نگارش نام کربلا میگوید حر ریاحی که قبه بمجد هم من است و اول
کسی است که جانش را فدای حضرت امام حسین علیه السلام نمود و از طرف یزید علیه اللعنه مأمور بود آنجا مدفون است
و چون از امام حسین علیه السلام اجازت مبارزت یافت با دلی شاد و روانی خرم و خاطری از اندوه آزاد بر مرکبی
تازی برآمد که بر باد سبقت میگرفت بمیدان تاخت و شعری که باین مضمون است قرائت کرد سوگند بخدای
اگر وهی از اینمردم نابکار را روانه بئس القرار ندارم جام شهادت ننوشم و چندان بکوشم که این مردم با جمعیت
ضمیر را دستخوش شمشیر سازم و از ایشان روی برنتابم و در حمایت حسین که شخصی با جد و محل برآوردن آرزوها است
خود داری نکنم آنگاه در برابر صفوف بایستاد و این ارجوزه که قریب باینمعنی است بخواند منم حر آزاده و فرزند آزاده
و شیر بیشه شجاعت که هرگز در میدان جنگ و عرصه نام و ننگ فرار نکنم و این عار را بر خود باز نگذارم و بر دو
سعید و دیگران با شمشیر خنجره تیز شداد تشییل جست ما زال آزمهم نگیره و چه چون عمر بن سعد حر را ماده در عرصه
پیکار دید بر خود بلرزید و دلش بر طپید و یکی از معارف دلیران عرب را که صفوان بن حنظله نام داشت طلب
کرد و گفت برو و حر را نصیحت و موعظت کن و بملایمت بجانب ما مایلش گردان و اگر کوشش با منفعت نه با تیغ
آبدار سر از تنش دور کن صفوان با آلات و ادوات جنگ و زینت کامل اسب بر جهانید و در برابر حر بایستاد
و گفت ای حر همانا تو مردی عاقل و پردل و از جنگ آوران کاملی هیچ روا میداری که از یزید روی برتابی و

البت لا افزعه اشلا
ان اکره بو الحر

بحسین روی کنی حر فرمود ای صفوان با خردمندی و فرزانگی که تراست اینگونه سخن کردن بسیار بعید است
تو یزید را میدانی و میشناسی که تا چه حد ناپاک و ظالم و فاسق و بیباک است و حسین طیب و طاهر و پاکزاده
و ترویج مادرش در بهشت روی داده و جبرئیلش گاهواره جنبان بوده است پیغمبر خدایش بکان بوستان
خود خوانده امام و امامزاده بحق است و وصفش از حد شرح و بیان برتر است صفوان گفت من اینهمه میدانم
و از اینجمله برافزون میشناسم لکن امروز عنان دولت و جاه و کلید گنج و دولت بدست یزید است ما مردمی
سپاهی هستیم ما را برگ و ساز و یراق و منصب و مشغله میباید با تقوی و طهارت و علم و فضیلت چه کار داریم
حر چون اینسخنان بیهوده را از آن کور باطن بشنید گفت ای خاکسار حق را می بینی و میپوشی صفوان بخشم اندر شد
و نیزه خود را بسینه حر حوالت کرد حر نیزه بر نیزه صفوان روان داشت و برد آنگه نیزه او را در هم خرد ساخت
و در همان گرمی سنان نیزه را بچالاکی بر سینه اش برزد چنانکه یک گز از پشتش سر بدر کرد ناگاه او را با همان نیزه
از کوهه زین در ربود و بر سر دست برکشید بدانسان که هر دو گروه در نظاره بودند و چنانش بر زمین برزد که
استخوانش یک بیک بر هم شکست و جانش بدوزخ برگذشت از اینگونه مردی و دلاوری خروش از دو
سپاه برخاست و ده ها نهایت آفرینش برگشت و این صفوان را سه تن برادر بود و از کین قتل برادر هر سه بیکبار
ترکتاز کرده بر حر حمله ور شدند حر نعره از جگر برکشید و خدای العظمت یاد کرده چون شیر در آهنگ بتاخت
و چون پلنگ تیز چنگ دوال کمر یکی را برگرفت و از خانه زینش برکند و چنانش بر زمین نگونسار در افکند
که استخوانهای گردنش در هم شکست و روانش بزبانیه دوزخ بپیوست و دیگری را شمشیری بر سر بنواخت
که تا سینه اش بشکافت برادر سوم چون اینحال و آن اژدهای مردم اوبار را بدید روی بگریز نهاد حر مانند
اجل بر دنبالش بتاخت و چنانش با نیزه بکوفت که سر سنان از پشتش بیرون جست و چون چنین دستبرد نمود
و این خدمت بگذاشت روی بطرف امام حسین علیه السلام آورد و عرض کرد ای پسر رسول خدای براستی
ی و از من خشنود شدی فرمود آری از تو خشنود شدم و تو آزادی چنانکه مادرت نام نهاده یعنی فردای
قیامت از آتش دوزخ آزاد خواهی بود و چون حر این بشارت از آنحضرت بشنید با نشاط و انبساط کامل روی
بمیدان آورد و جنگ در پیوست بهر جانب که روی آورد کشته بر روی کشته چون پشته آورد در خلال آن
حال کمین از پیادگان بدوید و اسب حر را پی کرده حر چون پلنگ غران و بر بیان پیاده بحرب درآمد و آتش
خشمش شعله ور گشته دمار از روزگار آنقوم نابکار برآورد و چنان با هیبت و صولت رزم میداد که پیاده
سوار از وی فرار میکردند چون امام علیه السلام نگران شد که پیاده حر کارزار میکند اسبی تازی با برگ
و سازی ممتاز برایش بفرستاد تا بر آن سوار گردد چون آن اسب را نزد حر بیاوردند رکابش را بوسیده سوار
شد و بجولان درآمد و در میدان بتاخت و خون گردان بریخت و چون جمعی را که بروی احاطه کرده بودند
بضرب تیغ و سنان در آن بیابان متفرق ساخت خواست بحضرت حسین صلوات الله علیه باز آید هاتفی
آواز داد ای حر باز گرد که حوران جنان منتظر قدوم تو اند چون حر این پیام سعادت فرجام بشنید روی
بطرف آنحضرت کرد و عرض نمود ای پسر رسول خدای نزدیک جدت میشوم آیا هیچ پیامی داری آنحضرت

گریان گشت و فرمود ای حر خوش باش که ما نیز از پی تو روانیم از اینگونه مکالمات حر و بعضی از اصحاب با امام حسین علیه السلام برخاست حر با خاطر خرم و دل شاد و بروی بیاپشت و بر آخرت روی آورده چون شعله جواله و چند قاله و بیل خروشان و کوه آتش فشان خود را بر سپاه دشمن بزد و هی برد و بگشت تا نیزه او درهم شکست اینوقت تیغ آبدار چون میغ شرر بار برکشید و بر هر خاکساری از آن مردم نابکار نیز داد و را خاکسار و بجانب بئس القرار رهسپار میداشت و بسیار بر سر زدی و تا سینه بشکافتی و چه بسیار بر کمر زدی و دو نیمه اسبش ساختی گاه بر میمنه بتاختی و زلزله در آن گروه افکندی و دود از ایشان بر چرخ کبود رسانیدی و گاهی بر میسره لشکر کفار دچار شدی و غبار عرصه که رزار را از فلک دوار بر گذرانیدی به یکباره حرب بساخت و مردی بکشت تا خویشتن را از پسر سعد نزدیک آورد و خواست علم و دار نده علم چو نقلم سا زد شمر از هیبت او ودهشت ایشان بر ایشان بگشت شجاعتی دیگر و دلاوری دیگر بدید بانگ بر لشکر بر زد اطراف او را فرو گیرید و بقولی پسر سعد گفت گر نمی بینید چه آتش آفت در جان شما افتاده یکدفعه تیرها از کمانها بجنبش بر آن دارید سپاه یکدفعه از جای برآمدند و از اطراف و جوانب او را بزخم تیغ و تیر و نیزه فرو گرفتند و آنجناب بدون ترس و بیم مصاف میداد و حاجت خود را قرین اسعاف میداشت و شعری بارجوزه بخواند که با معنی ترجمه میشود

حر آزاده که منزل من ماوای اضیاف و ملجاء اضعاف است اینک با شمشیر آبدار و تیغ شرربار گردنهای شما را میزنم و در حمایت آنکس که بهترکسانی است که زمین حرم مکه و مسجد خیف فرود آمده اند بدون دریغ وحیف شما را دستخوش شمشیر بران و تیر پران میگردانم الخ در خبر است در آن هنگام که حر بخدمت امام حسین علیه السلام روی نهاد یزید بن سفیان که مردی از قبیله بنی تمیم بود گفت اگر او را بنگرم با سنان نیزه اش بخاک هلاک در افکنم اینوقت که حر در میان لشکر بهر سوی بشتافت و مرد و مرکب بینداخت و از کثرت مخالطه با دشمنان دو گوش و دو حاجب اسب او از زخم شمشیر دشمنان رفته و خون و خوی از اندام و روی آن جوان فرو میریخت حصین بن نمیر گفت ای یزید بن سفیان اینک حر است که همیشه دریغ میخوردی تا چرا بدو نتاختی و از مرکبش بخاک تباهی نینداختی گفت چنین است و هم در اینساعت او را بقتل میرسانم و اسب برانگیخت و در برابر حر حاضر شد چون حر او را بدید مجال نگذاشت و بیک ضربت شمشیر از اسبش در افکند و شعری چند که با این معنی قریب المضمون است قرائت نمود اگر ترجمه شد خویش مدالستم و با حسین بن فاطمه جنگ در دنیا نکردم امیر غادر و پسر غادره بودم و گو هر نفس شریف من با کیب جلالت موالب غدلان و اعزال و چار بیعت یزید ناکث العهد مضل ضال میبود و اگر بنصرت آنحضرت مبادرت نمیکردم چه ندامتها میبردم و هر نفسی که خود را فدای او نکرد از این ندامت است چه بسیار آهنگ نمودم که لشکری بدفع جماعتی که از حق روی برتافته اند راهسپار دارم الخ اما از اشعاریکه بعد از این اشعار مسطور است چنان مینماید که گوینده آن حر بن یزید نیست چه در جمله اشعار مذکوره میگوید بر قبور و اجساد ایشان که پسر و دختر پیغمبر خود را بی نصرت کردند بگذشتم و اگر نسبتش بحر صحیح باشد در صورتی است که حر بعد از شهادت اصحاب و یاران آنحضرت شهید شده باشد چنانکه بعضی بر اینمسئله عقیده دارند بالجمله حر دیگر باره اسب بتاخت و خود را در میان لشکر کوفه انداخت و تنی

چندرا بکشت و باز بشتافت و اینشعر بگفت که مرگ بر جمله جهانیان چنگ بخواهد افکند در اینصورت بهرچه خواهی بکن و کوی سعادت از میدان حمایت و نصرت پسر پیغمبر باز ربای تا آنچه بکاشتی بدروی همانا آنقوم که با خدای مخالفت کردند و خرابی ارکان دین را خواستند خائب و خاسر شدند و ایشان عمداً آهنگ قتل آل محمد صلی الله علیه و آله را نمودند و حال اینکه جد ایشان شفیع روز قیامت میباشد الخ و از این پیش در ذیل شهادت جناب مسلم بن عقیل نیز از این شعرها مسطور شده شاید حر بن یزید نیز در این هنگام قرائت کرده باشد بالجمله حر دل بر مرگ بنهاد و جنگ بداد و جمعی را از پای در آورد و کوفیان چنانش به تیر باران در سپردند که جوشن او چون جلد قنفذی گردید و اسبش را نیز عقر کردند و حر پیاده بماند و چندی رزم بنمود بناگاه قسورة بن کنانه نیزه بر سینه حر زد که در وی جای گرفت حر گرم جنگ بود و چون آن زخم بدو رسید نظر کرد و بدید که قسوره این زخم بروی زده و خود از سرش جدا گشته بود مردانه چنان شمشیری بر فرق قسوره بیفکند که تا سینه اش بشکافت قسوره بدان زخم در شت از پشت اسب بر زمین غلطید حر نیز از اسب بیفتاد و نعره برکشید ای پسر پیغمبر مرا دریاب امام حسین علیه السلام مرکب بتاخت و حر را از میان دشمنان در ربوده به پیش صف خود بیاورد و بر زمین بر نهاد و پیاده شد و سر حر را بر کنار نهاده گرد از رخسار پاکش میگرد و بروایتی چون حر از پای در آمد اصحاب امام حسین علیه السلام بتاختند و جسد حر را حمل کرده بخدمت آنحضرت بیاوردند هنوز رمقی از جان در تن داشت امام چهره خون آلود او را مسح مینمود و میفرمود سوگند با خدای مادرت نامت را بغلط حر نگذاشت قسم بخدا که تو در دنیا و آخرت حری و آزادی آنگاه بگریست و از بهر او استغفار کرد و حر دیده باز کرد سر خود را بکنار امام علیه السلام دید تبسمی بنمود و عرض کرد یابن رسول الله از من خوشنود شدی امام علیه السلام فرمود من از تو خوشنودم خدای نیز از تو راضی است حر چون این بشارت بیافت شادمان گردید و با این مژده لقد جانرا نثار و بروضه رضوان رهسپار شد حسین علیه السلام و اصحاب آنحضرت بروی بگریستند و چند شعر با آنحضرت و بقولی بعلی بن الحسین علیهما السلام نسبت داده اند که در مرثیه او بفرموده و مضمون آن در فارسی قریب باین مضمون است که حر بنی ریاح نیکو حری است و در هنگام جنگ و ضرب تیر و نیزه و در عرصه میدان و نبرد گردان و کشته شدن ابطال و قتال رجال حاضر است و خوب و نیکو بود کاهی که در جانثاری با حسین مواسات جست و بهدایت و فلاح فائز گشت ای پروردگار من او را در بهشت با حوریان ملاحت سرشت انباز بگردان الخ اما شیخ مفید در شهادت حر مینویسد حر و جمعی از اصحاب آنحضرت با لشکر کوفه جنگ میکردند و اسب حر را عقر کردند و او پیاده جنگ مینمود جمعی او را در میان گرفته بقتل رسانیدند ایوب بن مسرح و مردی دیگر از سواران کوفه در قتل او شریک بودند و عده مقتولین حر را مورخین نویسندگان چهل تن سوای یزید بن سفیان نوشته اند و ابو مخنف میگوید پنجاه تن بکشت آنگاه سرش را آنمردم کافر از تن جدا ساخته بجانب امام علیه السلام افکندند و امام صلوات الله علیه آنکلمات و شعرها بفرمود و اعثم کوفی گوید چند تن را بکشت و شهید شد و هنوز رمقی از جان باقی که بحضرت امام حسینش بیاوردند و موافق روایت صدوق در امالی هیجده تن از آنقوم را بکشت و چون ضعف بردی

فنعم الحر حر بنی ریاح

شهادت حر

چیره شد او را اسیر کرده نزد پسر سعد بیاوردند عمر حکم کرد تا سرش را از تن جدا کرده بجانب سپاه امام حسین علیه السلام افکندند امام سرش را از زمین برداشت و خون از روی و دندانهای پیشش روی او پاک مینمود و آن کلمات و ابیات را میگفت مورخ حافظ ابرو در تاریخ خود میگوید شهادت حر بن یزید در روز چهارم محرم بود و از شهادت پسر و برادر و غلامش ذکری نمیدارد

بیان شهادت علی بن حر و مصعب برادر حر و عروه غلام حر علیهم الرحمه

صاحب روضة الشهداء مینویسد چون مصعب برادر حر نگران شد که برادرش شهید گردید و بروضه قدس پرواز گرفت از حضرت سید الشهداء برای مبارزت اجازت خواست و چون رخصت یافت روی بمیدان نهاد و با دشمنان نابکار جانب پیکار گرفت و بعد از کشتن و خونریختن دشمن شربت شهادت نوش کرده در بهشت جاوید با برادرش دست در آغوش شد و حر بن یزید را در میان کوفه پسری بود که او را علی میخواندند چون پدر و عم را کشته دید تاب و طاقتش از دل برخاست با غلام خود گفت بیا تا اسبهای خود در آب زنیم و از میان لشکر پسر سعد بیرون تاخته بسپاه امام علیه السلام روی نهاد و چون بآنحضرت نزدیک شد از مرکب بزیر آمده زمین ببوسید و نزد پدر آمده روی بروی پدر مالید امام حسین علیه السلام فرمود این جوان کیست عرض کرد من پسر حرم که جانش را در حضرت تو نثار کرد من نیز آمده ام که در ملازمت جان فدا کردانم امام علیه السلام او را دعای خیر فرمود و علی بن حر اجازت یافته بمیدان جنگ روی آورد در جرگویان بهر سوی میتاخت و جولان میداد و مبارز میطلبید مردی از سپاه شام شاکی السلاح بیرون آمد علی باستقبال او شتافت و مجال سخن کردن بدو نگذاشت و با نوک نیزه او را از صدر زین برآورده بر زمین انداخت و با رجوزه میگفت پاک نژادم و فرزانه و آزاده ام ولی دشمنان خونخوار را سر از تن بیفکنده ام و اکنون از پدر خویش شرمسارم تا چرا او شهید شده و من بر جای هستم و همچنان از دلیران سپاه مخالف بمبارزت او میآمدند و علی یکان یکان ایشان را از مرکب زندگانی بآتش جاودانی میفرستاد و امام حسین علیه السلام با آواز بلند بروی آفرین و تحسین میفرمود و در حقش دعا مینمود و او همی مبارزت و مقاتلت ورزید تا آخر الامر سپاه کوفه او را در پره افکنده شهید کردند و بپدر بزرگوار و عم نامدارش ملحق ساختند و موافق روایات دیگر چنانکه بسبقت نگارش گرفت چون حر و پسرش علی بحضرت سید الشهداء پیوستند و حر در میدان جولانی بداد و ارجوزه بخواند و بازگشت و در برابر صفوف بایستاد روی با پسرش علی آورد و گفت ایفرزند گرامی بر این قوم ستمکار حمله کن و داد جهاد بده و علی حمله گران بکرد و بجنگ درآمد و رزمی سخت بداد و بیست و چهار تن و بروایتی افزون از این عدد از بکشت و شهید شد و از بعضی کتب که این دو بیت را بدو نسبت داده اند که با رجوزه میخواند و جنگ مینمود چنان مینماید که نام او بجیر بوده است و معنی اشعار اینست منم بجیر و منم فرزند رشید حر جان خود را فدای امام حسین مینمایم تا تمام ضربها و مصیبتها را از دشمن و دفع و امید وارم که با نصیب در روز محشر در خدمت حضرت پیغمبر و امام طاهر مطهر رستگار شوم و در کتاب اسرار الشهاده از نسخه

شهادت مصعب

شهادت علی بن حر

شهاب الدین عاملی نقل میکند اسم پسر حر بن یزید را بکیر نوشته است و در کتاب نور العین اسم او را مجبر خوانده حر از شهادت فرزند خویش بسی خرسند گشت و گفت سپاس مخصوص خداوندی است که ترا آن سعادت عنایت کرد که در حضور مولایم حسین بشهادت فائز شدی چون غلام حر که او را عروه و بروایتی عروه نام بود چون خواجه و خواجه زاده و برادر خواجه را کشته و در خاک و خون آغشته دید سخت اندوهناک و گریان و نالان گردید و مهاجرت ایشان بر وی دشوار افتاد و عنان اختیار از کفش بیرون آمده ناگاه روی بمیدان آورد و هر چه سخت تر بجنگ درآمد و کار را بر دشمنان نابکار دشوار ساخت و تنی چند را بدوزخ بفرستاد آنگاه بحضرت امام حسین علیه السلام باز شد و عرض کرد یا بن رسول الله از این جسارت که ورزیدم و بدون اجازت بمیدان مقاتلت مبادرت گرفتم معذور دار که هنوز آداب و رسوم حرب نیاموخته ام و در فرقت مولی و مولی زاده و خود داده ایشان از خود بیخود شدم اکنون رخصت فرمای تا بمیدان جنگ بروم و جان خود را در قدمت نثار کنم و بامداد قیامت بر سر خواجگان افتخار جویم امام علیه السلام بر وی آفرین میفرستاد و آن غلام که بر آزادگان هر گونه پیشی داشت با سرور و نشاط بمیدان بتاخت و تنی چند را از مرکب درانداخت تا خویشتن را بمولای خود و فیض شهادت برسانید

شهادت غلام حر

بیان خطاب فرمودن امام حسین علیه السلام دیگرباره بمردم کوفه و جواب دادن ایشان

کمال الدین ملا حسین کاشفی در روضة الشهداء مینویسد چون حر بن یزید و برادرش مصعب و پسرش علی و غلامش عروه بدرجه عالیه شهادت نائل شدند امام حسین علیه السلام دیگرباره در میدان بر صف ایستاد و با صوتی رفیع فرمود ای مردم کوفه و شام من در محاربت شما مبادرت ننمودم و شما از نخست تیر بر من افکندید و من هنوز بر محاربت شما اقدام نکرده ام و تاکنون از لشکر من کسی بقتل نرسیده است و حر و برادر و پسر و غلام وی از مردم شما بودند که رایت نصرت برافراختند و جان گرامی خود را فدای ما ساختند و من دیگرباره بر شما حجت میگیرم تا بامداد قیامت شما را بر من حجتی لازم نشود اگر مرده مردمان بیایید ما را من از سه کار یکی را انجام باید بدهید اول آنکه راه دهید تا بنزدیک یزید شوم و با او مناظرت نمایم اگر بدون مکابرت حق بجانب او باشد و بدانم که چنان است با او بیعت کنم وگرنه او داند و من در اینحال یکی از دشمنان آوازه او را الهی مینگذاریم که بسوی یزید شوی چه مردی شیرین زبان و چابک سخنی باید که بمعاذیر دلپذیر او را فریب دهی و از دست او خلاص شوی و دیگرباره غبار فتنه و گرد فساد برانگیزی از این در ممالک و بلاد و اقالیم و عباد شورش برخیزد امام حسین علیه السلام فرمود چون اینکار را پذیرفتار نمیشوید بگذارید تا بر سر روضه مقدسه جد بزرگوار خویش صلی الله علیه و آله مجاور باشم و بعبادت قیام ورزم و بزهادت روزگار بسپارم گفتند باین نیز رضا نمیدهیم چه ممکن است جماعتی از اجلاف عرب گرد ترا فرو گیرند و از آنجا بیرون و در طلب خلافت برآئی و فتنه پدید آید فرمود اگر این هر دو را قبول نمیکنید مرا و یاران مرا آب دهید چه تمامت درندگان و آدمیان را حق نوشیدن آب است گفتند از آب سخن مکن اگر ملازمان

نوازشگی بپوسند و استخوانهای فرسوده کردند قطره آب نیابند مگر اینکه با یزید بیعت نمایند و ما را با تو بجز جنگ
آهنگی نمانده است امام علیه السلام فرمود پس در هنگام مبارزت تن بتن بیرون شوید تا مرد از نامرد پدید
گردد و هنرمند از بی هنر امتیاز یابد گفتند ای پسر فاطمه از روی انصاف سخن کردی چنین کنیم و بدانجهت
بدینصورت راضی شدند که داب مبارزان عرب بلکه جنگ آوران با نام و نسب است که چون در معرکه قتال
اندر شوند و با آهنگ نبرد برآیند نام و لقب خویش آشکار نمایند و بمفاخر قبیله و عشیرت خویش رایت مفاخرت
برافرازند و ابواب تصلف و تکلف برگشایند و هنری که در کار نبرد دارند باز نمایند تا اگر کشته شوند یا بدلیری و شجاعت
کشته شوند بی نام و نشان نمانند چون این سخن قبول کردند آنحضرت بصف لشکر خود باز شد و از اینجا چنان میرسد
که پیش از شهادت حر هیچکس از اصحاب آنحضرت شهید نگشته و با آنکه که پنجاه تن از یاران آنحضرت در اول
دفعه که مردم کوفه ایشان را تیرباران کردند و جنگ مغلوبه گشت کشته شدند و با آنکه که حر باتفاق یاران آن
حضرت و بقولی بعد از شهادت تمامت یاوران امام حسین علیه السلام جنگ نمود مخالف است و اجتماع
این اخبار را بدینگونه توان آورد که حر بن یزید مگر جنگ کرده و بسلامت باز شده باشد و این نیز با انحطاط
حضرت با اهل کوفه که تا بحال از من کسی کشته نشده موافقت میگیرد والعلم عند الله تعالی بالجمله چون مردم کوفه آنگونه پاسخ
باز فرستادند و امام حسین سلام الله علیه بلشکرگاه خود باز شد یکباره دل بر جهاد برنهادند که رگ اجل و دندان نمود
و اژدهای مرگ تن او بار شد و واقعه یوم النشور نمودار گشت آفتاب جهانتاب از این تاب برخود بتابید و چرخ
گردنده از این گردش خود بگردید و زمانه بر خون دلیران فرزانه صلا در داد و از خورش مرگ طبق پیش نهاد

بیان محاربه زهیر بن حسان اسدی و شهادت او علیه الرحمه

چون کار بر قتال تقریر گرفت و اصحاب امام حسین علیه السلام دل بر مرگ برنهادند و اصحاب آنحضرت هر یک آهنگ
مبارزت میکردند عرض مینمودند السلام علیک یا بن رسول الله و پاسخ میگرفتند و بیرون میشدند آنحضرت میفرمود ما نیز
از قفای شما برسیم و این آیه شریفه را قرائت میفرمود فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا بالجمله
بعد از آنکه قرار بر آن رفت که مبارزان عرصه نبرد مرد بمرد و تن بتن بیرون آیند و هنر خویش بنمایند عمر بن سعد
مبارزی نامدار و جنگ آوری پهنه سپار که او را سالم آزدی میخواندند بمیدان روان کرد سالم بر مرکبی تیز تک
برنشسته و سلیحی پادشاهانه بر تن بیاراسته و در میدان بجولان درآمده نام خود را گوشزد گردان کرده و رجز
آورد آوا بر آورد در اینحال زهیر بن حسان و بقولی حسام اسدی و از آن شعر که در رجز بود و نسبت بمعد میدهد چنان
معلوم میشود که پدرش حسان با نون است چه حرف آخر مصراع ثانی نیز نون است و این زهیر غیر از زهیر بن قین
است که در حضور مبارک امام حسین علیه السلام ایستاده بود عرض کرد ای پسر رسول الله این مرد که بمیدان
اندر ایستاده جنگجوی دلیر و جنگاوری شیرگیر است مرا رخصت فرمای تا بحرب او بتازم و این همهمه و طمطراق او را
درهم شکنم امام علیه السلام او را اجازت بداد و این زهیر از قبیله بنی اسد بود و در میان ایشان قامت افراخته بود
بحرب گزیده در میان او ذات خدمت امام علیه السلام را ملازمت اختیار نمود و ...

و شجاعت و مردانگی و فرزانگی آگاهی داشت و بسیار در جنگها جام ظفرمندی نوشیده بود چون اجازت
یافت گرم بمیدان بتاخت و بر سالم سر راه بگرفت چون چشم سالم بر زهیر افتاد بر خود بلرزید و بغدر و حیلت
سالمی درآمد و از روی نصیحت بیرون شد و گفت ای یکه سوار عرصه کارزار و پهنه سپار میدان پیکار
شرم نداری که مال و منال و اهل و عیال خویش را بگذاری و بمساعدت و معاضدت حسین و نظم و نسق
امور از وطن و انجمن خویش دور میشوی زهیر برآشفت و گفت ای ناکس پست فطرت ترا شرم و آزرم
باید داشت که شمشیر در روی اهل بیت پیغمبر میکشی و برای لعنت این چند روزه سرای فانی بعذاب مؤبد
و عذاب مخلد شتابی سالم خواست که دیگرباره آغاز سخن کند زهیر مجال نداد و چنانش نیزه بر دهن برزد
که سنان نیزه از پشت سرش سر بدر کرده در همانساعت از اسب درافتاده جان بمالک دوزخ سپرد
چون زهیر از کار او بپرداخت در برابر قلب سپاه عمر سعد بایستاد و نعره برکشید ای مردم عراق هر کس مرا
شناسند بشناسند و هر کس نشناسد بگویم تا بشناسد منم زهیر بن حسان اسدی کیست از شما که بمیدان مردی بیرون
آید تا زمانی با هم بگردیم و بنگریم بخت باکدام کس یاری کند و غبار نکبت کدامکس را بر خاک مذلت توتیا
کرد اهل شام و عراق چون نام آن یگانه آفاق را بشنیدند و از آن پیش صفت شجاعت و شیمت بسالت
او را استماع کرده بودند همه سرها بزیر افکنده از مواجهت و مبارزت او بیمناک شدند عمر سعد چون آن بیم
و درنگ را از آن مردان جنگ بدید بانگ برکشید این بی حمیتی چیست که شما را در سپرده آخر یکی مردی
کنید و بمیدان نبرد روی مردانه بتازید و نام خویش را در انجمن شجاعان جهان بلند آوازه دارید نصر بن
کعب نخعی سواری نامدار و از رؤسای کوفه و سرداران عرب در شمار بود و او را با صد سوار برابر میشمردند
اسب بتاخت و در برابر زهیر بیامد و گفت ای دلیر عرب از نعمت خود دست باز داشتی و بنی اعمام خود را بگذاشتی
و تخم محبت حسین را در دل بکاشتی بیا تا ترا نزد امیر جلیل یعنی عبیدالله بن زیاد برم تا از این رنج و شکنج و محنت و
زحمت براحت و گنج رسی زهیر گفت ای ملعون هر کس با آل زیاد روزگار بسپارد در ارکان دین او ثلمه‌ها
درافتد لکن در بوستان عنایت حسین نهال معرفت از جویبار حقیقت سر باوج فلک برکشد و من اکنون از
بحر محبت او پیمانه مراد و عرفان بنوشیده ام و از دشمنان نابکارش اندیشه بدل ندارم نصر بر آنحال برآمد
که مگر زهیر را بحرف سپارد و اندیشه خود در الفعل رساند زهیر قصد او را بدانست و بر وی مجال سخن نگذاشت
و بیک زخم نیزه اسبش به نیزه زار تباهی روانه داشت برادرش صالح بن کعب چون برادر را با خاک و خون
برابر دید بمیدان خونخواهی بتاخت و نرد نبرد بساخت زهیر نیزه شرربار را چون اژدر مردم خوار بدو حوالت
کرد صالح یکطرف اسب میل نمود تا مگر نیزه اسبش را از خود بگرداند اسبش رمیدن گرفت و صالح را از پشت خود
بیفکند در آنحال پایش در رکاب بماند و مجال فرود آمدن نیافت اسب رمیده برگشت و همی بر جست و لگد زد
تا صالح را در خار و خاره پاره پاره و نرد برادر در طالعش آواره ساخت کعب بن نصر بن کعب که همنام جد خود
و از پدرش کعب دلیرتر بود به مرگ عم و پدر نعره برآورد و چون باد گرزه بمیدان انتقام بتاخت و در برابر
زهیر میدان را گرم ساخت هنوز نفسی راست نکرده و آرامشی از آن تند گردش نیافته بود که زهیر با دست

پی چنان نیزه پهلوی بر ناف او بزد که گذر کرد و از مهره پشت او زبر باسب و اسلحه در نورد و جامه حیات او التفات
ننموده چون پلنگ کوهسار و نهنگ دریابار خویشتن را بر جماعت پیادگان که در پیش صف بودند بزد و خلقی
از ایشان را بکشت و مراجعت کرده بمیدان آمد و از پی مبارز صدا بر کشید هر کس از مبارزان دلیر و دلیران مبارز
بجنگ او میآمدند با نیزه و شمشیر بهلاک و دمار میرسیدند بیکساعت بیست و هفت تن را بی تن و سر ساخت عمر
سعد را ستاره بر چشم تیره و زمانه بر سر خیره آمد و با حجار که از دلیران روزگار و یکه تازان بود نموده
فرمود همانا تو پشت و پناه سپاه و همتی مردانه و شتاب و زهیر را سر از تن برگیر تا هر حاجت که بدل اندر داری آنرا
دارم حجار آن سنگدل رو آورده گفت هیهات هیهات روباه ضعیف را چگونه با شیر عفیف نبردی برابری و آهوی
بیچاره را با شاهباز خونخواره چگونه تاب همسری است این جنگجوی بنی اسد است که اسد اندر مرصد ش از
عبور نتواند و ضرغام را در کنامش محل مرور نشاید در هنگامه کارزار تنها با هزار تن سوار جرار بیکار دهد و دار
جان رستم و اسفندیار برآورد من نه از جان خویش بیزارم که با او به تنهائی آهنگ جنگ نمایم او را بازی بچگان
شمرد و هیچکس با خون خود بازی راضی نتواند کرد مگر اینکه از سواران پهنه گذار سیصد تن در سه موضع کمین
کنند و من بمیدان رفته زمانی با وی نبرد و چون بر من حمله در شود در وی ایفرار گذارم و بدانسوی که کمین بر
نهاده اند شتابان شوم و چون زهیر مردی ستیهنده و ستیزنده است از دنبال من بتازد و از آنوقت آن صد سوار
از کمین اول بیرون تازند و با وی در آویزند اگر صف ایشان را در هم شکافت روی بکمینگاه دوم آورند بدینگونه
تا جمله آن سیصد سوار گردش را فرو گیرند و هر یک زخمی بروی فرود آورند شاید بدین تدبیر او را از پای
در آورند پسر سعد این رأی را پسندیده شمرد و بفرمود تا سیصد سوار کمین و مسلح در سه موضع کمین نمایند
و از آنطرف زهیر العطشان و جگر تافته از این حیلت و مکیدت بیخبر در میدان نبرد ایستاده و مبارز طلب مینمود
آنگاه حجار بیامد و در برابر زهیر بایستاد زهیر گفت یا ابن الاحجار نزدیک شو و با من بگرد حجار گفت من بجنگ نیامده ام
بلکه برسالت شتافته ام ای زهیر با اینهمه دلاوری و شجاعت و بسالت و قدرت و قوت از چه روی ترک
پسر زیاد میگوئی تا ترا از مال دنیا بی نیاز گرداند همانا بر تو پوشیده نیست که حسین مال و دولتی ندارد حقیقی عقل
چنانست که با اهل همت پیوسته شوی زهیر گفت ای ملعون دولت و نعمت از حضرت حسین علیه السلام باید
طلب کرد که همای اوج امامت و مهر چرخ ولایت است هر کس را علو همت و سمو قدر است باید خدمت
او را اختیار نماید و من نیک میدانم که این زیاد و مردی ناکس و نکوهیده بنیاد است و آنکس هم که زمام
اختیار به و گذاشته است از و ناکس تر و بی همت تر است حجار این سخنان بشنید و خاموش گرد بمدارا پس
و بهم قدمی پیش می نهاد و ناگاه زهیر عنان اسب رها کرده به و تاخت ابن الاحجار روی بفرار نهاده بسوی
بکمینگاه بیرون تاخت زهیر را عار آمد که آن غدار از چنگش برهد و چون برق خاطف و صرصر عاصف از
پی او بتاخت و چون ابن الاحجار بمیان کمینگاه رسید زهیر خود را به و رسانید حجار فریاد برکشید مراد اینکه
و خود را از مرکب بیفکند و روان شد و آنجماعت کین برکشیدند و بر زهیر هجوم آوردند چون زهیر اینحال را بدید
مانند پیل سیستان و ضرغام نیستان با نیزه آبدار و سنان آتشبار بر ایشان بتاخت و آنگروه مانند مستها

گوسفند از پلنگ تیز چنگ پشت بروی دادند بکمینگاه دوم آمدند و زهیر از دنبال ایشان بتاخت و
ایشان را چنانکه شیر شکاری آهوان صحرا را میراند بهر سوی میدوانید تا بکمینگاه سوم رسیدند اینوقت
آن سیصد تن نامرد کین آور اطراف آن مرد دلاور را احاطه کردند و هر یکی ضربتی بروی فرود آوردند
و در خلال آنحال شبث بن ربعی از گوشه چون روباهی از قبوشه سر بر آورده نیزه بر دوش زهیر فرود آورد
چنانکه از جوشن بر دوش او در سینه زهیر با آن زخم برگشت تا شبث را بهلاک رساند آن شقاوت بنیاد
از بیم آن شجاعت نهاد در میان سواران گریزان شد زهیر نیزه از دست بینداخت و شمشیر آبدار چون برق
آتشبار برکشید و در میان سواران از چپ و راست تاختن و تیغ کین اندازان شد و همی از ایشان تنهای سرو
سرهای بی تن گردانید بانگ آفرین از سپهر برین بپیوست و او همی بزد و بکشت و در هم شکست چندانکه پنجاه سوار
دیگر را بینداخت و اینوقت نود زخم بر بدن شریفش رسیده بود و چون امام حسین علیه السلام این حال
و اشتعال را بدید بکاهتی از غلامان حضرتش فرمود زهیر را دریابید سعد غلام امیر المؤمنین
علی علیه السلام با ده تن از جنگجویان عرصه نبرد بتاختند و خویشتن را بر آنگروه زده جمعی از آن سواران را
بکشتند و زهیر را از میان ایشان بیرون آوردند این هنگام دویست زخم بروی فرود آمده بود و از
زخمهای او مانند باران خون میچکید و آنمرد جلیل را باینحال خدمت امام حسین علیه السلام آوردند آنحضرت
پیاده شد و بر بالین وی بایستاد زمانی برگذشت زهیر چشم برگشود امام را بر بالین خود ایستاده دید آنقدر
قوت کرد که روی خود را بر قدم مبارک آنحضرت برنهاد امام علیه السلام فرمود ای زهیر با من سخن بگوی و
آنچه در دل داری ظاهر ساز تا بدان عمل نمایم و حکمگذاری فرمایم زهیر گفت الغرض بسوگند ای اینک برای
من جامی از آب صاف و سرد بیاوردند اند چه میفرمائید تا بنوشم و آنکه سخن کنم امام حسین صلوات الله علیه
فرمود ای یاران همانا میکان زهیر را بدید و نمودند و این شراب بهشت است که به عوض میدهند و زهیر آن
بر هم میزد چنانکه کسی چیزی بیاشامد آنگاه نفسی برزد و شاهباز نفس شریفش آشیان بلند پرواز نمود
رضوان الله تعالی علیه امام حسین سلام الله علیه بروی بگریست و فرمود در آنجهان زهیر همسایه من خواهد بود
و خدا و رسول خدا از وی خوشنود باشند کشوف باد چنانکه از این پیش مرقوم افتاد زهیر بن القین کار
که موکب مبارک امام حسین علیه السلام در هنگام حرکت از مکه بکوفه بمنزل زرود تشریف ورود داد
بآنحضرت بپیوست و صاحب روضة الشهداء نیز و باین حکایت اشارت کند و در اینمقام از زهیر بن حسان
اسدی این مبارزت را باین شرح مینگارد و میگوید بتازگی بخدمت آنحضرت پیوسته بود و در مادی
نفار چنان مینماید که همان زهیر بن قین بجلی است چه در سایر کتب مقاتل از زهیر بن حسان نام نبرده اند لکن
چون صاحب روضة الشهداء بحکایت مبارزت زهیر بن القین نیز از این پس نوعی دیگر گذارش
میدهد معلوم میشود که غیر از او است والله تعالی اعلم

بیان مبارزت عبدالله بن عمیر
علیه الرحمه و شهادت او

چون زهیر بن حسان برضوان جاوید ان شتافت هر دو لشکر دو چشم بعرصه پیکار داشتند و انتظار همی بردند تا کدام کس از جان عزیز چشم برگیرد و در پهنه ستیز سبک خیز گردد از یکطرف سپاه کوفه و شام با نیزه و حسام صف از پی صف برکشیده و از یکسوی جنود معدود و فرزند پیغمبر و دودمان ذو برلبسته بود ند اگر چه اندک بودند اما به استیاری پایمردی و پایمردی دستیاری هر یک چون پلنگ صحرا و نهنگ دریا بر کوه آتش و دریای بلا بتاختند از سهم و صولت خود جگر شیر و چنگال بر دلیر را البر بنجه شجاعت میدریدند و بیدرنگ پلنگ را بیک آهنگ بجنگ میکشیدند در اینحال دو مرد از لشکر عمر بر مرکبهای کوه پیکر و با اسلحه تمام بمیدان جولان آوردند یکی گفت نام من یسار مولای زیاد بن ابیه است و آندیگر گفت منم سالم مولای پسرش عبیدالله بن زیاد کیست که از زندگانی جهان چشم بپوشد و در میدان نبرد با ما کوشد و شربت فنا از دست ما نوشد بریر بن خضیر و حبیب بن مظاهر آهنگ میدان ایشان کرده بحضرت امام حسین علیه السلام پیاده رخصت خواسته فرمود شما بر جای بایستید پس خاموش شدند مقارن اینحال عبدالله بن عمیر کلبی و بقولی عبدالله بن عمر کلبی بخدمت آنحضرت شرفیاب گشته عرض کرد یابن رسول الله مرا اجازت ده امام علیه السلام در وی بدید مردی گندم گون و دراز بالا بازوهای قوی و سینه گشاده بود و فر شجاعت و مبارزت از پیشانی او پدیدار امام حسین علیه السلام فرمود کشنده این دو غلام وی خواهد بود و چنان معلوم میشود که امام علیه السلام مناسب نمیدید که مانند آن دو مرد جلیل الشان بجنگ آن دو غلام بیرون شوند و نیز بعلم خود میدانست که عبدالله بن عمیر که در میان اصحاب آنحضرت نام آور نیستند قاتل آن دو غلام خواهد بود تا کشنده ایشان دارای محلی رفیع نباشد بالجمله عبدالله را اجازت مقاربت داد عبدالله چون صاعقه آتشبار پیاده بمیدان کارزار و پیکار آمد و سوار روی بنهاد گفتند از کدام گیشی گفت مردی از بنی کلب هستم و عبدالله نام دارم یسار و سالم گفتند ما ترا نمیشناسیم باز گرد تا زهیر بن قین یا بریر بهمدانی بجنگ ما آهنگ جوید عبدالله سخت برآشفت و گفت ای غلامان ناکس شما را کار بآنجا فرا رسیده که سرداران لشکر و جنگجویان دلاور میطلبید هیچ شک و شبهتی نیست که ابنا شما مانند خود شما بنده ناسزا است هر کس با شما جنگ نماید از شما نجیب تر و شریفتر باشد و این عبدالله از کوفه بمعاونت امام حسین علیه السلام آمده بود و زوجه اش با وی همراه بود بالجمله گفت اگر بصورت عطش نباشد ما آزاد مردان روزگار را مقاتلت با شما نامناسب یسار از سخن او بخشم رفت و نیزه بدو حوالت کرد عبدالله طعنه او را رد نموده شمشیری بر پای وی زد چنانکه یسار از اسب سرنگون افتاد عبدالله با تیغ کشیده بروی بتاخت تا هلاکش نماید سالم چون اینحال بدید از عقب او بدوید و خواست تا شمشیر بدو فرود آورد از لشکرگاه امام حسین علیه السلام آواز داد ندای عبدالله از ضربت سالم بسلامت رو عبدالله بآن سخن التفاتی ننمود و دمش تیغ بر سینه یسار بفشار آورد چنانکه نوک تیغ از پشت یسار سر بیرون کرد در اینحال شمشیر سالم بر دست عبدالله دست چپ را بر دم شمشیر بداد و انگشتان او قطع شد عبدالله هیچ اندیشه نکرد و شمشیر را از سینه یسار بیرون کشیده خود را بسالم رسانیده بیکضربت کارش بساخت و بدوزخش روانه ساخت و بروایتی عبدالله نیز بر اسب سوار بود و چون از قتل آن دو غلام بپرداخت بر پشت اسب بهر سوی نگاه میکرد و این شعر را که قریب باین معنی است با رجز همی خواند اگر مرا

نکرون غلامان کلب

نشناسید من پسر کلب و مردی نیرومند و با شمشیر برنده بلند همتم و در حال طعن و ضرب دست بسته و عاجز و ناتوان نیستم الله چون غلامان ابن زیاد اینحال را بدیدند چون ابری تاریک یکباره بروی نزدیک شدند و گرد او را فرو گرفتند عبدالله با صاعقه آتشبار یعنی شمشیر آبدار در میان ایشان بگشت و از ایشان جمعی را بکشت و گروهی را مجروح ساخت تا آخر الامر شربت سعادت از پیمانه شهادت بنوشید و امام علیه السلام چون خبر او را بشنید بروی بگریست و فرمود در حضرت خدای مصیبت او و اصحاب او و خود را در شمار میآورم و در بعضی روایات وارد است که در آنحال که عبدالله بجنگ اشتغال داشت ام وهب زوجه او عمود خیمه را گرفته بمیدان تاخت و شوهرش عبدالله را بمحاربت تحریص و تشجیع نمود و میگفت پدر و مادرم فدای تو باد در حضور مبارک ذریه طیبه و طاهر محمد صلی الله علیه وآله جنگ بکن شوهرش خواست تا او را بخیام حرم فرستد گفت باز نمیشوم و ترا تنها نمیگذارم تا پیش از تو جان بسپارم امام حسین علیه السلام فرمود خدای جزای خوب بشما دهد که خدای بر زنان جهاد ننهاده است زن اطاعت فرمان کرده بازگشت معلوم باد در اغلب کتب اخبار این نکته اخیر در حکایت عبدالله بن عمیر مسطور نیست ممکن است داستان مادر وهب بن وهب که او را ام وهب کنیت خواهد بود درباره زوجه عبدالله که ام وهب نام داشته مشتبه شده باشد چه آنانکه این خبر را مینویسند آن ارجوزه ان تنکرونی فانا ابن الکلب پیوسته میدارند و این مصراع در ارجوزه وهب بن عبدالله نیز مذکور است و همین شعر موجب اشتباه شده است و همچنین در اغلب کتب اخبار و تواریخ مسطور است که بعد از آنکه عمر بن سعد آن تیر بیفکند و لشکرش بدو متابعت کردند و قرار بر مبارزت گردان و عرفان میدان شد اول کسیکه بعد از عمر تیر بیفکند و آهنگ میدان کرد یسار غلام زیاد بن ابیه بود و چون بدست عبدالله زخم یافت سالم غلام عبیدالله بن زیاد بانتصار یسار رهسپار شد و شهادت حر بن یزید را بعد از هلاکت این دو غلام نوشته اند لکن اعثم کوفی گوید اول کس حر بن یزید بود و دیگران نوشته اند چون یسار و سالم بدوزخ شتافتند عمرو بن الحجاج الزبیدی که بر میمنه اصحاب عمر بود با جماعتی از لشکریان کوفه بر سپاه امام حسین علیه السلام حمله آورد و چون نزدیک شدند اصحاب آنحضرت صلاح ندیدند که سواره استقبال تیر و نصال ایشان را نمایند لاجرم زانو بر زمین نهاده نیزه ها بسوی ایشان راست کردند خیل دشمن چون برسیدند و آن نیزها بدیدند بترسیدند و برمیدند و پشت دادند اصحاب امام علیه السلام بر ایشان تیر باریدند تا پاره مجروح و برخی مقتول گردیده بصفت خود باز شدند و از آهنگ خود فرو نشستند اما طبری در تاریخ خود گوید از لشکر عمر سعد دو تن بیرون آمدند که غلام عبیدالله بن زیاد بودند یکی را یسار و آندیگر را سالم مینامیدند حبیب بن المظهر و بریر بن الحصین از لشکر امام حسین سلام الله علیه بایدند و آندو غلام را بکشتند و در کتاب اکسیر المصائب مسطور است هر چه در کتب مصائب تفحص کردم عاقبت کار عبدالله بن عمیر معلوم نشد که شهید شده باشد گویا در جنگ مغلوبه شهید شده است

داستان مشایخ کوفه و جسارت ابن جوزه تمیمی و هلاکت او

سعد بن عبید گوید در آن روز تنی چند از مشایخ کوفه را نگران شدم که بر تلی بر آمده بمیدان کارزار بنگریستند و دست
به عا بر داشته میگریستند و همیگفتند بار خدایا نصرت و فیروزی خود را نازل کن و نگر اینها عاید گردند من بر فراز
تل بر فتم و گفتم ای دشمنان یزدان از اینخواندن و گریستن ثمره میرسد اگر دل و زبان شما یکی است و عقیدت شما
استوار است یاری فرود آئید و آنحضرت را بجان و تن خویشتن یاری نمائید مردودی که او را عبد الله بن جوزه
تمیمی مینامیدند نزدیک آمده و گفت که حسین در اینجا باشد هیچکس جواب او را باز نداد و چون سه دفعه این پرسش
بنمود گفتند آری حاجت بگوی آنمخذول دهان برگشود و گفت یا حسین بشارت باد ترا بآتش فرمود دروغ گفتی
هرگز اینچنین نخواهد شد من بحضرت خداوند مهربان میروم و جدّ من شفیع مطاع است باری بگوی تو خود کیستی
معرفی نام خود بگفت امام علیه السلام عرض کرد بار خدایا او را بآتش ببر چون ابن جوزه این سخن بشنید خشمناک
شد و اسب براند تا از جوئی بر جهاند اسب رمیدن و چموشی گرفت چنانکه ابن جوزه از اسب برگشته پای چپش
در رکاب بماند و پای راستش بر فراز زین بلند بود و مسلم بن عوسجه تندی و چالاکی نموده بدو بتاخت و شمشیری بزد
و پای چپش را بیفکند و اسبش بشتر رمید و او را بر خار و خاره بکشید تا اندامش خرد شد و جان ناپاک بکارگذاران
آتش تابناک سپرد و بروایتی در آنحال که اصحاب امام علیه السلام بر لشکر عمرو بن الحجاج تیرباران گرفتند و
ایشان بهر سوی برفتند مردی از قبیله تمیم که او را عبد الله بن جوزه میگفتند خود را بتازیانه گرفت و روی بلشکرگاه
امام حسین گذاشت اصحاب آنحضرت بدو گفتند مادرت بر تو بگرید بکجا میآئی گفت من بحضرت خداوند رحیم
و شفیع مطاع میشوم الی آخر الخبر و اینوقت حر بن یزید ریاحی را غیرت فرو گرفت و اجازت میدان خواست
لکن روایت اول اصحّ است چه اینگونه سخنان از پسر جوزه بروز میکند اگر آهنگ شفیع مطاع را میداشت با
فرزندش حرب نمیکرد علی ای حال مسروق بن وائل حضرمی که با آن آرزو بیامده بود که اگر تواند حامل سر امام
علیه السلام نزد یک ابن زیاد باشد چون این معجزه را بدید در حال بازگشت و گفت هرگز با این خانواده
دشمنی نکنم و در این اثنا تنور حرب گرم شد و آسیای نبرد گردش فرمود

شرح حال عبد الله بن جوزه

داستان محاربت بریر بن خضیر همدانی
و شهادت آنجناب رضوان مآب

چون عبد الله بن عمیر شهید شد بریر بن خضیر همدانی که زاهدی بزرگوار و پیری فرخنده آثار بود اجازت میدان
کارزار بخواست و این بریر را سید القراء میگفتند چه اقرء اهل زمان خود بود و از مراتب تقوی و جلادت بهره ور
و بصحابت امیر المؤمنین علی علیه السلام سرافراز بود و چون با جازت فرزند حیدر کرار قدم بعرصه کارزار نهاد
این شعر را که قریب باین مضمون است با رجوزه بخواند منم بریر و پدرم خضیر است شیری خشمناک و اسدی
چابک هستم که چون خشم نمایم دیگر شیرها از من گریزان شوند ما همیشه بخیر و خوبی معروف و مشهوریم و با شمشیر
آبدار دمار از روزگار شما بر میآوریم و هیچ زمانی در این کردار منینکنیم و همیشه بدین کردار جزا بدیده نمود
کرده الی یعنی پیوسته در تحصیل رضای خداوند با کفار جهاد میکنیم با الجمله جناب بریر بن خضیر چون بمراجز بگوش
چون شیر پلنگ اوبر در خروش آمد و از غیرت دین تیغ بر کشید و چندان با مشرکین نبرد آزمود

انا بریر و ابی خضیر الی آخره

که جنگ آوران هر دو سپاه در حیرت رفتند و همی میزد و میتاخت و میگفت ای کشندگان مسلمانان و ای برندگان
خون فرزند پیغمبر آخر الزمان نزدیکتر بیائید تا سزای کردار شما را در کنار شما نهم هر کس با وی دچار میشد راه هلاک
در بار میسپرد چندانکه نوشته اند سی تن را بخاک افکند و کوفیان را عرصه تنگ افتاد و یزید بن معقل که شجاعی
معروف و بود بحرب او انگیزش داد یزید خویشتن را آراسته کرد و بمیدان بتاخت و چون با بریر نزدیک شد گفت
ای بریر گمان من در حق تو چنان است که از جمله گمراهانی و بروایتی چون تنور حرب گرم گشت یزید بن معقل که
حلیف جماعت عبد القیس بود بمیدان بیرون شد و با بریر بن خضیر گفت صنعت خدا را با خودت چگونه دیدی
گفت سوگند با خدای در حق من خیر و نیکی آورد و ترا بجز شر نصیب نیست یزید گفت دروغ گفتی و پیش از امروز
دروغگوی نبودی و من گواهی میدهم که تو از گمراهانی بریر بن خضیر گفت هیچ میخواهی تا من و تو با هم مباهله کنیم
تا خداوند دروغگوی را ملعون و آنکس را که بر باطل میرود مقتول بدارد یعنی از خدای میخواهم که مبطل و دروغگوی
بدست محق مقتول دارد یزید رضا بداد و هر دو دست بدعا برداشتند و بمیدان دعا در آمدند و گفتند بار الها
هر کس از ما بر حق و راستی تو امان است بر گمراه نصرت بده پس با هم در آویختند و اینوقت پسر معقل شمشیری
حواله بریر کرد و از تیغ او هیچ جراحتی بر بریر فرود نیامد و بریر تیغی بر فرق پسر معقل بزد چنانکه خود نبرد او بشکافت
و از مغزش بگذشت یزید از اسب بگشت و شمشیر در سرش جای داشت و چیاد هر یک در پهنه کارزار آشکار
شد و در تیغش در کمال فروغ و لمعان از میان آتش امتحان نمایان آمد و چون بریر از کار او بپرداخت حق را
بر همه ایح داشت بحضرت امام حسین علیه السلام بیامد امام او را نوید بهشت داد و آن پیر و شن ضمیر را آن
بشارت شاد کرد دیده مردی بمیدان آورد و رضی بن منقذ عبدی و بقولی بحیر بن اوس ضبی و بروایتی بکر بن
اوس بروی بتاخت و ساعتی با هم در آویختند بریر او را بزمین آورد و بر سینه اش نشست کعب بن جابر
ازدی چون اینحال را بدید با نیزه بتاخت و سنان نیزه را به پشت آن بزرگوار بزد چنانکه جای گرفت چون بریر
اینحال را بدید خود را بشهید یافت بینی او را با دندان بکند و بر چشمش آسیبی برسانید کعب بن جابر فرصت
نداد و با شمشیر کشیده بتاخت و بریر را بضربت شمشیر در سپرد تا بکشت رضی بن منقذ چون از چنگ او بجست گرد
و از دامان قبای خود خاک بیفشاند و برفت و چون کعب بن جابر آن پیر سعید صابر شاکر را بکشت شعری
چند در میدان کارزار از روی مباهات و افتخار بخواند که قریب باین مضمون است و این اشعار را از بحر بن
اوس قاتل بریر نگاشته اند از من بپرس و از شجاعت من خبر جوی تا با خبر شوی و حال اینکه مرا مذمت نمودی
در آن بامداد که همیدان کارزار گرم و اصحاب حسین مشغول رزم بودند تا چرا در چنین میدانی پر بلا نبرد
گردانی مزدوز با میروم و با چنین پیری دلیر که از شمشیرش آتش فنا بر بخت جنگ میکنم آیا فهمانی آنچه را که
ناخوش میداشتم یا تو ناخوش میداشتی بکاری نیاوردم و هیچ چیز مانع و حایل من نگشت چه مرا نیزه مرتفع
و شمشیری برنده است که هرگز در کارزار خود خیانت نکند و آن شمشیر آبدار و نیزه نامدار بالجمله آنانکه با من بر
بلادین نبوده نه بکار بردم و از این پس نیز از جنگ و ستیز گریز نگیرم و آن گروهیکه با ایشان بجنگ در آمدم جز
جنگجوی و رزم آور و برشته ای میدان کارزار صبور نبوده اند پس عبید الله بن زیاد را از اینگونه رنج و محنت

شهادت بریر

سئل عن حبیب شهادت بریر

واطاعت من در فرمان خلیفه خبر باز ده که بریر بن خضیر را در آن هنگام که در عرصهٔ کارزار مبارز میطلبید بقتل رسانیدم الخ
نوشته اند چون آن مطرود جناب بریر را بکشت و آن اشعار را بمفاخرت برخواند پسر عمی داشت که او را عبد الله
بن جابر و بقولی عبید بن جابر میخواندند نزد او شد و گفت ای کعب بریر را کشتی سوگند با خدای او از جملهٔ مقربان
پیشگاه خالق مهر و ماه و از خواص اهل الله و از قرّاء زمانه و مردان فرزانه بود و او را بسیار ملامت کرد و گفت باز
گوی بکدام روی خدا را ملاقات بخواهی نمود آن مطرود سخت پشیمان شد و شعری چند در پشیمانی خود بگفت که
این معنی نزدیک است اگر خدای مرا سعادت دادی و بخواستی هرگز بقتال اینگروه نیکوکار مبتلا نمیشدم و بکار زار
ایشان حاضر نمیکردیدم و نعمتهای دنیا را در جنگ پسر مرد ظالم ستمکار قرار نمیدادم اما در این عذر بدتر از گناه
بمذهب اهل جبر میرود و تمامت امورات را از خیر و شر بخداوند راجع میگردانند و البته قاتل مانند بریر کسی چرا بیگناه
از مذهب اسلام بیخبر باشد نتواند بود و بالجمله میگوید امروز بر من روز ننگ و عار و دشنام گشت و ابنای زمانه
تا پایان روزگار از این کردار ناشایسته من حدیث خواهند کرد ایکاش در زندان ما در پاره حیض بودم و در روز
جنگ حسین جای در گور میداشتم وای بر اینحال و روزگار نکوهیده سؤال من هیچ نمیدانم روز قیامت در
پیشگاه خالق خود چه برهان و عذر مستمسک شوم و در قتل بریر در روز حساب و هنگامهٔ هولناک قیامت اقامت
هیچ حجتی نمیتوانم نمود صاحب روضة الشهداء گوید کعب از کردار خود پشیمانی گرفته از میان سپاه بیرون شد
و دهشت و وحشتی عظیم بروی چیره گشت و فریاد همیکرد تا بمرد و چنان خون ناحق بادیه برد و بروایتی که ابن
اثیر و بعضی دیگر آورده اند چون کعب قاتل بریر بسرای خود بازشد زوجه اش گفت یاری دشمنان پسر فاطمه کردی
و سید القراء بریر را شهید ساختی بخدای قسم هرگز با تو سخن نمیکنم و در شرح شافیه و بعضی کتب دیگر شهادت
بریر را بعد از شهادت جمعی از شهداء رضوان الله علیهم مسطور نموده اند و نوشته اند سی تن از دوزخ فرستاد

خوشا روز با شهدا

بیان شهادت وهب بن عبد الله
کلبی رضوان الله تعالی علیه

چون جناب بریر علیه الرحمه برضوان یزدان پیوست وهب بن عبد الله بن جناب کلبی که جوانی نیکوروی مشکین
موی حمیده رفتار پسندیده رخسار در کمال صباحت و جمال ملاحت ممتاز بود و هفده روز میگذشت که از
زمان دامادی او بپایان رفته بود و هنوز بساط عیش و کامرانی نسپرده بود مهیای میدان جهاد گشت و او را
مادری بود که قرام داشت چون حال آن زار جگر سوز را بدید نزد فرزند آمد و گفت ای فرزند دلبند ای نوخواسته
ارجمند ای قوت تن و روان ای سرور دل و جان مرا با تو آنگونه محبت است که آنی بی تو آرام ندارم و بصحبت
تو چنان دل باخته ام که طاقت یکساعت مهاجرت نیاورم اما ای پسر فرح نسیر یک جگر گوشهٔ مصطفی در این
صحرای محنت افزای کربلا و این گروه پر جفای بیوفا فرد مانده است همیخواهم امروز مردی کنی و مرا بر خوان
سعادت از خون شهادت خویش شربتی برنهی تا آن شیر که از پستان من نوشیدی ترا حلال افتد هم اکنون
از تو خواستارم که نقد جان عزیز را بر طبق اخلاص بگذاری و در حضرت حسین مقدم داری تا بامداد قیامت
از تو خوشنود باشم جان ما در شتاب کن و در خدمت او نثار کن و چون مردان عدا از هوی و بوس

وزن دامان چشم برگیر وهب عرض کرد ایا در مهر پرور مرا با امام زمان از تقدیم نیم جانی که بودیعت
دارم مضایقت نباشد اما دلم بجانب آن نوعروس نگرانست اگر اجازت میدهی بروم و شوم و از وی
بخواهم تا مرا بحل کند مادرش گفت برو و از آن بپرهیز که زنان که در عقل نقصان دارند مبادا افسون و افسانه
بکار آورد و ترا بشیفتگی خویش بفریبد و تو بسخن او و عیش چند روزه روزگار را از سعادت ابدی و دولت
سرمدی باز مانی وهب گفت ایا در هیچ دغدغه بخاطر مگذران که ما در میدان محبت فرزند پیغمبر چنان کمر
بر میان تنگ ساخته ایم و نقش مودت او را چنان بر لوح خاطر طراز داده ایم که بهیچ افسونی و تدبیری
نشاید برد و دلپس نزد آن تازه عروس بیامد و گفت ای یار وفادار همانا می بینی فرزند رسولخدا در این دشت
پر بلا چگونه غریب و تنها و بجنگ اشقیا مبتلا مانده است بر آنسرم که سرم را در خدمت آنسرور تقدیم نمایم
و بر مصحف سعادت آیت شهادت رقم نمایم تا بامداد قیامت برضایت خدا و شفاعت شفیع روز جزا
و خوشنودی فاطمه عذرا و عنایت علی مرتضی موفق شوم نوعروس آهی از دل پر امید برکشید و گفت ای شوهر
ستوده اختر هزار جان فدای بندگان امام حسین باد کاش در شریعت نیز حرب و جهاد بر زنان روا بودی تا من
نیز جان خود را فدا میکردم لکن بیقین میدانم هر کس امروز جان خود را در قدم مبارک آنحضرت دراندازد
فردا در قصور بهشتی با حوران نیکو سرشتی انباز گردد پس بیا تا باتفاق بخدمت آنحضرت شویم و در حضرتش با
من شرط کن که فردا که من پای در بهشت گذاری و این زن شوهری در آنجا از سر برگیری و در بهشت برین نیز یار و معین
تو من باشم پس متفقا بخدمت امام علیه السلام بیامدند و آن تازه عروس با تمام تضرع و بیقراری عرض کرد ای
پسر رسولخدا شنیده ام که هر شهیدی که از مرکب بر زمین رسد حوران فردوس سرش را در کنار آورند و در قیامت
جفت و قرین او شوند و این جوان داعیهٔ آن دارد که جان فدا کند و من از وی هیچ تمتعی نگرفته ام و دیگر اینکه
در اینجا غریب و بیچاره ام مادر و پدر و خواهر و برادر و خویشاوند و غمگسار و یاور و مددکار ندارم حاجت من
آنست که در عرصهٔ محشر مرا طلب کند و بی من به بهشت نرود دیگر اینکه من غریب زده ام مرا بشما بسپارد
تا مرا بدختران خود بسپارید تا در حرم محترم اهل بیت عصمت از جملهٔ کنیزان و خدمتکاران شمرده باشم و مرا
یقین است که در سراپردهٔ عفت و منزلگاه عصمت دست نامحرم با من آشنا نخواهد شد امام علیه السلام و یاران
آنحضرت از سخنان وی بگریستند وهب عرض کرد یا ابن رسول الله من پذیرفتار شدم که در روز قیامت وی را
با خود خواهم و چون شفاعت جدت رسولخدا اجازت بهشت یابم بی او قدم در مینو نگذارم و اینک او را
بشما سپردم آنحضرت مخدرات حجرات طهارت بسپارید چون از اینسخنان بپرداخت با چهره چون آفتاب درخشان
و دیداری چون یوسف کنعان بر مرکبی شتابنده ورزیده داوودی و خودی عادی بمیدان بتاخت و بروایت
صاحب روضة الشهداء رجزی بخواند که اول آن اینشعر است امیر من حسین است و او را درخش و لمعان
چون مشعل فروزنده اما در بعضی کتب دیگر اینشعر و چند شعر بعد از آن را نسبت بجوانی بدهند که بفرمان مادر ش
بمیدان آمد و بخواند چنانکه بخواست خدا مسطور شود و نوشته اند چون وهب بن عبد الله بمیدان جنگ
درآمد اینشعر را که قرین باین معنی است برخواند ای گروه ستمکار اگر مرا نشناسید منم فرزند رشید

مردی که از قبیله بنی کلب است زود دانسته که مردی و مردانگی و ضربت و صولت و حمله مرا در هنگام جنگ بنگرید و از آن پیش که مقتول شوم چندان از شما بکشم که خون خود و یاران خود را از شما بجویم و اندوه و غم از دل ایشان برگیرم همانا جنگ نوجوشش و جهاد و خروشش مرا بازیچه کودکان شمرد بالجمله از آن پس اسب بجولان آورد و میدان بتاخت و شعری چند در مدح امام حسین بخواند و در پهنه جنگ اسبی چند بکرد و هنری چند بنمود چنانکه از همه کس بانگ تحسین و آفرین برخاست پس در طلب هم‌آورد فریاد برکشید هر کس بیامد بقوت نیزه آنجا از پشت مرکبش نگونسار ساخت و گاهی با ضرب تیغ بخاک و خون میکشید تا جمعی بسیار را بهلاکت درآورد و از کشته پشته بنمود آنگاه بقصد مادر و زوجه خویش باز شد و چون مادرش را بدید گفت مادر گوی از من خوشنود شدی گفت آری پسر مردانگی نمودی و رسم فرزانگی را فرو دی و علم نصرت و درفش شجاعت برافراختی اما رضامندی من وقتی است که تا جان در تن داری از میدان حرب تقاعد نورزی وهب گفت ای مادر گرامی آنچه فرمائی اطاعت میکنم لکن دلم بجانب عروس گرایان است اگر رخصت میدهی بوداع بازپسین بروم مادرش اجازت داد و آن نوجوان بخیمه آن نوعروس برفت و آوازی جانگداز بشنید که از سوز فراق برمیکشید وهب طاقت برفت و خویشتن را از مرکب بیفکند و بخیمه عروس بیامد و نگران شد که سر بر زانوی حسرت نهاده از سرشک دیده گلزار چهره را آب میرساند وهب از حال او بپرسید و او از تیرگی روزگار و اندوه فراق بازنمود آنجوان متعاقب بنشست و سرش را در کنار گرفته از هر جا سخنی در پیوستند ناگاه از میدان جنگ آوازی برآمد که مبارز طلب آیا کسی هست که بمیدان آید جوان برخاست و وداع بنمود و عذر بخواست و بر مرکب برآمد و بطرف رزمگاه روی کرد عروس بروی بنگریست و میگریست مادرش او را تحریص کرد و روزگار شجاعت بکام وی آورد وهب مرکب برجهاند و بر میدان جنگ روی کرد و این اشعار را که قریب باین مضمون است بخواند که ای مادر وهب در نبرد دشمنان و طعن و ضرب ایشان که از روی ایمان پروردگار عالمیان اطاعت فرمان تو میکنم و [illegible] تو خشنودم تا [illegible] بکار بخشانم همانا من مردی نیرومند و صاحب شمشیر بلند هستم و هنگام جنگ زبون و عاجز نباشم و خداوند دانای توانا از بهر من کافی است آنگاه چون پیل دمان و ببر بیان با شمشیر آبدار و نیزه آبدار بمیدان تاخت و بسنان نیزه حکم بن طفیل را که در میدان بود از پشت مرکب در ربوده چنانش بر زمین بکوفت که استخوانهایش درهم شکست غریو از دو سپاه بچرخ ماه رسید چون وهب گردافکن مانند حکم بن طفیل مبارزی را بدو افکند آوازی شیر شکار را بیک حمله از زین در ربود و بر پشت زمین افکند و از آن پس هیچکس جرئت نیافت که با وی برابر شود لاجرم وهب چون شرار لهب مرکب بجانب قلب سپاه دشمن برانگیخت و همی از چپ و راست بتاخت و مرد و مرکب بر زمین بیانداخت تا نیزه او درهم خرد شد اینوقت دست برد و شمشیر آبدار چون صاعقه آتشبار برکشید و از دشمنان غدار در خاک و خون همی درکشید چشمها بر آن رزمگاه خیره ماند و فلک و ملک بر وی آفرین فرستادند لشکر مخالف از جنگ او بتنگ آمدند عمر سعد بر سپاه خود بانگ برزد تا دور او را فروگرفتند و همی نیزه و شمشیر بر وی فرود آوردند و یکی از آن مخاذیل نیزه بر مرکب وی بزد وهب پیاده ماند و بدانگونه جنگ داد تا آخر الامر از کثرت پیکار دست و

[illegible]

ارجوزه وهب [illegible]

بایشان از کار رفتند و بر زمین بیفتاد و سر مبارکش را از تن جدا کردند و در پیش صف لشکر امام حسین علیه السلام انداختند مادرش برجست و سر پسر برداشته روی بر روی وی مینهاد و میگفت آفرین نیکو کردی ای جان مادر ایکاش زاده مادر اکنون خوشنودی من از تو بدرجه کمال رسید و بشهیدان راه یزدان وصول یافتی پس آن سر را بیاوردند و در کنار نوعروس نهادند عروس میلی برداشت و بدان خون بیالود و در چشم کشید و نفسی سرد برآورد و گرم بازگردانید و جان بسپرد و بشوهر رسید و ابن شهرآشوب در مناقب گوید وهب بن عبدالله کلبی بعد از بریر بن خضیر علیهما الرحمه بمبارزت مبادرت گرفت و جمعی از آن مردم خبیث را بکشت و بعد از دیدار مادرش دیگرباره بقتال باز شد و جنگ بداد تا نوزده سوار و دوازده پیاده بکشت

بعد از آن دست راستش را بینداختند و اسیرش ساختند

داستان شهادت وهب بن وهب رضوان الله علیه و زوجه او

معلوم باد در مسئله وهب بن عبدالله و وهب بن وهب اخبار مختلفه بنظر رسیده و است بعضی حکایت هر دو را در ضمن حکایت یکتن نویسند و برخی بعضی حکایات را که نسبت بعبدالله بن عمیر کلبی داده اند مادر او را چنانکه مذکور شد ام وهب خوانده اند در اینمقام نوشته اند و در مقتل ابی مخنف و ینابیع المودة آن ارجوزه مذکوره لا تنکرونی فانا ابن الکلب را که سبقت نگارش گرفت به معلی ابن المعلی نسبت داده اند چنانکه مسطور میشود و داستان او را اشبه باین داستان مینویسند و چون صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی و عبدالله بن نورالله در کتاب عوالم و در بعضی کتب این نام را مذکور داشته اند و حکایتی بدو مخصوص آورده اند اگر در اینجا منفرداً مذکور شود از آن بهتر است که مذکور نگردد و اگر حقیقت داشته باشد نام شهیدی از زمره شهدا علیهم الرحمه ساقط باشد بعلاوه اینداستانی را که باین وهب نسبت میدهند آنانکه بوهب بن عبدالله نیز منسوب میدارند از روی تصریح مذکور نمیدارند اما در کتاب امالی و مقتل عوالم نیز افزون از یک وهب بن وهب مسطور نیست و بوهب نام دیگر اشارت نمیرود و خداوند بحقایق امور و احوال اعلم است اکنون بر سر حکایت رویم صاحب روضة الشهداء در ذیل احوال وهب بن عبدالله مینویسد در روایتی وارد است که زوجه وهب بمیدان آمد و خود را در خون شوهر میگردانید و خاک و خونش را بر چهره خود میمالید ناگاه شمر با جماعتی برآنجا عبور داد و نظرش بروی افتاد از نهایت شقاوت و قساوت رستم غلام خود را بفرمود تا عمودی بر سر وی بزد چنانچه آن زن هلاک شد و بشوهرش پیوسته شد نوشته اند این اول زنی بود که در جیش آن حضرت کشته شد و بقولی این زن شهیده مادر وهب بود و از این عبارت چنان برمیآید که غیر از این زن در جیش آن حضرت بقتل رسیده است و نیز [illegible] چنین سخنی نموده که غیر از این زن اول زنی بود در اسلام که وی را کشتند و نیز نقل کرده اند که مادرش سر پسر برداشت و در میدان جنگ بتاخت و آن سر را مانند گوی بیفکند آنگاه بر سینه قاتل وهب رسید او را بکشت و ستون یا چوب خیمه را برداشت و [illegible] نفر را بقتل رسانید امام حسین علیه السلام او را بخواند و آن زن بیامد و بمعذرت زبان برگشود و عرض کرد ایفرزند رسول خدای مرا امید و

شهادت مادر وهب

دارکه در مفارقت داماد و عروس افروخته بودم و هم حکایت کند که آن پیرزن میگفت ای وای روز جوانی کجاست تا باز یابم که انتقام پسر را چگونه باید جست و در روایت دیگر است که مادر وهب دو نفر را بضرب عمود خسته بیفکند و امام علیه السلام آن زن را بخواند ای مادر وهب تو با پسرت در خدمت رسول خدای صلی الله علیه و آله خواهید شد بطرف خیمه باز شو که جهاد از زنان برداشته شده آن زن نیکوکار بخیمه گاه باز شد و همیگفت خداوندا امید مرا از رحمت خود بریده مدار امام حسین علیه السلام فرمود ای مادر وهب خداوند هرگز ترا نا امید نفرماید و در این روایت از زوجه وهب نامی برده نشود و صدوق در امالی میفرماید بعد از زیاد بن مهاجر کندی وهب بن وهب که مردی نصرانی بود و او و مادرش بدست حسین علیه السلام مسلمانی گرفتند و در رکاب آنحضرت بکربلا آمدند بمیدان کارزار درآمد و اسبی سوار شد و چوب خیمه را برگرفت و با آنچوب جنگ نمود و هفت تن یا هشت تن از آن قوم را بکشت و از آن پس او را اسیر کرده نزد عمر بن سعد بیاوردند عمر گفت سر از تنش جدا کرده بلشکر امام حسین انداختند مادرش شمشیر وهب را برگرفت و بمیدان حرب بیرون تاخت امام حسین سلام الله علیه فرمود ای مادر وهب فرود بنشین چه خدای جهاد را از زنان برداشته تو و پسرت با جدم محمد صلی الله علیه و آله در بهشت خواهید بود و در این خبر نیز از زوجه وهب نامی برده نیست و در کتاب عوالم در ذیل شهادت وهب بن عبدالله کلبی مسطور است چون دست وهب از جنگ بیفتاد مادرش عمود خیمه را بگرفت و بدو روی کرد و همیگفت پدرم و مادرم فدای تو باد در حضور اینجماعت طیبین حرم رسولخدای قتال بده وهب چون مادر را بدید بدو بازگشت تا او را بخیمه زنان بازگرداند مادرش دامن پسر را بگرفت و گفت باز نمیشوم تا با تو کشته شوم امام حسین سلام الله علیه فرمود از اهل بیت من پاداش خیر بینید خدای ترا رحمت کند بخیمه زنها باز شو و آن زن باز شد و در اینجا حکایت زوجه وهب و شهادت او را بدست غلام شمر مذکور میدارد و میفرماید در روایتی دیدم که همین وهب نصرانی بود و او و مادرش بدست مبارک حسین علیه السلام اسلام آوردند و این وهب در هنگام مبارزت بیست و چهار تن پیاده و دوازده سوار از لشکر ابن سعد بکشت آنگاه او را اسیر کرده نزد ابن سعد بیاوردند ابن سعد گفت سخت صولتی داری و فرمان داد سرش را از تن جدا کرده بلشکر حسین علیه السلام افکندند الی آخر الخبر و اینکلمات که در اینجا مسطور افتاد و موافق همانست که در ذیل حکایت عبدالله بن عمیر کلبی و زوجه او مذکور شد و بازنموده آمد که از کوفه بخدمت آنحضرت بیامدند و در شرح شافیه غلامی نصرانی که او را وهب میخواندند و با مادرش بدست امام حسین علیه السلام ایمان آوردند بیست و چند تن پیاده و دوازده سوار را بکشت و بعد از زخم شمشیر و نیزه در وی بدیدند و سرش را ببریدند و نزد مادرش افکندند بگرفت و در دامان خود بگذاشت و همی خون از چهره اش بشست و همیگفت سپاس خدایرا که روی مرا بشهادت تو ای فرزند من در حضور ابی عبدالله الحسین علیه السلام سفید کرد پس از آن روی با جماعت آورده گفت ای امت سوء گواهی میدهم که یهود در معابد خود و نصاری در کنیسه خود از شما بهترند آنگاه آن سر را بجانب آنقوم پرتاب کرد چنانکه بقاتل وهب رسید و او را بکشت بعد از آن بشهادت جوانی بی اسم اشارت میکند و خبر مادر وهب را در حق او مذکور میدارد چنانکه مسطور خواهد شد و در مقتل ابی مخنف و ینابیع المودة بعضی اینکلمات را در ذیل شهادت معلا ابن المعلا مذکور میدارد و با این تفاصیل و اختلافات متعدده منسوبان حکم صریح براین نمود که وهب نام دو نفر بوده است و همچنین نفی صریح نیز توان کرد

که دو نفر بوده اند و از این پیش در بیان ورود حضرت امام حسین علیه السلام بمنزل ثعلبیه و شرفیابی مردی نصرانی با مادر خود بخدمت آنحضرت و اسلام ایشان اشارت شد که بعضی اینمرد را وهب بن وهب بن عبدالله کلبی نوشته اند که جوانی خوشروی بود و از برکت معجزه امام علیه السلام و جوشیدن آب در بیابان بی آب مسلمان شد و چون براینخبر بدقت بنگریم میتوانیم بگوئیم وهب بن عبدالله همان وهب بن وهب بن عبدالله است و در قلم کاتب در بعضی جاها کلمه وهب اول ساقط شده و وهب بن عبدالله کلبی نوشته اند و گاهی عبدالله از قلم افتاده که جد وهب میشود و وهب بن وهب نوشته شده و نیز پاره اخبار مادر وهب و مادر معلا ابن المعلا و آنجوان دیگر که با مادرش که در کربلا حضور داشته باخبار وهب شبیه است و با همدیگر مخلوط شده است در نظر نویسندگان دو نفر میآید و هم ممکن است آنجوان بی نام که با مادرش حاضر شده همین وهب باشد چنانکه مینویسند در منزل ثعلبیه مردی نصرانی بیامد و مادرش با او بود و شرفیاب شدند و اسلام آوردند و از نامش چیزی ننویسند و در زیارت ناحیه مقدسه وهب بن عبدالله مذکور نیست و از این پس نیز در جای خود اشارت میشود والله اعلم

بیان مبارزت و شهادت عمرو بن خالد ازدی علیه الرحمة

چون وهب سعادت شعار بحضرت پروردگار راه یاب پیوست عمرو بن خالد ازدی دامان مردی برکمر بزد و از حضرت سید الشهداء بتعاون دیگر یاران رخصت جهاد بجست و وداع بگفت و با بالائی بلند و چهره دلپسند و گوهر تابناک و نیتی پاک بر اسبی تازی برنشسته برگستوانی منقش بر آن مرکب برکشیده و جامه جنگ و آلت کارزار که درخور شهریاران روزگار بود بر تن بیاراسته بمیدان کارزار رهسپار آمد و با تیغ آتشبار و سنان آبدار آتش در روان اشرار بیفکند و آب از دیده نظار فرو آورد و این شعر را با رجزه بخواند که معنی آن بفارسی چنین میآید ای نفس بحضرت رحمن مشتاق باش و بروح و ریحان بشارت یاب امروز آنروز است که شهادت را که در ازل بر لوح وجودت ثبت کرده اند دریابی و پاداش خود را باحسان و اکرام بنگری و هر چه سرنوشت تو است در حضرت یزدان موجود است البته بآن میرسی پس از مرگ اندیشه مکن در میدان شهادت کرم بتاز چه هر زنده دستخوش مرگ و پاکوب فنا است پس شهید شدن و گوی سعادت ربودن بهترین اقسام مردن است و صبوری بر شدائد طعن و ضرب و قتل و قتال با کفار موجب ایمنی از آتش آن سرای است ای گروه ازد که فرزندان قحطان هستید بهتر امور صبوری و شکیبائی بر اینگونه صدمات و بلیات است و بعد از خواندن این رجز خویشتن را بر لشکر ابن سعد بزد و همی قتال داد تا شهید گشت و در بعضی کتب وی را عمرو بن خالد صیداوی نوشته اند لکن در اکثر کتب مقاتل غیر از اینست والله تعالی اعلم

بیان شهادت خالد بن عمرو بن خالد ازدی علیهما الرحمة

بعد از آنکه عمرو بن خالد جمعی را بکشت و شهید گشت پسرش خالد بن عمرو بحکم و من یشابه اباه فما ظلم روی بمیدان کارزار نهاد و از حضرت سید الشهداء سلام الله علیه اجازت جهاد بجست و دل بر مردانگی بنهاد و این چند

بیت

بیت را با رجوزه بخواند که باین مضمون است ای گروه مردان قحطان بر مرگ صبر کنید تا در ریاض رضوان یزدانی جای گیرید انخدا وندیکه صاحب مجد و عزت و برهان و برتری و بزرگی و جود و احسان است ای پدر من همانا در بهشت در قصریکه بسیار نیکو بنیان است جای کردهٔ الحاصل بعد از آنکه شرایط جهاد و علامات دلاوری و مبارزت و قتل و قتال را بجای آورد و جمعی را بر مراتب جگر آوری و دلیری خود نگران گذاشت شربت شهادت بنوشید و با پدر فرخنده اثر پیوسته شد و ابن شهر آشوب این بیت اخیر را صبرا علی الموت بنی قحطان که در بعضی نسخ در ارجوزهٔ عمرو بن خالد مسطور است بدو منسوب میدارد و در بعضی کتب بعد از قتل خالد بن عمرو نوشته اند در این روز شمر ذی الجوشن بیامد و در مقابل امام علیه السلام بایستاد و گفت حسین کجاست فرمود اینک منم آن خبیث گفت بشارت باد ترا باتش فرمود من بحضرت خدای رؤف مهربان میروم و جد بزرگوارم شفیع مطاع است تو خود کیستی گفت شمر بن ذی الجوشن هستم فرمود بزرگست خدای حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله فرموده است که گویا من همی چنان دیدم که سگی ابلق در خون عترت طاهرهٔ من دهان برده است و من خود این قضیه را در خواب دیدم که سگان چند مرا بدندان میگیرند و از همه شدید تر سگی پیس یعنی ابرص بود و ای ابرص مشئوم چنین می بینم که آن سگ تو باشی معلوم باد ازین پیش در قصه جسارت ابن جوزه و هلاکت او بنفرین آنحضرت بپاره ای

مکالمات اشارت شد شاید شمر نیز علیحده نموده باشد

بیان محاربت و شهادت سعد
بن حنظلهٔ تمیمی رحمة الله علیه

بعد از خالد بن عمرو رضوان الله علیه سعد بن حنظلهٔ تمیمی که میدان گردان را مرد و شیر ژیان را هم آورد بود چون میدان کارزار را از مرد پیکار خالی دید نور شهادت قلبش را روشن ساخت و بحضرت ابی عبد الله علیه السلام سلام بداد و پاسخ بیافت و اجازت مقاتلت حاصل کرده چون رعد غران خروشش برآورد و این شعر را با رجوزه بخواند ای نفس بر شمشیر بران و تیرهای پران و سنان آبدار شکیبائی کن تا در بهشت برین با حوران و حور العین قرین گردی و این حوریان بزرگ چشم نیکو دیدار ناز پرور خوش رفتار مخصوص آنکسان هستند که در پی رستگاری برآیند و دین خود را بتهمت نجویند ای نفس برای راحت همیشگی و شادی پیوستگی جد و جهد کن و در طلب خیر و خوبی رغبت بجوی الحاصل چون از این کلمات بپرداخت بر صف گردان جنگجوی و رد مردان کینه خوی بتاخت و حربی عظیم در انداخت و زمین را از خون دشمنان دین رنگین نمود تا گاه نامردی بروی بتاخت و تیغی براو براند و بسعادت شهادتش برخوردار ساخت و در اغلب کتب

نوشته اند که سعد رضوان الله تعالی علیه جمعی از اشقیا را بکشت

بیان مبارزت و شهادت عمرو
بن عبد الله مذحجی علیه الرحمه

بعد از سعد بن حنظله علیه الرحمه عمرو بن عبد الله مذحجی را علیه الرضوان آرزوی مبارزت با اعادی دین از جای برآورد و جام سعادت بنوشید و بحضرت سید الشهداء علیه السلام بیامد و سلام گفت و جواب

شنفت و اجازت مبارزت بجست و با دراک آن شرافت رخصت یافت و در بعضی کتب از عبد الله مسطور است بالجمله با تیغی کبود و تراز منیع مرکب بمیدان تاخت و با دلی پرکین و جبینی پر چین بر مشرکین بتاخت و این شعر را با رجوزه قرائت کرد که در فارسی قریب باین معنی است همانا قبیلهٔ سعد مذحج دانسته اند که من در پهنهٔ کارزار شیری شرزه ام که شکار خود را دستخوش اضطراب و لرزه دارم و دشمنان بکاوراک را اسلحه کارزار میدان پیکار ساخته است فرقش را با شمشیر برهم شکافم و خصم قوی پنجه را ذلیل و خوار سازم بلکه خوراک سگ و کفتار گردانم بالجمله پهنهٔ میدان را بر سینهٔ کین آوردگان تنگ ساخت و شهاب تیغش دیدهٔ نظاره را بی نور نمود و روز روشن را تاریک داشت آورد میدان را از دیگ ساخت صفحهٔ تیغ را بخون جنگاوران رنگین و نفس را که در جملهٔ نفوس تسکین گردانید و از آن پس که جمیرا از زین بزمین آورد روح شریفش از شمشیر دشمنان بروضهٔ رضوان آشیان گرفت در بعضی کتب قتل این شهید بزرگوار را رضوان الله علیه بدست مسلم ضبابی و اعانت عبد الله بجلی نوشته اند

بیان مبارزت حماد بن انس
و شهادت او رحمة الله علیه

بعد از عمیر بن عبد الله حماد بن انس علیهما الرحمة و الرضوان را شوق شهادت حرکت داده در حضرت ابی عبد الله علیه السلام سلام بداد و جواب بشنید و رخصت بخواست و اجازت دریافت و بمیدان هیجا بتاخت و لوای مبارزت برافراخت و سر دشمنان را از تن دور و در پهنهٔ میدان بگوی چوگان مرد و میمنود تا آخر الامر سعادتش قوت گرفت و بشهادت پیوست

بیان مقاتلت وقاص بن مالک
و شهادت او علیه الرحمه

بعد از حماد بن انس رضی الله تعالی عنه وقاص بن مالک را قوهٔ جاذبهٔ سعادت سلوک شهادت گردانید باستان مبارک امام علیه السلام بعرض سلام و شرف جواب و استدعای اجازت و ظهور رحمت نائل شده و با دلی شاد و روانی آزاده و تنی آزاد و پشت پائی بر این سرای سپنج بزد و در وی بسرای جاوید بیاورد و بمیدان دغا و عرصهٔ هیجا بتاخت و با تیغ و تیر و سنان مرد و مرکب بخاک افکند و از آن پس که دوازده تن از آن مردم خبیثه را با خاک تیره جلیس گردانید بدست مردی نکوهیده و طعن نیزهٔ نامردی ناستوده بشرف شهادت فائز و در بهشت برین و رضوان نعیم با حور العین انیس شد علیه الرحمة و التحیة

بیان مبارزت شریح بن عبید
و شهادت آن بزرگوار علیه الرحمه

چون وقاص بن مالک رضوان الله علیه از قصور رمینو مناص گرفت شریح بن عبید را شور شهادت سر و سرسام ساخت و بحضرت ابی عبد الله صلوات الله علیه بشتافت و سلام آورد و بداد و رخصت جهاد دریافت و مرکب تیزگام بمیدان نبرد بتاخت و با اسلحهٔ کارزار به پیچ و راست شتابان همی شد و با

دست یلی بطل مبارز را از پشت زین بر پشت زمین میافکند و میدان جنگ را از خون آن مشرکان لعل رنگ ساخت تا قضا کار خود را ساخت و در خلال مبارزت و قتال هر کو بسش را خطائی برفت و آنرا دراکه هموار بصواب میرفت بر تراب افکند جمعی از مشرکان نابکار گرد آن بزرگوار را فرو گرفتند و بار خمهای متوالی و ضربهای متواتر اعضا و اجزای او را جزو جزو و عضو عضو او را متفرق ساختند رحمة الله علیه و در بعضی نسخ شریح بن عدی نوشته اند

بیان شهادت جناب ابی حجل مسلم بن عوسجه اسدی رحمة الله علیه

بروایت صاحب روضة الشهداء بعد از آنکه شریح بن عبید بروضهٔ رضوان شتافت جناب ابی حجل مسلم بن عوسجه که از عظمای اصحاب و بزرگان دین و با صدق مقال و صفوت خیال بود قدم بعرصهٔ میدان نهاد و با عزمی چون پلنگ و غریوی چون نهنگ این شعر را که باین معنی است رجز بخواند ای مردم نابکار و گروه ستمکار اگر از حسب و نسب من میپرسید منم شیر بیشهٔ شجاعت و ضرغام بیشهٔ بسالت و از بزرگان و بزرگ زادگان جماعت بنی اسد پس هر کس با بظلم و ستم برود از طریق رستکاری و هدایت براه گمراهی و ضلالت رغبت نموده است و بدین خداوند جبار صمد کافر گردیده است الخ پس از این ارجوزه آن بندهٔ جلیل خداوند جمیل عازم قتال آن قوم نخجسته منوال گشت و آن بزرگوار در غزوهٔ آذربایجان کارهای بزرگ مینمود و کار را بر مشرکان تنگ نمود و چند نوبت قران در حضرت امیر المؤمنین بگذرانید و خود را بآن مقام باز رسانید که علی علیه السلام او را برادر خواند و در امتحانات عدیده روی سفید گشت و در مراتب شجاعت و دلیری امتیاز داشت در اینوقت باجازهٔ حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه با شمشیر آتشبار و نیزهٔ برق آثار بمیدان آمده طریق شدید و جولانی کامل بداد و بقول ملا حسین کاشفی رجزی در مدح شاه شهیدان بخواند و در ذیل آن از محمدت قبیله و منقبت عشیرهٔ خود تذکره همیکرد در اثنای اینحال مبارزی از طرف لشکر ضلال و جدال بحرب او بیرون تاخت جناب مسلم چون بحر خروشان در برابر حملهاش بایستاد و حمله او را رد کرده آنگاه نیزه بر پهلوی او بزد چنانکه سر سنان از طرف چپش بیرون آمده سپاه امام حسین سلام الله علیه خروش بر آورده تکبیر براندند و نعرهٔ صلوات باوج سموات رسید و لشکر عمر بن سعد خیره گردیده شرمسار سر بزیر انداختند چه آن مرد دلیری اندار و کنداوری شجاعت آثار بود مبارزی دیگر بیرون آمد و طعن و طردی بنمود و شربت مرگ بنوشید دیگری بدو روی کرد و هر چه زودتر بیاران گذشته روی نمود و بدینگونه بیامدند و کشته شدند تا پنجاه تن مبارز سخت جان را بیجان کرد و نیز با شمشیر آبدار شش نفر دیگر را بقتل رسانید عاقبة الامر زخمی گران دریافت و از پای در آمد در همانساعت حضرت امام حسین علیه السلام و حبیب بر سر او حاضر شدند هنوز رمقی در تن باقی داشت امام حسین علیه السلام فرمود ای مسلم طایفه از یاران ما را اجل دریافت و جمعی که زنده اند انتظار آنرا میبرند غم مخور و اندوه مدار که ما نیز دم بدم بتو همراهیم و همراه یکدیگر بخدمت پیغمبر و ولی او خواهیم رفت الخ چون مسلم این سخن بشنید دیده برگشود و در دیدار مبارک امام ابرار نگران شد و تبسمی بنمود بعد از آن حبیب گفت ای مسلم ترا بشارت باد به بهشت مسلم با آوازی ضعیف فرمود خداوند

بشارت

ان قبلوا عنی ... (حاشیه)

فقال الحسین رحمک الله یا مسلم فمنهم من قضی نحبه ومنهم (حاشیه)

بشارت دهد ترا بخیر ای حبیب آنگاه حبیب گفت ای مسلم اگر من دانستمی که بعد از تو در جهان زنده میمانم خواستار شدم تا من وصیت کنی لکن مرا یقین است که هم در اینوقت بتو میرسم و رخت زندگانی از این ویرانهٔ فانی برمیبندم و در اینحال چگونه در طلب وصیت تو بر آیم مسلم گفت وصیت من آنست که دست از قتال این مردم شقاوت نهاد بر نداری و از دقایق فتوت و مردانگی فرو گذاشت نکنی و در حضور مبارک امام حسین علیه السلام شمشیر بزنی تا گاهی که جان خود را فدای جان او کنی حبیب فرمود قسم بپروردگار کعبه چنان خواهم کرد و این وصیت را بجای خواهم آورد و مسلم بن عوسجه او را دعای خیر بگفت و روی بجانب امام حسین علیه السلام آورده عرض کرد یا بن رسول الله رفتم تا بشارت دهم ترا در حضرت جدت برسانم و پدرت را از آمدن تو بیاگاهانم پس دیده بر هم نهاد و قدم بر دیدهٔ حور العین بهشت برین بگذاشت کنیزکی از مسلم بمی ناله زند بر آورد و همیگفت یا سیداه یا ابن عوسجتاه بعضی از سپاه عمر که بر شهادت همیداده مسلم بن عوسجه را بخشنیم و اظهار شادمانی میکردند چون شبث بن ربعی این فغان بشنید زبان بدشنام و نفرین ایشان برگشود و گفت بسی عجب مردی که بکشتن چون او مردی افتخار کنید و عزت او را ذلت میکنید بدو پر قتل مانند مسلم شخصی شادمانی میورزید که در جنگ آذربایجان از آن پیش که صفوف لشکر مؤمن و کافر بهم برسند شش تن مشرک را بقتل رسانید سوگند با خدای که مسلم در اسلام و مسلمین مشاهد ماثوره و مواقف محموده داشت غریب حالتی است که شبث بن ربعی در قتل مسلم بر آنگروه ملامت و نفرین میکند لکن خودش بقتل فرزند رسول و سرور سینهٔ بتول شادمانی میکرد و در بعضی کتب نوشته اند از جمله قتلهٔ جناب مسلم بن عوسجه علیه الرحمه مسلم بن عبد الله ضبابی و عبد الله بن ابی خشاره و بقولی ابی خشکاره بجلی بودند و در بعضی کتب نوشته اند چون عمرو بن الحجاج با جمعی از لشکریان خود از جانب فرات بر لشکر امام علیه السلام حمله ور شدند جنگ مغلوبه کردید و گرد و غبار برخاست بعد از آنکه فرو نشست ابو حجل مسلم بن عوسجه اسدی نگران شدند که بر زمین افتاده دست و پا همیزند و حشاشه از جان باقی دارد امام علیه السلام بر بالین او در آمد و آیهٔ شریفهٔ منهم من قضی نحبه را بخواند و فرمود یا مسلم خدای ترا رحمت کند چنانکه قانون آنحضرت در اینروز بر اینگونه بود که هر یک از اصحاب که بجهاد میرفتند امام علیه السلام را وداع مینمودند و عرض میکردند السلام علیک یا بن رسول الله و امام میفرمود و علیک السلام و نحن خلفک سلام بر تو باد ما نیز از عقب تو میرسیم و این آیهٔ شریفه را قرائت میفرمود چنانکه از این پیش نیز با همین مطلب اشارت شد بعد از آن حبیب بن مظاهر فرا رسید و گفت

ای مسلم مصیبت تو بر من بسی سخت و ناگوار است الی آخر الخبر علیهما الرحمة و الرضوان

بیان شهادت پسر جناب مسلم بن عوسجه رحمهما الله تعالی

چون جناب مسلم رضوان الله علیه بریاض رضوان پیوست پسرش گریان و نالان روی بمیدان آورد و چون شیری آشفته و دلیری پدر کشته بخون آنجمع تشنه شد امام حسین علیه السلام او را از آن اندیشه باز داشت و فرمود ای پسر پدرت شهید شد اگر تو نیز کشته شوی مادرت در این بیابان بی آب و گیاه ضایع بماند در پناه کدام

کس جای نماند چون پسر مسلم این کلام مبارک را بشنید اراده مراجعت کرفت مادرش که زنی متنزه و
دین دار و با غیرت و حمیت بود هراسان و پریشان بروی شتاب نمود و سر راه بروی بگرفت و فریاد
کنان گفت ای پسر سلامت خویش را بر نصرت پسر پیغمبر برگزیده داری اگر از این جنگ درنگ جوئی هرگز
از تو خشنود نباشم پسر روی بمعرکه نهاده حمله سخت بیفکند مادرش از عقب او شتابان برفت و همی فریاد
بر کشید ای پسر سعادت بجوی و خود را فدا کن دار تشنگی و آشفتگی مترس و شادان باش که هم اکنون از دست
ساقی کوثر سیراب میشوی آنجوان جوان بخت دل سخت کرده بحرب درآمد و چون شیر خشمگین بکوشید
و آلات حرب بکار برد و بزد و بکشت و برآورد و بیفکند تا بیست تن و بقولی سی تن از گروه شقاوت
نشان مشرکان را بخاک هلاک درآورد و شهید گشت سر شریفش را از تن جدا کرده نزد مادرش بیفکندند
آن سوخته آفرین گویان بگریست و میگریست و هرکس میدید گریان میگشت

بیان شهادت نافع بن هلال بجلی
علیه الرحمة والرضوان

چون پسر مسلم بن عوسجه علیهما الرحمه بدولت شهادت برخوردار شد نافع بن هلال بجلی آهنگ میدان و نبرد مردان
نمود و بروایت ابن اثیر گاهی که برادر عمرو بن قرظه انصاری حمله بر امام حسین علیه السلام آورد نافع بن هلال
مراهی او را با طعن نیزه بیفکند و چنان مینماید که دیگری غیر از نافع بن هلال بجلی باشد که در حق او مینویسند نافع بن هلال
بجلی نام خود را بر تیر خود مکتوب و تیرها مسموم ساخته بود و با جمله از امام حسین علیه السلام اجازت حرب بخواست
و بمیدان نبرد بشتافت و با تیر جانگداز دوازده تن را بکشت و این جمله سوای آنان بود که مجروح ساخته
بود و چندان حرب نمود که چون دو بازویش را در حربگاه درهم شکستند و او را اسیر بگرفتند شمر بن ذی الجوشن
او را با خود نمود و نزد عمر بن سعد بیاورد و این وقت خون بر چهره او جاری بود و همیگفت دوازده مرد از شما
بکشتم سوای آنانکه زخمدار کردم و اگر بازو و ساعدی از بهرم باقی بودی هرگز اسیر شما نیامدم این هنگام شمر
شمشیر برآورد تا او را بکشد نافع بدو گفت سوگند با خدای اگر از مسلمانان بودی سخت بر تو گران مینمود
که خدای را ملاقات کنی گاهی که خون ما را برگردن داشته باشی پس شکر و سپاس خداوندی را که مرگ
ما را بر دست بدترین خلق خود بگردانید پس شمر او را بکشت

بیان شهادت هلال بن حجاج
بدست اشقیا لعنة الله علی قاتله

چنانکه مجلسی علیه الرحمه در بحار و جلاء العیون و صدوق رحمة الله علیه در امالی و صاحب عوالم و مهیج کتاب
تذکرة الائمه نوشته اند بعد از شهادت بعضی از شهدا علیهم السلام هلال بن حجاج در امواج بحر حرب
غوطه ور گردیده و سیزده تن را با شمشیر بران سر از بدن برداشت و جوشش او رضوان الله علیه بیار
شهیدان ملحق نمود و بقولی بروایت دیگر با تیر و ترکش داشت بمخالفان پران کرد و چون تیری از ترکش نماند
دست بشمشیر آورد و بزد و سیزده و ... سقر گردانید پس دستهای او را شکسته و دستگیرش کرده
نزد

نزد عمر سعد بردند و بحکم آن مردود سر از تنش جدا ساختند و صدوق علیه الرحمه مینویسد هلال بن حجاج
بعد از شهادت وهب بن وهب بمیدان مبارزت مبادرت گرفت و این شعر با رجوزه قرائت کرد
ارمی بها معلمة افواقها تا آخر و معنی آن اینست می اندازم این تیرها که سر آن علامت دارد و رنگین ادعو بها معلمة افواقها
میباشد بخون ایشان و پرهیز نمودن ایشان از آن تیرها برای نفوس ایشان فایدت نمیبخشد و این معنی
در صورتیست که ارمی بصیغه متکلم و مبنی بر فاعل باشد اما اگر مبنی بر مفعول باشد معنی آن چنین خواهد بود
مرا بتیرها و سنانهای مرگ خیز میزنند گاهی که بخون من رنگین میباشد و نفس مرا پرهیز کردن از مرگ حتمی
فایدتی نمیرساند و نیز در بحار مسطور است که سیزده تن را بکشت و آخر الامر به تیر و شمشیر مخالفان شهید شد
اما صحیح اینست که این شعر با نافع بن هلال منسوب باشد و گرنه هلال بن نافع چه تیرهای یکی از ایشان و تن چنانچه
اشارت شد مسموم بود و معنی آن نیز اینست که چون این تیرها مسموم است حذر کردن از آن برای هیچکس
مفید نیست یعنی بمحض اینکه بر کسی بزنند او را هلاک مینماید و از شعر دوم معلوم میشود و هلال بن حجاج همانست که
در میدان بیامد و جنگ بنمود و سیزده تن را بکشت و شهید شد چنانکه در بدایت اینحکایت مذکور شد

بیان مبارزت هلال بن نافع و
شهادت او علیه الرحمة والتحیة

هلال بن نافع بجلی که شیر بیشه شجاعت و پردلی بود بعد از شهادت شهدا و بقولی بعد از شهادت جناب مسلم
بن عوسجه آهنگ جنگ نمود و از حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه اجازت بخواست و این شعر ارجوزه
بخواند چنانکه از این پیش یک بیت آن اشارت رفت این تیرهای جانگداز که نوک آن بخون دلاوران ادعو بهالی
رنگین و نشان است شما را هدف میکردانم و هیچکس را پرهیز کردن از این تیرهای مسموم فایدت نرساند
چه این تیرها بزهر آب داده شده و هنگام پریدن بدشمن صداها و اضطرابها دارد و زمین را از خون
دلاوران پر میکرداند ابو مخنف مینویسد هلال بن نافع بجلی تربیت یافته دست مبارک امیرالمؤمنین علی
علیه السلام و از سواران نامدار و جنگجویان جلالت آثار و در تیراندازی و فنون آن بسیار ماهر و تا هر بود
نام خود و پدرش را بر تیر مینوشت و چون از چله کمان پران میکرد بر اندام دشمن می نشست پس در این روز
تیری بزه برگذاشت و این بیت که ترجمه اش مسطور شد بخواند و بر آنقوم حمله ور شد و بروایتی یکی از
مبارزان شام که قیس نام داشت بمبارزتش بیرون تاخت هلال تیری به وی پران کرد قیس سپر در پیش کشید
تیر از سپر بگذشت و سر از پشت قیس درآورد و لشکر عمر سعد چون اینوقت بازو را بدیدند از وی بترسیدند
دیبهی قتالی داد تا جمعی را از گردان لشکر بکشت و بروایتی هشتاد تیر در تیردان داشت هر تیری را بر یکی افکند
و از آن پس با شمشیر حمله کرد و گفت منم غلام یمنی بجلی منم بر دین حسین و علی و اگر امروز در این حربگاه کشته شوم انا الغلام الیمنی البجلی
بآرزو و عمل خود رسیده ام رای و رویت و اندیشه و عقیده ام من بر این میباشد و پاداش عمل خود را خواهم
یافت مردی از سپاه ابن سعد که او را قیس ... میدیدند با شمشیر آخته بمیدان تاخت هلال بروی مجال نداد
و از مرکبش در انداخت و با تیغ درفشان سیزده تن را بخاک افکند تا آخر جزو صاحب وقعة الشهدا

و بعضی

وبعضی مینویسند که بلال اگرچه اسمش هلال بود اما جمالش بدرجهٔ کمال بود و در آن نزدیکی جامهٔ نو دامادی بر تن بیاراسته اما این خبر با آنچه از ابی مخنف که تربیت شده امیرالمؤمنین علیه السلام بود منافی است چه اقلاً در آن وقت پنجاه سال کم و بیش از عمر وی برگذشته خواهد بود و کسی جوان خوبروی و تازه داماد باشد چگونه تربیت شدهٔ آنحضرت و معروف بشجاعت و تیراندازی خواهد بود بعلاوه چگونه نافع بن هلال پسر او تواند بود و جنگ او را شرح خواهند داد و در این اسامی و احوال ایشان آنچه اختلافست که موجب تحیر است از این روی راقم حروف باین ترتیب پرداخت

بیان شهادت نافع بن هلال در میدان جنگ و قتال علیه الرحمه

چنان مینماید که این نافع بن هلال بجز آن نافع بن هلال بجلی باشد زیرا که ابن اثیر مینویسد نافع بن هلال مرادی و در زیارت شهدا مسطور است السلام علی نافع بن هلال بن نافع البجلی المرادی و در تذکرة الائمه مینویسد نافع بن هلال بن مالک و نیز هلال بن رافع بجای هلال بن نافع نوشته است و در تاریخ الفی مسطور است که بعضی از مورخین بجای نافع بن هلال هلال بن نافع نوشته اند و همچنین در بیان او اخبری که از ایشان مینویسند اختلاف کرده اند و در هر نسخه بنام دیگری مینویسند چندانکه راه شبهت از هر جهت موجود است و راقم حروف بعد از تفحص کامل باین صورت که در اینجا مینویسد قائل گشت چنانکه در بعضی کتب نیز استنباط نموده اند نوشته اند نافع بن هلال بعد از شهادت پدرش هلال عازم جنگ و قتال شد و با اینکه تازه بساط دامادی بگسترده و عروس خود را همراه داشت و هنوز بعیش و عشرت نپرداخته بود دل از جان عزیز و یار جانی و عشرت این سرای پر از آفات و آمانی برگرفته آهنگ خدمت امام مستعصم و قتال با آنگروه لئام شد عروس چون این اندیشه را بدانست دست بدامان وی زد و با او در آویخت و گفت بکجا میروی و مرا که میسپاری و همی از اینگونه سخنان بگذاشته بگریست نافع از داغ پدر دل داده و سینه ز غم پیر بانگ بر وی برزد و گفت ای بی نوا زن نگر بر حال حسین علیه السلام و او و عیال و اطفال او نگران نیستی چون حضرت سید الشهداء علیه السلام داستان ایشان را بدانست بهلال فرمود امروز اهل تو نتوانند با هجران تو بسازند و جسته بدیدار تو خرسند باشند اگر میخواهی در کار جهاد مسامحت کن و ایشان را از خود خوشنود بدار و بروایتی فرمود ای پسر هلال عیش عیال را مکدر مگردان عرض کرد یا بن رسول الله اگر امروز از یاری تو خود داری نمایم فردا با رسول خدا چه جواب دهم پس باز وجه خود وداع کرده روی بمیدان آورده و چون شیری خشمگین و پلنگی سهمگین با اسلحهٔ کارزار آماده پیکار گشت و ارجوزه که از این پیش ترجمه شد باندک اختلافی که در کتب مقاتل است قرائت نموده و موافق پاره اقوال مزاحم بن حریث که از این پیش مذکور شد با وی در آویخت و در راه سقر در نوشت و بقول مجلسی در جلاء العیون نافع بن هلال جمعی را بکشت و بدست مزاحم بن حریث شهید گشت و بروایت ابن شهرآشوب دوازده تن را بکشت و نیز مینویسد که بعضی گفته اند هفتاد تن را بکشت و شهادت او را بعد از زهیر بن القین نوشته است جزری نیز در تاریخ خود شهادت هلال را بدست مزاحم بن حریث نوشته است والله تعالی اعلم

بیان جنگ ورزیدن سپاه

ابن

ابن سعد با اصحاب امام حسین علیه السلام

چنانکه ابن اثیر و معتبرین نویسندگان نوشته اند چون مزاحم بن حریث که از دلیران لشکر کوفه بود بدست نافع بن هلال پایمال میدان قتال و خاک بوس پهنه وبال گشت و عمرو بن حجاج زبیدی اینگونه شجاعت و بسالت و ترک جان گفتن و آرزوی شهادت یافتن را از اصحاب آنحضرت بدید و بروایتی چون جناب مسلم بن عوسجه و نافع بن هلال بجلی چنان حربی بپای بردند که سرهنگان سپاه کوفه لشکریان را منع نمودند که تن بتن بمبارزت ا[ین مردم] روی نهند عمرو بن الحجاج بر لشکریان بانگ برکشید ای مردمان احمق بیخرد مگر بیخبر هستید که با چگونه مردمی دلیر و دلیران شیرگیر نبرد میکنید همانا این مردم که شما نگران هستید شجاعان عرب و دلیران این شهر و جنگ آوران این دهر هستند و همه از جان بگذشته اند و تن بمرگ بسپرده اند و تا هر یک از ایشان جمعی از ما را بقتل نرسانند مقتول نمیشوند زنهار بمبارزت ایشان شتاب مکنید و خویشتن را بهلاک میفکنید چه این جماعت مردمی اندک هستند و در اندک ساعتی همه کشته میشوند سوگند با خدای اگر جز با سنگ با ایشان آهنگ نجوئید جمله را بکشید ای مردم کوفه از طاعت و جماعت خود دوری مکنید و در قتل جماعتی که از دین بیرون شده اند در شک و ریب نباشید و ایشان با امام مخالفت ورزیده اند از کشتن ایشان هیچ باکی نیست عمر بن سعد چون این سخنان را بشنید گفت رای درست همانست که تو براندیشیدی و لشکر کوفه را از اینکه تن بتن بمبارزت شوند منع نمود و سخنان عمرو بن الحجاج را امام حسین علیه السلام بشنید و با او فرمود ای عمرو بن الحجاج آیا مردم را بر من برآشوبی آیا ما از دین بیرون شده ایم یا شما سوگند با خدای چون جان شما بدست اجل در شد و با این اعمال بگور رفتید البته بخواهید دانست که ما و شما کدام یک از دین بیرون شدیم و کدام یک سزاوار آتشیم این وقت عمرو بن الحجاج از طرف فرات بر لشکر امام علیه السلام حمله ور گشت و جنگ مغلوبه شد و ساعتی در انقلاب و اضطراب بودند و چون غبار پهنهٔ کارزار بنشست مسلم بن عوسجهٔ اسدی علیه الرحمه را چنانکه مذکور شد در حال نزع و در سپردن جان دیدند و اصحاب امام سلام الله علیه لشکر نیز بازگشته آرام بایستادند در این هنگام شمر بن ذی الجوشن بر طرف میسرهٔ لشکر امام علیه السلام حمله ور شد و اصحاب آنحضرت با آن انقلاب چون کوه ثابت بماندند و جنگی سخت درگرفت و بروایت ابن اثیر عبدالله بن عمیر کلبی در این معرکه قیامت اثر از آن پس که دو تن را بعد از آن دو نفر اول بکشته بود بدست هانی بن ثبیت حضرمی و بکیر بن حی تیمی از تیم الله بن ثعلبه شهید شد و اصحاب آنحضرت با آنکه در آنساعت افزون از سی و دو سوار نبودند چنان نبردی بکردند که تذکرهٔ زمانه گشت و بهر گروهی از سپاه کوفه حمله ور میشدند ایشان را مانند گوسفند پراکنده میداشتند و لشکر کوفه از هر جانب بایشان حمله میکردند اصحاب کبار ایشان را از کنار میداشتند چون عزرة بن قیس و بقولی عروة بن قیس که سرخیل سپاه کوفه بود اینگونه شجاعت و جلادت و تهمتن پردلی بیچارگی را نگران شد پسر سعد را پیام داد که نگران نیستی که از این چند تن مردم قلیل بر لشکر کثیر ما چه حالی نمودار شده است جمعی از مردان کارزار و تیراندازان را بمدد بفرست عمر با شبث بن ربعی گفت آیا بحمایت ایشان نمیروی شبث گفت سبحان الله شیخ مضر و بزرگ تمام مردم مضر را با تیرافکنان

جماعت روان میداری مگر جز من کسی برای اینکار نگران نمیشوی ابن اثیر گوید همیشه از شبث بن ربعی علامت کراهتی در این مقاتلت مشاهدت مینمودند چندانکه در زمان امارت مصعب بن زبیر میگفت خداوند هرگز مردم شهر کوفه برکت نمیدهد و بدولت هدایت نکند آیا عجب نمیکنید که ما پنجسال در رکاب علی بن ابیطالب و امام حسن علیهما السلام با آل ابی سفیان حرب کردیم و جنگهای بزرگ بپای آوردیم و چون نوبت بفرزندش امام حسین که بهترین مردم روی زمین است رسید و با بنو لایت آمد محض اطاعت آل معویه و پسر سمیه زانیه با وی قتال دادیم و او را بکشتیم ضلال یا لک من ضلال سخت گمراهی است که ضلالت و گمراهی از آن برتر نشود لکن این روایت را مقرون بصدق نمیدانید چه در کتب تواریخ مسطور است که بشکرانه شهادت امام حسین علیه السلام چهار مسجد بنیان کردند و یکی از آنجمله مسجد شبث بن ربعی بود و ممکن است که شبث در آن اوقات بحسب اقتضای وقت گفته باشد بالجمله چون عمر بن سعد این سخن بشنید و عدم رغبت شبث را بدید حصین بن نمیر را بخواند و او را فرمان داد تا با پانصد تن کماندار که در تحت رایت طاعت داشت بر اصحاب آنحضرت حمله ور شود آن مخاذیل بشتافتند و تیرباران کردند و اسبهای اصحاب را از پای درآوردند چنانکه در اصحاب کبار یک تن سوار نبود و بجمله پیاده ماندند و موافق این روایت حر بن یزید نیز پیاده ماند و چنان جنگی سخت نمود که هرگز هیچکس ندیده بود و از این پیش در ذیل داستان شهادت حر باین داستان اشارت شد

بیان فرمان کردن عمر بن سعد
ملعون بسوزانیدن خیام مبارکه

چون جنگ سخت شد و اصحاب امام حسین علیه السلام چنان جنگی نمودند که هیچکس در هیچ عهد یاد نمیگیرد و از یکسوی شمر بن ذی الجوشن و از یکطرف عمرو بن الحجاج با مردم خود بهر دست همداستان بجانب خلاصه عالم ایجاد و فرزند شافع یوم التناد تازان شدند و اصحاب امام با آن عدد قلیل و عدم نصرت مانند شیر و پلنگ و پیل و نهنگ در عرصه جنگ بتاختند و چون صاعقه آتشبار جمعی کثیر را بکشتند و اینوقت روز بنیمه رسیده بود و لشکر کفار را زیاده از یکسوی مجال جدال و محل حمله نبود و معهذا اگر از سپاه آنحضرت یکنفر شهید میشد چون قلیل بودند نمودار میشد و از سپاه خصم اگر صد نفر بیشتر میرفت از کثرت ایشان تاثیر نمیگشت و سپاه کوفه در اطراف لشکرگاه امام علیه السلام از هر سوی راه میبردند تا مگر آنحضرت را محاصره نمایند و کار را آسان گردانند و اصحاب آنحضرت سه تن و چهار تن از خلال خیام بیرون میگردند و ایشان را بضرب تیر بر زمین میافکندند و راه نمیگذاشتند عمر بن سعد را تدبیری بخاطر افتاد و فرمان کرد تا فوجی دیگر بروند و خیمه ها را از یمین و یسار فرود اندازند تا لشکر را راه عبور و نبردی هجوم پدید آید و آن مخاذیل پیاده شدند خیمه ها همی بر زمین انداختند و اصحاب از عقب و فرج خیام ایشان را به تیر میگرفتند و از پای در میآوردند و آن جماعت بچادرها درآمدند و اصحاب آنحضرت نیز بر اثر ایشان درآمدند و مردمی را که مشغول نهب و غارت بودند در همان نزدیکی با تیر و شمشیر تباه میکردند چون عمر اینحال را بدید فرمان داد تا در خیام آتش درزنند امام علیه السلام فرمود بگذارید تا بسوزانند زیرا که چون بسوزانند همان آتش مانع عبور ایشان بسوی

شما گردد و چنان بود که امام علیه السلام فرمود و موافق روایت ابن اثیر در اینحال بود که شمر لعین بجنود عبد الله بن عمیر کلبی که بر سر کشته شوهر بنشسته بود بگذشت و غلام خود رستم را فرمان کرد تا گرزی بر سر آن زن بزد و او را بکشت بالجمله در اینوقت شمر حمله سخت بنمود تا بسراپرده امام حسین علیه السلام رسید و نعره برکشید آتش بیاورید تا این خیمه را بر سر اهلش بسوزانم چون زنان این سخنان را بشنیدند صیحه برآوردند و از خیمه بیرون آمدند امام حسین سلام الله علیه صیحه بآنملعون برزد و فرمود تو خانه مرا میخواهی بر اهل من آتش زنی خداوند ترا بسوزاند حمید بن مسلم روی بآن خبیث کرد و گفت اینکار از بهر تو نشاید چه عذاب نمودن بآتش مخصوص خالق آتش است و تو میخواهی زنان و کودکان را بکشی سوگند باخدای آنکس که امیر تو است بهمان کشتن مردان ایشان از تو راضی میشود شمر این سخنان را وقعی نگذاشت و همیخواست تا اندیشه خود را بپایان رساند شبث بن ربعی بیامد و زبان بشناعت و ملامت برگشود و شمر را منع نمود زهیر بن القین با ده تن دیگر از اصحاب بیامدند و شمر را باز پس نشانیدند و ابو عزه ضبابی را که از یاران شمر بود بکشتند و چون شمر و متابعانش بمکان خود باز آمدند دیگر باره طریق جنگ بر وجه واحد مقرر شد

بیان مبارزت عبد الرحمن بن
عبد الله یزنی و شهادت او

بعد از آنکه شمر و یارانش را بجای خود بازگردانیدند و در آن شتا تنها آن لاعها بشنیدند و عمر سعد از آنگونه افعال نکوهیده شومم زده شد و قرار بر آن رفت که طریق نبرد مردامرد باشد عبد الرحمن بن عبد الله یزنی بحضرت امام حسین علیه السلام برای مبارزت اجازت خواست با دلی خرم و روانی بی بیم آهنگ قتال آنگروه معدود داد و آنک بهشت موعود نموده اند و بیتی از ارجوزه قرائت نمود که قریب باینمعنی است منم پسر عبد الله از آل یزن و دینم دین حسین و حسن است ای مردم فجار شما را با تیغ شربار خود میزنم چنانکه شایسته ضربت آن مرد یمن و شیرافکنان ممتحن است و در این قتال و جهاد رستگاری خویش را از پیشگاه خداوند منوط میدانم و از آل یزن بر وزن فرس هم قبیله ایست از قبایل حمیر که در شهر یمن سکون داشته اند و چون از این رجز فراغت یافت خویشتن را مانند شیری شرزه بر آن لشکر کفر آیین کوفه بزد و بتاخت و بکشت بینداخت تا جمعی از آن جماعت را بآتش نیران روان داشت و بقولی بیست و هشت نفر از ایشان را بکشت و از آن پس خود نیز علیه الرحمه شهید و بریاض رضوان رهسپار گشت و بعضی شهادت ویرا بعد از آنکه حضرت سید الشهداء سلام الله علیه نماز بگذاشت و برخی بعد از شهادت جمعی دیگر مسطور داشته اند

تذکره ابی ثمامه صیداوی در حضور
مبارک امام علیه السلام و نماز آنحضرت

از آنجا که میفرمایند لا یمنع امره حالات سخن بود و گو سخن معلوم است که بنای در عالم ایجاد دارای این مراتب کریمه شدند هرگز از خدای غافل نیستند و نظر رحمت و توجه عنایت حضرت احدیت نیز یک آن از ایشان انفکاک و انقطاع نداد و پس نشاید گفت حضرت سید الشهداء در دو امان عنصر جسمه برای تقریر و تکمیل

و تقویم آن بشهید میشود و محتاج بیادآوری و مذاکره است بخصوص در آنوقت و آنساعت که یکباره بر عالم دنیا
پشت پای زده و روی بعالم عقبی میفرماید و یکباره جنبهٔ الی الربی او غلبه کامل میکند و حدیث معروف این
تقریب است که بنده در حالت سجده از همه وقت بخدای خود نزدیکتر است پس بدیهی است که احوال آن
حضرت صلوات الله علیه در تمام آنروز در حکم سجده و اعلی درجهٔ تقرب بحضرت پروردگار بوده است لکن اگر
خود آنحضرت در آنساعت تذکره نماز را میفرمود و عنوان نماز بجماعت میفرمود آن رتبه را در انظار خارجیان
پدید نمیگردید که خود اصحاب عرض و استدعا نمایند و حرکتش را برای ادراک این فیض و فوز رفیع و مرتبه
گردانند و چنان کرداری از ایشان نمایان گردد که تا دامان قیامت تذکرهٔ تمام نمازگذاران روزگار باشد و هم
چنین درجهٔ صفای باطن و صفوت عقیدت اصحاب ظاهر شود که افعال و اعمال ایشان یکجا از روی بیدلی
و خداجوئی و نیت پاک و عقیدت استوار است نه اینکه در طمع مال و متاع اینجهان میباشد و شهادت
ایشان نیز در رکاب مبارک آنحضرت به ارزوی تعهد جهاد و حفظ دین و قوام آئین سیدالمرسلین و آل طه
و یس سلام الله علیهم اجمعین و از غایت تدین و تقوی و حق شناسی است نه در هوس و هوای متاع دنیای
فانی و اگر کسی خوب بنگرد و تعقل و تفکر عمیق و دقیق نماید میداند از آنهنگام که عبادت معبود و سجود مسجود را
نام و نشانی و تکلیف و عنوانی شده است تا پایان جهان و قیام قیامت چنین نماز و عبادتی با این خلوص نیت
و صفوت عقیدت و صدق و صفا و وفاق و وفا از هیچ گروهی دیده و شنیده نگردیده همه با جگر تشنه و
اقارب و اولاد و برادران کشته در زمان آشفته و آن بیابان تافته و شکمهای گرسنه و اندام خسته و دلهای
مصیبت دیده و از اوطان دور و دوستان و کسان دور مانده و برگشته شدن خود و اسیری اهل و عیال یقین داشته
نفری معدود در برابر جنود شقی و قسی و دشمن پرکین و بیرحم و بیدین و نامحدود اقامت نماز کنند و از هر سوی
تیرهای جانگداز باشتاب پرواز گیرد و در همان حال عبادت شهادت یابند و دشمنان ایشان خیام ایشان را
بسوزانند و ناله و حسرت بیرهنان و اطفال گرسنه و تشنه و مصیبت یافته ایشان را بر آورند و همه مجروح القلب
والبدن بعبادت مهیمن ذوالمنن مشغول گردند هیچ میزان برای اجلال و این عبادت میزان و معیاری برای
درجات عالیه این اصحاب اندازه و مقداری شناخت در تمام اصحاب حضرت فخر کاینات صلی الله علیه واله
و اوصاف و اخلاق ایشان اگر بنگریم بکامل عیاری یاره از این اصحاب بدست نیاریم و همچنین از اصحاب علی
مرتضی و حسن مجتبی سلام الله علیهم و سایر اصحاب ائمه هدی شناخته نداریم چنانکه در آن خبر که صدوق علیه الرحمه
بحضرت رسول خدای پیوسته میدارد که فرمود آیا میدانید غم و اندوه من چیست و تفکر من در چیست و اشتیاق
من بسوی چیست عرض کردند یا رسول الله ما را باینحال خبر نیست تا آخر خبر که محققین علما گویند راجع باصحاب امام
حسین علیه السلام است و همچنین کلمات خود حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه در ضمن خطبه شریفه مذکوره
اما بعد من اصحابی نیکوتر از اصحاب خودم و اهل بیتی بهتر و خوبتر و اوصل از اهل بیت خودم نمیدانم تا آخر آن خبر
مراتب جلالت و شأن و منزلت ایشان معلوم است و همچنین درجهٔ عالیه امامت و ولایت و حق و صدق
آنحضرت از چنین قبیل اصحاب و جان نثاری ایشان مشهود میشود که تا چه پایه است و گرنه چگونه این

مردم کامل فاضل عاقل مجرب اینطور از هستی خود چشم میپوشیدند و در راه جانفشانی میکوشیدند و چنان
در معرکه قتال میتاختند که هیچ داماد نوجوان بحجله گاه عروس و هر دو مشکین موی یاران و دختران
نمیگردد و چون میفرمایند صلوة ستون دین است هر کس نماز را بپای داشت دین را بپای داشت و امیرالمؤمنین
علیه السلام در آنوصیتی که بامام حسن علیه السلام بلکه بتمام مکلفین میکند درد اقامت نماز بیشتر تأکید میفرماید
و دیدنیست که جناب سیدالشهداء در آنساعت آخر از ادای این تکلیف چنان پرداخت که از ابتدای عالم تا انتهای
آن هیچ مکلفی در ادای هیچ فریضه باین شرافت و لطافت از عهده برنیامده و نخواهد آمد بالجمله در هنگامی که
میدان جنگ تنگ و در وی دشت از خون دلاوران سرخ رنگ بود سعادت سمائی شامل حال عمرو بن عبدالله
انصاری معروف بابی ثمامه صیداوی و بقولی صائدی گشت هنگام نماز در رسیده و بحضرت امام حسین علیه
السلام عرض کرد جان من فدای جانت باد همانا این قوم بما نزدیک شده و مخلوط گردیده اند و از هر جانب
با در آمده اند و ناچار ما کشته میشویم سوگند بخدای تا من کشته نشوم ترا نخواهند کشت اینک وقت نماز
در رسیده است ما را امامت کن و نمازی بجماعت بگذار زیرا که چنانکه مینگریم این نماز آخرین و توشه ما
پسین ما خواهد بود همی دوست میدارم یک نماز دیگر با تو بگذارم و سخت محبوب میشمارم که خدای عزوجل را با
با ادای این فریضه ملاقات نمایم ابن اثیر در تاریخ کامل میگوید ابو ثمامه صائدی پسر عم خود را که دشمن او بود
بکشت و از این خبر میرسد که ابوثمامه جنگ جهاد بگذاشته است و دولت شهادت دریافته است امام حسین
علیه السلام سر بر آورده فرمود نماز را یاد آوردی خدایتعالی ترا از نماز گذاران ذاکرین بگرداند همانا
خود هم اکنون اول وقت نماز است آنگاه فرمود از اینگروه خواستار شو تا ساعتی دست از جنگ بدارند
و دست از ما بدارند تا نماز بگذاریم چون مهلت بخواست قبول نکردند و بروایتی چون ابوثمامه تذکره نماز نمود
امام حسین علیه السلام بنفس نفیس اذان بگفت آنگاه فرمود وای بر تو ای پسر سعد آیا شرایع اسلام را
فراموش کردی از جنگ دست بدار تا ما نماز کنیم و تو نیز اصحاب خود را نماز بگذاری و دیگرباره بجنگ
باز شویم ابن سعد شرم نمود که جواب گوید لکن حصین بن تمیم و بقولی حصین بن نمیر مطرود زبان خبیث بگشاد
و گفت یا حسین هرچه میخواهی نماز کن و تراست که نماز کنی لکن خداوند نماز ترا مقبول نمیدارد و بقولی حصین
در جواب اصحاب گفت این نماز پذیرفته نیست حبیب بن مظهر رحمة الله علیه که اینوقت در حضور امام حسین
سلام الله علیه ایستاده بود گفت یا درست در روایت بشنید و قومت ای ضعیف جان معدوم نپسندید نماز
پسر دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله قبول نشود و نماز تو ای پسر زن خمار پذیرفته میگردد چون حصین لعنه الله
نام مادر خود را بدشنام بشنید خشمناک گردید و حمله آورد و شعری بخواند که قریب باین مضمون است
ای حبیب خویشتن را از شمشیر این شیر دلیر که دارای تیغ هندی موج زن است باز دار آنگاه با حبیب گفت
بمبارزت من بیرون آی تا مرا در مقاتلت خویش در نهایت سرعت و شتاب بنگری حبیب بتاختی عرب
او گشت چنانکه مذکور میشود و چون جنگ در گرفت و دیگرباره آغاز ضرب تیر و سنان شد و امام علیه السلام
نگران گردید که آنقوم شقی مرده و دست از قتال بر نمیدارند و مهلت نمیدهند که نماز بگذارد

لهذا با زهیر بن القین و سعید بن عبد الله حنفی امر فرمود تا در پیش روی بایستند تا نماز بپایان رسد

بیان نماز گذاشتن حضرت سید الشهداء علیه السلام و شهادت سعید بن عبد الله و زهیر

جناب سید الشهداء صلوات الله علیه با زهیر بن قین و سعید بن عبد الله حنفی فرمان کرد تا در پیش روی مبارکش بایستند و آنحضرت با سایر اصحاب کرام نماز ظهر و عصر را ادا فرماید پس آن بزرگواران با کمال میل و رغبت خویشتن را هدف سهام محنت کرده در پیش روی بایستادند و امام علیه السلام آن نماز را بعنوان نماز خوف بگذاشت و سعید بن عبد الله که بواسطه سعادت فطری هزار تیر جانگداز از راه‌های یک نیاز در حضرت پروردگار بنده نواز نمیگذاشت سینه خود را در پیش روی مبارک امام حسین علیه السلام نشانه تیرهای بران کافران گردانیده و چون بهر طرف آنحضرت میل میفرمود سینه خود را هدف کرده میایستاده و تیرهای کفار را بر سینه شریف خود خریدار میگشت و نمیگذاشت آسیبی باندام مبارک امام علیه السلام برسد و آنقوم مخذول پیوسته تیر میانداختند و سینه او را نشان میساختند و چون آنحضرت از نماز فراغت یافت سعید از کثرت زخمهای کارگر بی تاب گردیده بر زمین افتاد و آن سعادتمند همی گفتی خداوندا این قوم را لعنت فرمای چنانکه قوم عاد و ثمود را [illegible] لعنت نمودی خداوندا از من پیغمبر بزرگوار خود در اسلام برسان و درد و الم این جراحات که مرا رسیده بدو برسان چه من در اینکار و کردار در طریق حجت و نصرت و یاری اولاد پیغمبر تو پای نهادم بعد از سخن روح مبارکش بروضه جاویدان روان گشت و علاوه بر طعن نیزه و زخم شمشیر سیزده چوبه تیر بر جگر سوز بر بدن مبارک سعید علیه الرحمه و الغفران یافتند و در بعضی کتب نوشته‌اند آنحضرت نماز بایستاد و زهیر بن قین یحیی و سعید بن عبد الله حنفی در حضور مبارکش بایستادند و سینه سپر ساختند و هر تیر و آسیبی که میرسید بر تن و جان میخریدند تا پاره پاره گردیدند

آهنگ جنگ فرمودن حضرت امام حسین علیه السلام و عرایض اصحاب

بروایت طبری و بعضی دیگر در آن روز که روز عاشورا چنان عطش بر امام و اصحاب گرامش علیهم السلام غلبه کرده بود که اختیار از دست جمعی رفته بود امام علیه السلام از کثرت اندوه شمشیر از نیام برکشیده و آهنگ جنگ فرمود تا حرب نماید و شهید گردد اصحاب و یاران و اقرباء و اخوان یکباره شتاب کرده بحضرتش حاضر شدند و عرض کردند یا بن رسول الله ترا چه حالی پیش آمده هرگز رضا نمیدهیم که تو مباشر حرب شوی و بنفس مقدس خود قتال دهی و کار بطعن و ضرب بکشی و حال اینکه هنوز جمعیت ما چون عقد ثریا فراهم هستند و در نهایت جد و جهد در حمایت تو یکدل و یکرای میباشند چون امام علیه السلام این عرایض را استماع فرمود هر دو چشم مبارکش غرق اشک دیده شد و فرمود خداوند شما را از این اعمال و عقاید از بدایت تا نهایت پاداش خیر دهد و بعضی نوشته‌اند این حکایت و مکالمت هنگامی روی داد که اصحاب آنحضرت بجمله شهید شده بودند و جز برادران و اقرباء و فرزندانش علیهم السلام کسی باقی نمانده بود و نیز روایت کرده‌اند که سعید علیه الرحمه با آن حالات شوق و شور عشق که از روانش نمایان شده بود بهر نوع که بود خویشتن را بآن

حضرت رسانیده سر در قدم مبارکش بگذاشت و شهید گشت و در بعضی روایات وارد است که آنحضرت و اصحابش فرادی باشارت نماز بگذاشتند و نیز نوشته‌اند که آنحضرت نماز ظهر را بگذاشت و زهیر بن القین و سعید بن عبد الله برحسب فرمان خویشتن را نشانه تیر و تیغ داشتند و آنحضرت با یک نیمه اصحاب سلام الله علیهم ادای فریضه فرمود و نیمی دیگر از اصحاب امام علیه السلام بدفع دشمن اشتغال داشتند

بیان جنگ نمودن یحیی بن سلیم مازنی و شهادت آن بزرگوار

بروایت صاحب روضة الشهداء بعد از شهادت عبد الرحمن بن عبد الله مزنی رحمة الله علیه یحیی بن سلیم مازنی در حضرت امام الخافقین ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیه بگفت و رخصت یافت و روی بمیدان نهاد و این یحیی مردی پسندیده و حرب دیده بود و با تیغ بران بر صفوف کوفیان بزد و میمنه لشکر خصم را برهم زد و میسره سپاه ایشان آتش جنگ برافروخت و بروایت صاحب مناقب چون قدم بمیدان کارزار برنهاد این شعر را با رجوزه بخواند و ترجمه آن باین صورت است البته این گروه نابکار و قوم اشرار را با شمشیر صاعقه آثار میزنم که سر از تن و پیکر ایشان جدا کند و حق را از باطل و حیات را از ممات باز نماید و بضربی شدید دشمنان عنید را هرچه زودتر بسقر رهسپار دارد و هیچ حالت عجز و اضطراب در من مشاهدت نرود و از هجوم دشمن نابکار و کشته شدن در میدان کارزار بیمی و هراسی ندارم و چون شیر درنده فرزندان خود را حمایت میکنم الخ پس بهر جانب بتاخت و همی بزد و بکشت و تنی چند از آن قوم عنود را بآتش موعود بفرستاد تا بفیض شهادت و فوز سعادت برخوردار شد علیه الرحمة و الغفران

بیان مبارزت عبد الرحمن بن عروه غفاری و شهادت او رحمة الله علیه

چون یحیی بن سلیم بحضرت حق تسلیم و شاداب از کوثر و تسنیم گشت عبد الرحمن بن عروه غفاری در خدمت سبط پیغمبر باری بعجز و خاکساری تمنای شهادت و اسلام برابر او اجازت یافت و با عزمی راسخ و قدمی ثابت پای بمیدان باختن جان و دریافتن بهشت جاویدان نهاد و باین ارجوزه که قریب باین مضمون است مترنم گشت که آنکه بنی غفار و خندف و بنی نزار بدرستی و راستی بدانسته‌اند که من با تیغ بران و تیر زبان چگونه در عرصه کارزار دمار از روزگار فجار و مردم شریر و بزرگ کار برمیآورم الیوم با قدم صدق و نیت صافی شرار اشرار و کفار را با تیغ هندی و نیزه خطی و سنان آبدار برآورده آنگاه مشغول قتال شد و ابطال رجال را دستخوش نکال و وبال بگردانید آنگاه خود دستخوش رضوان الله علیه شهید گشت و بروایتی اندک مدتی سی تن را هلاک نمود و اتفاقاً تیری بر پیشانی شریفش زدند با دست پهلوانی آن تیر را از پیشانی بیرون کشیده دور افکند و با همان حال از چپ و راست حمله ورگشته با چنان زخم گران دوازده تن دیگر از آن ناکسان را بر زمین انداخته روانه جهنم الیقرار نمود و تا رسیدن بزرگی از شجاعت نمودار ساخته آنگاه در بهشت منزل یافت

بیان شهادت ۳۴۸ مالک بن انس بن مالک علیه الغفران والرضوان

چون عبدالرحمن عروه علیه الرحمه برحمت خدای واصل گشت شوق شهادت در دل و جان مالک بن انس بن مالک المالکی حاصل و آن بزرگوار در ممالک سعادت نازل شده با دلی پرکین و خاطری نژند در حضرت ابی عبدالله الحسین صلوات الله وسلامه علیه سلام براند و اجازت مبارزت بخواست و چون بآن منصب والا نائل گردید چون شیر دمنده و باز پرنده بمیدان وغا بتاخت و این ارجوزه را قرائت کرد که بامعنی پرد قبیلهٔ مالک و دودان و خندف و قیس عیلان عالم هستند که خویشاوندان من آفت اقران و بلای همرزم خویش هستند گاهی که میدان جنگ تنگ شود و چون بمبارزت درآیند بزرگ شجاعان جهان و کنداوران دوران میباشند و از ضرب و طعن اعدا را پایمال هلاک و دمار گردانند و ما هرگز از عداوت ایشان دشمنان عاجز و زبون نمیشویم و آنانکه آل علی هستند پیرو فرمان خداوند رحمن باشند و آل زیاد شیعهٔ شیطان هستند و در بعضی نسخ که این ارجوزه را مرقوم نموده اند بجای قد علمت کاهل مالک والد و دان نوشته اند قد علمت کاهلها و دودان و بقیه اشعار را نیز باندک تغییری نگاشته اند کاهل بروزن صاحب فرزند اسد بن خزیمه است که این قبیله بنام او نام یافت و دودان بضم دال مهمله نیز نام پدر قبیله ایست از بنی اسد خندف بکسر خاء معجمه و سکون نون نام قبیله ایست که بخندف بروزن زبرج منسوب میباشند و این کلمه لقب لیلی دختر حلوان بن عمران است وی زوجه الیاس بن مضر است و سه پسر از مضر یاور دیکی عمرو و دیگر عامر و سیم عمیر بود و خندفه بمعنی سرعت است و چون این زن بسرعت از پی پسران خود بتاخت شوهرش الیاس گفت از چه روی خندفه مینمائی پس لیلی را خندف لقب کردند و داستان پسرهای او در ذیل احوال اجداد رسول خدای صلی الله علیه وآله مسطور است و این بنده حقیر نیز در کتاب ارشاد الخلایق که در خلاصهٔ احوال خلاصهٔ موجودات نگاشته است مسطور داشته است و غیلان بروزن سلمان نام پدر قیس است یا نام اسب او و گروهی از مضر باین شخص نسبت میبرند بالجمله این پهلوان پرخاش گیر بجنگ درآمد و با تیغ صاعقه کار و سنان آتشبار دوازده مردی از کفار برآورده تا شربت شهادت بنوشید و جامهٔ سعادت بپوشید شیخ صدوق علیه الرحمه میفرماید هیجده نفر از آن مردم ابکار بدست این بزرگوار بهلاک و دمار پیوست ابن نما میگوید نام این مبارز انس بن حارث کاهلی است نه مالک بن انس و ممکن است دو نفر باشند صاحب روضة الشهدا میفرماید چون مالک بن انس مالکی روی بمیدان کرد در برابر عمر بن سعد بایستاد و فرمود ای عمر اگر سعد وقاص قصه ترا بدانستی که روزی از تو چنین کاری ناهنجار در روزگار نمودار خواهد شد با دست خودش سر از تنت برمیگرفت و صفحهٔ زمین را از آلایش خبث وجود تو دست خریداری میکرد عمر بن سعد از این سخن درشت و درست سخت منفعل و مخجل گردیده از کمال خشم و بغض بر سپاه خود بانگ بزد که مردی دلاور بمردن رود و او هیبت کارزار حسب و نسب او را بر دیدهٔ فراموشش سازد پس گوئیان مردی را حسب آن کرده بفرستادند و در همان ساعت بقتل رسید و نفر جماعتی کشته شدند تا او را شهید کردند

بیان

بیان مبارزت ۳۴۹ عمرو بن مطاع جعفی و شهادت او رحمة الله علیه

چون مالک بن انس رضوان الله تعالی علیه مالک کاخ جنان و انیس حور العین و غلمان گشت سودای شهادت در سویدای قلب عمرو بن مطاع انطباع گرفت و در حضرت امام علیه الصلوة والسلام اجازت مبارزت بخواست و با سلیح کارزار بمیدان پیکار بتاخت و با بلاغت و فصاحتی ارجوزهٔ قرائت نمود که باین معنی نزدیک است منم پسر جعف و پدر من مطاع است و مرا شمشیری بدست اندراست که سخت برنده و تیز و نیزهٔ درخشان است که از فروغ نوکش روشنی نمودار و ظاهر است همانا امروز روز کوبیدن دشمنان دین و اعدای ابنای سید المرسلین در حضور حضرت امام حسین صلوات الله علیه و شمشیر زدن و نیزه بکار بردن واجب و لازم است و در اینکار و کردار رستکاری از نار را در آرزو که هیچ چیز سودمند نباشد امیدی کامل حاصل است خداوند مطاع بر این امام والامقام درود و سلام میفرستد معلوم باد جعفی با جیم و عین مهمله و فاء و یاء حطی بروزن کرسی نام پدر قبیله ایست و در اینجا بملاحظهٔ وزن شعر جعف گفته است بالجمله بعد از این ارجوزه چون شیر شکار دیده بر آن قوم شوم بتاخت و جماعتی را از تیغ بگذرانید تا از اینجهان ناپایدار بدار القرار جامه کشید و در بعضی کتب بجای عمرو عمیر نوشته اند و ممکن است وی همان سوار بن ابی عمیر فهمی باشد که در حملهٔ اول شهید شد

قد علمت جعف ذو الکرم
مصرع ۲

بیان مقاتله و شهادت سوید بن عمرو

در شرح شافیه و بعضی کتب دیگر مسطور است که سوید بن عمرو بن ابی مطاع که مردی شریف و زاهد بود و نماز فراوان میگذاشت در حضرت امام علیه السلام رخصت جهاد بخواست و ابن اثیر گوید ابی مطاع خثعمی آخر کسی بود که از اصحاب آنحضرت باقی مانده بود بالجمله سوید باهنگ جنگ آهنگ ورزید و چون شیر با مقاتل شد و بر خطب نازل صابر و حامل آمد چندانکه جراحت بسیار بیافت و در میان کشتگان بیفتاد و همچنان بود و حرکتی از وی محسوس نبود تا گاهی که بشنید که آنقوم شریر همی گفتند حسین علیه السلام شهید شد پس بر خویشتن به پیچید و بقوت روح الایمان دشنه از موزهٔ خویش برآورد و دیگرباره بقتال درآمد و جنگ بنمود تا شهید گردید رضی الله تعالی عنه اما صاحب شرح شافیه این داستان را بعمر بن ابی مطاع نسبت داده لکن در روضة الشهداء و بیان شهادت عمرو بن ابی مطاع همان حکایت و ارجوزه که مسطور شد مذکور است و از سوید بن عمرو حکایتی مسطور نیست اما از اختلاف حکایت چنان معلوم میشود که دو تن بوده اند والله اعلم

بیان مبارزت قیس بن منبه و شهادت او علیه الرحمه

قیس بن منبه از جمله شجاعان عالم و دلیران روزگار بود و شور شهادت در ارکان سعادتش طغیان نمود و از حضرت سید الشهداء تحصیل اجازت کرده چون شیر شکاری و پلنگ کوهساری روی بمیدان کارزار آورده رجزی آغاز نمود که ترجمهٔ آن باین معنی نزدیک است منم قیس منبه که در میدان جنگ برج

فرهنگ

فرچنگ رابچنگ در آورم و کیوان را در پهنه میدان حیران گردانم و در پهنه کارزار شیر را از جان رستم و اسفندیار در آورم و بجنبه شصت خم مور و ماه و انجم را در پرچم کشم و در راه محبت حسین و آل او صلوات الله علیهم باز در پای بلا و کوه فنا اندیشه ندارم و از کشته گردیدن باکی نیاورم چه امروز چون در این عرصه کین کشته گردم فردا در بهشت برین با حور العین انیس و مکین باشم پس کمان کین در بازو بیفکند و کمند گیر و دار از فتراک اداک بیاویخت و با نیروی بازوی یلی و قوت پنجه پهلوی خاک میدان کارزار را با خون دشمنان زشت هنجار [illegible] و با اهل پیکار رخسار سیه از ابر طارم اخضر بر کشید از سپاه کوفه مردی بمبارزت و کند آوری معاذ [illegible] سرهنگان و سالاران سپاه بود بمیدان آورد گاه بتاخت و با همه دلاوری و سالاری با آن اژدهای مرد او با عاقبت پیکار نیافته روی بفرار نهاد و در راه بیابان در نوشت قیس از روی تعصب و بسالت و خشم مرکب از پی او بتاخت و چون بسالار نزدیک شد و خواست که طعمه طعن نیزه اش گرداند سواران کوفه بحکم عمر بن سعد برای نجات او شتابان شدند و دور او را فرو گرفتند قیس چون شیر وزنده و ببر غرنده بر ایشان حمله کشته همی برد و بیفکند و آنجماعت از هر طرف اندام آن ضرغام خون آشام را هدف سهام و سنان کرده زخمی فراوان بروی بر گشادند و عاقبت الامر قیس علیه الرحمه شهید و سالار بسلامت بجست

بیان مبارزت و شهادت هاشم بن عتبة بن ابی وقاص علیه الرحمه

در اینوقت از جانب دست راست امام حسین علیه السلام سواری چون شیر خروشنده و ببر درنده پدید آمد که بر اسبی تازی نژاد بر نشسته و برگستوانی با جلاجل زرین و سیمین بر آن کشیده و مرکبی که در پهنه کارزار چون شرار نار و صاعقه آسمان گذار بود بدین بمیدان در آمد و خفتانی لعل رنگ بر تن بیاراسته و خودی عادی چون افسر کیوان بر سر بر نهاده و نیزه چون مار ارقم در دست و کمانی بر بازو بر فکنده با جبهه پر از [illegible] و شمشیری یمانی حمایل کرده و سپرکی از پس پشت در آویخته از آن سوی بدانسوی میدان بگشت و پهنه مردانگی و امتحان را بر نوشت و رجزی بخواند و چون فارغ شد روی با سپاه مخالف آورده نعره چون غرش ابر برکشید ای لشکر کوفه و سپاه شام هر کس مرا میداند بداند و هر کس نمیشناسد بگویم تا بشناسد منم هاشم پسر عتبة بن ابی وقاص پسر عم عمر بن سعد آنگاه روی بحضرت امام حسین علیه السلام آورده عرض کرد السلام علیک یا بن رسول الله اگر پسر عم عمر را با دشمنان شما دل یکی است من با دوستان شما موافق و در محبت شما وفادارم و این هاشم در حرب صفین حضور یافته و در رزم عجم نیز با عم خود بس شجاعتها بکار برده بود و شرح او در تاریخ صحابه معلوم است بالجمله چون آن عریضه بجای بگذاشت از حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه طلب همت کرده اجازت بخواست و روی بمیدان گذاشت و عمر سعد را برای مبارزت طلب کرده و گفت جز او هیچکس را نمیخواهم هم نبرد من او است چون عمر سعد این سخن را بشنید مانند برگ شجر که در باد صرصر گردد بر خود بلرزید چون شجاعت و جنگ آوری او را نیک میدانست پس روی با سپاهیان آورده گفت ای دلاوران حرص کارزار هاشم را هیچکس جز پسر عم من است و هیچ نزیبد که من با وی هم آورد شوم کیست که با وی [illegible]

یلی بر گشاید و بمیدان او بتازد و مرا از دغدغه او آسوده گرداند از میان گردان سپاه سمعان بن مقاتل که امیر حلب و سواری خنجر گذار بود بمبارزت و مقاتلت هاشم رهسپار شد و این سمعان در همان نزدیکی با هزار سوار از دمشق بیاری پسر زیاد بیامده بود و مردی کار دیده و سرد و گرم جهان چشیده بود چون بمیان میدان رسید نعره بر کشید و با هاشم گفت ای بزرگزاده عرب پسر عم تو عمر را از پسر زیاد چه بدر رسیده مگر نه آنست که حکومت ری و طبرستان و سپه سالاری لشکر کوفه و شام بنام او رقم شده است و تو چنین امیری محتشم را بگذاشته و بچنین کسی که نه دارای مملکت نه دولت و نه حشم و نه خزانه و نه خدم پیوسته چنین کار مکن و روی از دولت بر متاب و با بخت خویش بستیزه مباش که مردم خردمند هرگز پشت با اقبال و روی با ادبار نیاورند و نعمت موجود را بدولت موهوم از دست ندهند هاشم گفت ای ناکس این دو سه روزه اختیار و عزت اینسرای ناپایدار را دولت مینامی و مختصر مکنت اینجهان را شوکت و ابهت میخوانی و این ندانی که دولت دنیا همه نکبت است و مکنت آن بجمله محنت نه دولت جهان را اعتباری و نه عزت کیهان را قراری ای سمعان گوش هوش بر گشای بر نعمت باقی بهشت و دولت فانی دنیا بنگر و فانی را بر باقی گزیده مدار و در راه ضلالت مسپار و کمر خدمت فرزند مصطفی صلی الله علیه و آله را بر میان بر بند و در طلب رضای الهی و لقای [illegible] سمعان که بر اینگونه سخنان گوش استماع نداشت اینجمله نصایح شگفت آمیز را بیهوده انگاشت و این سخنان نغز را بی مغز پنداشت و گفت ای هاشم ترا نه از پسر عمت عمر بهتری و نه از پسر زیاد و پیادت اندازه و آزرمی است [illegible] نا استوار عزه و گرفتی و از روش عقل معاش دور ماندی و نقد را بگذاری و در هوای نسیه پرواز دادی هاشم گفت نفرین بر پسر زیاد باد که پسر عمم را فریب داد تا دین بدنیا فروخت و خویشتن را [illegible] چون مرا همتی عالی و بصیرتی وافی است هرگز دنیا را در طمع خود پذیرفتار نشوم و آخرت را از دست ندهم و معیوب بی دوام را با مرغوب مستدام بدل نکنم این جاه و مال و دولت و اقبال فانی را که شما دل بدان بسته اید [illegible] و تباه شود و بعذاب الیم و عقاب عظیم مبتلا گردید سمعان چون اینسخنان بشنید [illegible] افتاد و اگر دیگر باره بر نمط سابق سخنان تازه را تجدید نماید هاشم از فریب او با هاشم بخشم رفت [illegible] روزگار را بازگوی بجادلت بیایدی با مصاحبت پس بر سمعان حمله گرد و نیزه بجگر برآورده آغاز [illegible] و شمشیر کشیده روی بسمعان آورد و سمعان نیز نیزه بدو حوالت داد هاشم بضرب پشت شمشیر نیزه از دستش بینداخت سمعان خواست تیغ بر کشد هاشم بروی مجال نگذاشته و چنان شمشیری بر فرقش بزد که تا خانه زین برد و دو نیم ساخت از سپاه امام حسین سلام الله علیه آواز تکبیر بلند شد هاشم در پیش صف عمر سعد بایستاد و گفت ای عم زاده ای سعد وقاص سعد روز جنگ احد جان خود را فدای مصطفی گردانید و در روی دشمنان دین تیغ و تیر بیافکند و دشمنان را از قدام پیغمبران دفع میداد پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بدعای خیر یاد مینمود و چون عتبة بن ابی وقاص بر لب و دندان مبارک آنحضرت سنگ میزد امروز حالی سخت عجب شما هر دو پیرو گروه با اینکه پسر عموی مانند سعد هستی با دشمنان دین یار و معین شدی و در روی پسران پیغمبر تیغ میکشی و

من که پسری مانند عتبه پدری هستم بیاری اهل بیت آنحضرت درآمده ام و همیخواهم بنیاد اهل خلافت و عناد را از بیخ و بن افکنم تا مصداق یُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ و یُخرِجُ المَیِّتَ مِنَ الحَیِّ ظهور یابد سید عالمیان صلی الله علیه و آله بر پدرت آفرین میگفت و امروز بر تو نفرین میکند و هم در آنروز بر پدرم نفرین میکرد و یقین میدانم که امروز بر من آفرین میفرستد چون پسر سعد این سخنان نغز و کلمات با مغز را بشنید آهی سرد از جگر برآورد و سر شقاوت بزیر افکند و آب ندامت از دیده برد یدار روان ساخت و خاموش باند و از آنطرف چون سمعان بدانخواری و زاری و اندهان بقتل رسید برادرش لقمان بن مقاتل با آن هزار سوار که در ملازمت سمعان بآن بیابان آمده بودند یکباره بجوش و خروش آمده بر هاشم حمله ور گردیدند هاشم هیچ نترسید و در هجوم آن مردم شوم نیندیشید و برایشان تاخت و تیغ و نیزه بکار آورد و چنان رزمی سخت و حربی درشت نمود که چشم ماه و ستاره بر آن خیره ماند و سپهر برین آفرین راند و از آنسوی چون امام حسین علیه السلام نگران شد که هاشم در عرصهٔ کارزار با هزار سوار جنگ مینماید روی باصحاب کرده فرمود هاشم را دریابید اینوقت بروایت صاحب روضة الشهداء و انوار القلوب برادر حضرت امام حسین فضل بن علی علیهم السلام با نه تن از اصحاب آنحضرت بیاری هاشم شتابان شدند

بیان مبارزت و شهادت فضل بن علی علیه السلام و نه تن از اصحاب آنحضرت

فضل بن علی علیه السلام که ضرغام میدان پردلی بود با نه تن دیگر از اصحاب امام حسین صلوات الله علیه که نام ایشان معلوم نیست بحکم امام مستطاب بیاری هاشم روی آوردند و آن نه تن چون زادهٔ سعد بر این حال واقف شد دو هزار تن از مردم سپاهی را فرمان کرد تا شتاب گیرند و بهر طور که توانند نگذارند آن ده نفر بیاری هاشم باز رسند پس آنگروه بتاختند و با آن ده تن جنگ در انداختند آن دلاوران پهنه گیر و دار با آنگروه بکارزار در آمدند و چنان آشوبی برآوردند که غوغای محشر را در انظار نظاره نمودار گردانیدند آخر الامر سپاه دشمن چون عدت و کثرت کامل داشتند از آن پس که جمعی بدست آن جماعت اندک تباه شدند آن نه تن را شهید گردانیدند و فضل بن علی چون پدر بزرگوارش حیدر کرار چون برق آتشبار با تیغی چون زبان مار و نیزه پیچان حرب همیکرد و مبارزت میفرمود و مبارز میفرسود و آن دو هزار تن با آن یک در آویخته آنحضرت را تیرباران نمودند چندانکه اسب او از پای در آمد و فضل بن علی پیاده در میان آنقوم دچار بود و همی حرب بفرمود تا پایان کار بفر شهادت برخوردار و بجانب جنت رهسپار شد و بروایت این نویسندگان اول کسیکه از برادران آنحضرت شربت شهادت نوشید و بالب تشنه و جگر تفته بساقی کوثر رسید او بود رضوان الله تعالی علیه و چون سپاه عمر بن سعد از کشتن این ده تن آسوده خاطر شدند روی بیاری لقمان بن مقاتل که در میدان جنگ با هزار سوار با هاشم مقابل بودند بیاوردند و هاشم تنها با آنگروه فجار کارزار مینمود و از پیاده و سوار دمار برمیآورد و چون شیر شرزه دمار گرزه بهر طرف روی میکرد و بوی مرگ را بمشام ایشان میرسانید و پیک اجل را بر چشم امل میدوانید و لقمان بن مقاتل

شهادت بیست و یک تن

یکسره خروش برمیآورد و با آن سپاه میگفت سخت بکوشید تا خون برادرم سمعان را بجوئید در خلال اینحال هاشم بن عتبه چون اژدهای مردآخال او را دریافت و کمرش را در میان بگرفت و از خانهٔ زینش در ربود و چنانش بر زمین برزد که جمله استخوانهایش در هم بشکست و جانش گروکان نیران گشت آنگاه علمدار او را نیز بضرب تیغ و سنان همعنان سمعان ساخت و درفش او را سرنگون [illegible] سپاه لقمان چون یاور را در خاک و خون و علمش را سرنگون دیدند گریزان روی بهامون آوردند و فریاد الحذر الحذر برکشیدند و باینحال بعمر سعد رسیدند عمر ایشان را بازگردانید و در اینوقت نزدیک سه هزار تن دور هاشم را تره زدند و اینوقت هاشم از شدت کارزار و زخم بیشمار و تشنگی بسیار مانده شده بود لاجرم غلبه کردند و آخر الامر او را شهید ساختند هاشم با نام نیک و انجام نیکو جای در بهشت گرفت معلوم باد که این هاشم بن عتبه غیر از آن هاشم بن عتبه است که در جنگ صفین علمدار حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود و شهید گردید و با این توجیه میتوان در میان کتب تواریخ و رجال رافع مود چه در اغلب کتب تواریخ و اخبار مذکور است که هاشم در کربلا بوده است و در کتب مسطور است که در جنگ صفین شهید شد و او را هاشم مرقال میخوانند لکن آن هاشم که در صحرای کربلا حضور یافت ملقب بمرقال نبود و با این قرینه میتوان جمع هر دو وجه را نمود والله اعلم

شهادت هاشم بن عتبه

بیان شهادت جناب حبیب بن مظهر اسدی علیه الرحمة و الغفران

در اسم پدر حبیب رضوان الله علیه باختلاف سخن کرده اند مظاهر با ظاء معجمه و مظهر نیز با ظاء معجمه و مطهر بر وزن مقدس با طاء مهمله و علامه اعلی الله مقامه در خلاصه خود مظهر بفتح ظاء معجمه و تشدید هاء هوز مذکور داشته لکن در السنه و افواه مظاهر با ظاء معجمه بر وزن مفاخر مذکور است اما در ارجوزه که قرائت فرموده انا حبیب و ابی مظهر چنین میرسد که صحیح همین است چه با قسور و امثال آن قافیه کرده است و اگر مظاهر بود رعایت الف تاسیس که نزد عرب از شرایط صحت قافیه است از میان میرفت و در کتاب تاریخ ابن اثیر مطهر با طاء مهمله مسطور است و در هر صورت مظهر یا مطهر صحیح است اکنون بر سر حدیث شهادت و بیان مقام و منزلت وی شویم جناب حبیب بن مظهر در شمار محبین امیر المؤمنین علیه السلام میرود و این فضیلتی بس بزرگ و سعادتی بس عالی است و از جمله اکابر تابعین است و این پیر بزرگوار دیندار قرآن مجید را بتمامت محفوظ داشت و هر شب بعد از نماز خفتن تا هنگام روشنائی روز از ابتدا تا انتها تلاوت کردی و کمالی بکمال و جمالی بکمال داشتی ادراک خدمت رسول خدای صلی الله علیه و آله را بنمود و حدیثی چند از آنحضرت بشنید بعد از آن بملازمت خدمت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مفاخرت یافت و مدتها با این افتخار روزگار بگذاشت و بعد از رحلت امیر المؤمنین در زمرهٔ اصحاب امام حسن علیه السلام درآمد و چون آن امام ممتحن با چهل هزار تن بحرب معویه بیرون شد و آنجماعت بفریب معویه از گرد آنحضرت پراکنده و مرتد شدند جز چهار صد تن بجای نماندند جناب حبیب بن مظهر نیز از آنکسان بود که ثابت قدم بزیست و در ارکان ایمانش ثلمه نیفتاد و بدینگونه روزگاری بسعادت بسپرد و در خدمت حضرت سید الشهداء علیه السلام نیز بارادت بزیست تا سفر کربلا پیش آمد

و بر همه پیش افتاد و این بزرگوار را در عوالم عشق و محبت فرزند حیدر کرار مقامی عالی حاصل شد چنانکه در احادیث معتبره وارد است که یکی روز رسولخدا صلی الله علیه و آله از کوچه از کوچه‌های مدینه با تمامت اصحاب عبور مینمود جماعتی از اطفال در مکانی ایستاده بودند رسولخدا از میان ایشان کودکی را طلب کرده در دامان مبارک بنشاند و در پیشش ببوسید و لبی نوازش فرمود اصحاب سبب آن کار را سؤال کردند فرمود روزی او را دیدم که بازی میکرد و نگران این کودک شدم که از عقب فرزندم حسین راه میسپرد و هر جا که حسین قدم میگذاشت آن خاکرا که حسین پای بر آن بر نهاده بر میگرفت و بر چهره میسود و میبوئید و بر چهره و چشم خود مینهاد مرا معلوم افتاد که او با فرزندم حسین اخلاصی کامل و محبتی ثابت و بیاشد و بعد از من روزی بخواهد آمد که جانش را فدای حسین کند بالجمله این پیر صافی ضمیر کرار خبر شهادت خود را در رکاب امام حسین از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شنیده و همواره مترقب این امنت جاوید و سعادت عظمی بوده با محارم حضرت امیرالمؤمنین خبر شهادت خود را بشارت میکرد چنانکه یکی روز در مجلسی که جمعی از بنی اسد جای داشتند با میثم تمار علیهما الرحمه ملاقات کرده از هر در سخن میراندند حبیب گفت ای میثم همانا من مردی را میشناسم که در جبین سعدی پیشانی و شکمش فربه باشد و دولامی دار الرزق خربزه فروشی کند و او را گرفتار هستم در محبت اهل بیت پیغمبر بزرگوارش را بر دار زنند و شکمش را بالای چوب دار بشکافند و مراد حبیب از این سخن جناب میثم بود که او را چنانکه مکشوف شد بحکم پسر زیاد بر دار زده و جناب میثم فرمود میشناسم کسی را که سرخ رنگ است و دو جانب سر او دو گیسو باشد و بیاری پسر پیغمبر خود بیرون میرود و در راه آنحضرت شهید میشود و سرش را در کوفه گردش میدهند مراد او جناب حبیب بود چون این دو بزرگوار از هم جدا شدند و برفتند حاضران گفتند ما هرگز دروغگوی‌تر از ایشان ندیده‌ایم و هنوز پراکنده نشده بودند که رشید هجری علیه الرحمه آمد و احوال آن دو بزرگوار را پرسید گفتند در اینجا یکدیگر را ملاقات کردند چنین و چنان گفتند و رفتند فرمود میثم یکی فراموش کرده است مرا که آنکس که سرش را میاورد صد درهم عطا بر افزایند بعد از این سخن او نیز برفت اهل مجلس گفتند وی از آن دو تن دروغ زن‌تر بود همان اهل مجلس گفتند قسم بخدا از این قضیه چیزی بر نگذشت که با چشم خود نگران شدیم که میثم تمار را در سرای عمرو بن حریث بردار کشیدند و حبیب بن مظهر را بکوفه بکوچه و بازار گردانیدند چون بمرور دهر موکب امامت کوکب حضرت امام حسین بکربلا در کوفه اقامت یافت حبیب بن مظهر با کمال شوق و شور عازم آن کشور پر خطر شد در طی برزن و بازار جناب مسلم بن عوسجه او را بدید و از جنبشش معلوم نمود که مشتری متاع شهادت و سعادت است و آن وقت مسلم در دکانی ایستاده و آهنگ کربلا داشت گفت ای مسلم اینک فرزند ابو تراب در بیابان کربلا تنها است و تو در اندیشه خضاب مسلم گفت اندیشه دامادی و عشرت شادی دارم و در پیرانه عشق جوانی در سرجای کرده است اما عشق جد و عشق بهشت دارم پس هر دو تن روی بخدمت آنحضرت نهادند و بادراک شهادت نائل شدند و در زمره عاشقان چنانکه اشارت رفت یافت جناب حبیب سردار میسره سپاه امام حسین علیه السلام شده کاری که آنحضرت چنانکه مسطور شد و از این پیش نگارش رفت آهنگ نماز کرد و حصین بن نمیر خبیث بسخن جسارت آمیز خود حبیب بن مظهر را آشفته کرد و در حضرت امام حسین علیه السلام عرض کرد که میدانم شرافت نماز کردن بتو چه قیمت دارد و عوض داد

اما

اما ای مولای من قسم بخدای امیدوارم که نماز خود را در بهشت تمام کنم و پدر و جد و برادرت را از تو سلام رسانم و از این کلام چنان مفهوم میشود که حبیب یک نماز را با آنحضرت گذاشته و نماز عصر را مجال نیافته است و از اینست که مجلسی علیه الرحمه میفرماید شهادت حبیب بعد از نماز ظهر بوده است و ابو مخنف و ابن شهر آشوب و بعضی دیگر مینویسند که جناب حبیب ادراک نماز ناکرده ادراک شهادت فرمود مع القصه [illegible] حصین بن نمیر آهنگ جنگ نمود حبیب بن مظاهر در خدمت حضرت امام حسین علیه السلام اجازت مبارزت خواست و عرض کرد تاکنون جوانان بسیار در رکاب مبارکت بفر شهادت نائل شده اند اینک هنگام دستگیری پیرانست میخواهم کار جوانان کنم و جای در جنان جاویدان گیرم امام حسین علیه السلام فرمود تو مرا از جد و پدر یادگاری و مرا با تو انسی بکمال است مرا تنها مگذار دیگر آنکه پیر شده و پیران در مشقت مجاهدت معذور میباشند حبیب عرض کرد ای سید و مولا و مهتر و بهتر همانا پیران مراسم حرب را بهتر دانند و تجربت ایشان در فنون پیکار و وقایع کارزار بیشتر است و من میخواهم که در بامداد قیامت مرا در زمره شهدای راه تو از قبر برانگیخته ولکن چون سر از قبر بر آورم امام حسین علیه السلام با چشم گریان اجازت میدان داد و از آنطرف حصین بن نمیر با خاطری آشفته و تیغی آخته بروی بتاخت و ارجوزه قریب باین مضمون قرائت کرد ای حبیب بر ضرب تیغ بران من نگران باش و بنگر که شیری خروشان آهنگ تو ساخته است و فریاد برکشید و حبیب را بمبارزت بخواند جناب حبیب چون نار و لهیب بمیدان آورده این اشعار را که قریب باین معنی است بر رجز بر خواند منم حبیب بن مظهر که چون بازار پیکار گرم شود آتش جنگ برافروزم و شما اگرچه از حیثیت عدد بیشتر هستید لکن ما از حیثیت حجت و برهان قاطع برتریم و شما در وفای خود بغدر و مکیدت میروید لکن ما وفا کنیم و شکیبائی بر بلا گیریم و عذر و بهانه را قطع نمائیم و در دست من است شمشیری برنده و شمار است آتش دوزخی فروزنده و چون از ارجوزه خود بپرداخت آهنگ حصین بن نمیر کرده حمله گران بیفکند و از کردار او شمشیری بر خیشوم بینی حصین فرود آورد حصین از هول و وحشت از اسب در افتاد حبیب خواست تا سرش را از تن بیفکند جمعی بتاختند و او را در ربوده بصف خود بردند حبیب بن مظهر همچنان با سن پیری و قامت خمیده جنگ بداد و چون شیر در آهنگ و پلنگ بر جنگ از هر سوی بتاخت و مرد و مرکب بر خاک انداخت و این رجز را که باین معنی نزدیک است قرائت کرد قسم بخداوند اگر شمار مردم ما باندازه شما یا نیمی از شما میبود شما کوس زنان گریزان میشدید ای بدترین مردم از حیثیت حسب و نسب و شرک و کفر در حضرت خداوند صمد و نیز قتال بداد و از ایشان بسیار بتاخت تا بروایت بعضی روایات شصت و دو تن از آن قوم خبیث را بخاک و خون بیاغشت در اینحال مردی از بنی تمیم شمشیری بر آن جناب فرود آورد و بقولی بضرب نیزه او را بر زمین افکند حبیب تندی و چالاکی نمود و بر خاست تا او را از پیش باز رساند حصین بن نمیر دیگر بار کین داشت وقت را از دست نگذاشت و بتاخت و تیغی بروی بنواخت و او را از پای در انداخت و هم در ساعت پیاده شد و سر مبارکش را از پیکر شریف جدا ساخت و از گردن اسب در آویخت و بروایتی چون حصین آن زخم را بر حبیب فرود آورد همان مرد تمیمی سر آن بزرگوار را از تن جدا کرده و بقولی بدیل بن صریم سر او را برید و از گردن اسب بیاویخت و بمکه برفت و در مکه پسر حبیب

که هنوز

که هنوز کودکی مراهق بود سر پدر را بشناخت بدیل را بکشت و سر پدر را بگرفت و در گورستان محلی که اکنون آن مزار بر انیس الحبیب مشهور است مدفون ساخت لکن این خبر را وثوقی نباشد چه در آن هنگام هیچکس معلوم نبود که بدیل بن صریم را در عوض اینکار جایزه بدهد و عبدالله بن زبیر اگر در این هنگام هوای خلافت میرفت با حبیب بن مظهر عداوتی نبود تا بدیل چنین مسافتی بعید را طی کرده بمکه رود و اگر بطمع جایزه بود البته بکوفه میرفت چنانکه در خبر دیگر نوشته‌اند که جناب حبیب بن مظهر در اثنای جنگ بدیل بن صریم تمیمی را بکشت مردی دیگر از بنی تمیم بمبارزت بشتافت و نیزه بر حبیب بزد و آن بزرگوار بیفتاد و چون خواست برخیزد حصین بن نمیر تیغی بر حبیب بزد بیفتاد و آن تمیمی از اسب فرود شد و سرش را از تن جدا ساخت حصین گفت من در قتل وی با تو شریک بوده‌ام این سر را بمن باز ده تمیمی قبول ننمود حصین گفت من سر او را نمیبرم میخواهم که بر گردن اسب خود آویخته در میان لشکر بگردم تا بدانند در اینکار با تو شریک بوده‌ام آنگاه تو میدانی آنرا برگیر و بنزد عبیدالله ببر و جایزه بستان چه مرا بجایزه حاجتی نیست تمیمی پذیرفتار شد و حصین با آن سر در میان لشکر بگشت و برد و بتمیمی بداد چون بکوفه آمدند قاسم پسر حبیب که هنوز بحد بلوغ نرسیده بود آن سر بشناخت و با آن مرد بجانب قصر دار الاماره روی نمود تمیمی اندیشمند شد و سبب ملازمت پرسید قاسم کیفیت حال گفت و سر پدر را بخواست تا در خاک نماید تمیمی گفتا امیر بدفن آن رضا نمیدهد و من نیز میخواهم این سر را بامیر بسپرم و عطا بگیرم قاسم گفت باری خداوند باری ترا بعذابی سخت مکافات خواهد کرد و از آن پس یکسره در حال تفحص آن مرد بود تا آن زمان که مصعب بن زبیر در آنجا آمده و در نیمه روز در جنگ باجمیرا تمیمی را در خیمه خود دریافت و او را در عوض خون پدر خون بریخت و این خبر صحیح‌تر مینماید بجهة اینکه در آن اوقات چنانکه مسطور شد حبیب بکوفه منزل داشت و از آنجا باتفاق مسلم بن عوسجه بیاری امام حسین علیه السلام بیامدند و البته علاوه او نیز در کوفه بود و در رجال کشی مسطور است که جناب حبیب بن مظهر اسدی با جناب بریر بن حضیر همدانی علیهما الرحمه در آن هنگام که در روز عاشورا شعله آتش نبرد از گنبد لاجورد میگذشت بمطایبه و مزاح میپرداخت بریر گفت این چه ساعت خندیدن و مطایبه کردن و مزاح نمودن است جناب حبیب فرمود کدام ساعت از این ساعت بخنده و مطایبه شایسته‌تر است سوگند با خدای هیچ چیز در این ساعت بر ما روی نکند جز آنکه جماعتی لئیم و فرومایه بر ما هجوم میآورند و شمشیر بر ما فرود میگردانند و از آن پس بملاقات و معانقه حوریان بهشت کامکار میشویم و چون حبیب بن مظهر شهید شد آثار اندوه و انکسار در دیدار امام ابرار نمودار شد و بر فراز نعش او حاضر گشته و فرمود خیر کثیر و رحمت ها هم از خداوند عالمیان از بهر تو باد ای حبیب همانا تو مردی فاضل بودی و قرآن را در هر شب ختم مینمودی و بقولی فرموده مرو قات بزرگان اصحاب و رؤسای یاران خود از حضرت یزدان عوض میجویم و آنچه مسطور شد بروایت صاحب روضة الشهداء چون حصین بن نمیر آنجناب را شمشیر بزد آوازی برآمد ای پسر پیغمبر مرا دریاب چون امام حسین علیه السلام این صدا بشنید مرکب بتاخت و بدو رسید حبیب چشم بر گشود و عرض کرد که تحفی بغیر از جانی که بجد و پدر خود داری بگوی امام حسین سلام الله علیه او را بشارت بهشت داد و حبیب آن بزرگ ضمیر را آن مژده دلپسند بروی بجان جاویدان در روضه رضوان نهاد علیه الرحمة والتحیة والثناء

ابن شهرآشوب میفرماید حصین بن تمیم آنجناب را بکشت و سر مبارکش را بگردن اسب بیاویخت و از آن پس امام حسین علیه السلام آن جماعت را نماز بعنوان نماز شدت خوف بگذاشت و از این خبر مفهوم میشود که جناب زهیر از آن پیش که بنماز ظهر مشغول گردد بشهادت فائز گشت و در بعضی کتب قتل آنجناب را در غلوای جنگ با زهیر بن القین نوشته و بعضی بشهادت او اشارت نکرده‌اند و از این پیش در ذیل نگارش عرایض اهالی کوفه بحضرت ابی عبدالله علیه السلام مسطور شد که از جمله رؤسائی که عریضه نگار شدند حبیب بن مظهر بود

بیان کلمات امام حسین علیه السلام در تحریص و تحریک لشکر خود بجنگ

چون جناب حبیب بن مظاهر بروضه رضوان بشتافت در دیدار امام حسین علیه السلام آثار حزن و انکسار نمودار گشت زیرا که حبیب نگاهبان میسره لشکر و از هواخواهان بزرگ و اصحاب نامدار و محبان با اخلاص آن حضرت بود و چون زهیر بن القین علیه الرحمه اینحالت حزن و اندوه امام علیه السلام را نگران شد عرض کرد یا بن رسول الله پدرم و مادرم فدایت باد از چه روی بحدی تو در قتل حبیب شکسته شد مگر ما بر حق نیستیم فرمود سوگند بخداوند خلق که ما بر حق هستیم و من بعلم الیقین میدانم که من و شما بر حق و آلموت راستی هستیم که خدای و رسول بان خوشنودند زهیر عرض کرد پس ترا چیست که شهادت ما را اراده میفرمائی تا درون بهشت شویم و نعیم آنرا ای مولای من دریابیم و بحضرت پروردگاری غفور و رحیم در شویم آیا اجازت میدهی تا بمبارزت این جماعت روم فرمود بیرون شو خداوند فعال و کردار ترا مشکور و مقام و منزلت ترا رفیع گرداند و در بعضی روایات است که چون زهیر بن القین این عرض را بنمود امام حسین علیه السلام زهیر بن القین و سعید بن عبدالله را فرمود تا از پیش روی آنحضرت بایستند تا فریضه ظهر را ادا فرماید چنانکه باین حکایت اشارت رفت و در بعضی روایات دیگر است که چون حبیب بن مظاهر شهید شد و آنحضرت غمگین گشت و استرجاع بفرمود حر بن یزید ریاحی و زهیر بن قین بجلی خویشتن را بر آن دریای لشکر بزدند و سخت همی بکوشیدند و جنگی بزرگ بپای بردند و در پایان جنگ حر بن یزید شهید گردید بالجمله بروایت ابی مخنف چون امام حسین علیه السلام از ادای فریضه ظهر بپرداخت اصحاب را بجنگ ترغیب و تحریک نموده فرمود ای اصحاب من اینک ابواب جنت مفتوح و جویهای بهشت روان و میوه‌های بهشتی را هنگام چیدن و کاخهای بهشتی مزین و آراسته است و حور و غلمان جنت آماده مؤالفت و مؤانست باشند و اینک رسولخدای صلی الله علیه و آله و جماعت شهیدانی که کشته شدند در حضرتش حضور دارند و پدرم و مادرم منتظر قدوم شما و مشتاق ملاقات شما هستند هم اکنون در ترویج دین و آئین خداوند بکوشید و دشمنان را از حرم رسولخدای باز گردانید در این هنگام اضطرابی عظیم و اضطراری بزرگ و وحشتی سخت از حالت آرزو و کثرت اعدا و قلت اصحاب و شدت هجوم مخالفان و قساوت و شقاوت ایشان در اهالی خیام پدید شد چنانکه از خیمه‌ها بیرون آمده فریاد برکشیدند ای جماعت مسلمانان و برادران مؤمنان بحمایت دین خدای روی کنید و حرم رسولخدای و امام خدای پسر دختر رسولخدای صلی الله علیه و آله را از شر دشمنان نگاهبان شوید و دشمنان را دور بدارید همانا

خداوند تعالی شما را در نصرت ما آزمایش میفرماید و شما در جوار جد ما با ما همسایه باشید و با ما بجوانمردی مودت رفتار نمودید خداوند شما را در نصرت ما برکت دهد و دشمنان را از ما دور دارید چون اصحاب کرام این کلمات را بشنیدند بگریستند و بانگ ناله و ویله در هم افکندند و جملگی هم آواز گفتند ای اهل بیت رسول خدا جان و روح ما برخی جان و خون و روان شما است سوگند با خدای تا ما زنده ایم هیچکس نتواند با شما بخصومت اندر شود همانا ما از جان خود چشم پوشیدیم و بر دم شمشیر دادیم و تنهای خود را دست بداشتیم تا چون شهید شدیم طعمه پرندگان آسمان گردد تا شما را از شر دشمنان نگاهبان گردیم و در حضور شما پیمانه مرگ بنوشیم چه هر کس امروز در راه دین از جان خود چشم بپوشد شربت سعادت سرمدی بنوشد و هر کس امروز در حمایت شما برآید و گزند حوادث را از شما بگرداند بفلاح و رستگاری ابدی فایز شود الی و بروایتی چون آنحضرت خطاب اهل بیت را با زنان بشنید صیحه برکشید ای امت تنزیل و ای حافظان قرآن این حریم را حمایت کنید و ضعیف و پراکنده میشوند و در حمایت ایشان جان بپاشید چون اصحاب اینکلمات را بشنیدند سخت بگریستند و از آن پس آنکلمات مسطوره را خطاب بآنحضرت بعرض رسانیدند و عرض کردند سوگند با خدای تا نفسی از ما باقی باشد از اینمردم بدین آسیبی نخواهد رسید امام علیه السلام فرمود خداوند شما را از جانب ما جزای نیک دهد و شما را بشارت باد بجنت و قدوم بر جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی علیهم السلام و جعفر طیار و آن جماعت شهدائیکه در خدمت جدم رسول الله و پدرم علی مرتضی علیه السلام شهید شدند و بجمله بدیدار شما اشتیاق دارند چون اصحاب اینکلمات بشنیدند و مقامات خود را در فردوس برین بدانستند خستگی از ایشان برفت و یاد از زخم تیغ و تیر و صدمت میدان و زحمت سنان نکردند و مهیای بخشش جان و سپردن روان شدند و چنان پیدا است که بعد از شهادت جناب حبیب و جمعی از اصحاب حالت ضعفی بر آن چند نفر محسوس میشد لاجرم امام علیه السلام در آن گرمگاه ظهر عاشورا که ایشان بسیار تشنه و مانده و خسته و مجروح و تفته جگر اندر مانده بودند اینکلمات را بفرمود تا بکرم و کرامت آنحضرت از سعادت شهادت محروم و از نعمت ابدی مهجور نباشند معلوم باد چنانکه علامه مجلسی در بحار اشارت میفرماید آن حالت اندوه که در دیدار مبارک امام حسین علیه السلام بعد از شهادت حبیب پدید گشت برای آن بود که مبادا از مشیت خداوندی رسد و آنحضرت را فدائی بپاید نه آنکه از بیم شهادت و نزول آنهمه بلیت و مصیبت بود چه آنکه را امید است و بر جان بخرید و آنسرای را خریدار گردید و شفاعت روز جزا را مالک شد زیرا که چنانکه از این پیش مذکور شد هر چند کار بر آنحضرت سخت تر میشد دیدار کارزار شدید تر میگشت چهره مبارکش افروخته تر میشد

بیان مبارزت و شهادت جناب
زهیر بن القین علیه الرحمه

اگر چه صاحب روضة الشهدا بنام زهیر بن القین اشارت نکرده است و همان زهیر بن حسان اسدی که از این پیش یاد کردیم اکتفا نموده و همچنین از مورخین و محدثین از شهادت این بزرگوار حدیثی نرانده اند و برخی شهادت او را در هنگامی که امام حسین نماز میکرد و زهیر در پیش روی آنحضرت خویشتن را آماج تیر

و نیزه

و نیزه ساخته بود دانسته اند و گروهی بعد از شهادت جماعتی دیگر نوشته اند لکن چون جمعی از مورخین و محدثین معتبر شهادت او را مشروحاً نگاشته اند و بعضی بعد از شهادت حر نگاشته اند و برخی بعد از آنکه حضرت ابی عبدالله علیه السلام آنکلمات را در ترغیب اصحاب بفرمود مسطور داشته اند لهذا در اینمقام بشهادت این مرد جلیل گذارش میرود و همانا از این پیش که حدیث از ورود آنحضرت بمنزل زرود میرفت اتصال زهیر بن القین را برکاب آنحضرت معروض داشتیم و چنانکه از بعض کتب مستفاد میشود در آن هنگام که حر بن یزید آهنگ میدان کرد زهیر نیز بمیدان تاخت و شجاعتها نمود و بازشد و حر شهید گشت و چون امام علیه السلام نماز بگذاشت خود را از ورود سهام بلایا وقایه آن وجود مبارک داشت و سعید بن عبدالله خود را فدا کرد و شهید شد و باین سبب که زهیر بن القین در مبارزت نخستین با جناب حر بن یزید متفق شد شهادت ویرا بعضی از نویسندگان پس از شهادت حر مینویسند و از اینکه در پیش روی آنحضرت بایستاد تا نماز بگذاشت برخی دیگر شهادت او را در آنموقع مینگارند و از حیثیت اینکه بعد از ظهر روز عاشورا و خطاب آنحضرت باصحاب و جنبش ایشان بمیدان شهادت بتاخت و شهید شد شهادت او را بعد از حجاج بن مسروق نگارش میدهند پس جمع مابین این جمله را بعد از این بیان میتوان نمود بالجمله زهیر بن قین بجلی بصفت دلیر و شجاع و مردافکن و صف شکن بود و چون بعد از ظهر روز عاشورا حالت آنحضرت و ناله اهل بیت و کلمات ایشان را بدید و بشنید با دل یکجهت آهنگ یاری آنحضرت و ادراک فیض شهادت کرده وی بود و چنانکه مسطور گشت در حضرت امام حسین علیه السلام اجازت مبارزت تحصیل کرده با شمشیر آبدار و نیزه آبدار بر مرکبی راهوار آهنگ عرصه کارزار نمود و این رجز را که باین معنی نزدیک است قرائت فرمود منم زهیر و منم پسر قین و در دست من حربه ایست که هر دو دم آن تند و تیز است و با شمشیر آبدار شر اشرار را از حسین علیه السلام برمی تابانم همانا حسین یکی از دو سبط رسولخدا و فرزند علی مرتضی است و جد و پدرش هر دو طاهر و مطهر و از عترت بر و تقوای رسولخدا است و در اینقول هیچ دروغی نیست و شما را با شمشیر میزنم و در این ضربت ملامتی را نگران نیستم اینکاش جان بدو بخش انتقام میگرفت یک بخش آن پیوسته در حضور مبارک امام حسین همواره مشغول کارزار گروه اشرار میگشت و گزند دشمن را از وی دفع میداد و بخش دیگر در حمایت آنحضرت بدرجه شهادت میرسید میزنم شما را و دین خود را حمایت میکنم و با شمشیری بران مانند جوانمردان روز کارزار کارزار مینمایم این بگفت و بقول ابی مخنف و صاحب کتاب ینابیع المودة مانند شیر غضبان بر آنگروه نابکار بتاخت و جنگی سخت در انداخت و همی بزد و بکشت تا صد و بیست تن از آنجماعت را بقتل رسانید و آنگاه بحضرت امام حسین بازشد و بجماعت نماز بگذاشت آنگاه گفت الیوم نلقی ... اینک بهشت است که درهایش را گشوده اند و انهارش در جریان و اثمارش رسیده و نوبت چیدن و بهره بردن آن است و اینک رسولخدای است با دیگر شهدا متوقع قدوم ما هستند پس دین خدا را حمایت کنید و حرم رسول را نگاهبان باشید معلوم باد این کلمات را که بزهیر نسبت میدهند همانست که از حضرت امام حسین علیه السلام مسطور شد ممکن است زهیر اینکلام را تذکره نموده باشد و شاید خود زهیر قایل آن باشد و اگر بزهیر منسوب باشد گویا انسب است چه از اخلاق و اطوار آنحضرت در اینمقام نسبت

باصحاب

باصحاب خود و مرخص نمودن ایشانرا در اغلب مواقع و مقامات چنانکه مسطور آمد با آنکه در آن اوقات هنوز حربی نکرده و زخمی نیافته و زحمتی ندیده و بشهادتی فائز نگردیده بودند معلوم افتاد پس در اینمقام که اینگونه ضعف و کوفتگی و قلت عدد و قوت عدو محسوس بود اینگونه فرمایش بی اشکال نیست و از این گذشته کرامت مقاتلت این چند تن مجروح تشنه جگر تافته خسته کوفته مانده از کار افتاده چه ثمر برمیخواست از این گذشته امام علیه السلام مقامات و مراتب ایشانرا در بهشت بنموده بود و انجمله بجنان جاودان و رضوان یزدان چنان آگنده بودند که هیچ پندی ایشانرا بند نگشته و از ادراک شهادت بازنمیداشت مگر اینکه گوئیم این کلمات امام حسین علیه السلام نیز از راه عنایت و شفقت بود تا مبادا حب جان و علاقه بر ایشان نمایش فزاید و از درک شرف سعادت باز دارد بالجمله چون زهیر بن القین از قرائت خطبه بپرداخت چون ابر باد و بحر فنا بر اشقیا بتاخت و جمعی را بخاک هلاک بینداخت و بروایت صاحب عوالم نوزده تن از مشرکان را بکشت خطاب بامام حسین علیه السلام کرد این روز بخواهد امروز بزیارت پیغمبر و حسن و علی مرتضی صلوات الله علیهم را ملاقات خواهم کرد و بیفتاد و موافق بعضی روایات پیش از این بکشت و ابن اثیر گوید زهیر بن القین جنگی بس سخت بداد و صاحب مناقب و عوالم و بعضی دیگر از مورخین از محمد بن ابیطالب مینویسند که زهیر بن القین بر آنگروه بتاخت و شمشیر و نیزه بکار برد و چون شیری که در دسته نخجیر بیفتد از ایشان بکشت چندانکه یکصد و بیست مرد را بدو زخ روان داشت و آخر بدست کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجر بن اوس تمیمی بفیض شهادت نائل و بروضه رضوان واصل شد رضوان الله تعالی علیه امام حسین علیه السلام بر سر کشته او علیه الرحمه تشریف حضور داد و چون کشته او را بر خاک نگریست فرمود خداوند ترا از رحمت خود دور ندارد و قاتل ترا آن لعن فرستد که باید بدانگونه لعنتی که عاصیان را بصورت بوزینه و خوک درآورد در شرح شافیه مسطور است که زهیر بن القین هشتاد و دو تن مرد مبارز را بکشت و شهید گشت

بیان مبارزت و شهادت حضرت
غلام ابی ذر غفاری علیه الرحمه

صاحب روضة الشهداء گوید بعد از شهادت حبیب بن مظاهر علیه الرحمه جون و بقولی جویره و بروایتی حرّ آزاد کرده ابوذر غفاری اجازت مبارزت حاصل کرده پیاده روی بمیدان آورد و در این اسم در کتب اخبار باختلاف رفته اند چنانکه سبقت تحریر یافت غالب نویسندگان جَوْن با جیم و واو ساکنه و نون نوشته اند و بعضی جویر با جیم و واو یا حَوِی و راء مهمله نگاشته اند و در رجال ابی علی میگوید جون غلام ابی نصر و در مناقب ابن شهرآشوب نوشته است جوین بن ابی مالک غلام ابی ذر و در انوار القلوب مینویسد بعد از شهادت حبیب بن مظاهر علیه الرحمه حر بن جویره آزاد کرده ابوذر غفاری بمیدان درآمد و این کلمه موافق روضة الشهداء است مگر اینکه در قلم کاتب تحریفی شده باشد و در شرح شافیه جریر نوشته اند و در بعضی کتب نوشته اند غلامی امرد از ابوذر بود که او را اعزرمی نامیدند و نیز در آداب جنگ و اقوال و افعال ایشان مختلف نگاشته اند ممکن است دو تن بوده اند یکی غلام ابی ذر و غلام دیگر از نصر بوده است والله اعلم بالجمله حر بن جویره غلام ابی ذر غفاری که بعضی چنان دانند که این غلام همانست که در آن زمان که عثمان بن عفان ابوذر غفاری را بربذه

خراج کرد با امام حسین علیه السلام تقدیم نمود لکن چون مینویسند ابوذر او را آزاد کرد و شاید از آن پس که آزاد شد بخدمت امام علیه السلام پیوست ابن شهرآشوب و برخی دیگر مینویسند این غلام سیاه روی بود اما قلبش از پرتو نور اسلام روشن تر از بدر تمام گردیده و در خدمت امام علیه السلام کمر خدمت و حجت بر میان بربست در روزگاری در آستان همایونش بر سلاطین روزگار افتخار میورزید و در زیارت شهداء هم مذکور و بشرف استسلام علی جون مولی ابی ذر مفتخر و نائل است اگرچه در زیارت نامه جون نوشته اند ممکن است حر باشد بالجمله چون این غلام که تاجداران ایامش کمینه غلام هستند نگران شد که جماعتی از سفید رویان بدولت شهادت نائل و در حضرت احدیت سفید روی آمدند خود را سرخ روی هر دو جهان خواست و نگران شد که آن دشمنان نابکار چون جمعی از اصحاب امام ابرار را بکشته اند و چیره گردیده اند و در حضرت ولایت رتبت جسارت میورزند غرق بحر غیرت شده در خدمت آنحضرت سلام براند و اجازت میدان مبارزت بخواست امام حسین علیه السلام فرمود ترا اجازت میدهم که باز شوی زیرا که بقانون انصاف خلاف است که با آن بلیت که ما بآن اندریم تو نیز مبتلا شوی چه تو برای طلب عافیت بمتابعت ما بیامدی هم اکنون خویشتن را ببلای ما مبتلا مساز عرض کرد یابن رسول الله من خود میدانم مرا بوئی ناخوش و حسبی پست و چهره سیاه است لکن مدتها در سعت نعمت و گشایش آسایش در سایه عنایت و ظل عاطفت شما روزگاری خوش درسپرده ام و از خوان نعمت شما بهره یاب بوده ام اکنون که هنگام محنت و بلاست چگونه از تو دور شوم یابن رسول الله میخواهی من با این روی سیاه و حسب تباه و بوی ناخوش شهید گردم و سفید روی و خوشبوی داخل بهشت شوم سوگند بخدای از شما جدا نشوم تا خون سیاه خود را با خونهای پاک و طیب شما مخلوط گردانم پس امام علیه السلام او را اجازت بداد و بروایتی فرمود ای غلام باسعادت برو که ما هم از قفای آئیم و آنغلام روی بخیام آورد و از حوالی خیام بانگ وداعش بر خاست اطفال خردسال که با وی انس داشتند ناله برآوردند و او ایشانرا تسلیه بداد و چون صاعقه آسمانی خروش برآورد و بمیدان بتاخت و ارجوزه که نشان از اینمعنی میدهد بخواند چه بسیار سخت و شدید بخواند دیدگان نامه تباه ضربت غلام سیاه را که در نصرت فرزندان پیغمبر نمودار میکند و دریاری ایشان شمشیر برّان هندی را بکار میبرد و به نیروی زبان و دست گزند دشمنان را از ایشان برمیتابم و باین امید دار بهشت جاوید را میطلبم و از خداوند فردیگانه شفاعت حضرت پیغمبر را میجویم این ارجوزه بخواند و بکارزار مشغول شد و چون شیر در آهنگ بر آنقوم با عار و ننگ بتاخت و تیغ و تیر در ایشان بگذاشت و نام مردی بر سپهر لاجوردی بگذاشت تا بدرجه شهادت و رتبه شهدا علیهم السلام کام گرفت حضرت سید الشهداء سلام الله علیه از کمال لطف و عطوفت بر فراز کشته اش بایستاد و بدینگونه در حقش دعا فرمود بارخدایا روی او را سفید و بوی او را خوش بفرمای و او را با نیکوکاران محشور بدار و در میان او و محمد و آل محمد صلوات الله علیهم جدائی میفکن حضرت باقر از حضرت سجاد صلوات الله علیهما روایت میفرماید که مردم آن قبیله که شهیدان را دفن میکردند بعد از ده روز چون آنغلام را دریافتند از برکت دعای آنحضرت صلوات الله علیه بوی مشک از جثه اش فایح بود و برای شرافت و جلالت اینجماعت شهیدان همین مقدار بس است که ۱۱۲ علی السلام

در حق ایشان میفرماید پدرم و مادرم فدای شما باد و اگر با این شرف و افتخار بر عرش اعظم کردگار نازش و فرازش خواهند بسیار هست

بیان مبارزت و شهادت جوین بن ابی مالک غلام ابی نصر و شهادت او

ازین پیش اختلاف اقوال را در تعیین این لفظ باز نمودیم و چنان مینماید جوین ابن ابی مالک همان غلام ابی نصر باشد که در رجال ابی علی میگوید جون غلام ابی نصر در شمار شهدای یوم الطف است و در مناقب ابن شهرآشوب مسطور است بعد از شهادت عمرو بن مطاع جعفی علیه الرحمه جوین بن ابی مالک مولی ابی ذر علیهما الرحمه روی بمیدان نهاد و جارت مبارزت حاصل کرده بر آنگروه طغام و انبوه لئام بتاخت و شعری با رجزه که باین معنی نزدیک است بخواند کارزیکه میدان جنگ آهنگ نمایم چه بسیار دشمنان زشت فرجام که بسیر شود و از ضربت حسام خون آشامم اگر چند چهره سیاه دارم لکن از بیشتر مردمان آزاده برگزیده ترم و اگر چند غلامی سیه فامم اما بر شهریاران کامکار افتخار دارم و چون شهید شوم و بدیگر سرای رهسپار گردم در قیامت از شفاعت کام گیرم چنانکه امروز از سعادت شهادت نام یابم پس تیغ انتقام از نیام بر آورد و چون شیر گرسنه و پلنگ آشفته بر آنجماعت حمله آورده همی تیغ زد و نیزه بنواخت و جنگ بنمود و تیر بینداخت و بکوشید و بجوشید و بخروشید و همه بیفکند چند انکه بروایت ابن شهرآشوب رحمة الله علیه هیجده و بیست و پنج نفر و بقولی که صاحب شرح شافیه مینویسد بیست

نفر از آن فرقه بی بهره را بکشت خودش علیه الرحمه شهید شد

بیان مبارزت یزید بن مهاجر جعفی علیه الرحمه و شهادت او

بعد از شهادت آنغلام نیک فرجام یزید بن مهاجر جعفی بمیدان جنگ آرزومند گشت و در خدمت امام علیه السلام سلام براند و رخصت بجست و بعرصه کارزار بتاخت و شعری که با این مضمون مقرون است با رجزه بخواند نام من یزید است و پدر من مهاجر است گویا من شیری بزرگ هستم که در بیشه ها مسکن دارد ای پروردگار من حسین علیه السلام را یار و معین میباشم و از پسر سعد بیزار و دورم و موافق بعضی روایات پنج تن از اشقیا را بکشت و آن رجز را بخواند و بحضرت امام حسین علیه السلام باز شد و بقولی در خدمت آنحضرت باز گردید و خویشتن را سپر شمشیر و تیر اشقیا ساخت و جان خود را فدای آن جان مقدس گردانید و در بعضی نسخ شعر اول را مذکور نداشته اند و شعر دیگر را که بر شتم و سب کفر و فجور ابن سعد و آنقوم بدکیش دلالت دارد مذکور نموده اند و گویند جنگ بنمود چندانکه چهارصد نفر را در حضور مبارک امام علیه السلام بقتل رسانید و بعضی نوشته اند کنیت وی ابو الشعثاء از مردم بنی بهدله از قبیله کنده بود و در مناقب ابن شهرآشوب نوشته است یزید بن مهاصر با صاد مهمله و در بعضی نسخ بحار الانوار کنیت او را ابو الشعثاع با دو شین معجمه و با ر مهمله و العین دو عین مهمله رقم کرده اند اما صحیح مهاجر با جیم و شعث با شین معجمه و ثاء مثلثه و الف ممدوده است و نوشته اند بعد از شهادت یزید بن مهاجر علیه الرحمه محمد بن اشعث و شمر علیهما اللعنه در حضرت سالار جسارت ورزیدند چنانکه بداستان ایشان و هلاک پسر اشعث ازین پیش اشارت شد لکن

چنان

انا یزید وابی مهاجر

چنان مینماید که ابو الشعثاء کنیت یزید بن مهاجر نباشد چنانکه بعضی ابدون کنیت مذکور داشته اند

بیان مبارزت ابی الشعثاء کندی و شهادت او رحمة الله تعالی علیه

ابن اثیر و بعضی دیگر نوشته اند بعد از شهادت عباس بن ابی شبیب ابو الشعثاء کندی که یزید بن ابی زیاد نام داشت در حضور امام حسین علیه السلام بایستاد و یکصد تیر از کمان بیفکند و این جمله بر نشان آمد کارگر و هیچ تیر او بر زمین نیفتاد بلکه بهدف بنشست و هر تیری که او بیافکند امام حسین علیه السلام میفرمود بار خدایا تیراندازی او را استوار دار و بهشت را در مزد او مقرر گردان ابن اثیر میگوید این یزید بن ابی زیاد در جمله آن لشکریان بشمار بود که با ابن سعد بحرب آنحضرت از کوفه بیرون آمد و چون ابن سعد و سرداران لشکر کوفه از کثرت خباثت فطرت آن شروط مذکوره امام حسین علیه السلام را پذیرفتار نشدند و هیچیک از مطالب آنحضرت را قرین اجابت نداشتند یزید آشفته شد و از میان لشکر ابن سعد روی برتافت و بخدمت آنحضرت بشتافت و در حضور مبارکش قتال داد و او اول کسی است که مقتول شد ممکن است ابو الشعثاء و سبب آنمردم که از ابن سعد روی برگاشتند و بحضرت حسین سلام الله علیه پیوستند و شهید شدند او اول شهید بوده است و در بعضی کتب نوشته اند که بعد از آنکه غلام ترک امام حسین علیه السلام شهید گشت یزید بن زیاد بن الشعثاء هشت تیر بان جماعت بیفکند و از آنجمله پنج تیر بخطا رفت و لشکر کوفه بروی حمله ور شدند و او را بقتل رسانیدند و آنچه معلوم میشود آنکس که پنج تیر بیفکند همان یزید بن مهاجر است چنانکه ارباب مقاتل نوشته اند یزید بن مهاجر بیرون آمد و پنج تن از اصحاب عمر بن سعد را با تیر بکشت و در خدمت امام حسین علیه السلام باز رجعت داد و از این عبارت مکشوف میشود که از لشکر ابن سعد بیرون شد و با آنحضرت ملحق شد و بعضی چون او را با یزید بن ابی زیاد فرق نگذاشته اند او را ابو الشعثاء پنداشته اند و ابو الشعثاء یزید بن ابی زیاد است که یکصد چوبه تیر بلشکر ابن سعد بیفکند و از تمام این پنج تیر بخطا نگذشت و امام او را دعا همیکرد و اگر هشت تیر می افکند و پنج تیر او بخطا میرفت قابل این تجدید نبود چه اگر تیر او هم بخطا باید برود و تیر دعای امام علیه السلام هرگز بخطا نرفت و اگر دو هزار تیر پران میداشت بدعای حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بر هدف مقصود می نشست و انکه مثل ابن اثیر مورخی بنوشته یکصد چوبه تیر بجانب آنان بینداخت و در محن الابرار مسطور است که یزید بن مهاجر با پنج نفر بمبارزت اشرار بیرون آمده پنج نفر را بکشت و بخدمت امام علیه السلام باید خویشتن را در حضور مبارکش هدف تیغ و تیر آنقوم شریر گردانید و آن ارجوزه مذکوره را بخواند و در عوالم گوید زیاد بن مهاجر کندی بمبارزت در آمد و آن رجز مذکور را بخواند و نه تن بکشت و شهید شد و با این بیان در مقامی دیگر گوید زیاد بن شعثاء بجنگ در آمد و هشت تیر بیفکند و امام علیه السلام آن دعا را در حق او بگفت و از اینجا معلوم میشود که ایشان دو تن بوده اند

انا یزید وابی مهاجر

بیان شهادت انیس بن معقل اصبحی رضوان الله تعالی علیه

بعد از شهادت یزید بن مهاجر رحمه الله علیه انیس بن معقل اصبحی در حضرت فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله

وآله سلام براند و رخصت جهاد را مستدعی شد و بعضی بجای انیس انس نوشته اند و در شعری که بارجوزه خوانده انا انیس و انا ابن معقل بصیغه تصغیر اعراب کرده اند و آنانکه انیس میدانند در ارجوزه نیز بفتح همزه و کسر نون نوشته اند بالجمله چون اجازت مبارزت یافت با تیغی شرربار و نیزه آبدار بکروه فجار بتاخت و ارجوزه که باینمعنی قریب المضمون است قرائت کرد منم انیس و منم پسر معقل و شمشیری جوهردار صاعقه آثار بدست راست من اندر است تا بر مفارق اعدای دین و ابدان کفار در میان گرد و غبار فرود آورم و امام حسین علیه السلام را که دارای مناقب و مجد اصیل و نجد جلیل و نوباوه بوستان بهترین پیغمبران پروردگار جمیل است از گزند کفار و آسیب اشرار دور دارم آنگاه در میدان محاربت بمقاتلت پرداخت و همی تیغ بکار برد و بکشت و مجروح ساخت تا خویشتن علیه الرحمه برحمت خدای و جرگه شهدا واصل شد و موافق بعضی روایات الستة دوازده تن و بقولی دیگر زیاده از بیست و چهار نفر را سقر ساخت

انا انیس و انا ابن معقل

بیان مبارزت شوذب غلام عابس بن شبیب شاکری علیه الرحمة

جناب عابس بن شبیب شاکری که شیر شرزه را بخبر شمردی و نهنگ را در دریا و پلنگ را در صحرا با ماهی و موش برابر خواندی با غلام خود که شوذب نام داشت در پیشگاه امامت رتبت در آمدند و عابس رضوان الله علیه بدو گفت امروز با ما در چه مقامی و کار چگونه میسپاری گفت کرچه باید کرد چندان مقاتلت دهم و با کفار پیکار نمایم تا شهید گردم عابس فرمود گمان من نیز در حق تو جز این نبود اکنون قدم پیش گذار و مردانه بکوش تا امروز از خداوند کریم اجری عظیم بخواهیم زیرا که بعد از امروز از ما کاری ساخته نشود و نام جمیل و ذخر جلیل امروز بدست میشود بحضرت ابیعبدالله علیه السلام برو تا ترا از جمله فدیان و یاران خود محسوب دارد که حساب روز جزا در پیش است ان غلام بلند همت که سلاطین بلند منزلتش غلام حلقه بگوش هستند گفت ایخواجه بلند رتبت بزرگ همت چنانکه فرمودی فرصت از کف مده و این زمان را از عمر غنیمت شمار و دولت آخرت را از دست مگذار پس هر دو تن بحضرت ابیعبدالله علیه السلام بیامدند و اجازت حرب خواسته بروایت ابن اثیر غلام عابس بمیدان بتاخت و جنگی سخت بداد و برزد و بکشت تا کشته و بخون خود آغشته آمد

بیان مبارزت و مقاتلت شیر بیشه دلیری عابس بن ابی شبیب شاکری علیه الرحمه

جناب عابس بعد از آنکه بحضرت ابیعبدالله علیه السلام در آمد عرض کرد ای ابو عبدالله در تمام روی زمین و جمله خویشاوندان و بیگانگان هیچکس نزد من از تو محبوب تر و گرامی تر نیست و در اینمدت خدمتی بسزا نکرده ام و تحفه لایق این پیشگاه عرش دستگاه نیاورده ام و شرمنده و خجل هستم و اگر مرا آنقدرت و توانائی بود که امروز این ظلم و ستم و کشته شدن را از روان اقدس و جان مقدس تو بچیزی که از جان و خون خودم عزیزتر بود دفع میدادم البته چنان میکردم یعنی هیچ چیز نزد هیچکس از جان او عزیزتر نیست و اینک جان عزیز خود را فدای جان گرامی تو میسازم سلام بر تو باد ای ابو عبدالله گواهی میدهم که من در شاهراه هدایت و دین و طریقت

طریقت تو هستم و بدین و هدایت پدر بزرگوارت امیر المؤمنین علیه السلام با قدم ثابت و قلب راسخ میباشم اکنون اگر اجازت فرمائی در میدان مردی درفش دلاوری برافرازم و اگر پذیرفتار شوی جان شیرین را در راه تو نثار نمایم امام حسین علیه السلام بروی آفرین فرستاد و اجازت بداد اینوقت بروایتی چنانکه مسطور شد عابس غلام خود را بمیدان فرستاده تا مردانه بکوشید و شربت شهادت بنوشید و بروایت دیگر شفقاروی بمیدان آورد در مقتل دینوری از ربیع بن تمیم منقول است که گفت من عابس را در معارک قتال و جدال دیده و هنرمندی و شجاعت او را مشاهدت کرده بودم چون نگران شدم که عابس حملت جوی چون شیر خشمناک و پلنگ بیباک از دور نمایان شد بانگ بر آن لشکر برزدم که بیدار باشید و غافل نباشید که اینک دلاوری شیرشکر و کندآوری از در مصاف شتاروی نهاده که هنگام جنگ چرم گرگ و چنگ پلنگ را از هم بر شکافد و بر پیل دمان و هژبر بیان چیره گردد و بخیره آهنگ جنگ او را مکنید و جان خود را در معرض فنا نسپارید که وی شیر شیران و پسر شبیب است در اثنای اینحال عابس چون ضرغام خروشنده گشته و در وسط میدان خروش چون کوس برآورد و هم آورد طلب کرد لشکریان بواسطه امتحانی که از مبارزت او خوفناک بودند هیچکس بمیدان او گرایان نشد و جواب نداد و خجل و منفعل بر بر او نگریستند چون پسر سعد اینشجاعت و اینخوف و خشیت را بدید و بدانست که هیچکس آهنگ جنگ او را نمی نماید بانگ بر لشکریان برزد که اکنون که بحرب او رغبت ندارید باری از چهار طرف او را بسنگ باران در سپارید و یکباره بروی حمله برید لاجرم آنسپاه کینه خواه از هر سوی بدو روی آوردند و بمحاربت مبادرت گرفتند و آغاز سنگ افکندن نمودند چون عابس آنگونه عار و ننگ را در آهنگ ایشان بدید چنان خشم و غضب و غیرت و حمیت بر وی چیره شد که خود از سر و جوشن از تن بیفکند و با سر برهنه و پیکری بی زره مانند شیر غرنده و شیر ژیان با تیغ آبدار و نیزه آتش گذار بر آن جمع کثیر بتاخت و هیچ اعتنائی بسنگ و تیر و نیزه و شمشیر ایشان ننمود و چون برق و صاعقه و آفتاب بلا و آسیاب فنا بر ایشان بتاخت و میگریزید و دویست تن دلاوران را از پی مبارز میافکند و از کشته پشته میساخت ربیع بن تمیم گوید قسم بخدای نگران بودم که دویست تن از هیبت آنشیر در آهنگ و پلنگ تیز چنگ کوس زنان گریزان میشدند و عابس با تیغ آبدار ایشان را میراند و بهر جانب میدوانید و آن جماعت از شدت هول و دهشت یکدیگر را بهم بر میافکندند و کشته میشدند من بدوی بسبقت آشنائی و خلت داشتم گفتم ای عابس با سر برهنه و تن بیجوشن در چنین عرصه با چنین لشکری بیباکانه جولان میدهی و خویشتن را باکروهی بیشمار دچار گردانی و از غرقاب بلا و آفتاب فنا اندیشه نکنی فرمود چندان در دریای پرخطر درشده ام و در کوه آتش پای نهاده ام که طلب رضوان خدا بر آدم پس سهل و آسان است پس همچنان جنگ نمود و شمشیر زد و از اطراف و جوانب زخمهای گران بروی فرود شد تا گاهی که از حال برفت و از اسب بیفتاد در اینوقت جماعتی از خونخوارانِ سپاه و ستمکاران گمراه بروی بتاختند و سر مبارکش را از بدن دور کردند و بقولی عابس و شوذب غلامش بیرون چون در میدان جنگ بکوشیدند تا هر دو تن شربت شهادت بنوشیدند بعد از آنکه سر مبارکش

مبارکش را از تن دور کردند چند تن بر سر آن نزاع همیکردند و هر کس ادعا همیکرد که من او را بکشتم و آن سر را دست بدست
بگردانیدند و هر کسی این افتخار را بخویشتن منسوب همیداشت عمر بن سعد چون اینحال را بدید گفت بیهوده جدال
و نزاع و فخر و فخار مجوئید عباس چنین کسی نبود که یک تن بتواند او را بقتل رساند بلکه از صدمت و زحمت
همه شما بقتل رسید ازین سخن پسر سعد آن آشوب و نزاع از میان برخاست و در بعضی کتب متقدمین
بشهادت جناب عباس و غلام او اشارت رفته است لکن صحیح همانست که شهید گردیده اند

بیان مبارزت و شهادت حجاج بن مسروق
مؤذن حضرت امام حسین علیه الصلوة والسلام

چون عباس علیه الرحمه در قصور بهشت جالس گشت حجاج بن مسروق درفش سعادت و بیرق شهادت را
بر فراز عیوق برزد و این حجاج جعفی چنانکه ازین پیش نیز اشارت رفته مؤذن حضرت امام حسین علیه السلام
بود و نیز گفته اند بمنصب کابداری آنحضرت هم افتخار داشت بعزم رزم در حضرت امام علیه السلام آمد
و اجازت مبارزت بخواست و بمیدان کارزار بشتافت و شعری چند که قرین این معنی است با رجوزه بخواند
حسین باعانت را روی بمیدان جنگ نهادم در حالتیکه هدایت یافته شده و هدایت کننده هستی امروز با جد (اقدم حسینا هادیا مهدیا)
بزرگوارت ملاقات بخواهیم نمود و از آن پس بادراک حضور امیرالمؤمنین وصی آنحضرت و امام حسن مجتبی
و جعفر طیار و حمزه سیدالشهداء و حضرت صدیقه کبری و آنجماعت اتقیا که پیش از ایشان از جهان بگذشتند
فائز میشویم خداوند مرا بدوستی شما برخوردار نموده است و من در راه محبت شما با این فرزندزنا مقاتلت
میورزم و خداوند شاهد زنده جاوید را بگواهی میگیرم و بشارت باد شما را که عترت پیغمبر هستید بشراب
خوشگوار بهشت و حوض کوثر که بعلی علیه السلام اختصاص دارد آنگاه با شمشیر آبدار برآنقوم نابکار بتاخت
و جنگی سخت بداد چندانکه سپاه مخالف تنگ آمدند و او را به تیرباران درسپردند تا شهیدش گردانیدند
و بروایتی پانزده تن از آنجماعت را بکشت تا شهید گشت در شرح شافیه ابی فراس و بعضی کتب دیگر مسطور است
که بعد از آنکه مالک بن داود شهید شد حجاج بن مسروق مؤذن امام حسین علیه السلام با غلام خودش که مبارک
نام داشت جنگ نمودند چندانکه یکصد و پنجاه نفر از اشرار را بکشتند آنگاه هر دو تن علیهما الرحمه شهید شدند
علامه مجلسی و در مناقب ابن شهرآشوب شهادت حجاج را بعد از شهادت یزید بن مهاجر نگاشته اند و نیز بعضی نوشته اند
حجاج بن مسروق اذانگوی امام حسین علیه السلام بسیار نماز میگذاشت و روز بروزه میسپرد و قرائت قرآن
میکرد پانزده تن از نامداران و دلیران سپاه کوفه و جمعی کثیر از پیادگان آن لشکر را بکشت و بروایت ابن
شهرآشوب بیست و پنج نفر مرد دلاور را بکشت تا شهید گشت علیه الرحمه والرضوان

(حاشیه: مبارزت و شهادت حجاج)

بیان شهادت سیف بن حارث بن سریع
و پسر عم او مالک بن عبدالله بن سریع علیهما الرحمه

این دو جوان جابری سیف و بقولی شریف بن حارث بن سریع و مالک بن عبدالله بن سریع که پسر عم و از جانب
مادر برادر بودند بحضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه بشتافتند و اشک از دیده بباریدند امام علیه السلام

فرمود

فرمود این گریستن چیست جای وانق دارم که ساعتی دیگر هر دو چشم شما روشن گردد عرض کردند سوگند با خدای
ما بر جان خویشتن گریستن نداریم بلکه بر تو همی گریانیم که نگران همی باشیم که این جماعت ترا احاطه
کرده اند و ترا غریب و تنها فرو گرفته اند و ما را آن نیرو نیست که بتوانیم گزند ایشان را از تو برتابیم امام حسین
علیه السلام فرمود خداوند شما را پاداش مردمان متقی بدهد این هنگام هر دو تن اجازت مقاتلت بگرفتند
و چون شیر مرغزاری و پلنگ کوهساری با تیغ الماس گون و تیر آتش ریز بمیدان بتاختند و با آنجماعت بکار
جنگ بپای شدند و جمعی را مجروح و مقتول ساختند آخر الامر از صدمت تیغ و تیر مخالفان بپای ازین ظلمکده بر قتلگاه
قرب حضرت ذی الجلال روی نهادند امام علیه السلام برایشان دو نوجوان که با حسرت و امانی از این سرای فانی
رخت بربستند بگریست و در حضرت غفور رحمان از بهر ایشان آمرزش طلبید در شرح شافیه مسطور است که چون
این دو جوان آن عرض معروض داشتند حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه فرمود ای برادرزادگان من خداوند
شما را از این وجد و مواسات که در جانبازی با من میکنید پاداش متقیان عطا کند این وقت ایشان
پیش آمدند و عرض کردند سلام بر تو باد ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود و علیکما السلام و رحمة الله
پس قتال دادند تا شهید شدند رحمة الله علیهما نوشته اند اینکه چون این هر دو جابری بودند که بعضی ایشان را غلامی بیهمان

بیان شهادت غلام ترک امام
حسین صلوات الله و سلامه علیه

چون آن دو جوان علیهما الرضوان بروضه رضوان بشتافتند غلامی ترک برای جانبازی ترک جان و تن
کرده آماده شهادت شد صاحب مناقب این غلام را از ترکان دانسته و دیگران جز این نوشته اند و این غلام
قاری قرآن و حافظ آیات فرقان بود و با روئی درخشنده و دیداری چون مهر تابنده بحضرت امام حسین علیه
السلام بشتابنده شد و در حضور مبارکش خود را بروی خاک بیفکند و عرض کرد جانم فدای جانت ای پسر
رسول خدا چنان نمیخواهم که از سپاه مانکین از این عرصه با جان بسلامت بیرون برم ملتمس آنکه اجازت نصرت
شود تا در حضور همایونت این چند قطره خون خود را نثار کنم و خود را بعلم قرب و مقربان پیشگاه احدیت
و هم نوشته اند آن غلام سعادت فرجام را حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه خریداری کرده و بفرزندش
سید الساجدین سلام الله علیه بخشیده بود لاجرم در جواب فرمود من ترا خریده ام و بپسرم زین العابدین
بخشیده ام برو و از وی رخصت جهاد بجوی در این هنگام امام زین العابدین بیمار بود و در خیمه تکیه
داشت غلام بیامد و عرض کرد ای آقازاده من از پدرت حضرت سیدالشهداء اجازت جنگ بجستم فرمود
او فرزند منی اختیار قیمت او بدست اوست اکنون روی بآستان تو آورده ام و امیدوارم امر مطاع
قضا نفاذ فرمائی و رخصت جهاد عطا فرمائی امام زین العابدین علیه السلام فرمود من ترا در راه خدا آزاد کردم
دیگر تو خود دانی راقم حروف گوید ممکن است امر جهاد در آنوقت بحضرت سیدالشهداء سلام الله علیه اختصاص
داشته است از اینروی امام زین العابدین علیه السلام فرمود من ترا آزاد کردم و بهمین کار اکتفا نمود
بالجمله آن ترک ستوده خصال پسندیده فعال با نیت پاک و گوهر تابناک از آنحضرت و اهل بیت و دیگران

بعلی طلبیده جمله را وداع گفته عرض کرد مقصود و مراد این است که با مداد قیامت مرا باز طلبید واگرچه در
خدمت تقصیر کرده ام مرا در آن روز فراموش مکنید از اینکلمات حزن انگیز غریو از اهل بیت برآمد و آن غلام
دیگرباره بحضرت امام حسین علیه السلام بیامد و برای مبارزت اجازت بخواست و روی بمیدان جنگ نهاد
در حضرت امام زین العابدین معروض افتاد که غلام بجنگ آنگروه طغام میرود فرمود دامان خیمه را برافرازید
تا جنگ او را بنگرم دامان خیمه را برکشیدند و امام علیه السلام از آنجا نگران بود که آن ترک با عذاری چون
نوگل نوبهاری و رخساری مانند ماه ده چهاری در میان هر دو صف بایستاد و شمشیری چون شعله از و زبان
مار بدیدار آمرزدم با بکار نمود دار بساخت و در طلب مبارز فریاد برکشید و گاهی بلغت عرب و گاهی بلسان
ترک رجزی میخواند و کلامی میراند که بمعنی نزدیک است دریای جوشنده و از برق شمشیر من چون آتش
تابنده خروشنده گردد و این هوای باصفا و فضای بی انتها از تیر شرربار و پیکان جهانسوز من تنگ شود البحر من ضربی وطعنی یمتلی
وگاهی که شمشیر برنده ام در دست من درخشان گردد دل دشمنان حسود عنود در بر هم شکافد ای پسر پیغمبر ای حسین
ای گوهر بحر جود و اختر برج بخشش و جود ای نسخه کارگاه آفرینش ای ذخیره شفاعت روز برانگیزش منهم آن
غلام ترک نژادکه در غلامی تو بر خسروان روزگار افتخار دارم و این تیغ که مرا بدست اندر است از مغز تو بر فرق
دشمنان تو چون اژدهای آتشین پیکر است چه میشود اجازت دهی تا در حضرت تو جان خویش نثار کنم و چون
شهید روم بربالین من درآئی و کام دل هر دو سرایم فرمائی بالجمله بدینگونه سخنان بگذاشت و چون شیر شمیده
و پلنگ رمیده جنگ بداد و همی مبارز از پی مبارز بکشت تا جمعی کثیر را بدوزخ بفرستاد و تشنگی بروی
چیره گشته بازگشت و دیگرباره بر در خیمه امام زین العابدین علیه السلام بیامد آن حضرت بروی آفرین کرد و
بر آنگونه رزم کردن بسیار تحسین فرمود و بشارت شربت کوثر و رضوان خدا و ندا کبر بداد و او را خرم و مبتهج
گردانید غلام با دل شاد دست و پای آنحضرت را بوسه داد و دیگرباره گرد خیام عصمت نظام بگشت و
وداع نمود و سخت بگریست و روی بمیدان آورده غبار عرصه پیکار را بگنبد دوار آورد تا بقولی هفتاد تن را بکشت
و زخمی گران که توان از وی باز ربود بیافت و از پای درآمد امام حسین علیه السلام بربالین او حاضر شد و او را
بدر خیمه امام زین العابدین آورده از مرکب فرود شد و بروی بگریست و سرش در کنار گرفت و روی بر روی
او نهاد امام زین العابدین سلام الله علیه نیز با شدت مرض برسر بالین وی بایستاد غلام چشم برگشود و سر خود را در
کنار امام حسین بدید و زین العابدین را برفراز سر خود ایستاده دید و مطلوب دنیا و عقبی را آماده یافت تبسم
کنان بجان پدر و پسر سلام کرده و تحیات ایشان را بیام و بوستان بهار تمام نهاد و آزادگان جهان را بنده زرخرید خویش ساخت

بیان مبارزت حنظلة بن سعد عجلی و شهادت او رحمة الله علیه

بعد از شهادت غلام ترکی علیه الرحمه و بقولی بعد از شهادت عمرو بن خالد صیداوی رضوان الله علیه حنظلة بن
سعد عجلی و بقولی حنظلة بن اسعد شبامی که بعضی شامی نیز مینویسند در میان هر دو صف بیامد و بایستاد و
خویشتن را سپر تیر و تیغی که بجانب امام حسین علیه السلام می افکندند بساخت و آیتی که از کتاب خدای
که نزدیک

که نزدیک باین مضمون است قرائت فرمود ای قوم من بر شما خوفناک هستم که عذابی نازل شود مانند عذابی انی اخاف علیکم
که بر امتهای ازمنه سابقه چون قوم نوح و عاد و ثمود و کسانیکه بعد از ایشان بودند فرود آمد و خداوند
هرگز بربندگان خود ظلم و ستم روا نمیدارد یعنی خود تان کاری میکنید که مستوجب عذاب الیم خداوند
رحیم میشوید ای قوم بدرستیکه من بر شما از عذاب روز قیامت میترسم آن روز که شما را با آتش دوزخ ردی
میدهند و شما را از عذاب خدای نگاهدارنده نیست ای قوم با حسین جنگ نکنید و او را مکشید و عذاب
خدا را بر جان و تن خویشتن واجب و حتم نگردانید و دست از قتال و قتل آنحضرت باز دارید و بمنازل
خویش بازگردید امام حسین علیه السلام فرمود ای حنظلة بن سعد خدایت رحمت کند همانا این جماعت را
استعداد عذاب الهی و عقاب غیر متناهی در سپرده و دعوت ترا اجابت نمیکنند و آنچه بحق گفتی
پذیرفتار نگردند و عذاب خدا را مستوجب شدند و بر تو بیرون تاختند و ترا و یاران ترا دشنام دادند
اکنون که برادران و یاران پارسای ترا کشتند دیگر چه طمع از ایشان توان داشت و از اینکلام چنان پیداست
که حنظلة بن سعد یکدفعه دیگر نیز با آنجماعت در ابتدای امر سخن کرده و نصیحت رانده و دشنام یافته است
بالجمله حنظله عرض کرد ای پسر رسولخدای پدر و مادرم فدای تو باد سخن بصدق راندی آیا من بحضرت پروردگار
خود نروم و با برادران خود پیوسته نشوم فرمود شتاب کن و برو و بسوی آنچه از دنیا و آنچه در دنیاست بهتر
و بسوی سلطنتی که هرگز کهنه نشود و پایان نپذیرد حنظله عرض کرد سلام بر تو باد ای پسر رسولخدای درود فرستد
خدا بر تو و اهلبیت تو و جمع نماید در میان ما و تو در بهشت امام حسین علیه السلام فرمود آمین آمین آنگاه
آن سعادتمند ارجمند با قلب مطمئن و ایمان استوار روی بمیدان کارزار نهاد و رزمی سخت بداد تا بدن
مطهرش از زخم تیر و نیزه و شمشیر آنگروه نابکار پاره پاره گردید و بشربت شهادت کامیاب گشت معلوم باد
در ملهوف ابن طاوس علیه الرحمه این مکالمات و قرائت آیت و کلمات را بعبدالله بن خالد صیداوی
منسوب داشته است و در بعضی کتب مقاتل با بن اسعد مذکور داشته اند والله تعالی اعلم

بیان مبارزت و شهادت سعد بن الحنفی علیه الرحمة والرضوان

بروایت صاحب روضة الشهدا بعد از آنکه یزید بن زیاد بحدیقه جاوید نهاد روی نهاد سعد بن الحنفی
که از خویشاوندان ما در جناب محمد بن حنفیه بود در حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه در طلب
اجازت مبارزت و جان نثاری برآمد و سلام براند و رخصت حاصل ساخت و بر مرکبی کوه پیکر باد
جنبش برنشست و تیغی چون قطره سیماب بر میان بربست و نیزه خطی بر کوهش مرکب راست کرده بمیدان
بشتافت و چون پلنگ جنگجوی بهر سوی تکاپوی نمود و در طلب هم نبرد فریاد برکشید هر مبارزی که آهنگ
رزم او مینمود خواه از دور یا نزدیک بضرب شمشیر بران روانش از تن بیرون و بدیگر جهانش روان داشتی تا گاهی
که مدت وی نیز بسر رفت و نوبت گذر از این سرای پر ملال باز رسید در کارزار غداران در نامه حیاتش را در نوردیدند از زخم
تیر و سنان و شمشیر کوفیان بیفتاد و روان بروان آفرین بسپرد علیه الرحمه و غالب نویسندگان نام او قلم نرانده اند

بیان مقاتلت جنادة بن حارث انصاری رضوان الله علیه

بعد از شهادت سعد حنفی علیه الرحمه جنادة بن حارث انصاری مکمّل و مسلّح در حضرت امام حسین سلام الله علیه بشتافت و سلام بگذاشت و اجازت مقاتلت بخواست و رخصت بیافت و بمیدان بتاخت و چون شیر شرزه جولان بداد و اینشعر را که باین معنی نزدیک است بارجوزه بخواند ترجمه منم جناده و منم پسر حارث نیک نهاد ترسان و جبان و شکننده عهد و پیمان نیستم و از عهد خویش نمیگذرم و زندگی را بر شهادت اختیار نمیکنم تا بمیرم و وارث من از من بمیراث بردار امروز جسد من بر روی خاک و خون کشته و آغشته و بر زمین بازه خواهد بود پس تیغ بکشید و بر آنگروه زشترو ی نکوهیده خصال حمله ورگشت و نبردی مردانه بداد بروایتی هشت جامه بهشت و بقولی چندان بکوشید تا شانزده تن را بکشت و خود شهید شد علیه الرحمه

بیان مقاتلت عمرو بن جناده انصاری و شهادت او رحمة الله علیه

چون جناده علیه الرحمه بشهادت بپیوست پسرش عمرو بن جناده انصاری بیاری فرزند برگزیده خداوند باری کمر ببست و رخصت جهاد دریافت و با تیغ و سنان بجانب میدان شتابان شد و این ابیات را که نزدیک باین معنی است برجز برخواند ترجمه گلوی پسر هند یعنی یزید را سخت بگیرد بیاری سواران گروه انصار و اعانت مهاجران سعادت آثار او را به تیغ و تیر فروگیرد همانا جماعت مهاجر و انصار همان دلیران نامداری هستند که در پیشین روزگار پیکان تیر و نوک سنان آبدار را از خون کفار رنگین میساختند و این آثار جلادت و شجاعت ایشان در زمان رسولخدای صلی الله علیه و آله بود و امروز از خون مشرکان فجار رنگین است و در خون آن جماعتی که رذل و زبون هستند و در طلب یاری مردم شریر قرآن یزدان را ترک داشتند و بخونخواهی آن مردم فاجر نابکار که در جنگ بدر بفرمان رسولخدای کشته شده بودند بر آمدند و با تیغ و نیزه خونریز بحرب مسلمانان روی آوردند سوگند بپروردگار خودم که با شمشیر آتشبار همواره میزنم و میکشم و دمار از روزگار ایشان برمیآورم و این قتال و جدال را واجب و لازم میدانم و چون این ارجوزه بپای برد چون شیر در آهنگ بمیدان جنگ بتاخت و جنگ بساخت تا بدولت شهادت فائز گشت

بیان مبارزت قرة بن ابی قره غفاری و شهادت او رحمة الله علیه

بعد از شهادت آن دو بزرگوار قرة بن ابی قره غفاری علیهم الرحمه که بعضی قرّه با میم نوشته اند با آهنگ جنگ کمر تنگ کرد و در حضرت سیدالشهداء ارواح العالمین له الفداء رخصت نبرد بجست و اینمرد شمشیر گذار از بنی غفار است و غفار بروزن کتاب قبیله ایست از کنانه پس با دلی پر کین و سنانی آبدار و تیغی آبدار روی به پهنه کارزار نهاد و اینشعر را که باینمعنی نزدیکست و بطریق رجز بخواند ترجمه جماعت بنی غفار و قبیله خندف و نزار نیک بدانسته اند که من در عرصه پیکار شیری شرزه و دلیر هستم و

هنگام

وهنگام غیرت و حمیت آتش از خرمن کفار برآورم و با شمشیر فولاد بنیاد وجود این گروه فجار و کفار را بآب فنا در افکنم و در حمایت و نصرت اولاد پیغمبر و بزرگان نوع بشر ریشه حیات ایشانرا بداس شمشیر تباه گردانم و این قوم نابکار لئیم را بعذابی الیم چار نمایم آنگاه چون پلنگ تیز چنگ بر آنگروه بتاخت و همی تیغ و تیر بکار برد و آثار شجاعت در گذر روزگار بیادگار بگذاشت تا شهادت یافت و بقول ابن شهر آشوب شصت و هشت تن بکشت و شهید شد

بیان مقاتلت محمد بن مقداد و عبدالله ابو دجانه و شهادت شش نفر از غلامان

صاحب روضة الشهداء مینویسد بعد از شهادت قرة بن ابی قره علیه الرحمه محمد بن مقداد و عبدالله که او را ابودجانه گفتند متفقاً در خدمت حضرت سیدالشهداء صلوات الله و سلامه علیه بیامدند و رخصت کارزار حاصل کرده روی بمیدان نهادند و جنگهای عظیم بنمودند جمعی را کشته و خسته گردانیده و چون خواستند بملازمت رکاب مبارک آنحضرت معاودت گیرند فوجی از سواران آن لشکر خباثت مخبر بتاختند و اطراف ایشانرا فرو گرفتند سعد که غلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود با پنج تن از موالیان حضرت امام حسین صلوات الله علیه که با ابن امام بودند قیس بن ربیع و اشعث بن سعد و عمرو بن قرطه و عقله و حمّاد بیاری ایشان روی بمیدان کردند و جنگ نمودند لکن بواسطه کثرت مخالف و ضربتهای پی در پی هر هشت تن از این شهدار فانی بمناظر هشتگانه جاودانی روی آوردند رضوان الله علیهم اجمعین صاحب روضة الشهداء موافق ترتیبی که در کتاب خود مسطور و شهدائی که بنام و نشان مذکور فرموده اند در انجمن انصار و چاکران آنحضرت پنجاه و سه تن شربت شهادت چشیده از اینجهان فانی بجوار رحمت یزدانی شتافتند اکنون بنگارش اسامی بعضی از شهداء علیهم السلام که در لسان زیارت و بعضی کتب تواریخ و مقاتل مذکور است اشارت میرود

بیان شهادت عمرو بن قرطه انصاری علیه الرحمه والرضوان

موافق روایت بحار الانوار و بعضی کتب اخبار بعد از شهادت عبدالرحمن یزنی علیه الرحمه عمرو بن قرطه انصاری رضوان الله تعالی علیه را ملاقات حوریان بهشت جاویدان بر سر افتاده در حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه اجازت میدان حاصل کرده چون شیر نیستان و دلیر سیستان آهنگ نبرد کردن کرد و این اشعار را که باین معنی نزدیکست بارجوزه بخواند ترجمه همانا جماعت انصار بدانسته اند که من در هنگام کارزار شیری پهنه سپارم و پیوسته حوزه ناموس دین خود را حافظ و حامی هستم و آئین خود را بضرب شمشیر جوانمردی که هرگز در فروختن جان و مال خود در راه امام حسین تقصیر نمیکنم و دلیران با برگ و ساز و اطمه تیغ و تیر میسازم و در عوض اینکار و کردار از بهشت جاوید بهره مند میشوم محفوظ میگردانم ابیات بعد از خواندن این ارجوزه چون ببر بیان و اژدهای دمان با شجاعت بتاخت و همی برد و بکشت و بینداخت و داد مردی و مردانگی بداد و جمعی کثیر را مقتول و مجروح بساخت و هر تیری که از آنگروه نابکار بجانب فرزند حیدر کرار

کرار

کر از میر سید ذبح میداد و هر تیغی بطرف انحضرت فرود میشد خویشتن را وقایه آنجان مقدس مینمود تا گاهی که از دوز زخمهای کاری از کار بیفتاد و بدوی خود را بسوی حجت یزدان و امام انس و جان آورد و عرض کرد ایفرزند رسولخدای آیا بعهد و پیمان خود وفا کردم فرمود آری و فا نمودی و تو در قیامت پیش روی من افتاده بسوی بهشت میروی و چون خدمت رسولخدا را دریافت نمودی سلام مرا عرضه دار و بگو من نیز در عقب تو میایم بالجمله عمرو بن قرظه تا نفس در سینه داشت دست از قتال باز نداشت تا گاهی که از کثرت جراحت جان بجان آفرین تسلیم کرد عمرو را برادری بود در سپاه کوفه جای داشت چون عمرو شهید شد آن مخذول آواز برکشید و گفت ای حسین برادر مرا بفریفتی تا بقتل رسید فرمود نه چنین است خداوند برادر ترا هدایت فرمود و ترا بضلالت و گمراهی بر جای ماندی آن معلون با کمال خشم و ستیز گفت خدای مرا بکشد اگر ترا نکشم یا در پیش روی تو بمیرم آنوقت آهنگ نمود و قابرا انحضرت حمله نماید نافع بن هلال بر وی بتاخت و چنانش نیزه بزد که بر زمینش افکند کسان او را از میدان بیرون کشیدند و جراحتش بهبودی گرفت ابن اثیر گوید نافع بن هلال جملی جلد این خبیث را از انحضرت بگردانید و از این پیش اشارت باینمطلب شد و از اینخبر معلوم میشود که نافع بن هلال بعد از عمرو بن قرظه شهید شده است و نیز برخی از مورخین معتبر شهادت حر ریاحی را بعد از وی نوشته اند و صاحب روضة الشهداء چنانکه مسطور شد عمرو بن قرظه را در شمار آن شش غلام مذکور نوشته است که یکدفعه بمیدان شتافتند و در اینجا مسطور شد و عنوانی معین در قتل او مرقوم نداشته لکن اغلب نویسندگان بمقاتل او اشارت کرده و باین ترتیب که مذکور گشت مسطور و شهادتش اقل از نماز ظهر دانسته اند

بیان شهادت ابراهیم بن حصین رضوان الله تعالی علیه

بروایت ابی مخنف بعد از شهادت هلال بن نافع ابراهیم بن حصین اسدی که بعضی ابراهیم الحصین نگاشته اند رخصت جهاد بخواست و روی بمیدان کارزار نهاد و این شعر را بطریق رجز بخواند که ترجمه اش نزدیک باینمعنی است ترجمه ای حسین قدم در عرصه جهاد بگذار که امروز رسولخدای و پدرت امام طاهر مرتضی و برادرت حسن مسموم و جعفر طیار و حمزه سید الشهداء صلوات الله علیهم را که در بهشت جا دارند و بدیدار فائز هستند ملاقات بخواهیم کرد و چون این ارجوزه را قرائت کرد چون ضیغم غضبان و شیر سهمناک بمیدان تاخت و خویشتن را بر سپاه ابن سعد بزد و تیغ آبدار چون میغ آتشبار بکار برد و همی از خون مردان پهنه میدان را لاله گون ساخت چندانکه پنجاه تن و بقولی هفتاد تن و بروایتی هشتاد و چهار تن از دلیران سپاه را بزخم تیر و شمشیر در خاک سیاه منزل داد و دیگرباره این ارجوزه را بخواند که باینمعنی نزدیک است در میدان جنگ با تیغ و تیر اعضاء و مفاصل شما را از هم جدا میکنم تا در ابر و زخم ریخته شود و ابو اسحق طعم مرگ بچشد و در این کار آهنگ قسم زندان فاجرا بکار روا دارم آنگاه به یکبار جهان شد رحمة الله علیه

انتم حبنا ما دمتا

بیان مبارزت و شهادت المعلی بن المعلی رضوان الله علیه

چون

چون معلی بن المعلی را عرش اعلی محمد و کوثر تسنیم مورد گردید آهنگ جنگ نمود و در حضرت امام علیه السلام حاضر آمد و اجازت مبارزت بجست و این بزرگوار نیز دسواری نامدار و جنگ آوری کامکار بود چون بمیدان تاخت ارجوزه بدین نمط که باین معنی نزدیکست قرائت کرد ترجمه منم پسر معلی که حافظ دین و بر دین محمد و علی صلوات الله علیهما و علی آلهما هستم و کر نداهد ارواد روان در تن دارم از اولاد مصطفی بر میاورم هرگز در میدان جنگ بیم و هراسی در من روی نکند و اجر و مزد خود را از خداوند کردگار امید وارم و خیر قاب ترا از او میطلبم الی و در بعضی کتب پاره اشعار را که بنافع بن هلال بجلی منسوب است و از این پیش مذکور شد بوی نسبت داده اند و گمان میرود که باشتباه رفته اند بالجمله معلی رزمی صعب در افکند و نبردی مردانه بپای برد چندانکه بیست و چهار تن و بقولی سیزده تن و بروایتی شصت و چهار تن را به دوزخ فرستاد و لشکریان او را در پره در افکندند و از هر سوی تیر و تیغ بر وی فرود آوردند تا ضعیف شد اینوقت او را بگرفتند و نزد پسر سعد بیاوردند ابن سعد گفت سخت نیکو نصرت کردی صاحب خود را یعنی حسین را و بفرمود سرازتن آن بزرگوار جدا کردند و صاحب ینابیع المودة عدد کشتگان او را بیست تن نوشته و گوید هفتاد طعن نیزه و زخم تیر بدو رسید چندانکه بدن شریفش مانند خار پشت مینمود و سر مبارکش را ببریدند و با درش بیفکندند و حکایتی را که در حق مادر وهب نوشته اند بوی منسوب داشته و در بعضی کتب اشعاری را که بعبد الله کلبی که با غلام ابن زیاد جنگ نمود و مسطور افتاد بوی نسبت داده اند والله اعلم

انا المعلی جاءنا الا اجلی

بیان مبارزت و شهادت طرماح بن عدی علیه الرحمه

بعد از شهادت معلی بن المعلا علیه الرحمه طرماح عدی را شوق حوریان جنت آهنگ شهادت اشارت کرد و رخصت جهاد بجست و با سپاه عمر بن سعد قتالی سخت بداد و گروهی بسیار را بکشت و زخمی بسیار بدو رسید چنانکه از اسب خود بگشت و او را آنقدرت نبود که از میان کشتگان برخیزد و بروایتی چون بمیدان بتاخت این شعر را با رجزه برخواند و معنی آن باین تقریب است ترجمه منم طرماح که در ضرب تیغ و رماح و وثوق بحضرت آن یگانه روزگارم و چون در عرصه کارزار تیغ شرربار برکشم دشمنم را بسموم قهر و غلبه در دل جای وهم و در بیم و دهشت در آورم و در حفظ و حراست اهل بیت عصمت شجاعت و قساوت کار کنم و دشمنان ایشان را در عرصه تباهی در افکنم الی و چون از قرارت این ارجوزه فراغت یافت بر کوفیان زبون حمله های گوناگون بیفکند و همی در خاک و خون در انداخت تا هفتاد تن از آنگروه را از پای در آورد ناگاه در پهنه کیرودار از اسبش بر روی در افتاد و طرماح را از پشت خود بر زمین بیفکند کوفیان اطرافش را فرو گرفته سر از بدن شریفش جدا ساختند رحمة الله علیه و شهادت طرماح در اغلب کتب سیر مسطور نیست و در بعضی کتب نوشته اند طرماح شعری بخواند که باینمضمونست منم طرماح که بر ابدان شما از آتش تیغ خود صاعقه میبارم و قلم را آبسیح و هم درعبی از هیچکس نیست آنگاه بر آنجماعت حمله برد و همی جنگ بداد تا سی تن مرد مبارز را بکشت تا خود بمرد

انا طرماح شدید القریب

بیان مبارزت معلی بن حنظله غفاری علیه الرحمه

چون

چون طرماح بن عدی جانب جنت سپرد معلی بن حنظله غفاری رحمة الله علیه آهنک جنک نمود و رخصت جهاد بیافت و بمیدان نبرد بتاخت و چندان قتال بداد و از آن مردم کافر بکشت تا نیزه اش درهم شکست پس چون شیر شرزه و مار کرزه برخشم و ستیز شمشیر تیز برکشید و چندان نبرد ساخت و مرد و مرکب بینداخت که بازویش از کار برفت و اسبش از سر درآمد و او را بر خاک افکند آنکروه نابکار بر وی یره زدند و همی تیغ و تیر بر اندام مبارکش فرو د آوردند تا آن جان مقدس بروضه قدس پرواز نمود رضوان الله علیه

بیان مبارزت و شهادت جابر بن عروه غفاری رحمه الله تعالی

بعد از شهادت معلی علیه الرحمه موافق بعضی روایات جابر بن عروه غفاری چون شیر شکاری و پلنک کوهساری آهنک جنک نمود و اجازت حاصل کرد نوشته اند وی پیری سالخورده و دلیری کهن روزکار بود در وقعه بدر و حنین در رکاب احمد مختار صلی الله علیه و آله حضور داشت میان خود را با عمامه استوار میداشت پس عصابه سرخ بخواست و ابروان خود را بدان بربست و از روی خشم برکشید و امام حسین علیه السلام نگران بود و آن پیر دلیر همیکفت و خویشتن را خطاب همیکرد و بقولی حضرت سید الشهداء سلام الله علیه با و خطاب کرده فرمود ای شیخ خداوند تعالی کار و کردار ترا مشکور بدارد پس از آن این شعر را با رجزه برخواند که با بعضی نزدیک است ترجمه جماعت بنی غفار و خندف و نزار نیک میدانند که ما در نصرت و یاری احمد مختار و اولاد ابرار او ثابت قدم و بر حذر داریم ای قوم در حمایت و حراست اولاد اطهار که همه طیب و طاهر و سید و آقا هستند و خداوند قهار بر ایشان درود فرستاده است الی چون از قرارت این ارجوزه فراغت جست بقتال و جدال درآمد و چون شیر و پلنک جنک بداد چندانکه شصت تن و بروایتی هشتاد نفر از ابطال رجال را بقتل رسانید آنکاه خودش رضوان الله علیه در حضور مبارک امام علیه السلام شهید شد و از این پیش در ذیل شهادت قره بن ابی قره غفاری شعر اول این ارجوزه مسطور شد شاید از روی توارد بوده باشد

بیان شهادت مالک بن داود رضوان الله علیه

چون جابر غفاری بجوار رحمت رحمن راه پیوست مالک بن داود علیه الرحمه در حضرت فرزند احمد محمود صلی الله علیه و آله و سلم سلام بداد و رخصت جهاد بیافت و بمیدان کردان بشتافت و شعری با بعضی با رجزه بخواند ترجمه بزرگ تیغ از جوانی جنک آور و شیری پرخاشکر و شجاعی نامدار در حمایت امام ابرار بر خود هموار کنید و از جوان مردی که بامید ثواب خداوند علام که کردش روز و شب تابش اراده او ست بسزای خویش دچار شوید و چون از قرارت این ارجوزه بپرداخت بمیدان حرب و عرصه طعن و ضرب بتاخت چندانکه پانزده نفر از آن مردم را بخاک و خون انداخت و خود رضوان الله علیه بلعز شهادت نایل و برحمت خداوند سبحان واصل کشت بعضی شهادت او را بعد از شهادت عروه نوشته و کفته اند چهل و چهار تن را بکشت

بیان شهادت جوانی که پدرش در عرصه کارزار شهید شده بود

نحن بنو غفار ... شعر

الیکم من مالک الضرغام ... شعر

در کتاب بحار و بعضی از کتب اخبار مسطور است که در صحرای کربت افزای کربلا جوانی سعادت آیت بود که پدرش در معرکه قتال و جدال کشته شده و مادر آنجوان نیز با وی بود چون شوهرش شهید کشت با پسرش کفت ای پسر نیکو سیر دل از جان شیرین برکیر و در حضور مبارک فرزند خواجه دو سرای با جماعت کفار با کارزار کن پس آنجوان بیرون شد چون امام حسین علیه السلام او را بدید فرمود این جوان پدرش را کشته اند و شاید مادرش از مبارزت او کراهت داشته باشد آنجوان چون این سخن بشنید عرض کرد مادرم با این کار مرا امر کرده است آنکاه بمیدان کارزار بتاخت و این شعر را که با بعضی نزدیک است بر سبیل رجز بخواند امیر من حسین است ترجمه و نیکو امیری است و سرور قلب و شادی دل پیغمبر بشیر و نذیر است علی و فاطمه پدر و مادر او هستند آیا برای او نظیری دانسته و شناخته اید او را طلعتی است مانند آفتاب درخشان و چهره تابنده چون ماه فروزان الی و بعد از قرارت این ارجوزه خویشتن را بر آن لشکر پرخاشکر بزد و همی قتال داد و مبارزت ورزید تا شربت شهادت نوشید لشکر ابن سعد سر شریفش را از تن جدا کرده بلشکرکاه امام حسین علیه السلام بیفکندند مادرش سرش برکرفت و بر سینه نهاد و کفت احسنت ای پسرک من ای خرمی قلب من ای فروغ چشم من آنکاه آنسر را از کمال خشم و ستیز مانند کوی بمیدان افکند اتفاقا بر مقتل مقاتلی بیامد و او را بکشت آنکاه ستون خیمه را بکرفت و حمله کران بیفکند و این شعر را بر رجز بخواند ترجمه منم پیرزالی ضعیف و کال دیده البال و فرسوده و نزار و کهنه و زار میزنم شما مردم بخیف را ضربتی عنیف در حضرت بنی فاطمه عفیف و شریف الی پس دو تن از سپاه ابن سعد را بکشت امام حسین علیه السلام فرمان داد تا از میدان جنک و قتال که نه در خور زنانست بازشد و در حق او دعای خیر بفرمود و از این پیش با نند این ارجوزه و حکایت ایزن اشارت رفت و خداوند بحقیقت امر اعلم است

بیان مبارزت و شهادت عبد الرحمن الکدری و برادرش

موافق بعضی روایات بعد از شهادت آنجوان علیه الرضوان جناده بن عمرو بلعز شهادت نایل شد چنانکه از این پیش بشهادت او و پسرش علیهما الرحمه اشارت رفت و موافق پاره روایات دیکر بعد از شهادت مالک بن داود که مسطور کردید عبد الرحمن الکدری و برادرش مهیای ادراک شربت شهادت و شراب طهور و دیدن غلمان و حور آمدند و در حضرت فرزند ساقی کوثر و سلیل پیغمبر کشته تیغ جفا و تشنه آب بقا حضرت ابی عبد الله الحسین ارواح العالمین له الفدا سلام براندند و اجازت مبارزت بخواستند و چون شیر و پلنک و ببر و نهنک در میدان جنک بتاختند و هم آهنک طلب کردند و تیر و تیغ بکار بردند و حمله های کران بیاوردند و داد مردانکی بدادند و نشان فرزانکی بکذاشتند و بسیاری از سپاه مخالف را از پای درآوردند تا آنکه لا مر بدست آن مردم شقی شهید شدند و جانب بهشت کرفتند و بقولی عبد الرحمن بن الاکدن و در روایتی عبد الله بن الاکدن و برادرش که در خیمه مخصوص ایشان بود بیرون آمدند و همی بکریستند امام حسین علیه السلام فرمود از چه کریه کنید همانا از خداوند امید وارم که بجز خوبی بر خوردار شوید

امیری حسین و نعم الامیر ... شعر

انا عجوز ... شعر

غرض کرده‌اند بسوی خدای بر جان خود بیمی نیستیم بلکه بر تو گریه کنیم که ترا تنها می‌بینیم و دشمن از هر سوی بر تو روی کرده و ما را آن قدرت نیست که دفع ایشان از تو بر آییم فرمود خدای تعالی شما را از جانب من پاداش نیکو دهد همانا شما در بهشت همسایه من باشید چون آمده و برادر این سخن بشنیدند حمله کردند و یکی از ایشان بخواند این شعر که با این معنی است شروع نمود امروز که این مژده را شنیده‌ایم نیزه زدن و جنگ و رزیدن بر من گوارا شد ای نفس جزع مکن چه همه چیز و هستی خوش فنا و زوال میشود جز خدای واحد منان ذوالجود والنعمه و رفیع الشأن ای بمانید و آن دیگر حمله در شد و با رجز گفت اگر مرا نمی‌شناسید من پسر اکدن و برادر حسین و حسن هستم چون پیغمبر جد حسین و حسن است من راضی باشد از هیچ حادثه باک ندارم و از این خبر سید که نام یکی از این دو برادر عبدالله است و در همین روایت است که چون امام حسین علیه السلام قتل اولاد اکدن را بدید بر طرف است و چپ نگران شده هیچکس را ندید پس بنا کرد شهیدای مسلم بن عقیل ای هلال بن نافع البجلی ای حبیب بن مظاهر ای زهیر بن القین ای جابر بن عروه ای سواران بهنه دلفانی ای ابطال عرصه هیجا چیست مرا که شما را ندا میکنم و اجابت نمیکنید و میخوانم و نمی‌شنوید مگر با خدای رسید چون حوادث جهان و گردش مرگ شما را از زمین افکنده و روزگار جنایت کار شما را بر زمین مصیبت دچار ساخت آنگاه استرجاع فرمود و این شعر مشعر را قوم اذا نودوا لدفع ملمة ای آخره را قرائت کرد و از این پیش در ذیل شهادت عبدالله و عبدالرحمن غفاری بهمین مضمون مکالمتی با امام حسین علیه السلام بگذشت جز اینکه درباره عبارات اندک تغییری داشت

بیان مبارزت و شهادت

مالک بن انس مالکی علیه الرحمه

از این پیش شهادت مالک بن انس بن مالک و بیان حال او اشارت رفت و موافق بعضی روایات متعدده مالک بن اوس بن مالکی تشنه جنگ شده و آهنگ هم آهنگ نمود و چون شیر شمیده و پلنگ شکار دیده با تیغ کشیده و دل از دنیا بریده اجازت مبارزت حاصل و بمیدان مقاتلت روی کرد و مردانه بتاخت و [illegible] ساخت و چند تن از ابطال رجال را پایمال بهنه فنا و زوال ساخته آنگاه [illegible] سید الشهدا یعنی فی سبیل الله شهید شد علیه الرحمه

بیان مبارزت و شهادت علی بن

مظاهر اسدی علیه الرحمه و الغفران

بروایت ابی مخنف بعد از شهادت ابراهیم بن حصین که از این پیش مسطور شد علی بن مظاهر اسدی رحمه الله علیه اجازت بخواست و کار زار جنگ بیاراست و بمیدان نبرد بتاخت و شعری که با این معنی نزدیک است باز جز بخواند [illegible] گفت با خدای اگر جمعیت شما برابر بلکه یک نیمه و کمتر از شما بودیم شما را در هم میشکستیم [illegible] اهل جهان از حیثیت حسب [illegible] [illegible] فرزندان شما نگذاریم [illegible] ایشان

ایشان در افکند چندانکه هفتاد تن از اشقیای بدکیش را به نیش اجل دچار ساخت و خویشتن رضوان الله علیه بروضه رضوان روی نهاد معلوم باد ارجوزه علی بن مظاهر با رجزیکه حبیب بن مظاهر بخواند اندک بینونتی دارد

بیان مبارزت و شهادت

زیاد بن مظاهر علیه الرحمه

بروایت ناسخ التواریخ و عبدالله بن محمد رضای حسینی علیه الرحمه در جلد دوم جلاء العیون نوشته اند بعد از شهادت مالک بن انس که از این پیش مذکور شد زیاد بن مظاهر کندی در اندیشه ادراک سعادت ابدی و هدایت سرمدی شد و رخصت جنگ بخواست و بمیدان پیکار رهسپار شد و بر لشکر کفار حمله برد و با تیغ شرربار و نیزه آبدار نه تن را بسقر بفرستاد و خود شهید شد

بیان مبارزت و شهادت ابی

عمرو نهشلی رضوان الله علیه

ابو عمرو نهشلی که بعضی او را خثعمی نیز میگویند مردی پرهیزکار و شب زنده دار و نمازگذار و با تقوی بود عشق شهادت و شوق سعادت بروی چیره شد و زندگانی جاوید و نیکبختی همیشگی و رضوان یزدان و حور العین و غلمان را بر این جهان فانی و ابدان کثیف اختیار فرمود و در حضرت سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه اجازت مبارزت بخواست و چون ببرد خارا بر دها بمیدان هیجا شتابان شد شیخ بزرگوار ابن نما علیه الرحمه گوید از مهران مولای بنی کاهل روایت است که در میدان کارزار کربلا حاضر و ناظر بودم یکی از اصحاب بزرگوار آن امام ابرار را نگران شدم که آن عرصه وسیع را بر لشکر خصم تنگ کرده بود با یلان و حربی سخت بپای میگذاشت و بهر طرف که با تیغ شرربار خود حمله در میگشت لشکر کوفه چون گوسفندان گرگ دیده از روی بیم میرمیدند و بسوی آنحضرت بر میگشت و رجز میخواند و میگفت بشارت باد و شاد و خرم باش بهدایت و رستگاری همانا امروز بخدمت احمد مختار میرسی و در بهشت برین و بوستان فردوس با آنحضرت ملاقات بخواهی کرد و بمراتب عالیه و درجات رفیعه و منازل ارجمند بر میشوی مهران میگوید چون اینکار و گفتار از آن دلیر شیرگیر بدیدم از یکی بپرسیدم این جنگجوی دلیر و قهرمان شیرگیر کیست گفتند وی ابو عمرو نهشلی و بقولی ابو عمرو خثعمی است در این اثنا مطرودی از قبیله بنی اللات از مردم ثعلبه که او را عامر بن نهشل [illegible] بر آن بزرگوار هجوم آورد و سر آن سعادتمند را از تن جدا نمود رحمة الله علیه

بیان مبارزت و شهادت یحیی

بن کثیر انصاری علیه الغفران

نوشته اند چون حجاج بن مسروق که مسطور شد بشهادت فائز شد یحیی بن کثیر انصاری را شوق سعادت ابدی و سعادت سرمدی در سر افتاد و در حضرت ابی عبدالله الحسین [illegible] سلام براند و با تیغ کشیده و اجازت میدان بخواست و رخصت گرفت و چون شراره نار بمیدان کارزار بشتافت و این شعر را که قریب با این معنی است قرائت کرد نفس در سینه ابن سعد و پسرش از دیده سواران جرار جاعت

مهاجرین و انصار که نیزه های آتشبار ایشان در زیر گرد و غبار میدان کارزار از خون کفار رنگ شد تنگ گشت
واین همان نیزه هاست که در عهد احمد مختار بخون مردم منافق کفار رنگین کردیده واینک بخون اینکروه نابکار
رنگدار است همانا اینقوم بزه کار برای رضای یزید پلید با حسین علیه السلام خیانت کردند حوادث روزگار
جنگ درآورد و آخر الامر این مردم را جای در آتش جحیم است و امروز ما بشعله شمشیر آتشبار و نیزه شرر آثار
آتش آنجهانی را برا اینکروه کافر شعله ور سازیم و اینکونه کار زشت کردار بر نیسر او بس و مردم خزرج و جوانمردان
بنی نجار فرض و واجبست آنگاه بعد از خواندن این اشعار گرد میدان بگشت و کرد از کردان برآورد و نبردی مردانه
داد و بردی فرزانه نمودار ساخت چندانکه بروایت ابی مخنف پنجاه تن از آن مردم نابکار را بدار البوار رسپار ساخت
وبقولی شمار کشتکانش بچهل تن پیوست آنگاه با نام نیک و روزگار سعید بسعادت شهادت رسید

بیان مبارزت و شهادت عمرو
بن خالد صیداوی علیه الرحمه

بعضی از مورخین شهادت این بزرگوار علیه الرحمه را در زمره اسامی آنان که از اصحاب آنحضرت در دفعه
اول متفقا بجنگ رفتند و مبارزت کردند تا شهید شدند مرقوم داشته اند و پاره در جمله آنانکه تن بتن
بمیدان جنگ آهنگ نموده اند مسطور آورده اند و مینویسند عمرو بن خالد صیداوی بحضرت امام حسین
صلوات الله علیه تشرف یافته عرض کرد یا ابا عبدالله بر آن عزیمت ثابت شده ام که لعمت شهادت دریابم
و با اصحاب و یاران خود که شهید شدند ملحق گردم زیرا که سخت مکروه میدارم از ایشان تخلف نمایم و تورا
کسان خود تنها و شهید بنگرم امام حسین علیه السلام فرمود پیشی کیر که ما نیز ساعتی دیگر بتو پیوسته میشویم پس
عمرو بن خالد با عزمی ثابت و شوقی کامل روی بمیدان نهاد و جنگ بنمود و آثار شجاعت نمودار و تنی چند
از آن مردم فجار را بخاک و خون نکونسار نمود تا آخر الامر بخاک در افتاد و روان پاک را بر روشن روان آن نابپاک
بسپرد رحمة الله علیه و موافق روایت بعضی کتب چون آهنگ میدان کرد این شعرها را که قریب باین مضمونست
با رجوزه بخواند ای نفس بشارت باد ترا که بحضرت خداوند رحمن میشوی و مژده باد ترا بروح و ریحان و امروز
بواسطه اینکار که میکنی احسان و پاداش آنرا در زمان آینده دریابی و مزد ترا قلم تقدیر در لوح محفوظ ثبت کرده
و در حضرت یزدان موجود است و هیچ از کشته شدن جزع و ناله مکن چه هر زنده دستخوش فنا و زوال
گردد و صبوری کردن بر این مصائب برای ادراک آرزوهاست ای معشر ازد از جماعت بنی قحطان
معلوم باد این اشعار از این پیش در ذیل احوال عمرو بن خالد ازدی مسطور شده و آنانکه عمرو بن خالد
صیداوی را غیر از وی و پسرش خالد جداگانه نوشته اند این اشعار را ننوشته اند والعلم عند الله

بیان مبارزت و شهادت عبدالله بن
ابی عروه غفاری علیه الرحمة والغفران

بروایت صاحب عوالم بعد از شهادت جناب حبیب بن مظهر اسدی رضوان الله علیه عبدالله بن ابی عروه
الغفاری بعزم جهاد بیرون آمد و بمیدان جنگ بتاخت و این شعر را با رجوزه بخواند که باین معنی است
جماعت

جماعت بنی غفار میدانند که من در طلب خون ابرار با تیغ هندی و نیزه خطار میکوشم پس جنگ بکرد و داد
شجاعت بداد چندانکه بیست مرد از لشکر ابن سعد را بقتل رسانیده خود بدرجه شهادت پیوست و در بعضی
کتب مقاتل عبدالله و عبدالرحمن پسرهای عروة بن حراق از قبیله غفاری نوشته اند که بحضرت امام
حسین علیه السلام آمدند و آن عرایضی را که مذکور شد بنمودند و شعری نوشته اند و ممکن است این هر دو
برادر باشند چنانکه دیگران در یکجا مرقوم داشته اند و شاید وی دیگری باشد و در بعضی کتب عبدالله بن
عروه را در شمار آنکسان نوشته اند که در دفعه اول مجتمعا شهید شدند و نیز صاحب عوالم در مقامی دیگر
بعد از شهادت عابس بن شبیب علیه الرحمه میفرماید بعد از این قضیه عبدالله و عبدالرحمن غفاریان
بخدمت امام علیه السلام بیامدند و عرض کردند بیامدیم تا در حضور مبارکت شهید شویم و گزند دشمن
از وجود همایونت برتابیم و مکالماتی در میان ایشان بگذشت که از این پیش مسطور گشت

بیان مبارزت و شهادت جبار بن
حارث و سعد مولای عمرو بن خالد

ابن اثیر در تاریخ کامل میگوید اما صیداوی عمرو بن خالد و جبار بن حارث سلمانی و سعد مولای عمرو بن خالد
و مجمع بن عبدالله عائذی بجمله در اول جنگ مقاتلت ورزیدند و چون در میان لشکر ابن سعد اندر شدند آن
جماعت حیلت کرده با ایشان بتاختند و آنها را از اصحاب و یاران خود جدا کردند چون حضرت ابی الفضل علیه
السلام اینحال را بدید حمله آورد و ایشان را از چنگ آن جماعت بیرون آورد و چون دشمنان ایشان با ایشان
نزدیک شدند بر آن مردم نابسار تاختند و تاز آوردند و همچنان جنگ بورزیدند تا در اول امر در یک مکان
شهید شدند چنانکه از این پیش بعضی مذکور گشتند و ممکن است وی همان حیان بن حارث باشد یا دو برادر بوده اند

بیان شهادت سلیمان غلام
امام حسین صلوات الله علیه

از این پیش بشهادت ده تن غلامان آنحضرت و ذکر اسامی ایشان و دو تن غلام امیر المؤمنین صلوات الله علیه
و غلام ترکی و غلام امام زین العابدین و غلام حجاج اشارت شد که در اول دفعه با جماعتی از اصحاب کبار
شهید شدند و صاحب ینابیع المودة مینویسد بعد از شهادت موسی بن عقیل علیه السلام و احمد بن محمد
هاشمی رضوان الله علیه سلیمان غلام امام حسین سلام الله علیه رخصت جهاد بیافت و جماعتی از لشکر ابن سعد را
بکشت و از آن پس شهید شد و در این هنگام امام حسین علیه السلام از یمین و یسار نگران شد و هیچکس را نیافت
که با دشمنانش جنگ نماید لاجرم سخت بگریست و ندای وامحمداه واعلیاه واحمزتاه واجعفراه واعباساه
الی آخر الحدیث برکشید و اینوقت حر بن یزید ریاحی بحضرت آنحضرت مبادرت گرفت چنانکه انشاء الله
تعالی مسطور شود و از اینخبر میرسد که حر بن یزید بعد از شهادت اصحاب و بعضی نزدیکان و اقربای
آنحضرت و جناب ابی الفضل العباس علیه الرحمة والسلام شهید شده است و با اغلب اخبار منافی است

بیان مبارزت و شهادت اسحق

ابن مالک الاشتر رضی الله عنهما

بروایتی که در اسرار الشهاده از قدمای مؤلفین نقل شده است بعد از آنکه حبیب بن مظهر علیه الرحمه بفوز شهادت فائز گشت و امام حسین علیه السلام بر وی بگریست و ندا برکشید که الکس بمبارزت این مردم ملعون مبادرت میجوید پیری سعادتمند که او را اسحق بن مالک اشتر میخواندند و برادر ابراهیم بن مالک اشتر بود بجنگ آن جماعت مسارعت گرفت و اینشعر را که باینمعنی است بارجوزه بخواند جان فدای شما باد بطعن نیزه و ضرب شمشیر جلادت گیرید تا آنانکه از میان شما بدولت مجاهدت برخوردار هستند نمودار شوند و با دست و پای دل و جان در یاری مولایم حسین عابد زاهد علیه السلام کوشش کنید زیرا که پدر ما اینگونه وصیت نهاده است که در نصرت فرزند مرتضی علیه السلام کوتاهی نورزیم بعد از قرائت این رجز باهنگ علمداران لشکر بتاخت و سینهٔ ایشان را هدف نیزه همیساخت تا جماعتی از آن کفار را بکشت و خود برای راحت چندی توقف گرفت یاران امام علیه السلام چون درنگ او را بدیدند او را بر جهاد و جنگ تحریص و بروضهٔ رضوان و جنان جاویدان تشویق همیکردند پس اسحق دیگرباره بر آنقوم حمله ور شده و همی اینشعر را مجددا بر طریق رجز بخواند چه بسیار روزگارهای سخت و دشوار را بدیدی کاش روزی را دریابی که حامل هیچگونه اندوه و شامل هیچ نوع غم نباشد ای کسیکه در طلب جهاد برآمدی از جنگ و مردن چون چنگ در افکندی بیم مکن چه در میان ما مانند حسین بن علی علیهما السلام شجاعی دلیر و محبوب القلوب هست و بواسطه این وجود مبارک تمامت نفوس ما آرزومند جهاد با کفار است پدر و مادر خود را فدای او کردانیم چون این اشعار را بخواند دیگر باره چون پلنگ غضبان و نهنگ غران بمیدان تاخت و سواران را پراکنده ساخت و گروهی از دلیران را بخاک انداخت و خود شهید شد و این خبر در کتب اخبار و سیر مذکور نیست لکن بهمان اشارت که در عنوان این فصول کردیم متروک نمیداریم تا اگر مطابق واقع باشد ساقط نشده باشد

بیان مبارزت و شهادت عمر ابن الکلبی علیه الرحمه والغفران

وهم در کتاب مسطور از کتب قدما مذکور است که بعد از شهادت عمیر بن مطاع علیه الرحمه عمر بن الکلبی عرض کرد ای پسر دختر رسولخدا آیا اجازت میدهی که بمبارزت اینجماعت بیرون شوم و این عمر مردی بلند بالا و شدید الساعدین و گشاده سینه بود امام حسین علیه السلام فرمود اگر خواهی بیرون شو او را در جمله شجاعان و اقران دلیران میدانستند چون با آن هیبت و عظمت بمیدان کارزار بتاخت ابن سعد فرمان داد تا دو تن سوار از لشکر او بمصاف او بیرون تازند پس دو تن سوار دلیر بجنگ او بیرون شدند و از نام و نسبش پرسیدند کلبی برآشفت و گفت وای بر شما هیچکس بجنگ شما بیرون نشود مگر اینکه هم آورد شما باشد پس آن دو تن بروی درآویختند در اینحال او را ندائی برزدند که خویشتن را از شر ایندو تن نگاهدار باش کلبی چون شیر تیز چنگ بر آنها بتاخت و یکی را بدو نیمه ساخت و کله دیگری را از هم برشکافت آنگاه بر آنقوم جولانی بزرگ و صولتی عظیم نمودار ساخت و همی بارجوزه بخواندن نگردنی فانا ابن الکلبی چنانکه این

ارجوزه

ارجوزه را با اندک تفاوتی از این پیش در ذیل حکایت عبدالله بن عمیر مذکور شد و نیز با این تقریب در ذیل حکایت شهادت وهب بن عبدالله مسطور گشت اگرچه در شمار ابیات و بعضی کلمات آن تفاوت کلی دارد و بعد از بیان این اشعار همیگوید زوجه او در خیام مبارکه نسوان جای داشت عمودی از آهن برگرفت و بیاری پسر بیرون تاخت و بقیه داستان بر آنگونه است که در ذیل احوال شهادت وهب و زوجه او و شهادت آن زن بدست رستم غلام شمر مسطور گردید و پاره اخبارش در قصهٔ دیگران گذشته والله اعلم

بیان مبارزت و شهادت یزید بن الحصین علیه الرحمه

و نیز در کتاب مزبور مسطور است که از لشکر ابن سعد یزید بن معقل که از جماعت بنی اسد بود بعزم رزم بیرون تاخت از اصحاب حضرت امام حسین صلوات الله علیه یزید بن الحصین بمیدان شتافت پس هر دو روی در روی شدند و بمضاربت درآمدند یزید بن الحصین تندی و چالاکی نمود و شمشیری بر یزید بن معقل فرود آورد ولکن کارگر نگشت همچنان بچستی و دلیری دیگرباره تیغ بروی براند چنانکه مغفرش را ببرید و بر سرش فرود شد و مغزش را بر شکافت و آن مطرود از زین بر زمین فتاد و مسکن باسفل السافلین جای گرفت یزید بن حصین بعد از این دستبرد بجولان درآمد و گرد میدان را با یوان کیوان توامان ساخت و چون شیر خشمناک از هر سوی حمله آورد و جماعتی از آنگروه نابکار را بدار البوار رهسپار ساخته بمکان خود بازشد و همی این شعر را که باین معنی است بارجوزه بخواند منم پسر یزید که در میدان جنگ ترسنده و لرزنده و گریزنده نیستم و در حمایت حسین بن علی علیهما السلام با شما نبرد میکنم و دلیرانه کارزار میجویم تا در روز محشر پاداش عمل خود را از خالق اکبر دریابم پس دیگرباره بمیدان جنگ بتاخت و از لشکر ابن سعد قرة بن منقذ العبدی بمبارزتش شتابان گشت و ساعتی با هم بجنگیدند و بسلامت از هم جدا گشتند و چون قدری برآسودند دیگر باره بجنگ همدیگر آهنگ نمودند و با یکدیگر درآویختند و از آن پس هر دو بر زمین افتادند و از پس آنکه چندی کوشش کردند یزید بن حصین چیره شد و بر سینهٔ قرة بن منقذ بنشست و دست بشمشیر برد تا سرش را از تن جدا کند پسر منقذ مرگ را مقابل دیده صدا برکشید و یاوری طلبید کعب بن جابر ازدی با نیزه آبدار بحمایتش بشتافت و با نیزه بر پشت پسر حصین بزد و ابن عبدی را بینی و بعضی از گوشت صورت قطع شده بود چون بیاری کعب اسدی از مرگ برست گفت ای برادر ازدی همانا مرا ممنون نعمتی داشتی که هرگز در حق تو فراموش نکنم اینوقت کعب بن جابر نزد خواهرش نوره بازشتافت گفت از چه روی بنصرت حسین علیه السلام مبادرت نکردی همانا مرتکب گناهی بزرگ شدی کعب در جواب او شعری بخواند و بازنمود که این مذمت تو در انتقام مؤثر نیست الطبری در تاریخ خود در بیان این حکایت چنین اشارت نماید که از لشکر عمر بن سعد دو نفر از غلامان عبیدالله یکی یسار و آن دیگر سالم بیرون آمدند و از سپاه امام حسین علیه السلام حبیب بن المطهر و یزید بن الحصین بمیدان شتافتند و هر دو را بکشتند و از این پیش بقتل ایندو غلام اشارت کردیم میگوید پس مردی بیرون آمد که او را معقل بن یزید میخواندند و از لشکر حسین سلام الله علیه

یزید

یزید بن الحصین بیرون شتافت و معقل را بکشت دیگری بیرون آمد و نیز کشته شد و سخن طبری در اینجا باینمقام ختم میشود و مؤید خبر مبارزت یزید بن الحصین رحمة الله علیه است

بیان مبارزت و شهادت
عمیر انصاری علیه الرحمة والمغفرة

و هم در آنکتاب از ابو مخنف مروی است که بعد از آن برادر همین مقتول که او را عمیر الانصاری مینامیدند آهنگ جنگ کرده در میدان کارزار حمله ور شده و اینشعر را با رجوزه بخواند یعنی جماعت انصار بدانسته اند که من بزودی در حفظ و حمایت اولاد پیغمبر مختار میکوشم و چون جوانمردی که هرگز او را نقص و ننگی نبوده حضرت حسین علیه السلام از خون و مال و اهل و عیال چشم میپوشم آنگاه برآنگروه مردود حمله ور شد و جمعی کثیر را بکشت و همی با رجوزه گفت ما مردانی از بنی حربان و آن قوم و عشیرت از بزرگان عشایر و اقران هستیم و آل علی علیه السلام شیعت رحمان و آل حرب شیعت شیطان هستند و این ارجوزه بهمین تقریب در احوال شهادت عمرو بن قرظه انصاری و شعرا خیرش بعینه در ذیل شهادت مالک بن انس مالکی مسطور گشت بعد از خواندن اینشعر در حضور مبارک امام حسین سلام الله علیه هرچه سخت تر جنگ بداد و جمعی بسیار را بجانب بئس الدار بفرستاد آنگاه خویشتن علیه المغفرة بغفران یزدان نائل گشت

بیان مبارزت و شهادت
عبدالله بن عمر کندی رحمة الله علیه

در کتاب مسطور مذکور است بعد از شهادت حنظلة بن سعد الشبامی عبدالله بن عمر کندی بمیدان جنگ بتاخت و نبردی سخت بکرد و لشکر ابن سعد بروی فزونی گرفتند عبدالله با دل شیر و حدت شمشیر بر آنمردم حمله کرد و همی اینشعر را که نزدیک باینمعنی است با رجوزه بخواند منم از مردم کنده با اصلی عالی و نسبی متعالی و ضرغام شکار با نیزه جانکاه و نضال بکرده و زدن جوانمردی که هرگز او را ضعف و سستی نباشد و حسین علیه السلام را که با اصلی اصیل و نسلی جلیل است یاری میکنم و بعد از قرائت اینشعر جنگی سخت بپای برد چندانکه بیجان از آنمردم را بکشت و خود شهید شد

بیان مبارزت و شهادت
رشید علیه الرحمة والغفران

و نیز در کتاب مسطور مذکور است که بعد از شهادت مالک علیه الرحمة شخصی که رشید نام داشت راه رشادت پیش گرفت و باندیشه شهادت برآمد و بمیدان قتال و نبرد ابطال روی نهاد و چون ضیغم غضبان و پلنگ غران بر آنگروه حمله برد و نبردی مردانه بپای برد چندانکه بیست تن از آنمردم کوهیده سرشت را روانه دوزخ و گذشت نمود و آخر الامر در موقع مقتل عباس بن امیرالمؤمنین سلام الله علیهما او را بکشتند و بروایتی دیگر هر دو تن شهید شدند و در یک قبر مدفون آمدند و اینخبر با عموم اخبار وارده مخالف است والله اعلم

بیان مبارزت و شهادت
عمر بن مطیع رحمة الله علیه

چون در اصحاب حضرت سید الشهداء سلام الله علیه مقتول و مجروح بسیار شد آنحضرت مردانرا از امان خود بگذاشت و بعد از آن بروایت صاحب کتاب مسطور از ابو مخنف عمر بن مطیع ساخته میدان حرب و ضرب گردید و همیگفت و با رجوزه بخواند سوگند میخورم که جز در بهشت اندر نشوم چه به پیغمبر و سنت او تصدیق دارم و در انگیزش پیس از مردن و قطع نفس اقرار مینمایم و پیغمبر همانکس باشد که ما را از ظلمت کفر و ضلالت نجات داد و با پیغمبر و آنکس که قسیم بهشت است محشور میگردم و چون این اشعار را بخواند بر آنقوم حمله برد و همواره جنگ نمود تا جماعتی را بقتل رسانید و خودش در حضور مبارک امام حسین علیه السلام بفیض شهادت فایض شد و از این پیش بشهادت عمرو بن مطاع اشارت رفت والله اعلم

بیان مبارزت و شهادت
مسعود هاشمی رحمة الله علیه

و هم در آنکتاب مسطور است که بعد از شهادت موسی بن عقیل برادر مسلم بن عقیل علیهم الرحمة غلامی که او را مسعود هاشمی مینامیدند بمبارزت بیرون تاخت و اینشعر را با رجوزه بخواند و معنی آن چنین است امروز با جماعت کفار جنگ میکنم و با تیغی هندی که چون آتش سوزان و برق فروزان است در حمایت حسین پسر پیغمبر مختار و آل اطهار او قتال میورزم پس از خواندن این ارجوزه بر آنقوم حمله برد و همواره جنگ نمود تا جماعتی را پایمال مرگ تن آغال ساخت مطرودی از مردم شام و جماعتی از کوفیان در کمین او برآمدند و او را بکشتند اینوقت امام حسین علیه السلام بر هر دو پای مبارک بایستاد و از یمین و شمال نگران شد هیچکس از یاران ندید و از دیده مبارک اشک ببارید چندانکه محاسن شریفش تر شد آنگاه ندا برکشید و اجداه و اآباه و اخاه و اعماه و اخیراه و اجعفراه و اعقیلاه و ارجالاه و اقلة ناصراه اگر از ایشان یکتن زنده بودند خود ما را بیحال نمیدیدم بعد از آن فرمود آیا کسی هست که ما اهل بیت را یاری نماید و مسعود هاشمی در کتب اخبار مذکور نیست الا در بعضی کتب مسعود بن سعد حداد کوفی در زمره شهدا مسطور است ممکن است همان باشد و بواسطه انتساب به بنی هاشم او را هاشمی گفته اند

بیان مبارزت و شهادت
محمد بن مطاع علیه الرحمة

چنانکه در ناسخ التواریخ از شرح شافیه ابی فراس مسطور است محمد بن مطاع برای مبارزت مبادرت نمود و در حضرت امام حسین سلام الله علیه سلام بداد و رخصت جهاد بخواست و بمیدان مطاردت و مقاتلت بشتافت و چون شیر از بند جسته و پیل بند گسسته بر آنگروه بتاخت و همی داد مردی بداد چندانکه سی تن از مردم ابن سعد را از تیغ و تیر بگذرانید آنگاه بدست مردم کوفه بسعادت شهادت مستسعد شد ممکن است وی برادر عمرو بن مطاع باشد

بیان مبارزت و شهادت
حنظله علیه الرحمة والرضوان

از این پیش بشهادت حنظلة بن سعد عجلی و حنظلة بن عمرو شیبانی اشارت رفت لکن صاحب ینابیع المودة که از ابو مخنف ناقل است میگوید حنظله بمبارزت بتاخت و اینشعر را که باینمعنی است قرائت کرد البته زود

اقوام از حیثیت حسب و نژاد تا چند بر میا فروزید از بهر ما آتش فتنه و عناد را همانا شما پست ترین تمام مردمان هستید خدای از بهر شما اولادی و نسلی باقی نگذارد و بعد از خواندن این شعر بقتال در آمد و همی جنگ بداد تا شصت تن سوار از آن جماعت بکشت و خویشتن علیه الرحمه شهید شد صاحب ناسخ از حسب و نسب او نام نبرده و کلمات و اشعار او نیز با حنظلة بن سعد و حنظلة بن عمرو یکسان نیست از این روی ممکن است این حنظله جز ایشان باشد و راقم حروف برای اینکه از اسامی شهداء علیهم السلام چیزی نانوشته نماند بنگارش این داستان نیز اشارت نمود

بیان مبارزت و شهادت
خباب بن الارت الانصاری

چنانکه اعثم کوفی در تاریخ الفتوح خود مینویسد بعد از شهادت هلال بن نافع رضوان الله علیه خباب بن ارت انصاری را اندیشه یاری فرزند رسول باری بر سر افتاد و چون شیر دلیر وار در برابر آن قوم بتاخت و ساعتی با ایشان بجنگ از ایشان بکشت تا بدست ایشان کشته شد

حکایت ضحاک بن عبد الله
با امام حسین سلام الله علیه

ابن اثیر در تاریخ کامل خود نوشته است چون عابس بن شبیب علیه الرحمه شهید شد ضحاک بن عبد الله مشرقی بخدمت امام حسین علیه السلام بیامد و عرض کرد ای پسر رسولخدای نیک میدانم که من در خدمت تو معروض داشتم که از بهر تو قتال میدهم گاهی که مقاتلی بنگرم و چون مقاتلی نه بینم آیا در انصراف جستن از خدمت تو بحل هستم امام حسین فرمود راست گفتی اما چگونه نجات توانی یافت یعنی از چنگ این دشمنان توانی رست اگر بر اینکار قدرت یابی بحل هستی ضحاک میگوید بجانب اسب خود که در آن هنگام نگران شدم مرکبهای یاران ما را پی میکنند در چادری پنهان کرده بودم برفتم و در آنوقت پیاده قتال میدادم و دو نفر را بکشتم و دست دیگری را قطع نمودم و مرا از حضرت امام حسین علیه السلام تشرف میجستم بالجمله میگوید بآن خیمه برفتم و اسب خود را بیرون آوردم و بر آن برنشستم و بر طرف عرض آنقوم حمله ور شدم راه بر من برگشادند و پانزده مرد از دنبالم بتاختند ایشان را از بر بشکافتم و بسلامت برفتم

بیان مبارزت و شهادت
شوذان مولای شاکر

بروایت صاحب جواهر بعد از شهادت حنظلة بن سعد شبامی سودان مولای شاکر برای کسب فوز شهادت حاضر و در خدمت ابیعبد الله الحسین سلام الله علیه واقف شد و عرض کرد السلام علیک یا ابا عبد الله و رحمة الله و برکاته ترا بخدای میسپارم پس رخصت جهاد حاصل کرده بمیدان قتال و جدال روی نهاد و همی جنگ نمود تا بفوز شهادت رسید و از این پیش بشهادت شوذب غلام عابس بن ابی شبیب شاکری علیه الرحمه اشارت رفت ممکن است شوذان همان شوذب باشد لکن از خبر صاحب جواهر چنان

مفهوم میشود که وی دیگریست از این روی علیحده مسطور شد چنانکه در اکثر کتب نوشته اند شوذب غلام بود بن شعار و خیلی از ایشان

بیان شهادت فیروزان غلام
عبد الله بن امام حسن علیه السلام

احوال فیروزان غلام عبد الله بن امام حسن صلوات الله علیه در ذیل شهادت جناب عبد الله علیه السلام انشاء الله تعالی مسطور میشود و در این مقام برای اینکه در بیان اسامی آن جماعت شهداء رضوان الله علیهم که غیر از جماعت بنی هاشم هستند از درج ساقط نشود اشارت شد

بیان ترتیبی که در اسامی شهدای غیر از بنی
هاشم در بعضی کتب نوشته اند

اگر چه در آن چند ساعت روز عاشورا عالم سوز عاشورا نمیتوان تصریح نمود که این شهدای بزرگوار از روی ترتیب مشخص بمبارزت بشتافته اند و شهادت یافته اند زیرا که مدت کافی نیست و آن لشکر بیحد و شمار این مجال بایشان نمیداده اند لکن مرحوم آقا میرزا محمد تنکابنی که فاضلی دقیق و عالمی با تحقیق است در کتاب خود اکمال المصائب این ترتیب را شرح داده است لاجرم در اینجا مسطور میآید اول حر بن یزید ریاحی دوم عبد الله بن عمیر سوم عمرو بن خالد ازدی چهارم پسرش خالد بن عمرو پنجم سعد بن حنظلة تمیمی ششم عمیر بن عبد الله مذحجی هفتم حبیب بن مظهر هشتم زهیر بن قین بجلی نهم سعید بن عبد الله حنفی دهم عبد الرحمن بن عبد الله یزنی یازدهم عمرو بن قرظه انصاری دوازدهم عبد الله بن خالد صیداوی سیزدهم حنظلة بن سعد شبامی چهاردهم سوید بن عمرو بن ابی مطاع پانزدهم یحیی بن سلیم مازنی شانزدهم مالک بن انس مالکی که بعضی او را انس بن حارث کاهلی دانسته اند هفدهم عمرو بن مطاع جعفی هیجدهم حجاج بن مسروق مؤذن حضرت امام حسین علیه السلام نوزدهم ابراهیم بن حصین بیستم معلی بن معلا بیست و یکم طرماح بن عدی بیست و دوم معلی بن حنظله غفاری بیست و سوم مالک بن داود بیست و چهارم جنادة بن حارث انصاری بیست و پنجم عمرو بن جناده بیست و ششم عابس بن شبیب شاکری بیست و هفتم عبد الله غفاری بیست و هشتم عبد الرحمن غفاری بیست و نهم یزید بن زیاد شعثاء کندی سیام یزید بن مهاجر سی و یکم سیف بن ابی الحارث بن سریع سی و دوم مالک بن عبد الله بن سریع که هر دو تن جابری بودند که بطنی است از قبیله بنی همدان و در کتاب تذکرة الائمه مسطور است که عدد اصحاب و اسامی لشکر سعادت منظر آنحضرت را بعضی از علما افزون از هفتاد و دو تن مذکور داشته اند و آنچه مشهور است اینست که پنجاه نفر از موالیان و پانزده نفر از برادران و عموزادگان و هفت نفر از غلامان بوده اند و از این جمله سوای حر بن یزید ریاحی و پسرش علی هستند که هفتاد و چهار نفر میشوند و ترتیب اسامی ایشان از قرار جنگ و رزیدن ایشان از اینقرار است اول حر و پسرش علی بعد از آن زهیر بن حسان اسدی و دیگر عمرو غلام حر و دیگر عبد الله بن عمرو کلبی و دیگر بریر بن حصین همدانی و دیگر وهب بن عبد الله مذحجی و دیگر ریح بن عبد الله هلالی و دیگر جریر آزاد کرده ابوذر غفاری و دیگر عابس بن عابس و دیگر حجاج بن مسروق مؤذن امام علیه السلام و دیگر حارث بن سریع و دیگر مالک بن عبد الله و دیگر

مسلم بن عوسجه و پسر او و دیگر هلال بن رافع بجلی و دیگر عبدالرحمن بن عبدالله یزنی و دیگر یحیی بن سلیم مازنی و دیگر عتبه الله و عبدالرحمن بن عروه غفاری و دیگر مالک بن انس کاهلی و دیگر زیاد بن مهاجر کندی و دیگر هلال بن حجاج و دیگر نافع بن هلال بن مالک و دیگر عمرو بن مطاع جعفی و دیگر قیس بن منبه و بروایتی عقبه و دیگر حبیب بن مظهر علیه الرحمه و دیگر هاشم بن عتبه بن ابی وقاص و دیگر معقل غلام امام زین العابدین علیه السلام و دیگر حنظله بن سعد شبامی و دیگر یزید بن زیاد شعثی و دیگر زهیر بن قین بجلی و دیگر سعید بن عبدالله حنفی و دیگر جناده بن حارث و عمرو بن جناده و دیگر قرة بن ابی قره غفاری و دیگر محمد بن مقداد کندی و دیگر عبدالله ابو دجانه انصاری و دیگر قیس بن ربیع و دیگر اشعث بن سعد و دیگر عمرو بن قرظه و دیگر ابو ثمامه صایدی وبقولی صیداوی و دیگر عطیة بن دجانه و دیگر محمد بن انس و دیگر فروزان غلام عبدالله بن امام حسن علیه السلام و دیگر شوذب غلام عابس و دیگر عبدالله بن عروه غفاری و دیگر زیاد بن شعثاء و دیگر سیف بن حارث و دیگر ابو عمرو نهشلی و در بعضی کتب مقاتل نیز چنانکه اشارت رفت بصورتهای دیگر نوشته‌اند و در نگارش اسامی اختلاف ورزیده‌اند لکن نه آنست که منظور ایشان بالصراحه تعیین ترتیبی معین باشد بلکه مقصود ایشان بیان اسامی شهیدان عرصه کربلا علیهم السلام است و اگر ترتیبی را منظور داشته‌اند از روی تصریح است بلکه از راه تقریب است چه اگر حالا نگارش میرفت این چند اختلاف نمیرفت

بیان کلیه اسامی شهدای کربلا غیر از جماعت بنی هاشم که استنباط شده است

اسامی این شهدای عالیمقدار را آنچه این بنده بیمقدار عباسقلی سپهر وزیر تألیفات در اوقات تفحص خود در کتب مقاتل و اخبار از نظر بگذرانیده است در اینمقام بمقام ارتسام میرساند تا از قلم ساقط نشده باشند و در اینموقع بصراحت و عدم صراحت آن حکم نمیتوان کرد چه تواند بود آنچه را بالیقین بدانیم چنان نباشد و آنچه را دستخوش ظن و گمان کرده‌ایم صریح و صحیح باشد و علم بحقیقت آن جز در حضرت علام الغیوب و راسخین فی العلم نیست در اینصورت چگونه توان حکم و استقرای خود را سند خواند و بتلفیق و انتقاد و اختیار خود مطمئن و جسور گشت بالجمله آنچه استنباط شده باین نحو است جناب مسلم بن عقیل علیه السلام محمد بن مسلم بن عقیل ابراهیم بن مسلم بن عقیل هانی بن عروه عبدالله بن یقطر رسول آنحضرت قیس بن مسهر صیداوی نعیم بن عجلان عمران بن کعب بن الحارث الاشجعی حنظلة بن عمرو شیبانی قاسط بن زهیر تغلبی عمرو بن خالد الصیداوی کنانة بن عتیق عمرو بن ضبیعه ضرغامة بن مالک عامر بن مسلم حجازی سیف بن مالک النمیری عبدالرحمن الارحبی الکندی عبدالله الارحبی الکدری که هر دو برادر بودند مجمع بن عبدالله العائذی حیان بن الحارث عمرو بن عبدالله الجندعی جلاس بن عمر الراسبی سوار بن ابی عمیر الفهمی عمار بن ابی سلامة الدالانی نعمان بن عمر الراسبی زاهر بن عمرو مولی عمرو بن الحمق جبلة بن علی شیبانی مسعود بن الحجاج حجاج پدر مسعود عبدالله بن عروة الغفاری زهیر بن بشر الخثعمی عمار بن حسان عبدالله بن عمیر مسلم بن کثیر زهیر بن سلیم عبدالله و عبیدالله بن یزید القیسی البصری سعد مولای عمرو بن خالد سعد غلام امیرالمؤمنین علیه السلام

السلام نصر غلام قارب غلام منجح غلام محمد بن مقداد غلام عبدالرحمن بن ابی دجانه غلام قیس بن ربیع غلام اشعث بن سعد غلام عقبه غلام غلام ترکی جون غلام ابی ذر حر بن یزید ریاحی مصعب برادر حر علی بن حر عروه غلام حر زهیر بن حسان اسدی بریر بن خضیر وهب بن عبدالله کلبی وهب بن وهب مادر وهب عمرو بن خالد ازدی خالد بن عمرو بن خالد ازدی سعد بن حنظله تمیمی عمرو بن عبدالله مذحجی حماد بن انس وقاص بن مالک شریح بن عبید مسلم بن عوسجه اسدی عبدالله پسر مسلم بن عوسجه نافع بن هلال بجلی هلال بن حجاج هلال بن نافع نافع بن هلال عبدالرحمن بن عبدالله یزنی سعید بن عبدالله ضحاک بن عبدالله خزیمة بن عمرو کوفی عبدالله بن ثبیت عبدالله بن ثبیت عیسی عمرو بن ضبیعه عقبة بن سمعان وقاص بن عبد هند بن ابی مسند سیاح صاحب کشکول آب طهیر بن نمیر بجلی یحیی بن سلیم مازنی عبدالرحمن بن عروه غفاری مالک بن انس بن مالک عمرو بن مطاع جعفی سوید بن عمرو قیس بن منبه هاشم بن عتبة بن ابی وقاص فضل بن علی علیه السلام شهادت نه تن از اصحاب حبیب بن مظهر زهیر بن القین حمزه غلام ابی ذر جوین ابی مالک غلام ابی نصر یزید بن مهاجر جعفی ابی الشعثاء کندی انیس بن معقل اصبحی شوذب غلام عابس عابس بن ابی شبیب شاکری حجاج بن مسروق مؤذن امام علیه السلام مبارک غلام حجاج سیف بن حارث بن سریع مالک بن عبدالله بن سریع حنظلة بن سعد عجلی سعید بن المختفی جناده بن حارث دجانه عبدالله عمرو بن قرظه ابراهیم بن حصین المعلی بن المعلی طرماح بن عدی بن حاتم معلی بن حنظله غفاری جابر بن عروه غفاری مالک بن داود جوالی پدر کشته مالک بن اوس مالکی علی بن مظاهر اسدی زیاد بن مصاهر ابو عمرو نهشلی یحیی بن کثیر جابر بن حارث سلیمان غلام امام حسین علیه السلام اسحق بن مالک الاشتر عمر بن الکلبی یزید بن الحصین عمیر انصاری عبدالله بن عمر کندی رشید علیه الرحمه عمر بن مطیع مسعود هاشمی محمد بن مطاع حنظله علیه الرحمه خباب بن الارت الانصاری شوذان مولای شاکر فیروزان غلام عبدالله بن حسن صلوات الله علیه ابو ثمامه صیداوی اسد بن ابی دجانه ابو الصمصام طائی اسلم بن کثیر ازدی ابو عمار بن ابی سلامه انس بن کاهل اسدی ابراهیم بن مسلم بن عقیل بدر بن رقیط و دو پسر بدر بن رقیط بدر بن معقل اصبحی بحیر بن سلیمان ربانی بشر بن عمرو حضرمی جندب بن حجر خولانی حنظلة بن سعد شبامی حارث بن عروه حوی بن مالک حجاج بن سعید سعدی حارث بن سریع زهیر بن قیس بجلی زهیر بن سلیمان زیاد بن مظاهر اسدی زهیر بن عمیر انصاری زیاد بن مهاجر زیاد بن شعثاء سلیمان بن سلمان ازدی سلیمان سفیر بصره سلیمان بن عون حضرمی سالم مولی عامر بن مسلم سعید غلام عمرو بن خالد سیف شریح بن عبدالله صاحب نصرانی ظاهر غلام عمرو خزاعی طهر بن حسان اسدی عبدالله بن سعود بن حجاج عبدالله بن سمعان عقبة بن دحاد عمرو بن ابی کعب عامر بن مالک عمرو بن احدوث حضرمی عبدالرحمن ار مازنی عمرو بن کناد عمرو عمرو بن جندب حضرمی عمر بن عبدالله صیداوی عبدالرحمن بن عمیر کلبی عبدالله مشهور به تیم اسدی عبدالله غفاری عبدالرحمن غفاری عبدالله بن خالد صیداوی عبدالله بن عمیر و کلبی عابر بن عباس عبدالله عبیدالله بن زید قیسی غیلان بن عبدالرحمن قیس بن عبدالله همدانی قعنب بن عمرو نمری قاسم بن حبیب قارب غلام امام علیه السلام کرش بن زهیر تغلبی محمد بن انس مرادی

محمد

محمد بن بشیر حضرمی مسعود بن سعد حداد کوفی مسلم بن کناد منیع بن زیاد معقل غلام حضرت سجاد مزید بن زیاد شعثائی مکشوف باد این اسامی باینصورت در کتب مقاتل مسطور است و البته پاره از آن مکررات است بمعنی که در هر نسخه بیک عنوانی و صورتی مرقوم داشته اند چنانکه مثلا غلام ترکی آنحضرت را بعضی همان بلفظ غلام و بعضی قارب غلام ترک و بعضی غارب با غین معجمه نگاشته اند و اشتباه بکتب زدن و همچنین درباره اسامی دیگر همین طریق رفته اند چنانکه بر اشخاص خبیر و فطانت پوشیده نیست لکن چون کاتبان بصراحت حکم ننمود که از این جمله اسامی مختلفه کدام یک اصح است لاجرم بجای اشارت نشد تا هیچیک از قلم نیفتاده باشد و البته بر اشخاص بصیر که تحمل زحمت بسیار و تفحص در کتب تواریخ و ادعیه و لغات و اخبار نمایند اجتهاد کامل بورزند آنچه اصح بنظر آید مکشوف میشود

بیان اسامی این شهدای بزرگوار علیهم التحیه بترتیب حروف تهجی

اکنون که از نگارش این اسامی باندازه وسع و استطاعت خود برآمدیم این جمله را بترتیب حروف تهجی مذکور میداریم تا اگر مطالعه کنندگان این کتاب ابیکی از آنجمله حاجت افتد سهل شد ابراهیم بن حصین ابراهیم بن مسلم ابو ثمامه صیداوی ابو الشعثاء ثمامه طائی ابو الشعثاء کندی ابو عمرو نهشلی ابو عماره بن ابی سلامه اسحق بن مالک الاشتر اسلم بن کثیر ازدی اسد بن ابی دجانه انس بن کاهل اسدی انیس بن معقل اصبحی اشعث بن سعد غلام زبیر حصیر بدر بن رقیط و پسر بدر بن رقیط بدر بن معقل اصبحی بحیر بن سلیمان رمانی بشر بن عمرو حضرمی جندب بن حجر خولانی جون آزاد کرده ابوذر جابر بن عروه غفاری جناده بن حارث انصاری جبله بن علی شیبانی جوین بن ابی مالک غلام ابی نصر حوانی پدر کشته جابر بن حارث حبیب بن مظاهر اسدی حجاج بن مسروق مؤذن حارث بن عروه حارث بن سریع حره غلام حر بن یزید ریاحی حجاج بن سعید سعدی حماد بن انس حجاج بن مسعود حلاس بن عمرو الراسبی حنظله بن عمرو شبامی حنظله بن سعد عجلی حنظله علیه الرحمه حوی بن مالک حیان بن حارث خباب بن الارت الانصاری خالد بن عمرو خزیمه بن عمرو کوفی رشید علیه الرحمه زهیر بن قیس بجلی زهیر بن نعیم زهیر بن سلیمان زهیر بن سلیم زهیر بن حسان زهیر بن بشر خثعمی زهیر بن عمیر انصاری زاهر بن عمرو زیاد بن مظاهر اسدی زیاد بن مهاجر زیاد بن شعثاء زیاد بن مصاهر سالم مولی عامر بن مسلم سالح صاحب کرنول آب سالم مولی بنی المدینه الکلبی سعد غلام امیر المؤمنین سعد مولای عمرو بن خالد سعید بن حنظله تمیمی سعید بن عبدالله سعید بن الحنفی سلیمان غلام امام علیه السلام سلیمان بن سلمان ازدی سلیمان سفیر بصره سوار بن نمیر همدانی سوید بن عمرو سلیمان بن عون حضرمی سیف بن ابی الحارث سیف بن مالک نمیری شریح بن عبید شوذب غلام عابس شوذان مولی شاکری شریح بن عبید شبیب بن حارث بن سریع صاحب اعرابی ضرغامه بن مالک ضحاک بن عبدالله طرماح بن عدی ظاهر و بقولی زاهر غلام عمرو خزاعی ظهیر بن حسان اسدی ظهیر بن منیر کلبی عبدالله بن ابی عروه غفاری عمرو بن الکلبی عبدالله بن عمر کندی عبدالله بن زید بصری عبیدالله بن زید بصری عمرو بن مشبعه عبدالله الارجی الکندی علی بن حر ریاحی عمرو بن خالد عمر بن عبدالله مذحجی

عبد

عبدالله بن مسلم بن عوسجه عبدالله بن مسعود بن حجاج عمرو بن قرظه انصاری عبدالله بن یقطر سفیر کوفه عتبه بن سمعان عطیه بن وقاد عمرو بن ابی کعب عامر بن مالک عمرو بن جندب حضرمی عبدالرحمن مازنی عمرو بن کناد عمرو علیه الرحمه عمرو بن عبدالله جندعی عمرو بن جندب حضرمی عمر بن عبدالله صیداوی عامر بن مسلم الحارثی عبدالرحمن بن عبدالله الارحبی عبدالرحمن بن عمیر کلبی عمار بن حسان عمرو بن ابی مطاع جعفی علی بن مظاهر اسدی عبدالله مشهور به تیم اسدی عمرو بن جناده انصاری عبدالرحمن بن عروه غفاری عابس بن شبیب شاکری عبدالله غفاری عبدالرحمن غفاری عمرو بن خالد صیداوی عبدالرحمن بن عبدالله یزنی عبدالله بن عمران بن کعب بن الحارث اشجعی عمار بن ابی سلامه الدالانی عبدالله بن عمیر عبدالرحمن عثمان بن عبدالله بن مثبت قیسی عمرو بن ضبیعه عقبه بن سمعان عنطمه غلام علیه الرحمه عمرو بن خالد ازدی عمرو بن مطیع عمیر انصاری عبدالله بن یزید قیسی عیلان بن عبدالرحمن غلام ترکی غارب غلام حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فضل بن علی بن ابیطالب علیه السلام فیروزان غلام عبدالله پسر امام حسن علیهما السلام قاسم بن الحسین علیه السلام قره و بقولی عروه غلام حر ریاحی قره بن ابی قره غفاری قیس بن عبدالله همدانی قعنب بن عمرو نمری قاسط بن زهیر تغلبی قاسم بن حبیب ازدی قارب غلام آنحضرت علیه السلام قیس بن مسهر قیس بن ربیع غلام قیس بن منبه کردوس بن زهیر تغلبی کنانه بن عتیق محمد بن انس مرادی مسلم بن عقیل علیه السلام محمد بن مسلم بن عقیل مسلم بن عوسجه محمد بن بشیر حضرمی مسعود بن حجاج مالک بن اوس محمد بن عابس محمد بن عباس معلی بن معلی الغفاری معلی بن حنظله غفاری مالک بن داود محمد بن مقداد کندی غلام مالک بن عبدالله مسلم بن کثیر مادر وهب مالک بن انس مبارک غلام حجاج محمد بن مطاع مسعود هاشمی مصعب برادر حر مسعود بن سعد حداد کوفی منجح غلام امام حسن علیه السلام مجمع بن عبدالله عائذی مسلم بن کناد منیع بن زیاد معقل غلام حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه مولای عمرو بن الحمق نافع بن هلال نعمان بن عمرو الراسبی نعیم بن عجلان انصاری نصر غلام نافع بن هلال بجلی وهب بن عبدالله کلبی وهب بن وهب وقاص بن مالک وقاص بن جلید هند بن ابی هند هاشم بن عتبه هلال بن نافع بجلی هانی بن عروه هلال بن حجاج یحیی بن کثیر رحمه الله یحیی بن سلیم مازنی یزید بن حصین همدانی مشرقی قاری یزید بن زیاد شعثاء یزید بن مهاجر علیهم الرحمه والرضوان همانا شماره این اسامی شریفه از دویست تن افزون است با اینکه شهدای بنی هاشم علیهم السلام جز این جمله هستند و بنا بر این اخبار و ناقلین اسمار که در کتب تواریخ و سیر و احادیث و سمر نظرها و بر کتب مقاتل و آثار گذرها دارند معلوم میشود که تا کنون در هیچیک از کتبی که باین قضیه هایله راوی است اینچند اسامی مسطور و مذکور نیست و با اینکه این بنده حقیر را در جمله این تالیف و تحریر بعینی و شریکی منت مکشوف میافتد که مقدار زحمت این استقرار و استیعاب تا بچه پایه است و جز برکت حضرت سید الشهداء ارواحنا فداه بهیچ اسباب حصول اینکار نتوانستی بود و اگر از اینجا اسامی بعضی مکرر باشد نیز میتوان با آنچه از امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که یکصد و چهل و پنج تن بوده اند تطبیق نمود و نیز با روایات که افزون از اینجمله نیز رسیده موافقت نماید و ممکن

و ممکن است هفتاد و دو تن که در اغلب روایات وارد است راجع بخواص شهداء عظام باشد

بیان شهادت شهدای بنی هاشم سلام الله علیهم اجمعین و برکاته

اکنون که از اسامی شهدای صحرای کربلا که از اصحاب حضرت سید الشهداء سلام الله علیهم فراغت افتاد شروع بنگارش شهدای بنی هاشم مینمائیم و ضمنا مکشوف میداریم که مطالعه نمایندگان این کتاب را چنان در خاطر خطور نکند که در این مدت چند ساعت روز عاشورا چگونه امکان دارد که این جماعت شهداء سلام الله علیهم تن بتن بمیدان مبارزت شوند و ارجوزه و اشعار قرائت نمایند و هر یک مدتی جنگ کنند تا شهید شوند و حضرت سید الشهداء سلام الله علیه بر بالین ایشان حاضر شود و وداع فرماید و جنازه شده ایشان را بمحل خود نقل فرماید همانا این اصحاب بزرگوار در اول حمله متجاوز از پنجاه نفر شهید شدند و بقیه ایشان چون آثار ازدحام و اقتحام سپاه مخالف را نگران شدند خواهش کردند که هر یک بمیدان اندر آیند جمعی کثیر بمقاتلت ایشان نشتابند بلکه بقانون مبارزت بین اثنین کار کنند تا شرط بر آن رفته بود که در آن میدان پهناور افزون از یکنفر بجولان اندر نشود و مقاتلت ندهد مگر ممکن نیست مثلا پنج تن بجنگ آهنگ نمایند و هر یک علیحده در یک نقطه از آن عرصه آورد که ندای هل من مبارز برکشد و از لشکر ابن سعد بعدد هر مبارزی یکنفر یا دو نفر بیرون آید و جنگ نماید فرضا در یکساعت ده پنج نفر از اصحاب آنحضرت در میدان مبارزت با هم آورد خود جنگ نمایند و شهید شوند و در حکم آن باشند که تن بتن بمیدان جنگ بیامده اند و لشکر مخالف نیز در حکم آن باشد که با مبارز خود از در جام نوشیده اند و حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه هنیئا سعادت اصحاب خود و اجساد ایشان را در محل خود در آورده باشد و نظر بکمالات و عظمت آنحضرت صلوات الله علیه نسبت این ملاطفت و عنایت بخود آنحضرت انحصار یافته باشد

بیان تعداد اسامی شهدای بنی هاشم سلام الله و برکاته علیهم

در اغلب کتب نوشته اند چون پنجاه و سه نفر از اصحاب آنحضرت علیه السلام شهید شدند دیگر جز دو تن از اقارب و اهل بیت آنحضرت کسی باقی نماند خود آنحضرت آهنگ مبارزت نمود اما معلوم نداشته اند که این پنجاه و سه نفر سوای آنها هستند که در حمله اول شهید شدند یا با آن جماعت میباشند لکن چون مکشوف میافتد که سوای ایشان بوده اند زیرا که بعد از آنکه مینویسند پنجاه نفر یا بیشتر در اول حمله شهید شدند آنوقت جمعی را بنام و نشان مذکور میدارند که تن بتن بمیدان تاختند و قتال دادند تا شهید شدند و آنگاه اقارب آنحضرت مشتمل است بر بنی اعمام و برادران و برادرزادگان و پسران آنحضرت بلکه خواهرزادگان آنحضرت سلام الله علیهم در کتب مسطور است که چون اصحاب آنحضرت شهید شدند و جز اهل بیت بزرگوارش و ایشان اولاد علی علیه السلام و جعفر طیار و اولاد عقیل و اولاد امام حسن مجتبی علیه السلام و اولاد امام حسین صلوات الله علیهم کسی بر جای نماند این جماعت جلالت آیت در یکجای فراهم شدند و آماده شهادت گردیدند و پاره با پاره وداع فرمودند و نخستین از اولاد

عقیل که یاد کرده شد اعم از اولاد صلبی عقیل و نوادگان اوست چنانکه خود صاحب بحار میفرماید اول کسیکه از اهل بیت بمبارزت مبادرت گرفت عبدالله بن مسلم بن عقیل بود و از اینجا معلوم میشود که مراد مجلسی اعلی الله مقامه از لفظ اولاد اعم از احفاد است و در عدد شهدای اهل بیت علیهم السلام اختلاف بسیار است ابن شهرآشوب و صاحب مناقب و محمد بن ابیطالب گفته اند عقیده بیشتر روات بر آنست که ایشان بیست و هفت نفر بوده اند هفت تن از بنی عقیل باین ترتیب جناب مسلم بن عقیل که در کوفه شهید گردید و جعفر و عبدالرحمن پسران عقیل و محمد بن مسلم و عبدالله بن مسلم و جعفر بن محمد بن عقیل و محمد بن ابی سعید بن عقیل علیهم الرحمة و ابن شهرآشوب عون و محمد پسران عقیل را بر ایشان بیفزوده و سه نفر از اولاد جعفر بن ابیطالب باینصورت بودند محمد بن عبدالله بن جعفر و عون الاکبر بن عبدالله و عبیدالله بن عبدالله و از فرزندان امیرالمؤمنین علی علیه السلام نه تن بودند حسین و عباس علیهما السلام و بعضی گفته اند محمد بن عباس نیز شهید گردیده و دیگر عمر بن علی و دیگر عثمان بن علی و دیگر جعفر بن علی و دیگر ابراهیم بن علی و دیگر عبدالله بن علی اصغر و دیگر ابوبکر را گویند قتل او محل شک است و بعضی بجای او فضل را اندکی رد داشته اند و بعضی عباس الاصغر بن علی را نیز از جمله شهدا نوشته اند و در تاریخ الخمیس میگوید از برادران آنحضرت علی اصغر و محمد و عتیق و عباس اکبر و برادرزاده آنحضرت قاسم بن حسن و از اولاد عم آنحضرت محمد و عون پسران عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بن عبدالمطلب و پسران وی عبدالله و عبدالرحمن شهید شدند و چهار نفر از اولاد امجاد امام حسن مجتبی علیه السلام بودند یکی ابوبکر دوم عبدالله سیم قاسم و بعضی بشر را مذکور داشته اند و بعضی عمر را نوشته اند و او کودک بود و شیخ فخرالدین طریحی و بعضی از مصنفین عظام احمد بن حسن را نیز یاد کرده است و اولاد امام حسین علیه السلام را گویند نه نفر بوده اند علی اکبر و ابراهیم و عبدالله و محمد و حمزه و علی و جعفر و عمر و زید علیهم السلام و صاحب مناقب جز علی و عبدالله را یاد نکرده است و محمد بن ابیطالب حمزه و ابراهیم و زید و عمر را مذکور نداشته است و ابن شهرآشوب گوید گفته اند محمد اصغر پسر امیرالمؤمنین علیه السلام چون مریض بود مقتول نگشت و گوید بعضی گفته اند مردی از بنی دارم تیری بیفکند و او را بکشت و ابوالفرج میگوید که جمله آن کسانیکه از اولاد ابیطالب در کربلا شهید شدند سوای آنانکه در آنها اختلاف شده است بیست و دو نفر بوده اند و ابن نما گوید راویان خبر گفته اند که ما هر وقت در خدمت امام محمد باقر علیه السلام از شهادت حضرت امام حسین صلوات الله علیه یاد میکردیم میفرمود هفده تن مقتول شدند که همه در بطن فاطمه شرکت کرده اند یعنی فاطمه بنت اسد زوجه امیرالمؤمنین علیه السلام و شیخ مفید علیه الرحمة در کتاب مصباح از عبدالله بن سنان خبری مذکور میدارد که حضرت صادق علیه السلام فرمود سی نفر از عشیرت ما را بخاک افتاده بودند که قتل ایشان بر پیغمبر گران بود و اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله در دنیا بودی البته عزای ایشان میگرفتی و از حسن بصری منقول است که شانزده نفر با حسین علیه السلام شهید شدند که از اهل بیت او بودند و در روی زمین شبیه و مانندی نبود و در طریق دیگر از حسن بصری هفده نفر مذکور است در زیارتی که از حضرت صاحب الزمان منقول است شانزده تن مسطور و مروی است و در روایتی که زبان جن

منیب از حضرت امام رضا سلام الله علیه مذکور داشته اینست که فرمود با امام حسین هیجده تن از ما شهید شدند
که در روی زمین مانندی از برای ایشان نبوده و در تذکرة الائمه مینویسد مشهور اینست که برادران و فرزندان
آنحضرت پانزده نفر بوده‌اند و ابن شهرآشوب در کتاب مناقب مینویسد حسن بن الحسین را که اینکه دست [illegible]
در حرب قطع شده اسیر گردید و از اینجا بر میرسد که اولاد امام حسین علیه السلام را ده تن نیز دانسته اند
یعنی پسرهای آنحضرت را و دمیری در حیات الحیوان میگوید هیجده مرد از اهل بیت آنحضرت در خدمت آنحضرت
بیامدند و شهید شدند یافعی در مرآت الجنان میگوید دو پسر آنحضرت علی اکبر و عبدالله شهید و برادرانش جعفر
و محمد و عتیق و عباس کبیر و برادرزاده اش قاسم بن الحسن و اولاد عمش محمد و عون هر دو پسر عبدالله
بن جعفر بن ابیطالب بودند و نیز دو پسرش عبدالله و عبدالرحمن شهید شدند و نیز میگوید هشتاد و دو تن از اصحاب
آنحضرت در میدان مبارزت کشته گشتند و نیز گوید گفته اند هفده تن از اولاد فاطمه یعنی فاطمه بنت اسد علیها السلام
شهید شدند و نیز بخبر حسن بصری که مسطور شد اشارت نماید و همچنین میگوید بعضی گفته اند که بیست و سه
مرد از اهل بیت حسین بن علی علیهما السلام در کربلا شهید شدند و انشاء الله تعالی بعد از بیان شهادت
شهدای بنی هاشم سلام الله علیهم و نقل اقوال مختلفه بآنچه اصح اقوال است اشارت میشود

بیان مراتب شجاعت بنی هاشم و اصحاب کبار و کیفیت ثبت ایشان علیهم السلام

و از چه اختلاف ... نمیدانند که از بنی هاشم کدامیک در شهادت سبقت گرفتند و در لسان زیارت معلوم میشود
پیشتاز این میدان سعادت حضرت علی اکبر علیه السلام است لکن اغلب مورخین عبدالله بن مسلم را مینویسند
و البته در عبارت زیارت تأویلی است که در جای خود مذکور میشود و چون در ترتیب اسامی شهدا علیهم السلام
بکتاب روضة الشهدا راجع است و مؤلف آن در این مسئله تحقیق خاص کرده است لهذا بان ترتیب شروع
میشود چنانکه در شرح شهادت سایر شهدا نیز آن ترتیب را پیشنهاد نمودیم و آنچه لازم بود مندرج مقامات
داشتیم بالجمله مینویسند امام حسین علیه السلام روز عاشورا با جماعت اصحاب و اهل بیت خود وداع
کرد بعضی پیش خود نهاده و یاران آنحضرت تن بتن بمیدان میرفتند و کشته میشدند و چون تشنه‌گان
با جگر سوزان آب زلال را نمایان بینند و بجانبش شتابان کرده و از پی نوشیدن آب شهادت بر یکدیگر
تقدم و در جنات نعیم توطن میگرفتند و بر الفت و شیمت بودند که شاعر میگوید اینقوم از کمال بأس
و شجاعت و غیرت و جلادت چون در آن هنگام که غبار روضه کارزار برکشیدند و از میرتیه و برق تیغ
آبدار و سنان تابدار چشم مردم روزگار را تیره و تار میساخت در هر جانب که نگریستند پشتها بر فراز پشتها
و کشته‌ها بر زبر کشته‌ها میدیدند ایشان برای دفع نازله و چاره حادثه واقعه میخواندند چنان حریص و سرگرم
میشتافتند که گفتی اندام را از ریشه دل زره پوشیده اند و جان و روان خود را نادیده میانگاشتند
و نثار میساختند این اصحاب بزرگوار بهمین حال تن بتن بخدمت آنحضرت بیامدند و سلام عرض میکردند
و جواب میشنیدند و رخصت جهاد میگرفتند میفرمودند ما نیز بعقب تو میآییم و این آیه شریفه را فمنهم
من

من قضی نحبه را تا آخر تلاوت مینمود و این اصحاب کبار چنان آثاری از شجاعت در صفحه روزگار رقم گذاشتند
که داستان رستم و اسفندیار و گرشاسب و سام سوار و جمله دلیران عرب و عجم را بازیچه گردانیدند چنانکه
بروایت ابن ابی الحدید بعد از شهادت حضرت سید الشهداء سلام الله علیه با یکی از آن مردم مخذول که
در آن معرکه حضور داشت گفتند وای بر شما ذریه پیغمبر را کشتید و از خدای بیم نکردید و از پیغمبر شرم
نیاوردید آن مرد از حال استعجاب و انکار گفت سنگ بر دندان بزن همانا اگر تو میدیدی آنچه را که ما دیدیم
همان میکردی که ما کردیم گروهی برکین و عدوان ما کمر بربستند و چشم از جان بپوشیدند و چون شیران
خشمناک با شمشیرهای کشیده مانند پلنگ کور دیده بیرون جستند سواران ما را خرد و درهم شکستند و
هیچکس پذیرفتار زنهار نشدند و در طلب مال و خواسته این جهان نیامدند و از مرگ هراس نداشتند اگر
اندکی در کار ایشان درنگ میکردیم و در مبارزت مسالمت میورزیدیم یکتن از لشکریان ما از شمشیر ایشان
جان بدر نمیبردی ما در برابر ایشان بازگوی تا چه میتوانستیم نمود در بصائر الدرجات مسند بحذیفة بن اسید غفاری
میرسد که گفت چون حضرت امام حسن مجتبی بعد از مصالحه با معاویه بجانب مدینه عزیمت فرمود من در
رکاب مبارکش التزام داشتم و نگران شدم که شتری را باری برنهاده پیاپی پیش آنحضرت میبرند و هیچوقت
از آن مرکب جدا نشدی عرض کردم یا ابا محمد فدایت شوم این شتر بار چیست که اینچند خاطر مبارک متوجه
بآن است فرمود طومار اسامی شیعیان ما باشد عرض کردم فدای تو گردم توانی نمود که من نام
خود را اندر آن بنگرم فرمود آری فردا اول صبح نزد من بیا چون من قرائت مکتوب را علم نداشتم برادر
زاده خود را با خود ببردم حضرت مجتبی علیه السلام سبب آمدن او پرسید در طلب آنکار برآمدم فرمود
این جوان کیست عرض کردم برادرزاده من است تا نام مرا در آن طومار بنگرد آنحضرت فرمان داد تا آن نسخه
و با پرستاران فرمود دیوان اوسط را بیاوردند چون بیاوردند آنجوان در آن نگران گشته گفت ای عم
اینک نام من در این صفحه مسطور است گفتم مادرت بعزایت بنشیند ترا برای آن بیاورده ام تا نام من بجوئی
اسم خود را اندر گذار بیداری آنجوان ورقی چند بگردانید نام من نیز در آنجا مرقوم بود و تعجب کردم که در دیوان
اسامی شیعیان نام او بر من مقدم است و بر اینحال بودم تا آنجوان در رکاب مبارک حضرت سید الشهداء
سلام الله علیه بدولت شهادت فائز شد اینوقت سر تقدم او را بدانستم چنانکه از این پیش نیز اشارت شد
وقتی ابن عباس را نکوهش کردند تا چرا از ملازمت خدمت امام حسین علیه السلام تقاعد گرفت گفت اسامی
اصحاب امام حسین را شناخته و دانسته ایم بر آنچه ثبت شده نه یکتن کاستن و نه یکنفر فزون گیرد
یعنی اسامی ایشان در قلم تقدیر بگذشته دیگر زیاد و کم نشود و محمد بن الحنفیه فرماید اصحاب امام
حسین علیه السلام بحسب اسامی خودشان و پدرهای ایشان نزد ما مکتوب هستند فیا لیتنا کنا معهم فنفوز معهم

بیان مبارزت و شهادت جناب عبدالله بن مسلم علیهما السلام

در امالی صدوق و تاریخ اعثم کوفی و عوالم و مناقب ابن شهرآشوب و انوار النعمانیه و ناسخ التواریخ
و جلاء

وجلاء العیون و مهیج الاحزان و اسرار الشهاده و تاریخ سلطانی و روضة الشهداء و روضة الصفا و حبیب السیر و تاریخ الفی و اکلیل المصائب و بعضی کتب دیگر مسطور است که اول کسیکه ازین عصابه کریم یعنی دودمان بنی هاشم جان خود را در راه امام حسین علیه السلام برکف دست ارادت نهاد و در میدان سعادت جام شهادت بنوشید عبد الله بن مسلم بن عقیل بود و اگر چه ازین پیش مذکور شد کاهی که هاشم بن عتبة بن ابی وقاص بحضرت امام حسین علیه السلام بپیوست و بجنگ لشکر ابن سعد برفت برادر امام حسین علیه السلام که او را فضل بن علی میگفتند با نه تن از اصحاب بیاری او برفتند و قتال بدادند تا شهید شدند و بالجمله اول کسیکه از بنی هاشم شهید شده او خواهد بود و بقولی حضرت عباس علیه السلام است اما چون در آن وقت اغلب اصحاب هنوز زنده بوده اند مقصود از مورخین اینست که در اینوقت که اصحاب آنحضرت کشته شدند و نوبت با بنی هاشم رسید اول کسیکه از ایشان شهید شد عبد الله بن مسلم است و نیز در پاره اخبار وارد است که در اینحال که اصحاب شهید شدند و آنحضرت از یمین و شمال نگران شد و کسی را نیافت و صدا باستغاثه برآورد حر بن یزید ریاحی بیاری آنحضرت بتاخت و جان گرامی در راه فرزند عزیز مصطفی بباخت بالجمله صاحب روضة الشهداء مینویسد در این محل از یاران و چاکران و ملازمان امام حسین علیه السلام پنجاه و سه تن شربت شهادت چشیده و از اینجهان فانی بسرای باقی رخت کشیده و جز امام حسین و امام زین العابدین نوزده تن برجای مانده شانزده تن از خویشان و برادران و فرزندان و دو تن از یاران و یکنفر از غلامان چنانکه بتفصیل مذکور شوند نوشته اند چون امام حسین صلوات الله علیه نگران شد که از یاران و هواداران هیچکس برجای نمانده اند و همه شهید شده و اهل بیت بدانستند که ملال آنحضرت برای ایشان است همگی متفق الکلمه عرض کردند ای نور دیده صدر مسند رسالت و سرور سینه شاه مسند ولایت هیچ اندیشه در خاطر مبارک راه مده که ما بعد از تو زندگی نخواهیم و همی آرزومندیم که امروز سر در قدم تو بازیم فردا در پهنه محشر سرافرازیم همه پروانه وار سوخته فروغ شمع وجه تو ایم و از شعله بلا باکی نداریم و ما همه بکار عشق تو ایم از سیل بلا چه باک داریم امام حسین علیه السلام بگریست و در حق ایشان دعای خیر بگفت طبری گوید چون یاران حسین علیه السلام کشته شدند و آنحضرت با برادران و فرزندان و عمزادگان و اهل بیت خویش بماند فرمود اکنون نوبت بمن رسید ایشان عرض کردند تا ما زنده باشیم نمیگذاریم تو بحرب شوی بالجمله نوشته اند عرض کردند یاران و هواداران همه برفتند و اینک نوبت با ما باشد چون امام علیه السلام آن درجه ثبات قدم را در ایشان بدید رستگاری ایشان را از خداوند جهان طلب کرده و ایشان را بدعای خیر یاد فرمود و اول کسیکه از خویشان آنحضرت پیش آمد و آرزومند جانفشانی گشت سید جلیل عبد الله بن مسلم بن عقیل علیهما السلام بود ابو الفرج در کتاب مقاتل الطالبین گوید مادر عبد الله جناب رقیه دختر علی بن ابیطالب علیه السلام و مادر رقیه ام ولد بود و این جوان در جمال و خصال و شجاعت و نجابت انباز نداشت بروایتی که اغلب مورخین نوشته اند در خدمت امام حسین علیه السلام عرض کرد یا ابن رسول الله اجازت فرمای تا مرکب همت بعرصه شهادت تازم و مرغ روان را ازین تنگ قفس بآشیان قدس پرواز دهم آنحضرت فرمود ای فرزند هنوز از اندوه

هجران مسلم نیاسوده ام و پیوسته در غم و اندیشه عیال و اطفال یتیم او هستم اکنون مرا بدرد فراق خود مبتلا مدار و بقولی فرمود همواره در اندوه پدر و برادران نور حدیقه جهان تا دیده توام اکنون شربت تلخ هجرانرا بر جام زهرآلود مصیبت پدرت افزوده مکن یادگار مسلم عقیل توئی الم مفارقت پدرت کافی است تا مجالی هست با مادرت براه سلامت در آن تن روی کن چه نظر اینقوم همه بر من است تا مرا بکشند پروای دیگری ندارند عبد الله عرض کرد سوگند بخداوند معبودی که جدت را براستی بخلق بفرستاده است که از میدان کارزار مخالفان نابکار مرا باز مدار و بگذار تا من نیز در خدمت تو درجه پدر دریابم و سلام ترا بمسلم باز رسانم میخواهم اول کسیکه در وادی محبت تو سرباز دمن باشم امام علیه السلام او را در کنار گرفت و فرمود ای مونس و غمخوار من دارم و پدر یادگار چشم تو روشن و دلم بتو خرم بود اینزمان آتش بر من حرام و دوری نیاید صاحب تا هم رسید پس بگریم و گرامت حسینی باد هی و وداع کرد و اجازت میدان بداد و بروایت ابی مخنف عبد الله بن مسلم در برابر امام حسین علیه السلام بایستاد و عرض کرد ایسید من مرا اجازت مبارزت بده فرمود ترا از اهل ترا از کشته شدن و سوگواری آنچه در ان رسید کفایت یعنی همان کشته شدن مسلم در دوران شما کافی است عرض کرد ایعم با چه روی خدای را ملاقات نمایم و حال آنکه سید و مولای خود را بدشمن تسلیم نموده باشم سوگند بخدای هرگز اینکار نشود آنگاه بشروع بخواندن شعری نمود که قریب باین معنی است ما نیم بنی هاشم کرام که از فرزند خیر الانام و اسد الله الغالب علی بن ابیطالب حمایت کنیم اینوقت بر آنقوم حمله برد و چون شیر در آهنگ و پلنگ تیز چنگ در میان ایشان بیفتاد و جمعی کثیر را بکشت تا یکی از دشمنان تیری بدو بیفکند و او را بکشت و چون امام حسین علیه السلام نگران او شد بدو روی کرد و آن جماعت را از اطرافش پراکنده ساخت و جسد عبد الله را بر مرکب خود حمل کرده در خیمه بیاورد و در آنجا بیفکند و از آن پس بجانب اصحاب خود باز شد و فرمود ای قوم حمله کنید خدای مبارک گرداند و بطرف بوستان بهشت مبادرت نمائید چه سرای امان از سپنجی سرای جوان بهتر است و تو آری و روایات دیگر چون اجازت میدان حاصل کرد بمیدان مبادرت ساخت و این شعر را که باین معنی است با رجز بخواند امروز پدرم مسلم را بخواهم دید و آنانرا که بر دین و آئین رسول خدای شهید شدند و هرگز بکذب و دروغ شناخته نیایند بلکه جماعتی برگزیده و کریم النسب و از بنی هاشم بودند ملاقات خواهم کرد پس با تیغ آخته و سلیحی ساخته روی بمیدان آورد و در سه حمله نود و نفر از آنقوم نابکار را بدار البوار و بقولی نود و هشت تن را بنار جحیم رهسپار داشت و آن شعر سابق را دیگرباره بطرز رجز بخواند ما نیم بنی هاشم کرام تا آخر آن آنگاه عمرو بن صبیح صیداوی و اسد بن مالک او را شهید ساختند و بروایت ابی الفرج جناب عبد الله دست مبارک بر پیشانی داشت که تیری بر دستش رسید و دستش را بر پیشانی او بدوخته و از صدمت آن تیر از اسب بیفتاد و از قوت بیفتاد و جان برنیامد که عمرو بن صبیح آن تیر را بیفکنده و موافق بعضی روایات چون جناب عبد الله با دلیری و شجاعت مبارزت کرد و از آن جماعت فوج فوج را در خاک و خون کشید عمر بن سعد از اینحال در ملال شد و روی با ابن ابیه فزاری روی کرد و گفت ای خذامه اینجوان را از دلاوران زمان و گندآوران دوران میدانی بر اسب عربی سوار شو میدان میدان بتاز و با این هاشمی نبرد ساز و سر او را ازین سپاه بگردان و نام خود را در میان مبارزان

شام و عراق بلند کردان قدامه با سلاحی آراسته و آئینی شایسته بر اسب تازی برنشست و بخوشنودی عمر بن
سعد در برابر عبدالله حاضر شد و با وی بجنگ در آمد و این قدامه در کار جنگ دانا و محیل بود هر وقت عبدالله
بر وی حمله کردی وی روی بگریز آوردی و هر چند عبدالله از عقب وی میتاخت بوی نمیرسید زیرا که مرکب
عبدالله از شدت تشنگی و ماندگی از تاختن باز میماند پس نیزه از دست بینداخت و تیغ برافراخت و بر یک گوشه
میدان بایستاد و چشم بر قدامه بداشت چون قدامه عبدالله را بی نیزه بدید شادمان گردید و نیزه بر گوش
اسب راست کرده بجانب عبدالله تازان شد و از گرد راه لعبه الله حواله کرد عبدالله نیزه او را از خود بگردانید
قدامه خواست دیگر باره حمله نماید عبدالله او را فرصت نداد و چنانش تیغی بر دهان بزد که یک نیمه کلاه او در
میدان پران شد آنگاه دست یلی بر کشید و کمر بندش را گرفته از مرکبش در گردانید و خود بر مرکب او که باد در
مشی میگرفت سوار شد و اسب خود را بغلام داده نیزه خود را از زمین در ربوده در طلب مبارز آواز داده رجز
مذکور را بخواند چون سلامة بن قدامه اینگونه شجاعت بدید بعمر بن سعد گفت ای امیر در زمان خود شجاعان بسیار
و دلیران نیزه گذار دیده ام لکن بجرأت و جلادت این جوان هاشمی ندیده ام سایر مبارزان نیز چون این دلیری
و مردی را بدیدند بترسیدند و هیچکس را آن دل و جرأت نبود که با او برابر شود عبدالله هر چند در میدان بایستاد
هیچکس آهنگ جنگش را نکرد از تشنگی بیتاب شد و بر میمنه مخالفان بتاخت و چند تن مرد و مرکب را بخاک هلاک
انداخت و آنجماعت را متفرق ساخت گویند در اینحمله حمیری را که از باز ماندگان خوارج نهروان بود با پسرش
کامل بن حمیر را طعمه تیغ آبدار ساخت و از آن حمله برگشت و از دم شمشیرش خون همی فرو چکید و دیگر باره بقلب
لشکر مخالف حمله ور شد قریب سی نفر را بقتل رسانید و صالح بن نضیر را که از دلیران بی نظیر بود بکشت و از آنجا
بمیسره لشکر تازان شد و آشوب محشر را نمایان ساخت و با قدامه حبشی که پهلوان لشکر عمر بود برابر شد و با یکضرب
کارش را بساخت و خواست بلشکر خود باز آید پیادگان راه را بر وی گرفتند و خداع دمشقی ناگاه از عقب
او در آمد و با ضرب تیغ هر دو پای اسبش را قطع کرده عبدالله خود را بر زمین افکند در اینوقت نوفل بن مزاحم
حمیری با عمرو بن صبیح صیداوی آفتیه جلیل و خلاصه دودمان عقیل را از پای در آوردند و بعضی نوشته اند
چون به تیر عمرو بن صبیح دست شیر افکنش بر پیشانی همایونش دوخته شد نوفل بن مزاحم حمیری بتاخت و نیزه بر پهلوی
مبارکش بزد و او را شهید ساخت و بقولی خود عمرو بن صبیح نیزه بر قلب مبارکش بزد و مقتولش گردانید و بروایتی
تیری دیگر بزد و آنجناب را شهید ساخت و بقولی آنمظلوم را زید بن رقاد الجنبی نام بود و از آن پس داستان
میکرد که چون بر عبدالله رسید عرض کرد بار خدایا اینجماعت ما را اندک شمردند و خوار نمودند ایشان را همچنان
چنانکه ما را کشتند و چون شهید شد آن مخذول حریص بتاخت و آن تیر را که بر پیشانی جناب عبدالله زده بود بسی
بجنبانید تا بیرون آورد و پیکان بماند و چوبه بیرون کشید و آن ناوک دیگر که بر سینه مبارک انداخته بود نیز بگرفت
و بروایت صدوق علیه الرحمه از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه عبدالله بن مسلم بن عقیل بن ابیطالب
چون میدان مبارزت بتاخت اینشعر را که باین معنی است بارجوزه بخواند سوگند خورده ام که جز بطریق جوانمردی
و آزادگی شهید نشوم چه بردن در جامه خواب را چیزی تلخ یافته ام و مکروه دارم که مرا ترسنده و فرار کننده :

بها ناز مان کسی است که در حضرت یزدان عصیان بورزد و از جهاد فی سبیل الله فرار نماید پس جنگ نمود
و سه نفر از آنگروه را بکشت و خویشتن رضوان الله تعالی علیه بضرب شمشیر کافران بجنان جاودان روی
نهاد و در بعضی روایاتست که عبدالله بن مسلم بن عقیل بمبارزت بیرون تاخت و اینشعر اخیر را که ترجمه اش
مسطور شد بخواند و سه تن بکشت و کشته شد و اگر عبدالله را سوای عبیدالله شماریم ممکن است این اختلاف
اخبار توافق یابد لکن از جناب مسلم فرزندی باین نام دیده نشده است مگر اینکه وی عبیدالله بن
عبدالله بن جعفر باشد و بر نویسندگان مشتبه شده باشد

بیان مبارزت و شهادت جعفر
بن عقیل بن ابیطالب

جعفر بن عقیل بن ابیطالب مادرش ام الثغر دختر عامر بن الهصان العامری از طایفه بنی کلاب و بقولی مادرش
خوصا بنت الثغریه و اسمش عمرو بن عامر بن الهصان بن کعب بن عبد بن ابی بکر بن کلاب و مادر خوصا
ریطه دختر عبدالله بن ابی بکر بن کلاب و مادر ریطه ام البنین دختر معویه بن خالد بن ربیعه بن عامر بن صعصعه
و مادر ام البنین حمیده دختر عتبه بن سمره بن عتبه بن عامر است و بعضی گفته اند مادر او دختر حنظلة را اسامه
دختر مالک بن الخطاب الأسدی نام بود و بالجمله در اغلب کتب شهادت جعفر بن عقیل را بعد از محمد بن مسلم نوشته
و صاحب روضة الشهداء و جمعی بعد از عبدالله مسطور داشته اند و گویند چون جعفر بن عقیل نگران شد که برادر
زاده اش عبدالله بن مسلم بدرجه رفیعه شهادت نائل شد سخت بگریست و در خدمت حضرت سید الشهداء
اجازت مبارزت خواست و روی بمیدان نهاد و آن بیابان پهناور را از نور جمال مبارک روشن ساخت
و این جوانمرد رشید شیر نر را در میدان نبرد بچیزی نمیشمرد و پلنگ تیز چنگ را میران روباهی نمیگذاشت چون
در میان میدان رسید شعری را که قریب باینمعنی میباشد بر سبیل رجز بخواند منم جوان ابطحی تمی از قبیله طالب
از گروهی در میان هاشم و غالب است و از فرزندان ایشان است و مائیم براستی و صدق بزرگان
اهل جهان اینک حسین است که پاکیزه ترین پاکیزگان دنیا است و از عترت پیغمبر نیکوکار و پرهیزکار و سید
شریف بزرگوار است و بروایت ابی مخنف این شعر را که باینمعنی نزدیکست قرائت میکرد اگر مرا نه پیران
و جوانان میشناسند منم شمار الشمشیر و سنان و خوشنود میگردانم باین کردار آفریننده انبیا را و پیغمبر ملک یزدان را
آنگاه بر آنقوم حمله کرد و چون برق جهنده بر ایشان بتاخت و همی مرد و مرکب بخاک هلاک درانداخت
و بقولی چهل و پنج نفر از سپاه ستمگر را بکشت و بروایت ابن شهرآشوب دو تن را بکشت و چنان مینماید
که جز پانزده تن اصح باشد و چون لشکر ابن سعد آن شجاعت و جلادت را از آن فرخنده فرجام بسالت
نگران شدند بر وی حمله ور آمدند و از هر سوی تیغ و تیر بر او باریدند تا شهیدش ساختند ابو الفرج در
مقاتل میگوید از حضرت باقر علیه السلام و حمید بن مسلم مروی است که قاتل این حضرت عروة بن عبدالله خثعمی
بود و بعضی نوشته اند بشر بن حوط همدانی آنحضرت را شهید گردانید و ابن اثیر گوید چون جعفر بن عقیل
بجنگ در آمد مردمان از هر جانب بر بنی هاشم حمله ور شدند و عبدالرحمن بن عروه خثعمی تیری بجعفر

انا الغلام الابطحی الطالبی
شعر

بامصدّ الهی جوان

وجعفر بن عقیل را آن نیز جست و از ابو مخنف مرویست که بعد از شهادت این سید جلیل امام حسین علیه السلام بطرف راست و چپ نگران شد و هیچکس را ندید پس سخت بگریست و ندای وامحمداه وا ابا القاسماه وا ابتاه واعلیاه واحسناه واجعفراه واحمزتاه واعباساه برکشید بعد از آن صدای مبارک برآورد و فرمود ای قوم آیا پناه دهنده نیست که ما را پناه دهد آیا یاری کننده نیست که ما را یاری نماید آیا طالب بهشتی نیست که ما را نصرت فرماید آیا ترسنده از عذاب خداوند نیست که شر دشمن را از ما برتابد و همچنان سخت بگریست و بقراءت این اشعار مشهور اَنَا اِبْنُ عَلِیِّ الطُّهْرِ مِنْ آلِ هاشِمٍ تا آخر بپرداخت و از این خبر معلوم میشود که در اینوقت برخلاف بعضی روایات دیگر که مذکور خواهد شد حضرت عباس نیز شهید شده بود و نیز چنان مینماید که جعفر بن عقیل که شهید شد جز اقربای نزدیک آنحضرت باقی نمانده بودند یا موافق اخباریست که لشکر حمله آوردند و یکدفعه اولاد عقیل را که جنگ میکردند بمعرض شهادت رسانیدند و نیز موافق میشود با پاره اخباریکه حضرت علی اکبر علیه السلام بعد از عبدالله بن عقیل شهید گردید

بیان مبارزت و شهادت
عبدالرحمن بن عقیل علیه السلام

چون جعفر بن عقیل بروضهٔ رضوان خرامان گشت برادرش عبدالرحمن بن عقیل خواهان بهشت جاویدان و جوار خداوند سبحان گردید مادرش ام ولد بود و از حضرت سید الشهداء سلام الله علیه اجازت محاربت بگرفت و بجانب میدان روی نهاد و از هر سوی بتاخت و این رجز را که باین معنی نزدیک است بخواند بزرگم عقیل است پس مکانت و منزلت مرا از قبیله هاشم که برادران من هستند باز شناسید و ایشان بزرگان صدق و صفا و آقایان اقران میباشند اینک حسین است که در شرافت حسب و جلالت نسب مقامی بلند و رتبتی ارجمند دارد و سید و آقای تمامت اهل جهانست پس چون شیر آشفته از هر سوی بتاخت و نبرد بساخت و مرد و مرکب را نگونسار نمود چندانکه هفده نفر از جماعت کفار را باتش دوزخ نگونسار کرد آنگاه بضربت عثمان بن خالد جهنی بسعادت شهادت فائز شد و بقولی به تیر عبدالله خثعمی شهید گردید و ابن اثیر گوید مردمان از هر سوی برایشان بتاختند و عثمان بن خالد بن اسیر الجهنی و بشر بن حوط همدانی بر عبدالرحمن بن عقیل بن ابیطالب حمله ور شدند و آنحضرت را شهید ساختند معلوم باد ابو الفرج در کتاب مقاتل الطالبیین عبدالرحمن بن عقیل را در زمرهٔ شهدای اهل بیت و جوانان بنی هاشم مذکور نداشته است چنانکه اعثم کوفی و بعضی دیگر نیز مذکور نداشته اند

ای عبدالله ما ... هشتم

بیان مبارزت و شهادت عبدالله
ابن عقیل بن ابیطالب علیه السلام

بروایت ابو الفرج و صاحب عوالم و ناسخ التواریخ و بعضی کتب مقاتل عبدالله بن عقیل بن ابیطالب علیهم السلام که مادرش ام ولد بود اجازت جهاد و محاربت با قوم با عناد حاصل کرده در میدان جنگ حرب نمود و عثمان بن خالد بن اشیم الجهنی و بشر بن حوط القابضی او را شهید کردند ابو الفرج

ابو الفرج میگوید این داستان مطابق روایت سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم است و این شهید گرامی رضوان الله تعالی علیه را عبدالله اصغر خوانند اما صاحب روضة الشهداء نام او را یاد نکرده است

بیان مبارزت و شهادت عبدالله
اکبر بن عقیل بن ابیطالب علیه السلام

چون عبدالله اصغر بن عقیل شربت شهادت از پیمانه سعادت بنوشید بروایت ابی الفرج و بعضی دیگر عبدالله اکبر بن عقیل بن ابیطالب علیهم السلام که مادرش نیز ام ولد بود آهنگ ادراک سعادت ابدی و شرافت سرمدی کرده و اجازت مقاتلت بخواست و در میدان نبرد جنگی بزرگ بپای برد و بروایت مداینی بدست عثمان بن خالد جهنی و مردی از قبیله بنی همدان شهید شد و این همان عثمان است که برادرش عبدالله اصغر رضوان الله علیهما را شهید نمود

بیان مبارزت و شهادت محمد بن
مسلم بن عقیل رضوان الله علیهم

موافق روایت ابی الفرج و ناسخ التواریخ بعد از شهادت عبدالله بن مسلم که مذکور شد محمد بن مسلم بن عقیل در طلب خون برادر برخاست و اجازت محاربت بگرفت و چون شیر شکار دیده بمیدان گردان بتاخت و چند تن از دلیران سپاه را در خاک سیاه منزل داد و آخر الامر بروایت منقول از حضرت باقر سلام الله علیه بدست ابو جرم ازدی و لقیط بن ایاس جهنی بدولت شهادت و نعمت سعادت برخوردار شد رحمة الله علیه ابو الفرج گوید مادر محمد بن مسلم ام ولد بود

بیان مبارزت و شهادت
موسی بن عقیل علیهم الرحمه

ابو مخنف در مقتل خود و پدرم مرحوم لسان الملک میرزا محمد تقی طاب ثراه در ناسخ التواریخ و بعضی دیگر مذکور نموده اند که موسی بن عقیل بحضرت امام حسین علیه السلام تشرف جست و سلام بداد و اجازت میدان بخواست و سه شعر بارجوزه بخواند که دو بیت آن از این پیش در بیان شهادت جعفر بن عقیل بروایت ابی مخنف ترجمه شد یا معشر الکهول والشبان الی آخرها و اگر آن روایت عنایت نمائیم که جعفر بن عقیل در وقعهٔ حره و قتل اهل مدینهٔ طیبه شهید شده است تواند بود نسبت قراءت این اشعار بموسی بن عقیل اصح باشد بالجمله چنانکه نوشته اند موسی بن عقیل بعد از خواندن ارجوزه بمیدان جنگ بتاخت و چون برق آتشبار دمار از پیاده و سوار برآورد تا هفتاد تن از سپاه ابن سعد را از تیغ تیز در گذرانید و شهید گردید علیه الرضوان

یا معشر الکهول ا

بیان مبارزت و شهادت
عون بن عقیل بن ابیطالب

چنانکه سبط ابن جوزی در کتاب تذکرة خواص الامه و پدرم در ناسخ التواریخ مسطور نموده اند عون را در شمار اولاد عقیل بن ابیطالب درآورده و از شهدای عرصهٔ کربلا دانسته اند

بیان

بیان مبارزت و شهادت علی بن عقیل بن ابیطالب علیهم السلام

چنانکه علامه مجلسی در بحار الانوار و جلاء العیون و ابو الفرج در مقاتل الطالبین و همچنین در بعضی کتب مقاتل اشارت کرده اند محمد بن علی بن حمزه از عقیل بن عبد الله بن عقیل بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عقیل بن ابیطالب علیهم السلام روایت کرده است که علی بن عقیل که مادرش ام ولد بود در روز عاشورا از حضرت سید الشهداء علیهم السلام اجازت مبارزت بخواست و بمیدان جنگ بشتافت و نبرد بنمود تا فیض شهادت دریافت و الله اعلم مسعودی شعری چند از مسلم بن قتیبه مولی بنی هاشم مذکور میدارد که در مرثیه ایشان گفته و بعضی گویند این اشعار را از سراقة الباهلی و ابو الفرج از سلیمان بن قتة دانسته اند که در مرثیه آل علی و بنی هاشم گوید و درین اشعار بشمار پاره از شهدا اشارت کند و گوید ای چشم گریه کن ناله و ندبه بر آل پیغمبر که نه تن از ایشان از صلب علی و نه نفر از صلب عقیل و دیگر پسر عم پیغمبر عون برادر ایشان و دیگر محمد همنام پیغمبر است خدای این بیا در العنت کند و ازین اشعار معلوم میشود که نه تن از فرزندان امیر و نه نفر از عقیل بوده اند

باجمعن بکیهم و بعوله ستة لصلب علی ... (marginal note)

بیان مبارزت و شهادت محمد بن ابی سعید بن عقیل بن ابیطالب احول

از فرزندزادگان عقیل بن ابیطالب در کربلا شهید شدند اول محمد بن ابی سعید و بقولی ابو سعید بن عقیل بن ابیطالب علیهم السلام است که بروایت ابی الفرج و بعضی مؤلفین دیگر او را محمد احول میخوانند و مادرش ام ولد بود در خصت جهاد بخواست و اسب برجهانید و بمیدان عناد بتاخت و شرایط مجاهدت بپای برد و موافق روایتی که ابو الفرج از مدائنی از ابو مخنف از سلیمان بن راشد از حمید بن مسلم نقل نموده لقیط بن یاسر جهنی تیری بیفکند و او را شهید ساخت و ابن شهرآشوب در مناقب گوید آن تیر بر پهلوی مبارک محمد بن سعید احول رسید محمد بن علی بن حمزه گوید جعفر بن محمد بن عقیل با او شهید شد و نیز گوید بعضی گفته اند در وقعه حره کشته شد

بیان مبارزت و شهادت جعفر بن محمد بن عقیل بن ابیطالب سلام الله علیهم

چنانکه در ناسخ التواریخ و در مقاتل الطالبین در ذیل شهادت محمد بن ابی سعید احول مذکور و بآن اشارت رفت جعفر بن محمد بن عقیل بن ابیطالب رضوان الله تعالی علیهم نیز بفیض شهادت نائل شد و رخصت مبارزت حاصل کرده در آن میدان بلا و پهنه فنا بتاخت و داد مردی بداد و شهید گردید لکن ابو الفرج در ترجمه حال محمد بن ابی سعید احول میگوید در کتب انساب نیافته ام که محمد بن عقیل را پسری جعفر نام باشد راقم حروف گوید ممکن است جعفر بن عقیل باشد

بیان مبارزت و شهادت احمد بن محمد بن عقیل علیهم الرحمه

در ناسخ التواریخ از کتب اخبار و مقاتل مروی است که احمد بن محمد بن عقیل چون شیر آشفته بمیدان مقاتلت

تاخت

بتاخت و این ارجوزه را که باینمعنی قریب المضمون است قرائت کرد امروز حسب خود و دین و آئین خود را بشمشیری برنده که دست راست من حامل آنست بازمینمایم و حسین بن علی طاهر امین را بآن تیغ بران از گزند عدوان حمایت میکنم آنگاه با تیر و شمشیر و نیزه در آن جماعت بتاخت و جنگ بداد و چون شیر و پلنگ بجوش و خروش بر آورد و مرد فراز زین بزمین افکند چندانکه هشتاد تن از کفار از کشت و خود شهید گردید معلوم باد چنانکه ابن شهرآشوب در مناقب و بعضی ارباب مقاتل نوشته اند احمد بن محمد هاشمی قبل از عبد الله بن مسلم بمبارزت در آمد و این جلادت بنمود و شهید شد و ابو مخنف شهادت او را بعد از شهادت موسی بن عقیل مسطور داشته است و ابن شهرآشوب بعد از شهادت احمد بن محمد هاشمی میگوید اول کسیکه از بنی هاشم بمبارزت بیرون تاخت عبد الله بن مسلم بود و با این بیان ابن شهرآشوب چنان معلوم میشود که احمد بن محمد بن هاشمی از بنی هاشم نیست بلکه بسته و پیوسته بجماعت بنی هاشم بوده است و با نسب او را هاشمی میگفته اند لکن همین ارجوزه مذکور را بوی منسوب میدارند و ابو مخنف آن مدای امام حسین علیه السلام و پیوستن حر بن یزید را بآنحضرت بعد از شهادت احمد هاشمی میگوید

بیان مبارزت و شهادت عون ابن مسلم بن عقیل رحمة الله علیه

در بعضی کتب مقاتل عون بن مسلم را نیز از جمله شهدای عرصه کربلا یاد کرده اند اما در کتب متقدمین نام برده اند ممکن است همان عون بن عقیل باشد و در تظلم الزهرا مسطور است در روایتی وارد است که سه نفر از اولاد مسلم و سه نفر از اولاد عقیل در آنروز شهید شدند و اگر این روایت مقرون بصحت باشد تواند بود که عون بن مسلم نیز در شمار شهدای وقعه روز عاشورا باشد و در کلمات علماء و زیارت شهداء دو نفر از اولاد عقیل و دو تن از اولاد مسلم بن عقیل مذکورند و خدا بحقیقت امر اعلم است

بیان شهادت اولاد امجاد جناب جعفر طیار و شهید شدن محمد بن عبد الله

چون روزگار غدار صفحه و رشته زندگانی دودمان عقیل را پاره و تار گردانید نوبت کسب سعادت باولاد ابرار جناب جعفر طیار سلام الله علیهم رسید و موافق روایت صاحب روضة الشهداء در غالب کتب مقاتل محمد بن عبد الله بن جعفر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین در ادراک این فیض بزرگ و دولت جاوید بر همه تقدم گرفت و در حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه تشرف جست و عرض کرد فدایت کردم آرزومند چنانم که ازین پیش که روی بدیگر سرای گذارم در میدان کارزار بتازم و آتش در خرمن عمر دشمنان نابکار در اندازم هم اکنون مستدعی هستم اجازت فرمائی تا بمیدان مقاتلت روی کنم و شرایط جانبازی بجای آورم امام حسین علیه السلام او را اجازت داد و محمد رضوان الله علیه بمیدان بتاخت و این ارجوزه را که قریب باینمعنی است بخواند بسوی خداوند دیان از قومی که در راه دین و طریق هدایت کور هستند و معالم قران و محکم تنزیل و تبیان را از

دست

دست داده و کفر و طغیان را آشکار ساخته شکایت میکنم و با ایشان قتال میدهم و بعضی ارجوزهٔ دیگر
بعضی دیگر نوشته اند که ترجمه اش در روضة الشهداء مسطور است بالجمله چون شعلهٔ نار بر کفار بتاخت و
هرچه سخت تر کارزار بنمود تا کار زار بر اهل کارزار زار کردانید و ده تن از ابطال رجال را از تیغ بگذرانید
و آخر الامر بدست عامر بن نهشل تیمی شهید گردید رضوان الله علیه گشوف باد که در والدهٔ محمد بن عبدالله
اختلاف کرده اند ابوالفرج میگوید مادر محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب خوصا دختر حفصة بن ثقیف بن
ربیعة بن عثمان بن ربیعة بن عایذ بن ثعلبة بن حارث بن تیم اللات ابن ثعلبة بن عکابة بن صعب بن علی بن
بکر بن وائل بود و مادر خوصا هند دختر سالم بن عبدالله بن عبدالله بن مخروم بن سنان بن مولة بن عامر
بن مالک بن تیم اللات بن ثعلبه است و مادر هند میمونه دختر بشر بن عمرو بن الحارث بن ذهل بن شیبان
بن ثعلبة بن الحصین بن عکابة بن صعب بن علی بن بکر بن وائل است و سلیمان بن قبه در این شعر خود و سمی
النبی غودر فیهم همین محمد بن عبدالله اشارت کرده است چنانکه از این پیش بترجمه این اشعار اشارت
شد اما سبط ابن جوزی در تذکره خود مینویسد والدهٔ محمد بن عبدالله بن جعفر را خوط دختر حفصه تیمیه نوشته اند
تواند بود همان خوصا باشد و در قلم کاتب سهو شده باشد و اینکه بعضی از متأخرین مرقوم داشته اند که
مادر وی حضرت زینب خاتون سلام الله علیها بود و او را و برادرش عون را عبدالله بن جعفر چنانکه از
این پیش مذکور شد در خدمت حضرت سید الشهداء سلام الله علیه ملازمت داد و هر دو تن از حضرت
زینب متولد شده اند مقرون بصحت نیست و راقم حروف تفصیل اولاد حضرت زینب را در کتاب
طراز المذهب مظفری که مخصوص باحوال آنحضرت است مسطور داشته است

بیان مبارزت و شهادت عون
بن عبدالله بن جعفر علیه الرحمة

ابوالفرج و بعضی دیگر نوشته اند عون بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب الاکبر را حضرت زینب عقیله دختر علی
بن ابیطالب علیهم السلام که فاطمه دختر رسولخدای صلی الله علیه و آله مادر اوست والده ماجده است
و سلیمان بن قبه در این شعر خود و اندُبی إن بکیت عوناً اخاه که از این پیش در ذیل شهادت علی بن عقیل که
ترجمه اش مسطور شد عون را قصد کرده است و از این پیش نیز در کتاب طراز المذهب علت اینکه زینب
خاتون را عقیله خوانند مذکور شد لکن سبط ابن جوزی در تذکره خود مینویسد مادر عون بن عبدالله بن جعفر
ابن ابیطالب را جمانه مینامیدند و او دختر مسیب بن نجبة است و ابن اثیر در کامل نیز باین روایت اشارت
کند لکن این خبر با آنچه دیگران روایت کرده اند مخالفت دارد اما ابن جوزی در ذیل اسامی اولاد عبدالله
بن جعفر میگوید عون اکبر از حضرت زینب سلام الله علیها متولد شد و عون الاصغر بن عبدالله بن جعفر
که مادرش جمانه دختر مسیب بن نجبة الفزاری است در یوم الطفوف با حسین بن علی علیهم السلام شهید شد
و از وی فرزند نماند و بشهادت عون اکبر اشارت نمیکند شاید این اختلاف بواسطه عدم تمیز در میان عون
اکبر و عون اصغر شده است اما ابوالفرج در ذیل احوال عون اصغر که در وقعه حره کشته شد گوید مادر

این عون جمانه دختر مسیب بن نجبة بن ربیعة بن رباح بن عوف بن هلال بن ربیعة بن شمخ بن فزاره و مادر
جمانه از بنی مرة بن عوف فزاری است و عون اکبر با حسین بن علی علیهما السلام شهید شد بالجمله نوشته اند
چون عون بن عبدالله برادر خود محمد را کشته و در خاک و خون آغشته دید بی اختیار بتاخت و خود را
در میان قاتلان افکند و قاتل برادر را بدیگر برفسته از سرش ایستاد و بیکضربت کار او را بساخت
و بحضرت امام حسین صلوات الله علیه بمعذرت بازشتافت و عرض کرد در فراق برادر بیخود شدم و
بدون استیجازه معاقبت او را زدم اکنون کرم و کرامت کن و اجازت حرب عطا فرمای امام علیه السلام
او را در کنار گرفت و بدرود بگفت و اجازت محاربت داد عون بن عبدالله دیگر باره
چون اژدهای دمان بمیدان جنگ بتاخت و افتخار کنان بدین معنی این ارجوزه بخواند ان تنکرونی فانا ابن جعفر
همانا من پسر جعفرم که در زمرهٔ شهدای صادقین در بهشت جاوید با غلمان و حور العین است و در بستان
جنان بهرجا خواهد طیران کند و همین مقام و منزلت برای شرف در روز محشر کافی است لکن در روضة
الشهداء در ترجمه ارجوزه او بطوری دیگر رقم کرده است که جز این ارجوزه باید باشد بالجمله بعد از قرائت ارجوزه
بر آنقوم بتاخت و حربی صعب بنمود چنانکه سه تن سواره و هشت نفر پیاده را از مرکب زندگانی بآتش جاودانی
بفرستاد و بقولی سه تن سواره و هیجده نفر پیاده کارزار را بکشت آنگاه بروایت سبط ابن جوزی و
ابوالفرج و دیگران بدست عبدالله بن قطبة النبهانی و بروایتی عبدالله بن قطبة الطائی از این جهان فانی ببوستان
جاودانی پرواز داد و باید در اینجا از گفته صاحب شرح شافیه ابی فراس و بعضی دیگر شهادت عون را
قبل از شهادت برادرش محمد نوشته اند

بیان مبارزت و شهادت
عبیدالله بن عبدالله بن جعفر

ابوالفرج در مقاتل الطالبیین نوشته اند مادر عبیدالله بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب علیهم السلام
خوصا بنت حفصه است یحیی بن الحسن حکایت کرده است که عبیدالله در وقعهٔ یوم الطف در رکاب
حضرت امام حسین سلام الله علیه و علی آله شهید گردید و در کتاب ناسخ التواریخ در جلد دوم انوار الهدی
نیز بشهادت وی اشارت کرده اند و ابن شهرآشوب در مناقب میگوید روایت کرده اند که عبیدالله بن
عبدالله را بشر بن حویطر القانصی شهید ساخت ابوالفرج میگوید تمامت آنانکه از اولاد ابیطالب یعنی
از نسل او در این روز عاشورا کشته شدند سوای آنانکه محل اختلاف هستند دوازده تن بودند

بیان مبارزت اولاد امام حسن
و عدد اسامی اولاد آنحضرت

چون اولاد عبدالله بن جعفر بجوار رحمت خداوند اکبر رهسپر شدند نوبت شهادت باولاد امجاد امام
ممتحن حضرت حسن بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم رسید و اکنون برای توضیح مطلب اسامی
اولاد ذکور آنحضرت را در اینجا مذکور میداریم و از آن پس هرکس از ایشان شهید شده مرقوم

ینابیع سبط ابن جوزی و بعضی دیگر مینویسند اسامی اولاد ذکور آنحضرت از اینقرار است علی اکبر و علی
اصغر و جعفر و عبدالله قاسم و زید و عبدالرحمن و احمد و اسمعیل و حسین و عقیل و ابو عبدالله
حسن بن حسن بن علی علیهم السلام و محمد الاصغر و حمزه و محمد الاکبر و حضرت امام حسن کنیت مبارکش
بنام او ابو محمد بود و ابراهیم بروایت صاحب تاریخ الخمیس و عبدالله بقول محمد بن طلحه شافعی و بشر بن
الحسن که بعضی او را عمر بن الحسن خوانده‌اند چنانکه از زنهای امام حسن یکنفر را ام البشر میخواندند و او را صاحب
فرزند شمرده‌اند و ام بشر دختر ابو مسعود انصاری عقبة بن عمرو است و حسن الاصغر یعقوب و حسین الاثرم
و عبدالرحمن و عمرو و طلحه مشهور بجواد و عبدالله الاصغر و حسن که با عقیل از یک مادرند که ام بشر است
و دیگر بروایت صاحب تاریخ گزیده فضل در شمار اولاد آنحضرت است ابن شهر آشوب در کتاب مناقب
میگوید از جمله فرزندان امام حسن سه نفر که عبدالله و قاسم و ابو بکر باشند با حضرت امام حسین علیهم
السلام شهید شدند ابن صباغ نیز در فصول المهمه میگوید از آنجمله سه تن در کربلا شهید شدند سبط ابن جوزی
نیز میگوید این سه نفر در کربلا شهید شدند و مادر ایشان ام ولد بود و بروایتی نفیله و بقولی مادر قاسم و عبدالله
ام اسحق بنت طلحه بن عبیدالله تیمی نام داشت و از ایشان فرزندی بجای نماند و بعضی مورخین معتبر نوشته‌اند
از جمله این فرزندان امام حسن علیه السلام هفت نفر در رکاب حضرت سید الشهداء سلام الله علیه در روز
عاشورا حضور داشتند اول حسن بن حسن که او را حسن مثنی گویند دوم عبدالله اکبر بن حسن سوم
عبدالله اصغر بن حسن چهارم قاسم بن حسن پنجم عمر بن حسن ششم ابو بکر بن حسن هفتم احمد بن حسن بروایتی
زید بن حسن نیز در رکاب بود اما حسن بن مثنی زخمدار شد و بشفاعت ابی حسان اسماء بن خارجه از
کشته شدن برست و او شوهر فاطمه دختر امام حسین علیه السلام است و عمر بن حسن چون کودک بود بجنگ
اقدام نکرد و بسلامت بمدینه باز شد و ابن جوزی گوید حسن بن حسن و عمر بن حسن را چون کودک دیدند
بجای گذاشتند و از قتل ایشان بگذشتند و پنج تن دیگر از پسران امام حسن شهید شدند و در ترتیب
شهادت ایشان اختلاف کرده‌اند بعضی قاسم بن حسن را مقدم شمرده‌اند و در اینجا بترتیب روضة الشهداء
شروع میشود اما صاحب جنات الخلود مینویسد عمرو و قاسم و عبدالله این سه پسر در کربلا شهید شدند

بیان مبارزت و شهادت
عبدالله بن حسن علیهما السلام

ابو الفرج در مقاتل میگوید عبدالله بن حسن علیه السلام مادرش دختر سلیل بن عبدالله برادر جریر بن
عبدالله بجلی و بقولی مادرش ام ولد بود و در ناسخ التواریخ و بعضی کتب دیگر مسطور است که وی
عبدالله بن اکبر بن حسن و کنیه‌اش ابی بکر است و در بحار الانوار مسطور است که در اخبار بسیار وارد است
که این بزرگوار همان فرزند جناب امام حسن مجتبی قاسم است لکن در ناسخ التواریخ مسطور است که عبدالله
اکبر سالیان عمرش از جناب قاسم بیشتر بود و چه حضرت قاسم باتفاق علمای خبر مکلف نبود و بعد از آن
مینویسند اگر چه این خبر را استوار نمیدارم لکن در تقویت خرد سالی قاسم مینویسم که صاحب تذکرة الائمه

مینویسد که قاسم در یوم الطف نه ساله بود و این خبر بر مخلوف بصحت نیست چه از زمان وفات امام حسن علیه السلام
تا قضیه هایله کربلا افزون از ده سال است مگر اینکه تازه در شکم مادر مستقر و بعد از ارتحال امام حسن علیه السلام
از بطن مادر به پهنه جهان انتقال یافته باشد این نیز با اخبار مورخین و محدثین راست نیاید و در هر حال
عبدالله از قاسم بیشتر روزگار برده بود اما جناب عبدالله در مقاتلت دشمنان بر قاسم سبقت گرفت
و قبل از وی شهید شد بالجمله مینویسند عبدالله بن حسن را چهره چون آفتاب تابنده و از تمامت مردم روزگار
جمیل‌تر و بنهایت جمال و کمال ممتاز بود و چون اجازت مبارزت حاصل کرد بمیدان شهادت تاخت و این
شعر را که باین معنی است با رجزه بخواند اگر مرا نمیشناسید منم فرزند امیر المؤمنین غالب کل غالب علی
ابن ابیطالب که حیدر کرار و شیر خشمناک عرصه کارزار و ضرغام بیشه دلیری وصف شکنی و بر جان دشمنان
دین چون باد وزنده و صرصر شتابنده است آنگاه حمله بیفکند و دلیرانه نبرد نمود و تا چهارده تن از سواران
کفار را از پای در آورد ناگاه مردی که او را هانی بن ثبیت حضرمی مینامیدند مغافصةً بر وی تاخت و او را
مقتول ساخت و در همانساعت روی آنقاتل مطرود سیاه گشت ابو الفرج در مقاتل الطالبیین میگوید
حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام روایت فرموده است که قاتل اینحضرت علیه السلام حرملة بن کاهل اسدی
علیه اللعنه بود و نیز مینویسد مداینی روایت نموده است که هانی بن ثبیت قابضی گفت مردی از خودشان جمله
حسن را بکشت صاحب عقد الفرید گوید در میانه جنگ مردی از اهل شام عبدالله بن حسن بن علی را که از
تمامت مردمان جهان جمیل‌تر بود بدید گفت سوگند با خدای این جوان را بکشم مردی گفت ویحک با
وی چکنی او را بحال خود بگذار آن مطرود پند بر فتار نگشت و بر وی حمله برد و شمشیری بر او بزد و او را بکشت
و چون عبدالله را ضربت شمشیر برسید عرض کرد یا عماه امام حسین علیه السلام فرمود لبیک صدای کسی را
که یاوران اندک و قاتلانش بسیار است آنگاه برگشتند و عبدالله حمله برد و دست او را قطع نمود و ضربتی
دیگر بدو بزد و آن خبیث را بدوزخ فرستاد و از آن بعد بمقاتلت پرداختند اعثم کوفی گوید عبدالله بن
حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام بعد از شهادت عبدالله عقیل سلاح بپوشید و بر مرکب بر آمد آن
جوان که در حسن و جمال و ملاحت نظیر نداشت روی بآنقوم آورد و نام خود بگفت و شعری برخواند و
ساعتی جنگ ورزید آنگروه ظالم از خدای نترسیدند و چنان جوانی را بدرجه شهادت رسانیدند رضوان الله
علیه و چون امام حسین علیه السلام او را کشته دید بسیار ناخوشدل شد و بگریست و افسوس بسیار خورد
و آواز داد ای عزیزان و ای اهل بیت من براین واقعه که ما را افتاده است و بر این محنت و بلیت که پیش
آمده صبوری کنید و خوشدل باشید که بعد ازین رنج همه راحت و بعد ازین مذلت همه عزت خواهد بود
اما اعثم کوفی جز عبدالله بن حسن علیهما السلام هیچکس از اولاد آنحضرت را در زمره شهدا ذکر ننموده
و در پاره کتب اخبار اینکلمات امام حسین علیه السلام را بعد از شهادت جناب قاسم بن حسن نوشته‌اند
و در روضة الشهداء و تاریخ الفی و انوار القلوب و تاریخ سلطانی و بعضی کتب دیگر مسطور است که چون
نوبت شهادت باولاد امام حسن علیه السلام رسید نخست عبدالله بن حسن که نوجوانی نوخاسته

دسهی سروی آراسته و فرزندهای ناکاسته بود در حضور عم بزرگوار خود تشرف جست و عرض کرد ای
خلاصهٔ خاندان رسالت و امامت و نقاوهٔ دودمان ولایت و کرامت مرا اجازت محاربت بده که طاقت
مفارقت خویشاوندان و تاب مهاجرت یاران ندارم فرمود چگونه اجازهٔ حرب دهم که یادگار برادر
و با جان شیرین برابری عبدالله سوگند با آنحضرت بداد و اجازت حاصل کرده روی بمیدان نهاد و در طلب
مبارز توقف ننموده از گرد راه روی بقلب سپاه آورد و تا کاهی که نزدیک پسر سعد رسید بیست و دو تن
از آن مردم سیه روی تبه خوی را بسوی دوزخ روی بار روی آورد عمر بن سعد از بیم و هراس آن آتشین
الماس جان برتافت و در میان سواران گریخت و عبدالله بمیدان بازگشته زمانی بیاسود و مبارز طلب نمود
عمر بن سعد آسوده شده و دیگرباره در میان صف بیامد و پیش روی سپاه بایستاد و مردان را بجنگ و
ستیز انگیزه همیداد و وعدهٔ سیم و زر و خلعت و غلام و مرکب و مرسوم مینمود بحری بن عمر شامی بدو آمد
و گفت ای پسر سعد تا دعوی سپهسالاری کنی اما از تیغ این جوان هاشمی خویش بگریختی عمر سعد شرمسار شده
و گفت ای بحری جان شامی است عزیز و عمر را عوض نیست اگر بگریختی جان از کفش ببردمی و عمر گرانمایه را
ببرد و گفتی و اگر خواهی بر صدق و حقیقت سخن من آگاهی یابی اینک این پسر در میدان ایستاده و چشم
انتظار بر ورود مبارز بر نهاده برو تا تیز هاشمی را بازدانی بحری از جواب پسر سعد منفعل و آتش خشمش
مشتعل گردیده با پانصد سوار که با او حاضر بودند بجانب عبدالله روی نهاد و از صف لشکر امام حسین علیه
السلام محمد بن انس و ابودجانه و فیروزان غلام امام علیه السلام بیامدند و فیروزان پیشی جست و در
برابر بحری حاضر شد بحری از شدت خشم بر فیروزان حمله برد فیروزان با نیزه تا بدار با او درآویخت عبدالله بن
حسن بر غلام خود بترسید و نیزه در ربود و بر آن سواران حمله آورد و اسد و محمد نیز چون برق جهنده و شیر
درنده از دنبال او حمله ور شدند فیروزان چون حملهٔ ایشان را نگران شد او نیز از مواجهت بحری بمعاضدت
ایشان بازگشت و این شیران صف شکن و پلنگان کوهساری چون شرارهٔ آتش بلند آن پانصد مرد را
برداشته میدوانیدند تا بقلب لشکرگاه رسیدند چون سپاه ابن سعد این حال پرآشوب را نگران شدند
شبث بن ربعی با پانصد سوار از میان صف جنبش کرده بر بحری بانگ برزد شرم و آزرم نداری که این
جمله مردان کاری از حملهٔ چهار تن لشکر میگریزی و این عار را تا پایان روزگار بر چهرهٔ دودمان خود برقرار میکنی
پس عنان او را با لشکرش برگردانید و خود نیز با پانصد سوار حمله کرد و اطراف آن چهار سوار میدان سپار را
فرو گرفتند عبدالله بن حسن روی بشبث بن ربعی آورد و محمد و اسد نیز با آنحضرت بودند فیروزان دیگر باره
بر بحری حمله کرد و لشکر از جای بگردانید و آشفته و پراکنده بساخت عمر بن سعد میگوید من در آن روز جنگ
فیروزان را مشاهدت همیکردم سوگند با خدای اگر شیر بیشه با فیل همه لشکر ما را کافی بودی از کمال شجاعت و
دلیری که او را بود یکصد و سی تن را با نیزه و بیست نفر را با شمشیر بکشت تا در پایان کار از فرط حرب و
کثرت زخم خواست دیگرباره بملازمت حضرت امام حسین سلام الله علیه بازگردد در این حال عثمان موصلی
از قفایش درآمد و بیخبر نیزه ایش بر کمر بزد که از اسبش بگشت اسب برمید و بر صحرا بدوید فیروزان

چون

چون پیاده بماند نیزه از دست بیفکند و سپر بر سر برکشیده شمشیر خون آشام از نیام برآورده چون شیر آشفته
بر آن پیادگان درآویخت و در آن اثنا چون احمد بن ابی دجانه فیروزان را پیاده بدید بر مرکب خود
صیحه برزد و حمله بیاورد و از آن جماعت که برگرد فیروزان پرده زده بودند چهار تن را بکشت دیگران
رمیدن و بهر سوی دویدن گرفتند احمد نیز نزد فیروزان آمد و گفت ای برادر بکوش و بر اسب من
برآی فیروزان بر اسب سوار شود تا کاه آن سپاه کینه خواه دیگرباره از جانب ایشان درآمدند و آغاز جنگ
نمودند احمد چون چنین بدید فیروزان را بگذاشت و بسوی ایشان بتاخت و همی با حرب شد در آن
جنگ بحری از طرف دست راست احمد درآمد و نیزه بر پهلوی او بزد چنانکه سنانش از دیگر
پهلویش درآمد و نیزه از دست احمد بیفتاد و خواست تیغ تیز برکشد لشکریان گرد احمد و فیروزان فرو گرفتند
عبدالله بسوی ایشان بتاخت گاهی رسید که احمد شهید شده بود و عبدالله جنگ همی نیزه قاتل احمد را
بدوزخ فرستاد و بحری را مجروح ساخته لشکریان از وی رمیدن گرفتند عبدالله پیش بیامد و فیروزان را
افتاده یافت دست دراز کرده او را از زمین درربود و در پیش زین گرفت روان شد لکن چون اسب
عبدالله قدمی چند برگرفت فرو ماند چه افزون از همدوش یافته بود عبدالله پیاده شد فیروزان را پیاده ساخت
زود گرفت عمش عون بن علی علیه السلام چون وی را پیاده دید مرکب بتاخت و اسبی یدک کرده بیاورد تا
عبدالله برنشست و بازوی فیروزان را گرفته بدست عون داد و خواست براه باز شود در همان وقت فیروزان
بیفتاد و جان بجان آفرین تسلیم کرد عبدالله و عون بر فوت او بگریستند و دریغها خوردند عبدالله بن حسن
علیهم السلام دیگرباره دل از دنیا و آنچه در آنست برگرفت و روی بسپاه کفر نهاده مبارز طلب کرد
هیچکس را داعیهٔ حرب او بر سر نگذشت عمر بن سعد هر چند سپاهیان را تحریص و ترغیب نمود سخنش گوش
نیاوردند پسر سعد خشمناک شد و سپاه خود را نکوهش و دشنام فرو گرفت و نفرین نمود در این ...
یوسف بن اجار اسب نزدیک راند و گفت ای پسر سعد منشور ایالت ری تو گرفتی و علم سپهسالاری تو
برافراختی چرا پیش نروی و دیگران را بملامت و دشنام و نفرین فرو میسپاری عمر گفت مرا امارت داده اند
که من خود حرب نیارم بلکه این سپاه را در فرمان من سپرده اند تا ایشان را بحرب فرستم پس تو باید فرمان من
بری هم اکنون فرمان ترا اکنون شتاب کن و با این پسر قتال ده و گرنه شکایت ترا با پسر زیاد در میان میگذارم
یوسف بن اجار بترسید و اسب برانگیخت و بمصاف عبدالله درآمد و از گرد راه نیزه بسینهٔ او حواله
کرد عبدالله چون شیر شرزه طعنش را بگردانید و چنانش نیزه بر حلقومش بزد که سنان نیزه از قفایش
آشکار شد و از مرکب نگونسار گشت و روان ناپاک را بآتش تابناک جاویدان بدان داشت پسر یوسف
که طارق نام داشت بخونخواهی پدر با خجسته سر روی بعبدالله نهاد و زبان بدشنام بیهوده برگشود
عبدالله تاب نیاورده بر طارق حمله کرد طارق سبک دستی تیغ براند و نیزهٔ عبدالله را بر دو نیمه کرد
و خواست تا همان تیغ را بر عبدالله فرود آورد عبدالله بر دست او را با تیغ در هوا بگرفت و دستش را
چنان برتافت که استخوان ساعدش درهم شکست و تیغش بر زمین پیوست عبدالله با دو دست ...

شهادت احمد

شهادت فیروزان

داد

دو ال کمرش را بگرفت و بهرد و دست از خانهٔ زینش برکند و چنانش بر زمین بزد که تمامت استخوانهایش
خرد گردید و این طارق را پسر عمی بود که مدرک بن شهاش بنامیدند از کشته شدن عم و عم زاده بخشم آمد
روی بمیدان نهاد و در حضرت حیدر کرار و اولاد امجادش بجسارت سخن کرد عبدالله را دیگر تحمل نماند
و چون پلنگ آشفته و شیر زخم یافته تیغی محرف بروی فرود آورد چنانکه سر و دست و یک نیمه از تنش بر
زمین ریخت نیم دیگرش بر فراز زین بماند آنگاه عبدالله پای آن پلید را بگرفت و از اسب فرو افکنده و از ضرب
خسته و مانده خود فرود آمد بر آن مرکب تازی نژاد برنشست و نگران شد هیچکس بمبارزت او بیرون نمی‌آید
سینه‌اش تنگ شد و خواست تا خود را بر سپاه مخالف زند در این اثنا نیزه داری در صحرا بدید فی الحال
در ربود و دگره سر بگردانید و بجانب میمنهٔ لشکر روی نهاد و صف ایشان را از جای برکند و دوازده نفر را
بطعن نیزه بر زمین انداخت و اینوقت بحضرت امام حسین علیه السلام باز شد و از عطش خود بنالید امام حسین
علیه السلام فرمود ای روشنائی دیده و ای بهجت افزای سینهٔ عم خود هم اکنون جدت و پدرت آبت دهند
و دل مجروحت را مرهم گذارند عبدالله بدین بشارت بزرگ و مژدهٔ عالی مسرور و بمیدان روان شد
و این نوبت لشکری بزرگ روی بدو آوردند و تیغ و نیزه و سنان و زوبین و خنجر بروی میزدند تا گاهی که از
کار و پیکار باز ماند و حمله بیاوردند و همیخواست تا گر از یکسوی بدیگر سوی روی کند او را رها نکردند عباس
بن علی علیهما السلام که علمدار سپاه بود علم را بدست علی اکبر داده با برادرش عون بن علی بیاری عبدالله تاختند
و او را از میان سپاه بیرون آوردند عبدالله چون زخم فراوان یافته بود آهسته میراندند آنگاه مردودی که
فهیان بن ظهیر و بقولی فهیان بن زهیر بنامیدند از عقب وی در آمد و ضربتی بر میان دو کتف شریفش بزد
چنانکه از مرکب در افتاد و بهمان ضربت بجانب جنت شتافت علیه الرحمه والرضوان چون حضرت عباس
اینحال را بدید بتاخت و با یکضرب تیغ سر فهیان را ده گام دورتر افکند پسرش حمزة بن فهیان خواست نیزه
بآنحضرت زند عون بن علی علیهم السلام سبقت فرمود و با تیغ تیز دست و نیزهٔ حمزه را بیفکند و حضرت عباس
بضربتی دیگر هلاکش ساخت و عبدالله را برگرفته در پیشگاه خیمهٔ امام حسین علیه السلام بیاوردند مخدرات
اهل بیت عصمت علیهم السلام بروی بگریستند و بنالیدند مادر عبدالله نیز با آه آتشین جهانی را بسوخت
معلوم باد در این مبحث چهار تن مذکور داشته‌اند لکن از شهادت سه تن مذکور داشته‌اند ممکن است محمد بن
انس همان اسدالله باشد که ابودجانه است و در ضمن اسامی اصحاب امام حسین علیه السلام مذکور شد یا اینکه
محمد بن انس مرادی باشد و در اینجا بقتل رسیده است و ممکن است که مقصود از انس همان محمد بن انس
باشد و چهار تن فرض کرده باشند والله اعلم و نیز عبدالله بن حسن علیه السلام را بعضی نوشته‌اند در حال شهادت
حضرت امام حسین علیه السلام شهید کردند چنانکه انشاء الله تعالی از این بعد مسطور آید و بعضی احوال او در حضرت
قاسم را بر یک منوال نوشته‌اند اما اغلب مورخین معتبر مثل اعثم کوفی و جز او بشهادت عبدالله
او اشارت کرده‌اند و بعضی آن عبدالله را که در دامان حسین علیه السلام شهید شد عبدالله اصغر نوشته‌اند
و در تاریخ قم مسطور است که از فرزندان امام حسن علیه السلام عبدالله اکبر است و او در کربلا شهید

شهادت عبدالله بن حسن

عاتقه

ساختند و امام حسین علیه السلام دختر خود سکینه را با وی بعقد نکاح در آورده و پیش از آنکه در میان ایشان
عروسی و زفاف واقع شود او را شهید کردند و مادر عبدالله دختر سلیل بن عبدالله برادر جریر بن عبدالله
بجلی بوده است و از اینخبر میرسد که عبدالله بن حسن بلوغ بوده است از عقد سکینه با او بخبری غریب گزارش رفته است

بیان مبارزت و شهادت جناب
قاسم بن حسن بن علی علیهم السلام

ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبیین میگوید قاسم بن الحسن بن علی بن ابیطالب سلام الله علیهم برادر اعیانی
بکر بن الحسن است که پیش از وی شهید شد و مادر این دو برادر سعادت سیر ام ولد بود اما ابن جوزی در تذکره
میگوید قاسم و ابوبکر و عبدالله که در یوم الطفوف در رکاب امام حسین علیه السلام شهید شدند مادر ایشان
ام ولد بوده و ایشان را فرزندی نماند و میگوید بعضی گفته‌اند والدهٔ ایشان همان نفیله ایست که عبدالله
بن حسن با سفاح خلیفهٔ عباسی گفت و اشارت بنفیله داشت که قصوری میسازی که سودش برای بنی نفیله است
و اقوالی دیگر که در ذیل احوال عبدالله بن حسن مسطور شد مادر قاسم و عبدالله ام اسحق دختر طلحة بن عبیدالله تیمی
بوده با جمله نوشته‌اند حضرت قاسم هنوز کودکی مراهق بود چون حال را بر آنمنوال بدید و چهرهٔ برادر گرامی خود
عبدالله را که نوگل بوستان ولایت و امامت بود در خون خود آغشته یافت تاب و رنگ از وی برفت
و جامهٔ جنگ بر تن بیار است و در خدمت عم بزرگوارش بیامد و با چشمی گریان و دلی بریان عرض کرد دیگر
طاقت مفارقت اقربا ندارم اجازت فرمای تا کین برادرم باز جویم و با تیغ بران و سنان جانستان جواب
این لشکر ضلالت اثر را باز دهم چون امام حسین علیه السلام آن جوان نورس را در مقام جانبازی و جهاد
عم بزرگوار بدید فرمود ای جان گرامی تو مرا از برادر یادگاری چگونه اتت اجازت دهم و داغ فراقت بر سینه
نهم مادر قاسم نیز از خیمه بیرون دوید و دامن قاسم را بر دست بپیچید و فریاد بر آورد و قاسم را بدرون خیمه
برد و نمیگذاشت آهنگ جنگ نماید و موافق پاره روایات چون امام حسین علیه السلام نگران شد که
قاسم آهنگ کارزار نموده بی توانی نزدیک آمد و دست مبارک را بر گردن قاسم حمایل فرمود و هر دو تن
چندان بگریستند که از خود بیخود شدند و چون بحال خویش باز آمدند جناب قاسم آغاز سخن کرد و با زبان ضراعت
اجازت مبارزت میخواست و امام علیه السلام ابا مینمود و آن جوان نورس همی بگریست و بر دست و پای
امام ابرار و شفیع مخلوق آفریدگار همی بوسه بر نهاد تا آنحضرت ساکت شد معلوم باد اینکه مینویسند امام علیه
السلام چندان بگریست که بیهوش شد این بیهوشی نه مانند بیهوشی دیگران است که از خود بیخبر شوند زیرا که
امام قلب عالم امکان است هوش دیگران بطفیل هوش او ست اگر آنی از هوش بیخویش شود همه از هوش
بشوند مگر گاهی که یکباره قطع علاقه از این عالم عنصری فرماید و دیگری با امامت ظهور نماید و بر عوالم موجود شود
و نیز در اینخبر که مادر قاسم فرزند خود را از جهاد باز میداشت جای تأمل است مادر قاسم از مادر وهب
بیعادت تر نخواهد بود و خون فرزند خود را در راه سیدالشهداء که با ثبات آن همه قصور خون اعظم و حفظ دین
مبین دریغ نمیداشت و بروایتی چون امام علیه السلام قاسم را اجازت حرب بداد و برادران امام حسین

آماده

آماده محاربت شدند قاسم بخیمه در آمده و اندوهگین بنشست در اینحال بخاطرش افتاد که پدر بزرگوارش حضرت امام حسن علیه السلام تعویذی ببازوی او بسته و فرموده بود هر وقت اندوهی بزرگ بر تو چیره شود این تعویذ را برگشای و قرائت نمای و بآنچه نوشته شده کار فرمای قاسم با خود گفت از بدایت عمر تاکنون هرگز اینگونه غم و الم بر من دست نیافته بیا تا تعویذ را برخوانم و بدان کار کنم چون برگشود و نظر نمود امام حسن علیه السلام نوشته بود ابا القاسم ترا وصیت میکنم چون برادرم و عمت حسین را دیدی که در صحرای کربلا بدست کوفیان بیوفا و شامیان پر جفا دچار افتاده البته باید سر در قدم وی اندازی و جان خود را نثار او نمائی و هرچند ترا از مصاف باز دارند بر الحاح و مبالغه و ابرام بیفزائی که جان فدا کردن در راه حسین مفتاح باب شهادت و دولت اقبال و سعادت است قاسم از قرائت این وصیت بسی شادمان و بخدمت عم بزرگوار روان شد چون امام علیه السلام آنخط مبارک را بدید آهی برکشید و سخت بنالید و اجازت مبارزت بداد و همانا بعضی از ارباب مقاتل در اینجا مقام بعرس و عیش قاسم اشارت کنند چنانکه ملا حسین کاشفی که فاضلی ادیب و مورخی لبیب است مرقوم داشته و صاحب انوار القلوب پاره کتب تواریخ عامه و خاصه که در کمتر مستند شده و تشکیک در این امر انداخته شمرده است لکن اغلب مورخین عظام و محدثین کرام مثل مجلسی اعلی الله مقامه تصدیق میکنند و این تزویج در آن سنین بعید می نماید چنانکه مذکور میشود و صحیح تر بیان است چه در آنوقت جناب قاسم ادراک معالم علم و تکلیف و بلوغ را نفرموده بود اگرچه در حق آنحضرت لفظ شاب مینویسند و استعمال این لفظ در حق اطفال غیر بالغ مصطلح نیست و ابو اسحق اسفراینی نوشته است آنحضرت نوزده ساله بود و مع ذلک غالب نویسندگان معتبر مینویسند که بالغ نشده بود در اینصورت چگونه در آنحال جنگ و زمان تنگ و شهادت شهدا و شداید صحرای کربلا و هیبت و وحشت روز عاشورا و در حقیقت هول و وحشت قیامت کبری جناب قاسم را حالت دامادی و مواصلت خواهد بود داماد کی فرزند و نسل پدید خواهد شد با اینکه مورخین معتبر مینویسند از وی کسی باقی نمانده است علاوه بر این مخالف هم الم جنگ و شهادت و عدم توسعه وقت و فرصت است لهذا از نگارش آن انصراف افتاد بنگارش نویسندگان دانشمند رجوع شد بالجمله چون جناب قاسم الحاح بسیار کرده برخصت جهاد یافت و امام حسین علیه السلام بدو فرمود ای فرزند من آیا با پای خود بسوی مرگ شتابی عرض کرد ای عم چگونه اینکار نکنم با اینکه تو میان دشمنان تنها و غریب و فرید مانده و حامی و صدیقی نداری جان من فدای جان تو و روان من وقایه تن تصدق تو باد پس امام حسین علیه السلام زهای پیراهن قاسم را بر شکافت و عمامه اش را دو قطعه کرد و بر وجه نیکوئی بیاویخت آنگاه جامه اش را بالعموم بر تن کفن بروی بپوشانید و شمشیرش را بر میان قاسم ببست و او را بامبارزت بمیدان مقاتلت بفرستاد و ممکن است که اگر این خبر صحیح باشد و امام علیه السلام هر دو سر دستار را بجانب روی شریف قاسم فرو گذاشته باشد برای اینکه بوده است که چون حسن و جاهت روی قاسم بهلال ابروی فرو نمی داشت از چشم زخم بینندگان محفوظ ماند یا سری دیگر دارد که امام علیه السلام میداند به شهادت قاسم امری پوشیده نبود قاسم مانند شیر غران و ببر خروشان با روئی چون آفتاب درخشان روی بکربلا نهاد و همی سیلاب اشک بر چهره دلکشش جاری بود و چون پاره ماه که از ابر سیاه بدر آید جولان ساخت و لشکر را

که این

که این معنی است با رجوزه بخواند اگر مرا نمیشناسید منم پسر حسن و فرزندزاده پیغمبر برگزیده و مؤتمن اینک حسین است که مانند اسیری مرتهن در میان مردمانی ایستاده که خداوند ایشان را از آب رحمت خود محروم دارد پس با شمشیر تابنده و چهر فروزنده که آفتاب و ماه را اسیر و متحیر داشتی بتاخت و بروایتی عمر بن سعد را مخاطب ساخت و فرمود ایعمر آیا از خدا نمیترسی ای کور دل آیا مراقب بزرگی خدا نیستی آیا مراعات رسول خدا را نمیکنی عمر بن سعد زبان بلعنت ایشان برگشود و گفت آیا شما را این تجبر کافی نیست آیا اطاعت یزید را نمیکنید قاسم فرمود خداوند ترا جزای خیر ندهد خود را مسلمان میخوانی و آل رسول الله چندان تشنه و جگر تفته اند که دنیا در پیش چشم ایشان سیاه شده است پس اندکی توقف نمود و کسیرا نیافت که بمبارزتش روی کند و بر وفق روایت این راوی بخیمه خود مراجعت کرده وداع نمود و دیگر باره بمیدان بیامد و مرکب بجولان آورده و مطابق روایت شرح شافیه و بعضی دیگر مردی بحرب او بیامد که او را با هزار تن برابر مینهادند حضرت چون مهر عالم بروی بتاخت و چون برق خاطف خرمن عمرش را بسوخت و بزخم تیرش از اسب در انداخت و آن مرد را چهار پسر بود چون پدر خود را کشته دیدند تن بتن بجنگ آنحضرت بیامدند و جمله را بقتل بیاورد اینوقت قاسم تازیانه بر اسب بزد و بجنگ سواران کارزار بتاخت چندانکه نیرویش سستی گرفت و آهنگ مراجعت بخیمه نمود ناگاه ازرق شامی را بدید که راه بآنحضرت قطع کرده و با وی معارضه مینماید قاسم ضربتی بر فرق او بزد و او را بکشت و بخدمت امام حسین علیه السلام باز آمد و از عطش بنالید و شربتی آب بطلبید امام حسین علیه السلام او را بشکیبائی امر نمود و نگین انگشتری مبارکش را بدو داد تا بمکید قاسم میگوید چون در دهان گرفتم گویا چشمه بود و پس سیراب شدم و بمیدان بازگردیدم معلوم باد در این روایت نیز تأمل لازم است زیرا که در اول امر که قاسم بمیدان آمد و هنوز جنگی و دستبرد نکرده بود و اگر کسی بمبارزت آنحضرت نیامد نه از راه بیم و هراس بود بلکه بدان بود که آنحضرت جوانی آفتاب طلعت و قمر دیدار بود هیچکس بقتل چنان جوانی روشن روی نورس رغبت نمیرفت و در اینصورت چگونه در اول وهله مردی که با هزار مرد همسر بود بجنگ آنجوان نورسیده روی میکند و اگر این خبر مقرون بصحت باشد درخور آنست که حضرت قاسم جنگ کرده و آثار شجاعت عظیم نموده و سواران و مبارزان نامبردار را بهول و هراس انداخته باشد آنوقت چنان مرد شجاع بجنگ او اقدام نماید چنانکه در اخبار دیگر است که بعد از آنکه آنحضرت جمعی را بکشت و هیبتی عظیم در دلها بیفکند عمر بن سعد آن شجاع نامی شامی را حکم کرد تا برود و کار او را کفایت کند او نپذیرفت و بر خود هموار نداشت و آخر الامر پسرهای خود را یکیک بحرب آن حضرت فرستاد و چون اولادش کشته شدند بکین فرزندان خود بمیدان بتاخت و با حضرت قاسم حرب کرد و آخر الامر بدست آنحضرت بدوزخ شتافت دیگر آب طلبیدن حضرت قاسم از عم بزرگوارش از کثرت عطش آب و شدت بیتابی اطفال خورد سال چه صورت دارد چه خود بر عدم وجود آب و عطش امام و اهل بیت آگاه بود دیگر اینکه تا چه پایه قایم و اگر این خبر را صحیح انگاریم گوئیم مقصود آنحضرت در طلبیدن آب از زبان لب بود بلکه تشنه آب حیات ابدی و سعادت و فیوضات سرمدی بود و از برکت لعاب سیراب شد و نیز با خبر که از این پیش از وقایع شب عاشورا مرقوم افتاد که حضرت امام حسین علیه السلام از اسامی شهدا بقاسم باز نمود و از جمله خود هم بود این اندوه قاسم که چرا رخصت جهاد و سعادت شهادت نخواهد یافت صحیح می آید و نیز محل خطاب مبارک و بلیغ شدن دلالت بر آن دارد که حضرت قاسم چندان خورد سال نبوده است چنانکه موافق بعضی اخبار و روایات

صحیح چهارده ساله بوده است و ازاین پیش مسطور شد که سبط ابن جوزی میگوید چون حسن بن حسن
و عمر بن الحسن علیهم السلام خورد سال بودند ایشان را نکشتند والبته دوازده سال کمتر نداشته اند زیرا که
تا از زمان یازده سال از وفات امام حسن علیه السلام گذشته بود و در کتاب نور العین چنانکه اشاره شد سن
شریف را نوزده سال مینویسند با جمله مینویسند جناب قاسم بر آن قوم حمله برد و پنجاه سوار از ایشان بکشت مردودی
بردی کهین کرد و فرق مبارکش را بشمشیر بران بر شکافت چنانکه قاسم بر روی در افتاد و در خون خود همی
مغلطید و همی گفت ایعم بزرگوار مرا دریاب امام علیه السلام اسب بر جهانید و آن قوم لئیم را از بالین فرزند امام
حلیم متفرق ساخت و فرود آمد و او را بر پشت اسب برد بخیام آورد و همی گفت بار خدایا تو خود دانی این قوم ما را
دعوت کردند تا نصرت نمایند اکنون ما را باین حال خوار بگذاشتند و دشمنان ما را یاری نمودند ایخداوند باران آسمان را
ازاین مردمان باز گیر و برکت خود را از ایشان بردار و تنی قلیل ایشان را متمتع گردان بار خدایا این گروه را در اقطار
زمین پراکنده کن و هرگز از ایشان خوشنود مباش و اگر در اینجهان نصرت و فیروزی از ما باز داشتی و ما خوار
باندیم تو خود میدانی که آنچه بر ما بگذشت همه در راه رضای تو بود ایخداوند همین خواری ما را برای ما در آنجهان
ذخیره نیکو شمار و داد ما را ازین قوم ستمکار بستان و انصاف ما بگذار آنگاه نظری بقاسم آورد و بگریست
و فرمود دور باد آن قومی که ترا کشتند و جد و پدرت خصم ایشان است بعد از آن فرمود سوگند با خدای بر عم
تو دشوار است که تو او را بخوانی و جواب ترا ندهد و جواب بدهد و ترا سودمند نباشد آنگاه امام علیه السلام
آن پیکر منور را بر سینه مطهر خود حمل کرده در میان کشتگان اهل بیت خود بگذاشت و بروایتی پهلوی کشته
علی اکبر سلام الله علیه نهاد و این خبر دلالت بر آن دارد که حضرت علی بن الحسین قبل از قاسم شهید شده است
و نیز در خبر دیگر است که حضرت قاسم چون بمیدان جنگ روی نهاد همت خویش را بر آن مقصور داشت که علمدار
لشکر برسد و او را بکشد چون لشکر ابن سعد این حال بدانستند کمانداران اطرافش را فرو گرفته بر آن اندام
همایون تیرباران نمودند قاسم از کثرت زخم بر زمین افتاد در اینحال شیبة بن سعد شامی نیزه بر پشت مبارکش بزد
چنانکه سر نیزه از سینه شریفش سر بیرون کرد و قاسم در میان خون خود همی بغلطید و ندا بر کشید ایعم مرا
دریاب حسین علیه السلام بیامد و قاتل قاسم را بکشت و در روایتی دیگر است که راوی گفت چون گرد و غبار
میدان بنشست امام حسین علیه السلام را بر فراز سر قاسم بدیدم که ایستاده بود و آن پسر همی پای بر زمین میزد
و امام حسین میگریست و آنکلمات مذکوره را بفرمود ابوالفرج و بعضی دیگر مینویسند که حمید بن مسلم گفت در لشکر
ابن سعد بودم که از خیمه گاه امام حسین پسری چون پاره قمر بمیدان آمد و شمشیری در دست و پیراهن و ازاری
بر تن و دو نعل بر دو پای مبارک داشت که بند یکی از آن دو پاره شده بود هیچ فراموش نکرده ام که دوال نعل پای
چپ بود عمرو بن سعد بن نفیل ازدی لعنة الله علیه گفت سوگند با خداوند بر وی سخت بتازم گفتم سبحان الله
از اینکار چه خواهی قسم بخدای اگر مرا بشمشیر بزند دست بسویش دراز نکنم همین جماعت که می بینی از هر سوی او را
احاطه کرده اند برای کشتن او از بهر تو کافی هستند گفت قسم بخدا بر وی بتازم پس روی بر تافت با شمشیر بر سر
آن پسر بزد و آن غلام بر روی در افتاد و صیحه یا عماه بر کشید سوگند با خداوند حسین مانند چرغ شکار افکن

حاضر شد پس از آن بشدت و هیبت شیر غضبناک دست یلی و پنجه شجاعت دراز نمود و شمشیری بر عمرو
فرود آورد عمرو از ترس و بیم دست یا ساعد را سپر کرد از ضرب شمشیر دستش از مرفق بیفتاد و بروایتی با شمشیری دیگر
کارش را بساخت و بقولی یک نیمه سرش را با تیغ تیز بیفکند و بقولی چون دستش بیفکند آن ناله برکشید و یاور
طلبید لشکر عمر بن سعد بتاختند تا او را از چنگ مرگ نجات دهند اما چون سواران بر او براندند و در بودن تیغ کین
مطرود در آن ازدحام و اقتحام در زیر دست و پای اسبها و سم و نعل مرکبها و چهارپایان شد همچنان مرد و مرکب او را
فرو کوبیدند و بدن ناپاکش در زیر سنابک ستوران درهم نوشته و کوبیده میگشت تا با آتش نیران روان گشت علیه اللعنة
والعذاب و چون غبار عرصه پیکار بنشست ناگاه حسین علیه السلام را بر بالای سر آن پسر فرخنده سیر بدیدند که در حال
جان سپردن و پای بر زمین کوبیدن بود و آنحضرت میفرمود دور باشند از رحمت حق آن قومی که ترا کشتند و دشمن ایشان
در حق تو در روز قیامت رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد شد و نیز آنکلمات مسطوره را بفرمود ابوالفرج مینویسد راوی
میگوید گویا من هم اکنون نگران آنحضرت هستم که آن پسر را بر سینه مبارک گرفته و هر دو پای او بر زمین میکشید
تا بیاورد و در آنجا که پسرش علی بن الحسین علیه السلام بود فرو گذاشت [illegible] در آن زمین که جسد علی بن الحسین بود
جای داد و در اینوقت پرسیدم کیست این پسر گفتند قاسم بن حسن بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم اجمعین است
و در خبری دیگر است که حضرت قاسم بر آن گروه حمله ور شد و همی جنگ نمود و دویست نفر را بکشت [illegible]
میگوید از یکطرف من مردی از اهل شام بود چون این شجاعت و جلادت بدید گفت سوگند با خدای این پسر نزد است
من جان بدر نبرد چه در عالم تمرد خود از حد بیرون نشده گفتم آیا ملاحظه قرابت او را با رسول خدای نکنی اعتنائی
بسخن من نکرد و از عقب سر قاسم بتاخت و گاهی که آنحضرت مشغول محاربت بود غافلگیر شمشیری بر فرق همایونش
بزد چنانکه او را بر زمین بزد آن غلام صیحه برکشید ای عم مرا دریاب حسین علیه السلام بر آنملعون حمله بیاورد و ضربتی
بروی بزد چنانکه نصف سرش را در ربود و ناله و فریاد الغوث الغوث آن خبیث بلند گشت چنانکه لشکریان بشنیدند
عمر بن سعد با تمام لشکرش حمله بیاوردند و در این روایت مینویسد بدن مبارک قاسم پایمال ستم ستوران شد لکن
مقرون بصحت نیست بلکه بدن قاتل آنحضرت در زیر سم ستور نورد دیده شد و مرجع ضمیر فوطاه [illegible]
بر بعضی مشتبه شده با اینکه لفظ هلاک در مقام قاتلان ملعون استعمال میشود نه شهیدان مظلوم و آنگهی اگر بدن
قاسم با آنمرجه در زیر پای خیل و مراکب کوبیده و درهم شکسته شده باشد حمل نمودن امام حسین آنجسد را بانصورت
مذکوره که دلالت بر صحت اندام دارد درست نمیآید در کتاب تظلم الزهراء مسطور است که محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب
الغیبة نوشته را که از حضرت باقر مرویست که حسین علیه السلام کشتگان خود را بعضی بر فراز کشته دیگر میگذاشت و
میفرمود کشتگانی هستند مثل قتله پیغمبران و آل پیغمبران و این عبارت میتواند دو معنی را برساند یکی اینکه این کشتگان
شان و رتبت پیغمبران و آل ایشان را دارند یا اینکه کشندگان ایشان را صفت قتله پیغمبران و آل پیغمبرانست و هر دو معنی
یک حکم پیدا میکند اما صاحب روضة الشهداء و بعضی دیگر از نویسندگان مینویسند چون حضرت قاسم بمیدان آمد
و چندی از مکالمت او را با عمر بن سعد بنگارند چندانکه عمر را آتشی در درون افتاد و اشک بر دیده نمودار شد
لکن پاسخی نداد و با سپاه خود روی آورد و گفت این سوار اینست سید این قاسم بن حسن است که در روز رزم شمشیر

اما خطا از مرد خام را لب لعل دلارام پندارد و اگر یک جهان سپاه ببیند بیم نکند سوگند بخدای اگر کشته نبود او را عار آمدی که با او هم سخن شود چنان تدبیر کنید که او را در میان گیرید و آنگاه حکایت مقاتلت قاسم و کشتن جمعی را و حرب ملعون با ارزق شامی که سپه سالار گروهی از لشکر شام بود و کشتن او را و چهار پسر او را و آوردن محمد بن انس از بارگاه امام حسین علیه السلام سپر و اسب از برای آنحضرت و شهادت آنحضرت بدست شبث بن سعد ملعون و اراده کردن آنملعون جدا کردن سر قاسم را و رسیدن حضرت سید الشهداء و آنملعون را بدو نیمه کردن و آوردن قاسم را بخیمه و جان سپردن قاسم در خیمه گاه شرح داده اند مذکور داشته است چون متفق علیه نبود مذکور نگشت و از اینجمله افزون اینست که آن بیانات عمر بن سعد از شجاعت قاسم با مقدار عمر آنحضرت که اغلب معتبرین نوشته اند بالغ نشده بود نمیسازد و آنکه زنان چشم خیز قاسم در حربگاهی حاضر نشده که باین درجه شجاعت اظهار شده باشد و نیستند تهدید و تهویل عمر بن سعد لشکر کوفه را با قانون سپه سالاری نمیسازد چه او باید لشکر خود را تحریص و تشجیع و تطمیع نماید و طرف برابر را خورد و ضعیف و جبان شمرد دیگر اینکه موافق خبری که مسطور شد محمد بن انس با عبدالله بن حسن بمیدان آمد و شهید شد مگر اینکه وی شهید نشده باشد یا اینکه قاسم پیش از برادرش عبدالله شهید شده باشد دیگر اینکه موافق اغلب اخبار معتبره حضرت قاسم در میدان شهید شد و امام حسین علیه السلام جسد او را بیاورد و با علی بن الحسین و شهدای اهل بیت خود در یکجای بیفکند دیگر اینکه بعضی چنان گمان کرده باشند که مقصود از علی بن الحسین حضرت سجاد است که قاسم زنده باشد که امام علیه السلام او را بجنب امام زین العابدین آورده لکن بعضی تصریح کرده اند که قاسم را در آنجا که علی بن الحسین و کشتگان اهل بیت هم بودند درافکند و از این خبر میرسد که قاسم بعد از علی بن الحسین شهید شده است در هر صورت علمای تاریخ و سیر و اخبار را در باب قاسم و شهادت او اختلاف بسیار است چندانکه بعضی عبدالله بن حسن را قاسم دانسته اند صدوق ره در کتاب امالی مینویسد که بعد از علی بن الحسین سلام الله علیه قاسم بن حسن سلام الله علیهم بیرون تاخت و شعری که بدین مضمونست برسبیل رجز بخواند ای نفس جزع مکن که تمام مخلوق دستخوش فنا میشوند و امروز با بهشتیان ملاقات میکنی پس سه تن از لشکر ابن سعد بکشت آنگاه از اسب خود بیفتاد رضوان الله تعالی و صلوته علیه و امیرفت امام حسین علیه السلام بر طرف یمین و شمال لشکر ان شد و هیچکس را نیافت و از اینخبر مشهود میشود که آخر شهداء علیهم السلام قاسم بوده است و در بعضی کتب معتبره مذکور است که قاسم بن حسن در آن صغر سن سی و پنج نفر را بکشت سلام الله علیه نوشته اند قاسم را در آن حربگاه بیست و هفت زخم بر بدن مبارک رسیده و از کثرت رفتن خون از اسب بگشت سلام الله علیه

بیان مبارزت و شهادت ابی بکر بن حسن علیهما السلام

ابو الفرج در مقاتل الطالبین می نویسد مادر او ام ولدیست شناخته نیست و ابو مخنف از سلیمان بن ابی راشد حدیث میکند که قاتل ابی بکر بن حسن عبدالله بن عقبة الغنوی است و در روایتی که از جابر بحضرت باقر علیه السلام منتهی میشود اینست که عقبة بن الغنوی علیه اللعنه آنحضرت را شهید ساخت و سلیمان بن قتبه در این شعر خود و عند غنی قطرة من دمائنا [illegible] یعنی قطره از خون ما نزد غنوی است ابوبکر بن حسن را اراده کرده است که عقبه غنوی شهید نمود

اما در تذکره سبط ابن جوزی مسطور است که ابوبکر پسر امام حسین علیه السلام را که مادرش ام ولد بود عبدالله بن عقبة الغنوی شهید ساخت و ابوبکر را در زمره اولاد سید الشهداء سلام الله علیه مذکور ساخته و بالجمله مینویسند ابوبکر بن الحسن سلام الله علیهما اراده جانفشانی کرده در میدان جنگ بتاخت و این ابوبکر بروایت علمای حدیث غیر از عبدالله اکبر بن حسن است که ابوبکر کنیت داشت و چنانکه از این پیش مذکور شد و در اینروز بعضی گفته اند [illegible] نام داشت و ابوبکر چون بمیدان بتاخت به تیر عبدالله بن عقبه یا عقبة الغنوی بقول ابن اثیر به تیر حرملة بن کاهل لعنة الله علیه شهید گشت

بیان مبارزت و شهادت جناب احمد بن حسن بن علی علیهم السلام

ابو مخنف لوط بن یحیی در مقتل خود و بعضی مورخین دیگر در ریاض الابرار و ناسخ التواریخ و غیر آن مینویسند احمد بن حسن را آرزوی شهادت در سر افتاد و رخصت جهاد یافت و اسب جلادت بعرصه شجاعت بتاخت و این نوجوان بشجاعت قلب و نیروی دل و سماحت طبع و صباحت چهره و اندام نادره روزگار و اعجوبه اعصار بود و افزون از شانزده سال از عمر شریفش نگذشته بود پس مانند شیر ژیان آهنگ پلنگ با آهنگ در میدان جنگ بشتابان شد و این رجز را که باین معنی نزدیکست قرائت فرمود من پسر امام علی علیه السلام هستم چندان شمشیر بر شما بزنم تا کند گردد قسم بخانه خدا از شما به پیغمبر خدا اولی هستیم و در میان گرد و غبار عرصه کارزار را برستان آتش بر شما برآرم پس با شمشیری گزنده تر از مار و کوبنده تر از مار بتاخت و راست را با چپ و چپ را با راست در هم آمیخت و از آنجمله هشتاد تن سوار نامدار را بهلاک و دمار رسانید و بحضرت امام علیه السلام بازگشت و آنوقت از شدت عطش و نهایت تعب دیده اش مبارکش فرو رفته بود پس با آنحضرت عرض کرد ای عم بزرگوار آیا جرعه آبی بدست میشود که جگر تافته خود را اندکی سرد نمایم و برای جهاد اعدای دین قوت و قدرت داشته باشم فرمود ای پسر برادر ساعتی شکیبا باش که جدت رسول خدای صلی الله علیه و آله را ملاقات میکنی و آنحضرت بشربتی از آب سیراب فرماید که از آن پس هرگز تشنه نشوی احمد چون اینسخن بشنید روی برتافت و دیگر باره بمیدان بشتافت و این رجز که باین معنی نزدیکست بخواند بعطش و رنج میدان جنگ و بلا اندکی صبوری کن چه ادراک مقصود و دریافت بهشت بعد از این زخمها و محنتها خواهد بود هان ای روح من در جهاد با کفار بجان جهاد و میدان بشتاب انت از مرگ در وحشت و بیم مباش از مرگ اندیشه ندارم و گاهی که دشمنان جنگجوی را بنگرم در ترس و لرز نمی افتم چون این رجز بخواند مانند شعله آتش بر آنها بتاخت و حملهای سخت در انداخت و پنجاه تن مرد را از تن بیرون کرد و از کوبه عزت بجنگ ذلت در افکند آنگاه بقرائت این شعر که باین معنی قریب است شروع فرمود از فرزندان پیغمبر مختار چنان ضربتهای تند بیازمایید و صولتهای جنگ آوران عرصه کارزار را دریابید که از هول آن هیبت آن موی سر طفل شیرخوار چون موی سران کهن روزگار سفید خواهد شد و از شمشیرهای بران هندی شهر را کرده کفار را بهلاک و هاویه برسانیم و در اینحمله نیز شصت تن از ایشان را که تباهی کار ساخت تا بعز شهادت برخوردار گشت

بیان مبارزت حسن بن حسن علیهما السلام معروف بحسن مثنی از زخمها یافتن ناجی بود

چنانکه صاحب کشف الغمه و تذکرة الائمه مینویسند در حسن بن حسن که او را حسن مثنی گویند خوله بنت منظور

فزاریه

فزاریه است و حسن مثنی مردی جلیل القدر و فاضل و کثیر الشرف و رئیس و زاهد و با ورع بود در فصول المهمه
و کشف الغمه و ناسخ التواریخ و بعضی کتب دیگر مسطور است تولیت صدقات امیر المؤمنین علی علیه السلام
که در مدینه مقرر بود متصدی و اختصاص داشت عمر بن علی با او گفت تولیت صدقات پدر را پسر مهتر او راست
از پسرزاده و این حکومت را بحجاج بن یوسف که در آنوقت امیر مدینه بود بگذاشت و یک روز که حسن مثنی با حجاج
مسایره داشت حجاج در میان سخن گفت عمر بن علی بن ابی طالب را در تولیت صدقات پدرش با خودت شریک نما
چه او عم تو و یادگار پدر تو است حسن گفت امیر المؤمنین علیه السلام این تولیت را در حال زندگی خود با من مسلم داشته است
و من آنچه را که او شرط نموده تغییر نمیدهم و کس را که در صدقات خود دخالت نداده در آن [illegible] حجاج
لجاجه بود چون این سخن بشنید گفت من او را با تو شریک میکنم حسن زبان از سخن بربست و بدون اینکه حجاج
آگاه شود از وی مفارقت کرده از مدینه بجانب شام روی نهاد و بدرگاه عبد الملک بن مروان درآمد و اجازت بار
خواست در استجال یحیی بن ام الحکم بدید و بر حسن سلام فرستاد و از سبب آمدنش پرسید حسن داستان خود را باز نمود یحیی
گفت من پیش از تو نزد امیر المؤمنین میروم و تو بعد از من اندر آی تا انشاء الله تعالی بمساعدت تو سخن کنم این بگفت و
بجانب عبد الملک برفت و پس از وی حسن بن حسن درآمد و چون شرایط تحیت بگذاشت بنشست عبد الملک او را
ترحیب و ترحیب نمود و خوش بپرسید و نوازش کرد و شرایط توقیر و احترامش را بجای آورد و چنان بود که حسن را آثار
پیری و نشان شیب بسرعت در سپرده بود عبد الملک گفت یا ابا محمد همانا نشان پیری زود در تو نمودار گشته است
یحیی بن ام الحکم که در مجلس حاضر بود گفت یا امیر المؤمنین چگونه پیر نشود با اینکه در هر حال مردم عراق فوج از پس فوج
بروی درآیند و او را نوید خلافت میدهند و بآرزوی سلطنت میاندازند با آن دست نیابد حسن بن حسن چون این سخن
بشنید گفت سوگند با خدای ناخوش دروی است که نمودی چنین نیست که گویی لکن ما اهل بیتی هستیم که نشان پیری زود
در ما نمودار میشود و عبد الملک سخنان ایشان را بشنید و روی بحسن کرد و گفت چیزی بر تو نیست و مطلب خود را که بجهت آن از راه
دراز بیرون آمدی بازگوی حسن داستان خود را بگذاشت و گفت حجاج میگوید عمر بن علی را در امر صدقات پدرش با خودت شریک
نمای عبد الملک گفت این حکومت با حجاج نیست پس مکتوبی بحجاج نمود و شعری چند در تهویل و تهدید او نوشت چنانکه
از این پیش در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام در ذیل احوال عبد الملک مسطور شد و حسن بن حسن را
جائزه ای بس بزرگ و صله ای بس گرامی عطا کرد و هر چه نیکوتر با وی رفتار نمود و حسن روی بجانب حجاز نهاد و چون از سرای
عبد الملک بیرون شد یحیی بن ام الحکم پدیدار شد حسن او را بدانگونه گفتار عتاب بسیار نمود و گفت این بود آن وعده
که با من نهادی که با من مساعدت کنی یحیی گفت آرام باش سوگند با خدای اگر اینگونه سخن نمیکردم خلیفه را بیمناک نمیساختم
نه از تو هیبت میگرفت و نه حاجت ترا روا میساخت هرگز این خدمت نیکو را از من فراموش مکن بالجمله مرویست حسن مثنی
نزد عم خود حسین علیه السلام رفت و خواستگار شد چون در حضرت سید الشهدا معروض افتاد او را حاضر ساخت و فرمود
اینک فاطمه و سکینه دختران من هستند هر یک را خواهی اختیار کن حسن شرمسار شد و جواب نگفت امام حسین فرمود دخترم
فاطمه را از بهر تو اختیار نمودم چه او بمادرم فاطمه دختر رسول خدای صلی الله علیه و آله بیشتر شباهت دارد و پس او را با حسن
تزویج نمود و بروایتی گفته اند سکینه را بعبادت خدای استغراق دارد و بروایتی حسن بن حسن فاطمه را اختیار کرده گفته اند

زنی که سکینه مردوده او باشد در جمال البته در مراتب حسن و جمال عدیل و نظیری از بهرش متصور نخواهد بود
و فاطمه را از فرط جمال و وفور حسن بحور العین تشبیه میکردند و مادر فاطمه ام اسحق دختر طلحه بن عبد الله و مادرش
جرباء دختر قسامة بن اوس میخواندند و این زن از طایفه طی بود ابو الفرج در کتاب مقاتل میگوید از این روی این
زن را جرباء نامیدند که از شدت صباحت دیدار و جمال نامدار که خداوندش عطا کرده بود هر زنی اگر چه بس
نیکو روی بود و مشکین موی پهلوی وی نمی ایستاد مگر اینکه بواسطه لمعان انوار جمال و پرتو چهره عدیم المثال
دختر قسامه قبیح المنظر نمودی و از هر نظر بیفتادی و زنان زمان بسیار ترس داشتند که پهلوی آن ماه فروزان
بایستند و در تحت الشعاع آن خورشید فلک حسن و صباحت رسوا شوند از اینجهت آن بدر منیر را بشتر که جرب داشته
باشد و دیگر شتران را از وی دور میسازند تا آن مرض با ایشان سرایت نکند تشبیه میکردند و معلوم است این لقب هم
از بغض و حسد و رشک جماعت نسوان بروی فرود شده است نوشته اند در آن هنگام که فاطمه علیها السلام در
سرای حسن مثنی بود حسن خواست تا دختر مسور بن مخرمه را تزویج کند مسور عرض کرد ای پسر رسول خدای اگر دختر مرا علاقه
کفش خود خطبه میراندی با تو تزویج مینمودم لکن میدانی رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود فاطمه دختر من است هر که
رضای او جوید رضای من جسته است و هر کس او را بخشم آورد مرا در غضب آورده است و من میدانم اگر فاطمه دختر رسول الله
در قید حیات بودی و تو دختر مرا قرین دختر حسین علیه السلام میساختی این کردار بخشم میآوردش او را بالجمله در صحرای کربلا حسن
مثنی بمیدان برفت و جنگ بداد و حربی سخت بپای برد چندانکه هفده تن را بکشت و چندان زخم بروی فرود آمد که از
کثرت جراحت نیروی مقاومت از وی برفت و در میان کشتگان اصحاب کبار بیفتاد چون حضرت سید الشهدا
شهید ساختند خواستند تا سر حسن را چون دیگر شهیدان از بدن جدا نمایند اندک جنبشی در وی بدیدند و این خبر را به
عمر بن سعد بگذاشتند اسماء بن خارجه بن عیینه بن بدر فزاری بیامد و او را بکناری برد و گفت هرگز دست احدی بپسر خوله
نخواهد رسید تا گاهی که او را نزد عبید الله بریم اگر او را بکشد روا باشد و اگر نه هر چه صلاح بیند همان کند عمر پذیرفتار شد
و چون حسن را با دیگر اسیران نزد ابن زیاد بردند گفت خواهر زاده ابو حسان یعنی اسماء بن خارجه را با او گذارید پس اسماء
او را برد و در کوفه مداوا کرد تا بهبودی یافت و روزگاری در مدینه با فاطمه بگذرانید و آنحضرت را نیک خواستار و دوستدار بود
و چون حسن از جهان بیرون شد و او را در بقیع غرقد بخاک سپردند فاطمه بر قبر او خیمه برافراخت و یکسال بسوگواری
بنشست و چون سال بانجام رسید بفرمود تا آن خیمه را برکندند و بجانب مدینه بازشد ناگاه ندائی بشنید که گوینده
میگفت آیا آنچه را که مفقود کردند پیدا نمودند دیگری گفت بلکه مایوس شدند و مراجعت کردند و در باب تزویج او با فاطمه
از مسطورات اغلب مورخین چنان مینماید که قبل از سفر کربلا بوده است و بعضی گویند این تزویج در روز عاشورا روی
داد و این خبر بعید مینماید و غریب اینست که ابن اثیر میگوید جماعت لشکر ابن سعد چون حسن بن حسن بن علی را که مادرش
خوله دختر منظور بن ریان فزاری بود صغیر شمردند بجای گذاشتند سبط ابن جوزی نیز بدون اینکه بنام مادرش اشارت
کند همین عقیدت دارد و با این صورت چگونه میشود که در زمین کربلا مقام مزاوجت داشته باشد و آنانکه نوشته اند
حسن بن حسن در سال نود و هفتم هجری وفات کرد و در آنوقت هشتاد و پنج سال از عمر شریفش گذشته بود و برادرش
زید بن حسن زندگانی داشت با پاره اخبار نمیسازد زیرا که اولاً باید ولادت او در سال دوازدهم هجری باشد و در آنوقت

امام حسن علیه السلام هنوز سن مبارکش بده سال نرسیده و تزویج نفرموده بود دیگر اینکه با این تفصیل باید در کربلا قریب پنجاه سال از عمرش برگذشته باشد و با اینحال نه او را میتوان صغیر شمرد و نه تا آن وقت بی زن دانست مگر اینکه قبل از وقعهٔ کربلا روی داده باشد دیگر اینکه مینویسند زید از وی مهین تر بود و در سال یکصد و بیست و پنجم هجری وفات نمود و نود سال از عمرش برگذشته بود و اگر حسن بن حسن در سال نود و هفتم در سن هشتاد و پنجسال مرده باشد و زید بعد از بیست و سه سال فوت شده باشد با اینکه از وی بیشتر عمر کرده است چگونه نود ساله خواهد بود بلکه قریب یکصد و بیست ساله باید باشد و این نیز صحیح نیست اما وفات زید در سال یکصد و بیست و هفتم در سن نود سالگی هیچ نقصی نمیرساند چه تولدش در سال سی ام هجری خواهد بود در روایت آنانکه نوشته اند چون حسن بن حسن وفات کرد سی و پنجساله بود و زمان وفاتش را معلوم نداشته اند منافی هیچ مطلبی نخواهد بود با لجمله از جملهٔ اولاد امام حسن علیه السلام که از رسولخدای روایت حدیث مینمود حسن بود و راقم حروف در کتاب احوال حضرت صادق ع در ذیل وفات فاطمه بنت حسین علیهما السلام بپارهٔ این مطالب و مسائل مذکور اشارت کرده است والله اعلم

بیان مبارزت بشر بن حسن علیه السلام
و تشکیل بعضی مطالب

در بعضی کتب بشر بن الحسن علیه السلام را نیز در شمار شهدای کربلا نوشته اند و از این پیش مذکور داشتیم که یکی از زوجات امام حسن علیه السلام را ام بشر و بقولی ام بشیر میگفتند و او را مادر زید بن الحسن و دو خواهر او ام الحسن و ام الحسین شمرده اند و بعضی بجای بشر عمرو بن الحسن نوشته اند و در کشف الغمه مسطور است که عمرو و قاسم و عبدالله فرزندان حسن بن علی علیهم السلام در خدمت عم بزرگوار خودشان حسین علیه السلام شهید شدند ممکن است همان عمرو بن حسن باشد که او را بشر نیز نوشته اند و شاید ام بشر از آنهائی بوده که بعد از شوهر دیگرش در تحت نکاح امام حسن ع درآمده و فرزندی بشر نام از آن شوهر داشته و از این روی او را ام بشر کنیت بوده است در هر حال در کیفیت اولاد امام حسن علیه السلام که در کربلا شهید شده اند اختلاف ورزیده اند اعثم کوفی از فرزندان امام حسن همان عبدالله بن حسن را یاد کرده و نام از قاسم و دیگری نبرده است و همان اوصافی را که در حق قاسم نوشته اند در حق وی گفته و همان کلمات امام حسین علیه السلام را که در وقت شهادت قاسم نوشته اند دربارهٔ مذکور میدارد طبری میگوید قاسم بن محمد کودکی ده ساله بود با شمشیر کشیده از خیمه بیرون آمد امام حسین فرمود بازگرد که تو کودکی گفت یا عم تحت پیغمبر خدای که دست از تن بدار و پیشرفت پلیدی بر وی حمله کرد و شمشیری بر وی بزد چنانکه بر سرش آمد و بر دو نیمه ساخت و این خبر بدان ماند که مقصود قاسم بن ابی محمد حسن بن علی علیهم السلام باشد و لفظ ابی از قلم کاتب ساقط شده است چه کنیت حضرت حسن ابی محمد است و اگر محمد باشد ممکن است برادر امام حسین محمد باشد و او غیر از محمد بن حنفیه است چنانکه در جای خود مسطور باشد و ممکن است این قاسم همان عبدالله اصغر پسر امام حسن باشد و در کودال قتلگاه با امام حسین بود و شهید شد و ابن شهرآشوب از فرزندان امام حسن عبدالله بن حسن و قاسم بن حسن را در زمرهٔ شهدا مینویسد و در شرح شافیهٔ ابی فراس قاسم بن حسن و محمد بن الحسن و عبدالله اصغر بن حسن نیز شهید شده باشند شش تن از پسران امام حسن در زمرهٔ شهداء خواهند بود و صدوق علیه الرحمة در امالی جز بشهادت قاسم بن حسن علیهما السلام بعد از شهادت تمام شهداء

اشارت نمیکند و ابن صباغ مینویسد عمر بن حسن و دو برادرش قاسم و عبدالله هر سه تن در کربلا در حضور عم بزرگوارشان حسین سلام الله علیهم شهید شدند اما اعثم کوفی میگوید بعد از آنکه اصحاب امام حسین علیه السلام شهید شدند آن حضرت تنها بماند یک برادرزادهٔ او که عمرش نام بود و هفت ساله بود بجای ماند و بشهادت او سخن نمی نماید و این عمر اگر در کربلا اگر باین سن بوده نمیتواند پسر امام حسن باشد چه از زمان وفات امام حسن تا وقعهٔ کربلا افزون از ده سال بگذشته بود مگر اینکه از دیگر برادران حضرت سید الشهداء بوده است و در ینابیع المودة بشهادت قاسم بن حسن و احمد بن حسن حکایت کرده است و بدیگران اشارت نکرده است و در عوالم قاسم بن حسن و ابوبکر بن حسن و عبدالله بن حسن را یاد کرده و در اعلام الوری قاسم و ابوبکر را مذکور نموده است و از دیگران نام نبرده است و در تذکرة الائمه چهار تن از فرزندان امام حسن علیه السلام ابوبکر و قاسم و عبدالله و بشر را که بعضی عمر گفته اند در شمار شهداء یاد کرده است و ابن اثیر جز بشهادت قاسم بن حسن علیه السلام اشارت نکرده است و بدینگونه اغلب مورخین و محدثین هر طبقه بر نهجی مسطور داشته اند و جهه عمدهٔ این اختلاف است که اغلب این اسامی چنانکه انشاء الله تعالی مذکور میشود نسبت بنوت با امیر المؤمنین و گاهی با امام حسین پیدا میکنند و سبب اشتباه میشود پس تصریح صریح و تصدیق صحیح نمیتوان کرد والله تعالی اعلم

بیان مبارزت اولاد امیر المؤمنین علی علیه السلام
و مقاتلت ابوبکر بن علی سلام الله علیهما

چون فرزندان برومند حضرت امام ممتحن حسن علیهم السلام از این سراچهٔ پرآفات و محن برضوان و رحمت خداوند مهیمن شتافتند نوبت جان بازی و سرافرازی با اولاد شرافت نهاد حضرت اسدالله الغالب علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم پیوست همه مست شراب طهور عشق حقیقی و سعادت سرمدی شدند و جانها بر کفها نهاده حاضر دریافت فوز شهادت آمدند بروایت روضة الشهداء بعد از شهادت قاسم بن حسن ابوبکر بن علی علیهم السلام در حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بیامد و عرض کرد اجازت نبرد بفرمای آکین خویش از این مردم بدکیش بخواهم فرمود اما شما یک بیر دیده و مرا تنها میکذاری عرض کرد ای برادر مدتیست در آن اندیشه ام که یکی تحفه در این حضرت بگذرانم و هیچ ندانستم تا چه تحفه لایق تقدیم این حضرت نمایم امروز می بینم هیچ هدیه شایسته تر از جان نیست همی خواهم این تحفه را نثار قدم مبارک گردانم در بعضی کتب نوشته اند اسم وی عبیدالله و مادرش لیلی دختر مسعود بن خالد بن ربعی تمیمی بود اما ابن اثیر میگوید عبیدالله و ابوبکر از لیلی دختر مسعود بن خالد تولد شدند و هر دو در روز عاشورا شهید گردیدند و بقولی عبیدالله را مختار در مذار بکشت چنانکه راقم حروف در کتاب احوال حضرت سجاد علیه السلام اشارت نمودم صاحب عوالم نیز اسم او را عبدالله مینویسد بالجمله چون ابوبکر بن علی سلام الله علیهما اجازت محاربت حاصل کرد و بر تمامت برادران خود سبقت گرفت مانند شهاب و سحاب با تیغ شرربار و نیزهٔ آبدار بمیدان بتاخت و این شعر را برجز برخواند که با نعمتی نزدیکست بزرگ و پدرم علی عالی صاحب مفاخر بلند و مآثر ارجمند و از نسل هاشم صادق امین کریم است اینک حسین پسر پیغمبر مرسل میباشد که ما با تیغهای درخشان در حمایت او جهاد میکنیم و جان عزیز خود را فدای چنین برادر گرامی میگردانیم بعضی از قرائت این ارجوزه مشغول جنگ شد و سی کارزار کرد و کار را بر کفار زار ساخت و تنی چند را بکشت و همی در میدان بکشت تا بیست و یک زخم بر اندام شریفش جای کرد آخر الامر بطعن نیزه قدامه موصلی و بقولی بزخم تیر عبدالله عقبهٔ غنوی یا زجر بن بدر النخعی و بقولی جعفی و بروایتی بزخم تیر عقبة الغنوی شهید گردید ابوالفرج میگوید نام

ابو بکر معروف نیست چنانکه در ناسخ التواریخ مسطور است که عبد الله بن اصغر مکنی بابی بکر و مادرش لیلی
بنت مسعود بود و ابن شهرآشوب میگوید مادر ابو بکر دختر مسروق نهشلی است و مادرش لیلی بنت مسعود بن خالد بن
مالک بن ابی بن سلمی بن جندل بن نهشل بن دارم بن مالک بن حنظلة بن زید مناة بن تمیم و مادر لیلی عمیرة بنت
قیس بن عاصم بن سنان بن خالد بن منقر سید اهل الوبر بن عبید بن حارث و هو مقاعس و مادر عمیرة عناق دختر
عصام بن سنان بن خالد بن منقر و مادر عناق بنت اعبد بن اسعد بن منقر و مادر او دختر سفیان بن خالد بن عبید بن
مقاعس بن عمرو بن کعب بن زید مناة بن تمیم است بالجمله مینویسد ابو بکر بن علی بجنگ مارفت و مردی از همدان او را
بقتل رسانید مداینی گوید او را در ساقیه سپاه شهید یافتند و قاتل او را ندانستند و مفید علیه الرحمة گوید او را محمد الاصغر
میگفتند و با عبد الله از یک مادر بودند و هر دو تن در کربلا شهید شدند و این روایت مخالف عقاید مورخین است چه موافق
آنچه در کتاب احوال حضرت سجاد سلام الله علیه اشارت شد عبید الله بن امیر المؤمنین علیهما السلام در واقعه مصعب بن
زبیر و مختار بن ابی عبید شهید شد و یاقوت حموی گوید مشهد او در مذار و جماعت شیعه را مطاف و مزار است و بعضی
مصعب بن زبیر گفت او را بکشت که گمان میکرد شیعه پدر اوست مقصودش مختار بود و ممکنست عبد الله در کربلا شهید شده

بیان مبارزت و شهادت عمر بن علی بن
ابیطالب صلوات الله علیهم

چون ابو بکر بن علی بر مرکب شهادت سوار و بجنات عالیات رهسپار شد برادرش عمر بن علی علیهم السلام
موافق بعضی روایات اجازت جهاد بخواست و روی بمیدان حرب نهاد مادر عمر موافق روایات ابن اثیر در
ذیل اسامی اولاد امیر المؤمنین علی علیه السلام ام حبیبه صهباء دختر ربیعة التغلبیة است و در عین التمر بدست خالد بن
ولید اسیر شد و امیر المؤمنین علیه السلام را دو فرزند از وی پدید شد یکی عمر و دیگر رقیه بالجمله چنانکه در روضة الشهداء
و عوالم و محن الابرار و بحار الانوار و مناقب ابن شهرآشوب و بعضی کتب اخبار مسطور است عمر بن علی روی بمیدان
جنگ نهاد و این رجز را که باین معنی نزدیکست بارجوزه بخواند با شمشیر تیز و تیغ آبدار شرربار خود پیوسته شما را
میزنم و زجر ملعون را که با رسول خداوند بیچون کافر شده است در میان شما می نگرم ای زجر ای زجر با عمر نزدیک شو
شاید امروز بضرب شمشیر خون ریز من بسقر رهسپر شوی که بدترین مکان سوزان است زیرا که تو بدترین جنس اشرار هستی
بخدای کافر و منکر شدی و بروایت صاحب روضة الشهداء که ترجمهٔ ارجوزهٔ او را مذکور میدارد شعری دیگر خوانده است
که بر ترک دنیا و طلب عقبی دلالت میکند بعد از قرائت رجز بر قاتل برادر خود زجر مطر و حمله برد و آنخبیث را بقتل رسانید
چون لشکر اشرار اینگونه شجاعت بدیدند از جای برآمدند و از هر سوی بر آنحضرت احاطه کردند و آن سیل اطهار و فرزند
جلیل حیدر کرار از ازدحام القوم شریر و اقتحام آن سپاه خطیر بیمی نکرد و با تیغ آبدار شرر از دودمان ایشان برآورد و این شعر را
که باین معنی است برجز همی برخواند دوری و کناری گیرید از عمر و کناری جوئید از شیر خشمناک ترش روی هنرمند پرخطر میزند
شما را با شمشیر آبدار پر شرر و از پیش روی شما گریزان و پنهان نمیشود پس همچنان مشغول جنگ و قتال دشمن ما بکار شد و میزد
و میکشت تا گاهی که بضرب شمشیران مردم ستمکار بمهر شهادت برخوردار شد معلوم باد ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین
نامی از وی در زمرهٔ شهداء مذکور نداشته است و در کتاب عمدة الطالب مذکور است که عمر در مدینه بود و خبر شهادت

سید الشهداء علیه السلام را در آنجا بشنید چنانکه راقم حروف نیز در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین ع
باین معنی اشارت کرده است و اغلب مورخین و محدثین معتبر بر آن عقیدت هستند که عمر بن علی تا زمان عبد الملک
مروان زندگی داشت و با حسن مثنی در کار صدقات امیر المؤمنین علیه السلام داوری بنزدیک حجاج برد و حسن مثنی این
شکایت بعبد الملک گذاشت چنانکه در همین کتاب در ذیل مبارزت حسن مثنی مسطور شد ابن اثیر در کتاب الکامل
مینویسد که عمر بن علی چندان عمر نمود که نصف میراث علی علیه السلام بدو انتقال یافت و چون وفات کرد هشتاد و پنجسال
از عمرش برگذشته بود و در ینبع مدفون شد و بعضی نوشته اند آخر فرزندی که از امیر المؤمنین وفات کرد وی بود و
هفتاد و پنجسال عمر یافت و بطلاقت لسان و جودت طبع و جلالت منزلت امتیاز داشت و او را عمر الاکبر بن علی مینویسند
و کنیت او را ابو القاسم و بقولی ابو حفص دانسته اند و گویند امیر المؤمنین را فرزندی دیگر عمر نام بود که او را عمر الاصغر
مینامیدند و مادر او ام حبیبه بود و ام حبیبه دختر ربیعه است و علمای تاریخ از احوال عمر الاصغر چیزی رقم نکرده اند جماعتی
گویند عمر الاکبر در شب عاشورا از کربلا فرار کرد و در جوالق منزل گرفت از اینروی اولاد او را جوالیق خوانند این نیز مقرون
بصحت نیست چه باتفاق اغلب اهل خبر در روز عاشورا جهاد کرد و ممکن است مانند حسن مثنی در میان کشتگان افتاده باشد
بعد از آن بسلامت مانده است چنانکه از خبر ابن شهرآشوب که مینویسد عمر بمبارزت بتاخت و زجر قاتل برادر خود ابو بکر را
بکشت آنگاه ارجوزهٔ مذکوره را قرائت کرد و داخل حومهٔ حرب شد و از شهادت او چیزی رقم نمیکند دلالت بر این دارد که
جهاد کرده است و زخمدار شده و بسلامت جسته است و این نیز با آنچه از این پیش در کتاب امام زین العابدین علیه السلام
مذکور نمودیم که عمر بن علی بر در سرای خویش بایستاد و لباسهای فاخر رنگین بر تن بیاراست و میگفت اگر من هم بکربلا میرفتم
و کشته میشدم اکنون این آرایش و آسایش نداشتم منافی است مگر اینکه گوئیم امیر المؤمنین علیه السلام را دو پسر بود که
عمر نام داشت یکی عمر الاصغر و دیگر عمر الاکبر یکی برفت و شهید شد یکی نرفت و بآرایش نشست والله تعالی اعلم

بیان مبارزت و شهادت جناب عثمان بن
علی بن ابیطالب علیهما الصلوة والسلام

بعد از عمر بن علی برادرش عثمان باجازت فرزند شیر یزدان و سبط ختم پیغمبران روی بمیدان نهاد مادرش ام البنین است
و با حضرت ابا الفضل عباس علیه السلام از یک مادر است امیر المؤمنین علی علیه السلام این پسر را بنام عثمان بن مظعون
که اول صحابه ایست که در مدینه وفات یافت و با امیر المؤمنین بسی انس داشت نام نهاد و فرمود او را بنام برادرم نام نهادم
و این عثمان از طرف مادر با حضرت عباس برادر بود و نیز او را عثمان الاکبر نوشته اند که بفرمان برادرش عباس روی
بمیدان نهاد و مکنی بابی عمرو بود و بیست و یکسال از عمرش بپایان رفته بود و او را فرزندی نبود چون بلشکر عمر سعد روی نهاد
این شعر را که نزدیک باین معنی است بارجوزه بخواند منم عثمان که دارای مفاخر و پدرم علی صاحب کارهای بزرگ ظاهر و پسر عم
پیغمبر طاهر و برادر حسین برگزیده برگزیدگان و بزرگ اصاغر و اکابر است و بعد از رسول خدای وصی او بر همه کس ولی و حاکم
است پس بجنگ درآمد و فراوان بکوشید و پس از کوشش بسیار خولی بن یزید اصبحی بسطر و تیری بآنحضرت بینداخت چنانکه
بر جبین مبارکش بنشست و از اسب در افتاد آنوقت مردی از قبیلهٔ بنی دارم بتاخت و سر از تن شریفش جدا ساخت
و بعضی در ترتیب شهادت پسران ام البنین نوعی دیگر نوشته اند چنانکه مذکور شود اما در روضة الشهداء مسطور است که عثمان بن علی بزخم تیر زید ابطحی شهید شد

بیان مبارزت و شهادت جناب عون بن علی بن ابیطالب علیه السلام

چون عثمان بن علی بروضهٔ رضوان خرامید عون بن علی علیه السلام آهنگ میدان و نبرد مردان نمود از این پیش نیز در ذیل شهادت عبدالله بن حسن مذکور شد که عون بن علی بحمایت او رفت و در ناسخ التواریخ مسطور است که اسماء بنت عمیس که بعد از ابوبکر بحبالهٔ نکاح امیرالمؤمنین علی علیه السلام در آمد عون از وی متولد شد و عون بن علی از طرف مادر با محمد بن ابی بکر و عبدالله بن جعفر برادر است چه اسماء پیش از ابوبکر زوجه جعفر بن ابیطالب بود و اغلب ارباب تواریخ و سیر بشهادت اشارت کرده اند مگر صاحب روضة الاحباب و روضة الشهداء و بحر اللئالی و ناسخ التواریخ و تاریخ الفی و انوار القلوب و یکی دو کتاب دیگر از شهادت وی سخن نکرده اند و نوشته اند عون بن علی جوانی خوب صورت ستوده سیرت پاک نیت صافی رویت بود و میراث شجاعت و آثار جلادت از حیدر کرار بیادگار داشت با دلی پر کین و جبینی پر چین در حضرت حسین علیه السلام تشرف جست و عرض کرد صرفهٔ من در آن نیست که در طلب مبارز آواز برکشم و منتظر هم آورد شوم چه در اینکار تاخیر و توقف خواهد رفت و من در قتل اعادی سخت عجول هستم اجازت فرمای و همتی ارزانی دار امام حسین علیه السلام آب در چشم بگردانید و فرمود ای برادر لشکر دشمن بسیار و مخالفان ما از پیاده و سوار بیشمار است چگونه یکتنه با چنین لشکر گران حرب میسازی نیکو چنانست که بقانون مبارزت هم نبرد بخواهی و با قرن و قرین جنگ آور شوی عرض کرد یا ابن رسول الله شیر دلیر از کثرت روباه حقیر اندیشه نیست و آنکس را که هوای جان فشانی و سعادت جاودانیست از انبوه سپاه چه تشویر و نگرانی در خاطر است این بگفت و چون شیر نیستان و پلنگ سنگستان مرکب برانگیخت و خویشتن را چون صاعقه آتش بار و سحاب صاعقه آثار بر لشکر کفار بزد و از قلب بیمین و از یمین بشمال تاخت و در آن دریای لشکر غوطه ور شد و جمعی را بکشت ابن ابی الاحجار با دو هزار پیاده و سوار بر گردش پره زدند عون بن علی بعنایت لم یزلی بازوی یلی بر آورد و صفوف القوم را بهم درانید و سپاه را از پیش روی خود برانید و چون برق جهنده و باد وزنده از میان ایشان بگذشت و بحضرت حسین پیوست امام حسین علیه السلام او را با آفرین و تحسین در سپرد و سر و رویش را ببوسید و بر آن شجاعت و بسالت تمجید فرمود و گفت کارزار بسیار کردی و زخمهای فراوان یافتی بخیمه برو و زخمهای خود را بر بند و زمانی برآسای عون عرض کرد ای برادر من همی خواستم تا دیگر باره ات نظاره کنم بروان جدت احمد مختار مرا از کارزار باز مدار شدت عطش بر من چیره شده و بهلاکت میرساند و می بینم که ساقی کوثر جامی مملو از شراب بهشت در دست گرفته و بمن اشارت دارد میخواهم زودتر جان خود را نثار کنم و از تشنگی برهم و از مدد سعادت شهادت آب زلال فردوس بر نوشم امام حسین فرمود اسب عون از کثرت گیر و دار سستی گرفته اسب ادهم را که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حیات بعون داده بود از بهرش زین کنند و برگستوان نیکوئی بر آن بر کشند و این خبر اگر با صحت مقرون باشد باز مینماید که بیرون از اقارب و اولاد شرافت بنیاد آنحضرت جماعتی از خدام و کارگذاران پیشگاه عظمت و حشمت آنحضرت حاضر بوده اند بالجمله حسب فرمان امام علیه السلام عون بفرمود تا آن مرکب را حاضر و مکمل کرده سوار شد و زره داودی بر تن برآورد و پیراهن سفید مصقول بر بالای زره بیفکند و تیغ یمانی حمایل کرده نیزهٔ تابدار بدست گرفته روی بمیدان نهاد از لشکر ابن سعد مردی بود که او را صالح بن سیار مینامیدند و او را با عون خیلی از پیشین زمان کین دیرین بود زیرا که چنان اتفاق

افتاده بود که در زمان عدالت بنیان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام صالح از شراب ناب مست طافح گشت و او را با آنحال در پیشگاه امیرالمؤمنین در آوردند آنحضرت با پسر خود عون بفرمود او را هشتاد تازیانه بزن تا از خداوند سبحان اجر یابی حکم شرع را عون بن علی بر وی جاری کرد حد شرابخوار را بزد و این کین در دل صالح جای کرد تا در اینروز که عون را در میان آن لشکر پرخاشگر بدید نوبت انتقام را از دست نداد و تیغ از نیام بیرون و زبان بدشنام برکشید و بر عون حمله ور گشت عون از کلمات سفاهت آیات وی خشمگین شد و بیک طعن نیزه از اسبش نگونسار ساخت بدر بن سیار برادرش صالح را چون قرین هلاک و دمار یافت بکینه او بر عون حمله کرد و در برابر عون بیامد تا زبان بدشنام برگشاید عون مجالش نداد و چنانش نیزه بر دهن بزد که سر نیزه از پس گردنش نمودار گردید عاقبت دو هزار سوار از راست و چپ بر وی بتاختند و همی زخم تیر و نیزه فرود آوردند عون نامدار چون صاحب ذوالفقار بر ایشان حمله میکرد و از ایشان مجروح و مقتول میساخت و کشته بر زبر کشته میانداخت در آنوقت که آنحضرت را جراحتهای بسیار بر اندام مبارک رسیده بود خالد بن طلحه فرصتی بدست کرده از کمینگاه بر آمد و بضرب تیغ و بقولی بطعن نیزه او را از اسب افکند عون گفت بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله یا رسول الله مصاحب شد

بیان مبارزت و شهادت جناب جعفر بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم

مادر جعفر بن علی نیز ام البنین است و با حضرت ابا الفضل العباس علیهم السلام از یک مادر هستند چون جعفر بن علی رضوان الله علیه برادرش عون را شهید دید از غم برادران اجازت میدان حاصل کرده و بقولی بعد از عثمان بن علی بفرمان برادرش عباس روی بعرصهٔ کارزار نهاده این رجز را که بامعنی است قرائت کرد منم جعفر که صاحب معالی و مفاخر و پسر رشید علی عالی نیکوکار جواد هستم و در مراتب شرافت از بهر من کافیست که عم بزرگوارم جعفر طیار و خال من از ارباب شرف و بزرگواریست و در حمایت حسین که صاحب بخشش فزون از قیاس است میکوشم آنگاه چون شیر دژآگاه آهنگ آوردگاه نمود و جنگی مردانه بساخت و بقول ابن اثیر هانی بن ثبیت حضرمی علیه اللعنه که قاتل عبدالله بن علی نیز او بود بر وی بتاخت و او را شهید ساخت و بقولی آنحضرت مشغول کارزار بود خولی ملعون تیری در کمان بنهاد و ناگاه بسوی او پران ساخت چنانکه بر شقیقه و بقولی بر دیدهٔ مبارکش بنشست و آنحضرت را شهید نمودند چنانکه ابوالفرج گوید نصر بن مزاحم حدیث کرده است که از جابر از حضرت ابیجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام مرویست که خولی بن یزید اصبحی لعنة الله علیه جعفر بن علی علیهما السلام را بکشت و نیز میگوید ابومخنف روایت مینماید که عباس بن علی برادرش جعفر بن علی علیهما السلام را قبل از خودش بمیدان حربگاه بفرستاد چه جعفر را فرزندی نبود و عباس در اینکار میخواست میراث جعفر باولاد عباس برسد و نیز ابوالفرج میگوید چون جعفر بن علی شهید شد نوزده ساله بود هم در انوار القلوب مسطور است که مزار عون و جعفر در بیرون کربلا مشهور است راقم حروف گوید تواند بود هر دو تن فرزند امیرالمؤمنین باشند و ممکن است عون پسر عبدالله بن جعفر باشد و بعضی نوشته اند که وی جعفر الاکبر و مکنی بابی عبدالله بود و قول ابی الفرج که سن جعفر نوزده سال بود موافق سایر اخبار نیست چه از زمان وفات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا زمان شهادت جعفر از بیست سال افزونست والله اعلم

بیان مبارزت وشهادت عبدالله
بن علی بن ابیطالب سلام الله علیهم

عبدالله بن علی علیه السلام را که عبدالله اکبر نیز نوشته اند ابوالفرج ودیگران نوشته اند با حضرت عباس از یک مادر بودند وعبدالله را فرزندی نبود وبیست وپنجسال از عمر شریفش بگذشته واز برادران اعیانی حضرت عباس اول برادری است که حضرت عباس باو فرمود ای برادر آهنک جنک نمای ودر پیش روی من حرب کن تا کشته شوی وکنیت عبدالله اکبر را ابومحمد نوشته اند وابن شهر آشوب درکتاب مناقب دوتن از پسران امیرالمؤمنین را عبدالله دانسته یکی همین عبدالله میباشد که از ام البنین است وآندیگر عبدالله را با ابوبکر بن علی از یک مادر نوشته و کوید نام مادر ایشان هلاو دختر مسروق نهشلی است وابواسحق اسفراینی عباس وعبدالله وجعفر وعمر وعثمان را که پنج تن هستند از ام البنین دانسته ودر اینروایت منفرد است ابوالفرج از ابومخنف روایت میکند که عباس با برادر پدری ومادری خود عبدالله فرمود در پیشروی من حرب کن تا کشته ترا بنکرم واین مصیبت را در حضرت احدیت محسوب دارم زیراکه ترا فرزندی نیست موافق بعضی روایات عبدالله درآنوقت نوزده ساله بود وچون شیر وپلنک دبر دنهنک خروش برآورد واز امام زمان علیه السلام رخصت جنک بخواست وبمیدان بشتافت واین شعر را که باین معنی نزدیکست بارجوزه بخواند منم فرزند صاحب نجدت ومجدت وبزرکواری وفضیلت ودانائی ورفعت واین شخص بزرکوار پدرم علی است که بسی نیکوکار ودارای افعال پسندیده وشمشیر برنده رسول خدای وخداوند عقوبت وانتقام است ودر جنک هر قومی وقبیلهٔ آثار هیبت وهول او پدیدار است چون این ارجوزه را بخواند مقاتلهٔ سخت بداد وجمعی را بکشت آخر الامر بدست هانی بن ثبیت ملعون بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نائل کشت بعضی نوشته اند چون عون وجعفر شهید شدند عبدالله بن علی با دیدهٔ کریان بخدمت امام حسین علیه السلام بیامد وعرض کرد اجازت مبارزت بده تا زودتر خود را بایشان برسانم واز این غم واندوه برهم امام علیه السلام اورا دربرکشید وچهره اش را ببوسید واجازهٔ میدان داد عبدالله که شجاعت را از پدر بمیراث داشت صد وهفتاد تن رابکشت وشهید شد علیه الرحمة والرضوان

بیان مبارزت وشهادت محمد الاصغر
ابن علی بن ابیطالب علیه السلام

این محمد غیر از محمد بن الحنفیه پسر امیرالمؤمنین است ویرا محمد اصغر کویند وکنیت اورا درجنات الخلود ابوبکر نوشته اند ومادرش ام ولد بود واین جناب نیز از حضرت امام حسین علیه السلام اجازت میدان بخواست وبمحاربه کردان بشتافت وحرب نمود وبروایت جابر از حضرت باقر علیه السلام وبروایتی دیکر که از مداینی بتوسط احمد بن ابی بشیر از احمد بن الحارث رسیده است مردی از قبیلهٔ بنی تمیم از طایفهٔ بنی ابان بن دارم آنحضرت را شهید ساخت علیه الرحمة والرضوان ودر بعضی کتب نوشته اند که محمد الاصغر بعد از شهادت عثمان بن علی بمیدان جنک برفت واو از محمد بن حنفیه کوچکتر بود پس جنکی سخت بداد وکروهی بسیار بکشت ومانند شیر شرزه جولان همی داد ودامان جلادت درمیدان همی کشید مردی از لشکر عمر بن سعد بحرب او بیامد وارجوزهٔ قریب باین معنی بخواند که ای برادر حسین آن خونها که از ما بریختید وصفحهٔ زمین را از خون جوانان کرامی ما رنکین ساختید از پیشین زمان تاکنون بنیاد ما درآوردی ودل

مارا از داغ حسرت نشان کردی محمد بن امیرالمؤمنین علیه السلام درجواب او این شعر را که نزدیک باین معنی است قرائت کرد هلاک وبوار باد انجماعتی را که تیغ حیدر کرار برادر رسول پروردکار کشته شدند همانا امیرالمؤمنین هم بنیروی شمشیر خود راه هدایت را باز نمود ودوستی اورا خدای ودود بر ما فرض فرمود واین امیرالمؤمنین پدر من وسید من است که هرکز از دین خدا وامر معروف اعراض نفرموده است چون اینجوابرا بفرمود هر دوتن بریکدیکر حمله ور شدند مدتی جنک ایشان بطول انجامید ومردمان از هر طرف کردها تماشای ایشان برکشیدند ونظرها بدیدار ایشان برکماشتند ناکاه محمد بن علی علیهما السلام بروی چیره شد وآن مطرود را باتش موعود مردود ساخت ودیکرباره برسپاه ابن سعد بتاخت وهمی سواری را بعد از سواری وپیادهٔ را پس از پیادهٔ بیفکند ودیکرباره بحضرت امام حسین علیه السلام بیامد وعرض کرد ای برادر شربتی آب بمن بیاشام چه سوز آتش درجانم جای کرد وبسیاری زخم دردها کم داشته امام حسین بکریست وفرمود دشوار است برعلی بن ابیطالب که تو از من شربتی آب بخواهی وبران قدرت نباشد لکن شکیبائی جوی تا جدت رسول خدای صلی الله علیه وآله را ملاقات کنی وتورا شربتی آب بیاشاماند که از آن پس هرکز تشنه نشوی پس محمد اصغر دیکرمرة بمیدان بازشتافت وبادلی نیرومند وخاطری ارجمند ویقینی صادق ونیتی موافق برمخالفان حمله برد وجمعی دیکر رابکشت واز آن پس از شدت تشنکی والم جراحات همی از اسب متمایل بشد واین شعر را که باین معنی است قرائت میکرد صبر وشکیبائی میجوئیم تا خداوند درمیان ما واین قوم ستمکار زبون حکم فرماید همانا کمراه است هرکس که دوستدار یزید ونسل یزید ودشمن وبدخواه علی باشد که دارای سبقت دراسلام وفضل وفضیلت بیرون از حد وصف وکلام است بخداوند قاهر برتری میجوئیم از انجماعتی که بظلم وجور برما تظاهر شدند چه انکروه مردمی کمراه وبدخواه باشند چون این شعر بخواند حمله برد وشهید شد

بیان مبارزت وشهادت ابراهیم
ابن علی بن ابیطالب سلام الله علیهم

ابوالفرج درکتاب مقاتل الطالبین بعد از بیان شهادت عبدالله بن علی وجعفر بن علی وعثمان بن علی وعباس بن علی ومحمد اصغر بن علی وابوبکر بن علی میکوید این پسران علی بن ابیطالب علیهم السلام هستند که از صلب مبارک آنحضرت بودند ودر رکاب برادر خودشان حسین بن علی سلام الله علیه شهید شدند اما محمد بن حمزه روایت میکند که دراین روز عاشورا ابراهیم بن علی علیه السلام نیز شهید شد ومادرش ام ولد بود ابوالفرج میکوید اینروایت را جز از محمد بن حمزه نشنیده ام ودر کتب انساب از ابراهیم خبری ندکور ندیده ام اما ابن قتیبه دینوری درکتاب الامامة والسیاسة وابن عبد ربه درکتاب العقد نوشته اند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از ام ولد پسری دیکر بود که ابراهیم نام داشت واو درخدمت امام حسین علیه السلام بعراق سفر کرد ودر وقعهٔ یوم الطف شهید شد ودرکتاب تذکرة الائمه وناسخ التواریخ نیز بشهادت ابراهیم بن علی اشارت کرده اند

بیان مبارزت وشهادت فرزند سعادتمند
حیدر کرار عباس الاصغر علیه السلام

چنانکه در ناسخ التواریخ وبعضی کتب دیکر رقم کرده اند امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه را

دو پسر سعادت اثر بنام عباس بوده اند یکیرا عباس اصغر مینامید و اندیگر را عباس اکبر و بروایتی یافعی عباس کبیر مینامیدند و چنانکه مذکور شد بعضی از علمای اخبار نوشته اند عباس بن علی علیهما السلام در شب عاشورا شهید شد و گروهی رقم کرده اند که در روز عاشورا بعز شهادت نایل گشت و هر دو صنف از بزرگان اهل خبر هستند و نیز پاره از نویسندگان نگاشته اند شهادت عباس بن علی قبل از شهادت اغلب شهدای بنی هاشم بوده است و بعضی بعد از ایشان نوشته اند و برخی نوشته اند در آخر کار باتفاق حضرت سیدالشهداء سلام الله علیهما شهید گردید لاجرم میگوئیم ممکن است عباس اصغر در شب عاشورا شهید شده باشد یا در روز عاشورا قبل شهادت شهدای بنی هاشم شهادت یافته و در شب عاشورا نیز در طلب آب مأمور شده و عباس اکبر نیز در طلب آب رفته و شهید شده و سقا لقب داشته باشد

بیان نسب مادری جناب اباالفضل حضرت عباس بن علی علیهما السلام

مادر حضرت اباالفضل عباس بن علی بن ابیطالب علیهما السلام چنانکه ابوالفرج و عموم مورخین نوشته اند ام البنین دختر حزام بن خالد بن ربیعة بن الوحید و هو عامر بن کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعه است و صاحب الخمیس نام ام البنین را والیسی مرقوم داشته و گوید دختر حزام بن خالد الوحیدیه ثم الکلابیه است و در ناسخ التواریخ مسطور است که نام ام البنین فاطمه دختر حزام بن خالد بن ربیعة بن لوی بن کعب بن عامر بن کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة بن معویة بن بکر بن هوازن است و در عمدة الطالب نوشته است ربیعة بن الوحید بن کعب و بجای لوی وحید رقم کرده است و مادر ام البنین ثمامه دختر طفیل فارس قرال بن مالک و بقولی ملک الاحزم رئیس هوازن بن جعفر بن کلاب و مادر عمره کبشه دختر عروة الرجال بن عتبة بن جعفر بن کلاب و مادر کبشه ام الخشف دختر ابو معویه فارس الهوازن ابن عبادة بن عقیل بن کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعه و مادر ام الخشف فاطمه دختر جعفر بن کلاب و مادر فاطمه عاتکه دختر عبد شمس بن عبد مناف بن قصی بن کلاب و مادر عاتکه آمنه دختر وهب بن عمیر بن نصر بن قیس بن الحرث بن ثعلبة بن دودان بن اسد بن خزیمه و مادر آمنه دختر جحدر بن ضبیعة الاغر بن قیس بن ثعلبة بن عکابة بن صعب بن علی بن بکر بن وائل بن ربیعة بن نزار و مادر او دختر مالک بن قیس بن ثعلبه و مادر او دختر ذوالرئیس و هو خشین بن ابی عصم بن سمح بن فزاره و مادر او دختر عمرو بن صرمة بن عوف بن سعد بن دینار بن نغیض بن الریث بن غطفان است و در عمدة الطالب نوشته است مادر ام البنین لیلی دختر سهیل بن مالک و هو ابن ابی براء عامر ملاعب الاسنة بن مالک بن جعفر بن کلاب و مادر لیلی عامره دختر طفیل بن عامر و مادر او کبشه دختر عروة الرجال بن عتبة بن جعفر بن کلاب و مادر کبشه فاطمه بنت عبد الشمس بن عبد مناف است نوشته اند عقیل بن ابیطالب رضی الله عنه در علم بانساب عرب مهارتی تمام داشت روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند میخواهم زوجهٔ اختیار کنم که فرزندانم شجاع شوند و بقولی فرمود ای عقیل تو عالم بانساب عرب هستی زنی از بهر من اختیار کن که مرا فرزندی پدید آورد که فحل و فارس عرب باشد و بروایت دیگر فرمود میخواهم زنی از بهر من خواستگاری کنی که از خانوادهٔ شرف و شجاعت و دارایان حسب و نسب و شجاعت باشد تا خداتعالی از آن زن فرزندی رشید و شجاع کرامت فرماید تا فرزندم حسین را یاری نماید و بروایت صاحب عمدة المطالب فرمود أُنْظُرْ إِلَى امْرَأَةٍ قَدْ وَلَدَتْهَا الْفُحُولَةُ مِنَ الْعَرَبِ لِأَتَزَوَّجَهَا فَتَلِدَ لِي غُلَامًا فَارِسًا زنی برای من اختیار کنی که آباء و اجدادش از فحول عرب باشند تا او را تزویج نمایم و مرا از وی پسری پدید آید که فارس باشد و میتوان این خبر را یکی از معجزات آنحضرت و عظمت شهادت سیدالشهداء

درفعت

درفعت و شرف مقام شهداء شمرده امیرالمؤمنین علیه السلام خواست بواسطهٔ مزید مرضای الهی و خدمت بدین حضرت رسالت پناهی و ازدیاد منزلت پسری دیگر نیز که بعد از حسین علیه السلام بر سایر فرزندان آنحضرت که سوای اولاد فاطمه علیها السلام هستند بر سایر فرزندانش برتری داشته باشد شهید گردد عرض کرد ام البنین کلابیه را تزویج کن که از پدران او هیچکس در عرب شجاع تر نیست و بروایتی عرض کرد دختری از بنی کلاب را بگیر زیرا چه این قبیله در میان عرب بشجاعت نظیر ندارند پس امیرالمؤمنین علیه السلام ام البنین را تزویج فرمود و از وی مانند حضرت عباس شجاعی کامکار و دلیری نامدار متولد شد که شجاعت او در یوم الطف تا قیامت در دامان روزگار مذکور و یادگار است و نیز عثمان و جعفر و عبدالله برادران عباس از وی متولد شدند و چنانکه مسطور گردید همه شهید گردیدند و از اینست چنانکه از این پیش مذکور گردید شمر بن ذی الجوشن بن شرحبیل بن قرط الاعور الضبابی علیه اللعنه که از بنی کلاب و منسوب بحضرت عباس بود گاهی که مأمور بحرب امام حسین علیه السلام میشد از ابن زیاد برای ایشان امان نخواست حافظ ابرو مینویسد که چون عبیدالله بن زیاد ابیه شمر علیهم اللعنه را بقتال سیدالشهداء صلوات الله علیه فرمان کرد شمر گفت در لشکر حسین بن علی چهار پسر عمهٔ مرا هم اگر از خون آنها میگذری من باین حرب اقدام میکنم عبیدالله خط امان برای آن چهار نفر فرستاد چون شمر بکربلا رسید آنخط امان را بخدمت عباس بن علی علیهما السلام فرستاد آنحضرت چنانکه مرقوم داشتیم در جواب او دشنام داد اما حافظ ابرو در این عبارت که ام البنین را خواهر ذوالجوشن و عمهٔ شمر دانسته باشتباه رفته است و در این اشتباه از آنست که باصطلاح عرب مأنوس بود چه در عرب متداول است که دختری که از قبیلهٔ ایشانست خواهر خوانند و فرزندان ایشان را اخوان گویند چنانکه پدر را عم گویند و از این پیش در ذیل تفصیل آمدن شمر و امان نامه آوردن او بیانات مفصله بگذشت و حاجت باعادت نباشد و در بعضی روایات حکایتی از زهیر در روز عاشورا مسطور داشته اند که علم را از عبدالله بن جعفر بن عقیل بخواست و بحضرت عباس بداد و حکایت تزویج نمودن ام البنین والدهٔ عباس را با آنحضرت باز گفت تا آخر حکایت باز گفته و چون از اغلب کتب معتبره از این حکایت مهجور است مذکور نشد

در بیان بعضی از مناقب و مفاخر حضرت ابالفضل عباس بن علی بن ابیطالب علیهما السلام

برترین مناقب آنحضرت موافقت با حضرت سیدالشهداء روح من سواه فداه است چه موافقت آنحضرت حفظ دین مبین و شریعت سیدالمرسلین و تمرد از مارقین و تخلف از مخالفین و موجب خوشنودی خدا و رضای رسول رهنما هست و این حضرت در رعایت این مراتب بآن مقام پیوست که هیچیک از شهداء نرسیدند چنانکه حضرت امام زین العابدین در حق عم خود عباس علیهما السلام میفرماید خدای رحمت کند عمویم عباس را که خویشتن را فدای برادرش ساخت و برادرش را بآن درجه بر خود برگزیده داشت که در راه او هر دو دست مبارکش از تن جدا شد و خدایش بعوض آن دو بال عطا فرمود که تا با فرشتگان بهشت در خیابان جاودان پرواز نماید چنانکه جعفر بن ابیطالب را دو بال در عوض دو دست بداد تا در بساتین جنت طیران نماید برای عباس در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی منزلت و مقامی است که تمامت شهیدان روزگار در روز رستخیز بروی رشک میبرند در کتاب عمدة الطالب مسطور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود کان عمنا العباس بن علی نافذ البصیرة صلب الایمان جاهد مع ابی عبدالله و ابلی بلاء حسنا و مضی شهیدا عموی ما عباس بن علی علیهم السلام دیدهٔ حقیقت بین

بهرشت

داشت و ایمانش سخت و استوار بود و با حضرت ابی عبدالله علیهم السلام با مخالفان و معاندان دین جهاد داد تا شهید گردید و چون شهادت یافت سی و چهار ساله بود و نیز صاحب عمدة الطالب گوید کنیت آنحضرت ابوالفضل و ملقب بسقا بود چه در یوم الطف برای برادرش حسین سلام الله علیه آب میرسانید و پیش از آنکه آبرا بحضرت برساند شهید گردید و در آنروز صاحب رایت حسین صلوات الله علیها بود و از این پیش در کتاب احوال حضرت سجاد علیه السلام باینحدیث اشارت شد و نیز در کتاب طراز المذهب مذکور نمودیم که در آن اوقات که حضرت عباس خورد سال بود یکی روز امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن فرزند ارجمند را بر روی زانوی راست خود نشانده بود پس بعباس فرمود بگو واحد یعنی یکی عباس گفت یکی بعد از آن فرمود بگو دو عباس عرض کرد ای پدر شرم میدارم بازبانی که یکی گفته ام دو گویم امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرزند سعادتمندش را ببوسید و مسرور گردید و این کردار امیرالمؤمنین از آن روی بود که میخواست حضرت عباس بدانگونه جواب آورد تا مراتب عرفان فرزندش را مردمان بدانند زیرا که چون عباس دارای مقام و رتبت امامت و ولایت نبود تا فضائل و مراتب و معجزات و مناقب و کرامات او را بدانند و بطور کامل بشناسند خواست تا باینگونه سؤال و جواب جلالت قدر و نبالت منزلت آنحضرت معلوم و مشهود شود و در بعضی روایات رسیده است و انه قد زق العلم زقا و این ضمیر بحضرت عباس راجع است و علمای اعلام مقام و منزلت حضرت ابالفضل علیه السلام را بعد از ائمه معصومین صلوات الله علیهم برهمه مردمان حتی حواری رسولخدا بلکه جعفر و حمزه سید الشهداء برتر میدانند و هیچ استبعادی ندارد زیرا که آنحالت اخلاص که از این حضرت در روز عاشورا مشهود شد و از نخست برادران خود را بعرصه شهادت بفرستاد و خود نیز صاحب رایت امام حسین ع گشت و چون شهید شد امام علیه السلام آنکلام مشهور الآن انکسر ظهری را تا بآخر بفرمود و در حق هیچیک از شهداء نفرمود معلوم میشود دارای چگونه مقام و منزلت و صاحب رتبه شفاعت است چنانکه بعضی از مدققین در اینکلام حضرت سید الساجدین که میفرماید حضرت عباس را در روز قیامت مقام و منزلتی است که تمام شهداء رشک خواهند برد بمقام شفاعت تعبیر کرده است و در بعضی نسخها مسطور است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود خداوند رحمت کند عم عباس را که کشته شدن خود را برگشته ترجیح داد و اختیار نمود جان خود را برای اینکه فدای جان برادرش باشد و با دشمنان برادرش بقتال و جهاد بپرداخت تا گاهی که دو دست آن بزرگوار را از تن جدا ساختند تا آخر خبر و از اینکلام و این تمجید و ترحم امام زمان سلام الله علیه معلوم میگردد که مراتب جلالت و عظمت آنحضرت باندازه ایست که از مقام تقریر و تحریر بیرون است و از این است که صاحبان کتب رجال بواسطه کثرت رفعت مقام و منزلت و شان و شجاعت آنحضرت بنگارش نام و نسب و شهادت آنحضرت کفایت کرده اند زیرا که طریقه علمای رجال اینست که چون مقام بزرگی و بزرگواری کسی بجائی برسد که بیرون از حد و نهایت باشد و بر جهانیان روشن و هویدا باشد بهمان نگارش نام و نسبش اکتفا میکنند و او را از تمجید و تحسین و تعظیم و تکریم مستغنی میدانند و از مقامات عالیه حضرت عباس اینست که در روز عاشورا با برادران گرامی خود میفرمود امروز همان روز است که باید بهشت را بگیریم و جان خود را فدای سید و امام خود نمائیم و میفرمود ای برادران من امروز در مراتب جان نثاری کوتاهی و خودداری نکنید و چنان پندار نکنید که حسین برادر ماست و پسران یک پدر هستیم نه چنین است بلکه حسین امام و سید و بزرگ و پیشوای ما و حجت خداوند عالمیانست در روی زمین و فرزند فاطمه زهرا و فروغ دیده رسولخداست چون امام حسین علیه السلام حالت جان نثاری آنحضرترا بدید گریه بروی

مستولی شد و فرمود ای برادر خداوند عالمیان از جانب برادرت جزای خیرت دهد بعضی علمای سیر مسطور داشته اند که چون روز محشر نمایش شود و کار بر اهل محشر دشوار گردد رسولخدای صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین را نزد حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا میفرستد تا در مقام شفاعت حاضر شود امیرالمؤمنین بفاطمه میفرماید از اسباب شفاعت نزد تو چیست و برای چنین روزی که حامل فزع اکبر است چه ذخیره بر نهادی فاطمه سلام الله علیها عرض میکند ای امیرالمؤمنین برای چنین مقام همان دو دست بریده فرزندم عباس کافی است و در محن الابرار و بعضی کتب دیگر مسطور است که شخص جلیلی که در کربلا مجاور بود حکایت همی نمود که هر روز سه دفعه کم و بیش بزیارت قبر شریف حضرت امام حسین علیه السلام تشرف میجستم و در عرض چند روز یکدفعه بزیارت مرقد مطهر جناب ابالفضل عباس مشرف میشدم شبی در عالم خواب بخدمت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها رسیدم آنحضرت از من روی بگردانید عرض کردم پدرم و مادرم فدای تو باد چه تقصیر از من نمودار شده است که از من اعراض میفرمائی فرمود بسبب اعراض از زیارت قبر فرزندم عرض کردم اینک تو من همه روز بزیارت فرزند تو میروم فرمود فرزندم حسین را زیارت میکنی و فرزندم عباس را زیارت نمیکنی بالجمله جلالت مقام و عظمت منزلت این حضرت از آن برتر است که در حیز گنجایش اندر آید و از مرقد منور مطهرش چندان خوارق عادات و بروز کرامات و معجزات شده و قضای حاجات اصناف زائرین از هر گونه مردم و مذاهب گردیده و میشود که اگر بیکجای بنویسند کتابی عظیم گردد و بروز و ظهور این کرامت و معجزه بجائی رسیده است که طبقات گبر و نصاری و مجوس و یهود عرض حاجت دهند و از آن مکان مقدس بمقصود خود برسند و هیچکس از هیچ طبقه را آن جرات و جسارت نیست که بتربت مقدس و قبر منور و روح مکرمش بدروغ سوگند خورد چه مکرر امتحان شده است که هر کس بدروغ قسم یاد کند بخشم و غضب این حضرت عرش رتبت دچار و گرفتار می گردد

در بیان پاره کرامات عجیبه که از حضرت ابالفضل و مرقد منور آنحضرت علیه السلام ظاهر شده

در چند کتاب از کتب مقاتل و کتاب بحار الانوار از ابوالفرج در کتاب مقاتل مسطور است که مداینی از ابوغسان داد از قاسم بن اصبغ بن نباته روایت کرده است که مردی از بنی دارم از بنی ابان بن دارم را که چهره زیبا و دلارا در نهایت سفیدی و لطافت داشت با صورتی سیاه و دیداری تباه بدیدم و از کمال تعجب گفتم چنان دیگرگون شده که نزدیک بود ترا نشناسم گفت جوانی را که در خدمت حسین بود و در پیشانی همایونش نشان سجود داشت بکشتم و از آنوقت که او را کشتم تاکنون هیچ شب سر بجامه خواب نبردم مگر اینکه نزد من بیاید و جامه و سر و دست مرا بگیرد و میکشد تا بآتش جهنم میرساند و در آتش می افکند و من چنان فریاد میزنم که هر کس در طایفه و قبیله باشد ناله مرا میشنود و این مقتول حضرت عباس است و دیگر نوشته اند شخصی از عجم که از جمله خدام مرحوم حاج میرزا محمد خان مجد الملک طاب ثراه که در آن اوقات از جانب دولت علیه در بغداد بسمت کارپردازی در بغداد و کربلا اقامت داشت بآن اندیشه برآمد که برای جلب مال زنی را مورد تهمت دارد چون آنزن بدانست بحرم حضرت عباس پناهنده شد آنمرد خبیث داخل حرم مبارک شد تا آنزن را بیرون بیاورد و دست خود را دراز کرده و آنزن دست بضریح مبارک افکند و اظهار تظلم نمود آن مرد لئیم شرم نیاورد و دست راست خود را دراز کرده آنزن را بیرون کشید و از حرم مطهر بیرون آورد خدام حرم شریف نیز قوت نفس نیافتند و بخلاصی آنزن نیامدند و آنمرد ظالم آنزن را

صدمه زد ومبلغی از وی ماخوذ داشت وچون روزی دو وسه برگذشت مرحوم مجدالملک طاب ثراه که بخلوص نیت وقدس وزهد وصفوت عقیدت ممتاز بود قاصد نجف اشرف گشت ودر طرادهٔ بنشست واز روی آب بگذشت این ظالم نیز با خدام آنمرحوم بر طرادهٔ دیگر نشسته در آب روان شدند وانیمرد در کنار طراده در خواب شد وهر دو دستش را بانطرف وانیطرف بیاویخت ناگاه بادی شدید وزیدن گرفت ویک طراده دیگر از طرف برابر مانند تیر شهاب بیامد وباین طراده برخورد وبقوت باد بهمین طرف که دست آنمرد خبیث آویخته بود چنان بسختی بگذشت که آندست را تا نزدیک منکب درهم شکست واین همان دست بود که بآنزن جسارت نمود واز موضعی که خورد شده بود بیک پوست آویخته ماند چون بنجف آمدند جراحان را بیاوردند گفتند استخوانها سوخته وبرنگ خاکستر شده است واین از غضب الهی است وچاره پذیر نیست ودر همانشب هلاک شد مرحوم مغفور حاج شیخ عبدالرحیم مجتهد شوشتری اعلی الله مقامه که در مراتب فضل وقدس وعلم وزهد فرید عصر ووحید دهر بود واین بندهٔ حقیر در آخر جلد دوم کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام مختصری از احوال ایشان مذکور داشته است در آن اوقات که در حدود سال یکهزار وسیصد وبیستم هجری در دار الخلافه طهران تشریف داشتند واز خدمت ایشان مستفیض میشدیم واز هر رهگذر صحبتی میگذشت رشتهٔ کلام بمراتب قدس وزهد وتقوی وکرامات مرحوم مغفور مشکور رئیس الاسلام والمسلمین آیة الله فی العالمین محی رسوم الانبیاء والمرسلین شیخ المشایخ الشیخ مرتضی الانصاری التستری نور الله مرقده وعطر الله مضجعه پیوست واز محاسن اخلاق واوصاف آن وحید روزگار وفرید بزرگوار مذکور همی شد سخن بکراماتهای آن بزرگوار رسید فرمود من چهل وهشت سال در خدمت این بزرگوار عالیمقدار بگذرانیده ام وکراماتها دیده ام از جمله این بود که وقتی در آستان عرش بنیان حضرت باب الحوائج ابی الفضل عباس بن علی علیهما السلام عرض چند حاجت کردم واستدعا نمودم که قرض مرا ادا فرماید ومخارج خریداری خانه وترویج وزیارت بیت الله الحرام را عنایت کند مدتی برگذشت ومقاصد من بمقام انجاح نگذشت وبهر وقت از هر طبقهٔ مردم که عرض حاجات میکردند برآورده میگشت سینه ام تنگی گرفت وخاطرم افسرده گشت دیگر روز که بزیارت ضریح منورش تشرف یافتم از کمال پژمردگی وافسردگی وپریشانی بطور جسارت زبان برگشودم وعرض کردم یا ابا الفضل مدتهاست چند حاجت بانحضرت آورده ام وقضای از او خواستار شده ام وهیچیک مقرون باجابت نشده وگبر وترسا ویهود واصناف مردم جهان بتو عرض حاجت بیاورند وبرآورده میشود آیا من بقدر یهود هم نیستم اگر این حاجات من برآورده نشود بمکانی میروم که نامی از تشیع واسلام نباشد پس اینکلمات را در کمال جسارت وغلظت بگذاشتم وگریه بر من چیره شد وبیخود بیفتادم وچون بخویش آمدم بر دراز گوش خود برنشسته بطرف نجف اشرف معاودت کردم چون وارد دروازهٔ نجف شدم ملا عبدالرحمن که ملازم خدمات ومحل وثوق حضرت شیخ بزرگوار اعلی الله درجاته بود مرا دریافت وگفت جناب شیخ احضار فرموده است هم اکنون بخدمت ایشان راه برگیر گفتم الان وارد شده ام مهلت بده بسرای خویش شده گرد وغبار راه را بیفشانم وبحضور مبارک شیخ مشرف شوم گفت مرا فرمان کرده است که بهر صورت در هر حالت که شما را بنگرم بحضور ایشان برم هر چه در مقام طفره برآمدم نپذیرفت واندک اندک حالت وحشتی نیز در من پدیدار شد که حادثه چیست پس با او برفتیم تا بسرای مبارک شیخ رسیدیم چون از در درآمدیم جناب شیخ در دهلیز سرای ایستاده بود پس سلام براندم وجواب بشنیدم با ملا عبدالرحمن فرمود در سرای را برببند از شنیدن اینسخن بیشتر وحشت کردم وبا خود گفتم شاید جناب شیخ در مقام تنبیه وتادیب من برآمده واز من سعایتی در خدمت ایشان شده است خاموش بایستادم

معجزات حضرت عباس

چون در را برببست فرمود بنگر در اینجا کیست ملا عبدالرحمن عرض کرد هیچکس نیست فرمود پس تو کیستی ملا عبدالرحمن نیز برفت واحدی جز جناب شیخ ومن برجای نبود آنوقت روی با من کرد وفرمود سه حاجت از حضرت عباس خواسته بودی وهر سه برآورده شد دویست تومان پول خانه وفلان مبلغ برای مصارف حاجات دیگرت موجود است برگیرد براه خود باش اما اقامت حج حالا مصلحت نیست عرض کردم چاره جز اقامت حج نیست فرمود اگر روی زحمتی بر تو بیرسد عرض کردم استخاره میکنم فرمود چنین کن پس آنوجوه را بمن بداد ومطالب مرا چنانکه از حضرت ابا الفضل خواسته بودم برآورده ساخت با اینکه هیچکس جز خداوند تعالی از مقاصد من آگهی نداشت پس برفتم وقرض خود را بدادم وخیالات خود را بسامان آوردم آنگاه بقصد مکه برآمدم ولفرمایش شیخ نزد سیدی جلیل که باستخاره معروف بود واثر استخاره اش مشهور بود برفتم چون قرآن را برگشود آیه شریفه ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا قرائت شد پس بخدمت شیخ بیامدم وبیان این آیه شریفه را که خود در حکم کرامت ومعجزهٔ قرآن بود نمودم فرمود میروی اما صدمه می بینی چون شوق زیارت در سرم جای کرده بود تهیه سفر دیده روی بکعبهٔ مقصود آورده برفتم وبتوفیق خداوندی طواف خانه خداوند نموده از مراسم حج فراغت یافته خرم وخورسند باز شدم چون فرسنگی چند راه نوشتم شب هنگام چندتن دزد راهزن برمن دچار شدند ودر صدد قتل من برآمدند گفتم اگر در طلب مال هستید هر چه دارم از آن شما باشد از جان من چه خواهید قبول نکردند ومرا از مرکب بزیر آورده دست برببستند وخنجر بر گلویم کشیدند در اینحال که قدری از پوست گلویم بریده شد یکتن از ایشان گفت کشتن او چه ضرورت دارد مقصود شما مال اوست پس از من بگذشتند واموالم را بردند ومن با حالتی سخت وزحمتهای زیاد بنجف اشرف برگشتم وچون بخدمت شیخ رسیدم بدون اینکه اظهاری کرده باشم فرمود نه آن بود که با تو گفتم میروی اما دچار زحمت میشوی چون مرحوم شیخ این حکایت را با این بندهٔ حقیر بگذاشتند محاسن شریف را برافراخته ونشان کشیدن خنجر را که بعد از چندین سال بر حنجر ایشان بجای مانده بود نشان دادند راقم حروف وبعضی دیگر که حضور داشتند از شنیدن اینحکایات وکراماتهای حضرت شیخ بزرگوار در حیرت شدند ومعلوم شد که مرحوم شیخ محل توجه ورجوعات حضرت ابی الفضل بلکه امام زمان وسائر ائمه هدی صلوات الله علیهم است واز این قبیل حکایات از کرامات ومعجزات حضرت عباس بسیار است ودر بروز وظهور این مراتب ومسائل مرقد منورش در حکم مراقد شریفهٔ ائمهٔ معصومین است غرابتی هم ندارد زیرا که آنچه از آن حضرت بروز نمود جز از معصوم نتواند بود بسا شده است که در این عصر که آن اندریم جماعت ارامنه چون حاجتی بزرگ ودشوار داشته یا مریضی صعب العلاج یابند برای ضریح مقدس آنحضرت نذورات نمایند ودر سرای خود اقامت مراسم عزاداری آنحضرت را نمایند وبآنچه حاجت دارند برسند ومرضای ایشان شفا یابند اورا کنایا باب الحوائج

بیان لقب وکنیه وشمایل مبارک واولاد
حضرت ابا الفضل سلام الله علیه وبرکاته

نام مبارکش عباس است که صیغه مبالغه از عبس وعبوس است که بمعنی سختی وشدت است کنیت شریفش ابو الفضل نام فرزند گرامیش فضل است ونیز آنحضرت را ابو القربه خواندند چه حامل مشک آب شد ونیز بواسطه آبی که در شب عاشورا برای اهل بیت بیاورد چنانکه شرحش مسطور شد آنحضرت را سقا لقب دادند وهمچنین باب الحوائج از القاب آنحضرت است ودر السنه وافواه خلایق مشهور ومعروف است ونیز آنحضرت را بسبب کثرت حسن وصباحت ونور وجه وفروغ دیدار همایون قمر بنی هاشم میخواندند وآنحضرت را آن جمال دلارا وحسن جهان آرا ونور دیدار وزیبائی اندام ودلربائی ولطافت پیکر

منور

منور بود که چون آفتاب درخشان و ماه درافشان سپید رخشید بلکه ماه و آفتابش کسب نور و فروز مینمودند و از این روی آنحضرت را قمر بنی هاشم مینامیدند و این لقب را چون بدقت بنگرند مراتب حسن و نور جمال آنحضرت معلوم میشود زیراکه بنی هاشم نیز از تمام مردم روزگار جمیل تر و صبیح تر بوده اند چنانکه در اوصاف هر یک مشهود است و نیز حضرت عباس را آن بلندی قامت و رشد جسم و جسیم بوده است که چون بر اسبهای تن درشت قوی هیکل برمی نشست دو پای مبارک از رکاب بیرون میکرد هر دو قدم مبارکش بر زمین میکشید و در وقعه یوم الطف لوای امام حسین علیه السلام را او داشت و سپه سالاری لشکر و حفظ و حراست اردو و خیام مبارکه آنحضرت را آنحضرت مراقب میفرمود و آنحضرت را از لبابه هاشمیه دختر عبید الله بن عباس بن عبد المطلب دو پسر تولد یافت یکی را فضل و آندیگر را عبید الله نام کردند و نیز جناب عباس را چنانکه مذکور داشتیم از مادر خود سه برادر بود و هر سه تن قبل از عباس در کربلا شهید شدند و چون فرزندی و وارثی نداشتند جز عباس میراث ایشان بعباس علیه السلام انتقال یافت و چون عباس شهید گشت این میراثها بفضل و عبید الله رسید فضل بن عباس نیز قبل از عبید الله وفات کرد و تمام این مواریث بعبید الله اختصاص یافت و اینکه بعضی میگویند عمر بن علی بن ابیطالب علیه السلام با برادرزاده اش عبید الله بن عباس در طلب میراث منازعه کرد و بمصالحه پیوست و عمر را برادر مادری عباس دانند صحیح نیست بلکه عمر برادر مادری عباس الاصغر است و با عباس الاکبر از جانب پدر برادر است و با اینصورت چگونه میتوانست با عبید الله در طلب میراث نزاع کند مگر اینکه بمذاهب اهل سنت و جماعت و عقاید بعضی از مجتهدین ایشان درست بیاید بالجمله بروایتی باقی آنحضرت را عباس کبیر مینامیدند و موافق روایت تذکرة الائمه و روضة الشهداء یک پسر حضرت عباس علیه السلام محمد نام داشته است

بیان آغاز مبارزت جناب ابی الفضل
عباس بن علی بن ابیطالب علیه السلام

چنانکه در کتاب اعلام الوری و سایر کتب مقاتل مسطور است چون حضرت عباس نگران گردید که جمعی از اهل او شهید شدند با برادران خودش عبد الله و جعفر و عثمان که همه از مادر آنحضرت ام البنین بودند فرمود ای پسران مادر من بمیدان حرب پیشی گیرید تا شما را بنگرم که در راه خدای و رسول بنصیحت اندرید و بدرستیکه شما را فرزندی نیست و حضرت عباس علیه السلام از هر سه تن سالخورده تر بود پس آن سه برادر بهمان ترتیب که از این پیش مذکور شد برفتند و حرب کردند و شهید شدند و ابو الفرج میگوید حضرت عباس بعد از آنکه برادران پدری و مادری او شهید شدند کشته شد چه دارای فرزند بود لکن ایشان را فرزندی نبود و حضرت عباس ایشان را پیش روی خود بفرستاد و ایشان برفتند و شهید شدند و میراث ایشان بعباس رسید و بعد از قتل و شهادت آنحضرت بفرزندش عبید الله منتقل شد چنانکه مسطور نمودیم اما از پارهٔ عبارات چنان مفهوم میشود که خود آن برادران بر حضرت عباس تقدم گرفتند و شهید شدند و آنوقت میراث ایشان بآنحضرت علاقه گرفت و این مطلب با صورت ظاهر شرع انور موافقت ندارد زیراکه اگر فرزند نداشتند میراث ایشان با ام البنین مادر آنها اختصاص میگرفت چگونه بحضرت عباس منتقل میشد و اگر بگوئیم حضرت عباس از مادرش ادراک فرموده صحیح نیست چه تا برادرانش زنده بودند اختیار با ام البنین بود و بعد از شهادت ایشان هم آنوقت فرصت نبود که ام البنین بحضرت عباس ببخشد مگر اینکه گوئیم چون ام البنین از اخبار اهل بیت از شهادت

ایشان استحضار داشت و آنها نیز وارث دیگر نداشتند ام البنین در باطن امر بحضرت عباس انتقال کرده باشد و خداوند بحقایق مسائل امور اعلم است بعضی از محققین مورخین نوشته اند اینکه حضرت عباس برادران خود را پیش از خودش بحرب و شهادت بفرستاد میشاید بدو علت باشد یکی اینکه دیدار کشته برادران و مصیبت ایشان موجب مزید اجر و ثواب آنحضرت بود دیگر اینکه احتیاط فرمود مبادا بعد از آنکه خود آنحضرت شهید شد ارکان ثبات برادرانش ضعف و فتوری رود و در ادراک شهادت و نصرت پسر پیغمبر قصوری ورزند و از استسعادت سرمدی و شرافت ابدی بهره محروم گردند

بیان مبارزت حضرت عباس علیه السلام
موافق اخبار متقدمین و متأخرین

در شرح مبارزت حضرت ابا الفضل علیه السلام و چگونگی آن در کتب متقدمین و متأخرین اختلاف بسیار است پاره باجمال نوشته اند و بعضی قائل بتفصیل شده اند اقتصار باخبار متقدمین که بنای بر اختصار داشته اند ترک یکمقدار حرب ضرب و شجاعت و بسالت آنحضرت است استیعاب اخبار متأخرین شرح و بسط اخباری است که اغلب معروف بشاذ و نادر است راقم حروف مناسب چنان دید که از اخبار متقدمین چیزی متروک نشود و در اخبار متأخرین آنچه آراء غالب مورخین و محدثین مصدق آنست مذکور شود تا حد وسط از دست نرود لاجرم بمشروحات متقدمین بدایت و بطور اختلاط و امتزاج اشارت میرود شیخ مفید و ابن شهرآشوب و ابو الفرج و اعثم کوفی و ابن صباغ در ذیل اسامی اولاد امیر المؤمنین علیه السلام و صاحب کشف الغمه در همان فصل و سبط ابن جوزی و جماعتی از قدمای مورخین مینویسند و ابو الفرج از حضرت باقر علیه السلام روایت میکند امام حسین علیه السلام اصحاب خود را برای حرب تعبیه و تهیه فرمود و علم خویش را با برادرش عباس بن علی علیهما السلام گذاشت و چون عثمان بن علی چنانکه مسطور شد شهید گشت لشکر ابن سعد بر امام حسین علیه السلام حمله ور شدند و بر لشکر آنحضرت فیروزی گرفتند عطش بر آنحضرت مستولی شد پس بر مسناة یعنی بند آب برنشست و آهنگ فرات روی آورد و عباس در حضورش در حضور مبارکش بود لشکر ابن سعد با آنحضرت دچار شدند و در میان آن لشکر خبیث مردی لئیم از بنی دارم بود چون آهنگ آنحضرت را بجانب فرات بدید با جماعت لشکر این گفت وای بر شما در میان حسین و آب فرات حایل شوید و او را با آب راه مگذارید امام حسین علیه السلام عرض کرد بار خدایا او را تشنه بگردان آن خبیث دارمی خشمگین گشت و تیری بجانب امام علیه السلام بیفکند چنانکه در حنک مبارکش نشست امام حسین آن تیر را بیرون کشید و دست مبارکش را بزیر حنک بداشت چنانکه هر دو کف شریف از خون پر شد و آن خون را بآسمان بیفکند و عرض کرد بار خدایا بتو شکایت میکنم از آنچه با پسر دختر پیغمبر تو بجای میآورند پس از آن بمکان خویش باز شد و عطش بر وجود مبارکش سخت گشت در این وقت آن جماعت نابکار گرد عباس را فرو گرفتند و عباس را از آنحضرت جدا ساختند و جناب ابا الفضل بتنهائی با آنگروه جنگ همیداد تا شهید شد زید بن ورقاء حنفی و حکیم بن طفیل السنبسی بعد از آنکه زخم زیاد بآنحضرت رسیده و نیروی حرکت نداشت شهیدش گردانیدند علیه الرحمة و الرضوان اما ابن شهرآشوب میگوید قمر بنی هاشم حضرت عباس صاحب رایت هدایت علامت حسین علیه السلام در طلب آب برآمد لشکر ابن سعد بر آنحضرت حمله ور شدند و آنحضرت نیز بر آنگروه حمله آورد و این شعر را که بمعنی نزدیکست با رجزه بخواند چون مرگ تن او بار چهره برگشاید و چنگ و دندان باز نماید و آوای خود بلند گرداند هیچ بیم و دهشتی بر من استیلا نجوید تا گاهی که غبار ذلت و نشان نکبت و نضال بلیت را در پیکر اعدا در وان دشمن جای دهم و خویشتن را در مهالک مخاطر خطیره قتال و جدال غرق نمایم و زخم تیر و ضرب شمشیر را بر خویشتن خریدار گردم

کردم جان من سپر و فدای نفس مصطفی طاهر مطهر باد و ممکن است از این کلمه اشارت بنفس نفیس خود حضرت امام حسین علیه السلام باشد که چون نفس امام حسین سلام الله علیه بمنزله نفس مقدس محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است منم عباس بن علی که در طلب آب برای تشنگان بامداد نموده ام و از شر دشمنان دین و ملاقات مبارزان جلادت آئین بیم ندارم چون این شعر را بخواند مانند اژدهای خروشنده و بحر جوشنده با تیغ الماس رنگ و سنان تابدار بعرصهٔ کارزار بتاخت و مانند شیر دمنده پر نفیر که در میان گروه روباه چنگ و بال برگشاید بر آن قوم حمله برد و از یمین و یسار و قلب و جناح بر درگشت و باندک زمانی ایشان را گریزنده و پراکنده ساخت در این اثنا زید بن رقاد جهنی و بقولی زید بن ورقاء ملعون که در پشت درخت خرما کمین بر نهاده بود باعانت حکیم بن طفیل تیغی براند و دست راست آنحضرت را بینداخت آن ضرغام بیشه شجاعت باین حال نگریست و شمشیر را با دست چپ بگرفت و بر آن مردم خبیث حمله ور شد و این شعر را که بامعنی است قرائت فرمود سوگند بخداوند اگر دست راست مرا از بدن بیفکندید دست از جهاد شما بر ندارم و همیشه از دین خود و امام صادق الیقین خود که فرزند پیغمبر طاهر امین است حمایت میکنم پس همچنان با آن مردم بکار قتال و پیکار داد و حمله های متواتر بفرمود تا از کثرت زخمی که بر بدن همایون وارد و خون بسیاری که از پیکر شریفش رفته بود حالت ضعفی بر جسم شریفش دست داد حکیم بن طفیل طائی خبیث در پشت نخله یکمین آن تازه نهال بوستان امامت و ولایت جای کرده وقت را غنیمت شمرده ناگاه بیرون تاخت و با ضربتی دیگر دست چپ آنحضرت را نیز از بدن مبارکش بینداخت فرزند رشید شیر خداوند مجید با آنهمه زخم کاری و رفتن خون و سستی بدن و افتادن هر دو دست بهیچ وجه در ارکان ایمان و ایقانش رخنه نیفتاد و چون کوه فولاد و سد سخت بنیاد بر جای بایستاد و این شعر را که بامعنی نزدیک است بارجوزه بخواند ای نفس از ازدحام اشرار و اقتحام کفار تشویش مکن و برحمت خداوند رحمن و پروردگار جبار مسرور باش و بملاقات نبی مختار و سید ابرار برخوردار شو همانا این مردم فجار بواسطهٔ بغی و عدوان خود دست چپ مرا بریدند ای پروردگار من ایشان را با تش سوزان جهنم باز رسان و از عبارت ابن شهر آشوب چنان میرسد که همان ملعون مطرود عمودی از آهن بر فرق همایون حضرت اباالفضل سلام الله علیه بزد و بقولی ملعونی از لشکر ابن سعد این جسارت نمود و آنحضرت را بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت ارتقا داد چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه برادر رشید خود را در کنار آب فرات افتاده دید سخت بگریست و این شعر را که بامعنی است قرائت فرمود ای شریرترین قومها بسبب ظلم و عدوان و بغی و طغیان که در نهاد دارید بسیار ظلم و تعدی نمودید و با دین پیغمبر مخالفت کردید آیا بهترین فرستادگان خدای عالمین در حق ما بشما وصیت نفرمود آیا ما را از نسل پیغمبر نبودید پسند نمیدانید آیا ندانسته اید که فاطمه زهرا مادر من است آیا احمد مختار بهترین مردم اعصار نبود از رحمت خداوندی دور شدید و خوار و زیانکار آمدید زود است که باتش افروختهٔ دوزخ دچار گردید و ابن شهر آشوب میگوید قاسم بن حسن علیه السلام بعد از شهادت حضرت عباس علیه السلام شهید شد نوشته اند امام حسین علیه السلام بعد از شهادت حضرت عباس چنان بگریست که صدای مبارکش بلند شد و در حق دیگر شهیدان اینگونه گریستن نفرموده بود و فرمود اکنون پشتم شکست و چاره ام از دست برفت و امیدم از جهان بریده گشت اعثم کوفی میگوید حضرت عباس جمعی از دلاوران سپاه ابن سعد را بکشت تا خود آن حضرت سلام الله علیه شهید و شاد کشت رضوان الله علیه

در بیان مبارزت و شهادت حضرت عباس علیه السلام مطابق بعضی روایات دیگر

در اغلب کتب معتبرین مورخین و محدثین متاخرین و کتاب نور العین ابی اسحق اسفراینی که از متقدمین است و هم چنین از پارهٔ مؤلفات متقدمین مسطور است که چون امام حسین علیه السلام از شدت عطش روی بجانب فرات کرد و ابو الفضل نیز در پیشروی مبارکش راه میسپرد و حصین بن نمیر و بقولی مردی از بنی دارم چنانکه اشارت شد صدا برکشید که آنحضرت را مگذارید بآب برسد و امام در حق او نفرین کرد که خدایش همیشه تشنه بدارد و آن خبیث آن تیر را بجانب امام رها کرد چنانکه بزیر زنخ مطهر و بروایتی بر دهان مبارک آمد تا آخر خبر مذکور آن ملعون دارمی را خداوند باری بشدت تشنگی و سرما و گرما چنان مبتلا فرمود که از پس و پشت او آتشها برافروختند و از پیش رویش برف بر نهادند و بادش بزدند با این حالت پیوسته آب خواستی و هرچه آشامیدی از زحمت عطش برنیاسودی تا بهلاکت رسید و تمام این داستان در کتاب احوال حضرت سجاد مذکور است و نیز بعضی نوشته اند که حضرت اباالفضل علیه السلام را در آنروز اندیشه مبارزت نبود بلکه همت مبارکش یکباره بدفاع دشمن مقصور بود تا مگر آبی بخیام مبارکه آورده تشنگان را از سوز عطش آسایش دهد و در بعضی روایات است که چون جناب عباس علیه السلام حالت تنهائی و بیکسی برادر بزرگوار خود حضرت امام حسین سلام الله علیه را بدید بآنحضرت بیامد و عرض کرد ای برادر بزرگوار مرا اجازت کارزار میدهی چون امام علیه السلام برادر خود را عازم میدان کارزار و قتال کرده اشرار دید آب دیدگان مبارکش بر چهرهٔ شریف روان شد چندانکه محاسن همایونش نیز از آب دیده تر گشت و فرمود ای برادر تو صاحب علم من و علامت سپاه من و محل فراهم آمدن لشکر من و سردار ایشان هستی و مردم سپاهی من بر پیرامون تو انجمن شوند اگر تو بمبارزت دشمنان من بروی و کشته شوی جمعیت ما پراکنده شدن و عمارت ما بویران گردیدن باز میگردد و از این کلام مبارک دو مطلب مفهوم میشود یکی نهایت شجاعت و جلادت و عظمت حضرت عباس و جلالت قدر و رتبت آنحضرت و کمال شوق و میل و وثوق و مهر باطنی امام علیه السلام نسبت بآنحضرت دیگر اینکه باز میرساند که سوای اهل بیت و اقارب امام حسین نیز جمعی در لشکرگاه مبارکش حضور داشته اند بالجمله چون امام صلوات الله علیه آنکلمات را بگذاشت حضرت عباس در جواب عرض کرد جان من فدای جان تو باد ای پسر رسولخدا ای دلم از دنیا تنگ آمده همی خواهم خون یاران و برادران خود را از این مردم منافق باز جویم و جمعی از این جماعت ستمکار را از شمشیر انتقام بگذرانم امام حسین علیه السلام فرمود چون مراد تو اینست برای این کودکان تشنه لب از این لشکر کفار اندکی آب طلب کن و بروایتی دیگر فرمود اول که بمیدان میروی حجت بر اینقوم بگیر و آنچه با تو میگویم با ایشان بازگوی اگر نشنوند از آن پس حرب کن پس کلمه چند با برادرش عباس بفرمود و اجازت بداد صاحب روضة الشهداء مینویسد عباس مردی نامدار و شجاعی جلادت شعار و عالی مقدار بود و جرات و قوت را از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام بمیراث داشت و همواره در معرکه مقاتلت رایت نصرت می افراشت در اینوقت بر اسبی نیک نژاد برنشست و با تیغ مصری و سپر مکی و خود رومی روی بمیدان نهاد و بتاخت و جولان بداد و چون در وسط میدان حربگاه رسید عنان مرکب بازکشید و فرمود القوم ها انا این سید و سرور و این فرزند ستوده پیغمبر حسین صلوات الله علیه میفرماید شما برادران و برادرزادگان و عموزادگان و یاران مرا کشتید و خون پاک چندتن بزرگان دین را از صحابه و تابعین بر زمین ریختید اکنون تنها و بیکس با عیال تشنه لب بمانده است و ایشان همه تشنه هستند و شدت عطش دل ایشان را کباب کرده است مرا چندان آب دهید که این زنان و کودکان بنوشند و عطش آنها اندکی فرو کشیدن گیرد چه نزدیک است از شدت تشنگی هلاکت گیرند با وجود این آنحضرت میفرماید دست تعدی از گریبان امور بردارید و بگذارید تا بقیهٔ عیال [illegible]

بطرف روم روی کنم یا ببلاد هند شوم و جزیرهٔ عرب و ولایت حجاز را با شما بگذارم و شرط میکنم که فردای قیامت با شما خصومت نکنم و کار و کردار شما را با خدا حواله کنم تا آنچه او خواهد بکند چون حضرت عباس اینسخنان بگذاشت و این پیام جگرسوز را ادا کرد در میان سپاه ابن زیاد غلغله برخاست جمعی خاموش شدند و قومی زبان بدشنام پسر زیاد برگشودند و بعضی پشیمانی خوردند و گروهی زار زار بگریستند و بروایتی این مواعظ شافیه ابدا مؤثر نگشت و شمر ذو الجوشن و شبث بن ربعی و حجر بن الاحجار هر سه تن پیش آمدند و گفتند ای پسر ابو تراب با برادرت بگوی اگر صفحهٔ روی زمین را آب فرو گیرد و اختیار آن بدست ما اندر باشد هرگز قطرهٔ از آن بشما ندهیم مگر وقتیکه با یزید بیعت کنید و حکم پسر زیاد را اطاعت نمائید عباس علیه السلام در حق آنها نفرین کرده بخدمت امام حسین سلام الله علیه باز شد و آنچه شنیده بود بعرض رسانید امام علیه السلام سر مبارک بزیر افکنده آب در دیدهٔ مبارک بگردانید درانحال از خیمهٔ آنحضرت فریاد العطش العطش کودکان بذروهٔ آسمان رسید حضرت عباس عرض کرد پروردگارا میخواهم بوعدهٔ خود وفا نمایم و این مشک را برای این اطفال پرآب گردانم پس نیزهٔ خود را برداشت و مشک را بر کتف شریف افکند و بقولی عباس را از نالهٔ اطفال طاقت نماند و مشک را با دو سطره برگرفت و نیزهٔ نیز در ربود و بجانب آب فرات روی نهاد و فرمود میروم تا آبی بروی کار آورم یا در دریای خون غوطه در گردیم از اندوه تشنگان برهم بروایت صاحب عوالم چون حضرت عباس اجازت محاربت حاصل کرد بجانب اشرار رهسپار شد آنحضرت مانند کوه بزرگ و قلب مبارکش در ثبات و قرار مانند کوه بزرگ از هیچ چیز از جای خود متحرک نمیشد زیرا که آن بزرگوار شجاع نام آور و دلیر نامدار چون شیر خشمناک از هیچ چیز ترس و وحشت نداشت و در عرصهٔ کارزار و پهنهٔ مبارزان نامدار در طعن تیر و شمشیر آبدار سرآمد دلیران روزگار بود و بروایت ابی مخنف این شعر را که بامضمون است بارجوزه میخواند با دلی هدایت یافته با این قوم قتال میدهم و شر اشرار را از فرزند زادهٔ احمد مختار میگردانم و شما گروه منافقانرا با شمشیر شهریار هندی میزنم تا گاهی که از جنگ و قتال سید و آقای من روی برتابند منم عباس که دوستدار فرزند علی مرتضی که بتائیدات خداوندی مؤیدات میباشم پس با تیغ آبدار بر آن قوم نابکار حمله آورد و ایشانرا بیمین و یسار متفرق ساخته و از آن جماعت همی کشت و بخاک و خون افکند تا خود را بکنار نهر فرات رسانیده موکلان نهر فرات از هر سوی بآنحضرت هجوم آوردند بروایتی دو هزار سوار و دو هزار پیاده موکل آب فرات بودند عباس روی با آن جماعت کرده فرمود ایقوم شما مسلمانید یا کافر گفتند مسلمانیم فرمود در مسلمانی چگونه روا باشد که سگ و خوک و دد و دام و چرنده و پرنده بجمله از این آب بیاشامند لکن شما جگرگوشگان مصطفی و فرزندان فاطمهٔ زهراء سلام الله علیهم را محروم میدارید و از این آب ممنوع میگردانید از تشنگی قیامت براندیشید و از ندامت و خجالت آنروز بخاطر بگذرانید حالا شما اوقات خود را بر لب آب میگذرانید و از حال تشنگان صحرای کربلا خبر ندارید چون موکلان آب فرات اینکلمات را از آنحضرت بشنیدند با پانصد تن پیش تاختند و جناب ابا الفضل را به تیرباران فرو گرفتند آنحضرت چون پدر بزرگوارش حیدر کرار از هجوم ایشان اندیشه مند نگشت و سپر در سر کشید چون شیر نیستان در میان آن روباه منشان بر دوید و همی بزد و بکشت تا هشتاد تن از آنمردم را بخاک هلاک در انداخت و جمعی را متفرق ساخت و تا رسیدن سواران اسب خویشرا بمیان آب در آورد و مشک را

از آب

از آب مملو نمود و دست دراز کرد تا کفی جرعهٔ از آب بیاشامد درانحال عطش امام حسین علیه السلام را در خاطر بگذرانید و فرمود سوگند بخدای تا گاهی که آقای من حسین تشنه باشد هرگز آب نیاشامم پس آبرا از دست مبارک بریخت و از نهر فرات بیرون آمد و اینکه ابو اسحق اسفراینی در نور العین مینویسد حضرت ابا الفضل آب بنوشید و اسب خود را سیراب کرد با دیگر اخبار که در اینباب وارد است موافقت ندارد بالجمله چون سواران برسیدند و آهنگ حرب نمودند حضرت عباس از شریعه بیرون آمد و روی بخیام مبارکه نهاد و این شعر را که بامضمون نزدیک است قرائت فرمود ای نفس بعد از حسین خوار و ذلیل باش و بعد از آنکه او نباشد هرگز نباشی اینک حسین است که شربت ناگوار مرگها و غمها را بچشد و تو میخواهی که آب سرد بنوشی هیهات اینکار و کردار بسی از طریقهٔ دین من و کردار مردم صادق الیقین دور است بروایت صاحب روضة الشهداء حضرت عباس در دفعهٔ نخست چون سواران برسیدند و آهنگ جنگ نمودند از آب بیرون آمد و ارجوزه بخواند مردمان از بیم و هیبت آنحضرت فرار کردند و عباس دیگر باره اسب در آب راند و همچنان هزار سوار بآنحضرت حمله آور شدند و حضرت عباس بهر سوئی که روی کردی مردم برمیدند تا گاهی که دهنهٔ آبرا از ایشان بگرفت و فرود شد و مشک را پرآب کرد و چنانکه مذکور شد خود آنحضرت آب ننوشید و سوار شد و مشک را بر دوش راست افکند سواره و پیاده لشکر ابن سعد گرد آنحضرت را فرو گرفتند و او را تیرباران نمودند آنحضرت با آن جماعت جنگ میکرد درانحال هیچ اندیشه نمینمود و چون شیر و پلنگ جنگ مینمود و مشک بر کتف مبارک داشت و چندان تیر بر حلقهٔ زره آنحضرت برنشانده بود که مانند خارهای خارپشت بیکدیگر متصل گردیده بود درانحال نوفل بن ازرق و بروایتی ابرص بن شیبان بمعاونت حکیم بن طفیل از کناری کمین برگشاد و دست راست آنحضرترا با شمشیر بینداخت عباس علیه السلام بدان ننگریست و با دست چپ تیغرا برگرفت و بر آنمردم مردود حمله برد و شعر مذکور را بارجوزه بخواند و جمعی را بکشت عمر سعد چون اینگونه شجاعت را بدید تدبیری نمود و بالشکریان خود گفت وای بر شما مشک را به تیر اندازی پاره کنید سوگند بخدای اگر حسین از این آب بنوشد همه شما را تباه گرداند کمر ببندید وی شجاع دلیر و فرزند شجاع مبارز علی بن ابیطالب میباشد آنمردم بداندیش از هر طرف بر آنحضرت هجوم کردند و آن یکتاز میدان شجاعت با آنحالت بر ایشان میتاخت و از آنان میکشت تا بروایتی یکصد و هشتاد نفر را بسقر سقر رهسپر داشت و همی سعی میفرمود تا مگر آبی بآن تشنه کامان برساند درانحال عبد الله بن یزید شیبانی حمله کرد و دست چپش را نیز بیفکند آنحضرت بروی افتاد و شمشیر را با دندان مبارک برگرفت و بقول صاحب روضة الشهداء مشک را با دندان در پشت کشید و دشمن را بنیروی رکاب از پهلوی خود دور میکرد درانحال تیری بر مشک رسید و بردرید و آب بریخت و آنحضرترا پای رفتن نماند چه از میدان بخیمه با آنحالت شرم میداشت و از صدمت آن دو زخم منکر از اسب بیفتاد درانحال مخذولی نیز با عمود آهن فرق همایونش را بشکافت و جناب ابی الفضل در خاک و خون همی بغلطید و فریاد برکشید یا ابا عبد الله از من بر تو سلام باد و بروایتی عرض کرد ای برادر برادرترا دریاب چون آنصدای ضعیف بسمع شریف رسید دانست که نزدیک عمّ و برادر رفته است آهی سوزناک برکشید و سبک برنشست و روی با آن جماعت کرده ایشانرا متفرق ساخت و چون بر بالین عباس رسید هنوز رمقی در روی بجای بود پس از راه مهر و ملاطفت سر آنسرور را برداشت گرفت و بدست همایون از سر و روی شریفش خون بسترد و او را بجای

خیز

خیر یاد کرد چون خواست آن جسد شریف را بحرم سرای آورد از بسیاری زخم که بر اندام شریفش رسیده
بود و اعضای مبارکش از هم گسیخته حرکت دادن آن بدن شریف ممکن نبود لاجرم او را بر جای گذاشت
و بقولی چون صدای عباس را بشنید فرمود وا اخاه و اعباساه وا مهجة قلباه و چون نعش آنحضرت را خواست
بجانب خیمه ها حمل کند چنان میگریست که همه حاضران از گریستن او بگریه در آمدند و بقولی حضرت عباس راضی
نشد که آنحضرت جسد شریفش را بخیمه برد و عرض کرد چون وعدهٔ آب داده ام و نیاوردم خجل هستم و چون علمدار
سپاه تو بودم اگر از کشته شدن من آگاه شوند جرئت و جسارت ایشان بر تو زیاد شود امام علیه السلام فرمود خداوند
از جانب برادرت جزای خیر دهد که در حال حیوة و ممات او را یاری کردی و از اینست که قبر مطهرش با دیگر شهدا یک
جای نیست و این نیز بر جلالت قدر و عظمت مقام ابا الفضل دلیل است که صاحب ضریح و مرقد محترم و مزار کثیر
البرکات جداگانه است و این چند کرامات و معجزات و قضای حوایج را متضمن میباشد و نیز موافق بعضی روایات
امام حسین این اشعار را که بمضمون نزدیکست در مرثیه عباس بر بالای سرش بخواند ای برادر من ای نور دیده و پارهٔ تن من
تو مرا مانند رکنی وثیق بودی ای فرزند پدر من یاری و نصرت برادر خود را نمودی تا گاهی که خداوندت بجامی سرشار
از شراب خوشگوار بهشت سیراب شاد خواهد گردانید ای ماه درخشنده نوربخش تو مرا یار و یاور بودی در هر مصیبت و سختی
و تنگی روزگار بعد از تو زندگانی دنیا برما خوش و خوب نخواهد افتاد زود است که در بامداد دیگر در بهشت یکدیگر را بنگریم
در این بامداد بملاقات خداوندی که سزاوار حمد و ثنا است کامکار شویم بحضرت خداوند تعالی است شکایت و صبر من
و آنچه می بینم از تنگی و سختی و بعد از خواندن این اشعار بدن عباس را در آنجا گذاشته بخیمه اهل حرم باز شد و در انتقام از
جناب سکینه خاتون و حضرت زینب و سایر زنان اهل بیت و ناله و زاری و سوگواری ایشان شرحی مسطور است که محتاج
بنگارش نیست و ابو اسحق اسفراینی در کتاب نور العین بمبارزت حضرت ابا الفضل و شدت قتال آنحضرت و حایل شدن
لشکر کوفه در میان او و امام حسین و آب فرات و قرائت آنحضرت پارهٔ اشعار را که مطلعش اینست نحن الفواضل نسل
الهاشمیات و حمله آوردن لشکر کوفه بر آنحضرت و کشته شدن جمعی کثیر بدست عباس علیه السلام اشارت کند و گوید
چون مارد بن صدیق آنگونه جلادت و شهامت را از حضرت ابا الفضل بدید جامه بر تن بردرید و چهرهٔ خویش را لطمه
زحمت داد و با قوم خود گفت وای بر شما اگر شما هر یک مشتی خاک برگرفتید و بدو افکندید او را در زیر خاک پنهان میکردید
آنگاه ندا برکشید ای گروه مردمان هر کس را از یزید بر وی بیعتی است و با طاعت او اندر است از جنگ کناری بگیرد که من
مرد میدان این جنگ هستم که گروهی از ابطال رجال را پامال هلاک ساخت شمر بن ذی الجوشن چون این سخن بشنید از روی
استهزا گفت ما دست از قتال برمیداریم و مکتوبی بجانب یزید مینویسیم که تو و برادرت اینکار عظیم را بپای بردی آنگاه
با لشکریان اشارت کرد تا کناری گرفتند مارد با جامهٔ حرب سوار بر اسبی اشقر و نیزهٔ دراز بدست اندر بر آنحضرت روی
کرد چون عباس علیه السلام او را بدید که تنهائی بجانب آنحضرت بیاید مهیا گردید تا مارد نزدیک شد و فریادی سخت
برکشید ای پسر شمشیر از دست بیفکن و اطاعت یزید را پیش گیر چه آنانکه تاکنون بحرب تو آمده اند از در رحمت و رأفت
سیر گشتند لکن دل من از آب رحمت نیاشامیده و هر بزرگی در میدان من حقیر و کوچک افتاده چون تو را خورد سال و خوش
دیدار می نگرم دریغ میخورم که بدست من کشته شوی از شر خویشتن را بهلاکت میفکن همین اشارت برای عاقل کافی است

و من تا بحال جز در حق تو اینگونه گذشت ننموده ام و شعری چند بر طبق همین مضمون بخواند چون حضرت عباس
اینکلمات را شنید فرمود ای دشمن خدا نطقی نیکو کنی لکن هیچ در من اثر نکند آفتاب را باین مزخرفات پوشیدن و دریای
بیپایان را باینکلمات برهم دریدن نتوان و اینکه آرزو میبری که من در دست تو تسلیم شوم سخت بعید است و اما آن
اوصاف حمیده و خصایل ستوده که از من یاد کردی از نژاد و نسب و ذکاء عقل من بعید نیست و هر کس دارای این صفات
باشد البته از چیزی بیم نکند و هیچ امری او را هولناک نگرداند و اما تو ای دشمن خدا و دشمن رسول خدا همانا از فضائل و خصال
ستوده خالی هستی و نیک میدانی که مرا با رسول خدای اتصالی است و غصنی از اغصان این شجرهٔ طیبه هستم و چنین مردم
محکوم امر دیگران نشوند و از تیغ و شمشیر و تیر نهراسند چنانکه پدرم علی علیه السلام از هیچ چیز بیم نداشت و از کثرت قتال
و مقاتل اندیشه بیاورد ما هرگز از مرگ نترسیم و بآنچه وعده نهیم وفا کنیم چون مارد اینکلمات را بشنید مانند باز شکاری بحضرت
عباس بتاخت و اینکار را سهل و آسان می پنداشت عباس درنگ فرمود تا نزدیک شد و نیزهٔ او را بگرفت و چنان بکشید
که نزدیک بود مارد بر زمین بیفتد مارد ناچار نیزه را رها کرد و سخت شرمسار شد آنگاه عباس علیه السلام بدو بتاخت و فرمود
ای دشمن خدای و رسول از خدای امیدوارم ترا بنوک همین نیزه ات بکشد مارد از کلمات هیبت آیات آنحضرت بر خود
بپیچید و چون دیگ زیتون جوش برکشید و عباس بر وی بتاخت و نیزه بر تهیگاه اسبش بنواخت چنانکه از پای درآمد
و مارد بر زمین پیوست و چون جثهٔ جسیم و جسمی ضخیم و هیکلی ثقیل و لئیم داشت او را آن تاب نبود که پیاده با آنحضرت
جنگ نماید از آنطرف چون لشکر پسر سعد و ابطال رجال نگران آنحال شدند در جنبش و جوشش برآمدند شمر ذو الجوشن
بر قوم و عشیرت خود بانگ برزد وای بر شما هر چه زودتر اسبی نزد او برسانید و الا البته کشته خواهد شد غلامی بیا
که صارفه نام داشت مرکوبی بادپیما که طاویه نام داشت بدو برد چون مارد ملعون آن مرکب را بدید چون شتری مست فریادی
عظیم برآورد ای غلام پیش از آنکه دچار داهیه شوم طاویه را برسان غلام شتابان شد لکن عباس علیه السلام چون برق
جهنده و باد وزنده پیشی گرفت و چون شیر درنده تاخت و غلام را بیک طعن نیزه در خاک و خون بغلطانید و طاویه را بگرفت
و بر آن برنشست و مرکب خود را رها کرده و صفوف را درهم شکافته بحضرت امام حسین ع بیامد و چون مارد نگران شد که عباس
بر طاویه سوار شد عقلش پریشان و رنگش زرد و اندامش لرزان گشت و غریوی عظیم برآورد و گفت اسب مرا سوار شد و
با نیزهٔ من بطعن و ضرب مشغول گردید عجب حالی و غریب روزگاریست چون شمر سخن او را بشنید بجانب او بتاخت شد سنان بن
انس نخعی و خولی بن یزید اصبحی و جمیل بن مالک محاربی نیز از دنبال شمر راه گرفتند سواران نیز عنان مرکوبها را سبک و
رکابها را گران کرده با شمشیرهای کشیده بجانب عباس بتاختند امام حسین علیه السلام ندا برکشید ای برادر این مهلت چیست که
بدشمن خدای میدهی با اینکه این مردم لئیم ترا در میان بند حضرت عباس نگران شتاب آنجماعت شد مانند آتش
بار بر مارد بتاخت و فرمود هم اکنون از نیزهٔ آبدارم جامی سرشار بنوشی و تیغی براند و دست مارد را بیفکند و نیزه را از او
برگرفت مارد گفت ای عباس درنگ فرمای و از خون من بگذر تا خادم تو باشم فرمود ترا از هر چه بخواهم آنگاه طعنه عظیم
بروی فرود آورد چنانکه از گوش تا گوش دیگر را ببرید و بهلاکت رسید و از آن پس بر آنجماعت حمله ور شد و همان طور که
بر طاویه سوار بود در میان ایشان جولان داد و در اندک مدتی جمع الکثرت آنجماعت را بازوی شکسته و گریزنده شدند
امام حسین علیه السلام با او فرمود ای برادر بمن استناد جوی تا اینگروه را از تو دور کنم عرض کرد سفری از قضا نیست

و سخنان

وهمچنان جنگ نمود تا سواران بر آنحضرت چیره شدند پس در طلب برادرش حسین علیه السّلام باز شد شمر فریاد بر کشید ای پسر علی بار دیگر از طاویه باز دوشتی واین همان اسب است که برادرت حسن در روز سبط بدان بر آن کوچ فرمود چون عباس بخدمت امام حسین آمد سخنان شمر ملعون را معروض داشت فرمود آری چنین است این طاویه همانست که از ملک ری بود چون پدرت او را بکشت واین اسب برادرت حسن را رسید در یوم سبط مداین بر آن بکوچید وچون طاویه با امام حسین علیه السّلام نزدیک شد سر خود را بسجاده آنحضرت بمالید وچنان آشنائی میداد که گفتی یکروز از آنحضرت دوری نگرفته است بالجمله امام حسین با عباس سلام الله علیهما العبّاس فرمود بحرم اندر شو وداع باز پسین بگذار عباس برفت واو را زوجه ودو تن فرزند بود آنحضرترا بدیدند عرض کردند عطش بر ما سخت شده است فرمود درنگ نمائید در اینحال شنید که حسین میفرماید ای برادر دریاب مرا پس بدانسوی روی نهاد دنگران شد که آنحضرت با آنجماعت جنگ مینماید وسواران بر گردش پرّه زده اند واشانرا از خود دور میکرداند وجمعی از آنجماعت عباس بر آنگروه حمله ور شد واشانرا از آنحضرت بازداشت فرمود ای دشمنان خدای اگر ما را یک نیمه شما جمعیت بود تمامت شما را می کشتیم ودر آنحال که عباس علیه السّلام مشغول حرب بود مردی که او را زرارة بن محارب میخواندند در کمین آنحضرت بر آمد وچون عباس از وی بر گذشت ناگاه بیرون آمد ودست راست او را با شمشیر بیفکند شمشیر آنحضرت بیفتاد عباس با دست چپ برگرفت ورجز مسطور را بخواند وجنگ میکرد وجمعی را مقتول ساخت وعبدالله بن شهاب کلبی نیز بتاخت ودست چپش را بینداخت وآنحضرت شمشیر را بنیروی بازو بر سینه نگاه داشت ورجز سابق الرقم را بخواند وجنگ بداد تا بضرب عمود آهن بر زمین افتاد وندا بر کشید ای برادر ای حسین از من بر تو سلام باد امام حسین بر آنقوم حمله ور شد وحربی سخت بداد وجمعی را بکشت وبر بالین عباس در آمد وآن پیکر شریف را حمل کرده بیاورد ودر میان کشتگان بیفکند وسخت بروی بگریست زنان نیز بیرون آمدند وصدا بناله وگریه برکشیدند چندانکه فرشتگان آسمانرا بگریه در آوردند وامام حسین علیه السّلام ایشانرا بانجام خودشان باز گرداند واینوقت شب در رسید ودر آنچه بافته بودند وبر ایشان رسیده بود حمد وتسبیح خدایرا بگذاشتند معلوم باد اینروایت که از ابو اسحق اسفراینی مسطور شد دلالت بر آن نماید که حضرت عباس پیش از روز عاشورا شهید شده وشهادت آنحضرت بر تمام شهداء مقدم بوده است چه بعد از آن میگوید چون صبح شد حضرت امام حسین علیه السّلام جنگ نمود واصحاب آنحضرت سوار از پس سوار بیامدند وجنگ نمودند تا شهید شدند وآنحضرت کشته ایشانرا حمل کرده در موضع شهدا مینهاد تا گاهی که تمامت مهاجرین وانصار که در خدمتش بودند شهید شدند وجز پسر عم وبرادر زادگان واولاد آنحضرت کسی بر جای نماند وامام علیه السّلام از چپ وراست نگران شد ناصری ومعینی ندید وآن استغاثه وکلمات مذکوره را بفرمود در اینوقت دو پسر چون دو قمر از خیمه بیرون آمدند یکی پسر عباس ودوّم برادرش قاسم ودر این عبارت ابی اسحق محل تأمل است زیرا که مینویسد این دو پسر بیرون آمدند بعد بصیغه جمع عرض کردند لبیک ای مولا اینک ما در حضور مبارکت حاضریم وحال اینکه باید بگوید وهما یقولان نه اینکه وهم یقولون ونیز مینویسد احدهما ابن العبّاس واگر بگوئیم مقصود از برادر او قاسم برادرزادهٔ آنحضرت قاسم بن حسن است با عبارت بعد که مینویسد امام حسین علیه السّلام در جواب ایشان فرمود شما دو نفر را امان کشته شدن والا شما دو نفر کافی است وآن دو نفر عرض کردند یا عمّا بلکه جانهای ما فدای تو است اجازت فرمای تا بمبارزت شویم چنان مینماید که هر دو تن پسر

عبّاس بوده اند وهم چنین مینویسد فقال لهم عند الصّباح امام حسین در جواب آنجماعت فرمود چون صبح شود اجازت میدهم ودیگر پارهٔ از خطاب اشنین بخطاب جمع بر میگردد این نیز مخالف عبارات مذکوره میباشد مگر اینکه گوئیم دو پسر حضرت عبّاس ویکنفر قاسم برادرزادهٔ دیگر امام حسین بیامدند وگاهی آن دو نفر محل خطاب واقع شدند وگاهی هر سه تن این نیز اختلاف دیگر پیدا میکند مگر اینکه قائل بآن شویم که عبارت نسخه در قلم نویسندگان غلط شده است ونیز مینویسد در اینوقت شب در رسید وایشان ببیتوته بودند ومشغول تهلیل وتکبیر واستغاثه بخداوند قدیر گردیدند ومینویسد چون صبح بردمید پسر عباس عرض کرد ای عم اجازت مبارزت بده ودر این عنوان بیک فرزند عبّاس اشارت میکند معلوم باد در این اخبار اخیر که از ابو اسحق اسفراینی وپارهٔ متاخرین مسطور شد بعضی مطالب مذکور است که پارهٔ با عقل وبرخی با نقل مطابق کامل ندارد مثلاً مینویسند عبّاس بعد از آنکه هر دو دست مبارکش بیفتاد با دندان مبارک شمشیر را برگرفت وقرائت اجوزه را فرمود وبا پای مبارک رکاب کشید ودشمن را دفع داد اولاً اگر هر دو دست افتاد البته شمشیر بر زمین میافتد چگونه از پشت اسب شمشیر را بدندان برگرفت واگر بر زمین افتاد وشمشیر را بدندان برداشت چگونه بدون دست بر مرکب بر آمد وبا اینکه شمشیر در دهان مبارک داشت چگونه قرائت رجز نمود وچگونه موافق بعضی اقوال سپر را با دندان بر پشت خویش افکند دیگر آنکه اگر امام حسین ام آنحضرترا حمل کرد در میان شهدا آورد چگونه دیگر باره بدیگر جایش نقل کردند واین ضریح مقدس وگنبد وبارگاه عالی را بر کشیدند دیگر آنکه این جمع کثیر را که ابو اسحق مینویسد بدست آنحضرت شهید شدند ارباب مقاتل مرقوم نداشته اند وخبر که متقدمین بآن اعتنا ورزیده اند شهادتین میباشند دیگر آنکه از بیان ابو اسحق چنان بر میآید که شهادت حضرت عبّاس چند روز قبل از عاشورا روی داده است زیرا که بعد از شهادت حضرت عبّاس میگوید روز دیگر امام حسین علیه السّلام قتال داد ودو فرزندان عبّاس خواستار مبارزت شدند وامام علیه السّلام روز دیگر رخصت داد وبعد از شهادت ایشان میگوید چون آنشب بر گذشت امام حسین آمادهٔ جنگ شد اینخبر نیز مخالف اقوال دیگر است زیرا که از اخبار متقدمین چنان بر میآید که حضرت عبّاس در شب عاشورا در طلب آب برفت وشهید گشت وبعضی گویند روز عاشورا شهید شد وبرخی مینویسند عبّاس الاصغر در شب عاشورا مأمور شد تا آب بیاورد برفت وشهید شد وعبّاس الاکبر روز عاشورا با حضرت امام حسین شهید شد ومیتواند بود بعد از شهادت عبّاس اصغر جناب ابا الفضل علیه السّلام مأمور بآوردن آب شده باشد وآب نیز آورده باشد واز آن پس شهید شده باشد والله اعلم

در بیان سن مبارک حضرت ابا الفضل علیه السّلام وبعضی مراثی که گفته اند وسوگواری امّ البنین

نوشته اند حضرت عبّاس در هنگام شهادت سی وچهار ساله ولقولی سی وپنجساله بوده واز اینخبر معلوم میگردد که بعضی روایات که از پارهٔ کسان رسیده است حضرت عبّاس در ایّام حرب صفین در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بوده واظهار جلادت میفرموده محل وثوق کامل نیست زیرا که در آنوقت هنوز بسن بلوغ بالغ نشده بود امّا ممکن است اگر چنین روایتی از محل معتبری رسیده باشد سن مبارک حضرت عبّاس از سی وپنجسال افزون باشد ودر اوقات صفین بسن جوانان رسیده بوده اگر چه از شجاعت وجلادت بنی هاشم هیچ بعید نیست که از جوانان ایشان کم ادراک سن بلوغ را هم نکرده باشند در میدان محاربت ومقاتلت اظهار جلادت وبسالت نمایند چنانکه حضرت قاسم بن حسن وبعضی دیگر در صحرای کربلا نمودند بالجمله ابو الفرج در مقاتل الطالبین گوید این شعر را در مرثیهٔ ابا الفضل علیه السّلام گفته اند ودر بعضی

کتب

کتب نوشته اند امام حسین علیه السلام در مرثیهٔ آنحضرت بغز بود و قریب باین معنی است میفرماید شایسته ترین
بگریستن بر حال او و مصیبت او جوانمردی است که دیدگان حسین را در کربلا بر خود گریان داشت و این کس برادر
و پسر پدر امام حسین است صلوات الله علیه ابو الفضل عباس است که در راه محبت حسین در خون خود آغشته شد
و در جان خود با وی مساوات ورزید و هیچ چیز او را از قتال کافران باز نداشت و در حضور برادر خود در نهایت عطش
و تشنگی خود برای تشنگان با ابطال رجال دشمن جنگ ورزید و نیز کمیت بن زید اسدی شاعر که راقم حروف شرح حال
او را مشروحا مسطور داشته این شعر را که باین معنی نزدیکست در مرثیهٔ جناب ابو الفضل گوید میگوید دیگر جناب ابو الفضل است
که یاد شیرین انجاعت اسباب شفای نفوس است از هر انتقامی ها گروه زنازادگان و پدر ناشناختگان کاهی که این
حضرت را کشتند کسی را کشته اند که از تمامت مردمی که از آب سحاب کامیاب میشوند کریم تر باشد یعنی از همه اهل جهان اکرم است
از قاسم بن اصبغ مجاشعی روایت کرده اند که در آن زمان که رؤس مطهرهٔ شهدا را بکوفه آوردند در آنمیانه مردی را نگران
شدم که با چهرهٔ تابنده و نیکو بر اسبی سوار و سر جوانی را که بر عذار موی نداشت و مانند ماه شب چهارده مینمود و نشان سجود
بر جبین مبارک داشت بر گردن اسب خود آویخته بیامد و آن اسب هر وقت گردن بر افراختی آنسر بزانوی آن اسب میرسید
و هر وقت سر فرو بیاوردی سر انور بر خاک میکشید از نام آن سوار و آن اسب پرسیدم گفت این سر عباس بن علی بن ابیطالب
و من حرملة بن کاهل اسدی هستم چون روزی چند بر این مقدمه برگذشت دیگر باره حرمله را با چهرهٔ قبیح و دیداری قبیح و روئی
چنان سیاه که گفتی با قیر اندود کرده اند بدیدم گفتم آنروز که ترا دیدم آنچهرهٔ زیبا و با صفا و دیدار گلگون و مجلس آرا که
ترا بود هیچکس را نبود باز گوی چه حال پیش آمد که اینگونه زشت و کریه المنظر شدی حرملهٔ ملعون بگریست و گفت از آنروز
که آنسر برداشتم هر شب چون در بستر راحت استراحت جویم و دیدگانم را خواب در سپارد دو نفر بیایند و هر دو بازو و گریبان
مرا بگیرند و بآتش اندر افکنند تا صبحگاه بسوزم و آنگونه ناله و افغان بر آورم که صدای من گوشزد تمام افراد قبیله شود
و هیچ شبی برنگذرد که مرا رها کنند و آنمطرود بهمان حال سخت دچار بود تا بعذاب ابدی دچار شد راقم حروف حکایت
حرمله را در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام در ذیل حال مختار مرقوم داشته و از این پیش در همین فصل
حکایت شخصی از بنی دارم که سفید روی بود و سیاه گشت و قاتل حضرت عباس بود بهمین تقریب مذکور شد ممکن است هر دو
یکی باشد و شاید دو نفر باشند در مقاتل الطالبین و بعضی کتب مسطور است که چون جناب ام البنین والدهٔ حضرت عباس
و سه پسر دیگر که بشهادت ایشان اشارت شد خبر قتل ایشان را بشنید از شهر مدینه بیرون بیامد و در بقیع غرقد اعتکاف
میورزید و در عزاداری حضرت سید الشهداء علیه السلام و فرزندان خود چنان میگریست و از جگر ناله بر میکشید که در سنگ آهن
رخنه میافکند و از دوست و دشمن و مرد و زن هر کسی بروی میگذشت و آن نالهٔ جانسوز و صیحهٔ جگر دوز و سیلاب اشک و خوناب
سرشک را میدید بگریستن و نالیدن میپرداخت اهل مدینه بر گردش انجمن میشدند و کلمات جانگداز او را می شنیدند و میگریستند
غریب تر اینکه مروان حکم با آنعداوت و سختی دل با خاندان پیغمبر ص با آنجاعت بیامد و آن ناله و زاری را بشنید و چون زن بچه مرده میگریست

بیان مبارزت و شهادت محمد بن
عباس بن علی بن ابیطالب علیه السلام

معلوم باد بعضی کتب مثل کتاب تذکرة الائمة محمد بن عباس بن علی علیهم السلام را در زمرهٔ اسامی شهداء اسلام الله علیهم

یاد

ذکر داست و در کتاب نور العین نیز بشهادت دو پسر عباس علیه السلام که یکی را قاسم گویند و دیگری را نام نبرد اشارت
اشارت نموده است و در روضة الشهداء و انوار القلوب این شهید را محمد بن عباس می نویسند لکن در بیان شهادت او
عنوانی میکند که معلوم میشود محمد بن عباس علیه السلام خواهد بود اگر چه از حضرت عباس دو پسر یکی فضل و دیگری عبید الله
بیشتر مسطور نداشته اند و الله اعلم بالجمله مینویسند محمد در حضور امام حسین علیه السلام ایستاده بود چون آواز عباس بشنید و گریستن
امام حسین علیه السلام را بدید پیاده برانسوی روی نهاد که عباس علیه السلام بیفتاده بود چون بآنمکان رسید و آنحضرت را بدید
که در میان خاک و خون جان بداده است و از جهان فنا برای بقا روی آورده خود را بر روی آن پیکر مبارک افکند و فریاد
و شیون بر گرفت جمعی سوار و پیاده که در آنجا حاضر بودند یکدفعه بروی حمله ور شدند و گوشت اعضای او را ذره ذره و قطعه
قطعه با نوک سنان در ربودند و از این بیان چنان میرسد که وی کودکی بوده است و چون عباس را شهید دید بی اختیار بدوید خود را
بر کشتهٔ او افکنده بدست دشمن ریز ریز شد چه محمد بن عباس چنانکه مذکور شد پیش از قضیهٔ جناب عباس علیه السلام شهید گشت و اگر
زنده بودی او نیز بمیدان میرفت و شهید میگشت و گذشته از اینمطلب چنانکه اغلب مورخین مذکور داشته اند بعد از آنکه تمام
اصحاب امام علیه السلام شهید شدند نوبت با بنی هاشم افتاد چگونه محمد بن انس تا اینوقت بعد از شهادت جمعی از جوانان
بنی هاشم بر جای و نگران دیگران میبود و ابو اسحق اسفراینی در نور العین میگوید چون شب بگران و خورشید آسمان نمایان آمد و
جماعت اشقیا بجانب فرزند خاتم الانبیاء روی آور شدند پسر عباس ع بایستاد و عرض کرد ای عم بزرگوار مرا رخصت مبارزت بده
فرمود بمیدان جنگ بیرون شو بارک الله فیک پس جانب میدان گرفت و این شعر را خواندن گرفت سوگند با خدای اگر شما و
جمعیت شما بانداز ما بود و تن بتن با ما جنگ مینمودید ای شریرترین گروه که در بلاد ساکن هستید و شریرترین جماعتی که فتنه و فساد مینمائید
تمامت شما را در پهنهٔ هلاکت متفرق میساختیم و سرهای شما را چون گوی بمیدان میانداختیم پس از خواندن این شعر بر آنقوم حمله
آور شد و همی بزد و بکشت تا جمعی از سواران کارزار را از فراز اسب بر زمین تباهی نگونسار ساخت مسلم خولانی حکایت میکند که از
یکسوی آنجوان مردی درشت اندام و غلیظ الخلقه بود چون این جلادت و بسالت را نگران شد گفت سوگند با خدای این پسر را
میکشم چه او را شجاعی جنگجوی و دلیری کینه خوی مینگرم گفتم مگر قرابت او را با رسول خدای صلی الله علیه و آله نمیدانی این سخن را اعتنائی
نکرد و بر آن پسر خجسته گوهر حمله ور شد و در اینوقت آنجوان گرم میدان کارزار بود ناگاه آن مطرود چنان ضربتی سخت بر وی
بزد که آن نونهال بوستان ولایت در خون خود غلطان شد و صدا بر کشید ای عم بزرگوار مرا دریاب امام حسین علیه السلام حمله آورد
و آن لشکر خبیث را از وی متفرق گردانید و نزد برادرزادهٔ آزاده شد و دید که در حال جان سپردن و پای بر زمین زدن است
تا برحمت خدای وصول یافت امام حسین علیه السلام بگریست و فرمود گرانست بر عم تو ای برادرزادهٔ من که بدو پناه جوئی و ترا مجیر نگردد
پس جسد او را برگرفت در میان کشتگان افکند ابو اسحق میگوید چون قاسم کشته او را بدید گفت جدائی تو بر من دشوار است و بمیدان
جنگ در آمد و فرمود بعد از وی زندگانی از بهر من نشاید و در اینوقت نوزده ساله بود و این شعر را که باین معنی است قرائت نمود
و از این پس در احوال حضرت قاسم بن حسن علیه السلام و عبد الله بن حسن بهمین تقریب اشعار مذکور و عنادین مسطور شد اما از
بیان ابو اسحق چنان مینماید که قاسم با پسر عباس علیهم السلام برادر بوده اند و در بعضی تواریخ متقدمین نیز بقاسم نامی دیگر سوای قاسم بن حسن
اشارت شده و الله اعلم لکن ابو اسحق در ترتیب روایات و کثرت کشتگان اعدا البته گذارش میجوید که رفیقی در روایت خود ندارد

بیان مبارزت سواد اولاد و امجاد امام حسین صلوات الله و سلامه علیه

در کتب اخبار و احادیث در شمار اولاد امام حسین علیه السلام که در کربلا شهید شدند اختلاف بسیار است و مشهور آنست که سه نفر از پسران آنحضرت یکی جناب علی اکبر بن حسین و دیگر عبد الله بن حسین و دیگر علی اصغر بن حسین علیهم السلام بفوز شهادت برسیدند و در کتاب روضة المناظر میگوید چهار تن از پسران آنحضرت در کربلا شهید شدند چنانکه بخواست خدا هر یک در جای خود مذکور شود لکن در تفحص و تجسس که این بندهٔ فقیر در بسیاری از کتب نموده است این چند تن را از پسران امام حسین علیه السلام شمرده اند و در تذکرة الائمه در زمرهٔ شهدای دشت کربلا محسوب داشته است اوّل علی اکبر دوّم ابراهیم سیّم عبد الله چهارم محمد پنجم حمزه ششم علی هفتم جعفر هشتم عمر نهم زید دهم حسن بن الحسین و ممکن است بعضی از فرزندان امیر المؤمنین ع باشند مثل ابراهیم بن علی یا اولاد امام حسن باشند مثل عبد الله و عمر و غیر ذلک چه اینمقدار اولاد ذکور از حضرت امام حسین سلام الله علیه مسطور ننموده اند و اگر بودند بامام زین العابدین علیه السلام عرض میکردند چرا پدرت این چند فرزندانش قتیل هستند و راقم حروف برای اینکه هیچ اسمی از این اسامی شریفه از درج ساقط نشود و شاید آنکه ساقط بشود نشاید بشود مذکور نمود تا این کتاب از جهة جامعیت انحراف بتجدید و صحت و سقم آنرا علام الغیوب میداند والله اعلم

بیان مناقب و نسب و ولادت جناب
علی اکبر بن الحسین سلام الله علیهما

ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین گوید علی اکبر بن الحسین علیهما السلام را ابو الحسن کنیت بود مادرش لیلی دختر ابی مرة بن عروة بن مسعود بن موسی قطان ثقفی است و مادر لیلی میمونه دختر ابو سفیان بن حرب بن امیه است و میمونه را ام شیبه کنیت بود و مادر میمونه دختر ابو العاص بن امیه است ابو الفرج میگوید معویه بن ابی سفیان در این خبر که محمد بن سلیمان از مغیره با من روایت کرده است چه مغیره گوید روزی معویه در زمان خلافت خود گفت سزاوارترین مردمان با مر خلافت و سریر امارت کیست گفتند تو ای گفت من نیستم بلکه شایسته ترین جملهٔ جهانیان در کار خلافت علی بن الحسین بن علی است که جدش رسولخدا است و شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و حسن منظر و فخر و فخامت ثقیف است میگوید یحیی بن الحسن العلوی و اصحاب ما از جماعت طالبیین گفته اند که علی بن الحسین علیهما السلام که شهید شد مادرش ام ولد بود و آن علی بن الحسین که جد ایشانست مادرش لیلی است و این سخن که ابو الفرج از یحیی حدیث میکند و جماعت طالبیین را بر آن شاهد میگیرد مقرون بصحت نباشد زیرا که بالاتفاق نسل حضرت سید الشهداء علیه السلام از اولاد ذکور جز از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه بر جای نماند و در این مسئله هیچ شک و شبهتی نمیرود و نیز جای سخن نیست که مادر امام زین العابدین دختر یزدجرد پادشاه عجم است و اگر اختلافی هست در نام اوست چنانکه راقم حروف شرح این جمله را در کتاب امام زین العابدین سلام الله علیه مبسوطاً مرقوم داشته است و از اینست که حضرت سجاد علیه السلام را ابن الخیرتین گویند چنانکه همین مطلب نیز در آن کتاب باشارت رفت و در ابتدای فرهنگ جهانگیری و مفاخر فارسیان مذکور است که این شعر مشهور خیرة الله من الخلق ابی ثم امی فانا ابن الخیرتین از حضرت امام زین العابدین است اگر چه این بیت و سایر ابیات آنرا در اغلب کتب تواریخ و اخبار بحضرت سید الشهداء علیه السلام منسوب داشته اند که در روز عاشوراء بار جوزه قرائت فرمود چنانکه از این بعد مشروح گردد و اصح اینست که از حضرت سجاد باشد چه خودش بر این مقصود دلالت کند دیگر چگونه میتوان اقوال یحیی بن حسن علوی را تصدیق کرد و یکجهت عمدهٔ این اشتباه اینست و همانطور که در کتاب آنحضرت مذکور داشتیم چون آنحضرت ام ولدی از کنیزکان امام حسین علیه السلام پرستاری میکرد و امام زین العابدین

بیادی که معمول است او را مادر خطاب میفرمود و مردمان آنانکه بیخبر بودند آن کنیز را مادر آنحضرت میدانستند و از ایرودی بعد از آنکه آن کنیز را امام زین العابدین شوهر داد بعضی معاندین گفتند مادرش را شوهر داده است در حالتیکه ابداً مادر آنحضرت نبود و والدهٔ آنحضرت در حالت نفاس در تولد آنحضرت وفات کرد و ابن جوزی در تذکره میگوید علی اکبر با پدرش امام حسین در کربلا شهید شد و فرزندی از وی بجای نماند و مادرش آمنه دختر ابی مرة بن عروة بن مسعود ثقفی است و مادر آمنه دختر ابو سفیان بن حرب است و علی اصغر که زین العابدین علیه السلام و دارای نسل است مادرش ام ولد بود گمان راقم حروف اینست که سبط ابن جوزی را نیز از همان جهة شبهت رفته است و عجیب اینست که سبط ابن جوزی در آنجا که اسامی شهدای بنی هاشم را مذکور میدارد میگوید علی بن الحسین را که علی اکبر بود شهید کردند و مادر او لیلی دختر مرة ثقفیه بود و ابن صباغ در کتاب فصول المهمه بجای ثقفیه حنفیه نوشته است و نیز ممکن است که ابو بکر بن الحسین را نیز از جملهٔ شهداء نوشته اند و مادرش ام ولد بوده است موجب این اشتباه شده است ابو الفرج در مقاتل الطالبین مینویسد تولد علی اکبر در زمان خلافت عثمان بود و از جدش علی بن ابیطالب علیه السلام و از عایشه بعضی احادیث روایت میفرمود و این خبر نیز بیرون از تامل نیست چه غالب اخبار دلالت بر آن دارد که علی بن الحسین شهید در روز شهادت هیجده ساله و بقول بعضی ده و چند سال از عمرش برگذشته و از اواخر خلافت عثمان تا آنزمان قریب بیست و شش سال برگذشته بود مگر با آن روایت برویم که گفته اند حضرت علی اکبر در زمان شهادت بیست و پنجساله بود و شیخ مفید میگوید علی اکبر در هنگام شهادت ده ساله بود و ممکن است روایت بعضی علماء که آن تمجید و تصدیق معویه در حق علی بن الحسین علیهما السلام در حق امام زین العابدین میباشد بواسطه اینست که علی شهید در زمان معویه خورد سال بوده است و سن مبارک علی شهید را از چهار سال تا بیست و پنجسال نوشته اند اما چون در کلمات مذکوره معویه لفظ ثقیف دارد که همین علی اکبر شهید را خواسته باشد چه از جانب مادر نسب بثقیف میرساند در تاریخ مسطور است که آنچه مردمان میگویند که علی اکبر در کربلا شهید شد غلط است زیرا که چون امام حسین سلام الله علیه را شهید کردند علی اکبر را پس از آن پسری بود ابو جعفر باقر علیه السلام و عمر او بچهار سال رسیده بود و علی اصغر گور کربلا شهید شد مادرش لیلی دختر ابو مرة بن عمرو بن مسعود بن معقب بن مالک بن کعب بن عمرو بن عوف بن قسی میباشد و مینویسد دیگر از فرزندان امام حسین علیه السلام که او را عقب نبوده و مادرش از قضاعه بوده عبد الله اصغر است داود او را در کربلا شهید ساختند و مادر او را در کنار داشت ناگاه تیری از هوا در آمد و بر وجود مبارک او آمد و بدان زخم شهید شد

علی اکبر | و اصح اخبار اینست که هیجده ساله بوده است و در بعضی اخبار وارد شده است که امام زین العابدین علیه السلام در زمان خلافت عثمان متولد شد و در روایت احادیث با آنحضرت انسب است و بحسب سن نیز بزرگتر است و علی اکبر از حیثیت علی اصغر این لقب یافت تا از علی اصغر ممتاز باشد و امام زین العابدین بدون تردید در زمان خلافت امیر المؤمنین صلوات الله علیه متولد شده است اما صاحب تاریخ گزیده حمد الله مستوفی میگوید امام زین العابدین در سال چهل و ششم هجری در مدینه متولد گردید و در این خبر منفرد است بالجمله اخلاق و اوصاف و محاسن و فضایل و مناقب و مآثر و جمال و کمال و منطق و بیان و شمایل و خصال علی بن الحسین صلوات الله علیه از آن برتر است که در حیز تحریر و تقریر اندر آید عجز الواصفون عن صفته دوست و دشمن و موافق و منافق در مفاخر و مآثر آنحضرت متفق القول و متحد الکلمه هستند هیچ شاهدی از آن برتر نیست که مانند معویة بن ابی سفیان عنودی حسود که میگوید در میان من و علی در کار خلافت منازعت افتاد و چون من سزاوارتر بودم بآن مقام فایز شدم و نسبت

متشخص اول آفرینش اینگونه جسارت و جرئت کند و درباره امام حسن اینگونه طغیان ورزد و با امام حسین ع
آن معاملت بورزد لکن در حق شاهزاده هر دو جهان برترین نسل خلیل الرحمن اینگونه سخن نماید و او را در کار خلافت از
خودش لایق تر شمارد و بآن مناقب و مفاخر بستاید و الفضل ما شهدت به الاعداء و بعضی از مدققین نویسندگان
نوشته اند انا اینکلمات معویه در حق جناب علی اکبر اگر چه عشری از اعشار و کمی از بسیار مناقب و مفاخر آنحضرت نیست
اما هر وقت معویه در حق بنی هاشم تمجیدی نموده است مقصودی در آن داشته است و در این کلام نیز چند عنوان
باطل در پیشنهاد خاطر داشت که همی خواست گوشزد مردمان نماید یکی اینکه میخواست بگوید من غرضی ندارم و اگر خلافت را
از حسین علیه السلام و بعد از پدرش علی بن ابیطالب و عمش حسن بن علی سلام الله علیهم روا نداشتم اما از سخن حق نمیگذرم و فرزندش
علی اکبر را سزاوارتر میدانم و این معنی را میدانست که با شعشعه آفتاب امامت و ولایت حسینی اگر از مآثر و مفاخر آن
حضرت بر زبان بگذراند مردمان یکباره با آنحضرت بگروند و از وی بگردند و او را نیز بعد از آنکه خود تصدیق کرده بود
راه عذری نماند و نیز میدانست که امامت بجمال و کمال و لیاقت صورت ظاهر نیست امری است که از جانب خدای
باشد و اگر هزاران این تصدیق و تصویب را در حق علی اکبر نماید آنحضرت در طلب چیزی که حق او نیست برنیاید و اگر حق او
باشد تا پدرش حسین علیه السلام زنده است با او دست دیگر اینکه اهل روزگار را امتحان کرده بود و میدانست طالب مال
و منال این دنیای پر وبال هستند و هر کس رئیس ایشان باشد در تفحص جود و عطای او هستند نه شجاعت و جمال او و زر و سیم
میخواهند بدیگر اوصاف چشم نمیافکنند از این روی باز نمود که از بنی هاشم جز شجاعت چیز دیگر نیست و صفت مطلوب
سخاوت در بنی امیه است با اینکه بنی امیه را سخاوتی نامدار نبود و ابوسفیان بدنائت طبع و بخل مشهور آفاق بود چنانکه
زوجه اش هند از بخل دخت ابوسفیان در حضرت رسولخدای صلی الله علیه و آله شکایت برد فرمود برو و از مال ابوسفیان
آن مقدار که ترا و فرزندانت را کفایت کند برگیر اما تمامت اوصاف حمیده جناب علی اکبر علیه السلام در طلاقت لسان همه
از آباء عظام و اجداد فخام آنحضرت بدو رسیده بود زیرا که سخاوت و شجاعت و حسن و صباحت از جمله صفات مشهوره
بنی هاشم است بالجمله جناب علی اکبر علیه السلام در طلاقت لسان و ذلاقت بیان و شیرینی گفتار و سنگینی رفتار و صباحت رخسار و ملاحت
دیدار و نیکوئی خلق و موزونی خلق و شیم بستوده و خصال حمیده بمقامی پیوست که در تمام روی حتی افراد و آحاد خاندان
رسالت و امامت هیچکس از آنحضرت بحضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله شبیه تر نبود چنانکه مینویسند امیر المؤمنین ع
در منطق برسولخدای شبیه بود و حضرت فاطمه علیها السلام در راه سپردن و حضرت امام حسن از پای تا کمر و امام حسین از کمر تا سر
بحضرت خیر البشر همانند بودند لکن این جوان هیجده ساله و شاهزاده هر دو جهان و فرزند رشید گوشوار عرش یزدان سلام الله
علیه از فرق تا قدم و سایر اوصاف و شیم برسولخدای صلی الله علیه و آله شبیه ترین مردمان بود و از این معلوم میشود که از ابتدای
عالم تا انتهای زمان جوانی باین صورت و سیرت نیامده و نخواهد بود چه اگر جز این بود مظهر تمام رسول نام نگشت و با اینحالت
معلوم میشود حالت مصیبت تا در آنحضرت و اهل بیت رسالت و امامت در شهادت چنین گوهری محمود و اختری مسعود تا چه
میزان بوده است و مقدار شقاوت و قساوت و کفر و نفاق و زندقه و شقاق قتله آنحضرت علیهم اللعنة تا بچه حد ابو الفرج در کتاب
مقاتل الطالبین میگوید از ابو عبیده و خلف الاحمر روایت شده است که این اشعار را در حق علی اکبر بن حسین علیهما السلام گفته اند
و معنی آن نزدیک باین مضمون میباشد هرگز هیچ چشمی و هیچکس خواه بیابانی یا شهری با پای برهنه یا با نعل و کفش مثل علی اکبر را
ندیده است

ندیده است و مانند پسر لیلی که دختر مردمان با حسب فاضل است با آن شرف و شمایل و شیم و مخایل در عرصه جهان نیامده است
و این جوان با این جوانی دنیا را بر دین خود ترجیح نداد و حق را بباطل نفروخت و در کتاب اکلیل المصائب مسطور است که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام علی اکبر را سخت دوست میداشت و عنایت و مهر و عطوفت آنحضرت در حق علی اکبر بدرجه
بود که این اشعار را که ترجمه اش مسطور شد درباره علی اکبر و مدیحه آن شبیه پیغمبر بفرمود و ابن ادریس حلی در کتاب سرائر نیز شعر
مذکور را از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مدح علی اکبر مرقوم داشته است راقم حروف گوید اگر بموافق اغلب اخبار
حضرت علی اکبر علیه السلام در سن هیجده سالگی شهید شده باشد که البته بعد از شهادت جدش امیر المؤمنین متولد شده و ادراک
زمان آنحضرت را ننموده است و اگر بیست و پنجساله شهید شده باشد سه چهار ساله بوده است و در آن صغر سن اینگونه اشعار که
در حق جوانان و جوانمردان رشید سدید باید در حق او بی غرابت نیست ممکن است اگر علی اکبر زمان امیر المؤمنین را ادراک نموده
باشد آنحضرت بواسطه اینکه در همان سن کودکی بر مخایل و مقامات او آگاه بوده است فرموده باشد و اگر گوئیم در حق امام زین
العابدین علیه السلام فرموده است چون مادرش لیلی نیست اشکال دارد صحیح تر اینست که دیگری گفته باشد معلوم باد که علی بن
الحسین شهید علیهما السلام را بعضی علی اکبر و بعضی علی اوسط و بعضی اصغر نوشته اند اما آنانکه اکبر نوشته اند بعضی او را از امام زین
العابدین بحسب سن بزرگتر دانسته اند و این قولی ضعیف است و بعضی گفته اند دو پسر از امام حسین شهید شدند و هر دو علی نام داشتند
و آنحضرت را برای اینکه از آن یک ممتاز باشد علی اکبر گفتند یعنی بحسب شهادت وی از آن دیگر اکبر است اما از امام زین العابدین
اصغر است و آنانکه اوسط دانسته اند از آنست که امام حسین علیه السلام سه پسر خود را علی نام نهاده بود امام زین العابدین
علی اکبر است و این علی بن الحسین پسر لیلی علی اوسط است و اندیگر علی اصغر است و آنانکه این علی شهید را علی اصغر خوانند
برای این باشد که گویند امام حسین را دو پسر علی نام در کربلا حاضر بود یکی امام زین العابدین و آن علی اکبر است و دیگر همین علی شهید
که علی اصغر است و مادرش لیلی است و جنگ کرد و شهید شد و آن کودک رضیع را که امام حسین علیه السلام بمیدان آورد و تیر باو زدند
نامش را علی نمیدانند و آنانکه امام زین العابدین را علی اوسط خوانند گویند امام حسین علیه السلام را سه فرزند علی نام بود علی بن
الحسین شهید علی اکبر است و امام زین العابدین علیه السلام علی اوسط و الطفل رضیع علی اصغر است و آنانکه علی بن الحسین امام
زین العابدین را علی اصغر خوانند قائل بآن هستند که امام حسین علیه السلام را دو پسر علی نام بوده است یکی علی شهید و او اکبر است
و دیگر امام زین العابدین و او اصغر است و ابن ادریس که از مشاهیر علمای اثنی عشریه است علی شهید را علی اکبر و علی اوسط را امام زین
العابدین میداند و شهید اول نیز در کتاب الدروس اینرأی را اختیار کرده است و بکلمات جمعی از مورخین استشهاد نموده است
لکن آنچه مابین علماء مشهور است علی اکبر امام زین العابدین و علی اوسط علی مقتول است و شیخ مفید و جمعی از ارباب مقاتل براین
عقیدت رفته اند راقم حروف را اعتقاد بر آن باشد که امام زین العابدین علیه السلام بحسب سن علی اکبر است و علی شهید علی
اوسط است لکن علی اوسط نسبت بآن طفل رضیع شهید که علی نام داشت علی اکبر است و سبب این اشتباه که در میان اغلب مورخین
و سایر نویسندگان پدیدار شده است همین است و دلیل براین یکی اینست که از امام زین العابدین علیه السلام از روی تعجب و
استعجاب پرسیدند مگر پدرت چند پسر علی نام داشت فرمود پدرم چون پدرش را دوست میداشت پسرهای خود را بنام
مبارک او موسوم میساخت و این خبر دلالت بر آن دارد که سه تن علی نام بوده اند و الا در دو تن استعجابی نمیرود
چنانکه در عرب مرسوم است که غالبا دو فرزند ایشان بیک نام موسوم است

بیان آهنک جنک حضرت علی اکبر ابن الحسین علیهما السلام والصلوة

در وقت شهادت و زمان حرکت این شاهزاده دنیا و آخرت اختلاف ورزیده اند بعضی بر آن عقیدت رفته اند که اول کسی که از بنی هاشم بعز شهادت سعادت یافت علی اکبر سلام الله علیه است و اینروایت مؤید زیارت توقیع حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه است که در اول زیارت میفرماید سلام بر تو ای اول قتیل از نسل بهترین سلیل از سلالهٔ ابراهیم خلیل و ابن اثیر در تاریخ الکامل کوید اول کسیکه از آل ابیطالب در این روز عاشورا شهید شد علی اکبر پسر امام حسین ع است و مادرش لیلی دختر ابی مرة بن عروة بن مسعود ثقفیه است شیخ مفید علیه الرحمة و ابو الفرج و صاحب اعلام الوری و صاحب شرح شافیه ابی فراس و سید بن طاوس و صاحب کتاب تظلم الزهراء و محمد بن جریر طبری و بعضی از مورخین فارسی نوشته اند حضرت علی اکبر اول کسی میباشد که از جماعت بنی هاشم شهید شد لکن جماعتی دیکر از مورخین بر آن عقیدت رفته اند که علی اکبر بعد از تمامت شهدا بنی هاشم جز حضرت سید الشهداء و علی اصغر علیهما السلام شهید کردید و نیز بعضی بر آن رفته اند که عبد الله بن الحسن علیه السلام نیز بعد از آنحضرت شهید شد و ابو مخنف و اعثم کوفی و صاحب عوالم و ابن شهر آشوب و مجلسی اعلی الله مقامه و بعضی مورخین معتبر فارسی نویس شهادت آنحضرت را بعد از شهادت شهدای بنی هاشم مسطور داشته اند و صدوق علیه الرحمة میفرماید بعد از علی اکبر قاسم بن حسن علیهما السلام شهید شد و از آن پس نوبت بشهادت حضرت ابا عبد الله صلوات الله علیه رسید و میکویند اینکه در لسان زیارت توقیع حضرت قائم عجل الله فرجه با مطابق روایتی که از حضرت باقر علیه السلام مروی است که اول کسیکه از فرزندان ابو طالب در آن صحرا شهید شد علی اکبر بود حضرت علی اکبر را اول قتیل از نسل حضرت خلیل شمرده اند برای آنست که در میان شهدای بنی هاشم و اولاد امام حسین علیه السلام که شهید شده اند بر همه تقدم و تفوق دارد و از آنجا که حکم اغلب راست راقم حروف نیز این ترتیب را اختیار کرد بالجمله نوشته اند چون امام حسین علیه السلام نکران شد که از یاران و هواداران او هیچکس بجای نمانده است سلاح جنک برخود بیاراست و آهنک میدان فرمود چون علی اکبر نکران شد که امام علیه السلام ارادهٔ میدان فرموده فرود آمد و بر دست و پای پدر بیفتاد و ببوسید و عرض کرد ای پدر هرکز چنان مباد که یکروز و یکساعت بمانم در جهان باشم روا مدار که مرا در میان این مردم ستمکار بکذاری چندان جنک نمودن خود را بدرنک مسپار تا من جان خود را در قدمت بسپارم و دل پرخون را از اندوه این مردم دون بپردازم و بروایتی چون جناب علی اکبر اهل و عشیرت پدر را کشته و امام علیه السلام را تنها و تشنه در میان لشکر دشمن نکریست نیروی صبوری نیافت و در خدمت آنحضرت عرض کرد جانم فدای تو باد اجازه فرمای تا من نیز از این قوم کین جوئی کنم و جان خود را نثار کردانم و در اسعاف حاجت خویش چندان اصرار کرد تا امام علیه السلام او را اجازت داد مجلسی اعلی الله مقامه در جلاء العیون میفرماید چون عباس علیه السلام شهید شد و از اهل بیت رسالت جز اولاد آنحضرت نماند علی اصغر که یعنی علی اکبر مشهور است و در آنوقت هیجده سال از عمر مبارکش برکذشته و بروایتی بیست و پنجساله بود و آن خورشید فلک امامت در حسن و جمال و فضل و کمال عدیم المثال و بصورت از تمامت مردم برسولخدای شبیه تر بود چنانکه هر وقت اهل مدینه مشتاق لقای رسولخدای میشدند بخدمت آن امامزادهٔ عالی تبار آمده بجمال مبارکش دیده روشن میساختند حمید بن مسلم میکوید من در تمام مردم زمین هیچکس را از علی اکبر برسولخدای شبیه تر ندیدم بالجمله بحضرت پدر والا مقام آمد و آهنک میدان کرد حضرت امام زین العابدین علیه السلام میفرماید چون جناب علی اکبر عازم میدان شد امام حسین صلوات الله علیه آب از دیدکان مبارک

فروریخت

فروریخت و روی بجانب آسمان آورد و عرض کرد بارخدایا تو بر اینقوم کواه باش که فرزند حضرت رسالت و شبیه ترین مردمان در کفتار و صورت و سیرت بآنحضرت بجانب ایشان میرود و ما هر وقت آرزومند لقای پیغمبر تو میشدیم بجمال وی نکران کردیدیم خداوندا برکتهای زمین را از ایشان باز دار و ایشانرا پراکنده فرمای و والیان را از ایشان راضی مکردان چه این جماعت ما را طلب کردند که نصرت نمایند و شمشیر کین بروی ما برکشیدند و چون از اینکلمات بپرداخت بر عمر بن سعد علیه اللعنة بانک برزد ای بدترین اشقیاء از ما چه خواهی خداوند رحم ترا قطع فرماید و هیچ کار ترا بر تو مبارک نکرداند و بعد از من کسی را بر تو مسلط کرداند که ترا در میان جامهٔ خواب سرت را از تن جدا کند چنانکه رحم مرا قطع کردی و قرابت حضرت رسالت را در حق من رعایت نکردی آنکاه باواز بلند این آیت مبارک را که در شان اهل بیت نازل شده و قریب باین معنی است تلاوت فرمود بدرستیکه خدای اختیار فرمود آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان ذریه هستند که بعضی از بعضی میباشند و خدا شنوا و داناست و در بعضی روایات است که چون امام حسین قرة العین خود را در میدان دید آب از دیده روان و روی بقبله دعا کرده کفت بارخدایا کواه باش که این زمان کودکی با اینجماعت بمقاومت میکند که در خلق و خلق از تمامت مردمان برسولخدای شبیه تر است و بروایت ملهوف چون علی اکبر از امام حسین علیه السلام اجازت میدان خواست او را اذن داد و از آن پس نظری بدو بر کشود مانند دیدن و نظر کردن کسی که مایوس باشد آنکاه بکریست و با انکشت سبابه اش بطرف آسمان اشارت کرد و کلمات مذکوره را بکذاشت و نیز در بعضی روایاتست که چون از یاران و هواداران کسی نماند و امام حسین علیه السلام صدای مبارک را باستغاثه برکشید و نصرت خواست فرزند رشیدش علی اکبر علیه السلام آمادهٔ قتال شد و نیز روایت کرده اند که علی اصغر قبل از علی اکبر علیه السلام شهید شد چنانکه بخواست خدا در مقام خود مذکور شود و این روایت بیرون از غرابت نیست والله تعالی اعلم

بیان تحقیق در مطلبی دقیق برای تبصرهٔ مطالعه نمایندکان

معلوم باد که در بعضی کتب مقاتل مثل انوار القلوب و امثال آن شرحی مبسوط از طرز وداع و طراز بدرود حضرت علی اکبر علیه السلام با حضرات اهل بیت و خواهر و برادر و عمه و غیرهم و منع نمودن آنجماعت او را و نپذیرفتن علی اکبر اقوال ایشانرا و بعضی مکالمات مفصلهٔ ایشانرا مرقوم داشته اند و چون بچند دلیل مقرون بصحت نبود مرقوم نکشت یکی آنکه بعد از آنکه حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه برای مزید قرب بحضرت احدیت و تقویت شریعت و شفاعت عاصیان امت و دیکر جهات عدیده که جز خود و خدا بر آن آکاهی ندارد خواست تحفهٔ بس نفیس و ارجمند تقدیم پیشکاه خداوند نماید از جان عزیز خود و عزیزان خود هیچ چیزی را برای آستان معشوق حقیقی عزیزتر نیافت این بود که با کمال شوق و عشق و میل باطن و رغبت قلب اینمتاع کرانبها را برکف دست ارادت کذاشته عاشقانه و والهانه ببازار کربلا و پیشکاه ابتلاء حاضر ساخت و در تقدیم این متاع کرامی چنان شوقمند و آرزومند بود که هیچ سدی سدید و بنیانی شدید و حادثهٔ عظیم و مصیبتی عمیم و بلیتی جسیم مانع اندیشهٔ مبارکش نتوانست شد و روزکار غدار و آسمان کج رفتار هر نمایشی نمود و کزارشی بساخت و سانحه بیاراست جز اینکه بر عشق و شوق تمنای آنحضرت بیفزود فایدتی نبرد و هر نویدی در خدمتش از زید و عمرو بعرض رسانیدند مفید نکشت و هر تهدیدی از آن قوم عنید بدید در شمار چیزی نیاورد و هر کس از یارانش کشته شد آتش عشق در جبین همایونش بیشتر شعله کشید و هر رنج و صدمت و تشنکی و کرسنکی و اندوه و مصیبتی بر وی راه یافت برای ادراک کعبهٔ مقصود وسیلهٔ تازه شمرد و بقا را در عین فنا و کنج را در اصل رنج و راحت را در

کمال

کمال زحمت گرفتاری را عین رستگاری شهادت را مایهٔ سعادت ترک علایق را موجب دریافت حقایق اسیری اهل و عیال و شهادت فرزندان و اقارب و اطفال را اسباب ادراک انوار حضرت ذو الجلال دانند و اول متاع نفیس پربهای این کاروان عرصهٔ پربلا روان مقدس آنحضرت است که بآنمقام میرسد که بخطاب ثار الله بر ما سوی الله تفوق بجوید و این با بهی است که بهای نفس نفیس انبیا و اوصیا از تمامت آفرینش خداوند جل و علا برتر است چه سایر نفوس بطفیل این النفس موجود یافته اند و چون آنحضرت از خود بگذرد و این گذشتن را مایه همه چیز داشتن بداند البته بعد از خودش در میان آن نفوس کریمه هر یک گرامیتر و شریفتر باشد او را برای تقدیم بارگاه الهی با کمال طیب نفس و شوق خاطر مقدم تر خواهد داشت چه هر چه نزدیکتر و محبوبتر باشد بهترین متاع را در حضرتش زودتر معروض دارند و معلوم است در شهدای عرصهٔ کربلا مثل حضرت عباس و حضرت علی اکبر و حضرت قاسم و برادران ایشان علی مقدار مراتبهم العلیه چون بر سایرین تقدم و تفضل دارند برای قربانی پیشگاه یزدانی لایق تر هستند و حضرت سید الشهداء علیه السلام البته برای مزید قرب ایشان و قبول یزدان از صمیم دل و صدق نیت شهادت ایشانرا عین فوز و کمال فیض میداند شاید اندیشهٔ آنحضرت از یک جهت دچار زحمت میشد که مبادا در امر شهادت ایشان بدائی افتد و آن مراتب عالیه و سعادت سامیه فدائی از میان برود و از این روی در انجام این امر نهایت سعی و عجله نیز میفرمود و اگر در صورت ظاهر گاهی فرمایشی میفرمود که خلاف مقصود را گمان میرفت برای این بود که بار تکلیف را از دوش ایشان بردارد و بمیل خود گذارد تا حیا و شرمندگی حجاب ایشان نشود و هر گونه اقدام نمایند باختیار خودشان باشد تا چون بعز شهادت فائز شوند بر اجر و شرف و افتخار و جلالت و ثبات و ایقان ایشان افزوده آید و مردمان نیز مراتب سعادت ایشانرا بهتر بدانند و جهت حق را که با کدام طرفست نیکتر بشناسند و آنجماعت چگونه با آن شوقی که بجهاد و شهادت داشتند و اشارت آنحضرت را واجب فوری میدانستند بوداع زنان و پردگیان سرادق عصمت اشتغال میورزیدند و ایشانرا این مجال و فرصت و جمعیت خیال از کجا بدست میآمد که برای وداع آماده گردند و علاوه بر این لشکر کوفه ایشانرا چنان احاطه کرده بودند که فرصت یکدقیقه راحت جستن نداشتند و دیگر آنکه زنان اهل بیت مثل سایر نسوان جهان نبودند و بر احوال و مقامات و مراتب سید الشهداء آنگونه علم داشتند و طاعتش را بدانگونه فرض میدانستند که دیگران را آنگونه اختیار نبود چنانکه اصحاب خاص آنحضرت بر پاره مقامات و شئونات آنحضرت استحضار داشتند که دیگران نداشتند بلکه لیاقت آنگونه ادراک برای هر نفسی نبود پس چگونه میشود که مادر وهب که تازه مسلمان شده است و همسر آنگونه ترغیب در شهادت و نصرت پسر پیغمبر نماید و پدرها پسران خود را آنگونه تشویق نمایند و سر بسر را گوی میدان عدوان میگردانند چگونه میشود که نسوان خاندان عصمت و طهارت که بر مراتب عظمت امام خود آگاه میباشند و رضای خدا را بر رضای او و رضای او را رضای خدا و سرکشی او را واجب فوری و تخلفش را ارتداد و کفر صرف و موجب غضب و عذاب خدا و پستی رتبه و درجه و هبوط از تمام مدارج رفیعه و خرابی دین و دنیا و آخرت و مهجوری از حضرت رسولخدا و ائمه هدی و منافی غیرت و حمیت میشمارند هرگز در ضمیر ایشان خطور نماید که بباید در مقام منع از شهادت برآید یا اولاد خود را از فرزند رسولخدا عزیزتر خوانند یا در مقام صبر و تمکین و رضا و شکر از مادر وهب فروتر باشند و از سایر اصحاب کبار ناشکیباتر یا کم ارادت تر باشند بلکه ایشان در چنین مقام بالمره علاقهٔ فرزندی را قطع میکنند و مهر مادری را نادیده می انگارند جز وجود مقدس حسینی و نور وجود مبارکش که جمله را در بحر وحدت احاطه کرده هیچ نگران نیستند و جز در طلب رضای او و اطاعت امر او که عین رضا و طاعت خداست در طلب هیچ چیز نیستند و عین سعادت را در کشته شدن فرزند

وقطع

و قطع علاقه و پیوند میدانند و همه میدانستند که از روز ازل نوشیدن جام سعادت سرمدی و ادراک رضوان ابدی بهرهٔ این جماعت شده است و نیکی فرجام و حسن عاقبت و انجام ایشان بادراک این بلیات و مصیبات است و حقیقت هستی در نیستی و کمال بلندی در این پستی است لاجرم (جان بجانان دادن آمد کیششان) سم ناقع شهد نافع پیششان هر که اندر مرگ بیند صد وجود همچو پروانه بسوزاند وجود ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فنای ایشان حیات ایشان و قاتل ایشان زنده کنندهٔ ایشان است و از این برافزون وجود مبارک سید الشهداء موجب احیای زندگانست که عشق و محبت هر کسی با دیگری طفیل عشق و محبت حقیقی اوست چگونه مهر ایشان نسبت بفرزندان و برادران و اقارب خودشان از مهر آنحضرت که اصل مهر و عین عشق و محبت است بیشتر خواهد بود لا والله بعد از مهر و عنایت خداوند باری نسبت بعموم مرئیت هیچکس مهر و عطوفت رسولخدا و ائمه هدی را که در حقیقت پدر آفرینش و روان دانش و جان بینش هستند با آفریدگان خدای که بطفیل وجود ایشان خلق شده اند و خودشان واسطه فیض و کمال ترقی و تربیت هستند نخواهد داشت از اینست که در کتب معتبره و عبارات مصنفین و مورخین و محدثین معتبر هیچ جا اشارتی بعنوان وداع امثال این جماعت با اهل بیت اطهار سلام الله علیهم نیست و همت ایشان و نظر ایشان جز بآفتاب عالمتاب وجود مبارک امام علیه السلام مصروف و مشغول نبود و کثرت شقاوت لشکر ابن سعد و عمله ایشان و تنگی وقت و عدم مجال از آن برتر بود که ایشان در این عوالم سیر نمایند و یاد مهر مادری و پسری در ایشان بیاید چنانکه امام زین العابدین علیه السلام چون ندای استنصار پدر بزرگوار را بشنید بحسب اجابت ارواح تمام موجودات از جای بجنبید و شمشیر برکشید تا در حضرت او شهید شود و بامر مبارک خود آنحضرت سکوت و سکون گرفت و اگر امر امامت نبود سکون و قرار ممکن نبود مگر نه آنست که سپاه ابن سعد اطراف و جوانب ایشان را چنان احاطه کرده بودند که جوانان اهل بیت را جز دفع ایشان مجالی دیگر نبود و آن بزرگواران با آن خستگی و تشنگی و قلت عدد و کثرت عدو مشغول کارزار بودند و بقدر طرفة العینی غفلت نمیتوانستند ورزید و بجای دیگر و کار دیگر نمیتوانستند پرداخت و در موقع کارزار قدری از خیام اهل حرم دورتر می ایستادند و قدم از قدم برنمیداشتند تا مبادا آن مردم شریر بجانب خیام مبارک روی نمایند و بغارت مبادرت گیرند و آنگروه خبیث پیوسته با شمشیرهای کشیده آواز هل من مبارز بفلک میرسانیدند و اینکه بعضی از مصنفین برای حضرت سید الشهداء سلام الله علیه چند فقره وداع مینویسند برای آنست که تا اصحاب و اقارب آنحضرت مشغول کارزار بودند وجود مبارکش بقتال اشتغال نداشت و اصحاب کبارش مشغول جان نثاری بودند و نمیگذاشتند آسیبی بوجود مسعودش راه یابد لکن آنقدرت نداشتند که آن طاغیانرا بمقداری کامل از اطراف خیام دور نمایند اما چون نوبت بوجود مبارک خود آنحضرت رسید و با تیغ انتقام بر آن گروه لئام حمله ور شد و آن جماعت مانند روباه از شیر بهر سوی فرار میکردند و از اطراف خیمها دور میشدند برای آنحضرت مجالی پدید گشت تا با اهل بیت اطهار وداعی فرماید و ایشانرا تسلی دهد تا دیگر باره باز میآمد و جنگ و جدال آغاز میکرد اگر چگونگی حال آنحضرت تأمل شود معلوم میشود

بیان مبارزت حضرت علی اکبر بن الحسین
صلوات الله علیه با سپاه ابن سعد

در کیفیت مبارزت این شاهزاده شجاع دلیر و امامزادهٔ والا نژادهٔ شیرگیر نیز مورخین عظام و محدثین فخام باختلاف سخن کرده اند در ناسخ التواریخ و روضة الاحباب و روضة الشهداء و بعضی کتب دیگر مرقوم است که چون حضرت علی اکبر

از پدر

از پدر بزرگوارش رخصت مبارزت بجست و عازم میدان گشت امام حسین علیه السلام بدست مبارک خود جامهٔ جنگ بر تن فرزند ارجمند بیاراست جوشن وزره عادی بروی بپوشانید ومغفر فولادی بر فرق مبارکش برنهاد وکمربندی از پوست که از علی مرتضی بیادگار داشت بر میانش بربست و بر اسب عقابش برنشست و چون علی اکبر مانند آفتاب تابان وسرو خرامان وموی مشک بیز و چهرهٔ دلاویز روی بافق میدان نهاد و حضرت سید الشهداء نوجوان هیجده سالهٔ خویش را بعرصهٔ بلا و پهنهٔ فنا روان یافت قطرات اشک چون مروارید غلطان بر صفحهٔ چهرهٔ درخشان روان ساخت و سبابهٔ مبارکش را بجانب آسمان برآورد و آنکلمات را که از این پیش مسطور شد بعرض آستان حضرت احدیت رسانید و چون فرزند رشید امام سدیده ساحت آنمعرکه را از نور جمال و شعشعهٔ جبین آفتاب مثال فروزنده گردانید لشکر ابن سعد در آن چهرهٔ تابان و روی درخشان متحیر و مبهوت شدند و جمال رسولخدا را عیان دیدند و با پسر سعد گفتند این کیست که تو ما را بحرب او میفرستی و بروایتی گفتند تو ما را بجنگ پیغمبر میفرستی پسر سعد چون درنگریست و آنحضرت را بر اسب عقاب سوار دید گفت وی فرزند همان حسین است که در شکل و شمایل بحضرت رسولخدای صلی الله علیه وآله مانند است چنانکه مذکور شد دیگران نوشته اند هر وقت اهل مدینه مشتاق دیدار رسولخدا میشدند میآمدند و در روی علی اکبر نگران میشدند و هر زمان شوق استماع کلام پیغمبر را بر خود غالب دیدند بیامدند و سخن شیرین بلاغت آئین حضرت علی اکبر را شنیدند بالجمله علی اکبر با قامتی چون سرو روان و صورتی تازه تر از گل ارغوان مرکب را در پهنهٔ میدان بجولان درآورد و این شعر را که بامعنی نزدیکست بارجوزه بخواند منم علی پسر حسین بن علی از گروهی که جد ایشان پیغمبر است سوگند باخدای که پسر زنا بر ما حکمران نخواهد شد چندان با نیزه با شما جنگ نمایم تا نیزه خم شود و در حمایت پدرم شما را از شمشیر بران میگذرانم قسم بخانهٔ خدا ما به پیغمبر خدا سزاوارتریم و با شما جنگ نمایم و بضرب شمشیر میزنم مانند زدن پسر هاشمی علوی ابو مخنف و صاحب کتاب ینابیع المودة ارجوزهٔ احمد بن الحسن علیه السلام که از این پیش مذکور شد بعلی اکبر منسوب داشته اند که در میدان جنگ بخواند و ارجوزهٔ علی اکبر سلام الله علیه را باندک تحریفی باحمد بن حسن نسبت داده اند و ارباب مقاتل نیز همین ارجوزهٔ علی اکبر را بانواع مختلف مسطور نموده اند مع القصه علی اکبر با روی درخشان و تیغ سرافشان در وسط میدان بایستاد و مبارز طلب کرد بروایت صاحب روضة الشهداء هر چند آنحضرت هم آورد بخواست هیچکس در برابر او نیامد و بحرب او رغبت ننمود پس آن شاهزادهٔ هر دو سرای چون خرمن نار بر آنقوم نابکار حمله ور شد و از یمین و یسار و قلب و جناح بر سپاه مخالف بتاخت و با نور دیدار پیغمبری و برق شمشیر حیدری و شعشعهٔ مهر خاوری شور از ایشان برآورد و چندان مقاتله نمود که آنگروه انبوه بستوه آمدند و چنانکه اغلب نویسندگان نوشته اند با شدت تشنگی و خستگی هشتاد تن را بقولی یکصد و بیست تن را از پای درآورد غلغله و ولوله در میان آن لشکر درانداخت و شجاعان قوم را بهر سوی پراکنده ساخت و چنانکه نوشته اند لشکر کوفه از کشتن آن شاهزادهٔ آزاده پرهیز مینمودند و چون روباه از چنگ شیر شرزه فرار میکردند و آنحضرت در میدان کارزار همان میکرد که حیدر کرار از ذوالفقار آتش بار مینمود چون چندی بکشت و جمعی بکشت و از هر سوی بتاخت و غبار میدان را بایوان کیوان برافراخت از شدت عطش و حرارت هوا و خستگی اعضاء و کثرت جراحت و سنگینی اسلحه ضعف بروی دست یافت و آنحضرت چون شیر دژآهنگ و پلنگ پرآهنگ از میدان جنگ عنان برتافت و صفها برشکافت و بحضرت امام حسین علیه السلام بیامد و عرض کرد ای پدر بزرگوار همانا تشنگی مرا کشت و سنگینی جامهٔ جنگ مرا دچار تعبی عظیم نمود آیا بجرعهٔ آبی مرا راه وصول هست تا در مقاتلت دشمنان قوت گیرم و بروایت ابوالفرج علی اکبر بخدمت پدر آمد و عرض کرد ای پدر داد از شدت عطش

نه اینکه آب طلبید بلکه از سختی تشنگی مینالید و اینوقت از اندام نازنینش خون میریخت و آن پیکر همایون چنان مینمود که در پوششی سرخ ملفوف گردیده است امام حسین علیه السلام در وی بنگریست و سخت بگریست و فرمود عزیز بر محمد و بر علی بن ابیطالب و بر من بس گران میآید که ایشانرا بخوانی و اجابت نکنند و بایشان استغاثت جوئی و دادرسی نفرمایند ای پسرک من زبانت را بیاور پس زبان علی اکبر را در دهان بگرفت و بمکید و خاتم مبارکش را بدو داد و فرمود در دهان بگذار و در کام خویش نگاهدار و بجنگ دشمن خود باز گرد من امیدوارم که امروز را بشب نرسانی تا جدت شربتی کافی سیراب نماید که بعد از آشامیدن آن هرگز تشنه نشوی معلوم باد چنانکه از این پیش نیز در ذیل شهادت حضرت قاسم علیه السلام اشارت کردیم آب خواستن حضرت علی اکبر در چنان وقت از پدر بزرگوار با اینکه یقین داشت قطرهٔ آب در تمام خیام مبارکه موجود نیست ممکن است یکی بواسطهٔ آن باشد که از نهایت عطش و شدت اضطرار اینسخن را گفته باشد مقصودش این باشد که آیا مصلحت و حکمتی اقتضا کرده است که برای قوت یافتن بر جنگ دشمنان دین شربتی آب بیاشامم دیگر اینکه خواست در حضرت پدر مکشوف دارد که با این شدت عطش و ثقل اسلحهٔ کارزار و خستگی و ماندگی همچنان جز رزم کفار عزمی ندارد و اگر قوت و قدرتی میطلبد برای جهاد با اعدای دین است دیگر اینکه امام علیه السلام را صاحب معجزه و متصرف در عوالم امکان میدانست شاید خواست بداند مصلحت است که آنحضرت بنیروی معجزه آبی بگلوی خشک او برساند دیگر اینکه مقصود بالاصاله آنحضرت این بوده است که وقت آن شده است که بعنایات و الطاف امامت و ولایت بشربت وصال معشوق حقیقی کامیاب شود و اینست که آنحضرت آنگونه جواب و نوید بدو بداد چنانکه از کلام حضرت علی اکبر که عرض میکند آیا بوصول این آب راهی هست دلیل لطیفی بر اینمطلب است و عرض نکرد آب بمن بده بالجمله بروایت مجلسی علیه الرحمة از حضرت امام زین العابدین حضرت علی اکبر در حملهٔ اول چهل و پنج نفر از آنگروه شقاوت اثر را در سقر مقر داد و بحضرت پدر بازگشت و آنکلمات در میانه بگذشت و بروایت صاحب روضة الشهداء حضرت سید الشهداء فرزند ارجمند را پیش طلبید خاک از لب و دهان او پاک فرمود و انگشتری رسولخدا صلی الله علیه وآله را در دهان وی نهاد تا بمکید و اندکی تشنگی او سکون گرفت دیگرباره روی بمیدان نهاد و این شعر را که بامعنی است بارجوزه بخواند حقایق و دقایق حرب آشکار گشتن و شهادت یافتن محقق گردیده است سوگند بخداوند پروردگار عرش از شما مردمان جدائی نجوئیم تا گاهی که شمشیرهای بران در نیام خود پنهان شود این رجز بخواند و چون تیر شهاب خود را بر آنقوم بزد و از چپ و راست بزد و بکشت و بیفکند و بینداخت و سرنگون ساخت و زمین را از خون آنمردم ملعون گلگون گردانید و تنها بی سر و سرها بی تن و پیکرها بی دست و دستها بی پیکر نمود چندانکه در اینمره شصت تن و بروایتی هشتاد تن بخاک افکند صاحب روضة الشهداء گوید حضرت علی اکبر علیه السلام چهار گیسوی تافتهٔ بافتهٔ مجعد معنبر مسلسل معطر داشت که دو از پیش و دو از پس بینداخت و چون اینگونه دلیری و جنگ آوری بنمود عمر بن سعد آنحال پرآشوب را بدید طارق بن شبث و بقولی طارق بن کثیر را که بشجاعت و خونریزی و فتنه انگیزی مشهور آفاق بود بخواند و گفت بهر سال جایزهٔ بسیار و وجه بشمار از امیر میگیری باید امروز بمبارزت اینجوان هاشمی بیرون شوی و سرش را بمن آوری طارق گفت بر آنشرط بمبارزت او بیرون میروم که نزد امیر شفاعت کنی و حکومت موصل را برای من بستانی عمر بن سعد ضمانت کرد که آنحکومت برایش بگیرد طارق گفت از آن همی ترسم که دروغ گوئی و بر پیمان خود نپائی و من با نوعدهٔ دروغ تو پسر رسول خدا را بکشم و بار حکومت موصل بر دوش نکشم عمر سعد سوگند خورد که از قول خود باز نشوم و بآنچه گفته ام وفا کنم اینک انگشتری مرا بگیر که آن گرو با خود بدار

طارق انگشتری آن پلید را در انگشت خویش کرده بآرزوی امارت موصل جامه جنگ بر تن با عار و ننگ تنگ ساخت و باد غرور در دماغ راه داد و بر مرکبی راهوار برنشست و بمیدان بتاخت و از گرد راه نیزه بجانب علی اکبر حواله کرد آنحضرت بچالاکی و دلیری نیزه‌اش را برگردانید و از کمال شجاعت چنان نیزه بر سینه آن مطرود بزد که دو وجب سر از پشتش بیرون کرد و بقولی بضرب شمشیر آتش بارش بآتش دوزخ رهسپار داشت حضرت علی اکبر اسب عقاب را بر اندام او براند و استخوان اعضای او را درهم شکست برادر طارق چون اینحال را بدید روز روشن در چشمش خیره گردید و بیتاب بشتاب گرفت و بعد از آنکه قدری مصاف بداد از شعله تیغ آبدار فرزندزادهٔ حیدر کرار جانب بئس القرار گرفت پسرش عمر بن طارق چون حال پدر و عم را چنان دید بیطاقت گشت و بمیدان بشتافت علی اکبر او را امان نداد و هم در آن آتش سوزان نیرانش گردانید پسر دیگر طارق که طلحه نام داشت نخواه نخواهی بمیدان بشتافت و چون شعله نار بجانب شاهزادهٔ والاتبار بتاخت در روی گریبانش را گرفت و بجانب خود کشید که از مرکب در افکند علی اکبر دست یلی دراز کرده گردن آن مرد دورا بگرفت و چنان بر پیچید که خورد و درهم شکست [illegible] بهم زینش دور بوده بر زمین برزد غریو از سپاه پسر سعد بچرخ ماه رسید و کار بدانجا کشید که لشکر عمر سعد از هول و هیبت و سطوت و شوکت حضرت علی اکبر بهر جانب پراکنده شدند عمر سعد بر خود بترسید و با مصراع بن غالب و بقولی با بکر بن غانم بانگ برزد که بجنگ این جوان شتاب کن و او را بکش و سرش را نزد من حاضر کن مصراع اسب برانگیخت و شتابان در برابر آن نوجوان رشید حاضر گردید و این مصراع شجاعی نامدار و نامداری بهنه سپار و زورآوری مردم شکار بود پس هر دو تن برهم حمله ور شدند علی اکبر شجاعت از جد و پدر بمیراث داشت چنان نعره برکشید که قلب سپاه بلرزید و بر مصراع بتاخت و با تیغ آبدار نیزهٔ تابدارش را قلم کرد مصراع خواست تا تیغ برکشد علی اکبر بتکبیر خداوند اکبر و تمجید رسول داور زبان برگشود و چنانش تیغی بر سر بزد که با زین بر دو پاره شد و هر دو نیمه‌اش بر زمین افتاد و بقولی ناگاه نزده آن مطرود از زیر بغل بگریخت و علی اکبر چنانش با شمشیر بران بر زیر بغل برزد که بر دو نیم شد و بجانب دوزخ سفر گشت بقول صاحب روضة الشهداء در اینوقت سپاه پسر سعد در خروش آمدند و از هر سوی جوش برآوردند عمر بن سعد حکیم بن طفیل و ابن نوفل را هر یک هزار سوار داده بحرب حضرت علی اکبر علیه السلام روان ساخت ایشان از گرد راه برسیدند و بر آنحضرت حمله آوردند آنحضرت چون شیر خدا ثبات و بیک حمله آن دو هزار سوار را از جای برکند تا قلب لشکر بدوانید و مانند شیر گرسنه که در رمه گوسفندان افتد بیزد و بکشت تا شور در میان سپاه برخواست و آنحضرت دیگر باره بحضور مبارک امام تشرف جسته و از عطش بنالید حضرت فرمود ای فرزند عزیز غم مخور که از حوض کوثر سیراب خواهی شد علی اکبر باین بشارت شاد گردید و دیگر باره عازم جنگ شد

بیان شهادت فرزند رشید حضرت
سید الشهداء علی اکبر سلام الله علیهما

علی اکبر چون آن نوید از پدر بزرگوار بشنید شادان بجانب میدان شتابان شد و یکباره از جان شیرین دل برگرفت و بروضه برین و ملاقات آباء و اجداد طاهرین دل برنهاد و چون نهنگ بلا و پلنگ وغا بر آنقوم بی آزرم و حیا حمله برد از نور جبین مبارک میدان را برافروخت و از نعل مرکب تازی خاک میدان را با ایوان کیوان برافراخت حشمت پیغمبر هیبت حیدر و شجاعت پدر را بنمود و در آن لشکر گران تیغ بران برنهاد و از نهاد ایشان فریاد بر افلاک نهاد لشکر ابن سعد مردود آشوب یوم موعود را نظاره کردند و دل از جان و جان از دل برکندند از یمین و یسار پیاده و سوار با تیغ

آمد و نیزهٔ تابدار و تیر آتش بار بر فرزند ارجمند امام ابرار حمله آوردند و همی زخم از پی زخم بر آن بدن همایون فرود آوردند چندانکه یکباره قوایش کاهش و سستی اعضایش فزایش فزود و بقول مشهور مرة بن منقذ عبدی یا منقذ بن مرة عبدی بر آنحضرت بتاخت و سر راه برگرفت و بضرب تیغ و بروایتی بطعن نیزه آنحضرت را از پای درآورد و بروایتی بطعن نیزهٔ ابن نمیر مطرود آنحضرت بیفتاد و دیگر سواران از چهار جانب بتاختند و هر کس توانست جراحتی بر آن اندام مبارک فرود آورد چندانکه یکباره توانائی از آن پیکر توانا برفت و دست همایون در گردن اسب علاقه کرد بر کوهه زین فرو خفت و عنان اسب را رها ساخت بروایتی آن اسب از میان صفوف لشکر مخالف عبور همیداد و آن سپاه ستمکار بدن شریفش را با تیغ بران قطعه قطعه همی ساختند چون امام حسین علیه السلام فرزند رشید را بآنحال بدید فرمود خداوند بکشد قومی را که ترا کشتند ای پسرک من تا چند اینقوم در حضرت یزدان جرئت میورزند و پردهٔ حرمت رسول را چاک میزنند بعد از تو خاک بر سر دنیا باد و آثار دنیا محو و نابود باد آنگاه روی بدانسوی خیام آورد و با جوانانی که در خدمت آن حضرت بودند فرمود برادر خود را بردارید ایشان آن جسد مبارک را حمل کرده تا بدر آن خیمه که در پیش روی آن قتال میدادند بیاوردند از این روایت معلوم میشود که بعد از شهادت علی اکبر علیه السلام نیز جماعتی از یاران و اقربای امام حسین علیه السلام حاضر بوده اند و بروایتی دیگر چون از کثرت زخم و جراحتی که بر بدن شریف علی اکبر فرود آمد نزدیک بجان سپردن رسید فریاد برآورد ای پدر من اینک جد من رسول خدای صلی الله علیه و آله حاضر است و با جامی سرشار سقایت کرد و شربتی بیاشامانید که هرگز از آن پس تشنه نمیشوم و فرمود ای حسین زود بشتاب و جامی دیگر از بهر تو ذخیره کرده ام تا در اینساعت بنوشی حسین علیه السلام چون فریاد فرزند ناکام را بشنید آنکلمات مذکوره را در نفرین بر آنقوم بفرمود و اسب برجهانید و صفوف لشکر را برهم شکافت و مردم را متفرق ساخته و همی صیحه برزد و علی علی همی گفت چون بر سر آنحضرت رسید پیاده شد و فرزند دلبند را بر سینه مستمند بچسبانید و چهرهٔ مبارک را بر چهرهٔ او بر نهاد علی اکبر چشم برگشود و عرض کرد ای پدر بزرگوار نگرانم که درهای آسمانرا برگشوده اند و حوریان جنت نزدیک آمده اند و جامهای سرشار از شربت بر دست دارند و مرا بسوی خویشتن میخوانند اینک برای آخرت سفر میسازم و خواستارم که این پردگیان بی یار و یاور در مصیبت من چهره نخراشند این سخن بگذاشت و از این سرا رحلت بگذاشت امام حسین ع فرزند رشید شهید سعید را برداشت و بر در سرا پرده بیاورد و بگذاشت و فریاد یا ثمرة فؤاداه و یا قرة عیناه از اهل بیت رسالت برخاست صاحب روضة الشهداء و بعضی مینویسند در روایتی دیگر رسیده است که در آنهنگام که حضرت علی اکبر بر تمام لشکر حمله ور گشت و آن سپاه کینه خواه آن مسجود مهر و ماه را در میان گرفتند آنحضرت از نظر مبارک پدر بزرگوار غائب شد و امام علیه السلام از عقب وی درآمد تا حال فرزند ارجمند را تفحص فرماید و همی فریاد یا علی یا علی بکشید ناگاه صدای علی اکبر برخاست ای پدر مرا دریاب امام ع مرکب بدانجانب براند و آواز درداد یا علی از طرف دیگر آواز برآمد مرا دریاب ای پدر امام حسین سلام الله علیه از پی آواز برفت و او را ندید و آواز داد یا علی جواب نیامد و علت این بود که منقذ بن نعمان ضربتی بر فرق همایونش زده بود و نزدیک بآن بود که از مرکب بیفتد آنجوان رشید [illegible] و سر را بگردن خود نگاه میداشت و یال اسب گرفته عنان بدو گذاشت اسب او را بطرف بیرون برد امام حسین علیه السلام قدری او را به پیچید و علی اکبر از اسب درافتاده اسب بمیدان روی نهاد و از آنطرف چون امام حسین نعره برکشید و جواب نشنید صفوف سپاه را برهم درید علی اکبر را ندید در صحن میدان نظاره فرمود کشته او را نیز نیافت اتفاقاً مرکب امام علیه السلام از حوالی لشکر عمر بن سعد بجانب بادیه روی نهاد هر چند عنانش را میکشید آرام نمیگرفت تا مقداری از معرکه

از معرکه قتال وجدال دور شد وهمی ندای یا علی میکشید وآب از چشم مبارک میبارید در اینجا نظر مبارکش بر اسب علی اکبر افتاد و پسر راندید خواست اسب را بگیرد اسب روی بیابان نهاد امام علیه السلام از دنبال اسب برفت تا بموضعی رسید که اسب ایستاده بود چون نظر فرمود علی اکبر را در خاک وخون خود غلطان دید از اسب فرود شد و نزد فرزند گرامی بنشست ودست همایون بر پیشانی مبارکش بگذاشت علی اکبر دیده برگشود وجمال با کمال ولی خداوند ذوالجلال را بدید عرض کرد ای پدر می بینی فرمود چه چیز می بینم عرض کرد ای پدر در نگر و ببین که جدم رسولخدای صلی الله علیه وآله دو قدح شربت از بهشت در دست دارد یکی بمن میدهد که بنوش ومن عرض میکنم که هر دو را بمن بده که سخت تشنه ام و پیغمبر میفرماید این یکی دیگر را از برای پدرت آماده کرده ام چه او نیز با لب تشنه ودل خسته نزد من خواهد آمد این بگفت و جان شیرین بجان آفرین تسلیم نمود امام حسین علیه السلام او را بر اسب عقاب بسته بدر خیمه آورد و پردگیان سرادق عصمت خروش برآوردند وهر یک در مصیبت آنجوان رشید کلمات سوزناک بگفتند امام حسین علیه السلام نیز میگریست و میفرمود ای فرزند منزل خود را در آنجهان دیدی و بخدمت جد خود رسیدی و شربتهای نوشین نوشیدی و جامهای بهشتی پوشیدی ما را در میان دشمنان بگذاشتی و خود راه بوستانهای عدن و روضه های رضوان برداشتی و صاحب روضة الشهداء در اینمقام از سوگواری شهربانو چندی میگارد و چنان مینماید که شهربانو را مادر حضرت علی اکبر میداند لکن چنین نیست و تحقیق اینمطلب در اول بیان شهادت علی اکبر علیه السلام بگذشت در کتب تواریخ و مقاتل مسطور است که حمید بن مسلم گفت چون علی شهید شد وکشته او را بر در خیمه آوردند زنی را دیدم که چون آفتاب فروزان از خیمه بیرون تاخت واز کمال التهاب واضطراب فریاد واویلاه و وا ثبوراه برکشید وهمی گفت الفرزند دیدهٔ اخیار ای میوهٔ دل افکار الحبیب قلب برادر بزرگوار بعد از آن جسد مطهر آن امام زادهٔ والا تبار را در بر کشید پرسیدم این خاتون کیست گفتند جناب زینب خاتون خواهر امام حسین علیه السلام است ناگاه حضرت سید الشهداء بیامد ودست او را بگرفت و بجانب خیمه باز گردانید وکشته فرزند رشید شهید را برگرفت و در میان سائر شهداء سلام الله علیهم بگذاشت در ارشاد مفید و بعضی کتب معتبره دیگر مینویسند بعد از شهادت حضرت علی اکبر مردی از سپاه ابن سعد که او را عامر بن صبیح نام بود تیری بجانب عبدالله بن مسلم انداخت و بتفصیلی که مسطور شد او را شهید ساخت اما شیخ صدوق علیه الرحمة در امالی میفرماید علی بن الحسین بعد از عبدالله بن مسلم بمبارزت فرمود و ده تن از سپاه ابن سعد را بکشت و بحضرت پدر باز آمد واز عطش بنالید و آنجواب بشنید و بمیدان بازگشت وچهل وچهار تن دیگر بکشت و شهید شد و بعد از علی اکبر قاسم بن حسن علیهم السلام بمیدان تاخت و اینروایت که از حضرت امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش از حضرت امام زین العابدین علیهم السلام منقول میباشد و راقم حروف در کتاب احوال حضرت سجاد علیه السلام مرقوم نمود در شرح شافیه ابی فراس مسطور است که بعد از آن اسب علی اکبر آنحضرت را از میان لشکر اعدا عبور داد و آنجماعت خبیثه آن پیکر شریف را پاره پاره کردند وجان مبارکش نزدیک بپرواز آمد و باواز بلند پدر ارجمند را بخواند و بشارت دیدار مصطفی وکأس اوفی را بداد امام حسین علیه السلام روی بدو آورد و اینوقت جبه خزیکه رنگش مایل بسیاهی بود وعمامه ملکون که از آن اهدی خز بتن بیاورد نجیه بود بر تن مبارک داشت پس فرزند ارجمند را مخاطب ساخت وفرمود اما تو ای فرزند ارجمند من همانا از اندوه وغم دنیا آسایش گرفتی وچه سریع است پیوستن بتو یعنی ما نیز بزودی کشته و بتو پیوسته میشویم و ابن شهرآشوب در مناقب میگوید مرة بن منقذ عبدی بحیلت و تزویر با آنحضرت نیزهٔ بزد و چون امام حسین علیه السلام او را

بدرخیمه

بدرخیمه بیاورد مادرش شهربانو با حالت حیرت و بهت وسرگشتگی و پریشانی در آنحضرت مینگریست و هیچ سخن نمیفرمود واز این روایت معلوم میشود که ابن شهرآشوب نیز مادر علی اکبر را شهربانو میداند لکن با اقوال دیگر نویسندگان موافق نیست چنانکه از این پیش اشارت شد واز این بعد نیز انشاء الله تعالی خواهد شد و ابو اسحق اسفراینی در کتاب نور العین میگوید چون حضرت علی اکبر را آن ضربت بر فرق همایون رسید واز روی اسب بر زمین افتاد در ساعت بنشست وهمی گفت ای پدر اینک جد من و پدر من وجدهٔ من فاطمه است و شهید شد بعد از آن حسین علیه السلام بر آنقوم حمله ور شد وایشان را پراکنده کرده و چنان شمشیر بر شانه قاتل علی اکبر زد که از تنش بگذشت و بر آنقوم بتاخت وایشان را از پیرامون فرزندش دور ساخت در آنحضرت سخت بگریست و فرمود ای پسرک من فراق تو بر من دشوار است و او را بپهلوی کشتگان بیاورد و مادر علی اکبر پریشان و سرگردان بدو مینگریست و میگریست و زینب خاتون ندای وا حبیبا یا ابن اخاه برکشید امام حسین علیه السلام دست هر دو را بگرفت و بخیمه باز آورد و بعد از علی اکبر پسر مسلم بن عقیل روی بعرصه مجادلت نهاد معلوم باد در قضیه شهادت علی اکبر علیه السلام در میان مورخین و محدثین دار باب مقاتل بسی اختلاف و بعضی حکایات نیز مینویسند که متفق علیه نیست و در روایتی که صاحب روضة الشهداء مینماید و صاحب تاریخ الفی وانوار القلوب و بعضی دیگر مصنفات نیز با وی موافق هستند بیرون از غرابت نیست زیرا که لشکر ابن سعد چنان از صحاب حضرت سید الشهداء علیه السلام احاطه داشتند که ابدا هیچکس نمیتوانست از میان ایشان بدیگر جای شود والبته اسب علی اکبر خواه با آنحضرت یا بدون آنحضرت این چند نمیتوانست از میان لشکر بیرون و بعید شود دیگر آنکه امام علیه السلام بر همه چیز واقفست چگونه از کشته فرزند خود بیخبر بماند که باید بر اثر ناله اش رهسپر شود و بخطا افتد یا مرکب آنحضرت برخلاف طاعت رود و آنحضرت را بکشته علی اکبر دلالت نماید وجود مبارک حضرت سید الشهداء علیه السلام بنفس دلالت و عین هدایت دنیا و آخرتست ونیز داستان محاربه آنحضرت با طارق متفق علیه نیست شاید وی همان طارقست که در قصهٔ عبدالله بن حسن مذکور شد ابوالفرج در کتاب مقاتل مینویسد حضرت علی اکبر بکرز جولان همی داد و گرد میدان میگشت تا تیری بدو بیفکندند چنانکه بحلقوم مبارکش رسید وگلوی شریفش را برهم بدرید و آنحضرت در خون خود همی غلطید و با پدر بزرگوار وداع کرد وگفت اینک جد من رسولخداست که ترا سلام میرساند و میفرماید بدیدار ما شتاب کن آنگاه صیحهٔ بزد و بدیگر جهان خرامان شد علیه الرحمة والرضوان سند شیخ مفید رحمه الله رسانیده اند که چون حضرت علی اکبر بدرجه رفیعه شهادت نائل شد امام حسین علیه السلام از فراز نعش فرزند شهید بجانب خیمه باز شد واشک دیدگان همایونش بر چهرهٔ گلگون روان بود واز حالت آن امام ابرار خبر مرگ علی اکبر آشکار میشد جناب سکینه خاتون چون آنحال را بدید عرض کرد ای پدر ترا چیست که مانند کسی هستی که همی خواهد جان از تن بسپارد پس بگریست و عرض کرد برادرم علی اکبر کجاست فرمود ای نیز دم لئیم فرومایه برادرت را کشتند سکینه خاتون فریاد بناله و ندبه برکشید وخواست از خیمه بیرون شود امام علیه السلام او را بگرفت و فرمود ای سکینه ای سکینه از خدای بترس و صبوری پیشه خود ساز عرض کرد چگونه صبر نماید خواهری که برادرش را بکشند و پدرش را تنها گذارند فرمود انا لله وانا الیه راجعون بالجمله جلالت قدر و نبالت رتبت و شجاعت حضرت علی اکبر علیه السلام بدرجه بس رفیع نائل است و در اغلب کتب معتبرین متقدمین مسطور است که آنحضرت با سختی عطش یکصد و بیست نفر را بکشت واز پنجاه و چهار نفر کمتر ننوشته اند مجلسی اعلی الله مقامه بتصریح

ننماید که دویست نفر را بقتل رسانید و این اتفاق اقوال دلالت بر نهایت شجاعت آنحضرت میکند سلام الله علیه

بیان شهادت یکی از فرزندان
امام حسین صلوات الله وسلامه علیه

در کتب تواریخ و اخبار در ذیل شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام مرقوم نموده اند که در اینحال کودکی از سرادق عصمت و جلال بیرون آمد که روئی چون خورشید درخشان داشت و دو گوشواره بگوش او اندر بود و از کمال وحشت و اضطراب و دهشت و انقلاب بجانب راست و چپ نگران بود و گوشوارهای او از نهایت اضطراب و بیم میلرزید ناگاه هانی بن شبث مردود سنگدل مطرود بداب بی کل از لشکر عمر سعد جدا شد و ضربتی بر آنطفل معصوم فرود آورد و او را شهید ساخت و شهربانو مدهوش ایستاده نگران بود و یارای سخن گفتن و حرکت کردن نداشت و در این خبر دو اشکال وارد است یکی اینکه شهربانو در صحرای کربلا نبود دیگر اینکه مادر حضرت سجاد بود و لو زینت این شبهت از آنجهة روی داد است که چون بواسطه علتی که از این پیش اشارت شد که علی بن الحسین شهید را علی اکبر خوانده اند با آنکه حضرت امام زین العابدین از علی اکبر مهین تر است و مادر حضرت سجاد نیز شهربانو است ممکن است بعد از آنکه علی بن الحسین علیه السلام شهید گردید مادرش در کشته او نگران و پریشان مانده و گفته اند علی اکبر شهید شد بعضی کسان که دارای علم و خبر صحیح نبوده اند این علی را با آن علی فرق نگذاشته اند و والده او را بگمان اینکه علی اکبر همان زین العابدین است شهربانو دانسته اند و در السنه خود جاری ساخته اند و بعضی نویسندگان بگمان ایشان اقتفا کرده شهربانو نوشته اند مجلسی اعلی الله مقامه در ذیل این خبر میفرماید مشهور اینست که مادر علی اکبر لیلی دختر ابو مرة ثقفی بود و از روایات معتبره ظاهر میشود که شهربانو در آن دشت محنت و بلا نبود و از آن پیش وفات کرده بود و عجب اینست که بعضی از علمای خبر نسبت باین دهشت و وحشت و حیرت شهربانو را در شهادت علی اکبر میدهد و میگویند مادر آنحضرت بود بعضی از مورخین معتبر نوشته اند که علمای احادیث نسبت اینکودک شهید را مرقوم نداشته اند و آنچه تفحص نموده ام نام او عبدالله ابن الحسین است چه از احادیث و اخبار چنان مستفاد میشود که حسین علیه السلام را پسری عبدالله نام بوده است بعضی گویند علی اصغر را عبدالله نام بوده و علی اصغر لقب اوست میگویند این سخن نیز استوار نباشد چه لازم میشود که علی اوسط و علی اکبر را نیز نام دیگر باشد راقم حروف گوید ممکن است که از پسرهای دیگر آنحضرت باشد چنانکه در بعضی کتب نام این کودک شهید را جعفر بن الحسین علیه السلام نوشته اند و شیخ مفید علیه الرحمة قضیه شهادت عبدالله بن الحسین را قبل از شهادت حضرت عباس علیه السلام مرقوم داشته است

بیان شهادت جناب عبدالله بن حسین بن
علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیهما

مذکور نمودیم که بعضی از مورخین معتبر نام این کودک شهید را که مسطور شد عبدالله دانسته اند لکن چون شیخ مفید و بعضی دیگر در کیفیت شهادت عبدالله بنهجی دیگر روایت آورده اند علیحده مذکور مینماید بالجمله مفید علیه الرحمة میفرماید بعد از شهادت حضرت قاسم بن حسن حضرت امام حسین در پیش خیمه مبارک خود بنشست پسر ارجمندش عبدالله بن الحسین را که طفل بود بیاوردند آنحضرت او را در کنار خود بنشاند مردی مردود از بنی اسد که دلی از سنگ سخت تر و از عاقر ناقه صالح شقی تر بود تیری بر حلقوم مبارک آنطفل معصوم بزد چنانکه او را ذبح نمود امام حسین علیه السلام دست پیش داشت و چون از خون آن بیگناه پر شد بر زمین بریخت عرض کرد پروردگارا اگر نصرت را از آسمان حبس کرده و از ما باز داشته پس آنرا ذخیره خیر بگردان و انتقام ما را از اینگروه

ستم پیشه بجوی و از آن پس آنطفل شهید را برگرفت و پیش کشتگان اهل بیت خود نهاد و میگوید بعد از شهادت این طفل عبدالله عقبه غنوی ابوبکر بن حسن بن علی را نیز بقتل رسانید و از این خبر معلوم میشود که اینطفل پیش از جماعتی از شهدا بقتل رسیده است و نیز معلوم میگردد که چندان کودک نبوده و در کنار آنحضرت می نشسته اما از اینکه مینویسد از تیر آن ملعون ذبح شد یعنی سر مبارکش بریده گشت ممکن است در کنار آنحضرت که او را نشانده اند از کمال ضعف و تشنگی سر شریفش را نمیتوانسته است بعادت طبیعی نگاه دارد و سرش برگشته و حلقوم شریفش نمایان شده و آن تیری بس قوی و چند شعبه و برنده بوده است و بمحض وصول بآن حلقه لطیف آنطفل را ذبح کرده است سبط ابن جوزی در کتاب تذکره خود میگوید عبدالله بن الحسین را بکشتند و مادرش رباب دختر امرء القیس بود و قاتل عبدالله هانی بن ثابت حضرمی علیه اللعنة بود و بعد از آن میگوید علی بن الحسین را صغیر شمردند و او را بکشتند و با این خبر چنان معلوم میشود که عبدالله بن حسین علیه السلام خورد سال نبوده است و غریب اینست که مینویسد علی بن الحسین را کوچک شمردند و شهید ساختند با اینکه علی بن الحسین همان حضرت امام زین العابدین است و آنحضرت را چگونه صغیر میتوان شمرد مگر اینکه این علی بن الحسین غیر از امام زین العابدین باشد و این نیز اشکالی دیگر دارد چه معین است که از اولاد ذکور امام حسین جز امام زین العابدین کسی بر جای نماند و بقای نسل امام حسین منحصر باین فرزند ارجمند است

بیان شهادت جناب علی اصغر بن
حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام

در شهادت این کودک نیز اختلاف بسیار است بعضی از مورخین مینویسند که چون امام حسین علیه السلام ساخته جنگ شد و ناله و ندبه اهل حرم محترم از عرش اعظم بگذشت علی اصغر که هنوز ششماه مدت افزون نداشت از تاب تشنگی و گرسنگی مینالید زیرا که مادرش از شدت عطش شیر در پستان نداشت امام علیه السلام فرمود فرزند من علی را بمن بسپارید تا با وی وداع گویم پس آنطفل را در قماط بیاوردند امام علیه السلام او را بگرفت و ببوسید و فرمود وای بر این قوم در آنروز که جد تو محمد مصطفی با ایشان خصومت کند پس آن طفل را بیاورد و در برابر صف بداشت و بلند ساخت گویا عرض میکرد ایگروه در گنجینه من جز این گوهر بجای نمانده او را نیز بیاورده ام تا در راه تو فدا کنم آنگاه با گروه کوفیان خطاب کرد و فرمود ای شیعیان آل ابی سفیان اگر بگمان شما من گناه کارم میدانید اینکودک را نمیتوان بمعصیتی نسبت داد او را آبی دهید که از شدت عطش در پستان مادرش شیر نخشکیده است از آن گروه مردود سنگدل مطرود هیچکس جواب آنحضرت را نداد اما حرملة بن کاهل اسدی که نه از خدای و نه از پرسش روز جزای بیم و نه در دل رحم داشت تیری بجانب آن کودک پران ساخت چنانکه بر حلقوم شریف علی اصغر علیه السلام بیامد و درگذشت و خون روان گشت امام علیه السلام کف مبارک بزیر آن خون نهاد چون سرشار میشد بجانب آسمان می افشاند حضرت باقر علیه السلام میفرماید از آن خون قطره بجانب زمین نرسید امام حسین سلام الله علیه فرمود چون خداوند سبحان بر اینجمله مصائب نگرانست بر من آسانست بعد از آن عرض کردی پروردگارا قتل طفل من در حضرت تو سهل تر از کشتن بچه شتر صالح نیست اگر امروز فتح و نصرت را بعلت حکمتی از ما باز داشته اینحال و امروز کار را از بهر من ذخیره نیکو گردان و ابن جوزی که از علمای سنت و جماعت است مینویسد در این حال ندائی از هاتفی برخاست الحسین اینکودک را دست بدار که در بهشت از بهر او شیر دهنده مقرر است معلوم باد قضیه کربلا از قضاهای بزرگ عدیم النظیر عالم کیهان و مقدرات بزرگ خداوند جهان و دقایق آن موجب تحیر و تعجب خلق زمین و آفریدگان

آسمانست و برای اسکات مخالفین میگوئیم فرض غیر صریح نمودیم که جناب سید الشهداء سلام الله تعالی علیه بعقیدهٔ
بعضی مردم فاسد العقیده که خمیرمایهٔ ایشان بفساد عقیده و آب بغض و کین و نفاق و شقاق و خصومت آل پیغمبر صلی الله
علیه و آله سرشته است برای اخذ سلطنت و ادراک ریاست تامه و اموال و تجملات دنیویه از مدینهٔ طیبه حرکت و شیعیان بنی
هاشم و شیعیان پاک اعتقاد را با خود بکوچانید و در این مطلب هیچکس از مخالف و مؤالف انکار ندارد که در آن زمان و در آن عصر
جناب سید الشهداء بر یزید و سایر مخالفان من جمیع الجهات برتر و فزونتر و اشرف و اقدم بود و هم چنین در مراتب عقل و علم
و فضل و شجاعت و غیرت تامه و عفت و فتوت و سخاوت و نجابت و اصالت و جلالت و جمیع صفات محموده ذکره کسی
هم سنگ نداشت پس چگونه در حالتی که با جمعی معدود و آهنگ یزید پلید و آن سلطنت قوی و لشکر نامحدود و اثاثیه و آیات عظیمه
سلطانی که بر همه دول روی زمین تفوق و نفوذ داشت راه بر سپارد و ظن قوی میرفت که فتح و ظفر یزید و شکست و خطر آنحضرت را
میباشد با آن بصیرت تامه و حضور در وقعهٔ صفین و غلبهٔ معویه و آن کثرت سپاه امیر المؤمنین و شدت باس و بطش اسد الله الغالب
و آن اصحاب شجاع نامدار جهان که در رکاب مبارکش یک عنان بودند و آن طول مدت مبارزت و بروز و ظهور آن شجاعت و سطوت
حیدری و یاوران او و مع ذلک حرکت ندادن عیال و اطفال خود را بزمین صفین با اینکه همه کس آنحضرت را فاتح و غالب و فیروز
میدانست و معویه بتدبیر خود و تدبیر عمرو بن عاص و ظهور مخالفت لشکریان در هنگام رفع مصاحف و خستگی از طول مدت محاربت
و حاضر نشدن برای جنگ و سیر جو بستن و تسلیم آنحضرت آثار مراد برگشت و چگونه حضرت سید الشهداء روح کل ذی روح فداه که این
اسباب و آلات و ادوات و لشکر گران و تهیهٔ بی پایان را نداشت و آن همه غیرت و فتوت را که داشت رضا بحرکت دادن جمعی زن
و اطفال صغار و کودک شیرخواره در گهواره داد و حال آنکه خودش و جد بزرگوار و مادر و پدرش از شهادت خود و اسیری اهل و
عیال مکرر خبر داده اند و پس از ورود بکربلا گرفتیم خود آهنگ سلطنت و برادران و فرزندان و اصحاب آنحضرت هر یک بفراخور مقام
و تقاضای شان در طلب سلطنت و وزارت و صدارت و امارت و سپه سالاری و حکومت و اموال و ذخایر دنیویه و دارای
شجاعت و دلاوری کامل بودند یا بعبارة کرده بودند که هر یک بعد از غلبه بر یزید و ممالک از بلاد آن مقام و سود مندی بهره ور شوند
و بعد از ورود بکربلا که مکشوف شد بر آنچه طمع دارند نائل نمیشوند بلکه برخلاف مسؤل تقتل و مخاطرهٔ عظیمه دچار میکردند لا جرم از اطراف
امام علیه السلام پراکنده شدند و معدودی قلیل بجای ماندند که بالصراحه معلوم شد که همه شهید میشوند و غلبه با لشکر یزید خواهد بود
برای امام حسین علیه السلام ممکن بود که در طی راه که خبر شهادت مسلم بن عقیل و دو طفل او و شهادت رسول آنحضرت و رشید هجری و عبد الله
بن یقطر برادر رضاعی آنحضرت و مرخص فرمودن ملتزمین رکاب را در منزل قطقطانیه و مکشوف داشتن از اینکه هر کس در رکاب مبارکش
بماند کشته میشود و اسکان و داشتن باز گردانیدن زنان و کودکان را بمدینهٔ طیبه و نجات دادن ایشانرا از اسیری و قتل و غارت و با وجود این
منافاتی با این امر نفرمود و با نهایت قوت و عزیمت در میدان شهادت حاضر شدن و بجنگ ابطال در آمدن فرضا چون وارد کربلا شد
و آنحضرت را از مراجعت از این کربت قرین مانع شدند و برحسب غیرت جبلی آنحضرت که شیعی و سنی و ترسا و یهود و تمام طبقات
اهل عالم او را غیور ترین خلق جهان در امور دینیه و حفظ دین اسلام و احکام قرآن میدانند و تصانیف و تواليف در این امر
بپایان رسانیده اند چگونه رضا میداد که زنان و پردگیان آن حضرت را که اولاد فاطمه زهراء و علی مرتضی و حسن مجتبی و ازواج و اولاد
خود آنحضرت بودند با این حال سختی و شدت و محنت با آن احوال اسیر سازند و منزل بمنزل جمعی از مردم کافر لا مذهب ایشانرا
بمحل حکمرانی پدرش امیر المؤمنین علیه السلام که همه عزیز و گرامی سلطنت آب بوده اند با آن خواری و خفت و آنحضرت حرمان
والم

والم زد از دل و اخبث خلق روزگار ابن زیاد فرزند زن زناکار که از جاکران پدر بزرگوارش خود شان امیر المؤمنین صلوات الله
علیه بود بکوفه و از آن محنت آباد بمملکت شام و شهر دمشق و آن محنتهای بزرگ جهان و ورود بمجلس یزید خبیث و دیدار
آن پلید و صدمات و آیات عدیده مبتلا شوند آیا اگر این حال جز بخواست خدا و پیغمبر خدا و برای حکمتها و مصالح خطیره
که جز خود شان و خالق خود شان بر آن آگاه نیست میبود امام علیه السلام اقدام بسفر نمود بلکه بایستی متصدی امری خلاف شرع
و غیرت و عرف و فتوت بلکه باعث قتل و خون الطفل سه ساله در خرابه دیگران میشد و دیگر اینکه بعد از آنکه لشکر ابن زیاد آنحضرت را
ناچار بمبارزت نمودند و ممکن بود بسبب شدت شجاعت که آنحضرت و یارانش را بود و آن عدم تمایل باطنی مردم کوفه بهمین قدر با بیم
و تردید ایشان در مقاتلت نصرت یابد چنانکه هر یک از اقارب و یاران آنحضرت بمیدان شتافتند با آن شدت عطش که
از تدبیر ابن زیاد بستن راه آب بر ایشان بود جمعی را میکشتند و میگفتند ما میخواهیم شر ایشانرا از آنحضرت و خیام شریفه بگردانیم
تا گاهی که شهید میشدند و کار شجاعت ایشان بجائی رسید که ابن سعد و سرداران سپاه بهراسیدند و بر شکست لشکر خود ترسیدند و بجنگ
مکروه امر کردند و ناچار تیرباران کردیدند و بر منع آب سخت تر شدند و در کمال جلادت بدفاع و مقاتلت در آمدند آیا از مأمور فرمودن
کسانی که بحالت بلوغ نیامده و لم یبلغ الحلم بودند و مکلف بجهاد نبودند و بر حسب ظاهر مجاز فرمودن ایشانرا بجنگاه و کشته شدن
ایشان یا طفل شش ماههٔ شیرخواره خلاف شرع بلکه دخالت در خون ناحق و قتل نفس محترمه و از معاصی کبیره است چه فایده
بدست میآمد با اینکه بمیدان میآمدند و کشته کشته میشدند یا اینکه در آن زمان که مردها را مرخص فرمود بهر کجا خواهند بروند چشم مبارک را
فرو میخوابانند تا خجالت نکشند و بروند و ممکن بود اگر اذن میداد و چشم نمیخوابانید بسیاری بجای بمانند با این صورت بچه سبب این زنان
و اطفال را از کشته شدن و اسیر کردیدن معاف نداشت و آنچه بنظر میرسد اینست که اولا چنانکه در کتب عدیده مسطور است اسامی
این شهداء و اسرا از صغیر و کبیر و مرد و زن در دفتر ازلی تقدیر خداوندی ثبت و ضبط بود دیگر اینکه در انکار و کردار بر حق بودن
آنحضرت و بر باطل بودن آن جماعت شقاوت آیت بلکه کفر و شقاوت و عدم عقیدت و خبث فطرت و طبیعت یزید و ابن زیاد
و سایر مخالفان ظاهر و مبین کردید که با اطفال بیگناه غیر محارب و زنان و پردگیان دودمان پیغمبر صلی الله علیه و آله که عصمت الله
و عصمت الرسول هستند بقتل و اسر پرداختند و در مراتب کفر و شقاق و خصومت با خدا و رسول خدا و اهل بیت طهارت و عصمت
فرو گذار ننمودند و این حال را بر تمام خلق جهان تا پایان جهان مدلل و مکشوف ساختند و بر مظلومیت آنحضرت و کسان آنحضرت
و عدم وفای اهل کوفه و غدر و مکر و کفر مخالفان کوفه و یزیدیان ملعون گواه شدند آیا اجازت خواستن جناب زینب خاتون
سلام الله علیها و اجازه یافتن آن مخدره برای فرستادن دو طفل غیر مکلف غیر بالغ خود را که نه قتال توانستند نه دفاع چه
صورتی جز آنکه مسطور شد دارد و روایت کرده اند که چون آن دو معصوم بدولت شهادت نائل شدند و جد هر دو را بخیمه گاه
نقل کردند و تمام اهل بیت طهارت بیرون تاختند و بندبه و ناله در آمدند جناب زینب حضور نیافت و در پس پرده بماند و این
کردار و ولایت آثار آنحضرت برای آن بود که مبادا بیاید و ندبه و زاری کند و بر ملالت امام حسین علیه السلام بیفزاید و از دیدار خواهر شرمسار
آید و الله اعلم همین قدر باید دانست کار و کردار پیشوایان بحق دین مبین با دیگران یکسان نیست و بر حسب باطن هیچیک از این
شهداء خواه بزرگ یا کوچک یا شیرخوار یا زنان محنت شعار مظلوم نیستند چه همان شیرخوار را که بر حسب معنی از هزاران عالم سالخورده
برتر است در این شهادت که موجب بقای دین خداوند مبین و شریعت انور است در حضرت خدای تعالی بدرجاتی نائل میشوند
که هر درجه از صد هزار شهید شدن برتر است اگر بر حسب معنی کبیر نیستند چگونه امام حسین علیه السلام بر جسد او نماز میگذارد اگر کار و

کردار آنحضرت برحق نبود چگونه اصحاب واولاد آنحضرت تا بآخر آماده شهادت میشدند اگر غیر از این بودی دو نفر
که از اولاد آنحضرت شهید میشدند دیگران کناری میگرفتند وخود را از مهلکه وقتل میرهانیدند جماعت زنان نیز مهیای محنت
اسیری نمیشدند پس بر حسب حقیقت مظلوم آنظالمانی هستند که از کثرت شقاوت فطری بچنین عصیانی بلا غفران اقدام نمودند
که ابا روی نجات ندارند وعذاب سرمدی برخود خریدند وبرخودشان از خودشان چنین ظلمی نمودند تا جاودانی ثابت کردند وشقاوت
خودرا با ان رستخیز بر خلق زمین وآسمان روشن گردانیدند رب لا تزد الظالمین الا عذابا وخسارا وعقابا والعنهم جمیعا

بیان پارهٔ اخباری که در شهادت بعضی از اولاد امام حسین علیه السلام وارد است وتحقیق در این مسئله

معلوم باد از اسامی متعدده فرزندان امام حسین علیه السلام که در بعضی کتب در زمرهٔ شهداء مسطور شده واز اختلاف روایات
که درباب این شهداء در نسخ معتبره مسطور است چنان مینماید که اولاد آنحضرت که بعز شهادت رسیده اند از یکتن و دوتن بلکه
سه چهار نیز بیشترند واکنون برای توضیح این عنوان بپارهٔ روایات مختلفه وعناوین متفاوته لزوماً اشارت میرود در ناسخ
التواریخ گوید امام حسین علیه السلام بدن علی اصغر را با خون شریف او رنگین ساخته وبروایت صاحب شرح شافیه آنحضرت فرمود
پسر کودک من علی را بمن دهید تا با او وداع کنم وانید استا را تا بانجا که تیر حرملة بن کاهل اسدی انکودک را در دامان آنحضرت ذبح نموده گوی
میدارد وبعد از آن میگوید امام حسین علیه السلام کف مبارک را از خون پاک آنکودک تا بناک پر میکرد وبآسمان می افشاند
واز آنخون یک قطره بر زمین نرسید آنگاه از اسب فرود شد وبرای آنکودک با بن غلاف شمشیر خود گودالی برآورد بعد از آن بر
انکودک نماز بگذاشت واورا مدفون ساخت واین قضیه را بعد از کشته شدن آنطفل که گوشواره برگوش بود وسخت
اضطراب داشت مینویسد وبعد از این عبارت شعری در مرثیه انکودک مذکور میدارد واورا شیرخواره میخوانند واز وضع
خبر که میگوید آنحضرت بر در خیمه بیامد وطفل خود را بخواند ودر حالیکه سواره بود تیری بیامد واورا در دامان آنحضرت ذبح نمود
چنان مفهوم میشود که پسی خورد سال بوده است لکن بتصریح برآنکه شیرخواره بوده یا نبوده نمی نماید اگرچه در لفظ عبارت
صبی مذکور است لکن از آنجا که مینویسد حضرت بروی نماز گذاشت چنین میرسد که چندان کودک نبوده واز آنجا که مینویسد
با بن غلاف شمشیر خود از بهرش حفرهٔ برآورد معلوم میشود که بسیار خورد سال وکوچک اندام بوده است اگرچه اولاد
امام علیه السلام با دیگر کسان تفاوت دارند ونماز امام برایشان صورتی دیگر دارد ودر روایت مفید این بود که آنحضرت
عبدالله پسر خود را بخواست واورا ابوسید وانکلمات مسطوره را بگذاشت وآنطفل در دامان آنحضرت بتیر حرمله شهید شد
الی آخر الخبر واز این خبر میرسد که آنطفل بپای خود آمده است وابو الفرج در ذیل روایت خود میگوید عبدالله بن الحسین که
مادرش رباب است روزیکه شهید شد صغیر بود وابی مخنف از حمید بن مسلم روایت میکند که حسین علیه السلام پسر را بخواند
واورا در دامان خود بنشاند وعقبة بن بشر تیری بیفکند واورا ذبح نمود ونیز صاحب عوالم بروایت دیگر میگوید که امام حسین
علیه السلام را در کربلا طفلی صغیر بود تیری بیامد ودر حلقومش جای کرد الی آخر الخبر میگوید پس از شهادت آنطفل امام حسین
برخواست وبر اسب خود برنشست وبمیدان قتال روی کرد ودر احتجاج طبرسی مسطور است که چون آنحضرت تنها شد
ودر خدمتش جز فرزندش علی بن الحسین یعنی امام زین العابدین علیه السلام وپسر دیگر که شیرخواره بود وعبدالله نام
داشت هیچکس بر جای نماند آنطفل را بگرفت تا با وی وداع گوید ناگاه تیری بیامد ودر گلوی طفل نشست واورا بکشت الی آخر الخبر

ونیز

ونیز ابو مخنف گوید چون علی اکبر شهید شد امام حسین روی با م کلثوم آورد وبا و فرمود میخواهم من وصیت میکنم
ترا ای برادرزادهٔ صغیرم که با وی نیکوئی شود چه او طفلی است صغیر و شش ماه از عمرش برگذشته است ام کلثوم عرض کرد ای برادر
این طفل سه روز است آب نیاشامیده شربتی آب برایش طلب فرمای فرمود او را بمن آور پس طفل را بگرفت واورا
بسوی آنقوم بدکیش برافراشت وفرمود القوم برادر من واولاد من ویاران مرا کشتید واکنون جز این طفل باقی نمانده
واز تاب تشنگی در التهابست او را شربتی آب بیاشامانید در آنحال که آنحضرت آنجماعت را مخاطب فرموده بود تیری
زهر دار سه شعبه با نطفل روانداشتند چنانکه آنطفل را گوش تا گوش ببرید میگوید بعضی گفته اند قدامة العامری این تیر را
بیفکند امام حسین علیه السلام خون آنطفل بیگناه را بکف مبارک میگرفت وبهوا میافکند وعرض میکرد بار خدایا
من ترا بر این قوم گواه میگیرم چه ایشان میخواهند از ذریهٔ پیغمبر هیچکس باقی نماند آنگاه امام حسین علیه السلام آنطفل را در آنحال
که خون شیر نعش بر سینه مبارک آنحضرت میریخت باز گردانید وبام کلثوم بسپرد وام کلثوم در میان خیمه گذاشت وبر وی
بگریست واین شعر را یا رب لا تترکنی وحیدا که از این بعد مذکور میشود بخواند واز آن پس با زنان وپردگیان حرم جلالت وداع
فرمود وبروایت دیگر حضرت زینب آنطفل را بیاورد وعرض کرد ای برادر این طفل تو است که سه روز است آب نچشیده است
الی آخر الخبر ودر روایتی دیگر است که چون تیر بیامد وگلوی آنطفل را درهم شکافت آنحضرت بگریست وآنطفل را ببوسید
وچشم مبارک بسوی آسمان برآورد وعرض کرد بار خدایا شاهد باش بر این قوم که شهید کردند شبیه ترین خلق را به پیغمبر تو تا آخر خبر
ودر روایتی از حمید بن مسلم مسطور است که من در لشکر ابن زیاد بودم وبآنطفل که بر دست حضرت سید الشهداء سلام الله علیه بود
وشهید شد نظر میکردم ناگاه دیدم زنی نورانی که نورش نور آفتاب را در تاب میافکند از پردهٔ زنان بیرون آمد گاهی
میافتاد وگاهی برمیخواست ومیگفت واولداه واقتیلاه والهجة قلباه تا بنزد آنطفل آمد وخود را بر روی او انداخت ودختران
چند از خیمه بیرون دویدند وخود را بروی نعش آنطفل شهید انداختند سید الشهداء سلام الله علیه با آنقوم در گفتگو بود
چون نگران شد بهمان حال که بود باز شد ونزد آن زن برفت واورا موعظه فرمود ونصیحت نمود وبمدارا وملاطفت اورا
بخیمه باز گردانید از کسانیکه در اطرافم بودند پرسیدم کیست این زن گفتند ام کلثوم میباشد واندختران دیگر فاطمه وسکینه
ورقیه میباشند ودر روضة الشهداء مسطور است که چون امام حسین اهل بیت را وداع کرده بر مرکب برنشست وعزم
میدان فرمود ناگاه خروشی عظیم بگوش مبارکش رسید از سبب آن بپرسید عرض کردند علی اصغر از تشنگی زاری میکند
وشیر در پستان مادرش خشک شده واینطفل بهلاکت نزدیک شده فرمود اورا نزد من بیاورید زینب اورا برگرفته
نزد پدر آورد امام حسین اورا بگرفت ودر پیش قربوس زین نهاد وآنکلمات بفرمود گفتند بدون اجازهٔ پسر زیاد
شربتی آب بتو نمیدهیم وحرملة ازدی تیری بجانب امام حسین انداخت آن تیر بر حلق علی اصغر نشست واز گلویش بر
بازوی امام بنشست امام تیر را بیرون کشید وخون از حلق او میریخت بدامن پاک میکرد ونمیگذاشت بر زمین رسد
پس روی بخیمه نهاد ومادرش را طلبیده فرمود اینطفل شهید را بگیر که اورا از حوض کوثر سیراب گردانیدند شهربانو خروش
برآورد وخواتین اهل بیت فغان برآوردند وامام حسین بروی منبر گریست میگوید با علی اصغر هفتاد ودو تن بودند که شهید
شده بودند واینوقت با امام حسین جز امام زین العابدین علیه السلام هیچکس جز اهل بیت نماند واز این خبر میرسد که مادر
علی اصغر شهربانو است وبعضی که علی اکبر را شهید را از شهربانو دانسته اند از برای آنست که آنحضرت را کم بحسب سن علی اصغر است

باان

با این علی بن الحسین شیرخواره که بحسب سن اصغر است امتیاز نداده اند با اینکه شهربانو مادر هیچیک نیست و در کربلا حاضر نبوده است از حضرت باقر علیه السلام مرویست که از آنخون قطرهٔ بر زمین نیامد و در بعضی کتب مقاتل و تواریخ مادر علی اصغر را رباب دختر امرء القیس نوشته اند و موافق روایتی که از منتخب ذکر شده است چون عباس علیه السلام شهید شد و سپاه ابن سعد کار را بر اصحاب حسین صلوات الله علیه تنگ نمودند و امام حسین آن ندای مذکور را برکشید و آنکلمات بگذاشت و فرمود آیا کسی نیست که شربت آبی برای این طفل رضیع بیاورد که تاب تشنگی ندارد پس پسر بزرگ آنحضرت برخاست که علی اکبر باشد و آنکودک در آنوقت شش ماهه بود پس علی اکبر عرض کرد ای آقای من من آب میاورم فرمود برو خدای بر تو مبارک کند پس مشک را برداشت و داخل آب شد و مشک را پر کرده بحضرت پدر بزرگوار آورد و عرض کرد ای پدر آب برای کودکان که طلب کردی برادرم را بنوشان اگر چیزی بجای ماند بر من بریز که سوگند بخدای تشنه ام امام حسین بگریست و آنکودک را بر زانوی خود نشاند و مشک را نزدیک دهان او برد چون کودک خواست بیاشامد تیر زهرآلود برسید و بر حلق کودک بنشست و او را ذبح نمود پیش از آنکه آبی بیاشامد پس امام حسین علیه السلام بگریست و آنتیر را بینداخت و بگوشهٔ چشم بآسمان نظر کرد و عرض کرد خداوندا شاهد باش که اینقوم کشتند شبیه ترین خلق را به پیغمبر تو و حبیب تو و این روایت از روایات غریبه است در محن الابرار از شعبی مرویست که چون امام علیه السلام نعش خون آلود فرزند شهید را بجانب خیام مبارک آورد آنحضرت میگریست زنان حرم از صدای گریه آنحضرت بیرون آمدند و آنطفل را کشته دیدند صداها بناله و گریه برکشیدند ام کلثوم آنطفل را بسینهٔ خود برگرفت و صورتش را بگلوی مبارکش آورد و همی گریست و ندبه و زاری نمود و میفرمود بعد از شما از این گروه ظالمان بر ما چه خواهد گذشت وای بسوز دل و تافتگی جگر و کثرت اندوه من در حق طفلی که بخون آغشته شده وای بر مصیبت و حزن من بر پسر شیرخواره که مبتلا دشمنان از شیر باز شد وای بر حسرت و کربت من بر مجروح شدن پلکهای چشم و سوزش احشای من و شعری چند بهمین مضامین در سوگواری از جناب ام کلثوم مسطور داشته و بعضی گویند دیگران کلمات مرثیه آنحضرت را بنظم در آورده نزد بانحال الجناب عصمت مآب گفته اند و اعثم کوفی گوید چون علی اکبر علیه السلام شهید شد حضرت امام حسین علیه السلام تنها بماند و هیچکس دیگر نمانده بود مگر برادرزاده یکساله آنحضرت که عمر نام داشت و نبیرهٔ پسر دیگر او که شیر میخورد آنحضرت اسب بدر خیام زنان راند و گفت آن برادرزاده را بمن دهید تا به بینم او را و وداع کنم آنطفل را بدست او دادند امام حسین علیه السلام او را بنواخت و میبوسید ناگاه تیری بیامد و بر سینهٔ آنطفل بنشست و در حال جان بداد فرمود وای بر اینقوم از خصمی جد من محمد مصطفی پس از اسب فرود آمد و بشمشیر خود گوری بکند و آنطفل را دفن کرد بعد از آنطفل شیرخوار خود علی اصغر را که از تشنگی اضطراب داشت در پیش زین گرفته بمیان هر دو صف آمد و آنکلمات مسطوره بگذاشت تا آخر خبر و از خبر اعثم معلوم شد امام حسین علیه السلام را دو کودک شیرخوار در حریم حرم محترم بوده یکی پسرزاده برادر آنحضرت و معلوم نیست کدام یک از برادران آنحضرت و دیگر پسر خود آنحضرت طبری در تاریخ خود گوید حسین علیه السلام را پسری یکساله بود که شیر میخورد نامش عبدالله بود و گوید مردی از بنی اسد تیری بینداخت چنانکه بر گوش او فرو شد و در همانحال بمرد امام علیه السلام او را از کنار بگذاشت و گفت انا لله و انا الیه راجعون یارب مرا بر این مصیبت شکیبائی ده و از این خبر مفهوم میشود که ممکن است اطفال شیرخواره متعدد بوده اند بعضی یکساله بعضی شش ماهه بعضی پسر خود آنحضرت بعضی نبیرهٔ برادر آنحضرت اکنون با این اختلاف اخبار و اسامی و مقدار اعمار و احوال و عبارات منقوله

شهادت طفل شیرخواره برادرزاده حضرت

از امام

از امام و اهل بیت خیر الانام علیه السلام روشن میگردد که این شهداء صغیر چند تن بوده اند چه اینجمله روایات مختلفه در حق یکنفر و دو نفر نشاید و نیز بروایت معتبره را که نقل احادیث مختلفه نموده اند نشاید معرض بسخت شمرد پس بصواب نزدیکتر اینست که ایشانرا اشخاص متعدده بشماریم چنانکه در شماره اولاد امام حسین علیه السلام نیز از ده تن بیشتر مذکور داشته اند مثل علی اصغر و عبدالله و جعفر علیهم السلام که در کتب مقاتل ایشانرا یاد کرده اند و صغیر و شیرخوار شمرده اند و هم چنین در ذیل اولاد امام ممتحن حسن مجتبی علیه السلام مذکور شد که از اولاد آنحضرت که در کربلا شهید شدند یکی علی اصغر نام داشت والله العالم

بیان مبارزت و شهادت قاسم بن الحسین علیهما السلام بروایت ابن شهرآشوب

ابن شهرآشوب علیه الرحمة در مناقب خود بعد از شهادت جناب اباالفضل العباس سلام الله علیه مینویسد بعد از آن حضرت قاسم بن الحسین سلام الله علیه بمیدان مبارزت بتاخت و این شعر را ان تنکرونی فانا ابن حیدره بارجوزه بخواند و بعد از او حضرت علی اکبر علیه السلام بمیدان بتاخت و این ارجوزه از این پیش در ذیل شهادت عبدالله بن اکبر بن امام حسن علیه السلام مسطور شد که آنجناب در وقت مبارزت قرائت کرد و ابن شهرآشوب این ارجوزه را ان تنکرونی فانا ابن الحسن که بقاسم نسبت میدهند از ارجوزه عبدالله مینویسد و ابن شهرآشوب در ارجوزهٔ حضرت قاسم انی انا القاسم من نسل علی نحن و بیت الله اولی بالنبی و نیز بعد از چند نفر از شهدا میگوید روایت شده است بعد از شهادت جعفر بن علی بروایتی برادرش قاسم بن علی بیرون تاخت و اینشعر را یا عصبة جار علی نبیها بارجوزه بخواند اما در ضربت یافتن او و آمدن امام حسین و آوردن آن پسر را در حالتی که پای بر زمین میزد و کلماتی که میفرماید همانرا گوید که دیگران در حق قاسم بن حسن نوشته اند لکن ابن شهرآشوب یکسان نمینویسد و چنان مینماید که قاسم دو نفر باشند چه در کتب اخبار در ذکر شهادت حضرت قاسم و حالات امام حسین علیه السلام در شهادت او و کلمات آنحضرت مختلف سخن کرده اند که در حق یکنفر نشاید اما بعضی از مصنفین که دارای اطلاع کامل هستند اینروایت را از ابن شهرآشوب علیه الرحمة از روی سهو و نسیان دانسته اند اما وقایع آنروز محنت اندوز باندازهٔ مختلف است که بر هیچ خبری بالصراحه نمیتوان تصدیق و تکذیب نمود مگر آنکه راوی آن مخالف قوم

بیان اسامی فرزندان امام حسین علیه السلام که در کتب اخبار در زمرهٔ شهداء نوشته اند

آنچه از فحص کتب اخبار بر این بندهٔ حقیر عباسقلی سپهر وزیر تالیفات معلوم و مشهود افتاده است دوازده پسر با این تفصیل از متون کتب استخراج نموده است که در زمرهٔ شهدای کربلا بوده اند اول علی اکبر دوم ابراهیم بن حسین سیم عبدالله بن حسین چهارم محمد بن حسین پنجم حمزة بن حسین ششم علی بن حسین هفتم جعفر بن حسین هشتم عمر بن حسین نهم زید بن حسین دهم حسن بن حسین یازدهم قاسم بن حسین دوازدهم ابوبکر بن حسین و در تاریخ گزیده در جمله اسامی هفتگانه پسران آنحضرت عبدالله بن حسین را مرقوم داشته است و در تاریخ الخمیس مینویسد که پسران آنحضرت علی اکبر و عبدالله با آنحضرت شهید شدند و شیخ مفید علیه الرحمة در ارشاد میفرماید شش پسر از آنحضرت شهید شد با اختلافی که در آن نموده اند و ایشان علی اکبر و ابراهیم و عبدالله و محمد و حمزه و علی و جعفر و عمر و زید است و در اینجا نه تن را اسم میبرد لکن چنان معلوم میشود که بعضی از این پسران از امام حسن و امیر المؤمنین بوده اند و بر نویسندگان مشتبه شده است و بنام امام حسین صلوات الله علیه

مذکور

بیان شهادت قاسم بن محمد
بروایت طبرانی

محمد بن جریر طبری در تاریخ خود نوشته است چون اولاد عقیل شهید شدند و پنج تن برادر امام حسین علیه السلام عباس و عبد الله و عثمان و محمد و جعفر برجای ماندند و هیچکس دیگر با امام علیه السلام برجای نمانده بود مگر علی اصغر یعنی زین العابدین که بیمار بود و در خیمه خفته بود در اینوقت قاسم بن محمد کودک بود و ده سال عمر داشت از خیمه بیرون آمد و شمشیر برکشید امام حسین فرمود بازگرد که تو کودکی عرض کرد ای عم بزرگوار بحق پیغامبر خدای که از من دست بدار و پیش رفت از لشکر ابن سعد مردودی حمله کرد و چنان شمشیری بر سر آنکودک برآورد که بر دو نیمه ساخت میگوید آن پنج برادر نیز بیکبار بیرون شدند و لشکر ابن سعد ایشان را اندر گرفتند و بکشتند و از این روایت طبری معلوم شد که این قاسم برادرزاده امام حسین علیه السلام است و پدرش را محمد نام بوده است و مذکور شد آنحضرت را دو برادر بود که یکی محمد بن حنفیه نام داشت و اندیگر را محمد اصغر نام بود که شهید شد اما در کتب اخبار ننوشته اند که از این دو بزرگوار فرزندی در کربلا شهید شده باشد مگر اینکه تأویلی کنیم و گوئیم قاسم بن ابی محمد است و لفظ ابی از قلم کتاب ساقط شده است و کنیت امام حسن ابو محمد میباشد و اگر چنین باشد بصحت نزدیکتر است چه قاسم هم ده ساله بود

بیان شهادت جناب عبد الله بن
حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام

چنانکه مفید و دیگران مینویسند بعد از آنکه نوبت مقاتلت با حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه افتاد و جمعی از اشقیاء بر آنحضرت احاطه نمودند عبد الله بن حسن بن علی علیهم السلام که در اینوقت در میان زنان میزیست و بسن بلوغ نرسیده بود و مراهق نبود چون عم گرامی خود را بآنحال بدید تاب درنگ از وی برفت و از خیمه زنان بیرون دوید و همی تشدد میکرد تا خود را بعم بزرگوار رساند و برفت و در کنار امام حسین علیه السلام بایستاد زینب سلام الله علیها شتاب کرد و خود را برسانید تا او را حبس و منع نماید و از رفتن بجنگ بازدارد امام حسین علیه السلام فرمود عبد الله را باز دار و از جنگ نگاهدار حضرت زینب هرچه خواست او را منع نماید مفید نگشت و عبد الله شدت ورزید و گفت لا والله از عم بزرگوار خود جدا نشوم در اینوقت ابجر بن کعب ملعون شمشیری بجانب امام علیه السلام انداخت عبد الله فرمود وای بر تو ای پسر خبیثه آیا تو عم مرا بقتل میرسانی آنشقی نابکار شمشیر را بعبد الله فرود آورد و بقولی بر امام فرود آورد عبد الله دست مبارک را وقایه تیغ نمود آن تیغ بر دست عبد الله فرود آمده از آن ضربت کاری دست شریفش را قطع کرد چنانکه بر یک پوست آویخته شد عبد الله فریاد برآورد یا اماه ای مادر امام حسین سلام الله علیه آن در یتیم را در آغوش کریم کشیده فرمود ای پسر برادر من صبر کن بر این مصیبت و بلا که بر تو نازل شده است و از بهر خود خیر و خوبی بشمار تا با پدران صالح تو خداوندت وصل کرداند آنگاه امام حسین علیه السلام دستهای مبارک را بلند ساخت و نفرین کرد خداوندا اگر کوفیان را مدتی تمتع داده پراکنده کن ایشان را و اینکلمات را که از این پیش در شهادت عبد الله اکبر بن حسن و قاسم بن حسن علیهم السلام بطور مختلف مسطور شد بفرمود در اینحال حرملة بن کاهل همچنانکه عبد الله در کنار امام حسین بود تیری بسویش پران کرد و آن تیر بر مقتل عبد الله آمد و در گذشت و این تحت احقر تیر زدن حرمله را شیخ مفید مذکور نموده اند ابن اثیر در تاریخ خود

میگوید پسری از کسان امام حسین علیه السلام بیامد و در کنار آنحضرت بنشست و در اینوقت ابجر بن کعب بن ثعلبه با شمشیر کشیده بجانب امام حسین بتاخت و آن پسر دست مبارک را سپر ساخت و دستش از ضرب شمشیر بیفتاد امام حسین او را در آغوش کشید و فرمود ای برادرزاده من بر آنچه بر تو نازل میشود شکیبائی جوی که خدای تو را با پدران طاهرین صالحین خود رسول خدای صلی الله علیه وآله و علی و حمزه و جعفر و حسن علیهم السلام ملحق میکرداند بعد از آن همان نفرین مذکور را در حق آنمردم مطرود بفرمود لکن ابن اثیر نام این پسر را مذکور نمیدارد و میگوید در اینوقت سه تن یا چهار تن بیشتر با امام حسین علیه السلام نمانده بود لکن شیخ مفید میفرماید بعد از عبد الله بن حسن لشکر ابن سعد از جماعت پیاده حمله ورشدند و اصحاب امام علیه السلام را بجمله بقتل رسانیدند تا افزون از سه تن یا چهار تن باقی نماند بالجمله در شهادت عبد الله بن حسن نیز مختلف سخن کرده اند و بعضی روایتی آورده اند که بعلی اصغر یا عبد الله اکبر بن حسن شبیه است واکنون از نگارش اسامی تمام شهدای بنی هاشم سلام الله علیهم فراغت رفت و اسامی ایشان بطوری که در کتب تواریخ و اخبار و احادیث و آثار بنظر آمد مذکور شد و خداوند تعالی بحقایق احوال اعلم است

بیان اسامی شهدای بنی هاشم سلام الله علیهم
که در این کتاب مرقوم شده اند

اسامی شهدای بنی هاشم سلام الله علیهم که در اینکتاب نام ایشان اشارت رفته است بانضمام جناب مسلم بن عقیل محمد بن مسلم ابراهیم بن مسلم عبد الله بن مسلم جعفر بن عقیل عبد الله بن عقیل عبد الرحمن بن عقیل عبد الله بن عقیل عبد الله اکبر بن عقیل محمد بن مسلم موسی بن عقیل عون بن عقیل علی بن عقیل محمد بن ابی سعید بن عقیل جعفر بن محمد بن عقیل احمد بن محمد بن عقیل عون بن مسلم بن عقیل محمد بن عبد الله بن جعفر بن ابیطالب عون بن عبد الله عبید الله بن عبد الله بن جعفر عون الاصغر بن عبد الله عبد الله بن حسن بن علی ع قاسم بن حسن ابو بکر بن حسن احمد بن حسن بشر بن حسن ابو بکر بن علی ع عمر اکبر بن علی عثمان بن علی عون بن علی جعفر بن علی عبد الله اکبر بن علی محمد الاصغر بن علی ابراهیم بن علی عباس الاصغر بن علی عباس الاکبر بن علی محمد بن عباس بن علی فضل بن علی که بعضی او را بجای ابو بکر بن علی نوشته اند علی اکبر بن حسین ع یکی از فرزندان سید الشهدا عبد الله بن حسین برادرزاده شیرخواره حسین علیه السلام علی اصغر بن حسین قاسم بن الحسین ع ابراهیم بن الحسین محمد بن الحسین حمزة بن الحسین جعفر بن الحسین عمر بن الحسین زید بن الحسین حسن بن الحسین ابو بکر بن الحسین قاسم بن محمد عبد الله بن حسن صلوات الله علیهم اجمعین بروایت تاریخ الخمیس برادران آنحضرت علی اصغر و محمد و عتیق و عباس اکبر در خدمتش شهید شدند همانا اسامی که مرقوم افتاد افزون از پنجاه نفر میشود اگرچه در اخبار صحیحه وارد از شانزده تن تا بیست و هفت تن و سی تن رسیده است لکن ممکن است از این شماره بزرگان بنی هاشم را که دارای مراتب فضیلت و تقوی و شجاعت و ایمان کامل بوده اند خواسته باشند نه اطفالی که بسن بلوغ نرسیده یا رضیع بوده اند والبته در این اسامی که در اینجا مذکور شد بعضی مکرر هستند مثلاً فرزند امام حسن را بنام فرزند امام حسین و پسر امیر المؤمنین را بنام اولاد ایشان از عدم علم یا بعلت سهو و نسیان نوشته اند اما در اینکه قریب بچهل نفر بوده اند شاید محل تردید نباشد والله تعالی اعلم زمانیست ممتد و روایاتیست مختلف و مصنفات و مؤلفاتی بسیار و نویسندگانی مختلف الاحوال چگونه میتوان از روی صراحت تصدیق روایتی یا تکذیب حکایتی را نمود مگر وقتی که از اذهان مستقیمه و سلیقه صحیحه دور

واز کمال غرابت از مقام صحت مهجور باشد و مقصود این بندهٔ حقیر در ضبط این اسامی نیز جز این نبود که چون بر حقیقت آن علم صریح نداشت و نمیتوانست بعضی را متروک بشمارد لهذا هر چه تفحص نمود مسطور داشت تا مسؤل نماند حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده میگوید هفده کس از اهل بیت و صد و بیست و چهار تن از شیعه شهید شده بودند در تاریخ الخمیس مسطور است که در آن روز هفده تن از اولاد فاطمه سلام الله علیها شهید شدند و نیز میگوید حسن بصری گفت که شانزده مرد با امام حسین علیه السلام از اهل بیتش شهید شدند که در آن روز در روی زمین مثل و مانند نداشتند

بیان آهنگ میدان فرمودن یکه تاز عرصهٔ کرب و بلا حضرت سید الشهداء سلام الله علیه و شهادت یافتن آنحضرت علیه السلام

فرزند پیغمبر مختار و پسر حیدر کرار شفاعت گر محشر فریاد رس جن و بشر تابع مرضات الهی واصل بفیوضات نامتناهی حاکم نشاتین جناب ابی عبدالله الحسین روح من سواه فداه با زحمت بیداری اغلب آن لیالی خصوصا شب عاشوراء و صدمت آنگونه مصائب و سوگواری و آنهمه تاخت و سواری و کربت غربت و ترصد اسیری اهل بیت رسالت و مخدرات سراپردهٔ طهارت و عصمت و سختی عطش و درد جراحت و حدت گرما و شدت اعداء و فقدان اعوان و وجدان عدوان و قلت انصار و کثرت اشرار و نالهٔ زنان و زاری پردگیان و افسردگی کسان در پژمردگی شیرخوارهگان چون کوه گران و کان آهن و سندان نه از پای رفت و نه بر پای نشست و نه با هیچکس دست بدست شد و نه از دست بشد با قدمی ثابت تر از کرات زمین و قلبی راسخ تر از روح الامین لقای خداوند بالا و پست را بر هر چه هست برگزید و یکباره بقای این دنیای دون و زخارف و علایق اینسرا چه پر آفات و فتور را باهل آن بگذاشت و سرای آخرت و رضای حضرت احدیت را باز خرید هیچکس را شک و شبهت نرود که امام علیه السلام را که قطب عالم امکانست تا آن نفس آخر که بر تربیت عالم ناسوت بلکه دیگر عوالم دنیویه اشتغال دارد از ملاقات هیچ حادثه و وقعه تزلزلی در ارکان وجود مبارکش راه یابد چه جمله حوادث جز بطفیل وجود همایونش نشاء هیچگونه اثر نتوانند بود نه تیغ اعداء نه شمشیر شمر و نه سنان سنان و نه دست و بازو و تمام قوای ایشان و نه آفتاب و ماه و نه درخت و گیاه و نه گردش افلاک و نه آب و خاک بلکه ساکنان ملکوت و ماسوای حی لایموت را آن بضاعت و استطاعت است که بی اجازه اش حرکتی نمایند و نشانی بگذارند همه هیکلند و آنذات مقدس روح است و همه پیکرند و او جان از اینست که چون آهنگ سفر آنجهان کند و عالم کیا بیرا بگذارد و سرای جاودانی بجوید ارواح تمام انبیاء بلکه تمام اشیاء بحسب صورت و معنی در حضرتش حضور یافتند و سعادت و نصرتش را اجازه خواستند چه حال امام علیه السلام بمنزلهٔ خورشید عالم تابست که همه اشیاء بفروز او بر حسب طبیعت روی ذو ظاهرا یا باطنا در مقام استفاده باشند و آفتاب بحسب جذبه تربیت که خداوندش بودیعت داده جمله را میر باید روح مقدس قدسی ائمه هدی سلام الله علیهم نیز نسبت بسیار ارواح همین حکم بلکه خیلی از این برتر را دارد و اگر ایشان هم خود ندانند یا نخواهند برای تکمیل و ترقی آنها جذب میفرماید تا سعید را در مقام سعادت بتکمیل رساند و شقی را در ظلمت شقاوت ترقی بخشد بالجمله نوشته اند چون امام علیه السلام را یار و معینی بجای نماند تشنگی بر آنحضرت مستولی شد و از آنطرف آنمردم عرب که نه حمیت و نه غیرت و نه دین و نه مذهب

داشتند از هر طرف ترکتازی مینمودند امام علیه السلام عزیمت فرات نمود و ابوالفضل در پیشروی مبارکش همیرفت در این هنگام سواران کوفه حمله ور شدند حصین بن نمیر و بقولی مردی از بنی دارم بانگ برکشید زنهار نگذارید بفرات اندر شود در میان او و فرات حائل شوید امام علیه السلام فرمود بار خداوندا او را پیوسته تشنه بدار و عطش بروی چیره کن آنملعون خشمناک شد و تیری بیفکند چنانکه بر دهان مبارک یا بزیر زنخ مطهر رسید آنحضرت تیر را برکشید و دست بزیر خون بداشت تا دست مبارکش پر شد و آنرا بجانب آسمان بیفشاند و عرض کرد بار خدایا از آنچه اینمردم کافر دل با پسر دختر پیغمبر تو روا میدارند بتو شکایت میکنم و با آن حالت و آن سختی تشنگی که آنحضرت را بود بازگشته در مرکز بایستاد و کوفیان از هر طرف حمله بیاوردند و در میان آنحضرت و ابوالفضل حایل شدند جناب ابوالفضل با تن تنها از کثرت آنها نیندیشیده خویشتن را بآن دریای لشکر و کوه آهن همی بزد و همی بکشت تا گاهی که بدن مبارکش جراحت بسیار یافته توانائی حرکت از وی برفت و زید بن ورقاء و حکیم بن طفیل آنحضرت را شهید ساختند و روزگاری اندک برگذشت که آن خبیث دارمی را که تیر بر امام علیه السلام بیفکند بتشنگی و سرما و گرما مبتلا شد شعلهای آتش از پس پشت او بیا فروختند و ظرفهای پر برف در پیش رویش بر نهادند و او را باد زدند با اینحالت پیوسته آب بخواست و هیچ از عطش او نکاست کوزه های آب سرد و کاسه های بزرگ از سویق و شکر و شیر آماده ساختند و او جمله را بر کشیدی و اندکی بر پهلو بیفتادی همچنان دیگر باره برخاستی و فریاد برکشیدی آب طلبیدی و بنوشیدی و ناله برآوردی که تشنگی مرا بکشت تا شکمش چون شکم اشتران بترکید اما موافق روایت ابن حجر در صواعق که میگوید امام حسین علیه السلام آبی طلب کرد تا بنوشد و مردی که در میان آنحضرت و آب حایل بود تیری بیفکند و بر حنک مبارکش رسید و نفرین امام علیه السلام چنانکه مذکور شد مبتلا گشت چنان مینماید که اینواقعه قبل از شهادت جماعتی از اصحاب و پیوستن حر بن یزید یزید بن حارث ریاحی بخدمت آنحضرت بوده است معلوم باد از این پیش در ذیل حال حضرت اباالفضل علیه السلام و عباس بن علی اصغر مسطور شد که کدام یک در شب عاشورا و کدام یک در روز عاشورا شهید شدند و آیا در آنحال که حضرت سید الشهداء علیه السلام را نوبت شهادت و آهنگ میدان قتال رسید در خدمتش حضور داشتند یا نداشتند

بیان روی کردن امام حسین علیه السلام بمیدان قتال و آمدن جماعت جن بیاری آن حضرت

در اغلب کتب نوشته اند چون اصحاب آنحضرت تمامت شهید شدند و جز آنحضرت بتنهائی هیچکس بر جای نماند مصمم گشت که بنفس نفیس خود مهیای قتال آنگروه ناستوده خصال گردد و بعضی دیگر نوشته اند چون از تمام یاران جز سه تن بر جای نماند امام علیه السلام تصمیم عزم داد تا بمیدان جنگ آهنگ فرماید و تیغ نغید در ارشاد مسطور است چون غیر از سه تن از اهلبیت کسی باقی نماند بنفس نفیس روی بآنقوم آورد و ایشان را از خود دفع میداد و آن سه تن بحمایت و حراست امام علیه السلام مشغول بودند تا گاهی که هر سه تن بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسیده امام حسین صلوات الله علیه السلام بسیار دیار تنها بماند و یکباره پذیرای لقای ایزد هر دو سرای شد و اینوقت غربت و کربت و گرسنگی و تشنگی و آشفتگی و اسیری اهل بیت را نگران شد و همی خواست تا مگر آنگروه را از خواب غفلت بیداری افتد و بر ایشان اتمام حجت فرماید و نیز ابواب عطوفت و رافت برگشاید تا مگر کسیرا از بیدای غوایت و ضلالت بجائی افتد پس بیامد و بآواز بلند فرمود آیا یاری کننده هست که اهل بیت

محمد

محمد مختار را یاری نماید آیا حمایت کننده هست که شر دشمن نابکار را از عترت اطهار دفع نماید چون مخدرات حرم محترم این کلمات جانسوز را بشنیدند ناله وا محمداه و اعلیاه و افاطمتاه بعرش رسانیدند و دست بر سر زدند و جامه بر تن بر دریدند از آن گروه شقی هیچکس جواب باز نداد و در آنوقت بروایت شیخ ابن طریح در منتخب جمعی دیگر قبایل جن طیاره در حضرت امام حسین سلام الله علیه حاضر شدند و عرض کردند یا ابا عبدالله ما جن انصار توایم اگر اجازت فرمائی بمیدان مبارزت اندر آئیم و این مردم کافر را بجمله بقتل در آوریم امام علیه السلام ایشان را بدعای خیر یاد کرد و فرمود من فرمان جد خود رسول خدا را مخالفت نکنم و آنحضرت مرا فرمان کرده است که عاجلاً بحضرتش بشتابم چه هم اکنون او آنحضرت را خواب دیدم که مرا بر سینه خود بچسبانید و میان هر دو چشم را ببوسید و فرمود یا حسین خداوند تبارک و تعالی همی خواهد ترا در خون خودت آغشته ببیند و ریش ترا بخون تو رنگین نگرد گاهی که سرت را از قفا جدا کرده باشند و همی خواهد اهل بیت ترا اسیر کنند و بر شتران بی هودج بر نشانند سوگند با خدای من چندان صبوری کنم تا خدای با من خود حکم فرماید و خدا بهترین حکم کنندگانست

بیان آهنگ فرمودن حضرت سید سجاد ع بنصرت حضرت سید الشهداء و کلمات آنحضرت

چون حضرت سید الشهداء روح من سواه فداه نگاهی بجانب راست فرمود و هیچ مردی از یاران خویش ندید و بطرف چپ نگران شد و هیچکس را نیافت و در طلب معین فریاد بر کشید و امام زین العابدین علیه السلام که در آنوقت مریض و مبطون بیفتاده و نیروی حرکت نداشت صدای آنحضرت را بشنید از آنجا که بانگ استغاثه امام علیه السلام چون برخاست بر تمام آفریدگان واجبست که علی حسب استعداد بحمایت و نصرت آنحضرت بیرون آیند با اینکه امام زین العابدین ع چنان مریض و علیل بود که قدرت کشیدن شمشیر را نداشت بیرون آمد و جناب ام کلثوم از دنبال آنحضرت همی ندا برکشید باز شو فرمود ای عمه مرا بگذار تا در حضور پسر پیغمبر قتال دهم امام حسین علیه السلام فرمود ای ام کلثوم او را بگیر تا زمین از نسل آل محمد ص خالی نماند و نیز در روایتست که امام زین العابدین علیه السلام در آنوقت بمرض اسهال و شدت ضعف دچار بود و قدرت حرکت نداشت چون صدای مبارک امام علیه السلام را بشنید بی اختیار از خیمه بیرون دوید و نیزه برداشت و روی بمیدان گذاشت اما بسبب شدت ضعف و سختی مرض زانوهای مبارکش بلرزید و قدرت بر پای ایستادن نداشت عمه اش ام کلثوم چون نگران آنحال شد از عقب آنحضرت بتاخت و آنکلمات بگذاشت امام زین العابدین فرمود ای عمه مگر استغاثه پدرم را نمیشنوی که در این صحرا در میان اینقوم ایستاده و هر چند استغاثه میفرماید هیچکس بفریادش نمیرسد و هیچکس اندازد که شر اعدا او را از وی دفع نماید بگذار تا بروم و جان خود را فدایش سازم و او را در اینحال ننگرم در این اثنا چشم مبارک امام حسین صلوات الله علیه بفرزندش بیفتاد که عزیمت میدان دارد فریاد بر کشید الله الله ای فرزند باز شو که نسل من از تو باقی میماند و همی باید تو پرستاری اهل بیت رسالت و خاندان عصمت و طهارت را نمائی و ایشان را محافظت کنی اینخواهر ای ام کلثوم او را بر گردان تا دنیا از نسل آل محمد خالی نماند ام کلثوم آنحضرت را بر گردانید و حضرت سید الشهداء سلام الله علیه بخیمه در آمد و امام زین العابدین را طلب کرد فرمود ایفرزند ارجمند تو بعد از من وصی من و جانشین من هستی و اهلبیت و این زنان و اطفال را بتو سپردم و ترا بخدا سپس اسرار امامت و ودایع انبیاء و اوصیای عظام علیهم السلام و حضرت ختمی مرتبت را صلی الله علیه و آله بآنحضرت بسپرد و معلوم باد در کتب متقدمین بدرستان

امام زین العابدین علیه السلام و مکالمات مسطوره کمتر اشارت رفته لکن مجلسی اعلی الله مقامه در جلاء العیون و بحار و صاحب روضة الشهداء و انوار القلوب و بعضی کتب معتبره متأخرین از اینحکایت یاد کرده اند لکن از کلام امام حسین علیه السلام که میفرماید او را از جنگ باز دارید تا جهان از نسل آل محمد خالی نماند با بودن امام محمد باقر ع در صحرای کربلا استعجاب نشاید کرد زیرا که اولا اسامی ائمه اطهار سلام الله علیهم و مقدار ایام امامت و مدت اعمار و چگونگی افعال و اطوار و تکالیف هر یک پیش از خلقت لیل و نهار از قلم تقدیر بگذشته است و اگر علی بن الحسین علیه السلام هنگام استغاثه پدر بزرگوار عازم میدان شود نه آنست که خود نداند که بعد از آنحضرت وصی و خلیفه آنحضرتست بلکه برای عظمت و حشمت استغاثه آنحضرت که تا نفس آخر امام زمان و حاکم کارخانه کن فکان است و اطاعتش بر ما سوی الله واجب و لازم است بمحض اشارت و استغاثت آنحضرت روح و جسم امام زین العابدین علیه السلام را جنبش افتاد و نیز میخواهد بدیگران باز نماید که وجوب اطاعت امر و اشارت امام علیه السلام و نصرت و اعانت و حمایت او تا چه درجه است بلکه در این کار و کردار دیگری از خواب غفلت سر بر آورد و از بیغوله ضلالت و شقاوت بعرصه هدایت و رشادت اندر شود چه ائمه اطهار سلام الله علیهم که مفاتیح ابواب رحمت و نعمت و هدایت هستند بهر حالت که باشند از ارشاد امت و ارائه طریق سعادت دریغ نمیفرمایند و همی خواهند بلکه دوزخیان را مستعد بهشت جاودان فرمایند و نابینایان را براه بینش و دانش در آورند و تکلیف خود را کاملا ادا نمایند دیگر اینکه اگر چه حضرت باقر علیه السلام موجود و مقام وصایت و خلافت از بهرش مشهود بود لکن چون در آن هنگام سه چهار سال بیشتر از عمر مبارکش بر نگذشته بود و چنین واقعه هایله در زمین کربلا روی داده بود اگر علی بن الحسین علیهم السلام نیز شهید میشد با آنحالت طغیان و عدوان دشمنان و تسلط ایشان و آنچه اندر جه ضعف حال شیعه معلوم میگشت که حال شیعیان و ضعف حال ایشان بکجا می پیوست دیگر اینکه چنانکه اشارت شده مشیت خداوند لم یزل از روز ازل بر حسب حکمتهای الهی بر آن رفته است که ائمه هدی سلام الله علیهم دوازده نفر باشند و هر یک را مقام و منزلت و تکلیف و ترتیبی معین باشد پس چگونه تواند بود امام زین العابدین علیه السلام مقام و منزلت و منصب و شغل خود را نایل نگردد و آنچه خدای تعالی برای انتظام امر عالم و ترقیات و فیوضات بنی آدم و تقویت و فروغ دین مبین و احکام شریعت مطهره و مصالح عموم عباد در دنیا و آخرت بوجود مبارکش مقدر داشته معطل بماند

بیان وصیت حضرت سید الشهدا و وصیت نامه آنحضرت با امام زین العابدین علیهما السلام

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که حضرت سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه روزی که از مدینه طیبه بیرون آمد چون بعلم امامت در حضرتش مکشوف بود که چه روی خواهد داد لاجرم تمامت ودایع و امانات انبیا و اوصیا سلام الله علیهم را بجانب ام سلمه بسپرد و سفارش فرمود که پس از شهادت من چون فرزندم علی بمدینه مراجعت نماید امانتها را بدو تسلیم کن و در آن ساعت که جناب سید الشهداء علیه السلام عازم لقای پروردگار شد امام زین العابدین ع بمرض اسهال مبتلا بود امام حسین سلام الله علیه وصیت نامه بخط مبارک خود بنوشت و او را وصی و خلیفه و جانشین خود گردانید و سر وصیت نامه را مهر کرد و بفاطمه سلام الله علیها دختر خود بسپرد و فرمود چون فرزندم علی بهبودی گیرد و از این بلیات آسوده شود بدو بسپار چون اهل بیت اطهار بمدینه باز شدند فاطمه آن وصیت نامه را بامام زین العابدین علیه السلام بداد

حضرت باقر سلام الله علیه میفرماید آن وصیت نامه بالفعل نزد ما میباشد در کتاب مستطاب کافی از ابو الجارود از حضرت ابیجعفر علیه السّلام مرویست که چون امام حسین علیه السّلام را پدید ار آمد آنچه پدیدار آمد و آماده قتال گشت دختر خود فاطمه را بخواند صحیفهٔ بدو سپرد وصیت ظاهر کرد و وصیت پوشیده بنمود وصیت ظاهر وداع و تسلیم صحیفه بود وصیت پوشیده آن بود که صحیفه را بعلی بن الحسین زین العابدین دهد اما بوقت خود اگر زین العابدین را لازم افتد که چیزی بیند همچنان نزد فاطمه دختر بزرگتر سید الشهداء علیه السّلام بجای بیاورد تا گاهی که آنحضرت از جنگ دشمن بنجات یابد آن وصیتنامه را بدست خویش گیرد چون علی بن الحسین علیه السّلام از دست بنی امیه بیرون آمد آن صحیفه را بدست گرفت و اکنون بدست ما میباشد راوی میگوید عرض کردم فدایت شوم در آنکتاب چیست فرمود سوگند با خدای آنچه بنی آدم بآن حاجتمند است از آن هنگام که خدای آدم را خلق کرده تا پایان روزگار در آن مندرج است سوگند با خدای تمام حدود حتی ارش خدش در آن مرقوم است و بروایتی دیگر فرمودند چون امام حسین علیه السّلام بصحرای کربلا نازل شد وصیت نمود بدختر خود فاطمه و کتابی هرچه بود از اثرات و معجزات و صحف و درج و کل میراث بدختر بسپرد و فرمود شما را اسیر کنند و برده نمایند و بدمشق میبرند و آنچه من بتو میسپارم حق علی برادر تو است لکن این امانت را نگاهداری کن و اگر من کشته شدم بدو سپارم چه او مدتی در دست دشمن خواهد بود شما اهل بیت من نیز در دست دشمن خواهید بود اما این اسرار خداوند عزّ و جلّ است اینجمله را بتو سپردم و شما را که اهل بیت من هستید باینها سپردم و اینها و شما را بخدای عزّ و جلّ سپردم که شما و این اثرات در حفظ و امان خدای عزّ و جلّ باشید و چون علی از دست دشمن بیرون آید بوی تسلیم کن و از این پیش در جلد اول کتاب احوال حضرت امام زین العابدین نیز بنقل اخباری که در باب وصیت حضرت سید الشهداء علیه السّلام و تفصیل تسلیم انگشتری و وصیت نامهٔ آنحضرت بآن حضرت و اینکه تا مدتی محض تقیه هر خبری که از جانب امام زین العابدین نیز ظاهر میشد بحضرت زینب سلام الله علیها نسبت میدادند مذکور گردید و در ذیل خبر دیگر است که چون حضرت سید الشهداء سلام الله علیه از شهادت خود دانا بود از آن پیش که بعراق توجه فرماید کتابها و سایر ودایع انبیا و اوصیاء را بام سلمه زوجه رسولخدای صلی الله علیه و آله بسپرد که تا گاهی که امام زین العابدین از کربلا باز گردد بآنحضرت تسلیم فرماید چون امام زین العابدین بیمار بود وصیت نامه را بفاطمه دختر خود بسپرد که بآنحضرت برساند در روضة الشهدا مسطور است که چون چشم سید الشهداء بر امام زین العابدین افتاد که عزیمت میدان دارد و بتعجیل از عقبش بشتافت و فرمود الله الله ای پسر باز گرد که نسل من بتو باقی میماند و تو پدر ائمهٔ اهل بیت خواهی بود و نسل تو تا قیامت انقطاع نجوید و من ترا وصی خود ساخته این زنانرا بتو میسپارم و امانتی که از جد و پدر بدست من است بتو میگذارم اول قرآن کلام الله و مجمع حقایق نامتناهی است دیگر صحف فاطمه و جفر ابیض و جامع و جفر احمر و علم قیامت و زبور و باقی علوم است که غیر از ائمهٔ اهل بیت کسی را بر آن اطلاعی نیست پس امام زین العابدین را بخیمه درآورد و بنشاند و آن امانتها را بدو بسپرد و بتقوی و طاعت مولی وصیت فرمود معلوم باد اینگونه صادرات و اعمال که از ائمهٔ هدی سلام الله علیهم ظهور میگیرد برای حفظ ظاهر و استحضار مردم و بتنصیص بر ولایت و امامت است و گرنه این دوازده تن پیش از آنکه زمین و آسمان و عرش و کرسی و جن و ملک و آدمی خلق شوند همه از جانب خدای امام و خلیفه هستند و بر علوم ماکان و مایکون مطلع میباشند چنانکه آن علوم که در سن کهولت نباید در حال صغارت بلکه شیرخوارگی نیز ظاهر فرمایند بلکه هنگامی که در شکم مادر هستند نمایش دهند چنانکه چون بر مجاری حالات شرافت آیات ایشان بنگرند این جمله را بازدیدار شوند والله اعلم

در بیان دعای واپسین حضرت سید الشهدا ارواحنا له الفداء در روز عاشوراء

کفعمی در مصباح میفرماید آخر دعای حضرت سید الشهداء در یوم طف این بود و ترجمهٔ آن قریب باین معنی است عرض کرد ای خداوندی که بامکان متعالی و جبروت عظیم و عقوبت و نکال سخت و عدم نیاز بجمله آفریدگان و کبریائی عریض و توانائی بر آنچه خواهی و رحمت قریب و صدق وعده و وسعت دهندهٔ نعمت و حسن البلاء و نزدیک بدعوت و محیط بآنچه خلق فرمودی و پذیرنده توبت توبه نمایندگان و نیرومند بآنچه اراده فرمائی و دریابنده آنچه را که طلب کنی و شکر گذارنده شاکران و یاد کنندهٔ کاملها یاد نمایندگان اینک ترا میخوانم در آنحال که بتو نیازمند هستم و بتو روی میآورم گاهی که فقیر میباشم و بتو پناه میآورم و اندوه و کربت خود را بدرگاه تو عرضه میدهم گاهی که بیمناک هستم و بحضرت تو زاری و گریه و ناله میآورم گاهی که مکروه و غمناک میباشم و بتو استعانت میجویم گاهی که ضعیف و ناتوان هستم و بر تو توکل میخواهم گاهی که تو کافی منی تعالی تو در طلب کفایت هستم در میان ما و قوم حکم بفرمای چه ایشان با حیلت و مکیدت مودند و ما را چون نزد خود بیاورند بیعت خود و عهود خود را نادیده انگاشتند و ما را تنها گذاشتند و با ما عذر ورزیدند و ما را بکشتند و ما عترت پیغمبر و فرزندان حبیب تو محمد بن عبد الله میباشیم که او را برسالت برگزیدی و امین وحی خود گردانیدی ای بار خدای من در امر ما گشایش و مخرجی برسان برحمتک یا ارحم الراحمین

بیان آمدن فرشتگان از آسمان بیاری حضرت سید الشهدا روحی و روح العالمین فداه

در در النظیم و بعضی کتب دیگر مسطور است که خدای تعالی چهار هزار فرشته را بنصرت حضرت امام حسین صلوات الله علیه بفرستاد و آن حضرت را مخیر داشت که اگر خواهد بر آن مردم بدکیش بداندیش پیروز گردد و ریشه آنها را از صفحهٔ جهان براندازد یا شهید گردد و لقای رسول خدا را دریابد امام حسین ملاقات رسول پروردگار را اختیار فرمود و دیگر در کامل الزیاره از ابان بن تغلب مرویست که حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود چهار هزار ملک برای قتال دادن در رکاب حضرت امام حسین صلوات الله علیه از آسمان بزمین آمدند امام حسین ایشان را رخصت قتال نداد ایشان بآسمان بازشدند دیگر باره اجازت یافته بزمین آمدند تا بحضرت امام علیه السّلام استمداد یابند چون بیامدند امام علیه السّلام را شهید دیدند با روی و موی پریشان و خاک آلود تا قیامت در پیرامون قبر مطهرش اقامت دارند و بر آنحضرت گریه و ناله کنند رئیس ایشان فرشته ایست که او را منصور مینامند و هم اینخبر بنحو دیگر رسیده است که آن جماعت با رئیس خود شان منصور تا قیامت مجاور آن قبر منور میباشند هیچ زیارت کنندهٔ بزیارت آنحضرت نیاید مگر اینکه ایشان او را استقبال نمایند و هیچ وداع نماینده با مرقد شریفش وداع نکند مگر اینکه اینگروه ملائکه او را مشایعت کنند و اگر مریض گردد بعیادت او شوند و اگر بمیرد بر جنازه اش نماز گذارند و از بهرش استغفار فرمایند و این ملائکه بجمله در زمین هستند و منتظر قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله میباشند و نیز از اسحق بن عمار مرویست که در حضرت ابی عبد الله علیه السّلام عرض کردم که در شب عرفه در مسجد حیره نماز میگذاشتم قریب پنجاه هزار تن همه با چهره جمیل و جان پاک و روی تابناک تمام آنشب را مشغول نماز بودند چون روشنائی صبحگاه بر دمید بسجده رفتم و چون سر بر گرفتم از آن جماعت یکتن را

برجای ندیدم فرمود روز عاشورا که حسین علیه السلام را شهید میساختند پنجاه هزار ملک بانحضرت برگذشتند و بآسمان عروج دادند خداوند تعالی بایشان وحی فرستاد که بفرزند حبیبم بگذشتید و دیدید که او را میکشند و یاری او نپرداختید هم اکنون بزمین فرود شوید و در پیرامون قبرش باموی پریشان و دیدار خاک آلود تا روز قیامت مجاورت جوئید و ازاین پیش مسطور شد که خدای تعالی ملک نصرت و آیت فیروزی را فرستاد و امام علیه السلام لقای پروردگار اختیار کرد

بیان وداع فرمودن حضرت
سید الشهداء علیه السلام با اهل بیت

چون غربت فرزند رسول حضرت احدیت در آن صحرای پر اندوه و کربت بنهایت رسید و بهر سوی نگران شد هیچکس از یاران خویش را زنده ندید و جمله را در آن بیابان پهناور که حدیث از عرصه محشر میکرد کشته و در خون خویش آغشته دید و بقبولی از آن هفتاد و دو تن اصحاب و فاکیش خود یکتن را بر پای نیافت و جز خود آنحضرت و فرزندش زین العابدین علیهما السلام برجای نبود و از آنطرف هتاکی و بیباکی و بی آزرمی و جسارت آنقوم ملعنت آیت را در تزاید نگران شد و از جانب دیگر جمعی زنان و پردگیان و کودکان گرسنه و تشنه و پریشان و نالان اهلبیت و نزار و بیماری فرزندش حضرت سجاد را معاینه فرمود و بدنهای مجروح و بخاک و خون آلود جوانان اهل بیت رسالت را برآنخاک گرم در نظر آورد خدای خود بهتر داند که آنحضرت را چه حالت پیش آمد هر کس هر چه گوید و نویسد و معیار و مقیاسی پیش آورد بر حسب قوه وهم و خیال خود اوست کاهی بمقتضای البغض لله دریای خشمش جوشیدن میگرفت کاهی بمضمون الحب لله بحر محبتش نسبت بآن پردگیان مظلوم بخروش میآمد کاهی از آنجا که خود میدانست و آن سبب که خدای او و خود آنحضرت میداند اشکش بر چهرش روان میشد گریستن ائمه هدی سلام الله علیهم بلکه هر حالت و هر صفتی که از ایشان نمایان شود نه بر آن منوال است که ما را پدیدار آید کار پاکانرا قیاس از خود مگیر پس روی بدرگاه خالق مهر و ماه آورد و عرض کرد بارخدایا نگرانی که با فرزند پیغمبرت چه میکنند و بروایتی عرض کرد بارخدایا می بینی و میشنوی که با من و اهل بیت من چگونه رفتار مینمایند و همچنان بطرف راست و چپ نگران شد و هیچ ناصر و معینی ندید پس همی ندا برکشید و فرمود آیا کسی هست که شر اینقوم شریر را از حرم رسولخدای صلی الله علیه وآله دفع دهد آیا کسی از اهل توحید هست که از خدای در امر ما بترسد آیا فریادرسی هست که در حق ما اهل بیت بخدای امیدوار باشد اینوقت صدای زنان اهل بیت بگریه و ناله بلند شد و بانگ ندبه و شیون ایشان از خیام مبارکه بر این نه رواق کهن بپیوست امام علیه السلام بدر خیمه آمد و فرمود فرزند کودک من عبدالله را بیاورید تا با وی وداع کنم و بعضی او را علی اصغر میدانند و چنانکه مسطور شد شهید گشت اینوقت پردگیان سرادق عصمت و طهارت را احضار فرمود و دختران و خواهران را در بر کشید و هر یک را بثوابهای ایزد تعالی تسلی بخشید و صدای شیون و آوای الوداع الوداع و الفراق الفراق از زمین بآسمان میرسید این هنگام از میان دختران امام علیه السلام حضرت سکینه مقنعه از سر برکشید و عرض کرد ای پدر بزرگوار تن بمرگ بسپردی ما را با کدام کس میگذاری امام حسین علیه السلام بگریست و فرمود ای نور دیده من هر کس یاوری ندارد البته تن بمرگ بسپارد ای دختر یاور هر کس خداوند است و رحمت خدای در هر دو سرای از شما جدائی نجوید بر قضاهای خدائی صبوری کنید که بزودی اینجهان فانی منقضی میگردد و نعیم سرای جاودانی زوال نیابد

نیابد و در ذیل اینروایتست که امام حسین علیه السلام بعد از اینکلمات امام زین العابدین علیه السلام را طلب فرمود و اسرار امامت و خلافت را بوی بسپرد و آنحضرترا خلیفه و جانشین خود گردانید و با او وصیتها بگذاشت و بقیه اینخبر شریف از این پیش در ضمن وصیت حضرت سید الشهداء سلام الله علیه مسطور شد و نیز در روایت دیگر است که چون امام حسین به هفتاد و دو مرد از اهل بیت خود نگران شد که همه در آن بیابان بیفتاده اند بجانب خیام التفات فرمود و ندا برکشید ای سکینه ای فاطمه ای زینب ای ام کلثوم شما را از جانب من سلام باد سکینه آنحضرترا ندا کرد و عرض نمود آیا بمرگ تن دادی فرمود چگونه تن بمرگ ندهد کسی که او را یاری و یاوری نیست عرض کرد ای پدر بزرگوار ما را بحرم جد خودمان بازگردان فرمود هیهات اگر مرغ قطا را در آشیان خود آسوده میگذاشتند خوش و راحت میخوابید اینوقت فریاد زنها بناله و زاری بلند شد و امام ایشانرا خاموش نمود و بر آنجماعت حمله فرمود و در روایت ابی مخنف وارد است که آنحضرت بر در خیمه بایستاد و فرمود ای ام کلثوم ای زینب ای رقیه ای عاتکه ای صفیه از من بر شما سلام باد این آخرین اجتماع ما میباشد در یک مکان هانا مصیبت و سوختن دل شما نزدیک شده است و در اینروایت آنکلمات مذکوره را که نسبت بحضرت امام حسین و سکینه خاتون نوشته شد با مام حسین و ام کلثوم منسوب میدارد آنوقت می نگارد چون حضرت سکینه اینکلمات را بشنید صدا بناله و زاری برکشید امام حسین علیه السلام آنمخدومه را بسیار دوست میداشت او را بسینه خود برگرفت و همی نوازش فرمود و رویش را ببوسید و با آستین مبارک قطرات اشک را از دیده اش میزدود و این شعر را که باینمعنی است میفرمود زود باشد که بعد از شهادت من گریه تو بسیار شود و بطول انجامد گاهی که مرگ من بر من چنگ در اندازد هم اکنون تا گاهی که جان من در تن منست از اشک چشم دل مرا بآتش حسرت مسوزان و چون من کشته شوم تو سزاوارتر هستی بناله کردن و گریستن ای بهترین زنان راقم حروف شرح حال سکینه خاتون سلام الله علیها را در ذیل مجلدات مشکوة الادب و هم چنین در طی کتب ائمه هدی علیهم السلام مسطور داشته و از این پس انشاء الله تعالی در اینکتاب نیز در ضمن شرح حال اولاد امجد حضرت سید الشهداء علیه السلام نگارش خواهد یافت

بیان جامهٔ حرب پوشیدن حضرت
سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه

چون کلمات حضرت سید الشهداء با اهالی حرم محترم بپایان رفت و ایشانرا باقسام مواعظ و نصایح تسلیت داد و بصبر و شکیبائی و رضای بقضای الهی و بشارت اجر و ثواب نامتناهی اشارت و دلالت فرمود اینوقت با خواهر خود زینب سلام الله علیها فرمان کرد تا جامهٔ کهنه و فرسوده حاضر نماید که بهائی نداشته باشد و آنحضرت در بدن شریف در آورد تا چون شهید گردد کسی را رغبت نرود که از بدن همایونش بیرون آورد و آنحضرت را عریان بیفکند چون حضرت زینب حاضر کرد و آن حضرت بر تن بیاراست بر بدنش تنگ می افتاد فرمود این جامهٔ اهل ذلت و ذمت است از این وسیع تر باید باشد پس برفتند و بیاوردند امام علیه السلام آنجامه را در زیر لباس بپوشید و عمداً پاره از اطراف آنرا پاره پاره ساخت تا بی بها تر گردد و هیچکس مایل بآن نباشد اما غریب اینست که در روایت رسیده است که آنمردم خبیث شریر شقی دنی سنگدل بی آزرم بالبسه شریفه پرقیمت آنحضرت اکتفا نکردند بلکه آن جامهٔ کهنه پاره پاره را نیز از بدن شریفش بیرون آوردند و عریانش در آن بیابان بیفکندند و ابن شهر آشوب می نویسد چون آنحضرت

بعد از شهادت علی اصغر یکباره عازم قتال شد با اهل بیت فرمود جامهٔ کهنه و بی بها که احدی را در آن
رغبت نیفتد از بهر من بیاورید که بپوشم و غیر از جامه های من باشد تا برهنه نمانم چه من کشته میشوم و جامه های مرا از
تنم بیرون خواهند نمود پس برفتند و قبائی برای آنحضرت بیاوردند امام علیه السلام امتناع فرمود که بپوشد و گفت این
جامهٔ اهل ذلت است پس برفتند و جامهٔ از آن وسیع تر که از سراویل فرودتر و از تبان وسیع تر بود بیاوردند پس آنحضرت
بپوشید و با زنان وداع نمود با جمله نوشته اند آنجامه را در زیر دیگر جامه ها بر تن بیاراست و جامه های دیگر بر روی آن
پوشش نمود و قبائی و بقولی قطیفه از خز بشکر بر روی آنجمله بپوشید و عمامه رسولخدای صلی الله علیه و آله را بر سر بپیچید
و زره آنحضرت را در بر نمود و بروایتی درعی تبراویعنی بلند و در گذرنده بر خود بیاراست و ذوالفقار امیر المؤمنین علیه السلام را
بروایتی بر کمر ببست و سپر حمزهٔ سید الشهداء علیه السلام بر پشت سر افکند و بروایتی منطقهٔ آدم را بر ببست و تیرکش حضرت اسحق
ابن ابراهیم را برداشت و ابومخنف گوید زرهی بر بالای زره اول بپوشید و عمامهٔ سفیدی بر سر بربست و کلاه خودی عادی
بر سر نهاد مانند پادشاهان روم و ذوالفقار را بر کمر بست اما در اغلب کتب نام ذوالفقار مسطور نیست و چنانکه مورخین
نوشته اند ذوالفقار را چندان حدتی نبوده و زود کند میشده است و امیر المؤمنین در حروب خود هر وقت جنگ میکرد
و این شمشیر کج میشد راست میکرد و میفرمود اگر نه آن بود که رسولخدای این تیغ را با من گذاشته در دریا افکندم و شمشیری
دیگر بکار میبردم و ابن اثیر در تاریخ الکامل گوید چون از یاران امام حسین علیه السلام افزون از سه تن یا چهار تن نماند آنحضرت
بفرمود تا سراویلی بیاوردند پس آنجامه را بر هم شکافت و از هم بر تافت تا از بدنش بیرون نیاورند بعضی عرض کردند اگر
تبانی در زیر آن بپوشی چه باشد فرمود این لباس مذلت است و سزاوار نیست من بپوشم و چون آنحضرت شهید شد این جامه
فرسودهٔ پاره را ابحر بن کعب ملعون از جسد مبارکش درآورد و از شآمت این حرکت هر دو دستش در فصل زمستان آب همی
افشاند و در تابستان مانند چوب خشک بود و در بعضی روایاتست که این جامه برد یمانی رسولخدای صلی الله علیه و آله بود و نیز
بعضی از متأخرین را عقیدت چنانست که آنحضرت این جامه را از فضه خاتون بخواست و این پیراهن همان پیراهن بود
که ابراهیم و یعقوب علیهما السلام استعمال فرمودند و در اینباب شرحی مبسوط مینویسند که بنگارش آن حاجت نمیرود معلوم باد
که حضرت سید الشهداء سلام الله علیه بر تمامت امور و احوال آگاه است و خود میدانست که آنقوم شریر از آنجامه نیز نگذرند
و نشان بغض و کین و حرص و طمع بگذارند و بگذرند همی خواست تا مراتب خبث و شقاوت و کفر و لعنت و عدم عقیدت
ایشانرا بر تمامت جهانیان آشکار فرماید جناب ام کلثوم علیها السلام میفرماید اینجامه کهنه پوشیدن برادرم را در نظر داشتم از این
روی گاهی که از قتلگاه عبور میدادیم نزدیک جسد پاره پارهٔ آنحضرت رفتم و دیدم جمله لباسهایش را بیرون آورده عریانش
انداخته اند در کتاب روضة الشهداء مسطور است که حضرت سید الشهداء (ع) با زوجهٔ خود شهربانو فرمود خورجین سلاح مرا بیاور چون
چون شهربانو اینسخن بشنید چنان بنالید که زمین و آسمان بر هم بلرزید امام حسین علیه السلام فرمود ای شهربانو بگریستن بلایت
و مرافقت باش و صبر خود را آشکار کن و بپذیرای قضای پروردگار خویش باش و امر خود را بسوی آنکس که تمام امور بحضرتش
میگردد تفویض کن راقم حروف گوید مکرر اشارت شده است که موافق اخبار صحیحه شهربانو در کربلا حضور نداشته است
بعضی از اهل تحقیق گفته اند چنانکه در ذیل خبر امام رضا علیه السلام مأثور است یکی از علامات امام اینست که اسلحه و لباس
رسولخدا و شمشیر ذوالفقار نزد او باشد از اینروی امام حسین علیه السلام در آنروز آن جامه و اسلحه و شمشیر با خود داشت

در اسب رسولخدای (ص) بر نشست و در برابر آنقوم بایستاد و یک نوع اتمام حجت باشد که بدانند با خلیفهٔ رسول خدا جنگ مینمایند

بیان حرکت فرمودن حضرت سید الشهداء بجانب میدان و مکالمات با اهل بیت علیهم السلام

والی الثقلین امام الخافقین ولی سدید و وصی شهید جمال العالمین کریم النبیین پارهٔ تن مصطفی شفیع روز جزاء
جناب سید الشهداء روحی و من عداه فداه یکباره نظر از ما سوی بپرداخت و دیدهٔ دل بمعشوق حقیقی و محبوب بیزوال
در انداخت و رشتهٔ امید از هر چیز بگسست و کمر شهادت و لقای حضرت احدیت بر میان بربست و با قدم یقین و
ایمان و آرزوی جوار خداوند عالمیان بر مرکب خویش بر نشست و بجانب میدان حرب روی نهاد معلوم باد مرکب سواری
امام حسین علیه السلام را در روضة الشهداء و بعضی کتب دیگر ذوالجناح نوشته اند و بعضی نام نبرده اند اما پدرم مرحوم میرزا
محمد تقی سپهر لسان الملک طاب تربته در جلد ششم از کتاب دوم ناسخ التواریخ در اینباب تحقیق کند و فرماید اسب
سید الشهداء علیه السلام را که در کتب معتبره یاد کرده اند بیشتر از دو مال سواری نیست یکی اسب رسولخدای صلی الله علیه و آله
که مرتجز نام داشت و دیگر را مسنات میخواندند که شتر بود و اسبی که ذوالجناح نام داشته باشد در هیچیک از کتب اخبار و احادیث
و تواریخ معتبره بنظر نیامده است و ذوالجناح لقب شمر پسر لهیعه است که از اهل قبیله حمیر است و اسب هیچکس بدین نام شنیده
نشده است و اگر اسب چند نفر را جناح نامیده اند همچنان مربوط بذی الجناح و منسوب بامام حسین علیه السلام نمیتوان
دانست و اگر از اسبهای پیغمبر صلی الله علیه و آله یکی را جناح نام بوده باشد نشاید ذوالجناح خواند با جمله امام علیه السلام
سوار شد و بمیدان کارزار روان گشت حجله نشینان پردهٔ عصمت و پرورش یافتگان سرادق عفت از پی او روان گردیدند
و عرض کردند وا ویلاه ما را و این غریبان و بیکسان را بکدام کس میسپاری امام حسین فرمود باز گردید شما را بخدای میسپارم و او وکیل
منست در مهمات شما و کفی بالله وکیلا و موافق بعضی روایات چون زنان اهل حرم آنحضرت را تنها عازم میدان دیدند
طاقت صبوری نیافته صداها بگریه و زاری و ناله و سوگواری برکشیدند و بقدمهای مبارکش بوسه زدند و بعضی دستهای همایونش را
ببوسیدند و اشک بباریدند و نالهٔ الفراق و الوداع بلند ساختند چون امام علیه السلام آنحالت را مشاهدت فرمود بتسلی
ایشان زبان برگشود و بصبر و شکیبائی امر نمود و فرمود شما را وصیت میکنم که چون مرا بکشند کلامی ناخوش بر زبان مگذرانید تا موجب
نقص ثواب و پستی قدر و درجهٔ شما گردد و سیلی بر روی مزنید و چهره و سینهٔ خود را مخراشید در اینوقت حضرت زینب سلام الله
علیها با دیدهٔ اشکبار عرض کرد ای برادر بمرگ خود یقین فرمودی و تن بکشتن دادی فرمود چگونه بمرگ خود یقین ننمایم
با اینکه هیچ یار و یاوری ندارم عرض کرد ای برادر ما را بحرم جد خود باز گردان فرمود ای خواهر اگر این مردم شریر دست از من باز
میداشتند خود را اینچنین بمهلکه نمیافکندم گویا در پیش چشم منست که شما را عنقریب اسیر مینمایند مانند بندگان و کنیزان و شما را
دستگیر میگردانند و در جلو اسب خویش می اندازند و از تیرها و نیزها بشما میرسانند چون حضرت زینب این سخنان را بشنید
اشک دیدار بر دیدار جاری ساخت و صدا بگریه و ناله برکشید و همی گفت وای بر بیکسی و تنهائی و وای بر قلت یاران و
ناخوشی عاقبت و شومی صباح ما آنگاه بی اختیار دست بگریبان خود زده بردرید و سیلی بر روی خود بزد امام حسین علیه السلام
فرمود ای دختر علی مرتضی آرام جوی و خاموش باش همانا گریستن تو از این پس بسیار خواهد بود و در بعضی کتب مقاتل نوشته اند
که امام حسین علیه السلام این اشعار را که بامعنی نزدیکست خطاب بآنحضرت فرمود ای دختر زهرا و سبب کشته شدن من لطمه

بر چهره

برچهره مزن با اینکه اعضای تو را محنتها و اندوه فرو گرفته و در مصیبت من گریبان خود را چاک مزن و فریاد برکش چه دریدن جامه و پریشان کردن موی موجب پدیداری روی و ذلت و خواری است لکن چون بدن ما بر روی خاک گرم بیفتد و بنیان وجود فرود آید مانند ابر بهار اشک بر رخسار بیار و چون کبوتران باغ ناله کن و اگر اطفال یتیم ما را بیابی با نها متفرق شوند ایشان را فراهم کن و جزای این حال و این کار غفران پروردگار است در روز قیامت و اگر ایشان را ساربان همواره بزند با ساربان برفق و مدارا باش و اگر تشنه شوند از دشمن خود برای ایشان آب بخواه شاید رحم کنند و رقت نمایند زیرا که نهر آب فرو گرفته و آب دادن مشکل نیست مد اسرار الشهاده فاضل دربندی اعلی الله مقامه از ابن شهر آشوب مذکور است که امام حسین علیه السلام دفعه دیگر با اهل حرم وداع کرد و ایشان را بصبوری امر و ثواب جمیل و اجر جزیل وعده نهاد و ایشان را فرمان کرد که پوشش خود بر تن بیارایند و مستعد بلا شوند و فرمود بدانید که خداوند تعالی حافظ و حامی شما میباشد و زود باشد که شما را از گزند دشمنان نجات بخشد و عاقبت امر شما را بخیر و خوشی باز گرداند و دشمنان شما را بانواع و اقسام عذاب معذب بدارد و شما را در عوض این بلیت نعمتها و کرامتهای گوناگون برخوردار فرماید و هیچ شکی نیاورید و سخنی بر زبان نگذرانید که مقدار شما را بکاهد آنگاه این اشعار را که باین معنی است قرائت فرمود سلام خدای باد بر شما ای آل احمد زود باشد که از میان شما رحلت میکنم و نگرانم که هر مردی حقود و حسود آهنگ آن دارد که آل پیغمبر را فانی نماید وای برایشان باد که بمحمد صلی الله علیه و آله کافر شدند و بپروردگار قادر قدیر کفران آوردند

بیان آمدن حضرت سید الشهداء علیه السلام
و خواندن شهیدان میدان عدوان را

چون آنحضرت سید الشهداء سلام الله علیه با اهل حرم وداع و وصیت نمود و تسلیت و نصیحت فرمود و بقتال جماعت کفار عزیمت بر نهاد بطرف یمین و یسار خویش نگران شد و هیچکس را از یاران و اهل بیت خود زنده ندید و جمله را کشته و در خاک و خون غلطیده دید و مشاهده فرمود که مرگ صدای ایشان را خاموش کرده است از روی حسرت تن بتن را نام برد و بنام خود ندا کرد و فرمود ای شجاعان میدان کارزار و مبارزان عرصه گاه نبرد لشکر اشرار چه میشود شما را که شما را ندا میکنم جواب مرا نمیدهید و با شما سخن میرانم و شما را بیاری خود میطلبم اجابت مرا نمیکنید و این زنان بیکس دختران رسولخدای هستند که بسبب کشته شدن شما حالت ضعف و نزاری بر جسم ایشان غالب شده است پس از خواب خویش بیدار شوید ای بزرگواران کرام و از حرم رسولخدا جماعت طاغیان کوفه و شام را دفع نمائید سوگند با خداوند هرگز شما بیوفا نیستید لکن مرگها با شما خیانت ورزید و اینروزگار غدار با شما مکر و حیله نمود و الا البته در فریادرسی من تقصیر نمیکردید و از یاری من پوشیده نمیمانید پس ما بر مصیبت شما دلسوز هستیم فانا لله و انا الیه راجعون و این اشعار را که باین معنی است در شان ایشان میخواند که ایشان جماعتی هستند که هر وقت ایشان را برای دفع بلا و نازله میخواندند در آن حالتی که لشکر دشمن نیزه همی زدند و کار جنگ و قتال را بپایان میبردند ایمردم بزرگوار از پرده های دل شیر و مند را پوشش زره ساخته برای جان بازی بر یکدیگر سبقت میگرفتند و بیاری حسین علیه السلام میشتافتند چه بسیار جوان مردانی نیکوکار بودند که از جامه فرسوده زندگانی اینجهان فانی بگذشتند و لباس بهشت ملبس شدند معلوم باد سید بن طاوس رحمه الله دو بیت اول این سه شعر را از دیگری دانسته که در شان اصحاب آنحضرت انشاد کرده است و بعضی بآنحضرت نسبت داده اند.

بیان قرائت خطبه حضرت سید الشهداء
صلوات الله و سلامه علیه در میدان

ابن شهر آشوب علیه الرحمة در کتاب مناقب میفرماید بعد از آنکه امام حسین علیه السلام جامه جنگ بپوشید و آن شعر مسطور را در خطاب و تسلیه جناب سکینه سلام الله علیها انشاد فرمود روی بمیدان کارزار آورد و مردم کوفه را مخاطب ساخت و باینکلمات بلاغت سمات که نزدیک باین معنی است زبان بر گشود و فرمود ایمردم کوفه اندوه و قباحت و بدی و هلاکت باد شما را که ما را برای خود و فریادرسی خود در کمال میل و رغبت دعوت کردید و ما بر نشستیم و بجانب شما رهسپار شدیم و چون بشما پیوستیم شما همان شمشیرها را که گروگان یاری و پیمان ما نهاده بودید بر ما بر آهیختید و با دشمنان خود در آمیختید بدون اینکه از اشاعه عدل و داد ایشان برخوردار شده باشید یا گناهی از ما بشما نمودار شده باشد پس چگونه شما را ویلها باشد گاهی که چون ما را بکراهت دعوت کردید از یاری ما چشم بپوشید و حال آنکه هنوز تیغ دشمنان و مخالفین ما و شما در نیام بود و دلها آرام داشت و برای ما آشفته نبود و چاره کار از دست نرفته و دشمن از خواب بیدار نشده و مستعد پیکار نگردیده بود لکن شما از روی سفاهت و ضلالت و فتاکی نقض بیعت کردید و بیاری طواغیت امت و بقیه احزاب کفر و جاهلیت و آنکسان که اند پس پشت افکندند کتاب یزدان و احکام دین خداوند منان را در آمدید و ما را تنها گذاشتید و بقتل ما شتابید الا لعنة الله علی الظالمین معلوم باد که این خطبه مبارکه را در موضعی دیگر نیز چنانکه اشارت رفت مرقوم داشته اند که قرائت فرمود و ابن شهر آشوب بعد از نگارش این خطبه مینویسد که آنحضرت این اشعار مشهوره کفر القوم و قدما کفروا انشاء فرمود و از این بیان معلوم میشود که این خطبه مسطوره نیز در هنگام آمدن بمیدان قرائت شده است و نیز در بعضی کتب مسطور است که امام حسین علیه السلام در عرصه کارزار بایستاد و برای اتمام حجت عمر بن سعد را بخواند و آنچه لازمه نصیحت و طریقه شفقت امامت بود بجای آورد لکن در عمر اثر نکرد و آنحضرت از جلالت قدر و عظمت مقام خود و جد و پدر و مادر خویش بر زبان راند و فرمود از چه روی میخواهید خون مرا بریزید بگذارید تا این زنان و پردگیان و اطفال را از اینورطه پر ملال بیرون برم عمر عرض کرد آنچه گوئی بصدق و راستی باشد لکن من نتوانم برخلاف فرمان پسر زیاد رفتار کنم امام علیه السلام فرمود همی خواستم ترا از عذاب الیم برهانم و از اینگونه کلمات که از این پیش بدان اشارت رفت در میانه برفت و آنحضرت دیگر باره برای تکمیل اتمام حجت با آن جماعت خطاب کرد و فرمود ایقوم شما مرا میشناسید و میدانید که فرزند رسولخدا و جگر گوشه علی مرتضی هستم و مکرر شنیده اید و دیده اید که رسول خدای مرا میبوسید و فرمود حسین از منست و من از حسینم و بارها مرا بر دوش مبارک بر گرفت و رضای خاطر مرا بجای آورد و مکرر در حق من و برادرم فرمود ایشان بزرگ اهل بهشت هستند اگر نشنیده اید سخن مرا باور ندارید از جابر بن عبدالله انصاری و ابو سعید خدری و سهل ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک و سایر صحابه که حاضرند بپرسید و از ایشان بشنوید و نیز فرمود ایقوم آیا میدانید فاطمه زهراء مادر من است و رسولخدا در حقش فرمود هر کس فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت نماید خدا را اذیت نموده است ای قوم نیک انصاف بدهید اگر مادرم باینحال مرا بنگرد اندوهناک و پریشان نمیگردد و اذیت و آزاری از این برتر از بهر او متصور میتواند بود دیگر باره فرمود ایقوم میدانید این عمامه رسولخدا است که مرا بر سر است و میدانید زره اوست که مرا در بر است و این شمشیر علی مرتضی است که بدست من اندر است و این سپر حمزه سید الشهدا است که بر دوش من است

و این

واین اسب خاصهٔ رسولخدا است که مرا در زیر پای است هفتاد و دوتن از موالیان و فرزندان و برادران مرا کشتید و پروا نداشتید واکنون بکشتن من آهنگ نموده اید اگر از بهر مملکت است سر راه بر من مگیرید مرا بگذارید تا بقیهٔ اهل و عیال و اطفال خود را برداشته بجانب روم و حبشه یا ترکستان و بلاد بعیده بروم که هیچکس از من نشان ندهد از این کلمات غلغله در سپاه عمر سعد برخاست و جمله بنالیدند و از جنگ رمیدن گرفتند و هیچ نمانده بود که از عمرو ابن زیاد و یزید پلید روی برتابند لاجرم شمر و شبث بن ربعی و سایر سران لشکر فریاد برکشیدند این سخنان بگذار بیا تا ترا نزد پسر زیاد بریم تا با یزید بیعت کنی و از این مهلکه برهی وگرنه باینحالت بالی تا از عطش هلاک شوی فرمود هیهات اینخیال محالست که مثل من کسی با یزید پلید فاسقی بیعت کند عمر سعد چون اینحال بدید بر انقلاب حال لشکر بترسید و فریاد برکشید بگذارید پسر ابو تراب دیگر باره سخن کند جمعی کثیر تیرهای شرربار بآنحضرت پران کردند لکن آسیبی بوجود مبارکش نرسانیدند چون عمر سعد اینحال را بدید بهراسید و دلیران و سرکردگان سپاه را بانواع بذل و احسان و مواعید عدیده ستمال بحرب فرزند پیغمبر بازداشت معلوم باد این خطب و کلمات و هم چنین بعضی اراجیز و اشعار امام علیه السّلام را ارباب کتب مقاتل و احادیث هر یک در موقعی مذکور داشته اند ممکن است بعضی محض اتمام حجت مکرر بر زبان مبارکش بگذشته باشد و بعضی بتفاریق و ایام و لیالی متعدده ادا شده است چه در یک روز عاشورا وقت و مجال اینهمه خطب و اشعار و بیانات کافیه و حجج قاطعه و براهین ساطعه نیست سعد بن عبیده میگوید امام علیه السّلام در آنروز بر شتری نشسته جبهٔ بُرد بر تن مبارک داشت و مردمانرا خطبه و موعظه میفرمود چون بازگشت مردی تمیمی که عمرو الطهوی نام داشت تیری بآنحضرت بیفکند و نگران شدم که آن تیر ما بین الکتفین مبارکش از جبهٔ مبارکش آویزان بود

بیان ترجمهٔ ارجوزهٔ حضرت سیّد الشهداء صلوات اللّه وسلامه علیه در میدان جنگ

موافق روایت محمّد بن طلحهٔ شافعی و بعضی دیگر چون حضرت سیّد الشهدا علیه السّلام فرزند شیرخوار شهید خود را مدفون نمود این اشعار معروف را که مصراع مطلعش اینست کفر القوم وقدما رغبوا قرائت فرمود و بروایت ابن شهر اشوب کفر واحد و بعضی دیگر چون از قرائت خطبه خود و نصیحت باینقوم عنود بپرداخت و در ایشان اثر نکرد این اشعار را انشاد نمود و موافق بعضی روایات دیگر چون آنحضرت تنی چند از مبارزان را بقتل آورد و عمر بن سعد صلاح در آن دید که لشکریان کوفه بجمله بآنحضرت حمله آورند و بر خلاف عهدی که بر نهاده بودند رفتار کرد آنحضرت این ارجوزه را قرائت فرمود و بر طبق روایت بعضی محدثین دیگر چون امام حسین علیه السّلام جامهٔ جنگ بر تن بیاراست و با اهل بیت اطهار وداع بازپسین بگذاشت بر الجماعت حمله کرد و این ارجوزه بخواند و صاحب روضة الشهداء مینویسد چون امام حسین علیه السّلام بمیدان آمد نیزه خود را بر زمین بنشاند و رجزی قریب به بیست بیت بخواند بالجمله در کتب اخبار در نگارش این اشعار باختلاف رفته اند از هفده شعر تا قریب چهل شعر مسطور است و آنچه از نظر راقم حروف بگذشته ترجمهٔ آن اشارت میکند امام علیه السّلام میفرماید اینقوم نابکار از پیشین روزگار بحضرت خداوند جبّار کافر شدند و از دیر باز از اجر و ثواب خداوند بنده نواز که آفرینندهٔ هر دو جهان و پدید آورندهٔ انس و جان است روی بر تافتند و علی و پسرش حسن علیهما السّلام را که نیکو کردار و کریم الطرفین است بکشتند و اینجمله همه از روی کینه دیرینه اینمردم بود که بغیر از کشتن علی و حسن سلام اللّه علیها گفتند عزیمت محکم کنید و مردمان را بقتل حسین برانگیزنید های گروهی که همه رذل و ناکس هستید و برای کشتن اهل مدینه و مکه اجتماع ورزیده و از آن پس

محض خوشنودی دو ملحد بدکیش ابن زیاد و یزید بد اندیش باستیصال من انجمن ساختید و بجور مندی پسر زیاد که پدر و مادرش هر دو کافر بودند در ریختن خون من از خدای نترسیدید و عمر بن سعد در آغاز امر تیر کین بمن و لشکر من بینداخت و لشکری چون قطرات باران بحرب من برانگیخت و انخصومت و کینه وری و جنگ و ستیزه نه بواسطه آنست که از من فعلی صادر شده باشد که مستوجب تلافی و قصاص باشد بلکه محض آنست که بروشنائی دو خورشید و ماه فروغ بخش عالمیان علی علیه السّلام که بعد از پیغمبر از دیگران بهتر است و پیغمبر قرشی افتخار دارم پدرم از تمامت خلق جهان در حضرت خداوند منّان پسندیده تر است و پس از وی مادرم از همه کس برگزیده تر است پس منم فرزند برگزیده و پدر برگزیده منم نقرهٔ که از طلای خالص خلق شده پس منم نقره فرزند دو ذهب خالص ممکن است که مراد از فضه خود آنحضرت و از دو ذهب جنس ذهب باشد یا مقصود از فضه حضرت فاطمه صلوات اللّه علیها و از ذهب حضرت پیغمبر باشد بالجمله میفرماید کیست که او را جدی مانند جدّ من در تمامت آفریدگان یا پدری مانند پدر من در جمله جهانیان باشد پس منم فرزند دو بزرگ نامدار و سیّد الاتیار مردم روزگار فاطمه زهرا مادر من است و پدرم وارث پیغمبران و مولای انس و جانست که استخوان شجاعان عرصه کارزار را گاهی که در جنگ بدر و احد و حنین بیاراستش بیرون آمدند مانند آرد نرم کرد و در وقعه خیبر با شمشیری هر دو دم نیز بیرون آمد و جان کفار را پر آذر ساخت و گاهی که لشکر کفر بخواهی نخواهی بیرون تاختند جمله را در خاک و خون درافکند پدرم علی مرتضی عروة الوثقی دین مبین و شکنندهٔ سپاه مشرکین و نماز کنندهٔ قبلتین است و در هنگامی که طفل بود و حدّ بلوغ در نیافته و جماعت قریش پرستش دو بت مینمودند خدا را عبادت میکرد ما ئیم پنجتن آل عبا و که جبرئیل ششم ما باشد و مالک شرق و غرب عالم هستیم و برای ما است فضیلت خانه خدا و حرم خدا و حرم رسولخدا کیست از میان مردم روزگار که او را عمی مانند عم من جعفر بوده باشد که یزدان تعالی دو بال کرامت از بهرش عنایت کرده باشد جدّ من فرستادهٔ خداوند عالمیانست که روشن چراغ شبستان هدایت و پدرم همانست که با جدّم بدو بیعت یعنی بیعت عقبه و بیعت رضوان وفا کرد و شجاع و دلیر و سیّد بزرگوار و شیر خشمناک تن اوبار و جوانمرد بخشنده و هنرمند بود همانا طناب استوار و عروهٔ پایدار دین مبین علی مرتضی است که صاحب حوض کوثر و نماز گذارندهٔ بدو قبله در خدمت رسولخدا در مدت هفت سال تمام است و در آن اوقات در تمام روی زمین غیر از این دو بزرگوار هیچکس نماز گذار نبود و هرگز عبادت بت نکرد و از ابتدای امر در سجدهٔ اصنام یکطرفة العین با جماعت قریش مشارکت نکرد پدرم شیر بیشهٔ شجاعت بود که نیزه برگرفتی و مخالفان و منافقانرا از پای در آوردی و مانند شیر شکننده و حمله آورندهٔ استخوان کفار را در هم می شکست و دشمنانرا شربت تلخ ناگوار مرگ را بچشانید و اسلام خود را محض اینکه مبنی دشمنان دین را بر خاک بمالد به نیروی شمشیر برنده دو دم آشکار ساخت تمام مردم عالم فضل و فزونی ما را امیدوارند مگر جماعتی که خبیث و ملعون و از طرف پدر و مادر ولد الزنا باشند همانا پدر من خورشید عالمتاب و مادرم ماه جهان آرای فلک امامت است و من ستارهٔ رخشنده پسر ماه درفشنده و خورشید فروزنده ام و پدر مرا در روز جنگ احد حرابی نمایان و نبردی بی پایان برفت که اندوه مؤمنانرا شفا بخشید و بسبب شکستن لشکر کفار و گروه فجار در جنگ احزاب و فتح مکه ایشانرا مسرور ساخت و این جمله محاربات را که بگذاشت جملگی در راه رضای خدا و قوت دین و آئین حضرت مصطفی صلی اللّه علیه وآله بود اما این امت ناستوده نا خجسته با عترت مصطفی و عترت علی مرتضی علیه السّلام چه بدیها بجای آوردند بالجمله چنانکه اشارت شد این اشعار را نزدیک بچهل بیت قریب بهمین معانی یاد کرده اند واللّه اعلم

بیان ترجمهٔ ارجوزهٔ دیگر حضرت سید الشهداء صلوات الله وسلامه علیه در میدان جنگ

چنانکه صاحب عوالم و صاحب شرح شافیه و صاحب منتخب و بعضی دیگر نوشته اند چون حضرت سید الشهداء ع از دفن علی اصغر علیه السلام بپرداخت برخاست و بر مرکب خود برنشست و در پیش روی صف آمد و عمر بن سعد را طلب فرمود و فرمود ای پسر سعد از سه کار یکیرا اختیار کن اول آنکه از ما دست بدارید تا بمدینه باز شویم و در حرم رسول خدای صلی الله علیه وآله اقامت ورزیم عمر بن سعد گفت اینکار پذیرفتار نخواهد شد فرمود دوم آنکه ما را آب دهید که جگرهای ما از شدت تشنگی تافته است عرض کرد این مسئول نیز باجابت مقبول نیفتد فرمود سوم اینست که اگر ناچار مرا بخواهید کشت همانا من یکتن افزون نیستم با من بطریق مبارزت مبادرت گیرید من بتنهائی آهنگ میدان میکنم از شما نیز تن بتن بجنگ بیائید و قتال دهید ابن سعد عرض کرد این یک روا باشد پس امام حسین علیه السلام آهنگ قتال نمود و این ابیات مشهوره انا بن علی الطهر من آل هاشم را که باین معنی نزدیکست قرائت فرمود و بعضی نوشته اند چون امام حسین علیه السلام این ابیات مذکوره را که ترجمه اش مسطور شد بزبان معجز بیان بگذرانید بتنهائی در برابر آن قوم بایستاد و اینوقت شمشیر از نیام برکشید در حالتیکه از زندگی نومید و بشهادت عزیمت و این ابیات را که مصراع اولش مسطور شد قرائت فرمود منم فرزند علی طاهر مطهر که از فرزندان هاشم است و همین فخر برای من کافیست گاهی که بخواهم عرض مفاخرت دهم و جدم رسول خدای از تمامت آنانکه بگذشتند از جماعت پیغمبران فاضل تر میباشد و مائیم در میان مردمان چراغ فروزان راه هدایت و نور درخشندهٔ خداوند زمین و آسمان که جهان را روشن میکردانیم و فاطمه زهرا که مادر منست از نسل پاک خواجهٔ لولاک است و عمم جعفر است که او را ذو الجناحین لقب دادند و مائیم آنکسانیکه آیات کتاب خداوندمان در شأن و جلالت ما براستی نازل گشته و هدایت عالمیان و وحی خداوندمان در حق ما بخیر و نیکوئی مذکور است و مائیم موجب امان و امن عالمیان از نزول عذاب الهی و اسباب وصول رحمت نامتناهی خواه پوشیده باشیم یا آشکار خواه مردمان مطلع باشند یا نباشند و مائیم صاحبان حوض کوثر هرکس دوست و محب ما باشد او را بجام رسول الهی سیراب کنیم و هیچکس انکار این مطلب را ننموده اند نمود و شیعیان ما در میان مردم بهترین شیعیان هستند و دشمنان ما در قیامت زیان و خسران بینند چون در روز قیامت کسیکه بسیار تشنه باشد بکنار حوض کوثر اندر آید حضرت حیدر علیه السلام با دو کف مبارکش او را سقایت فرماید و حیدر امامی مطاع است که خدای تعالی حق او را بر تمامت آفریدگان واجب ساخته پس خوشا بر آن بنده که ما را بعد از وفات ما زیارت کند تا بهشت عدن را که هرگز کهنه نشود دریابد

بیان آغاز محاربه و مقاتله حضرت سید الشهداء علیه السلام با لشکر ابن زیاد علیه اللعنة والعذاب

چون عمر بن سعد علیه اللعنة چنانکه اشارت رفت پذیرفتار شد که لشکر او تن بتن با حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بهم آورد شوند فرزند شیر خدا با قلب قوی و نیت پاک و جگر شیر و نهیب نهنگ و صولت پلنگ مانند کوه فولاد در معرکهٔ قتال بایستاد و مبارز طلب کرد تمیم بن قحطبه که از دلیران نامدار مردم شام بود چون پلنگ خون آشام آهنگ جنگ نمود و پای بمیدان حرب نهاد و عرض کرد ای فرزند علی تا چند دست از این قتال برنداری با اینکه یاران و فرزندان و اهل بیت تو همه کشته شدند و تو اکنون در میان بیست هزار نفر تنها و بیکس ایستادهٔ و با این تن تنها و یکه و تنها از تو چه برآید که با بیست هزار تن

جنگ میکنی ترا از این کار چه سود خواهد رسید فرمود آیا من بمحاربهٔ شما آمدم یا شما بخصم و حرب من شدید بجنگ من آمدید آیا من راه را بر شما گرفتم یا شما سر راه بر من بستید با اینکه یاران و برادران و فرزندان مرا کشتید در اینحال در میان من و شما جز شمشیر چیزی نخواهد بود آن خبیث گفت بسیار سخن مکن نزد من بیا تا هنرت معلوم گردد امام حسین ع چون صرصر عاصف بروی بتاخت و تیغی چون برق خاطف بروی براند و سرش را چون گوی در میدان پرانید بر این منوال جماعتی از ابطال رجال تن بتن بمیدان قتال در آمده آتش حرب را اشتعال داده از دنبال یکدیگر بآتش دوزخ و نیران جاویدان اشتعال یافتند عرصهٔ کارزار از خون آن مردم نابکار چون سینهٔ لاله زار گشت و شمار کشتگان افزون از شمار آمد در شرح شافیه مسطور است که چون امام حسین علیه السلام از دفن طفل صغیر شهید خود علی اصغر بپرداخت از جای برجست و بایستاد و بر مرکب برنشست و بقتال روی نهاد و این چند شعر مشهور را که باین معنی است قرائت فرمود اگر دنیا نزد مردم روزگار خوش و نیکو شمرده میشود باری سرای جاودانی و خانهٔ آخرت که محل ثواب و اجر و مزد خداوند وهابست از اینجهان در گذر برتر و نیکوتر است و اگر این بدنها البته بباید دستخوش مرگ شود و خود برای مردن بالیدن دارد البته شهید گردیدن و کشتن آمدن در راه خداوند ذو المنن و در میدان جهاد بضرب شمشیر مقتول شدن افضل است و اگر روزی و رزق مردم مقسوم و مقدر است یعنی چون بدیهی است که هرکسی را رزقی مقسوم و اصلی محتوم است بیش و کم نشود و دقیقهٔ باز پس نگردد و هرکس افزون از آنچه در حقش مقدر شده طلب کند یا نخواهد ساعتی از اندازش بیش و کم گردد در حقیقت بحاصل و طمع خام است پس اندک سعی نمودن و تلاش ورزیدن مرد در کسب معیشت جمیل تر است یعنی نمیباید یکباره دم فروبست و از پای نشست و نه میباید همواره دم فرو نبست و از پای ننشست نه در تمام ساعات روزگار زبان بربست و جلیس سرای شد و کره بر هوا زد نه در جلب آنات لیل و نهار زبان در کام نکشید و حریص گدا ماند بلکه با توکل حرکت غیر عنیفی نمود و برکت از خداوند لطیف خواست و حد وسط را از دست نداد و اگر آنچه را که مردمان فراهم کنند و هر مالی را که اندوخته کردانند البته آخر الامر بگذارند و بگذرند و چیزی با خود نبرند پس از چه روی باید در آنچه از آدمی نخواهد ماند و با او نخواهد ماند بخل ورزید و بخشید و دخت نمود محمد بن ابیطالب در کتاب مقتل خود مینویسد که ابو علی سلامی در تاریخ خود میگوید و هم چنین خوارزمی در مقتل مینویسد که این اشعار از منشآت و کلمات معجز آیات امام حسین صلوات الله وسلامه علیه است و هیچکس مانند آن نگفته است و نظیری ندارد معلوم باد چنانکه از این پیش اشارت شد و صاحب کشف الغمه نیز یاد میکند گاهی که امام حسین متوجه کوفه بود و فرزدق شاعر بشرف ملاقات مبارکش نائل و از شهادت مسلم بن عقیل بعرض رسانید آنحضرت در حق مسلم طلب رحمت نمود و این اشعار را برای فرزدق قرائت نمود اما در کتاب شرح شافیه و بحار الانوار مسطور است که در اینروز بخواند ممکن است دو دفعه انشاد فرموده باشد چنانکه در ینابیع المودة مینویسد چون آنحضرت از فرات برگشت و خیمه گاه را سالم بدید و معلوم فرمود که آن قوم کید و غدر ورزیده اند و بدروغ سخن کرده اند شروع بخواندن این اشعار فرمود و چند شعر دیگر که باین معنی است بر آن چهار شعر که در کتب مقاتل مذکور است و ترجمه اش مسطور شد افزوده است که میفرماید ای آل احمد سلام خدا بر شما باد همانا چنان می بینم که امروز از نزد شما بخواهم کوچید و می بینم هر ملعونی ستمکار منافق را که بآهنگ فنای ما آمده و چنانکه میخواهد میکند وای بر ایشان که بر محمد ص کافر شدند و حال اینکه پروردگار قادر را ایشان هرچه خواهد با مخلوق میکند همانا حلم خداوندی که حکیم و کریم است و تعجیل در عقوبت نفرماید ایشانرا مغرور ساخته است بالجمله چون تمیم بن قحطبه و جماعتی از دلیران شام و

کندآوران آن ایام بدست آنحضرت بقتل رسید نهیبی عظیم در لشکر ابن سعد پدید شد و هیچکس را نیروی مبارزت نماند یزید ابطحی که دلیری نامدار بود چون این هول و خشیت را در آن شجاعت بدید ایشانرا نکوهش گرفت و گفت وای بر شما با این جمعیت بسیار از جنگ و قتال یک تن گریزان میشوید آنگاه بر مرکب خویش برآمد و با کمال نخوت و غرور بمبارزت حجت حضرت احدیت بتاخت لشکر ابن سعد خورسند شدند و یکدیگر را از مبارزت او بشارت دادند بالجمله آن مغرور از نهایت نخوت سخن نمیکرد امام حسین علیه السلام بدو فرمود آیا مرا نمیشناسی که باین جسارت و جرئت بجانب من میآئی گویا هیچ ترس از من بدل اندر نداری آن ملعون هیچ جواب نگفت چون آنحضرت این نخوت بدید با شمشیر شرربار مانند شیر شکار او بار بروی بتاخت و چنانش برمیان برد که دو نیمه اش گردانید و جانش بنیران روان گشت و یکباره قلوب لشکریان از بیم و رعب آنحضرت آکنده شد

بیان مبارزت تمام لشکر ابن سعد با حضرت سید الشهداء علیه السلام

چون ابن سعد و شمر و سران لشکر ابن زیاد آن شجاعت و هیبت را در آنحضرت و آن بیم و خشیت را در سپاه کوفه بدیدند و کشته بر روی کشته و مجروح در کنار مجروح نگریستند عمر سعد ملعون با لشکریان گفت هلاک و ویل باد شما را هیچ میدانید باکدام کس قتال میدهید همانا وی پسر انزع البطین یعنی امیر المؤمنین علی علیه السلام است این پسر آنکس میباشد که مردم عرب را از تیغ تیز در گذرانید جملگی بروی حمله برید و بقولی دیگر شمر علیه اللعنة با ابن سعد گفت ایها الامیر سوگند با خدای اگر جمله مردم روی زمین تن بتن روی بجنگ حسین علیه السلام آورند همه را نابود میگرداند همکرده با وی جنگ دهیم و اینزمین را از سواران جنگجوی و کندآوران کینه پوی پرکنیم و از هرسوی بروی احاطه نمائیم عمر سعد سخن شمر علیه اللعنة را پذیرفتار شد و لشکر را برسه فرقه ساخت گروهی تیرانداز و جماعتی شمشیرزن و نیزه دار و انبوهی سنگ افکن و کینه انباز بودند و بروایت ابن شهر آشوب یکصد و هشتاد تن با نیزه و چهار هزار تن تیرانداز تیرهای کین در چله کمان نهاده بر آنحضرت حمله آوردند و چون باران بهار بر اندام مبارک فرزند ولی کردگار و آن امام ابرار بباریدند و آن بدن مبارک را از نوک تیر و سنان نیزه بخستند امام حسین علیه السلام را در چنین حال اندیشه در خاطر و ضعفی در دل بنبود و چون شیر و پلنگ با شمشیر آتش بار جنگ میداد و از کرده اشرار دمار برمیآورد و بر راحله خود استوار بنشست و شعر مشهور را انا ابن علی الخیر من آل هاشم قرائت کرد آنگاه بر میمنه سپاه حمله آورد و همی این شعر را که با یمعنی است بخواند کشته شدن از احتمال بار عار بهتر و عار و ننگ از در آمدن بآتش دوزخ نیکوتر است و خداتعالی مرا از عار و دخول آتش جهنم نگهدار است و میمنه سپاه نامه تباه را مانند روباه از شیر درنده بهر طرف پراکنده ساخت آنگاه بر میسره سپاه حمله در گردید و این ارجوزه را که با یمعنی دلالت دارد قرائت فرمود منم حسین بن علی سوگند بر جان خود خورده ام که از جنگ کافران روی برنتابم و اهل و عیال پدر خود را حمایت کنم و بر طریق دین پیغمبر بزرگوار رفتار نمایم و در راه دین او کشته میشوم در مقتل خوارزمی مسطور است که رسولخدای صلی الله علیه و آله با امام حسین علیه السلام فرمود ترا در بهشت درجه ایست که جز شهید شدن بآن نائل نمیشوی لاجرم آن هنگام که آن لشکر بر آنحضرت انجمن کردند یقین میدانست که شهید خواهد شد صبوری و شکیبائی نمود و اظهار جزع نفرمود تا گاهی که بفوز شهادت نائل شد در شرح شافیه و مثیر الاحزان و اغلب کتب مقاتل مسطور است که عبد الله بن عمار گفت هرگز در روزگار ندیدیم و نشنیدیم که مرد یکه اولاد و اصحاب و اهل بیتش را کشته باشند و لشکری بیرون از شمار گرداگرد اش را فرو گرفته و آهنگ قتل او برآمده باشند و او را با لب تشنه با تیر و شمشیر و نیزه در سپرده باشند

کمانند حسین علیه السلام با دل ثابت و قلب آرام باشد و چون دلیران لشکر و کندآوران پرخاشگر بروی هجوم آوردند آن شیر بیشه شجاعت و نهنگ دریای جلادت را هیچ بیم و باکی و هول و هراسی بنبود و با تیغ برنده بر آنجمله حمله میآورد و آنسپاه مانند روباهی که از شیر شکاری یا گوسفندی که از پلنگ کوهساری بینند روی بگریز مینهادند و در بیابان و دشت و نیزار بهرسوی میشتافتند سوگند با خدای با اینکه سی هزار تن بودند آن یک تن بر ایشان حمله میفرمود آن سی هزار نفر از پیش روی مبارکش مانند ملخهای بیشمار فرار میکردند و چون آنحضرت ایشانرا پراکنده مینمود بجای خود باز میشد و میفرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم در کتاب جلاء العیون و مناقب ابن شهر آشوب و پاره کتب دیگر مسطور است که آنحضرت با لب تشنه و تن خسته از کشته پشته میساخت و سرهای لشکر کفار را مانند برگ خزان بر خاک میانداخت و زمین را از خون ایشان رنگ طبرخون میداد و در آنروز یکهزار و نهصد و پنجاه نفر را سوای مجروحین بخون و خاک بیاغشت و بروایت مسعودی یکهزار و هشصد تن را در آتش دوزخ مسکن داد با اینکه تشنگی بر آنحضرت بسیار غلبه کرده بود و هرچند آب از آنمردم کافر بدکیش طلب میکرد مضایقه میکردند در بعضی کتب مسطور است که امام حسین علیه السلام در جنگ روز عاشوراء چون بر لشکر دشمن حمله میآورد بعضی را باقی میگذاشت و بعضی را از شمشیر میگذرانید با اینکه میتوانست بقتل برساند بعضی سبب این حالرا پرسیدند فرمود با دیده بصیرت در نطفه هائی که در اصلاب این جماعتست نگران میشوم و آنکسرا که از نسل او مؤمنی پدید خواهد شد بجای میگذارم و او را نمیکشم تا این ذریه از وی بیرون آید و هرکس را می نگرم نسل صالح از وی پدیدار نخواهد گردید او را بقتل آورم و راقم حروف در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین ع باینحکایت و بقیه آن در مقام خود اشارت کرده است حمید بن مسلم گوید سوگند با خداوند ریش مبارک آنحضرت را رنگین بخون دیدم و چندان خون بر زره آنحضرت نشسته بود که هیچکس آن زره را ندید و یکپارچه خون مینمود معذالک هر وقت آنحضرت بر آنجماعت حمله میبرد مانند گوسفند از گرگ درنده فرار می کردند

بیان آهنگ لشکر ابن زیاد بجانب خیام مبارکه و کلمات امام حسین علیه السلام

چون حضرت سید الشهداء ارواح الانبیاء و الاولیاء و الخلایق له الفداء در آن سورت گرما و تابش آفتاب با لب تشنه و دل تافته و ثقل اسلحه کارزار و سیلان خون از اندام مبارک آنگونه شجاعت بکار برد که چشم اهل روزگار خیره گشت و جمعی کثیر از ابطال رجال و مردان قتال را پایمال هلاک ساخت ابن سعد و رؤسای لشکر بانگ برزدند هیچ میدانید باکدام کس جنگ میورزید لاجرم سواران و پیادگان و کمانداران و شمشیرکشان و سنگ افکنان از هر طرف بر آنحضرت حمله آوردند و از هر جانب احاطه کردند و میان آنحضرت و اهل بیت امام علیه السلام حائل شدند و جماعتی روی بسوی خیام عصمت نظام آوردند امام حسین ع چون بر اینحال نگران شد صیحه بر ایشان برزد و فرمود ای شیعه آل ابو سفیان اگر دین خود را از دست بگذاشتید و از خالق عباد و پرسش معاد بیم ندارید باری از آن کمتر نباشید که در امر دنیای خود در جمله آزادگان باشید و اگر خود را از عرب میشمارید بخصال حسب و نسب خود بازگردید شمر ملعون چون اینسخنان را بشنید عرض کرد ای پسر فاطمه چه میگوئی فرمود میگویم منم که با شما جنگ میکنم و شما با من حرب مینمائید بر جماعت زنان چه گناهی است عنان بازکشید و اینمردم کینه جوی سرکش را از تعرض بحریم حرم بازدارید و تا من زنده ام روی با من دارید و با من جنگ بسپارید شمر گفت ای پسر فاطمه اینکار باختیار تو است آنگاه لشکر یانرا بانگ برزد که آهنگ سراپرده حسین ننمائید چه او کفوی کریمست و بقتل او پردازید که مقصود ما همین است و ابن صباغ در فصول المهمة گوید چون

امام حسین علیه السلام تنها و بی یاور بماند حمله سخت بر آن لشکر نمود و جمعی کثیر از ابطال رجال را بکشت و سالماً بمکان و موقف خود نزد حریم بازگشت دیگر باره حمله فرمود و خواست مراجعت فرماید شمر بن ذی الجوشن علیه اللعنه در میان آنحضرت و حریم مطهرش حایل و از مراجعت آنحضرت مانع و با جماعتی کثیر بر دورش پره زدند و جماعتی روی بخیام حریم و اطفال آوردند تا اسباب ایشانرا غارت نمایند امام حسین علیه السلام صیحه برکشید و آنکلمات را که مذکور شد بفرمود اینوقت لشکر از طرف سراپرده باز شدند و بحرب آنحضرت صف از پی صف برکشیدند و مهیای قتل امام علیه السلام شدند آنحضرت در برابر صف بیامد و با صوتی بلند ندا در داد و فرمود وای بر شما از چه روی با من قتال میدهید و بر قتل من مبادرت میجوئید آیا حقی را فرو گذاشته ام یا سنتی را دیگرگون ساخته ام یا شریعتی را تبدیل داده ام آنجماعت خبیث در جواب آنحضرت صدا برکشیدند و گفتند پدر تو علی بن ابیطالب در جنگ بدر و حنین پدران و بزرگان ما را از شمشیر بگذرانید و این کین در نهاد ما بماند امروز بتلافی آن اینگونه معاملت با تو میورزیم و آن خونخواهی از تو میکنیم راقم حروف گوید از این کلمات معلوم میشود که اینجماعت که در این مبارزت حاضر شدند باعتقاد و عقاید زمان جاهلیت باقی بودند از اینست که چون امام حسین ع اینکلمات کفرآمیز که دلیل بر کفر و مؤید بودن ایشان در آتش نیران مینمود محض شفقت بر حال امت و حالت غوایت ایشان بگریست و این شعر را که باینمعنی است بخواند پروردگارا مرا تنها نگذار همانا حالت این کفار و اینگونه انکار ایشان در حضرت تو آشکار است که ما را در میان خود چون بندگان میدارند و در این افعال خود رضای یزید را میجویند اما برادرم شهید گشت و در خون خود تنها بغلطید و در میان بیابانی یک تنه و حید بماند و تو هرگز از راه راست عدول نمیفرمائی اما ابو اسحق اسفراینی در کتاب نور العین نوشته چون حضرت امام حسین ع تمام اصحاب و یاران خود را کشته دید و خود را تنها بدید سر مبارک بآسمان برکشید و عرض کرد بار خدایا بر کردار اینجماعت نگرانی آنگاه بگریست و این اشعار مذکوره را بخواند و ابو اسحق سه شعر مینویسد و دیگران چهار شعر خوانده اند که اختلاف

ندا فرمودن حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه شهداء گرام علیهم السلام را

چون امام علیه السلام آن اشعار را که ترجمه اش مسطور شد بخواند از یمین و شمال نگران شد اصحاب را کشته و برادران و فرزندان ناز پرور را در چنان بیابان تابناک در خاک و خون آغشته دید و آن نونهالان بوستان ولایت و نوباوگان شبستان امامت را با بدنهای چاک چاک بر آن ریگهای تافته و زمینهای تفتیده افتاده نگریست صدا برکشید و فرمود ای مسلم بن عقیل ای هانی بن عروه ای حبیب بن مظاهر ای زهیر بن القین ای یزید بن مظاهر ای یحیی بن کثیر ای هلال بن نافع ای ابراهیم بن حصین ای عمیر بن المطاع ای اسد الکلبی ای عبدالله بن عقیل ای مسلم بن عوسجه ای داود بن طرماح ای حر ریاحی ای علی بن الحسین ای ابطال با صفا ای سواران عرصهٔ هیجا چیست مرا که میخوانم شما را و جواب نمیگوئید و دعوت میکنم شما را و اجابت نمینمائید امید وارم که از اینخواب بیدار شوید آیا مودت شما از امام شما بگشت که او را نصرت نمی کنید اینک زنان و پردگیان رسول خدای هستند که بواسطه مفقود ماندن شما اسیر رنج و عنا شده اند هم اکنون برخیزید و این سپاه طاغی لئیم را از حرم او دفع کنید لکن مرگ تن او بار شما را بر خاک و خون بیفکند و روزگار خیانت کار با شما غدر و فسون نمود و گرنه شما از دعوت من قصور نمی جستید و از نصرت من محجوب نمی ماندید هم اکنون ما در مصیبت شما غمگین و اندوهناک و ماتم هستیم و از دنبال شما می آئیم انا لله و انا الیه راجعون بعد از آن این چند شعر را در مدح آنجماعت و اوصاف جانبازی و شجاعت

وحق شناسی ایشان بفرمود قوم اذا نودوا لدفع ملمة و از این پیش بترجمهٔ آن اشارت شد و هم چنین ندا فرمودن امام علیه السلام شهدای عظام را گذارش رفت لکن با آنچه اکنون نگاشته شد تفاوت دارد ممکن است دو مرتبه ... فرموده باشد

آهنگ فرمودن امام حسین علیه السلام بجانب فرات و مانع شدن سپاه ابن زیاد

چون سپاه ابن سعد سواره و پیاده یکدفعه بحضرت امام حسین علیه السلام حمله در شدند آنحضرت مانند شیر خشم آلود و نهنگ پرآشوب در روی ایشان درآمد و شمشیر خارا شکاف را از شغاف ایشان بگذرانید و سرهای کفار را چون برگ رزان از باد خزان از تن بیفکند هر کس از آنحضرت بگذشت بسلامت نگذشت و هر کس بجانبش روی آورد روان در نیران کشید و بهر سوی که آنحضرت روی کرد جملگی پشت دادند و نهیب درشت دیدند این هنگام سختی عطش و تاب تشنگی بر آنحضرت چنگ در افکند تا بآن درجه که دیدهٔ همایونش تار و هوای صاف را مانند دودی ناهموار میدید لاجرم بجانب فرات روی نهاد و لشکر کوفه بدانستند که اگر از فرات شربتی بنوشد جملگی را شربت مرگ بنوشاند و بروایتی چون شمر نگران شد که آنحضرت بجانب فرات روان گشت فریاد برکشید ای سپاه بدانید که اگر حسین یکقطره آب بنوشد یکتن از شما را زنده نگذارد و بقول ابی الفرج امام حسین علیه السلام پیوسته از آنجماعت آب می طلبید و آن مردم سنگدل اجابت نمیکردند و شمر ملعون میگفت هرگز نمیگذارم آب بنوشی و وارد فرات شوی تا کاهی دیگر نیز جاری نمود و چنانچه از این پیش مسطور شد بنفرین آنحضرت از رنج عطش باب حمیم جحیم پیوست بالجمله چون لشکر کوفه آهنگ آنحضرت را بشریعهٔ فرات بدانستند جملگی بر طریق شریعه فراهم شدند و صف از پس صف برکشیدند و از تیغهای هندی و نیزه های خطی راه شریعه را از آهن و فولاد سدی استوار بر بستند اعور سلمی و عمرو بن حجاج زبیدی با چهار هزار کماندار خاصه نگاهبانان شریعه بودند بانگ بر سپاه زدند که نگذارید حسین بشریعه راه یابد و از آنطرف امام حسین علیه السلام چون شیر نخجیر دیده بر آنجماعت حمله افکند و صفها را بر شکافت و راه شریعه را از راه بانان بپرداخت و مرکب بفرات راند آنحضرت سخت تشنه بود اسبش نیز افزون از حد تشنگی داشت امام فرمود تو تشنه و من تشنه ام سوگند با خدای آب ننوشم تا تو آب بیاشامی گویا اسب آنحضرت کلام امام علیه السلام را فهم کرد و سر برافراشت کنایت از اینکه در آشامیدن آب بر تو سبقت نگیرم اینوقت امام حسین علیه السلام دست فرا برد و کفی آب برگرفت و فرمود آب بیاشام که من اب می آشامم در اینوقت حصین بن نمیر تیری بجانب آنحضرت برگشاد چنانکه بر دهان مبارکش برسید و خون بگریه دید و بروایت شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید بعد از شهادت برادران حضرت عباس علیه السلام آنجماعت شدید العداوة بر امام حسین ع حمله آوردند و بر لشکر آنحضرت غلبه کردند تشنگی بر آنحضرت غلبه کرد و بر ستاره سوار شد و ستاره راحله بود که برای آب کشیدن داشتند و سانیه شتر آبکش است و با برادر خود عباس روی بنهر فرات آوردند مردی از بنی دارم که در میان آن لشکر بود گفت وای بر شما در میانه حسین و نهر فرات حائل شوید و مگذارید آب بنوشد امام حسین عرض کرد بار خدایا او را بتشنگی مبتلا کن آن ظالم خشمناک شد و تیری بحنک مبارکش زد امام علیه السلام آن تیر را کشیده دست مبارک در زیر حنک داشت تا پر خون شد و بیفشاند آنگاه عرض کرد بار خدایا من شکایت بتو میکنم از آنچه با پسر پیغمبر تو مینمایند آنگاه لب تشنه بمکان شریف خود باز شد و تشنگی بروی سخت گشت و آنقوم رو سیاه عباس را در میان گرفتند و آنحضرت تنها با ایشان جنگ داد

تا شهید گشت و موافق بعضی روایات دیگر در اینوقت که حسین علیه السلام بر شناه بر نشسته بود ناگاه از آنسوی سواری فریاد برداشت ای حسین تو آب مینوشی و لشکر ببراپرده تو اندر میرود و هتک حرمت تو میشود چون امام این بانگ را بشنید آب از کف بریخت و از شریعه بیرون تاخت و با تیغ سیاه کوفه را پراکنده کرد و ببراپرده خویش بازشد مکشوف افتاد که هیچکس متعرض سراپرده عصمت نگشته و گوینده اینخبر مکری ساخته و عذری اندیشیده است صاحب روضة الشهداء مینویسد و بعد از آنکه امام حسین علیه السلام یزید ابطحی را با شمشیر برنده بر دو نیمه ساخت آهنگ لب آب فرات فرمود که سخت تشنه بود شمر ملعون بر لشکریان بانگ برزد زنهار مگذارید که آب بیاشامد و اگر شربتی آب بنوشد یک تن از ما را زنده نگذارد لشکریان غلبه کردند و در میان امام حسین علیه السلام و آب فرات حائل گردیدند امام حسین با شمشیر کشیده مرکب برانگیخت و هی بزد و بگشت و مرد و مرکب بر خاک افکند تا سه صف لشکر بردرید و راه خود برگشاد و بلب آب رسید و چون اسب در جوی فرات راند و کفی آب برگرفت تا بیاشامد یکی آواز برکشید که ای حسین آب میخوری و لشکر در خیمه گاه افتاده بغارت میپردازند آنحضرت را آب غیرت بجوشید و آب از کف بریخت و چون بدر خیمه رسید هیچکس را ندید و بدانست که آنسخن را بمکر و عذر گفته اند اما حکم دوست چنان بود که آنحضرت آنشب روزه را بشراب بهشت گشاید و امام حسین از لب آب تا گاهی که بدر خیمه رسید چهار صد تن از لشکر یار را کشته بود و صاحب روضة الشهداء در ذیل این حکایت به تیر خوردن آنحضرت و کلمات آنحضرت و خطاب بمرکب خود اشارت نمیکند لکن میگوید در باره روایاتست که امام حسین علیه السلام بعد از وداع فرمودن دفعهٔ دیگر با اهل بیت و بمیدان تاختن و رزم ساختن دیگر باره آهنگ آب فرمود و خود را بلب آب رسانید و کفی آب برداشته خواست بیاشامد از تشنگی عیال و اطفال براندیشید و آن آب را بریخت و بقولی آب را نزدیک دهان مبارک آورد و هنوز قطرهٔ بحلق شریفش نرسیده بود که حصین بن نمیر آنحضرت را در آنجا بدید و تیری بر دهان مبارکش بیفکند و آن آب نصیب آنحضرت نگشت و دهان مبارکش همی پر خون میشد و بیرون می افکند صاحب روضة الصفا مینویسد بعد از شهادت طفل صغیر آنحضرت علیه السلام امام حسین سر در پیش افکنده بنشست و قبایل عرب قتل او را مکروه میشمردند و بیکدیگر حوالت مینمودند در این اثنا آنحضرت قدحی آب طلبیده بر دهان مبارک نهاد از آن پیش که قطرهٔ بگلوی مبارکش برسد حصین بن نمیر ملعون تیری بر دهان همایونش زد و آب نصیب آنحضرت نشد و چون آنحضرت نگران شد که مخالفان روی بدو کرده اند از محل خود روان گردید و میل بکنار فرات فرمود و آن جماعت در میان آنحضرت و فرات حایل شده لاجرم مراجعت کرده بجای خود آمد و از اینخبر معلوم میشود که در روز عاشورا نیز آب در خیمه گاه بوده است و ابو اسحق اسفراینی در کتاب نور العین میگوید چون امام حسین جمعی را بکشت و آنشب را بپایان آورد بر آنقوم حمله فرمود و بشریعه درآمد و با بگاه اندر شد و چون مرکب آنحضرت احساس آب را نمود خواست بخورد امام حسین علیه السلام فرمود ای میمون تو تشنه و من نیز تشنه ام قسم بخدای آب نمی آشامی تا من سیراب شوم چون اسب اینکلام را بشنید از خوردن آب امتناع نمود آنگاه امام حسین علیه السلام از پشت اسب فرود آمد و ابن نمیر تیری بآنحضرت بیفکند چنانکه بر دهان مبارکش بنشست و خون سیلان کرد امام علیه السلام با دست مبارک خون را برگرفت و عرض کرد پروردگارا از این مردم که خون مرا بریزند و مرا و آنانرا که با من هستند از آب باز میدارند بحضرت تو شکایت میآورم آنگاه کفی آب برگرفت تا بیاشامد عمر بن سعد بانگ برکشید ای قوم جنگجوی بحق بیعت یزید سوگند میخورم که اگر حسین سیراب شود شما را تا بآخر هلاک میکند در اینوقت خولی بن یزید اصبحی

بانگ برکشید ای حسین که خیمه حرم را میسوزانند و تو زنده هستی امام علیه السلام آب را از دست بیفشاند و بر اسب خود برنشست و بجانب خیمه روی نهاد و خیمه را سالم دید و بدانست که اینسخن را از روی کید و غدر گفته اند و از آن طرف ام کلثوم فرمود ای سکینه هان امام حسین آب برای ما بیاورد اهل حرم تمامت بیرون آمدند و آنحضرت را در خون خود رنگین دیدند و فریاد بناله و زاری برکشیدند حضرت ایشانرا تسلیت داد و در طلب آب بازشد لکن دست نیافت معلوم باد خبر اسب راندن آنحضرت بشریعهٔ فرات و آن حکایات و کلمات در کتب متقدمین مسطور نیست وراقم حروف اینداستانرا در کتب قدمای مورخین جز ابو اسحق اسفراینی ندیده ام اما اغلب متاخرین مثل مجلسی اعلی الله مقامه و صاحب عوالم و بعضی کتب دیگر چنانکه اشارت شد عنوان کرده اند و باختلاف بیان مذکور داشته اند اما بچند جهة نمیتوان قرین صحت شمرد اولا مدت آن روز استعداد اینگونه مطالب را نداشت ثانیا آن کثرت جمعیت که مانع آب فرات بودند سهل و آسان نمیگذاشتند آنحضرت بآب اندر شود ثالثا امام علیه السلام چگونه بمرکب خود میفرماید تا من آب نخورم تو نخوری رابعا اسبی میمون نام از آنحضرت نشنیده ایم خامسا مروت و فتوت و تکلیف امام از آن بالاتر است که مرکب خود را با آب براند و تشنه باز برگرداند سادسا در صورتیکه آنحضرت میخواست جرعهٔ آب بنوشد و آن مجال یافت که برگیرد و بدهان رساند چگونه تا هنگامی که ابن سعد یا شمر یا ملعونی دیگر از دور بنگرند و بگویند نگذارید بنوشد امام علیه السلام آب نمینوشید تا گاهی که مدتی برآید و تیری بجانبش بیفکنند سابعا در صورتیکه آب را بکف مبارک آورد و دیگری بانگ برداشت که تو آب مینوشی و حرمت را میسوزانند چه میشد که آب بنوشد و بجانب خیمه گاه بتازد و حفظ نفس محترم خود را از دست نگذارد چه نوشیدن آب و قوت یافتن و بحفظ و حراست پرداختن شایسته تر بود تا خود و مرکبش تشنه و بیتاب و طاقت از میان آب باز شدن و مرکبی را که آنهمه زحمت و جراحت و تشنگی یافته تشنه باز آوردن و با دهان تیر خورده که مملو از خون باشد وداع و تکلم فرمودن ثامنا امام علیه السلام که علم جملهٔ خلایق نسبت قطره ببحر محیط است چگونه بسخن دروغ مکر آمیز مردی منافق شریر غدار عنایت میورزد و آب نوشیده بجانب خیمه باز میگردد و آنوقت در حضرتش معلوم میشود که آنچه عرض کرده اند از روی فریب و دروغ بوده است تاسعا در دیگر کتب مقاتل دیده نشده است که آنحضرت جز در روز عاشورا مبارزت کرده باشد و اینخبر ابی اسحق اسفراینی با دیگر اخبار مباینت دارد و در اخبار الدول مسطور است که عطش بر آنحضرت سخت گشت و لشکر ابن سعد آنحضرت را از آب باز داشتند و از آن پس شربتی از نهرش حاصل شد و چون خواست بنوشد حصین بن نمیر ملعون تیری بجانب آنحضرت بیفکند چنانکه بر حنک مبارکش بنشست و آن آب خون شد و آنحضرت دست بآسمان برکشید و عرض کرد خداوندا این جماعت را بپریشش و نکال خود تن بتن در سپار و جملگی را دور از یکدیگر و متفرق بقتل رسان و بکش و از ایشان یکتن را بر روی زمین برجای مگذار و در عوالم مسطور است که مردی از ابان بن دارم که او را زرعه مینامیدند در صحرای کربلا حضور داشت و گاهی که آنحضرت آب طلب کرد تا بنوشد این ملعون تیری بآنحضرت بیفکند چنانکه بر حنک مبارکش بنشست و در میان آنحضرت و آب حایل شد امام علیه السلام آن خون را که از جراحتش جاری بود میگرفت و بجانب آسمان می افشاند آنگاه عرض کرد بار خدایا وی را تشنه بدار و آن خبیث چنانکه بحکایتش اشارت شد با رنج و زحمتی بسیار از تاب تشنگی بآتش دوزخ و حمیم جحیم پیوست با جمله فاضل دربندی اعلی الله مقامه در کتاب اسرار الشهاده و صاحب محن الابرار که مترجم جلد عاشر بحار است در تاویل اینحکایت بیانی چند کرده اند و بهترین آن بیانات در صورت صدق اینداستان همانست که افعال ائمه هدی صلوات الله علیهم و تکالیف ظاهریه و باطنیه ایشان

وحکمتهائی که در اعمال و اقوال ایشان سند رجست از حد ادراک دیگران بیرونست تشنگی ایشان معانی دارد آب خواستن و تشنگی داشتن و در همان حال چاره تشنگان را فرمودن و رنجور گردیدن و رنجوران را شفا دادن و مجروح شدن و مجروحان را دارو نهادن و بیخبر ماندن و بیخبران را باخبر ساختن و شهید شدن و شهدا را روان دادن و بیتاب گردان و بیتابان را تاب و توان عطا فرمودن و اسیر شدن و اسیران را رهائی بخشیدن و همچنین سایر اوصاف و اخلاق ایشان کاهی بحسب تقاضای بشریت گاهی بموجب شئونات امامت اسراریست مکنونه و آثاریست مخزونه خود دانند و خدای ایشان ممکنست امام علیه السلام ترتیب تکلیف ظاهر بشری خود از پی آب بتازد و آب کف در آورد و چون آنمردم سست کیش بنجام آنحضرت روی کنند از نهایت غیرت آب از دست بیفکند و بسوی ایشان بتازد و انجماعت را که بتوافق بعضی روایات نزدیک بنجام رسیده یا بفرمان شمر لعین آهنگ سوزانیدن پرده و پردگیان را داشتند دور فرماید و برتر درجه غیرت و حمیت را در حین شدت عطش و تافتگی دل باز نماید و ممکنست با همان دهان تیر خورده پرخون با اهل بیت خود در نهایت بلاغت و فصاحت سخن کند چنانکه سر بریده آنحضرت در چند موضع تکلم نمود و ممکنست نظر بحالت بشری چون دهانش پرخون شود هیچ سخن نراند و اظهار قدرت نفرماید ممکن است برای آشامیدن مرکب آنحضرت باب فرات بتازد و مرکبش را سیراب فرماید و ممکن است برای ازدیاد ثواب و درجه و سرعت بوصول بمحبوب حقیقی آبرا بحسب تکلیف ظاهر بشری برگیرد و نزدیک بدهان برد و فرو ریزد و بیاشامد و سرخوش شراب طهور و مشتاق لقای پروردگار غفور باشد ممکنست خطاب بمرکب کند و بفرماید تا من بشراب حقیقی لقای دوست سیراب نشوم و شهید نگردم اینجماعت نگذارند تو نیز آب نخوری و ممکنست بحسب تکلیف ظاهر که آنحضرت بایست که تقویت قوای بشری خود را بفرماید و نیرو ولی تازه یافته در نزد خدا جهاد فرماید و ریشه مشرکان و کافران را بر اندازد آهنگ آب بفرماید و خداوند تعالی محض تکمیل بلیت و مصیبت آنحضرت مانع آشامیدن آنحضرت را مقدر فرماید ممکن است خود آنحضرت برای رفع تکلیف خویش و حفظ نفس خود آهنگ آب بفرماید و آنوقت برای از دیاد اجر خود از خدای بخواهد که با لب تشنه درگذرد و بلقای دوست و نوشیدن جام وصل محبوب بنزد ال عطشان باشد ممکنست در مرتبه اول که آنحضرت آب نچشیده باشد زخمی بر دهان مبارکش نرسیده باشد و راه سخن بسته نباشد و همان جراحتی را یافته باشد که بر آن مبارکش رسیده بود و مانع تکلم بنود ممکن است بیرون از این تاویلاتی که نمودیم تاویلات دیگر باشد و علمای نحریر بدانند و تعبیر فرمایند یا خود آن حضرت و ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم که بر معانی و بواطن و دقایق و حقایق امور عالم بهتر [illegible] بانند داناترند

بیان وداع نمودن حضرت سید الشهدا علیه السلام

دفعه دیگر با اهل بیت اطهار سلام الله علیهم اجمعین

نوشته اند چون حضرت امام حسین علیه السلام بسرا پرده عصمت باز شد و معلوم فرمود که گوینده آن خبر را جز مکر و خدیعت قصدی نبوده و سخنی بدروغ رانده است دیگر باره آهنگ وداع با اهل بیت نمود و فرمود ای زینب ای ام کلثوم ای سکینه اهل بیت جملگی با حال آشفته و جگرهای تفته و خاطرهای خسته و دلهای شکسته در خدمتش فراهم شدند امام علیه السلام با ایشان وداع بازپسین نمود و بصبر و شکیبائی بمثوبات الهی و اجر نامتناهی تسکین داد آنگاه فرمان داد تا جامه که شایسته اسیری باشد در پوشند و با ایشان فرمود مستعد نزول بلا شوید و بدانید که خدای شما را محافظت و حمایت فرماید و بزودی از کزند دشمنان آسایش بخشد و پایان کار شما را بخوش و نیکوئی باز گرداند و دشمنان شما را با نواع رنج و عذاب مبتلا گرداند و بهر رادرازای این بلیت اقسام

نعمت

تحقیق دقیق عجیب

نعمت و کرامت عوض دهد پس زبان بشکایت بر نگشائید و چیزی که از قدر و مقام شما بکاهد مگوئید و بروایتی فرمود شما را از گریستن منع نمیکنم زیرا که در این بیابان غریب و بیکس و بعلاوه در غربت و کربت بمفارقت مانند من کسی مبتلا هستید اینوقت بخیمه فرزند سعادتمندش امام زین العابدین علیه السلام تشریف قدوم بداد و سر همایونش را از بستر بیماری بر زانوی مبارک بر نهاد و صورتش را بر صورتش بگذاشت و فرمود ایفرزند من چون از زحمت اسیری برستی و بمدینه پیوستی شیعیان و موالیان مرا از من سلام بگذار و بگو پدرم فرمود هر وقت برنج و محنت و غربت مبتلا شوید از غربت و محنت من یاد کنید و چون بر کشته بگذرید از گلوی بریده من بخاطر بیاورید و چون آبی خوشگوار بنوشید از لب تشنه و جگر تافته من بر اندیشید چون غریبی اسیر ببینید بر خواهران و دختران اسیر من گریه کنید و چون مقتولی مظلوم را نگران شوید بر فرزندان و برادران شهید من نوحه کنید و بروایتی دیگر چون جناب سید الشهدا سلام الله علیه در آن پهنه بلا یکه و تنها بماند و بخیام برادران و فرزندان و برادرزادگان خود باز گشت و جمله را از صاحبانش خالی دید و بخیمه اولاد عقیل نگران شد همچنان از کسانش تهی یافت و بخیام اصحابش نظر فرمود هیچکس را در آنها ندید و مکرر میفرمود لا حول و لا قوة الا بالله بعد از آن بجانب خیام زنان روی نمود و بخیمه فرزندش امام زین العابدین سلام الله علیه که از تیغ دشمنان نجات یافته بود در رفت و آنحضرت را بر تخته پوستی بواسطه شدت مرض افتاده دید و عمه اش حضرت زینب سلام الله علیها بپرستاری او اشتغال داشت چون علی بن الحسین سلام الله علیهما پدر بزرگوارش را بدید با آنحال شدت مرض خواست از جای برخیزد بواسطه قوت رنجوری قدرت نیافت لاجرم بعمه اش زینب فرمود مرا بسینه خود بگیر تکیه بده اینک پسر پیغمبر است که پدیدار گردیده است زینب از پشت سر مبارکش بنشست و آنحضرت را بر سینه شریفش بداشت و امام حسین صلوات الله علیه از فرزند بیمارش پرسش و تفقد نمود و امام زین العابدین خدای عز و جل را شکر و سپاس همی گذاشت آنگاه عرض کرد ای پدر بزرگوار امروز با این جماعت چگونه معاملت فرمودی امام حسین فرمود ایفرزند شیطان بر ایشان مستولی شد و یاد خداوندشان را فراموش کردند و در میان ما و ایشان آتش جنگ افروخته گشت چندانکه زمین از خون ما و ایشان رنگین گردید علی بن الحسین عرض کرد ای پدر عمویم عباس در کجاست زینب چون اینسخن بشنید گریه در گلویش گره شد و همی نظر بامام حسین میکرد تا چه جواب دهد چه امام زین العابدین را از شهادت عباس خبر نداده بود تا موجب شدت مرض نگردد امام علیه السلام فرمود او را در کنار فرات بکشتند امام زین العابدین چندان بگریست که حالتش دیگرگون شد چون بحال خویش آمد از دیگر عموهای خود بپرسید امام همی فرمود شهید شدند اینوقت عرض کرد برادرم علی و حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و زهیر بن القین کجا هستند فرمود ای پسرک من دانسته باش که در این خیمه ها مردی که زنده باشد غیر از من و تو نیست و اینجماعت را که نام بردی بجمله بر روی خاک افتاده اند امام زین العابدین علیه السلام سخت بگریست و با عمه اش فرمود ای عمه شمشیری و عصائی برای من حاضر کن فرمود میخواهی با اینها چکنی عرض کرد عصا را برای آن خواهم که بر آن تکیه کنم و شمشیر را خواهم تا در حضور پسر پیغمبر قتال دهم چه بعد از وی خیری در زندگانی نیست امام حسین او را منع کرد و بر سینه خود بچسبانید و فرمود ای فرزند من تو از تمامت ذریه من اطیب و از جمله عترت من افضل هستی و تو بر این عیالات و اطفال خلیفه من هستی همانا ایشان غریب و تنها و مخذول و به یتیمی و درد نکوهش دشمن و نوائب و بلیات روزگار

دچار

دچار شده اند چون ایشان از نالیدن شوند خاموش دار ایشانرا و چون وحشت نمایند مونس ایشان باش و خاطر ایشان بکلمات نرم و هموار تسلی بخش چه از رجال ایشان جز تو هیچکس باقی نمانده که بدوستی گیرند و هیچکس نزد ایشان نیست که از حزن و اندوه خود بدو شکایت برند غیر از تو ایشانرا بگذار تا ببوی تو خوی گیرند و تو ایشانرا ببوی و ایشان بر تو گریستن گیرند و تو بر ایشان گریه کن و چون این کلمات بپایان رفت امام حسین دست امام زین العابدین را بگرفت و با آواز بلند صدا برکشید ای زینب ای ام کلثوم ای سکینه ای رقیه ای فاطمه سخنان مرا گوش کنید و بدانید که این پسر من خلیفه منست بر شما و اوست امام مفترض الطاعة بعد از آن فرمود ای فرزند شیعیان مرا از جانب من سلام برسان و ایشان را بگوی پدرم در حالت غربت از این جهان درگذشت بروی ناله و ندبه کنید پس بروی گریه کنید و اینگونه خبر مختلف نوشته اند

بیان تجدید حضرت سید الشهداء علیه السلام مقاتلت و مبارزت با اعداء علیهم اللعنة را

چون امام حسین علیه السلام از وداع و وصیت و تسلیت اهل بیت علیهم السلام فراغت یافت یکباره از زندگی جهان چشم بپوشید و لقای خدا را بر ما سوای برگزید و با دلی پر از درد آهنگ میدان نبرد نمود و چون شیر دژآهنگ و بر بیان بسوی گردان دوید و در بعضی روایات که در اسرار الشهاده مسطور است که بعد از آنکه برنس مبارک آنحضرت از ضرب شمشیر مالک بن یسر علیه اللعنة مملو از خون شد چنانکه از این پس مسطور میشود امام حسین علیه السلام برنس را از سر همایون بیفکند و بخیمه آمد و خرقه طلب فرمود بیاوردند و آنحضرت بر آن جراحت بربست و بالایش بیاراست و بر آن عمامه بربست و در اینحال ندا برکشید ای زینب ای ام کلثوم ای سکینه ای رقیه ای فاطمه سلام من بر شما باد زینب سلام الله علیها چون ندای آنحضرت را بشنید روی با آنحضرت آورد و عرض کرد برگشته شدن یقین کردی فرمود چگونه یقین نکنم و حال آنکه مرا یاری و یاوری نیست عرض کرد ای برادر ما را بحرم جد ما بازگردان فرمود اگر مرا بحال خود میگذاشتند خویشتن را در چنین مهلکه نمی افکندم و گویا مذلتی بر نیاید که ترا مانند بندگان در جلو مرکب بتازند و سخت ترین عذاب از بهر شما بخواهند چون زینب این سخن بشنید بگریست و اشک از دیدگانش جاری شد و ندا برکشید وای بر تنهائی وای بر بی یاری وای بر این کردشگاه ناخوش وای بر این صبحگاه ناخجسته آنگاه جامه خویش بر درید و موی خود را پریشان گردانید و لطمه بر چهره بزد امام حسین علیه السلام فرمود ای دختر مرتضی آرام بگیر همانا گریه کردن بسیار خواهد بود این بفرمود و خواست از خیمه بیرون آید زینب با آنحضرت بچسبید و عرض کرد ای برادر چندی درنگ بجوی تا ترا سیر بنگرم و وداع بازپسین بگذارم و آتش دل را و سوزش اندرون را سرد نمایم آنگاه همی دست و پای آنحضرت را ببوسید و سایر زنان نیز بر گرد آن حضرت انجمن شدند و دست و پای مبارکش را ببوسیدند اینوقت آنحضرت جامه کهنه بخواست تا در زیر لباس خود بپوشد و بقیه خبر از این پیش مسطور شد و خبری که صاحب روضة الصفا مینویسد مؤید اینحکایت چه میگوید از آن پس که حضرت عباس علیه السلام شهید شد و امام حسین صلوات الله علیه تنها بماند مالک بن یسر کندی علیه اللعنة شمشیری بر فرق مبارک آنحضرت زده برنس خزش را ببرید آنحضرت طاقیه دیگر طلب کرد و بر سر نهاد و دستار ببست و برنس بر وزن قنفذ کلاهیست مخصوص که جماعت نساک در صدر اسلام میپوشیدند یا جامه ایست مخصوص و بروایت صاحب بحار از ضربت مالک بن یسر عمامه آنحضرت پر خون شد بالجمله چون شمشیر آن خبیث بر سر مبارک امام علیه السلام فرو نشست و خون بجست حضرت

طاقیه

طاقیه دیگر طلب کرد و بر سر نهاده دستار ببست و پسر صغیر خود را خوانده در کنار بنشاند شخصی تیری بر حلق آنحضرت افکند و امام علیه السلام سر مبارک در پیش افکنده قبایل عرب قتل آنحضرت را مکروه شمرده هر یک بدیگری حوالت میداد و از اینخبر چنان میرسد که آنحضرت در کنار خیمه گاه بوده است و طفل صغیر خود را طلب کرده بپهلوی خود بنشانده بود و نیز ممکن است که قصد آن حضرت بر این بوده است که مرا جز این طفل صغیر باقی نمانده تا اتمام حجت بشود

حکایت لشکر شقاوت اثر نسبت بحضرت سید الشهداء و عبد الله بن حسن علیهم السلام

از این پیش در ذیل حال شهدای کربلا بشهادت عبد الله بن حسن علیهم السلام اشارت رفت لکن علمای اخبار را اختلافست که این نوباوه بوستان امامت را در چه وقت شهید کردند بعضی مینویسند چون حضرت سید الشهداء علیه السلام جنگ بداد و جمعی کثیر را به نیران جاویدان فرستاد و زخم بسیار بر بدن همایونش فرا رسید و حالت ضعف بر آنحضرت مستولی شد لشکر ابن زیاد چندی درنگ نموده دیگر باره گرد آنحضرت را فرو گرفتند در اینحال عبد الله بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام که پسری غیر مراهق بود از خیمه زنان بیرون شتافت امام علیه السلام فرمود ای خواهر عبد الله را نگاه دار تا در این میدان بلا مبتلا نگردد زینب دختر امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام بدو بپیوست تا بازش گرداند عبد الله پذیره نشد و امتناعی سخت بنمود و گفت لا والله هرگز از عم خود جدائی نجویم پس بیامد و در کنار آنحضرت بایستاد در اینوقت ابجر بن کعب و بقولی حرملة بن کاهل علیهما اللعنة شمشیر بسید الشهداء بیفکندند عبد الله گفت ای پسر زانیه وای بر تو میخواهی عمویم را بکشی چون آن تیغ فرود آمد عبد الله دست خود را وقایه عم گرامی داشت آن شمشیر دستش را چنان ببرید که با پوست زبرین آویزان بماند فریاد برکشید ای مادر بداد من برس امام حسین علیه السلام او را بگرفت و بر سینه مبارکش بچسبانید و کلمات آنحضرت و تیر خوردن عبد الله و شهادت او چنانست که بعضت نگارش یافت آقا فاضل دربندی علیه الرحمة در کتاب اسرار الشهادة میفرماید چنانکه معتبرین ناقلین اخبار و آثار مانند شیخ مفید و ابن طاوس و مجلسی رحمة الله علیهم مسطور فرموده اند و از کلمات ایشان مستفاد میشود اینست که شهادت جناب عبد الله بن حسن در حال سواری حضرت سید الشهداء صلوات الله علیهم و قبل از افتادن آنحضرت از مرکبش روی داده است و اینکه بعضی از نویسندگان گمان کرده اند که شهادت این پسر فرخنده گوهر بعد از افتادن امام علیه السلام از اسب بر زمین بوده است سندی محکم ندارد والله اعلم شیخ مفید بعد از شهادت عبد الله بن حسن میفرماید امام حسین علیه السلام هر دو دست مبارک را برداشته ندا برکشید بار خدایا اگر گوئی ایشانرا تا مدتی تمتع داده پس ایشانرا پراکنده کن و این جماعت را فرق مختلفه و طوایف مختلفه گردان که برأی و مذهبی اتفاق نجویند و در مقام خلاف و ضدیت همدیگر باشند و والیان و حکمرانان را از ایشان راضی مدار تا همیشه از ایشان ناخوشنود باشند و در آزار و اذیت ایشان بکوشند زیرا که این جماعت ما را بخواندند تا نصرت ما پردازند آنگاه با ما ستم ورزیدند و تعدی نمودند و ما را بقتل رسانیدند و این نفرین امام علیه السلام در مقامی دیگر نیز مسطور شد شاید دو نوبت بر زبان معجز بیانش گذشته باشد مفید میفرماید بعد از آن پیادگان از چپ و راست بر آنحضرت و اصحاب کبارش حمله بردند و جمله را بقتال رسانیدند و در خدمت حضرت سید الشهداء علیه السلام سه تن یا چهار تن بیشتر نماند و چون امام علیه السلام اینحال را بدید آن سراول دید زیر جامه یمانیه که چشم از دیدنش خیره میگشت طلب کرد برای اینکه بعد از کشته شدن آنحضرت کسی از بدن همایونش

بیرون

بیرون نیاورند پاره پاره ساخت و بیهوش شد الی آخر الحکایة واز اینخبر برسید که شهادت عبدالله بن حسن قبل از اصحاب بوده

بیان آهنگ شمر ملعون سوختن خیام مبارکه را و کلمات آنحضرت با لشکر کوفه

نوشته اند بعد از شهادت عبدالله بن حسن سلام الله علیه شمر بن ذی الجوشن لعنة الله علیه بر خیمه امام حسین علیه السلام حمله برد و نیزه آن بزد و نعره برکشید آتش نزد من بیاورید تا این خیمه را با آنکسان که در آنست بسوزانم امام حسین ع فرمود ای پسر ذی الجوشن تو ای آتش میطلبی تا کسان مرا بسوزانی خداوندت با آتش بسوزاند در اینوقت شبث بن ربعی بیامد و زبان بنکوهش و توبیخ و تنبیه شمر ملعون برکشود و آن خبیث بخویش آمد و شرمناک شد و بازگشت و نوشته اند بعد از بازگردیدن شمر ملعون امام علیه السلام در طلب جامه کهنه که مفصلا مسطور شد برآمد بالجمله امام علیه السلام بر آنقوم حمله میبرد و میزد و میکشت و بیافکند و می شکست و لشکر با نزا مانند مار و مور و ملخ پراکنده بهر سوی متفرق میساخت عمر بن سعد و بروایتی شمر علیهما اللعنة کمانداران را فرمان کردند تا سلاله خواجه لولاک و علت ایجاد آب و خاک را تیر باران کنند لاجرم خدنگها بزه نهادند و آن اندام همایون را چون بهاران باران به تیر تران در سپردند و تیرهای ایشان جمله بر سینه مبارکش می نشست چه هرگز روی فرار نمیدید و پشت بر جنگ نمیداد سینه مبارکش چون پشت خارپشت مینمود و همی فرمود ای امت نکوهیده ناستوده محمد صلی الله علیه و آله را در کار عترتش بد تخلف شدید آیا بر قتل من اجتماع ورزیده اید هانا بعد از شهادت من هیچ بنده از بندگان یزدان را نخواهید کشت که بر قتلش بیمناک شوید و از خدای بترسید بلکه بعد از آنکه مانند من کسی را بکشید قتل دیگر مردمان بر شما آسان میشود قسم بخدای که سخت امیدوارم که خداوند بواسطه خوار کردن شما بر اکرام من بیفزاید و در ازای قتل من از آنجا که شما هیچ ندانید از شما انتقام کشد چون سخنان آنحضرت بانیجا رسید حصین بن مالک سکونی بانگ برکشید ای پسر فاطمه خداوند بچه چیز انتقام ترا از ما میکشد فرمود بلای باس و بیم و شدت و دشمنی و خصومت در میان شما می اندازد تا شمشیر بروی یکدیگر برکشید و شما را بیک دیگر مبتلا می فرماید و خون شما بشمشیر خود شما ریخته میشود آنگاه بعذاب الیم دچار میکردید

تفصیل تیر ابوالحتوف و خولی بن یزید که بر بدن مبارک آنحضرت ع رسید

در آن هنگام که حضرت حسین بن علی سلام الله علیهما جهاد میکرد و خون دشمن دین را میریخت و آنسپاه خونخوار را بهر سوی فرار میداد ناگاه از میان آنمردم بد اندیش ابوالحتوف و بقولی ابوالحتوف جعفی که خبیثی مردود و ملعونی مطرود بود تیری بجانب آنحضرت پرتاب ساخت و بروایتی آن تیر را ابوالحتوف زیاد بن عبدالرحمن بیفکند چون از چله کمانش بجست بر پیشانی جگر گوشه رسول سبحانی بنشست امام حسین علیه السلام با جگر شیر آن تیر را از پیشانی نورانی بیرون کشید خون از جبین مبارکش مانند سیلاب بر چهره و لحیه همایونش روان گشت آنحضرت فرمود بار خدایا دانا و باخبر هستی که از این گروه گناهکار چه بلائی بر من فرود میگردد و مرا از ایشان چه میرسد بار خدایا جمله اینمردم عاصی را بعذاب خود احاطه فرمای و یک یک را بکش و هیچکس از ایشان را بر روی زمین مگذار و هرگز ایشان را میامرز آنگاه دیگر باره مشغول کارزار و نبرد گفتار شد و بر چنان زخم کاری نگریست و چون اژدهای دمنده و شیر غرنده و پلنگ غرنده بر آنمردم روباه صفت حمله برد و صفوف لشکر را درهم بپیچید و میمنه را بر میسره و میسره را بر میمنه و قلب را بر جناح و جناح را بر قلب زده آنگروه بیغیرت از هر سوی بفرار روی نهادند و از شعله شمشیر آبدارش

نهمت

بهزیمت میرفتند آنحضرت اسب می انگیخت و هر کس را میدید خرمن عمرش را در غربال فنا می بیخت و روی خاک را از خون شاک دجود غیر مسعودش پاک میداشت و از این کشتها پشتها بر روی هم مینهاد و آوای انا ابن رسول الله و انا ابن محمد المختار و انا ابن حیدر الکرار بلند میکرد و زمین و زمان را بزلزله و تزلزل میآورد و آن شجاعت آنچند نیز که میتوانستند بدن مبارک حجة یزدان را از نوک تیرهای پران خسته میداشتند و سینه و گلوی شریفش را رنجه میساختند و آنحضرت از جهاد کناری نمیگرفت و تیرهای روان را بر جان و روان خریدار بود تا زخمی بسیار و جراحتی بیشمار بر بدن مبارکش نمودار شد و خون همی جاری گشت و تیرها در زره مبارکش بر یکدیگر پیوسته شد و مانند خارهای خارپشت مینمود چون خستگی و ماندگی آنحضرت بسیار شد در جای خود بایستاد تا مگر ساعتی آرام گیرد و چندی راحت بجوید و از آن شدت ضعف برآید ناگاه ملعونی مردود سنگی بر جبین همایونش بینداخت چنانکه خون جاری ساخت و بعضی نوشته اند این سنگ را اخنس بن یزید ملعون بینداخت امام مظلوم دامن جامه خویش را برافراشت تا خون از جبین مبین برزداید در اینوقت خدنگی زهر آبداده و سه شعبه بر سینه و بقولی بر قلب شریفش رسید و از دیگر سوی سر بدر کرد نوشته اند آن تیر را خولی بن یزید اصبحی و بقول دیگری ابو قدامة العامری لعنة الله علیهما بیفکنده بود بالجمله امام حسین علیه السلام فرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله آنگاه سر بجانب آسمان برکشید و عرض کرد ای پروردگار من تو میدانی که اینجماعت مردی را شهید می کنند که در روی زمین غیر از او پسر پیغمبری نیست آنگاه دست فرا برد و آن تیر را از پس پشت بیرون کشید و خون مانند ناودان روان شد دست مبارک بر زیر جراحت بداشت چون از خون پر میشد بطرف آسمان می افشاند و قطره از آن بر نمیگشت دیگر باره دست شریف را از آن خون محترم آکنده میکرد و روی و ریش مبارک را بآن خون آلوده میداشت و میفرمود با این هیئت خون آلود جدم رسولخدای را می بینم و ملاقات میکنم و گاهی که موی من بخون من رنگین است و عرض میکنم ای رسولخدای فلان و فلان مرا بکشتند و در اغلب کتب نام این تیر انداز را معین نکرده اند و نوشته اند تا گاهی که حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه خون جبین همایون را بر آسمان نیفشانده بود این سرخی در اطراف آسمان شناخته نشده بود و چون آنخون را بیفشاند این سرخی در آسمان ظاهر شد سبط ابن جوزی در تذکره نوشته است که ابن سعد در کتاب طبقات گوید این سرخی که در آسمان نمایانست پیش از آنکه حسین علیه السلام را مقتول نمایند مرئی نبود و میگوید جدم ابوالفرج در کتاب تبصره نوشته است که چون هر کس خشمناک شود در حالت غضب چهره اش سرخ میشود و این سرخی دیدار بر خشم و غضب او دلالت دارد و اینحال نشانه خشم و ستیز است و چون یزدان تعالی جسم نیست که اثر خشم بروی نمودار شود لاجرم تاثیر غضب یزدانی بر آنکسان که حسین علیه السلام را بکشتند بسرخی افق ظاهر شد در ینابیع المودة نیز باین خبر اشارت شده است والله اعلم

هجوم آوردن آن لشکر شقاوت آیت بر حضرت سید الشهداء سلام الله علیه و مجروح شدن بدن مبارک

بعد از آنکه آن تیر سه شعبه بر آنحضرت رسید و آنگونه خون فرا رسید و موجب ضعف بسیار گردید امام علیه السلام را نیروی آهنگ میدان و نبرد مردان نماند و از شدت ضعف و سستی حال در جای خود بایستاد در این هنگام هر ملعونی مطرود که از پیشگاه خداوند و درگاه مردود بود بر آنحضرت عبور میداد تا مگر ضربتی بر آنحضرت فرود آورد بعضی را هیبت آنحضرت

در حیرا

وبرجبین اخجالت فرو میگرفت و باز میگشت تا گاهی که ملعونی از قبیله کنده که مالک بن بشیر و بقولی مالک بن یسیر نام داشت و از این پیش بضرب او اشارت رفت نزد آن امام مظلوم بی ناصر رسید و زبان بناسزا برگشود و با شمشیر خود ضربتی بر سر مبارکش فرود آورد چنانکه طاس کلاهی که بر سر همایونش بود پر از خون شد امام علیه السلام فرمود هرگز با این دست نخوری و نیاشامی خدای تعالی تو را با ظالمان و ستمکاران محشور نماید آنگاه آن طاس کلاه پرخون را از سر مبارکش برداشت و بدور افکند و کلاهی یا عرقچینی دیگر بر سر مبارک خود بگذاشت و عمامه را بر بالای آن بپیچید و سخت خسته و مانده بود و آن ملعون کندی آن طاس کلاه پرخون را که از خز بود برگرفت و بعد از وقعه روز عاشورا بخانه خود برده خون آن را می‌شست زن صالحه او گفت آیا جامه غارت شده فرزند رسولخدای را بخانه من اندر آوردی از من دور شو خداوند عالمیان گور ترا از آتش جهنم پر کند و آن ملعون از آن پس پیوسته با کمال فقر و فاقه و پریشانی مبتلا بود و بسخت ترین حالتی زندگی مینمود و هر دو دست آن شقی ستمکار مانند چوب خشک گردید و در زمستان خون از آنها جاری میگشت و در تابستان خشک میشد گوئی که چوب میگشت و هرگز حرکت نمیکرد و بروایت ابی مخنف چون مالک بن یسیر آن کلمات را از وجه خود شنید خشمناک شد و دست بر آورد تا لطمه بروی فرود آورد دستش بر مسمار در بر آمد و میخ بدستش فرو رفت و با آن در آویخت و هر گونه تدبیری بساخت تا مگر خود را خلاص کند ممکن نشد تا گاهی که دستش از مرفق قطع شد و با تمام فقر و فاقت و ذلت بدار البوار رهسپار گردید و بروایتی آن ملعون سطر و تیری بر ناف مبارک آنحضرت بزد و بعضی محققین نوشته اند اینکه رسولخدای صلی الله علیه و آله غالب اوقات ناف مبارک حسین علیه السلام را میبوسید و ابن عمر نیز مستدعی شد همان موضع را ببوسد برای آنست که در حضرت پیغمبر ص مکشوف بود که تیر ظالمی بآنجا میرسد و نیز روایت کرده اند که شبث بن ربعی سیصد تیر زهر آلوده با خود داشت و آن جمله را در کربلا بر ابدان شهداء علیهم السلام بکار برد و بعضی حکایت شهادت عبدالله بن الحسن علیه السلام را چنانکه مذکور شد و حمله شمر ملعون را بقصد سوزانیدن خیام عصمت نظام و جامه کهنه طلبیدن حضرت سید الشهداء علیه السلام را بعد از این قضیه نوشته اند و چنان میدانند که امام حسین علیه السلام گاهی که اندام مبارکش جراحت بسیار یافته و شهادتش نزدیک شده بود صدای مبارک را برکشید و با اهلبیت خود فرمود جامه برای من بیاورید که هیچکس به بیرون آوردن و غارت کردن آن رغبت نکند تا آن جامه را در زیر جامه های خود بپوشم و چون کشته شوم از تنم بیرون نیاورند و مرا عریان نگذارند تا آخر

حکایت شدت ضعف آنحضرت و نیزه
صالح بن وهب مزنی علیه اللعنة

چون اندام مبارک امام علیه السلام از زخم کاری چون پشت خارپشت گشت و از کثرت زخم سنگین شد و یکباره در حالت ضعف اندر آمد ناگاه ملعونی طالح که او را صالح بن وهب مزنی میخواندند نیزه بر پهلوی مبارک امام زمان و حجت یزدان فرود آورد که تهیگاه را در سپرد و آنحضرت بر خد راست خود از بالای اسب بر روی خاک گرم تابناک کربلا فرود آمد و چون بیفتاد از کثرت غیرت از جای خود برخاست چون زینب خاتون سلام الله علیها برادر گرامی گوهر خود را بآنحال نگران شد از خیمه های خویش بیرون دوید و بی اختیار فریاد وا اخاه و اسیداه و اهل بیتاه در آورد. و همی گفت کاش آسمانها ویران شدی و بر زمین چسبیدی و کوهها از همدیگر پاشیدی و بصحراها فرو ریختی و در اینوقت عمر بن سعد نزدیک شده بود جناب زینب خاتون سلام الله علیها بدو فرمود ای پسر سعد ابو عبدالله را میکشند و تو

شادان

شادان بروی نگران هستی ابن سعد با آن شقاوت و قساوت چنان آب در چشمش بگشت که بر روی و مویش برفت و روی از حضرت زینب بگردانید و در بعضی کتب شهادت عبدالله بن حسن علیه السلام را در اینموقع نوشته اند و معلوم باد که صاحب روضة الشهداء مینویسد که از چندین سواره و پیاده که بر آنحضرت حمله کردند چون نزدیک میرسیدند از بیم و هیبت و صولت و حشمت امام علیه السلام یکنفر نمیتوانست قدم پیش نهاد یا چشم برگشاد لاجرم بعزم تیر باران بر آمدند امام حسین چون حال را بدینمنوال بدید از مرکب فرود آمد تا بر آن اسب که از جد و پدر نامدار بزرگوار از پیشین وقتی روزگار بیادگار داشت زخمی نرسد لشکریان چون آنحضرت را پیاده دیدند جری و جسور شدند و با هنگش بر آمدند تا مرد تیری بر پیشانی آنحضرت بزد چنانکه باینخبر اشارت شد و قول ابن اثیر در تاریخ الکامل مؤید اینست که مینویسد چون آنحضرت آن جامه را پاره پاره کرد و بشکافت و بر تن مبارک بیاراست و لشکریان از یمین و شمال بر آنحضرت حمله ور شدند و آنحضرت بر هر طرف حمله برد پراکنده گشتند و هرگز دیده نشده است که یکتن تنها با گروهی بیشمار از اعداء مقاتلت دهد و فرزندان و اهل بیت و اصحاب و انصارش بجمله کشته شده باشند و مانند آنحضرت با دل آرام و قوت قلب بدانگونه در جنگ اقدام فرماید و لشکریان از یمین و شمالش مانند گله روباه که شیر در آنها افتد بهر سوی پراکنده و گریزان گردند و میگویند در اینوقت جبه از خز بر تن مبارک داشت و عمامه بر سر پیچیده و با وسمه خضاب فرموده و پیاده قتال میداد مانند سواری شجاع و دلیر از تیر و شمشیر باک نداشت و آثار دلاوری بجای میگذاشت و بر سواران کارزار هر چه سختتر فرو میگرفت و همی میفرمود آیا بر قتل من اجتماع نموده اید

بیان ازدحام و اقتحام لشکر کوفه بر حضرت
سید الشهداء علیه السلام و کثرت جراحات

چون عبدالله بن حسن در کنار حضرت امام حسین علیه السلام به تیر حرمله ملعون درگذشت عمر بن سعد بصوابدید شمر بن ذی الجوشن لعنة الله علیهم فرمان کرد تا گروهی با نیزه و جماعتی با تیر و برخی با شمشیر و بعضی با سنگ و دسته با مشعلهای آتش بر آنحضرت حمله ور شوند و اینوقت امام حسین علیه السلام یکباره بمعشوق حقیقی توجه داشت چون بعالم خلق گرائید و آن شجاعت و آن حالت قیامت آیت را بدید خواست تا دم آخر و نفس واپسین نیز از جهاد و قتال مشرکین کناری نجوید و کار قتال را بسازد اما بدن عنصری مبارکش را تاب و توانائی رزم آزمائی نبود لاجرم بگریست و فریاد برکشید وا جداه وا محمداه وا ابوالقاسماه وا اباه وا علیاه وا حسناه وا جعفراه وا حمزتاه وا عقیلاه وا عباساه وا غربتاه وا عطشاه وا غوثاه وا قلة ناصراه آیا من مظلوم شهید میشوم و حال آنکه جدم محمد مصطفی است و با لب تشنه سر از بدنم جدا میکنند با اینکه پدرم علی مرتضی است و پرده حشمت و جلالت و عظمت را هتک مینمایند با اینکه مادرم فاطمه زهرا است پس دیگر باره بر روی بیفتاد و بعوالم لاهوت توجه آورد و بروایت ابی مخنف سه ساعت بر اینحال بزیست و لشکریان او را زنده میدانستند و بیمناک بودند که بآنحضرت نزدیک شوند و ابن اثیر میگوید بعد از آنکه امام حسین علیه السلام آن کلمات را بالشکریان بگذاشت و جراحت بسیار برداشت مدتی طویل از روز را بر آنحال مکث نمود و اگر مردمان میخواستند آنحضرت را بقتل رسانند میرسانیدند لکن هر جماعتی انکار را بجماعتی دیگر حوالت میداد و اینکه دوست همیداشت که گروه دیگر متصدی این امر عظیم گردد شمر خبیث چون اینحال را نگران شد مردمان را بانگ برزد این چه انتظار است که می کشید و اینمرد را نمیکشید بکشید او را مادر بعزای شما بنشیند و بروایت صاحب روضة الشهداء امام حسین علیه السلام از بسیاری زخم

دست

دست از جنگ بداشت و مرکب نیز از کار فرو ماند و آنحضرت در همانجا که رسیده بود عنان باز کشید عمر بن سعد
چون ضعف آنحضرت را بدید آهنگ وی را نمود امام حسین فرمود آیا تو خود بقتل من میآئی عمر شرمناک شد و عنان
مرکب باز کشید اما شمر علیه اللعنة با پیادگان گفت گرد او را فرو گیرید چون پیادگان حوالی امام علیه السلام را فرو گرفتند
آنحضرت با صولت شیر شمشیر برایشان حواله کرد و جملگی فرار کردند شمر ملعون خجل و منفعل شد و با طایفهٔ از آنکافرکیشان
باهنگ آنحضرت بتاخت و در اینوقت پارهٔ از لشکریان آهنگ غارت کردن خیمهٔ آنحضرت را نمودند و آنحضرت آنکلمات را
که مذکور شد بفرمود و شمر آن شجاعت را بخواند و گفت از اینکه روی بخیمه بیاورید چه حاصل مقصود ما کشتن حسین است
اگر کاری میتوانید بپای برد در اینجا سعی نمائید پس بقصد آنحضرت بیامدند و بروایت صاحب روضة الشهداء در اینحال
آنحضرت از مرکب پیاده شد شیخ مفید در ارشاد میفرماید که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا با اصحاب ابن زیاد
میفرمود چیست شما را که همی خواهید بر من نصرت و فیروزی یابید دانسته باشید قسم بخدای اگر مرا بکشید باری آنکس را
کشته اید که حجة خدا است بر شما سوگند با خداوند این جابلقا و نه جابرسا نیست پسر پیغمبری که خدای بواسطهٔ او بر شما
احتجاج ورزد غیر از من نوشته اند چون آنحضرت از فراز اسب بر زمین آمد زمین بلرزید و غباری زرد خاست و بر چهرهٔ خورشید بنشست زرد گشت

بیان زخم گران یافتن بدن مبارک حضرت
سید الشهداء علیه السلام از جفاعتی و انجام کار آنحضرت

چون بدن مبارک پیشوای هر دو جهان از زحمت سنان صالح بن وهب علیه اللعنة از زین بر زمین آمد و آنحضرت
بر خد راست بر فراز خاک پیوست شمر ملعون که بعذاب مؤبد صمد بیچون دچار باد بانگ بر لشکر برزد که سبب انتظار
چیست لاجرم آن مردم ملعون بر آنحضرت حمله ور شدند و زرعة بن شریک ملعون شمشیری بر کتف چپ آنحضرت بزد
و بیفکند و بروایتی بر کف مبارکش بزد و بینداخت و امام حسین علیه السلام در آنحالت ضربتی بر زرعه فرود آورد و آنخبیث را
بیفکند و ملعونی دیگر شمشیری بر دوش آنحضرت بینداخت و بقولی زنندهٔ این شمشیر نیز همان زرعهٔ ملعون بود و آنگاه
باز شد و آنحضرت از شدت این زخم و زحمت جراحات همی بر میخواست و می نشست و همی گفت صبر سکیم بر قضای تو ای
پروردگار من آی جز تو نیست ای دادرس دادخواهان و محمد بن جریر طبری گوید که چون زرعه خواست شمشیر دیگر فرود
آورد امام برخاست تا تیغی بروی زند از شدت ناتوانی نتوانست پس بازگشت تا مگر بجانب خیام عصمت ارتسام شود
نیزهٔ سنان ملعون چنانکه مسطور شد مانع شد و بقولی شمر علیه اللعنة در این هنگام آهنگ سوزانیدن خیام مبارکه را
نمود و آنجواب بشنید نوشته اند در اینوقت چهل تن از اشرار کفار و طاغیان تبه روزگار در گرد آنحضرت پره زدند
حصین بن نمیر تیری بر دهان مبارکش زد و ابوایوب غنوی با خدنگی حلقوم شریفش را جراحت نمود و نصر بن خرشه از
شمشیرش بیازرد و عمرو بن الخلیفة الجعفی جراحتی بر عاتق همایونش بیفکند و صالح بن وهب مزنی چنانکه اشارت شد
نیزهٔ بر تهیگاه شریفش برزد و آنحضرت بر روی در افتاد دیگر باره بر جای بنشست و اینوقت سنان بن انس نخعی ملعون نیزهٔ
بر چنبر گردن و کتف آنحضرت که بوسه گاه رسولخدای صلی الله علیه و آله بود برزد چنانکه روی مبارک بر روی خاک بغلطید
و آن نابزاده نیزهٔ خود را بکشید و از جای زخم بیرون آورده بر سینهٔ مبارکش بزد و باین نیز کفایت نجست و تیری بر چلهٔ
کمان بر نهاد و بر گلوی مبارکش بیفکند چنانکه بر زمین آمد و دیگر باره برخاست و بر زانوی خود بنشست و آن تیر را از گلو

بکشید

بکشید و دو دست مبارک را از خون زخم تیر پر کرد سر و ریش مبارک را خون آلود کرده فرمود باینگونه با خدای تعالی
ملاقات خواهم نمود گاهی که بخون خود آغشته و از حق خود ممنوع شده باشم و ابن جوزی در تذکره میگوید حصین بن
تمیم چنان شمشیری بر فرق مبارکش بزد که بر زمین افتاد و زرعة بن شریک تیمی شمشیری بر کتف چپ آنحضرت بیفکند و
جدا ساخت و آنحضرت همی بگریست و سنان بن انس نخعی نیزهٔ بر تهیگاه او بزد و محمد بن طلحه شافعی گوید از کثرت جراحت
تیر و نیزه بر زمین افتاد و ابن شهرآشوب گوید چون تیر مسموم ابوایوب غنوی بر گلوی مبارکش رسید فرمود بسم الله و
لاحول ولاقوة الا بالله و هذا قتیل فی رضا الله و بروایت دیگر چون سنان بن انس ملعون نیزهٔ خویش را بر تهیگاه آنحضرت
بزد از آن پس نیزه خود را بیرون کشید و بر سینهٔ همایونش بزد و بآن نیز خورسند نشد و تیری با آنحضرت بیفکند چنانکه بر نحر
شریفش بنشست آنحضرت از زحمت این جراحات و شدت درد بیفتاد و بنشست و آن تیر را از نحر خود بیرون آورد
و درپارهٔ روایاتست که بعد از آنکه آنحضرت آن تیر سه شعبه را از قفا بیرون کشید ضعف بروی مستولی شد و چندی توقف
فرمود تا مگر قدری آرام بجوید لکن آنگروه خبیث برگردش پره زده با نیزه و خنجر و شمشیر و تیر بدن مبارکش را آزرده ساختند
خولی ملعون سنگی بر دهان همایونش بزد و حکیم و عامر پسران طفیل هر یک سنگی بر سینهٔ شریفش زدند چنانکه استخوان سینه اش
بشکست بکر بن عامر نیز سنگی بیفکند و عمر بن صبیح سنگی بر سر مبارکش زد و سالم بن سلیم و منقذ و ناعم پسران عروهٔ عبدی
هر یک سنگی بزدند درید غلام عمر بن سعد سنگی بر فرق شریفش بزد چنانکه بسی زحمت برسانید و آنحضرت شمشیری بروی بزد
دشنام بسیار داشت آنحضرت از زحمت الجراحات و شدت درد بیفتاد و بنشست و آن تیر را از نحر خود بیرون
آورد و هر دو کفش را بهم اتصال داده چون از خون پر شدند بر سر و ریش همایونش بمالید و همی فرمود خدایا گاهی
که بخون خود و از حق خود مغصوب هستم ملاقات خواهم کرد و آنحضرت بر روی بیفتاده و با آنحالت و آنهمه خستگی و جراحت
جمله التفاتش بجانب حرم بود و شمر خبیث جمله سپاه را صیحه بزد که حسین را طاقت نمانده و ضعیف و ناتوان گردیده است
یکباره بتازید و کارش را بسازید گویا خدای سبحان رحم از دل آنقوم برداشته بود و در هیچیک اثر رحم و شفقت و غیرت
و حمیت و دین و آئین و غم آخرت نمانده بود و عار و ننگ را وقعی نمی نهادند سلالهٔ پاک و میوهٔ دل خواجه لولاک و
سید جوانان جنت و پادشاه زادهٔ بزرگ عرب را که مدتی مدید بر نیامده بود که او را در رسولخدای صلی الله علیه و آله میدیدند
که چگونه محل رأفت و رحمت و محبت آنحضرت بود و چگونه در دامن بتول عذرا و حجر تربیت و عنایت علی مرتضی تا چند
گرامی و عزیز و بزرگوار بود و صیت عظمت و جلالت و قدر و منزلت و رفعت و امامت و ولایتش از پهنهٔ ناسوت به پهنهٔ
ملکوت و جبروت پیوسته و آثار کرامت و منقبتش بر صفحات روزگار برنشسته و اینک در چنین صحرا با لب تشنه و بدن خسته
و اولاد و اقارب و اصحاب شهید گردیده و یکمشت عیال و اطفال غریب بیکس تنها با این چند جراحتها در میان خاک و خون
خویش غلطانست و اندام همایونش را از کثرت جراحات در نظر نمیتوان آورد و از زمان زندگانی شریفش افزون از
چند دقیقه بر جای نمانده جوانان و برادران و یارانش همه با تنهای چاک چاک بر آنخاک تابناک در برابر چشمش بیفتاده و حریم
پاک و حرم محترمش با کمال اضطراب و انقلاب که از آن واقعهٔ هائله دارند در برابر چشم مبارکش مصور و مجسم هستند و بهر طرف
مینگرند یک تن یار و یاور و مددکار و غمخوار ندارند و همی جد و پدر و مادر و عم و عم زادگان بگذشته خود را میخوانند و مینالند
سبحان الله آنقوم قسی القلب شقی را بر آن مجروح عطشان که در خون خویش غلطان و بحالت نزع روح اندر بود هیچ رحم نیامد

و از آن

در آن نور پاک خداوند آب و خاک از هر سوی بتاختند و چنانکه مذکور افتاد هر یک ضربتی جانکاه فرود میآوردند
با اینکه هر ضربتی برای هلاکت یک شخص شجاع مبارز قوی الحال والقلب کافی بود عجب اینست که بموافق بعضی روایات
عبد الله بن الحسن علیه السلام چون در همین حال بی اختیار شد و خود را بخدمت عم بزرگوار افکند مردودی کریبانش را
بگرفت و از آغوش حضرت سید الشهداء روح من سواه فداه بیرون کشید و در برابر چشم آنحضرت سر مبارک آن طفل
معصوم را از بدن جدا ساخت رقت قلب و سوز دل و قطرات دیدهٔ هر کس در این مصیبت عظمی و رزیت کبری
باندازه فهم و ادراک و قوت دین و عقیدت و مقام محبت و ولایت اوست کر چشم روزکار بر او فاش بکریست خون
میکذشت از لب ایوان کربلا یزدان دادگر و خداوند قادر قاهر در هر دقیقه و ساعت بر عذاب قتله آن حضرت
و غاصبین حقوق آل محمد صلی الله علیه و آله و آنانکه متابعت و مشایعت و مبایعت ایشان نموده و خوشنود آمدند بیفزاید

بیان خبری که در مدت سه ساعت روی زمین افتادن
آنحضرت و عدم توجه اشقیاء بآنحضرت وارد است

از خبر ابی مخنف چنان بر میآید که آنحضرت در روز عاشوراء دو دفعه بر روی بر زمین افتاد و مدت هر یک سه ساعت
باشد و باینصورت شش ساعت میشود و ممکن است مقصود ابی مخنف همان سه ساعت باشد و تکرار این مطلب
برای توضیح باشد و اگر شش ساعت باشد موافق آن روایت میشود که شهادت آنحضرت را نزدیک بغروب آفتاب روز
عاشورا نوشته اند و نیز مسطور نموده اند که در آن چند ساعت که آنحضرت بر روی خاک افتاده یکباره بمعشوق حقیقی
توجه داشت هیچکس از لشکریان در اندیشهٔ زحمت آنحضرت نبود و یکباره از افکندن سنگ و تیر و چوب و آتش و زدن
شمشیر و نیزه دست باز داشته بودند با اینکه تا آنحضرت از اسب نیفتاده بود از انجمله زحمات هیچ قصوری ورزیدند
و چون از اسب فرو افتاد همچنان ازدحام و اقتحام میورزیدند و آن بدن همایون را بضرب رماح و سهام می آزردند
تا کاهی که در آنمدت سه ساعت بر روی بیفتاد جملکی متحیر و مبهوت و از رفتار و کردار بازمانده بودند و خود نمیدانستند که
معزول هستند فاضل دربندی اعلی الله مقامه در اسرار الشهاده در بیان اینمطلب شرحی مذکور میدارد و از روی کمال اخلاص
و حسن نیت و قوت عقیدت دلایلی پسندیده خود اقامت میفرماید که بر ارباب تتبع پوشیده نیست و البته مقام تامل ندارد
که امام قلب عالم امکانست و حرکات و سکنات موجودات بطفیل وجود مبارک اوست و اگر ضعف و انکساری در روح حیوانی
امام که سبب بقای عالم اکبر است نمایش کر شود در قوام و نظام تمام موجودات تزلزل و تضعضعی بزرگ حاصل شود چنان که
در قوای ظاهریه و باطنیه آنها چنان ضعف افتد که بدون اینکه خود بدانند از کار بیفتند و البته اگر امام حسین علیه السلام را
تا کاهی که یکباره از اینجهان علاقه نکنده و ودیعه امامت را با امام بعد از خود نسپرده حالت انصرافی از توجهات لازمه
باین عوالم پدید شود در تمام موجودات و عوالم و نشاءات اینحالت ضعف و تحیر و انفعال نمودار شود بلکه در کردش افلاک
و نمایش مهر و ماه و اثر آب و خاک همین حال روی میدهد و آیا امام علیه السلام را در آنچند ساعت چه عوالم خلوص و
خلصه و اسرار مخصوصه و خلوت خاص با محبوب لایزال میباشد جز خداوند و خود آنحضرت هیچکس نداند و چون دیگر
باره توجهش باین عالم انصراف کرفت در تمام موجودات اثر فعلی حاصل میشود حتی در قوای شمر و ابن سعد و لشکریان ایشان
و آلات و ادوات ایشان قوت رسد و آن زور و بازوی اشقیاء یا برندگی تیغ یا برندگی تیر و کار کردن سنگ و سوختن آتش

واشال

و امثال آن از افاضهٔ وجود امام علیه السلام و اینجمله در وقتی است که این خبر مقرون بصدق باشد و مدت
کافی این ساعات و اینمسائل و شهادت شهداء و قرائت خطب و اراجیز و مبارزت تن بتن باشد اما اگر آنحضرت
در هنگام بلند شدن روز شروع بجنگ فرموده و آن احتجاجات را نموده و اصحابش تن بتن بجنگ رفته و رجز خوانده
و شهید شده و خود آنحضرت نیز بعد از ظهر یا عصر بفوز شهادت رسیده باشد چگونه ممکن است شش ساعت یا سه ساعت بر روی
خاک افتاده و همه لشکر بر آنحال نگران و ساکت و صابر باشند تا بجوش آید و دیگر باره شروع بحرکات شقاوت آیات خود
کرده باشند و اگر در حوالی غروب هم شهید شده باشد و موافق تحقیق پارهٔ فضلای متاخرین زمان شهادت آنحضرت مطابق
فصل میزان بوده است همچنان استبعاد دارد که شش ساعتش بر این نهج بگذشته باشد زیرا که موافق اخبار کثیره کتب معتبره
چنانکه اشارت رفت آنحضرت نماز ظهر و عصر را بجای آورده است پس کدام وقت باقی میماند که وفای قرائت خطبه و اراجیز
و جنگ کردن و وداع فرمودن و مجدداً بخیمه باز شدن و تجدید وداع و وصیت فرمودن شش ساعت یا سه ساعت مخصوص
ماندن و سکوت ورزیدن و فرزندان و برادران و برادرزادکان و اصحاب را اجازهٔ میدان دادن و بر فراز سر اغلب ایشان
آمدن و قصاص خون از قاتل نمودن و حمل نعشها بلکه دفن علی اصغر فرموده و وصایای پارهٔ شهدا را کوش کردن و تسلیت بازماندکان را
دادن نماید پس تحمل اینکونه اخبار که پایهٔ چندین تکلف است ضرورت ندارد چنانکه حکایتی که از شیطان رجیم در بارهٔ کتب متاخرین
بلکه در کتاب یکی از فضلای معاصرین که در نقل اخبار صحیحه و بسیار دقیق است مینماید که بدرکاه خداوند رحیم بعضی عرایض کرد و محض
امتحان فرمان شد تا آفتاب بر حرارتش بیفزاید تا جراحات اندام همایونش با حرقت تمام اثر نماید و عطش بر جگر شریفش شدت
نماید تا آخر خبر بر همین منوالست چه قبول آن متضمن معاذیر غیر صحیحه و بر خلاف عدل و انصاف است زیرا که هر چند خدای
بر بلیت و رنج و شکنج بیفزاید و بخواهد ممتحن دارد آن صبوری و طاقت تحمل نیز از اوست و اگر افزون از اندازه صبر آن
صابر باشد و انمقدار صبر نبدهد جبر و ظلم صرف خواهد بود و اگر باندازهٔ بلا صبوری بدهد مقام منزلت و اجر و مزد صابر چیست
و ازدیاد این مقدار حرارت بر خلاف علاوت حالت بقا و تنفس سایر نفوس و موجودات این عالم چگونه خواهد بود یا به بینیم این
حرارت در نفس آفتابست یا بواسطهٔ انعکاس نور اوست یا بر آن حمل نمائیم که این امری معنوی بود و احساس آنرا جز خود
آنحضرت یا شیطان رجیم نکرد و خداوند تعالی که ارحم الراحمین است برای قبول مسئلت شیطان مطرود چنین بلیتی سخت را
بر آن امام تشنه کام وارد کرده باشد بر چه صورت و بر چه وجه خواهد بود جز اسباب مزید تحیر نخواهد شد و اگر امری مخفی و در میان
خدا و آنحضرت بود خود آنحضرت که با کسی خبر نداده و از امام دیگر نیز که عالم بر خفایای امور است حدیثی وارد نشده پس عمرو
زید را از اینخبر که منقول و محسوس بشر نبوده چه علم و اطلاع است و اگر ساعات آنروز بر ساعات متداول است و چهار کانه افزوده
شدی بایستی اینحالت در تمام ماتحت و ما فوق شمس پدیدار باشد و فساد آن محتاج به بیان نیست و نیز مخفی نماند که در آن بیابان
نینوا هیچ سنگ نمیباشد و خاک هموار آن و از این است که چهار فرسنگش بشرافت تاخت و تاز شهداء تربت کردید و از اینکه گذشته
با آن اسلحه کارزار چه حاجت بسنگ داشت که از دیگر اماکن حمل نمایند بعلاوه قبول پارهٔ اخبار ضعیفه بلکه سخیفه که در ما نحن فیه محل شده
و فایدتی جز طعنهٔ مخالفان و سخرهٔ معاندان و خراب کردن مبانی اخبار صحیحه ندارد و عدم قبولش ضرری نیز ساند از شرایط
استحکام دین و ایمان نیست و اگر امام علیه السلام را آنچند ساعت بر آنحالت کذشت چگونه حضرت زین العابدین هم
میگذاشت سر عصمت و طهارت را کر آنحضرت حضور نبود و اگر بود از همه غریب تر اینست که پارهٔ مردم بیدانش مینویسند آنحضرت

مدهوش

مدهوش و در حال غشوه بود و تصور نکرده اند که تا امام را توجه کامل بدیگر سرای و تفویض امامت بدیگری نرسد چگونه برای او بیهوشی جایز است چه او در تمام عوالم متصرف و حافظ و حاکم است پس بر چنین اخبار اعتنائی نشاید

بیان اقدام و اهتمام عمر بن سعد و شمر علیهما اللعنة در شهادت آنحضرت

درآنحال که ولی خداوند ذوالجلال بدانگونه از کثرت زخم و سیلان خون در آنخاک گرم و آفتاب تابناک بیفتاده و زخم بر روی زخم و شمشیر بر روی شمشیر و سنان بر روی سنان و تیر بر روی تیر و ضربت بر روی ضربت یافته و از شدت عطش کام و زبان و لب مبارکش خشک و گوشه چشم بجیمه کاه زنان بی یار معین و اطفال خشتناک گرسنه تشنه تافته کافتهٔ و خیمه علی بن الحسین بیمار و از یکسوی نگران اندامهای نازنین چاک چاک فرزندان رشید و برادران ارجمند و برادرزادگان و اعوان و انصار در دسند بخشود و خدای میداند که آن عاشق محبوب حقیقی و معشوق لایزال بچه حال اندر بود و سکان زمین و عرش برین بلکه اهل جنت و جحیم بچه صفت بودند و مهر و ماه را چگونه تاب و تابش در روزگار را چگونه حالت و کذارش و افلاک را چگونه وضع و گردش بود ابو مخنف گوید امام حسین علیه السلام بر روی زمین با تن خونین افتاده و از شدت درد و الم و حالت نزع روح گاهی یکپای مبارک را بالا میکشید و گاهی دیگری را دراز میکرد و گاهی می نشست و گاهی از آنخاکهای گرم بشته میساخت و تکیه میفرمود و گاهی میخوابید و گاهی بر روی زمین می غلطید و پیوسته خاک بخون آغشته خود را بشکرانهٔ سعادت شهادت بر چهره مبارک خود میمالید و همی بآسمان می نگریست و از شدت کرب ندا بر می کشید ای سوای تو پروردگاری نیست و معبودی غیر از تو ندارم بر حکم تو صبوری باید کرد ای فریادرس آنکس که او را دادرسی نیست ای کسی که همیشه هست و او را زوالی نیست ای زنده کننده مردگان ای قائم بر هر نفسی بآنچه کسب نماید در میان من و ایشان حکم کن که توئی بهترین حکم نمایندگان بروایت ابن شهر آشوب در مناقب چون آنحضرت از تیر سنان بن انس ملعون بزمین افتاد و چند دفعه خون سینهٔ مبارک را باد و کف شریف بر سر همایون بریخت عمر بن سعد ملعون بآنحضرت نزدیک شد و گفت سر از تن وی جدا سازید و بروایتی عمر بن سعد ایستاده نگران آنحضرت بود پس فریاد برکشید هر کس سر حسین را بیاورد هزار درهم جایزه یابد با مردی گفت چندین منتظر نتوان بود پیاده شو و سر از تنش برگیر و بروایتی شمر ملعون گفت یا حسین کرم این تیر او زخمهات کارش را بسازید اما این خبر بصحت نشاید زیرا که این حکومت با شمر بود و ابن سعد را میرسید و اگر شمر سخنی رانده است در آن هنگام بود که آنحضرت را ضعف روی داد و از ناتوانی چندی توقف فرمود و چنانکه مسطور شد شمر فریاد برکشید که در تماشا برد ... کارش را بسازید در منتخب و بعضی کتب دیگر مسطور است که چون عمر اسب براند و بر فراز سر مبارک امام علیه السلام بایستاد و با صحاب خود خطاب کرد که امید رنگ چیست تا زید و او را مقتول سازید چهل تن ساخته قتل پسر پیغمبر شدند و بآنحضرت روی آوردند و هر یک باراده جدا کردن سر مبارکش بودند و عمر سعد فریاد همی برکشید که شتاب کنید و سرش را بیاورید هلال بن نافع گوید با اصحاب عمر بن سعد ایستاده بودم ناگاه شخصی فریادی سخت برکشید و گفت ایها الامیر بشارت بده اینک شمر است که حسین علیه السلام را بکشت میگوید از میان دو صف بیرون آمدم و مردمان بتماشای آنحال بر دوش همدیگر سوار میشدند پس بر فراز آنحضرت بایستادم و در اینحال مشغول جان سپردن بود سوگند با خدای هیچ کشته را که در خون خود آغشته شده باشد نیکوتر از آنحضرت و نه چون آنحضرت با چهره درخشنده

و دیدار نورانی رخشنده ندیده بودم و نور روی و فروغ چهرهٔ همایون و جمال هیئت مبارکش مرا از تفکر در قتل او مشغول میداشت و آنحضرت در اینحالت آب می طلبید در اینوقت از مردی شنیدم که با آنحضرت میگفت سوگند بخدای آب نیاشامی پس از آن از امام مظلوم شنیدم میفرمود بلکه بر جدم رسولخدای صلی الله علیه و آله در ورود می نمایم و در سرای آنحضرت با آنحضرت فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر سکون میجویم و از آبی که بدبوی نباشد و مزه و طعمش دیگرگون نشده باشد مینوشم و از افعال و اعمال شما که با من بجای آوردید شکایت مینمایم چون آن جماعت اینسخنان بشنیدند سخت خشمناک شدند چنانکه گفتی خدایتعالی در دل هیچیک از آن مردم نشانی از رحمت نگذاشته است پس در همانحال که آنحضرت با ایشان سخن میگذاشت سر مبارکش را بریدند و من از قلت رحم ایشان در عجب شدم و گفتم سوگند با خدای هرگز در هیچ کار با شما همدست و همداستان نخواهم شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین،

حکایت مردی که بقصد قتل آنحضرت علیه السلام آمد و مسلمان و شهید شد

صاحب روضة الشهداء و بعضی مصنفین دیگر نوشته اند که در آن هنگام که بتحریص شمر ملعون ده تن دیگر بآهنگ قتل آنحضرت بیامدند و هیچیک را قدرت نزدیک شدن نبود و سنان بن انس ملعون نیزه بر پشت آنحضرت بزد که بیفتاد و خولی بن یزید از اسب بزیر آمد تا سر مبارکش را از تن جدا سازد دستش لرزیدن گرفت اینوقت بروایت اسمعیل بخاری درآنحال که آنحضرت ایستاده بود شخصی بیامد تا آنحضرترا شهید نماید امام مظلوم تمر در روی نظر افکند و فرمود بازشو که قاتل من تو نیستی و مرا دریغ همی آید که در آتش دوزخ بسوزی اینکلام امام علیه السلام در نهاد آنمرد که سعادت فطری داشت تصرفی مخصوص نمود چنانکه گریبان کردید و عرض کرد ای پسر رسولخدا تو با تجمل ... و هنوز غم میخوری و میخواهی با تش دوزخ نسوزیم پس همان تیغ را که بآهنگ شهید ساختن آنحضرت برکشیده بود بدست خود بجنبش آورده دوان و شتابان نزد عمر سعد آمد عمر پرسید بازگوی چه کردی کار حسین را تمام ساختی گفت چنین نکردم بلکه از آن بیامدم تا کار تورا تمام نمایم و شمشیر کین را بعمر حواله کرد اصحاب عمر اطراف او را فرو گرفتند و زخمها بروی روان ساختند آنمرد تمند روی بحضرت سید الشهداء علیه السلام آورد و عرض کرد یا بن رسول الله گواه باش که مرا بمهر تو شهید کردند فردای قیامت مرا با زجویی و با شهیدان لشکر خود داخل بهشت کنی امام حسین علیه السلام آواز داد که خوش باش که چنین خواهم کرد علیه الرحمة و الغفران پس آن نیک مرد چندان با کافران و ظالمان و مشرکان جهاد داد تا بغفران یزدان بپیوست معلوم باد درباره کیفیت مقاتل تفصیلی از آنشخص نصرانی که در صحرای کربلا از جانب عمر بن سعد ملعون مامور شد که آنحضرترا شهید نماید در برشت و چون ادراک حضور مبارک امام علیه السلام را نمود مسلمان گردید و بیامد و جهاد بداد تا بعز شهادت نائل گردید مسطور است لکن چون در کتب معتبره بآن اشارت نرفته بود در اینجا مسطور نشد و آنچه از این اشیاء که فرکیش بیرحم بیدین از چه کار روی بر میتافتند که از کشتن آنحضرت روی برتابند و محتاج بمردی خارج از مذهب باشند با اینکه رحم جماعت نصاری از اغلب دیگر مردم بیشتر است همانا کشتن اطفال شیرخواره و بستن آب و سنان صالح و تیر سه شعبه و سایر اعمال و افعالی که از آنگروه نمایان شد هر یک بیشتر از شهید گردانیدن آنحضرت است

بیان آهنگ جمعی برای شهید ساختن امام مظلوم علیه السلام و باز شدن ایشان

روایت

بروایت صاحب روضة الشهداء ده تن از آن لشکر پیاده شدند وتیغها برکشیدند وبایدند وهریک اراده آنرا داشتند که سر مبارک آنحضرترا نزد عمر برده جایزه وخلعت بگیرد واز اینجماعت هرکس پیش میآمد امام حسین علیه السلام دروی نگران میشد وآنکس شرمگین میشد وباز میگردید تا دو تن برجای ماندند یکی سنان بن انس ودیگر شمر بن ذی الجوشن علیهما اللعنة والعذاب سنان خواست که پیش رود شقاوت شمر پیشی جست وبشتافت وبر روی سینه مبارک امام ع بنشست وصاحب سوالم گوید چون آنحضرت از نیزه سنان بیفتاد خولی بن یزید اصبحی علیه اللعنة از اسب فرود شد تا سر مبارکش را از تن جدا نماید دراینحال بلرزه درافتاد شمر گفت خداوند بازوی ترا ریزه ریزه وخورد کرداند تراچه باک آمد که اینگونه بلرزیدی وآنملعون خود بانجام آن امر خطیر پرداخت وبروایت دیگر چون آنحضرت تیر سنان ملعونرا از گلوی مبارکش بیرون کشید عمر سعد گفت مادر برشما بگرید تعجیل کنید وکار اورا تمام نمائید وسر از تنش دور دارید اول کسی که اقدام نمود شبث بن ربعی باشمشیر کشیده پیش تاخت امام علیه السلام بجانب او نظری افکند وشبث را لرزشی سخت فرو گرفت وشمشیر از کفش بیفتاد وباز گریخت وهمی گفت معاذ الله که من خدایرا ملاقات کنم وذمه من بخون حسین علیه السلام مشغول باشد انس که مردی کوسج وقصیر القامة ومبروص ونکوهیده دیدار بود زبان بشناعت وشماتت شبث برگشود وگفت مادر بر تو بگرید وقوم تو تباه شود چرا از کشتن او دست باز داشتی وبفرار روی نهادی گفت چشم برگشود وبر من بنظاره آمد چشمهای رسولخدایرا معاینه کردم قوت از من برفت واندامم بلرزید سنان ملعون گفت این شمشیر با من گذار که من از بهر کشتن او از تو شایسته ترم تیغ بگرفت وقصد امام حسین علیه السلام نمود وچون نزدیک رسید لرزش عظیم بروی دست داد وسخت بترسید چنانکه شمشیر از دستش بیفتاد دگرباره بازگشت وهمی گفت ای عمر بن سعد غضب خدای بر تو باد میخواهی محمد صلی الله علیه وآله را با من خصومت دهی وانیمردود از همه کس شمر ملعون شبیه تر بوده است باسجمله شمر نکوهش وسرزنش او زبان برگشود که از چه روی بگریختی گفت چون حسین علیه السلام چشم برگشود شجاعت پدرش را بخاطر آوردم بگریختم وخولی بن یزید ملعون بآن قصد برآمد وقدمی چند برفت ورعشه برجان ولرزه براندامش بیفتاد وباز شتافت شمر گفت چه مردمی ترسان که شما بوده اید هیچکس در قتل حسین از من سزاوارتر نیست ومواقف بعضی روایات دیگر عمر بن سعد شبث بن ربعی فرمان کرد که برو وامام حسین را بقتل برسان گفت لا والله من با او بیعت نمودم وبحضرتش نامه نوشتم واورا دعوت کردم اکنون که عذر ورزیدم وبیعت را بشکستم هرگز من اینکار نکنم ودست خود را آلوده بخون حسین نگردانم ودر قیامت مسئول خون او نشوم گفت اگر چنانچه نکنی مخالفت تورا نزد امیر [illegible] بکشوف دارم گفت هرچه خواهی بگوی وهرچه خواهی بکن من هرگز باینکار اقدام ننمودم وبقولی عمرو بن حجاج [illegible] خود فرود آمد وقدم درمیدان نهاد چون چشمش بر دیده امام علیه السلام افتاد [illegible] بردلش جای گیر شد ومراجعت کرده بر اسب خود سوار شد شمر گفت از چه روی بازگشتی گفت چشمهای شریفش چون چشم جد بزرگوارش بچشم آمد لاجرم نخواستم خونش را برگردن سپارم وموافق روایتی که با آن اشارت شد عمر بن سعد علیه اللعنة خودش اول کس بود که بآهنگ قتل آنحضرت اسب برانگیخت وباز شد وبروایت ابی مخنف بعضی از آن مردم خبیث با بعضی گفتند اینک حسین علیه السلام است که در دست شما بیفتاده است وشما هیچ ایمن وآسوده خاطر مباشید که در حق شما نفرینی کند وخداوند دعایش را مستجاب نماید هرچه زودتر فرود شوید وسر شریفش را جدا کنید پس چهار تن از آنجماعت که شمر وخولی وسنان انس وعمرو بن الحجاج بودند بآنحضرت نزدیک شدند ودر اینوقت عمرو بن حجاج علیه اللعنة با شمشیر برهنه بود ذالی آخر الخبر ودر روایتی دیگر وارد است که مردی نزد ابن سعد آمد وگفت

ایها الامیر بشارت بده که حسین علیه السلام از اسب بزیر افتاد ابن سعد چون بیامد وآنحال را بدید ونگران وخامت عاقبت وشقاوت وعذاب ابدی وعقاب سرمدی خود شد چه میدانست درهوای ملک ری این معصیت بزرگ وگناه عظیم را که عفو نپذیرست خریدار شد وفرزند پیغمبر را دستخوش شمشیر آبدار وتیر شرربار وسنان ونیزه تابدار گردانید واهل بیت رسول مختار را بدانگونه دچار رنج وتعب وعطش وهلاک واسیری ساخت واسباب ظهور این حادثه هایله وواقعه مهیبه وقضیه خطیره گردید لاجرم خود را بر زمین افکند وخاک بر سر وریش افشاند وهمی فریاد برکشید وبانالگی گفت بدرود ای شمار ابا دیتعجیل کنید وحسین را زودتر آسوده کنید چه جگرهای ما از اینحالت عجیب واین پیکر غریب سوراخ شد وروان ما آشفته وافسرده گشت

بیان شهادت حضرت امام خافقین وظمآن لدی النهرین ابا عبدالله الحسین علیه السلام

در تعیین نام آنکس که متصدی این امر عظیم که عرش کریم را بلرزه درآورد باختلاف سخن کرده اند ودر کتب معتبره تخلف رفته اند اعثم کوفی گوید چون امام مظلوم علیه السلام تیر سنان ملعونرا از سینه مبارک بیرون درروی وموی شریف را بخون آلوده همی فرمود وعمر بن سعد علیه اللعنة آنحضرت را بانحالت بدید اسب بنزدیک آنحضرت براند وبرفراز سرش بایستاد وبایاران خود گفت فرود آئید وکار اورا تمام نمائید وسر از پیکرش جدا سازید نصر بن حرشة الضبابی فرود آمد واو ابرص بود ونزد آنحضرت برفت ومحاسن مبارکش را بگرفت وخواست سر از تنش دور دارد امام حسین علیه السلام فرمود توآن سگ ابرصی که ترا بخواب دیدم نصر گفت نسبت بمن چنین گوئی پس شمشیر بگلوی مبارکش برنهاد وهمی بمالید ودو شعر معروف را که اولش اینست اذبحک الیوم ونفسی تعلم بخواند ومعنی آن اینست که سر تورا امروز میبرم وحال آنکه بدون شک وریب میدانم که پدر تو محمد مصطفی وعلی مرتضی بر تمامت خلایق وسخن گویان جهان بهتر وبهتری دارد پس شمشیر قوت همی کرد لکن نبرید عمر سعد ملعون درخشم شد ومردیرا که از طرف راست او ایستاده بود وخولی بن یزید اصبحی نام داشت گفت برو کار حسین را تمام کن خولی از اسب فرود جست وسر مبارک فرزند رسولخدا وقرة العین علی مرتضی وسرور سینه فاطمه زهراء را از تن جدا ساخت وبروایت صاحب روضة الصفا چنان برمیآید که همان نصر ملعون قاتل آنحضرتست وابن اثیر گوید درآنحال که آنحضرت می نشست وبیافتاد سنان بن انس ملعون بر آنحضرت حمله برد ونیزه بدو بزد چنانکه بیفتاد آنگاه باخولی گفت سر از تنش دورکن خولی خواست آن مهم را بانجام رساند سست وتنزلزل گشت سنان گفت خدای بازویت را از کار بیفکند ودرهم شکند پس فرود آمد وسر مبارکش را ببرید وازتن جدا کرده بخولی داد ونیز در جلاء العیون وامالی صدوق مسطور است که سنان بن انس آن سر مبارک را جدا کرد وهمی گفت سر تورا جدا میکنم ومیدانم که تو فرزند رسولخدای هستی ومادر وپدرت بهترین آفریدگان میباشند چنانکه از حضرت امام زین العابدین ع مرویست که فرمود قاتل آنحضرت سنان بن انس ملعون بود لکن مشهور اینست که شمر است وممکن است معنی این عبارات این باشد که آن زخم وجراحتی که از نیزه وتیر سنان وافعال او بر آنحضرت رسید موجب هلاک وشهادت آنحضرت بود اگرچه سر مبارکش را هم نمیبرید وفات مینمود دراینصورت منافی آن نیست که شمر خبیث مرتکب ذبح آنحضرت شده باشد وابو الفرج در مقاتل میگوید چون کتف چپ آنحضرت از ضربت زرعة بن شریک ملعون بیفتاد ابو الجنوب زیاد بن عبدالرحمن جعفی وقثعم وصالح بن وهب یزنی وخولی بن یزید آنحضرترا بکشتند وهریک ضربتی بآنحضرت بزدند ودر خون آنحضرت شریک شدند وسنان ابن انس علیه اللعنة فرود شد وسر مبارکش را از تن جدا ساخت وابو الفرج میگوید همانا نوشته است که آنکس که اسباب شهادت

آنحضرت وحمله بردن وزخم زدن بر آنحضرترا فراهم کرد شمر بن ذی الجوشن مرادی علیه اللعنة بود در شرح شافیه ابن فراس بنام قاتل آنحضرت تصریح نمیشود لکن میفرماید که از ابو الفرج ابن جوزی پرسیدند [illegible] حسین علیه السلام [illegible] یزید پلید نسبت میدهند با اینکه در آن وقت یزید در شام [illegible] آنحضرت در عراق [illegible] ابن جوزی [illegible] که با معنی دلالت دارد قرائت کرد تیری که تیر انداز آن در ذی سلم جای داشت بآنکس که در عراق بود رسید همانا از نشانه دور را ببرد کنایت از اینکه بانی و حاکم این امر و تجهیز نماینده سپاه و روانه داشتن بعراق و حکم نمودن بکشتن آنحضرت یزید علیه اللعنة بود و باینصورت چگونه باید او را قاتل ندانست و قائل کرد ابن حجر نیز در کتاب صواعق بنام قاتل آنحضرت اشارت نمیکند و ابن صباغ در فصول المهمة گوید چون آنحضرت از کثرت جراحت بر زمین آمد آنجماعت فرود آمدند و سر مبارکش را جدا ساختند و میگوید بعضی قاتل آنحضرترا سنان و برخی شمر علیها اللعنة دانسته اند و ابن شهر آشوب در کتاب مناقب مینویسد خولی بن یزید بحکم عمر بن سعد علیها اللعنة سر مبارکش را از بدن برگرفت و حافظ بن عبد العزیز جنابذی گوید گفته اند شمر بن ذی الجوشن ضبابی قاتل آنحضرت بود و آنکس که سر مبارکش را از تن جدا ساخت ابن جواء یامی بود و در فصول المهمة مسطور است که خولی بن یزید ملعون سر مبارکش را ببرید و محمد بن طلحه شافعی نیز باین روایت اشارت کرده است و سبط ابن جوزی میگوید در باب قاتل آنحضرت اختلاف ورزیده اند هشام بن محمد میگوید سنان بن انس آنحضرترا بکشت بعضی گفته اند حصین بن نمیر تیری بآنحضرت بیفکند و فرود آمد و سر او را بریدند و اونش را از تن بازکرد و آنسر مطهر را از گردن اسب خویش بیاویخت بواسطه نزد ابن زیاد تقرب یابد و بعضی گفته اند مهاجر بن [illegible] تیمی قاتل امام علیه السلام بود و برخی گفته اند کثیر بن عبد الله شعبی آنحضرترا شهید ساخت و بعضی شمر ملعون را قاتل آنحضرت دانسته اند و صحیح اینست که سنان بن انس آنحضرترا شهید گردانید و شمر بن ذی الجوشن علیهم اللعنة با او شریک بود میگوید چون سنان بن انس بر حجاج یوسف درآمد با او گفت قاتل حسین توئی گفت آری حجاج گفت بشارت باد ترا که هرگز تو و او در یک سرای باهم جمع نمیشوید کنایت از اینکه جای تو در دوزخ است و هرگز بوی بهشت را نخواهی شنید گفته اند [illegible] و بهتر از این شنیده نشده است و سیوطی در تاریخ الخلفا بنام قاتل آنحضرت اشارت نمیکند و در تاریخ الخمیس مسطور است که امام حسین علیه السلام تن باطاعت و انقیاد یزید و ابن زیاد نداد و با ایشان قتال داد چندانکه تیری بر حلق مبارکش بنشست و آنحضرت بیفتاد و آنجماعت سرا از تن دور کردند فانا لله و انا الیه راجعون و حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده میگوید از نخست شیعیان امام حسین علیه السلام [illegible] و یکان یکان حرب همی کردند [illegible] بعد از شهادت تمام [illegible] حسین بن علی علیهما السلام جنگ نمود [illegible] از اتباع شمر ذی الجوشن و بروایتی بدست سنان بن انس شهید شد طبری در تاریخ خود میگوید بعد از شهادت برادران امام حسین علیه السلام تیری بر اسب آنحضرت بیامد و بیفتاد و امام علیه السلام پیاده بماند و از تاب عطش سست شد و روز بوقت نماز دیگر رسید و آنحضرت بنشست و هر که بآهنگ کشتن آنحضرت بیامد اندیشه کرد و گفت چگونه باینکار اقدام کنم و خون او را بر گردن سپارم و باز میگشت و آنحضرترا پسری بود یکساله شیرخواره نامش عبد الله آواز او را بشنید که از تشنگی همی گریست بروی ترحم فرمود و او را بخواست و در کنار خود بگذاشت و همی بگریست و آن کودک چنانکه مذکور شد شهید گشت و آنحضرت برپای شد و از تشنگی غمگین بود و بر لب رود فرات آمد و جائی بجست که آب تواند خورد شمر لعین گفت دیگر دست باز دارید که آب خورد چه وی از تاب عطش است

و اگر آب بیاشامد زنده میشود امام علیه السلام بر روی بیفتاده بود تا اگر آب بنوشد ملعونی تیری بر دهان مبارکش بیفکند امام [illegible] آب بیفکند و تیر از دهانش بیرون کشید و بازگشت و خون از دهنش همی برفت و بر درخیمه بایستاد و پیادگان بر آنحضرت حمله ور شدند امام علیه السلام بر ایشان حمله برد و از آنقوم همی بکشت و شمر و عمر علیهما اللعنة بر آن زور و بازو و شجاعت نگران بودند پس عمر با شمر گفت تو هرگز مردی را دیدی که این همه اهل بیت او کشته شده و خودش چنین مجروح گردیده و این چند سپاه بر گردش فراهم گردیده باشند و چند روز آب نیاشامیده باشد و اینگونه دل و مردی داشته باشد و آنحضرت بر آن پیادگان همی حرب نمود تا سی و چهار جای از بدن همایونش زخمدار گردید و آنوقت شمر ملعون با شش تن از خواص خود چنانکه مسطور شد بآنحضرت روی آوردند و چون کتف شریفش جدا شد آنحضرت بیفتاد و باز برپای خاست و آهنگ آن پیاده کرد پیاده دیگر از عقب او درآمد و حربه بر پشت آنحضرت بزد چنانکه از سینه همایونش بیرون آمد و آنحضرت بیفتاد و آنحربه را بیرون کشید و جان مقدسش با حربه از تن شریفش بیرون شد شمر ملعون پیش آمد و سر مبارکش ببرید و تنش را بجای بگذاشت و در نور الابصار مسطور است که صحیح اینست که قاتل آنحضرت سنان بن انس علیه اللعنة است دمیری در حیوة الحیوان گوید شمر بن ذی الجوشن مباشر قتل آنحضرت شد و بقولی سنان بن انس و بروایتی شمر ملعون ضربتی بر روی مبارکش بزد و سنان برسید و نیزه بزد و آنحضرت از اسب بیفتاد و خولی بن یزید فرود شد تا سر مبارکش را جدا کند هر دو دستش را لرزیدن افتاد برادر آن ملعون شبل بن یزید خبیث فرود آمد و آنسر مبارک را جدا ساخت و ببرادرش خولی داد و مسعودی در مروج الذهب گوید مردی از مذحج مباشر قتل آنحضرت شد و سر مبارکش را از تن جدا کرد نزد ابن زیاد آورد و شعر مشهور را بخواند و نیز در خبر است که چون سنان ملعون آن نیزه را بکشید روح مقدسش بمنزل قدس ماوای گرفت و با خولی گفت فرود شو و این سر را از بدن دور ساز و صاحب تاریخ الخمیس گوید قاتل آنحضرت سنان بن انس و بقولی مردی از مذحج و بروایتی شمر بن ذی الجوشن ملعون بود که ابرص و درشت آواز و پلید دیدار بود و اما چون شمر شهید ساخت خولی بن یزید از طایفه حمیر آنسر مبارک را جدا کرد و نزد عبید الله بن زیاد برد و اینکه گفته اند عمر بن سعد بن ابی وقاص قاتل آنحضرت بود صحیح نیست و سبب نسبت اینکار با او اینست که عمر رئیس آن لشکر بود که عبید الله برای قتل امام حسین علیه السلام تجهیز نمود و با او وعده نهاد که اگر بر حسین آنحضرت یابد حکومت ری با وی سپارد و جماعتی از اهل مصر و یمن در این خیل و سپاه اندر بودند و در تاریخ الخمیس بعضی دیگر اخبار مذکور اشارت کرده است در کتاب عقد الفرید نیز قاتل آنحضرترا سنان و جدا کننده سر مبارک را خولی مینویسد کلینی علیه الرحمة در کافی و ابو علی در رجال و یافعی در مرآت الجنان و سید جلیل میرزا سید محمد باقر در بحر الجواهر و هم چنین در کتاب زبدة المعارف و بعضی کتب دیگر بنام قاتل اشارت نکرده اند و در تاریخ حافظ ابرو مینویسد که شمر ملعون بآنحضرت ضربتی بزد و فوجی از آنجماعت آنحضرترا شهید ساختند و بقیه خبر را چون دمیری در حیوة الحیوان مینویسد و صاحب حبیب السیر و جنات الخلود نیز بر طبق روایات مذکوره برنگاشته اند و در تاریخ الفی نیز خبری بر طبق روایات مرقومه یاد شده است معلوم باد که این بنده حقیر عباسقلی سپهر در زیر تالیفات برای تعیین نام و تصریح قاتل فرزند سید الانام بسیاری از کتب تواریخ و اخبار و آثار و ادبیه را از نظر بسپرد و نام اغلب آن کتب را که محل اعتبار هستند در اینجا مسطور داشت تا در طی آن روایات عدیده بتواند اختیار و انتخابی نماید

خبر دادن رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم از اینکه شمر ملعون قاتل حضرت امام حسین علیه السلام است

در محن الابرار و بحار الانوار مسطور است که در کتاب مناقب از عبد الله میمون از محمد بن الحسن مرویست که در کنار نهر کربلا در خدمت حضرت سید الشهداء علیه السلام بودیم چون بشمر بن ذی الجوشن نظر فرمود و آنملعون بمرض برص و بلای جیبی مبتلا بود فرمود الله اکبر الله اکبر همانا خدای و رسولخدای راست فرموده اند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود گویا می بینم سگ سفید رنگ ابلق را که دهان خود را بخون اهل بیت من بیالوده است چون عمر بن سعد علیه اللعنه اینسخن را از امام حسین سلام الله علیه بشنید سخت غضبناک شد و بایکی از آنمردم ملعون گفت وای بر تو فرود شو و حسین را بقتل برسان خولی بن یزید اصبحی که در طرف راست عمر ایستاده بود از اسب خود بزیر آمد و سر مبارک آنحضرترا از بدنش جدا ساخت و بروایتی شمر ملعون با سنان بن انس لعین بالای سر آنحضرت رسیدند و اینوقت نزدیک بقبض روح مبارک بود و آنحضرت از شدت عطش زبان خود را حرکت میداد و میخایید و طلب آب میفرمود شمر خبیث لگدی بر آن امام مظلوم بزد و گفت ای فرزند ابو تراب گمان تو اینست که پدرت در کنار حوض پیغمبر میایستد هر که را دوست میدارد از آب حوض کوثر سیراب میکرداند پس صبر کن تا از دست پدرت آب بگیری و بیاشامی آنگاه با سنان گفت سر ویرا از قفا جدا کن سنان گفت سوگند بخدای من اینکار نکنم تا جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله با من خصومت فرماید و بروایتی آنحضرت فرمود ای شمر دانسته باش که تو قاتل من هستی چه من در خواب دیدم که سگی چند بر من سخت درآویختند تا مرا پاره کنند الی آخر الخبر غریب اینست که شمر ملعون در رکاب حضرت امیر المؤمنین در صفین حضور داشت و بمیدان جنگ میرفت و با ادهم که از دلاوران سپاه معویه بود نبرد میداد و زخم میخورد و زخم میزد و تو بی مغضوب و محبوس شد و امام حسین علیه السلام در حق او شفاعت و احسان فرمود و آنملعون قرین امتنان گشت لکن آخر الامر شقاوت فطری او در هیجان آمد و او را بارتکاب چنین امری خطیر و عظیم دچار و بعذاب مؤبد و عقاب مخلد گرفتار ساخت لعنة الله علیه

بیان برآمدن شمر ملعون بر روی سینه مبارک
فرزند رسول خداوند بیچون و مکالمات ایشان

چنانکه در ینابیع المودة و اغلب کتب اخبار سنی و شیعی مسطور است چون خولی بن یزید اصبحی نیز بازگشت و اورا لرزه در گرفت و شمشیر از دستش بیفتاد و تیر سید شمر با او گفت مادرت بعزایت بنشیند از چه روی حسین را نکشتی و سرش را نیاوردی گفت دو چشم مبارکش را در روی من برگشود مانند دو چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله نمود از اینروی شرم داشتم گیرا که شبیه برسولخداست بکشم و نیز گوئی دو چشم علی بن ابیطالب علیه السلام بود گاهی که آنحضرت غضب میکرد و در بدر و حنین با ابطال مشایخ نمود آنچه را نمود از اینروی بترسیدم و عقلم از سرم بیرون همی رفت شمر گفت من از پیشین روزگار نیز ترا مردی جبان و ترسان شناخته ام شمشیر را با من گذار سوگند بخدای نفس بر وی نشیح میکنم و اسب بروی میتازم سرش را میبرم کیست که از من باینکار شایسته تر باشد و که اهم ... یزید را شاد ان بکرداند غیر از من آنگاه شمشیر خود را از نیام درآورد و از مرکب خود فرود شد و شتابان برفت و بر سینه مبارک امام مظلوم نشست امام علیه السلام چشم بدو برگشود و آنخبیث را شرم و آزرم ننمود سید الشهداء صلوات الله علیه فرمود و بروایتی چون بر سینه مبارکش برآمد و شمشیر بر حلقوم شریفش بگذاشت تا سر آنحضرترا ببرد امام حسین هر دو چشم مبارک بر چهره او برگشود و فرمود ای وای بر تو کیستی تو همانا در محلی عظیم بر شدی و بقولی فرمود مرتکب گناهی بزرگ شدی شمر گفت آنکس که بر سینه تو برآمده شمر بن ذی الجوشن ضبابی است فرمود ای شمر آیا مرا میشناسی عرض کرد آری تو حسین بن علی هستی و جدت رسولخدای و مادرت فاطمه زهراء و برادرت حسن مجتبی است فرمود وای بر تو آیا خون از تو نزد منست تا در طلب آن برآئی یا مالی از تو گرفته ام یا حکم

حریم ترا آلوده ام وای بر تو چون مرا میشناسی از چه مرا میکشی گفت در اینکار در طلب جایزه یزیدم هستم فرمود وای بر تو دنیا فانی و آخرت باقی است تو در دستدار جایزه دنیا هستی اما فردای قیامت جدم و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهراء و خداوند علی اعلا که جبار ارض و سماء است با تو خصومت خواهند کرد و بروایتی فرمود کدام یک از این دو نزد تو محبوب تر است آیا جایزه یزید یا شفاعت جدم رسولخدای صلی الله علیه و آله و سلم شمر ملعون ضاعف الله تعالی عذابه گفت دانگی از جایزه یزید نزد شمر از شفاعت جد تو محبوبتر است و بقولی گفت جایزه که از یزید بمن رسد از تو و از جد تو و از مادر تو و از پدر تو نزد من محبوبتر میباشد دیگر از ایشان چه کار بر میآید و بر چه کار قادر هستند با اینکه همه مانند کان خدا هستیم و بدرگاه او راه بر میگیریم و در روایتی دیگر است که چون سنان تیر سید و باز گردید و با ابن سعد برآشفت و بدگفت ابن سعد ندا برکشید کیست که برود و سر حسین را نزد من بیاورد و آنچه آرزوی اوست دریابد شمر ملعون گفت ایها الامیر من اینکار بپای میبرم گفت بشتاب تا جایزه بزرگ دریابی پس آنملعون روی بآنحضرت آورد و آنحضرت اینوقت بر زمین افتاده بود شمر نزدیک شد و بر سینه مبارکش برآمد آنحضرت احساس کرد و آنکلمات مسطوره در میانه بگذشت امام حسین علیه السلام فرمود اگر لابد مرا میکشی شربتی آب بمن بده آنملعون گفت هیهات یک قطره آب بیاشامی تا شربت ناگوار مرگ را از گلو فرو بری و در بحار الانوار مسطور است که آنملعون ریش مبارک امام علیه السلام را بگرفت و آهنگ قتل آنحضرت را نمود سید الشهداء صلوات الله علیه بخندید آنگاه فرمود آیا مرا میکشی و نمیدانی من کیستم گفت تو حسین بن علی هستی تا آخر خبر و بروایتی شمر شمشیر بگرفت و بر سینه آنحضرت برشد امام علیه السلام چشم برگشود و بر روی او نظر کرد شمر را شرم نیامد و گفت من از آنان نیستم که از قتل تو بازگردم فرمود تو کیستی که در مقامی بلند برآمدی که چه بسیار رسولخدا اش میبوسید عرض کرد شمر بن ذی الجوشن ضبابی میباشم الی آخر الحکایة و بروایتی دیگر شمر ملعون از اسب خود بزیر آمد و آنملعون بمرض پیسی مبتلا بود و با پای خود لگدی بر آنحضرت بزد چنانکه بر روی بر زمین افتاد آنگاه ریش مبارکش را بدست گرفت امام فرمود تو همان سگ هستی که با رنگ سفید در خواب دیدم که بر من حمله میکند آنملعون خشمناک شد و آنکار که موجب زلزله تمام آفرینش پروردگار قهار است مبادرت ورزید

بیان پاره کلمات حضرت سید الشهداء علیه السلام
والصلوة با شمر ملعون علیه اللعنة والعذاب

در روضة الشهداء مسطور است که از آن ده تن که با مید خلعت و جایزه مهیای قتل آنحضرت شدند و یک بیک بیامدند و شرمسار گشته باز شدند دو تن بجای ماندند سنان بن انس و شمر ملعون سنان خواست پیشدستی کند لکن شمر ملعون بر وی سبقت گرفت و بشتافت و بر سینه مبارک امام علیه السلام بنشست امام دیده مبارک باز کرد و فرمود تو کدام کسی هستی عرض کرد منم شمر فرمود دامن زره از روی خود بردار چون آنمردود روی خود را برهنه کرد امام حسین علیه السلام نگران شد دندانهایش چون دندان خوک از دهانش بیرون جسته فرمود باری این یک نشان راست است آنگه فرمود بعد از آن فرمود سینه ات را برهنه ساز چون جامه برداشت آنحضرت دید بر سینه داغ برص دارد فرمود اینست نشانه دیگر همانا جدم رسولخدای صلی الله علیه و آله راست فرمود امشب جدم رسول الله را در خواب بدیدم فرمود فردا نماز پیشین نزد ما خواهی آمد و کشنده تو بدین شکل خواهد بود و آن نشانها که بمن نموده اند همه در تو موجود است بکار خویش باش ای شمر سید الی امروز چه روز است عرض کرد میدانم روز جمعه است و روز عاشوراست فرمود میشناسی این چه ساعت است عرض کرد آری وقت خطبه و نماز گذاردنست فرمود در اینساعت خطیبان جدم بر بالای منبر خطبه میخوانند و نعت جد بزرگوارم را بر زبان میآورند و تو با من اینگونه رفتار میکنی ای شمر رسولخدای ص روی مبارک بر سینه ام

برنهاده و تو بدنیسان در اینجا برنشسته و بر حلق من بوسه برنهاده و تو تیغ بر آن برنهاده و من نگران هستم و روح زکریای پیغمبر را بر دست راست خود و روح یحیی مظلوم را بر دست چپ خود مشاهدت مینمایم اما ای شمر از سینهٔ من برخیز که هنگام نماز است تا من رو بسوی قبله آورم و نشسته نماز بسپارم و چون مرا از پدر بمیراث رسیده است که در نماز زخم نخورد آنزمان که در نماز باشم هرچه خواهی رفتار کن شمر ملعون از سینهٔ آنحضرت برخاست و آنحضرت را هنوز آنمقدار طاقت بود که روی بقبله بیاورد و بنماز مشغول شد و در ینابیع المودة و بعضی کتب دیگر مسطور است که امام علیه السّلام با شمر علیه اللّعنة فرمود از تو بخدای سئوال میکنم که شکم خویش را نمایان داری شمر شکم خود را باز نمود و شکم آنملعون مانند شکم سگ سفید و ابرص و مویش مانند موی خوک بود امام حسین علیه السّلام فرمود اللّه اکبر همانا جدم رسولخدای صلّی اللّه علیه و آله در آنخبر که با پدرم علی علیه السّلام داد راست فرمود که ای علی همانا پسرت حسین در زمینی که آنجا را کربلا نامند شهید میشود مردی ابرص که مانند سگها و خوکها است او را میکشد شمر ملعون از اینسخن برآشفت و گفت مرا بسگان و خوکان تشبیه کنی سوگند با خدای سر تو را از قفا جدا خواهم کرد و در روایتی دیگر است که شمر چون لثام از چهر برگرفت ابرص و اعور و دارای پوزی چون پوز کلاب و نقری چون نقر خنزیر بود ممکن است پوز در اینجا بمعنی پستان باشد چه از قرینهٔ مقام و کلام چنان مستفاد میشود و ممکن است معرب پوزه باشد واللّه اعلم

بیان قضیّهٔ هایله و واقعهٔ مهیبهٔ شهید گردیدن حضرت ابی عبداللّه الحسین روحنا له الفداء

اگر خلق روزگار از ابتدای زمان تکلیف تا پایان عمر در تمام ساعات لیل و انات نهار صفحهٔ زمین را از اشک خونین بعینه لاله زار گردانند و ناله و ندبه و فریاد و عویل و نفیر از فلک اثیر بگذرانند و همواره با لب تشنه و جگر تافته و شکم گرسنه و تن عریان در کوه و بیابان نالان و گریان بگردند و صدای یا حسین و یا غریب و یا شهید و یا مظلوم و یا مکروب و یا مقتول و یا منهوب و یا عطشان و یا ظمآن و یا عریان از مرکز کیوان برتر رسانند و هرگز لب بخنده نگشایند و جز با نده و غم و رنج و شکنج و نصب و تعب روز و شب بیاورند و یاد از زن و فرزند و خویش و پیوند و عیش و طرب و رامش و آسایش نیاورند در برابر چنان مصیبت بزرگ و رزیت عظمی و بلیت کبری که لطمه بر عرش خدا و زخمه بر صدور ساکنان ملاء اعلی و آتش بر جگر محمّد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهراء و حسن مجتبی و خدیجهٔ کبری و ائمهٔ هدی برزده و اجزای ماسوی را در باطن نفس الامر دیگرگون گردانیده و خون از دیدهٔ روزگار جاری ساخته و آفتاب و ماه و افلاک و انجم و املاک سموات را تیره و خیره و حور العین و غلمان و اهل دهر و نیران را در انقلاب و هیجان انداخته و روان تمام انبیاء و اوصیا و اولیا و کبار را در رنج و آزار افکنده است جای استعجاب و افسوس نیست که جمله این افعال نسبت باین مصیبت و رزیت که بجمله برای حفظ دین خدا و شریعت محمّد مصطفی و شفاعت امت در روز جزا است بسیار حقیر و تحفه بس صغیر خواهد بود چه این جمله همه فانی و آنجمله همه باقیست و این بدیهی است که تفاوت فانی با باقی چیست هرچه نیست اینست و هرچه هست آنست پس میتوان گفت موهومی را در برابر موجودی معلوم داده اند و عجب تجارتی با سود و حقیقتی بس [illegible] که نه [illegible] مقدس در راه خدایتعالی برای شفاعت با جانی پاک و روانی تابناک بسپرده و جمالی ملکی و هیکلی ملکوتی را در بهنهٔ خاک بگذاشته و از تمامت علاقهٔ زن و فرزند و اقربا و پیوند برگسسته که تمامت آفرینش بطفیل وجود مبارک جدش و پدرش و مادرش و برادرش و خودش و اولاد طیبین و ائمهٔ طاهرین نسل شریف خودش از نهفتهٔ عدم بعرصهٔ وجود آمده اند بالجمله با تیغ شوم که قلم از

مدرشد

نگارشش برهم میشکافد و زبان از گذارشش در کام میگدازد و دل و جگر از تصوّرش تافته و گداخته و سوراخ میشود چون امام حسین علیه السّلام با آنملعون فرمود جدّم خبر داده است که مرا مردی ابقع و ابرص و اعور میکشد که ابلک خوک مانند است شمر علیه اللّعنة گفت مرا بسگ تشبیه نمودی سوگند با خدای بسزای اینکه جدت این تشبیه در حق من کرده است سرت را از قفا جدا کنم پس آنحضرت را بر روی بیفکند و همی با شمشیر برّان بر رگهای گردن مبارکش میزد و میبرید و اینچند شعر را که با معنی است قرائت کرد امروز میکشم تورا و دل من دانا و عالم است و هیچ شک و شبهت و مجال انکار و کتمان ندارد که پدر تو بهترین سخن گویان یعنی خلق جهانست و بعد از محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله هیچکس را آن فضل و منقبت نیست و امروز تورا میکشم و زود است که پشیمان شوم و میدانم که فردای قیامت در جهنّم جای دارم خون تورا بر روی خاک میریزم و بر اولاد پیغمبر رحم نمیکنم و بروایتی شمر عرض کرد ترا میکشم و میدانم مادرت فاطمهٔ زهراء و پدرت علی مرتضی و جدت محمّد مصطفی است و کسیکه از جانب تو طلب خون ترا مینماید خداوند علی اعلاست اما تورا بقتل میرسانم و از اینجمله هیچ پروا ندارم آنگاه بدوازده ضربت سر مبارکش را از بدن شریفش جدا نمود و ابو اسحق اسفراینی مینویسد که شمر ملعون گفت مرا بسگ تشبیه میکنی سوگند با خدای میکشم تورا ای حسین ببدترین کشتنی و میدانم که هیچ مسلمی نیست مگر اینکه در روز قیامت از بهر او در حضرت خدای شفاعتی هست مگر مرا آنگاه چندین دفعه با شمشیر بر گلوی آنحضرت بزد و هیچ نبرید امام حسین علیه السّلام فرمود سوگند با خدای شمشیر تو نبرد چه جای را که خدا را تسبیح نموده است پس آنملعون آنحضرت را بر روی افکند و همی سر مبارکش را میبرید و شعرهای مذکوره را میخواند و در ینابیع المودّة مسطور است که آنملعون آن سر شریف مبارک را از قفا میبرید و هر عضوی را که قطع میکرد آنحضرت میفرمود یا جدّاه یا محمّداه یا اباه یا ابا القاسماه یا علیّاه یا اماه یا فاطماه مظلوم کشته میشوم و تشنه ذبح میکردم و غریب میمیرم و نیز در بحار است که شمر خبیث الکدی با آنحضرت بزد و او را بر روی افکنده و با دوازده ضربت شمشیر سر مبارکش را از تن جدا ساخت و در روایت دیگر است که هرچند شمشیر بر حنجر مبارکش کشید نبرید چه بوسه گاه رسولخدای صلّی اللّه علیه و آله بود پس برخاست و سر مبارکش را از قفا برید و در روایتیست که چون آنحضرت با شمر فرمود چون در نماز باشم هرچه خواهی چنان کن و مشغول نماز شد و نشسته نماز بگذاشت و بسجده رفت شمر ملعون چندان صبر نکرد که آن امام مظلوم علیه السّلام سر از سجده برگیرد و با دوازده ضربت شهیدش گردانید انّا للّه و انّا الیه راجعون و صلّی اللّه علیه و آله و لعنة اللّه علی قاتله و مقاتلیه جمیعا اللّهم العن اوّل ظالم ظلم حق محمّد و آل محمّد و آخر تابع له علی ذلک اللّهم العن العصابة التی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله اللّهم العنهم جمیعا

بیان تشخیص قتل و قاتل حضرت ابی عبداللّه الحسین المظلوم صلوات اللّه و سلامه علیه

باید دانست که قتل فرزند رسول خدا و جگر گوشهٔ فاطمهٔ زهراء و فروزدیدهٔ علی مرتضی و شقیق حسن مجتبی بر چند وجه روی داده است و هر یک را قتل و مباشرش را قاتل میتوان گفت چه آن تیر بارانی که بحضرت نمودند اگر بضربی دیگر هم مبادرت نمیشد البته آنحضرت بعد از قلیل مدتی شهید میشد و اگر آن سنگها که بر بدن مبارکش رسید دنباله دیگر نمیداشت همچنان موجب شهادتش میگشت و اگر همان چوبها و آتشها که بر آن هیکل مبارک فرود آوردند با نکار اکتفا مینمودند آنحضرت شهید میشد و اگر آن تشنگی عطش را که بر آنحضرت چیره و جسم و جان شریفش را تفتیده ساخته بود همان کفایت میرفت همچنان شهادت آن امام مظلوم را کافی بود و اگر هیچیک از اینجمله در کار نبود همان داغها که از کشتن فرزندان و برادران و اقارب و اصحاب بر دل شریفش

بگذاشتند

بگذاشتند و در مقام صدمتی دیگر بر نیامدند برای وفات و شهادت آنحضرت کافی بود پس باین حیثیات نمیتوانی
جمله تیراندازان را قاتل آنحضرت شمرد یا سنگ افکنان را قاتل خواند یا قبله دیگر از قاتل آنحضرت شمرد اما کسانی که
عموما در کتب اخبار بقتل آنحضرت منسوب داشته اند یک نفر از آن چهل تن مذکور هستند و دیگر ابوالجنوب زیاد بن عبدالرحمن
جعفی و قشعم و صالح بن وهب یزنی و خولی بن یزید هستند که مینویسند کل ایشان در قتل آنحضرت مباشر و شریک هستند
لکن راقم حروف گوید هر یک از ایشان قاتل هستند چه اگر کسی دیگر هم بعد از ضربت یکی از ایشان ضربتی وارد نساخت
همان یک ضربت سبب شهادت میگردید پس میتوان گفت اگر روایت شده است که سنان قاتل امام حسین علیه السلام
است هیچ استبعاد ندارد چه آن نیزه که او بزد کار آنحضرت را بساخت چنانکه در خبر است چون آنحضرت نیزه را به پهلو
یافت کلماتی بفرمود که علامت درگذشتن از این سرای است و نیز بعضی نوشته اند چون آن ملعون آن نیزه را بیرون کشید جان
مقدس امام علیه السلام با همان زحمت بیرون شد و اما اشخاصی را که در کتابهای مقتل قاتل آنحضرت نوشته اند و در اینکتاب
مذکور شد یکی شمر و دیگر سنان و دیگر خولی بن یزید و دیگر برادرش شبل بن یزید و دیگر نصر بن حرشنه و دیگر رفاعه از اتباع
شمر ملعون و دیگر حصین بن نمیر و دیگر مهاجر بن اوس و دیگر کثیر بن عبدالله و دیگر ابن خوان الیامی است و نیز نوشته اند آن
چهل تن که بیامدند تا آنحضرت را شهید سازند و آن مکالمات در میان آنحضرت و ایشان بگذشت و بجمله خشمناک شدند
و امام علیه السلام را شهید ساختند و در اینجا اسم قاتل را نبرده اند و از اینجمله چند تن را از باب مقاتل مثل سبط ابن جوزی و
دیگران مینویسند که در شمار قاتلین آنحضرت یاد کرده اند و اختلاف ورزیده اند اول سنان بن انس علیه اللعنة دوم حصین بن
نمیر لعنة الله علیه که بروایت سبط ابن جوزی تیری با آنحضرت بیفکند آنگاه فرود آمده سر مطهر را ببرید و دیگر شمر بن ذی الجوشن
ضبابی و بقولی کلابی علیه اللعنة والعذاب دیگر خولی بن یزید اصبحی علیه اللعنة چنانکه صاحب کشف الغمه مینویسد فرق
مبارک را ببرید و بروایت حافظ بن جنابذی میگوید گفته اند شمر بن ذی الجوشن ضبابی آنحضرت را بکشت و آنکس که سر مبارک را
از تن جدا ساخت ابن جوان یامی است و نیز چنانکه مذکور شد در بعضی کتب بتصریح شده است که سنان بن انس نخعی پسر سعد
علیها اللعنة برفت و همی گفت سوگند با خدای سر تو را از تن دور میکنم با اینکه میدانم پسر رسولخدائی و از تمامت مردمان از جهت
پدر و مادر بهتری و بقولی دیگر گفت ای وای تو کام سپارم شوم و نفس من میداند که تو ئی سید مقدم و بهترین مردمان از جهت پدر و مادر
پس سر مبارک را جدا ساخته بعمر بن سعد داد و نیز سبط ابن جوزی گوید روایت اصح اینست که سنان بن انس نخعی آنحضرت را بکشت
و شمر بن ذی الجوشن با وی شریک شد و از روایتی که یاقوت حموی در مراصد الاطلاع مینویسد و میگوید کلتانیه نام قریه ایست در میان
سوس و ضیمره و شمر بن ذی الجوشن که در قتل امام حسین علیه السلام مشارکت بود در آنجا کشته شد مؤید آنست که شریک بوده است
اما یاقوت در معجم البلدان مینویسد کلتانیه با کاف مفتوحه و سکون لام و تاء مثناه فوقانیه و بعد از الف نون مکسوره و یای مشدده
قریه ایست در میان سوس و ضیمره و شمر بن ذی الجوشن علیه اللعنة که در قتل امام حسین صلوات الله و سلامه علیه شریک بود در آنجا بهلاکت
و دمار و بئس القرار و نار مخلد بپیوست و او را ابو عمره بدرک فرستاد و شاید معروف بصحت باشد چه شمر و امثال او را هیبت و عظمت
سطوت و شجاعت آنحضرت آن قدرت و دلاوری نگذاشت که [illegible] نتوانند مرتکب چنین امر خطیر و کرداری عظیم شوند که هر
گرسنه و دیو و دیوانه را اینجرئت و جسارت نباشد معلوم باد در کتب اخبار خولی بن یزید را با خاء معجمه مضمومه و واو ساکنه و لام مکسوره
و تاء حطی مینگارند و یکی از دو عظمای این عصر که چندی است وفات کرده و اهل علم و تتبع بود خولی بکسر خاء معجمه و واو و لام مشدده یاد

مقصده

وا دکوفه شدند و برخی دیگر نوشته اند که چون اهل بیت و رؤس شهدا را بمجلس ابن زیاد در آوردند آن ملعون آن سر ولی
خدا را بخولی [illegible] تا آنجا بخود در آورد و گروهی دیگر گویند شمر ملعون آن سر را بهمراه در توبره حمل کرده بمنزل خود برده
در زیر [illegible] بگذاشت و داستانی مفصل در اینباب در بعضی کتب مقاتل مذکور است و بعضی حامل آن سر مبارک را در توبره
مردانی گمنام نوشته و تفریقی از آنحضرت مسطور نموده اند اما چنان مینماید که روایت اول اصح روایات است والعلم عند الله

بیان شمارهٔ رؤس شهداء علیهم السلام و تقسیم آنها را برؤسای لشکر و فرستادن نزد ابن زیاد

در شمارهٔ رؤس شهداء اختلاف نموده اند حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده تصریح مینماید که هفده تن از اهل بیت و یکصد و
بیست و چهار تن شیعه شهید شدند باین روایت چنان مینماید که شمار رؤس شهداء بعلاوه سر مبارک سید الشهداء علیه السلام
یکصد و چهل و دو عدد باشد و این شماره با روایتی که از حضرت باقر علیه السلام مرویست که شهدای کربلا یکصد و چهل و پنج تن
بودند نزدیکست در لهوف مسطور است که چون عمر بن سعد از آتش زدن خیام مبارکه فارغ شد فرمان کرد تا خولی و حمید بن مسلم
سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را نزد ابن زیاد حمل کردند و سرهای سایر شهدا را از تن جدا نمایند در اعلام الوری
میگوید سایر سرها را بفرمان آن خبیث از تنها جدا کردند و از آنجمله هفتاد و دو سر بود و آن رؤس مطهره را با شمر بن ذی الجوشن و
قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج نزد پسر زیاد روانه کرد و ابن شهرآشوب از ابو مخنف روایت کند که جماعت کنده با سیزده
سر نزد ابن زیاد بیامدند و صاحب ایشان قیس بن اشعث بود و قبیلهٔ هوازن با بیست سر بیامدند و صاحب ایشان شمر ملعون
بود و بنو تمیم با نوزده سر بیامدند و بنی اسد با نه سر و سایر لشکریان نیز با نه سر منور بیامدند و از آنجمله هفتاد سر میشود اما این
تعدادی که در مناقب شده است شصت عدد است گویا شمر و جماعت هوازن چنانکه از بعضی کتب دیگر معلوم میشود حامل
سی سر بوده اند و در کتاب مناقب سهوی از کاتب رفته است بالجمله میگوید سر مبارک امام حسین علیه السلام را خولی بن
یزید حمل کرد و در شرح شافیه مسطور است که عدد سرهای اصحاب و اهل بیت آنحضرت هفتاد و هشت سر بود و چون
لشکریان بکوفه روی نهادند مردم کنده سیزده سر و هوازن دوازده سر و مردم تمیم هفده سر و بنی اسد شانزده سر و مذحج
هفت سر و سایر مردمان سیزده سر بهره افتاد و سر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام را بر نیزه بلند بر زده در فراز
سر عمر بن سعد میبردند و از آن سر منور چنان نوری مانند عمود از زمین با آسمان طالع و ساطع بود که گوئی بدر تمام است و مردمان
بفروغ آن نور راه میسپردند و دیگر سرها را نیز بر سر نیزه ها برافراخته بودند و در عوالم مسطور است که حامل سایر رؤس شهداء
شمر ملعون بود و نیز گوید محمد بن ابیطالب میگوید شمارهٔ رؤس شهداء اصحاب و اهل بیت آنحضرت هفتاد و هشت عدد بود
و قبایل متفرقه برای حمل آن قسمت بردند تا بدرگاه ابن زیاد تقرب جویند و پاره روایات مسطوره نیز اشارت کند و سبط
ابن جوزی گوید سر مبارک امام حسین و سرهای شهداء علیهم السلام را با دختران آنحضرت و آنانکه از اطفال باقی بودند با خولی
با ابن زیاد فرستاد و با آن سر مبارک نود و دو سر حمل داد و در تاریخ زبدة الفکرة شمارهٔ سرها را که بجانب خلیفه تقسیم کرده هشتاد سر میشود بالجمله
ممکن است مشاهیر شهدا را سر برگرفته باشند یا اینکه غیر از رؤس منوره بزرگان شهدا را حمل نکرده باشند و نیز باید دانست که
از اغلب اخبار معلوم میشود که عبور اهل بیت بعد از قطع رؤس شهداء علیهم السلام بوده و ایشان بدلالت امام زین العابدین
سلام الله علیه اجساد شهدا را بشناخته اند و از بعضی اخبار چنان بر آید که بعد از عبور ایشان اینکار شده است اما سر

مبارک

آسوده کنید سنان بن انس ایادی و شمر بن ذی الجوشن علیهما اللعنة با جماعتی فرود شد و ریش مبارکش را بکرفت چنانکه
سر مبارکش را ببرید و مشهور اینست که سر مبارکش را از قفا جدا کردند چنانکه زبان حدیث امام زین العابدین علیه السلام
و بعضی روایات و اخبار دیکر بر آن ناطق است و نیز در بعضی روایاتست که در آنحال که سنان مشغول بریدن سر مبارکش بود
خواهرش زینب سلام الله علیها بیامد و خود را بر آنحضرت بینداخت الی آخر الخبر و اینحکایت بعید مینماید چه حضرت زینب
و سایر نسوان اهل بیت را بیرون از اطاعت امر آنحضرت تکلیفی نیست و در کتاب النوادر علی بن اسباط مرویست که حضرت
ابیجعفر علیه السلام میفرمود پدرم امام زین العابدین در آنروز که پدرش علیهم السلام شهید شد بآزار شکم کرفتار بود و در خیمه جای داشت
و من نکران موالی خودمان بودم که چکونه بمتابعت آنحضرت برای آب آمد و شد داشتند کاهی بر سینه کاهی بر پیشرو و دفعه
بر قلب حمله میفرمود و آنحضرت را بنوعی کشتند که رسول خدای صلی الله علیه و آله از آنکونه کشتن نهی فرموده است چه آنحضرت را
بضرب شمشیر و طعن نیزه و زدن سنک و چوب و عصا بکشتند و بعد از اینجمله بدن مبارکش را در زیر پای مرکب در نوردیدند اگرچه
در بعضی روایاتست که جز زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام کاهی که آنحضرت بمیدان شهید شد هیچ زنی از خیام شریفه
بیرون نیامد لکن از عبارت زیارت قائمیه چنان برمیآید که بجمله بیرون آمده اند و نزدیک بمصرع آنحضرت و مشاهدت کیفیت
شهادت بوده اند چه در آنجا میفرماید چون زنها اسب تو را تنها و با زین باژکون بدیدند از خیمه ها با موهای پریشان بیرون دویده
و لطمه بر صورت میزدند و ناله بر میکشیدند و با ذلت بعد از عزت بسوی مصرع تو مبادرت کرفتند و اینوقت شمر بر سینه تو نشسته
و شمشیرش را بر کلوی مبارکت نهاده و ریش مبارکت را بدست کرفته و با شمشیر تیز سر مبارکت را میبرید و در اینروایت چنان باز
میرسد که آنحضرت را از حلقوم مبارک ذبح نموده اند و از حدیث دیکر که میفرماید المجذوذ الرأس من القفا معلوم میشود که از قفا
سر مبارکش را جدا نموده اند و توفیق این هر دو خبر که بامام علیه السلام منتهی میشود چنانست که ملعونی آنحضرت را بر طریق شرعی ذبح نموده
و خبیثی دیکر از قفا جدا ساخته باشد والعلم عند الله و در کتاب تذکرة الائمه مسطور است که نام قاتل آنحضرت در توریة بشیدا است
یعنی یزید و شمور است یعنی شمر و بن زاد است یعنی ابن زیاد و بروایت دیکر بدبخت از قریش است که در پیشانی او اثر جراحت
پاره روایات وارد است که سنان بن انس نخعی و خولی بن یزید اصبحی و شمر بن ذی الجوشن ضبابی لعنهم الله تعالی بیامدند و سر مبارک
امام حسین علیه السلام را نزد عمر بن سعد علیه اللعنة میبردند و با همدیکر سخن میکردند خولی میکفت من تیری بدو زدم چنانچه او را از روی
اسب بر زمین در انداختم و سنان میکفت من او را بشمشیر زدم چنانکه سرش را بشکافتم و شمر میکفت من سرش را از بدنش جدا ساختم
و این خبر نیز مؤید خبر سابق است که این سه تن ملعونین را قاتل دانسته اند لعنة الله علیهم اجمعین ابد الآبدین

بیان عدد زخمی که بر بدن مبارک حضرت سید الشهداء علیه السلام رسیده است

در شمار زخمی که از تیر و نیزه و شمشیر و چوب و سنک و عصا بر بدن مبارک حجة خدا جناب سید الشهداء روحنا و روح
العالمین لجسمه فداه رسیده در کتب مقاتل و تواریخ و اخبار و سیر و آثار اختلاف بسیار است از یکجهت توانیم کفت از آنهنکام
که جناب مسلم بن عقیل علیه السلام از جانب آنحضرت ماموریکوفه شد تا کاهی که حضرت سید الشهداء علیه السلام بفوز شهادت
نائل کردید هر تیری و شمشیری و نیزه و آلت حربی از جانب اشقیا نسبت باصحاب و یاران و فرزندان و اقربا و اولیای
آنحضرت رسید همه بر اندام مبارک امام علیه السلام رسیده است چه بجمله در راه آنحضرتست که جهاد فی سبیل الله و حفظ دین

و شرع

و شرع مبین و اثبات حق و الزام مخالفین است و در اینصورت اگر کویند چهار هزار زخم بر بدن مبارک امام ع
رسیده است تصدیق باید کرد از حیثیت دیکر نیز میتوانیم کفت هر کس در کربلا تیری و شمشیری و آلت حربی بقصد آنحضرت
بکار برده است خواه بر بدن مبارکش رسیده باشد یا نرسیده باشد در حکم آنست که بآنحضرت رسیده است در اینصورت
نیز اگر کوئیم آنجماعت که یکدفعه آهنک آنحضرت تیرها بر چله کمانها بر نهادند و نیزه و شمشیر بر کرفتند و تیرها را بسوی آنحضرت
پران ساختند هزار و نهصد و پنجاه تن کینه کیش باین هوا و هوس بر آمدند و فاعل و عامل اینعمل شدند این نیز بعید نیست و چون
آنحضرت هرکز پشت بر جنک نمیداده است و اینجمله از کلو تا ناف مبارکش بوده است آنهم استبعاد ندارد و اگر کویند خبری صریح
از یکی از ائمه هدی سلام الله علیه بروایتی متقن و صحیح وارد است که پانصد یا هزار یا بیشتر یا کمتر عدد زخم بدن مبارکش بود آنرا
هم تعبداً قبول میکنیم و چون و چرائی نمی آوریم اما چون از اینجمله بکذریم نمیتوانیم عدد کثیری از زخم تیر و شمشیر را قبول کنیم با اینکه صدر
و سینه از کلو تا ناف کاه که هدف اینجراحات شده است وسعت و استطاعت قبول اینجمله را ندارد و اگر کوئیم تیر بر روی تیر و
شمشیر بر روی شمشیر و نیزه بر روی نیزه و سنک بر روی سنک رسیده است چندان استبعاد ندارد اما شماره آنرا چکونه میتوان
کرد و بر عددش چکونه میتوان علم حاصل کرد و چنین پیکری را بحسب طبیعت بشریت دوام و بقائی چکونه خواهد بود که نماز
کذارد و بنشیند و سر بسجود کذارد و شمر ملعون بر سینه همایونش بنشیند با اینکه عبارت زیارت ناحیه مقدسه قائمیه و بعضی اخبار
دیکر بر جلوس شمر خبیث بر آنمحل منیع و مقام رفیع تصریح مینماید پس باید بخبری که از جانب معصوم هم رسیده باشد یا عقل مستقیم
تصدیق نماید و علمای متقدمین در کتب معتبر خود اشارت کرده اند وثوق و تصدیق نمود و آنکهی مقصد و مطلب کلی اهانت
که آنحضرت را با انواع جراحت شهید کردند و هر ظلمی و عنادی که توانستند بجای آوردند و اقسام خصومت و کین در زیر اظهار
ساختند دیکر واجب نیفتاده که اینکونه اخبار و روایات عجیبه را که با اذهان عقلا مخالفت دارد قبول نمائیم و در اصلاح متحمل باره بیانات شویم

بیان روایاتی که در عدد جراحات بدن مبارک امام علیه السلام رسیده و تشخیص خبر صحیح

صاحب روضة الشهداء مینویسد که هفتاد و دو زخم تیغ و نیزه و تیر بر آنحضرت رسیده بود که آنحضرت از کارزار نشست
و روی بقبله با حضرت کردکار براز و نیاز پیوست و از آنپس بتحریک شمر ملعون چند تن بیامدند و هر یک زخمی کاری بر آنحضرت
فرود آوردند تا شهید کردید و در اغلب روایات متاخرین یکهزار و نهصد و بعضی یکهزار و نهصد و پنجاه زخم تیر و تیغ مرقوم است
که شمشیر بر اثر شمشیر و نیزه بر فراز نیزه و تیر بر جای تیر رسیده بود و صاحب مناقب و سید بن طاوس نوشته اند جنک بدان
تا هفتاد و دو زخم دریافت و ابن شهر آشوب میکوید ابو مخنف نوشته است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود در بدن
مبارک حسین صلوات الله علیه سی و سه طعن نیزه و سی و چهار نشان ضربت یافتیم و هم از آنحضرت روایت شده است که
حسین علیه السلام شهید شد و در اندام همایونش سیصد و بیست و چند طعن نیزه و زخم شمشیر و تیر یافته و نیز روایت شده است
که سیصد و شصت جراحت یافته و نیز روایتست که نشان سی و سه ضربت سوای زخم تیرها دیدند صدوق علیه الرحمة در امالی
نیز باین روایت که از حضرت باقر علیه السلام مرویست اشارت کند و میفرماید اینجمله همه بر پیش روی آنحضرت رسید و
در خبری که صدوق علیه الرحمة در امالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام نماید و بآن اشارت شد مینویسد جماعت بنی
کلاب در میان آنحضرت و آب حایل شدند و اینوقت تیری بجانب آنحضرت بیفکندند چنانکه بر حلق مبارکش رسید و آنحضرت

ز رسب

از اسب بیفتاد و بدست سنان بن انس شهید شد و در اینخبر عبارتی که دلالت بر دیگر جراحت داشته باشد مذکور نیست و نیز در بحار الانوار از حضرت صادق علیه السلام مرویست که در بدن مبارکش سی و سه زخم نیزه و سی و چهار زخم شمشیر پیدا کردند و در اغلب کتب بعدد جراحات اشارت نکرده اند و گفته اند آنحضرت از کثرت جراحت سنگین شد و بدن مبارکش از کثرت تیر مانند خارپشت مینمود و نیز روایت کرده اند که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند که یک سینه و اینهمه زخم چگونه میشود فرمود زخم بالای زخم و جراحت برفراز جراحت بود و نیز در بعضی روایات وارد است که آنحضرت را چهار هزار زخم تیر و یکصد و هشتاد زخم نیزه و شمشیر رسید و ابن صباغ در فصول المهمه بکثرت جراحت و سنگین شدن آنحضرت اشارت میکند و صاحب شرح شافیه بپارهٔ روایات مسطوره التفات مینماید و صاحب روضة الصفا می نویسد چون هفتاد و دو زخم بر آنحضرت رسید حالت ضعف یافت و از جنگ دست باز داشت و آنوقت آن چند تن بیامدند و آن زخمهای کاری فرود آوردند و کلینی در کافی بجراحات وارده اشارت نکرده است و یافعی در تاریخ مرآت الجنان در عدد زخم بدن مبارکش بروایت حضرت صادق علیه السلام نظر دارد و در نور الابصار نیز بکثرت جراحت اشارتست و در صواعق محرقه نیز بهمین گونه مرقوم شده است و مسعودی در مروج الذهب مینویسد روزی که آنحضرت شهید شد سی و سه طعن نیزه و سی و چهار ضربت شمشیر یافته بود و اینروایت مطابق همان روایتی است که از حضرت صادق علیه السلام رسیده است و طبری میگوید آنحضرت چندان قتال داد تا سی و چهار جای بدنش جراحت یافت از تیر و نیزه و شمشیر آنگاه شمر ملعون با شش تن یاران خودش بیامدند و آن زخمهای گران را فرود آوردند و شیخ مفید علیه الرحمة در ارشاد بکثرت جراحات و سختی زخمهای آن بدن مبارک اشارت مینماید مجلسی علیه الرحمة در جلاء العیون بجراحات آن بدن مبارک و باغلب روایات التفات دارد و روایت هفتاد و دو زخم نمایان را مقدم میدارد و در کشف الغمة نیز میگوید آنحضرت از صدمت جراحت سنگین شد و تیرها و نیزه ها بر بدن مبارکش متوالی گردیده بود محمد بن طلحه شافعی نیز قریب باین مضمون را مذکور میدارد و سبط ابن جوزی میگوید چون جراحات بدن مبارکش را در شمار آوردند سی و سه طعن نیزه و سی و چهار ضربت شمشیر بشمار آوردند و نشان یکصد و بیست تیر در جامه های آن حضرت دریافتند و اعثم کوفی بتیرباران کردن اشقیاء و ضعف حال آنحضرت از سختی جراحت مرقوم میدارد و در سایر کتب مقاتل و تواریخ و اخبار و احادیث که از نظر راقم حروف گذشته است بهمین تقریب که از کتب مسطوره مرقوم گردید مسطور است و اختلاف اخبار چنانکه مذکور گشت بجهتی است که در امالی صدوق بروایت امام زین العابدین علیه السلام چنانکه مذکور شد جراحت و زخمی که بر آنحضرت رسیده و بدست سنان ملعون شهید شده است همان یک تیر که بر نحر مبارکش رسیده موقوف داشته و از طرف دیگر از چهار هزار زخم افزون نیز نگاشته اند اما در اغلب کتب معتبره چنانکه نام برده شد بسنگین شدن آنحضرت بکثرت جراحت اشارت رفته است و نیز مورخین و محدثین معتبر با آن روایاتی که در شمار جراحات آن بدن مبارک از حضرت صادق و حضرت باقر سلام الله علیهما وارد است عنایت شده است و اگر خبری که از امام علیه السلام روایت شده است راوی آن معتبر و محل وثوق باشد هیچ جای تأمل نیست و اینوقت نیز اشکال پیدا میشود چه از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست چنانکه مسطور شد از شصت و هفت تا سیصد و شصت است اما آنچه راقم حروف را بنظر میرسد و ترجیح آنرا

جایز

جایز میدانند همان هفتاد و دو زخم نمایانست که در اغلب کتب معتبره یاد کرده اند و با خبری که از امام علیه السلام ماثور است نزدیکست چه ممکن است این هفتاد و دو زخم نمایان و بقیه غیر کاری باشند و اگر بچشم تفکر و بصیرت در این مقدار نیز بنگرند میدانند جز عنصر امامت و شوق شهادت و ملاقات حضرت احدیت و ادراک منصب والای سیادت مطلقه و شفاعت عامه امت هیچ بدنی برحسب عادت طبیعت بشری نمیتواند بعد از مقاسات اینهمه بلیت و مصیبت و زحمت عطش سه روزه در چنین بیابان پربلا و مقاتلت با اعدا تاب یکی از اینگونه زخمهای گران و رنجهای بی پایان را نماید و این خود عین معجزه و کرامت و مخصوص بعنصر امامت بلکه اگر نیک تأمل کنند مشهود میشود که اهل بیت آنحضرت نیز از رجال و نساء و کهول و ابنا و حتی اطفال شیرخوارهٔ ایشان نیز در احتمال احمال شداید و اثقال بلیات و اقسام صدمات فوق العادة البشریة با دیگر کسان یکسان نیستند بلکه آن تاب و طاقت کودکان ایشان از مردان دلیر قوی البنیه تنومند توانای روزگار افزونست و همچنین اصحاب و یاران حضرت سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه نیز فرد فرد ایشان غیر از سایر ابنای جنس خودشان است یک صفت اول ایشان یقین داشتن بر کشته شدن و گذشتن از جانست و اینکار بسی مشکل است اگرچه بتلفظ آسانست دیگر قبول آنهمه زحمت و صدمت و تشنگی و گرسنگی و چشم برگرفتن از اهل و عیال و وطن و مال و عموم علایق دنیویه است چیزی آسان بگوش میرسد که امام را بنماز بایستد و دیگری عریان گردد و خود را هدف تیر و سنان نموده وقایه آنجان مقدس نماید و پای از پای برندارد یا دیگری برای آوردن مشک آب تیرهای اعدا را برچشم خود خریدار آید یا تاختن بمیدان بوق و کوس را با جلجل عرس فرق نگذارد و تمام آنشب را بخندد و مزاح کند جز این نیست که تقدیر خداوند احدیت برای اظهار قدرت و آن حکمت که خود میداند بر آن رفته بود که یک زمره از مخلوق او در راه دین او و شریعت پیغمبر او نمایشی نمایند و کرداری را ظاهر کنند و حسن عقیدت و ایمانی را باز نمایند و در حضرت محبوب حقیقی تعشقی را اظهار فرمایند که از ابتدای خلقت تا قیامت از هیچ طبقه خواه از انبیاء یا دیگری ظاهر نشده باشد هیچ برهانی برای اثبات اینمدعا از آن برتر نیست که هیچ پیغمبری حتی خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله را از اینگونه اصحاب بلی ارتیاب و انصار صفوت آثار پدید نگشت چنانکه در خبر است که چون در روز رستاخیز حواریین آنحضرت را بخوانند سه تن یا چهار تن افزون نباشند اما حواریین حضرت سید الشهداء علیه السلام انجماعت هستند که در صفحهٔ روزگار نامدار شدند و بجمله از محک امتحان و بوتهٔ آزمایش بدون غل و غش بیرون آمدند و صدق صفای خود را باز نمودند

بیان حال مرکب سواری حضرت سید الشهداء
صلوات الله و سلامه علیه در روز عاشوراء

از این پیش در بیان نام مرکب سواری امام حسین علیه السلام در روز عاشورا شرحی مسطور شد اما در چگونگی حال آن حیوان نیز در کتب اخبار و تواریخ و مقاتل اختلاف بسیار است بعضی چنانکه اشارت شد نوشته اند امام حسین علیه السلام سوار بر این اسب میمون بود و بفرات اندر شد و بعضی نوشته اند مرکب آنحضرت از تیر اعدا از پای درآمد و آنحضرت پیاده جنگ میکرد و بعضی نوشته اند چون دشمنان تیرها بآنحضرت پران نمودند امام علیه السلام از اسب فرود شد چه آن مرکب یادگار جد بلند مقدارش بود نخواست هلاک شود چنانکه ابن اثیر هم مینویسد که امام علیه السلام پیاده رزم مینمود و نیز بعضی نوشته اند آنحضرت پیاده آهنگ فرات فرمود و اغلب نویسندگان مینویسند چون آن زخم گران کاری بر آنحضرت رسید از فراز

زین

بزمین افتاد اگر غلط نکنم عرش بزمین افتاد و از کلمات زیارت قائمیه و بعضی اخبار مستفاد میشود که اسب آنحضرت بایال خون آلود بخیام مبارکه باز شد و توفیق در میان این اخبار بی اشکال نیست اما ممکن است آنحضرت سواره بجهت زرمگاه در آمده و اسبش را از پای در آورده باشند و بر مرکب دیگر سوار شده باشد یا اینکه آن مرکب اول چون یادگار جد بزرگوار بوده است در بدایت امر که ملبس بلباس رسولخدا و علی مرتضی سلام الله علیهما بوده است سوار شده و بمیدان آمده تا اتمام حجت فرماید و باز نماید که اینک مرکب آنحضرت مرکوب من است و البته آنحضرت ملبوس من است و اینجمله بر ولایت و امامت و وصایت من دلالت دارد بلکه آن جماعت از عرصهٔ ضلالت بیرون شوند یا بعضی بکوچهٔ هدایت اندر آیند و بعد از انکه آنگروه شقی بسجال شقاوت خود باقی مانده باشند و بنای جنگ و جدال و سیف و نبال و تیر و نضال در میان آمد آن مرکب را رها کرده بر اسب دیگر سوار شده باشد در هر صورت احتمال وجوه عدیده را میشاید و خدای بحقیقت حال داناتر است چنانکه در یک مقام هم مینویسند آنحضرت بر ستاره سوار شد و مینویسند ستاره شتری بوده است که برای آب کشیدن داشته اند و بعضی برای ستاره معنی دیگر کنند و راه را بین آبراد اند و ممکنست اینستاره که باینمعنی است با ناء مثلثه از ثنیه باشد بالجمله اعثم کوفی گوید چون آنحضرت شهید شد و آن غبار و ظلمت که جهان را در آن ساعت فرو گرفته بود بر خاست اسب آنحضرت بهر جانب میدوید پس بیامد و موی پیشانی خود را در خون حسین علیه السلام بمالید و شیهه بر میکشید چون خواستند اورا بگیرند بگریخت و گرد خیام زنان میدوید و شیهه میزد و در امالی ابن بابویه مسطور است که بعد از شهادت آنحضرت اسب آنحضرت بیامد و یال و کاکل خود را در خون آنحضرت بیالوده همی برمیجست و پای و دست میکوبید و شیهه بر میکشید و چندانکه صهیل او گوشزد دختران پیغمبر شد و ابو اسحق اسفراینی مینویسد بعد از آنکه جهان روشن شد اسب آنحضرت همهمه همی نمود و کشتگان آن بیابان را یک بیک میدید تا بر جسد مبارک امام علیه السلام رسید و ان بدن را ببوئید پس دور آن همی بر آمد و ناصیه خودرا در خون شریفش بیالود چون عمر بن سعد آن اسب را بدید با لشکریان گفت وای بر شما این اسب را بمن آورید چهل سوار از دنبالش بتاختند و این اسب از اسبهای نامدار رسولخدای صلی الله علیه و آله بود و صحیح ترانیست که این اسب میمون بود چون میمون احساس اینحال را نمود خود را از آن جماعت باز میداشت و بدندان میگرفت و با هر دو پای لگد میزد چندانکه بیست و شش تن سوار و نه چهار پای را از پای در آورد عمر سعد فریاد برکشید وای بر شما این اسب را بگذارید تا بدانیم چه میکند لاجرم سواران جرار دور شدند و آن مرکب ایمن شد و بکنار جسد شریف باز آمد و همی سر بر آن روی همایون بمالید و دو چشم خود را در روی بنهاد و صهیل بر میکشید چندانکه آن بیابان از ناله و شیههٔ آنحیوان پر شد آنگاه روی بخیمهٔ زنان آورد و چون از خیام حریم محترم باز شد راه آن قتلگاه آورد تا بجسد شریف رسید و وداع نمود و کاکل خود را بر پای مبارکش میکشید و صهیل بر میآورد آنگاه بجانب فرات شد و در آب فرات فرو رفت و از آن پس نشانی از آنحیوان نیافتند و بعضی گویند چون حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظهور نماید این اسب نیز بیرون آید و مرکب سواری آنحضرت شود و نیز در بعضی روایاتست که آنحیوان سر بر بیابان نهاده از انظار ناپدید گشت و هم چنین عبدالله بن قیس حدیث میکند که در هنگام جنگ صفین گاهی که معویة بن ابی سفیان راه شریعه را بر سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام بربست و امام حسین علیه السلام بفرمان آنحضرت با پانصد تن مأمور شد و آن جماعت را از کنار شریعه متفرق نمود امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرمود این فرزند من در کربلا با لب تشنه شهید میشود و اسبش رمیدن میگیرد و حمحمه بنماید و در حمحمه خود میگوید

الظلیمة الظلیمة از امتی که پسر پیغمبر خود را کشتند و حال اینکه قرآنی را تلاوت مینمایند که بایشان بیامده است یعنی دعوی مسلمانی میکنند الی آخر الخبر و در بعضی کتب متاخرین نام این اسب را جناح نوشته اند که چون آنحال را بدید و ساعتی از اینسوی بدانسوی بدوید ناگاه بیامد و موی پیشانی در خون امام بمالید و صهیل برداشت و گرد خیام مبارکه بگشت و ناله میکرد و در ینابیع المودة نیز بر طریق خبر سابق مسطور شده است و میگوید جمعی کثیر از سواران و چندین مرکب را بکشت و نیز در پارهٔ اخبار است که اینحیوان چهل تن از آن مردم بی ایمان را بضرب لگد و دندان بکشت و خونین و شیهه کنان بجانب خیام مبارکه دوید و چون بخیمهٔ حضرت سید الشهداء علیه السلام رسید چندان سر خود را بزمین کوبید که جان از تنش بیرون شد و حضرت امام زین العابدین علیه السلام آنحیوان لبته زبان را دفن کرد و مدفنش همان خیمه گاه است و در کتاب عوالم و ابن شهر آشوب و ابو مخنف مرویست که چون امام حسین علیه السلام بزمین افتاد اسب آنحضرت بحمایت بر سیآمد و بر سوار بر میجست و اورا از زین بزمین میکشانید و در زیر سم میکوبید چندانکه چهل نفر را بکشت آنگاه شیهه کنان روی بخیام آورد و هر دو دست بزمین میزد و شیهه بلند میکشید بالجمله متاخرین مصنفین پارهٔ حالات از این اسب و حکایات رفتن بفلان جزیره یا حمل نمودن شهربانو را بدیگر اماکن بعیده مذکور داشته اند چون متقدمین بآن اشارت نکرده اند مرقوم نگشت

بیان پارهٔ علامات غریبه که بعد از شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام روی داد

اعثم کوفی نوشته است مقارن آنحال بکوهیده منوال غباری سرخ پدید آمد و جهان چنان تاریک شد که مردمان یک دیگر را نمیدیدند و گمان همی بردند که مقدمهٔ عذاب الهی است و اندر اینساعت عذاب نازل خواهد شد ساعتی همچنان ببود و از آن پس آن غبار و تاریکی منجلی شد و اسب حسین علیه السلام چنانکه اشارت رفت بهر جانب میدوید و در ینابیع المودة مسطور است که چون آنحضرت را شهید نمودند و سر مبارکش را بر سر نیزه برافراختند شمر ملعون صدا بتکبیر بر کشید و لشکریان سه نوبت تکبیر گفتند اینوقت زمین بلرزید و دنیا تاریک گردید و آسمان خون تازه بباریدو منادی بر آسمان ندا بر کشید سوگند با خدای حسین بن علی بن ابیطالب را بکشتند سوگند با خدای امام پسر امام را بکشتند و اسد بن سلم پناه ار ال را بکشتند و از اسود بن قیس روایت شده است که چون امام حسین علیه السلام را شهید کردند سرخی از طرف مشرق و سرخی از طرف مغرب بلند شد چندانکه نزدیک بود در وسط آسمان بهم دیگر پیوسته شود و تا شش ماه بر اینحال در آسمان بپائید محمد بن سیرین گوید از آن زمان که حضرت سید الشهداء علیه السلام را شهید نمودند این سرخی در آسمان پدیدار گشت چنانکه در صواعق ابن حجر مسطور است که اینسرخی که با شفق دیده میشود قبل از شهادت حسین بن علی صلوات الله علیهما نبود و سبط ابن جوزی نوشته است که ابن سیرین گفت سه روز دنیا تاریک شد و از آن پس این حمرت آشکار گردید و سعد الاسکاف از حضرت باقر سلام الله علیه روایت کند که فرمود قاتل یحیی بن زکریا علیه السلام فرزند زنا بود و قاتل حسین بن علی علیهما السلام فرزند زناست و آسمان سرخ نشد مگر بواسطه شهادت ایشان در طبقات شعرانی شافعی مینویسد اهل سیر و تواریخ و اخبار گویند که خداوند عزوجل بسبب یحیی بن زکریا علیهما السلام هفتاد و پنج هزار تن را بکشت و این خونبهای هر پیغمبر است و خدای تعالی با پیغمبر خود صلی الله علیه و آله وحی فرمود که من بسبب یحیی بن زکریا هفتاد و پنج هزار تن را بکشتم و البته بسبب حسین پسر دختر تو دو برابر اینمقدار را میکشم در امالی طوسی از عمار بن ابی عمار مرویست که روز قتل امام علیه السلام از آسمان خون تازه بارید در کامل مسطور است که مردی از اهل بیت المقدس

میگفت سوگند بخدای مردم بیت المقدس شهادت آنحضرت را شب هنگام روز عاشورا بدانستند و این حال
چنان بود که هر سنگ و کلوخی که برمی گرفتند از زیر آن خون تازه میجوشید و دیوارها چنان بود که گوئی با خون تازه
آغار کرده اند و نیمشب منادی باین شعر ندا کرد که باینمعنی است آیا امید وار نداستی که حسین را بکشتند که جدش
رسولخدا در روز جزا شفاعت کند ایشانرا سه روز آفتاب پیوسته منکسف بود و از آسمان خون تازه همی بارید و
ستارگان با یکدیگر مختلط بودند ما از وقوع اینحادثه با همدیگر سخنها میگفتیم تا پس از روزی چند که خبر شهادت آن
امام مظلوم را بیاوردند و سبط ابن جوزی میگوید که ابن سعد گفت هیچ سنگی در دنیا بر نگرفتند جز اینکه خون تازه در زیر
آن بدیدند و آسمان خون چنان بارید که نشانش چندان در جامها بماند تا آنجامه ها کهنه و پاره شد علی بن عیسی اربلی
در کشف الغمه میگوید که عیسی بن حارث کندی حدیث نمود که چون حسین بن علی سلام الله علیهما شهید گردید تا مدت
هفت روز چون نماز عصر میگذاشتیم شعاع آفتاب چنان بود که گوئی چادرها همچادر سرخی بر دیوارها بر کشیده اند و
ستارگان پاره پاره میزدند سیوطی نیز در تاریخ الخلفاء باین روایت اشارت کرده است که پیش از شهادت آنحضرت
این سرخی را ندیده بودند و در روز قتل آنحضرت آفتاب بگرفت و آفاق آسمان بعد از قتل آن امام علیه السلام تا مدت
شش ماه سرخ بود و این حمرت از آن پس بپائید و از این پیش این سرخی و این شفق وجود نبود علامه مجلسی اعلی الله منزلته
در جلد دوازدهم بحار در ذیل احوال حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در آنجا که قصیده مشهوره دعبل بن علی خزاعی
مدارس آیات خلت من تلاوة را شرح میدهد که حمرت افق آسمان بعد از شهادت امام حسین علیه السلام جانب اشتداد گرفت
و این بیانی جامع و دقیق است حسین بن ابی فاخته میگوید با جمعی در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم عرض
کردم چون در مجالس دشمن شما درآئیم مصیبتها و محنتها که بر شما روی کرده مرا بیاد همی آید در آنحال چه بایست گفت فرمود
بگوی اللهم ارنا الرخاء والسرور عرض کردم چون مصائب سید الشهداء سلام الله علیه را بیاد بگذرانم چگونه گویم فرمود سه مرتبه
بگو صلی الله علیک یا ابا عبدالله آنگاه فرمود چون خامس آل عبا را بکشتند هفت آسمان و هفت زمین و آنچه خداوند
در آنها بیافریده و ساکنان بهشت و دوزخ و آنچه می بینید و نمی بینید بجز حزال حکم بن عاص و بصره و دمشق بر آنحضرت بگریستند
و در کامل الزیاره از ابوبصیر از حضرت ابیجعفر علیه السلام [illegible] آدم و [illegible] پرندگان و وحوش بر حسین بن
علی بگریستند قرظة بن عبیدالله گوید نیمروزی آسمان همی ببارید در آنوقت بر گلیمی سفید نگران شدم خونی تازه بر آن
بدیدم و شتران که بآبگاه رفتند خون در آبشخور بود و هم چنان ابن حجر در صواعق گوید که آسمان بر خانها و دیوارها در شهر خراسان
و شام و کوفه مانند خون بباریده و چون سر مبارک حسین علیه السلام را بسرای ابن زیاد درآوردند از دیوارها خون همی چکید
و هم در آنکتاب از شعبی مرویست که آسمان بگریست و نشان گریستن آسمان همان سرخی آنست و سبب و حکمت ظهور
اینحمرت از این پیش در این کتاب مسطور گشت و نیز از محمد بن مسلمه مرویست که چون حسین علیه السلام شهید شد آسمان
خاکی خون آلود بباریده هم در کامل الزیاره مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود ای زراره آسمان چهل روز بخون
و زمین چهل روز بسیاهی و آفتاب چهل روز بکسوف و حمرت بگریستند کوهها فرو ریخته پراکنده شدند و دریاها بتلاطم درآمده
موج برآوردند و فرشتگان چهل روز بگریستند و هیچ زن هاشمیه حنا بر کف و سرمه بر چشم و شانه بر روی نیاورد تا گاهی که سر
عبیدالله بن زیاد را بیاوردند و از آنپس نیز از گریستن بازنه ایستادیم و جد بزرگوار من علی بن الحسین علیهما السلام هر وقت

مصائب

آنحضرت را بیاد آوردی چندان بگریستی که محاسن شریفش باشک چشمش ترشدی چنانکه هر کس نگران آنحال میشد
بر آن حضرت رقت میگرفت و فرشتگان همواره بر گرد قبر مقدس آنحضرت همی بگریند و در آن هنگام که آنحضرت روح
مقدس را از کالبد شریف بگذاشت دوزخ ناله سخت برکشید که همی خواست تا زمین بر شکافد و در آنهنگام که عبیدالله ملعون
روح ناپاک از قالب پلید بگذاشت دوزخ بانگی مهیب و هولناک برآورد و اگر نه آن بود که زبانیه آتش دوزخ را باز
میداشتند زمین و اهل زمین را میسوخت و هرچند که جهنم بربسته و ممنوع بود باز از حکم نگاهبانان خود سرکشی کشید تا جبرئیل
امین بیامد و سورت و خشم دوزخ را بنشاند و خاموش بماند و اگر از برکت وجود سایر حجتهای الهی و ائمه هدی نبود از شناعت
این عمل زمین فرو میرفت و دوزخ همواره بر قاتله آنجناب گریه و زاری کند و آن بخشمی که بر کشندگان آنحضرت دارد همواره میسوزد
و هر دیده که بر مصیبت آنحضرت اشک بریزد در حضرت خداوند تعالی بسی گرامی است و هر کس بجز به حقوق رسولخدای ما
و ما را ادا کرده است و صدیقه طاهره را یاری نموده و در روز رستاخیز همه چشمی گریان شود مگر آنچشم که بر آنحضرت گریسته باشد
و علامت سرور و بشارت در بشره آنها هویداست و از آن فزع دیهیم که دیگران دارند ایمن باشند مردمان همه در عرض حساب
باشند و اینجماعت در خدمت حسین بن علی علیهما السلام در سایه عرش خداوند آسوده خاطر و فارغ دل در حضرتش جلوس نمایند
حوریان بهشتی حالت شوق خود را با ایشان باز نمایند و ایشانرا نزد خود دعوت کنند و از بهر ایشان اجازت در آمدن
به بهشت باز رسد لکن ایشان آن مجلس کرامت و سرور را بر ملاقات ولدان و حور برگزینند و فرستادگان را باز نمایند و چون
حوریان آنحالت قرب و منزلت ایشانرا در حضرت حسین علیه السلام بنگرند بر مراتب شوق و خواهش دل بیفزایند
و چون دشمنان آنحضرت را بجانب دوزخ کشند همی گویند از برای ما شفاعت کنندگانی و دوستی حمیم نیست و دوستان
آنحضرت شکر کنند و گویند سپاس خداوند را که ما را از فزع اکبر و اهوال محشر و از آنچه بتر سیدیم کفایت و نجات بخشید آنگاه
بر مراکب بهشتی برآمده بجانب منازل خویش روی گذارند و نیز در کامل الزیاره مرویست که روزی امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه بیرون شده در مسجد جلوس فرموده و اصحاب آنحضرت در اطرافش حاضر شدند در اینوقت حسین علیه السلام بیامد تا در
حضور مبارکش بایستاد امیرالمؤمنین سلام الله علیه دست مبارک بر سر انورش بر نهاد و فرمود ای پسرک من خداوند تعالی
گروهی را در قرآن نکوهش کرده و میفرماید آسمان و زمین بر ایشان بگریست و ایشانرا هیچ مهلت نبود و سوگند باخدای تورا
میکشند و از آن پس آسمان و زمین بر تو بخواهند گریست میثم تمار با جبله مکیه گفت قسم بخدای که این امت پسر پیغمبر خود را
روز دهم محرم بکشند و این دشمنان خدای آنروز را روز برکت و سرور شمارند والبته اینکار روی بخواهد داد از چه در علم ازلی
خداوند لم یزل بر اینگونه بگذشته و از مولای خود امیرالمؤمنین ع اینگونه بدانسته ام و تمام مخلوق خدای حتی ماهیان دریا
و چرندگان صحرا و پرندگان هوا و آفتاب و ماه و تمامت ستارگان و زمین و آسمان و مؤمنین آدمیان و جنیان و فرشتگان
ملاء اعلی و حمله عرش خدا بر آنحضرت بگریند و از آسمان خون و خاک ببارد و لعنت خدای بر کشندگان آنحضرت واجب شود
چنانکه بر مشرکان و یهود و نصاری و جماعت کبر واجبست جبله گفت ای میثم اینچنین روز که حسین بن علی علیهما السلام شهید شود
چگونه بر خود خجسته و میمون شمارند میثم بگریست و گفت بآن احادیث کاذبه که از جانب خود بسازند بگمان آنها اینست که
خداوند در اینروز توبه آدم علیه السلام را بپذیرفت و توبه آدم در ماه ذی الحجه قبول شد و گویند توبه داود در اینروز پذیرفتار
گشت آن نیز در ذی الحجه بود و بروایت صدوق در امالی خود در ذی القعده روی داد و گمان میبرند یونس در چنین روز از

شکم

شکم ماهی نجات یافت و آن نیز در ذی الحجه بود و کمان میبرند که روز عاشورا کشتی نوح بر کوه جودی بایستاد آن نیز
در بیستم ذی الحجه بود و چنان دانند که یزدان تعالی در روز دهم محرم دریا را بشکافت تا جماعت بنی اسرائیل بگذشتند
و اینواقعه در شهر ربیع الاول اتفاق افتاد ای حبیبه دانسته باش که حسین بن علی سلام الله علیهما خود سید و بزرگ شهدا است
و در روز محشر اصحاب و اعوان او را بر دیگر شهدا مزیت و فضیلت باشد ای حبیبه آنروز که بینی آفتاب مانند خون تازه سرخ
رنگ بیرون آمده است دانسته باش که آنحضرت شهید شده است حبیبه میگوید روزی پرتو آفتاب را بر دیوارها بدانگونه
سرخ بدیدم که گوئی چادری سرخ برکشیده اند پس بناله و زاری و افغان در آمدم و بدانستم که مولای مرا شهید کردند راقم
حروف گوید ممکن است اخبار گذشته و قبول توبه و رستکاری انبیاء عظام علیهم السلام را در روز عاشورا قرین صحت شماریم
و بر آن حمل کنیم که چون خداوند تعالی خواست عظمت و جلالت سید الشهدا علیه السلام را باز نماید انجماعت ملهم شدند و
بر وقایع کربلا و مصیبت فرزند خاتم الانبیاء آگاه شدند و بگریستند و بنالیدند و مقام او را در حضرت یزدان شفیع کردانیدند
تا بواسطه آن رتبت منیع و مقام رفیع از بلیت آن کرب و کربت آن بلیتها نجات یافتند یا اینکه چون بر مصائب و بلیات
آنحضرت خبر یافتند چنان اندوهمند شدند که آن بلیت را که خودشان بآن دچار بودند سهل و هموار شمرده بر صبر و شکیبائی ایشان
چنان افزوده و باندوه مصائب آنحضرت چنان اشتغال یافتند که گوئی خود رستگار شده اند و نیز سبط ابن جوزی از هلال بن تحقیق در مطلب
بشر بن عبد المطلب بن موسی از هلال بن ذکوان روایت میکند که چون حسین علیه السلام شهید شد دو ماه یا سه ماه دیوارها را
از هنگام نماز فجر تا وقت غروب آفتاب چنان سرخ میدیدیم که گوئی با خون اندوده کرده اند و نیز نوشته است که ابن سیرین
گفت پانصد سال قبل از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله سنگی را دیدند که بزبان سریانی چیزی بر آن مرقوم بود چون بعربی نقل کردند
این شعر بود اترجوا امة قتلت حسیناً چنانکه بترجمه اش اشارت شد و سلیمان بن یسار گوید سنگی را پیدا کردند بر آن این شعر که باین
مضمون مکتوب بود ناچار باید فاطمه زهرا بقیامت اندر آید گاهی که پیراهنش بخون حسین علیه السلام آلوده و رنگین باشد وای بر حال
کسی که آنجماعت که باید شفاعت گر باشند خصم او گردند در کتاب اکلیل المصائب نوشته است صاحب کتاب مفتاح النجاة
که از علمای عامه و در فن احادیث از جمله حاذقین است مینویسد که از انس مرویست که مردی از اهل نجران گودالی بکند و لوحی
از طلا بدست آورد و در آنجا نوشته بودند اترجوا امة قتلت حسیناً شفاعة جده یوم الحساب و بعد از آن مسطور بود که نوشته است
اینرا ابراهیم خلیل الله و آنمرد آن لوح را بحضرت پیغمبر بیاورد رسولخدای آنرا بخواند و بگریست و فرمود هرکس مرا اذیت کند
عترت مرا بیازارد از شفاعت من برخوردار نمیشود و در بحار الانوار از ابن لهیعه مرویست که اینشعر مذکور را بر یکی از کنایس یهود
دیدند و هم انس بن مالک گوید که مردی از اهل نجران گودالی بکند و در آن لوحی از طلا بدید این شعر مذکور را در آن نوشته دید و
بعد از آن این شعر که باین معنی است مرقوم بود همانا انجماعت بحکم جور و ظلم پیش آمدند و حکم ایشان با حکم قرآن مخالف شد
زود است که بنگری ای یزید در فردای قیامت از حضرت احدیت عذابی سخت و عجیب راوی میگوید از اهل کنیسه که چه
پرسیدیم چند مدت است در این کنیسه هستید گفتند سیصد سال پیش از بعثت پیغمبر شما اینجا کنیسه ما بود و سید نعمت الله جزایری
در کتاب زهر الربیع نوشته است که در رودخانه شهر شوشتر سنگ کوچک زردی بدیدیم که حفر نمایندگان آنرا از زیر زمین بیرون
آورده بودند و بر آن از رنگ خود آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله چون حسین بن
علی را در کربلا کشتند با خونش بر این حصا نگاشته شد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و هم در آن کتاب مسطور است که شیخ

بهائی

بهائی اعلی الله مقامه در کتاب کشکول نوشته است که پدر گرامی گوهرش شیخ حسین بن عبد الصمد حارثی در مسجد کوفه نگین
عقیقی دریافت که این دو شعر که باین معنی است بر آن مکتوب بود من دری هستم که مرا از آسمان نثار کردند در آنروز که مادر حسن و
حسین دو فرزند زاده پیغمبر را بشوهر تزویج میکردند و صفا و بها و سفیدی من از نقره سفید بیشتر بود و خونهای گلوی حسین مرا رنگ
نمود و در تاریخ طبری و خرایج راوندی و بعضی کتب مقاتل بشعر مذکور اترجوا امة قتلت حسیناً اشارت کرده اند که هنگامی که سر مبارک
امام علیه السلام را از کوفه بجانب یزید پلید حمل میکردند بدیر نصاری رسیدند و برای طعام بنشستند کفی نمودار شد و این شعر بر آن مکتوب
بود و شرحی مفصل و مبسوط دارد و ابن اثیر در تاریخ الکامل میگوید در آنشب که امام حسین علیه السلام را شهید کردند بعضی از مردم مدینه
شنیدند که منادی ندا میکند و این سه شعر را که باین معنی است میخواند ایکسانی که از روی جهالت و ضلالت حسین را کشتید بشارت
باد شما را بعذاب و تنکیل تمامت اهل آسمانها از انبیا و ملائکه و ساکنان سموات شما را نفرین میکنند و شما را سلیمان بن داود و موسی بن
عمران و عیسی بن مریم علیهم السلام لعنت کرده اند و میگوید دو ماه یا سه ماه از اینواقعه برگذشت و مردمان از طلوع آفتاب تا غروب
آفتاب دیوارها را چنان سرخ میدیدند که گفتی بخون بیندوده اند و نیز مینویسد که راس الجالوت میگفت در آن اوقات هیچوقت
بکربلا عبور ننمودم مگر اینکه دابه خود را بسرعت تمام میگذرانیدم تا در آنمکان درنگ ننمایم چه ما را خبر داده بودند که در آنمکان پسر
پیغمبری را میکشند لاجرم بیم داشتم که در آنمکان مکث نمایم و چون حسین علیه السلام را شهید ساختند از آنخیال برآسودم و از
آنپس هر وقت بآنمکان میرسیدم دابه خود را هموار میراندم و در کتاب نور الابصار نیز باغلب این آیات و علامات و اشعار
اشارت رفته و گوید در آنروز که آنحضرت را شهید کردند شتری را در لشکرگاه امام حسین علیه السلام دریافتند و بکشتند و طبخ نمودند
گوشت آنحیوان چنان تلخ گشت که مانند علقم که درختی است بس تلخ و آنجماعت از تلخی آن نتوانستند بهره از آن دریابند و میگوید
زهری گفته است که از اشخاصی که بقتل آنحضرت بیامد هیچکس برجای نماند جز اینکه در دنیا قبل از آخرت معذب بعذاب شد یا
کشته شدن یا سیاه روئی یا [illegible] یا در مدتی اندک بزوال ملک دچار شدن و در کتاب حیوة الحیوان
و تاریخ الخمیس باین شعر مذکور اشارت کرده است که بدیری بگذشتند و بر دیواری نوشته دیدند و از راهب بپرسیدند گفت
پانصد سال قبل از بعثت پیغمبر شما این شعر در اینجا مرقوم شده است و نیز مینویسند که روایت کرده اند که دیوار بشکافت و کفی
نمودار شد و این سطر را با خون در آن نوشته بودند در جلاء العیون مسطور است که از حضرت صادق علیه السلام مرویست
که چون حضرت سید الشهدا علیه السلام را شهید کردند در مدینه صدائی شنیدند که امروز بلا بر این امت نازل شد و دیگر شادی
نخواهند دید تا قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظاهر شود و سینه شما را از غم و اندوه شفا بخشد و دشمنان شما را بقتل رساند و طلب خون
کشتگان شما نماید مردم مدینه از شنیدن این صدا سخت بفزع درآمدند و گفتند حادثه عظیمی روی داده است که ما ندانیم چون
شهادت آنحضرت بیامد و حساب گرفتند آن صدا شبی در مدینه ظاهر شده بود که روزش آنحضرت را شهید کرده بودند بعد از آن
حضرت صادق علیه السلام فرمود چون امام مظلوم علیه السلام را شهید نمودند شخصی در میان لشکر پدید شد و نعره چند بزد
مردمان او را منع همی کردند در جواب گفت چگونه ناله و فریاد برنیاورم با اینکه حضرت رسولخدای صلی الله علیه و آله ایستاده است
و نظر میکند بر احوال شما و آسمان و زمین و میترسم که بر اهل زمین نفرین کند تا تمامت مردم زمین هلاک شوند و من نیز در میان
آنها هلاک شوم آنگروه خبیث شقی غافل میگفتند این مرد دیوانه است و جمعی از ایشان از این صدا متنبه شدند و گفتند سوگند
بخدای آنچه ما خود کردیم هیچکس با ما نکرد و سید جوانان اهل بهشت را برای ابن زیاد فرزند زنا بکشتیم آنگاه در جا بجا یکدیگر

بیت

بیعت کردند که بر ابن زیاد خروج نمایند و کردند لکن فایدتی نبخشید راوی میگوید عرض کردم فدای تو گردم آن صدا دهنده کدام کس بود فرمود جبرئیل بود و اگر رخصت یافتی هر آینه نعره بر میکشید که ارواح کفار بجهنم پرواز میگرفت لیکن خدای تعالی ایشانرا مهلت داد تا بر گناه خود بیفزایند و در آخرت بعذاب الیم دچار شوند و نیز در روایتست که چون آنحضرت شهید گردید زمین بلرزید و مشرق و مغرب را ظلمتی عظیم در سپرد و مردمان را لرزه بر اندام افتاد و صواعق متواتر شد و آسمان خون تازه ببارید و نیز در خبر است که بعد از شهادت آنحضرت منادی از آسمان ندا در داد سوگند با خدای امام پسر امام و برادر امام و پدر ائمه کرام حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام شهید شد باجمله این اخبار و اشعار که در این قضیه هایله رسیده و خواب ابن عباس و کیفیت قاروره و سایر عجایبی که بعد از شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام ظاهر شده است خود کتابی مخصوص خواهد و اغلب این اخبار و اشعار و علامات در کتابهای علمای سنت و جماعت مندرج است و در باب خون باریدن آسمان در مصیبت امام حسین علیه السلام علمای عامه و فقهای اثنی عشریه متفق القول هستند پدرم مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک اعلی الله درجاته در جلد ششم از کتاب ناسخ التواریخ که مخصوص بشرح حالات حضرت سید الشهداء علیه السلام است در تلو همین مطلب و این حادثه هایله مینویسد که ایشان متفق القول هستند و جز این نتواند بود چه آن وجود مقدس جان آفرینش و مهجه عالم امکانست چون جان شکنجه بیند و مهجه رنجه شود ناگزیر است که تن خسته و بدن شکسته گردد از اینجاست که از ابتدای عالم امر که فاتحه موجودات و منتهای عالم خلق که خاتمه مکوناتست هیچ آفریده بجای نماند الا اینکه زحمتی را تلقی کرد و زیانی پذیره شد اگر چند شمر و یزید و عبید عنید بودند الا لعنة الله علی الظالمین

حکایت عبد الملک بن مروان با زهری و سؤال از علامات شهادت آن حضرت ع

ابن عبد ربه در کتاب العقد مینویسد که زهری گفته است وقتی با قتیبه باهنگ مصیصه سفر کردیم چون بشام رسیدیم نزد عبد الملک بن مروان رفتیم و نگران شدم که در ایوانی جلوس کرده و مردمان از دو سوی او جای کرده اند و عبد الملک را عادت چنان بود که چون خواستی سؤال از چیزی کند از تخت با آنکس که بدو نزدیک بود میگفت و او با آنکس که پهلویش جای داشت میگفت و بدینگونه هر کس با هم نشین خود میگفت و گوش بگوش میپیوست تا آن سؤال بدر ایوان میرسید و هیچکس را اجازت نبود تا در میان صف مردمان حرکت نماید و اگر کسی را جوابی بودی همچنان باین ترتیب مذکور با آنکس که در مجلس بروی تقدم نشسته میراند و او نیز با آنکس که فراتر از وی جلوس کرده انهی مینمود تا بعرض عبد الملک میرسید و خشت مجلس [illegible] میباشد زهری میگوید در اینوقت که من در پیشگاه عبد الملک درآمدم با آنمرد که بطرف راست او بود گفت هیچ شنیده باشی که در آنشب که حسین بن علی شهید گشت در بیت المقدس از آثار و علامات چه مشاهدت رفته است پس آنشخص با آنکس که زیر دست او جای داشت بگفت و او نیز با یکه در پهلویش بود بگفت و باین ترتیب هر کس از فرو دتر از خویش میپرسید تا بمن رسید گفتم جواب این را میگویم پس آنشخص مرا بهمان ترتیب مذکور بهر کس با آنکس که بر فراز نشستش جای داشت بگفت تا بعبد الملک رسید عبد الملک مرا از پایان مجلس بخواند نزدیک رفتم و سلام راندم نخست از نام من بپرسید گفتم محمد بن مسلم بن عبید الله بن شهاب زهری مرا بشناخت و آنسخن را اعادت کرد زیرا که عبد الملک طالب اخبار و جویای احادیث بود گفتم آری آنشب که علی بن ابیطالب علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام را شهید کردند صبحگاهان در بیت المقدس هر سنگی را که از جای بر می گرفتند

از زیر آن خون تازه بر میآمد عبد الملک گفت آنکس که اینخبر با تو رانده با من نیز بدینگونه حدیث کرد و اکنون من و تو در اینروایت منفردیم در صواعق ابن حجر مسطور است که چون زهری اینحدیث را از بهر عبد الملک بگذاشت عبد الملک گفت از آنجماعت که اینحدیث را میدانستند جز من و تو کسی زنده نمانده است تو نیز میباید اینخبر را منتشر مداری زهری میگوید تا عبد الملک در جهان زنده بود لب باینحدیث بر نگشودم در کشف الغمه نیز باین خبر و سؤال عبد الملک و جواب زهری اشارت کرده است و نیز از این پیش در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام باز نمودیم و چون عبد الملک این حکایترا بشنید گفت ما نیز در آنوقت که در سرای خود بنیان حوضی مینمودیم هر سنگ که بر میگرفتیم خون تازه از زیر آن میجوشید و قول زهری را در آنروایت تصدیق نمود

حکایت هشام بن عبد الملک با حضرت امام محمد باقر علیه السلام و پرسش از علامات شهادت آنحضرت

ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات سند بابی بصیر میرساند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هشام بن عبد الملک پدر بزرگوارم را بشام طلب کرد چون بمنزل آنشریف قدوم داد عرض کرد یا اباجعفر مرا سؤالی است و مانند من کرا چون تو کسی سؤال میباید نمود تو را از بهر آن خواستم تا جواب بفرمائی و یقین دارم که بیرون از تو هیچکس نیست که تواند از عهده اینجواب برآید ابو جعفر فرمود خلیفه آنچه در ضمیر دارد بگوید اگر بدانم بگویم و اگر نه راستی سزاوار تر است هشام پرسید نفرهای در آنشب که امیر المؤمنین علی را شهید کردند آنکسان که در کوفه حضور نداشتند شهادت آنحضرت را از چه بدانستند و کدام علامت بآنواقعه استدلال کردند و چون جواب این سؤال را بفرمودی دیگر ره نفرهای جز در حق این بزرگوار در شهادت دیگری این علامت نمودار شده یا نه امام علیه السلام فرمود در آنشب که علی علیه السلام را ضربت زدند در بیت المقدس هر سنگ را که بر میگرفتند در زیر آن خون تازه بود تا سپیده بر دمید و نیز آنشب که شمعون بن حمون الصفا و ابو عبد الله الحیان را بکشتند این آثار مشهود گشت چون هشام اینحدیث بشنید رنگ چهره اش بگردید و روی درهم کشید و همی خواست آنحضرترا آزاری برساند امام فرمود الخلیفه بر من این بود که بصداقت سخن کنم و صدق نصیحت باز نمایم در جواب تو آنچه دانستم بگفتم و حسن طاعت خود آشکار ساختم اکنون باید خلیفه حسن ظن خود را دیگرگون نکند هشام آنحضرت را اجازت مراجعت داد و چون خواست بیرون آید گفت میباید عهد کنی که این خبر را با هیچکس در میان نگذاری حضرت امام محمد باقر علیه السلام چنان کرد که او خواست تا خاطرش آرام گرفت و اینحدیث مطول است بقدر حاجت نگاشته شد دمیری که از متعصبین علمای سنت و جماعت است در کتاب حیوة الحیوان در حرف نون مینویسد فتح نام زاهد همه روز برای مورچگان مقداری نان ریزه میکرد و آنجانوران میخوردند و چون روز عاشورا در میرسید هیچ نمی خوردند و این حکایت شاهد بعضی حکایات است و گویند بعضی اسبهای نجیب اصیل در شب عاشورا نخوردند و نیاشامیدند و از پاره درختها در آنشب خون میچکید

در بیان اسامی اشخاصی که بعد از شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام البسه آنحضرترا بغارت بردند

در اسامی این اشخاص خبیث نیز باختلاف سخن کرده اند باجمله نوشته اند چون آنحضرت را شهید کردند و سر مبارکش را بر فراز نیزه بردند گروهی از آن مردم لئیم پلید بسلب جامه های آنحضرت که بر تن مبارک داشت مبادرت

مبادرت کردند پیراهن مبارک آنحضرت را که افزون از یکصد و ده اثر زخم داشت از تیر و نیزه و شمشیر اسحق بن حیوة الحضرمی برگرفت و چون برتن بیاراست در ساعت مبروص گردید و مویش بریخت و ازار آنحضرت را ابجر بن کعب و بقولی بحر بن کعب برداشت و هر دو پایش از کار بشد و زمین گیر گردید چنانکه هرگز نتوانست برخاست عمامه شریفش را اخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی و بقولی جابر بن یزید اودی برگرفت و چون بر سر نهاد دیوانه سار و مفتون شد و بعلت جذام مبتلا گردید و بجدل بن سلیم کلبی بطمع انگشتری انگشت شریفش را ببرید چنانکه در بعضی کتب اخبار و در کشکول بهبهدی و امالی صدوق از محمد بن مسلم روایت کرده اند محمد گوید از حضرت صادق از انگشتری حضرت امام حسین سلام الله علیهما پرسش کردم که با کدام کس پیوست و عرض کردم چنان شنیده ام که آن خاتم مبارک را در ضمن اشیاء دیگر از آنحضرت با انگشت مبارکش ببردند فرمود نه چنانست که گفته اند همانا حسین بفرزندش علی بن الحسین علیهما السلام وصیت نهاد و انگشتر را در انگشت وی در آورد و امر خود را بدو تفویض کرد چنانکه رسولخدای با امیر المؤمنین و امیر المؤمنین با حسن و حسین صلوات الله علیهم بجای آورد و از آن پس آن خاتم بپدرم و از پدرم بمن رسید و من در هر جمعه بدست در آورم محمد بن مسلم میگوید از آن پس در روز جمعه آن خاتم را در انگشت مبارکش بدیدم و نقش نگین آن لا اله الا الله عدة للقاء الله بود و اگر بخواهیم جمع در میان روایات نمائیم باید بگوئیم آن انگشتری جز این انگشتری است که در کربلا بعد از شهادت آنحضرت ببردند راقم حروف گوید شبهتی در آن نیست که انگشتری مخصوص امام را جز امام دیگر که وصی و خلیفه اوست نمیدارد و هیچ انگشتی را لیاقت استعمال و طاقت قبول آن نیست و نیز سخت بعید است که آن جماعت اشقیا با آن خباثت و رذالت طبیعت که از پیراهن سوراخ سوراخ نگذشتند از انگشتری آنحضرت بگذرند تا شب در آید دیگری برباید والله اعلم نعلین شریفش را اسود بن خالد بگرفت و قطیفه خز آنحضرت را قیس بن اشعث بغارت ربود و از آن پس بقیس القطیفه مشهور شد و زره تبراء آنحضرت را بعمر بن سعد ملعون دادند و چون آن ظالم ناپکار بدست مختار بن ابی عبیده در بئس القرار گرفت بابی عمره قاتل آن ملعون بخشید و گویند زره دیگر آنحضرت را مالک بن النسر الکندی بتاراج برد و دیوانه گشت و شمشیر آنحضرت را فلافس النهشلی برگرفت و بدختر حبیب بن بدیل رسید علمای خبر تصریح کرده اند که این شمشیر غیر از ذو الفقار است چه ذو الفقار از ودایع امامت و نبوت بود و از جمله اشیائی بود که در مدینه سپرده بود و بعد از آن بحضرت امام زین العابدین ع و همچنان از امامی به امامی رسید و بالفعل نزد قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است و در اینباب احادیث بسیار وارد است و بروایتی شمشیر آنحضرت را مردی از بنی نهشل بن دارم بروایتی اسود بن حنظله از قبیله بنی تمیم برگرفت و حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده مینویسد شمر ملعون خیمه امام حسین علیه السلام را غارت کرد و جامه عورات نیز بستد و ایشان را عریان گذاشت و بعضی روایت کرده اند که آنحضرت بدستاری و پای کوبی مرکب خود بجزیره فرستاد تا در حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه بماند و بقولی شمشیر آنحضرت را جمیع بن الخلق الازدی یا اسود بن حنظلة الدارمی تمیمی غارت کرد و آنحضرت را با تن عریان و بدن خونین در بیابان بیفکندند و طبری در تاریخ خود نوشته است که شمشیر آنحضرت را حبیب بن بدیل برگرفت و مفید در کتاب ارشاد میفرماید شمشیر آنحضرت را مردی از بنی دارم ربود و چنانکه سبقت نگارش یافت برنس آنحضرت را مالک بن بشیر کندی برد و بروایتی ابجر بن کعب تمیمی که سراویل آنحضرت را ببرد و بپوشید هر دو دستش بخشکید و در فصل تابستان مانند دو پاره چوب خشک بود و چون زمستان اندر آمدی چرک و خون از آن فرو ریختی اما ابن شهر آشوب و هاشم میگویند سراویل آنحضرت را بحر بن عمر الجرمی ببرد و نیز روایت شده است که چون قیس بن اشعث کندی قطیفه آنحضرت را ببرد مجذوم شد و اهل بیت وی از وی رمیده شدند

داورا

داورا در مزابل بیفکندند و هنوز زنده بود و سگها بر گوشتش دهان میزدند و ثوب آنحضرت را جعونة بن حویة الحضرمی ماخوذ داشت چون بر تن بیاراست رویش دیگرگون و مویش پریشان گشت و بدنش را برص فرو گرفت و ابن شهر آشوب سیف یا که کمان آنحضرت و بعضی اشیاء را رجیل بن خیثمة الجعفی و هانی بن شبیث الحضرمی و جریر بن مسعود الحضرمی و ثعلبة بن الاسود الاودی برگرفتند و در بحار الانوار مسطور است که جمال ملعون خواست بند ازار آنحضرت را باز کند و اینکار برای آن شقی ممکن نشد و از این خبر معلوم میشود که عورت آنحضرت مستور بوده است عقل نیز چنین حکم مینماید که عریان نمودن تمام بدن آنحضرت برای آن گروه لئیم شقاوت آیت امکان نداشته است حتی در احوال زین علی بن الحسین علیهما السلام که راقم حروف شرح حالش را مبسوط در کتاب امام زین العابدین سلام الله علیه مرقوم داشته است صریحا نوشته اند که چون اورا شهید و عریان بر دار زدند خداوند عنکبوت را بفرستاد تا عورتین اورا بتار خود پوشیده ساخت و از اینجمله بر افزون هیچ نظر را آن استطاعت و قدرت نباشد که بتواند بر عورت اولیای سبحانی نگران گردد و پاره اخبار که در بعضی کتب رسیده است که آن بند ازار گران بها بود از درجه اعتبار خارج است و آن خبیث در طمع آن بوده است که آن ازار زیرین را که در زیر سراویل آنحضرت بوده و ملصق ببدن مبارکش میپوشیده ماخوذ دارد چون ساتر عورت بوده است امکان نیافته است که بند ازار را که بهائی گران باشد و اگر بود میبرد و جود و کرم و کرامت امامت اورا مأیوس نمیگذاشت چنانکه انگشتری را با انگشت بداد بعلاوه مینویسد چون جمال آهنگ آن جسارت را نمود آنحضرت مشتی بر سینه او بزد چنانکه بدیگر سوی افتاد و چون دیگر باره طمع بردی غلبه کرد و باندیشه خود باز شد آنحضرت بند ازار را بدست مبارک استوار بداشت و جمال انگشتهای مبارکش را هم بیفکند و بخبر را نمیتوان باور داشت که سابا نرا با دیدار آن حال قدرت و طاقتی بماند که دیگر باره آنچنان کردار آهنگ نماید و از اخبار چنان مستفاد میشود که امام علیه السلام را در روز عاشورا دو زره بر بدن مبارک آراسته میگشته یکی را از صفا و درخشندگی تبراء و فیا مینامیدند چه تبراء یعنی درگذرنده است و این زره بسیار رسا بوده است از اینروی عمر بن سعد که امیر سپاه بود ببرد و آن دیگر را مالک بن بشر کندی علیه اللعنة ربود در امالی صدوق مسطور است که محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود که بمن پیوسته است که انگشتری امام حسین علیه السلام را از انگشت مبارکش بیرون آوردند فرمود نه چنین است همانا حضرت امام حسین وصایت خود را بحضرت سجاد بگذاشت و امر و شغل امامت با وی سپرد و آن انگشتر را بانگشت او اندر آورد چنانکه حضرت رسولخدای صلی الله علیه و آله با خلیفه خود علی مرتضی و امیر المؤمنین با وصی خود حسن مجتبی و آنحضرت با سید الشهداء سلام الله علیهم اجمعین بجای آورد و آن انگشتری کابرا عن کابر بمن رسیده است و بهر روز جمعه در انگشت کرده نماز میگذارم محمد گوید جمعه دیگر بخدمت آنحضرت تشرف جستم چون از نماز فراغت یافت آن انگشتر را بمن نمود و نقش نگینش لا اله الا الله عدة للقاء الله بود و فرمود این انگشتری جد بزرگوارم ابو عبد الله الحسین بن علی علیهما الصلوة والسلام است و از اینخبر معلوم میشود که آن انگشتری که در هنگام شهادت آنحضرت در انگشت مبارکش بوده است و بجدل بن سلیم در طمع آن برآمد و هر چه خواست بیرون آورد ممکن نشد طمع و شقاوت بر آن ملعون شقی خبیث لئیم چندان غلبه کرد که در طمع آن انگشت مبارک آنحضرت را که مفتاح نجات عالمین است ببرید و ببرد و این ملعون در زمان مختار بن ابی عبید ثقفی بدست اعوان او گرفتار شد و بفرمان مختار علیه الرحمة بعذابی

هیچ بنیاده است؟

سخت

بیان حرکت دادن اهلبیت اطهار و عبور ایشان از قتلگاه و حالات ایشان

در ینابیع المودة مسطور است که عمر بن سعد قریب چهل شتر که جز پالان نداشت و پوشش نکرده بودند اهل بیت را
برآنها سوار نمودند و از هر دو ران علی بن الحسین علیه السلام خون همی چکید و اشعار معروف یا امة السوء قرأت
میفرمود اما صحیح اینست که آنحضرت سخت بیمار بود ابن اثیر گوید ابن سعد دو روز بعد از شهادت امام علیه السلام
بجانب کوفه بکوچید و دختران و خواهران آنحضرت و کودکان آنحضرت را بکوچانید و علی بن الحسین علیه السلام
مریض بود پس ایشان را بر جسد آنحضرت و اصحاب آنحضرت که جمله در بیابان افتاده بودند عبور دادند زنها چون
بر آنحال نگران شدند صیحه برآوردند و لطمه بر صورت زدند زینب خواهر آنحضرت فریاد برکشید و آن کلمات را که در کتب
مقاتل و کتاب طراز المذهب مسطور است بفرمود و از آنحال و آن فغان چنانکه از دوست و دشمن بگریست و
موافق روایات دیگر حضرات اهلبیت چون اسیر شدند و روی بکوفه نهادند با آن جماعت سوگند دادند که ایچ
چیز از شما نخواهیم مگر اینکه ما را از قتلگاه عبور دهید و سکینه خاتون سلام الله علیها با دل غمگین و چشم گریان
نعش پاره پاره پدر گرامی خود را در بغل کشید و هر دو دست خود را بر آن جسد بی سر حائل ساخت جماعتی از اعراب
و لشکر اشقیاء آن خاتون مصیبت زده را با کمال شدت و عنف از آن نعش مطهر جدا کردند و عمر بن سعد بروایت
بعضی نویسندگان بعد از آن حکم باسب راندن بر بدن مبارک داد و چون حضرت سجاد علیه السلام را نظر بکشته
پدر و سایر شهدا افتاد چنان اندوه گرفت که حضرت زینب عرض کرد ای یادگار جد و پدرم این اضطراب
چیست که نزدیکست جان از تن تو مفارقت نماید و آنحضرت جواب داد و زینب سلام الله علیها حدیث ام
ایمن را در تسلیت آنحضرت معروض داشت چنانکه تفصیل آن در کتاب احوال حضرت سجاد علیه السلام از طراز
المذهب مرقوم گردید و از اینجا توان دانست که حالت اضطراب و انقلاب و دهشت و وحشت سایر زنان
و کودکان و بازماندگان اهلبیت بآن میزان بوده است که از اندازه تحریر و بیان هر نویسنده و گوینده بیرون است
معلوم باد در اینباب و ورود اهلبیت بقتلگاه در کتب مقاتل روایات متعدده مسطور است و کلماتی از دختر صغیر جناب
سید الشهداء علیه السلام مذکور است که اغلب آن مقرون بصحت نیست و اگر نزدیک بصحت هم باشد قلم را یارای
نگارش و بیان را طاقت گذارش نیست و در بعضی روایاتست که علی بن الحسین و حسن بن حسن مثنی علیهما السلام با زنان
بودند و در بعضی روایات دیگر است که حسن بن حسن قتال داد و هفده تن را بکشت و هیجده زخم یافت و بر زمین افتاد
اسماء بن خارجه که خال او بود او را برگرفت و بکوفه حمل داد و معالجه نمود تا صحت یافت آنگاه او را بجانب مدینه برد و از
بعضی اخبار معلوم میشود که زنهای محترمه اهلبیت در هودجهای بدون روپوش و خدمه ایشان بر روی پالان
شترها سوار بوده اند لکن پوششی بر پالان نبوده است و اغلب چادر نداشته اند و خدمه برهنه روی بوده اند والله اعلم

بیان کیفیت مدفن سر مطهر حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه و اختلاف روایات در اینباب

در مدفن سر مبارک آنحضرت روایات مختلفه وارد است در آن روایتی که از کامل الزیارات وارد است و سند

بحضرت

و با لشکریان گفت وای بر شما این خیمه ها را بر سر اینجماعت فرو افکنید و بآتش بسوزانید ملعونی دیگر گفت ما را بلباسهای
اینجماعت حاجت نیست این خیام را با هرکس در آنست بآتش بسوزانید در اینحال مردیکه دوستدار رسولخدا بود گفت آنچه
با حسین و اهل او بجای آوردید شما را کفایت نکرد که اکنون میخواهید زنان و اطفال آل رسول را بسوزانید و گمان میبرید
که زمین ما را فرو نخواهد برد بعد از آن عمر سعد گفت خیمه ها را تاراج کنید زینب دختر امیرالمؤمنین صلوات الله علیها میفرماید
در اینحال بر در خیمه ایستاده بودم ناگاه مردی کبود چشم که خولی بن یزید اصبحی علیه اللعنة بود بیامد و هرچه در آن خیام بود غارت کرد
و بجانب زین العابدین علیه السلام که بر قطعه از پوست بیفتاده بود نظر کرد چه آنحضرت در آنحال بیمار بود آن خبیث از آن قطعه
پوست نیز طمع برنداشت و از زیر آنحضرت برکشید و آنحضرت را بر روی زمین افکند آنگاه مقنعه از سر من برکشید و گوشوارم
بدید و اهتمامی در بیرون آوردن آن تدبیر نمود تا آخر الامر بیرون آورد و گوشم بردرید و با اینحال و کردار میگریست گفتم لعنت
خدای بر تو باد جامه و گوشوار مرا میبری و گریه میکنی گفت آری از اینحال که بر شما روی داده میگریم گفتم خدای تعالی هر دو
دست و هر دو پای ترا قطع کند و بآتش اینجهانت پیش از آتش آنجهان بسوزاند نه اینحال را با من مرحمی بدار و نه گریه کن
گفت از آن میترسم که دیگری جز من باز رباید ابومخنف میگوید سوگند بخدای روزگاری بسیار برنگذشت که مختار بن
ابی عبید ثقفی در زمین کوفه در طلب خونخواهی امام حسین علیه السلام ظهور کرد و خولی بن یزید اصبحی ملعون را در خدمتش حاضر
کردند مختار فرمود در کربلا چه کردی گفت هیچ کاری نکردم جز اینکه نطعی که امام زین العابدین بر روی آن خوابیده بود بازربودم
و مقنعه زینب را برکشیدم و هر دو گوشوارش را بیرون آوردم مختار گفت ای دشمن رسولخدای کدام کار از این بزرگتر تواند بود
باز گو زینب علیها السلام در آنحال چه فرمود خولی نفرین آنحضرت را معروض داشت مختار فرمود سوگند بخدای آنچه فرموده است
بجای بیاورم آنگاه هر دو دست و هر دو پای آن ملعون را جدا کرده جسد پلیدش را زنده در آتش بسوزانید در امالی صدوق
از عبدالله بن حسن علیه السلام از مادرش فاطمه دختر امام حسین سلام الله علیهم مسطور است که فرمود جماعت عامه بخیمه ما درآمدند
و من در اینحال کودکی خورد سال بودم و خلخالی از طلا بر پای داشتم مردی اندر خلخال را از پایم بیرون آورد و میگریست گفتم
ای دشمن خدای چه چیز ترا میگریاند گفت چگونه گریه نکنم و حال اینکه خلخال دختر پیغمبر را میبرم گفتم اینکار را مکن گفت از آن
ترسم که دیگری غیر از من بیاید و برباید میفرماید آنچه در خیمه ها بود ببردند چندانکه ملاحف را از پشت ما بربودند و در حکایت را
در بعضی کتب معتبره باین نهج مسطور داشته اند که فاطمه صغری علیها السلام فرمود در آنروز بنظاره بر در خیمه ایستاده آن بیابان
بی پایان و لشکر بیکران را نگران بودم پدر و یاران آنحضرت و عم گرامی و عم زادگان را چون گوسفندان روز قربانی سر بریده
میدیدم و بدنهای ایشان را در زیر سم ستوران کوفته و فرسوده همی گشت و من همی در اندیشه بودم که بعد از پدر ما را میکشند
یا اسیر میگردانند در اینحال سواری را دیدم که زنان اهل بیت را با کعب نیزه میزد و بهر سوی میدوانید و پاره از دست ایشان بیرون
مینمود و مقنعه از سر ایشان میربود و آن زنان بیکدیگر پناه میبردند و صیحه واجداه و اابتاه و اعلیاه و اقلة ناصراه و احسناه آیا پناه
دهنده هست که ما را پناه دهد و دفع نماینده هست که گزند دشمن را از ما دفع دهد از دیدار اینحال پر ملال قلبم از جای برآمد و بدنم را
لرزیدن افتاد و از بیم او بیمین و یسار نگران بودم و بعمه ام ام کلثوم نظر مینمودم تا مبادا آن مرد آهنگ من نماید و بجانب من
شتاب گیرد ناگاه دیدم قصد من نمود از هول بگریختم و گمان بردم از چنگ وی برستم و کعب نیزه در میان دو کتف من بزد و مرا
بروی در افکند و گوشوار از گوشم بکشید و گوشم بردرید و مقنعه و خلخال مرا برگرفت و سخت بگریست و آن کلمات در میان بازرفت

خون از سر و رویم روان شد و آفتاب بر سرم بتافت و بیهوش بیفتادم چون بهوش آمدم عمه ام را نگران شدم که بر سر من میگرید و میفرماید برخیز تا بدانیم بر این اهل و عیال چه بگذشت و برادر بیمارت را چه پیش آمد برخاستم و گفتم ای عمه آیا جامهٔ پارهٔ بدست توان آورد که سر خود را از بیگانگان بپوشانم فرمود ای دختر عمه تو مانند تست در لهوف ابن طاوس مذکور است که حمید بن مسلم گفت زنی از بکر بن وائل را بدیدم که با شوهر در لشکر عمر بن سعد علیه اللعنة بیامده بود چون نگران آن قوم خبیث شد که بر خیمهٔ زنهای امام علیه السلام تاخته اند و جامه از تن ایشان میبرند شمشیری برگرفت و بجانب خیمه روی آورد و همی گفت ای آل بکر بن وائل آیا دختران پیغمبر را سلب میدارند حکم جز از بهر خدای نیست و صدای یا لثارات رسول الله برکشید شوهرش او را بگرفت و بمحل خودش بازگردانید عزیب آنست که در آن بیابان یکمرد بغیرت آن زن نبود

بیان قصد نمودن شمر بن ذی الجوشن ملعون
بقتل حضرت سید سجاد علیه السلام

ابو مخنف گوید آن جماعت روی بجانب علی بن الحسین علیهما السلام نموده تا او را شهید گردانند پس بعضی با بعضی دیگر گفتند این کودکی خورد سال است و زمان بلوغ را در نیافته است قتل او روا نیست و بدانگونه پاره منع نمودند جمعی دیگر را و این روایت ابی مخنف خالی از غرابت نیست چه علی بن الحسین علیه السلام در آنروز از بیست و دو سال کمتر نداشت ممکن است این کودک از جوانان دیگر اهل بیت بوده است و از منتخب شیخ بن طریح نیز مسطور است که شمر با جماعتی آهنگ قتل آنحضرت بیامد بعضی گفتند وی کودکی علیل است قتل او جایز نیست لاجرم آنحضرت را بحال خود بگذاشتند و عمر بن سعد علیه اللعنة با جماعتی بآن اندیشه بتاخت زنهای خیام فریاد برآوردند و در روی او ناله برکشیدند چندانکه آن ملعون را حالت بگشت و بلرزیدن در افتاد و با آن قوم شریر گفت باین کودک نزدیک نشوید آنگاه جمعی را بعلی بن الحسین علیه السلام و اهل بیت موکل ساخت و گفت در حفظ و حراست ایشان بکوشید و از آن بپرهیزید که یکتن از ایشان بیرون شود و چون جناب ام کلثوم نگران آنروزگار سخت آثار شد بگریست و شعری چند که بر مصائب و بلیاتی که در آن بیابان پر بلا بر ایشان وارد و آن جماعتی که شهید شدند و آن اندوه و مصیبتی که بر ایشان نازل شد دلالت داشت بفرمود و در ارشاد مفید مسطور است که حمید بن مسلم گوید چون از غارت خیام فراغت رفت بعلی بن الحسین رسیدیم و آنحضرت از شدت مرض بر فراش بیماری بیفتاده بود و جماعتی از رجاله با شمر ملعون بودند با شمر گفتند آیا این بیمار را نمیکشی من گفتم سبحان الله آیا کودکان را میکشید همانا وی کودکست و بمرض خود گرفتارست و آن سخن همی تکرار کردم تا ایشان را از آن اندیشه باز داشتم و در تاریخ طبری مسطور است که عمر بانگ و خروش زنان را بشنید بدانسوی آمد شمر را نگران شد که با شمشیر کشیده قصد کشتن علی بن حسین بیمار را دارد گفت از کشتن کودک بیمار شرم نداری گفت امیر عبید الله باین فرمان کرده است که نرینه از اولاد حسین زنده نگذارم عمر سعد گفت مسلمانان کودکان کافران را نکشند دیگر از نزد امیر بر تا چه گوید آنگاه عمر بن سعد ملعون پیادگان را از اطراف خیام بازگردانید و بیامد زنان در روی او صیحه برکشیدند و بگریستند عمر با اصحاب خود گفت هیچیک از شما در خیام این جماعت اندر نشود و باین پسر مریض متعرض نگردد زنها از وی خواستار شدند که آنچه از ایشان غارت کرده اند باز دهند عمر گفت هر کس چیزی از متاع ایشان برده است باز دهد سوگند با خدای هیچکس هیچ چیز را باز نگردانید آنگاه عمر جمعی را از آن ایشان و علی بن الحسین علیه السلام برگماشت و سفارش نمود که با ایشان بنکوئی و احترام رفتار نمایند و خود برگشت این حکایت در کتب معتبره مسطورات

بیان دفن اجساد مطهره و ابدان
منوره شهدای عظام علیهم السلام

ابن شهرآشوب در مناقب میفرماید یکروز بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام اهل غاضریه از مردم بنی اسد بیامدند و آن بدنهای شریف را در زمین طف بخاک سپردند و برای اکثر ایشان قبرهای کنده و آماده دریافتند و مرغهای سفید نگران شدند و از روایت مفید در کتاب ارشاد نیز چنان مفهوم میشود که یکروز بعد از شهادت آنحضرت قومی از بنی اسد که در غاضریه فرود آمده بودند ایشان را نماز گذاشته مدفون ساختند و امام حسین علیه السلام را در همانجا که امروز قبر منورش میباشد دفن کردند و پسر ارجمندش علی بن الحسین اصغر را پیش پاهای مبارکش در خاک سپردند و از بهر سایر شهدا و اهل بیت و اصحاب در پائین پاهای مبارک آنحضرت گودالی برآورده جمله را باهم دفن کردند و عباس بن علی علیهما السلام را در همان موضع که بقتل رسیده بود در همان مکان که اکنون قبر منورش میباشد در طریق غاضریه بخاک سپردند سبط ابن جوزی گوید چون زهیر بن القین دولت شهادت یافت زوجه اش با غلامش گفت برو و مولای خود را کفن بپوش آنغلام برفت و بدن مبارک امام حسین علیه السلام را برهنه در آن بیابان بدید گفت تواند شد که مولای خود زهیر را کفن کنم و حسین را برهنه و عریان بگذارم سوگند با خدای هرگز اینکار نشاید پس نخست آنحضرت را کفن کرد بعد از آن مولای خود را در کفنی دیگر بپوشانید و از این خبر چنین میرسد که تکفین آنحضرت قبل از آن بوده است که سر مبارکش را جدا کرده باشند و با اینکه مکان شهادت آنحضرت مشخص و معلوم بوده است از کتاب مدینة العلم سید فاضل سید نعمت الله جزایری منقول است که عبد الله اسدی گفت در پهلوی نهر علقمی طایفهٔ از بنی اسد مسکن داشتند چون آشوب عاشورا بنشست زنان آنطایفه بمعرکهٔ قتال راه سپار شدند و آن بدنهای مبارک را در آن خاک تابناک بدیدند که خون از زخمهای ایشان روان بود چنانکه گوئی در همین ساعت شهادت یافته اند زنهای قبیله را از اینحال بکمال عجب و تحیر روی داد و بمسکن خود باز شدند و آنچه را دیده بودند با شوهرهای خود بازگذاشتند و گفتند عذر شما در حضرت رسول خدای و علی مرتضی و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم چه خواهد بود اولاد ایشان را نصرت نکردید و در یاری آنها تیغی نیاختید و نیزه نباختید و تیری نینداختید و حربی نساختید گفتند از بنی امیه بترسیدیم اما سخت بحالت ذلت و برآمدند گاهی که ایشان را سودی نداشت پشیمانی گرفتند و آن زنها در پیرامون قبیله بگردیدند و با ایشان می گفتند اگر نصرت ایشان و دفع شر دشمنان ایشان از شما فوت شد هم اکنون برخیزید و بدفن اجساد طاهره ایشان بپردازید چه پسر سعد ملعون اجسام خبیثه لشکر خود را مدفون نموده است شما بدفن ابدان کریمهٔ آل رسول صلی الله علیه و آله مشغول گردید و در صفحه روزگار این بار ننگ و عار را از دوش خود برگیرید و باز گوئید در جواب قبایل عرب چگونه اگر گویند فرزند رسول بوادی شما نزول فرمود و خواستار اعانت شد و بمعاونت او برنیامدید هم اکنون بشتابید و قدری از این غبار ننگ و عار و آب عیب و شنار را از خود بشوئید گفتند چنین کنیم پس جملگی بمعرکه درآمدند و جثهٔ شریفهٔ امام حسین صلوات الله علیه را از میان جسد کشتگان نشناختند چه سرها را نداشتند در اینحال که باینحال بودند سواری را نگران شدند که بجانب ایشان بیاید چون نزدیک شد فرمود شما را چیست گفتند ما بیامدیم تا جثهٔ حسین و فرزندان و یارانش را مدفون نمائیم لکن جثهٔ مطهرهٔ حسین علیه السلام را نشناختیم چون آنسوار این سخن محنت اثر را بشنید

ناله برآورد و فرمود ای پدر ای ابو عبدالله کاش حاضر بودی و مرا اسیر و خوار میدیدی آنگاه با ایشان
فرمود من شما را بجثه او دلالت مینمایم پس از اسب خود بزیر آمد و در میان کشتگان راه سپرد تا بنظر مبارکش
بجسد شریف امام حسین علیه السلام افتاد و آن بدن همایون را در بغل کشید و همی گریست و فرمود ای پدر چشم
شماتت کنندگان روشن شد ای پدر بنی امیه بقتل تو شادان شدند ای پدر بعد از تو اندوه ما بطول انجامید
ای پدر بعد از تو کربت ما دراز گشت چون اینکلمات بگذاشت قدمی چند برداشت و نزدیک بهمان مکان که آن
جثه مبارک بود چندی از خاک را دور ساخت قبری کنده و لحدی شکافته پدید شد پس آن بدن شریف را در آن
گور محفور و لحد مشقوق درآورد و آن مرقد شریف را بپوشانید چنانکه هم اکنون بآنحال است بعد از آن اسامی
کشتگان را تن بتن فرمود و جماعت بنی اسد در خاک کردند چون از دفن آنجمله بپرداختند روی بجانب جثه
عباس علیه السلام آورد و خود را بروی خمیده گردانید و ناله برکشید و همی فرمود یا عماه کاش نگران حال حرم و دختر
و فریاد واعطشاه و واغربتاه ایشان بودی آنگاه بفرمود تا لحد آنحضرترا حفر کرده آنحضرترا مدفون ساخت
بعد از آن با جساد انصار توجه نمود و یک گودالی برآوردند و جمله را در آنجا در خاک نهفتند مگر حبیب بن مظاهر را که
چه بنی عمش رضا ندادند و او را در گوشه دیگر بخاک سپردند و چون مردم بنی اسد از دفن ایشان فارغ شدند
فرمود بشتابید تا جثه حر ریاحی را دفن کنیم و آنحضرت راه برگرفت و آنجماعت از عقب او میرفتند تا بر جسد او وقوف گرفت
و فرمود اما تو همانا خدای تعالی توبه ات را بپذیرفت و بواسطه جانبازی تو در حضور فرزند رسولخدای صلی الله علیه و آله بر سعادت
تو بیفزود جماعت بنی اسد خواستند تا جسد شریف حر ریاحی را بمحل شهداء علیهم السلام حمل کنند فرمود در همان مکان که
اندر است او را دفن کنید چون از دفن او نیز بپرداختند آنسوار بر اسب خود برنشست اسدیون بروی در آویختند و عرض
کردند بحق آن بدنی که بدست خودت دفن کردی تو کیستی فرمود من حجت خداوند هستم بر شما منم علی بن الحسین بیامدم تا جثه
پدرم و دیگرانرا که با او بودند از برادران و اعمام و بنی اعمام و یاران ایشان که خون خود را در حضور آنحضرت بذل نمودند
نهفته نمایم و اکنون بزندان ابن زیاد باز میشوم و اما شما پس گوارا باد شما را و شما را جزعی نخواهد بود چون بیاری ما برآمدید
آنگاه ایشانرا وداع کرده بازگشت و جماعت بنی اسد نیز با زنان خود بقبیله و طایفه خویش باز شدند معلوم باد از پاره اخبار
چنان مستفاد میشود که جماعت شهدای بنی هاشم و اصحاب آنحضرترا بجمله در یک گودال دفن کرده اند و از بعضی چنان بر
میآید که در دو حضیره مدفون داشته اند چنانکه از یک خبر ارشاد مشهود میگردد که در یک گودالی جای داده اند چنانکه مسطور است
و از خبر دیگر مفید در ارشاد چنان مفهوم میشود که آنحضیره که اهل بیت سیدالشهداء سلام الله علیهم بر آن مدفون هستند جز آنحضیره
که اجساد اصحاب را در آن جای داده اند زیرا که چون اسامی شهدای بنی هاشم را مذکور میدارد میفرماید کل ایشانرا در آنجا که پهلوی
مبارک آنحضرت است در مشهد آنحضرت در حضیره بیکاند مدفون ساختند و قبر ایشانرا با خاک مساوی ساختند مگر عباس ابن
امیرالمؤمنین علیهم السلام را در همان موضعی که شهید شده بود بر مسناة در طریق غاضریه مدفون و قبر منورش ظاهر است و برای
قبور برادران و کسان آنحضرت که نام ایشانرا یاد کردیم نشانی نیست و زیارت کنندگان نزدیک قبر امام حسین ایشانرا زیارت
و بان زمین که نزدیک پای آنحضرت است بر ایشان سلام و تحیت اشارت نمایند و علی بن الحسین علیهما السلام در جمله ایشانست و بعضی گفته اند
آنحضرت از دیگر شهداء بحضرت امام حسین علیه السلام نزدیکتر است و اما اصحاب امام حسین که با آنحضرت شهید شدند در اطراف
آنحضرت

آنحضرت مدفون گشتند و ما نمیتوانیم از روی تحقیق و تفصیل از قبور ایشان مطلع شویم مگر اینکه هیچ شک نمیرود در اینکه حایر
بر ایشان محیط است و این بیان تصریح دارد بر اینکه حضیره ایشان متعدد است بلکه احتمال صحیح میرساند که قبور اصحاب
در اطراف چهارگانه قبر منور حضرت سیدالشهداء علیه السلام باشد این خبر ابن شهر آشوب و بعضی محدثین دیگر که مینویسند
جماعت بنی اسد برای اکثر شهداء قبرها دیدند و درغهای سفید نگریستند مؤید خبر مذکور است اما از خبریکه در منتخب مسطور است
یک حضیره را میرساند و نیز از خبر مفید چنان معلوم میشود که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در هنگام دفن ایشان حاضر
نشده است لکن بمقتضی حق و تحقیق چنانست که حاضر بوده است چنانکه علمای دیگر گویند این خبر مفید مطابق ظاهر
امر است و گرنه دفن و کفن و غسل امام را جز امامی دیگر مباشر نشود چنانکه آنخبریکه از حضرت امام رضا علیه السلام در احتجاج
با علی بن حمزة و ابن السراج و ابن المکاری از ابو عمرو کشی در فقره غسل و کفن و دفن امام وارد است مؤید این مطلب اخبارات
چنانکه بعضی از مورخین معتبر نوشته اند بعد از شهادت آنحضرت علی بن الحسین علیهما السلام با آن قوت و قدرت که خود
میدانست از عرض راه کوفه بیامد و بر آنجثه منور نماز گذاشته و دفن نمود و بازگشت و از بعضی اخبار چنانکه اشارت شد
چنان میرسد که آنحضرت از زندان ابن زیاد بیامد و اینکار را بپای برد و این چنانست که اگر امام حسین علیه السلام را بعد
از روز عاشورا دفن کرده باشند لابد امام زین العابدین علیه السلام از وسط راه بیامده و اگر روز سیم و چهارم دفن کرده
باشند از زندان ابن زیاد آمده است مسعودی میگوید اهل غاضریه که جماعتی از بنی عامر از قبیله بنی اسد هستند امام حسین
و اصحاب او را یکروز بعد از شهادت آنحضرت دفن نمودند و در امالی طوسی از ابو الجارود روایت کند که حفر قبر الحسین
عند رأسه و عند رجلیه اول ما حفر پس مشکی اذفر از انجا بیرون آمد و در آن هیچ شک نکردند و هم در آنکتاب از حضرت
صادق علیه السلام مرویست که جناب ام سلمه رضی الله عنها یکی روز گریان بیدار شد سبب پرسیدند فرمود فرزندم حسین
شهادت یافت و این سخن از آن گویم که از زمانیکه حضرت رسولخدا بدار بقا ارتحال فرموده تا شب گذشته بخواب من اندر نیامده
بود دیشب که آنحضرت را غبارآلوده و اندوهناک و غمگین در خواب دیدم و از آنحالت بپرسیدم فرمود همه گاه در این شب
برای حسین و اصحابش قبرها میکندم مکشوف باد در روز دفن شهداء علیهم السلام اختلاف شده از پاره اخبار مذکوره
چنان مینماید که روز یازدهم بوده یعنی یکروز بعد از عاشوراء و از پاره اخبار مستفاد میگردد که جز اینست چه عمر بن سعد علیه اللعنة
روز یازدهم بعد از ظهر از زمین کربلا کوچ داد و اهلبیت را بر اجساد شهداء عبور افتاد و جناب زینب در تسلیه حضرت سجاد ع
حدیث ام ایمن را بعرض رسانید و چون بعد از ظهر تا خبر با بنی اسد برسد طولی دارد و آنگهی تا همه شهدا را دفن نمایند
مدتی میخواهد و از بعد از ظهر تا شب صورت یافتن اینجمله بعید مینماید باید شهدا را روز دوازدهم دفن کرده باشند و با این صورت
سه روز و دو شب مدفون نشده بودند و از پاره اشعار که در کتب مقاتل مذکور است ملقی ثلاثا و امثال آن چنان میرسد که
سه شب و چهار روز در آن بیابان افتاده بودند و روز سیزدهم محرم بخاک رفته اند چنانکه طبری گوید تن حسین و دیگر آن
کشتگان سه روز بر دشت کربلا افتاده و هیچکس قدرت دفن کردن نداشت تا مردان غاضریه بیامدند و غاضریه دهی است
بر لب فرات و اندر او نهریست و مردمان آن از بنی اسد بودند و گفتند این کشتگانرا درندگان بیابان بخورند از خدای بترسید
پس جملگی بیامدند و جسد مبارک حسین علیه السلام را بمیر بقبر درآوردند و علی بن الحسین را در پایان آن قبر دفن نمودند و سایر
شهدا را در یک موضع که معروفست و عباس بن علی علیه السلام را در قتلگاهش که بر طریق غاضریه است بخاک سپردند و از پاره
اخبار

اخبار که نوشته اند چون موالی ابوذر علیه الرحمة راکاهی که مردمان حاضر شدند در قتلگاه وکشتگان را دفن میکردند بعد از ده روز یافتند که بوی مشک از او بر میدمد چنان بر میآید که شهداء علیهم السلام را بعد از ده روز بخاک سپرده اند وانیخبر با حاضر شدن امام زین العابدین سلام الله علیه وشناسائی بر جسد جون منافات دارد مگر اینکه سایر شهدا را در روز یازدهم یا دوازدهم یا سیزدهم دفن کرده باشند وجون را نیافته بودند وبعد از ده روز پیدا کرده دفن نموده باشند این نیز با حضور امام علیه السلام وجهات دیگر نمیسازد وممکن است که اجساد شهدا را روز دوازدهم با حضور امام زین العابدین دفن کرده باشند وبدن جون با اینکه آنحضرت بروی وسکان او عالم بود دفن نشده باشد تا پس از ده روز دیگر آن بدن نمایند واز بدن غلام سیاه که در حال حیات نیز خوشبوی نیست بعد از ده روز که البته باید متعفن گردد بوی مشک بشنوند تا مقام او معلوم شود واز آنجا بمقام ومنزلت سید الشهداء علیه السلام وقوف یابند وممکنست جماعت بنی اسد هم از روز شهادت منتظر وقت بوده اند وروز دیگر که عمر سعد کوچیده حاضر شدند وآن ابدان طیبه را بدستیاری همدیگر دفن کرده باشند واگر چند دنباله آنکار بشب بکشد آنکار را بانجام رسانیده باشند وبرای ایشان زحمت کودالی بیش نبوده است وقبر حضرت سید الشهداء علیه السلام وبعضی قبور دیگر کنده وآماده بود ومرغهای سفید بر آنجمله طواف میدادند وپرواز داشتند داشتم

بیان فرستادن سرهای مطهر شهداء علیهم السلام را بجانب کوفه برای ابن زیاد علیه اللعنة والعذاب

چون عمر بن سعد علیه اللعنة از امر شهدای کربلا چنانکه میخواست بپرداخت بتهیه سفر کوفه مشغول شد ودر بدایت امر سر مبارک امام حسین علیه السلام را بخولی بن یزید اصبحی وحمید بن مسلم ازدی بسپرد تا نزد عبید الله بن زیاد حمل نمایند ابن قتیبه در همانروز عاشورا بود خولی ملعون آنسر همایون را برداشت وشتابان بجانب کوفه روان شد ونیمشبی بکوفه در آمد وسرای ابن زیاد را دربسته دید پس باز گردید وبخانه خویش اندر شد وآنسر منور را در زیر تغاری جا یداد وآنملعون را دو زن در سرای اندر بود یکی از قبیله بنی اسد وآندیگر از مردم حضرموت ونامش نوار بود خولی در کنار نوار در آمد نوار گفت باز گوی خبر چیست گفت بهرت طلای بخش آورده ام اینک سر حسین بسرایت اندر است نوار را روزگار تیره وتار شد وگفت وای بر تو مردمان سیم وزر بسرای اندر آورند وتو سر فرزند رسول مختار را اندر خیره آوری سوگند از این پس سر بر بالین تو نیادرم وآشفته حال از فراش خولی بیرون تاخت وآن زن اسدیه را بخواند وبکنار تغار بیامد ونگران شد که از آنسر مبارک نوری مانند عمود بجانب آسمان در لمعانست وتسبیح فرشتگان را چنانکه از گندوی زنبوران بر آید یک آهنگ بشنید ومرغانی سفید بدید که در پیرامون آنسر همایون پرواز همی کردند وهمی بشنید که آنسر مبارک قرآن یزدان را تلاوت میفرمود تا بانیمقام پیوست وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون وتا گاهی که سفیده صبح سر برکشید آنحال را بدان آنمنوال بدید ومحمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول میگوید عمر بن سعد ملعون آنسر مبارک را با بشر بن مالک نزد ابن زیاد بفرستاد وآنشعر مشهور املاء رکابی فضة وذهبا را تا آخر او بخواند وبقتل رسید ابن اثیر وجمعی دیگر از مورخین سنی وشیعی باین روایت اشارت کنند وصاحب فصول المهمة گوید سنان بن انس علیه اللعنة حمل کرد وآنشعر بخواند وبهلاکت رسید معلوم باد در باب حمل وحامل سر مبارک وچگونگی آن اختلاف بسیار است بعضی گفته اند در تنور خانه خولی نور بآسمان رسانید وبعضی گفته اند که خولی با آنسر مبارک ودیگران با دیگر سرهای شهداء باتفاق اهل بیت اطهار علیهم السلام بکناسه کوفه آمده آنشب را بماندند وخولی خبیث آنسر مبارک را بسرای خود آورده صبحگاه با دیگران

وارد

وارد کوفه شدند ودر برخی دیگر نوشته اند که چون اهل بیت ورؤس شهدا را بمجلس ابن زیاد در آوردند آنملعون آنسر ولی خدا را بخولی داد وخولی بخانه خود در آورد وگروهی دیگر گویند شمر ملعون آنسر همایون را در توبره حمل کرده بمنزل خود برده در زیر تغاری بگذاشت وداستانی مفصل در اینباب در بعضی کتب مقاتل مذکور است وبعضی حامل آنسر مبارک را در توبره مردی گمنام نوشته ونفرینی از آنحضرت مسطور نموده اند اما چنان مینماید که روایت اول اصح روایاتست والعلم عند الله

بیان شماره رؤس شهداء علیهم السلام وتقسیم آنها را بر رؤسای لشکر وفرستادن نزد ابن زیاد

در شماره رؤس شهداء اختلاف نموده اند حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده تصریح مینماید که هفده تن از اهل بیت وصد وبیست وچهار تن شیعه شهید شدند با این روایت چنان مینماید که شمار رؤس شهداء بعلاوه سر مبارک سید الشهداء علیه السلام یکصد وچهل ودو عدد باشد واین شماره با روایتی که از حضرت باقر علیه السلام مرویست که شهدای کربلا یکصد وچهل وپنجتن بودند نزدیکست در لهوف مسطور است که چون عمر بن سعد از آتش زدن خیام مبارکه فارغ شد فرمان کرد تا خولی وحمید بن مسلم سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را نزد ابن زیاد حمل کردند وسرهای سایر شهدا را از تن جدا نمایند در اعلام الوری میگوید سایر سرها را بفرمان آنخبیث از تنها جدا کردند وازآنجمله هفتاد ودو سر بود وآن رؤس مطهره را با شمر بن ذی الجوشن وقیس بن اشعث وعمرو بن حجاج نزد پسر زیاد روانه کرد وابن شهرآشوب از ابو مخنف روایت کند که جماعت کنده با سیزده سر نزد ابن زیاد بیامدند وصاحب ایشان قیس بن اشعث بود وقبیله هوازن با بیست سر بیامدند وصاحب ایشان شمر ملعون بود وبنو تمیم با نوزده سر بیامدند وبنی اسد با نه سر وسایر لشکریان نیز با نه سر منور بیامدند وازآنجمله هفتاد سر میشود اما این تعدادی که در مناقب شده است شصت عدد است گویا شمر وجماعت هوازن چنانکه از بعضی کتب دیگر معلوم میشود حامل سی سر بوده اند ودر کتاب مناقب سهوی از کاتب رفته است بالجمله میگوید سر مبارک امام حسین علیه السلام را خولی بن یزید حمل کرد ودر شرح شافیه مسطور است که عدد سرهای اصحاب واهل بیت آنحضرت هفتاد وهشت سر بود وچون لشکریان بکوفه روی نهادند مردم کنده سیزده سر وهوازن دوازده سر ومردم تمیم هفده سر وبنی اسد شانزده سر ومذحج هفت سر وسایر مردمان سیزده سر بهره افتاد وسر مبارک حضرت ابیعبد الله علیه السلام را بر نیزه بلند برزده در فراز سر عمر بن سعد میبردند واز آنسر منور چنان نوری مانند عمود از زمین بآسمان طالع وساطع بود که گوئی بدر تمام است ومردمان بفروغ آن نور راه میسپردند ودیگر سرها را نیز بر سر نیزه ها برافراخته بودند ودر عوالم مسطور است که حامل سایر رؤس شهداء شمر ملعون بود ونیز گوید محمد بن ابیطالب میگوید شماره رؤس شهداء اصحاب واهل بیت آنحضرت هفتاد وهشت عدد بود وقبایل متفرقه برای حمل آن قسمت بردند تا بدرگاه ابن زیاد تقرب جویند وپاره روایات مسطوره نیز اشارت کند وسبط ابن جوزی گوید سر مبارک امام حسین وسرهای شهداء علیهم السلام را با دختران آنحضرت وآنانکه از اطفال باقی بودند با خولی با ابن زیاد فرستاد وبا آنسر مبارک نود ودو سر حمل داد ودر تاریخ زبدة الفکرة شماره سرها را که بجانب قبایل تقسیم کرده هشتاد سر میشود با جمله ممکن است مشاهیر شهدا را سر بر گرفته باشند یا اینکه غیر از رؤس منوره بزرگان شهدا را حمل نکرده باشند ونیز باید دانست که از اغلب اخبار معلوم میشود که عبور اهل بیت بعد از قطع رؤس شهداء علیهم السلام بوده وایشان بدلالت امام زین العابدین سلام الله علیه اجساد شهدا را بشناخته اند واز بعضی اخبار چنان بر میآید که بعد از عبور ایشان اینکار شده است اما سر

مبارک

مبارک امام حسین سلام الله علیه را برای اظهار حسن خدمت وبشارت ابن زیاد پیش از دیگران جدا کرده وروانه داشته اند چه حکایتی که نسبت بحضرت سکینه وشنیدن بعضی شعرها از حلقوم بریدهٔ آنحضرت مینماید دلالت برآن دارد که در همانروز اینکار عظیم رو بداده وفقرهٔ اسب تاختن بربدن مبارک بعد از غارت کردن خیام وحرکت دادن اهل بیت وگذشتن از قتلگاه اتفاق افتاده است در بعضی کتب تواریخ واخبار از ابو مخنف مرویست که طرماح بن عدی حدیث کرده است که درمیان کشتگان یوم الطف با زخمهای گران افتاده بودم چنانکه هیچکس مرا زنده نمیشمرد وبخدای سوگند یاد مینمایم که جز براستی سخن نکردم همانا در بیداری دیدم که بیست سوار در رسیدند وجملگی جامهٔ سفید برتن داشتند وفضای قتلگاه را از بوی مشک معطر ساخته اند چنان گمان بردم که عبیدالله زیاد بیاید تا بدن مبارک حسین علیه السلام را مثله نماید پس یکی از سواران نزدیک بجسد مبارک آنحضرت شد واز اسب پیاده گشت وبنشست وانوقت سرهای شهدا را بجانب کوفه حمل میدادند آنشخص بجانب کوفه اشارتی نمود ناگاه نگران شدم که سر حسین علیه السلام در رسید وبا بدن مبارکش ملحق گردید پس آنشخص شروع بتکلم نمود وهمی فرمود ای فرزند من ترا کشتند آیا دیدی که ترا نشناختند واز آب منع کردند تا چند در حضرت یزدان جرئت ورزیدند آنگاه بهمراهان خود نگران شد وفرمود ای پدر آدم وای پدر ابراهیم وای پدرم اسمعیل وای برادرم موسی وای برادرم عیسی آیا مینگرید که امیر مردم طاغی با فرزند من چکردند خداوند ایشانرا از شفاعت بی نصیب بگرداند واز این خبر طرماح معلوم میشود که اسب بربدن مبارک نتاخته اند واگر تاخته اند چندان زحمت نرسانده اند چه اگر جز این بودی میگفت گمان بردم در اندیشه مثله بدن مبارک آمده است واز این قبیل اخبار بسیار است چنانکه خواب ام سلمه مذکور شد وخواب دیدن ابن عباس رسولخدای صلی الله علیه وآله را با دو شیشه پر از خون در روز عاشورا وخبر دادن از شهادت آنحضرت وبعد از بیست وچهار روز رسیدن خبر شهادت آنحضرت بمدینهٔ طیبه واز اینخبر نیز مشهود میگردد که تا روز بیست وچهارم مردم مدینه از شهادت آنحضرت باخبر بوده واین نیز مؤید آن تحقیقی است که زیارت جابر را در سال اول ندانسته اند

حکایت طرماح بن عدی

بیان سوزانیدن خیام مبارکه وحرکت کردن عمر بن سعد با اهل بیت اطهار بجانب کوفه

عمر بن سعد علیه اللعنة روز دهم محرم در کربلا بماند ودر روز یازدهم نیز گاهی که آفتاب از زوال بگشت اقامت داشت وابدان مطهرهٔ شهدا را که سر از تن جدا کردند با آنان که سر از تن نبریدند در آن بیابان بیفکنده آهنگ کوفه نمود پس سوار شد وبا جماعتی از سپاهیان بکنار خیام اهل بیت علیهم السلام بیامد وگفت آتش در این خیمه ها در افکنید وجمله را بسوزانید فریاد واغوثاه وامحمداه واعلیاه وحسناه واحسیناه از اهلبیت پیغمبر بلند گشت بروایت حمید بن مسلم زنی از بکر بن وائل در این هنگام بحمایت برخاست چنانکه اشارت گردید وچنان مینماید که این حکم را دفعه دیگر نیز نموده است بالجمله بحکم پسر سعد که جاویدانش جای در نیران باد آتش در خیام مبارکه زدند شعلهٔ نار برخاست واولاد رسول مختار با کمال دهشت ووحشت بیرون دویدند وبا سر وپای برهنه بجانب مصرع امام حسین علیه السلام شتابان گردیدند خود را بقتلگاه رسانیدند ولطمه بر سر وصورت زدند جناب زینب خاتون سلام الله علیها با صوتی حزین وقلبی غمگین صدا برآورد وآن کلماتی را که در کتاب طراز المذهب مسطور است بفرمود دوست ودشمن از نالهٔ آنحضرت بنالیدند وبگریستند وهریک

از

از اهل بیت جسد شهیدی را در برکشیده زار بگریست وسکینه خاتون جسد پاره پارهٔ پدر بزرگوارش را در برکشیده سینهٔ خود را بر صدر مبارکش چسبانیده وبا نالهٔ جانسوز همی بنالید وبگریست واز اینخبر چنان میرسد که تا انوقت سرهای شهدا را از بدن جدا نکرده بودند وهر کسی شهید خود را بشناخت ودر کنار او بناله وعویل بنشست واز پاره کتب اخبار معلوم میشود که تمام خیام را نسوخته اند بلکه خرگاه بزرگ را بسوزانیده اند وصحیح نیز چنین مینماید زیرا که آنمردم خبیث شریر که از پشیز وقطمیری نمیگذشتند وکهنه پیراهنی را میربودند چگونه آنجایه خیام را از دست میدادند ودر اعلام الوری وبعضی کتب دیگر بآتش زدن خیام مطهره اشارتی نرفته است ومعقول نیز جز این نیست زیرا که حکمی هم که از یزید رسیده بود این بود که بعد از شهادت آنحضرت اهل بیت واطفال ایشانرا سالماً بدمشق رسانیده پس چگونه توانستند چنین کنند شاید صدمتی واحراقی باهل بیت میرسید جواب یزید چه بود شاید برای سرعت حرکت ایشان نهیبی میدادند که خوفناک شوند

بیان شمارهٔ مردانی که با اهل بیت اطهار علیهم السلام اسیر گردیدند بروایت

ابن شهرآشوب میگوید حسن بن حسین علیه السلام با دست بریده اسیر شد وامام زین العابدین علیه السلام شهید نشد چه پدر بزرگوارش او را اجازت جهاد نداد ومریض بود وگفته اند محمد اصغر بن علی بن ابیطالب سلام الله علیه چون رنجور بود مقتول نگشت ونقولی شهید گشت در عمدة الطالب مسطور است که علی بن الحسین سلام الله علیهما در یوم الطف بمرض ذرب دچار بود واز اینروی قتال نداد هرچند انکه بعضی گمان کردند وی صغیر میباشد وانیگمان مقرون بصحت نبود ابن عبد ربه در استیعاب میگوید دوازده پسر از بنی هاشم اسیر گردید وعلی بن الحسین ومحمد بن الحسین علیهم السلام در جملهٔ ایشان بودند ممکن است این محمد همان حضرت باقر باشد چه اگر اینبود شهید میشد وعون بن جعفر نیز اسیر شد واین عون غیر از آن عونیست که شهید شد چه عبدالله بن جعفر را دو پسر عون نام بوده یکی اصغر ودیگر اکبر واهل خبر را اختلاف میباشد که از این دو کدام یک شهید شده اند واز روایت سبط ابن جوزی معلوم میشود که عون اصغر که مادرش جمانه بنت مسیب بن نجبه است شهید گردیده است وحسن بن حسن علیهما السلام را نیز صغیر شمردند وبقتل نیاوردند واین منافی خبریست که فاطمه بنت الحسین با وی تزویج شد ونیز میگوید عمر بن حسن علیه السلام را صغیر خواندند وباقی گذاشتند اعثم کوفی گوید از موالی آنحضرت دو نفر در آنروز نجات یافتند یکی مرقع بن ثمامه اسدی دیگر غلام ام سکینه زوجهٔ امام حسین که گفت من غلام بودم وکاری از من صادر نشد واز اولاد آنحضرت نیز دو نفر بجای ماند یکی علی بن الحسین دیگر عمر بن الحسین که هفت ساله بود وصاحب روضة الصفا نام او را عمران مینویسد ومجلسی اعلی الله مقامه در جلاء العیون میفرماید سه نفر از فرزندان امام حسن علیه السلام که خورد سال بودند وکشته نشدند همراه بودند حسن مثنی وزید ودیگر عمر ابن اثیر در تاریخ خود گوید عمر بن سعد ملعون عقبة بن سمعان غلام رباب دختر امرء القیس کلبیه زوجهٔ امام حسین علیه السلام را بگرفت گفت من بندهٔ زر خریدهستم عمر او را رها کرد واز اصحاب امام علیه السلام جز این غلام ومرقع بن ثمامه اسدی که در حربگاه تیردان خود را بیفشاند وقتال داد هیچکس نرست زیرا که قوم وعشیرت او بیامدند واو را امان دادند مرقع نزد ایشان شد وچون ابن زیاد این خبر بدانست او را بجانب زاره نفی کرد واز اینجمله معلوم توانداشت که عدد رجالی که از اهل بیت ویاران ایشان بجای مانده بودند چند تن هستند ونزدیک بهمان خبریست که حضرت سجاد فرمود دوازده مرد بودیم که بگیرشته کشیده بودند والله اعلم

بیان حرکت دادن اهلبیت اطهار و عبور ایشان از قتلگاه و حالات ایشان

در ینابیع المودة مسطور است که عمر بن سعد قریب چهل شتر که جز پالان نداشت و پوشش نکرده بودند اهلبیت را برآنها سوار نمودند و از هر دو ران علی بن الحسین علیه السلام خون همی چکید و اشعار معروف یا امة السوء قرائت مینمود اما خبر صحیح اینست که آنحضرت سخنی نمیفرمود ابن اثیر گوید ابن سعد دو روز بعد از شهادت امام علیه السلام بجانب کوفه کوچید و دختران و خواهران آنحضرت و کودکان آنحضرت را کوچانید و علی بن الحسین علیه السلام مریض بود پس ایشانرا بر جسد آنحضرت و اصحاب آنحضرت که جمله در بیابان افتاده بودند عبور دادند زنها چون برآنحال نگران شدند صیحه برآوردند و لطمه بر صورت زدند زینب خواهر آنحضرت فریاد برکشید و آنکلمات را که در کتب مقاتل و کتاب طراز المذهب مسطور است بفرمود و از آنحال و آنفغان جانگداز دوست و دشمن بگریست و موافق روایات دیگر حضرات اهلبیت چون اسیر شدند و روی بکوفه نهادند بآنجماعت سوگند دادند که بهیچ چیز از شما نخواهیم مگر اینکه ما را از قتلگاه عبور دهید و سکینه خاتون سلام الله علیها با دل غمگین و چشم گریان نعش پاره پاره پدر گرامی خود را در بغل کشید و هر دو دست خود را بر آنجسد بسیر حایل ساخت جماعتی از اعراب و لشکر اشقیاء آنخاتون مصیبت زده را با کمال شدت و عنف از آن نعش مطهر جدا کردند و عمر بن سعد بروایت بعضی نویسندگان بعد از آن حکم باسب راندن بر بدن مبارک داد و چون حضرت سجاد علیه السلام را نظر بکشته پدر و سایر شهدا افتاد چنان اندوه گرفت که حضرت زینب عرض کرد ای یادگار جد و پدرم این اضطراب چیست که نزدیکست جان از تن تو مفارقت نماید و آنحضرت جواب داد و زینب سلام الله علیها حدیث ام ایمن را در تسلیت آنحضرت معروض داشت چنانچه تفصیل آن در کتاب احوال حضرت سجاد علیه السلام و طراز المذهب مرقوم گردید و از اینجا توان دانست که حالت اضطراب و انقلاب و دهشت و وحشت سایر زنان و کودکان و بازماندگان اهلبیت بآن میزان بوده است که از اندازهٔ تحریر و بیان هر نویسنده و گوینده بیرونست معلوم باد در اینباب ورود اهلبیت بقتلگاه در کتب مقاتل روایات متعدده مسطور است و کلماتی از دختر صغیر جناب سید الشهداء علیه السلام مذکور است که اغلب آن مقرون بصحت نیست و اگر نزدیک بصحت هم باشد قلم را یارای نگارش و بیان را طاقت گذارش نیست و در بعضی روایاتست که علی بن الحسین و حسن بن حسن مثنی علیهما السلام با زنان بودند و در بعضی روایات دیگر است که حسن بن حسن قتال داد و هفده تن را بکشت و هجده زخم یافت و بزمین افتاد اسماء بن خارجه که خال او بود او را برگرفت و بکوفه حمل داد و معالجه نمود تا صحت یافت آنگاه او را بجانب مدینه برد و از بعضی اخبار معلوم میشود که زنهای محترمهٔ اهلبیت در هودجهای بدون روپوش و خدمه ایشان بر روی پالان شترها سوار بوده اند لکن پوششی بر پالان نبوده است و اغلب چادر نداشته اند و خدمه برهنه روی بوده اند والله اعلم

بیان کیفیت مدفن سر مطهر حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه و اختلاف روایات در اینباب

در مدفن سر مبارک آنحضرت روایات مختلفه وارد است در آن روایتی که از کامل الزیارات وارد است و سند

بحضرت صادق علیه السلام میرسد میفرماید حسین علیه السلام در کربلا مدفونست لکن سر مبارکش را بجانب شام بردند غلامی از ما آنسر مبارک را سرقت کرده در جنب امیرالمؤمنین مدفون نمود و نیز در روایتی دیگر از آنحضرت منقولست که آنسر را از شام بکوفه آوردند خداوند تعالی نزد امیرالمؤمنینش جای داد و چون ایشان نور واحد هستند چنانست که با جسد خود امام ملحق باشد و در بعضی اخبار معتبره رسیده است که آنسر انور در پهلوی قبر مادرش فاطمه علیها السلام مدفونست زیرا که یزید بمدینه فرستاد و عمرو بن سعید در آنجا دفن کرد و در پارهٔ اخبار واردست که آنسر انور در خزانه یزید علیه اللعنة در سبدی جا داشت بیرون آوردند و در دمشق در باب الفرادیس در کنار برج ثالث از طرف مشرق دفن کردند و جماعتی از مردم مصر چنان دانند که مدفن آنسر مبارک در مدینهٔ ایشانست و آنمقام را مشهد کریم خوانند و در موسم معینه بزیارت آن حاضر شوند و گروهی برآن عقیدت رفته اند که آنسر مبارک را از آن پس که در شهرها و دیارها گردش دادند بیاوردند و بجسد مبارک ملحق نمودند و در بعضی روایاتست که سلیمان بن عبدالملک آنسر انور را از خزانه یزید درآورده بدیبا بپوشانید با جماعتی برآن نماز گذاشت و در خاک سپرد و بروایتی سه روز آنسر منور را در دمشق بیاویختند آنگاه در خزائن بنی امیه نهاده سلیمان بن عبدالملک او را در مقابر مسلمانان در خاک نهاد و عمر بن عبدالعزیز در زمان خلافتش از خاک بیرون آورده ندانستند چه کرد لکن چون عادل و دیندار بود چنان مینماید که بکربلا فرستاد و با جسد مبارک ملحق نمودند صاحب عوالم و بعضی علمای دیگر نوشته اند که علمای امامیه برآن عقیدت میباشند که امام زین العابدین علیه السلام آنسر را بکربلا آورد با جسد مطهر ملحق نمود و صاحب روضة الشهداء مینویسد امام زین العابدین سلام الله علیه تمام سرهای شهدا را بکربلا آورد بخاک سپرد و سبط ابن جوزی گوید در اینباب چند قول است از همه مشهورتر این است که آنسر مبارک را با اهلبیت بمدینه آوردند آنگاه بکربلا بازگردانیده با جسد مبارک دفن نمودند و بروایتی پهلوی قبر مادرش فاطمه سلام الله علیها و بقولی از خزائن بنی امیه بیرون آورده در دمشق در باب الفرادیس و بروایتی در دار الاماره دمشق و بقولی در مسجد رقه که شهریست مشهور در فرات واقعست چه گاهی که یزید خبیث آنسر مبارک را بدید گفت اینسر را در عوض سر عثمان برای آل ابی معیط که در رقه جای داشتند میفرستم و آنجماعت در سرای خود دفن کردند و بعد از آن آنخانه داخل مسجد جامع شد و بروایتی خلفای بنی فاطمه از باب الفرادیس بسوی عسقلان و از آنجا بقاهره نقل کرده مشهدی عظیم برآوردند و زیارتگاه مردمانست ابن جوزی گوید در هر حال سر و جسد مبارکش در هر مکانی باشد در قلوب و ضمائر ساکن و در اسرار و خواطر قاطن است و قبره فی قلوب من والاه راقم حروف گوید در کتاب احوال حضرت سجاد علیه السلام باین حال اشارت شد و مشهد الرأس عسقلان مشهور است و هم در مسجد ایاصوفیه شام مدفن سر مطهرش مذکور است و بروایتی آنسر مطهر را در عسقلان دفن کردند در کتب لغات فارسی مثل برهان قاطع و غیره در ذیل لفظ ارهنگ بروزن فرهنگ مینویسد ارهنگ نام قصبه ایست از بدخشان و در آن قصبه زیارتگاهی است و مردم آنجا برآن عقیدت هستند که سر مبارک امام حسین علیه السلام در آنجا مدفونست و آنرا ارهنگ حسین هم میگویند در شرح الزیاره شیخ احسائی بعد از تحریر پارهٔ احادیث در ذیل ترجمهٔ وَاَعَزَّکُم بِهُداهُ و اختصکم بِبُرهانِهِ در اینکه سر خاص و علم مخصوص خدای تعالی با ائمه هدی صلوات الله علیهم میباشد و هیچ ملکی مقرب و پیغمبری مرسل و مؤمنی ممتحن حملش را نتوانند نمود و پارهٔ انبیاء عظام مثل حضرت آدم و دیگران در طلب آن برآمدند و دچار بلا شدند و در تحت قبه سید الشهداء ابی عبدالله الحسین صلوات الله علیهم خدا را

به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله بخواندند و توبه ایشان قبول گردید و بثواب جزیل نائل شدند و نیز جماعتی از ملائکه از آن شجره منهیه برگی برگرفتند و از جوار عرش ایزدی مطرود شدند و هفت هزار سال در عرش طواف دادند و مطرود گشتند و هفت هزار سال در بیت المعمور پناهنده شدند و چون بقبر امام حسین علیه السلام پناه بردند در عالمی که قبل از آنست یا بود توبه آنها پذیرفته گردید و این بیانی غریب است امّا از جملات مقام ثار الله بعید نیست چنانکه مدفن پدر بزرگوارش در نجف اشرف حضرت نوح علیه السلام هفتصد سال قبل از واقعه طوفان صندوق مدفن آنحضرت را آماده کرده بود مؤید اینمطلب است و هم چنین راقم حروف در ذیل مجلدات مشکوة الادب و حکایت خلفای بنی فاطمه بمصر بکیفیت این سر مبارک و دفن آن و آداب ایشان در زیارت و تعظیم آن اشارت کرده است و در دولت اسلام بعد از سر مسلم بن عقیل اول سری که بر نیزه نمودند این سر مبارک و سرهای شهدای دیگر میباشد در هر صورت اصح اقوال همانست که آن سر با جسد شریف ملحق شده و در روز چهلم الحاق یافته و بعضی از علما گویند از اینجاست که زیارت اربعین مشروع گردیده است و از این کلام بر نمیآید که باید اهلبیت هم روز اربعین وارد کربلا شده باشند چه احتمال دارد که حضرت سجاد بتنهائی آمده و ملحق فرموده باشد و ممکن است که بعضی از آن گوشهای گردن مبارک را که حجّام اصلاح کرده بود در پهلوی قبر امیر المؤمنین دفن کرده باشد و آنچه بعضی از محققین نوشته و سید مرتضی علیه الرحمة بر اینرأی میباشد همانست که در کربلا با جسد مطهر ملحق شد معلوم باد که معجزات و کراماتی که از این سر مطهر و کلمات و قرائت آیات که از آن بروز کرده و معجزه که از قطره خون شریفش بر ران ابن زیاد ملعون ظهور کرده و آیات و علاماتی که در مواقع عدیده تا کاهی که مدفون شده نمایش گرفته است چون غالب آنرا راقم حروف در کتاب احوال حضرت سجاد سلام الله علیه و طراز المذهب یاد نموده است و در اغلب تواریخ سنی و شیعی و عموم کتب مقاتل مذکور است در اینجا حاجت بتکرار نبود عجب اینست که اکنون که این سالیان دراز بپایان رفته است و در چندین مکان در صفحه جهان مدعی هستند که این سر مبارک در آنجا مدفونست محض شرف انتساب بوجود مسعود حضرت سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه و شان و مقام و منزلت بلند امامت احساس معجزه و کرامات میشود و این هیچ بعید نیست چه اگر در قعر بحار یا شوامخ جبال جهان نیز این نسبت دهند معجزه و کرامات بینند و ما ذلک علی الله بعزیز و نیز مکشوف باد چون احوال اهلبیت اطهار علیهم السلام از هنگام اسیری تا ورود بمدینه طیبه مشروحا و مبسوطا از روی تحقیق و استدلال و تلویح و توضیحی مخصوص در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه و طراز المذهب مرقوم است در اینجا بنگارش حاجت ندید و باینجمله قناعت ورزید

بیان اسامی کسانی که آهنگ اسب تازی بر بدن مبارک حجة خداوند باری علیه السلام نمودند

سبط ابن جوزی گوید عمر بن سعد همچنین فریاد برآورد کیست که بر سینه وی اسب بتازد جماعتی اسب بر سینه و پشت مبارکش براندند و در آنحال نگران شدند که آثار سیاهی بر پشت شریفش نمایانست از اینحال پرسیدند گفتند علت آن اینست که آنحضرت برای فقراء مدینه شب هنگام بر پشت مبارک حمل طعام میفرموده است و در تاریخ [illegible] نیز باینداستان اشارت کرده است و ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین میگوید خولی بن یزید ملعون

سر مبارک

سر مبارک آنحضرترا نزد ابن زیاد برد و آنملعون مردود فرمان کرد تا اسب بر سینه و پشت و پهلو و روی آنحضرت بتازند و بگفته آنملعون رفتار نمودند و اعثم کوفی باینحال اشارت کرده است و در صواعق ابن حجر مسطور است که چون شمر ملعون را بدرگاه مختار آوردند مختار بعلاوه شکنجه که بآنملعون نمود بفرمود تا اسب بر سینه و پشتش بتاختند و درهم شکستند چه آنملعون همین معاملت را با امام حسین علیه السلام بجای آورده بود و مردمان شکر این کردار مختار را بگذاشتند و طبری در تاریخ خود گوید شمر ملعون بعمر بن سعد خبیث گفت عبید الله فرمان کرده است اسب بر بدن برانی لاجرم اسحق بن مرثد و حنش بن حیوة با هیجده تن دیگر از سواران را حکم داد تا اسبها بر آن تن مبارک بتازند تا استخوانها درهم شکست شیخ مفید نیز با این قضیه اشارت فرموده است حمد الله مستوفی نیز در تاریخ گزیده از اینخبر داستانی یاد کرده است و مسعودی در مروج الذهب گوید که اسحق بن حیاة حضرمی و اصحابش بفرمان عمر بن سعد با ینکردار شقاوت آثار اقدام کرده اند یافعی در تاریخ خود و صاحب نور الابصار در کتاب خود و سیوطی در تاریخ خود و ابو اسحق در نور العین باینحکایت اشارت نکرده اند امّا ابن شهر آشوب و ابن اثیر در کامل نوشته اند چنان عمر بن سعد علیه اللعنة آن ندا را در میان لشکر خود برکشید ده تن از آن سواران که از آنجمله اسحق بن حیوة الحضرمی بود که پیراهن امام حسین علیه السلام را بیرون آورده بود و بمرض برص مبتلا گردید بیامدند و آن بدن مبارک را در زیر سم ستور بسپردند و ابن شهر آشوب نام این ده تن را باین ترتیب باز نموده است اسحق الحضرمی هانی بن شبیب الحضرمی و ادلم بن ناعم و اسید بن مالک و حصین بن نمیل طائی و حنش بن مرثد و عمر بن صبیح و رجاء بن منقذ و صالح بن وهب و سالم بن خثیمه و اینجمله اسب بر آن بدن نازنین بتاختند و سید رضی علیه الرحمة شعری چند گفته و باینحال اشارت کرده است و در کتاب عوالم از حکیم بن طفیل و واخط برا از جمله آن ده تن برشمرده است و نام برده است و میگوید این ده نفر مردم مشوم نزد عبید الله شده در نزدش بایستادند اسید بن مالک ملعون که یکی از آن ده تن بود این شعر را که باین معنی نزدیکست بخواند و باز نمود که مائیم آنکسان که سینه و پشت آنحضرترا در زیر سم اسب درهم شکستیم ابن زیاد گفت شما کدام مردم هستید گفتند ما همان کسانیم که اسب بر بدن حسین بتاختیم ابن زیاد حکم داد تا جائزه بس اندک بآنها بدادند و آنگروه لئیم خسر الدنیا و الآخرة بازگردیدند ابو عمرو زاهد گوید در این ده تن نگران بودیم و چون تحقیق کامل کردیم جملگی اولاد زنا بودند و مختار بن ابو عبیده ایشانرا بگرفت و چهار دست و پای ایشانرا با میخ آهنین بر زمین بدوخت آنگاه بفرمود اسب بر روی آنها بتاختند چندانکه جملگی جان بمالک دوزخ سپردند معلوم باد چنانکه اشارت شد گروهی از نویسندگان باین امر موحش اظهار کرده اند و بعضی مانند محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمة در کافی و شیخ بن طریح در منتخب و علامه مجلسی در بحار گفته اند که لشکر عمر سعد در هنگام عصر قرار دادند که بامدادان اسب بر بدن امام علیه السلام بتازند در آنشب شیری بیامد و آن بدن مبارک را محافظت نمود و چون صبحگاه خواستند اسب بتازند آنشیر را بدیدند و بترسیدند و بعمر گفتند در جواب گفت که این داستان را آشکار مدارید و از اندیشه باز شدند صاحب عوالم گوید که خبر کافی که میفرماید شیر بیامد و آن جماعت را ممکن نشد بآن اندیشه برآیند محل اعتماد من است و بعضی از محققین چنانکه صاحب عوالم نیز مینویسد میگوید قول قوی اینست که اینکار را امکان نیافته اند چه در میان ارباب مقاتل این قول مشهور است و امّا آن شعر را که میگویند حضرت سکینه در حالتیکه بیهوش بر روی

چه

جسد مطهر افتاده بود در آن عالم و آن حالت شعری چند از گلوی بریدهٔ آنحضرت بشنید که از آنجمله این است که سیفر باید بعد از آنکه مرا کشتند تنم را در زیر پای اسب نرم کردند میشوید آنقول نمیشود که اسب دوانیده اند چه این اشعار در کتب معتبره و تواریخ و آثار مذکور نیست و صاحب عوالم و این محقق میگویند ممکنست جمع میان هر دو قول نمود باینمعنی که سپاه کفار در آغاز کار اسب بر بدن مبارک آشنا کردند اما در دفعهٔ دیگر که خواستند سخت بتازند و نشان از پیکر و هیکل مبارک نگذارند و متلاشی گردانند آن شیر بیامد و بمجاورت و محافظت پرداخته برای ایشان امکان نیافت اما این سخن محض احتمال است و بعد از آنکه مثل ابن بابویه کسی منکر این مسئله شود و با آن تقدم و علم کافی و صدق حدیث و خبر که او راست ذکری در کتابی مثل کافی که از جملهٔ کتب اربعهٔ اسلام است بحکایت شیر و حفاظت بدن مبارک امام علیه السلام اشارت فرماید از بهر ما کافیست ممکن است گوییم چون ابن زیاد از نخست این امر را کرده عمر بن سعد بعد از شهادت آنحضرت مهیا شده و جمعی را برای انجام این مقصود میشوم آماده ساخت اما ممکن نشد و چون راقم حروف تفصیل شیر را در کتب سابقه خود مرقوم داشته اعادت نکرد

بیان عدد کشتگان لشکر کفار در بیابان
کربت آثار دشت ماریه

از این پیش در شرح احوال شهدای کرام در ذیل شهادت هر یک و مبارزت ایشان بتعداد آنانکه بدست ایشان کشته شدند اشارت شد و در کتب مقاتل و تصانیف بعضی از متقدمین مثل ابن شهرآشوب علیه الرحمة و گروهی از متأخرین بهلاکت جمعی کثیر یاد کرده اند و بعضی از متأخرین نیز در ولی کشتگان چنان اعتقاد کرده اند که جز بر مبالغه نمیتوان حمل کرد زیرا که استعداد اینمقدار مقتول که یکصد و پنجاه هزار بلکه چهار صد هزار برسد باید از چند کرور پیاده و سوار کمتر نباشد چه اگر غیر از این باشد هیچکس بجای نماند کمتر لشکری است که اگر ده یک آن کشته شوند دیگران بتوانند بپایند و اگر ناچار شویم و بگوییم اینمقدار لشکر فراهم شد باید مقام و منزل ایشان و آنجماعتی که باید با این چند لشکر حاضر شوند که آنها نیز جنس این لشکر میشوند و جای چهارپایان و احمال و اثقال ایشان را و آذوغه و علوفه و خیمه گاه ایشان را در آن دشت و آنوقت جهت حضور این لشکرها معدود و برای مردمی معدود و معلوم کرد آنوقت فائدهٔ اجتماع چنین لشکر را دانست که طول و عرض اینچنین جماعتی کمتر از بیست فرسنگ نمیباشد آیا از آن سوار یا پیاده که بیست فرسنگ بمحل جنگ آنهم میدان مقاتلتی که افزون از چند ساعت مدت نداشته است فاصله داشته باشد چه کاری ساخته میشود یا طرف برابر را چگونه با وی امکان تقابل خواهد بود و اسلحه و آذوغه و لوازمات چنین لشکر را هر دولتی که عظیمترین دول روی زمین باشد تا چند مدت میتواند فراهم کند و آنوقت معنی خندق کندن حضرت سیدالشهدا برای چنین جمع بیرون از حد و شمار چه صورت خواهد داشت و با روایت حدیث که در اغلب کتب معتبره نسبت بامام علیه السلام میدهند که در آنروز مقدار جمعیت مردم مخالف با حواشی و اطرافی سی هزار تن کمال یافته چیست و خبری که تمیم بن قحطبهٔ ملعون در حد حضرت ابی عبدالله علیه السلام در هنگام جهاد و مجاهدهٔ آنحضرت چنانکه اشارت شد عرض کرد ای پسر علی این خصومت تا بچند بما فرزندان و خویشان و موالی تو کشته شدند و تو از این پس با دو شمشیر بزنی و با بیست هزار تن جنگ نمائی و امثال این حکایات و روایات که بر همین مقدار دلالت دارد و عقل و عادت نیز بر اینمقدار اشارت مینماید چگونه است و از اینجمله بر افزون این نوع لشکرهای بیحد و شمار مدتهای متمادی میخواهد و مرور ایام و لیالی لازم

تحقیق در مطلب

دارد

دارد چه در آن ایام عموم سلاحهای اهل عالم تیغ و تیر و نیزه و سنگ و چوب بوده است و با اینگونه آلات حربیهٔ ناقصه چندان مقتول و کشته بر زبر کشته نیافتند مثل آلات حربیهٔ این روزگار نیست که بضرب توپ و تفنگ و آلات و ادوات حربیهٔ ناریه و انواع آن در یکساعت جمعی کثیر تلف شوند و بنیانهای استوار نابود شود بالجمله در شمار آنانکه بدست حضرت سیدالشهداء علیه السلام بدمار و هلاک رسیده اند باختلاف سخن کرده اند ابن شهرآشوب و محمد بن ابیطالب و مجلسی در جلاء العیون و جمعی دیگر نوشته اند که آنحضرت پیوسته با آن شجاعت جنگ نمایان میکرد و از کشته های لشکر کفار پشته ها بر پشته ها مینهاد و همی میزد و میکشت تا هزار و نهصد و پنجاه نفر را در سقر مقر داد و ازینجمله سوای آنان بودند که بدست مبارکش زخمدار شده بودند و از این پس در باب بیان شجاعت آنحضرت بعقیدهٔ مجلسی در شمار آنانکه از لشکر کفار کشته شده اند اشارت میشود و در اینموقع بود که عمر بن سعد فرمان داد تا آنحضرت را به تیر باران در سپارند و در محن الابرار از مسعودی روایت کرده است که آنحضرت هزار و هشتصد تن از اشقیا را به بئس المهاد بفرستاد و اینخبر که از مسعودی مرویست بر خلاف آنست که در مروج الذهب چنانکه اشارت میرود مذکور است و در کشف الغمه و تاریخ الفتوح اعثم کوفی و تاریخ طبری و حافظ ابرو و جامع رشیدی و ارشاد مفید و تاریخ ابن اثیر و امثال این کتب معتبره بکثرت شجاعت و ثبات [illegible] و بسیاری مقتولین آنحضرت اشارت کرده اند و در منتخب میگوید آنحضرت جنگ بداد تا چند هزار تن از آنمردم را بکشت و بروایتی که از ابن بابویه در جلاء العیون مرویست ده هزار نفر بدست آنحضرت مقر در سقر آوردند و صاحب روضة الشهدا میگوید آنحضرت دوازده هزار تن را در جهنم مسکن داد و نیز از ابومخنف مرویست که عدد کشتگان آنحضرت از ده هزار تن افزون بودند و آن لشکر چندان بسیار بودند که از اینمقدار نقصی در آنها پدیدار نبود بالجمله در عموم نویسندگان کسی نیست که بکثرت مقتولین و مجروحین آنحضرت اشارت ننموده باشد و مسعودی در مروج الذهب میگوید عدد کشتگان لشکر ابن سعد هشتاد و هشت بودند اما این روایت محل اعتنا نیست چه بر خلاف این نیز از مسعودی روایت رسیده است و از این پس در ذیل بیان شجاعت امام علیه السلام مذکور میشود و در تاریخ گزیده میگوید در اینجنگ از لشکر عمر صد و هشتاد تن کشته شده اند و از شیعه تنها زین العابدین ماند بود و ابو اسحق اسفراینی در کتاب نور العین بر خلاف عموم نگارندگان میرود و محاربت آنحضرت را بدو روز تصریح مینماید و ممکن است اگر اینخبر مقرون بصحت باشد یکنوبت در روز تاسوعا باتفاق حضرت عباس علیهما السلام محاربت ورزیده باشند و یکنوبت بتنهائی در روز عاشورا بالجمله مینویسد آنحضرت بهر سوی میتاخت و لشکرها را مانند گیاه زمین میدروید و ایشان را در زیر سم اسبها بهلاکت و دمار میرسانید تا روز از نیمه بگذشت و آنحضرت بخیمه بازگشت و خون از جراحات بدن مبارکش میگذشت و لشکر ابن سعد شمار آنکسان را که از ایشان در آنروز بقتل رسیده بودند نمودند هزار و پانصد و بیست تن برآمد و بیم و رعب آنحضرت در دل ایشان بنشست و امام حسین علیه السلام در آن شب با شدت عطش بپایان آورد و چون روز دیگر آفتاب سر بر کشید بر آنقوم حمله ور شد و چنانکه مذکور شد بشرغه در آمد و از آنپس مانند شیر غضبان و ببر بیان بر آنقوم هجوم بتاخت و آنگروه نیز با تیر و نیزه و شمشیر حمله آوردند و آنحضرت جنگ بداد تا هزار و ششصد تن را در میدان هلاک بخاک انداخت اما در امالی صدوق چنان

مینماید

مینماید که آنحضرت بدون مبارزت یک زخم بر حلقوم مبارکش رسید و درگذشت امّا در مجلس دیگر مینویسد جراحاتی که بر بدن مبارکش رسید چنین و چنان بود و سبط ابن جوزی میگوید بعد از آنکه آنحضرت نماز خوف بگذاشت خوابکی سبک نمود و بیدار شد و همی فرمود در اینساعت جدّ خود رسولخدای صلی الله علیه و آله را بخواب دیدم و آنحضرت میفرمود ای پسرک من صبوری کن در اینساعت بسوی ما میآئی و شمر ملعون صیحه برزد چه انتظار میبرید بروی حمله کنید و آنقوم حمله آوردند و آنحضرت سراویلی تنگ پوشید و آنقوم حمله کردند و امام علیه السلام را چنانکه رقم گردید شهید ساختند و از اینخبر میرسد که شهادت آنحضرت بعد از ظهر بوده است بالجمله ابن جوزی میگوید چهار هزار پیاده و سواره بحرب آنحضرت بیامدند و از این پیش در ذیل تعداد لشکر ابن زیاد و اصحّ اخبار اشارت شد و سبط ابن جوزی در اینروایت از روی انصاف میرود در اینکه آنحضرت در وقعه یوم الطف جنگی سخت بداده و شجاعتی نامدار آشکار ساخته و جمعی کثیر را مقتول و مجروح انداخته و کل تعجّب آنمردم و تذکره اهل روزگار گردیده است جای سخن نیست و بهمین جهة خشم و کینه آنحضرت را در دلها افزوده گردند و در شهید نمودن آنحضرت آنگونه صدمات وارد آوردند که نگارش آن نمیتوان بتصریح کرد چه اختلاف کتب اخبار بسیار است و الله اعلم

اما بر حقیقة امر

بیان شجاعت و معنی آن و ظهور شجاعت
حضرت سیّد الشهداء علیه السلام در روز عاشوراء

چنانکه بعضی از محققین نوشته اند بر خداوند عالم که خالق تمام مخلوق است و جلّ است که هر حیوانیرا که بیافریند بخصوص انسانرا که اشرف افراد حیوانست دو قوه عطا فرماید تا موجب بقای آن گردد یکی قوه ایست که با آن جلب منفعت کند و آنقوه برای تحصیل مأکولات و مشروبات و ملبوسات و مسکونات و آنچه باید و شاید محرک شود و اینقوه را قوه شهویه خوانند دوم قوه ایست که بواسطه آن دفع زیان و ضرر از خود نماید چون دفع مطلق دشمن کردن و احتراز نمودن از آنچیزها که بجسم یا بروح یا مال زیان برساند و اینرا قوه غضبیه نامند و چون این دو قوه را دارا باشد ناچار است که قوه ثالثه داشته باشد که بوجود آن ادراک نفع و ضرر را نماید و تمیز سود را از زیان بدهد و اگر اینقوه نباشد قوه شهویه و غضبیه لغو خواهد بود از نیروی خداوند تعالی این قوه را نیز که قوه مدرکه خوانند و اسباب امتیاز خیر از شر و نفع از ضرر میباشد بایشان عنایت کرد و این قوای ثلاثه هر یک بر سه قسم منقسم میشوند زیرا که قوه شهویه یا بسر حدّ اعتدالست یا در مقام افراط است یا در مقام تفریط اینست که قوه شهویه بسیار کم باشد و آنرا جمود گویند یا افراط آنست که در نهایت شدت باشد و آنرا شره خوانند و اعتدال آنست که در حدّ وسط باشد نه در مقام افراط و نه در اندازه تفریط بلکه بحال اعتدال باشد و اینرا عفت نامند و در قوه غضبیه همین تقسیم میرود اگر باندازه افراط باشد چنانکه یکتن در حال غضب خود را در میان بیست هزار لشکر افکند همانا اینرا تهوّر نامند و اگر در مقام تفریط و نقصان باشد آنرا جبن گویند و اگر ما بین این دو صفت باشد آنرا شجاعت نامند و قوه مدرکه نیز سه درجه دارد اگر زیاده از اندازه باشد آنرا جربزه خوانند و اگر در حال نقصان باشد آنرا ابله گویند و اگر در اندازه وسط باشد و مقام اعتدال باشد حکمت خوانند و حدّ اعتدال در این امور در جمیع شرایع مأمور به است و پیغمبر خدا برای ارشاد خلایق در تمام افعال و صفات

و حرکات و سکنات باعتدال مبعوث شده است و همین حال بصراط المستقیم تعبیر رفته است امّا باید دانست که این قوی و سایر قوای ظاهریه و باطنیه در نفوس بشر متفاوتست چنانکه در نفوس جمادیه و نباتیه و حیوانات غیر ناطقه نیز بحسب ارواح ایشان متفاوت میباشد پس تواند بود که صفتی در یک زمره مخلوقی چون دیده شود بحدّ افراطش خوانند امّا در نفسی دیگر که از وی برتر است اگر چه بآندرجه ظاهر شود در حکم اعتدال باشد مثلا اگر شخصی زورآور و تنومند و جنگ دیده و حرب کرده در مقام مبارزتی خود را بر فوجی لشکر بزند نسبت بقدرت و استطاعت او بر افراط حمل نمیشود لکن اگر شخصی که از وی فرودتر است و آنقدرت و قوت که او را بود در وی نیست اینحرکت را نماید در حکم افراط باشد و مقام تهوّر گیرد و او را متهوّر خوانند و باین صفت غیر ممدوح موصوف دارند پس آن مصافی را که شیر ژیان باز میآید اگر روبه کسلان بخواهد درنوردد در حق او ممدوح نیست مثلا اگر رستم زال خویشتن را در میان صف ابطال افکند از شجاعتش تمجید نمایند و اگر زالی کهن سال چنان رفتار کند از تهوّرش مذمّت فرمایند و بحسب ترتیب مقداری که در نفوس بشریه و ارواح ایشان داده اند معلوم کرده اند که شجاعت و عفت و حکمت ائمه ما صلوات الله علیهم از همه مردمان بیشتر است چه افعالی که از این وجودات شریفه ظاهر میشود فوق درجه و استطاعت سایر مردم است و افعال خدائیست و ایشان مظاهر پاک خداوند تعالی آب و خاک هستند و اصل خلقت ایشان از صفوت طینت نورانیه است و با اینکه خلاف کرده اند که مزاج معتدل در عالم باشد یعنی همه عناصر در آن بالسویه باشد چه هر یک ضد دیگری است و در هیچکس ممکن نیست شیخ بهائی اعلی الله مقامه بر آن عقیدت رفته است که مزاج مبارک حضرت حجّت مرتبت معتدل حقیقی است و جماعتی از حکما را که عقیدت بر آن رفته که مزاج معتدل حقیقی را محالست که دست فنا بر دامان دولتش برسد میگویند که مزاج مبارکش قریب باعتدالست که اعدل امزجه اهل روزگار است پس باید شجاعت ایشان و سایر اوصاف حمیده و قوای مبارکه ایشان بر سایر مخلوق برتری داشته باشد چه خلقت ایشان و اخلاط و ارواح و عناصر ایشان بر تمامت مخلوق تفوّق دارد پس با این بیان اگر امام حسین سلام الله علیه در جنگ روز عاشوراء جمعی کثیر را بقتل رساند با آن شجاعت که خدای در وی نهاده بعید نیست یا اگر خویشتن را بر بیست هزار تن یا دو هزار تن بزند بالنسبه بشجاعت و بسالت وجود مبارک او بعید نیست چه مثل آنست که یکنفر شجاعی دلیر خود را بر بیست تن یا بیشتر بزند و این کردار را تهوّر نباید شمرد و از این بر افزون آنحضرت خود را بهر حالت مقتول میدانست چنانکه مکرّر میفرمود اگر بسوراخهای حیوانات گریزم بنی امیه مرا میکشند و از اینجاست که یزید ملعون چندتن مردم جنگی را در لباس مردم حاج با اسلحه پنهان در زیر جامه خود شان بمکه فرستاد تا آنحضرت را در هر کجا ببینند شهید نمایند از اینرو علاجی جز جنگ نبود و از اینجمله برافزون تقدیر خدای بر شهادت آنحضرت رفته و حکم قضا با آن پیوسته بود و چون آنحضرت دارای اینگونه مزاج و روح و صفات است هیچ استبعاد ندارد که آنهمه زخم و جراحت بر بدن مبارکش رسیده و آنهمه خون که بیرون از اندازه و طاقت دیگر ابدانست از تن شریفش رفته باشد و جمعی کثیر را نیز بقتل رسانیده باشد و اینجمله بقوه بشری باشد لکن بقوه بشریه که از سنخ حضرت باشد مثل انبیاء و اوصیاء و اولیای عظام علیهم السلام و امام حسین علیه السلام در ایام حرب صفین و پراکندن سپاه معویه را از کنار شریعه

شجاعتی بزرگ بنمود چنانکه در اینکتاب نیز اشارت شد و در کربلا یزید ابطحی را که از دلیران روزگار بیادگار داشت در آنحال که باکمال جلادت سواره بر آنحضرت بتاخت بیکضرب شمشیر دو نیمه ساخت و این از اعاجیب قضایای شجاعتست که دو نفر در حال تاخت اسب بهم برسند و یکی آن یک را بر دو نیمه کرداند و تمام لشکر از دیدار آن کردار عجیب در حیرت و هراس افتادند و ابن حجر گوید آنحضرت با هشتاد و چند نفر در برابر بیست هزار لشکر در کمال ثبات و قدرت و جلادت بایستاد و باکمال شجاعت جنگ داد و آنجماعت با آنجمعیت اگر در میان آنحضرت و آب حایل نمیشدند نمیتوانستند بروی دست یابند چه امام علیه السلام شجاعی دلیر و صفدری شیرگیر بود که هرگز از جای نمیشد و مانند کوه آهن و فولاد میایستاد و از شدت عطش سه روزه که بر آنحضرت و یارانش دست داد دشمن چیره گشت و علی بن عیسی اربلی و محمد بن طلحه شافعی در کشف الغمه و مطالب السؤل شرحی مفصل و مبسوط در عنوان معنی شجاعت و نهایت شجاعت و کمال بسالت حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه مینویسد و میگوید در آنحال که آنحضرترا برای بیعت و امامت خود دعوت کردند امام بدانسوی روی کرد و بآن اراضی درآمد ناگاه خلاف عهد کردند و بمحاربت آنحضرت برآمدند نخوت هاشمیه و نفس ابیه و مقام عالی و رتبت متعالی و عظمت و جلالت و بزرگی و بزرگواری آنحضرت کار خویش بنمود و مسؤل یزید و ابن زیاد و پسر سعد را الغو شمرد و با اصحاب قلیل خود در برابر انجمع کثیر بایستاد و حمیت هاشمیه را آبنها بچشانید و هیچیک از بنی هاشم کشته نشد تا گاهی که جمیعشان مقتول و مجروح داشت و گروهی بسیار از لشکر ابن زیاد را به بئس المهاد بفرستاد و شعار ننگ و عار را تا پایان روزگار بر ایشان بگذاشتند و آنحضرت بنفس نفیس خویشتن یکه و تنها با گروه اعداء مبارزت فرمود و جمعی کثیر را از ایشان بکشت صاحب کشف الغمه میگوید شجاعت حسین علیه السلام ضرب المثل فریقین گردید و صبر و شکیبائی آنحضرت از تمامت خلق برتر بود و اهل جهان از مقدار آن عاجز ماندند و مقام آنحضرت در مقابله این گروه فاجر با مقام جدش رسولخدای صلی الله علیه وآله در جنگ بدر معادل بود و از اینست که در خبر است که رسولخدای صلی الله علیه وآله فرمود جرئت و شجاعت خود را بحسین دادم و از این بود که مردمان بعد از وقعه طف آنچه از شجاعت آنحضرت دیدند که شجاعت شجاعان عالم حتی امیرالمؤمنین علیه السلام را از یاد بردند و همچنین شجاعت امام حسین و اولاد و اصحاب آنحضرت علیهم السلام را باز میگفتند و داستان سابق را فراموش کردند و هیچ از آن برتر نیست که شمر ملعون با آنجلادت و تهور و جسارت که داشت از کمال شجاعت و قوت قلب و توانائی و علم و شکیبائی آنحضرت با عمر بن سعد خبیث حدیث نمود و نیز با یکی از آن لشکر ملامت کردند تا چرا با پسر پیغمبر و اصحابش جنگ نمودند گفت اگر بودید و حال ما را در دست آن شیران شکاری میدیدید که چگونه تیغ در ما نهادند و چون برگ درخت خزان یافته در آن صحرا بریختند و جمعی قلیل با چنان گروهی کثیر بدانگونه مردانه و دلیر بگذرانیدند و داوه نفس بر همه بریدند میدانستند که هیچ چاره جز جنگ کردن و از گزند تیغ و تیر ایشان نداشتیم و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آنحضرت را در شمار اباة ضیم میشارد و این مردمی معدود هستند که در جهان بیایند و هرگز قبول ذلت نکردند و جان بر سر آن نهادند چنانکه در فقرات زیارت قائمیه عباراتی مخصوص در باب شجاعت و قوت قلب و ثبات و صبر و مبارزات آنحضرت وارد است و میفرماید بشمشیر ذوالفقار مانند علی مختار جلادت ورزیدی

واما آنانکه مثل مسعودی شماره کشتگانرا که از لشکر ابن زیاد بوده اند هشتاد و هشت تن شمرده اند محل اعتماد نمیشاید گرفت یا از سهو کاتب باید شمرد چنانکه در نسخه خطی قدیم که نزد راقم حروف حاضر است و اینکتاب را در شهر رجب سال یکهزار و هشتاد و پنج هجری در نجف اشرف بخط کاتب استنساخ کرده اند و تاکنون که شهر رمضان المبارک سال یکهزار و سیصد و بیستم هجری است دویست و سی و پنج سال است از قلم کاتب بیرون آمده نوشته است شمار آنانکه از لشکر ابن سعد در حرب حسین علیه السلام کشته شدند سی و هشت هزار نفر بودند و باینصورت ممکن است که در نسخ مسعودی که بطبع رسیده است سهوی از قلم کاتب رفته باشد چنانکه در بحارالانوار نیز بخبر مسعودی اشارت شده است و عدد کشتگان اصحاب عمر بن سعد را هشتاد و هشت تن شمرده اند اما مترجم این جلد عاشر در محن الابرار مینویسد بعضی از افاضل عبارت مسعودیرا در کتاب مروج الذهب در باب عدد مقتولین لشکر کفار هشت هزار و هشتاد تن نقل کرده است و اینمقدار نزدیک بعقل و نقلست وگرنه کلام مسعودی با عبارت و تشخیص هیچ کتاب متقنی موافق نمیآید خواه از علمای عامه خواه خاصه زیرا که مانند مجلسی اعلی الله مقامه که در فن تواریخ و آثار سرآمد ابنای روزگار است بعد از تفحص کامل و اجتهاد تام عدد آنانرا که از لشکر کفار بقتل رسیده است دوازده هزار و یکصد و شصت تن مذکور داشته و این سوای آنجماعتی هستند که در جنگ مغلوبه و در مبارزت اصحاب آنحضرت جانب نیران گرفته اند و با اینحال باید افزون از یک نیمه آن لشکر بجهنم وصول یافته باشند و میگوید از خود مسعودی روایت شده است که آنحضرت هشتصد تن را بقتل رسانید و خدای بحقیقت حال اعلم است با جمله گویا مقصود از هشتاد و هشت تن امرا و رؤسای لشکر باشند و آنکه از مقتل کبیر ابی مخنف عدد کشتگانرا بر دویست هزار مینویسند آنهم مبالغه است و دلیل بر کثرت مقتولین است و نیز در ینابیع المودة و بعضی کتب دیگر مرقوم است که مختار بن ابی عبید شش هزار تن از آن لشکر را که با حسین قتال دادند بکشت و با این اختلاف اخبار بر هیچ خبری حکم صریح نمیتوان کرد همینقدر آنچه میتوان گفت اینست که لشکری که در کربلا با حواشی خود حاضر شدند سی هزار تن بودند و جمعی کثیر از آنجماعت بدست بنی هاشم و امام علیه السلام و اصحاب آنحضرت کشته شدند و اگر آب را از ایشان باز نمیداشتند نمیتوانستند بر ایشان چیره گردند و شجاعت و جلادت و جرئت و صبر و تحمل و قوت قلبی از آنحضرت و کسان آنحضرت ظاهر شد که در هیچ عهدی از هیچ قومی شجاع و دلیر بروز نکرده و نخواهد کرد صلی الله علیه وآله ولعنة الله علی اعدائه

بیان ترجمهٔ بعضی از فقرات زیارت قائمیه که بمطالب مسطوره اشارت دارد

در اینمقام مناسب چنانست که پارهٔ از فقرات زیارت قائمیه که مؤید مطالب مسطوره است ترجمه شود و در اینجا بآنچه محل حاجتست اشارت میرود و رعایت ترتیب نمیشود در کتب احادیث و اخبار از شیخ مفید و شیخ جلیل شیخ محمد بن المشهدی مرویست که فرمودند از ناحیه شریفه مقدسه حضرت صاحب الامر علیه السلام زیارتی بسوی بعضی از نواب آنحضرت بیرون آمده است که اولش این و ترجمه اش چنین است سلام باد بر حسینی که نفس مقدس طاهر شریف جان عزیزش را در راه رضای خدا ببخشید سلام بر کسی باد که در پنهان و آشکارا پیوسته با طاعت خداوند تعالی بگذرانید سلام بر کسی باد که خداوند عزوجل در تربت پاک او برای هر درد و مرضی شفا مقرر داشت سلام بر کسی باد که در زیر گنبد قبر مطهرش دعای هر حاجتمندی مستجاب میشود سلام بر وجود مبارکی باد که بدان همایونش بخون خود آغشته

خیمه‌های او غارت گشته است سلام بر پنجمین اصحاب کسا، و بر غریب غربا، و بر شهید شهداء و بر کشته شده بدست فرزندان زنا و بر ساکن کربلا و مدفون ارض نینوا باد سلام بر کسی باد که فرشتگان آسمان بروی گریستند سلام خدا بر گریبانهای خون آلود و بر لبهائی که از تشنگی خشک و پژمرده شده بودند و بر جانهائی که از جور دشمنان مستأصل و هلاک شدند سلام خدا بر ارواحی باد که بشمشیر فاجران از بدن رها بوده و جدا گشتند سلام خدا بر اجساد عاریه و اجسام سکون یافته بواسطه مرگ باد سلام خدا بر خونهای روان و اعضای پاره پاره باد سلام خدا بر سرهائی باد که بر نیزه‌ها برافراخته شدند و سلام خدا بر آن زنها باد که از پرده‌ها بیرون شدند و بدست دشمنان اسیر آمدند سلام خدا بر فرزند رشیدش علی کبیر و بر فرزند شهیدش علی شیرخوره صغیر باد سلام خدا بر بدنهائی که جامه‌های آنها را بغارت بردند سلام خدا بر عترت و خویشان نزدیک و بر جسمهائی که در بیابانها بر روی خاک افتادند و بر کسانیکه از وطن آواره شدند و بر کسانیکه در زیر خاک بیکفن مدفون گشتند سلام خدا بر سرهائی که از بدنها جدا شدند سلام خدا بر کسی باد که در راه رضای خدا بر مصیبتها و بلاها صبر و تحمل نمودند سلام خدا بر مظلومی باد که بی یار و یاور بود سلام خدا بر کسی باد که بخون زخم خود غسل داده شد سلام خدا بر کسی باد که جرعه ناگوار مرگ را از کامهای نیزه‌ها بنوشید سلام خدا بر کسی باد که در حقش ستم کردند و ریختن خون و غارت مال و هتک حرمت او را روا شمردند سلام خدا بر کسی باد که در میان مردم روزگار سرش را از تن بریدند سلام خدا بر کسی باد که مردم بادیه و دهات او را دفن نمودند سلام خدا بر کسی باد که رگ دل مبارکش را با تیر جفا بریدند سلام خدا بر کسی باد که بدون یار و یاور حامی دین خدا و پیغمبر گردید و تنها و بیکس با دشمنان دین جهاد داد سلام خدا بر آن ریشی باد که بخون رنگین شد و بر آن سر باد که بر نیزه افراخته شد سلام خدا بر آن خد و گونه باد که بر روی خاک گرم بیفتاده بود سلام خدا بر بدنی باد که غارت و عریان شد سلام خدا بر آن دندانی باد که چوب بر آن زدند سلام خدا بر آن سر باد که بر نیزه افراخته شد همانا چون جور و ستم بازوی خود را بنمود و بلند نمود و نیرومند شد و ظلم پرده تاریکی را بر صفحه زمین برکشید و ضلالت و گمراهی تابعان خود را بترویج خود خواندن گرفت و تو در آنحال در حرم جد بزرگوارت ساکن و مقیم بودی و از افعال و اعمال ظالمان دوری میگزیدی و کناری میگرفتی و پیوسته در محراب عبادت خویش ملازمت داشتی و از لذائذ دنیویه و شهوات نفسانیه بر کنار بودی و ذیل عصمت و طهارت را بلوث لذائذ و شهوات آلوده نمیفرمودی و مناهی را ناخوش داشتی و بحسب تکلیف قدرت و طاقت خود بدل و زبان اظهار کراهت و نهی از منکر داشتی تا گاهی که علم ربانی تو اقتضا نمود که در ظاهر و آشکارا نهی از منکر فرمائی و ترا لازم و واجب افتاد که با فاجران جهاد ورزی پس بمحض جهاد ورزیدن با جماعت کفار با فرزندان و اهلبیت و شیعیان خود بیرون رفتی و زحمتها و مشقتها از روی حق و بینه و برهان بر خویش برنهادی و گروه ستمکاران را بحکمت بالغه و نصایح کافیه و مواعظ حسنه پند و نصیحت دادی و ایشان را باقامه حدود و طاعت معبود امر فرمودی و از خباثت و طغیان نهی نمودی آن ستمکاران از روی ظلم و عدوان با تو مواجهت و مقابلت پرداختند و چون شرط موعظت و اتمام حجت و برهان را بگذاشتی در راه رضای خداوند عالمیان با آن ظالمان جهاد ورزیدی و عهد و پیمان و بیعت ترا بشکستند و در حق تو خداوند و جد بزرگوارت را بر خودشان خشمناک گردانیدند و بکارزار تو مبادرت گرفتند و شیوه ظلم و دشمنی را پیشنهاد خود ساختند و دامان خصومت را بر کمر بر زدند و تو بر طعن نیزه و ضرب شمشیر شکیبائی گرفتی و ثابت قدم ماندی و لشکر کفار را در هم شکستی و بنیروی شمشیر شرربار انجمن ایشان را پراکنده فرمودی و استخوان ایشان را مانند آرد خورد ساختی

و بدون

و بدون هیچ باک و واهمه در میدان کارزار با گروه فجار اشرار بشمشیر ذوالفقار مانند علی مختار شجاعت بکار آوردی و چون لشکر شقاوت اثر ترا با قلب آسوده و دل آرام و بی خوف و ترس و شجاع و دلیر یافتند و هرگز در تو نشان ترس و واهمه نیافتند بکار مکر و خدیعت پرداختند و غوائل مکاید و مکر خود را از بهر تو مهیا ساختند و دام تزویر و حیله و مکیدت را در کارزار تو بیفکندند و از روی مکر و شرارت بمقاتلت تو پرداختند و از راه مردی و مردانگی و جوانمردی و فتوت با تو مقاتلت نکردند و بنامردی یاوران ترا بقتل رسانیدند و تو بر این جمله بلاها و مصائب در راه رضای خدا صبوری گزیدی و بتنهائی شر ایشان را از زنان و فرزندان خود دفع نمودی تا گاهی که بزخمهای کاری افزون از شماره از فراز اسب بر زمین آمدی و با تن زخمدار بر روی خاک افتادی و اسبهای لشکر کفار بدن نازنینت را با سم خود در زیر لگد میسپردند و گروه طاغیان با شمشیر بران بر فراز سرت بایستادند و گاهی بر تو زخم زدند و پیشانی مبارکت را عرق مرگ فرو گرفت و هر دو جانب تو بسبب مرگ گاهی پیچیده میشدند و گاهی گشوده میگردیدند در آنحالت بگوشه چشم خود بخیمه‌های خود نظر میفرمودی با اینکه بعلت زخمهای بسیار از مراعات فرزندان و اهلبیت بر جان خود مشغول بودی و اسب تو در آن هنگام رمیدن گرفت و با شیهه و آوای بلند و چشم گریان همهمه کنان بسوی خیمه‌های زنان روان شد و چون زنان حرم اسب بی صاحب ترا بدیدند و زینش را در زیر شکمش پیچیده و سرازیر یافتند بی اختیار از پرده‌های خود بیرون آمدند موی سر خود را بر روی خود پریشان کردند و بر صورت خود لطمه‌ها میزدند و آشکار شدند و واویلا و ناله و فریاد مینمودند و بعد از عزت خوار و ذلیل شدند و بقتلگاه تو شتابان گشتند در آنحال که شمر بر روی سینه تو بلند شده و شمشیر بر گلویت فرو برده و ریش مبارکت را بدست برگرفته و بشمشیر فولاد تیز هندی آهن ترا ذبح مینمود حواس و اعضای تو بسبب مرگ ساکن بودند و نفس تو پنهان و خفی شد و سر انورت بر بالای نیزه بلند گشت و از اینکلمه چنان میرسد که موافق بعضی روایات آنحضرت بهمان نیزه سنان بن انس و بیرون کشیدن آن بیروان شد و از آن پس شمر ملعون سر مبارکش را ببرید با جمله پیغمبر زادگان اهلبیت و عیال ترا اسیر نمودند و دستهای ایشان را در بالای قتب شتران بزنجیر بستند و روی ایشان را حرارت هنگام زوال و عصر میسوزانید و ایشان را در بیابانها میگردانیدند در آنحال که دست ایشان را بزنجیر کین بگردن بسته در بازارها میگردانیدند همانا در این لخت عبارات زیارت قائمیه اغلب مصائب و حالات آنحضرت و اهل بیت آنحضرت صلوات الله علیهم مکشوف و مراتب شجاعت آنحضرت مشهود و معلوم میشود

بیان تاریخ شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام و واقعه هایله عاشورا و روز و ماه و سال آن

در روز و ساعت و سال حتی ماه شهادت آنحضرت سلام الله علیه اختلاف بسیار است و گزیری از آن نیست که اغلب روایات کتب معتبره مذکور شود تا آنچه مختار است معلوم گردد و در عوالم مسطور است که محمد بن ابیطالب میگوید امام حسین علیه السلام باتفاق روایات در روز عاشورا که دهم شهر محرم الحرام بسال شصت و یکم هجری است شهید گردید و ابو اسحق اسفراینی شهادت آنحضرت را روز دوشنبه دهم محرم الحرام مینویسد و ابن شهر آشوب علیه الرحمة مینویسد آنحضرت در روز عاشورا که روز شنبه دهم محرم الحرام قبل از زوال و بقولی روز جمعه بعد از نماز ظهر و بقولی در روز دوشنبه در طف کربلا ما بین نینوا و غاضریه که از قرای زمین عراق است در سال شصتم هجری و بعد از این

سفرایه

میفرماید بعضی گفته اند در سال شصت ویکم هجری شهید شد و در این روایت روز شنبه دهم محرم الحرام در ساعت
قبل از زوال سال شصتم هجری ترجیح میباید و در ضمن روایتی که از حضرت صادق علیه السلام مأثور است و مذکور
گردیده شهادت آنحضرت در سال شصتم هجری بوده است و صاحب عوالم نیز باین روایت اشارت کرده است
حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده میگوید شهادت آنحضرت در عاشر محرم سال شصت ویکم هجری در کربلا روی داد
و در آنوقت زین العابدین چهارده سال داشت و این روایت مخالف دیگر روایاتست زیرا که مینویسد ولادت امام
زین العابدین علیه السلام روز دوشنبه نهم شهر شعبان سال چهل وششم هجری در مدینه بود شعرانی در طبقات میگوید
شهادت آنحضرت روز جمعه عاشورا در محرم سال شصت ویکم هجری روی داد و ابن اثیر شهادت آنحضرترا در روز جمعه
دهم محرم سال شصت ویکم رقم کرده است در تذکرة الائمه نیز در همین تاریخ در روز نوشته است در کتاب ینابیع المودة
و ابومخنف در همین روز و همین تاریخ مذکور شده است و در اعلام الوری روز شنبه و دوشنبه و جمعه دهم محرم الحرام
سال شصت ویکم هجری اشارت شده است و از خبر سیوطی در تاریخ الخلفا نیز معلوم میشود که شهادت آنحضرت
در سال شصت ویکم روی داده چه وفات معویه را در شهر رجب سال شصتم تصریح میکند و در تاریخ گزیده بعاشورا
همین سال اشارت میرود و ابن حجر در صواعق نیز باین تاریخ عنایت دارد و در عقد الفرید روز جمعه عاشورا
سال شصت ویکم را مذکور میدارد و در تاریخ الخمیس روز جمعه دهم محرم الحرام سال شصتم هجری را در شهادت آنحضرت
اختیار میکند دمیری در سال شصتم هجری در روز دهم محرم در کتاب حیوة الحیوان تصریح مینماید ابوحنیفه در کتاب
اخبار الطوال نیز بهمین سال شصتم هجری نظر دارد مسعودی نیز در کتاب مروج الذهب بر دهم محرم الحرام سال
شصتم هجری تصریح مینماید اما غریب اینست که مینویسد وفات معویه در سال شصت ویکم در ماه رجب رویداد و
باینصورت باید شهادت حضرت امام حسین علیه السلام در سال شصت ودوم باشد و این تاریخ مخالف جمیع
تواریخ است و نیز در مدت سلطنت یزید ملعون مینویسد که در چهاردهم شهر صفر سال شصت وچهارم هجری هلاک شد
و سه سال و هشت ماه الا هشت روز سلطنت کرد و اگر بدایت سلطنت یزید در سال شصت ویکم هجری باشد در
ابتدای سال شصت وچهارم بهلاک رسیده باشد اینمقدار سلطنت نخواهد داشت بلکه دو سال و چند ماه خورده
بود طبری در تاریخ خود در سال شصت ویک نوشته است و در کتاب کافی در دهم محرم سال شصت ویکم مرقوم فرموده
و در کتاب نور الابصار روز جمعه دهم شهر محرم سال شصت ویکم هجری گذارش رفته است و سبط ابن جوزی در کتاب
تذکره خود میگوید شهادت آنحضرت در روز جمعه عاشورا مابین ظهر و عصر در سال شصت ویکم رویداد چه آنحضرت با
اصحاب خود نماز خوف بگذاشت و میگوید بعضی روز شنبه دهم محرم سال مذکور دانسته اند و محمد بن طلحه در کتاب
مطالب السؤال شهادت آنحضرترا در روز جمعه عاشورا محرم سال شصت ویکم مینویسد یافعی در تاریخ مرآة الجنان
میگوید شهادت آنحضرت در سال شصت ویکم هجری رویداد و جمیع نویسندگان اتفاق دارند که این قضیه هایله
در روز دهم محرم الحرام بوده است اما اختلاف در آنروز نموده اند بعضی جمعه و بعضی شنبه و بعضی یکشنبه گفته اند اما
صحیح تر روز جمعه است و شیخ مفید در ارشاد شهادت آنحضرت را روز جمعه دهم محرم الحرام سال شصت ویکم
میداند اعثم کوفی نیز شهادت امام حسین علیه السلام را در دهم شهر محرم سال شصت ویکم مینویسد و ابن حجر

نیز در فصول المهمه روز جمعه دهم محرم سال شصت ویکم میداند لکن در ذیل ولادت حضرت امام محمد باقر علیه السلام
تولد آنحضرت در سیم شهر صفر سال پنجاه وهفتم هجری سه سال قبل از شهادت جد بزرگوارش امام حسین صلوات الله علیه
رویداده است و این تاریخ چون در ابتدای سال مذکور است حتم مینماید که شهادت آنحضرت در سال شصتم رویداده است
و این خبری که در جلد دوم تفسیر منهج الصادقین در ذیل سورهٔ مبارکه مریم علیها السلام و تفسیر آیهٔ شریفه فخلف من بعدهم
خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا پس در رسیدند از پس ایشان بازماندگان طالح غیر صالحی
که نماز را ترک نمودند و آرزوهای نفسانی را از خوردن خمر و مسکرات و قمار باختن و در اسب ملاهی تاختن و قتل نفس محرمه را
نمودن و امثال آن متابعت نمودند زود باشد که بمکافات اعمال و مجازات اعمال خود گرفتار آیند مینویسد از رسول خدای
صلی الله علیه وآله مرویست که اینجماعت که اضاعهٔ صلوة نمایند پس از شصت سال از هجرت بیرون پدیدار آیند و اینکلام مبارک
خبر از غیب میدهد چه در سال شصتم هجری سید الشهدا و اولاد و اقارب و اصحاب آنحضرت که اقامت نماز و ایتاء زکوة
و سایر اوامر خدای بوجود ایشان بود و خود آنحضرت اصل و عین نماز و اصول و فروعست چون شهید گردد تمام اینها
کشته و متروک شده اند و یزید پلید و یاران او که عین کفر و آیت ضلالت و متولد بیع و اعمال ناشایست بودند اسباب ترک
موجبات نماز و سایر فرایض و واجبات شدند لاجرم تصریح میشود که شهادت آنحضرت که اسباب اضاعه بلکه اماتهٔ نماز است
در سال شصتم رویداده است چنانکه در ذیل همین آیه مینویسد وهب بن منبه گفت فخلف من بعدهم خلف شرابون للقهوات
لعابون بالکعبات رکابون للشهوات متبعون للذات تارکون للجماعات مضیعون للزکوة و فرد کامل این ترکیبات یزید پلید
و اجداد و اخلاف عنید او باشند و مینویسد ولادت آنحضرت در ماه شعبان سال چهارم هجری و مدت عمر مبارکش را پنجاه و
شش سال مینویسد و باینصورت میباید شهادت در سال شصتم رویداده باشد بیشتر این اختلافات برای ملاحظه شهور ولادت
و شهادتست یا بدایت و نهایت سال است طبری نیز در تاریخ دهم شهر محرم سال شصت ویکم مینویسد حافظ ابرو در تاریخ
خود و رشیدی در جامع التواریخ روز جمعهٔ دهم شهر محرم الحرام سال شصت ویکم اشارت میکنند و ابوالفرج اصفهانی در
جلد پانزدهم اغانی در ذیل احوال کمیت بن زید شاعر مینویسد ولادت کمیت در ایام مقتل حسین بن علی علیهما السلام در
سال شصتم هجری بود و ابن خلکان در وفیات الاعیان در ذیل احوال حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و بیان
ولادت باسعادت آنحضرت میگوید امام محمد باقر علیه السلام در شهر صفر سال پنجاه وهفتم هجری بود و آنحضرت در زمان
شهادت جدش امام حسین صلوات الله وسلامه علیه سه ساله بود و تقریر ابتدات برآنمدلالت دارد که شهادت آنحضرت
در سال شصتم بوده است و از آنحدیث که ابوهریره مینماید و سیوطی در تاریخ الخلفا یاد کرده و راقم حروف در جلد اول
تاریخ بنی امیه بآن اشارت کرده است و میگفت بار خدایا بتو پناه میبرم از شر سال شصتم و امارت کودکان که اشارت
بسلطنت یزید دارد چنان میرسد که معویه در سال پنجاه ونهم وفات کرده و شهادت آنحضرت در سال شصتم روی
داده است و در جنات الخلود روز جمعهٔ دهم محرم سال شصت ویکم میداند و میگوید آنحضرت در عین کرمادفتید کی
آلات حرب و ضرب در عین کارزار نماز عصر را بطریق نماز خوف بگذاشت و بعد از نماز تقریبا بقدر دو ساعت
شهید گردید و در کتاب رجال ابی علی و تاریخ الفی و تاریخ سلطانی نیز بهمین تاریخ اشارت رفته است و در کتاب
من لا یحضره الفقیه و کتاب کافی و کتاب معتبر دیگر شهادت آنحضرترا در روز دهم محرم سال شصت ویکم هجری بعد

از

از نماز ظهر نوشته اند در کشف الغمه مسطور است که حافظ عبد العزیز جنابذی در کتاب معالم العترة الطاهره گوید که آنحضرت در روز عاشوراء در سال شصت و یکم هجری شهید شد و نیز در کشف الغمه از واقدی مسطور است که حسین بن علی علیهما السلام در شهر صفر المظفر سال شصت و یکم شهید گردید و نیز واقدی گوید که محمد بن عمر از ابو معشر روایت کند که آنحضرت در دهم شهر محرم سال شصت و یکم شهید شد و این خبر اثبت از ماه صفر است طبری در تاریخ کبیر خود همین خبر و همین ترجیح که واقدی داده است اشارت کرده است و در کشف الغمه بروایت ابن خشاب در سال شصتم مذکور است و در تاریخ الخمیس از ذخایر العقبی بسال شصتم اشارت کرده اند و چنانکه در ابتدای اینکتاب مسطور شد غالب مورخین معتبر بسال شصتم اعتنا ورزیده اند و سال شصت و یکم را بلفظ یقال و قیل که دلالت بر ضعف آن خبر دارد مذکور داشته اند و مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک طاب ثراه در ناسخ التواریخ نوشته چون بر طریق قهقری زیجات را بشمار آوردیم روز عاشورای سال شصت و یکم با روز شنبه یا جمعه یا دوشنبه موافقت ندارد و اگر بسال شصتم بردیم با روز جمعه دهم محرم موافق نیافتد و صاحب عوالم میگوید ما بحساب هندی زیجات را بشمار آوردیم و بطریق قهقری حساب کردیم در سالی که حضرت سید الشهدا شهید شد اول ماه روز چهارشنبه بود و با اینصورت واجب میشود که روز جمعه عاشورا باشد و ناچار در سال شصتم خواهد بود ابو الفرج اصفهانی نیز باینمطلب اشارت کرده است و هم ابن خشاب در ضمن حدیثی که از حضرت صادق علیه السلام مینولید و در ابتدای اینکتاب و تعیین سال شهادت مسطور شد در سال شصتم هجری در روز عاشورا مذکور است و ابن عبد اکبر در بهجة المجالس نیز بعاشوراء سال شصتم معتقد است اما ابو الفرج در مقاتل الطالبین در بدایت بیان مقتل آنحضرت مینولید شهادت آنحضرت در روز جمعه دهم محرم سال شصت و یکم رویداد و نیز مینولید بروایت ابی نعیم فضل بن رکین شهادت آنحضرترا در روز شنبه بود اما روز جمعه اصح است و اما آنچه را که عامه میگویند که امام حسین علیه السلام روز دوشنبه شهید شد باطلست و این خبر را بدون اینکه روایتی در دست باشد گفته اند و میگوید اول محرمی که آنحضرترا شهید کردند چهارشنبه بود و ما این تاریخ را بحساب هندی از سایر زیجات بیرون آوردیم و چون باین حساب اول ماه چهارشنبه باشد نمیتواند دهم ماه روز دوشنبه باشد و میگوید این دلیل صحیحی است که شهادت آنحضرت روز جمعه بوده است نه روز دوشنبه و این بیان ابو الفرج اگر با سال شصت و یکم بحسب حساب زیجات هندیه اتفاق بیفتد بیانی تمام خواهد بود وگرنه همان سال شصتم میشود و اینکه میگوید تعیین روز دوشنبه روایت عوالم است با عبارت زیارت ناحیه که میفرماید المقتول فی یوم الاثنین و با عبارت خطبه حضرت زینب سلام الله علیها بابی من عسکره فی یوم الاثنین نهبا موافقت ندارد و اگر محققین شیعه برای این کلام تاویلی نمایند و دوشنبه را بسقیفه بنی ساعده تعبیر نمایند و گویند در آنروز که آن فتنه برخاست و خلافت از علی بن ابیطالب بگشت در حقیقت اساس شهادت امام حسین بلکه امام حسن و سایر فتنهای عظیم گذاشته شد ایرادی بر عوام متوسط الناس نمیتوان گذاشت چنانکه قاضی ابی بکر محمد بن ابی قریعه بغدادی در ضمن شعری چند مندرج داشته و خلاصه اش اینست که اگر نه بیم داشتم باز مینمودم که شهادت امام حسین در روز سقیفه بنی ساعده رویداد و اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله را آشکار میساختم و شمارا از آنچه مالک و ابو حنیفه روایت کرده اند بی نیاز مید اشتم و باز مینمودم که از چه روی بایست حضرت فاطمه را در شب دفن کنند و با اینکلام معلوم میشود که لفظ او در عبارت حدیث مبارک او الاثنین بمعنی بل است یعنی بلکه در آنروز که اساس ظلم بپای شد شهید گشت و در ملات

تحقیق در مطلب

و اشعار

و اشعار عرب بسیار جای او بمعنی بل استعمال شده است اما سخن در آنست که اگر گوئیم شهادت آنحضرت در سال شصت و یکم مطابق سنه ناقصه بوده است در تمام زیجات ایران و هند و فرنک لابد عاشورای آنروز بچهارشنبه میرسد و در هیچ خبری نداریم که شهادت آنحضرت در روز چهارشنبه اتفاق افتاده است و خود ابو الفرج نیز غریب اینست که میگوید صبح روز جمعه است و اگر شهادت آنحضرترا بر طبق اخبار جمعی از قدمای مورخین و محدثین معتبر در سال شصتم ناقصه هجریه نانیم آنوقت با روز جمعه مطابق میشود و راقم حروف چنان در نظر دارد که در یکی از کتب مورخین شهادت آنحضرترا روز سه شنبه نیز دیده است و بعد از این بیانات و تحقیقات کامله معلوم میشود که شهادت حضرت ابی عبد الله الحسین روحنا و منجاله الفداء در روز جمعه دهم محرم الحرام سال شصتم ناقصه هجریه بعد از ظهر در زمین کربلا میان نینوا و غاضریه که از قرای نهر میست که این هر دو در عراق عرب واقع میباشند رویداد و صحیح اقوال اینست که این قضیه هایله بعد از ظهر رویداد و روایت ابن شهر آشوب که میگوید قبل از ظهر روز شنبه بود روایتی غریب و مخالف سایر روایاتست چه مذکور افتاد که آنحضرت بتذکره و استدعای ابو ثمامه صایدی نماز ظهر را در روز عاشورا بجماعت بگذاشت و نیز چنانکه مرقوم گردید با شمر فرمود خطیبان در اینساعت خطبه بنام جدم میخوانند و اینکه بعضی بمقارن غروب میدانند مقرون بصحت نمیتوان شمرد چه آنجماعت ملعون که اسب بر بدن مبارک راندند چون نزد ابن زیاد رفتند گفتند ما آنکسان هستیم که هنگام ظهر اسب بر بدن مبارک تاختیم و نیز از آن خبر که نوشته اند آنحضرت با شمر فرمود مرا مهلت بده تا نماز گذارم آنوقت آنچه خواهی بکن و چون سر بسجده برد آنملعون مجال نداد که نماز را تمام فرماید چنان میرسد که نماز عصر بوده است چنانکه بعضی نیز مینویسند دو ساعت بعد از نماز عصر شهید شد و از روایتی که در باب صوم روز عاشوراء است که پیغمبر فرماید هنگام عصر افطار کن چه در آنوقت اهل بیت از بلیت کیفیات شهادت و بعضی صدمات دیگر برستند معلوم میشود که شهادت بعد از ظهر روی داده و بعد از آن بجسم مبارک تاخته و بغارت پرداختند و حواله عصر آسوده شده اند و نیز در خبر است که ابن سعد ملعون سرها و بعضی احمال را بعد از زوال شمس در همان روز عاشورا روانه کرد و از اینگونه اخبار که بر اینمطلب دلالت میکند بسیار است چنانکه انشاء الله تعالی بعضی از آن در فصول آتیه اینکتاب بحسب مقام مذکور شود و بعضی از علما و ادبای متاخرین نیز در مصنفات و مؤلفات خود نوشته اند که در آنسال که آنحضرت شهید شد با فصل میزان مطابق بوده است این سخن نیز زیانی با هیچ عنوانی ندارد

تحقیق روز شهادت آنحضرت

در بیان لفظ و معنی عاشوراء چنانچه علمای لغت متعرض شده اند

عاشورا روز عاشر یعنی دهم است که آنرا عاشورا بر وزن تاسوعا گویند و عاشوراء با الف ممدوده و مقصوره هر دو آمده است که بمعنی دهم محرم است و هم عشوراء با مد الف و قصر گویند در حقیقت حکم عشر بضم عین دارد که بمعنی ده یک و از این حیثیت عاشورا نامند که روز دهم است و نیز عاشور بر وزن فانوس نامند و این پنج لغت اسم دهم محرم است صاحب قاموس گوید دهم محرم یا نهم محرم است و در لغت تاسوعا میگوید تاسوعا قبل از روز عاشوراء است و این لغت مولد است ابوبکر گوید بعضی گفته اند عاشوراء معرفه است و الف و لام بر آن داخل نمیشود و یوم را با آن توصیف نمیکنند بلکه اضافه بآن میشود و میگویند یوم عاشوراء و اهل لغت گویند اصل آن عاشر است و واو و الف مقصوره و بعد از آن نیز بالف ممدوده اضافه شده تا دلالت بر مبالغه نماید باعتبار آن داهیه دهیا که در زمین کربلا

در سال

در میان امام حسین علیه السلام و لشکر اعداء روی داد و از اینست که صاحب مجمع البحرین گوید عاشوراء بمد و قصر اسمی است اسلامی چه علمای اسلام لفظ عاشر را بعد از اینحروف زائده علم از بهر روز دهم محرم نموده اند در هر صورت اینروز از اعاظم و اعاجیب ایام روزگار است خداوند تعالی با پیغمبرهای خود از داهیهٔ اینروز خبر داده چنانکه در کتب اخبار مأثور است که حضرت موسی علیه السلام در ضمن مناجات خود عرض کرد پروردگارا از چه روی امت محمد صلی الله علیه و آله را بر سایر امتها فضیلت و فزونی دادی یزدان تعالی فرمود بسبب ده خصلت موسی عرض کرد چیست آن ده خصلت که ایشان عمل بآن میکنند تا من نیز بنی اسرائیل را فرمان کنم بآن عمل نمایند خداوند تعالی فرمود نماز و زکوة و صوم و حج و جهاد و جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشوراء موسی سلام الله علیه عرض کرد پروردگارا عاشوراء چیست فرمود بکاء و تباکی بر فرزندزادهٔ محمد صلی الله علیه و آله و مرثیه و عزاداری بر مصیبت فرزند مصطفی است ای موسی هیچ بندهٔ از بندگان من نیست که در آنزمان بگرید و تباکی و عزاداری نماید بر فرزند مصطفی مگر اینکه بهشت از بهر او ثابت میشود و هیچ بندهٔ از بندگان من نباشد که از مال خود در راه محبت پسر دختر پیغمبرش در کار طعام یا جز آن یکدرهم یا یکدینار انفاق نماید مگر اینکه در دنیا برکت دهم در ازای یکدرهم او هفتاد درهم و در بهشت معاف باشد و گناهان او را بیامرزم سوگند بعزت و جلال خودم هیچ مردی یا زنی نباشد که اشک دو چشم او در روز عاشورا یا غیر از آن یکقطره بچکاند جز اینکه اجر صد شهید از بهرش نوشته شود بالجمله خدایتعالی در بهشت از اینروز با آدم و حواء علیهما السلام خبر داده و در اینروز علامات بزرگ مشهود گردیده و آیات عجیبه روی داده و میدهد و حرمت اینروز را همه کس حتی اهالی ادیان مختلفه در تمام اعصار و اوقات مانند مردم هند و چین و ولایات مغرب زمین منظور میدارند و عجایب و غرایب مشاهدت کرده اند و اغلب این مسائل در پارهٔ کتب مقاتل مشروح و مضبوط است حتی در اینروز و شب این روز از نباتات و حیوانات و اشجار و وحوش و طیور و حیوانات آبی بعضی آثار مشهود شده است که اگر در یکجای گرد آورند کتابی بس عظیم خواهد شد

بیان تاریخ تولد حضرت سید الشهداء
ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیه

در روضة الشهداء میگوید ولادت باسعادت حضرت ابیعبدالله الحسین سلام الله علیه روز سه شنبهٔ چهارم ماه شعبان و بقولی پنجم ماه شعبان در سال چهارم هجری در مدینه طیبه از بطن مبارک حضرت فاطمهٔ زهراء دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله روی داد و مدت حمل آنحضرت ششماه بوده است و گویند هیچ مولودی ششماهه در جهان باقی نمانده است مگر این امام والامقام و حضرت یحیی بن زکریا علیهم السلام میان ولادت امام حسن و علوق فاطمه با امام حسین صلوات الله علیهم پنجاه روز بوده است و بااین ترتیب مذکور حضرت امام حسین هفت ماه و بیست روز از برادر بزرگوارش بحسب سن کوچکتر بوده است و در کتاب لهوف و بحار تولد آنحضرت را در عام الخندق روز پنجشنبه یا سه شنبه پنجم شهر شعبان در سال چهارم هجری و بقولی روز سیم شعبان دانسته اند و بعضی در اواخر شهر ربیع الاخر سال سیم دانسته اند اما این قول مردود است و بعضی فاصلهٔ تولد آنحضرت را با تولد برادرش امام حسن سلام الله علیهما ده ماه و بیست روز گفته اند و ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبین ولادت آنحضرت را در پنجم شهر شعبان سال چهارم هجری نوشته است و در مصباح المتهجد از توقیع حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه مکشوف میآید که میلاد آنحضرت در روز پنجشنبهٔ سیم شهر شعبان بوده

و نیز ابن عیاش از حسین بن علی بن سفیان روایت میکند که گفت حضرت صادق علیه السلام روز سیم شهر مرا طلب کرد و فرمود امروز روز میلاد حسین علیه السلام است و دعای روز سیم شهر شعبان را قرائت کرد و نیز در ... والم از مصباح متهجد بحضرت ابیعبدالله سلام الله علیه سند میرسد که حضرت امام حسین سلام الله علیه در روز پنجم شهر شعبان سال چهارم هجری متولد شد و در روضه بحار مذکور است که آنحضرت در مدینهٔ طیبه در پنجم شعبان سال چهارم هجری متولد گردید و در شرح شافیه ولادت آنحضرت را روز پنجشنبه سیم شعبان داند و یافعی در مرآت الجنان ولادت آنحضرترا در سال پنجم و بقولی در شهر شعبان سال چهارم دانسته اند و در کتاب مطالب السؤول ولادت باسعادت آنحضرت را در پنجم شهر شعبان سال چهارم دانسته و ابن صباغ در فصول المهمه ولادت آنحضرترا پنجم شعبان سال چهارم مینویسد و علامه مجلسی اعلی الله مقامه در جلاء العیون ولادت آنحضرترا در روز پنجشنبه یا سه شنبه سیم شعبان یا پنجم مینویسد و شیخ طوسی در تهذیب گوید ولادت آنحضرت در آخر ربیع الاول سال سیم هجری بوده و نیز گوید بروایتی روز پنجشنبه سیزدهم رمضان المبارک اتفاق افتاده و شیخ ابن نما در مثیر الاحزان در پنجم شهر شعبان سال چهارم هجری و بروایتی در آخر ربیع الاول سال سیم هجری مرقوم داشته است و با بعضی تواریخ که در ولادت امام حسن و فاصلهٔ مدت ولادت امام حسین علیه السلام نسبت بآنحضرت مذکور است چنان میرسد که ولادت امام حسین روز پنجشنبه پنجم شهر جمادی الاولی در سال سیم هجری روی داده و این وقتی است که مدت حمل شریفش ششماه باشد وگرنه در روز سیم یا پنجشنبه پنجم شعبان سال سیم هجری خواهد بود و اگر چنین باشد ولادت امام حسین ع ده ماه و بیست روز بعد از ولادت امام حسن سلام الله علیه و مدت حملش نه ماه میشود و حافظ عبدالعزیز گوید ولادت آنحضرت چند شب از شهر شعبان گذشته روی داد ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کافی و نیز شیخ ابوجعفر طوسی بروایتی در تهذیب میلاد مبارک امام حسن مجتبی علیه السلام را در سال دوم هجرت میگارند و میگویند در میان امام حسن و امام حسین یک طهر بود و ششماه و ده روز بعد از امام حسن حضرت سید الشهداء متولد گشت و مقصود از طهر واحد ده روز است و نیز در تهذیب در باب نسب میگوید امام حسین در مدینهٔ طیبه در آخر شهر ربیع الاول متولد شد در سال سیم هجری چنانکه شهید در کتاب دروس نیز بدینگونه روایت فرموده است و ابوالفداء و ابن الوردی و ابن عبدالبر در استیعاب و صاحب درر النظیم در پنجم شعبان سال چهارم هجری دانسته اند و از قتاده در کتاب استیعاب روایتی است که با هیچکس شریک نیست چه میگوید امام حسین علیه السلام شانزده ماه بعد از امام حسن علیه السلام متولد شد و پنجسال و ششماه از تاریخ هجری برگذشته بود و در کتاب اسعاف الراغبین شیخ محمد صبان ولادت آنحضرترا در پنجم شهر شعبان سال چهارم میداند در نور الابصار نیز بهمین ترتیب اشارت شده است و حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده ولادت آنحضرترا در پنجشنبه دوم شعبان سال چهارم هجری داند و میگوید چون چهل و دو سال از مدت عمر شریفش بگذشت امام زین العابدین علیه السلام متولد شد و اینروایت با عموم روایات دیگر منافات دارد چه اصح روایات اینست که آنحضرت در سی و هشتم هجری متولد گردیده است چنانکه راقم حروف در کتاب احوال آنحضرت مشروحا مذکور داشته و در کتاب اعلام الوری ولادت آنحضرترا در روز سه شنبهٔ سیم شعبان سال چهارم هجری اصح میداند و در کتاب عقد الفرید میلادش را در پنجم شعبان سال چهارم مینویسد و سبط ابن جوزی ولادت باسعادتش را در شهر شعبان سال چهارم مینویسد و مسعودی

در ذیل حالات رسولخدای صلّی الله علیه وآله ولادت آنحضرت را در سال چهارم مینویسد و شیخ مفید در پنجم شعبان سال چهارم هجری مینویسد ابو محمّد عبدالله اسعد یافعی در مرآة الجنان مینویسد که در شهر رمضان سال سیم هجری امام حسن علیه السّلام متولد گشت و میگوید تاریخ ولادت برادرش امام حسین سلام الله علیه را از نظر نسپرده ام و از تاریخ مدّت عمر و وفات این دو امام والامقام علیهما السّلام چنان مستفاد میشود که ولادت حسین علیه السّلام در سال پنجم هجری باشد بعد از آن میگوید امام قرطبی مینکارد که ولادت آنحضرت در شهر شعبان سال چهارم روی داده و میگوید باینصورت میباید فاصلهٔ ولادت امام حسین علیه السّلام تا ولادت امام حسن سلام الله علیه یکسال نباشد و امثال این وقایع بعجب عادت نادر الوقوع است امّا علمای تفسیر مثل فخر رازی و معتبرین مفسرین در تفسیر آیه شریفه وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلٰثُونَ شَهْرًا بیانات عالیه است و میگویند از این آیه شریفه میرسد که اقل مدّت حمل ششماه است چه تمام مدّت حمل و رضاع سی ماه است و خداوند تعالی در جای دیگر میفرماید مادرها شیر میدهند دو سال تمام و چون دو سال کامل که بیست و چهار ماه است از سی ماه کم شود ششماه اقل مدّت حمل میشود چنانکه روایت کرده اند که زنی در عهد عمر بن الخطاب ششماهه بار نهاد عمر فرمان کرد او را سنگ باران نمایند علی علیه السّلام فرمود او را رجم مکن و آیه شریفه را از بهرش تفسیر نمود امام فخر رازی میگوید جالینوس گفته است که من در مقدار ازمنه حمل تفحص فراوان دیدم و زن را دیدم که فرزند خود را در یکصد و هشتاد و چهار شب فرو گذاشت که ششماه و چهار روز میشود اگر کبیر الشهور را ملاحظه کرده باشد و نیز در خبر است که هیچ مولودی ششماهه پدید نیاید که زنده بماند مگر حسین و یحیی علیهما السّلام و در روضة الصفا نیز بحمل این مدّت و تولد در چهارم شعبان یا پنجشنبه سیم شعبان و بقولی در پنجم شعبان اشارت رفته است و میگوید هیچ فرزندی جز امام حسین و یحیی بن زکریّا سلام الله علیهما ششماهه متولد نشده است و در جنات الخلود روز سیم شعبان سال چهارم هجرت را بر سایر روایات ترجیح داده است و در بحر الجواهر میگوید ولادت آنحضرت موافق آنچه در میان علمای شیعه مشهور است در سیم شهر شعبان سال چهارم هجری روی داده است در هر صورت آنانکه مدّت حمل را ششماه دانند و حمل آنحضرت را در طهر واحد شمارند ولادت آنحضرت در آخر شهر ربیع الاوّل خواهد بود و اگر حمل امام حسین علیه السّلام را پنجاه روز بعد از ولادت امام حسن دانند پنجم جمادی الاولی خواهد بود چنانکه ابو جعفر محمّد بن جریر بن رستم طبری در کتاب دلایل الامامه میگوید آنحضرت علیه السّلام در روز سه شنبه پنجم جمادی الاولی سال چهارم هجری در مدینه طیبه متولد شد و اگر مدّت حمل را نه ماه بدانند چنانکه بعضی روایات مذکوره دلالت بر آن دارد میلاد مبارکش روز سیم شهر شعبان سال چهارم هجری نبوی صلّی الله علیه وآله خواهد بود و در کتاب اکمل المصائب که مصنف آن در تحقیق اخبار و نقل اصح آن دقتی کامل میورزد می نویسد تولد آنحضرت چنانکه صاحب اعلام الوری و جمعی دیگر نوشته در روز سیم شهر شعبان اصح است و در تاریخ قم مینویسد که مدّت حمل و زمان شیرخوارگی آنحضرت و فاصلهٔ مابین تولد امام حسن و حضرت سیّد الشهداء علیهما السّلام ششماه بوده است

بیان تقریر جشن عید مولود مسعود حضرت امام حسین ع
در عهد جاوید مهد شاهنشاه اسلام پناه دیندار

شاهنشاه اسلام پناه و دیندار حق شناس کردون اساس در حضرت رسول مختار و حیدر کرّار و ائمه ابرار بارادتی خاص و اخلاصی خالص و عقیدتی کامل و تشیّعی شامل افتخار و اختصاص دارد چنانکه در تمام مخایل و شمایل سعیده حمیده بر تمامت جهانیان مشهور و ماه است و از اینده دولت عظیم و فیض عظمی و شرف عمیم بر جملهٔ پادشاهان روزگار بر تر و شاه است از آغاز

شباب همواره راه ارادت فرزند شهید حضرت ابی تراب را پیموده و اظهار خلوص مخصوص فرموده و در ایّام هفته و ماه و سال اغلب اوقات مبارکش را باستماع ذکر فضائل و مناقب و مصائب این بزرگوار مشغول داشته و در سال سیف الله مسلول و صدّیقه طاهره بتول را از خود خوشنود و با نعقاد مجالس و محضر وقایع حالات محنت اثر فرزند پیغمبر و علی رهبر را در سفر و حضر و محرم و صفر بلکه اغلب لیالی و ایّام شهور اثنی عشر فرمان کرده و قطرات اشک عبرت و عبر را مانند گوهر و دُرر از هر دو دیدهٔ بصیرت اثر بر هر دو خدّ قمر منظر جاری ساخته حتی در سفرهای بلاد خارجه و ممالک فرنگستان خواه در صحرا یا در دریا یا در کوه یا در دشت یا در بلدان و امصار کفّار از ادراک این نعمت و اقامت این مجلس سوگواری و مصیبت بکنار نمانده و در ترویج و تکمیل و انتشار کتب اخبار و آثار ائمه اطهار صلوات الله علیهم آنی غفلت نفرموده است و سلطنتش را با سلطنت قائم آل محمّد و رجوع خامس آل عبا بدنیا مسلسل بگرداند و چون از آنجا که فرموده اند با غم ما غمگین و با شادی ما شادمان باشید این پادشاه اسلام پناه دین خواه روحنا فداه از آن هنگام که بالارث والاستحقاق سلطان آفاق گشت و بر اریکه سلطنت مملکت ایران جلوس فرمود روز مولود مسعود حضرت ابی عبدالله الحسین سلام الله علیه را جشنی بزرگ بر نهاد و هر سال چون روز سیم شهر شعبان نمایان گردد بر تخت خسروی بر نشیند و سلام عام بار دهد و اساس جشن این عید سعید را بجمیل ترجهی بر سپارد و خطباء و شعراء در محضر جلالت مخبر سلطنت بعرض خطبه و شعر در آیند و بنام مبارک حضرت خامس آل عبا صلوات الله علیه رطب اللسان و عذب البیان گردند و شلیک توپ و نقاره و کوس بلند آواز گردد و عموم اهل استحقاق از دست دریا نوال مبارکش بهرهٔ کامل دریابند و بانگ سلام و تحیت و صلوات از اوج سموات بگذرد و یکی از مفاخر تمامت بدایع حسنه جمیله شریفه این عهد سعادت مقرون انعقاد مجلس این عید همایون است و در حقیقت بر همه اعیاد عالم برای اولاد بنی آدم نفعش افزونست چه عید و جشن متعلق بعید مولود مبارک امامی والامقام است که اسباب نجات معصیتکاران امت ختم رسولان بلکه اشخاص مختلفه دیگر است از آتش سوزان دوزخ و عذاب و عقاب سرای جاوید و برخوردار شدن بنجات عالیات خداوند مجید

بیان مدّت عمر شریف حضرت ابی عبدالله
الحسین صلوات الله و سلامه علیه و آله الامجاد

در مدّت عمر مبارک حضرت ابیعبدالله الحسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه نیز باختلاف سخن کرده اند در اعلام الوری پنجاه و هفت سال و پنجاه مرقوم میدارد محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السّؤال پنجاه و شش سال و چند ماه در تاریخ گزیده پنجاه و شش سال و پنجاه یافعی در مرآة الجنان پنجاه و شش سال در فصول المهمه و کشف الغمه و مقاتل الطالبین نیز بروایت مطالب السّؤال موافقت کرده اند در کافی پنجاه و هفت سال و چند ماه مذکور است و ابن شهر آشوب نیز باین قول موافقت کرده است و در یکروایت دیگر با صاحب تاریخ گزیده متفق میشود صاحب عقد الفرید پنجاه و شش سال مذکور میدارد و سبط ابن جوزی نیز در تذکره با فصول المهمه و کشف الغمه موافقت دارد در تاریخ الخمیس میگوید مدّت عمر مبارکش پنجاه و هفت سال و بقولی پنجاه و شش سال و پنجاه و بقولی مثل حضرت امام زین العابدین و امام محمّد باقر علیهما السّلام پنجاه و هشت سال بود و میگوید قتاده گفت حسین علیه السّلام شهید شد و پنجاه و چهار سال و ششماه از عمر مبارکش برگذشته بود و میگوید مزنی از شافعی از سفیان بن عیینه روایت مینماید که حضرت جعفر بن محمّد صادق ع

فرمود علی بن ابیطالب پنجاه و هشت ساله وفات نمود و حسین بن علی پنجاه و هشت ساله شهید شد و علی بن الحسین علیهما السلام بدرود جهان فرمود و پنجاه و هشت ساله بود سفیان بن عیینه میگوید حضرت صادق ع باین فرمود و من هم در اینسنه در سال پنجاه و هشتم هستم و در همان حال آنحضرت وفات فرمود راقم حروف گوید باین خبر اشارت کرده ایم لکن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مذکور نبود و گمان میرود این خبر با تواریخ و اخبار که در ولادت و احوال و معاصرین و اوقات وفات ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین دارد موافق نباشد شعرانی شافعی در کتاب طبقات میگوید عمر مبارک آنحضرت در سال شهادت پنجاه و شش سال بود و در مقاتل الطالبین و جلاء العیون باین روایت اخیر اشارت شده است شیخ مفید در ارشاد نیز باین روایت عنایت دارد و در بحار الانوار از پنجاه سال تا پنجاه و هفت سال و پنجاه اشارت میشود و قول اول با هیچ روایتی موافق نیست در منتهی الآمال از پنجاه و هشت سال تا پنجاه و نه سال روایت شده و البته قول ثانی ضعیف است در نور العین با ارشاد توافق رفته است در بحر الجواهر پنجاه و شش سال و شش ماه مسطور است در استیعاب پنجاه و چهار سال و شش ماه و در عوالم پنجاه و چهار سال و شش ماه و نیم مرقوم شده است از مسعودی در مروج الذهب از پنجاه و پنجسال و پنجاه و نه سال یاد شده و گوید جز آنهم روایت رسیده است در روضة الصفا پنجاه و هفت سال و هفت ماه مذکور است و در ناسخ التواریخ قریب پنجاه و هفت را مذکور است حافظ ابرو میگوید عمر مبارکش را پنجاه و هفت سال گفته اند لکن اصح شصت سال است و این تصریح و تصحیح بیرون از عجب نیست صاحب جنات الخلود با غلب روایات مسطوره اشارت مینماید و میگوید پنجاه و هفت سال اصح اقوال است اکنون میگوئیم این اختلاف اقوال که در این کتب معتبره و دیگر کتب مرقوم است از آنست که بعضی تولد آنحضرت را چنانکه مسطور شد در سال دوم و برخی سیم و برخی چهارم و گروهی پنجم هجری و شهادت آنحضرت را گروهی در سال شصت و یکم هجری و بعضی در سال پنجاه و نهم هجری نوشته اند و اگر ولادت آنحضرت را در شهر شعبان و سال چهارم هجری از دیگر اقوال و شهادتش را در عاشورای سال شصتم از دیگر اخبار قویتر شماریم میتوانیم تصریح نمائیم که از عمر مبارکش پنجاه و هشت سال برگذشته است و اگر ولادتش را در سال سیم بدانیم میشود عمر مبارکش را نزدیک به پنجاه و هشت شماریم و با آن روایت که از امام علیه السلام مسطور است که چند نفر از ما پنجاه و هشت سال روزگار شمردند موافقت جوئیم والعلم عند الله تعالی بالجمله در عقد الفرید مسطور است که چون آنحضرت شهید گردید موی مبارکش بسواد رنگین بود و ابن جوزی میگوید آنحضرت بحنا و کتم و در روایتی بوسمه و در روایت دیگر بسواد خضاب میفرمود و در ارشاد مفید مذکور است که بحنا و وسمه خضاب مینمود صلی الله علی روحک و جسمک و اجسادک و رحمة الله و برکاته

بیان اسامی اولاد امجاد حضرت سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

در بیان تعداد اولاد امجاد حضرت امام حسین صلوات الله علیهم نیز روایات مختلفه و اخبار غیر مؤتلفه بنظر رسیده است و از این پیش در ذیل همین کتاب و شهادت فرزندان آنحضرت اسامی اولاد ذکور امام حسین علیه السلام باینصورت مسطور شد علی اکبر ابراهیم بن حسین عبدالله بن حسین محمد بن حسین حمزة بن حسین علی بن حسین جعفر بن حسین عمر بن حسین زید بن حسین حسن بن حسین قاسم بن حسین ابوبکر بن حسین و در آنجا اشارت شد که ممکن است

پارهٔ از این پسران از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و امام حسن سلام الله علیه باشد و بر نویسندگان مشتبه گردیده باشد و بنام امام حسین علیه السلام نوشته باشند صاحب تاریخ گزیده با ولاد آنحضرت اشارت کند و گوید هفت پسر داشت و در جای پسران آنحضرت عبدالله بن حسین را نام میبرد سبط ابن جوزی در تذکره مینویسد پسران امام حسین علیه السلام یکی علی اکبر بود که شهید شد و فرزندی از وی نماند و مادرش آمنه دختر ابو مرة بن عروة بن مسعود ثقفی است و مادر آمنه دختر ابی سفیان بن حرب بود و از این پیش در ذیل شهادت حضرت علی اکبر ع بیان نام والده آنحضرت و اختلافی که در نام و نسب اوست مسطور شد و دیگر علی اصغر است سبط ابن جوزی میگوید وی همان زین العابدین است و در تاریخ گزیده و بعضی تواریخ دیگر نیز باین عقیدت رفته اند و میگوید مادرش ام ولد بود و تفصیل حال والده امام زین العابدین علیه السلام نیز در کتاب احوال آنحضرت مشروحاً مذکور شد دیگر جعفر بن حسین است از وی نیز فرزندی نماند و مادرش سلافه قضاعیه بود و دیگر عبدالله بن حسین علیهما السلام است و در یوم الطف با پدر بزرگوارش شهید شد و دیگر محمد بن حسین است که او هم در آنروز شهید گشت و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول اولاد ذکور آنحضرت را شش تن مینویسد علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر و محمد و عبدالله و جعفر و میگوید علی اکبر و علی اصغر در کربلا شهید شدند و علی اوسط همان حضرت سید العابدین علیه السلام است و در جنات الخلود مسطور است که اولاد آنحضرت بقول اصح شش پسر و چهار دختر است و اسامی پسر از این نهج مذکور رقم کرده است شعرانی در کتاب طبقات مینویسد حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه را پنج فرزند پدید آمد علی اکبر و علی اصغر و جعفر و عقب آنحضرت از علی اصغر ماند و هم اکنون طبقهٔ اشراف خلق جهان از اولاد و اخلاف او هستند و آنحضرت را دو دختر بود فاطمه و سکینه که در قرافه نزدیک سیده نفیسه در مصر دفن شد و میگوید خواهر حضرت سید الشهداء زینب خاتون علیهما السلام در قناطر السباع که در مصر است بخاک رفت و در اعلام الوری اولاد ذکور آنحضرت را چهار نفر نوشته است علی اکبر زین العابدین و علی اصغر که در خدمت پدرش شهید شد و مادرش لیلی دختر ابو مرة بن عروة بن مسعود ثقفیه است و میگوید مردمان بغلط رفته اند که وی را علی اکبر دانسته اند و بعضی پسران و دختران آنحضرت را چهار تن شمرده اند لکن چندان مشهور نیست و صاحب کشف الغمه نیز بروایت محمد بن طلحه نظر دارد و علامه مجلسی اعلی الله مقامه از ارشاد شیخ مفید نقل مینماید که آنحضرت را چهار پسر بود ابو محمد علی اکبر که مادرش شاه زنانست و دیگر علی اصغر شهید مشهور علی اکبر مادرش لیلی و جعفر بن حسین و عبدالله بن الحسین و در ناسخ التواریخ مسطور است که بروایت مؤلف کتاب البدع و صاحب شرح اخبار جناب علی اصغر مقتول در کربلا دوازده ساله بود و جماعتی از زیدیه گویند هفت ساله و جمعی دیگر گفته اند چهار ساله بود و ابن شهر آشوب در مناقب مینویسد پسران آنحضرت یکی علی اکبر شهید است و مادرش [illegible] دختر ابن عروة بن مسعود ثقفی است و دیگر علی امام است [illegible] باشد و دیگر علی اصغر است و این دو تن از شهربانویه متولد شدند و دیگر محمد و دیگر عبدالله شهید است و مادر ایشان رباب دختر امرؤ القیس است و دیگر جعفر است و مادرش از قبیلهٔ قضاعه است و در تاریخ الخمیس در اسامی اولاد حضرت امام حسین علیه السلام مینویسد و علی الاصغر و له العقب و نیز بخبر میرسد که حضرت امام زین العابدین علیه السلام را علی اصغر میخوانده اند چه نسل و عقب از آن حضرت بماند و اخباری که در تواریخ مذکور است [illegible] علیه السلام چه بعد از ضربت ابن ملجم علیه اللعنه وصیت

نهادن با فرزندان عظام از جمله این بود که با حسین علیه السلام فرمود بعد از خود دست فرزندت علی را بوصایت اختیار کن آنگاه بعلی بن الحسین فرمود که بعد از خود دست محمد را بوصایت برگزین واز این خبر میرسد که امام زین العابدین پسر بزرگ بوده است وعلی شهید یا متولد نشده است چنانکه هیجده سالگی آنحضرت دلالت براین دارد یا فرزند اصغر بوده است وامام زین العابدین سالی چند داشته است چه اگر دو ساله بود بر حسب ظاهر مستعد این خطاب واین پیغام سلام بفرزندش امام محمد باقر نمیشد اگرچه اولاد ائمه آنانکه رتبت خلافت یافتند در صغر سن وهم از کبر او در کار اکبر هستند اما در صورت ظاهر حفظ مراتب میشده است مگر نه آنست که حکایات حسین علیه السلام در سن سه سالگی وچهار سالگی در سواری بر کتف مبارک رسولخدای صلی الله علیه وآله وگردن بند حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیهم وورود در مسجد بر حسب تقاضای کودکی بوده است وابن صباغ در فصول المهمه بر طریق شیخ مفید روایت کرده است وبعضی گفته اند امام حسین علیه السلام را پنج پسر بود واز جمله ایشان عمر نام داشت وبعد از شهادت آنحضرت باندک زمانی در سن چهار سالگی وفات کرد ودختران آنحضرت را سه تن وبعضی چهار تن نوشته اند سکینه وفاطمه وزینب سلام الله علیهم ونام دختر چهارم را یاد نکرده اند وبعضی نوشته اند چون حضرت سید الشهداء سلام الله علیه خواهر خود حضرت زینب را بسیار دوست میداشت لاجرم دختر خود را بنام آنحضرت بنامید وبعضی در ترتیب دختران آنحضرت نوشته اند زینب وسکینه وفاطمه وصاحب کشف الغمه ومطالب السؤال نوشته اند آنحضرت را چهار دختر بود لکن نام دختر چهارم را مذکور نداشته اند ممکن است از قلم کاتب افتاده باشد یا موافق بعضی اقوال فاطمه صغری که بواسطه بیماری در مدینه بماندی بوده است مادر سکینه سلام الله علیها رباب دختر امرؤ القیس بن عدی از قبیله کلبیه است که شعبه از معدیه است واین رباب نیز مادر عبدالله الحسین است وحضرت سید الشهداء صلوات الله علیه سکینه خاتون ومادرش رباب را سخت دوست میداشت ودر حق ایشان انشاد شعر فرمود چنانکه راقم حروف در ذیل کتاب احوال حضرت صادق علیه السلام باینحال اشارت کرده است ومادر فاطمه بنت الحسین علیهما السلام ام اسحق دختر طلحة بن عبدالله تمیمیه است وبعضی نوشته اند رباب مادر سکینه دختر امرؤ القیس کندی است ومادر زینب دختر آنحضرت معلوم نیست کیست وراقم حروف شرح حال فاطمه بنت الحسین سلام الله علیه را نیز در کتاب احوال حضرت صادق علیه السلام مسطور ومقداری از خطبه آنحضرت را در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه مذکور داشته است در هر صورت در شمار اولاد آنحضرت اختلاف بسیار است وصاحب جنات الخلود اصح اخبار را در آن میداند که آنحضرت را شش نفر اولاد ذکور وچهار تن دختران بوده است ودر ناسخ التواریخ چنان اجتهاد رفته است که آنحضرت را چهار پسر ودو دختر است علی اکبر شهید وعلی اوسط زین العابدین وعلی اصغر وعبدالله و سه تن از ایشان در کربلا شهید شدند ودو دختران آنحضرت یکی فاطمه ودیگر سکینه است ودر اینکه آنحضرت را چند پسر علی نام بوده است جای سخن نیست چنانکه یزید پلید از تکرار این اسم در عجب رفت امام زین العابدین علیه السلام او را پاسخ داد ودر اینکه آنحضرت قلیل الاولاد بوده است مقام تأمل نیست چنانکه این پرسش را از حضرت سجاد نمودند چنانکه بجای خود که مسطور شد در جواب فرمود از کثرت اشتغال بعبادت مجال ملاقات بانسوان نبود

بیان اسامی نسوان عصمت نشان حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه

در جنات الخلود مسطور است که آنحضرت را سوای کنیزکان خاصه پنج تن زن نکاحی بود اول شهربانو دختر یزدجرد بن شهریار کسری پادشاه فرس ونام اصل وی شاه زنان است چون او را اسیر کرده بمدینه آوردند عمر بن خطاب وی را در میان امیر المؤمنین وحسنین علیهم السلام اختیار داد تا هر کس را که خواهد تزویج نماید شهربانو باعتبار مراعات عظمت وحشمت فاطمه زهرا سلام الله علیها خود را دارای آن مقام ورتبت ندید که بجای خاتون زنان عالمیان بنشیند ورضا نداد که در تحت نکاح امیر المؤمنین علیه السلام اندر شود وچون امام حسن علیه السلام طلاق بسیار میداد ومطلاق بود همچنان بزوجیت آنحضرت رضا نداد وبا حضرت امام حسین صلوات الله علیه تعلق گرفت وتفصیل حال او در کتاب حضرت سجاد علیه السلام مسطور گردید ونیز کیفیت وفات او ودر حال ولادت حضرت امام سجاد زین العابدین سلام الله علیه وعدم حضور او در کربلا مذکور افتاد وباز نموده شد که این حکایت که در السنه وافواه عوام افتاده است که شهربانو از کربلا بر اسب سواری حضرت امام حسین علیه السلام برآمد وبشهری رسید ودر کوه مجاور به بقعه متبرکه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام مشهور بکوه شهربانو محاذی بمقبره ابن بابویه علیه الرحمه دفن گردید از درجه اعتبار ساقط است واینکه ابن شهر آشوب در مناقب بنام او اشارت مینماید ومیگوید در کربلا حضور داشت قوت ندارد ومخالف اغلب اخبار معتبره است واز اینست که بعضی از محدثین علما میگویند تواند بود دو تن از زوجات مطهرات امام حسین علیه السلام شهربانو نام باشد واین خبر از مادر امام زین العابدین علیه السلام است واین خالی از لطافت نیست ودفع پاره اشکالات وشبهات وجمع میان پاره اختلافات را مینماید چنانکه [illegible] در اغلب کتب مقاتل وسیر مذکور است که پسری از خیام عصمت نظام بیرون آمد ودو گوشواره مروارید غلطان بر گوش داشت ومبهوت وترسان بیمین ویسار نگران وهر دو گوشواره او لرزان بود ودر اینوقت هانی بن ثبیت ملعون آن کودک بیگناه را بکشت وشهربانو بدو نگران بود ومانند مبهوتان سخن نمیفرمود ومؤید این مطلب است اگرچه ابو الفرج در کتاب مقاتل باین حکایت اشارت کند وگوید آن کودک را شهید کردند لکن از شهربانو نامی مذکور نمیدارد یکی از محققین محدثین در کتاب خود مینویسد مستبعد است که امام زین العابدین پسر کوچک امام حسین علیهما السلام باشد ودر صحرای کربلا فرزندش امام محمد باقر پنجساله ولقولی وروایتی سه سال یا چهار سال داشته باشد اما علی اکبر فرزند بزرگ رشید که زنی تزویج نفرموده وبی نسل باشد وموافق خبر عیون اخبار وبعضی کتب دیگر شهربانو را در زمان عمر اسیر نمودند ودر سهم حضرت سید الشهداء افتاد وبسید سجاد حامله شد ودر نفاس وفات کرد واز ظاهر این خبر چنان برمیآید که حضرت سجاد در زمان عمر بن خطاب متولد گردیده ودر وقعه کربلا زیاده از سی سال از عمر مبارکش برگذشته وعلی شهید قطعاً خوردسال تر از آنحضرت بوده است ودر حق شهربانو مینویسد در زمان امیر المؤمنین علی علیه السلام دو دختر از یزدجرد بن شهریار اسیر کرده آنحضرت یکی را با امام حسن علیه السلام ودیگری را بمحمد بن ابی بکر داد لکن خبر صحیح اینست که این اتفاق در زمان عمر روی داد ویکی را بحسن وآن دیگر را بحسین علیهما السلام داد وهر دو حامله شدند وهر دو در حال نفاس وفات کردند ودر کربلا نبودند واینکه گفته اند شهربانو بر حسب وصیت امام حسین علیه السلام بر ذو الجناح سوار گردید بری آمد ودر بعضی از جبال شمیران دفن شد اضعف اقوال است چنانکه صاحب روضة الشهداء مینویسد شهربانو در خدمت آنحضرت عرض کرد بعد از تو چه سازم چه اینمردم کافرکیش با سایر زنان اهل بیت از روی حشمت

نظر کنند وایشانرا از خاندان رسالت دانند امّا مرا چون گبرزاده میدانند خوار و زار نمایند آنحضرت
بدینگونه وصیت فرمود واین خبر بهٔ جهت نهایت ضعف را دارد و میگوید از این خبر ضعیف تر آن خبری است
که فاطمه عروس قاسم نیز باوی بیاید واز قاسم حمل داشت وپسری از وی متولّد شد و قاسم ثانی نام یافت و در جبال
طهران مزاری معروف دارد و دلایل ضعف این خبر نیز در کتاب حضرت سجّاد علیه السّلام واینکتاب مسطور شد
ربابه خواتون — ونیز در کتاب آنحضرت با زنمودیم که شهربانو در زمان عثمان اسیر شد زوجهٔ دوّم امام حسین علیه السّلام ربابه دختر
ابی مرّة بن عروة بن مسعود بن موسی القطان ثقفی است وبعضی اورالیلی نوشته اند ومادر علی اکبر خوانده اند و
شیخ مفید در ارشاد نام اورالیلی دختر ابو قرّة و بروایتی که در معالم مسطور است مادر حضرت ابی الحسن علی اکبر شهید
دختر ابو مرّة بن عروة بن مسعود ثقفی است وراوی خبر یکه در تمجید وتصدیق آنحضرت از معویه روایت نموده است
یوسف بن موسی القطّان است وبر بعضی مشتبه شده است ونام راوی را با جداد لیلی متصل داشته اند واز اخبار مختلفه
چنان بر میآید که حضرت سید الشهداء را دو زن رباب نام بوده است چنانکه صاحب جنات الخلود نیز بانطریق
رباب دختر امرء القیس — قائلست ومیگوید زوجهٔ سیّم آنحضرت ربابه دختر امرء القیس بن عدی کلبیه است وابو الفرج در مقاتل میگوید مادر
عبد الله بن الحسین رباب دختر امرء القیس بن عدی بن اوس بن جابر بن کعب بن علیم بن جناب بن کلب ومادر
او هند الهنود دختر ربیع بن مسعود الی آخر الخبر است ومیگوید حضرت امام حسین علیه السّلام در حق همین رباب این
شعر مشهور را گفته است لعمرکَ انّنی لَاُحبُّ داراً در حق اوست وسکینه که در این شعر مذکور است مادرش همین رباب است
وزوجهٔ دیگر آنحضرت امّ اسحق بنت طلحة بن عبد الله بن تیمیه است وزوجهٔ دیگر آنحضرت زنیست از قبیلهٔ قضاعه
لکن در جنات الخلود مینویسد نام او قضاعه بود وپدرش را معلوم نیست چه نام است امّا صحیح روایت اوّل است
واز بعضی روایات معلوم میشود از زوجات آنحضرت یکی کلابیه ودیگری کلبیه است وهر دو رباب نام داشته اند
وبعضی نام یکی از ایشانرا امّ الرباب دختر امرء القیس نوشته اند ومحمّد وعبد الله شهید را از وی شمرده اند وسبط
ابن جوزی چنانکه مذکور شد نام مادر علی اکبر شهید علیه السّلام را آمنه بنت ابی مرّة بن عروة بن مسعود ثقفی نگاشته است
ومادر امام زین العابدین علیه السّلام را امّ ولد دانسته وابن قتیبه گوید این امّ ولد کنیزکی سندیه وسیاه چرده ونامش
سلافه وبقولی غزاله بود وبعد از شهادت امام حسین علیه السّلام زبید مولای آنحضرت اورا تزویج کرد وعبد الله از
وی متولّد شد وبرادر مادری امام زین العابدین سلام الله علیه گردید وبقولی اسم زبید زید بوده است واینجماعت
در ینبع نازل میشدند امّا زهری گوید امام زین العابدین علیه السّلام اورا با زبید تزویج فرمود واینخبر نزدیکتر
برعایت ادبست واینداستان در ذیل کتاب آنحضرت مسطور شد ونیز سبط ابن جوزی میگوید مادر جعفر بن
حسین علیهما السّلام زنی قضاعیه بود ونامش سلافه است ابو الفرج اصفهانی در جلد چهاردهم اغانی میگوید
امرء القیس بن عدی بدست عمر بن خطّاب اسلام آورد وهنوز نمازی نگذاشته بود که عمر اورا بحکومتی منصوب
داشت وشب بپای نیاورده بود که امیر المؤمنین علیه السّلام دختر اورا که رباب نام داشت برای امام حسین
خطبه کرد وبا آنحضرت تزویج فرمود وعبد الله وسکینه علیهما السّلام از وی متولّد شدند وبروایتی دیگر امرء
القیس نزد عمر بیامد واورا بخلافت تهنیت گفت عمر گفت از کدام مردم باشی گفت مردی نصرانی هستم امرء
القیس

وامرء القیس بن عدی کلبی هستم عمر اورا بشناخت وگفت چه اراده داری گفت میخواهم مسلمان شوم عمر گفت تا
آداب اسلام بدو عرضه دادند وامرء القیس جمله را پذیرفتار شد آنگاه عمر رایتی از بهر او برببت وامارت آنجماعترا
که از طایفه قضاعه در شام اسلام آورده بودند بدو گذاشت راوی میگوید آنشیخ روی بتافت در حالتی که رایت امارت
برفراز سرش جنبش مینمود عوف بن خارجه مرّی که راوی این حکایتست میگوید قسم بخدای هیچکس را ندیدم که هنوز نمازی
بر طریق اسلام نسپرده باشد وبر گروهی از مسلمانان که پیش از وی اسلام آورده اند امارت یابد میگوید علی علیه السّلام
از جای برخواست وهر دو پسرش حسن وحسین سلام الله علیهم در خدمتش بودند وهمی برفتند تا بدو رسیدند
آنحضرت جامهٔ اورا بگرفت وفرمود اینک منم علی بن ابیطالب پسر عم رسولخدای صلّی الله علیه وآله وداماد آنحضرت
وایشان دو پسر من از دختر آنحضرت هستند وما در مصاهرت تو رغبت کرده ایم امرء القیس عرض کرد یا علی محیّاة
دختر امرء القیس را با تو تزویج نمودم ای حسن سلمی دختر امرء القیس را با تو بزوجیت در آوردم ای حسین رباب دختر امرء القیس را
بنکاح تو در آوردم هشام بن کلبی گوید رباب بهترین وبرترین وافضل زنان بود چون حضرت سید الشهداء علیه السّلام
شهید شد بعضی در مقام تزویج او برآمدند گفت بعد از آنکه با رسولخدای صلّی الله علیه وآله بشرف نسبت افتخار یافته ام
با هیچکس پیوستگی نجویم ودر مرثیه حضرت امام حسین علیه السّلام شعری چند بگفت که در اغانی مسطور است ابن جوزی
گوید در جملهٔ اسیرها رباب دختر امرء القیس زوجهٔ امام حسین مادر سکینه علیهم السّلام بود که امام حسین علیه السّلام اورا
بسیار دوست میداشت ودر حقش اشعار شعر میفرمود وبعد از شهادت آنحضرت یزید پلید علیه اللعنة
وجمعی از اشراف قریش اورا خواستار شدند گفت سوگند با خدای بعد از سبط رسولخدای
صلّی الله علیه وآله حموی دیگر مرا نخواهد بود وبعد از شهادت امام حسین علیه السّلام
یکسال بزیست وبعد از آن از شدت غم واندوه از دار فانی
بسرای جاودانی شتافت وبعد از حضرت سید الشهداء
صلوات الله علیه وآله اجمعین در سایهٔ هیچ
سقفی نگذرانید صلوات الله وسلامه
علیهم اجمعین ولعنة الله علی
اعدائهم الی یوم الدّین
۲۲۲

بحمد الله والمنّة باتمام رسید این کتاب مستطاب که حاوی احوال شرافت منوال حضرت سید الشهداء سلام الله
علیه است از هنگام خروج از مدینه طیبه تا زمان محنت نشان شهادت آنحضرتست فراغت یافت بمنّه وتوفیقه
در ماه جمادی الاخر سنهٔ یکهزار وسیصد وهفتاد وپنج
هجری قمری ۱۳۷۵ کتبه العبد یوسف صدیقی





ناسخ التّواریخ

شرح

وقایع سال شهادت حضرت سیّد الشّهدا علیه السّلام

از تالیفات

مرحوم عبّاسقلیخان سپهر فرزند مرحوم

میرزا محمّد تقیخان لسان الملک طاب ثراهما

حسب الامر

مرحوم مغفور آقای حاج سیّد سعید طباطبائی نائینی

بزیور طبع آراسته گردید

محلّ فروش کتابفروشی شفیعی

چاپ اوّل